کتابِ سومِ دینْ کَرد

(درسْ نامه‌یِ دینِ مزدایی)

تدوین کنندگانِ پیشین،

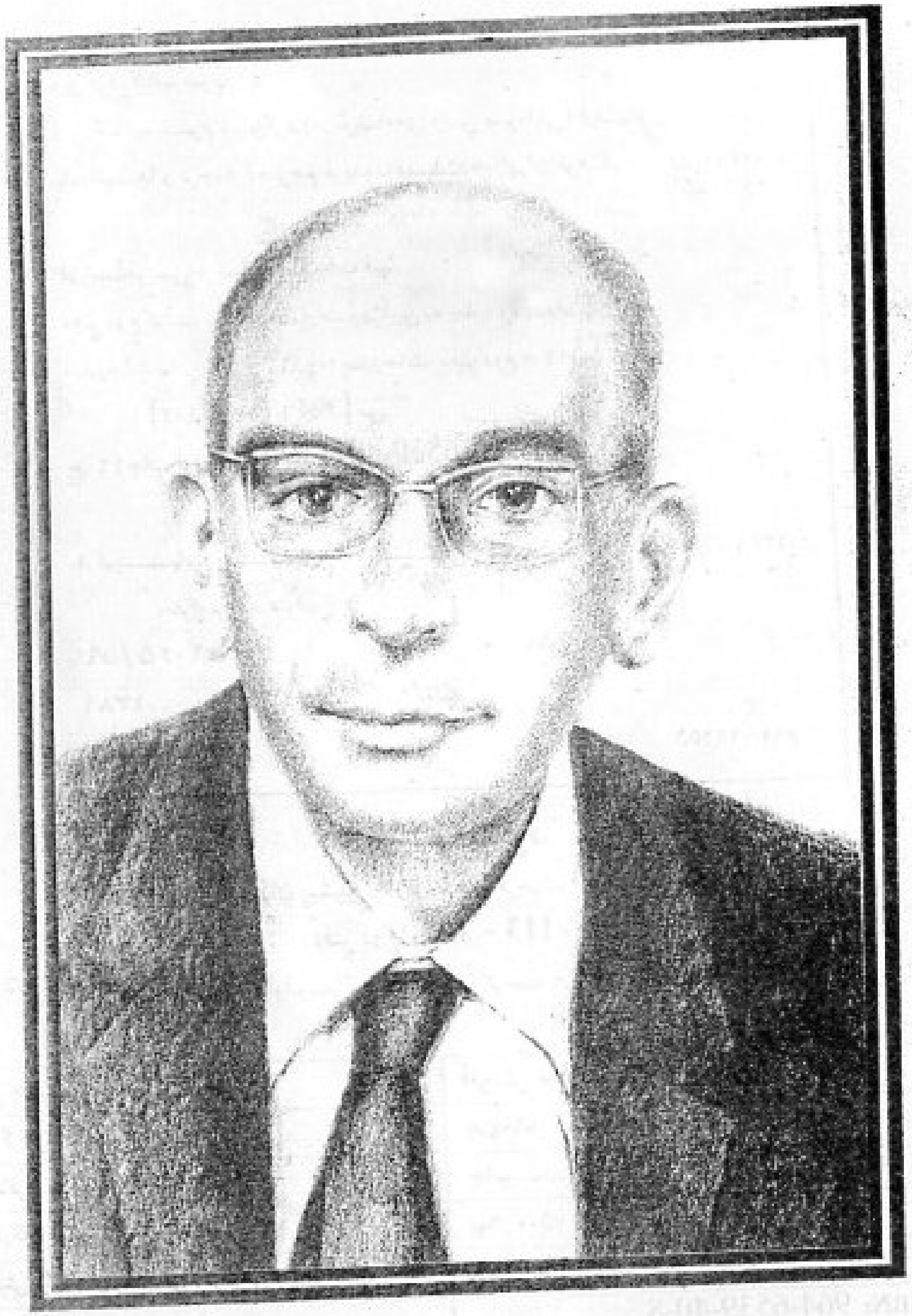
آذرفَرنْبغ پسرِ فرخزاد، و، آذرباد پسرِ امید

دفترِ دوم: 194 - 113

آراستاری، آوانویسی، یادداشت‌ها و ترجمه

از

فریدونِ فضیلت



ژان پیر دومناش Jean Pierre de Menasce (1902 - 1973)

فرهنگ پژوه، ایران شناس، پهلوی دان،

گزارنده‌یِ کتابِ سومِ دین کَرد

کتابِ سومِ دینْ‌کَرد

متني به زبانِ پهلوی

سرسخناني چند در باره‌ي:

اخلاقْ آيينيک، تکوينِ جهان، پزشکی، اخترشناسی، دينْ‌دادشناسی (=فقه)، حکمتِ خسروانی، کلام، فلسفه، حقوقِ مدنی، کسانِ اسطوره‌ای و..........

آراستاری، آوانويسی، يادداشت‌ها و ترجمه
بر اساسِ دينْ کَردِ چاپِ مَدَن.

از

فريدون فضيلت

انتشاراتِ مهرآيين

تهران: ۱۳۸۴

دينْ کرد. کتابِ سوم
کتاب سوم دين‌کرد (درش‌نامه‌ي دينِ مزدايي) آراستاری، آوانويسی، يادداشت‌ها و ترجمه / مترجم فريدونِ فضيلت. -- تهران: فرهنگِ دهخدا، ۱۳۸۱-
ج.
فهرست‌نويسی بر اساسِ اطلاعاتِ فيپا.
دفترِ دومِ کتاب، توسطِ انتشاراتِ مهرآيين به چاپ رسيده‌است.
مندرجاتِ دفترِ يکم = ۱۱۲-۰؛ مندرجات: دفترِ دوم = ۱۹۴ - ۱۱۳.
[۱۸۴]، [۳۱۶ + 394] ص.
ج. ۲ (چاپِ اول): ۱۳۸۴ / ISBN 964-6539-40-8.
۱. ادبياتِ پهلوی. ۲. زردشتی. الف. فضيلت، فريدون، ۱۳۳۸، ،مترجم. ب. عنوان.
۹د / ۲۰۶۵ PIR ‏ ۸فا. / ۰۷
۱۳۸۱
کتابخانهٔ ملی ايران ‏ ۱۱۲۵۵-۸۱م

کتاب سوم دين‌کرد

تدوين‌کنندگانِ پيشين: آذرفَرَنْبَغ پسرِ فرخزاد، آذرباد پسرِ اميد.

دفترِ دوم: 194 113

آراستاری، آوانويسی، يادداشت‌ها و ترجمه: فريدونِ فضيلت.

مديرِ چاپ و توليد: بيوکِ رضائی	آفرينشِ نگاره: فرانکِ رفيع‌فر
ليتوگرافی: علمی و فرهنگی کتيبه	چاپخانه: علمی و فرهنگی کتيبه
صحافی: سپدبن	چاپ: نخست / ۱۳۸۴
شمارگان (تيراژ): ۱۰۰۰	بها: ۷۵۰۰ تومان
آفرينشِ برگينه‌هايِ نگاريکی (گرافيکی): بهنام آنازاده	ناشر: انتشاراتِ مهرآيين
شابک: ۸-۴۰-۶۵۳۹-۹۶۴	ISBN: 964-6539-40-8

نشانی: تهران، ميدانِ انقلاب، روبه‌روي دبيرخانه‌ي دانشگاه،
مؤسسه‌ي فرهنگيِ کتابِ شهرِ ايران (الغدير)، غرفه‌ي شماره‌ي ۱۲،
تلفن: ۸۰۲۸۲۷۹

به شادیِ روانِ گزارشگرانِ سده‌ها و سالیانِ دینْ‌کَرد:

آذرباذِ یاوَندان،
آذَرفَرْنَبَغْ پسرِ فرخزاد،
آذرباد پسرِ امید،
آذربد پسرِ مارْسْپَنْدْ،
ماهْوِنداد پسرِ نریمان پسرِ بهرام پسرِ مهربان،
مرزبان پسرِ اَسْپَنْداد پسرِ مرزبان پسرِ مهربان پسرِ اسپنداد،
شهریار پسرِ اردشیر پسرِ ایرج پسرِ رستم پسرِ قباد پسرِ ایرانْ‌شاه،
ماهْوِنداد پسرِ بهرام پسرِ اردشیرِ تُرک‌آبادی،
بهرام پسرِ ماهْوِنداد پسرِ رستم پسرِ انوشیروان پسرِ رستمِ تُرک‌آبادی،
رستم پسرِ گُشْتاسْپْ پسرِ اردشیر،
دستورْ پشوتنْ بهرامِ سنجانا.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

فـــــــهرست

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

به نامِ خدا

سخنِ ناشر

فَلَک جز عشق محرابی ندارد جهان بی خاکِ عشق، آبی ندارد.

بسیاريِ از مورخینِ معتبرِ یونانی و عرب، درباره‌يِ کتابْ‌نویسی، کتابْ‌داری و کتابْ‌خوانيِ ایرانیان خبرهايِ موثقي داده‌اند. و همچنین درباره‌يِ آشنایيِ آنان با رشته‌هايِ گوناگونِ علمی، از فلسفه و نجوم گرفته تا طب و گیاه‌شناسی و دیگرِ دانش‌ها گزارش‌هايِ مستندي را ارائه کرده‌اند.

کم نیست گزارش‌هایيِ درباره‌يِ رصدخانه‌ها، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، مراکزِ علمی و حوزه‌هايِ علمیه‌يِ آنْ‌زمانی. سوايِ همه‌يِ این‌ها، از یک سريِ منابعِ موثقِ یونانی و عرب درباره‌يِ بسیاريِ کتاب‌هايِ ترجمه شده از سانسکریت و یونانی به پهلويِ هم اشکانی و هم ساسانی نیز خبر داریم.

علاوه بر همه‌يِ این‌ها، مورخينِ عرب از دسته‌دسته کتاب‌هايِ آیینْ‌نامه‌ای، برايِ نمونه آیینِ تاج‌گذاری، تربیتِ فرزند، فنِ حکومت، لباس‌دوزی و خوراک‌پزی و شیرینی‌پزی و مانندِ این هم خبرداده‌اند. که برخيِ از آنان هم اکنون در دست است. از قبیلِ، خسروقبادیان و کنیز، بُنْدهش، کلیله و دمنه (=کَرَتَک و دَمَنَک) سندبادنامه و بُنْمایه‌يِ پهلويِ داستانِ ویس و رامین و کتابِ نجوميِ تَنگِ لُوشا که «صُوَر و دَرَج» ترجمه شده‌است.

حجمِ کتاب‌هایيِ هم که علمايِ مسلمان (مِن بابِ مثال، گزارشِ علامه مجلسی و شیخ صدوق درباره‌يِ کتابِ بلوهر و بوذاسُف) و دیگران از کتبِ علمی و روایيِ پهلوی ذکرمی‌کنند، حیرت‌آوراست. از سَفرِ عملی-تحقیقيِ پیش از اسلامِ پلوتینوسِ رومی، حکیمِ نو-افلاطونی، در

سالِ ۲۴۲ پس از میلاد زیرِ پرچمِ گوردیانوس برای رسیدن به ایران و کوشش جهتِ آشنایی با مبانیِ فلسفه‌یِ نور که موبدان آن را تعلیم می‌داده‌اند، و نیز، سفرِ علمی-تحقیقیِ پس از اسلامِ مُحی‌الدینِ عربی به سوریه آن هم جهتِ آشنایی با مبادیِ فلسفه‌یِ نور و حکمتِ خسروانی که موبدانِ تبعیدی در مکانی در سوریه آن را تعلیم‌می‌داده‌اند نیز خبرِ موثق داریم.

ابنِ ندیم (متوفی به سالِ ۳۸۵)، آن کتاب‌شناسِ بزرگ، در اثرِ ماندنیِ خود، الفهرست، خبر از رقمیِ نزدیک به هفتاد جلد کتابِ پهلوی می‌دهد که خود شخصاً آن‌ها را تورق‌کرده‌است.

مسعودی، ابوالفرجِ اصفهانی، عمادالدین اسماعیل، ابنِ مِسکَویه، پورِ سینا و دیگرِ بزرگانیِ از این دست، همگی از کتبیِ پهلوی که آنان نیز شخصاً تورق‌کرده‌اند، خبرمی‌دهند. حتی ابوالفداء (=عمادالدین اسماعیل)، عصرِ شاپورِ اول را به اولین نهضتِ علمیِ ایرانیان ملقب‌می‌کند. تنیِ چند از مورخینِ یونانی، از فلسفه‌دانیِ شاهانِ قدیمِ ایرانی مِن بابِ مثال، خسرو انوشیروان آگاه‌بوده و برایِ ما چیزهاییِ نقل‌کرده‌اند. حتی می‌دانیم از مباحثه‌یِ میانِ شاه و پریسکیانوس، کتابیِ لاتین امروزه در دست است که شاملِ برخیِ بحث‌هایِ علمی دربابِ روان‌شناسی و حکمتِ طبیعی و نجوم است.

نامِ چند تن از پزشکانِ یونانی از قبیلِ سرجیس راس‌العین (متوفی به سالِ ۵۳۶ میلادی) و اصطفانِ ادسی (=طبیبِ قباد پسرِ خسرو) و تریبونوس و نیز از سرنوشتِ آنان و انتقالِ طبِ بقراط و جالینوس به ایران در تاریخ‌هایِ معتبر ذکر است.

این فهرست آن قدر طولانی هست که از حوصله‌یِ حتی یک دائرةُالمعارف نیز خارج است. اما خواه و ناخواه پرسشیِ ذهن را می‌آزارد: بر سرِ این همه کتاب چه رفته‌است؟

جوابِ این سؤال را مورخان داده‌اند و اساساً پاسخِ آن مَطْمَحِ نظرِ ما نیست. همین قدر می‌دانیم که دینْ‌کرد نیز یکیِ از آن کتاب‌ها ست که بخشِ زیادیِ از آن، یعنی از سوم تا نهم، امروزه آنهم عمدتاً به همتِ غربیان به دستِ ما رسیده‌است.

انتشاراتِ مِهرآیین، به جهتِ معرفیِ این اثرِ ماندنیِ فرهنگِ ایرانی، در همکاری با انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا، بویژه مسئولینِ فرهنگ‌دوستِ آن مؤسسه، چاپ و پخشِ این دائرةُالمعرفِ نُه جلدی را بر خود فرضیِ واجب می‌داند. امید هست که چاپِ این کتاب، پسندِ خاطر و اقناعِ ذوقِ سلیمِ دانشمندانِ فرهنگ‌شناس و فرهنگ‌پرورِ این مرز و بوم را فراهم‌آورد.

با احترام: *انتشاراتِ مِهرآیین.*

ud asmān ō drubuštīh <ī>* zamīg tā ʿstar pāyagʾ ō ^{x}kušišnīgān az kušišn gyāg ī ʿkušāgān-razm kardagīhʾ, ud ʿkušāgān az andartom ī tan ta ʿstar pāyagʾ.

اینک! آسمان، تا ستارهْپایه، براي پشتیباني از زمین، به یوبهٔ رزمِ رزمندگان و ستیزندگان، آماده و پرداختهشدهاست.

ستیزندگان (=متضادان) نیز از ژرفاي تنِ تنابندگان گرفته تا ستارهْپایه (در نبردِ گیهاني درگیر آند).

دینْکرد، کتابِ سوم، کردهٔ ۱۱۹

اَلْـفَهْلَوِیُّونَ اَلْـوُجُدَ عِـنْدَهُمْ ‏‏ حَـقِیْقَةٌ ذاتَ تَشَکُّکٍ تَـعُمّ

مَراتِباً غِـنَیً وَ فَـقْراً تَـخْتَلِفُ ‏‏ کَالنُّورِ حَیْثُمَا تَقَوِیَ وَ ضَعُف.

حاج ملا هادي سبزواري، منظومه، بخشِ الهیّات.

پیشگفتارِ مترجم

همهٔ دینْکردشناسان، این کهنْنامهٔ گرانسنگ، دینْکرد را «دائرةُالمعارف / دانشنامهٔ دینِ مزدایی» نام نهادهاند. پژوهشِ ما در دینْکرد نیز همین تعریف و شناسه را استواري میبخشد؛ جز اینکه به این تعریف چند نکته را بهویژه دربارهٔ کتابِ سوم میافزاییم:

«کتابِ سومِ دینْکَرْد بازماندههایی از ترجمهٔ پهلويِ بسیاري از بحثهاي ارسطویی، و نیز، همهٔ سزبخشهاي حکمتِ خسرواني (=فلسفهٔ اشراق) را گزارش میکند».

آیا ترجمهٔ پهلويِ نوشتارگانِ ارسطو، که در دینْکرد یافتمیشود، چه گزارشگونه و چه فراگسترنده، دوسه سده پس از فروپاشيِ فرمانروایيِ ساسانیان انجامگرفته و پارهنوشتههایی از آن گزارشها در کتابِ سومِ دینْکرد به یادگار مانده است؟

پاسخِ ما به پرسشِ بالا نِیْگویانه (=منفی) است. واپسین تدوین و پرداختِ دینْکردْ پیش از نخستین آشناییهاي پراکندهٔ ایرانیان و برخي اعرابِ مسلمان ــ براي نمونه، یعقوبِ اسحاقِ کندی ــ با فرزانشِ یوناني و در چکادِ آن، با فرزانشِ ارسطویی انجامپذیرفتهاست.

مهمتر اینکه، برابرْگزینی و واژهسازيِ نویسندگانِ دینْکرد، هنگامِ گزارش و ترجمهٔ بحثهايِ ارسطویی، نشانمیدهد تدوینکنندگانِ این کارنامه با ساخت و سیماي یونانيِ واژه روبهرو هستند. یک نمونهٔ آن را در ترجمه و گزارشِ خود، دفترِ یکُم، کردهٔ ۱۱۲ نشان داده و بهمیاننهادهایم.

ایرانیانِ خودباخته و تازیانْ ماندگارهاي ارسطویی را به میانجيِ زبانِ سُریانی به تازی گزارش کردهاند. اگر گزارندگان و پردازندگانِ دینْکرد پس از شوربختيِ ساسانیان و ایرانیانْ دستاندرکارِ گزارشِ نوشتارگانِ ارسطویی به پهلوی میشدند، میبایست کارْنشانِ (=تأثیرِ) زبانِ سُریانی یا حتی عربی را هنگامِ برابرگزینی و واژهسازی، حتی در واژهسامانيِ (=ساختِ نحوی) ترجمهها ببینیم. البته اگر نیازي بدین کار داشتهاند.

درجایي که می‌دانیم پس از تازش و آمیختگی با آلودگی‌هاي اهریمنی، دینْ‌سالاران، دینْ‌پردازان و نِگرمندانِ (=نظریه‌پردازان) دینِ مزدایی همه‌ي کوشایی‌هاي خود را براي نگه‌داريِ آنچه در دستِ‌شان بوده‌است به‌کارگرفته‌اند.

از این گذشته، ترجمه‌ي پَهلَويِ برخي بحث‌هاي ارسطویی که در سراسرِ روایت‌هاي کتابِ سوم پراکنده است، کارْنشانِ (=اثر) ساختِ واژگاني یوناني و نیز، کارْنشانِ واژْه‌ساماني (=نحو) یوناني را در خود نهفته دارد. دیگر اینکه، درباره‌ي گزارشِ پهلوي مانده‌نوشته‌ها و فرزانْ‌نوشته‌هاي ارسطو از یوناني به پهلوي، آنهم در زمانه‌ي سرافرازي و بالندگي ایرانیان، گزارش‌هاي سخت‌وسُتواري دردست‌است.

فرجامِ سخنِ ما در این باب این است که بودوباشِ بحث‌هاي ارسطویی در کتابِ سوم، بسي گوهرین، ریشه‌اي و دیرْسال‌تر از گزارش‌هاي عربی و سُریاني آن است.

شاینده‌تر اینکه، در دینْ‌کرد، هر جا با بحثي ارسطویی روبه‌رو می‌شویم، نحو و واژه‌ساماني سخنِ پهلوی از زبانِ ساختگی و پیچ‌درپیچِ سده‌ي سومی و چهارمی دور است.

جايِ آن است به دو نکته‌ي شایا و شناخته درباره‌ي فرزانشِ ارسطویی انگشتِ سخن نهیم:

یکي، خُرده‌سنجی‌هاي ارسطو در ستیز با افلاطون، درباره‌ي ناراستي مینويِ «مینُو-دیسه‌ها / مُثُل» است. می‌دانیم ارسطو، هم در بحثِ طبقاتِ انواع و اجناس و هم در بحثِ ماده و صورت، فرزانْواژه‌ي یوناني «آیْدوس / ایده» را هم براي طبقه‌ي «نوع» و هم براي «صورت» یکسان به‌کارمی‌برد. چنین می‌نماید خودِ ارسطو به پی‌آمدِ خِرَدْناپذیرِ این درهم‌آمیزيِ معنایی-واژگانی آگاهی‌نداشته‌است. یا شاید تعمد و گرایشي پادْافلاطونی در این برابرْگزینی کارگربوده‌است.

ولی گزارشگرانِ ایرانی و عربِ ارسطو، با باریکْ‌بینی و ژرفْ‌کاويِ بسیار پسندیده و خِرَدْپذیر، آیْدوسِ نوعیه را «نوع»، و آیدوسِ صُوَری را «صورت» نام نهاده‌اند.

هنوز نمی‌دانم که شارحینِ باختريِ ارسطو در سده‌هاي میانه نیز پی به بی‌دقتيِ ارسطو برده‌بوده‌اند یا نه؛ ولی درباره‌ي باریکْ‌بینيِ فرزانوَرانه‌ي گزارشگرانِ مسلمانِ ارسطو گواهْ‌نوشته‌هاي چنديِ برجای است. گزارشگرانِ اروپایی و امروزيِ ارسطو اما چشمْ‌آگاهِ این نکته شده‌اند.

گزارشگرانِ دینْ‌کرد، که با باریکْ‌بینيِ درستِ مترجمانِ مسلمان آشنا نبوده‌اند، هم در بحثِ «طبقاتِ انواع» و هم در بحثِ «ماده و صورت» در تفسیرِ ارسطوییِ آن، به پیروی از ارسطو، براي طبقه‌ي نوع و صورت، تنها فرزانْواژه‌ي پهلوي «دِسَگ» را برابرِ «آیْدوس» ارسطو به‌کاربُرده‌اند.

دیگر اینکه، بنیادِ همه‌ي تبیین‌ها و آناکاوی‌هاي (=آنالیتیک) ارسطو درباب جهان، بر بنیادِ دو مفهومِ پیشنهاديِ خودِ وی یعنی **«ماده و صورت»** است. و می‌دانیم بخش‌بنديِ **«ماده و صورت»** و تبیینِ فرزانوَرانه‌يِ **«ماده و صورت»**، بنیادی‌ترین و ریشه‌ای‌ترین بحثِ ارسطویی نام‌گرفته‌است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد، هر جاکه به این بحث نزدیک شده‌اند، به ترتیب، فرزانواژه‌هاي پهلويِ «ماذگ ئُد دِسَگ» را برابر گرفته‌اند. از این روی، آشنایيِ رسا و بسنده با نوشتارگانِ ارسطو، پیشْ‌زمینه‌يِ جديِ پژوهش‌هاي دینْ‌کردشناسی است. در میانِ دینْ‌کردشناسانِ اروپایی تنها پروفسور زنر سخت بر این نکته انگشتِ سخن نهاده است. به‌هررو، جايِ چند پرسش هست:

اینکه انگیزه‌هاي بنیادینِ تدوینْ‌کنندگانِ دینْ‌کرد، در پیشوازيِ ارسطو بر چه استوار است؟

آیا آنان ارسطوگرا (=مشایی / ارسطوْآیین) بوده‌اند؟

آیا همچون رقیبانِ مسیحيِ خود، براي تدوینِ فلسفه‌اي مزدایی در رقابتِ با فلسفه‌يِ مسیحی از بحث‌ها و بخش‌بندی‌هاي ارسطو کمک می‌گرفته‌اند؟ نکته‌اي که در پژوهشِ ما، شایدمند و محتمل می‌نماید.

نکته‌يِ شایايِ دیگری راکه درباره‌يِ دینْ‌کرد می‌افزاییم، بحثِ نظامِ طوليِ جهان است: از خدا تا شیطان و در آن میان جهانِ ماده و ماده‌يِ زمینی.

آگاهان می‌دانند نظامِ طوليِ جهانِ هستی، در دستگاهِ هستی‌شناسيِ اشراقی، و نیز پیش از آن در دستگاهِ اندیشگانيِ ابوالبرکاتِ بغدادی، سوايِ تغییر و جابه‌جاکردن‌هايِ واژگانی و اصطلاحی، بنیادشده بر دستگاهِ جهانْ‌شناسيِ ارسطوگرایان (=مشائیون) است. ارسطوگرایان، میانِ خدا / علتُ‌العلل و جهانِ تکثراتِ مادی، پایگان‌هايِ چنديِ را زیرِ نام‌هايِ عقولِ طوليِ مترتبه و عقولِ عرضيِ متکافئه درنظرگرفته و رسمیت‌داده‌اند. سهروردیِ فرهمندشناس (=اشراقی)، و نیز پیش از او ابوالبرکاتِ بغدادی، همین نظامِ طوليِ جهان را با سرْواژه‌ها، فرزانواژه‌ها و مصطلحاتِ فلسفيِ ویژه‌يِ خود فرامی‌گویند.

دینْ‌کرد، تا آنجا که ما دیده و دریافته‌ایم، صورتِ کهن‌تر، آغازین و پهلَويِ پیشینه و برجسته‌يِ سرواژه‌ها و مصطلحاتِ فرزانشِ فرهمندی (=حکمةُ‌الاشراق / فرزانگيِ فروغ) را در خود نهفته دارد که در جايِ بایسته، بویژه یادداشت‌هايِ هر فصل /کرده، به آن انگشتِ سخن نهاده‌ایم.

جايِ آن است نکته‌اي دیگر را بیافزاییم:

حکمتِ خسروانی، ناب‌ترین دستگاهِ جهانْ‌شناسیِ ایرانی است که هم بنیانِ آن و هم پرورشِ آن، چه پیش و چه پس از اسلام، تراویده و پرورده‌ی اندیشهْ‌ورزیِ ایرانیان است.

و به‌راستی، در حوزه‌یِ اندیشه‌ورزی و فرزانْ‌پژوهی، حکمتِ خسروانی، ایرانی‌ترین اندیشه‌یِ ایرانی است.

برایِ چَم و چرایِ نام‌گذاریِ این نوع از اندیشه‌ورزی و حکمت، به حکمتِ خسروانی، درست‌نمایی‌ها و توجیهاتِ چندیِ راگفته‌اند؛ ولی ما، این نام را برگرفته از حکمتِ کَیْ‌خسروِ مبارک می‌دانیم. برابرِ رای و نظرِ ما، این دستگاهِ اندیشگانی می‌باید با تأملات و ژرف‌اندیشی‌هایِ حضرتِ کَیْ‌خسرو آغازشده‌باشد.

در ترجمه‌یِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، همه‌یِ کوشش و جوششِ ما استوارداشتِ همریشگیِ زمانیکِ (=تاریخی) فرزانْ‌پژوهی‌هایِ فرهمندشناسانه‌یِ فرزانه‌یِ فرهمندشناس (=شیخِ اشراق) و بُنْ‌نوشتِ پهلویِ دینْ‌کرد در زمینه‌یِ حکمتِ خُسروانی است.

اکنون، آنهم به یوبه‌یِ (=به‌خاطرِ) استوارکردِ ادعا و فراگفتِ خود، چکیده و گزیده‌یِ بحث‌هایِ روایت‌هایِ ۴۲۰-گانه‌یِ کتابِ سوم را فرادید و اندیشه‌یِ خوانندگان می‌نهیم.

****

دینْ‌کرد، در پرداخت و تدوینِ پایانی، دربرگیرنده‌یِ نُه کتاب بوده‌است.

در گذرانِ ترابری به هند، کتاب‌هایِ یکُم و دوم، و چند برگ از برگْ‌نوشت‌هایِ آغازینِ کتابِ سوم، ازمیان‌رفته است.

کتابِ سوم، در سامانِ کنونی، دارنده‌یِ چهارصد و بیست و اَندیِ روایت است.

گاه دو روایت در یک کرده (=فصل) نوشته آمده است و گاه یک روایت در دو یا چند کرده ثبت شده است؛ ولی رویِ‌هم‌رفته هر «کرده / فصل» تنها یک روایت را دربرمی‌گیرد.

برابرِ گمان و بازشناختِ ما، ساختمانِ زبانیکِ کرده‌ها و روایت‌هایِ کتابِ سوم، آن را به درسْ‌نامه‌یِ موبدان برایِ دینْ‌آموزان (=طلاب) مانندتر می‌کند؛ درسْ‌نامه‌ای که امروزه، در چشمِ ما دانشنامه می‌نماید.

باچه نخستین روایت را با شماره‌یِ تهی (=0) نشان داده و آن را «دیباچه‌یِ هیربد» نام‌نهاده‌ایم.

در «دیباچه‌یِ هیربد»، نویسنده خود را به نام، هیربد می‌شناساند. در کرده‌یِ ۲۹۹ اُم نیز

پلّه و پایگاهِ هیربدیِ نویسنده‌یِ دینْ‌کرد راست‌داشته‌می‌شود.

آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن در این روایت (=دیباچه‌یِ هیربد) به اندازه‌ای هست که ترجمه‌یِ گمانورزانه‌یِ آن را درست‌نمایی و توجیه کند؛ ولی سه نکته در این روایت پذیرایِ رویکرد است:

نخست، به‌کاربردنِ سخنواره‌یِ «اَخْوْ ئی اَستومند» است. از وارسیِ دیگرِ روایت‌هایِ کتاب برمی‌آید که هم هیربد و هم دیگرِ تدوین‌کنندگانِ این کارنامه، درکِ روشنی از این سخنواره دارند؛ به معنیِ ***«پرتویی اَهورایی که هستی و کالبدِ مادی پذیرفته است».***

نکته‌یِ دوم، پافشاریِ هیربدِ نویسنده به راستینگیِ طبقات و پایگان‌هایِ مردُمیک است. در سرتاسرِ کتابِ سوم حتی به یک نمونه برنخوردیم که نویسندگان، اختلاطِ طبقاتی یا برابریِ طبقاتی را پذیرفته‌باشند.

نکته‌یِ سوم، پافشاریِ نویسنده بر کارْبستِ کهنْ‌آیینِ ***«دوازده‌هُماسْت»*** است [آیینی که برایِ بزرگداشتِ زنان انجام‌می‌گیرد]. آیا این پافشاری معنایی جز این دارد که نویسندگانِ کتاب، زن، و شاید از بنیاد، کِن و گوهرِ مادینه (=جنسِ مؤنث) را از ارکان و بُنلادهایِ جهان می‌دانسته‌اند؟

به‌هررو، پافشاری در کارْبستِ کهنْ‌آیینِ «دوازده‌هُماسْت» در این روایت (=دیباچه‌یِ هیربد)، آنهم در جایگاهِ ستونِ نگه‌دارنده‌یِ جهان، برایِ کهنْ‌باورشناسِ (=میتولوژیست) امروزی جایِ پژوهشیِ جدی دارد.

1 در کرده‌یِ یکُم، نویسنده می‌کوشد ایرادها و خُرده‌گیری‌هایِ شخصِ آشموغی را پاسخ دهد؛ نگرگاهِ ما این است که نویسندگان، دشنامِ آشموغ را برایِ زرتشتی‌هایِ مسیحی‌شده به‌کاربرده‌اند.

بافتِ سخنِ این روایت نیز آسیبِ گسترده دیده است؛ حتی ما به این نتیجه رسیده‌ایم که سه بندِ پایانیِ روایتْ پاره‌نوشته‌ای از کرده‌یِ چهارُم است.

۲ در کرده‌یِ دوم، آشموغِ بی‌پَدامی (=بی‌دهانْ‌بند) ایرادی را درمیان‌می‌نهد که به گمانِ ما، بی‌معنی دانستنِ کاربردِ ***«پَدامی»*** است. آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن در این روایت نیز به اندازه‌ای هست که ترجمه‌یِ ما را موقتاً پذیرفتنی‌کند.

۳ در کرده‌یِ سوم، ایرادِ دیگری از آشموغ پاسخ داده می‌شود: درنَما، بحثْ بر سرِ شیوه‌یِ پاک‌گردانی و تطهیرِ ریمنی (=نجاست) است. برابرِ گمان و بازشناختِ ما، دستِ‌کم سه بندِ میانیِ این روایتْ، در سنجش با بحثِ سرتاسرِ روایت، از جایی دیگر به اینجا آورده‌شده‌است. ما در ترجمه‌یِ خود، پاره‌نوشتارِ به گمانِ ما جابه‌جاشده را درونِ دوـقلاب نهاده‌ایم.

۴ در کرده‌ی چهارم، نویسنده می‌کوشد ایرادِ آشموغ، در زمینه‌ی نادرستیِ نمایین و ظاهریِ به‌کاربردنِ «زُوهْرِ پاکِ حیوانی» را درست‌نمایی (=توجیه) کند. ولی به گمانِ ما، پاسخِ روایت به تنها جُستاری که نمی‌پردازد بحثِ «زُوهْرِ پاکِ حیوانی» است.

۵ در کرده‌ی پنجُم، آشموغِ ازدین‌برگشته [یا مزدکیِ مسیحی‌شده] می‌کوشد درهم‌وبرهمیِ نژادی، مصادره‌ی اموالِ بزرگان و نژادگان به دستِ برزنیانِ بندگسیخته و، نقض و پایمالیِ دادها و آیین‌های جاافتاده را درست‌نمایی کند.

نویسنده نیز، پی‌آمدِ اهریمنْ‌خواهانه‌ی این کارها را گوشزد می‌کند.

این روایت (=کرده‌ی پنجُم) همیشه، پذیرای پژوهشِ دینْ‌کردشناسان بوده‌است.

از تاریکی‌های این روایت (=کرده‌ی پنجُم)، نام‌بردن از دینْ‌آورِ نوکاری به نامِ زرتشتِ اهلِ فسا [یا: پسا] است.

گذشته‌نگارِ دانشمند، ابوعلی مِسْکَوَیهِ رازی، نویسنده‌ی کارنامه‌ی گرانسنگِ «تجاربُ‌الامم»، در شناساندنِ روزگارِ کسری انوشیروانِ پسرِ کوات (=قباد)، به زرتشتِ اهلِ فسا نیز انگشتِ سخن نهاده‌است. چشمگیرتر اینکه همه‌ی آگاهی‌های این گذشته‌نگارِ دانشمند در کتابِ نامبرده درباره‌ی آن زرتشتِ فسایی با پاذْفروزه‌هایی که نویسنده‌ی دینْ‌کرد در این روایت به پیروانِ زرتشتِ فسایی برمی‌بندد، برابر است. برای نمونه نگاه کنید به عبارتِ تجاربُ‌الامم، ص ۹۴، بُنْ‌نوشتِ عربی:

«و کانَ أوّلَ ما بَدَأَ بِهِ أن أبطَلَ مِلَّةَ زرداشت الثّانی الّذی کانَ مِن أهلِ فسا، و کانَ مِمَّن دَعا اِلیها مزدکُ بنِ فامارد، و کانَ مِمّا أمَنَ بِهِ النّاس ــ لِما زَیَّنَهُ لَهُم وَ حَثَّهُم عَلَیهِ ــ التَّآسِیَ فِی أموالِهِم وَ أهالیهِم».

یکی از سرْواژه‌های این روایتِ دینْ‌کرد (=کرده‌ی ۵)، «کَردَگ-خوَدایه»، است که در زبانِ پهلوی معنیِ ملوکُ‌الطوایفی می‌دهد؛ استاد بهمنِ حمیدی «شاهکْ‌نشینی» را پیشنهادداده‌اند.

در کرده‌ی ششُم، ایرادِ دیگری از آشموغ پاسخ‌داده‌می‌شود که بنابرآن، عملکردِ مزداییان در زمینه‌ی دادگستری و دوری از گناه با فراگفتِ آنان ناسازگاریِ بنیادین دارد.

مدعی می‌پرسد: شما مزداییان از یک سو دَم از عدالت می‌زنید؛ ز دیگر سو، برای کاربستِ عدالتْ کارهاییِ ستمْ‌زَوِشانه و ناعادلانه پیشه‌می‌کنید.

در کرده‌ی هفتُم، آشموغ به جایِ ایرادیِ دینْ‌ستیزانه، پرسشیِ دینی را به‌میان‌می‌نهد که به پرسش‌های دینْ‌آموز مانندتر است تا ایراداتِ یک آشموغِ از دین برگشته؛ و آن این است که سنجه‌یِ

جداسانیِ گاهان، در جایگاهِ گفتِ اورمزدی، با دیگر مَنْتْرَها در چی ست.

۸ در کرده‌ی هشتُم، آشموغ، چَم‌وچرایِ گناه دانستنِ نهادنِ هیزمِ تَر را بر آتش می‌پرسد.

۹ در کرده‌ی نُهُم، سخن بر سرِ بحثِ ظاهراً تمام‌نشدنیِ مِیْ‌خوارگی است. بودوباشِ چند واژه‌ی خوانده‌نشده و آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن، ما را وادار به ترجمه‌ای گمانْ‌وَرزانه کرده است.

۱۰ در کرده‌ی دهُم، آنگونه که ما دریافته‌ایم، آشموغ ایراد می‌گیرد که زمزمه‌ی درازآهنگ و هر روزِ مَنْتْرَهای دینی، وقت‌کُشیِ ناباستمندی است. ولی نویسنده پاسخ می‌دهد که، زمزمه‌ی مَنْتْرَهای دین نه تنها وقت‌کُشی نیست که صدها سود دربردارد.

تا اینجای کتاب (=کرده‌ی دهُم)، با خُرده‌گیری‌ها و ایراداتِ آشموغِ از دین برگشته روبه‌رو هستیم.

پس از درمیان‌نهادنِ ایراداتِ آشموغ، نویسنده دوازده پرسشِ یک یا چند دینْ‌آموز (=طلبه) را پاسخ می‌دهد.

۱۱ در کرده‌ی یازدهُم، دینْ‌آموز می‌پرسد آیا ارتکابِ گناهی که شخص را شایسته‌ی مرگ می‌کند (=مرگ‌ارزان)، به نیست‌شوندگی و امحاءِ ثواب‌های گذشته می‌انجامد؟ که نویسنده پاسخِ «نَه» می‌دهد.

۱۲ در کرده‌ی دوازدهُم، دینْ‌آموز (=طلبه) می‌پرسد در روایت‌های دینی، یک جا نوشته‌آمده‌است که نخستین همپرسگیِ اورمزد با تابندگانِ زمینی، نخست، با جَم بوده است، یک جا نوشته‌آمده‌است که نخستین همپرسگی با مَشْیْ و مَشیانه بوده است؛ چَم‌وچرایِ این ناسازگاری در کجا ست؟

نویسنده پاسخ می‌دهد: تناقضی در کار نیست اگر، دینْ‌واژه‌ی **«همپرسگی»** درست معنا شود.

۱۳ کرده‌ی سیزدهُم، بحثی پیچیده، هم از نظرِ زبانیک و هم دینْ‌دادشناسیک (=فقهی)، درباره‌یِ کاربستِ کهنْ‌آیینِ **«گوشودا»** است. دینْ‌آموز درباره‌ی آیینِ پِلْکانیِ گوشودا در خوردن و نوشیدن پرسشی را درمیان‌می‌نهد.

۱۴ در کرده‌ی چهاردهُم، دینْ‌آموز می‌پرسد آیا می‌شود توبه‌کننده سر از دوزخ درآورد؟ نویسنده در اینجا نیز پاسخیِ بُنْ‌گویانه می‌دهد.

۱۵ در کرده‌ی پانزدهُم، دینْ‌آموز سیاهه‌ای از کردارهای اورمزدپسند و اهریمن‌خواه را برمی‌شمرد و از ارج و مرتبه‌ی هر کدام می‌پرسد.

۱۶ در کرده‌ی شانزدهُم، دینْ‌آموزِ جوان می‌پرسد با چه سنجه‌ای میانِ فتواهای (=ویزیر) ناسازگارِ

دینْ‌پردازان (=مهدین) و آموزگارانِ دین داوری‌کنیم و یکي را برگزینیم.

۱۷ در کرده‌ي هفدهم، دینْ‌آموز، چرایيِ مِهْتريِ دیندار از دین و، شهریار از شهریاری را می‌پرسد. این نشان می‌دهد که در گذشته، یکي از دغدغه‌هايِ دینداران، عملِ به دین بوده است و به بایایی و شایاییِ این نکته که دیندار و شهریار می‌تواند دین و شهریاری را سربلند یا سرافکنده کند آگاه‌بوده‌اند.

۱۸ در کرده‌ي هجدهم، دینْ‌آموز، از چَم‌وچرايِ با دستِ چپ گرفتنِ «بَرْسَم» پرسش می‌کند و هیربد پاسخ می‌دهد که چَم‌وبهانه‌ي با دستِ چپ گرفتنِ «برسَم»، همراستایی با دمیدنِ خورشید از خاوران به باختران است. این معنا، امروزه نزدِ کهنْ‌باورپژوهان (=میتولوژیست‌ها) به «همراستاییِ مِهْجهان وکِهْجهان» نامزد است.

۱۹ در کرده‌ي نوزدهم، دینْ‌آموز می‌پرسد: چرا پرتوافشانی‌هايِ خورشید همیشه سه و نیم کشور از هفت کشورِ «خونیرس» را روشن‌می‌کند، که هیربد پاسخ می‌دهد چراییِ آن را باید در گِرْدْدیسی [=گِرْدْ-دیسی / کرویّت] زمین دانست.

۲۰ در کرده‌ي بیستم، دینْ‌آموز می‌پرسد آیا برايِ اندازه‌گیريِ ارتفاعِ چیزي، برايِ نمونه درخت، از راهِ دور، بی‌آنکه از درخت بالا رویم یا ریسمانِ اندازه‌گیری به‌کاربریم، راهي هست؟ که هیربد پاسخ می‌دهد: آری؛ و راهکاريِ سه‌گوشه‌شناسانه (=مثلثاتی) برنشان می‌دهد.

۲۱ در کرده‌ي بیست و یکم، دینْ‌آموز می‌پرسد راهِ هر چه بیش‌تر نزدیک شدنِ به بارگاهِ اورمزدی و یا هر چه دورتر شدن از آن کدام است، که هیربد پاسخ می‌دهد گزینشِ خِرَد و باورِ جانانه و ژرف به اورمزد، شیوه‌يِ راه یافتنِ به بارگاهِ اورمزد است.

۲۲ در کرده‌يِ بیست و دوم، دینْ‌آموز می‌پرسد: آن هنگام که دیوانِ مینُويِ بدکاره روانِ مردمِ تبه‌خو را تسخیر می‌کنند، آیا روانِ مینُويِ مردم تغییرِ جوهری می‌یابد یا نه، که هیربد پاسخ می‌دهد خیر؛ گرایشِ به‌گناهِ مردم، تنها به معنيِ گرایشِ روانِ تبه‌خو به روانِ دیوی است نه به معنيِ تغییرِ جوهريِ روان به روانِ دیوی. چَم‌وچرايِ آن را در دیگرِ روایت‌ها و آموزه‌هايِ دینْ‌کرد خواهیم‌دید. در دستگاهِ اندیشگانيِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، روان، زادونهاديِ اهورایی دارد و پذیرايِ دگرشدِ گوهرین (=تغییرِ جوهری) نیست. در دیگرِ روایت‌هايِ دینْ‌کرد خواهیم‌دید که نویسندگان به پیرويِ از ارسطو، از بنیاد، هیچ گونه تغییرِ جوهری را برايِ هیچ چیزِ مادی نمی‌پذیرند.

در کرده‌يِ بیست و سوم، دینْ‌آموز درباره‌يِ ناسازگاريِ دو روایتِ گوناگون درباره‌يِ «کیومرث» می‌پرسد که بنا بر آن روایت‌ها، آفرینش و کنش و رستگاريِ «کیومرث» آیا در زمانه‌يِ پاک و تابِ پیش از تازشِ آلوده‌کننده‌يِ اهریمن بر جهان بوده است؟ که هیربد پاسخ می‌دهد: یکيِ از آن روایت‌ها درباره‌يِ آفرینشِ «کیومرث» است و یکيِ دیگر درباره‌يِ کنش و رستگاريِ پایانيِ «کیومرث»؛ و از بنیاد، دو روایتِ درنظر هیچ پیوندِ موضوعی با یکدیگر ندارند. به سخنِ دیگر، این دو گزاره چون وحدتِ موضوع ندارند، نمی‌توانند متناقض باشند.

۲۴ در کرده‌يِ بیست و چهارُم، دینْ‌آموز دیگر بار درباره‌يِ دو روایتِ ناسازگار و متناقض درباره‌يِ کیومرث می‌پرسد که بنا بر یکيِ از آن‌ها، پس از تازشِ اهریمن بر جهان، کیومرث درجا مرده است و بنا بر یکيِ دیگر از روایت‌ها، کیومرث پس از تازشِ اهریمن سی سال در جهان زیسته‌است؛ ولی پاسخِ هیربد هیچ بنیادِ خِرَدْپذیر و خِرَدْشکیبي ندارد. او (=هیربدِ پاسخگو) این ناسازگاری را به درک و دریافتِ دگرشونده‌يِ مردم در زمان‌ها و جای‌هايِ گوناگون پیوندمی‌زند.

۲۵ در کرده‌يِ بیست و پنجُم، دینْ‌آموز می‌پرسد معنايِ دو دینْ‌واژه‌يِ «همانند» و «همانندترین»، هنگامِ برقراريِ نسبت میانِ «دین» و دعايِ «اَهونُوَر» چيست؟
در اینجا هیربد پاسخيِ درست و سرراست می‌دهد ولی ناگهان تشبیه و همانَستيِ «مو و سر» را به‌کارمی‌برد که هنوز معنايِ این تشبیه و همانستي برايِ ما روشن نشده است.

۲۶ در کرده‌يِ بیست و ششُم، دینْ‌آموز پرسمانيِ دینْ‌دادشناسانه (=فقهی) به‌میان‌می‌نهد؛ که بنا بر فرمانِ دین، هر چیزِ مطهر را می‌باید از مردارِ مردم و سگ به بازه‌يِ سی گام دور نگه داشت؛ ز دیگر سو، چیزِ مطهر می‌باید از زنِ دَشتان (=حائضه) پانزده گام دور نگه داشته شود؛ پس، دانسته می‌گردد که نجاستِ مردارِ مردم و سگ از اندازه‌يِ نجاستِ زنِ دشتان بیش‌تر است؛ ولی از سی گام که بیش‌تر شود، باژگونه، این بار، اندازه‌يِ نجاستِ زنِ دشتان از مردارِ مردم و سگ بیش‌تر می‌شود؛ چرایيِ این بیش‌تری، به نسبتِ بازه‌يِ سی گام در چيست؟
هیربدِ پاسخ‌دهنده، چرایيِ آن را در چشمْ‌زخمِ زنِ دَشتان جست‌وجو می‌کند.
تا اینجا، پرسش و پاسخ‌ها به پایان می‌رسد و چیزيِ نزدیکِ به چهارصد روایت آغاز می‌شود که همه، دارايِ سرْنامه (=تیتر) و نوشتارِ روشنگرِ سرْنامه‌اند.

۲۷ کرده‌يِ بیست و هفتُم، هم از نظرگاهِ فلسفی و هم از نظرگاهِ باورشناسی بی‌اندازه گرانْ‌سنگ و پرارج است؛ استاد زِنِر نیز آن را یکيِ از جدی‌ترین روایت‌هايِ زُرواني کتابِ سوم قلمداد کرده‌است. نوعِ آسیب‌دیدگيِ بافتِ سخن در این روایت بیش‌تر به دستبردِ برنویسان و مُنْتَسِخین و

رونویس‌کنندگان مانند است تا به آسیب‌دیدگیِ زمانْ‌بَر و خودبه‌خود، که بر سرِ هر نوشتاریِ می‌رود.

آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن در دینْ‌کرد، بویژه کتابِ سوم به اندازه‌ایِ هست که هر دینْ‌کرد پژوهیِ را به بُن‌بست کشاند.

خواننده‌ایِ که از خود شکیبایی‌ایِ فراتر از بیان نشان‌دهد و گزارشِ ما یا دیگرِ دینْ‌کردپژوهان را تا پایان دنباله‌گیری کند، بیننده‌یِ بسیِ ترجمه و گزارشِ گمانوَرزانه خواهد شد؛ و این نیست مگر به چم‌وبهانه‌یِ آسیب‌دیدگی‌هایِ بافتِ سخن؛ آسیب‌دیدگی‌هاییِ که بروبارِ کم‌توجهی و کارناشناسیِ سده‌ها و سالیانِ رونویس‌کنندگانِ پیشین است.

گزارشِ پهلویِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، در سامانِ کنونی‌اَش، در چاپِ مَدَن، دربرگیرنده‌یِ ۴۰۷ برگْ‌نوشته است. در چنین نوشتاری به این اندازه، با چیزیِ بیش از شش هزار کژنویسی و غلطِ املایی روبه‌رو هستیم.

از این شش هزار کژنویسی که احتمالاً در گذرِ زمان و هنگامِ برنویسی و نسخه‌برداری بر سرِ کتاب رفته‌است، هزارتایِ آن، قرائتِ استوار و درستی را برنمی‌تابد.

پژوهنده‌ایِ که آوانویسیِ ما را با نوشتارِ پهلوی برسنجد و روبه‌رو کند، پی‌درپی در برابرِ قرائت و آوانویسیِ واژه‌ها با قرائت‌هایِ دوم و گاه سومیِ از یک واژه روبه‌رو می‌شود که می‌تواند همه گمانوَرزانه و شک‌پذیر باشد. قرائت‌هایِ دوم و گاه سومِ هر واژه، پیشنهادی اند و در بخشِ آوانویسی همه را درونِ قلاب [:V] همراهِ با نمادْنشانِ «یا»یِ تفصیلی / V آورده‌ایم.

این اندازه از کژنویسی، غلطِ املایی، آسیب‌دیدگی، فزون‌نویسی، جابه‌جانویسی، غلطهایِ دستوری و جمله‌بندی‌هایِ نادرست، هم از نظرِ بافتِ خِرَدپسندانه‌یِ سخن و هم از نگرگاهِ واژه‌سامانیِ (=نحوِ) زبانِ پهلوی برایِ یک کتاب در این حجم توجیه‌ناپذیر است.

افزونِ بر این همه فراپیچیدگیِ متنی، از کتابِ سوم تا نهمِ دینْ‌کرد با نوشتاریِ سربه‌سر تهی از نشانه‌گذاری روبه‌رو هستیم. تا بدانجا که بازشناختِ پایانِ دستوریِ یک جمله یا یک بند با دشواری‌هایِ تَشنیکیِ (=تکنیکی) ناگشودنی روبه‌رو است.

بر این همه فراپیچیدگی و دشواری این را نیز بیافزایم که بیشینه‌یِ جملاتِ دینْ‌کرد، نادارِ کُنشواژه و فعلِ میانین، هنجارین، زبرین و بنیادین است.

تا بدانجا که پژوهنده‌یِ دینْ‌کرد را وادارِ به اختراعِ کنشواژه‌ایِ (=فعلیِ) اختیاری و دلخواهانه برایِ جمله‌یِ درنظرْ می‌کند.

کرده‌یِ بیست و هفتُم، همه‌یِ این مشکلات را یکجا دارد؛ افزونِ بر آن، در این روایت با آسیب‌دیدگیِ آگاهانه و آسیب‌رسانیِ تعمدیِ رونویس‌کنندگانِ روایت نیز روبه‌رو هستیم.

آسیب‌دیدگی‌ایِ از آن گونه که کاژْنشانِ سختْ‌آیینی (=دگماتیزم) و تعصب‌هایِ انعطاف‌ناپذیرِ دینی را بر پیشانی دارد.

بگذریم؛ کرده‌یِ بیست و هفتُم درباره‌یِ بافتارِ دوگانه و متضادِ «زمان» بحث‌می‌کند و درباره‌یِ آن اَبَر-نیروییِ که بافتِ متضادِ «زمان» را با هشت بُنْ‌ماده‌یِ سازنده و مُقَوِّم برساخته‌است.

اما سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد در پیِ استوارکردِ این نکته است که اهورامزدا نمی‌تواند خالقِ بدی باشد و نباید هم آفریننده‌یِ مینُویِ تاریکی و بدی انگاشته‌شود؛ حتی یکیِ از بُنْ‌انگیزه‌هایِ پایه‌ایِ نگارشِ دینْ‌کرد انگشت‌نهادن بر این گزاره‌یِ زیرینْ‌بنیادِ دینِ مزدایی، یعنی **«اورمزد، در جایگاهِ تنها آفریننده‌یِ مینُویِ نیکی»** است. ناگهان در این روایت (=کرده‌یِ ۲۷ اُم) نویسنده مدعی‌می‌شود اهورامزدا بُنِ بدی را آفرید و **«زمان»** را با آن بُنْ رنگ‌زد (=رَزید) تا جهانِ هستی به ترازندگی و اعتدال‌رسد.

شاید زِبَر بهره از راستی دارد که مدعی‌است، کرده‌یِ بیست و هفتُم را کسانیِ با گرایشِ سختِ زُروانی نوشته‌اند. و سپس‌ترها، کسانیِ با گرایش‌هایِ سخت‌وسُتوارِ راست‌کیشیِ (=orthodoxy / اَرتا-دخشی) مزدایی، آن را چنانکه بباید ویرایش‌کرده‌اند.

۲۸ در کرده‌یِ بیست و هشتُم، نویسنده، بُنْ‌پاره‌ها و اجزایِ خودی و بیگانه‌یِ ایرانشهر، هم از نگرگاهِ باوریک (=اعتقادی) و هم از نگرگاهِ رایْ‌فرمایی (=اداره‌یِ امور) را برمی‌شمرد.

۲۹ در کرده‌یِ بیست و نهم، نویسنده، بُنْ‌پاره‌ها و اجزایِ فکریِ آیین‌هایِ برون‌مرزیِ ایرانشهر را برمی‌شمرد؛ و گوشزدمی‌کند که نه تنها درباره‌یِ ایران این نکته درست‌است، بلکه هر کشوریِ می‌باید با آیینِ فکری و اندیشگانیِ همْ‌آوا و همْ‌آهنگ با دیرینه‌یِ خود رهبری‌شود.

و نمونه می‌آورد که دین و دولت می‌باید همچون سر و تنیِ باشد که دارایِ دمسازی و سازگاریِ اندامِوار و اندامیک (=ارگانیک) است.

۳۰ در کرده‌یِ سی‌اُم، نویسنده، همه‌یِ مردان را با درنظرگرفتنِ دو سنجه دسته‌بندی و ردیف می‌کند: یکیِ سنجه‌یِ سالداری و دودیگر سنجه‌یِ هنر و فرهنگ.

یک نکته را بیافزایم که نویسندگان و تدوینْ‌کنندگانِ دینْ‌کرد، در سرتاسرِ این نامه‌یِ گرانسنگ، بحثِ ارسطوییِ فضیلتِ اخلاقی را با واژه‌یِ پهلویِ «هُنَر» فرامی‌گویند. ما همه جا این واژه را «هنرِ

اخلاقی» یا «هنرِ نهادی» ترجمه کرده‌ایم؛ بحثِ ارسطوییِ رذائلِ ضدِ اخلاقی را با واژه‌ی پهلویِ «آهُوگ» فراگفته‌اند که آن را نیز «آهویِ اخلاقی» یا «آهویِ نهادی» ترجمه کرده‌ایم.

ارسطو، هم در کتابِ «پُلیتیکا / سیاست» و هم در «اصولِ حکومتِ آتن / بُنْ‌دادهایِ فرمانفرمایی در آتن»، مجموعه‌یِ فضایلِ اخلاقی را با دانشواژه‌یِ یونانیِ «آرِتِ / ἀρετή» فرامی‌گوید. یکیِ از برابرهایِ معناییِ «آرِتِ» یونانی در زبان‌هایِ امروزِ اروپایی virtue است. واژه‌یِ «آرْتْ / art» در زبان‌هایِ اروپایی دگرشدِ زمانیک و تاریخیِ واژه‌یِ یونانیِ «آرِتِ» است.

همین معنا، یعنی معنایِ فضایلِ اخلاقی را نویسندگانِ دینْ‌کرد با دانشواژه‌یِ پهلویِ «هُنَر / hunar» فراگفته‌اند که نشان می‌دهد گزارندگانِ نامه‌هایِ پهلوی، بویژه دینْ‌کرد، زمانِ برابرگزینی و واژه‌سازی، با ساخت و سیمایِ یونانیِ واژه آشنایی داشته‌اند.

ما، در دینْ‌کرد، بویژه کتابِ سوم، هر جا با بحثیِ فرزانوَرانه (=فلسفی) روبه‌رو شده‌ایم شاهدبوده‌ایم که تدوین‌کنندگان کوشیده‌اند برابرهاییِ به زبانِ پهلوی برایِ سرْواژه‌یِ یونانی به‌کاربرند؛ در برخیِ روایت‌ها نیز دست به واژه‌سازی زده‌اند. ساخت و پرداختِ برابرهایِ پهلویِ فرزانواژه‌ها نشان‌می‌دهد که گزارندگانِ نامبرده با ساخت و سیمایِ سریانی یا عربیِ واژه بیگانه‌اند.

در این روایت (=کرده‌یِ سی‌اُم)، از این دو سرْواژه‌یِ پهلوی (= هنر و آهُوگ / فضایل و رذایل) در همان معنایِ درنظرْ بهره‌گیری‌می‌شود.

۳۱ در کرده‌یِ سی و یکُم، نویسنده، به این می‌پردازد که هر کس در کارهایِ نکو و واجب بکوشد حتی اگر به خواسته‌اَش نرسد همیشه خرسند از کوشاییِ خود است؛ ولی **«مردِ کوشنده در بدیِ غیرِ واجب»** چنین نیست.

۳۱ در کرده‌یِ سی و دوم، با دو بحثِ بی‌ربط با یکدیگر روبه‌رو می‌شویم؛ البته برابرِ گمان و بازشناختِ ما.

بحثِ نخست به این می‌پردازد که چرا در زندگیِ زمینی، دیده‌می‌شود مردمِ بد و دیوآیین پشتیبانی‌می‌شوند و نیکان به حالِ خود رهاشده‌اند. پاسخی که نویسنده می‌دهد همانندِ پاسخِ همه‌یِ دین‌ها و کیش‌ها ست: روزیِ خواهد رسید که جهانِ مادی بازساخته‌شود و، میانِ نیکان و بدان داوریِ پایانی به انجام رسد؛ در آن زمان نیکان به رستگاری می‌رسند و بدان سرافکنده خواهندشد.

در بخشِ دومِ همین کرده (=۳۲)، با پایان‌هایِ روایتیِ دیگر روبه‌رو می‌شویم، که بنا بر آن، اگر راستگفتاریِ راستْ‌گفتار حتی به زیانِ پارسایان بیانجامد، از بهرِ آن راست‌گفتاری می‌بایدَش ستود.

و اگر دروغِ دروغ‌گو به سودِ پارسایان انجامد، از بهرِ آن دروغ‌گویی نمی‌بایدَش ستود.

۳۳ در کرده‌یِ سی و سوم، نویسنده به این می‌پردازد که بودوباشِ کدام ایزدِ مینَوی در اندیشه و منشِ مردمانِ آنان را گرایان به ثواب می‌کند و روی‌گردان از گناه. و جایگیریِ کدام دیوِ مینَوی در اندیشه و منشِ مردمْ‌زادگان آنان را گرایان به گناه می‌کند و رویگردان از ثواب.

۳۴ در کرده‌یِ سی و چهارُم، نویسنده، به دینِ همراستا با خواست‌وکامِ ایزد (=مشیتِ الٰهی) و، آیینِ همراستا با خواست‌وکامِ مردمْ‌زادگان می‌پردازد و سنجه‌یِ آن را نشان می‌دهد.

۳۵ در کرده‌یِ سی و پنجُم، نویسنده، به نخستین دینْ‌آور و واپسین دینْ‌آور انگشتِ سخن می‌نهد. نخستین دینْ‌آور را کیومرث می‌داند و واپسین دینْ‌آور را سوشیانس.

برابرِ آن دستگاهِ اندیشگانی که نویسندگانِ دینْ‌کرد خود را ملزم به دفاع و معرفیِ آن کرده‌اند، نشانگانِ واپسین دینْ‌آور این است که پس از وِی جهان می‌باید پاک و ویژه و بهشتیْ‌کردار گردد نه اینکه پس از واپسین دینْ‌آور فساد و کشت‌وکشتار و کردارهایِ اهریمنْ‌خواه بیش‌تر شود.

۳۶ در کرده‌یِ سی و ششُم، نویسنده نه تنها مزدائیان را اندرز می‌دهد که از انیران و دیوپرستان و تبه‌خویان دوری گزینند، بلکه سفارش می‌کند از جام و کاسه‌یِ آنان هم برایِ خوراک و نوشاک بهره‌نگیرند؛ و حتی جام و کاسه‌ایِ هم که با دستِ انیران و دیوپرستان پرماسیده‌شده‌است، با آبِ گرم تطهیرشود.

۳۷ در کرده‌یِ سی و هفتُم، نویسنده درباره‌یِ سه گونه پادشاه سخن می‌گوید:

پادشاهیِ که در کارِ شهریاری، کشور را با فرمان‌هایِ خود رهبری می‌کند و از زیردستان رَای و رَوِش نمی‌پرسد و راهنمایی نمی‌خواهد. دودیگر، پادشاهیِ که کشور را هم با فرمان‌هایِ خود و هم با راهنمایی‌هایِ زیردستان رهبری می‌کند. سدیگر، پادشاهیِ که کشور را بنا به رَای و نظرِ زیردستان و بندگانِ بارگاه رهبری می‌کند.

۳۸ در کرده‌یِ سی و هشتُم، نویسنده، درباره‌یِ سرآمدترین و پایدارترینِ شادی‌ها، و نیز، سرآمدِ همه‌یِ رنج‌ها بحث‌می‌کند.

۳۹ در کرده‌یِ سی و نهُم، نویسنده درباره‌یِ راهیِ بحث می‌کند که پیمودنِ آن مردمْ‌زادگان را رستگارمی‌کند و راهیِ که رفتنِ در آنْ مردمیان را سرافکنده به جهانِ آخرت می‌رساند.

۴۰ در کرده‌یِ چهلُم، نویسنده به بحثیِ بسیار گران‌ارج و فرزانوَرانه (=فلسفی) می‌نشیند. همان بحثِ آشنایِ «وجود و تجلیِ وجود». البته اگر خوانِشِ ما از این روایت درست باشد.

از بحثِ «تجلی و وجود» به بحثِ پسینی‌بودن و پیشینی‌بودنِ **«وجود و تجليِ وجود»** می‌پردازد. **«پسینی‌بودن و پیشینی‌بودنِ وجود و تجلی»** دنباله‌گیریِ خِرَدْآفرین و منطقیِ بحثِ **«تجلی و وجود»** است.

پس از این، با نتیجه‌ای که به‌دست‌می‌آورد به خُرده‌سنجیِ دینِ مسیحی می‌پردازد و پدری و پسریِ خداوند و پیغمبر را بی درنظرگرفتنِ نسبتِ پسینی و پیشینی وارسی‌می‌کند.

۴۱ در کرده‌یِ چهل و یکُم، نویسنده بخشش و دَهِشِ خداوندی را برابرِ سنجه‌هایِ دینِ مزدایی تغییرناپذیر می‌شناساند و می‌گوید: ***«ناشدنی است خداوند آنچه را که داده و بخشیده است به بهانه‌هایی پوچ بازپس‌گیرد»***. به سخنِ دیگر، معنیِ اراده و خواست‌وکامِ یزدانی (=مشیتِ الٰهی) انجامِ هر کارِ خِرَدْناشکیبی (=غیرِ منطقی) نیست.

در سرتاسرِ دینْ‌کرد، مانندِ همه‌یِ دیگر کیش‌ها، هیچ‌گاه به این پرسش پاسخ داده‌نمی‌شود که چگونه شماریِ از آموزگارانِ دین، خواست و کامِ خداوند را با چارچوب‌هایِ نظری و منطقی نزدِ انسان‌ها برابر گرفته‌اند و چگونه متقاعد شده‌اند که حق دارند خواست و کامِ خدا را در حصارِ عقلِ بشری بسنجند.

۴۲ در کرده‌یِ چهل و دوم، نویسنده، پایگان‌ها و طبقاتِ به رسمیت شناخته شده را راست می‌دارد و دینْ‌سالاری (=آسرونی) را برترینِ پایگان‌هایِ مردُمیک می‌داند و برایِ این برتری چند چِم و گواه را نشان‌می‌دهد.

در این روایت با واژه‌ایِ روبه‌رو می‌شویم که به پیروی از دومناش، گزارنده‌یِ فرانسویِ دینْ‌کردِ سوم، آن را «مَنْوَهْمَد» خوانده و «مَنشِ بهمنی» ترجمه کرده‌ایم.

اگر این خوانِش درست باشد، معنی‌اَش این است که دینْ‌سالاری (=آسرونی) جایگاهیِ زمینی برایِ مینُو-دیسه‌یِ (=مُثُلِ) بهمنِ مینَوی است.

برایِ استوارکردِ درستیِ قرائتِ خود، از همین کتابِ سوم، کرده‌یِ سیصد و سی و یکُم یک چِم و گواه نیز نشان داده‌ایم.

۴۳ در کرده‌یِ چهل و سوم، نویسنده نشان می‌دهد چه‌کسانی چگونه می‌توانند همه‌یِ نیکی‌هایِ دو جهان را از آنِ خویش کنند.

۴۴ در کرده‌یِ چهل و چهارُم، نویسنده‌یِ روایت، زمانِ بهنگامِ رسیدنِ ایزدانِ مینَوی، برایِ سرکوبِ پتیاره‌هایِ یورِشْ‌آورده بر مردمان، را گوشزدمی‌کند.

۴۵ در کرده‌یِ چهل و پنجُم، خاستگاهِ تباهی‌هایِ جان و تن و چیزها /اعیان / برابرایستاها نشان‌داده‌می‌شود؛ و نظرگاهِ دسته‌ای از کیشداران را به‌نقدمی‌کشد که چرا خداوند را خاستگاهِ تباهیِ چیزها معرفی‌می‌کنند.

۴۶ در کرده‌یِ چهل و ششُم، با روایتیِ سخت آسیب‌دیده و ناخوانا و ترجمه‌ناپذیر و درهم‌ریخته روبه‌رو می‌شویم. کوشش کرده‌ایم با شماره‌زنیِ بندها، میزانِ آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن را نشان‌دهیم. ولی بحث، رویِ‌هم‌رفته، بیانِ نُه ماده‌یِ شهرآیینی / قانونی است و خویشکاریِ شهریارِ شهر را در برابرِ نُه جُستاژمایه‌یِ قانونی / دادوَرانه به‌میان‌می‌نهد.

نکته‌یِ پژوهیدنی اینکه در این روایت (=کرده‌یِ ۴۶ اُمِ کتابِ سوم)، کهنْ‌ترین مانده‌نوشته‌ای از ادبِ پارسی است که واژه‌یِ «بیمارستان / وِمارِستان» در آن دیده شده است.

۴۷ در کرده‌یِ چهل و هفتُم، نویسنده، از جهاد در راهِ خدا بحث می‌کند و اینکه در ستیزِ با چه کسانی و با کدام چِم و بهانه باید جهاد کرد.

۴۸ در کرده‌یِ چهل و هشتُم، نویسنده، پتیاره‌هایِ تازش‌آورنده بر جهانِ مینَوی و گوهرِ درون و تنِ مردمی‌زادگان را برمی‌شمرد؛ هم، راهِ نیروگرفتنِ آن پتیاره‌ها را نشان‌می‌دهد و هم راهِ نابودی‌شان را.

۴۹ در کرده‌یِ چهل و نُهُم، نویسنده، از ایزدانِ همیارِ مردمان در درازایِ زندگیِ سخت و رنج‌آورِ زمینی سخن می‌راند و اینکه ایزدانِ پاکِ مینَوی چه زمانی به یاریِ مردمیان می‌آیند و چه زمانیِ آرام و قرار می‌گیرند. پس از آن، به خُرده‌سنجی بر دسته‌ایِ از کیشداران می‌پردازد که چرا فرجامِ کارِ جهان را فروغلطیدنِ بیشینه‌یِ گناهکاران در دوزخِ ابدی، آنهم بی‌هیچ امیدِ رهایی، معرفی می‌کند.

بندِ پایانیِ روایت در بسترِ سخنِ پهلوی آنچنان پیچ‌درپیچ و بغرنج بیان شده است که درستیِ هر ترجمه‌ای را شک‌پذیر می‌کند.

۵۰ در کرده‌یِ پنجاهُم، نویسنده، به این می‌پردازد که هست‌وبودِ بدی و خوبی، از نظرِ ارزشی، هست‌وبودیِ هَرْوِسْپانه (=مطلق) نیست. هر اندازه کسیِ پلّه‌وپایگاهِ مردمانه‌یِ بالاتریِ را داراست، به همان اندازه بدی یا خوبی در هستانِ او پسندیده‌تر یا نکوهیده‌تر خواهدبود.

در اینجا نیز نویسنده دست از نقدِ دسته‌ایِ از کیشداران نمی‌کشد و این پرسش را به‌میان‌می‌نهد که اگر خداوندْ نیک‌ترینِ نیکانِ هستی است، چگونه‌می‌تواند در همان دَمْ خاستگاهِ چیزها و گوهرهایِ بد نیز باشد. زیرا اگر چنین‌بود، بدیِ خداوند، به انگیزه‌یِ برترینی‌اَش بر همه‌یِ هستی‌داران، سخت‌ترین و تباه‌کننده‌ترینِ بدی‌ها می‌شد و این فروزه تنها می‌تواند لایقِ اهریمن باشد نه خدا.

۵۱ در کرده‌یِ پنجاه و یکُم، بحثیِ ارسطویی پی گرفته می‌شود.

همانندیِ کرده‌یِ پنجاه و یکُم با یکیِ از دفترهایِ کتابِ «متافیزیکِ / متاگیتیک» ارسطو از نظرِ ما انکارناپذیر است. بی‌راه نیست این روایت (=کرده‌یِ ۵۱)، بازمانده‌ایِ از ترجمه‌یِ پهلویِ آموزه‌یِ ارسطو از کتابِ نامبرده باشد که از راهِ دینْ‌کرد به دستِ ما رسیده است.

خواننده‌یِ پژوهنده را بازمی‌گردانیم به کتابِ ماندنی و گرانسنگِ ارسطو زیرِ نامِ «متافیزیک»، دفترِ ششُم (=اپسیلون).

نویسنده، نخست، هَستُومندان (=موجودات) را سه دسته می‌داند: یکیِ، آنیِ که دارایِ روانِ گوهرین و نامیراست و کالبدِ جسمانی / تنانی‌اَش غیرِ مفارق است. مانندِ امشاسپندانِ دیدنی و نادیدنی.

یک دسته آنیِ که روانِ گوهرینَش نامیراست و در زندگیِ زمینی کالبدِ تنانی‌اَش از او جدایی‌پذیر و مفارق است. مانندِ مردمیان و جاندارانِ نیک.

یک دسته آنیِ که گوهریِ میرنده است و کالبدِ تنانی‌اَش مفارق است. مانندِ دیوان و درندگان و خزندگانِ اهریمنی.

آن دسته‌ایِ که در زندگیِ زمینی دارایِ کالبدی جداشونده و مفارق است، در جهانِ بازپسین دارنده‌یِ کالبدیِ آنْ‌سری و غیرِ مفارق و نامیرا خواهدشد.

دسته‌یِ سوم سربه‌سر به نابودی می‌گراید.

یکیِ از شگفتی‌هایِ پژوهیدنیِ این روایت، تعبیرِ ارسطوییِ نسبتِ جنس و نوع است.

هر طبقه به نسبتِ جنسِ برترِ خود، کالبدِ تنانی است و برایِ نوعِ فرودین‌تر از خودْ ذاتِ گوهرین است. برایِ نمونه، بهمنِ امشاسپند، در نسبتِ با اورمزد و برایِ اورمزدْ کالبدِ تنانی است، برایِ آفریدگانِ فرودین‌تر از خودْ جانِ گوهرین است.

۵۲ در کرده‌یِ پنجاه و دوم، نویسنده از هَمْگِنیِ دادگری و خِرَدِ خدادادی (=عقلِ بالملکه) و دینِ بِهی سخن می‌راند. بنا به نظرِ نویسنده، به همان اندازه که سه گوهرِ پیشگفته همگنی و یکدستی دارند، به همان اندازه، «بددینی» و «بی‌نظمی» و «نابخردی» همگِن و یکپارچه‌اند.

۵۳ کرده‌یِ پنجاه و سوم بازنویسیِ همان کرده‌یِ سی و نهم است.

این بازنویسی‌ها سه بار در کتابِ سوم دیده می‌شود؛ یعنی شش روایت از روایت‌هایِ چهارصد و بیست و هفت‌گانه‌یِ دینْ‌کرد، از بنیاد، سه روایت است.

۵۴ در کرده‌یِ پنجاه و چهارم، نویسنده، به این نکته می‌پردازد که هر کس در هر طبقه‌یِ مردُمیک (=اجتماعی) که باشد می‌تواند به رستگاری رسد به شرطِ آنکه خویشکاری و وظیفه‌یِ دینی-مردمیِ خود را به‌درستی انجام‌دهد.

۵۵ در کرده‌یِ پنجاه و پنجُم، دینْ‌آموز (=طلبه) هفت پرسش از هیربد می‌پرسد که به پرسش و پاسخ‌هایِ فرزانگانِ نهانْ‌بین و رازپژوهِ چینی ماندتر است تا به پرسش و پاسخ‌هایِ دین‌پژوهانه؛ از قبیلِ اینکه ثروتِ راستین کدام است؟ آسودگیِ جان چگونه فراچنگ می‌آید و مانندِ این.

۵۶ کرده‌یِ پنجاه و ششُم، پاسخِ هفت پرسشِ دینْ‌آموز است که در کرده‌یِ پیشین (=۵۵) به‌میان‌نهاده‌شده‌است.

۵۷ در کرده‌یِ پنجاه و هفتُم، نویسنده، هر گونه افراط و تفریط را دشمنِ دینِ مزدایی می‌شناسد و ذاتِ گوهرینِ دینِ مزدایی را با میانه‌رَوی برابر می‌گیرد. پس از آن نتیجه می‌گیرد که پی‌آمدِ خِرَدوَرانه‌یِ همه‌یِ کارها پیشاپیش با خواستِ دینِ مزدایی برابر است.

۵۸ در کرده‌یِ پنجاه و هشتُم، نویسنده، شهریاریِ بی‌اعتنا به دین را شهریاری‌ایِ نابسامان می‌شناساند. از بنیاد، پردازندگانِ دینْ‌کرد نمی‌توانند جز این بیاندیشند؛ حتی پیش‌بینی می‌کنند اگر شهریاری پشتیبانِ دین نباشد آن دین سر از بددینی درخواهدآورد.

۵۹ در کرده‌یِ پنجاه و نهم، نویسنده، نیک و نیک‌تر و نیک‌ترین، و، بد و بدتر و بدترینِ گرایش‌هایِ مردمانه را برمی‌شمرد که همه‌یِ آن‌ها در نسبتِ با باورِ جانانه و ژرف به اورمزد شناخته می‌شوند.

۶۰ کرده‌هایِ شصت، و، شصت و یکُم، به گمانِ ما جدی‌ترین بحث‌هایِ عرفانی و رازوَرانه‌یِ دینِ مزدایی را دربردارد؛ در اینجا با بحثِ ***«انسان، خلیفةالله»*** روبه‌رو می‌شویم.

نخست، نویسنده با این گزاره‌یِ زیربنْ‌بنیاد می‌آغازد که جانِ مردمانْ خداوندگارِ تنِ آنان است.

پس از آن، نیروگانِ اَهورایی فروفرستاده شده برایِ یاریِ مردمان را برمی‌شمرد؛ که اینانند: ***«خودآگاهی، یاد، هوش و خِرَد»***.

پس از آن، از شش اندامه‌یِ برونی نام‌می‌برد که پیونددهنده‌یِ دوسویه‌یِ درونِ مردمان به جهانِ برونی است.

پس از آن، نشان می‌دهد که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، تک‌به‌تک، به میانجیِ چند ایزدِ همیارِ آفرینش در تنِ مردمان حلول می‌کند؛ تنها اگر آدمی به پارسایی گراید و تن و جانِ خود را برایِ فرود و حلولِ جهانْ‌آفرین آماده‌کرده‌باشد.

۶۱ کرده‌یِ شصت و یکُم بازگونه‌یِ کرده‌یِ پیشین (=۶۰) است. نویسنده زمینه‌ها و پیشْ‌بایست‌هاییِ را برمی‌شمرد که بنا بر آن، شخص به تبهْ‌خویی می‌گراید و تک‌تکِ اندام‌هایِ تنی و قوایِ جانی‌اَش فرودگاهِ اهریمن می‌شود.

در گزارشِ ما، در آوانویسیِ دو کرده‌یِ درنظر (=دفترِ یکُمِ گزارشِ دردست)، خواننده می‌تواند پیچازه‌ای (=جدولی) را بیابد که آموزه‌یِ عرفانیِ نویسندگان را نشان‌می‌دهد.

۶۲ در کرده‌یِ شصت و دوم، نویسنده، بحثِ عرفانی و رازپژوهانه‌یِ خود را دربابِ دانش و رامش (=جذبه) دنباله‌گیری می‌کند. بحثِ نویسنده بر آن است که دانش و رامش (=معرفت و جذبه) دو نیرویِ جان‌اَند که از درون و برونْ جان را یاری می‌دهند.

بندِ پایانیِ روایتْ ترجمه‌یِ استواری را برنمی‌تابد، ولی رویِ‌هم‌رفته سروتهِ بحث روشن‌است.

۶۳ کرده‌یِ شصت و سوم را می‌توان دنباله‌یِ بحثِ کرده‌یِ پیشین (=۶۲) دانست.

نویسنده نشان می‌دهد که حتی در این جهانِ پتیاره‌زده‌یِ آکنده از بیمِ آمیخته به تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمنْ نیز می‌توان به دانش و رامش دست‌یافت.

در پایانِ روایت، بحثِ ارسطوییِ «نبودِ مطلقِ رامش» و «نبودِ مطلقِ بیم»، و، «نبودِ مطلقِ دانش» و «نبودِ مطلقِ جهل» در جهانِ مادی دنبال می‌شود.

۶۴ در کرده‌یِ شصت و چهارُم با بحثِ افراط و تفریطِ دانش و رامش (=معرفت و جذبه) نزدِ مردم روبه‌رو می‌شویم.

در سراسرِ دینْ‌کرد در همه چیز و همه‌کار، آوازِ میانه‌رَوی بلند است. در اینجا (=کرده‌یِ ۶۴) نیز نویسنده برایِ دانش و رامش مرزِ افراط و تفریط را نشان‌می‌دهد جز اینکه تفریطِ در رامش را بحث نمی‌کند؛ و چنین‌می‌نماید که افراطِ دانش را ناپسند نمی‌شمرد.

پس از آن، نویسنده، در بخشِ دومِ روایت، پیشْ‌بایست‌هایِ تباهی‌پذیریِ بیش از اندازه یا مطلقِ دانش و رامش را، و، پیشْ‌بایست‌هایِ جایگزینیِ آن دو را با متضادشان به بحث می‌گذارد؛ و نشان‌می‌دهد در چه شرایطیِ دانش یا رامش ممکن است به ضدِ خودْ دگرشود.

۶۵ در کرده‌یِ شصت و پنجُم، نویسنده چهار گونه مردم را در پیوند با نوعِ برخوردیِ که با دینِ بهی دارند دسته‌بندی می‌کند و داوریِ خود را درباره‌یِ آنان فرامی‌گوید.

۶۶ در کرده‌یِ شصت و ششُم، نویسنده با یک گزاره‌یِ زیرینْ‌بنیادِ باوریک (=اعتقادی) بحثِ خود را آغازمی‌کند که بنا بر آن، ستودگانِ آسمانی همیشه آماده‌یِ یاری به مردمْ‌زادگان اند.

برابرِ باورِ نویسنده، نیرویِ ثواب می‌تواند راهِ رسیدنِ یاری‌هایِ یزدانی را پاک و گشاده دارد؛ گناه راهِ رسیدنِ یاری‌هایِ یزدانی را بسته‌می‌دارد. رویْ‌کردنِ مردان به گناه و دوری‌گزیدنِشان از کرفهْ (=ثواب) کارْنشانیِ دوسویه دارد؛ بدین معنی که فرولغزیِ در گناه و بسته شدنِ راهِ یاریِ ایزدان بر یکدیگر کارآیندیِ دوسویه دارد.

۶۷ در کرده‌یِ شصت و هفتُم، نویسنده معنایی را طلب می‌کند که بازْیادی (=تداعی‌ای) جز سروده‌یِ سعدیِ خدابیامرز ندارد. نویسنده‌یِ روایت، پیشینگی و پیشْ‌بایستی در هر کاری را از آنِ اندیشه می‌داند.

ما ایرانیان، دستِ‌کم از زبانِ سعدی بر این باوریم که:

اول اندیشه وانگهی گفتار پایبَست، آمَدَست پسِ دیوار.

۶۸ در کرده‌یِ شصت و هشتُم، نویسنده درباره‌یِ دو شیوه‌یِ فرمانفرمایی و زایْ‌فرماییِ زمانه به دستِ سالارِ مردم بحث‌می‌کند. از همان آغازِ بحثْ شناخته‌می‌گردد که نگریسته‌یِ نویسنده از دو گونه فرمانفرماییِ زمانه کدام است.

اگر دینیِ ایرانی و شهریاریِ ایرانی بر سرِ کار است و زمانه، برایِ ایرانیان، زمانه‌یِ سرافرازی و سربلندی و بختیاری است، راهکارهایِ حکومتی با زمانه‌ای که شهریاریِ ایرانی از دست‌رفته‌است، جداآیینی دارد با زمانه‌ای که دینِ ایرانی از زورْفرمایی و اقتدار فروافتاده است و زمانه، زمانه‌یِ بداقبالی و اهریمنْ‌سالاری و اَنیرانْ‌سالاری است. پس از این، نویسنده، سیاهه‌یِ بسنده و درازگویانه‌ای را ارائه‌می‌دهد که بنا بر آن، در هر دوره و زمانه‌ای مردمیان و مردمگاهِ مردمان چگونه راهبری‌شود.

۶۹ در کرده‌یِ شصت و نهم، نویسنده دوباره گرایشِ عرفانی و رازپژوهانه‌یِ خود را فرامی‌نمایاند. در آغازِ بحث، برجسته‌یِ خویشکاری‌هایِ چهار پایگانِ مردُمیک را برمی‌شمرد.

با اینکه دینْ‌سالاری و دینیاری سرآمدِ همه‌یِ پیشه‌ها و کارهاست، و، با اینکه بازرگانی و تجارت فروترینِ پیشه‌هاست، اگر بازرگان در چارچوبِ دستورهایِ اخلاقیِ دینِ مزدایی رفتارکند و دست به کالا-انباری (=احتکار) نزند و برابرِ بهایِ دادْوَرانه داد و ستد کند، کارِ او حتی از کارِ دینْ‌سالار (=آسْرون) هم سر است.

۷۰ آیا گاهانْ‌سُرایی ثواب دارد؟

اگر ثواب دارد، آیا افرادِ بِدین می‌توانند از گاهانْ‌سُرایی بهره‌ای برند؟

در کردهٔ هفتادُم، نویسنده می‌کوشد برابرِ بُنْ‌باورهایِ خود به پرسمان‌هایِ پیشگفته پاسخ دهد.

۷۱ در کردهٔ هفتاد و یکُم، نویسنده شناختْ‌نشان‌هایِ شش دسته از مردم را نشان می‌دهد:
نیکوترینِ مردان، نیکوترِ مردان و مردِ نیک؛ و، بدترینِ مردان و بدترِ مردان و مردِ بد.

۷۲ در کردهٔ هفتاد و دوم، نویسنده بحثی همانندِ کردهٔ هفتاد و یکُم را دربابِ زنان پی می‌گیرد. زنان را بر چهار دسته بخش‌می‌کند و سنجهٔ شناختِ بهْترین و بدترینِ آنان را به‌دست‌می‌دهد.

۷۳ در کردهٔ هفتاد و سوم، دیگرباره با بحث و فحصی ارسطویی روبه‌رو می‌شویم.
بنا به نظرِ نویسنده، که همه جا نظرِ خود را با دینِ مزدایی برابرمی‌گیرد، تنابندگان و آفریدگان از دو راه رهبری‌می‌شوند و به مقصدمی‌رسند؛ هم مقصدهایِ زمینی و هم واپسین پایانگاهِ هستی که همان فْرَشْگرد است. همگیِ تنابندگان، بی‌جان و جاندار، گیاه و جانور، زیرِ فرمانِ انگیختار (=غریزه) و سرشتْ نهاده‌شده‌اند. اینان نادارِ نیرویِ ارادهٔ گزینشگر اَند. با همین نیرویِ انگیختار است که بُنْ‌ماده‌ها (=عناصر) به‌هم‌برمی‌آیند و کالبدها را می‌سازند و دیگرِ فراوروندهایِ گیتیایی به‌راه‌می‌افتد.

در این میان، تنها مردمْ‌زادگان اَند که جدایِ از نیروهایِ انگیختاری و سرشتی، از نیرویِ ارادهٔ گزینشگر نیز برخوردار اَند. این خواست‌وکامِ گزینشگرانه، به مردمانْ پروانهٔ رهبری بر همهٔ آفریدگانِ فرودین‌تر از خود، از نظرِ مرتبهٔ آفرینشی را می‌دهد؛ و خود و دیگرِ تنابندگان و آفریدگان را به پایانگاهِ فرساخته و فرآراستهٔ جهان، یعنی به سرْمنزلِ مقصود می‌رساند.

این خواست‌وکامِ گزینشگرانه که به مردمان ارزانی‌شده‌است، پرتو و بهره‌ای از نیروگانِ اَبَر-آسمانی و فلکی است. لَمعه‌ایِ اَمْشاسْپندی که در میانِ همگیِ آفریدگانِ غیرِ فلکی تنها به مردمیْ‌زادگان فراداده شده‌است.

در پایانِ روایت، نویسنده با این دید و داوری دسته‌ای از کیشداران را به‌زیرْاندرِ سنجش می‌برد. زیرا دسته‌ای از کیشداران هستند که پایانیِ تباه و تباهنده را برایِ بسیاری از آفریدگان وعده‌می‌دهند و آوازهٔ بدفرجامیِ پایانیِ بیشینهٔ آفریدگان اَند.

۷۴ در کردهٔ هفتاد و چهارُم، نویسنده در بارهٔ لایه‌ها و طبقاتِ سه‌گانهٔ آسمان بحث می‌کند.
لایهٔ فرازین و بالایی، لایه‌ایِ اَهورایی و اَمشاسپندی است؛ جایگاهِ نورالانوار است؛ هَزْوِسْپانه (=مطلقاً) پاک و ناب و ویژه است؛ سرایِ سرود و نیایش و جایگاهِ فْرَوَهَرهایِ بی‌آغاز و انجام و، روشنانِ دیدنی و نادیدنی و برکنار از تازشِ آلوده‌کنندهٔ اهریمن است.

لایهٔ فرودین، لایه‌ایِ اهریمنی و دیوی و سرایِ تیره و تار و جایگاهِ دروجان و پتیاره‌ها و مطلقِ درد و رنج و ناشکیبایی و تاریکی و غَسَق و جایگاهِ دوزخ است.

لایهٔ میانین، درست در میانجایِ دو لایهٔ فرازین و فرودین جای دارد؛ نامَش گیتی است و جایگاهِ نبردِ گیهانی و پیکارِ نیروگانِ بدی و نیکی، روشنایی و تاریکی است.

پس از این لایه‌بندی، نویسنده زمانکی می‌یابد تا دیگرباره بُنْ‌باورهایِ دسته‌ای از کیشداران را نقدکند. نگریستهٔ نویسنده، دسته‌ای از کیشداران است که برپاییِ دوزخ و پادافْرَهِ (=مکافاتِ) جاودانهٔ مردمْ‌زادگان را حق می‌انگارند.

بحث و فحصِ درنظر، در کتابِ پهلویِ «داوِستانْ‌دینیک»، پرسشِ نودم، دنباله‌گیری شده‌است.

خوانندهٔ پژوهنده می‌تواند همانندیِ روایتِ داوِستانْ‌دینیک و دینْ‌کرد را در گنجینهٔ دستنویس‌هایِ پهلوی-اوستایی، دستنویس ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۸۶، خطِ دوم، تا برگْ‌نوشتِ ۳۸۸، خطِ چهاردهُم دنباله‌گیری‌کند.

۷۵ کردهٔ هفتاد و پنجُم، برابرِ گمان و نظرِ ما، روایتی زُروانی است.
بحث بر سرِ این است که هم ثواب و هم گناه دارندهٔ شاکِلهٔ مینَوی اَند که بر هستیِ آن دو پیشینگی دارد و پیشینْ‌بنیاد است.

تا اینجایِ بحث با نظرگاهیِ نابیوسیده (=غیرِ منتظره) روبه‌رو نیستیم؛ اما در بندِ دوم نویسنده مدعی می‌شود که **«اراده»** بر آن شده است که ثواب از بُنِ آفرینشیِ ثواب بر قوهٔ اندیشگیِ مردم دررسد و بِزِه نیز از بُنِ آفرینشیِ بِزِه در مردمان ریخته‌شود تا زَدارْمینو (=اهریمنِ مرگ‌آور) از این راه بتواند در تمشیت و رابریِ مردمانْ کارگرباشد.

آیا نوشتارِ پهلوی دستکاری شده است؟ زیرا بندِ دوم اینگونه آغاز می‌شود: «مَد(آن) کامیگ» که به معنیِ ***«اراده بر آن شده است»*** می‌باشد.

۷۶ در کردهٔ هفتاد و شِشُم، دوباره با بحثِ فضایل و رذایل (=هنر و آهوگ) روبه‌رو می‌شویم.
نویسنده به شیوه‌ایِ جاافتاده درکتابِ سوم، با گزاره‌ایِ زیرینْ‌بنیاد بحثِ خود را می‌آغازد:

«همهٔ هنرهایِ نهادی (=فضایل) ابزارِ عقلِ فطری و خداداد اَند؛ همهٔ آهوانِ نهادی (=رذائل) ابزارهایِ تَلَوُّن‌خواهیِ کژمنش اَند.

همهٔ هنرهایِ نهادی، در واکاوی و تحلیلِ پایانی، تجلیِ سه هنرِ نهادی اند: آرمانْ‌خواهی، کوشایی و خِرَدْدوستی (=فیلوزوفیا). ولی هر سهٔ هنرهایِ نهادیِ بنیادینْ دارایِ هنرهایِ نهادیِ

ملازمیِ نیز هستند: بی‌باکی با آرمانْ‌خواهی تَلازم و همپیوستگی دارد.

خرسندی و قناعتْ‌پیشگی با کوشایی ملازم است.

پرس‌وجویِ بی‌وقفه در کارِ دانش نیز با خِرَددوستی همپیوسته (=ملازم) است.

آهوانِ نهادی (=رذایل) نیز بسیار اند؛ ولی آن‌ها نیز در واکاویِ پایانی بر سه آهوی نهادیِ زیرینْ‌بنیاد استوار اند: ***«اندیشش بی‌پایه و اساس»، «آزمندی» و «خوددوستیِ دمدمانه»***.

نویسنده در پایانِ روایت بر دسته‌ای از کیشداران خُرده می‌گیرد که چرا مدعی‌اند ***«رنج و سرافکندگی و لغزیدنِ مردمان در گناه برآمدِ خواستِ ایزد (=مشیتِ الٰهی) ست»***.

۷۷ در کرده‌یِ هفتاد و هفتُم، نویسنده در سرْنامه‌یِ روایت به بحثِ شناخته‌شده و پرارجِ ***«هستی و چیستی / وجود و ماهیت»*** می‌پردازد.

در نوشتارِ روشنگرانهْ بحث را با این گزاره می‌آغازد که: «از فرزانش اندازه‌شناسانه‌یِ جهانْ‌آفرین پرتویِ نیز مردمیان را دربرگرفته است».

رنج و کامه‌پرستی (=شهوت)، بنیانیِ جدا از بُنِ اهورایی دارند. خِرَدِ خداداد (=عقلِ بالملکه) یکیِ از رسولانِ ایزدی برایِ راهنماییِ مردمان است. با کمکِ خِرَدِ خدادادی است که مردمْ‌زادگان می‌توانند میانِ ماهیتِ ایزد و دیو جدایی‌نهند.

در پایانِ روایت، نویسنده بر دسته‌ای از کیشداران خُرده‌می‌گیرد که چرا مدعی اند: ***«هم خِرَدِ خداداد و هم گرایش به کامه‌پرستی، هر دو، رسولانِ ایزدی اند؛ یکیِ برایِ راهنماییِ آنان، یکیِ برایِ آزمون و امتحانِ آنان»***.

۷۸ کرده‌یِ هفتاد و هشتُم، در بسترِ سخنِ پهلوی، از نظرِ نثر و سخنْ‌آرایی دارایِ آرایشیِ زیبا ست.

به سخنِ دیگر، نثرِ پهلوی با جمله‌بندیِ بسیار زیبایی آغاز می‌شود و معنیِ آن رویِ‌هم‌رفته این است که، «مُشت، نمونه‌یِ خروار» است.

در این روایت، نویسنده، سه قانون و مِدّادِ فراگیرِ دینِ مزدایی را برمی‌شمرد که بنا بر آن، آفریدگان در نهادْمانِ گیتیایی و اکنون، و، در نهادْمانِ پس از مرگ، و، در نهادْمانِ روزِ داوری وامدارِ این سه مِدّاد (=قانونِ عام) اند.

در پایانِ روایت، نویسنده برایِ چندمین بار دسته‌ای از کیشداران را به‌سنجش‌می‌نهد که چرا مدعی‌اند: ***«در روزِ بازپسین بخشیِ بزرگ از تنابندگان رستگارنمی‌شوند و تا خدا خدایی می‌کند گرفتارِ آتشِ دوزخ خواهند بود»***.

۷۹ در کرده‌یِ هفتاد و نهم، نویسنده، معیارِ وارسیِ کردارْنامه‌یِ (=نامه‌یِ اعمال) مردم را در روزِ داوری برمی‌سنجد.

مردم را از نظرِ کردارْنامه‌یِ بازپسین پنج دسته می‌داند. وجهِ حصرِ این پنج دسته، سه نیرویِ ایزدیِ ***«خواست» و «دانش» و «توان»*** است.

نکته‌یِ چشمگیر در این روایت و همه‌یِ روایت‌هایِ دینْ‌کرد، بخششِ پایانیِ همه‌یِ تنابندگان است. بی‌آنکه کس یا کسانیِ در دوزخِ ابدی گرفتار آیند. مردمْ‌زادگان در زمانه‌یِ پس از مرگ، به سببِ تبهْ‌گنی و تبهْ‌کامی و تبهْ‌خویی بسا که رنج کشند، ولی روزِ داوری، دوزخیِ در میان نیست؛ همه بخشیده‌می‌شوند و اهریمنیان سربه‌سر نیست‌ونابود می‌شوند.

۸۰ در کرده‌یِ هشتادُم، با یکیِ از درازآهنگ‌ترین روایت‌هایِ کتابِ سوم روبه‌رو می‌شویم.

در سرْنامه‌یِ روایت با واژه‌ای شک‌پذیر روبه‌روایم؛ واژه و نگارشیِ که هم می‌توان آن را «آهُوگ» خواند به معنیِ عیب و عیب‌دانستن؛ و هم می‌توان آن را «ویهانگ» خواند به معنیِ بُنْ‌انگیز و بُنْ‌انگیزه و علت.

بحث، از نظرِ زبانْ‌آرایی (=نثر) زبانِ پهلوی، با جمله‌ایِ بسیار سنگین آغاز می‌شود. خواننده ممکن است گزارشِ فارسیِ جمله‌یِ آغازین را دریافتنی و روشن تلقی کند؛ ولی ساختمانِ واژْآرایی (=نحوی) جمله‌بندی در نوشتارِ پهلوی بسیار پیچیده و سنگین بیان شده است. درک و دریافتِ بندِ نخستِ این روایت برایِ گزارشگرِ کنونی بسیار زمانْ‌بَر بود.

دوستِ جوانَم، حسین بادامچی، دانشجویِ دوره‌یِ دکترایِ حقوقِ اسلامی، در فراگشاییِ پرسمان‌هایِ دادشناسیک، حقوقی و معناییِ دینْ‌کرد، بویژه این روایت و بندِ نخستِ آن تنها یاریگرِ من بوده‌است.

نویسنده، پاسبانیِ مردمیان را از پاکیِ نژادیْ حقِ سرشتین و خداییِ آنان می‌داند.

هر چه طبقه‌یِ خُویْدُوده نزدیک‌تر باشد، به همان اندازه پاکْ‌مانیِ نژادی بیش‌تر خواهدبود.

تنها راهِ این پاکْ‌مانیِ دوده و تبار و تخمه و نژاد، خُوِیْدوده است.

خویدوده، دهِشانه‌ای از خویش به خویش است.

سه گونه پاکْ‌مانیِ نژادی هست: همپیوندیِ پدر با دختر؛ همپیوندیِ پسر با مادر؛ و، همپیوندیِ بردار با خواهر. هر سه‌یِ این همپیوندی‌ها ریشه و خاستگاهِ کهنْ‌جهانی و کهنْ‌باوری (=میتولوژیک) دارند. همپیوندیِ پسر و مادر ریشه در همپیوندیِ پیشا-زمانیِ کیومرث و سپندرمذ، حمامِ

پرورنده‌ی> زمین دارد؛ همپیوندیِ پدر با دختر ریشه در همپیوندیِ پیشا-زمانیِ خدا و سپندرمَذ دخترِ خدا دارد؛ همپیوندیِ برادر و خواهر ریشه در همپیوندیِ پیشا-زمانیِ مَشْیْ و مَشیانه دارد.

گفتنی‌ست، در سرتاسرِ دینْ‌کرد، از کتابِ سوم تا نهم، و نیز در همه‌یِ بُنْ‌نوشت‌هایِ پهلوی که تا کنون برجای مانده است، ناموا‌ژه‌یِ «سپندرمذ» با جانْنامِ (=بَدَل) «زَمیگ / زمین» همراه‌است.

ما، در گزارشِ خود از دینْ‌کرد، هر جا با سخنواره‌یِ پهلویِ «سپندرمذ، زَمیگ» روبه‌روشده‌ایم، به پیروی از استاد کزازی، آن را **«سپندرمذ، مامِ پرورنده‌یِ زمین»** ترجمه کرده‌ایم.

همه‌یِ دین‌هایِ سامی نیز بر این باور اند که همگیِ مردمْ‌زادگان برآمدِ خویدودهیِ برادر و خواهر اند.

از آنجا که دیوانْ دشمنِ افزایشِ شمارِ مردمان اند، و از آنجا که افزایشِ شمارِ مردمان پروبارِ خویدودهی است، پس خویدوده‌گری یکی از جدی‌ترین راه‌هایِ مبارزه با دیوان نیز هست.

نویسنده حتی از عالمِ حیوانات برایِ استوارکردِ درستیِ خویدوده بهره می‌برد.

قاطر و سِتَرْوَنیِ آن را برآمدِ ناخویدوده‌گریِ قاطر می‌داند. بر این باور است که هر چه مرد و زنی، از نظرِ طبقه‌یِ خویشی و بستگی، نزدیک‌تر باشند، فروزه‌هایِ هستَنیِ (=ایجابیِ) بیش‌تری را به فرزندانِ خود به‌ارث‌می‌دهند.

از این گذشته، خویدوده‌گریِ برادر و خواهر و دیگرِ خویدوده‌گری‌هایِ نزدیک در اندرونِ خود، مِهر و دُوشارْمْ‌هایِ تودرتو و چندلایه‌ای را می‌پروراند.

در میانه‌هایِ روایت، نوشتارِ پهلوی دچارِ آسیب‌دیدگی‌هایِ آگاهانه و ناآگاهانه شده است؛ که کارِ ترجمه و گزارش را با دشواری و سختیِ روبه‌رو می‌کند. اما سروتهِ بحث روشن است:

زنانِ بیگانه، هر اندازه که در ناز و نعمت باشند، کم‌ترین کمبودی را در زندگی برنمی‌تابند و سر از فرمانِ شوی برمی‌گیرند و کار را به دادگاهِ داوران می‌کشانند. زنانِ خودی همه‌یِ کمبودهایِ زندگی را می‌شکیبند و دَم برنمی‌آرند و جز در راهِ رضایِ شوی قدم از قدم برنمی‌دارند.

آیا بحثِ خویدوده‌گری چارچوبیِ خانوادگی دارد یا چارچوبیِ به اندازه‌یِ یک کشور؟

اگر خوانشِ دو واژه‌یِ خوانده نشده از بسترِ سخنِ پهلوی، آنگونه که ما خوانده‌ایم پذیرفته گردد، درستیِ نظرِ ما، که چارچوبِ خویدوده‌گری به بزرگیِ ده و قبیله و شهر و استان و کشور است، را زورمند می‌گرداند. آن دو واژه‌یِ درنظر، قرائت‌هایِ پیشنهادیِ سُغد و سوریه است، به نمایندگی از مرزهایِ شرقی و غربیِ ایرانشهر.

در میانه‌هایِ روایت، نویسنده می‌کوشد ایرادِ یهودیِ معترض به آیینِ خویدوده‌گری را اینگونه پاسخ‌دهد که در دینِ یهود هم، نشانه‌هایی از خویدوده‌گری دیده شده و به‌رسمیت شناخته‌شده‌است.

ما، در کهنْ‌نامه‌یِ سپندِ تورات، با چند نمونه از خویدوده‌گریِ پیغمبران با دخترِ خود روبه‌رو شده‌ایم. برابرِ گزارشِ کهنْ‌نامه‌یِ سپندِ تورات، سِفرِ برونْ‌رفتِ اسرائیلیان از مصر (=سفرِ خروج)، کرده‌یِ شِشُم، بندِ بیست، هارون و موسی، خود، زاده‌یِ خویدوده‌اند.

یکی از پیمبرانِ کهنْ‌زمان، در خواب، دخترانِ خود را به نوبت، بی‌آنکه بداند باردار می‌کند تا تبارِ پیمبر پاییده شود (سِفرِ آفرینش، کرده‌یِ نوزدهُم، آیه‌هایِ ۳۰ تا ۳۷).

پس از آن، در سِفرِ لاویان، کرده‌یِ ۱۸ اُم، ممنوعیتِ مطلقی بر خویدوده‌گری بسته‌می‌شود.

شیوه‌یِ بیانِ این روایتِ دینْ‌کرد (=کرده‌یِ هشتادُم) نشان می‌دهد هیربدِ نویسنده‌یِ روایت با همه‌یِ گزارش‌هایِ تورات آشنابوده‌است. زیرا نظرِ یهودیان، که مدعی‌اند خداوند پس از افزایشِ شمارِ مردمان، به منعِ «خویدوده‌گری / ازدواجِ با محارم» رأی‌داده‌است، را نقد می‌کند.

از این‌ها گذشته، نویسنده‌یِ روایت، برایِ استوارکردِ درستیِ خویدوده‌گری حتی از مکتبیِ فرزانوَرانه، که امروزه به آن نسبی‌گرایی پوزیتیویستی می‌گوییم، بهره‌گرفته است؛ زیرا بر این نکته پای‌می‌فشرد که هر گونه باوری، برخاسته از زمان‌ها و مکان‌هایِ گوناگون است که مردمانِ دارایِ فرهنگ و بینشِ گوناگون را پرورش می‌دهد؛ اینکه قومی خویدوده را مردود می‌شمارند برآمدِ بینشِ دگرشونده و متغیرِ بشری است وگر نه در ذاتِ خود هیچ آیینی نه پسندیده است نه آهومند (=عیبناک). این گونه چم‌ورزی (=استدلال) آشکارا پوزیتیویستی است. نویسنده فراموش‌می‌کند در روایت‌هایِ سپسین و پیشین، همیشه آموزش داده است که پسندِ متغیرِ بشری ره به بددینی می‌برد و پیروی از پسندِ نامتغیرِ ایزدی راه به بِهْدینی.

در پایانِ روایت، نویسنده، عقلِ بالملکه و عقلِ مُستَفاد را برادر و خواهر می‌شناساند؛ و خودِ ذاتِ دانش را فرزندِ خویدوده‌گری و ازدواجِ عقلِ بالملکه و عقلِ مُستَفاد می‌داند. پس از آن، نتیجه‌می‌گیرد دانشی که خودْ فرزندِ خویدوده است چگونه می‌تواند اصل و بنیانِ خود، یعنی خویدوده، را منتفی بداند. نتیجه آن می‌شود دانشی که رأی به انتفاءِ خویدوده دهد، دانشیِ دروغین است.

کرده‌یِ هشتاد و یکُم را **«دستورِ نمازِ روزانه / یومیه‌یِ دینِ مزدایی»** نام نهاده‌ایم.

با این نامگذاری بر آن بوده‌ایم پی‌گرفتِ زمانیکِ (=تاریخیِ) بنیان‌هایِ فکرِ باطناً تغییرناپذیرِ

اندیشه و منشِ ایرانی را نشان دهیم.

نگریستهِ‌ی نویسنده را از بندِ دومِ روایت نیک درنیافته‌ایم، از این روی به ترجمه‌ای دوپهلو و گمانوَرزانه بسنده کرده‌ایم. «**دعای نیایش و نماز**» در این روایت (=کردهِ‌ی ۸۱) همانندیِ آشکاری با دعای «**نامْستایش**» در سپنْدْنامه‌ی خُردهْاوستا دارد. از این روی، در ترجمه‌ی این روایت، از ترجمه و گزارشِ استاد دکتر حسینِ وحیدی بهره گرفته‌ام.

۸۲ در کردهِ‌ی هشتاد و دوم، دوباره با بحث و فحصیِ ارسطویی روبه‌رو می‌شویم.

این نکته را می‌باید درنظرگرفت که نویسندگانِ دینْ‌کرد، منطق، علمُ‌النفس، فیزیک، متافیزیک و دستگاهِ اندیشگانیِ ارسطویی را برای استوارکردِ بُنْباورهای خود به‌کارمی‌گرفته‌اند. بهره‌گیری و گرایشِ نویسندگانِ دینْ‌کرد به ارسطو نشان از آن دارد که آنان به چنین نوشته‌هایی به چشمِ دستگاهی فرساخته و آزگار و رسا می‌نگریسته‌اند و آن را رزمْابزاری کارا در برابرِ هر گونه نابخردی می‌انگاشته‌اند.

در اینجا نیز چنین است. نویسنده‌ی روایت، دو دسته بُنْانگیز (=علت) را از یکدیگر بازمی‌شناسد: بُنْانگیزهای مادی، بُنْانگیزهای مینَوی. هر دوی آن‌ها هم گونه‌ی خوب دارند و هم گونه‌ی بد. هر دوی آن‌ها هم در زمین و هم در آسمان یاری‌دهندگان و ستیزندگانی دارند. به‌گونه‌ای که هر گاه یکی نیرو بگیرد، دیگری اگر از ستیزندگان باشد کاهیده‌می‌شود اگر از یاری‌دهندگان باشد نیرو می‌گیرد.

بندِ پایانی نیز، زمانکی به نویسنده می‌دهد تا دسته‌ای دیگر از کیشداران را به زیرْاندرِ سنجش بَرَد. نویسنده گوشزد می‌کند اگر کس یا کسانی دسته‌بندیِ پذیرای نظرِ او را برنتابند از دانشِ راستین بی‌بهره‌اند.

بندِ پایانیِ این روایت (=کردهِ‌ی ۸۲)، نظرِ ما را مبنی بر اینکه «نویسندگان و پردازندگانِ دینْ‌کرد به منطقیاتِ ارسطو، در مجموع، به چشمِ دستگاهی فرساخته و رسا می‌نگریسته‌اند»، زورْآورمی‌کند.

در اینجا بایسته می‌دانیم به نکته‌ای واژه‌شناسیک برگردیم.

در دفترِ یکُمِ گزارشِ خود، در بندِ پایانیِ این روایت (=۸۲)، واژه‌ای را که «مردمانه» ترجمه‌کرده‌ایم و در آوانویسی «مَرْدُمیگ» خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible]) نوشته آمده است. ولی امروز، خُرده‌سنجانه، در نوشت‌وخوانِد خود بازنگریسته‌ایم. احتمال می‌دهیم بتوان واژه و نگارشِ درنظر را «هُو-شْناسیگ» خواند.

با چنین بازنگری‌ای، معنای سخنواره‌ی درنظر چنین است:

«این دسته از کیشداران، به سببِ چنین نادانی‌ای، از دانشِ «اَصیل» (=هُو-شْناسیگ / hu-šnā<s>īg) نیز فروماندهاند».

۸۳ کردهِ‌ی هشتاد و سوم، از نظرِ معنایی، بازگزاریِ معناییِ کردهِ‌ی هفتاد و سوم است.

که بنا بر آن، همه‌ی آفریدگان، برابرِ فرزانِشِ اندازه‌شناسانه‌ی جهانْآفرین در هنگامه‌ی آمیختگیِ جهان با تازشِ آلوده‌کننده‌ی اهریمن، با کمکِ برنامه‌ریزیِ سرشتْ سویِ پایانگاهِ آرمانیِ هستی راه‌برده‌می‌شوند. مردمیان نیز چنین اند؛ جز اینکه آنان از نیرویِ اهوراییِ خواستِ آگاهانه (=اراده) نیز برخوردار اند. و با برخورداری از «**خواستِ آگاهانه**» است که شایستگیِ رهبریِ نبردِ گیهانی را برکامه‌ی اهریمن دارا هستند.

۸۴ در کردهِ‌ی هشتاد و چهارم، سخن بر سرِ فرماندهی و سروری و خداوندگاریِ سپنداژمینو بر زَداژمینو است. در خدانامه‌ی سپندِ قرآن پی‌درپی با این پرسش که «**آیا آنانی که نمی‌دانند با آنانی که می‌دانند برابر اند**»(زُمَر، ۹)، یا، «**آیا بینا و نابینا برابر اند**» (انعام، ۵۰) روبه‌رو می‌شویم.

در اینجا نیز معناییِ همانندِ آن به میان نهاده می‌شود. و نتیجه گرفته می‌شود که سپنداژمینو به گونه‌ای قطعی بر زَداژمینو فرماندهی و سروری دارد. زیرا زادونهادِ سپنداژمینو «**افزایندگی و آگاهی**» است؛ زادونهادِ زَداژمینو ناآگاهی و نیروْکاهی (=کاهش‌دهنده‌ی نیروهای اهورایی) است.

معنایِ پیشگفته نزدِ فرزانگانِ خاوری و باختری نیز پیشینه دارد؛ برای نمونه:

لایْبْنیتس، فرزانه‌ی نامدارِ آلمانی (۱۶۴۶-۱۷۱۶ پَسا-زایش)، خداوند را دارای بالاترین میزانِ آگاهی می‌داند و شیطان را ناذارِ مطلقِ آگاهی و، دارنده‌ی پایین‌ترین اندازه از «مُوناد» می‌شناساند.

۸۵ در کردهِ‌ی هشتاد و پنجم از دو گونه دینْ‌دوستی سخن رفته است: دینْ‌دوستیِ دانشمندانه و آگاهانه، و به زبانِ امروز، تحقیقی؛ و، دینْ‌دوستیِ متعصبانه و کور و تهی از آگاهی.

زیبا اینکه نویسنده‌ی روایت، سختگیریِ متعصبانه و ناآگاهانه‌ی دینی را هَمْمرزِ بددینی می‌شناساند.

۸۶ در کردهِ‌ی هشتاد و ششم، به سخنی می‌پردازد که به‌گمانِ ما جستاژمایه‌ای در باره‌ی پایانگاه و مقصدِ کوشایی و پرهیزگاریِ فرزانگان است که همان کرفه‌کاری و پارسایی است.

ولی به گزارشِ خود دِلْاستوار و پایبند نیستیم. و ترجمه‌ی روایت را با گمانورزی به

پایان برده‌ایم.

۸۷ کرده‌يِ هشتاد و هفتُم درباره‌يِ اندازه‌يِ همداستانيِ شماريِ از مردمان با دينِ مزدايى است.

کَم‌ترین اندازه‌يِ همداستانى با دينِ مزدايى باورمنديِ ژرفِ تنها يکيِ از مردمان با دينِ مزدايى است؛ بیش‌ترین اندازه‌يِ همداستانى با دينِ مزدايى، باورمنديِ ژرفانه‌يِ همگيِ مردمان با دينِ اورمزدی است.

معنايِ را که در دِل می‌اندازد این است:

«بدنه‌يِ دينِ مزدايى به اندازه‌يِ مويِ باریک می‌شود ولی هرگز گسسته نمی‌شود».

۸۸ کرده‌يِ هشتاد و هشتُم درباره‌يِ زیرْماده‌ايِ بحث می‌کند که بودوباشِ آن، دينِ مزدايى را به بالاترین مرزِ بالندگی می‌رساند؛ یعنی «میانه‌روی». و نیز زیرْماده‌ايِ را بازمی‌یابد که به بیش‌ترین اندازهٔ دينِ مزدايى را به تباهی می‌کشاند و آن ***«گزافه‌خواهی و کاستیْ‌کاری»*** است.

۸۹ در کرده‌يِ هشتاد و نهم، نویسنده سفارش می‌کند برايِ رسیدنِ به نیکْ‌انجاميِ راستین، نظر به خرسندی و قناعتْ‌پیشگيِ مردِ درویش کنید نه به خروشِ آکنده از خواهش و آزِ سیری‌ناپذیرِ مردِ توانگر.

۹۰ در کرده‌يِ نودُم، نویسنده بحثيِ چَمْ‌وَرزانه را پی‌می‌گیرد تا درستيِ این گزاره را استوار کند که، هم پاداش و هم پادافرَهِ مردمْ‌زادگان در پاسخِ کرفه‌کاری‌ها یا گنه‌ورزی‌شان از سويِ جهانْ‌آفرین، کاريِ چَمْ‌آورانه (=مستدل) و خِرَدْشکیب است.

۹۱ در کرده‌يِ‌نود و یکُم، نویسنده به بحثيِ می‌پردازد که برايِ ما هیچ بازْيادیِ (=تداعی‌ايِ) جز معنايِ «شفاعت» ندارد. گزاره‌يِ آغازینِ این روایت با بُنْ‌باورهايِ فرزانْ‌وَرانه و حتی رازْوَرانه‌يِ خداجویانِ مسلمان بسیار نزدیک است: «جهانْ‌آفرین، نامیانجيِ سرآمدِ هر میانجی است»؛ که برابر است با سخنواره‌يِ فرزانوَرانه و آشنايِ «لا واسطَ علی کُلِّ واسِطٍ».

ولی این نکته را نیز درست می‌دارد که ستایش و سپاسِ ملائکه‌يِ مقربْ ابزاريِ برايِ سپاسْ‌گویی از جهانْ‌آفرینِ برترین است.

۹۲ کرده‌يِ نود و دوم، برابرِ گمان و بازشناختِ ما، سخنْ‌گوشه‌ايِ گذشته‌شناسانه (=تاریخی) را دربردارد. دُمِ خروسِ بحث و جدليِ کلامی (=تئولوژیکال) میانِ جماعتِ مؤمنین با پیشوایانِ دینی‌شان بیرون است.

چنین می‌نماید یورش و تازشيِ اهریمنانه بر ایرانْ‌زمین، نادرستيِ پیشْ‌بینی‌ها و

وعده و وعیدهايِ دینْ‌سالاران و شهریارانِ دینْ‌پناه را برنمایانده است.

آنان می‌پرسند: آیا اهورامزدا تازش‌هايِ اهریمنْ‌خواهانه بر ایرانْ‌زمین را می‌پسندد یا نه؟

اگر می‌پسندد، این پسند، آیا گواهيِ بر همراهيِ اهورامزدا با آن تازشِ اهریمنی است؟

اگر نمی‌پسندد، چرا در فراپیش‌گیريِ از آنْ به مؤمنان کمکيِ نمی‌کند؟

آیا مزدا اهورا ناتوان از فراپیش‌گیری است؟

پاسخِ دینْ‌سالاران روشن است: «اِن‌شاءَالله گربه است».

۹۳ کرده‌يِ نود و سوم بحثيِ گران‌سنگ، از نظرگاهِ کهنْ‌باورشناسيِ مزدایی، درباره‌يِ رویدادِ اهریمنْ‌خواهانه‌يِ زمینْ‌لرزه است. از نظرِ معناشناسیک، بحثيِ همترازِ با این، در کتابِ پهلويِ «دادِستانْ‌دینیک» نیز پی گرفته شده است.

نویسنده، نخست، درونِ زمین را مانندِ درونِ تنِ مردمانْ دارايِ راه‌ها و گذرگاه‌هايِ می‌داند.

همچنانيِ که اندرونِ تنِ مردمان، به هر چَم و بهانه‌اي، از جمله: بسته شدنِ گذرگاهی، یا تبه‌کاميِ جادوگريِ، و یا به سببِ ناترازندگيِ آبگونه‌ها (=اخلاط) بیمار می‌شود، در اندرونِ زمین نیز می‌توان با آن ناترازندگی‌ها و بسته‌شدنِ گذرگاه‌ها و مانندِ آن روبه‌رو شد. زلزله یعنی همین.

چند نکته در این روایت پذیرايِ رویکرد است.

نخست، به‌کارگیريِ پیوندیِ ارسطوگرایانه میانِ باد و آتش است؛ چه از نظرِ ترازندگی (=اعتدال) و چه از نظرِ ناترازندگی.

دودیگر، به‌کارگیريِ فرایافتيِ (=مفهوميِ) آناکساگوراسی درباره‌يِ «اسپِرما» می‌باشد.

پژوهشِ ما در دینْ‌کرد بویژه کتابِ سوم نشان می‌دهد هر جا نویسندگان، دانشواژه‌يِ پهلويِ «تُهْمَگ» را به کاربرده‌اند، معنايِ آناکساگوراسيِ آن را در اندیشه داشته‌اند.

عرب‌ها معنايِ آناکساگوراسيِ «اسپِرما» را با فرزانواژه‌يِ «مُتَشاکِل» فراگفته‌اند.

۹۴ در کرده‌يِ نود و چهارُم، نویسنده چند ازْآغازه‌يِ (=آکسیومِ) مسلم، بدیهی، خودْآشکار و قطعی، البته برابرِ دستگاهِ یزدان‌شناسیکِ مزدایی، را به‌میان‌می‌نهد. پس از آن، از آن گزاره‌هايِ به گمانِ ما ازْآغازه / آکسیوم، چند گزاره‌يِ دیگر را به شیوه‌يِ اقلیدسيِ برمی‌آهنجد و برون‌می‌کشد.

گزاره‌يِ زیرینْ‌بنیاد (=آکسیوم) گِردِ این معنا می‌چرخد که: ***«جهانْ‌آفرین نه می‌شود و نه می‌تواند خاستگاه و آفریننده‌يِ بدی و زیان و چیزهايِ ناشایستمند باشد».***

پس از آن، نویسنده زمانکيِ می‌یابد تا دسته‌اي دیگر از کیشداران را نقد کند که چرا مدعی‌شده‌اند

«همه چیز، حتی شیطان و یاورانِ زمینیِ آن، همه و همه، آفریده‌یِ ایزد است».

۹۵ کرده‌یِ نود و پنجُم، دچارِ درهم‌ریختگی و آسیبی درستْ‌نانمود (=ناموجه) شده‌است.

در نتیجه وادار شدیم ترجمه را پس از بازسازی‌ایِ گمانورزانه، ولی پدافندپذیر، به انجام رسانیم.

سخن بر سرِ این است که هستومندانِ مینوی، یعنی اَمشاسپندان و دیوان و یاورانِ زمینی‌شان، یعنی زیندگانِ نیک و خزندگانِ اهریمنی، دارایِ آنچنان نماد و نشانیِ هستند که بدانیم آیا آفریده‌یِ اورمزد اَند یا پادْآفریده‌یِ بُن‌وگوهرِیِ دیگرسان.

۹۶ کرده‌یِ نود و شِشُم دربارهٔیِ فرمانروِ شهریاریِ نیکو و پادشاهیِ بدْ سخن‌می‌راند؛ و شناختْ‌نشان‌هایِ «زمانه، آشکاری، آغاز و انجام» هر دو را برمی‌شمرد.

در پایانِ روایت، نویسنده بر دسته‌ایِ از کیشداران می‌تازد که چرا پادشاهیِ بد را نیز بخشیِ از حکمتِ خداوندی درنظر گرفته و شناسانده‌اند.

۹۷ در کرده‌یِ نود و هفتُم با سرْسخنیِ کوتاه ولی با ارزش از رازْپژوهیِ (=عرفانِ) مزدایی روبه‌رومی‌شویم. بحث برایِ ما ایرانیان آشنا ست: میلِ تن و میلِ جان.

نویسنده، در نسبت با این دو مفهومِ آشنا و نیز در نسبت با پیرویِ مردم از دینْ‌دستورِ بد یا خوب، مردم را به چهار دسته بخش می‌کند.

در بُن‌نوشتِ پهلویِ روایت، با واژه و نگارشیِ روبه‌رو می‌شویم که آن را «هَماگْ‌داد» خوانده و احتمال داده‌ایم سخنْ‌گوشه به دینْ‌نامه یا دادْنامه‌ایِ به همین نام باشد.

۹۸ در کرده‌یِ نود و هشتُم با بحثِ هنرهایِ اخلاقی و نهادیِ (=فضایلِ) شهریار روبه‌رو می‌شویم. بحث بیش‌تر به توصیه می‌ماند تا به آموزه.

چکیده‌یِ روایتِ نود و هشتُم، آنگونه که ما دریافته‌ایم این است:

شهریار، فرازترین و فرزانه‌ترینِ مردمان است.

از بهرِ همین فرازینگی‌اَش می‌باید فرازترینِ فضایل یا همان هنرهایِ نهادی را دارا باشد.

از رهگذارِ همراه کردنِ خود با هنرهایِ نهادی، توده‌یِ مردم و ویژگان و نژادگان و اَشراف را بِهْتر رهبری خواهد کرد و خود نیز شهریاریِ سودمندتر خواهد بود.

آن هنرهایِ نهادی سه دسته‌اند: یک دسته، هنرهایِ نهادیِ ویژه‌یِ روبه‌رو شدنِ با تودگان است؛ یک دسته‌یِ آن، هنرهایِ نهادیِ ویژه‌یِ روبه‌رو شدنِ با بزرگان است؛ و یک دسته‌یِ آن، هنرهایِ نهادی‌ایِ است که شهریارِ شهر از بهرِ پاینداییِ خویش می‌باید بدیده‌بگیرد.

۹۹ کرده‌یِ نود و نهم سرشتْ‌نشان‌هایِ (=خصلت‌های) مردِ توانگر از نظرِ خِرَد را برمی‌شمرد؛ برایِ نمونه، کرفه‌کاری و گزینشِ بخردانه و مانندِ این.

۱۰۰ در کرده‌یِ صدُم، نویسنده به شایدْمندها (=احتمالات)، شدنی‌ها، توانستنی‌ها و ممکنات، و نیز، به نشایدمندها و ناتوانستنی‌ها در نسبت با اورمزدِ جهانْ‌آفرین می‌پردازد.

بحث بر سرِ این است که چه سرشتْ‌نشانیِ و چه کار و کرداریِ شایسته‌یِ اورمزد است.

۱۰۱ کرده‌یِ صد و یکُم به هنرهایِ نهادیِ (=فضایلِ) اَشوزرتشت می‌پردازد. اما آن دسته از هنرهایِ نهادی که به یوبه‌یِ آن‌ها، مزدا اهورا اَشوزرتشت را برایِ پیامبریِ دینِ مزدایی از دیگرِ مردمْ‌زادگان پسندیده‌تر داشته است.

۱۰۲ در کرده‌یِ صد و دوم، نویسنده به سودِ فراگسترنده و جهانگیرِ دینِ مزدایی در گذشته و اکنون و آینده می‌پردازد.

۱۰۳ کرده‌یِ صد و سوم بحثِ فرازترین و فرودترینِ کامه‌ها و تمایلاتِ مردمانه است. برابرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، چه در این روایت چه در روایت‌هایِ دیگر، پارسایی، برترینِ کامه‌هایِ مردمانه است.

۱۰۴ در کرده‌یِ صد و چهارُم، بِسانِ گزیده با یکیِ دیگر از بحث‌هایِ ژرف‌پژوهانه و رازوَرانه‌یِ (=عرفانی) نویسندگان دینْ‌کرد روبه‌رو می‌شویم. نویسنده از بیماری‌هایِ جان سخن‌می‌گوید و خودبزرگ‌بینی و خودکَم‌بینی را آفت‌هایِ جان و نیز آفت‌هایِ دانشِ راستین برمی‌نمایاند.

هر دویِ بیماری‌هایِ روانیِ پیشگفته (=خودبزرگ‌بینی و خودکَم‌بینی)، بیماری‌هاییِ دروجی، بنا به فراگفتِ نویسنده، نیز هستند.

نویسنده راهِ درمانِ این دو بیماریِ جان را فروتنی می‌داند.

این فروتنی حتی در برابرِ کسانیِ که پایگاهِ طبقاتیِ فروتریِ دارند ولی در زمینه‌ایِ از دانش برتری دارند نیز اجراپذیر است.

آیا روایت‌هاییِ اینچنینی در دینْ‌کرد، پندنامه‌هاییِ برایِ بزرگانِ دین یا شهریار نیست؟

گمانِ ما این است که دستِ‌کَم در این روایت (=۱۰۴) با پندیِ برایِ شاهان روبه‌رو هستیم.

در کارنامه‌یِ گذشته‌نگارِ «تجاربُ‌الامم»، ماندگارِ ابوعلی مِسکَوَیْهِ رازی، درباره‌یِ یزدگردِ پسرِ شاهپور، نویسنده‌یِ دانشمند، سخنانیِ مانندِ این می‌نویسد:

«وَ أستَخَفَّ بکُلِّ علم کانَ عندَ النّاس، و أحتَقَرَّ آدابَهُم و أستَطالَ بِما عِندَه، و کانَ مَعَ ذٰلِک معجباً، غَلِقاً، سَیِّءَ الخُلق» (تجارِبُ‌الامم، ص ۷۷).

نـویسنده‌ي تـجاربُ‌الامـم در بـدگویی از بـیماريِ خـودبزرگ‌بینيِ ایـن شـاهِ جـوان هـیچ کوتاهي‌نمی‌کند. همه‌ي سرشتْ‌نشانْ‌هاي بديِ که ابنِ مِسکَوِیْهْ به یزدگردِ پسرِ شاهپور نسبت‌می‌دهد درست همان‌هایي است که نویسنده‌ي این روایت (=کرده‌ي ۱۰۴) آن‌ها را بیماری‌هايِ دروجی می‌داند.

شگفت اینکه نویسنده‌ي این روایتِ دینْ‌کرد توصیه‌می‌کند حرفِ حق را حتی از کسي که از نظرِ طبقاتی در پایگاني فروتر است نیز می‌باید شنید و به‌کاربست. به گونه‌اي که نپذیرفتنِ حرفِ حق سخن‌ناشناسی است.

این سخن‌ناشناسی، سربه‌سر، یکي از سرشتْ‌نشان‌هايِ بدي است که ابنِ مِسْکَوِیْهْ به شاهِ نامبرده نسبت‌می‌دهد.

۱۰۵ در کرده‌يِ صد و پنجُم با بحثي روبه‌رو می‌شویم که برابرِ گمان و بازشناختِ ما از برجاهستی و تقررِ مینُويِ روشنایی، و، نابرجاهستی و عدمِ تقررِ مینُويِ تاریکی سخن می‌راند.

آوانویسی و ترجمه‌يِ کرده‌يِ درنظر را تا پایانِ روایت با چنین دید و داوری‌اي پی‌گرفته‌ایم.

بندِ نخستِ روایت با سخنواره‌اي بسیار جدّی آغازمی‌شود. ما آن را «بُوْ-کَردَگ بَویشْنْ» خوانده‌ایم و **«وجودِ بَحتِ بسیط»** معنا کرده‌ایم.

نویسنده براي استوارکردِ نظرِ خود، که آن را همه جا با رای و نظرِ دینِ مزدایی برابر می‌گیرد، از گزاره‌اي ارسطویی بهره‌می‌گیرد که بنا بر آن، همگيِ هستندگان، در ساحتِ آسمانی و فرازمینی، تهی‌از ضدّین بوده‌اند و نادیدنی و نابسودنی.

پس از آن نتیجه‌می‌گیرد که تضاد تنها در ساحتِ گیتایی سربرمی‌آورد؛ که این نیز فراگفتيِ ارسطویی است. حتی مدعی می‌شود فروزه‌هايِ «دیدنی و پرماسیدنی» برآمدِ ساختِ گیتایی-مادی است. پس، اگر هستندگان از ساختِ گیتایی-مادی برون روند، دیگربار می‌باید تهی از ضدّین و نادیدنی و نابسودنی شوند.

نویسنده در میانه‌يِ روایت می‌کوشد به مشکلي به گمانِ ما فرونگشودنی بپردازد؛ و آن، درستْ‌نمایی و توجیهِ ***«دیدنی و بسودنی شدنِ گوهرِ تاریکی»*** در جهانِ مادی است.

نویسنده این بغرنجيِ ناگشودنيِ فرزانوْرانه را اینگونه پاسخ می‌دهد که: ***«ذاتِ مینُويِ تاریکی به پدیداری نمی‌رسد بلکه تنْ‌پوشِ عاریتيِ آن است که آن را پدیدار و نمودار می‌سازد».***

اما از این فراتر نمی‌رود و به این پرسش نمی‌پردازد که آیا گِن و گوهرِ (=جنس) آن تنْ‌پوشِ

عاریَتيِ دیوی، خود، برگرفته از ماده‌يِ میرنده‌يِ سرد و خشک است یا نه؟

اگر چنین است، خودِ ماده‌يِ میرنده‌يِ سرد و خشک چگونه به پدیداری رسیده است؟

زیرا نمی‌شود پذیرفت که مینُويِ تاریکی برايِ پدیدار شدن از تنْ‌پوشيِ سپندارانه بهره‌برد.

۱۰۶ نویسنده، در کرده‌يِ صد و ششُم، به بحثي پرداخته که یادآورِ بحثِ **«تدبیرِ تن و تدبیرِ خانه و تدبیرِ شهر»** ارسطو، و پس از وی ابونصرِ فارابی است.

شش رای و رَوِش (=تدبیر) را نام می‌برد. نخستینِ آن‌ها خِرَدِ خدادادی (=عقلِ فطری / بالملکه) و واپسینِ آن‌ها تقاضايِ عمرِ کوتاه از خدای است.

اما نویسندگانِ دینْ‌کرد همیشه از خدا درازْزیوی و دارایی و دارایيْ‌افزایی را خواسته‌اند؛ چگونه در اینجا تن به کوتهْ‌زیوی (=عمرِ کوتاه) داده‌اند؟

پاسخ روشن است: اگر درازْزیوی با گنه‌ورزی آلوده شود، مرگ از زندگی بِهْتر است.

۱۰۷ کرده‌يِ صد و هفتُم درباره‌يِ بحثِ آشنايِ «تقربِ به حضرتِ حق» است.

نکته‌يِ نوشتارشناسیک درباره‌يِ این روایت، جابه‌جایيِ این روایت از میانه با بخشِ پایانيِ روایتِ هفتاد و چهارُم است. سنجانا، نخستین گزارنده‌يِ دینْ‌کرد، چشمْ‌آگاهِ این جابه‌جایی شده است.

نکته‌يِ معنایيِ مهم درباره‌يِ این روایت، تکیه به یکيِ دیگر از بحث‌هايِ ژرف‌پژوهانه و رازبینانه‌يِ دینِ مزدایی، یعنی ***«دیدنِ حاقِ واقعِ چیزها»*** ست.

پردازندگانِ دینْ‌کرد، مانندِ پیشینیان و پسینیانِ خود بر این باور اَند که در همین جهانِ خاکی نیز می‌توان به دیدنِ زادونهادِ مینُويِ چیزها (=حاقِّ واقعِ امور) رسید. اما تنها از رهگذارِ خوارداشتِ نیکی‌هايِ گیتیانه‌اي که از نهادِ راستین و خدايِ خود دُورا (=فاصله) گرفته‌اند.

در پایانِ روایت نویسنده بر دسته‌اي از کیشداران خُرده‌می‌گیرد که چرا ایزد را آفریننده‌يِ پرده‌ها و حجاب‌هايِ زمینيِ چشمِ جان معرفی کرده‌اند.

گفتنی است، نویسندگانِ کتابِ سوم، بیش از شصت بار کیشداران را نقد می‌کنند.

نکته‌يِ شاینده در این خُردهْ‌سنجی‌ها این است که آنان بُنْ‌باورهايِ خود را خواسته و ناخواسته نشان‌می‌دهند. در اینجا نیز چنین است: اگر ایزد، آفریننده‌يِ حجاب‌ها و رُخْ‌پوشه‌هايِ دانش و بینش نیست، پس، ایزد گراینده به آن است که مردمیْ‌زادگان هر چه بیش‌تر و بِهْتر پرده‌هايِ چشمِ جان را بردرند و به بینشِ برین و، به دیدارِ با بُنِ راستی (=حضرتِ حق) نایل آیند.

۱۰۸ در کرده‌يِ صد و هشتُم، نویسنده، بسیار جدی و آشکار به بحثِ «ماهیت و وجود»

نزدیک‌می‌شود؛ ولی هیچ سخنی از پسینْ‌بنیادی یا پیشینْ‌بنیادیِ یکی بر دیگری نیست.

نخست، از چیستی و چِبّودی و بُن‌وگوهرِ ایزدان سخن می‌گوید؛ دودیگر، از چیستی و چِبّودیِ (=ماهیتِ) دیوان سخن می‌راند. چیستی و چِبّودیِ یزدان، فرّهِ نیامیخته با تاریکی، دانایی نیامیخته با کژآگاهی و جنبشیِ مینُوانه‌-سروشانه از نیرویی تباه‌ناپذیر و ناایستا است.

چیستی و چِبّودیِ دیوان، همه، باژگونه است.

ایزدان و دیوان، از نظرِ وجودِ مینَوی، یکسانی دارند؛ ولی از نظرِ خویشکاری و ماهیتْ دیگرسانی دارند.

۱۰۹ کرده‌یِ صد و نهم، باز سخن بر سرِ «هستی و چیستی / وجود و ماهیت» است. نویسنده در اینجا نظرِ خود را درباره‌یِ پیشینْ‌بنیادیِ چیستی و چِبّودی بر هستی و وجود به روشنی فرامی‌گوید. که به‌گونه‌ای آشکار همان **«تقدمِ ماهیت بر وجود / اصالتِ ماهیت»** است.

ولی روایت دو بخشی است؛ بخشِ نخستِ این روایت (=کرده‌یِ ۱۰۹) به سودمندترینِ چیزها برایِ آفریده‌هایِ نیکویِ مینَوی و گیتیایی یعنی «دانایی» می‌پردازد.

بحثِ «دانایی» در دینْ‌کرد همیشه برایِ ما یادآورِ «عقلِ اول / خِرَدْبُن» ارسطویی است.

اینکه نویسندهٔ زیرْماده‌یِ *«نادانی»* را زیان‌بارترینِ چیزها می‌داند، برآمدِ سراسرِ بُن‌باورهایِ وی است.

همه‌یِ آهوانِ اخلاقی ریشه در نادانی و بدآگاهی دارند.

همه‌یِ هنرهایِ نهادی و اخلاقی ریشه در دانایی دارند که خودِ دانایی ریشه در اورمزدِ جهان‌آفرین دارد. نویسنده نتیجه می‌گیرد که زیرْماده‌یِ *«دانایی»* با چیستی و چِبّودیِ ایزدْ یکساخت و یکپارچه است.

پس، ماهیتِ داناییِ ایزدی تعیین‌کننده‌یِ وجودِ ایزدی است. شگفتزده نشوید؛ ما خودْسرانه گزارش‌نکرده‌ایم؛ این بحثْ سرراستانه در بُن‌نوشتِ پهلوی دنبال شده است.

هستی و وجودِ ایزدی تعیین‌کننده‌یِ خویشکاری و چیستی و ماهیتِ یزدانی نیست؛ زیرا از نظرِ هستیِ مینَویْ ایزدان و دیوان یکسانی دارند؛ و اگر هستیِ مینَویِ آن دو تعیین‌کننده‌یِ ماهیتِ آن دو می‌بود، دارایِ دو ماهیتِ از بنیاد ناسازگار نمی‌شدند.

حتی راوی می‌نویسد: **«چیستی و چِبّودیِ ایزد است که می‌شاید در سیمایِ هستندگی بسامان‌شود»**. نویسنده آشکارا حتی هستیِ ایزدیِ ایزد را در سنجش با چیستیِ وی پسینی می‌شمارد.

خوشْ‌تر آن است خواننده‌یِ پژوهنده، سرتاسرِ گزارشِ ما را با شکیبایی پی‌گیرد.

این روایت (=کرده‌یِ ۱۰۹) نشان‌می‌دهد که نویسندگان به‌گونه‌ای ژرف، از پی‌آمدهایِ خِرَدْوَرانه‌یِ ثنویتِ خودْ آگاهی‌داشته‌اند؛ زیرا نیک می‌دانند اگر گوهرینگی، نخستینی، بُنداری و اصالت را به «وجود» دهند، می‌باید پیشاپیش «تکْ‌بُنْ‌باور / وحدتِ وجودی» بوده‌باشند؛ تا پس از آن، پی‌آمدها و وابسته‌هایِ منطقی و خِرَدْآفریده‌یِ آن را بپذیرند.

در پایانِ روایت، نویسنده دیگرباره زمانکی می‌یابد تا دسته‌ای از کیشداران را به زیرانِ سنجش‌برد، که چرا مدعی اند «ایزد، مؤسسِ بدی و پی‌ریزِ آیینِ بزه‌کاری میانِ مردم است».

آشکار است که نویسنده، به پیروی از بُن‌باورهایِ خود، نمی‌پذیرد «شرّ» و «بودوباشِ شر» بخشی از پیشْ‌نمون و طرحِ آفرینشیِ خداوند باشد.

رویِ‌هم‌رفته، بحثِ کرده‌یِ صد و نهم بسیار استوارْسان و جدی است؛ و به همان اندازه پذیرایِ واکاوی و آناکاوی (=آنالیز / آنالیتیک) جدی از سویِ استادانِ فن است.

۱۱۰ در کرده‌یِ صد و دهُم، نویسنده، خواستن و یافتنِ ثواب، و نیز، نخواستن و نیافتنِ آن را چهار دسته می‌داند: کسی که خواهنده‌یِ ثواب است و آن را می‌یابد تا پایان.

در بخشِ دومِ روایت (=کرده‌یِ ۱۱۰)، بحث بر سرِ کسانی است که در گنه‌ورزی غلطیده‌اند ولی در پایان، رستگار می‌شوند.

نکته‌یِ مهم درباره‌یِ این روایت و دیگرِ روایت‌هایِ دینْ‌کرد که به این بحث پرداخته‌اند، راستداشت و استوارْکردِ رستگاریِ پایانیِ همه‌یِ تنابندگان، بویژه گناهکاران است.

بنا به آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، تنها افراسیابِ نیمی‌دیو-نیمی‌مردم است که رویِ رستگاری نمی‌بیند.

تنی چند از دینْ‌کردشناسانِ اروپایی این معنا را پیروی از رستگاریِ مسیحی‌گِرَوانه نمایانده‌اند؛ ولی راستش این است که برابرِ بُن‌باورهایِ مزدایی، آنگونه که دینْ‌کردنویسان تفسیرکرده‌اند، جز رستگاریِ پایانی راهیِ دیگر فرا راهِ آفریدگان نیست. حقِ مطلب این است که یهودی‌گرویِ واپسین و مسیحی‌گروی را، دستِ‌کم در این جُستارْمایه، پیروِ بُن‌باورهایِ مزدایی فرابنمایانیم.

۱۱۱ کرده‌یِ صد و یازدهُم، مردم را از آفرینش بر چهار دسته بخش‌می‌کند. سنجه‌یِ هر چهار دسته در نسبت با بهره‌مندی از خِرَد و غلطیدن یا نغلطیدن به دامنِ گناه است.

پس از آن، سرنوشتِ هر دسته از مردم را برمی‌گوید.

برایِ بندِ سوم (=برابرِ شماره‌زنیِ ما)، سه گونه ترجمه نشان‌داده‌ایم؛ که هر سه تایِ آن گمانوَرزانه

است، و بسا، اِنگاردنی و ناراست.

۱۱۲ کرده‌يِ صد و دوازدهُم، دربرگیرِ بیست جُستاژمایه (=مطلب) در بابِ باران است.

باران را اَلهه‌ايِ فروفرستاده از سويِ ایزد می‌شناساند که برايِ فراپیش‌گیريِ از خشکيِ اهریمنی فروفرستاده می‌شود. بندِ سوم را با بحثی ارسطویی می‌آغازد که آن بحث امروزه نزدِ ما به «حرکتِ طبیعی و قَسری» نامزد است. اما دلآهنگِ نویسنده این نیست که بحثِ حرکتِ طبیعی یا قَسری را آموزش دهد. آماجِ او همه بهره‌گیريِ از این بحث به یوبه‌يِ استوارکردِ بُنْ‌باورهايِ خود است.

نویسنده به شیوه‌ايِ سخن می‌گوید که انگار خواننده می‌داند حرکتِ بخارِ آب رو به فضا حرکتيِ سرشتْ‌آهنگ و طبیعی است و فرودِ باران از آسمان به زمین حرکتيِ سرشتْ‌ستیزانه و غیرِ طبیعی است و قَسری. البته در کرده‌يِ یکصد و هشتاد و هفتُم بحث را روشن‌تر پی‌می‌گیرد و نشان‌می‌دهد که بُنْ‌ماده‌هايِ چهارگانه (=عناصرِ اربعه) هر کدام رو سويِ میانجايِ جهانيِ خود دارند.

ولی در اینجا چنین نیست.

سخنواره‌يِ «حرکتِ طبیعی» را با دانشواژه‌يِ پهلويِ «خْوَد-چیهْر» نشان می‌دهد؛ حرکتِ قسری را با فرزانواژه‌يِ پهلويِ «بِ-چیهْر» معنی می‌کند. آشکار است که نویسنده‌يِ روایت برايِ بیانِ معنايِ در نظرِ خود دست به واژه‌سازی زده است.

اما آیا از عربی به پهلوی ترجمه کرده یا از یونانی به پهلوی؟

ارسطو در فرزانْ‌نامه‌يِ ماندنيِ خود، «گیتیک / فیزیک»، آنچه راکه ما امروزه به آن حرکتِ طبیعی می‌گوییم، با فرزانواژه‌يِ یونانيِ «فوزین»، و، آنچه را که ما امروزه، به پیروی از پورِ سینا و دیگران، حرکتِ قسری می‌نامیم، با فرزانواژه‌يِ یونانيِ «پارا-فوزین» فرامی‌گوید.

آشکار است که نویسنده‌يِ این روایتِ دینْ‌کرد با ساخت و سیمايِ یونانيِ دو واژه‌يِ درنظر آشنابوده‌است؛ نوعِ واژه‌سازيِ او نشان می‌دهد که با ساخت و سیمايِ عربيِ واژه بیگانه است.

بگذریم؛ حرکتِ آب را رو به بالا، جنبندگی‌ايِ جبری، سرشتْ‌ستیزانه و غیرِ طبیعی و قسری می‌داند؛ زیرا میانجای و مرکزِ جهانيِ آب، دريايِ وُرُوکَش است نه فَلَکِ آسمان. فرودگرفتنِ آبِ باران را از آسمانْ‌پایه به زمین برآمدِ حرکتيِ طبیعی، یا برابرِ گزارشِ ما، سرشتْ‌آهنگانه می‌داند.

به زور، بخار و دَمه‌يِ دریاها تا به ابْرْپایه بالابرده‌می‌شود. چند رایْ‌فرمايِ (=مدیر) آسمانی آبِ باران را بر زمین فرومی‌باراند؛ سرآمدِ آنان ستاره‌يِ «تیشْتَر» است.

در بندِ یازده‌يِ روایت، برابرِ شماره‌زنيِ ما، از فرّه‌يِ دین و شهریار و نیز اَرْدْوِیسور و آناهیدْ

نام‌برده‌می‌شود که در بالا بردنِ سرشتْ‌ستیزانه و قسريِ آب به فضا دست‌اندرکار اند.

در این بند (=بندِ یازدهِ روایت) از همکاريِ آتش برايِ واداشتنِ آب به حرکتيِ قسری نیز سخن به‌میان‌آمده‌است.

برابرِ دستگاهِ حرکت‌شناسيِ ارسطو، حرکتِ آتش روبه‌بالا حرکتيِ سرشتین، سرشتْ‌آهنگانه و طبیعی است. به زبانِ خودِ او، متناسبِ با فوزینِ آتش است.

بندِ یازدهِ این روایت، به گمانِ ما، آنهم به چَم و بهانه‌يِ عبارتِ تاریک‌نمايِ ***«همکاريِ آتش برايِ هرچه‌بالاتر بردنِ آب به فضا»*** تاریکْ‌نما ست و نیازِ به روشنْ‌نویسی دارد.

امروز گمان‌می‌کنیم نظرِ نویسنده درباره‌يِ ***«همکاريِ آتش برايِ هرچه‌بالاتر بردنِ آب به فضا»*** با معنيِ پیشگفته برايِ دو گونه حرکتْ پیوندِ منطقی و بجا دارد. زیرا حرکتِ آب به بالا سرشتْ‌ستیزانه است ولی برايِ آتش حرکتيِ سرشتْ‌آهنگانه است؛ پس، ایزدانِ همیارِ خداوند در کارِ باران‌سازی، از نیرويِ حرکتيِ سرشتْ‌آهنگانه‌يِ آتش سويِ فضا برايِ بالاتر بردنِ قسريِ آب بهره‌می‌گیرند.

خلاصه، بکارگیريِ فرزانواژه‌ها و فرایافت‌هايِ ارسطویی برايِ استوارکرد و آناکاويِ (=آنالیتیک) دستگاهِ اندیشگانيِ مزدایی را نویسندگانِ دینْ‌کرد با چیره‌دستی و زَبَرهوشيِ بسیار به‌انجام‌رسانیده‌اند.

در دو بندِ پایانيِ روایت، بیننده‌يِ جابه‌جانویسی‌ايِ ویرانگریم که تا توانسته‌ایم، در ترجمه از آن پرهیخته‌ایم. ترجمه‌يِ خود را برابرِ بازشناختِ خود به انجام رسانده‌ایم.

۱۱۳ در کرده‌يِ صد و سیزدهُم، نویسنده چهار دسته از مردمان را در سنجشِ با کسبِ دانش و بینشِ فرازین می‌شناساند؛ و روشن می‌کند که چرا برخيِ به بینش و دانشِ راستین می‌رسند و برخيِ کسان نمی‌رسند.

۱۱۴ در کرده‌يِ صد و چهاردهُم با بحثيِ فرزانْوَرانه درباره‌يِ جوهر و عَرَض برمی‌خوریم.

نویسنده در پرتوِ آن بحث، نخست، ***«از حیِّز افتادن / مَرْگینیدَن / فساد»*** را معنی می‌کند؛ و می‌گوید: ***«از حیِّز افتادن»*** برابرِ نیست‌شوندگيِ (=اَنَهَشْتِینیدَن / اَنَهَشْتَگَریهْ) مطلق نیست. البته از این بحثْ برايِ وازَدن، و، استوارکردِ پوچيِ نظرِ مانی‌گرایان، که در اینجا آنان را زندیق می‌نامد، بهره‌می‌گیرد.

نویسنده به این نکته نمی‌پردازد که آیا گزاره‌يِ بالا دربرگیرِ زَداژمینو (=اهریمن) نیز می‌گردد یا نه؟

به سخنِ دیگر، برابرِ نظرِ نویسنده، ازحَیِّزافتادن و ناکارآمد شدنِ زَداژمینو برابرِ نیست‌شوندگيِ مطلقِ زَداژمینو نخواهد بود.

چنین می‌نماید برایِ نویسنده در اینجا، مهم این است که نظرِ مانیْ‌گرا (=زندیق) وازده‌شود؛ و پی‌آمدهایِ خِرَدْشکیب یا خِرَدْناشکیبِ خودِ بحث مهم نیست.

بنا به فراگفتِ نویسنده، مانی در جایی گفته است: **«در پایانِ کارِ جهان، تاریکیِ اهریمنی در نوزندانی از روشنایی گرفتار خواهد آمد».**

پیوند دادنِ بحثِ نیست‌ناشوندگیِ مطلقِ چیزها و ازحیّزافتادنِ چیزها با نظرِ ادعاییِ پیشگفته از سویِ مانی‌گرایان نیاز به پژوهش و حتی درست‌نمایی (=توجیه) دارد.

تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد همه جا پیشتازِ بحثیِ فرزانوَرانه و چِمْ‌ورزانه اند؛ ولی گاه دیده‌می‌شود به ثوابِ نقد بیش‌تر پایبنداَند تا به سخنْ‌ورزیِ چِمْ‌آورانه (=مستدل). نکته‌ای که امروز روز نیز دایم گلویِ بحث را می‌فشرد.

بودوباشِ چند سزْواژه‌یِ فرزانوَرانه در این روایت (=کرده‌یِ ۱۱۴) پژوهیدنی است.

۱۱۵ در کرده‌یِ صد و پانزدهُم، نویسنده به این می‌پردازد که چگونه می‌توان کارها را نیکو به‌انجام‌رساند. که البته رَهنمودی برایِ شهریاران است.

سفارشِ نویسنده در دو سخنواره‌یِ **«رازداری»** و **«وقت‌شناسی»** گزیده گردیده است.

۱۱۶ کرده‌یِ صد و شانزدهُم از نگرگاهِ کهنْ‌باورشناسی (=اسطوره‌شناسی) بسی پر ارج است.

در این روایت (=کرده‌یِ ۱۱۶)، سه ایزدِ پاسبانِ هوش و خِرَد، یکی میانِ ستودگانِ مینوی، یکی میانِ نیروهایِ سرشتی، و، یکی میانِ ماده‌هایِ گیتیایی، برشناسانده می‌شود.

گزارش و آوانویسیِ ما از این روایت، از بنیاد، با گزارشِ دیگرِ دینْ‌کردشناسان جداسان است.

نکته‌یِ شایایِ دیگر در این روایت، پی‌آمدِ نیکِ باهم‌آییِ سه ایزدِ پیشگفته، و، پی‌آمدِ بدِ جداشوندگیِ یکی از سه ایزدِ پیشگفته در نهادِ مردمیْ‌زادگان است.

۱۱۷ کرده‌یِ صد و هفدهُم از سزْسخنانی نام‌می‌برد که پیروی و آویزه‌یِ گوش نهادنِ آن‌ها ما را سویِ بی‌گناهی و پارسایی می‌برد؛ یکی، گرایشِ مردم به پاکی و پارسایی است، یکی هم پسندِ آزادْکامانه برگرایش از ژرفایِ جانِ مردم به پاکی و پارسایی است.

در پایانِ روایت، نویسنده بحثِ خود را با دعایِ هیربد **«بُختْ‌آفرید»** استوارترمی‌کند.

۱۱ در کرده‌یِ صد و هیژدهُم، نویسنده نشان می‌دهد که مردِ شایسته‌یِ شهریاری چگونه می‌تواند تاج‌وتختی برایِ خود دست‌وپاکند. بایاترینِ آن شیوه‌ها آرایش‌دادنِ سپاهِ پاسدارانِ دین است.

در پایانِ روایت، نویسنده نگرگاهِ خود را با آیه‌ای از مینویْ‌نامه‌یِ سپندِ اوستا استوارتر می‌کند.

۱۱۹ در کرده‌یِ صد و نوزدهُم با بحثی روبه‌رو می‌شویم که استوارداشتِ درستیِ آن یکی از چَم و بهانه‌هایِ تدوینِ دینْ‌کرد بوده‌است؛ و آن، سخن‌ورزی دربابِ دوبُنی بودنِ مطلقِ جهانِ آکنده از نیک و بد است. سرْنامه‌یِ روایت درنظر چنین است:

«در باره‌یِ آشکاریِ بنیادهایِ دوگانه‌یِ آفرینش؛ از آن رو که کاروبارهایِ بد و خوبِ اینْ‌جهانی بیش‌از یک بُن دارند».

نویسنده می‌کوشد با نمونه‌آوری از جهان، درستیِ نگرگاهِ خود و یارانِ خود را استوارکند.

۱۲۰ در کرده‌یِ صد و بیستُم بحث بر سرِ برترین معجزه‌یِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

بازگونه‌یِ امروز که اثباتْ‌گرایی پوزیتیویستیْ معنا و جانْ‌مایه‌یِ **«شگفتی»** را از همه چیز حتی زیبایی و هنر برگرفته و زدوده است، برایِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، همه چیزِ آفرینش، خداوندی شگفت و شگفتیْ‌آفرین و مایه‌یِ شگفتی است.

حتی عادی‌ترینِ کردوکارهایِ جهان، عادی برایِ ذهنِ ابتدایی است؛ وگر نه، اندیشگیِ پر جوش و خروش و جست‌وجوگر در جهانِ آفریده‌یِ مزدااهورا به هیچ چیزی با دیدِ عادی نمی‌نگرد.

اما هیچ یک از شگفتیْ‌آفرینی‌هایِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین با هستیْ‌پذیریِ شهریارِ فرزانه‌یِ دینْ‌پناهِ دینْ‌پاس برابری نتواند کرد. در سرتاسرِ دینْ‌کرد، شهریار، البته با فرزوه‌هایِ پیشگفته، برترینِ تابندگان است. نویسنده‌یِ روایت در اینجا نیز برایِ استوارداشتِ نظرِ خود، گام‌به‌گام پیش می‌رود.

۱۲۱ در کرده‌یِ صد و بیست و یکُم، نویسنده درباره‌یِ **«اراده»** و **«اندازه‌شناسیِ»** اورمزد بحث می‌کند.

در نظرِ نویسنده، قدرتِ اندازه‌شناسیِ ایزد، در واکاویِ پایانی، بنیادشده بر خِرَدِ همه‌آگاهِ وی است. خِرَدی که تنها پایانِ نیک‌فرجامانه‌ای را برایِ تابندگان رقم‌زده‌است.

در اینجا نیز، نویسنده، با بهره‌گیری از پی‌آمدهایِ بحثِ خود، دسته‌ای از کیشداران را نقدمی‌کند که چرا مدعی‌اند: **«زیانِ گسترنده در بساطِ جهان، بخشی از طرحِ آفرینشیِ خداوند است».**

۱۲۲ کرده‌یِ صد و بیست و دوم بحثی گسترده درباره‌یِ بِهْدینی و بددینی و نیز، خاستگاه، شیوه‌یِ آشکاری، شیوه‌یِ رواجِ بِهْدینی و بددینی و، بروبار و سود و زیانِ آن دو است.

نویسنده، در آغازِ سخنورزیِ خود، دینِ بهی را همْ‌ارزِ خِرَدِ خدادادی می‌شناساند. تا بدانجا که سرشتْ‌نشان‌هایِ خِرَدِ خدادادی و دینِ بِهی یکی آند و هر دوبرآمدِ تخمه‌یِ بهمن و سپندارْمیتو است.

بددینی همگنِ با شهوتِ تباهنده است و از همه نظر، بازگونه‌یِ سرشت و ساختِ بِهْدینی است و

ریشه در زَدارْمینو و دیوِ اَکومن دارد.

در بندِ پایانیِ روایت بر دسته‌ایِ از کیشداران می‌تازد که چرا «برایِ جهان تنها یک بُنِ آفریننده» می‌شناسند و همه‌یِ امورِ متضاد را از یک بُن انگاشته‌اند.

۱۲۳

در کرده‌یِ صد و بیست و سوم، با بحث و فحصیِ جدی و فرزانوْرانه روبه‌رو می‌شویم که در آن، نویسنده با دست‌ودل‌بازی در بهره‌گیری از فرایافت‌هایِ (=مفاهیم) ارسطویی، کیهانْ‌شناسیِ ویژه‌یِ خود را پی‌ریزی یا دستِ‌کم معرفی می‌کند.

در این روایت به گونه‌ایِ گسترنده‌تر از دیگرِ روایت‌ها، بحثِ اِشراقیِ **«طبقاتِ نور و ظلمت»** به‌میان‌نهاده‌می‌شود؛ بحثی که بُنْ‌مایه‌هایِ حکمتِ اشراقیِ سهروردی یکسره بر آن است.

کشفِ این نکته‌یِ گران‌سنگ و شایا در دینْ‌کردِ سوم نخستین بار به دستِ ما انجام‌پذیرفته‌است.

کرده‌یِ صد و بیست و سوم، از چهار جُستارْمایه‌یِ کلان بحث می‌کند:

یکی، جُستارْمایه‌یِ آفرینشِ جهانِ مادی است؛ که نویسنده در این بخش به سیزده پرسش پاسخ‌می‌دهد.

دودیگر، جُستارْمایه‌یِ «بودوباشِ قوایِ مینُوی در جهانِ مادی» است. این گزاره ما را به یادِ بحثِ مِیکسیسِ افلاطون می‌اندازد. نویسنده در اینجا نیز به هفت پرسش پاسخ می‌دهد.

سدیگر، جُستارْمایه‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی است. نویسنده در این بخش به شش پرسش پاسخ‌می‌دهد.

چهارم، جُستارْمایه‌یِ جهان ولی همه‌سویانه است. نویسنده در این بخش به سه پرسش پاسخ‌می‌دهد؛ دوتایِ این پرسش‌ها در گستره‌یِ فیزیکِ ارسطویی است؛ واپسین پرسش به غایت‌شناسی (=فرجامْ‌شناسی) پیوند دارد.

چند نکته‌یِ آزارنده در این روایت (=کرده‌یِ ۱۲۳) نیز به‌چشم‌می‌خورد؛ از جمله:

درهم‌ریختگی و جابه‌جاییِ پرسش و پاسخ‌ها در سنجش با آرایشِ پرسش‌هایِ سرْنامه‌یِ روایت، و، هست‌وبودِ واژه‌هایِ خوانده‌نشده و نیز فرزانواژه‌هایِ ترجمه‌ناپذیر، و، افتادگی و آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن.

در این روایت، ***«گیتی، هستندگیِ هستی در سامانِ تنانی»*** معنا می‌شود.

در دینْ‌کرد، هیچ مرزِ قاطعیِ میانِ مینو و گیتی نیست. گیتی، همان مینویِ دیدنی و بسودنی است.

اورمزدِ جهانْ‌آفرین دست‌اندرکارِ گستردنِ بساطِ گیتی و جهانِ آفرینش است. زَدارْمینو بازگونه‌یِ اورمزد در کارِ پیشگیری از گسترشِ بساطِ آفرینش است و بر آن فشاریِ خُردکننده و قابض و تنگ‌کننده وارد می‌کند. نویسندگانِ دینْ‌کرد، این پادْفروزه‌یِ اهریمنی را با سزْواژه‌یِ پهلویِ «اَویشْتاب» فراگفته‌اند. واژه‌یِ «شتاب» فارسیْ پی‌گرفتِ زمانیکِ همین واژه‌یِ پهلوی است.

ما، در گزارشِ خود از دینْ‌کرد، سزْواژه‌یِ پهلویِ درنظر را همراهِ با شرح، **«فشارِ قابِض و دردآورِ اهریمن به انگیزه‌یِ فراپیشگیری از گسترشِ جهان»** ترجمه و تفسیر کرده‌ایم.

پس، خویشکاریِ آفرینش، واپس‌راندنِ فشارِ دردآورِ اَهریمن از جهان است.

گزاره‌یِ بالا، یکی از جدی‌ترین و شایاترین ارزْآغازه‌هایِ اُنتولوژیکِ (=وجودشناسی) دینِ مزدایی برابرِ فراخ‌ترنویسیِ نویسندگانِ دینْ‌کرد است.

پس از این، نویسنده، درباره‌یِ مرزِ جهانِ مادی، جرثومه‌یِ فَلَکیِ گیتی، نخستین دیسه‌ها (=صُوَر) در فراوندِ پرداختِ مادیِ جهان، بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه، و، دومین و سومین و واپسین دیسه‌یِ هستیْ‌پذیرفته در جهانِ مادی، چراییِ سربه‌آشفتگیِ گذاردنِ هستندگانِ ساحتِ مادی، جداسانیِ اَخلاط / آمیغ / آبگونه‌یِ جهان، بازآراییِ فرآراسته‌تر و رساترِ جهانِ مادی، ترادیسیِ نیروگانِ ساحتِ مینُوی به ساحتِ مادی، مرز و سامانِ جهانِ مینُوی، شیوه‌یِ سامان‌دهیِ جهانِ مینُوی بر جهانِ مادی، همانْستی و جدانْستیِ مینُویِ روان و وَخْشْ و فْرَوَهْرْ و سرشت، هستی و زادونهادِ ستودگانِ آسمانی، هستی و زادونهادِ دیوان، همانْستی و جدابستیِ ایزدان و دیوان، گوهرِ مینُویِ ایزدان و دیوان، روانِ مردمِ پارسا و تبهْ‌خو، شیوه‌یِ سامانِشِ هر یک، شمارگانِ آفریده‌هایِ گیتیایی، ترتیب و آرایشِ آفریده شدنِ آفریده‌ها، تازشِ آبِ فَلَکی (که مطلقاً صبغه‌ایِ ارسطویی دارد)، آفریده‌یِ سرآمدِ آفریدگان، خاستگاهِ عیب‌ناکی و آهومندشدنِ جهان، پاک‌شدنِ دیگرباره‌یِ جهان از آلودگیِ اهریمن، خاستگاهِ انرژیِ حرکتیِ جهان (که این نیز رنگ و بویِ ارسطویی دارد)، پایانْ‌نوشت و بازه‌یِ زمانیِ جهانِ مادی، و، فرجامِ جهان که همان رسیدن به کمالِ مطلق است، را به شیوه‌یِ گزینْ‌گوییِ ویژه‌یِ خود خامه‌فرسایی می‌کند.

در بخشِ سومِ روایت، پس از بندهایِ پنج و شش، برابرِ شماره‌زنیِ ما، ناگهان با بحثی روبه‌رو می‌شویم که به بنیادِ جهان، یعنی آن «روشناییِ ناپیداکرانه» پرداخته‌است. نویسنده، در پیِ این نابه‌جانویسی، پسانِ گزیده، طبقاتِ چهارگانه‌یِ نور / روشنا / شید را برمی‌شمرد و سربرکشیدنِ هر زینه را از زینه‌یِ پیش از خود به‌روشنی فرامی‌گوید. بحثی که پس از این، با نمونه‌یِ فرساخته‌تر و

سرراست‌ترِ آن، فقط در کتابِ «فرزانِشِ فرهمندی / حکمةُالاشراق» روبه‌رو می‌شویم.

به شیوه‌ایِ خام‌اندیشانه، با بحثِ وجود و ماهیت نیز روبه‌رو ایم.

بحث و فحصی که سپس‌تر بسی گسترده و ژرف، تنها نزدِ فرزانگانِ مسلمانِ ایرانی دیده‌می‌شود.

برایِ نویسندگانِ دینْ کرد، ایزدان و دیوان، از نظرِ وجودِ مینویْ یکسانی دارند؛ از نظرِ خویشکاریِ آسمانی، جداگوهری دارند. از بنیاد، اشتراکِ دیوان و ایزدان در وجودِ مینَوی است؛ افتراقِ آنان در افتراقِ خویشکاریِ آنان است. این اشتراک و افتراقِ وجود و ماهیت، در بحثِ نیروهایِ چهارگانه‌یِ روان و وَخشْ و فرَوَهر و سرشت و، روانِ مردمِ پارسا و تبه‌خو نیز راست است.

نکته‌یِ بسیار با ارزشِ این روایت، یعنی همین بحثِ وجود و ماهیت، به گمانِ ما می‌تواند زمینه‌یِ پژهشِ بسیار، بویژه پی‌گیریِ زمانیکِ (=تاریخیِ) بحثِ «وجود و ماهیت» در ایران باشد.

۱۲۴ بحثِ کرده‌یِ صد و بیست و چهارُم، بر سرِ رزمِ گیهانی است.

نویسنده به شیوه‌ایِ بس گزینشی، یازده جُستار را درباره‌یِ رزمِ گیهانی برمی‌شمرد؛ برایِ نمونه:

رزمِ گیهانی در ستیزِ با کدام بُن‌وگوهر است؟

جایگاهِ آن کجاست؟ بازنده‌یِ رزمْ کیِ ست و فرجامِ رزم به کجا می‌انجامد؟

۱۲۵ در کرده‌یِ صد و بیست و پنجُم، نویسنده به بحثیِ مشترک میانِ همه‌یِ دینْ‌ها می‌پردازد:

و آن اینکه شایسته است کسانیِ از بددینان را به راهِ راست ره نمود تا سپاهِ بددینان کَم‌زور شود و آفتِ بددینی از درون متلاشی‌شود.

نکته‌یِ پذیرایِ نگاه اینکه تدوینْ کنندگانِ دینْ کرد رواجِ بددینی را همه جا با آلودگیِ آب‌ها و ناپاکیِ زیستْ‌بوم برابر می‌گیرند. پس، کاستنِ از شمارِ بددینان به هر شیوه‌ای، سودهایِ چندلایه دربردارد.

۱۲۶ کرده‌یِ صد و بیست و ششُم، هم از نگرگاهِ زبانیک و هم معناشناسانه، یکیِ از پیچیده‌ترینِ روایت‌هایِ دینْ کرد است. بحثِ سرْنامه روشن است: نویسنده می‌کوشد برایِ چندمین بار، البته این بار به گونه‌ایِ قطعی و چِمْ‌آورانه (=مستدل)، دوبُنی بودنِ ساختارِ آفرینش را درست‌دارد و استوارکند.

ارزْآغازه و گزاره‌یِ زیربنْ‌بنیادِ وی این است:

«بُنِ بُنانِ جهان یکیِ نیست؛ بلکه می‌شاید و پیداست که هستی نه از یک بُن، که بیش از یک بُنِ مینوی دارد».

پس از آن، نُه راه و روش را برمی‌نویسد که به گمانِ او درستیِ فراگفتِ درنظر را استوارمی‌کند.

اینجا ست که تاریکْ‌نویسی، ابهام، افتادگیِ بافتِ سخن، کژنویسی، جابه‌جانویسی، خلاصه هر چه ویرانی است دست‌به‌دستِ هم می‌دهند و روایتیِ ناخوانا را فرادیدِ خواننده می‌نهند.

در گزارشِ خود از این روایت (=کرده‌یِ ۱۲۶)، با افزودنِ یادداشت‌هایِ درازگویانه کوشیده‌ایم از تاریکیِ نوشتارِ دردست کم‌کنیم و آن را معناپذیر؛ ولی به کامیابیِ خود چندان امیدوار نیستیم.

۱۲۷ بحثِ کرده‌یِ صد و بیست و هفتُم بر سرِ بُن‌وگوهریِ است که همه چیز در فراوندِ هستیْ‌پذیری به آن نیازمند است و خود از هر چیزیِ بی‌نیاز است؛ همه چیز در اندرونِ او ست و خود در اندرونِ هیچ چیزیِ نیست و بر هر چیزیِ فرمانفرمایی دارد و خود از هیچ چیز فرمان‌نپذیرد.

۱۲۸ در کرده‌یِ صد و بیست و هشتُم، نویسنده از سامانِشِ پایانیِ مردمیان سخن می‌گوید.

بنا به نظرِ وی، سامانِشِ زندگیِ مردم، در واکافتِ بنیادین، نهاده شده بر فرارسیدنِ جهانِ بازپسین است. اما نه در تبهْ‌کامی و گرفتار آمدنِ بیشینه‌یِ مردم در دوزخیِ جاودان؛ بلکه سامانشیِ پاک و ناب و تهی از تازش و آکنده از کامْ‌مندی و کامروایی.

در اینجا نیز نویسنده زمانکیِ می‌یابد تا بر دسته‌ایِ از کیشداران خُرده گیرد که چرا «***تباهندگیِ ابدیِ بیشینه‌یِ مردم را و، گرفتار شدنِ گناهکاران را در دوزخیِ بی‌فرجام***» وعده‌می‌دهند.

۱۲۹ در کرده‌یِ صد و بیست و نهم، نویسنده از رخدادِ یگانه‌ایِ سخن می‌راند که زَداژْمینو در ستیزِ با آن، سنگین‌ترینِ نبردها را می‌آغازد؛ و آن، باهم‌آییِ فرّه‌یِ یزدانیِ شهریاری با فرّه‌یِ دینِ بِهی در هستانِ یک تن، یعنی سوشیانْس، است. زیرا چنین باهم‌آییِ‌ای زنگِ نابودیِ سرتاسریِ زَداژْمینو را به‌صدادرمی‌آورد.

۱۳۰ در کرده‌یِ صد و سی‌اُم، نویسنده سیاهه‌ایِ از فروزه‌هایِ هستَنی (=ایجابی) و نیستَنیِ (=سلبیِ) اورمزدِ جهانْ‌آفرین را برمی‌شمرد.

بحثِ سرْنامه‌یِ این روایت، با سرْنامه‌یِ کرده‌یِ صد و بیست و هفت نزدیکیِ معنایی دارد.

۱۳۱ در کرده‌یِ صد و سی و یکُم، با یکیِ از تکوبی‌تاترین (=استثنایی‌ترین) ویژگی‌هایِ دینِ مزدایی، البته برابرِ روایتِ دینْ کردنویسان، روبه‌رومی‌شویم؛ و آن، دنیاخواهیِ هر چه بیش‌تر و افزاینده‌تر است.

نویسندگانِ دینْ کرد هیچ‌گاه پیوندِ زناشویی و فرزندخواهی را خوار نشمرده‌اند؛ تا مبادا عبادتگاه‌هایِ‌شان آکنده از فرزندانیِ برخاسته از بسترِ گناه شود.

هیچ گاه با سالوسیِ اهریمن‌خواه و ریاکاریِ بی‌لگام، دنیاخواهی و افزایندگیِ خواسته و دارایی را زیرِ اهریمنی‌ترین و آزمندانه‌ترینِ دنیاخواهی‌ها پنهان نکرده‌اند.

هیچ گاه به بهانه‌هایِ واهی به مصادره‌یِ داراییِ مردمِ نژاده به دستِ ناپیدااُتخمگان رأی‌نداده‌اند.

در این روایت، حتی رسیدنِ به برترینِ آگاهی‌ها، خود، بروبارِ زندگیِ خوش و، داراییِ فراخ و، ماندگاریِ رامش و، زندگیِ مجلل و، خنیاگری و، فرجامِ کامْمندانه و مانندِ این‌ها ست.

۱۳۲ در کرده‌یِ صد و سی و دوم، نویسنده از چهار بُن‌وگوهرِ جاودان و زیرینْ‌بنیاد نام‌می‌برد؛ که اینانند: «اورمزدِ جهانْ‌آفرین»، «دانایی»، «جای» و «گاه» (=مکان و زمان).

پس از این، نشان می‌دهد که چهار گوهرِ زیرینْ‌بنیادِ برشمرده چگونه خود را در هستی متجلی‌می‌کنند؛ و، در پایان، به بحثیِ فرزانْوَرانه (=فلسفی) در بابِ جداسانیِ **«وجود و تجلیِ وجود»** می‌پردازد. و نتیجه می‌گیرد که وجود، در سنجش با تجلیِ وجود، پیشینْ‌بنیاد است.

۱۳۳ در کرده‌یِ صد و سی و سوم، نویسنده به سودِ برترینِ هنرهایِ نهادی (=فضایل) می‌پردازد اگر آن هنرها در هستانِ شهریار، در جایگاهِ برترینِ تنابندگان، گِرد آید.

این بحث، پیش از این، در کرده‌یِ پنجاهُم به‌میان نهاده شده است که بنا بر آن، هر چه کسی دَم و دستگاهَش گسترده‌تر باشد و از پایگانِ مردُمیکِ بالاتری برخوردار باشد، نیکی یا بدیِ وی بیش‌تر کارگر است. نویسنده این بحث را در اینجا نیز دنبال‌می‌کند.

پس از این، بیست و یک هنرِ نهادی (=فضیلت) را برمی‌شمرد که اگر در شهریارِ شهر گِردآید، کارها به بالاترین مرزِ سودرسانی خواهدرسید.

چنین بحث و فحصی، سپس‌ترها، در رازْنامه‌یِ «مرصادُالعباد»ِ نجم‌الدین رازی، بابِ پنجُم، فصلِ اول، پی‌گرفته‌می‌شود؛ و چیزیِ نزدیکِ به بیست فروزه‌یِ اخلاقی برایِ ملوکِ دین و دنیا برشمرده‌می‌شود.

۱۳ در کرده‌یِ صد و سی و چهارُم، نویسنده درباره‌یِ شش ابزاریِ سخن می‌گوید که اگر با هم آیند و یگانسته شوند، شهریاری بِسامان می‌شود و انگیزه‌دارِ خوشنودیِ اَمْشاسْپَندِ نیکِ **«شهریور»** است و آفریدگان از این خوشنودی بهره‌ها خواهندگرفت.

آن شش عامل، «شهریار» و «دین» و «آمرزش» و «زینْ‌ابزار» و «گنج» و «سپاه» است.

پس از آن، نویسنده، یک‌به‌یک نشان می‌دهد که نبودِ هر یکِ از این عامل‌ها چه شوربختی‌هایی را به دامنِ مردمِ روزگار خواهد آورد.

۱۳۵ در کرده‌یِ صد و سی و پنجُم، نویسنده، از نظرِ جست‌وجویِ فرّه‌یِ یزدانی مردمان را شانزده دسته می‌داند؛ هشت دسته از مردم در جست‌وجویِ فرّه‌یِ یزدانی‌اند؛ هشت دسته از مردم در کارِ رویِ‌برگاشتن از فرّه‌یِ یزدانی آند.

نویسنده‌یِ روایت، هنگامِ برشمارشِ شانزده دسته از مردم در نسبتِ با فرّه‌یِ یزدانی، در هر بندْ داوریِ خود را و نیز، گونه‌هایِ فرازین و فرودینِ هر یک را برمی‌شمرد.

در نگاهِ نازک‌روشانه، دسته‌بندیِ مردم در این روایت (=کرده‌یِ ۱۳۵) ساختگی و ناراست به‌نظرمی‌آید. روندِ بحث نشان‌می‌دهد نویسنده بیش‌تر در اندیشه‌یِ آرایشِ سخن و ترتیبِ زبانی است تا خِرَدپذیر بودنِ نوشته‌یِ خود. ساختگی و ناراست بودنِ برخیِ دسته‌ها آسان به چشم می‌آید.

۱۳۶ در کرده‌یِ صد و سی و ششم، نویسنده، مردمْ‌زادگان را این بار از نظرِ توانمندی‌ها و ناتوانی‌هایِ مینَوی-گیتیایی بررسی و دسته‌بندی می‌کند؛ و آنان را در چهار دسته پَربسته (=محصور) می‌کند.

برایِ نمونه: دسته‌یِ یکُم، کسانی اند که از نظرِ قوه‌یِ گزینش توانمند اَند و از نیروهایِ مینَوی به اندازه‌یِ بسنده بهره‌مند.

نویسنده در هر چهار نمونه‌یِ برشمرده، دید و داوریِ خود را در باره‌یِ تک‌تکِ دسته‌هایِ مردمی نیز نشان‌می‌دهد.

چند دانشواژه‌یِ تخصصی در زمینه‌یِ «وجودِ قوّه‌یِ تشخیص / هَستیهٔ ویزینْگَریها تُوان» و «عدمِ قوّه‌یِ تشخیص / نِستیهٔ ویزینگَریها تُوان» در این روایت، نشان از میزانِ آگاهیِ نویسنده به پرسمان‌هایِ فرزانشی و علمُ‌النفس / جانْ‌شناسیِ ارسطویی دارد.

۱۳۷ در کرده‌یِ صد و سی و هفتُم، با یکی از جدی‌ترین و شاینده‌ترین بحث‌هایِ رازپژوهانه (=عرفانی) و فرزانْ‌پژوهانه‌یِ (=فلسفی) نویسندگانِ دینْ‌کرد روبه‌رو می‌شویم؛ البته باز به شیوه‌یِ گزینْ‌گویانه.

در بندِ دومِ روایت، نویسنده، آشکاریِ این راز را بروبارِ نهانْ‌بینی‌هایِ خدابیامرز آذربادِ پسرِ زرتشت می‌شناساند؛ که، ویژستانه، برایِ اعلی حضرت شاهانْ‌شاه یزدگردِ پسرِ شاهپور برملاکرده‌است. روایتِ پهلوی با دیسهْ‌نمایی همراه‌شده که برآمیختگیِ گام‌به‌گامِ جهانِ مادی و مینَوی را نشان‌می‌دهد. بحثِ روایت به آشکاری درباره‌یِ سامانِش و کارآییِ باهمانه‌یِ دو جهانِ مینَوی و گیتیایی است.

در بندِ چهارُم، نویسنده، مردمْ‌زادگان را همان جهانِ صغیر / کِهْجهان می‌شناساند. نویسندگانِ

دینْ‌کرد، هر جا که می‌بایست، آدمی را «آخْوْ ئی اَسْتُومند» می‌دانند؛ یعنی **«اندیشه‌یِ مینَویِ پیکرپذیرفته و هستیِ مادی‌گرفته»**. پس از این، نویسنده، نخست پنج گونه همپیوندی میانِ بُنْ‌پاره‌هایِ زمینی و آسمانی را نشان‌می‌زند. پس از آن، درباره‌یِ همراستاییِ نیروهایِ مینَوی و گیتیایی سخن‌می‌راند.

پس از آن، از ناهماهنگیِ نیروهایِ پیشگفته که به سستی و نزاریِ هر یک می‌انجامد، بحث‌می‌کند. چنانکه گفته‌آمد، در پایانِ روایت، رازِ برملاشده‌یِ آذربادِ پسرِ زرتشت با یک دیسه‌نما نمایش‌داده‌می‌شود.

برایِ ما شکی برجای نمانده که با بحثِ میکسیس (=مشارکت / هَمْ‌انبازی) افلاطونی روبه‌رو هستیم.

۱۳۸ در کرده‌یِ صد و سی و هشتُم با بحثِ بُن‌وگوهرِ پیشینْ‌بنیاد و مینَویِ دو نیرویِ نیک و بد روبه‌رو می‌شویم؛ که این نیز آشکارا صبغه‌ایِ افلاطونی دارد.

ارزْآغازه‌یِ نخستینِ نویسنده این است:

«تخمه‌یِ هر نکویی، هر آن گوهری است که پیشینْ‌بنیاد و نکوتر از هر نکویی است. درباره‌یِ بدی نیز چنین است».

نویسنده‌یِ روایت از این گزاره برایِ خُرده‌سنجی بر دو دسته از کیشداران بهره‌می‌برد.

نخستین دسته آنانی‌اند که ادعا کرده‌اند: ***«گوهر و نیرویِ بدی نیز برخاسته از کام و فرمانِ ایزد است».***

دسته‌یِ دوم آن کیشدارانی‌اند که ادعا کرده‌اند: ***«ایزد در امرِ آفرینش دارایِ خواست‌وکام (=اراده) نیست».***

اما برایِ ما دانسته نیست نویسنده‌یِ این روایت به چه کسانی انگشتِ سخن نهاده و کدام دسته از کیشداران چنین فراگفتی (=ادعایی) را به‌میان‌نهاده‌اند.

آیا بندِ پایانیِ روایت، تَنسیقِ نادرستی از فراگفت‌هایِ «جبریون» است؟

خلاصه اینکه نویسنده می‌خواهد درستیِ این نکته را استوارکند که نمی‌شود خاستگاهِ همه‌یِ هستندگانِ نیک و بد را یکجا به یک بُن‌وگوهر نسبت‌داد.

۱۳ در کرده‌یِ صد و سی و نهم با بحثی فرزانْوَرانه روبه‌رو می‌شویم که در نگاهِ ما، پی‌گرفتِ بحثِ بی‌پایانِ «مُثُلِ عالَمِ مُمَثَّل» است.

از همان آغازِ نهضتِ ترجمه، بحثِ مینو-دیسه‌هایِ زرتشت-افلاطون با چند فرزانواژه‌یِ نارسا گزارش‌شده‌است. یکی از آن سرْواژه‌هایِ گمراه‌کننده و بی‌پیوند با بحثِ پیشگفته، سرْواژه‌یِ جعلیِ «مُثُل» است. کاربردِ واژه‌یِ نارسایِ درنظر در اینجا از سویِ ما فقط و فقط برایِ نشان‌دادنِ روندِ زمانیکِ بحث است.

نویسنده‌یِ روایت سخنِ خود را با این گزاره می‌آغازد:

«تخمه‌یِ مردمان، در هنگامه‌یِ آمیختگیِ جهان با تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن، بر سه گونه است: تخمه‌هایِ فرازین، تخمه‌هایِ میانین و تخمه‌هایِ فرودین».

هر گونه گرایش به بددینی یا بِهْدینی، به‌گونه‌ایِ دوسویه در گِنْ‌مایه‌یِ (=طبقه‌یِ جنسِ منطقی / گِن و گوهر) تخمه‌ها از نظرِ فراز و فرودی کارآیندی دارد.

در این روایت با سه فرزانواژه روبه‌رو می‌شویم که ساخت‌وسیماییِ پهلوی ندارند؛ یا دستِ‌کم خوانشِ ما آن‌ها را پهلوی نمی‌شناساند. گمانِ کنونی و شایدْمندانه‌یِ ما ریشه‌یِ ساختْ‌واژِ آن‌ها را سُریانی می‌شناسد. آن سه فرزانواژه اینانند: «زُوئی‌شیگ»، «غندیگ»، و، «وَیْ‌دَنْ‌گیگ».

اما در این روایت کاربردِ روشنی دارند. در یکیِ دیگر از روایت‌هایِ کتابِ سوم با فرزانواژه‌هایی روبه‌رو شده‌ایم که به‌گمانِ ما آن‌ها نیز ساخت‌و سیماییِ سُریانی دارند که در جایِ خود بر آن انگشتِ سخن نهاده‌ایم.

نکته‌یِ باورشناسانه و کهنْ‌باورشناسانه در این روایت، گوشزدِ «نَزْیُوسَنگْ‌یَزد» است در جایگاهِ خاستگاهِ مینو-دیسه‌یِ / مُثُلِ / ایده‌یِ تخمه‌هایِ نیکو.

۱۴۰ در کرده‌یِ صد و چهلُم بحث بر سرِ یگانه شدن و جدایی گرفتنِ مزدائیان از دیگرِ مردمان بر پایه‌یِ دین و نژاد است. یگانه شدن با ایرانیان آغازِ کار است؛ در میانِ ایرانیان، جدایی گرفتن از بددینان و یگانه‌گروی با بِه‌دینان، و، در میانِ بِهْدینان نیز یگانه شدن با بِهْترین‌شان پایانِ کار است.

۱۴۱ در کرده‌یِ صد و چهل و یکُم بحث بر سرِ دو هنرِ نهادیِ والا یعنی رادمردی و آشتیْ‌خواهی و، دو آهویِ نهادیِ پست، یعنی زُفتی (=خست) و آشتی‌ناپذیری (=کینه‌کِشی) است.

نویسنده، دو هنرِ نهادیِ والا را زیرْمجموعه‌یِ خِرَد می‌داند و دو آهویِ نهادیِ پست را زیرْمجموعه‌یِ وَرَنْ‌گرایی (=تلونِ مزاجِ خِرَدْستیز / رنگ‌به‌رنگ‌گشتن) می‌شناساند.

سخنیِ بس گزینْ‌گویانه درباره‌یِ زادونهادِ هنرها و آهوانِ نهادیِ برشمرده بیان می‌شود.

۱۴۲ در کرده‌یِ صد و چهل و دوم با بحث و فحصی روبه‌رو می‌شویم که ما آن را فرهمندشناسی

نامیدَه‌ایم و امروزه «حکمتِ اِشراقی» نامیده می‌شود.

این روایت (= کرده‌يِ ۱۴۲)، یکيِ از شاینده‌ترینِ روایت‌ها در راستداشتِ نظرگاهِ ما، یعنیِ پیدایيِ ریشه‌هایِ حکمتِ خسروانی در دینْ‌کرد است.

خواننده‌يِ فرزانْ‌پژوه توجه کند! سخن بر سرِ پیدا شدنِ ریشه‌هایِ هم‌ْانباز و مشترکِ بحث است، نه تأثیر پذیریِ سرراستانه‌يِ شیخِ اشراق از دینْ‌کرد.

نظرِ ما این نیست که فرزانه‌يِ فرهمندشناس، شیخِ اِشراق، دینْ‌کرد را خوانده یا در دست داشته‌است، نظرِ ما، یکسره بر سرِ ریشه‌شناسيِ باورهايِ نهفته در دینْ‌کرد و آموزه‌يِ موبدانيِ است که آموزگارِ پیرِ فرهمندشناس و پیش از او راهنمايِ محی‌الدین عربی در زمینه‌يِ ***«فلسفه‌يِ نور»*** در سوریه بوده‌اند.

موبدانِ آموزگار و راهنمايِ دو پیرِ فرهمندشناسِ پیشگفته از روديِ سرچشمه گرفته‌اَند که آبشخورِ نهانيِ نویسندگانِ دینْ‌کرد نیز بوده است.

همه‌يِ سرْبخش‌هايِ حکمتِ اشراقی در دینْ‌کرد نیز دیده می‌شود. سرتاسرِ تبیین و روشن‌سازی‌هايِ تدوینْ‌کنندگانِ اشراقيِ دینْ‌کرد درباره‌يِ مِهْ‌جهان و کِهْ‌جهان، مینو و گیتی، یکسره استوار بر بحثِ طبقاتِ نُه‌گانه‌يِ آفرینش و طبقاتِ چهارگانه‌يِ نور است: از نورالانوار تا نورِ قاهرِ سوم. نویسندگانِ دینْ‌کرد، پیش از محی‌الدینِ عربی و سهروردی نامِ نورِ آغازین را «رُوشنیه ئی بُنْ رُوشْنْ» نهاده‌اند. ترجمه‌يِ واژه‌به‌واژه‌يِ این سخنواره‌يِ پهلوَی «روشنایيِ بنیادِ همه‌يِ روشنایی‌ها»ست؛ که هیچ برابريِ جز «نورالانوار» ندارد.

طبقاتِ فرودین‌ترِ نور نزدِ دینْ‌کردنویسانْ «فرُوگ»، «براهْ» و «بام» است.

نکته‌يِ بسیار شایا درباره‌يِ این روایت (= کرده‌يِ ۱۴۲) آگاهيِ نویسنده به لوازم و پی‌آمدهايِ خِرَدْبنیادِ بحثِ خود است. نکته‌اي که اطلاقِ آن به شهاب‌الدین سهروردی پذیرفتنی نیست.

شیخِ اشراق، هم می‌خواسته است «اصالتِ مهیّتی» بماند و هم از لوازمِ منطقيِ آن، یعنی تأصلِ ظلمت و ثنویت (=دوبُنی بودنِ گوهرِ جهان) بپرهیزد. و این، آن معنايِ است که نخستین بار، صدرنشینِ فرزانگان، ملاصدرا، نشایدمنديِ آن را بازنموده است. صدرايِ شیرازی، در فرزانْ‌نامه‌يِ پرآوازه‌يِ خود، زیرِ نامِ «دیدنی‌هايِ خداگونه‌يِ چشمِ جان / شواهدُالربوبیه»، از یک «سه‌گانی» نام می‌برد که به گونه‌اي گریزناپذیر و هَرْوِسْپانه (=مطلق) با یکدیگر باهم‌آیی دارند. آن سه‌گانی این است: «اصالتِ مهیّت»، «تأصلِ ظلمت» و، «ثنویّت». زیبا اینکه پردازندگانِ دینْ‌کرد نیز در سراسرِ

تدوینِ خود در پِيِ استوارداشتِ لجوجانه‌يِ سه‌گانه‌يِ پیشگفته اَند.

حتی روحِ صدرايِ شیرازی از دینْ‌کرد و نویسندگانِ آن آگاه نبوده است. ایشان با شمِّ فرزانوَرانه‌يِ ویژه‌يِ خود، به مطلقیت و گریزناپذیريِ سه‌گانيِ پیشگفته (=باهم‌آیيِ تأصلِ ظلمت، ثنویت و اصالتِ مهیت) پی‌برده‌اند.

بحثِ روایتِ صد و چهل و دومِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، بر سرِ اثباتِ درستيِ «تأصلِ ظلمت» است. در نگاهِ نویسندگانِ روایت، تاریکی، دارايِ هستيِ راستین است؛ به سخنِ دیگر، برابرِ نظرِ آنان، **«تاریکی، نبودِ روشنایی نیست»**.

از خواننده‌يِ فرزانْ‌پژوه می‌خواهیم دید و داوريِ ما را درباره‌يِ این روایت با شکیبایی پی‌گیرد.

اکنون چکیده‌يِ روایت:

روشنایی و تاریکی دو کیف (=چونيْ) زیرینْ‌بنیاد و اصلی اَند که کیفیاتِ گرمی و سردی و نموری و خشکی ریشه در آن دو دارد و هر آن ماده‌يِ روشن و تاریک و گرم و نمور و سرد و خشکْ برآمدِ آن دو مینويِ زیرینْ‌بنیاد است. می‌توان پذیرفت که گوهرهايِ جداسانِ نامتضاد از یک بُن‌وگوهر باشند، اما نمی‌توان پذیرفت که از بنیاد، کیفیاتِ متضادْ آفریده و برآمدِ یک بُن‌وگوهر باشد.

در زمانه‌يِ آمیختگيِ جهان با تازشِ آلوده‌کننده‌يِ اهریمن، امورِ متضاد و همستیزنده‌هايِ جداگوهر و جدابُن بر دو دسته‌اند؛ دسته‌اي سرشتین و جوهری، و، دسته‌اي برونی و عَرَضی اَند.

اکنون اگر ارزْآغازه‌هايِ (=آکسیوم‌هايِ) پیشنهاديِ بالا را بپذیریم می‌توان با آذرفَرْنْبَغ پسرِ فرخزاد، پیشوايِ بِهْدینانِ زمانه‌يِ خود، هم‌آوا شد. ایشان در کتابِ خود زیرِ نامِ «آیینْ‌نامه» ما را می‌آگاهاند که باژگونه‌يِ برخيِ کیشداران، ***«تاریکی به معنايِ نبودِ روشنایی نیست»***؛ بلکه بُن‌وگوهرِ تاریکی و ماده‌يِ تاریکی برايِ خودْ هستی و هستندگيِ راستین و بخودْاستوار دارد.

در بخشِ دومِ روایت، نویسنده می‌کوشد از زبانِ آذرفَرْنْبَغ نامبرده چند چَم و گواهِ شک‌ناپذیر و استوار برنشان‌دهد که درستيِ گزاره‌يِ بالا را استوارتر می‌دارد.

برايِ نمونه: چرا مدعی نمی‌شویم که روشنایی نبودِ تاریکی است؟

یا، اگر تاریکیْ هستيِ راستین ندارد چگونه می‌تواند بر جهانِ مادی یا حتی مینَوی دارايِ کارآیندی و کارْنشان باشد؟ زیرا چیزيِ که هستی ندارد نمی‌تواند منشأ تأثیر و تأثر باشد.

یا چرا نمی‌گوییم: سردی نبودِ گرمی است و خشکی یعنی نبودِ نموری؟

یا اگر تاریکی نبودِ روشنایی است چگونه بر قوّه‌ي بینایی کارآیندی (=تأثیر) دارد؟

خلاصه، نویسنده از زبانِ پیشوايِ بِه‌دینان چند گواهِ به گمانِ ما استوارنده و نـدیده‌ناگرفتنی ارائه‌می‌کند که روایتِ درنظر را پذیرايِ پژوهش‌هايِ بیش‌تري می‌کند.

منطقيِ دانشمند، استاد عبدآللهِ انوار، در این باره نکته‌اي ژرف و باریکانه راگوشزدمی‌کنند: ایشان می‌فرمایند اگر بناست تاریکی را نبودِ روشنایی تلقی‌کنیم، در این سامان، نور و ظلمت (=تاریکی و روشنایی) متناقضین خواهند بود؛ ولی اگر نور و ظلمت را برابرِ نظرِ آذرفرَّنْبَغِ فرخزاد، دارايِ هستيِ مستقل و بخودْاستوار تلقی کنیم، با چنین دیدگاهي، نور و ظلمت متضاد اند نه متناقض.

زیرا دو پدیده یا مفهومِ متناقضْ استوار بر یک امرِ وجودی و یک امرِ عَدَمی است؛ درجایي که دو پدیده یا مفهومِ متضادْ استوار بر دو امرِ وجودی است در غایتِ بُعد و اختلاف.

پس، بنا به نظرِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، نور و ظلمت دو هستيِ متضاد اند؛ بنا به نظرِ مخالفانِ این نظر، نور و ظلمت دو مفهومِ متناقض اند؛ زیرا بودِ یکيِ نهاده‌شده بر نبودِ دیگری است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد، هر جا که بحثِ «هستی و چیستی»، «هستی و چبّوديِ هستی» یـا هـمان «وجود و ماهیت» پیش آید، سویمندی و جهتگیريِ «بُنمنديِ چیستی» (=اصالتِ مهیّتي) خـود را پنهان‌نمی‌کنند.

فرزانه‌يِ فرهمندشناس (=شیخِ اشراق) نیز هواخواهِ «اصالتِ مهیّت» (=بُنمنديِ چیستی) است.

هیچ کس جز صدرنشینِ فرزانگان، صدرُالمتألّهین، درنیافت که «اصالتِ مهیت / بُنمنديِ چیستی» رَه به «تأصلِ ظلمت» می‌برد؛ و تأصلِ ظلمت سر از ثنویت / دوبُنْ‌باوری درمی‌آورد.

پژوهشِ ما در فرزانْ‌نامه‌يِ گرانسنگِ «فرزانِشِ فرهمندی / حکمةُالاشراق» آشـکار مـی‌کند پـیرِ فـرهمندشناس، شـیخِ اشراق، از عـواقبِ گـریزناپذیرِ «اصـالتِ مـهیت» آگـاهی نـداشـته بـلکه بی‌توجه‌بوده‌است.

پیرِ فرهمندشناس در پیِ آن بوده است که هم «اصالتِ مهیتی» بماند، و هم از عواقبِ منطقيِ آن، یعنی ثنویت و تأصلِ ظلمت، بگریزد.

به‌هررو، نویسندگانِ دینْ‌کرد، بی‌آنکه از پی‌آمدهايِ منطقيِ اصالتِ مهیت بگریزند، هم، از اصالتِ مهیت (=بُنمنديِ چیستی) می‌پدافندند، هم از تأصلِ ظلمت (=راستینگيِ بُن‌وگوهرِ تاریکی) و هم از ثنویت (=دوبُنْ‌باوری).

کتابِ سومِ دینْ‌کرد نشان می‌دهد تدوین‌کنندگانِ این نامه از سه‌گـانه‌يِ پـیشگفته، و، تـلازم و

همپیوستگی و گریزناپذیربودنِ سه‌گوشه‌يِ این سه‌گانه آگاه بوده‌اند.

۱۴۳ در کرده‌يِ صد و چهل و سوم با بحثيِ روبه‌رو می‌شویم که نشان از آبشخورِ یکسانِ کیش‌هايِ خداباور دارد؛ و آن، پیمانيِ مینُوی میانِ خدا و تنابندگان است از آغازِ آفرینش تا فرجامِ آن. که چیزي نیست جز، «*یزدانی‌کردنِ خیم‌وخوی تا بالاترین مرزِ توان*».

واژه‌يِ کلیديِ این روایت «یَزْدانینیدَن» است که ما آن را «یزدانی کردن / فراروندِ یزدانی‌شدن» ترجمه‌کرده‌ایم؛ ولی دینْ‌کردشناسانِ پیشین هیچ کدام این دینْ‌واژه‌يِ کلیدی را نخوانده‌اند.

۱۴۴ در کرده‌يِ صد و چهل و چهارُم با بحثِ دانایيِ نیک و بد روبه‌رو می‌شویم؛ برابرِ آموزه‌هايِ سخت‌وسُتوارِ دینْ‌کرد، دانایی نمی‌تواند بد باشد؛ اگر با دانایيِ بديِ روبه‌رو شویم، دانایی‌اي نمایین و ظاهری است و در باطنْ نادانی و بدآگاهی است. گفتنی است که نویسنده‌يِ روایت، در بسترِ سخنِ پهلوی، برايِ بیانِ نگریسته و دلآهنگِ خود از سزْواژه‌هايِ سزاواري بهره‌نبرده‌است.

در دو بندِ پایانيِ روایت، نویسنده چند کارِ بَرگَزاف (=افراطی) و پُرکاسته (=تفریطی) را نام‌می‌برد که، درنُما، می‌باید نمونه‌هايِ دانایيِ بد باشند.

۱۴۵ در کرده‌يِ صد و چهل و پنجُم از دو زیْرماده و موضوعيِ بحث می‌شود که بودوباشِ آن‌ها در جهان، تن و روانِ مردمان را پاییده و رستگار می‌دارد؛ یکيِ هست‌وبودِ خودِ شهریار است، دیگريِ خواست‌وکامِ شهریار است. با بودنِ شهریارْ تنِ مردمان پاییده می‌شود، از رهگذارِ خواست‌وکامِ شهریارْ روانِ مردم به رستگاری می‌رسد.

بندِ پایانيِ روایت درباره‌يِ بدنهاديِ شهریار است که هیچ پیونديِ با سرْنامه‌يِ روایت ندارد؛ و به گمانِ ما از برافزوده‌هايِ کتره‌ايِ رونویس‌کنندگانِ (=مُنْتَسِخین) سپس‌تر است.

۱۴۶ در کرده‌يِ صد و چهل و ششُم، نویسنده، معنا و فرجامْ‌آهنگِ (=غایتِ) دوازده مفهوم را نـزدِ مردمان نشان می‌دهد؛ که اینانند: فرزانگی، افـزایـندگی، شـناخت، دانـایی، شُـهیدن (=احـساس)، باورمندی، نیرويِ یاد، هوش، خِرَد، اندیشیدن، گفتار و در پایان، کردار.

۱۴۷ در کرده‌يِ صد و چهل و هفتُم، با یکيِ دیگر از جدی‌ترین بحث‌هايِ فرزانوَرانـه‌يِ (=فـلسفيِ) دینْ‌کرد روبه‌رو می‌شویم؛ و آن، باهم‌آیی و یکی‌بودگيِ هَژویشپانِه و مطلقِ سه مفهومِ **«آگاهی» و «خواست» و «گویایی»** است.

نویسنده معتقد است هر فردِ صاحبِ اراده‌اي دارنده‌يِ آگاهي و گویایی (=نطق) نیز هست. یعني دیدنِ هریک از سه مفهومِ درنظر به معنيِ هست‌وبودِ دو مفهومِ دیگر نیز خواهدبود؛ همچنانيِ که اگر

از سه نیرویِ درنظرْ تنها یکی در کسی یافت نشود باید چشم داشت که دو نیرویِ دیگر نیز یافت‌نشود. و این یعنی، باهم‌آییِ مطلقِ سه مفهومِ پیشگفته.

اکنون، اگر خداوندْ برترینِ هستی‌داران است و خود هستی‌بخش، می‌باید بیش از هر آفریده‌ای دارنده‌یِ مطلق و باهمانديِ سه مفهومِ پیشگفته نیز باشد.

پس از این زمینه‌چینی، نویسنده دسته‌ای از کیشداران را نقد می‌کند که چرا مدعی‌اند: *«جهان‌آفرین را در کارِ آفریدن هیچ خواستمندی‌ای (=اراده‌ای) نیست».*

زیرا چنین ادعایِ بُرگزافی به معنیِ ناداریِ دو مفهومِ دیگر، یعنی دانایی و گویایی، خواهدبود.

پس از برملا کردنِ فرجامِ ناراستِ ادعایِ دسته‌ای از کیشداران، از مفهومِ *«جنبندگی»* و دسته‌هایِ آن بحث‌می‌شود. و با وارسیِ جنبندگی‌هایِ ارادی و غیرِ ارادی، نویسنده، نظرِ کیشدارانِ نامبرده را از این دید نیز نقدمی‌کند.

در بخشِ دوم و پایانیِ روایت، اِشکالیِ فرزانوَرانه به‌میان‌نهاده می‌شود بدین گونه که ریشه‌یِ هر خواست و اراده‌ای، در واکاویِ پایانی، به نیازی برمی‌گردد؛ حال اگر بگوییم: خداوندْ آفرینشِ جهان را از سرِ خواست و اراده انجام داده، نتیجه این می‌شود که خداوند را، نعوذُبا...، نیازمند بنمایانیم.

بخشِ پایانیِ روایتْ کوششی به گمانِ ما نافرجام از سویِ نویسنده برایِ پاسخ‌گویی به این اِشکالِ فرزانوَرانه (=فلسفی) است.

۱۴۸ بحثِ کرده‌یِ صد و چهل و هشتُم بر سرِ نبردِ گیهانی و، پیروزِ این نبرد است.

در این روایت، شش پرسش درباره‌یِ پیروزِ نبردِ گیهانی و، بازنده و سرکوب‌شونده‌یِ نبردِ پایانیِ جهان به‌میان نهاده‌شده و به آن پاسخ‌داده‌می‌شود.

۱۴۹ بحثِ کرده‌یِ صد و چهل و نهم درباره‌یِ سنجه و معیاری است که میزانِ نکویی و بدیِ مردم با آن سنجیده‌می‌شود و شناخته‌می‌گردد.

آن سنجه، نوعِ دینی است که مردم برمی‌گزینند. نویسنده سه گونه دین را، از نظرِ نوعِ پذیرشِ مردم، نام می‌برد: دینِ نهادین، دینِ خویْ‌نشان (=عادتی) و دینِ دانشوَرانه.

در بندِ سومِ روایتْ نظرِ نویسنده از آن سه دین روشن می‌شود.

اینکه نهادِ مردم به چه دینی گرایان است؛ اینکه خویِ مردم چه دینی را می‌پسندد و اینکه دانشِ مردم به چه دینی گرایش دارد.

بر این سه پایه، مردم به هشت دسته بخش‌می‌شوند. نویسنده پس از این می‌کوشد در هشت بند، هر هشت دسته مردم را وارسد و برسنجد و به داوری کشد.

۱۵۰ بحثِ کرده‌یِ صد و پنجاهُم، مجادله‌ایِ کلامی (=تئولوژیکال / یزدانْ‌شناسیک) میانِ نویسنده‌یِ روایت از یکسو، با دینِ یهودی و کیشِ مانی و دستگاهِ اندیشگانیِ ماده‌باور (=دهری / ماتریالیست) از سویِ دیگر است.

زبانِ نوشتارِ پهلویِ روایتْ بی‌اندازه پیچیده‌است. بودوباشِ چند واژه‌یِ خوانده‌نشدنی و ترجمه‌ناپذیر بر بغرنجیِ زبانِ روایت افزوده است. چند سالی به درازا کشید تا توانستم به درک و دریافتیِ آغازین از روایت رسم. درک و دریافتی که هنوز نیز به درستیِ آن چندان آسوده‌دل نیستم.

آنچه که تاکنون از این روایت دریافته‌ام بِسانِ گزیده این است:

کیشِ یهودی مدعی است: *«جهان یک بُنِ آفریننده بیش‌تر ندارد».*

اگر یهودیان به باورهایِ خود پایبند اند چگونه بودوباشِ شیطان را در کنارِ تک‌بُن‌باوریِ ادعاییِ خود پذیرفته‌اند.

مانی‌گرا، هست‌وبودِ دو بُن، یکیِ سازنده و یکیِ ویرانگر را می‌پذیرد؛ ولی نه در دو آسمانِ جداگانه و دور از هم؛ بلکه می‌انگارد که یکی (=تاریکی) در درونِ دیگری (=روشنایی) مُحاطاست.

اما توجه ندارد که ادعایِ سخیف و پیچیده‌تری را به‌میان‌نهاده‌است.

شخصِ ماده‌باورْ (=دَهری) اساسِ جهانِ مادی را گوهریِ نخستین و پیشین‌بنیاد و آغازین می‌انگارد. اما توجه‌ندارد که ادعایی پُرگزاف را فرااندیشه دارد. چگونه شدنی است که وجودِ بُنی مینَوی درزمان‌هایِ نامحدود را نمی‌پذیرد؛ در همان دَم، بُن‌وگوهریِ مادی را با همان ویژگی‌هایِ بُن‌وگوهرِ مینَویْ جایگزینِ گوهرِ سازنده و آفریننده‌یِ جهان می‌کند.

گزارشِ بالا همه‌یِ آن چیزی است که تاکنون (=زمانِ نگارشِ این پیشگفتار) از روایتِ درنظرْ دریافته و برگفته‌ایم؛ البته با گمانه‌زنیِ بسیار.

۱۵۱ در کرده‌یِ صد و پنجاه و یکُم نویسنده به این بحث می‌پردازد که کردوکارِ مردم در جهان، در واکاویِ پایانی، استوار بر چگونگیِ دین و آیینی است که برمی‌گزینند.

بر این پایه، سه گونه دین را برمی‌شمرد: یکیِ آیینی که معتقد است جهانْ‌آفرین بدکردار است و هیچ نکویی‌ایِ در کارِ آفرینشگرانه‌یِ او نیست. نامِ این دین را *«جادوپرستیِ بدآیین»* می‌نهد.

یکیِ هم کیش و آیینی است که خداوند را خالقِ مطلقِ همه چیز، از بد و خوب، می‌داند. این

همان کیش و آیینِ «یهودی» است.

ولی گونه‌ای دیگر هم هست که خداوند را آفریننده‌یِ مطلقِ نکویی می‌داند و ریشه‌یِ بدی را در خدا جست‌وجو نمی‌کند. این همان دینِ «مزدایی» است.

مردم، در جهانِ مادی، هر یک از این سه آیین را که بپذیرند، خیم‌وخویِ‌شان نیز در راستایِ آموزه‌هایِ همان دین می‌گردد.

یکیِ از سرْواژه‌هایِ کلیدیِ این روایت، واژه‌یِ پهلویِ «رَنْگْ» است که به گمانِ ما در این روایت معنایِ «عنصرِ مُقَوِّمه و مُشَکِّله» دارد.

152 در کرده‌یِ صد و پنجاه و دوم، نویسنده، به یکیِ دیگر از بحث‌هایِ فراگیرِ همه‌یِ کیش‌ها می‌پردازد. بحث بر سرِ این است که چه کسی با کدام پیشْ‌بایست با خویشتنِ خدایِ خویش همراستا و جفت‌وجور است و چه کسی نیست.

نکته‌یِ پذیرایِ بررسی در این روایت، کاربردِ دینْ‌واژه‌یِ پهلویِ «اَخْوْ» است.

هر چه پژوهشِ ما در دینْ‌کرد پیش می‌رود بیش‌تر متقاعدمی‌شویم که نویسندگان با کاربردِ واژه‌یِ درنظر، ***«جانِ اهوراییِ مُنْتَشَر در جهان»*** را فرااندیشه دارند؛ جانیِ اهورایی که با پرتویِ از فروغانه‌هایِ اهورایی و حلول در کالبدیِ زمینی، برسازنده‌یِ هستومندیِ زیرِ نامِ «انسان» است. از این روی، هرگاه نویسندگان از «اَخْوِ اورمزدی سخن می‌گویند، «جانِ اهوراییِ درگسترنده و مُنْتَشَر در هستی» را فرااندیشه دارند؛ هرگاه درباره‌یِ جایگیریِ «اَخْوْ» در دل‌وجانِ مردم سخن می‌گویند، «پرتویِ فروباریده از جانِ اهورایی بر دل‌وجانِ مردم» را درنظردارند.

در این روایت نیز چنین است. هر که منش و گویش و کُنِش‌اَش با «اَخْوْ» همراستایی دارد، با خویشتنِ خدایِ خویش جفت است. هر که نیست، جفت نیست.

153 در کرده‌یِ صد و پنجاه و سوم، با یکیِ از بُنلادهایِ اعتقادیِ جدیِ تدوینْ‌کنندگانِ دینْ‌کرد روبه‌رو می‌شویم که بازمانده‌یِ فکرِ دوره‌یِ ساسانی است. و آن، رسمیتِ طبقاتِ مردُمیک (=اجتماعی) است. با آنکه تدوینِ نهاییِ دینْ‌کرد در سده‌یِ سوم یا چهارُمِ هجری انجام گرفته است، شکّی نیست که تدوین‌کنندگانْ روایت‌هایی بازمانده از دوره‌یِ ساسانی را بازنویسی و گزارش کرده‌اند.

در این روایت، نویسنده، هم بر جدایی و درهم‌نیامیزیِ طبقاتِ مردُمیک انگشتِ سخن می‌نهد، و هم گوشزدمی‌کند که رسیدن به چکادِ فرهیختگی در کارها بازبسته‌یِ تغییرِ نهادْمانِ مردُمیک نیست؛ تنها بسنده است که شخص، خویشکاری‌هایِ بدو سپرده‌شده را رساوبسنده به‌انجام‌رساند و دل‌وجان

را پایْ‌ریزِ آن کارکند تا در هر کاری به اوجِ کمال رسد؛ که همان درپیوستن به ایزدِ بهمن است.

154 در کرده‌یِ صد و پنجاه و چهارُم، به امیدِ بی‌پایان و دست‌نیافتنیِ همه‌یِ کیش‌ها برمی‌خوریم؛ که بنا بر آن، پرچمِ پادشاهیِ نیکان دیگرباره برافراشته خواهد شد و پرچمِ پادشاهیِ بدِ بدان، زودِ زود سرنگون خواهد شد و دیگرباره برافراشته نشود.

نویسنده‌یِ روایت، به پیروی از ارسطو، سامانِشِ پادشاهیِ نیکان را استوار بر میانه‌روی و عدالتِ پاک‌وناب می‌داند. میانه‌روی و دادِ پاک‌وناب همچون آینهْ‌آبیِ خوشگوار و تُنُک است که کم‌ترین گندناکی را برنمی‌تابد. زود باشد آن مرد در جهان به پیدایی رسد و دُش‌آیینِ بَدان را براندازد و میانهْ‌رَوی و دادِ ویژه و ناب را، ***«آن فروزانْ‌زَرتُهُشتی آذرِ مینوییِ جاوید را به شادی بر فرازِ قلّه‌یِ تاریخ برافرازد»***.

155 کرده‌یِ صد و پنجاه و پنجُم درباره‌یِ نشانگانِ دسته‌ایِ از مردم است که فرّه‌یِ یزدانی‌شان فرازگرفته و روبه‌بالا می‌درخشد، و، نشانگانِ دسته‌ایِ دیگر از مردم که فرّه‌یِ یزدانی‌شان نشیب‌گرفته و سربه‌نگونیِ کاهنده گذارده‌است.

نوشتارِ پهلویِ این روایت، در سامانِ کنونی‌اَش، دچارِ آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن شده‌است؛ به گونه‌ای که بخشِ نخستِ روایت را به کمکِ بافتارِ سخنِ بخشِ دوم، و بخشِ دوم را در سنجشِ با بافتارِ سخنِ بخشِ نخست بازسازی کرده و پس از آن، دست به گزارش‌زده‌ایم.

خواننده‌یِ پژوهنده‌ای که آوانویسیِ این روایت را با بُنْ‌نوشتِ پهلوی روبه‌رونهد و برسنجد به درستیِ ادعایِ ما، و نیز، به فراپیچیدگی‌هایی که هنگامِ کار بر رویِ این روایت با آن رودررو بوده‌ایم پی‌خواهد برد.

بحثِ سرتاسریِ روایت آنگونه که ما دریافته‌ایم چنین است:

یکیِ از نشانه‌هایِ درخششِ فرّه‌یِ یزدانی، سروری و پادشاهیِ نژادگان و مِهْتران بر کِهْتران است.

حتی اگر از بدِ حادثه، مِهْتران از سالاری و سروری به‌زیرافتند و کِهْتران بزرگی یابند، باز کِهْتران در اندیشه‌یِ آن‌اند که در زمانِ بهنگام و بایسته حکومت را تحویلِ نژادگان و مِهْتران دهند. در همه حال، مِهْتران، شایسته‌یِ مِهْتری‌اند؛ کِهْتران به کِهْتریِ خود خوشنود‌اند.

بخشِ دومِ روایت درباره‌یِ نشانگانِ دسته‌ایِ از مردم است که فرّه‌یِ یزدانی از آنان روی‌برگاشته‌است. نهادْمانِ‌شان بازگونه‌یِ دسته‌یِ نخست است.

156 بحثِ کرده‌یِ صد و پنجاه و ششُم، دوباره‌نویسیِ کرده‌یِ هشتاد و هشتُم است.

۱۵۷

کردهيِ صد و پنجاه و هفتُم، درازْآهنگ‌ترین روایتِ کتابِ سوم است. این روایت (=کردهيِ ۱۵۷) به تنهایی دربرگیرِ پانزده برگْنوشت در دینْکردِ چاپِ مَدَن است؛ که سراستانه یک‌سی‌اُمِ همه‌يِ کتابِ سوم است. به بیست جُستارِ بایا و شایا دربارهيِ پزشکی بویژه اخلاقِ پزشکی می‌پردازد.

هر یک از این جُستارهايِ بیست‌گانه زیرْبخش‌هایي نیز دارد. کوشیده‌ایم هم در ترجمه و هم در آوانویسی، بَرگزافانه، جُستارها و زیرْبخش‌ها را شماره‌زنی کنیم. چَم و بهانه‌اَش، کاستنِ از سردرگمی‌اي است که هر کس در برخوردِ با چنین روایت‌هايِ درازْآهنگ و درهم‌ریخته‌اي با آن روبه‌رو می‌شود. در سنجشِ با ترتیبِ جُستارها و زیرْبخش‌هايِ سرْنامه‌يِ (=تیترِ) روایت، نوشتارِ توضیحیْ دچارِ درهم‌ریختگی و جابه‌جانویسی و افتادگیِ بسیاري شده‌است.

شماره‌زنیِ جُستارها و زیرْبخش‌ها در شناختِ جابه‌جانویسی‌ها بسي به کمکِ خواننده خواهدآمد.

خواننده‌يِ پژوهنده صدها نکته‌يِ نغز در این روایتِ گرانسنگِ دینْکرد خواهد یافت؛ ولی دو نکته دربارهيِ این روایت همیشه برايِ منِ گزارشگرْ پذیرايِ رویکرد و توجه بوده است: یکي پافشاريِ نویسنده بر بحثِ اخلاقِ پزشکی است؛ تا بدانجا که دانشِ پزشکی هیچ آماج و آهنگيِ جز پاکیزه‌گردانیدنِ خیم‌وخويِ مردم به کمکِ سه‌گانه‌يِ جهانيِ آشوزرتشت، یعنی اندیشه‌يِ نیک و کردارِ نیک و گفتارِ نیک ندارد. دودیگر، بخشْ‌بنديِ پزشکی به تنْپزشکی و روانْپزشکی است.

سرگذشتْ‌نگارِ دانش (=مورخِ علم) نیز در این روایت به سخن‌سنجی‌هايِ شگفت و یکتایي دست‌خواهدیافت.

جُستارهايِ بیست‌گانه‌يِ روایت اینان اَند:

بحث در خاستگاهِ پزشکی، چرایيِ بایستمندیِ آن، گونه‌هايِ پزشکی و بخش‌بندی‌هایَش، کردوکار و سودِ پزشکی، جدائیِ گوهرِ پزشکی از بیماری، چگونه بودنِ پزشک، نیکی‌هايِ حرفه‌يِ پزشکی، زیرْماده و موضوعي که کارِ پزشکی بر آن است، ارجِ پزشکی و سنجه‌يِ آن ارج، نیکودَهِشِ تنْپزشک و روانْپزشک، آزمونِ پزشک و درمانگرْ هنگامِ گزیدنِشان به مقامِ پزشکی، کارِ درخور و دوسویه‌يِ پزشک و مردم، شایستگيِ نامِ پزشک و درمانگر بر پزشکِ شایسته، خویشکاريِ سه‌سویه‌يِ تنْپزشک و روانْپزشک و شهریار دربرابرِ یکدیگر، خاستگاهِ اهریمنيِ بیماری، گونه‌هايِ بیماری، گونه‌هايِ داروها، نیرويِ سامانْدِهِ تن و روان، نیازِ مردم به نگه‌داريِ تن و ویرایشِ جان و نیازِشان به خوراک و دارو، شماره‌يِ زمینه‌هایي که کارِ تنْپزشکی بر رويِ آن زمینه‌ها ست، و، کنشِ

فرجامینِ تنْپزشکی و روانْپزشکی.

نویسنده‌يِ روایت در همانِ آغازِ بحث به روشنی فرامی‌گوید که قصدِ گزینْ‌گویی و گزیده‌نویسی دارد.

برابرِ آموزانِش‌هايِ دینْکرد، آشکار است که خاستگاهِ پزشکی، فرزانشيِ اهورایی است.

بخشْ‌بندی‌هايِ زیرین و بنیادینِ پزشکی، مینوپزشکی و گیتیْ‌پزشکی است. تجویزِ پایه‌اي مینوپزشکی به کارگیريِ ادعیه و اذکار است و، تجویزِ پایه‌اي گیتیْ‌پزشکی به کارگیريِ دانش‌هايِ دینی از قبیلِ کاردْپزشکی و نیشترْپزشکی و گیاهْپزشکی و پارساپزشکی و آتشْ‌پزشکی و مَنْتْرَپزشکی است.

از درونه‌يِ سخنِ این روایت چنین دریافته‌ایم که روانْپزشکی همان مینوپزشکی است؛ و تنْپزشکی همان گیتیْ‌پزشکی است. زیرا پس از بخشبنديِ پزشکی به مینوپزشکی و گیتی‌پزشکی، از زبانِ نویسنده دیگر از مینو یا گیتیْ‌پزشکی سخنيِ در میان نیست و یکسره بحث بر سرِ روانْپزشکی و تنْپزشکی است.

به بحثِ هیپوکراتیکيِ ***«پیشگیریْ پیش از درمان»*** نیز پرداخته‌می‌شود.

در جُستارْمایه‌يِ ششُم، بحث بر سرِ گزینشِ پزشک و سرشتْ‌نشان‌هايِ (=خصلت‌هايِ) وی است؛ هم دربارهيِ روانْپزشک و هم دربارهيِ تنْپزشک. برايِ روانْپزشک چیزيِ نزدیک به سی سرشتْ‌نشان را برمی‌شمرد. دربارهيِ تنْپزشک هم در همین اندازه است.

دانشِ پزشکی، هم برايِ پزشک و هم برايِ مردمِ کشور سرتاپا سود و بهره است. شایاترین و گرانْارج‌ترینِ آنان این است که روانْپزشک همکار و کمکْ‌دستِ زمینيِ ***«اَمْشاسپندِ اردیبهشت»*** می‌شود؛ تنْپزشک، کمکْ‌دستِ زمینيِ ***«اَرْیَمَن»***، همکارِ ***«امشاسپندِ اردیبهشت»*** می‌شود.

زیرْماده‌يِ (=موضوعِ زیرِ دستِ) روانْپزشکْ روانِ مردم است؛ زیرْماده‌يِ تنْپزشکْ تنِ مردم است.

جُستارِ دهُم دربارهيِ نیکودَهِشِ تنْپزشک در تنْپزشکی و نیکودَهِشِ روانْپزشک در روانْپزشکی است.

پزشک نیز می‌باید پله‌پله ارتقاء یابد تا به پله‌وپایگانِ پزشکِ بزرگِ ایران رسد. از این رو، آزمودنِ پزشک، نخستین پیشْ‌بایستِ گزینشِ پزشک است. اندازه‌يِ خویشکاريِ پزشک و مردم در برابرِ یکدیگر روشن و شناخته است. پزشکان با سنجه‌يِ تقوا پایگانْ‌بندی می‌شوند. برترینِ آنان پزشکيِ

است که تنها به یوبه‌یِ مزدِ آنْ‌سری و پارسایی روان به کارِ پزشکی پرداخته‌است.

مزدِ پولی یا کالاییِ پزشک نیز حساب و کتاب دارد. پزشکِ بی‌جواز مجرم است؛ و باید کیفرکشد. روانْ‌پزشکی نیز یکیِ از زیرْبخش‌هایِ آسرونی (=دینْ‌سالاری) است؛ تنْ‌پزشکی یکیِ از زیرْبخش‌هایِ پایگانِ مردُمیکِ کشاورزی دانسته‌شده‌است.

هم بیماری‌ها و هم داروها همگی شماره دارند و به یک اندازه‌اند. آز و خشم و سستی و سرپیچی و کاهلی و خویشکاری‌ناشناسی (=وظیفه‌نشناسی) و دیگرِ آهوانِ اخلاقیْ گرایش‌هایی ضدِ اخلاقی نیستند؛ بلکه از بُن‌وگوهر، بیماری‌هایی روانی اند که بایست درمان شوند.

بدآگاهی و نادانی و دانش‌هایِ نمایین (=ظاهری) و پدیداری و دروغین و، خشمگیری و شهوت و شکْ‌نگری و دیگرها، همگی هر کدام با یکیِ از نیروهایِ اهوراییِ جان در ستیز اَند و راهِ درمانِ‌شان زوژآورکردنِ نیروهایِ جان از راهِ پارسایی است.

نیازِ مردم به خوراک و دارو و پرهیز، نیازیِ واقعی دانسته‌می‌شود.

بحث‌هایِ هیپوکراتیکی درباره‌یِ گرمیِ خون و ترازِشِ آبگونه‌هایِ چهارگانه (=اخلاطِ اربعه) در سرتاسرِ روایت دیده می‌شود. این روایت، به آشکاری، برآمیزشِ آموزه‌هایِ مزدایی با دانشِ یونانی است. نویسنده تمامِ دانشِ آزْوَنیِ (=تجربیِ) خود را دربابِ سرشتِ تن و روان بی هیچ دخل و تصرفی و هیچ پنهانْ‌کاری‌ای از پزشکیِ یونانی و هیپوکراتیکی به وام ستانده است.

برایِ نمونه، نشان می‌دهد که چگونه نَم و آتش و باد و خاکِ موجود در خوراکْ به ماده‌یِ خِلطی در تن و اندامِ تنابندگان و مردمیان تَرادیسیده‌می‌شود. در جُستارِ هجدهُم، حتی بحثِ او بر سرِ «گوهرِ جانی و تنانیِ ستودگانِ آسمانی» یکسره یونانی‌گرایانه است. در جُستارِ نوزدهُم بحث بر سرِ زمینه‌هایِ کارِ تنْ‌پزشک است.

پایانِ روایت، بحثِ کنش و فرجامْ‌آهنگِ پزشکی است.

۱۵۸ کرده‌یِ صد و پنجاه و هشتُم درباره‌یِ هر کارِ ستودنی و هر کارِ نکوهیدنی است. انجامِ هر دو می‌تواند آگاهانه یا ناآگاهانه باشد. کارهایِ ستودنی و پرهیختنیِ آگاهانه چهار گونه‌اند؛ کارهایِ ستودنی و پرهیختنیِ ناآگاهانه هشت دسته‌اند؛ که نویسنده، یک‌به‌یک هر کدام را نخست تعریف‌می‌کند و سپس داوریِ خود را نشان می‌دهد. نکته‌یِ معناپژوهانه درباره‌یِ این روایت این است که در سرْنامه و دو بندِ نخستِ روایت، نویسنده بحثِ خود را درباره‌یِ کارِ ستودنی یا نکوهیدنی بیان‌می‌کند؛ ولی هنگامِ گزارش، بجایِ آنکه از کارها و دسته‌هایِ‌شان سخن بگوید از

کسانی سخن‌آغازمی‌کند که کاریِ ستودنی یا نکوهیدنی انجام‌می‌دهند.

۱۵۹ بحثِ کرده‌یِ صد و پنجاه و نهم بر سرِ آن پایانگاهی است که مردمان همگی سویِ آن رَهْ‌سِپُراند.

این رَهْ‌سپاریِ همگانی دربرگیرنده‌یِ همه‌یِ تنابندگان نیز هست؛ ولی دربرگیرنده‌یِ قوایِ دروجی نیست. دروج و پاذْتخمه‌هایِ دروجی رَه به نیستی و نابودیِ یکپارچه می‌برند.

۱۶۰ در کرده‌یِ صد و شصتُم، با یکیِ از باورهایِ کهن و گرانْ‌ارجِ دینِ مزدایی درباره‌یِ مدارها و گردشگاه‌هایِ چهارگانه‌یِ خورشید روبه‌رو می‌شویم.

برابرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، خورشید یکیِ از هستومندانِ نامیرایِ دیدنی است که کالبدِ تنانی‌اَش از او جدایی‌ناپذیر (=*غیرِ مفارق*) است. در بُن، خورشید یکیِ از اَمْشاسْپَندان است؛ ولی دیدنی با چشمِ سر.

در دینْ‌کرد، خورشید بهره‌مند از روندگیِ جاودانه است.

در این روایت (=کرده‌یِ ۱۶۰) سخن اینگونه آغاز می‌شود که جایگاهِ آسمانیِ خورشید فرازینْ‌گاهِ بهمنانه، یعنی چکادِ آسمان است. اما در آغازِ آفرینشِ مادی، این اَمشاسپندِ دیدنی از آسمانْ‌جایِ فرازینِ خود چهار گردشگاه (=مدار) فرودتر می‌آید. و دوباره، یک بار زمانِ پیداییِ اَشوزرتشت، یک مدار به چکادِ آسمان نزدیک‌تر می‌شود. سه مدارِ سپسین را زمانِ هوشیدر و هوشیدرماه و سوشیانس دوباره درخواهدنَوَردید و دیگرباره به چکادِ آسمان بازخواهدگشت.

نکته‌یِ شاینده و پژوهیدنی در این روایت، دانشواژه‌یِ پهلویِ «تُوز-آهنگ» است که ما از آن، تعبیر به «*نیرویِ گرانشی*» کرده‌ایم.

۱۶۱ بحثِ کرده‌یِ صد و شصت و یکُم بر سرِ شناختْ‌نشان‌ها و ممیزه‌هایِ اعلمِ علمایِ دینِ مزدایی است. ولی در همان آغازِ بحث روشن است که سخن گِردِ سه دینْ‌نامه‌یِ سپند است: «*دادیگ*»، «*هاذَگْ‌مانْسَرْنیگ*» و «*گاهانیک*».

داناترین و بیناترینِ علمایِ دینِ مزدایی کسی است که بتواند از درونه‌یِ سخنِ هر یک از دینْ‌نامه‌هایِ درنظر، معنا و فتوایِ دو دینْ‌نامه‌یِ دیگر را نیک برسنجد و برون‌کشد.

در بندِ دومِ روایت، نویسنده ویژگیِ دانشوَرانه‌یِ هر یک از سه کارنامه‌یِ ورجاوند را برمی‌شمرد؛ برایِ نمونه، درونه‌یِ سخنِ دینْ‌نامه‌یِ سپندِ «دادیگ»، برترینِ دانش‌ها در زمینه‌یِ گیتیانه‌ترینِ کارهایِ گیتی است.

۱۶۲ بحثِ کرده‌یِ صد و شصت و دوم بر سرِ پاذْآفرینشِ زَدارْمینو است، به انگیزه‌یِ رودررویی با

آفرینشِ سپنداژمینو، و، زایْ‌فرمایيِ سپنداژمینو در برابرِ یک‌یکِ آن پتیارگی‌ها.

نویسنده‌يِ روایت پنج شیوه‌يِ برخوردِ سپنداژمینو با زَداژمینو را برمی‌شمرد.

فرایافت‌ها و مفاهیمِ شیوه‌يِ نخستِ رودررویيِ سپنداژمینو با زَداژمینو، سربه‌سر، شیوه‌ايِ ارسطویی است؛ اما همچنان در چارچوبِ دستگاهِ اندیشگانيِ مزدایيِ نویسندگان.

بحث بر سرِ **«پیوستگی و بستگيِ سردی و خشکی با گرمی و نموری»** است.

شیوه‌يِ دوم نیز مطلقاً ارسطویی و غیرِ مزدایی است و با همگيِ آموزش‌هايِ دینْ‌کرد دربابِ جداسانيِ گوهرِ اهورایی و اهریمنی در ناسازگاريِ بنیادین و آشکار است. معنايِ شیوه‌يِ دوم این است که پادْآفریده‌هايِ دروجی را به سود و یاريِ آفریدگانِ نیکْ جهت‌دهیم.

ولی شیوه‌هايِ سوم و چهارُم و پنجُمِ رودررویيِ سپنداژمینو با زَداژمینو سربه‌سر با دیگرِ آموزانِش‌هايِ دینْ‌کرد همراستایی و همآهنگی دارد. ناسازگاريِ شیوه‌هايِ یکم و دوم بویژه دوم، نشانگرِ دست‌کم دو نکته است: یا نویسندگانِ دینْ‌کرد از پی‌آمدها و لوازمِ منطقيِ بحث‌هايِ خود آگاه‌نبوده‌اند، و از دانشِ فرزانوَرانه و فلسفيِ سستي برخوردار بوده‌اند، یا روایتگران، بازبسته‌يِ زمان‌ها و جای‌هايِ گوناگون اند؛ که در چنین سامانيِ، ناسازگاری‌هايِ بنیادینِ روایت‌هايِ دینْ‌کرد را باید در بِش‌شمار بودنِ (**=متعدد بودن**) زمانی-مکانيِ تدوینْ‌کنندگان جُست‌وجوکرد.

۱۶۳ بحثِ کرده‌يِ صد و شصت و سوم بر سرِ زرتشت‌وارترین خیم‌وخويِ مردمان است. یعنی کدام یک از خیم‌وخوی‌هايِ (=اخلاقیات) مردمان به خیم‌وخوی‌هايِ آشوزرتشت نزدیک‌تر است.

پاسخ از زبانِ یکي از بزرگْ‌دینداران این است: عشق به مردم.

خواننده‌يِ ژرف‌نگر به یاد دارد که در کرده‌يِ صد و یکُم، یکي از هنرهايِ اخلاقيِ آشوزرتشت **«غم‌خوارِ بیمار و نیازمند و ناتوان بودن»** است.

اما نویسندگان، بنا به رسمِ زمانه، در دنباله‌يِ بحث، کِهْ‌داده‌ایي (=تبصره‌هایي) بر سخنِ آشوزرتشت بسته‌اند که می‌توان در انتسابِ آن تبصره‌ها به نظرِ پیامبر دودل بود.

از جمله اینکه، زبانَم لال، پیغمبر نیز مانندِ ما مردمِ کم‌بین، میانِ ایرانی و انیرانی، میانِ بِهْدین و بددین در مِهرورزی‌هايِ پیمبرگونه فرق‌می‌نهد.

۱۶۴ در کرده‌يِ صد و شصت و چهارُم دوباره با پیمانيِ مینوی و آسمانی و پیشا-آفرینشی میانِ خدا و بنده روبه‌رو می‌شویم:

و آن، پیروی از فرمان‌هايِ شهریارِ دینْ‌پناهِ آراسته به خِرَدِ دینی است.

۱۶۵ کرده‌يِ صد و شصت و پنجُم درباره‌يِ حُجیّتِ سه دینْ‌نامه‌يِ سپندِ دینِ مزدایی، یعنی «هادگْ‌مانْسَرْئیگ»، «دادیگ» و «گاهانیک» است.

گاهان از همه‌يِ کارنامه‌هايِ دینی سر است. **گاهان**، گزینْ‌گویانه، همه‌يِ رَطب و یابِس‌ها را فراگفته‌است؛ آن دو تايِ دیگر فراخ‌ترنویسی و شرح و شناسايِ **گاهان** اند.

گواهِ گواهینگی و گواهمنديِ (=حُجیّت) آن دو تايِ دیگر در**گاهان** است.

نکته‌يِ شاینده در این روایت (=کرده‌يِ ۱۶۵)، بودوباشِ یکي از آیه‌هايِ **«هادگْ‌مانْسَرْئیگ»** است.

۱۶۶ کرده‌يِ صد و شصت و ششُم، سرْنشانه‌هايِ بِهْترین زمانه و بدترین زمانه را برمی‌نویسد و ثمرِ هر یک را برمی‌شمرد.

تهذیبِ اخلاق، سرْنشانه‌يِ بِهْترینِ زمانه‌ها ست؛ آلودگيِ خیم‌وخوی، سرْنشانه‌يِ بدترینِ زمانه‌ها ست. بروبارِ هر یک نیز پسانِ گزیده نوشته‌آمده‌است.

۱۶۷ کرده‌يِ صد و شصت و هفتُم خبري درباره‌يِ نبردِ پایانيِ گیهانی و نبردِ سهمگین‌ترِ دروج است.

سخن بر سرِ این است که هر چه زمانِ نابوديِ سرتاسريِ دروج نزدیک‌تر می‌شود، در نبردْ سهمگین‌تر خود را می‌نمایاند. و این مانند است با اخگرهايِ فروزنده‌ترِ آتشي که روبه‌خاموشی می‌نهد. اورمزد پیش از نبردِ گیهانی از همه چیز آگاه بوده و هست؛ دروج از هیچ چیزي آگاه نبوده است. هر چه جهان به پایانِ نبرد نزدیک‌تر شود، آگاهيِ دروج به سرنوشتِ ناچاراَش، نیست‌ونابودشدن‌اَش بیش‌تر می‌شود.

۱۶۸ کرده‌يِ صد و شصت و هشتُم از سه جایگاه نام‌می‌برد: ***«جایگاهِ سرتاپا نیکِ تهی از بدی»، و، «جایگاهِ سرتاپا بدِ مطلقاً تهی از نیکی»، و، «جایگاهِ میانجايِ دو جایگاهِ پیشگفته، یعنی گیتی»***.

بحثِ سرتاسريِ روایت روشن است: سخنْ‌گوشه‌يِ نویسنده، نخست به گَرودمان (=ایزدْکده‌يِ سرود و نیایش) است و دودیگر به دوزخ و سدیگر به جهانِ مادی.

اما نوشتارِ توضیحی پس از سرْنامه به گونه‌اي ست که بحث را به سرزمینِ مادری و، سرزمینيِ بیگانه یعنی تبعیدگاه می‌کشد. سرزمینِ مادری حتی اگر آکنده از بدی باشد باز سرزمینِ مادری است؛ تبعیدگاه حتی اگر آکنده از خوشي باشد همچنان تبعیدگاه است.

نظرِ ما این است که نویسنده میانِ گَرودمانِ آسمانی و سرزمینِ مادری از یک‌سو، و، دوزخ و تبعیدگاه از سويِ دیگر پُلي فرازمانی می‌زند.

169 درکرده‌ی صد و شصت و نهم با بحث و روایتی بسیار کهنه، هم از نظرِ ساختمانِ زبانیک و هم از نظرِ کهن‌باوَرشناسی، روبه‌رو می‌شویم.

سخن بر سرِ نیرنگِ راستِ ایزدی و آزمایشِ سختِ ایزدی و شگفتیْ‌آفرینی‌هایَش است؛ و، بر سرِ نیرنگِ وارونه‌ی دیوی و جادوگری و تَردستی و فن‌آوری‌هایَش.

در بندِ نخست، نویسنده، سنجه‌ی جدایی میانِ نیرنگِ راستِ ایزدی و نیرنگِ وارونه‌ی دیوی را برنشان‌می‌دهد؛ و آن، باورِ ژرفانه به اورمزدِ جهانْ‌آفرین و پیرویِ جانانه از فرمان‌های شهریار است.

آزمایشِ ایزدی در حضورِ دو «**پیکارنده**» انجام‌می‌گیرد.

اگر شخصِ راستْ‌گفتار باشد، هنگامِ آزمودن با آزمایشِ سختِ ایزدی، هیچ آسیبی به آزمایش‌شونده نخواهدرسید.

در زمینه‌ی بکارگیریِ آزمایشِ سختِ ایزدی، دو گونه شگفتی‌آفرینیِ ایزدی برای مردمِ صاحب‌نظر به آشکاری می‌رسد: یکی پزشکی، که درمان‌کننده است، و دیگری حقوقی، که مرزِ راستگو را از دروغ‌گو بازمی‌نمایاند.

بودوباشِ چند واژه‌ی خوانده‌نشده در بندِ پایانیِ روایتْ درک و دریافتِ آن را با کمی دشواری روبه‌رو می‌کند. ترجمه‌ی ما از این روایت، بویژه بندِ پایانیِ آن، پیشنهادی است.

170 بحثِ کرده‌ی صد و هفتادُم بر سرِ مِهرِ سرشتینِ پدر و مادر بر فرزندان است.

اما این مِهرْ همیشگی و پابرجا نیست و، کاست و افزودی چند بر آن است.

بالارفتنِ سالِ کودک و دست‌یازیدنِ وی، زمانِ برنایی و رسایی به گناه، از آن مِهرِ سرشتین و خداداد می‌کاهد. همچنانی که فرهیزشِ جوان به سببِ دورمانی از گناه، مِهرِ ازدست‌رفته را بازمی‌گرداند.

171 بحثِ کرده‌ی صد و هفتاد و یکُم یکی از سخنْ‌ورزی‌های فراگیرِ همه‌ی دین‌ها و آیین‌های یزدانی است. پارسایان، به سببِ مثقالیِ شرّ که از آنان سرزند کیفر می‌چشند؛ گناهکاران نیز از برای مثقالی خیر که انجام دهند پاداش می‌گیرند.

گناهِ پارسایان و ثوابِ گناهکاران وزن می‌شود و از مجموعِ گناه یا ثوابِ آنان کم‌خواهدشد.

نکته‌ی شاینده و پژوهیدنی در این روایت، بودوباشِ مینُوی اندیشگانی افلاطونی است.

نویسنده‌ی روایت، جهانِ مادی را نسخه و دوّمینه‌ی جهانِ مینَوی می‌شناساند.

172 بحثِ کرده‌ی صد و هفتاد و دوم، بحثِ عمومیِ دینْ‌کرد است درباره‌ی نسبت‌دادنِ آفریدنِ ماده‌ی

پتیارگی به جهانْ‌آفرین؛ که از نظرِ تدوینْ‌کنندگانِ دینْ‌کرد این نسبتْ بر جهانْ‌آفرین ناشدنی است و گفتنِ آن گناهیِ نابخشودنی.

نویسنده‌ی روایت، در چارچوبِ بُنْ‌باورهای خود دو دسته از کیشداران را به نقد می‌کشد که چرا گفته‌اند چیزی به نامِ پتیاره در جهان هست‌وبودیِ راستین ندارد و آفریننده‌ی بد و خوبْ خدا است.

بندِ پایانیِ روایت، آنگونه که ما دریافته‌ایم، خُرده‌سنجی بر دسته‌ای دیگر از کیشداران است که مدعیِ جداسانیِ فرمانِ خدا از خواستِ خدای اَند. برای ما روشن و شناخته نیست که کدام دسته از کیشداران چنین باوری داشته یا دارند.

173 بحثِ کرده‌ی صد و هفتاد و سوم با چَمْ‌گوییِ (=برهانِ) اِنّی و لِمّی آغاز، و، از آن برای استوارکردِ درستیِ بُنمندیِ چیستی (=اصالتِ مهیّت) بهره‌گیری‌می‌شود.

راوی می‌نویسد: ریشه از میوه و میوه از ریشه شناخته‌می‌شود.

در بندِ نخستِ روایت نتیجه‌می‌گیرد که می‌توان از وارسیِ میوه به ذاتِ ریشه پی‌برد.

پس، اگر در روییدنی‌ها به دو دسته‌ی نیکْ‌سرشت و بدسرشت، خوش‌بو و بدبو، درمانی و زهری، خوشمزه و بدمزه برخوریم، این نشان از زادونهادِ ریشه دارد و می‌شاید که هر کدام از دو دسته‌ی پیشگفته از نظرِ ریشه، از بنیاد، جداسان باشد.

پس از آن، بر کیشِ یهودی خُرده می‌گیرد که چرا دانایی و نادانی را چونان دو میوه از ریشه‌ای یزدانی برشناسانده‌اند. در پایان نیز نگرگاهِ مزدائیان را در رودررویی با کیشِ یهودی فرامی‌گوید.

174 در کرده‌ی صد و هفتاد و چهارُم با یکی از گیراترین و جدی‌ترین سخن‌ورزی‌های مردمیْ‌شناسانه‌ی نویسندگانِ دینْ‌کرد روبه‌رو می‌شویم که نمونه‌ی آن را در بابِ مردمیْ‌زادگان می‌توان در دبستان‌های فرزانوَرانه‌ی سده‌ی بیستمیِ باختری، چونان دبستانِ پدیدارشناسان، یافت.

بحث بر سرِ تکْ‌ساختی نبودنِ زادونهادِ مردمیْ‌زادگان است در تقابلِ سرشتی با دیگر آفریدگانِ تکْ‌ساحت و تکْ‌بُعدی.

در سرْنامه‌ی روایت ده جُستارْمایه به‌میان‌نهاده‌می‌شود.

نخست اینکه، مردمیْ‌زادگان، آزادْکام آفریده‌شده‌اند و اینکه آزادْکام نمی‌تواند تکْ‌ساحتی باشد.

نویسنده در نوشتارِ روشنگرانه می‌افزاید: تنها آفریده‌ی آزادْکام مردمیان اَند؛ که از رهگذارِ آزادْکامی (=اختیار) توانا به رهبریِ دیگرِ تنابندگان هم در نبردِ گیهانی و هم در رهبریِ آنان سویِ منزلگهِ مقصود است.

آزادْکامیِ مردمیْ‌زادگان تنها پرتویِ از آزادْکامیِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

نکته‌یِ شگفت و پذیرایِ رویکرد در این روایت، تعریفِ اوستاییِ «آزادْکام» است؛ تعریفی که پی‌وپایه‌یِ دبستانِ راز (=عرفانِ) مزدایی است.

نامِ اوستاییِ آزادْکام، «اَخْویِ اَشْتُومند» است. که هیچ معنایی جز «جانِ اهورایی پابه‌هستیِ مادی گذارده»، ندارد. ستودگان و ایزدانِ آسمانی هم بهره‌مند از این جانِ اهورایی اند جز اینکه مردمیان تنمند اَند و ستودگانِ آسمانی تنمند نیستند.

اگر مردمیْ‌زادگان بهره‌مند از آزادکامی نبودند، توانا به رهبریِ دیگرِ آفریدگان نمی‌شدند.

نویسنده، بندهایِ ۷ و ۸ و ۹ روایت را به بحثِ سود و زیانِ آزادْکامی ویژه کرده است.

از این بحث نیز برایِ وازدن و بی‌ارزش نمایاندنِ نظرگاهِ دسته‌ای از کیشداران بهره‌می‌گیرد که چرا مدعی‌شده‌اند: «***بیشینه‌یِ مردم به چَم و بهانه‌یِ انجام‌گناه و انجام‌ندادنِ کرفه تا به جاودان در دوزخ خواهندماند***». از نگاهِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، «***دوزخی ماندنِ بیشینه‌یِ مردم، خواست‌وکامیِ دروجی است نه اهورایی***».

۱۷۵ کرده‌یِ صد و هفتاد و پنج یکسره به گناهانِ مشمولِ مرگْ‌ارزان (=گناهانی که آدمی را مشمولِ کیفرِ مرگ می‌کند) می‌پردازد. و بحث و فحصی یکسره حقوقی (=دادشناسیک) است. نویسنده در شش بند، شش گناهِ مشمولِ کیفرِ مرگْ‌ارزان را نام‌می‌برد و راهِ رهایی از آن را نیز برمی‌شناساند.

از درونه‌یِ سخنِ روایت دانسته‌می‌شود که رهایی از کیفرِ مرگْ‌ارزان واقعاً هم به معنیِ رهایی از مرگ نیست. برایِ نمونه گاه کسی مشمولِ کیفرِ مرگ‌ارزان می‌شود ولی اگر در نبردی به شهادت رسد پس آنگاه از کیفرِ مرگْ‌ارزان رهایی‌یافته‌است.

رویِ‌هم‌رفته ارزشِ دادشناسیکِ (=حقوقیِ) روایت از نظرِ دادشناسیِ (=حقوقِ) دوره‌یِ ساسانی بسیار ارزنده است.

۱۷۶ کرده‌یِ صد و هفتاد و شُشم دربرگیرنده‌یِ یکی از کهنْ‌باورهایِ دینِ مزدایی درباره‌یِ زابِ پسرِ طهماسْپ و قدرت‌نمایی‌هایِ وی است؛ قدرت‌نمایی‌ای که پی‌آمدِ آن، سرکوبِ **دَهیکِ نومن** با سپاهَش و، واپس‌راندنِ اَنیران و دیوپرستان از کشورِ ایران است. و نیز، بازآراییِ ایرانشهر و شهریاریِ ایرانی با کمکِ نژادگانِ همراهَش است.

از بندِ پایانیِ روایت برمی‌آید که «***چِتْرُومیان***» پارسا با یکصد و پنجاه تن از دینْ‌آموزانِ گرداگردَش خواست‌وکامِ زابِ پسرِ طهماسْپ را به پایان می‌بَرد.

نکته‌یِ شایانِ یاد در این روایت، بودوباشِ سخنواره‌ای است که خوانشِ نمایین و ظاهریِ آن، «تُرک تی بُلَنْدْ پِشَگ» است که ما آن را «تُرکِ بلندْزین / بلندْقامت» ترجمه‌کرده‌ایم.

۱۷۷ در کرده‌یِ صد و هفتاد و هفتُم، نویسنده دوباره بحثِ نیک و بد را پی‌می‌گیرد.

بحث بر سرِ این است که مردم خواهانِ افزایشِ نیرویِ نیکی و دوستی‌اند و خواهانِ زدودنِ نیرویِ بدی از میانِ خود و همگوهرانِ خود اَند.

مِهرِ مردم به مردم، مِهرِ کسان به فرزندان، همه و همه، سرشتین است. گرایشِ مردم به نکویی و رویِ‌برگاشتنِ آنان از بدی نیز سرشتین و زادیک و نهادیک است.

مهرِ مردم بر مردم پی‌وپایه و انگیزه‌یِ مهرِ ستودگانِ آسمانی بر آنان می‌شود.

این مهرِ نهادین، در پایانِ جهان، پیروزیِ سوشْیانْس و، ویراستگیِ مطلقِ خیم‌وخویِ مردمان را درپی‌دارد.

۱۷۸ کرده‌یِ صد و هفتاد و هشتُم، پی‌گرفتِ بحث‌هایِ مردمیْ‌شناسانه‌یِ دینْ‌کرد است درباره‌یِ امیدِ اهوراییِ مردم به زندگی و بیمِ اهوراییِ آنان از مرگ؛ و، امکانِ جابه‌جاییِ اهریمن‌وارِ یکی با دیگری، به گونه‌ای که اهریمنْ‌خواهانه، روی از زندگی برگیرند و گرایان به مرگ شوند.

در نگاهِ نویسنده، گرایشِ مردم به زندگی، گرایشیِ اَهورایی و سرشتین است؛ ولی رویِ‌برگاشتنِ از زندگی فرارسیده، از شتابِ دردآور و تنگ‌کننده‌یِ (=قابضِ) اهریمن است.

حتی در درازایِ هست‌وبودِ جهانِ مادی بازهم این گرایش‌هایِ سرشتین برجای‌اَند.

سه نیرویِ «***فرزندخواهی***» و «***توانایی انجام‌کارها***» و «***افزایندگیِ خِرَد***» تأمین‌کننده‌یِ کارْمایه‌یِ آن نیرویِ سرشتین اَند، تا بدانجا که به سببِ کاهشِ یکی از آن سه نیرو، دو نیرویِ دیگر آن کمبود را جبران‌می‌کنند. اما روندِ کاهش‌پذیری می‌تواند تا بدانجا پیش‌رود که از قدرتِ شگرفِ «**امیدِ به زندگی**» چیزی برجای‌نماند و جایِ آن را میلِ اهریمنْ‌خواهانه به مرگ بگیرد. و این روند در **دوزخیانِ رویِ زمین** دیده می‌شود. تا آنجاکه دوزخیان آرزو می‌کنند «***کاش هرگز زاده نمی‌شدند***».

از آموزه‌یِ دینْ‌کرد در این روایت دانسته می‌گردد که آرزویِ اهریمنیِ بالا، نمی‌تواند ویژه‌یِ مردمیان و مردمیْ‌زادگانِ گراینده به خواهش‌هایِ اهورایی باشد.

۱۷۹ بحثِ کرده‌یِ صد و هفتاد و نهم بر سرِ برترینِ شهریاران است.

برترینِ شهریاران کسی است که یکجا جَمْ‌آیین و ویشْتاسْپ‌آیین است.

از نظرِ جَمْ‌آیینی به خورشید مانندترین است و، خوبْ‌چشم‌ترین و نژاده‌ترینِ آفریدگان است.

از نظرِ ویشْتاسْپْ‌آیینی دوستدارترینِ مردمان و پذیرنده‌ترینِ آنان است.

۱۸۰ درکرده‌ي صد و هشتادُم، از شش نیروي ایزدی نام‌برده‌می‌شود که سه‌تاي آن رستگارکننده‌ي روانِ مردم است و سه‌تاي آن سامان‌دِهِ تنِ مردم.

سه نیروي آسماني و ایزدي رستگاريِ روان، یکي، پرتواي از جانِ اهورایی و، دودیگر پیشواي دینيِ اینْ‌جهاني و، سدیگر رَشْن، مینُويِ راستْ‌گفتاری است.

سه نیروي آسمانيِ ایزدي سامان‌دِهِ تن، یکي، سپهرِ بخوذْاستوار و، دودیگر ایزدِ مهر و، سدیگر شهریارِ پاسبانِ آفریده‌ها ست.

۱۸۱ کرده‌ي صد و هشتاد و یکُم درباره‌ي عطیّه و دَهِشانه‌اي است که فریضه است و آن دَهِشانه‌اي که دادنِ آن ثواب دارد ولی فریضه و واجب نیست.

دَهِشانه‌يِ (=عطیّه‌ي) فریضه و واجب، هماني است که می‌باید به مردِ سزاوار داد و، دهنده می‌داند اگر ندهد، این ندادن گناه باشد. دَهِشانه‌ي ناپایستمند و غیرِ فریضه‌اي جز این است.

در میانه‌ي روایت، نویسنده سخنواره‌اي ازسپنْدْنامه‌ي **«گاهان»** را برمی‌گوید؛ و از آن تفسیري

۵

همترازِ بحثِ روایت برمی‌کشد. در پایانِ روایت، مردِ زُفتِ گریزان از دَهِشانه دادن را ***«گنجْبانِ اهریمن»*** می‌شناسد.

۱۸۲ کرده‌ي صد و هشتاد و دوم، سودمندترینِ چیزها را براي مردم و جهان برمی‌شمرد.

سودمندترینِ چیزها شش تایند: گزارشِ علنيِ کاستي‌ها در انجمن‌هاي شهری، پایبنديِ مردم به آموزه‌هاي پیشینیان، گزینشِ درستِ دینْ‌آموزِ جوان براي پروریدنِ هیربد، استفتاي مجتهدِ امروزی از مجتهدِ دیروزی، و، همراستاییِ شهریارِ دینْ‌پناهِ امروزی با شهریارِ دینْ‌پاسِ دیروزی است.

سراسرِ پندِ این روایت (=کرده‌ي ۱۸۲)، پیگیری و پیرويِ امروز از دیروز است براي بنیان‌نهادنِ فردا.

۶

نکته‌ي پژوهیدنی در این روایت، همان چیزي است که امروزه یکسره به‌دستِ فراموشی سپرده شده است؛ و آن: بیانِ آشکارانه و علنيِ کاستي‌ها و گناه‌گرایی‌ها در انجمنِ بی‌پرده‌ي شهر است.

۱۸۳ کرده‌ي صد و هشتاد و سوم ارزشِ مینُويِ دینِ مزدایی را فرایادِ زمینیان می‌آورد تا بدانند این گوهرِ آسمانيِ چاره‌ساز، یعنی دینِ مزدایی، سختي‌ها، تنگي‌ها و دردهاي زمینی‌شان را درمان‌می‌کند.

در سرتاسرِ دینْ‌کرد، دینِ مزدایی مُزَیَّن به خِرَدِ هُرْوِیسْپی (=مطلق) است.

در این روایت، دینِ مزدایی، پزشکِ فرساخته‌ي چاره‌سازِ همه‌ي چاره‌ها ست. مُسَبِّبُ‌الاسباب است.

اگر مردم برابرِ دستوري دینِ مزدایی، مُردار و دیگرِ آلودگی‌ها را از پایه‌هاي زمین بزدایند، دستِ‌کم دوسومِ بیماری‌ها را دورراند‌ه‌اند. با روشن‌نگه‌داشتنِ آتش، دوسومِ کژْاندامی‌ها (=افلاج) را دورراند‌ه‌اند. عناصرِ اربعه (=بُنْ‌ماده‌هاي چهارگانه) سازندگانِ تنِ تنابندگان‌اند؛ اگر بُنْ‌ماده‌ها پاک‌بمانند، چاره‌ي بسیاري از کارها بدست‌آمده‌است. و این تنها از دینِ مزدایی برمی‌آید.

اگر مردم دینِ مزدایی را فروهلند و دینِي اَنیرانی را پذیرا شوند، چه آفت‌ها که بر سرِشان باریدن‌خواهدگرفت.

۱۸۴ بحثِ کرده‌ي صد و هشتاد و چهارُم، سخني یکسره ارسطویی است. به‌کارگیريِ فرایافت و مفهومي ارسطویی براي استوارکردِ بُنْ‌باورهاي دینِ مزدایی است.

میانه‌رَوی و اندیشه‌ورزيِ میانه‌رَوانه بهره‌اي از اندازه‌شناسيِ اورمزد است.

پس از این گفتار، نویسنده درباره‌ي شناسانده و نیرو و دادوآیین و چارچوب و سودِ اندیشه‌ورزيِ میانه‌رَوانه، یک‌به‌یک گزیده‌وار سخن‌می‌گوید. همترازِ همین بحث را درباره‌ي اندیشه‌ورزيِ تهی از میانه‌روی پی‌می‌گیرد و چنین می‌آغازد که خاستگاهِ***کژْپنداريِ تهی از میانه‌روی***، دروج است.

۱۸۵ بحثِ کرده‌ي صد و هشتاد و پنجُم، درباره‌ي مرزِ توانایيِ اورمزد است.

نویسنده بحث را چنین می‌آغازد: ***«هیچ چیزي نه هست و نه خواهد بود و نه می‌سزد که در توانِ بُنِ بُنانِ همه‌يِ نیکی‌ها، یعنی اورمزدِ جهانْ‌آفرین نباشد».*** ولی، این توانایيِ بی‌پایان در برابرِ شدنی‌ها و شایدمندها و توانستني‌ها و ممکنات، و، ناشدني‌ها و نشایدمندها و ناتوانستني‌ها و نامممکنات مَرزیده و کرانمند می‌شود.

در این روایت، برابرِ بازشناختِ ما، با یکي از رده‌هاي (=ضروب / نواخت‌هاي) قیاسِ اقترانی (=سنجیدارِ دوگزاره‌ای) روبه‌رو می‌شویم که در بخشِ یادداشت‌هاي روایتِ درنظر به آن پرداخته‌ایم.

نویسنده‌ي روایت، در سرْنامه، فراگفت‌هاي خود را به فراگویی‌هاي یکي از کهنْ‌آموزگارانِ دین بازبسته و مستند می‌کند.

در دینْ‌کرد هیچ گاه به این پرسش پاسخ داده نمی‌شود که: «ناتوانستنی و ناممکن براي خِرَدِ آدمی چگونه لزوماً برابر با ناتوانستني و ناممکن براي توانایيِ خداوند است؟» به دیگر سخن، چگونه شد

که پذیرفتیم آنچه برای مردمی‌زادگان ناممکن است و در گُنجایِ عقلِ وی نمی‌گنجد، ضرورتاً در گُنجایِ رای و خِرَد (=عقل و تدبیر) خداوند هم نمی‌گنجد؟

۱۸۶ بحثِ کرده‌ی صد و هشتاد و ششُم درباره‌ی کنشِ هم‌آوا با گزینشِ اورمزد و کنشِ هم‌آوا با پسندِ مردم است.

اگر در انجامِ کارها از دینِ بِهی یا از خِرَد بهره‌گیریم، به پی‌آمد و نتیجه‌ی یکسانی خواهیم‌رسید.

ولی، از آنجا که خِرَدِ اورمزد برترینِ خِرَدهاست، بِه‌تر است از همان آغازِ کار، خِرَدِ خود را با خِرَدِ دینِ مزدایی هم‌آوا کنیم.

۱۸۷ بحثِ کرده‌ی صد و هشتاد و هفتُم، چارچوبی مطلقاً ارسطویی دارد آنهم به یوبه‌ی استوارکردِ درستیِ نظرِ دینِ مزدایی در زمینه‌ی حفظِ محیطِ زیست.

نویسنده در این روایت (=کرده‌ی ۱۸۷)، از حرکتِ سرشتْ‌آهنگ (=طبیعی) و سرشتْ‌ستیزِ (=قسریِ) عناصرِ اربعه سخن آغاز می‌کند.

از آنجا که بُنْ‌گاه و میانجایِ جهانیِ آتش، فَلَکِ آسمان و آتشیِ فضایی است، حرکتِ شعله‌ی آتش سویِ بالا حرکتیِ هم‌آهنگِ با سرشتِ آتش و، طبیعیِ آتش است.

بُنْ‌گاه و میانجایِ جهانیِ خاکْ زمین است؛ پس، بازگشت و فرودگرفتنِ سنگ سویِ زمین حرکتیِ هم‌آهنگِ با سرشتِ خاک و سنگ است.

بُنْ‌گاه و میانجایِ جهانیِ آب، دریایی زمینی (=فراخکرد) است.

نویسنده‌ی روایت، با به‌کارگیری و بهره‌گیری از این بحثِ ارسطویی، فرازْرَویِ آتش سویِ فضا و فرودگراییِ آب سویِ چشمه‌هایِ زمینی را حرکتیِ هم‌آهنگ با سرشتِ آنان می‌داند.

پس، از رهگذارِ پاکْ‌مانیِ آب و آتش و خاک و هوا، که تنها در دینِ مزدایی به آن سفارش‌شده‌است، از راهِ دریا آب‌ها پاک می‌مانند؛ از راهِ فضا آتش‌ها پاک می‌مانند؛ از راهِ پاکیزگیِ هوا و خاک، تنِ مادیِ همه‌ی تنابندگان پاک می‌ماند. از رهگذارِ هر گونه نانگهداریِ عناصرِ اربعه، تنِ مادیِ همه‌ی تنابندگانْ آلوده و اهریمنی خواهدشد.

گزارشِ بالا همه‌ی آن چیزی است که نویسنده‌ی این روایت (=کرده‌ی ۱۸۷) با بهره‌گیری از بحثِ ارسطوییِ ***«انواعِ حرکت»*** (=حرکتِ طبیعی و قسری)، سرِ گفتنِ آن را دارد.

در پایانِ روایت، نویسنده به دسته‌ای از کیشداران می‌تازد که چرا بی‌ارجیِ آب و آتش و آلوده‌کردنِ آب‌ها را از رهگذارِ ریمنی و نجاست توصیه‌می‌کنند.

نکته‌ی شایسته‌ی پژوهش در این روایت، کاربردِ دانشواژه‌ی پهلویِ «وائیگ آتَخْشْ» است که برابرِ گمان و بازشناختِ ما با «اِتِر»ِ یونانی و «اَثیر»ِ فارسی هم‌معنایی دارد.

گفتنی است: فرزانواژه‌ی «اَثیر» هم در عربی و هم در فارسی، پی‌گرفتِ آوائیِ «αἰθήρ / آیْتِر»ِ یونانی است که با «آتَر»ِ اوستایی، «آذر»ِ پهلوی و «آذر»ِ فارسی همریشگی و هم‌معنایی دارد.

۱۸۸ در کرده‌ی صد و هشتاد و هشتُم با بحثی روبه‌رو می‌شویم که در دینْ‌کردِ سوم چندین بار دنباله‌گیری شده است.

بحث بر سرِ گونه‌هایِ راهبَریِ مردم است در دو گونه زمانه‌ی رویه‌فراز و رویه‌فرود برایِ دین و شهریاریِ ایرانی.

زمانه‌ی رویه‌فراز زمانه‌ای است که مردم از ژرفایِ جان به دینِ اورمزد باور دارند؛ درفشِ شهریاریِ ایرانی برافرشته است؛ هنرهایِ نهادی (=فضایل) و خِرَدْگرایی و کوشایی و ثروت‌خواهیِ شریف و خویشتنداری و همه‌ی دیگر نیکی‌ها در میانه‌اند.

از درونه‌ی سخنِ روایت می‌توان حدس زد که زمانه‌ی رویه‌فرود برایِ ایرانیان چگونه زمانه‌ای است.

در پایانِ روایت، نویسنده، ***«فرازگَرَوی»*** و ***«فرودگرایی»*** را با فرمانروایی مرغانِ روشنایی و فرمانفرماییِ خزندگانِ تاریکی همانند می‌کند.

۱۸۹ در سرْنامه‌ی کرده‌ی صد هشتاد و نهم، از چارچوبِ باورِ ژرفانه به دینِ بِهی و چارچوبِ رویِ‌برگاشتنِ از آن سخن‌می‌رود. ولی در نوشتارِ توضیحیِ بسیار کوتاهی که در پی می‌آید تنها چارچوب‌هایِ رویِ‌برگاشتنِ از دینِ بِهی در دو جمله‌ی بس کوتاه فراگفته می‌شود؛ که یکیِ آشموغی است و دیگریِ بددینی.

۱۹۰ کرده‌ی صد و نودُم درباره‌ی زادونهاد و نامِ بِهْدینی و بددینی است؛ و نیز پی‌آمدها و لوازمِ منطقیِ بِهْدینی و بددینی را نشان می‌دهد.

بِهْدینی، مادر و جرثومه‌ی خِرَدِ خداداد است؛ بددینی جرثومه‌ی تَلَوُّن (=وَرَن) است.

بِهْدینی سرتاسر گوهرْنشان به فرزانگی است؛ بددینی آکنده از بدآگاهی است.

بخشِ نخستِ روایت، لوازمِ منطقی و همپیوسته‌هایِ بِهْدینی را برمی‌شمرد؛ بخشِ دومِ روایت نیز برجسته‌یِ لوازمِ منطقیِ بددینی را برمی‌شمرد.

در بندِ پایانیِ روایت، نویسنده، سرانجامِ تباهِ بددینی را نشیب‌گرفته در ادعایِ پوچِ ***«خدا نیست»***

و، دُش‌آیینِ جادوگری می‌داند.

191

بحثِ کرده‌ي صد و نود و یکُم بر سرِ آفرینش و دَهِشِ نیکویِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

آفرینش، نخستین فصلِ (=تفصیلِ جنسُ‌الاَجناسی) آفریدگان در جهانِ مینَوی است.

آفرینشِ مادی، پَچین، روگرفت، دوّمینه و دنباله‌گیریِ همان جهانِ مینَوی می‌باشد.

همچنانی که هر کلافِ پشمینی، بالقوه پیراهن نیز هست، یا هر ورقِ زر بالقوه تاج است و آهن که بالقوه بیل است، به همان‌گونه، جهانِ مینَوی نیز نیرویِ نهفته و کارْمایه‌ي جهانِ مادی است.

در این روایت (=کرده‌ي ۱۹۱)، برایِ نشان دادنِ زینه‌هایِ آفرینش، نخست از بحثِ «بالقوه و بالفعل» ارسطویی کمک‌گرفته‌می‌شود.

اکنون، اگر جهانِ مادی پی‌گرفتِ جهانِ مینَوی است، خِرَدْپسندانه آن است که در جهان هیچ چیزیِ نیست‌نشود بلکه فقط با ترادیسیِ چیزها و کائن‌ها روبه‌رو باشیم؛ نویسندگانِ دینْ‌کرد به این نتیجه‌گیری آگاه بوده‌اند و در سراسرِ دینْ‌کرد همیشه گوشزد می‌کنند: **«هیچ چیزیِ نه از نیستیِ مطلق پابه‌هستی‌می‌گذارد و نه هیچ چیزیِ نیستِ مطلق می‌شود».**

در این روایت نیز اینگونه است؛ پس، می‌باید بذرِ جهانِ مادیْ بالقوه در اندرونِ جهانِ مینَوی دارایِ هستی باشد. نویسندگان برایِ استوارکردِ این معنا از بحثِ آناکساگوراسیِ «بذرِ همه‌ي بذرها» بهره‌يِ منطقی می‌گیرند. آنان سخنواره‌يِ آناکساگوراسیِ «بذرِ همه‌يِ بذرها» را به پهلوی «تُـهْمَگانْ تُهْمَگ» ترجمه می‌کنند.

پس از آن، واردِ بحثِ اِشراقیِ طبقات و پایگان‌هایِ هستی می‌شوند؛ و چهار زینه‌يِ پایانیِ آفرینشِ مادی را بسانِ گزیده یک‌به‌یک برمی‌شمرند و فراخ‌تر می‌نویسند. آن چهار زینه اینان اَند: ***«هستِش / بَویشن»، «هستِشِ پویا / بَویشن-رَویشنیه»، «هستِشِ پایا / بَـویِشْنْ-اِستیشنیه» و «تفرد و تکْ‌آفرینیِ تنانِ فصلْ‌فصل».***

نویسندگانِ دینْ‌کرد، در دیگرِ روایت‌ها، نامِ زینه‌يِ چهارُم و پایانیِ آفرینشِ مادی را با فرزانواژه‌يِ پهلویِ «اِستیه / stīh» نشان‌داده‌اند.

192

بحثِ کرده‌يِ صد و نود و دوم بر سرِ ابزارهایِ چهارگانه‌يِ اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ سرنوشت‌ساز است که در فراوندِ زمانِ کرانمند (=محدود) برایِ چهار دسته کنشگر فراهم‌چیده‌است.

آنچه که ما از سرْنامه‌يِ روایت درمی‌یابیم این است که در نظامِ آفرینشْ چهار کنشگر هستند که در امرِ آفرینش دارایِ کارآیندی اَند. اما ساختمانِ روایی بحثِ این روایت (=کرده‌يِ ۱۹۲) یکسره و

ازبنیاد با دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد در ناسازگاریِ بنیادین است.

نویسنده، پس از سرْنامه (=تیتر)، بندِ نخستِ روایت را اینگونه می‌آغازد:

«از چهار ابزاری که اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ فرزانه‌يِ سرنوشت‌ساز، در زمانِ کرانمند، برایِ چهار گونه کنشگر بخش‌کرده‌است (=تخصیص داده‌است)، دو تایِ آن، نیروهایِ نیکی اَند، که از رهگذارِ رواج و افزایندگیِ بنیادشده بر آن رواج، کارهایِ نیکو را بالقوه در اندرونِ خود دارند؛ و دو تایِ دیگر، نیروهایِ بدی اَند، که در گذرانِ زمانِ کرانمند، دست‌اندرکارِ ناکارآمدیِ نیروگانِ نیکی اند و، کارهایِ بد را بالقوه در اندرونِ خود دارند.

به گونه‌ای که، در هر شش زینه از زمانه، رای و رَوِشِ همه‌يِ کارها، برآمیزه‌ای از گِردهم‌آییِ (=حاصلةُالجمع) این دو دسته نیروگانِ نیکی و بدی اَند.

همه‌يِ گشت و واگشت‌ها و شیوه‌هایِ پیداییِ چهارگونه زمانه، از آغازِکنشِ آفرینشِ گیتی تا فرجامِ بازسازانه‌يِ آن، در زمانِ کرانمند است».

روشن است که برابرِ آموزانش‌هایِ دینْ‌کرد، اورمزدِ جهانْ‌آفرین نمی‌تواند آفریننده‌يِ دو دسته از نیروهایِ بدی در گذرانِ زمانِ کرانمند باشد.

یکی از زمینه‌هایِ باوریک و اعتقادیِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، بلکه یکی از بهانه‌هایِ بازآرایی و تدوینِ این کارنامه، از بنیاد، استوارکردِ درستیِ این نکته است که اورمزدِ جهانْ‌آفرین آفریننده‌يِ نیروگانِ بدی نیست. ولی در این روایت، از آغاز تا پایان، نویسنده یا نویسندگان می‌کوشند اورمزدِ جهانْ‌آفرین را یگانه آفریننده و سازنده‌يِ چهار دسته کنشگرِ نیک و بد در هر شش زمانه‌يِ آفرینشِ مادی قلمداد کنند.

پروفسور زِنِر این روایت (=۱۹۲) را یکی از روایت‌هایِ زُروانیِ دینْ‌کرد می‌شناساند و بر این باور است که تدوینْ‌کنندگانِ روایت، برایِ رضایِ خدا، جایِ دو واژه‌يِ «زُروان» و «دادارْاورمزد» را جابه‌جاکرده‌اند. سرِ آن نداریم به بحثِ زُروانْ‌شناسی که از گستره‌يِ پژوهشِ ما بیرون است اندرشویم، ولی نمی‌توان گفتنِ این نکته را فروهشت که این روایت و کرده‌يِ بیست و هفتُمِ دینْ‌کرد یکی از سنگین‌ترین ابزارهایِ پیکار و جدل را، برایِ استوارکردِ دیدگاهِ زُروان‌پژوهانه، فرادستِ زِنِر نهاده‌است.

پس از زمینه‌چینیِ نخستین، در این روایت با چهار بخش روبه‌رو می‌شویم که نویسنده در هر کدام، جداجدا، شیوه‌يِ پیدایی و تجلّیِ ابزارِ نیکِ آسرونی (=دینْ‌سالاری)، شیوه‌يِ تجلیِ ساستاری

و سیاست‌بازی و جداییِ دین از سیاست، شیوه‌ي تجلیِ ابزارِ نیکِ آرتشتاری (=دستگاهِ جنگ)، و، شیوه‌ي تجلیِ نیروهایِ آشموغی و روی‌برگرفتن از دینِ مزدایی و خوددوستیِ اهریمنانه را در جهانِ مادی نشان می‌دهد.

۱۹۳ در کرده‌يِ صد و نود و سوم با بحثي دربارهٔيِ خودِ زمان، و، ذات و کرانمندی‌اَش روبه‌رومی‌شویم.

زمان، به خویشتنِ خویش جاودانگی است؛ ذاتَش «***دیرَنْد / ابدیّت***» است.

نکته‌يِ دانشپژوهانه در این روایت، بحث و فحصي است که به گمانِ ما نمی‌توان از آن ساده‌گذشت. و آن، تعریفِ کرانمنديِ زمان است. نویسنده، کرانمنديِ زمان را تَمَوُّجي در تُهیگی / خلأ می‌شناساند. این معنا را بسنجید با بحثِ «تموجِ خلأ» در فیزیکِ امروز و نیز با تعریفِ دیگربارهٔيِ «تئوريِ اَبَر-ریسمان‌ها» از ریزْپاره‌هایِ مادی.

در تعریفِ ارسطویی، زمان، اندازه‌يِ حرکت و جنبندگی است. در این روایت (=کرده‌يِ ۱۹۳)، زمانِ کرانمند چیزي نیست جز اندازه‌يِ حرکتِ زمانِ بی‌کرانه. پس، خِرَدْپذیر آن است که اگر زمانِ کرانمند از تموج بایستد، زمانِ بی‌کرانه دوباره آغاز شود.

۱۹۴ پس از این، می‌رسیم به بحثِ کرده‌يِ صد و نود و چهارُم، که به گمانِ ما بحثي یکسره «اِشراقی» است. فرزانواژه‌يِ اِشراقی را، با آنکه چندین سده پس از تدوینِ پایانیِ دینْ‌کرد باب‌شده، برايِ این به‌کارمی‌بریم تا پی‌گیريِ زمانیکِ (=تاریخيِ) رشته‌يِ بحث را نشان‌داده‌باشیم.

کرده‌يِ ۱۹۴ اُم همه‌يِ ابزارِ بایسته برايِ پیکارِ سخنيِ (=جَدَل) ما را دربردارد. و آن اینکه،

«***همه‌يِ سربخش‌هايِ آموزه‌هايِ اِشراقی را می‌توان درکتابِ سومِ دینْ‌کرد یافت***».

گمان و بازشناختِ ما این است که فرزانواژه‌يِ عربیْ‌تبارِ «اِشراقی» ترجمه‌اي از فرزانواژه و دینْ‌واژه‌يِ پهلويِ «خْوَرْهُومندیه / فروغمندی / فرهمندی» است.

در دفتريِ جداگانه بحثيِ همسنجانه و تطبیقی را میانِ آموزه‌هايِ دینْ‌کرد و فرزانْ‌نامه‌يِ ابوالبرکاتِ بغدادی زیرِ نامِ «المعتبر»، و، فرزانْ‌نامه‌يِ پرآوازه‌يِ پیرِ فرهمندشناس، شیخِ اشراق، را آغاز کرده‌ایم. برجسته‌يِ ابزارِ پیکارِ سخنيِ خود را از روایت‌هایي برگرفته‌ایم که بویژه در دو کرده‌يِ صد و بیست و سوم و، صد و نود و چهارُم نوشته آمده‌اند.

دوست‌تر داریم خواننده‌يِ فرزانْ‌پژوه، خود، سرراستانه دو کرده‌يِ ۱۲۳ اُم و ۱۹۴ اُم را در پیوندِ با فرزانِشِ فرهمندی / حکمتِ اِشراقی بپژوهد.

سژنامه‌يِ کرده‌يِ ۱۹۴ اُم دربارهٔيِ «هستِش»، هستِشِ پویا»، «هستِشِ پایا» و «هستندگيِ مادی» است. که چهار زینه‌يِ پایانيِ هستندگيِ هستی اَند.

نویسنده‌يِ روایت، بحث را در چهار بخش به‌پیش‌می‌برد؛ در هر بخش، یک زینه از آفرینش را نخست تعریف می‌کند؛ دودیگر، سژنشانه‌هايِ سرشتینِ آن را می‌شناساند؛ سدیگر، آن را با یکي از مراحلِ ساخت‌وپرداخت در کارگاهِ هنرمندِ زرگر یا کوزه‌گر یا آهنگر همانندمی‌کند.

مانندِ همیشه، برايِ استوارکردِ درستيِ دستگاهِ اشراقيِ خود از فرزانواژه‌هايِ ارسطویی و آناکساگوراسی تا می‌تواند بهره‌می‌برد البته در چارچوبِ دستگاهِ اندیشگانيِ مزدایيِ ویژه‌يِ خود.

در پایانِ هر بخش، دگرشوندگی، تَرادیسی (=ترانسفورماسیون) و زایشِ دیالکتیکيِ هر زینه را از نهادِ زینه‌يِ پیشین نشان‌می‌دهد.

دو فرزانواژه‌يِ پایه‌ايِ ارسطویی، یعنی ماده و صورت، البته ترجمه‌يِ پهلويِ آن، بحثِ میانگاهی، پایه‌ای و هنجارینِ این روایت (=کرده‌يِ ۱۹۴) است.

یکيِ از نکاتِ پژوهیدنی در این روایت، پافشاری در تعریفِ ارسطوگرایانه‌يِ «ماده» است. که بنا بر آن، «***ماده، اضدادِ یکسان است***».

۱۹۵ کرده‌يِ صد و نود و پنجُم دربرگیرنده‌يِ دَه اندرزِ زرتشتِ پارسا به مردمان است.

برايِ نمونه: باورِ ژرفانه و آریامنشانه به اورمزدِ جهانْ‌آفرین، پی‌وپایه‌يِ برپاییِ دادوآیینِ آریایی معرفی‌می‌شود؛ و، بُنِ پارسایی، باورْداشتِ به دینِ مزدایی است؛ و، رواجِ سخنِ آفریننده (=دعايِ اَهونَوَر) با رواجِ دین و شهریاريِ ایرانی همْ‌ارز است؛ و، راهِ پاکْ‌ماندن از دروجِ خیم‌وخويِ مُهَذَّب است.

۱۹۶ کرده‌يِ صد و نود و ششُم دنباله‌گیريِ بحثِ کرده‌يِ صد و نود و پنجُم است ولی ستیزِ «***آخت***» بدآگاهِ جادوگرِ تباه‌اندیشِ تبهْ‌خو است با اندرزهايِ مَنْتْرَتيِ زرتشتِ پارسايِ روشنْ‌اندیشِ مینُوبین.

در این روایت (=کردي ۱۹۶)، «***آخت***» بدآگاه در برابرِ یک‌یکِ اندرزهايِ آشوزرتشت، دَه پادْاندرز را سفارش‌می‌کند؛ برايِ نمونه: برايِ ستیزِ با دادوآیینِ آریایی (=نژادگی) دوری از سروشِ خدایی را به‌هرزه‌می‌درآید.

۱۹۷ کرده‌يِ صد و نود و هفتُم دربرگیرنده‌يِ دَه تا از اندرزهايِ «سینِ پارسا / سَئِنَ‌يِ پارسا» می‌باشد.

اندرزهايِ «سینِ پارسا»، همه در زمینه‌يِ دادوآیینِ دینِ مزدایی است.

از جمله اینکه: برايِ رسیدن به وضعیتي که در آن وضعیت، جهان تهی از کشت‌وکشتار شود،

لازم است نیروهایِ بی‌داد دوررانده شوند و خودِ مسئولِ جنگ و خونریزی کشته شود؛ و، دارایی‌ِ مردمان از دستبردِ دزد و ویرانگر پاییده شود؛ و، یکی از راه‌هایِ رسیدن به دادگستریِ فرساخته و آزگار انجامِ آزمایشِ سختِ ایزدی است؛ و اینکه، بزرگداشتِ دینِ مزدایی است که پی‌وپایه‌هایِ جهان را استوارنده می‌دارد.

۱۹۸ کرده‌یِ صد و نود و هشتُم نیز دنباله‌گیریِ بحثِ کرده‌یِ صد و نود و هفتُم است؛ ولی دربرگیرنده‌یِ دَه پاڈاندرز است که از زبانِ کسی در ستیز و دشمنایگی با اندرزهایِ دَه‌گانه‌یِ «سینِ مقدس» به‌هرزه‌درآییده‌شده‌است.

نامِ شخصِ هرزه‌درآ را تا این زمان نتوانسته‌ایم بخوانیم؛ ولی روشن است که شخصِ هرزه‌درآ آشموغِ کلیسایی‌آیین است و برایِ جماعتِ مؤمن‌نماهایِ پیرامونش سخن می‌گوید.

برایِ نمونه: آشموغِ فریبکار در دشمنایگی با اندرزهایِ سینِ پارسا مدعی است که می‌باید جنگ و خونریزی و کشت‌وکشتارِ دینی را رواج داد؛ و، باید به دارایی دارایی‌مندان چشم‌دوخت و دارایی آنان را مصادره‌کرد و به گناهکاران و دشنه‌دردستانِ پیرامونِ خود داد.

می‌دانیم مسیحیتِ آغازین، برایِ افزودن بر شمارِ مؤمنان، در آغازهایِ بالاگرفتنِ کارِ دین، نوعی انبازگرایی (=کمونیزم) ساده‌گرایانه و روستایی، و، مصادره‌یِ دارایی‌هایِ مردمِ نژاده و سزاوار را به دستِ برزنیانِ ناپیداتُخمه تبلیغ‌می‌کرده‌است.

۱۹۹ کرده‌یِ صد و نود و نُهم دربرگیرنده‌یِ دوازده اندرزِ خدابیامرز آذرْبادِ پسرِ مارْسْپَند و دیگر کهن‌آموزگارانِ پیروِ آشوزرتشت است.

اندرزها رویِ‌هم‌رفته بر پایه‌یِ «**باید، نباید**» است.

برایِ نمونه: کینه‌کِشی مکنید!

آز انبار مسازید!

پذیرنده‌یِ میهمان باشید!

زن از تبارِ خود گیرید و مانندِ این.

۲۰ کرده‌یِ دویستُم نیز پی‌گیریِ بحثِ کرده‌یِ صد و نود و نهم است ولی هرزه‌درآیی‌هایِ مانیِ دروجزاده‌یِ نفرینی است در دشمنایگی با اندرزهایِ آذرْبادِ زینت‌بخشِ پارسایی.

برایِ نمونه: کینه‌کِشی کنید!

دارایی‌هایِ گیتیانه را تا می‌توانید آزورانه انبار کنید!

می‌توانید زن از غریبه‌ها گیرید! به همین سان تا پایان.

۲۰۱ کرده‌یِ دویست و یکُم دربرگیرنده‌یِ دَه اندرزِ خسرو انوشیروان شاهنشاهِ پسرِ قباد است به انجمن‌هایِ استانیِ ایران.

بیش‌تر اندرزهایِ شهریارِ پیشگفته به اندرزهایِ دینْ‌سالاران مانندتر است تا سفارش‌هایِ یک شهریار. برجسته‌یِ اندرزها گِردِ رهبریِ منشِ آدمیْ سویِ پرتوهایِ اهورایی و، نگه‌داشتِ پیوندِ استوار با دینِ بِهی و، انجامِ یَزِش و کردارِ همسنگِ خواستِ یزدان و مانندِ این است.

یکی دو تا از سفارش‌ها نیز گِردِ دور راندنِ آشموغان از ایران و، بُرد و آوردِ آیینمندانه‌یِ *«آتشِ افزونی‌بخش»* و پاسبانی از آب‌هاست.

در بندِ پایانی، شهریار، یادی هم از شهریاری می‌کند و از مردم می‌خواهد زور و توان از رقیبان برگیرند و به شهریارِ خود بپیوندند.

رویِ‌هم‌رفته آشکار است که شهریار درست‌وسرراست نمی‌داند از دستگاهِ شاهی چگونه، و سویِ چه هدفی بهره‌جویی کند. باژگونه‌یِ شهریار، آشموغِ اَنیرانیِ دشمنِ ایران، می‌داند که چگونه باید با بُنلادهایِ ایرانی بستیزد.

کرده‌یِ دویست و دوم، برجسته‌یِ خواسته‌هایِ تباهی‌آورِ آشموغ (=مزدایی از دین‌برگشته و مسیحی‌شده) را دربردارد.

۲۰۲ کرده‌یِ دویست و دوم دربرگیرنده‌یِ دوازده پاڈاندرزِ کسی است با دولتِ مستعجل، گرگْ‌منش و بدکردار و بددین و تبهْ‌خوی و ستمْ‌پیشه که برایِ به‌بندکشیدنِ روانْ‌ها و پتیارگی بر ایرانشهر از سرزمین‌هایِ اَنیرانی دررسیده است.

از جمله‌یِ بدکرداری‌هایِ آن آشموغ، واپس‌راندنِ آیینِ ایرانی و، نیست‌انگاشتنِ فرّه و فروغِ اورمزدی و، پیکار با پیشوایانِ دینِ اورمزدی به کمکِ دیوانِ ژولیده‌مویِ گرسنه و برهنه و، ازکارانداختنِ سرایِ دادوَری و، فروکُشتنِ آتش‌ها و آلودنِ آب‌ها و آزردن و کشتنِ بی‌آیینِ چهارپایان و رواجِ دَرهم‌وبَرهمیِ نژادها و، رواجِ دیوپرستی و ناپایداریِ مِهر و پیمان و رواجِ تقیّه و فرادست کردنِ فرودستان و فرودست کردنِ نژادگان و، حمایت از خزندگانِ اهریمنی و مانندِ این است.

در این روایت (=کرده‌یِ ۲۰۲)، دشمنِ فریبکار یعنی آشموغ، باژگونه‌یِ شهریار که نمی‌داند از شهریاری چه می‌خواهد، به‌خوبی می‌داند برایِ ایرانشهر خواهانِ چه چیزی است.

۲۰۳ کرده‌یِ دویست و سوم برایِ چندمین بار به بحثِ نکویی و بدی پرداخته است.

بحثِ نکویی و بدی و نیز خاستگاه‌هایِ فراجهانی و مینَویِ آن از بحث‌هایِ زیربُنیادِ دینْ‌کرد است.

این روایت دوبخشی است: بخشِ نخست به نُه جُستار درباره‌یِ نکویی پرداخته است؛ برایِ نمونه: نکویِ سرآمدِ نکویی‌ها، خاستگاهِ مینَویِ نکویی، راه‌هایِ رواجِ نکویی، مرزِ نکویی، بُنْ‌انگیزِ (=علتِ) نکویی، چم‌وچرایِ نکویی، ثمره و عصاره‌یِ نکویی، شمارگانِ بُنْ‌تخمه‌یِ نکویی و، شیوه‌یِ زایْ‌فرماییِ نکویی در آغاز و میانه و فرجامِ کارِ جهان.

بخشِ دومِ روایت، همین جُستارهایِ نُه‌گانه را درباره‌یِ بدی پی‌می‌گیرد.

در پایانِ بحث، نویسنده زمانکی می‌یابد تا نادرستی و سستیِ نگرگاهِ دسته‌ای از کیشداران را نشان‌دهد که مدعی شده‌اند: ***«بُنِ مینَوی و آفرینشیِ خیر و شر یکی است»***.

۲۰۴ بحثِ کرده‌یِ دویست و چهارُم، هم از نظرِ باورشناختی و کهن‌باورشناسی و هم از نگاهِ زبان‌شناسی، بحثی کهنه است.

بحث بر سرِ چم‌وچرایِ ارزش و ویژگیِ اوستا و تفسیرِ پهلویِ اوستا است.

ستودگانِ پاکِ مینَوی (=ایزدانِ کمک‌دستِ اهورا مزدا)، در ایزدکده‌هایِ خود، یعنی در آسمان، دست‌اندرکارِ همپرسگی و گفت‌وگوهایِ ایزدانه میانِ خود اَند. این همپرسگی و مشورت‌هایِ یزدانی، آگاهیِ ذاتیِ یزدانیِ آنان را توانا می‌کند تا خویشکاری‌هایِ محوله از سویِ اهورامزدا در کارِ سرپرستیِ جهان را به‌درستی به‌انجام‌رسانند. مردم، از آنجا که همان ایزدانِ تنمندشده و زمینی شده‌اند، از رهگذارِ وحی از همپرسگی‌هایِ یزدانی آگاهی می‌یابند. پس، مردم، در اوستا و زندِ اوستا بیننده‌یِ همپرسگی‌هایِ یزدانی درباره‌یِ همه‌یِ کارهایِ جهان اَند. پس آنگاه، اوستا و زندِ اوستا دربردارنده‌یِ چکیده‌یِ مشورت‌هایِ آسمانیِ ستودگانِ پاکِ مینَوی است؛ این است چم‌وچرایِ ارجمندیِ اوستا و زند.

۲۰۵ بحثِ کرده‌یِ دویست و پنجُم، بحثِ سرتاسری و همگانیِ همه‌یِ دین‌ها و آیین‌ها ست.

بحث بر سرِ نسبتِ خودی و غیرِ خودی در دینِ مزدایی است.

چنین می‌نماید در همه‌یِ زمان‌ها جُستارمایه‌یِ شهروندِ درجه یک و درجه دو بحثِ روز بوده‌است.

خودی، هر آن دوست است؛ اما بسا برخیِ دوستانْ نمایان (=متظاهر) به دوستی اند و در ژرفایِ دلْ دشمن.

غیرِ خودی نیز هر آن دشمن است؛ اما بسا برخیِ دشمنِ آشکارِ دینِ مزدایی اَند و از دیوپرستان‌اَند؛ و برخیِ دشمنِ پنهانِ دین. چه بسا برخیِ از ژرفایِ سینهْ دوستِ دینِ مزدایی اَند؛ ولی به‌یوبه‌یِ پنهانْ‌کیشی (=تقیّه) نمایان به دشمنی با دینِ مزدایی اند.

نویسنده‌یِ روایت (=کرده‌یِ ۲۰۵) در چهار بند می‌کوشد همه‌یِ این دسته‌ها را وارسی و داوری‌کند.

۲۰۶ بحثِ کرده‌یِ دویست و ششُم بر سرِ زادونهادِ اورمزد و اهریمن است.

این کرده نیز دوبخشی است: بخشِ نخست هفت جُستار درباره‌یِ اورمزد است؛ برایِ نمونه: ذاتِ اورمزد چیِ ست؟ چه چیزی از ذاتِ او سرچشمه می‌گیرد؟ سامان و مرزِ مینَویِ ذاتِ اورمزد تا کجا ست؟ سامانِ گیتیاییِ اورمزد تا کجا ست؟ چه چیزیِ شایسته‌یِ ذاتِ مینَویِ اورمزد است و دلیلِ آشکاری‌اَش در جهان برایِ چیِ ست؟

بخشِ دومِ روایت نیز به چهار جُستار درباره‌یِ اهریمن می‌پردازد.

در پایانِ روایت، نویسنده دیگرباره زمانکی می‌یابد تا به دسته‌ای از کیشداران بتازد که چرا مدعی‌شده‌اند: ***«هست‌وبودِ شر در جهان برخاسته از بُن‌وگوهرِ نیکِ یزدانی است»***.

۲۰۷ بحثِ کرده‌یِ دویست و هفتُم بر سرِ گوهرهایِ متضاد، و نیز، گوهرهایِ مختلفِ غیرِ متضاد است.

دلآهنگِ پایانیِ نویسنده از این بحث این است که باورهایِ به گمانِ خود ناراست و برگزافِ دسته‌ای از کیشداران را نقد کند که چرا مدعی شده‌اند: ***«گوهرِ دانایی نیز با گوهرِ آزاررسان، یعنی شیطان، همذات است»***؛ یا اینکه چرا مدعی شده‌اند: ***«گوهرهایِ جداگانه‌یِ جداسانِ متضاد می‌توانند با یکدیگر گردآیند»***؛ یا چرا گفته‌اند: ***«ایزد، در کارِ آفرینشگرانه کارِ دانایانه می‌کند، در همان دَم، نیرویِ ویرانگری را به وی نسبت می‌دهند و مدعی می‌شوند که ایزد کارِ ویرانگرانه نیز می‌کند»***.

نویسنده برایِ رسیدن به آماجِ خود، از بحثِ ارسطوییِ ***«نسبت‌هایِ چهارگانه‌یِ تباین و تضاد و تخالف و تناقض»*** بهره‌می‌جوید. اما فرایافت‌هایِ (=مفاهیمِ) پیشگفته را تعریف‌نمی‌کند و آن‌ها را به روالِ همیشگی تعریف‌شده می‌پذیرد و به‌کارمی‌برد.

نخست، می‌گوید آفرینندگی و ویرانگری، بالاندن و فروکُشتن، دانایی و ناآگاهی، راستی و دروغ، آرمان‌گرایی و خوارمنشی، دادگری و ستم‌پیشگی، روشنایی و تاریکی، چیزهاییِ جداگوهر و از بنیادِ ناسازگار (=متضاد) اند. سپس سخنِ خود را دربابِ چیزهایِ جداسانِ نامتضاد دنبال‌می‌کند؛ برایِ

نمونه: کاشت و برداشت، دانایی و زیبایی، که دیگرسان (=متباین) اند ولی از بنیاد ناسازگار (=متضاد) نیستند و می‌سزد با یکدیگر گِردآیند.

اینکه کسانی گفته‌اند: **«زندگی، پیشْ‌بایستِ مرگینگی است، مرگینگیْ روندِ فرسازِش (=کمال) زندگی است»**، از بنیاد، نادرست است.

نویسنده‌یِ روایت به این بحث نمی‌پردازد که چگونه شدنی است خیم‌وخوی‌هایِ برخیِ خوب و برخیِ بد در هستانِ یک تن گِردآید. و بی‌آنکه به جزئیاتِ حتی دَم‌دستی از آنگونه که ما درمیان‌نهادیم، توجه کند، سرراستانه خُردهْ‌سنجیِ خود را در بابِ دسته‌ای از کیشداران برمی‌گوید.

همان خُردهْ‌سنجی‌ای که دلآهنگِ نویسنده از بیانِ پیشْ‌گذارده‌هایِ پیشگفته است.

۲۰۸ بحثِ کرده‌یِ دویست و هشتُم بر سرِ «خِرَد» و «خواست» و «کنش» و «زمانِ» اورمزد است.

اورمزد با نیرویِ خِرَدَش آفرینش را کرانمندکرده‌است. و از بُن، آفرینش، زمانمند و کرانمند است.

سامانِ آغازینِ آفرینشْ سامانیِ آرمانی، فرساخته، رسا و بسنده بوده است. و دیگرباره جهان به همان سامانِ آغازین بازخواهدگشت.

چهار گوهرِ بنیادین هستند که ویژه‌یِ اورمزد اَند و دگرگون‌ناشونده: «خِرَد» است و «اراده» و «کردوکارِ آفرینشگرانه» و «زمان».

آفرینش از آغاز تا پایان در فراروندیِ سازگارانه است مگر اینکه اهریمن در سازگاریِ جهان آشفتگی پدید آرد.

بحثِ قوّه و فعلِ ارسطویی از بُنْ‌گزاره‌هایِ پیدا و پنهانِ این روایت است؛ زیرا گوهرهایِ چهارگانه‌یِ اورمزدی در فعلیتِ ناب و یکپارچه و مطلق است؛ ولی جهانِ آفرینش، قوّه‌ای است که می‌باید به فعلیتِ پایانی، یعنی جهانِ بازساخته رسد.

در پایانِ روایت، نویسنده دسته‌ای از کیشداران را به نقد می‌کشد که چرا مدعی‌شده‌اند: **«خواست وکام و خِرَدِ اورمزد می‌تواند دگرشود»** یا اینکه چرا آفریدگانِ خود را **«تهدید به دوزخیِ ابدی»** می‌کند.

۲۰۹ بحثِ کرده‌یِ دویست و نهم بر سرِ آن مُردهْ‌ریگی است که همگیِ مردمیْ‌زادگان از آغازِ آفرینش به‌ارث‌برده‌اند.

بحثی همانندِ این را می‌توان درکارنامه‌یِ پهلویِ «مینُویِ خِرَد» دنبال‌کرد.

همگیِ مردمیْ‌زادگان، از همان آغازِ آفرینش، از دو گونه تقدیر ارث‌می‌برند: یکیِ **«زمانْ‌نوشت / بَختیگ»** است و دیگریِ **«خدانوشت / بَغُو-بَختیگ»**. ارثیه‌یِ زمانْ‌نوشت ذات و چارچوبیِ استوار و ناگردیدنی دارد؛ ارثیه‌یِ خدانوشتْ گردیدنی است و نسبت به هر کاریِ تغییرپذیر.

اینکه می‌گویند ذاتِ مردمیْ‌زادگان پی‌ریخته بر دو گونه چارچوبِ مینَوی و گیتیایی است، برآمدِ آن دو گونه بخت و پیشانیْ‌نوشت (=تقدیر) است.

بحثِ روایت از نظرگاهِ باورشناختی بسیار جدی است. در آغازهایِ روایتْ دوباره با تعریفِ انسان در دیدونگاهِ نویسندگانِ دینْ‌کرد روبه‌رو می‌شویم: اینکه آدمی، **«خدایِ تنمند شده»** است. ولی این بار، نویسنده، شناسه‌یِ بالا را در پیوند با دو گونه بخت و تقدیرِ پیشگفته پی‌می‌گیرد.

هر تابنده‌ای که با پرتوهایی از جانِ اهورایی همراه نشده است، همسانِ چارپایان و هر آن آفریده‌یِ گیتیاییِ نامردمیْ‌زاده است. پرتوهایِ اهوراییِ اورمزدی و امْشاسْپَندی یکی از همان ارثیه‌هایِ خداوندگاری است. در واقع، هرگاه پرتوی از جانِ اهورایی سزاوارِ پیکریِ مادی شود، آن **«پیکرِ مادیِ فرودگاهِ پرتویِ از جانِ اهورایی»** همان انسان است.

پیکرِ مادی، یکی از ارثیه‌هایِ گیتیاییِ مردمیْ‌زادگان است که آنان را از امشاسپندان جدامی‌سازد؛ پرتوایِ از جانِ اهوراییْ همان ارثیه‌ای است که مردمیْ‌زادگان را از چهارپایان جدامی‌سازد.

کیومرث نیز «جانِ اهوراییِ تَنمندشده» است که پس از تازشِ اهریمن میرنده نیز شده است.

ارثیه‌یِ **«زندگی»** و **«گویندگی»** را مردمان از کیومرث دارند.

خداترسی (=تقوی / پرهیزگاری) و فروتنی ارثیه‌یِ مَشْیْ و مَشْیانه است. گرایشِ مردمیْ‌زادگان به سِزْمنزلِ مقصودْ ارثیه‌ای از سیامک و فْرَواک است.

کشت‌وورز، رایْ‌فرمایی بر جهان، پرورشِ دیگرِ تابندگانْ نیز ارثیه‌هایِ هوشنگ و وِکَرْدْ است.

۲۱۰ بحثِ کرده‌یِ دویست و دهُم درباره‌یِ دستْ‌یابیِ مردم به فرزانگی است.

این روایت از نظرِ بحثی، پیگیریِ تعریف و شناسه‌ای است که دینْ‌کرد از آدمی برنشان‌می‌دهد که بنا بر آن، مردمْ‌زادگان پرتوایِ از جانِ اهوراییِ تنمندشده‌اند.

بندِ اولِ روایت می‌گوید: **«ذاتِ جانِ اهوراییِ به‌ودیعه‌نهاده‌شده در مردمان حتی در سامانِ تنمندی / پیکرپذیری / جسمانیت نیز توانا به دستْ‌یابی به بینشِ پاکِ مینَوی است»**.

پس، جانِ اهوراییِ تنمندشده در سامانِ جسمانیت البته از رهگذارِ پیروی از خِرَدِ خدادادی، می‌تواند به بینشِ مینَوی دست‌یابد، اگر خِرَدِ خدادادی پیروی از دینِ مزدایی کند. که این پیروی در بنیادِ خود چیزی نیست جز پاکْ‌مانی از گناه و، روی‌کردن به کرفه.

یکیِ از نکته‌هایِ شاینده و پژوهیدنی در این روایت (=کرده‌یِ ۲۱۰)، بحثیِ رازْپژوهانه (=عرفانی) درباره‌یِ بینشِ مینَوی است. نویسندگانِ دینْ کرد، دانشِ مردمیان را تخته‌بندِ تن می‌دانند. دانش و بینشِ رها از قیدوبندهایِ جسمانیت، دانش و بینشیِ مینَوی است. ولی بینش و دانشِ مینَوی در همین جهانِ مادی با همین تنِ خاکی نیز دستْ‌یافتنی است اگر و تنها اگر سنگینیِ کام‌وخواستِ اهریمنانه را از تن بِهِلیم تا پرتوهایِ اهورایی میهمانِ تن شوند. گزارشگرِ کنونی، در سراسرِ دینْ کرد، پیوسته با چنین تعبیری از «دانشِ راستین» روبه‌رو می‌شود.

استاد کزازی، به‌درستی گوشزدمی‌کند که چنین اندیشه‌ای، پایه‌یِ بینشِ نهانگرایانه در دبستان‌هایِ درویشی و صوفیانه در ایرانِ پس از اسلام است.

در پایانِ روایت، نویسنده از کارنامه‌یِ مینَویِ اوستا آیه‌ای را در این راستا برمی‌نویسد.

۲۱۱ در کرده‌یِ دویست و یازدهُم، نویسنده راهِ رسیدنِ سزاوار و پایان‌ناپذیرِ «فراخی» را به مردمانْ بازبسته‌یِ هفت پلّه‌وپایه‌یِ اخلاقی می‌کند.

اگر بتوانیم با آموزگاریِ دینِ بِهیْ روان را پارساگردانیم و تندرست زندگی کنیم و دارایِ عمرِ طولانی و دلاوری و دارایی باشیم و توانا به سرکوبِ دشمنان شویم به فراخیِ پایان‌ناپذیر دست‌خواهیم‌یافت.

یکیِ از نکته‌هایِ شاینده در این روایت (=کرده‌یِ ۲۱۱) و دیگرِ روایت‌هایِ دینْ کرد، تکیه‌یِ نویسندگان بر افزایندگی در خواسته و دارایی، در جایگاهِ پی‌وپایه‌یِ هرگونه زندگیِ سعادتبارِ گرایان به سرْمنزلِ مقصود است.

۲۱۲ بحثِ کرده‌یِ دویست و دوازدهُم درباره‌یِ ***«زمانه‌یِ روبه‌فراز و زمانه‌یِ روبه‌فرود»*** است.

نویسندگانِ دینْ کرد چندین بار گشاینده‌یِ این بحث شده‌اند؛ ولی این روایت، به سرْنشانه‌هایِ (=مشخصه‌هایِ) زمانه‌یِ روبه‌فراز و روبه‌فرود برایِ مردمِ بدگوهر نیز می‌پردازد.

روایتی که در کرده‌یِ دویست و دوازدهُم نوشته آمده است، در سنجش با دیگرِ روایت‌هایِ کتابِ سوم، از روایت‌هایِ درازآهنگ است.

نویسنده بحث را اینگونه می‌آغازد که هنرهایِ نهادیِ مردمِ نیکْ‌گوهر بازبسته‌یِ فرّه‌یِ یزدانی است؛ و، آهوانِ نهادیِ مردمِ بدگوهر، بازبسته‌یِ شوربختیِ اهریمن‌آور است.

نیک‌نژاد، آن کسی است که در زمینه‌یِ داشتنِ هنرهایِ اخلاقیِ والا از همه پُرداشته‌تر است؛ پس، فرهمندترین است.

از بنیاد، «فاعلِ مُختار» آن هستومندیِ است که نیکْ‌نژادِ آرمان‌گرایِ رادمنشِ هواخواهِ راستی و درستی باشد. شوربختی و شوربخت بازگونه‌یِ آن است.

در زمانه‌یِ آمیختگیِ جهان با تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمنْ فرّه‌یِ یزدانی با آزادْکامی و فاعلِ مختار بودنْ پیونددارد؛ بندگی در برابرِ خواهش‌هایِ اهریمن‌پسند با زُدارْمینو پیونددارد.

هرگاه مردِ آزاده، زمانه‌اَش روبه‌فراز است، دسته‌دسته هنرهایِ اخلاقی در زاد و نهادِ وی آنچنان درخشان و بالنده است که تا دوردست‌ها می‌بَرازند. بندیانِ اهریمن و آهوانِ نهادیِ اهریمنی روبه نشیب‌اَند. تا آن زمان که نهادْمان و موقعیتِ آزادگان روبه نشیب گذارد؛ که در پیِ آن نهادْمانِ پیشگفته واژگون‌می‌شود.

در بخشِ پایانیِ روایت، نویسنده، نشانگانِ پیدایی روزگارِ آزادگی و بندگی را یک‌به‌یک، درباره‌یِ خویشتن و کسان و جهان برمی‌شمرد. به سخنِ دیگر، نشانگانِ نسبتِ آزاده و برده را با خویش و دیگران و جهان نشان‌می‌هد.

در بندِ پایانیِ روایت، نویسنده یکیِ از سخنانِ ارسطو را بازمی‌نویسد که بنابر آن، در جهانِ مادی، نه مردمِ آزاده‌یِ مطلقاً آکنده از هنرهایِ اخلاقی و مطلقاً تهی از آهوانِ اخلاقی پیدامی‌شود، و نه مردانِ بندهْ‌سرشتِ مطلقاً آکنده از آهوانِ اخلاقی و مطلقاً تهی از هنرهایِ اخلاقی یافت‌خواهدشد.

۲۱۳ در کرده‌یِ دویست و سیزدهُم با یکیِ از زیرْبنیادهایِ فکریِ نویسندگانِ دینْ کرد، که همه‌جا خود را مفسرِ اوستا برمی‌شناسانند، درباره‌یِ طبقات و پایگان‌هایِ مردُمیک (=اجتماعی) روبه‌رومی‌شویم.

موضع‌گیریِ نویسندگانِ دینْ کرد درباره‌یِ جُستاری که ما امروزه به آن «بحثِ طبقاتِ اجتماعی» می‌گوییم روشن است: سر، سر است و دُم دُم؛ آزاده، آزاده است و بنده بنده.

فرادست، فرادست است و فرودست فرودست. سر می‌باید به سر بودنِ خود شاد باشد؛ دُم می‌باید در دُم‌بودگیِ خود خوشنود و دعاگو باشد.

در این روایت (=کرده‌یِ ۲۱۳)، بحثِ طبقاتِ مردُمیک با سرْواژه‌هایِ پهلویِ «سَر و دُمب» فراگفته‌شده‌است. بحث با این پرسش آغاز می‌شود که چرا سر، سر شده است و دُم دُم.

افتادگی و آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن، هم در سرْنامه و هم در نوشتارِ توضیحی، به اندازه‌ای است که کارِ گزارشِ روایت را با دشواری روبه‌رو می‌کند. اما سخنْ‌ورزیِ سرتاسریِ روایت روشن است.

چراییِ سر شدنِ سر برآمدِ درپیوستنِ تخمه‌یِ فرازینِ هنرهایِ اخلاقیِ برخاسته از بُنِ بُنانِ همه‌یِ هنرهایِ اخلاقی به مردم است. پس، سر شدنِ سران بسیِ چَمْ‌ورزانه (=مستدل) است و برآمدِ

بهره‌مندی از تخمه‌یِ نژادگان است.

ایتان همان نیکوگوهران و آزادگان اند. پیشْ‌بینیِ دنباله‌یِ بحث ساده است: دم شدنِ دُم یا فرودست‌شدنِ فرودستان نیز چَمْ‌ورزانه است. فرودستان همان زنگیان و بندگانِ بدگوهراند.

یکیِ از دلواپسی‌هایِ نویسنده‌یِ روایت، دُم شدنِ سر و سر شدنِ دُم است. که اگر چنین شود همه‌یِ آهوانِ اخلاقی (=رذائل) می‌بالند و هنرهایِ اخلاقی (=فضائل) فرومی‌میرند.

سر شدنِ دُم و دُم شدنِ سرْ خواستِ اهریمن است؛ سر شدنِ سر و دُم بودنِ دُم خواستیِ اهورایی است. نویسندگانِ دینْ‌کرد در این معنا بسیار پیگیر و استوارْمنش اَند.

۲۱۴ بحثِ کرده‌یِ دویست و چهاردهُم درباره‌یِ رواجِ گسترنده و همیشگیِ دینِ بِهی در جهان و، زورمندی و کارآییِ دینِ بِهی است.

نویسنده، در بندِ نخستِ روایت می‌گوید: هر کیش و آیینی، با هر نامیِ دَم از ستایشِ راستی و نکویی زند و دروغ و بدی را نکوهیده دارد، از بنیاد، آموزه‌هایِ دینِ بِهی را رواج داده و می‌دهد.

استواریِ هر آن دادوآیین، پایش و رستگاریِ مردم، افزایندگیِ دارایی‌ها و پرورشِ چهارپایان و هر آن راستی و نکویی، همه و همه، آموزه‌هاییِ بِهْدینانه‌اند. همراستایی با پاکی‌ونابی و کوشش برایِ نیست‌شوندگیِ تازشِ اهریمن و پیوستنِ به سرْمنزلِ مقصود نیز تنها آیینِ بِهْدینی است.

هر دینیِ و هر آیینی که آموزه‌هایِ بالا را رواج‌دهد، دینِ بِهی را رواج‌داده‌است.

زُدارْمینو هر چه به فرجامِ تباهِ خویش نزدیک‌تر می‌شود، در ستیزِ با شگفتی‌هایِ پیشگفته‌یِ دینِ بِهی، در نَما (=در ظاهر)، نبردِ شگفت‌تری را به نمایش می‌گذارد.

۲۱۵ در کرده‌یِ دویست و پانزدهُم، نویسنده مردم را دسته‌بندی می‌کند.

سنجه‌یِ دسته‌بندی مردم در این روایت، درنظرگرفتنِ آنان در زمینه‌یِ دوستی و کار است. به سخنِ دیگر، چه کسانی را برایِ دوستی برگزینیم و از چه کسانی بپرهیزیم.

نویسنده، مردم را از دیدِ استواری یا نااستواری در نکویی و بدکرداری به شش دسته بخش‌می‌کند. پس از آن، دید و داوریِ خود را درباره‌یِ یک‌یکِ دسته‌هایِ شش‌گانه‌یِ برشمرده نشان‌می‌دهد. ولی نخست، داوریِ خود را درباره‌یِ بِهْترین و بدترینِ مردمان فرامی‌گوید؛ پس آنگاه چهار دسته‌یِ میانینِ دیگر را داوری می‌کند.

۲۱۶ بحثِ کرده‌یِ دویست و شانزدهُم یکسره درباره‌یِ ستم است. نخست، خاستگاهِ ستم، دودیگر اینکه آیا ستم نابودشدنی و پرهختنی است؛ سدیگر، بحثِ چاره‌جویی در برابرِ ستم است.

نویسنده‌یِ روایت در تعریفِ ستم شیوه‌ای را برمی‌گزیند که در دیگرِ روایت‌هایِ کتابِ سوم، آن شیوه‌یِ تعریف را مردود دانسته است.

راوی می‌نویسد: **«ستم، در ذاتِ خود، نبودِ دادگری است»**.

به دیگر سخن، داد و بی‌داد می‌باید متناقض باشند نه متضاد.

خواننده‌یِ نکته‌جو و فرزانْ‌پژوه به‌یاددارد نویسندگانِ روایت‌هایِ پیشینِ کتاب، از زبانِ آذرفَرْنْبَغ، این شیوه را، که در تعریفِ دو پدیده‌یِ متضاد، یکی را نبودِ دیگری برشناسانیم، مردوددانسته‌اند.

زیرا دو پدیده‌یِ متضاد دو امرِ وجودی اند با نهایتِ بُعدِ ممکن میانِ آن دو؛ نه اینکه یکیِ امری ایجابی باشد و دیگری امری سلبی. ولی در اینجا راوی‌ای دیگر نویسنده است و دادگری و ستم را دو امرِ متناقض می‌داند که بودِ هر یکی بازبسته‌یِ نبودِ دیگری است.

برایِ نمونه، برابرِ نظرِ نویسندگان، نمی‌توانیم بگوییم، «تاریکی، یعنی نبودِ روشنایی». بلکه هم تاریکی و هم روشنایی جداگانه هستیِ ویژه‌یِ خود را دارند. ولی در اینجا، نویسنده از این تعریف پیروی نمی‌کند و **«ستم»** را **«نبودِ دادگری»** می‌شناساند.

برایِ چندمین بار با پرسشیِ نوشتاژشناسیک روبه‌رو می‌شویم: آیا نویسندگانِ دینْ‌کرد از پی‌آمدها، لوازمِ منطقی و بروبارِ خِرَدکاوی‌هایِ بحث‌هایِ خود آگاه نبوده‌اند؟ یا، روایتگرانِ گوناگونی، در زمان‌ها و جای‌هایِ گوناگون، دست‌اندرکارِ فراهم‌چیدن و تدوینِ دینْ‌کرد بوده‌اند.

سخن کوتاه! شیوه‌یِ کاربستِ ستم، شیوه‌یِ افراط و تفریط است؛ شیوه‌یِ کاربستِ دادگری شیوه‌یِ میانه‌روی است.

ستم، بروبارِ ناآگاهی است؛ بنیادِ همه‌یِ ناآگاهی‌ها زُدارمینو است.

چاره‌یِ رسیدن به هر آن بی‌ستمی، گسترشِ دادِ ویژه‌یِ دینِ بِهی است. که راهکارهایِ بجا و بایسته برایِ رودررویی با ستم همه را یکجا دارد.

بخشِ دومِ روایت (=کرده‌یِ ۲۱۶) درباره‌یِ نمادْنشانِ شاهِ ستمْ‌کامه و شاهِ برکنار از ستمْ‌کاری است. در این بخش، نویسنده‌یِ روایت بیانی دارد که به معنایِ وارسیِ نمادْنشانی است که به کمکِ آن می‌توان سنجه‌یِ **شاهِ ستمْ‌کامه از شاهِ برکنار از ستم** را آشکارکرد. ولی در سخنْ‌پردازیِ پس از آن، بحثی را می‌آغازد که بیش‌تر به توصیه به شاهِ ستمْ‌کامه برایِ برون‌رفتِ از ستمْ مانده است.

در پایانِ روایت، نویسنده به باورهایِ دو دسته از کیشداران می‌تازد که چراگفته‌اند **«حتی بی‌دادِ ستمگرانه‌یِ شاه نیز برخاسته از حکمتیِ خدایی است»**؛ یا چرا مدعی شده‌اند: **«بخش‌هایی از**

بی‌عدالتی برآمدِ خواست‌وکامِ ایزد است، بخش‌هایی هم ریشه در کردوکارِ خودِ مردم دارد».

۲۱۷ سخنْ‌پردازیِ کردهٔ دویست و هفدهُم به پندهایِ فرزانگانِ شرقِ دور مانَنده است.

سخن بر سرِ این است که چه چیزی برایِ جهانِ مادی و تن و روانِ مردم و انجامِ کارها و کاربستِ «*داد / عدالت*» خوب است.

۲۱۸ سخنْ‌پردازیِ کردهٔ دویست و هیجدهُم دربارهٔ نیروگانِ مینَویِ ودیعه‌نهاده‌شده در تنِ مردمان و کارگزارانِ زمینیِ آن نیروگانِ مینَوی و کِردوکارِ آن نیروها ست.

مردم، کارگزارانِ زمینیِ ستودگانِ پاکِ آسمانی، یعنی ایزدانِ همیارِ خداوند در کارِ آفرینش اند.

پس شایسته است ستودگانِ پاکِ مینَوی با حلول در تنِ مردم تابندگان را سرپرستی‌کنند.

نیروهایِ مینَوی در هیئتِ چهار نیرو در زمین به‌آشکاری‌می‌رسند: روان، جان، فْرَوَهْرْ و نیرویِ خودآگاهی (=قوّهٔ اِشعارِ به نفس).

سخنورزی و تعریفِ این روایت از دانشواژهٔ پهلویِ «اَخْوْ / axw» نظرِ ما را دربارهٔ معنایِ روشنِ واژهٔ درنظر زوزْآور می‌کند. در نظرِ ما، معنیِ هنجارین و درستِ این دانشواژهٔ پهلوی، یعنی اَخْوْ، **«پرتوایِ از جانِ اهورایی»** است. یکی از معناهایِ «اَخْوْ»، «نیرویِ زیستی» است.

سخن‌پردازیِ این روایت دنباله‌گیری و بلکه رساترسازندهٔ سخنْ‌پردازیِ روایتِ صد و بیست و سوم دربارهٔ چهار نیرویِ مینَویِ پیشگفته است. بد نیست خوانندهٔ پژوهنده بحث و سخنِ این روایت را با روایتِ کردهٔ صد و بیست و سوم برسنجد.

نکتهٔ رویکردنی در این روایت، همانندسازیِ تن و روان است با اسب و سوارکار به پیروی از همانندسازی‌هایِ فرزانگانِ پیشا-سقراطی.

این روایت، بویژه سه بندِ پایانیِ آن، از نظرِ اِسکاتولوژیِ (=eschatology / فرجامْ‌شناسی / آخرت‌شناسی) دینِ مزدایی نیز پژوهیدنی است.

۲۱۹ سخنورزیِ کردهٔ دویست و نوزده دربارهٔ وحی، یا بنا به ترجمهٔ ما، رازْآشکاریِ «ستوتْ‌یَسْن» است.

چند هات از هات‌هایِ ۷۲گانهٔ «*گاهانیگ*» را ستوتْ‌یَسْن نامیده‌اند.

بندِ نخستِ روایت چنین آغاز می‌شود:

شیوهٔ مردم برایِ از آنِ خویش کردنِ رازگُشایی‌هایِ (=وحی) فرازینِ «سْتوَتْ‌یَسْن»، آنگونه که از آگاهی‌هایِ دینِ بهی بدست می‌آید، خودشناسی و خوددوستی است؛ که از بنیاد، شناخت و دوست داشتنِ روانِ خویش است.

پس از این، نویسنده، پی‌آمدهایِ دوستی با روان را تا نگُستن از خویشتنِ خدایی خویش، و فرازینگی‌هایِ اینْ‌سَری و آنْ‌سَریِ مردمان را یک‌به‌یک برمی‌شمرد.

۲۲۰ سخنْ‌پردازیِ کردهٔ دویست و بیستم دربارهٔ نبردِ خِرَد و وَرَن (=کامه‌پرستی / تلون / رنگ‌برنگ‌شدن) در اندرونِ مردمْ‌زادگان است.

اگر خِرَدْ تنِ مردم را پیشوایی کند، این پیشوایی همه سود خواهد بود؛ اگر وَرَن / کامه‌پرستی رهبری‌کند سرتاپا زیان‌خواهد بود. در این روایت، بس گزیده‌وار، پی‌آمدهایِ هر دو گونه رهبری نیز به‌میان‌آمده‌است.

۲۲۱ سخنِ کردهٔ دویست و بیست و یکُم بر سرِ درازی و کوتاهیِ زمان است. و نیز اینکه، زمانِ بی‌کرانه تا کِی کرانمند شده‌است. اما این روایت (=کردهٔ ۲۲۱) با همهٔ کوتاهی‌اَش، بحثیِ زمان‌شناسانه را به‌میان‌می‌نهد که نمونهٔ آن را در نوشتارگانِ فرزانورانهٔ لایبْ‌نیتْس می‌یابیم که بنا بر آن، دیرندیِ زمانْ برآمدِ دستگاهِ اندیشگانیِ ما نیز هست.

۲۲۲ سخنورزیِ کردهٔ دویست و بیست و دوم دربرگیرندهٔ هفت جُستار دربارهٔ مردم است.

از جمله اینکه: ذاتِ مردم چی‌ست، برایِ چه ساخته و آفریده شده‌اند، ذاتِ مردم در چه چیزی فرودمی‌آید، این ذات از سویِ چه کسی فروفرستاده شده است، ذاتِ مردم پس از وانهادنِ تن به کجا می‌رود، این ذات سویِ چه کسی بازمی‌گردد، و، زاد و نهاد یا همان ذاتِ مردم در پایانِ جهان به چگونه سامانی می‌رسد. در پایانِ روایت، نویسنده می‌گوید: در جهانِ آخرت، حتی تنْ‌پوشِ گیتیاییِ مردم نیز در سامانیِ پاک و ناب و تهی از پتیاره سامان‌دهی می‌شود.

انسانْ‌شناسیِ این روایت، از بنیاد با انسان‌شناسیِ دین‌هایِ سامی دیگرسانی دارد؛ که پژوهیدنی است.

۲۲۳ سخنورزیِ کردهٔ دویست و بیست و سوم دربارهٔ پیشْ‌بایست‌هایِ (=شرایط) گزینشِ سالار در هر یک از پایگان‌هایِ چهارگانهٔ مردُمیک است.

نویسنده، در سرْنامهٔ روایت پایبند می‌شود که سنجه‌هایِ گزینشِ سالار در هر طبقه، برایِ سالاری در همان طبقهٔ مردمانه را برشمرد.

نخستین و زیرْبنیادی‌ترینِ همهٔ سنجه‌ها، یعنی زیرْبنیادی‌ترین سنجهٔ گزینشِ هر چهار طبقهٔ مردُمیک از مجتهدِ اعلم گرفته تا سالارِ کشاورزان، سنجهٔ «خِرَد» است.

در کتابِ سومِ دینْ‌کرد بیش از پانصد بار، «خِرَد»، «خِرَدْورزی»، «خِرَدْپژوهی»، «خِرَدشکیبی»، «خِرَدْپسندی»، «خِرَدْسالاری»، و مانندِ این‌ها سخت سفارش شده است.

حتی ارزشِ بی‌پایانِ دینِ مزدایی و استواریِ پی‌وپایه‌یِ آن نهاده‌شده بر خِرَدْورزی است؛ تا بدانجا که هر آیینِ «خِرَدْگریزی» دشمنِ دینِ مزدایی تلقی می‌شود. در این روایت نیز چنین است.

در این روایت (=کرده‌یِ ۲۲۳)، «خِرَد» سرآمدِ همه‌یِ هنرهایِ نهادی (=فضایل) است.

پس از آن، دو سنجه‌یِ فراگیرِ دیگر برایِ هر چهار پایگانِ مردُمیک برشمرده‌می‌شود.

پس از آن، پنج سنجه‌یِ دیگر نوشته‌می‌آید که ویژه‌یِ گزینشِ سالارِ دینْ‌سالاران برایِ سرپرستی بر طبقه‌یِ آسْرونان است.

در گزینشِ سالارِ طبقه‌یِ کشاورزان برایِ سرپرستی بر کشاورزان، افزونِ بر آن هشت سنجه‌یِ گزینشِ آسرونان، سالارِ کشاورزان می‌باید دارایِ دو سرشتْ‌نشانِ دیگر یا دو هنرِ اخلاقیِ دیگر باشد تا بتوان وی را به سالاریِ کشاورزان برگزید.

در گزینشِ سالارِ آرتشتاران، افزونِ بر آن سرشتْ‌نشان‌هایِ ده‌گانه و پیشگفته، سالارِ آرتشتاران می‌باید دارایِ سه سرشتْ‌نشانِ دیگر نیز باشد تا بتوان وِی را در جایگاهِ سالارِ آرتشتاران (=آرتشبُد) برگزید.

از آن میان، داشتنِ پیکریِ تنومند، داشتنِ بیش‌ترین نیرویِ تنانی، و، دلیری است.

۲۲۴ سخنورزیِ کرده‌یِ دویست و بیست و چهارُم درباره‌یِ سپاسْ‌گفتنِ اورمزد است به یوبه‌یِ پاداشی که به کرفه‌هایِ مردمان می‌دهد و راستداشتِ بی‌ستمی‌اَش در پادافرَهِ گناهِ مردمان.

نویسنده‌یِ روایت، با سخنِ زیر، گزارشِ خود را می‌آغازد:

جانِ *«اهورایی‌سرشت»* مردمْ بهره‌مند از ویرایشیِ خداگونه است.

بودوباشِ سه سژواژه‌یِ اوستایی در این روایت پژوهشِ نوشتارشناسیک و معنی‌شناسیکِ روایت را جدی‌تر می‌کند. دینْ‌واژه‌هایِ «هو-آ-داشْ»، «آ-داشْ»، و، «وِیْداکْ-آ-داشْ».

این سه واژه‌یِ اوستایی، سه دَهِشانه یا سه پیام‌آورِ اهورایی‌اند که جان و تنِ مردم را سویِ کرفه‌کاری گرایان‌می‌کنند.

در میانه‌یِ روایت، نویسنده چم‌ورزیِ (=استدلالِ) خود را برایِ سپاس‌گویی از ایزد در زمینه‌یِ پاداشِ کرفه به‌میان‌می‌نهد.

سه نیرویِ دیگر نیز هستند که جان و تنِ مردمان را سویِ گناه فرازمی‌برند و از کرفه بازمی‌دارند.

در پایانِ روایت، از شیوه‌یِ خُرده‌سنجیِ نویسنده بر دسته‌ای از کیشداران درمی‌یابیم که سه نیرویِ گرایان‌کننده‌یِ مردم سویِ گناه، فرارسیده از دیوان است.

دسته‌ای از کیشداران هستند که سه نیرویِ گناه‌آور را نیز دَهِشانه‌ای ایزدی می‌انگارند. نویسنده در عبارتِ پایانیِ روایت، پاسخِ کیشدارانِ نامبرده و پی‌آمدِ ناراستِ باورهایِ آنان را نشان‌می‌دهد.

۲۲۵ سخنِ کرده‌یِ دویست و بیست و پنجُم دربرگیرنده‌یِ پنج جُستار در زمینه‌یِ دین و نسبتِ مردمیان با آن است.

سخن، نخست، درباره‌یِ کسی است که دین در وجودِ وی ماندگار است.

نویسنده در بندِ نخستِ روایت، بالاترین مرزِ دینداری و باورمندی را با حسرت‌وارترین تب‌وتابِ مردمیان در برابرِ کنیزِ خوبْ‌چشمِ پیکرینِ بالابلندِ شَنگِ کلهْ‌داز همانسته‌می‌کند و برابرمی‌نهد.

دین، اگر در نظرِ مردِ خدا، همانندِ نیکوپیکرترینِ کنیزانِ شوخْ‌چشمِ خمارِ مهوش آید، چنین کسی با چنین نگاهی به دین، همان کسی است که دین در هستانِ او ماندگار است.

از بسِ بازگویی و تکرار، دیگر نباید شگفتزده شد که دینِ مزدایی نیز فراترین مرزِ باور را با بالاخمانیدنِ همه‌یِ مردمان در برابرِ حوریْ‌وشِ شوخِ خُرامنده برابر نهد.

پس از این، مِهر و دُوشارْم به دین با خرمایِ تربیت‌شده با آبِ خوشگوار و مانندِ این نیز همانندنهاده‌می‌شود. سپس، درباره‌یِ «کسی که دین را با پرس‌وجو می‌یابد»، و «کسی که بی‌پرس‌وجو، دین، خودبه‌خود بدو روی می‌کند»، و، «کسی که دین را به کمکِ آگاهی و دانش به‌دست‌می‌آورد»، و در پایان، از «کسی که از دین روی‌برگرفته است و دین برایِ وی بیگانه است» نیز سخن‌می‌رود.

کسی که به هیچ دینی پایبند نیست همان «سوفیست» و «دَهری» است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد و دیگرِ رازپژوهان و دینْ‌جویانِ سپسین نیز همیشه «دهری» و «سوفیست» را یکی دانسته و برابر گرفته‌اند.

۲۲۶ سخنورزیِ کرده‌یِ دویست و بیست و ششُم درباره‌یِ بایستمندیِ فضایل و نابایستمندیِ رذائل در نهادِ مردم است.

چه چیزیِ ارزانیِ همگان است؟ همانی که در همان دَمِ رسیدنْ هست‌وبودِ آن آشکارا بایستمند است.

چه چیزي در همان دَمِ رسیدن بایستمند است؟ هماني که جهانْ‌آفرین بودِ آن را براي هر کس واجب‌دارد و آن، هنرهاي نهادي (=فضایل) است؛ که به‌کاراندازنده‌ي خِرَدِ مردمان نیز هست.

چه چیزي براي مردم نابایستمند است؟ هماني که جهانْ‌آفرین بودوباشِ آن را در تن و جانِ مردمْ بایستمندنمی‌داند و نمی‌خواهد و آن، رنگ‌برنگ‌گشتنِ (=تلونِ) تباهنده است.

نویسنده‌ي روایت در اینجا نیز زمانکي می‌یابد تا ایرادِ اعتقادي دسته‌اي از کیشداران را برملاکند. دسته‌اي از کیشداران بر این باور اَند که تلون‌خواهيِ تباهنده را نیز ایزد براي آزمودنِ مردم در هستانِ آنان نهاده‌است.

در سرتاسرِ دینْ‌کرد، نبرد میانِ خِرَد و کامه‌پرستی (=وَرَن / تلوّن‌خواهی)، یکيِ دیگر از پیکرینگی‌هايِ نبردِ گیهانيِ اهورا و اهریمن است، که، در تنِ مردمان دنبال‌می‌شود.

۲۲۷ سخنْ‌پردازيِ کرده‌ي دویست و بیست و هفتُم دربارهِ‌ي بُنْ‌واژه و نیز، بُن‌وگوهرِ بِهْ‌دینی و بددینی است.

کرده‌ي دویست و بیست و هفتُم سه بخش است.

در بخشِ نخست، سِزْواژه‌ي بِهْ‌دینی، و، سِزْواژه‌ي بددینی شناخته می‌گردد. بِهْ‌دینی قرارِ ابديِ جهانْ‌آفرین براي تنابندگان است.

بحث که به بددینی می‌رسد نوشتارِ پهلوی دچارِ تاریکی می‌شود.

آنگونه که ما دریافته‌ایم، بددینان بر این باور اند که جهانْ‌آفرین خاستگاهِ وجودِ بددینی در جهان نیز هست. بخشِ دوم، گزارشي دربارهِ‌ي جمشیدِ جَم است. جَم در برابرِ دادِ دینْ فرمانبُردار بود و در پیمانِ خود با اورمزد استوارْمنش. و نیز ایزد را بسانِ مطلق تهی از هر پتیارگی می‌دانست.

دیوان ایزد را در جایگاهِ بُن‌وگوهرِ بدی نیز می‌شناساندند. و می‌کوشیدند نگرگاهِ دیويِ خود را میانِ برزنیان و زبونْ‌گرفتگان پخش‌کنند. نگرگاهي که افراط و تفریط را در برابرِ میانه‌رويِ دینِ بِهی می‌نهاد. انجمني برپامی‌شود که جَم از یکسو و دیوان از سويِ دیگر در آن نشسته‌اند.

بحثِ انجمن بر سرِ فروزه‌هايِ ایزد است. جَم در پایانِ انجمن درستيِ گفتارهايِ یزدانْ‌پسندانه‌ي خود را استوارمی‌دارد. و خود بر آن پیمان می‌رود.

دیوان ولی با فریبکاری خیم‌وخويِ ضحاک را به‌تباهی‌می‌کشانند و وی آوازهِ پاذْآیینِ دیوی می‌شود و افراط و تفریط را در پیکرِ دینِ یهودی سامان‌می‌دهد و کتابي به نامِ پنجْ‌دَر (=اسفارِ پنج‌گانه) تدوین‌می‌کند و شهرِ اورشلیم را بُنْ‌گاهِ آن پاذْآیین قرارمی‌دهد.

این مرده‌ریگِ دینی از ضحاک به ابراهیم، و از ابراهیم به موسی و از موسی به شاگردانش می‌رسد. این پاذْآیینِ دیوی در کالبدِ دینِ یهودی به ایرانشهر گزندمی‌رساند. دینِ مزدایی و شهریاريِ ایرانی فرودمی‌گیرد. همه گونه بدی در جهان درمی‌گسترد.

نویسنده‌ي روایت در بندِ پایانی هشداري بدین گونه می‌دهد: «تا آن زمان که این بنیادِ پتیاره‌ساز در این بوم‌وبر ریشه‌دارد، آش همان آش است و کاسه همان کاسه». مگر اینکه خواست و فرمانِ جهانْ‌آفرین در این سرزمین به‌پیدایی‌رسد.

۲۲۸ سخنِ کرده‌ي دویست و بیست و هشتُم دربارهِ‌ي مردمِ سودمندِ فراخگرِ گیهان و مردمِ زیانْ‌رسانِ تنگیْ‌آورِ بر گیهان است.

سنجه‌ي این دو دسته مردم نیز به‌کارگیريِ خِرَد است. به‌کارگیريِ خِرَد در پایان، جهان و همه‌گونه نیکی را به افزایندگی می‌رساند. آن دسته از مردم که نه از خِرَد بلکه از کامه‌هايِ وَرَنْ‌آلود پیروی‌کنند جهان را به کاهندگی می‌کشانند.

در این روایت (=کرده‌ي ۲۲۸)، با همه‌ي کوتاهی‌اش، یکي از سرْسخنانِ زیربناییِ دینِ مزدایی فراگفته‌شده‌است:

«به‌کارگیريِ خِرَد، جدای از انجامِ جديِ خویشکاريِ آفرینشی و مردمانه، هیچ سودي نداره».

۲۲۹ بحثِ کرده‌ي دویست و بیست و نُهُم یکسره فرزانْ‌وَرانه است.

در این روایتِ درازآهنگ، سخن بر سرِ معنی و مفهومِ «آزمایش»، و، آن هستومندی است که به آزمایش کردن نیازمنداست.

بحث، رونماییِ ارسطویی دارد؛ ولی رونمايِ ارسطوییِ بحث، مانندِ همیشه، براي استوارکردِ درستيِ درونه‌ها و بُنْ‌باورهايِ دینِ مزدایی به‌کارمی‌رود.

چندین دَه نکته‌ي شایايِ فرزانْ‌پژوهی در این روایت به چشم می‌آید. یکي اینکه تنها اورمزدِ جهانْ‌آفرین است که علمِ مطلق دارد و نیازمندِ پژوهش و آزمون نیست. هستومندان همه نیازمندِ آزمون اند. پس، هر نیازمندِ آزموني یعنی هر آن هستومند.

آزمایش بر چیزيِ نهفته از دانش تعلق‌می‌گیرد؛ آنهم از راهِ نمادها و نشانه‌ها (=دَخْشَگ ئُد نِیشان).

نمادها و نشانه‌هایي که براي آزمونگر آگاهی‌هايِ تازه‌اي فراچنگ‌می‌آورد.

نکته‌ي شاینده در این روایت که نیز سرتاسرِ سخن گِردِ آن می‌چرخد، تکیه‌ي نویسنده بر سه بار آزمودنِ هر کس یا هر چیزي است.

خوانندهٔ پژوهنده خواهد دید که در کردهٔ صد و پنجاه و هفتُم نیز آزمونِ پزشکِ موفق یا ناموفق سه بار آزمودنِ وی است.

این، نشان از آن دارد که نویسندگانِ دینْ‌کرد برایِ «استقراء / گام‌برداری از خُرد به کلان» مرزیِ کمیّتی / چندی‌شناسانه قائل بوده‌اند.

در کارنامهٔ وندیداد نیز بحثِ سه بار آزمودنِ هر چیزیِ بازگویی‌شده‌است. رویِ‌هم‌رفته درونهٔ سخنِ روایت، گِردِ مقولهٔ شناختهٔ «دال و مدلول» است؛ که بنیادِ استقراء دانسته‌شده‌است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد با بحثِ دالّ و مدلول به‌خوبی آشنایی دارند. در روایت‌هایِ گوناگون، هم از دلالت‌هایِ خِرَدْبنیاد (=عقلی)، هم از دلالت‌هایِ پیمانْ‌بنیاد (=وضعی / قراردادی) و هم از دلالت‌هایِ سرشتْ‌بنیاد (=طبعی) سخن‌می‌رود. راوی می‌نویسد: از میانِ کارهایِ اینْ‌جهان، در بحثِ «آزمایش»، آزمایشِ شهریاری و دین است که «*خدایی‌بودن یا دیوی‌بودنِ آن شهریاری و دین*» با سه بار آزمایش در سرگذشت‌ها به آشکاری‌می‌رسد.

این همان آماجی است که نویسندگان از به‌میان‌نهادنِ بحثِ آزمایش سرِ آشکارگردانیدنِ آن را دارند.

شهریاریِ نیک یک بار در شاهیِ جَم و جَمْ‌تخمگان به آشکاری رسیده است. دودیگر در نژادِ منوچهر و کیانیان و سدیگر در نژادِ ساسانیانِ نیکْ‌آفریده.

شهریاریِ بد نیز در تبارِ ضحاک به‌آشکاری‌رسیده‌است. پاذنیرویِ کاهندهٔ آفرینش، اهریمن، برایِ رواجِ پادشاهیِ بدِ بدتخمگانْ نخست ضحاک را گزین کرد. پس از وی تبارِ شهریاریِ بد به ابراهیم رسید.

با هر بار بازآراییِ پادشاهیِ بدتخمگان، دسته‌دسته افزون‌خواهی و کاستی‌کاری و بی‌داد و تباهی بر ایرانْ‌زمین فروباریده است.

در بندِ پایانیِ روایت، نویسنده نتیجه‌می‌گیرد که همهٔ چیزهایِ جهان، در روندِ هستی‌پذیری، از نظرِ نکویی و بدی، سه باز آزموده شده یا خواهند شد.

۲۳۰ سخنورزیِ کردهٔ دویست و سی‌اُم دربارهٔ ویژگی و سرآمدبودنِ فردِ مزداییِ دینبُردار است.

راوی می‌نویسد: «زمزمهٔ مَنْتْرَهایِ دینِ مزدایی، ذاتیِ دینِ مزدایی است». سپس مدعی‌می‌شود هر نامی که بر چیزی نهاده شود، در نسبتِ با حقیقتِ درونیِ آن چیز، نامیِ سزاوار و بامُسَمّی است. که همان سخنورزیِ همْ‌اندازگی و تطابقِ ذات و نام است. معنایی همانندِ با «*الاسماءُ تُنَزِّلُ مِنَ*

السماء». پس، مرد و زنِ «*دینبُردار*»ِ دینِ مزدایی نیز شایستهٔ این نام‌اند.

به دیگر سخن، کسی که از پیشْ زاد و نهادیِ شایسته دارد، شایستهٔ اطلاقِ این نام می‌شود.

۲۳۱ سخنورزیِ کردهٔ دویست و سی و یکُم سخنیِ تکراری دربارهٔ خِرَدْپذیر بودنِ پاداشِ ثواب و پادافْرَهِ گناه است. نسبت و همانندیِ پیشا-سقراطیِ اسب و سوارکار برایِ تن و روان دوباره فراگفته‌می‌شود. اگر کسی اسبِ شاه را به‌خوبی برایِ سواری آماده‌کند پذیرایِ پاداش است. اگر کسی نتواند اسبِ شاه را به‌خوبی برایِ سواری آماده‌کند شایستهٔ کیفر است. اگر روانِ مینوآشیان نیز نتواند تنِ زمینیِ خود را که برایِ سواری در جهانِ مادی به وی داده‌اند درست و رسا بپرورد، سزاوارِ کیفرخواهدشد.

۲۳۲ سخنِ کردهٔ دویست و سی و دوم دربارهٔ آن مردمانی است که در زمینهٔ فرّهٔ یزدانی نیک‌نشان‌ترین اَند، و، آن دسته از مردم که در زمینهٔ شوربختی پُرنشان‌ترین اَند.

بحثِ روایت با گزاره‌ای آغاز می‌شود که به گمانِ ما از بحث‌هایِ زیربناییِ دبستانِ رازِ (=عرفانِ) دینِ مزدایی است. و آن، یکیِ دانسته شدنِ فرّهٔ یزدانی با حسِّ وظیفه‌شناسی است.

هر هستومندی، جاندار و بی‌جان، آسمانی و زمینی، هوشنده و بی‌هوش، رونده و چرنده، مینوی و گیتیایی، در دستگاهِ آفرینش برایِ انجامِ کاری ویژستگی (=تخصیص) یافته است.

این تخصیص و آن نیرویِ انجامِ خویشکاریِ خدانهاده، همان فرّهٔ یزدانی است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد، پی‌درپی، بر این نکته انگشتِ سخن می‌نهند که: «**خویشکاری همان فرّهٔ یزدانی است؛ فرّهٔ یزدانی همان خویشکاری است**».

ایزدانِ همیارِ خداوند در کارِ آفرینش (=ملائکهٔ مقرب)، در زمینهٔ انجامِ خویشکاری‌هایِ اهوراپسند از همهٔ دیگر هستی‌داران کوشاتر اند؛ از این روی، اگر مردمیْ‌زادگان در انجامِ خویشکاری‌هایِ آفرینشیِ خود بکوشند، از نظرِ همسانی با ستودگانِ پاکِ مینوی برابر نهاده‌می‌شوند.

پس از این، نویسندهٔ روایت نشان می‌دهد که دوریِ کاهلانه از خویشکاری ما را هر چه بیش‌تر به دیوان مانندتر و نزدیک‌تر می‌کند؛ و، پاذفرّهٔ (=ضدِّ فرّه) دیوی که همان شوربختی است، در آنان افزایش‌می‌یابد.

نویسنده، معنایِ پذیرایِ نظرِ خود را با واژهٔ پهلویِ «دُش-فَرَّگ» برمی‌گوید.

برابرِ گمان و بازشناختِ ما، واژهٔ درنظر، متضادِ واژهٔ پهلویِ «خْوَرَّه» است.

۲۳۳ سخنِ کردهٔ دویست و سی و سوم دربارهٔ آگاهی‌ها، و البته باریکانه‌تر، آگاهی‌هایِ تماییِ

(=ظاهری) است که دیگرِ دین‌ها دربارهٔیِ امورِ پیدا و پنهانِ جهان فرامی‌گویند.

دلآهنگِ نویسنده از همان بندِ نخستِ روایت آشکارمی‌شود. برایِ مردِ دادوَرِ راستْ‌گفتار، گواهی‌ها و آگاهی‌هایِ شخصِ دروغگو با گواهی‌ها و آگاهی‌هایِ شخصِ راستْ‌گویِ خِرَدگرا برابرنیست. پس، گفته‌ها و گواهیْ‌نمایی‌هایِ آن دینِ دروغ دربارهٔیِ امورِ پیدا و پنهانِ جهان نیز با گفته‌ها و گواهی‌هایِ «*دینِ استوار بر خِرَد و نهاده بر راستی*» نیز همسنگ و همتراز نیست.

۲۳۴ سخنِ کردهٔیِ دویست و سی و چهارُم دربارهٔیِ مرزِ میانِ کار و ناکار است.

کار یعنی کرفه (=ثواب)؛ ناکار یعنی گناه.

هر کدام دو دسته‌اند: برخیِ کرفه‌ها به خویشتنِ خویش کرفه‌اند و برخیِ برابرِ بازشناختِ دستگاهِ دادگستری. گناه نیز به همین شیوه دو گونه است.

۲۳۵ سخنِ کردهٔیِ دویست و سی و پنجُم دربارهٔیِ اندرون و بیرونِ تنِ مردمیْ‌زادگان، و، دربارهٔیِ بویناکی و گندبوییِ جانِ آنان است.

خوش‌بوییِ اندرونیِ تنِ مردمْ‌زادگان سرشتین است؛ گندناکیِ آن از سویِ دیوِ آز است.

خوش‌بویی‌هایِ برونی نیز از هر آن گیاهِ خوش‌بوی برمی‌آید؛ گندناکیِ برونی از مردار و ریمنی‌ای است که پی‌آمدِ آمیختگیِ گندآورِ اهریمن با جهان است. خوش‌بویی و گندناکی، از بنیاد، برآمده از وَهْمَن و اَکومن است. در پایانِ روایت، نویسنده آیه‌ای از یسنا، هاتِ سی و پنجُم را به همراهِ گزارشِ پهلویِ آن برمی‌نویسد.

۲۳۶ سخنْ‌پردازیِ کردهٔیِ دویست و سی و ششُم دربارهٔیِ بِهْترینی و بدترینیِ شهریاران است.

بِهْترینِ شهریاران آنانی‌اند که رایْ‌فرمایی‌شان نهاده بر مِهرورزی و، نیک آرمنده گردانیدنِ مردم است. بدترینِ شهریاران آنانی اند که فرمانْفرمایی‌شان نهاده‌شده بر بدمِهری و اِسکانِ نابه‌جای و نادرستِ مردم باشد. در دنباله، نویسنده، چهار سخنوارهٔیِ «*مهرورزیدن*»، «*به‌درستی آرمنده گردانیدن*»، «*بدمهری*»، و، «*اِسکانِ نابه‌هنجار و نادرست*» را تعریف‌می‌کند.

۲۳۷ سخنِ کردهٔیِ دویست و سی و هفتُم دربارهٔیِ وامِ مردمان به آفریدگار است به سببِ رستگاری و شرایطِ رستگاری‌ای که آفریدگار به آنان ارزانی داشته‌است.

نوشتارِ پهلویِ این روایت (=کردهٔیِ ۲۳۷) با زبانیِ بسیار پیچیده و تاریکْ‌نما نوشته‌شده‌است؛ ازاین‌رو، جز از گزارشِ سرْنامهٔیِ روایت و بندِ پایانیِ آن، به درستیِ گزارشِ خود امیدوارنیستیم.

آنچه تاکنون از این روایت دریافته‌ایم این است:

انسانِ شرافتمند، هرگونه مهر و دُوشارْمِ دیگران را نسبتِ به خود پاسخِ درخور می‌دهد و به‌کردار نیز مهر و دُوشارمِ دیگران را به‌منزلهٔیِ دِیْنی بر گردنِ خود درنظرمی‌آورد و به‌موقع جبران‌می‌کند.

پس، پاسخِ مهر و دوشارْمِ جهانْ‌آفرین از سویِ مردمیانِ نژاده و شریف نیز می‌باید چونان وامی بر گردنِ آنان تلقی‌شود؛ خداوند نیز سپاسْ‌گویی و لطف و محبتِ (=مهر و دُوشارْم) تنابندگان را به بِهْترین شیوه‌ای که آن شیوه همْ‌ارزِ خداوندیِ خداست، پاسخ‌می‌دهد.

به واقع نیز دَهِشانه‌هایِ یزدانی بروبارِ کردارهایِ ستایشْ‌وَرانه‌یِ [=ستایشوَرانه‌یِ] خودِ بندگان است که ارزانیِ آن می‌شوند.

نمایِ برونیِ روایت در بسترِ سخنِ پهلوی، از نظرِ زبان و بیان، به‌گونه‌ای تنسیق شده‌است که خواننده گمان می‌کند این خداوند است که می‌باید وامدارِ سپاسْ‌گویی‌ها و شکرگزاری‌هایِ بندگانِ خود باشد. و این معنایِ آشفته از باورهایِ هیچ دینی و آیینی برآهنجیده نمی‌شود.

با پیشِ رو داشتنِ بنایِ اعتقادیِ دینِ مزدایی، برایِ ما شکی نمی‌ماند که روایتْ دستکاری‌شده و آسیب‌دیده‌است.

۲۳۸ سخنِ کردهٔیِ دویست و سی و هشتُم دربارهٔیِ چارچوبِ بِهْدینی و بددینی، و، بِهْدینِ فرودین و میانین و فرازین است.

چارچوبِ بِهْدینی گرایشِ خواستِ مردم به ذاتِ دینِ بِهی است؛ چارچوبِ بددینی نبودِ گرایشِ بددین به ذاتِ دینِ بِهی است.

بِهْدینی هستیِ دین را هستی‌ای خدایی می‌نگرد؛ بددینی برایِ دین، هستی‌ای خدایی قائل‌نیست. در بِهْدینی پرتوهایِ اهوراییِ جان از راهیِ مینُوی به اندیشه‌گاهِ مردم می‌رسد. بددینی این راه را بسته می‌انگارد. پس از بحثِ چارچوبِ بِهْدینی و بددینی، نویسنده هواخواهانِ بِهْدینی را بر سه دسته می‌داند: بِهْدینِ فرودین، میانین و فرازین. و یک‌به‌یک این سه گونِ بِهْدین را تعریف‌می‌کند.

۲۳۹ درکردهٔیِ دویست و سی و نهم، پشتِ‌سرِهم با دو سرْنامه (=تیتر) از دو روایت روبه‌رومی‌شویم؛ و بی‌درنگ گزارشِ سرْنامهٔیِ دوم نوشته‌آمده‌است. روشن است که نوشتارِ توضیحیِ سرْنامهٔیِ نخست برجای‌نیست و ازدست‌رفته‌است.

استادانِ زبان و ادبِ پهلوی بر این باوراند که کردهٔیِ نُهُمِ پیکارْنامهٔیِ «**شُکَنْدْگُمانیک ویزار**» همین کردهٔیِ دویست و سی و نُهُمِ دینْ‌کرد است. نویسندهٔیِ پیکارْنامهٔیِ پیشگفته، در کردهٔیِ نُهُمِ کتابِ خود، بی هیچ دخل و تصرفیِ نوشتارِ دینْ‌کرد را بازگویی‌می‌کند.

نهاذْمانِ کتابِ شکندگمانیک و نهاذْمانِ این روایتِ کتابِ سوم نشان‌می‌دهد که این روایتِ دینْ‌کرد، زمانِ ترابری و هنگامِ نوشتن در شکندگمانیک، حتی بازنویسی هم نشده‌است؛ بلکه کرده‌یِ درنظر یکجا قیچی‌شده و به پیکاژنامه‌یِ شکندگمانیک ترابُرده‌شده‌است. رونویس‌کنندگانِ خدابیامرزِ دینْ‌کرد چندین بار با قیچی به جانِ دینْ‌کرد افتاده‌اند؛ ولی روایت‌ها را در همین کتاب جابه‌جا کرده‌اند. این بار کارِ قیچی و ترابری به کتابیِ دیگر کشیده‌شده‌است. دانسته نیست که چرا نویسنده‌یِ شکندگمانیک (=مردانْ‌فرخ پسرِ اورمزْداد) رنجِ بازنویسی را بر خود هموار نکرده‌است.

دومناش، مترجمِ فرانسویِ کتابِ سوم، برایِ نگه‌داشتِ یکدستیِ شماره‌گذاری‌هایِ خود با گزارشِ سنجانا، روایتِ نخستین را با شماره‌یِ دویست و سی و نُه (الف)، و، روایتِ دومین را با رقمِ دویست و سی و نُه (ب) نشان‌داده‌است.

۲۳۹ (الف) بحثِ کرده‌یِ دویست و سی و نُهم(الف) درباره‌یِ هستی‌داشتنِ هم‌ستیزنده‌یِ آفریدگان، و، درباره‌یِ پیشینْ‌بودگیِ آن به نسبتِ دیگرِ آفریدگان است.

از آنجا که بُنْ‌نوشتِ پهلویِ بخشِ بزرگیِ از پیکاژنامه‌یِ «***شکندگمانیک ویزار***» ازدست‌رفته‌است، و از آنجا که روایتِ پهلویِ دینْ‌کرد (=کرده‌یِ ۲۳۹ الف) هم در میانِ ازدست‌رفته‌ها بوده‌است، و از آنجا که گزارشِ سانسکریتی و پازندِ پیکاژنامه‌یِ درنظرْ امروز دردست‌است، گزارشِ سانسکریتی و نوشتارِ پازندِ این روایتِ دینْ‌کرد امروزه برجای‌است.

در گزارشِ سانسکریتی، بندها شماره خورده‌اند. شماره‌یِ بندها از یک تا چهل و پنج است.

چهار بندِ آغازین درباره‌یِ اقتباس از دینْ‌کرد است. از آذربادِ یاوندانِ والاتبار، در جایگاهِ کسی یادمی‌شود که کارنده‌یِ بذرِ دینْ‌کرد است اما نه نویسنده‌یِ آن. مردانْ‌فرخ، آذرفَرنْبغ فرخ‌زادان را نخستین تدوین‌گرِ دینْ‌کرد می‌شناساند.

چنین می‌نماید که استوارْداشتِ درستیِ این گزاره که بنا بر آن، بُن‌وگوهرِ ستیزنده با آفریدگان، هستیِ ویژه و بخوذْاستوار دارد، از اندرونی‌ترین اندرونِ مردمیْ‌زادگان تا بیرونی‌ترینِ آن، نمودیِ آشکار، قطعی و مسلم است. برایِ نمونه: هستی‌داشتنِ فضایل و رذائل؛ هستی‌داشتنِ آفریننده و ویرانگر؛ هستی‌داشتنِ گرما و سرما، نموری و خشکی؛ تاریکی و روشنایی؛ گندناکی و خوشبویی؛ زهر و پاذْزهر و، چهارپایانِ سودمند و درندگان.

فراتر از جهانِ مادی، هستی‌داشتنِ اخترانِ بد و اخترانِ بخشنده‌یِ بخت.

و، ستیزشِ دیوان و ایزدان که فراتر از مرزِ دیدن و اِنگاردن (=تصور) است.

آفرینشِ آفریدگانْ کردوکاریِ بایستمندانه است و آفریدگان، برایِ زندگی و نبردْ زیناوند به (=مجهز به) ابزارِ بایسته‌اند.

آفریننده‌یِ نیکی‌ها، در کارِ آفرینش نمی‌تواند بی‌بهره از آگاهی یا بی‌بهره از انگیزه یا بی‌بهره از سود باشد. و اینکه همه‌یِ آفریدگان، هر کدام زیناوند به ابزاری اند که چاره‌سازِ آنان در برابرِ تباهیِ دشمنِ ستیزنده است، خود، گواهیِ استوار است بر اینکه جهانِ سودمند، کاژنشانِ سازنده‌ایِ سودرسان را بر پیشانیِ خود دارد.

فراتر از بندِ سی و شش، نویسنده می‌کوشد پیشینگیِ هست‌وبودِ ستیزنده‌یِ ویرانگر را در سنجشِ با زمانِ آفرینشِ آفریده‌هایِ نیکْ استوارکند.

چرا آفریده‌ها سودمند آفریده شده‌اند؟ چون به انگیزه‌یِ برآوردِ نیازیِ از پیش سودمندشده‌اند.

این نیاز، پیشاپیش، بازبسته‌یِ جبران و زُدایشِ شتابِ تنگ‌کننده و دردآورِ اهریمن بر آفرینش است. پس، روشن است که سازواره و اندامه‌یِ تنابندگان کمکیِ است به آنان برایِ ایستادگی در برابرِ دشمنِ آفرینش. و این مطابق است با همه‌دانی و همه‌توانیِ دانشِ پیشینْ‌بنیادِ جهانْ‌آفرین.

ژرف‌نگری در کارِ آفرینش نشان از آن دارد که با نبردیِ سازمان‌یافته و تنابندگانیِ پروریده برایِ این نبرد روبه‌روهستیم. چه، پرورشیِ سِرِشْتْوَرانه (=غریزی) و چه پرورشیِ دانشوَرانه.

فرجامْ‌شناسیِ بُنْ‌انگیزها (=عللِ غایی) در این گزارش سرتاسر ارسطویی است.

۲۳۹ (ب) بحثِ کرده‌یِ دویست و سی و نُه(ب) درباره‌یِ موهبت و آفرینشِ بخششْ‌گونه‌یِ خداوند است.

نویسنده‌یِ روایت، معنایِ پذیرایِ نظرِ خود را از مفهومِ موهبت، با دینْ‌واژه‌یِ پهلویِ «یان» فرامی‌گوید.

چه هنگامی می‌توانیم از جهانْ‌آفرین درخواستِ موهبت (=یان) کنیم؟ آن زمان که ژرفانه و پاک و ناب و ویژه بدو دِل بسپریم و برابرِ خواستِ او رفتارکنیم.

یزدان از ما کرفه‌کاری می‌خواهد. پاسخِ کرفه‌کاریِ مردم پیشاپیش اعطایِ خِرَدِ وَهمنانه است.

حتی شهریارِ یزدانْ‌خُو نیز هر چه بیش‌تر کرفه‌کاری کند به همان اندازه از موهبتِ خدایی بهره‌وَر خواهدشد. رفتارِ دیوپرستانه، پاذْفرّه‌یِ دیوی نصیب می‌برد؛ چونان ضحاک.

پاسخِ دیوان به گنه‌ورزیِ بندگان، شهوتِ آکومنانه است.

در پایانِ روایت، نویسنده زمانکیِ می‌یابد تا دسته‌ایِ از کیشداران را به نقد کشد که چرا مدعی‌شده‌اند: «***غارتگری و چپاول و، فرجامِ تباهِ برخیِ ستمکامگان در جهان نیز بخشیِ از طرحِ***

آفرینشی و تقدیری خداوند است».

۲۴۰ در کرده‌ی دویست و چهلُم با یکی از بحث‌های اپیستمولوژیکِ (=شناخت‌شناسیکِ) دینکرد روبه‌رو می‌شویم.

سخن بر سرِ جداسازیِ آگاهیِ خِرَدبُنیاد (=تعقلی) از آگاهیِ شنیداری (=سماعی) است.

گمان و بازشناختِ ما این است که بافتِ سخنِ بندِ نخستِ روایت سخت آسیب‌دیده‌است. کوشیده‌ایم بخشِ آسیب‌دیده و ازدست‌رفته را در سنجش با روندِ سخن، هر چند گمانورانه، بازسازی‌کنیم. ترجمه‌ی خود را البته برابرِ نوشتارِ بازسازی‌شده، آغازکرده و به انجام‌رسانده‌ایم.

مردم، از نظرِ بنیادهایِ باورشناسیک بر دو دسته‌اند: یک دسته آنانی که در کافت و واکافت و آناکاویِ دیده‌ها و شنیده‌ها و پرماسیدنی‌ها آهنگِ آناکاویِ خِرَدورزانه را دارند.

یک دسته‌ی دیگر آنانی اند که روی به شنیده‌ها می‌کنند.

خِرَدورزان نیز دو دسته‌اند: آنانی که در خِرَدورزی استوار اند و آنانی که در خِرَدورزی استوارْمنش و جدی نیستند.

نویسنده‌ی روایت همه‌ی دسته‌بندی‌ها و پیش‌گذارده‌ها و مقدماتِ پیشگفته را می‌چیند تا نشان‌دهد گرایشِ ناراستِ برخیِ مردم سویِ برخیِ دین‌ها و آیین‌هایِ انیرانی استوار بر خِرَد نیست و نهاده‌شده بر شنیده‌ها ست.

بویژه آیینیِ انیرانی که مدعی‌است: ***«هم خیر و هم شر برآمدِ آفرینشِ بُن‌وگوهرِ یزدانی است».***

۲۴۱ سخنورزیِ کرده‌ی دویست و چهل و یکُم درباره‌ی ستایش و پرستشِ جهانْ‌آفرین است.

چند نکته‌ی پژوهیدنی در این روایت، آن را نیازمندِ وارسی‌هایِ جدی‌تر و روشن‌تری می‌کند.

نویسنده، ستایش و پرستش را تنها ویژه‌ی جهانْ‌آفرین می‌داند. جهانْ‌آفرین، مینُویِ سرآمدِ همه‌ی مینُوان است و همه‌آگاه و همه‌توان و همه‌خدای. دانایی و رادی و راستی، در بالاترین پایه، سرچشمه‌گرفته از او ست. پس، هرگونه سپاس‌گویی و یَزِشِ خداوند، خودبه‌خود سپاس و یزشی به فروزه‌هایِ خداوند نیز هست. از این رو، اگر تابنده‌ای دارایِ فروزه‌هایِ اهورایی باشد، در هر یَزِشی، از سپاس‌گویی‌هایِ ویژه‌ی خداوند نیز بهره‌مند می‌شود. ولی برخیِ کیشداران دیو را به‌جایِ ایزد یَزِش‌می‌کنند. چنین یزشی به خداوند نخواهد رسید.

نویسنده در پایانِ روایت دسته‌ای از کیشداران را به نقد می‌کشد که چرا از یک سو مدعی‌شده‌اند: «هیچ یک از آفریدگان نباید بر دیگری ستایش و یزش کند»، از سویی دیگر مدعی‌اند: «ایزد، در آغازِ

آفرینش، فرشتگان را واداشت تا بر پدرِ نخستینِ مردمی‌زادگان نماز برند».

۲۴۲ سخنِ کرده‌ی دویست و چهل و دوم، به‌کوتاهی، درباره‌ی سنجه‌ی دانا و داناتر و داناترین است.

رویِ‌هم‌رفته، دانایی یعنی دوری از گناه. و داناترین کسی است که حتی به گناه نیز نمی‌اندیشد.

نکته‌ی نغزِ این روایت، همانی است که گزارشگرِ کنونی از نیاندیشیدنِ به آن ناتوان است.

۲۴۳ سخنِ کرده‌ی دویست و چهل و سوم، از نگاهی دیگر، دسته‌بندیِ مردم است.

در اینجا با دو جُستارْمایه‌ی جداگانه روبه‌رو می‌شویم.

نخست، سخن بر سرِ مردمْ‌آیینی، پایگانِ مردمْ‌آیینی، هستومندِ مردمْ‌نما، دیوْآیینی، هستومندِ نیمه‌دیو و نیمه‌مردم، و، هستندگانِ پیدایِ گیتیایی است.

دودیگر، سخن بر سرِ بیش و کمیِ فضایل و رذایل نزدِ مردم، و، ستایش و نکوهشی که بر آن دو مترتب است می‌باشد.

برایِ نگه‌داشتِ یکدستی در شماره‌زنیِ روایت‌ها، روایتِ نخست را دویست و چهل و سه(الف) نام‌نهاده؛ و، روایتِ دوم را دویست و چهل و سه(ب) نام گذارده‌ایم.

نویسنده، در آغازِ روایت، دسته‌بندیِ خود را درباره‌ی مردم بر گفته‌ی یکی از شاهانِ فرزانه استوارمی‌کند. مردمْ‌آیینی یعنی داشتنِ شش هنرِ نهادی؛ از قبیلِ خِرَد و خیمِ مردمانه و شرم و دیگرها.

مردمْ‌نما کسی است که هیچ یک از شش هنرِ اخلاقیِ پذیرایِ نظرِ نویسنده را ندارد.

دیوْآیینی یعنی داشتنِ شش آهویِ نهادی؛ از قبیلِ وَرَن‌گرایی (=کامه‌پرستی / تلون‌خواهی) و فریبکاری و خشم‌گیری و دیگرها. نیمه‌مردمیِ نیمه‌دیو نیز آمیخته‌ای از هنرها و آهوگانِ نهادی باهم‌است.

بندِ پایانیِ روایت آشکارا نشان از آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن دارد. زیرا بی‌بازه و درنگی، بحث و فحصی آغازمی‌شود که یکسره درباره‌ی مردمِ آکنده از فضیلت یا آکنده از رذیلت است.

این بحث، یا از آنِ روایتی جداگانه است که سرْنامه و بندهایِ نخستینِ آن ازمیان‌رفته است، یا، آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن در میانه‌ی روایت به اندازه‌ای است که روند و یکپارچگیِ سخن را دچارِ اینچنین کاستی‌ای کرده‌است. به‌هررو، بخشِ دومِ این روایت را با شماره‌ای همردیف نشان‌داده‌ایم.

بحثِ بخشِ دومِ روایت، رویِ‌هم‌رفته درباره‌ی «مردمِ آکنده از هنرهایِ نهادی»، «مردمِ کم‌بار از هنرهایِ نهادی»، «مردمِ آکنده از آهوگانِ نهادی»، و، «مردمِ کم‌بار از آهوگانِ نهادی» است.

۲۴۴ سخنِ کرده‌ی دویست و چهل و چهارُم درباره‌ی امکانِ بهبودِ جهان از بیماریِ بی‌عدالتی است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد، در پیروی از ارسطو، رذایل و ضدِّ ارزش‌ها را تنها رذیلت یا پادارزش نمی‌انگارند؛ به چشمِ آنان، رذایل، نخست و بیش از هر چیز بیماریِ روانی اَند. بی‌داد و بیدادگری نیز چنین است.

درمانِ بی‌داد «داد» است. کِه‌ترانِ جهان بازپیوسته‌یِ مِه‌تران اَند؛ مِه‌تران نیز پله‌پله درپیوسته‌یِ دادوری‌اَند. راهِ درمانِ سرتاسرانه‌یِ بی‌داد، گسترشِ سرتاسریِ داد است.

۲۴۵ سخنِ کرده‌یِ دویست و چهل و پنج همچنان درباره‌یِ آن کَسِ نیک و آن کَسِ بد است.

در دو بخشِ روایت، نویسنده نخست سرشت‌نشان‌هایِ آن کَسِ نیک را برمی‌شمرد؛ که برجسته‌اَش اینانند: همواره نیک بودن، داشتنِ تنِ سالم، فراچیرگی بر خویشتنِ خویش، روزیِ خود را خوارنشمردن، آشتی بودن با خانگیان و پردگیان و اندرونیان، که رویِ‌هم‌رفته فرّه‌یِ یزدانی را درخشنده می‌دارد. سرشت‌نشان‌هایِ آن کَسِ بد باژگونه است.

۲۴۶ سخنِ کرده‌یِ دویست و چهل و شش پی‌گرفتِ بحثِ دوبُنی بودنِ جهان است.

نویسنده در سرْنامه‌یِ روایت برایِ چندمین بار بر این نکته انگشتِ سخن می‌نهد که:

«اورمزدِ جهان‌آفرین را نسزد بُنْ‌انگیزِ (=علتِ) گناه و آشفته‌کاری‌هایِ مردمان باشد».

همه‌یِ پیش‌گذارده‌هایِ (=مقدماتِ) نویسنده در این روایت برایِ آن است تا زمینه‌یِ خُرده‌سنجی بر دسته‌ای از کیشداران را فراهم‌کند که چرا مدعی شده‌اند: ***«بُنْ‌انگیزِ (=علتِ) هر آن بی‌داد و هر آن روحیه‌یِ کشت‌وکشتار و هر آن گناه از قبیلِ آز و وَرَن (=رنگ‌به‌رنگ‌شدن / تلوّن) و تنگ و کینه‌ورزی و شک را خودِ خداوند برایِ آزمایشِ بندگان در نهادِ آنان گذارده‌است».***

نخستین چَم‌آوریِ نویسنده، مانندِ همیشه، استوار بر یک یا دو آزْآغازه (=آکسیوم) است.

تابندگان به یوبه‌یِ همگوهری، هر یکیِ دیگری را می‌پروراند و یاری‌می‌رساند.

پس، این اورمزد است که نیرویِ دانش‌خواهی، توانِ به‌دست‌آوریِ دانش، آرمان‌گرایی، خِرَد و گرایش به هنرهایِ نهادی را در اندرونِ مردم به‌ودیعه‌نهاده‌است. ستودگانِ پاکِ آسمانی (=ملائکه‌یِ مقرب) نیز همیارِ مردمان اند. بدین معنا که پرتوایِ از مینویِ ستودگانِ پیشگفته در دِل و جانِ مردمان نیز هست. چنین جهان‌آفرینی را نسزد که آفریننده‌یِ آز و وَرَن و دیگرِ بدی‌ها و همه‌یِ آهوانِ اخلاقی باشد. چه اگر اینگونه بود، کتابِ دین ***«دوری از کشت‌وکشتار و نفیِ بی‌داد و جدایی‌گرفتن از کینه‌کِشی و دوری از همه‌یِ آهوانِ نهادی»*** را آموزش نمی‌داد. کشت‌وکشتار و بی‌عدالتی، بی‌عدالتی

وَ جنگ و خونریزیِ اهریمن‌خواهانه را می‌زایاند. ولی بیم از بی‌داد نشانگرِ ناباِیستمندیِ هر چه بدی است.

۲۴۷ سخنورزیِ کرده‌یِ دویست و چهل و هفتُم نیز بحثیِ اپیستِمولوژیک است.

سخن بر سرِ خاستگاهِ استوارِ دانشِ ما مردمیان درباره‌یِ چیزها ست.

برساختِشِ آگاهی و استواریِ آن در اندیشه‌گاه و خاستگاهِ آن و راستینگیِ (=حقیقتِ) چیزها و برابْرایستاها (=اعیان) ریشه در سه مایه و زمینه دارد: دانش، گِرَوِش، و، آزمایش.

دانش را پی‌بردن از برآمد به بُنْ‌انگیز (=معلول به علت) می‌شناساند.

گِرَوِش، همان باورآوردن به گفت‌وشنودِ دیگران است.

آزمایش، همان باره‌پذیریِ (=تکرارپذیریِ) روندها و پی‌درپی آمدنِ چیزها ست.

سرتاسرِ روایت ارسطویی است.

پژوهشِ ما در دینْ‌کرد نشان‌می‌دهد تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد، مانندِ همتازانِ مسیحی و اسلامیِ خود، در آموزه‌هایِ ارسطویی پُرمایه‌ترینِ چَم‌ورزی‌هایِ خِرَدپذیر را برایِ استوارکردِ بُنْ‌باورهایِ خود یافته‌بوده‌اند.

۲۴۸ سخنِ کرده‌یِ دویست و چهل و هشتُم درباره‌یِ ارجمندی و بی‌ارجیِ مردمان است.

ارجِ مردمان به اندازه‌یِ دانش و نیرویِ فراهم‌آمده از آموخته‌هایِ‌شان است. که این نیز سه پله‌وپایه‌یِ فرزاین و میانین و فرودین دارد.

آن کس که در زمینه‌یِ دانش و پارسایی در فرودترینِ پله‌ها ست، هیچ‌گاه از رهگذارِ این فرودترینی به هیچ ارجی نخواهدرسید؛ چه رسد به سرایِ سرود و نیایش (=گرودمان / انجمنِ امشاسپندی).

۲۴۹ سخنِ کرده‌یِ دویست و چهل و نُهم درباره‌یِ شناخت‌نشانِ دانایی و نادانی است.

شاینده‌ترین شناخت‌نشان‌هایِ (=ممیزّه‌یِ) دانایی، این پنج هنرِ نهادیِ برترین اَند:

آشتی‌خواهی، پایشِ زبان از بیهوده‌گویی، منشِ شادخواهانه، دوستی و رادمنشی.

اگر کسیِ پنج هنرِ نهادیِ برشمرده را به‌سزاواری با ماده‌یِ دانش برآمیزد، به فرازترین جایگاهِ دانایی خواهدرسید. شناخت‌نشان‌هایِ نادانی باژگونه‌اَند.

۲۵۰ بحثِ کرده‌یِ دویست و پنجاهُم درباره‌یِ روشنایی و تاریکی، و، یک‌یکِ گونه‌هایِ آن است.

روشنایی بر دو گونه است: یکیِ برآمده از بیناییِ چشمِ سر؛ دیگری، برآمده از بیناییِ چشمِ جان.

دانشِ شنیداری و دانشِ وَهمَنانهْ کارگزارانِ روشنایی برایِ گشایندگیِ چشمِ جان‌اند به یوبه‌یِ دیدنِ حاقِّ واقعِ چیزها.

تاریکی نیز بر دو گونه است: یکیِ آن تاریکی‌ایِ که راهبندِ **«چشمِ جان»** است تا جان پِی به راستینگیِ مینویِ چیزها نبرد؛ یکیِ دیگر تاریکیِ راهبندِ **«چشمِ سر»** است.

۲۵۱ سخنِ کرده‌یِ دویست و پنجاه و یکُم درباره‌یِ فرازینگیِ تَنِ پسین از بهشت، و، فرازینگیِ گیتی و جهانِ مادی هم بر تَنِ پسین و هم بر بهشت است.

این روایت، یکیِ از زیرْبنیادی‌ترین سنجه‌هایِ جداسانیِ دینِ مزدایی را با دیگرِ کیش‌ها و آیین‌هایِ گنوستیکی نشان‌می‌دهد.

چرا دینِ مزدایی تَنِ پسین، یعنی کالبدِ آنْ‌جهانیِ نوساخته‌یِ جدانشونده‌یِ بیمارنشونده‌یِ پیری‌ناپذیرِ جاودانه‌یِ نامیرا را از بهشتْ ویژه‌گانه‌تر و فرازین‌تر می‌داند؟

زیرا رامشِ پایان‌ناپذیرِ بهشتْ بروبارِ همین تَنِ پسینِ کنونی است؛ و، رسیدنِ به منشِ آهورایانه‌یِ بهشتیان سویِ هر آن جاودانگی و آکندگیِ از رامش از رهگذارِ فراوندِ ساختْ‌پذیریِ تنِ پسینْ فراهم‌شدنی است.

چرا گیتی از تنِ پسین و بهشتْ فرازین‌تر است؟ ازآن‌رو که رامشِ پایدارِ تنِ پسین و بهشت بروبارِ سرکوبِ تازشِ اهریمن و برآمدِ کردوکارهایِ تابندگانِ سختْ‌کوش و رنج‌دیده و اهریمنْ‌زده در نبردِ اینْ‌جهانی و گیهانی است. نبردیِ که رزمگاهِ آن همین جهانِ خاکی بوده و هست.

این معنا در مرصادُالعبادِ نجم‌الدینِ رازی، بابِ سیم، پایانِ فصلِ اول نیز دنباله‌گیری‌شده‌است.

خلاصه، اگر همصدا با دسته‌ایِ از کیشداران، گیتی و ماده و جهانِ مادی را خواربداریم، پی‌آمدِ آن این خواهد شد که بهشت و تنِ پسین را خوارداشته‌ایم. نویسنده‌یِ روایت، سخت بر این دسته از کیشداران خُرده‌می‌گیرد که چرا با ***«اعتقاد به جاودانگیِ دوزخ، ایزد را آفریننده‌ایِ درنظرآورده‌اند که خواهانِ رامشِ جاودانه‌یِ آفریده‌هایِ خود نیست»***.

۲۵۲ بحثِ کرده‌یِ دویست و پنجاه و دوم درباره‌یِ برترین چاره برایِ رسیدن به جهانیِ تهی از سیج و گزند است به کمکِ بینشِ برین.

برترین چاره، بینشِ درست است. نمودارِ بینشِ درستْ دینِ مزدایی است. پس، اگر مردمان بینشِ برین را با بالاترین مرزِ کوشاییِ دانشمندانه همراه کنند، آن آرزویِ برترین را فراچنگ‌خواهندآورد.

۲۵۳ بحثِ کرده‌یِ دویست و پنجاه و سوم همچنان بحثیِ اِپیستمولوژیک (=شناخت‌شناسانه) درباره‌یِ دانشواژه‌هایِ ***«دانا»***، ***«دانایی»***، ***«دانش»***، و، ***«دانستنی»*** است.

دانا همان کسیِ است که دانایی در چشمِ سرِ وی نهاده‌شده‌است.

دانایی هر آن چیزیِ است که در مردِ دانا هست.

دانش یعنی هر آن ملازمه میانِ دانایی و دانا.

دانستنی چیزیِ مشترک است میانِ دانا و دانایی و دانش.

آیا نویسنده‌یِ روایت در شناساندنِ چهار فرایافتِ (=مفهومِ) پیشگفته دچارِ همانگویی (=توتولوژی) نشده‌است؟ ما خود چنین گمانیِ داریم.

پس از تعریفِ توتولوژیکِ چهار مفهوم، نویسنده دانایان را سه رسته درنظرمی‌آورد که اورمزدِ جهانْ‌آفرین در فرازینْ‌جایِ آن رسته‌ها ست. در پایانِ روایت، نویسنده زمانکیِ می‌یابد تا دسته‌ایِ از کیشداران را نقد کند که چرا مدعی‌شده‌اند: ***«ایزد، در زمینه‌یِ دانایی و خداوندگاری، به خویشتنِ خویش دانا و خداوندگار نیست»***.

هر چند برایِ ما (=گزارشگرِ کنونی) روشن و شناخته نیست که نویسنده‌یِ روایت به کدام کیش و آیین نظر دارد.

۲۵۴ بحثِ کرده‌یِ دویست و پنجاه و چهارُم درباره‌یِ دانشمندیِ ذاتیِ سرشت و، سرشتمندیِ ذاتیِ دانش برایِ خودِ سرشت است.

سخنورزیِ این روایت (=کرده‌یِ ۲۵۴) با همه‌یِ کوتاهی‌اَش بسیار جدی و پذیرایِ پژوهش است. گمان و بازشناختِ ما این است که با بحثِ «یادآوری / تذکار / Anamnesis»ِ افلاطونی روبه‌رو هستیم.

ساختمانِ زبانیکِ روایت بسیِ آسیب‌دیده‌است و افتادگیِ بافتِ سخن آشکار است.

کوشیده‌ایم نخست، روایت را بازسازیم و سپس گزارش کنیم.

نویسنده می‌کوشد نگرگاهِ به گمانِ ما، وام‌گرفته‌شده‌یِ خود را در دو جمله فراگوید.

چم‌وچرایِ دانشمندیِ ذاتیِ سرشت این است که، گاه‌به‌گاه، همین قوه‌یِ سرشت، یادیِ را به اندیشه‌گاه و به دستگاهِ اندیشه‌ورزی برمی‌نمایاند که نشان از بانگِ آغازین دارد.

چم‌وچرایِ سرشتین بودنِ دانش در این است که آموخته‌هایِ دانش فقط بر دستگاهِ بیرِشْتگانی فرامی‌رسند و به یادِ قوه‌یِ اندیشْگانی می‌آیند؛ و اندامیِ دیگر این خویشکاری را بر گردن ندارد.

اندوه‌مندانه، در این روایت (= کرده‌ي ۲۵۴) با همه‌يِ کوتاهی‌اَش، با چهار واژه‌يِ خوانده‌نشده روبه‌رو شده‌ایم که هر ترجمه‌اي را با درجه‌يِ بالايي از احتمال روبه‌رو می‌کند.

۲۵۵ سخنِ کرده‌يِ دویست و پنجاه و پنجُم درباره‌يِ خاستگاه و نیز اندازه‌يِ زورمنديِ نکوْچشمی و بدچشمی، و، شیوه‌يِ سودمندگردانیدنِ هر دو با کمکِ خِرَد است.

خاستگاهِ نکوْچشمی ایزدِ وَهمن است؛ آنِ بدچشمی از سويِ دیوِ اَکومن است.

زورِ نکوچشمی برايِ آن است تا چیزها را هنروَرانه ببیند. این درست همان سویه و نگاهي است که شهرْآیینيِ نوگرايِ (=مدرنیستِ) امروزی از یاد برده است.

نویسنده در دو بندِ پایانيِ روایت (= کرده‌يِ ۲۵۵) می‌کوشد سودمندگردانیدنِ قوه‌يِ بدبینِ بدچشمی، و، سودمندترگردانیدنِ قوه‌يِ خودبینِ نکوچشمی را نشان‌دهد.

ولی به این پرسش نمی‌پردازد که اگر قوه‌يِ بدچشمی زادونهاديِ اکومنی دارد، چگونه می‌توان بازگونه‌يِ دیگرِ آموزه‌هايِ دینْ‌کرد، زادونهادِ اهریمنی و اَکومنيِ آن را بزداییم؟

۲۵۶ بحثِ کرده‌يِ دویست و پنجاه و ششُم درباره‌يِ اندازه‌يِ زورمنديِ زورِ نطفه‌يِ پدر و مادر بر سرشتِ فرماندهِ فرزند است.

درونْ‌مایه و معنايِ این روایت چنین است:

مردم، از نظرِ سرشت، تا آن هنگام که کودکانيِ نبالیده در دامانِ مادر اَند، زیرِ نیرو و نشانِ خیم‌وخويِ مادری اند؛ خیم‌وخویي که تعیین کننده‌يِ رفتارِ آن‌ها ست. پس از گذرانِ دوره‌يِ کودکی، پَروَرَنده —شاید دایه و یا مربيِ دورانِ کودکی— است که رفتارِ کودک را زیرِ فرمان دارد.

پس از آن، و زمانِ رسیدنِ به فرهنگستان، تربیت و آموزش و پرورشِ فرهنگستان است که تعیین‌کننده‌يِ رفتارِ کودک است. زمانِ بُرنایی و رسایی و بالندگی، زمانه —می‌شاید که نگریسته‌يِ نویسنده مردمگاه و جامعه باشد— است که رفتارِ شخص را چارچوبْ‌بندی می‌کند.

۲۵۷ سخنِ کرده‌يِ دویست و پنجاه و هفتُم درباره‌يِ سریه‌يِ سپاس‌گوییِ مردم، و، فریضه‌دانستنِ آن است در اندیشه و گفتار و کردار.

بر چهار کس همیشه سپاسْ‌گوی و دعاخوان ایم: اورمزد، به یوبه‌يِ آفرینندگی‌اَش؛ شهریار، به یوبه‌يِ پاسبانی‌اَش؛ پدران، به انگیزه‌يِ پروریدن‌هايِ‌شان؛ و، دستورْمردِ دین، به انگیزه‌يِ دینْ‌آموزی‌هایَش؛ زیرا که راهِ آموختنِ سه سپاس‌گوییِ پیشگفته از او می‌گذرد.

۲۵۸ سخنْ‌پردازيِ کرده‌يِ دویست و پنجاه و هشتُم درباره‌يِ توانمنديِ هر جانِ اهوراییِ هستمندشده

(=مردمیان) در زمینه‌يِ رهاییِ روانْ از گناه است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد، هر جا که می‌بایست، مردمیان و مردمیْ‌زادگان را با سخنواره‌يِ پهلويِ «اَخْوْ ئی اَشْوْمند» برمی‌شناسانند. نگریسته‌يِ آنان از این سخنواره، «***جانِ اهوراییِ هستيِ مادی پذیرفته***» است. یعنی «پرتويِ از اَخْوْ»، یا همان جانِ اهورایی، هرگاه کالبدِ مادی بپذیرد، آدمی در عالمِ خاکی بدست‌می‌آید و ساخته‌وپرداخته‌می‌شود؛ پس، مردمیْ‌زادگان، همان خداییِ اند که از رهگذارِ کالبدیِ مادی در زمین حلول‌کرده‌است.

این روایت (= کرده‌يِ ۲۵۸) نیز پی‌گرفتِ همین بحث است.

سرآمدترینِ چاره‌ها رستگاريِ روان است؛ که بزرگ‌ترین زورمنديِ مردمیان است. خِرَدِ خدادادی و دادگرایی دَهِشانه‌هایِ خدایی‌اند. همه‌يِ مردمان، که پرتويِ از جانِ اهوراییِ هستمندشده اَند، در کرفه‌کاری و روی‌برگاشتنِ از گناه توانایند.

این بحث، که «***انسان، خداوندِ پیکرپذیرفته است***»، در کرده‌هايِ ۱۷۴ اُم، ۲۰۹ اُم و ۲۸۹ اُم نیز به‌گونه‌اي روشن به زیْ‌اندرِ سخن برده شده است.

۲۵۹ بحثِ کرده‌يِ دویست و پنجاه و نُهُم بحثيِ اخترشناسانه درباره‌يِ بخش‌بنديِ «پنج‌روزه»‌يِ ماه است. البته نه ماهِ قمری؛ بلکه ماهِ سی‌روزه و بخش‌بنديِ آن در گروهک‌هايِ شش‌تایی.

کتابِ دین هر ماهِ سی‌روزه را به شش گروهکِ پنج‌روزه بخش‌کرده‌است.

سه تايِ آن گروهک‌هايِ پنج‌روزهْ «پنجه‌هايِ نیک» نام‌دارند. گروهه‌يِ پنج‌روزه‌يِ نخست اندر-ماه است؛ گروهکِ دومین پُر-ماه است و سومین وِیشَپْتَس نام دارد.

نویسنده‌يِ روایت سروتَهِ روزهايِ هر کدام از پنجه‌هايِ نیک در یک ماه را نام‌می‌برد.

برايِ نمونه: اَندَر-ماه از آغازِ روزِ نخستِ هر ماه است تا پایانِ پنجمین روزِ همان ماه.

بسیاريِ کارهايِ درست و افزاینده‌آور و اَهوراپسند از قبیلِ دانه و خوراک‌دادن به دام و کارهايِ کاشتنی و فرزندخواهی و یَزِش و فراهم‌ساختنِ مَیَزْدْ و اندازه‌گیريِ زمان برايِ جشنِ کهنْ‌وَرانه و کهنْ‌زمانِ «رَد-پَساگ»، با این روزها اندازه‌نهاده‌می‌شود.

سه گروهکِ «پنج‌روزه»‌يِ دیگر یکي پاذْاَندَر-ماه و یکيِ پاذْپُر-ماه و سومی پاذْوِیشَپْتَس نام‌دارد.

نویسنده‌يِ روایت، روزهايِ آغاز و انجامِ سه پنجه‌يِ دومی را نیز برمی‌شمرد. این سه پنجه‌يِ دومی برايِ به‌کناري نهادنِ خویشکاری و بسیاريِ کارهايِ دیواني و دادوَرانه است.

نکته‌يِ شاینده در روزشماريِ ماه‌ها، برابرِ آموزه‌يِ این روایت، کوششِ اُستوارْمنشانه و جدی

برایِ اندازه‌گیریِ درستِ زمان‌ها ست؛ که در «کتابِ دادها» دستورِ آن نوشته‌شده‌است.

۲۶۰ بحثِ کرده‌یِ دویست و شصتُم درباره‌یِ رفتارِ مردمِ خداخُو، و، نیز، رفتارِ مردمْ‌نمایِ دیوْنهاد در برخوردِ با دوستانِ خود است.

ستودگانِ آسمانی یکی از خویشکاری‌هایِ‌شان پشتیبانیِ از مردم در همین زندگیِ زمینی است؛ تا بدانجا که در سرایِ پسین نیز برایِ رستگاریِ مردم می‌کوشند. مردمِ خداخُو نیز همین حسِّ همیاری را با دوستان و نزدیکانِ خود دارند. آزاررساندن به مردم کاریِ ویژه‌یِ دیوان است. تا بدانجا که اینان حتی پس از مرگِ تنِ مردم، در کارِ ربودنِ روانِ آنان (=مردم) اند. مردم نمایان به مردمی ولی دارنده‌یِ خویِ تباه، به پیرویِ از دیوان همان‌هایی اند که تا بتوانند برایِ خود و دیگران تنگی و زُفتی و رشک و کامه‌هایِ بدخواهانه را رقم‌می‌زنند؛ و با بی‌مهری همه‌گونه بدی را بر همگوهرانِ خود روامی‌دارند.

۲۶۱ بحثِ کرده‌یِ دویست و شصت و یکُم درباره‌یِ دادسالاریِ ارزانیِ همگان است و، بی‌داد، که مردمان را در هر پله‌وپایه‌ایِ ارزانی نیست و، درباره‌یِ آزادی است که گاهی برخیِ را ارزانی است و گاهیِ برخیِ را ارزانی نیست.

۲۶۲ سخنِ کرده‌یِ دویست و شصت و دوم درباره‌یِ گزینشِ بنیادهایِ راستْ‌گفتاری برایِ ویرایشِ شهر و مردم است.

راستْ‌گفتاری تنها راهِ تنزیهِ شهر و مردمِ شهر است. اما خودِ راستْ‌گفتاری بویژه در چهار چهره می‌باید خود را بنمایاند: یکی، کامه‌یِ راستیْ‌خواهانه است؛ دودیگر، دلیریِ زمانِ راستْ‌گفتاری است؛ سدیگر، بهنگام و دانایانه گفتنِ سخنِ راست است و، چهارُم، رواجِ گفتارِ پسندیده برایِ کارگرافتادنِ راستْ‌گفتاری است.

۲۶۳ کرده‌یِ دویست و شصت و سوم بحثیِ درازگویانه درباره‌یِ ماده‌هایِ برسازنده‌یِ تنِ جهان و تنِ مردم، و، بُنْ‌ماده‌هایِ برآمیزنده‌یِ کالبدِ تنانیِ آن‌ها و، آنچه آراینده و سودمندِ روان است و آنچه آشفته‌گر و زیان‌رسانِ آن است، و، درباره‌یِ سودِ آرایش و زیانِ آشوبش و، درباره‌یِ چِبُودی و خاستگاهِ آن آرایش و آن آشوبش است.

بحثِ برجسته‌یِ روایت درباره‌یِ کِهْ‌جهان (=عالمِ صغیر) و مِهْ‌جهان (=عالمِ کبیر) است.

بحث، سربه‌سر ارسطویی است با بهره‌گیری از چند سِزْواژه‌یِ باورشناسیکِ دینِ مزدایی از قبیلِ «وای» و «وایِ زایْ‌فرما» و «بادِ آتشمند».

برابرِ پژوهشِ ما، «**بادِ آتشمند**» در دینْ‌کرد نیز همان بادِ اَثیریِ ارسطویی است.

سِزْواژه‌هایِ روشنِ ارسطویی در این روایت نیز، «آسمانْ‌پایه / فلک» و «سرشتِ گیهانی» و «سپهر» و «اختر-سیما / صورتِ فَلَکی» و «جهانِ تحتُ‌القمر» است.

برایِ نویسنده‌یِ این روایت، آسمانْ‌لایه‌یِ «*تحتُ‌القمر*» جایگاهِ روند و آیندِ اختر-سیماها (=صُوَرِ فَلَکی) دانسته‌می‌شود.

اندام‌هایِ مادیِ جهان، بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه‌یِ «**گیاه و چارپای و مردم**» اند. این اندام‌هایِ جهان، مغز و خون و رگ و پی و استخوان و گوشت و مویِ جهانِ مِهین اَند.

همچنانی که بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه‌یِ جهان، آتش و باد و خاک و نَم است، بُنْ‌ماده‌هایِ تنِ مردمان نیز همان آبگونه‌هایِ چهارگانه (=اخلاطِ اربعه) است.

به پیروی از ارسطو، میانه‌روی و پیمانداریْ زایْ‌فرمایِ زیرین و بنیادینِ جهان است.

وای یا همان وایِ زایْ‌فرما (=مدبر) زنده‌نگاه‌دارنده‌یِ جهان است.

زندگیْ‌بخشِ کالبدها بادِ آتشمند است.

زایْ‌فرمایِ گیهان، سرشت و روانیِ فضایی است که همان فَلَک / آسمانْ‌پایه است.

فَلَکِ زیرین (=فَلَکِ تحتُ‌القمر) آشفته‌گرِ جهان است؛ که با کاستی‌کاری (=تفریط) و افزون‌خواهی (=افراط) و اختر-سیماهایِ بد و بیماری و مرگ و کاهندگی و پوسیدگی و گندناکی همگِن است.

گمانِ ما این است که از این روایت، چیزیِ به اندازه‌یِ نیمیِ از یک برگْ‌نوشته ازدست‌رفته و بافتِ سخن آسیب‌دیده‌است.

در بندِ پایانیِ روایت، نویسنده زمانکیِ می‌باید تا دسته‌ایِ از کیشداران را نقدکند که: ***چرا در سرتاسرگیهان، خاستگاهیِ دیگر برایِ بدی، جدایِ از خاستگاهِ نیکی درنظرنگرفته‌اند.***

۲۶۴ سخنِ کرده‌یِ دویست و شصت و چهارُم درباره‌یِ جایگاهِ وهمنیِ فراچاره (=مسببُ‌الاسباب) و اَبَرچاره (=قاضی‌الحاجات) است.

نویسنده، دو دینْ‌واژه‌یِ پیشگفته را نام‌هایِ دینیِ سْپَنداژمینو می‌داند.

فراچاره، هَمْبُن با جایگاهِ منش وهمنی است؛ برایِ همه‌یِ چیزها چاره است.

اورمزد، اَبَرچاره نیز هست از آن رو که جایگاهِ منش وهمنیِ همگیِ چاره‌هایی است که زیرْمجموعه‌یِ اَبَرچاره نهاده‌شده‌اند.

هستیْ‌پذیریِ هر چاره‌ایِ استوار است بر نیرویِ همه‌آگاهیِ جهانْ‌آفرین؛ که خودِ آن نیرو نهاده‌شده

بر نیروی همه‌آفرینندگیِ جهانْ‌آفرین است.

اورمزد، برای هستیْ‌پذیریِ هر گونه آگاهی در جهان نیز بایستمند است.

زیرا هر میزان از زیرْمادهٔ «آگاهی» در هر گوشه از جهان، فروغانه‌ای از بُنِ بُنانِ همهٔ آگاهی‌ها، اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

۲۶۵ بحثِ کردهٔ دویست و شصت و پنجُم دربارهٔ امیدوارترین سود و بیمناک‌ترین زیان بر گیهان و دین است.

امیدوارترین سود برای گیهان و دین، پیوستنِ کارِ پادشاهی بر آن‌کسی است که وی خواهانِ انجامِ کارهای زیرْبنایی است و، دانا و باورمند به دادگستری و زمزمه‌کنندهٔ مَنْتْرهای دین است.

زیرا از رهگذارِ شهریاریِ چنین کسی شهریاری و دینْ زورآور می‌شود.

بیمناک‌ترین زیان برای جهانْ پیوستنِ کارِ پادشاهی به دستِ آن کسی است که باژگونهٔ شاهِ پیشگفته رفتار کند.

بودوباشِ دو واژهٔ خوانده‌نشدنی در این روایت (=کردهٔ ۲۶۵) کار گزارشِ سرراستِ آن را اندکی دشوارکرده‌است.

۲۶۶ سخنورزیِ کردهٔ دویست و شصت و شُشم دربارهٔ نیروی بیناییِ مردم، و، دسته‌بندیِ مردم در سنجش با آن نیروهای بینایی است.

این روایت نیز، در تکمیلِ بحثِ اِشراقیِ طبقاتِ چهارگانهٔ نور (=پایگان‌های شپد) و نیز دنبالهٔ همان است. در روایت‌های دیگرِ دینْ‌کرد، همیشه با بحثی دربارهٔ طبقه‌بندیِ جهانِ هستی بر بنیادِ شپدْافشانیِ شپدانْ‌شپد (=تنویرِ نورالانوار)، از نورِ اعظم گرفته تا برسد به غَسَق (=اَبَر-تاریکیْ‌بُن / تاریکیِ بنیادِ همهٔ تاریکی‌ها)، با سویه و جهتِ جهانْ‌شناسیک (=اُنتولوژیک) روبه‌رو هستیم؛ در اینجا (=کردهٔ ۲۶۶)، با سخنْ‌مایه‌ای شناختْ‌شناسیک (=اپیستمولوژیک) روبه‌رو می‌شویم.

در این روایت، معارف و دانش‌های مردمیْ‌زادگان، بسته به اینکه از چه خاستگاهی و چه منبعی پرتو می‌گیرند، و بسته به اینکه تا چه اندازه از روشناییِ بنیادِ همهٔ روشنایی‌ها (=نورُالانوار) یا از خاستگاهی تاریکْ دور یا نزدیک‌اند، و، دانش‌های مردمانه از کدام پایگان و طبقهٔ هستی از نظرِ دوری و نزدیکی به سرچشمهٔ آغازینِ شپدانْ‌شپد (=نورالانوار) اند، وارسی می‌گردد.

بر چنین پایه و مایه‌ای، مردمان، از نظرِ دانش، بر پنج دسته بخش می‌شوند.

دستهٔ یکُم کسانی اند که دارندهٔ مطلقِ گشادگی در بینایی اند. اینان سربه‌سر میزبانِ وَهمن و دوراندهٔ مطلقِ اَکومن اند. پیدا ست که در زمینهٔ دانش، سرراستانه، بهره‌وَر از خودِ نورالانوار اَند.

پلّه‌پله از میزبانیِ ایزدِ بَهمن کاسته‌می‌گردد و گام‌به‌گام به میزبانیِ آکومن نزدیک‌می‌شویم. تا بدانجا که دستهٔ پنجُم مردمی اند که مطلقاً از نظرِ قوایِ بینایی بستندهٔ بیناییِ وهمنی‌اند و روشنایی‌هایِ وَهمنانه در آنان فرسوده‌شده‌است؛ و، تاریکی‌هایِ اَکومنانه در آنان به مطلقِ بالندگی رسیده‌است.

با آنکه در این پیشگفتار بنا را بر گزین‌گویی و فشرده‌نویسیِ روایت‌هایِ کتابِ سوم نهاده‌ام، از خوانندهٔ پژوهنده اجازه‌می‌خواهم دربارهٔ سویهٔ اپیستمولوژیکِ این روایتِ گران‌سنگ و ارجْ‌ناشناخته چند نکته را برگویم:

پایگان‌ها و طبقاتِ نور، برابرِ آموزِشِ اِشراقیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، چنین است:

۱. روشناییِ بنیادِ همهٔ روشنایی‌ها (=شپدانْ‌شپد / نورالانوار)؛
۲. فروغ (=نورالاقرب / مرتبهٔ بهمنی)؛
۳. پرتو (=نورالقاهر)؛
۴. درخش (=بامْزاد / نورِ چهارُم).

مراتب و زینه‌هایِ دانش در دستگاهِ اندیشگانی و منشِ آدمی نیز با هر یکِ از این مراتبِ اُنتولوژیکِ پیشگفته برسنجیده می‌شود.

بالاترین پایگاهِ دانش، که نویسندهٔ این روایت برای روشنکردِ آن، دانشواژهٔ پهلویِ «آغْرِئیه» را به‌کارمی‌برد، فروغانه‌ای وَهمنانه است که نیز با بینشِ برین و اعلی و مینَوی سازگار و همراه است؛ آنچنان فروغانه‌ای از بینشِ مینَوی است که هیچ جایی برای پیدایی و بودوباشِ تاریکی‌ها و تاژلایه‌های (=برازخ) اَکومنانه برجای‌نمی‌گذارد.

دومین زینه و مرتبهٔ دانش، با نورالقاهر برسنجیده می‌شود؛ در این پایگان از دانش و دانایی، پرتوای از آن فروغِ پیشگفته در دستگاهِ اندیشگی و منشِ مردمیْ‌زادگان جایگیر است؛ ولی، باریکانه‌هایی از نابیناییِ اَکومنانه نیز با آن برآمیخته‌شده‌است؛ زیرا هر چه از سرچشمهٔ اَزَلیِ نور و شپدْافشانی‌هایِ آن دورتر می‌شویم، تاژلایه‌هایی (=برازخی) از تاریکْ‌اندیشی‌هایِ اکومنانه افزون‌ترمی‌شوند و فروغانه‌ها و پرتوها و شپدهایِ یزدانی کاستی‌می‌گیرند.

سومین زینه و پایگانِ دانش، که نیز فروترین و پایین‌ترین گونهٔ دانشی ست که درخش‌ها و

بامْزادهایِ اهورایی در آن دیده می‌شوند، و نیز تاریکْ‌لایه‌هایِ (=برازخِ) اَکومنی بسی افزون‌شده‌اند، با زینه و مرتبه‌یِ نورِ چهارُم برسنجیده می‌شود.

اما مرتبه و زینه‌یِ چهارُمِ دانش، دیگر هیچ فروغانه، پرتو و بامْزادیِ اهورایی را با خود همراه‌ندارد و دانشِ مردمیْ‌زادگان برگرفته از هوش‌ها و حس‌ها و دریافتگرهایِ پنج‌گانه است. و داده‌هایِ پدیداریِ حس، یا همان «مُعطیّاتِ حسِّ ظاهر»اَند که بر اندیشگی و منشِ مردمیْ‌زادگان فرمان‌می‌رانند.

واپسین و پست‌ترین گونه از مراتبِ دانش، فرمانفرماییِ سرتاسریِ تاریکْ‌لایه‌ها و برازخِ اهریمنانه و اَکومنانه است که در آن، هیچ جاییِ برایِ هیچ کدام از فروغانه‌ها و بارقه‌هایِ اهورایی نمانده‌است. این مرتبه از ناآگاهی و بی‌دانشی و دانشِ نمایین، همان مرتبه‌یِ غَسَق (=اَبَر-تاریکیْ‌بُن / تاریکیِ بنیادِ همه‌یِ تاریکی‌ها) است.

۲۶۷ سخنورزیِ کرده‌یِ دویست و شصت و هفتُم درباره‌یِ زمان است که از رهگذارِ گردشِ زمانِ‌بَرِ خود دیگرباره به آغازگاهِ خود می‌پیوندد.

اما در کنارِ زمان که بی‌پایان است، در این روایت با یکیِ دیگر از بُن‌وگوهرهایِ آغازینِ هستی نیز روبه‌رو می‌شویم که همان دانایی است. دانایی از آغازگاهِ خود دیگرباره به پایانگاهِ خود پیوندمی‌خورد.

بحثِ دانایی، در جایگاهِ بُن‌وگوهرِ آغازین، سربه‌سر ارسطویی است. ارسطو بحثِ خِرَدْبُن / عقلِ اول را گسترده‌تر از هر فرزانه‌یِ پیش و همروزگارِ خود پی‌گرفته است. اما نویسندگانِ دینْ‌کرد در اینجا نیز از فرایافت‌هایِ (=مفاهیمِ) ارسطویی برایِ استوارکردِ بُنْ‌باورهایِ خود بهره‌می‌گیرند.

در این روایت (=کرده‌یِ ۲۶۷) نخستین کارِ آفرینشگرانه‌یِ جهانْ‌آفرین با کُنِشِ کرانمندشونده‌یِ زمان همزمان است. حتی در بندِ سومِ روایت با بُنْ‌انگیزهایِ فرجام‌گرایِ (=عللِ غاییِ) ارسطویی نیز روبه‌رو می‌شویم.

زمان از آغاز بی‌کرانه بوده است؛ سپس از بی‌کرانگیِ آغازین به کرانمندی رسید؛ دوباره از کرانمندی به بی‌کرانگی خواهدرسید. زادونهادِ دانایی نیز به گونه‌ایِ نهفته (=بالقوه) در بی‌کرانِ زمان‌ها هستی‌داشته‌است. عقلِ اول / خِرَدْبُن نیز در همان دَمِ بی‌کرانگیِ زمان به آشکاری‌رسیده‌است.

پس از تهدیدِ اهریمن، جهانْ‌آفرین برایِ آفرینشِ آفریدگانَش اقدام می‌کند؛ این اقدام به برخیزشِ نخستین بُن‌وگوهر، یعنی روشناییِ بی‌پایان، می‌انجامد.

پس از این، دوباره با بحثِ طبقاتِ هستی بر بنیادِ طبقاتِ شِید / نور روبه‌رو می‌شویم.

نخست، اَنَغْرْ-رُوشن / روشناییِ بی‌پایان آفریده می‌شود؛ چیزیِ همانندِ «عالمِ انوارِ معنوی» که شیخ اشراق مفسرِ آن است.

دودیگر، مینُویِ راستی (=مُثُلِ حقیقت) آفریده می‌شود؛ البته از درونِ اَنَغْرْ-رُوشن / عالمِ انوارِ معنوی تراویده می‌شود. اما مینُویِ راستی بی از مینُویِ دروغْ آفریده‌نمی‌شود؛ در پیِ آن، نخستین تاریکْ‌لایه (=برزخ) سربرمی‌آورد. که همان «زایشِ همزمانِ مینُویِ دروغ» است.

از درونِ مینُویِ راستی، دانایی تراویده و افکنده و صادر می‌شود؛ چیزیِ همانندِ «انوارِ قاهره‌یِ اَعْلَوْن / شِپدهایِ فرمانفرمایِ فرازین» که شیخ اشراق گفته است و آن را برابرِ با عقول و نفوسِ مترتبه و طولیه دانسته است.

پس از آفرینشِ دانایی، دانشِ بایسته برایِ آفرینشِ همه چیز فراهم می‌آید. یعنی آفرینشِ مادی سربرمی‌آورد؛ چیزیِ هم‌ارزِ «انوارِ قاهره‌یِ سافله و نازله / شِپدهایِ فرمانفرمایِ فرودین» تراویده‌می‌شود. فرزانه‌یِ فرهمندپژوه، شیخِ اشراق، «انوارِ قاهریِ سافله و نازله / شِپدهایِ فرمانفرمایِ فرودین» را برابرِ معناییِ ***«عقولِ متکافئه‌یِ عَرَضیّه»***یِ فیلسوفان می‌داند.

چنین می‌نماید که بندِ پایانیِ روایت نیز، طبقاتِ طولیِ درونیِ «اَنَغْرْ-رُوشن» را فراخ‌تر می‌نویسد؛ که مشتمل است بر: پرتوایِ از آن روشنایی (=نورالاقرب / بُراه)؛ فروغیِ از آن پرتو (=نورالقاهر / فُروگ)، و، درخششی از آن فروغ (=نورِ چهارُم / بامزاد).

۲۶۸ بحثِ کرده‌یِ دویست و شصت و هشتُم درباره‌یِ اندیشه‌یِ آرمندگیِ (=سکونتِ) کاروانِ کوچنده‌یِ مردمان در جهان و، سودیِ که از این آرمندگی به‌دست‌می‌آید است.

سخنْ‌مایه، جُستار و پرسمانِ این روایت روشن است؛ نویسنده می‌کوشد به پرسشیِ پاسخ دهد که، به گونه‌یِ برونْ‌نمایانه، در این روایت به‌میان‌نهاده‌نشده‌است؛ پرسش این است:

«با آنکه کاروانِ مردمیْ‌زادگان در گیتی، کاروانیِ کوچنده و گذرنده و گذرانه و کوتاه است، چرا مردمیْ‌زادگان، در این جهانِ زودگذر، پروایِ آرمندگی و ماندگاری و دیرْمانی و دیرْپایی دارند؟

راوی می‌نویسد: ***«اندیشه‌یِ آرمندگی، اندیشه‌ایِ سرشتین است. سودِ آن، پرورشِ آفریدگان برایِ پیوستن به منزلگهِ مقصود است».***

از سویِ دیگر، رویکردِ به زندگیِ کوچْ‌وارِ کاروانی برخاسته از زورِ خِرَدِ خدادادی است که آگاه به گذرابودنِ زندگیِ مادی و دیرناپاییِ آن است.

پس، در جهانِ مادی، مردمی‌ْزادگان در بندِ دو نیرویِ متضادِ یکیِ سرشتین و یکیِ خِرَدْوَرانه اَند.

یکیِ نیرویِ سرشتینیِ که گرایشِ به ماندگاری را دامن‌می‌زند؛ یکیِ فریادیِ خِرَدْوَرانه که پی‌درپی بانگ‌برمی‌دارد: «که بربندید محمل‌ها».

۲۶۹ سخنِ کرده‌یِ دویست و شصت و نُهم درباره‌یِ نوعِ راه‌بَریِ مردمان در جهانِ مادی و، نوعِ رهبری در جهانِ مینَوی است.

راه‌بریِ جهانِ مادی بیش از هر چیز در نیرویِ انگیختار و سرشت نهاده‌شده‌است. رهبریِ جهانِ مینَوی بر کنشِ آزادْکامانه (=اختیاری) استوار است.

بندِ دومِ این روایت (=کرده‌یِ ۲۶۹) سویه‌ایِ افلاطونی دارد. نویسنده چِم‌وچرا و بنیادِ جُست‌وجویِ مردم در کوشایی‌هایِ اینْ‌جهانی را برآمدِ بنیادیِ مینَوی می‌شناساند. در نگاهِ نویسنده، مردم در کوشایی‌هایِ اینْ‌سَری در پیِ رستگاریِ ازدست‌رفته‌یِ آنْ‌سَری اند.

راهِ دست‌یابی به رستگاریِ ازدست‌رفتهْ کرفه‌کاری است؛ زیرا کرفه‌کاری بنیادِ سازمندیِ روان است.

۲۷۰ در کرده‌یِ دویست و هفتادُم، بحث بر سرِ حدّ و مرزیِ است که جداکننده‌یِ مِهْتری از کِهْتری است.

در این روایت، حدِّ جداکننده‌یِ مِهْتری از کِهْتری خِرَد است.

می‌باید فرایادآوریم جدامرزی میانِ طبقاتِ مردُمیک (=اجتماعی) از اندیشه‌هایِ بُنلادیکیِ تدوینْ‌کنندگانِ دینْ‌کرد است. اینکه کسیِ مِهْتر شده است، این مِهْتری بروبارِ خِرَدِ مِهْترِ وی است.

از آنجا که مِهْتریِ خِرَد بر دیگرِ هنرهایِ نهادی (=فضایل) آشکار و بی‌نیازِ از اثبات است، دو نفریِ هم که در زمینه‌یِ خِرَد یکسان نیستند، در زمینه‌یِ مِهْتری و کِهْتریِ مردمانه و مردُمیک نیز یکسان نیستند.

۲۷۱ بحثِ کرده‌یِ دویست و هفتاد و یکُم همچنان بحثِ خیر و شر است.

نویسنده در این روایت (=کرده‌یِ ۲۷۱) پایبند می‌شود که درباره‌یِ نیکی و بدی، و نیز، شیوه‌یِ هستیْ‌پذیری و سرچشمه‌یِ نیرویِ نیک و بد و، شیوه‌یِ رواجِ نیک و بد سخن گوید؛ و جای‌جای از اندیشه‌ورزیِ ارسطویی برایِ استوارْکردِ ادعاهایِ خود بهره‌می‌گیرد؛ برایِ نمونه می‌نویسد:

نیکی همان داد / عدالت است. فروزه‌هایِ برشمردنی با نیکی، از آن میان، فضایلیِ چون دانایی و راستی و روشنایی و خوشبویی و پاکی و هستندگانِ نیک و نیرومندیِ کرفه و هر هنرِ نهادیِ همسازگارِ با داد / عدالت است. این مفهوم‌هایِ ارسطویی همچون همیشه در چارچوبِ دستگاهِ اندیشگانیِ مزدایی ریخته‌می‌شود:

زادونهادِ نکویی **«داد»** است. هیچ زایْ‌فرمایی‌ایِ در کُلِّ هستی نیست که از اورمزد نباشد.

پس، اورمزد، از رهگذارِ نیرویِ هستیْ‌بخش‌اَش همه‌یِ تابندگان را خویشانِ خویش می‌داند و چون خود می‌آفریند.

بحثِ پیشگفته درباره‌یِ بدی، بازگونه است.

در بندِ پایانی، نویسنده زمانکیِ می‌یابد تا بر دسته‌ایِ از کیشداران خُرده‌گیرد که چرا مدعی‌شده‌اند: ***«بدی، که ابزارِ بی‌داد است، و نیز همه‌یِ بُن‌سازه‌ها و پاذتخمه‌هایِ بی‌داد، آفرینشیِ همراستا با طرحِ جهانْ‌آفرین است»***.

۲۷۲ بحثِ کرده‌یِ دویست و هفتاد و دوم بحثیِ جدی درباره‌یِ روانِ بهره‌مند از ذاتِ روشنایی است که در زندگیِ زمینی به گناهِ تیره و تاریک آلوده‌می‌شود. یعنی به چیزیِ آلوده‌می‌شود که با زادونهادِ آسمانیِ روان هیچ‌گونه همگِنی و سنخیت ندارد.

نویسنده‌یِ روایت، نخست، ذاتِ روان را تعریف می‌کند؛ نکته‌یِ پژوهیدنی در اینجا این است که تعریفِ ذاتِ روان به خامه‌یِ نویسنده‌یِ این روایت با تعریفِ ذات و سرشتِ مردمان نزدِ ارسطو در کتابِ «متافیزیک / مَتاگیتیک» حتی در جمله‌بندی نیز یکسان است.

تعریفِ نویسنده از گرایشِ ذاتی و ارادی و کام‌مندانه‌یِ مردمیان به دانش، درست و سرراست همان تعریفِ ارسطو است در متافیزیک، کتابِ آلفا (یکُم)، کرده‌یِ نخست، بندِ یکُم.

ویژه آنکه، بندِ نخستِ این روایتِ دینْ‌کرد، حتی از نظرِ واژه‌سامانی و ساختمانِ زبانیک نیز با بندِ نخستِ فرزانْ‌نامه‌یِ گران‌سنگِ متافیزیک / مَتاگیتیک نیز یکسانیِ نحوی و زبانیک دارد.

برابرِ دستگاهِ اندیشگانیِ نویسنده، مردمْ‌زادگان، در سامانِ پاک و ناب پیش از تازشِ اهریمن، گناه‌نادیده همچون دیگرِ ستودگانِ مینَوی اند.

نویسنده برایِ گرایشِ مردم به گناه، که همتراز با آلودگیِ روانِ گوهرین با سیاهیِ گناه، آنهم در زمانه‌یِ آمیخته با تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن، چند چِم و بهانه را برمی‌شمرد. یکی، آمیختگیِ تن و جان است با نفسِ تاریک، و، آمیختگیِ دانشِ راستین است با مُعطیاتِ حسِ ظاهر.

گفتنی است نویسندگانِ دینْ‌کرد، همیشه، سخنواره‌یِ فرزانْوَرانه‌یِ (=فلسفیِ) **«مُعطیاتِ حسِ ظاهر»** را با سخنواره‌یِ پهلویِ **«دَهیگ شُوهیشْنیگ بَرَهْنَگ»** فرامی‌گویند.

پیروزيِ فرجامینِ یزدانْ‌خواهانه‌يِ تنابندگان، که همزمان با شکست‌خوردنِ مطلقِ سپاهِ دروج است، روانِ آلوده به گناه را از ژرفايِ تاریکی رها و آزادمی‌کند؛ زیرا روان، زادونهادیِ اهورایی‌دارد.

پافشاريِ نویسنده بر گزارشِ دیگرباره‌يِ سرنوشتِ روانِ گناهکار از آن روی است که نشان‌دهد زادونهادِ روان به زادونهاديِ اهریمنانه تَرادیسیده‌نمی‌شود؛ بلکه فراوندِ گناه‌گرويِ روانْ تنها به معنيِ گرایشِ به کردوکارِ گناه‌وَرزانه است.

این پیشْ‌گذارده‌ها (=مقدمات) نیز برايِ آن است تا بتواند بر مانی‌گرایان بتازد که چرا مدعی‌شده‌اند ***«در اندرونِ تن، جانيِ جداگوهر با تن هست، که آن جانِ جداگوهر بهره از هستانِ تاریک دارد و انگیزايِ گناهِ مردم است».***

خواننده‌يِ فرزان‌پژوه که این بحث را با خودِ روایت، یعنی با بُنْ‌نوشتِ پهلويِ روایت، پی‌گیری‌کند، درمی‌یابد که نویسنده تا اینجايِ کار به‌خوبی از پسِ پیکارِ سخنی (=جَدَل) با مانی‌گرا برآمده‌است. اما ناگهان در بندِ پایانيِ روایت، سبکيِ بحثِ نویسنده سخت اُفت‌می‌کند. هرچند، نویسنده و دیگرِ پردازندگانِ دینْ کرد، ***«تغییرِ جوهريِ روانِ بهره‌مند از هستانِ روشن را به هستانِ تاریک»*** هیچگاه نپذیرفته‌اند.

۲۷۳ سخنورزيِ کرده‌يِ دویست و هفتاد و سوم، دنباله‌گیريِ یکيِ از گزاره‌هايِ بنیادین و هنجارینِ نویسندگانِ دینْ کرد درباره‌يِ بایستمند بودنِ **«شهریاری»** است.

در این روایت نیز، هست‌وبودِ دَم‌ودستگاهِ شهریاری و خودِ شهریار برايِ پاسبانی از تنابندگان، زیرْماده‌ايِ گریزناپذیر و بایستمند است.

اما هم شهریارِ نیک داریم و هم شهریارِ بد. شهریارِ نیک نیز، به دسته‌هايِ فرازین و میانین و فرودین بخش‌کرده‌می‌شوند. نیازيِ به گفتن نیست شهریارِ نیکِ فرازین کسي است که خواست‌وکامَش با خواست‌وکامِ خِرَد یکي است؛ خواست‌وکامِ خِرَدَش نیز با دادْفرمایيِ ویژه‌يِ مزدایی و اورمزدی برابر و همسنگ است. شهریارِ بدْ بازگونه‌يِ شهریارِ نیک است.

پست‌ترینِ زایْ‌فرمایی‌ها، زایْ‌فرمایيِ زمانه در بی‌پادْشاهی است.

تنها در برپایی و پابرجاییِ دستگاهِ شهریاری است که مردمگاهْ بسامان و برجای‌می‌ماند؛ و تنها از راهِ شهریارِ نیک است که تنابندگان و مردمْ‌زادگان به منزلگهِ مقصود درمی‌پیوندند.

نویسنده‌يِ روایت بر این باور است که فرمانفرمایيِ هزارساله‌يِ ضحاک از یک روز بی‌شهریاری (=آنارشیزم) بِهْ‌تر است.

۲۷۴ بحثِ کرده‌يِ دویست و هفتاد و چهارُم، تعریفِ شش فروزه گرداگردِ کار و کارِ شایسته است.

برابرِ آموزانِش‌هايِ دینْ کرد، در دینِ بِهی، کار، سربه‌سر ثواب است.

در این روایت (=کرده‌يِ ۲۷۴)، از کارِ شایسته، آسایِش، خیزشِ شایسته سويِ کار، نشیبِ شایسته‌يِ آسایِشْ‌خواهانه، سامانِ کارِ شایسته، و، بخش‌کردنِ سه‌گانيِ روز برايِ کار و آسایش بحث‌می‌شود.

۲۷۵ سخنورزيِ کرده‌يِ دویست و هفتاد و پنجُم، درباره‌يِ نشمردنیْ‌بودنِ ابوابِ داناییِ دینِ مزدایی برايِ مردم است.

دینِ مزدایی گوهرنشان به دانایيِ هَرْوِسْپی (=مطلق) است. نماینده‌يِ زمینيِ خِرَدِ اورمزد است. تنها گزیده‌ايِ دانشوَرانه از آن، در یک دفتر، آنهم به اندازه‌يِ گُنجايِ مردمْ گِردآمده‌است.

دانشِ مردمان هیچ‌گاه به دانشِ مطلق، و به تَبَعِ آن، هیچگاه به ژرفايِ دینِ مزدایی نخواهدرسید.

۲۷۶ بحثِ کرده‌يِ دویست و هفتاد و ششُم، درباره‌يِ آفرینشِ مینَوی، و نیز، ریشه‌يِ مینَويِ آفرینش، و، دَهِشِ گیتیایيِ آفریدگان و، ذاتِ این آفرینش و بُنْ‌تخمه‌يِ آفرینش است.

اگر خواننده‌يِ فرزانهْ این روایت (=کرده‌يِ ۲۷۶) را باریکانه بپژوهد، درخواهدیافت که با بحثِ **«کمون وکامِن»** روبه‌رو است. همانگونه که جامه‌يِ بافته‌شده، فعلیتِ کلافِ ساده‌يِ پشمِ آغازین است، جهانِ مادی نیز فعلیّتِ فرآورده‌ايِ بَحت و بسیط و ناپیدا است.

۲۷۷ بحثِ کرده‌يِ دویست و هفتاد و هفتُم، دنباله‌گیريِ بحث‌هايِ «زمانْ»شناسانه و «زمانْ»پژوهانه‌يِ دینْ کرد است. «زمان»، همان بُن‌وگوهري است که پیش از کارِ آفرینشگرانه‌يِ خداوند هستیْ‌داشته‌است؛ و نیز، همراهِ کارِ آفرینشگرانه‌يِ خداوند در سامانِ کرانمندی در جریان است؛ و، پس از کارِ آفرینشگرانه‌يِ خداوند نیز همچنان هستیْ‌خواهدداشت.

فرجامِ سخن اینکه، کرانمنديِ زمان، یکيِ از خویشکاری‌هايِ گذرانه‌يِ زمان در درازايِ آفرینشِ مادی است؛ و ماهیتِ همیشگيِ زمان نیست؛ زاد و نهادِ زمان همان دیرندی و بی‌کرانگی‌اَش است.

نویسندگانِ دینْ کرد، در این معنا درباره‌يِ زاد و نهادِ زمان بسی پیگیر و استوارْمنش اند.

بافتِ زبانيِ این روایت سخت آسیب دیده و دچارِ افتادگی‌شده‌است.

۲۷۸ سخنِ کرده‌يِ دویست و هفتاد و هشتُم درباره‌يِ آن کلیدي است که رساننده‌يِ تنابندگانْ سويِ برترینِ جهان‌ها، یا فروکشاننده سويِ بدترینِ جایگاه‌ها ست.

کلیدِ نخست، همان کلیدِ معروفِ شهریار و دینْ‌سالارِ زمانه است.

ناقرمانیِ در برابرِ شهریار و دینْ‌سالار، کلیدِ فروکشاننده سویِ بدترینِ جایگاه‌هاست.

۲۷۹ بحثِ کرده‌ي دویست و هفتاد و نُهُم درباره‌ي نشانه‌ي رسیدنِ شهریاری به تخمه‌ي نژادگان و شهریارانِ آریامنش و، نمادْنشانِ روی‌برگاشتنِ شهریاری از تخمه‌ي نژادگانِ آریامنش است.

درخشندگيِ فرّه‌يِ یزدانی، جاافتادنِ خِرَدِ خدادادی و روحیه‌ي آشتی‌خواهی، افزایشِ نیایش‌ها، مِهر و دُوشارمِ مِهْتران به کِهْتران و افزایشِ فرزندِ نرینه و کاهشِ مرگ‌ومیرِ کودکان، همه، از نشانگانِ رسیدنِ شهریاری به شاهانِ آریامنشِ نیکْ‌تخمه است.

نمادْنشانِ روی‌برگاشتنِ شهریاری از نژادگان و افتادنِ آن بدستِ ناپیداتخمگان، باژگونه‌يِ نشانگانِ پیشگفته است.

۲۸۰ سخنِ کرده‌يِ دویست و هشتادُم، درباره‌يِ پیشْ‌بایست‌ها و شرایطِ پذیرشِ تمام و کمالِ سخنِ خداوند است.

کرفه‌کاری، راستکاريِ پاک و ویژه، گذشتن از مرزِ تسلیمِ زبانی، باریکْ‌بینی و مُدّاقه در اندیشه‌هايِ فرزانگانِ دین، همه و همه، از پیشْ‌بایست‌هايِ رستگاری و پذیرشِ پیشگفته است.

۲۸۱ بحثِ کرده‌يِ دویست و هشتاد و یکُم درباره‌يِ نمادْنشانِ پارسایی و تبهْ‌خویی است.

خوشنامی، نمادْنشانِ پارسایی است؛ بدنامی نشانه‌يِ تبهْ‌خویی.

زیبندگانِ جهانِ مینَوی با بینشِ مینُوانه، از آسمانْ‌جايِ خود، پارسایان را با کالبديِ روشن می‌بینند که از هر روشنایی‌اي روشن‌تر است؛ و از بالا، یعنی از ایزدکده‌يِ آسمانی‌شان، کالبدِ تبهْ‌خویان را دود و دَم‌گرفته می‌بینند.

۲۸۲ سخنِ کرده‌يِ دویست و هشتاد و دوم درباره‌يِ بُنِ بُنانِ (=علتُ‌العللِ) تخمه‌يِ مردمان و، درباره‌يِ بُنِ بُنانِ تخمه‌يِ شهریارِ نژاده و نژاده‌تر و نژاده‌ترین است.

در این روایت (=کرده‌يِ ۲۸۲)، بُنِ بُنانِ تخمه‌يِ همگيِ مردمیْ‌زادگان، کیومرث است.

تخمه‌يِ نژاده در میانِ مردمیْ‌زادگان، آریایی‌هایند.

تخمه‌يِ نژاده‌تر در میانِ آریایی‌ها، ایرانیان اند.

نژاده‌ترینِ تخمه‌ها در میانِ ایرانیان، کیانیان اند.

کِی‌قبادِ کیانی، نژاده‌ترین تخمه‌يِ شهریاريِ منوچهر است.

منوچهر، نژاده‌ترین تخمه از ایرج است؛ که نریوسنگ، ایزدِ پاسبانِ تخمه‌هايِ نیکو، از آن پاسداری کرده است.

ایرج، نژاده‌ترین تخمه از هوشنگ است.

سخنورزيِ بندِ پایانيِ روایت از نگاهِ باورشناسیک پژوهیدنی است:

در سامانِ گیتیایی، این شدنی است که یکيِ از چهار تخمه‌هايِ شاهی در وجودِ یک پادشاه گردنیاید؛ ولی در سرايِ پسین، زمانِ بازسازيِ پایانيِ جهان، چونی‌ها و کیفیّاتِ هر چهار تخمه در نهادِ یک پادشاهْ یکجا گردخواهدآمد. زیرا جهانِ بازساخته‌يِ پایانی، جهانِ همه‌يِ کمال‌ها، فرساختگی‌ها و فرآراستگی‌هاست.

۲۸۳ سخنورزيِ کرده‌يِ دویست و هشتاد و سوم درباره‌يِ شهریارانی است که در کارِ شهریاری سرآمدترین اند و شهریارانی که در کارِ شهریاری بدترینه‌اند.

در این روایت (=کرده‌يِ ۲۸۳)، شهریارِ سرآمدِ دیگرِ شهریاران دارنده‌يِ بیش‌ترین اندازه از فرّه‌يِ یزدانی و خِرَدِ خدادادی است؛ به‌گونه‌اي که آبادانی و زندگيِ تهی از رنجِ مردم و همه‌گونه نیکی را برايِ مردم دربردارد.

بدترینِ شهریاران تهی از فرّه و آکنده از پادْفرّه‌يِ دیوی است و به‌جايِ خِرَد، دارنده‌يِ بیش‌ترین اندازه از آزوَری است.

در دو بندِ پایانيِ روایت، گفتاريِ از یک شهریارِ فرزانه (=شاه‌فیلسوف) بازگویی‌می‌شود که وی نیز نمادْنشانِ بِهْترین و بدترینِ شهریاران را فرانموده‌است.

۲۸۴ بحثِ کرده‌يِ دویست و هشتاد و چهارُم درباره‌يِ محدودبودنِ دانش و توان، و، بی‌کرانگی (=لایتناهی) و کرانمنديِ (=تناهيِ) «زمان» و، درباره‌يِ ذاتِ «زمانِ بی‌کرانه» و ذاتِ «زمانِ کرانمند» است.

دانش، البته دانشِ مردمیْ‌زادگان، کرانمند، مَرزیده و محدود است.

نگریسته‌يِ نویسنده از مفهومِ ***«توان»***، مفهومِ فرزانْوَرانه‌يِ «توانستنی‌ها / ممکنات» است؛ که آن نیز تنها در زمره‌يِ شدنی‌هاست.

در این روایت (=کرده‌يِ ۲۸۴)، زمان، بُنِ بُنانِ آفریدگان است. ***«زمان»***، همان فروزه‌يِ همیشگی‌بودنِ اورمزد است. «زمان» در آفرینشِ مادی، برايِ آفرینشِ مادی کرانمندمی‌شود.

ذاتِ «زمان» دیرندی‌اي (=بقاء) همیشگی و بی‌تعینی است. اما ذات و خویشتنِ خویشِ زمانِ کرانمند، دیرندی‌اي گذرنده و تعیُن‌پذیر است.

با معنايِ غیرِ هویتی‌بودنِ کرانمنديِ زمان در آموزه‌هايِ دینْ‌کرد پی‌درپی روبه‌رو می‌شویم.

۲۸۵ سخنورزيِ کرده‌يِ دويست و هشتاد و پنجُم، شش سنجه را نشان می‌دهد که در انجامِ هر کاري می‌باید درنظرآورده‌شود. براي نمونه:

هر کاري پيش از انجام می‌بايد از نظرِ داشتن يا نداشتنِ ثواب / کرفه وارسی شود.

بر هر کاري می‌بايد گرايشي دلخواهانه فرمان‌براند.

توانِ انجامِ هر کاري پيش از آغازِ آن کار نيز می‌بايد بررسی‌شود.

هر کاري که انگيزه‌يِ انجامِ آن ثواب است و کاژمايه‌اي دلخواهانه آن را می‌راند و توانِ انجامِ آن نيز هست، می‌بايد با جديت و استواژمنشی تا پايان پی‌گرفته‌شود.

۲۸۶ سخنورزيِ کرده‌يِ دويست و هشتاد و ششُم گزارشي تقريباً بی‌مانند درباره‌يِ جمشيدِ جَم است.

نويسنده در اين روايت (=کرده‌يِ ۲۸۶) پايبندمی‌شود درباره‌يِ آن پيماني سخن سازکند که ديوان از مردمان ربودند و جمشيدِ جَم به مردم بازآورد.

روايت را می‌توان از روايت‌هاي درازآهنگ و درازگويانه‌يِ دينْ‌کرد در سنجشِ با ديگرِ روايت‌ها درنظرآورد.

روايت، با سخنِ هميشگيِ دينْ‌کرد درباره‌يِ **ميانه‌روی** آغازمی‌شود.

افزاخواهی و کاستی‌کاری (=افراط و تفريط) نيز دشمنِ ستيزنده و پتياره‌يِ ميانه‌روی اند.

تقرّرِ ميانه‌روی، خود، نهاده‌شده بر خِرَدِ خداداد (=عقلِ بالملکه) است.

برترينِ شهرياران نيک، ميانه‌روی و خِرَدِ سالمِ خداداد را به بالاترين اندازه دارد.

پيش از پادشاهيِ جَم، ديوان خِرَدِ خداداد را ربوده و کامه‌پرستی را به اَبَر-زورآوری (=اَبَر-قدرتی) رسانده‌بودند. که پی‌آمدِ آنْ کاستی‌کاری و افزاخواهی بود.

جمشيدِ جَم به پادْشاهی رسيد. خِرَدِ خداداد را وارهاند. ميانه‌روی رویِ‌کارآمد.

ولی به سببِ شگفتی‌آفرينيِ (=اعجازِ) خداوند، جمشيدِ جَم در سامانِ پيکرمند به دوزخ فروبرده‌شد؛ آنهم سيزده زمستان؛ البته با کالبد و پيکره‌يِ ديوی. با ابزارهايِ رازْوَرانه جمشيد در دوزخ رَه‌می‌سپرد تا در همان دوزخ ديوان را سرکوب‌کند. تا خِرَدِ فراآمده از سويِ يزدان اندر ميانِ مردمان به درخشندگی رسد.

در پايانِ روايت، ناموا‌ژه‌يِ جَم برابرِ گزارشِ کتابِ دين تعريف‌می‌شود. جَم، يعنی: **«کسي که پيمان از ديوان بازستانْد و با اين کار، يزشِ يزدان و سودِ گيتی را برپاکرد و آن همان گله‌داری و رمه‌چَرانی است».**

۲۸۷ بحثِ کرده‌يِ دويست و هشتاد و هفتُم دربرگيرنده‌يِ دَه اندرزِ جَمِ خوبْ‌رمه به مردمان است.

نويسنده‌يِ روايت، نخست، دَه اندرزِ جَم را جرثومه‌يِ خِرَدِ خدادادی و سودرسانِ آفريدگان و هم‌اندازه با پسندِ دينِ بِهی و هم‌اندازه با خواست‌وکامِ ايزد معرفی‌می‌کند.

هر دَه اندرز، روستاييان و گله‌داران را کارگرمی‌افتد. اما نخستينِ آن‌ها **«جهانْ‌آفرين را نه در جايگاهِ بُن‌وگوهرِ آزاررسان، شناختن»** است.

برجسته‌يِ اندرزها گردِ گسترشِ داد و، برادروار خوردن و کارکردن و، ارزانيان را دَهِشانه دادن و، در تابستان انبارِ مردم و چارپايان را تدارک ديدن و، نکشتنِ چارپايان پيش از رسيدنِ به سنِ بلوغ و مانندِ اين است.

۲۸۸ در کرده‌يِ دويست و هشتاد و هشتُم، نويسنده از دَه پادْاندرز سخن‌می‌گويد که ضحاکِ ديوْکامه‌يِ کاهنده‌يِ آفرينش و زيان‌رسان بر آفريده‌ها، بنا به دستورِ دينِ يهودی، از سرِ پتيارگی در ستيز با دَه اندرزِ جَمِ خوبْ‌رمه به‌هرزه‌درآييده‌است.

اندوه‌مندانه، در اين روايت (=کرده‌يِ ۲۸۸)، با جابه‌جاييِ عبارات، نابه‌جانويسی، واژه‌هايِ خوانده‌نشده بويژه در بندِ پايانی، يا واژه‌هايي با قرائتِ شک‌پذير، افتادگی و آسيب‌ديدگيِ بافتِ سخن روبه‌رو هستيم.

در ترجمه، آوانويسی، بازسازی و گزارشِ اين روايت کوشيده‌ايم تا آنجاکه شدنی است از روايتِ کرده‌يِ دويست و هشتاد و هفتُم ياری‌جوييم.

درونْ‌مايه‌يِ سخنِ بندهايِ اين روايت همان درونْ‌مايه‌يِ سخنِ بندهايِ روايتِ پيشين (=کرده‌يِ ۲۸۷) است؛ جز اينکه دربرابرِ هر اندرزِ جَم با يک پادْاندرزِ ديوی و ضحاکی روبه‌رومی‌شويم. برايِ نمونه آنجاکه جَم سفارش‌می‌کند گاوان و گوسپندان را پيش از رسيدنِ به سنِ بلوغ (=کُشتنْ) نکُشيد، ضحاک، بی‌آيينْ کشتنِ گاوان و گوسپندان را برابرِ آيينِ يهودی توصيه‌می‌کند.

اما آيا به‌راستی چنين پادْاندرزهايي را می‌توان در کيشِ يهودی جُست؟

پاسخِ ما نِی‌گويانه است. در سراسرِ کهنْ‌نامه‌يِ سپندِ تورات به آيه‌اي برنخورديم که نظر و فراگفتِ نويسنده‌يِ روايت را راست‌شمرد.

از اين غلطِ آشکار که بگذريم، در پايانِ روايت با سخنانيِ روبه‌رو می‌شويم که به گمانِ ما از برافزوده‌هايِ ساختگیِ رونويس‌کنندگانِ سپس‌تر است.

اگر نوشت‌وخواندِ ما از اين روايت درست باشد، ضحاک کسي است که دستورِ تدوينِ «اُزْيِتاه

(=پنج کتابِ عهدِ عتیق) را داده است و امرکرد تا آن را در اورشلیم نگه‌داری‌کنند.

پس از وی ابراهیم، پس از ابراهیم، موسی و پس از موسی، یَشوعِ ابنِ نون، همان شاگردِ موسی، درکارِ رواجِ دینْ‌نامه‌یِ پیشگفته‌یِ یهودی بوده‌اند.

در کهنْ‌نامه‌یِ سپندِ تورات، کتابِ یَشوعِ بنِ نون، بندِ نخست، شخصِ «یَشوعِ بنِ نون» خادمِ حضرتِ موسی شناسانیده‌می‌شود.

یک نکته درباره‌یِ نویسندگان و تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد برایِ ما روشن و شناخته است: آنان نیز، سخت دچارِ هیستیریِ ضدِ یهودی بوده‌اند.

۲۸۹ سخنِ کرده‌یِ دویست و هشتاد و نُهم درباره‌یِ دَهِشانه‌یِ یزدانیِ شهریاری است و نیز درباره‌یِ دسته‌هایِ نیک و بدِ آن است.

برابرِ آن دستگاهِ اندیشگانی که نویسندگانِ دینْ‌کرد خواهانِ شناساندنِ آن اَند، شهریاری یکیِ از سودمندترین و بزرگ‌ترین دَهِشانه‌هایی است که از سویِ یزدان بهره‌یِ مردمیان و تابندگان شده‌است. فرجامْ‌آهنگِ این روایت (=کرده‌یِ ۲۸۹) نیز استوارکردِ درستیِ این باور است؛ اما با به‌میان‌نهادنِ چند پیشْ‌گذارده، نویسنده می‌کوشد گزاره‌یِ درنظر را چِمْ‌ورزانه (=مستدل) بپژوهد.

برابرِ فراگفتِ نویسنده، اوستا، مردمیْ‌زادگان را چنین تعریف کرده‌است: «اَخْوْ تِی اَسْتُومَنْدْ».

معنیِ «زَندِ» سخنواره‌یِ درنظر، «خداوندِ تنمند شده است». پس، مردمیْ‌زادگان، در زادونهادِ خود، چیزیِ نیستند جز اندیشه‌ایِ مینَوی که پا به هستیِ مادی گذارده است. شهریار نیز خداوندیِ تنمند شده است؛ سَرده‌ای (=گونه‌ای) از مردم است ولی نژاده‌تر از آنان.

برایِ اینکه دچارِ ناسازگاری‌هایِ بنیادینِ ویژه‌یِ اینگونه بحث‌هایِ کلامی (=یزدان‌شناسیک) نشویم، عجالتاً می‌پذیریم یکیِ از همین خدایانِ تنمند شده از پرتوهایِ یزدانی بیش از دیگرِ خدایانِ تنمند شده بهره‌مند می‌شود. همین بهره‌مندیْ ویِ را سزاوارِ شهریاری بر دیگرِ خدایانِ تنمند (=جسمیت‌پذیرفته) یا همان مردمیان می‌کند.

این معنا، فرجامْ‌آهنگِ هنجارین، زیرین و بنیادینِ نویسنده‌یِ روایت است.

۲۹۰ بحثِ کرده‌یِ دویست و نوَدُم پی‌گرفتِ باورشناختیِ سخنِ کرده‌یِ هشتادُم درباره‌یِ دادوَری و آبادانی است.

نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۲۹۰) می‌کوشد دو سزْواژه‌یِ «**دادوری**» و «**آبادانی**» را معنا کند؛ آنهم به شیوه‌ایِ گزینْ‌گویانه؛ اما نه هر گونه دادوری و آبادانی را؛ بلکه دادوری و آبادانیِ استوار بر

کهنْ‌آیینِ «**خُوِیدُودَه**» را.

سخنورزیِ نویسنده، از آغاز، همان دو بندِ نخستِ کرده‌یِ هشتادُم است با اندکیِ دگرگونیِ زبانی و بیانی.

۲۹۱ سخنِ کرده‌یِ دویست و نود و یکُم بحثیِ فرجامْ‌شناسانه (=تلئولوژیکال) درباره‌یِ آینده‌یِ نیکِ همه‌یِ تابندگان است. در اینجا نیز نویسنده پایبند است که برابرِ آموزه‌هایِ دینِ بِهی، این وعده را بازگویی‌کند که، جهانْ‌آفرین، در برابرِ آفریدگانِ شوربخت، که به سببِ تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن سر به شوربختی گذارده‌اند، خداوندگاریِ بخشاینده است و توانا به زدودنِ شوربختیِ اهریمن‌خواهانه از آنان است؛ و اینکه، جهانْ‌آفرین در ساختنِ جهانیِ یکسره تهی از شوربختی برایِ آفریدگان، هم توانا و هم پایبند است.

تکیه‌یِ بیش از اندازه‌یِ نویسندگانِ دینْ‌کرد بر رستگاریِ فرجامین و واپسینِ همه‌یِ تابندگان، چند دینْ‌کردشناسِ باختری را به صرافتِ این ادعا انداخته است که در دینْ‌کرد باریکه‌هایی از دستگاهِ اندیشگانیِ مسیحی‌گروانه را بیابند.

اما اگر بنا به آموزشِ اوستا، مردمیْ‌زادگان چیزیِ نیستند جز پرتویِ از جانِ اهورایی که کالبدِ مادی گرفته است، چگونه می‌توان چشم داشت که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، مردمیْ‌زادگان، یعنی همان خدایانِ تنمندشده را، به چَم و بهانه‌یِ انجامِ گناهانیِ که ریشه در کردوکارِ اهریمن دارد، در دوزخیِ سربه‌سر آکنده از آتشیِ سوزان تا به جاودان در رنج و شکنج وانهد؟

دِلاَهنگِ ما از این بحث این است تا نشان دهیم، مفهومِ «**رستگاریِ پایانی**»، برآمدِ گریزناپذیرِ اَزْآغازه‌هایِ (=آکسیوم‌هایِ) آشکارِ دینِ مزدایی است. نویسندگانِ دینْ‌کرد بارها بر این پرسش انگشتِ سخن‌نهاده‌اند که: «***چگونه جهانْ‌آفرین، همگوهرانِ رسینیِ خود را در دوزخیِ اهریمنْ‌آشیان در رنج و شکنج رها‌می‌کند؟***».

در پایانِ این روایت (=کرده‌یِ ۲۹۱)، نویسنده زمانکیِ می‌یابد تا بر دسته‌ایِ از کیشداران بتازد که چرا مدعی شده‌اند: «***آهوگانِ نهادی (=رذائل) و شوربختی‌هایِ درونیِ آفریده‌هایِ گیتیایی، میوه‌یِ طرحیِ از آفرینشِ جهانْ‌آفرین است***».

۲۹۲ بحثِ کرده‌یِ دویست و نود و دوم درباره‌یِ جداییِ داد از ستم است.

در این روایت نیز، خاستگاهِ دادْ دانایی است؛ خاستگاهِ دانایی خِرَدِ خدادادی است؛ خِرَدِ خدادادی، ودیعه‌نهاده‌شده در اندرونِ مردم است. خاستگاهِ ستمْ بدآگاهی است؛ خاستگاهِ بدآگاهی

وَرَن (=کامه‌پرستی / تلون‌گرایی) است که از سویِ آزاررسانِ آفریده‌ها (=زَداژمینو) بر نهادِ مردم یورش‌می‌برد.

نکته‌یِ شاینده در اینِ روایت پلّکانِ هستیِ نکویی و بدی است؛ به‌گونه‌ای که خاستگاهِ نکویی و دانایی و داد، از هر نکویی و دانایی و دادی که از آن خاستگاه سرچشمه‌گرفته، نکوتر است. پس، جهانْ‌آفرین، در جایگاهِ خاستگاهِ همه‌یِ نکویی‌ها و دانایی‌ها و دادها، از همه‌یِ نکویی‌ها و دانایی‌ها و دادها نکوتر است. پس، جهانْ‌آفرین، در جایگاهِ نکوترین و داناترین و دادگسترترینِ همه‌یِ نکویی‌ها و دانایی‌ها و دادها نمی‌تواند خاستگاهِ شر، یعنی بی‌داد و وَرَن و بدی باشد.

این معنی، نزدِ فرزانگانِ سده‌هایِ میانه‌یِ باخترزمین نیز به‌بحث‌نهاده‌شده‌است.

برخیِ از آنان، برایِ نمونه: اسکات، جونز و اُکام، بر این باور اَند که خداوند، در جایگاهِ فعلیتِ تامه‌یِ همه‌یِ کمالات، نمی‌تواند آفریننده‌یِ شر در جهان باشد. پس، بودوباشِ «مادّه‌یِ شر» در جهان، یا، برخاسته از بُن‌وگوهریِ جز خداوند است، یا، زیرْماده و موضوعِ «شر»، توّهمِ اندیشگی است. که خودِ این توّهم / کژپنداری بروبارِ سطحِ نازلِ آگاهیِ انسان‌ها به حکمتِ پنهانِ چیزها ست.

نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۲۹)، به پیروی از آکسیوم‌هایِ دینیِ خود، به دسته‌ای از کیشداران می‌تازد که چرا مدعی‌شده‌اند: ***«بُنِ بُنانِ همه چیز، از نیک و بد، یکی است و آن همان جهانْ‌آفرین است».***

۲۹۳

بحثِ کرده‌یِ دویست و نود و سوم پی‌گرفتِ بحثِ سرتاسریِ دینْ‌کرد درباره‌یِ هست‌وبودِ راستینِ گوهرِ بدی است، و اینکه، هست‌وبودِ راستینِ گوهرِ بدی برخاسته از آفرینشِ جهانْ‌آفرین نیست.

نویسنده‌یِ روایتْ سخن را با عبارتیِ بس پیچیده، از نظرِ واژْسامانی (=نحوی) آغازمی‌کند؛ اما معنایِ سرتاسریِ آن روشن است: اراده‌یِ جهانْ‌آفرین بر آن است که آغازْگاهِ بدی نباشد؛ همین، چَم و چرایِ آن است که خواست و کامِ (=اراده‌یِ) خداوندْ منزه از هر بدی است.

بیشینه‌یِ روایت‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد با یک ارزْآغازه (=آکسیوم) پی‌ریزی‌می‌شود بی‌آنکه نویسنده خود را نیازمند یا واداشته به استواژکردِ درستیِ آن ارزْآغازه کند.

در اینجا نیز چنین است؛ برایِ نمونه: نویسنده هیچ‌گاه خود را نیازمندِ استواژکردِ درستی یا نادرستیِ این گزاره نمی‌کند که چگونه به‌گونه‌ای قطعی و گریزناپذیر و بی‌نیاز از اثبات، معتقدشده‌است ***«خواست‌وکامِ جهانْ‌آفرین رو سویِ آفریدنِ شر ندارد».***

یا، چگونه پذیرفته‌اند هر آنچه در دید و نگاهِ خِرَدِ کاسته‌یِ مردمیان «شر» قلمدادمی‌شود، ضرورتاً در نگاهِ خداوند نیز می‌باید «شر» بنماید.

راستَش این است که گونه‌ای «آنتروپومورفیزم» آغازین، بر دید و باورِ نویسندگانِ دینْ‌کرد چیره‌است.

بندِ دومِ روایت نیز بازنویسیِ گزاره‌یِ پیشنهادی در بندِ نخست است؛ مبنی بر اینکه، چون جهانْ‌آفرین خواهانِ بدی نیست، پس، هست‌وبودِ گوهرِ بدی در جهان برآمدِ خواست‌وکامِ بُن‌وگوهریِ دیگر است.

نویسنده، در پایانِ روایت، دیگرباره بهانه‌ای می‌یابد تا بر دسته‌ای از کیشداران بتازد که چرا مدعی‌شده‌اند: ***«بدیِ نهاده‌شده اندر میانِ تابندگان نیز، به خویشتنِ خویش، برخاسته از کارِ آفرینشگرانه‌یِ جهانْ‌آفرین است».***

۲۹۴

سخنورزیِ کرده‌یِ دویست و نود و چهارُم درباره‌یِ کامه‌یِ ایزد است مبنی بر اینکه مردم وی را بشناسند، و، کامه‌یِ سرشتینِ مردم در شناختنِ ایزد.

تک‌تکِ مردم، از آغازِ آفرینش، بهره‌مند از نیرویِ خداشناسی اَند؛ از این رو، در دینِ بِهی، خداشناسیْ نخستین و برترین اندرز است.

ولی آز و وَرَن و کژمنشی و دیگرِ کامه‌هایِ دروجی، انگیزه‌دارِ دوریِ مردم از کامه‌یِ خدایی‌شان می‌شود. پس، جهانْ‌آفرین نمی‌تواند آفریننده‌یِ چیزیِ باشد، یعنی آفریننده‌یِ کامه‌هایِ دروجی، که دورکننده‌یِ مردم از سرشتِ خدایی‌شان شود. استوارداشتِ این معنی، دلآهنگِ پایه‌ایِ نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۲۹۴) است.

در بندِ پایانی، نویسنده دیگرباره مجالی می‌جوید تا دسته‌ای از کیشداران را به‌نقدکشد که چرا مدعی‌شده‌اند: ***«رنگ‌به‌رنگ شدن (=تلون) و دیگرِ آهوگانِ نهادیِ زُباینده و آسیب‌رسان بر خردِ خدادادی و، حسِ اهریمنیِ خداشناسی و، نیاز به پِزه‌کاری هم می‌تواند آفریده‌یِ خداوند باشد».***

۲۹۵

بحثِ کرده‌یِ دویست و نود و پنجُم درباره‌یِ پنج سرشتْ‌نشانِ (=خصلتِ) دروجی است که سرِ راهِ مردمِ اهریمن‌زده به راهزنی ایستاده‌اند و نیز، شیوه‌یِ سرکوبِ آن پنج سرشتْ‌نشانِ دروجی است.

آن پنج سرشتْ‌نشانِ دروجی اینانند: جداییِ دین از سیاست، آشموغی (=روی‌برگرفتن از دینِ مزدایی و روی‌کردن به کیشیِ اَنیرانی یا مسیحی)، مرگمندی، شکگرایی و، جادوگری.

حسِّ آزوَری، مقوله‌یِ جداییِ دین از سیاست را زورآورمی‌کند؛ پنهانْ‌کاری، آشموغی را؛

کینهٔ‌کِشی مرگمندی رَا؛ وشکبری شک‌گرایی را، و، بدچشمی (=چشم‌زخم زدن) جادوگری را.

راهِ سرکوبِ سیاست‌بازی و جداییِ دین از سیاستْ بزرگداشتِ خرسندی است (احتمالاً، سخن از خرسندیِ مردم در نهادْمانِ طبقاتی و پایگانِ مردُمیکِشان است که باید از آن خرسند باشند)؛ راهِ سرکوبِ آشموغی، کردوکارِ آشکار و دوری از نهانْ‌روشی و بازه‌گرفتن از مخفی‌کاری است؛ راهِ سرکوبِ مرگمندی مهرورزی است؛ شک‌گرایی از رهگذارِ بزرگداشتِ آرمان‌گرایی سرکوب می‌شود؛ و، خوبْ‌چشمی نیز جادوگری را سرکوب می‌کند.

۲ بحثِ کرده‌ی دویست و نود و ششُم دربارهٔ نسبتِ زادونهادِ (=ذاتِ) مردمان به تنِ آنان است.

بودوباشِ واژه‌ای با خوانشِ گمانمند و شک‌پذیر در بندِ نخستِ روایت، گزارشِ درست‌وسراستِ آن را از همان آغاز کمی دشوار می‌کند. اما سروتهِ بحثِ نویسنده روشن و شناخته است.

در این روایت (=کرده‌ی ۲۹۶)، نسبتِ ذاتِ مردمی‌زادگان با تنِ آنان مانندِ نسبتِ شهریارِ فرمانفرما بر شهر است در هرگونه کار و فرمانی که شهریار بر شهر دارد.

همچنین، نسبتِ پیشگفته چونان سوارکار و اسب است آن هنگام که سوارکار با لگام‌زدن اسب را به تاخت می‌برد.

همانندسازیِ ذات و تن در سنجش با سوارکار و اسب به فرزانگانِ پیشا-سقراطی بازبسته است.

نکته‌ی زیبا و هنرمندانه در این روایت، بهره‌گیری از این همانندسازیِ پیشاسقراطی میانِ اسب و سوارکار، در ارزش‌دادن به کرفه و بی‌ارزش‌گردانیدنِ گناه است. ذاتِ هر روانی که کالبدِ زمینیِ خود را در پیروی از خِردِ خدایی، دانایانه سوی کرفه‌کاری و رستگاری می‌برد همچون سوارکاری است که بر دشمن پیروز است.

آن ذات و روانی که کالبدِ زمینی را سوی گناه می‌کشاند، همچون سوارکاری است که به زیانِ خویش و به سودِ دشمن، به‌جای سرکوبِ دشمن وی را برده‌وار بردوش می‌کشد.

۲۹۷ سخنورزیِ کرده‌ی دویست و نود و هفتُم دربارهٔ چکیده و حاصلةُ‌الجمعِ (=هَنْگیزِدیگ) همه‌ی کارها از نگاهِ دینِ مزدایی است.

چکیده‌ی همه‌ی آموزه‌های دینِ مزدایی و چکیده‌ی همه‌ی کارهای نیکْ **«میانه‌روی»** است.

دشمن و ستیزنده‌ی میانه‌رویْ افراط و تفریط است.

میانه‌روی، باریکه‌ای از زورِ هَرْوِیسْپیِ (=مطلق) اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

اهریمن، با بهره‌گیری از افزاخواهی و کاستی‌کاری (=افراط و تفریط)، کشاننده‌ی زورِ یزدانْدادِ میانه‌روی سوی تباهندگی و مرگمندی است. راهِ رهایی از افزاخواهی و کاستی‌کاریِ اهریمنْ‌خواهانهٔ فرزانگیِ دینِ مزدایی است که بُن‌وگوهرِ میانه‌روی می‌باشد.

در پایانِ روایت، نویسنده سخنیِ نغز از یکی از کهنْ‌آموزگارانِ دین را در راستداشتِ گفتارهایِ خود برمی‌نویسد.

۲۹۸ بحثِ کرده‌ی دویست و نود و هشتُم دربارهٔ دانشِ یگانه‌ای است که رستگاری و برازندگیِ همه‌ی آفریدگان با آن است.

آن دانشِ یگانه، که دسترسی به آن همه‌ی آفریدگان را از هرگونه شوربختی می‌رهاند، شناختِ شگفتی‌آفرینی‌های (=معجزاتِ) اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

شادکامیِ پایانی، فرساختِشِ تنِ آنْ‌جهانی، نیست‌ونابودشدنِ سرتاسریِ اهریمن، رسیدن به پاکیِ ناب و ویژهْ رسیدن به هر آن دینِ یزدانی است که پی‌وپایه‌ی آن، شناختِ شگفتی‌آفرینی‌هایِ اورمزد است.

۲۹۹ بحثِ کرده‌ی دویست و نود و نُهُم، گزارشیِ کوتاهانه دربارهٔ اندام‌دادن و پیراستنِ آیینمندانه‌ی کرده‌های کتابِ دینْ‌کرد است به‌گونه‌ای که با سخنانِ خداگونه‌ی بهمنِ اَمْشاسْپَنْدْ اندازه‌نهاده‌شده‌است.

راوی می‌نویسد: دینِ بِهی، دربردارنده‌ی پاک‌وناب‌ترین اندیشه‌های نغز است.

دینْ‌کرد، دربرگیرنده‌ی خودِ واژه‌ی دینِ مزدایی است.

چنین کتابی هنگامِ تدوین حتماً می‌بایست برابرِ خواست‌وکامِ بهمنِ اَمشاسْپَنْدْ ویرایش‌شود. این کار را هیربدیِ دانا و بیگانه با خوددوستی، با اندازه‌نهادنِ دستورها و ماده‌های کهنْ‌آموزگاران با روایت‌هایِ دینْ‌کرد به‌گردن‌گرفته‌است که برویارِ آن همین دینْ‌کردِ بازساخته است.

۳۰ بحثِ کرده‌ی سیصدُم پی‌گیریِ بحثِ میانه‌روی و همستیزنده‌هایش، افراط و تفریط است.

نویسنده پنج پرسش را به‌میان‌می‌نهد و بس گزیده‌وار به آن‌ها پاسخ می‌دهد.

نخست، آن چیزی که افراطَش از تفریطَش بیش‌تر آسیب‌می‌رساند؛ و آن پُرخوری است.

دودیگر، آن‌چیزی‌که تفریطَش‌از‌افراطَش‌بیش‌تر‌آسیب‌می‌رساند، و‌آن، تفریط‌در‌ابزارمندکردنِ‌جان‌است.

بافتِ سخنِ بندِ سومِ روایتْ سخت آسیب‌دیده و ترجمه را برنمی‌تابد.

چهارُم، آن چیزی که افراطَش ناپسند نیست: که همان کرفه‌کاری است.

پنجُم، آن ماده‌ای که افراط و تفریط را در آن راه نیست؛ و آن، گفتارهایِ مَنْثْرَنیِ اورمزد است.

۳۰۱ بحثِ کرده‌ي سیصد و یکُم درباره‌ي نوعِ زمینی یا آسمانيِ گرایشِ به دین و، شیوه‌ي رسیدن به آن است. نویسنده بدین نکته خستو است که برخيِ کیش‌ها و آیین‌ها از نظرِ خاستگاهی، داراي خاستگاهي زمینی اَند.

اما کیش‌هاي زمینيِ بی‌پیوند با مینوْ ویران‌کننده‌ي دین اند و هر کس بدان آیین‌ها پایبند شود خود نیز شخصي ویرانگر است.

ولی شخصِ نگهدارنده‌ي «**دینِ پیوندخورده و فرودآمده از مینو**»، بسا خود، از نظرِ بینش و منش و جایگاه، تا جهانِ مینَوی برفرازرود.

۳۰۲ بحثِ کرده‌ي سیصد و دوم درباره‌ي اندازه‌ي درستی و راستيِ داوريِ داورِ مینَوی و داوريِ داورِ گیتیایی است.

داوريِ داورِ مینَوی، رستگاری یا سرافکندگی را به‌گونه‌اي مسلم می‌یابد و درنظرمی‌گیرد.

ولی، پیمانه‌ي داوريِ داورِ زمینی با نماي برونيِ سخنان و گواهانِ زمینی پُرمی‌شود.

از این رو، براي داورِ زمینی بِه‌تر و استوارتر این است که در داوری‌هاي خود بـه دیـنْ‌نامه‌ها و دادْنامه‌هاي «**دادیگ**» و «**هادیگ**» روکند و از آنان بهره‌بَرَد.

۳۰۳ سخنِ کرده‌ي سیصد و سوم بحثي را نشان‌می‌دهد که میانِ وکیلِ مدافعِ ایران و وکـیلِ مـدافـعِ اَنیران درجریان‌بوده‌است.

بحثْ گِردِ سه جُستار است: فرازینگيِ پـارسایی، چـرانـیدنِ چـارپایان، و، آبـادکردنِ راه‌هـا و گذرگاه‌ها به یوبه‌ي فراهم‌آوردنِ توشه‌ي مسافران و کوچندگانِ زمستانی و تابستانی.

تا اینجاي کار، در درستيِ سه جُستارِ پیشْ‌گفته، هم وکیلِ مدافعِ ایران و هم وکیلِ مدافعِ اَنیران هیچ جدااندیشی‌اي ندارند. ولی وکیلِ مدافعِ ایران بر هر سه جُـستاژمایه، کِـهْ‌دادهـایي (=تـبصره‌هایي) می‌افزاید که نشانگرِ برتريِ وی در اندیشه و منش و کردار است. کِهْ‌دادهایي که وکیلِ مدافعِ ایران را در این پیکارِ سخنی (=جَدَل / دو-چَمْ‌گویی) به پیروزی می‌رساند. از جمله اینکه: پارسایی، می‌باید بر بنیادِ دینِ بِهی باشد. چرانیدنِ چارپایان می‌باید در بی‌بیمی (=امنیت) انجام‌گیرد. آبـادانيِ راه‌هـا و گذرگاه‌ها می‌باید با سرمایه‌گذاريِ رادْمردمان انجام‌گیرد نه با سرمایه‌يِ مردمِ زُفتِ بداندیش.

۳۰۴ بحثِ کرده‌ي سیصد و چهارُم سخني بس گزین‌گویانه درباره‌ي آن گونه از پارسایی است که نهاده بر دستورِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین می‌باشد.

سخنِ پایانيِ نویسنده این است که: هرگونه پارسایی و زهدِ ناآگاه به راستینگيِ اورمزد، و، ناآگاه

بِهْ فرازینگی و برتريِ وی، پارسایی‌اي استوارنده و راستین نخواهدبود.

۳۰۵ سخنِ کرده‌ي سیصد و پنجُم درباره‌ي نشایدمنديِ زندگانيِ تهی از بیمِ مرگ است.

زندگيِ تهی از بیمِ مرگ، نه مردمیان و نه درندگان و خزندگانِ اهریمنی و نه حتی دزد و کَیَکْ‌آیین و سیاست‌باز و آشموغ و ستم‌پیشه را می‌شاید.

زندگيِ تهی از بیمِ مرگ تنها تنابندگانِ نیکْ‌سرشت و اهورایی را آنهم در سراي پسینْ شایسته و سزاوار است. در این گیتيِ پتیاره‌زده، همیشه بهره‌اي از بیمِ مرگْ مردم را همراهی می‌کند.

۳۰۶ سخنِ کرده‌ي سیصد و ششُم درباره‌ي شرطِ پاییده شدن و رستگاريِ مردم است.

رستگاريِ راستین می‌باید به فرازینگيِ روان و پارسايِ برگرفته از آموزه‌هاي دینِ بِهی بیانجامد.

پایندانيِ مردمان نیز می‌باید به آباداني بنیاد شده بر آبادنگه‌داشتنِ رادمندانه بیانجامد.

اما رادمندی را می‌باید رادمندان به‌کارآورند. و، رادمندان سه دسته‌اند: رادمردِ دین، رادمردِ آزاده و رادمردِ باورآورده به دین.

بیرون از آن سه دسته‌يِ پیشگفته هر که باشد، زُفتِ بدمنش است.

۳۰۷ بحثِ کرده‌ي سیصد و هفتُم درباره‌ي آن چیزي است که براي مردم فرازترین است و، آن چیزي که براي آنان بدترین است.

فرازترین و باارزش‌ترینِ چیزها براي مردم آگاه شدن به راستینگيِ دینِ بِهی است.

بدترین و بی‌ارزش‌ترینِ چیزها براي مردم ناآگاهی به دینِ بِهی و گرایش به آشموغی است.

آسیب‌دیدگيِ بافتِ سخن در این روایت (=کرده‌ي ۳۰۷) ترجمه و گـزارشِ آن را بـا دشـواری روبه‌رو کرده‌است. بندِ پایانيِ روایتْ خبر از بی‌اعتباری و نابرجاییِ پادْآیینِ آشموغی می‌دهد.

۳۰۸ بحثِ کرده‌ي سیصد و هشتُم درباره‌ي فراخوانيِ ستودگانِ آسمانی براي یاريِ مردم و، حقانیتِ این فراخوانی است.

حقانیت و راستینگيِ این فراخوانی به اندازه‌اي است که حتی آشوزرتشت نیز از یزدان درخواستِ لطف و مرحمت کرده و این دعا را بر زبان رانده است:

«کُو آن تُو مَن دَهِد! کِم پَد دَهیشن-اَبَر، وِه / خداوندا! مرا آن دِه که آن بِه».

بندِ دوم و پایانيِ روایتْ دستخورده و آسیب‌دیده به‌نظرمی‌رسد. بودوباشِ دو ناموازه‌يِ ناخوانا در بسترِ سخنِ پهلوی کارِ گزارشِ رسا و روشنِ این روایت (=کرده‌ي ۳۰۸) را با دشواری روبه‌رو کرده‌است. اما با پیشِ رو داشتنِ دیگرِ آموزه‌هاي دینْ‌کرد، در دیگرِ روایت‌ها، بسا که نویسنده، معناي

زیر را فرا اَندیشه‌ی خود داشته است:

از آنجا که در جهانِ مینُوی و مادی، دیوانِ مینُوی بدترینِ هستومندان اند، هرگونه درخواستِ لطف از آنان بیهوده است؛ همچناني که فلانی(؟) [فلانی را به‌جاي يکي از نامواژه‌هاي خوانده‌نشده‌ي نوشتارِ پهلوی گذاشته‌ایم] به میانجیِ دیوِ خشم، براي فرارسیدنِ آن کاهنده‌ي آفرینش، یعنی ضحّاک از تخمه‌ي تازیان، از زدارْمینو درخواستِ کمک کرد.

نوشتارِ پهلوی، معنایي بیش‌تر از این نمی‌دهد؛ یا دستِ کَم ما درنمی‌یابیم.

۳ سخنورزيِ کرده‌ي سیصد و نُهم درباره‌ي فرّه‌ي یزدانيِ مردم و، فرّه‌ستیزيِ ضحاک بر مردم است.

پُرنیرویيِ خِرَدِ خداداد و کوشاییِ ژرف و باورمندانه‌ي مردم در انجامِ خویشکاری به همان اندازهْ فروبارشِ فرّه‌ي یزدانی درپی‌دارد.

همراهی با وَرَن (=کامه‌پرستی / تلون‌گرایی) تباهنده و کاهلی در انجامِ خویشکاری، به همان اندازه خستنِ فرّه‌ي یزدانی و پادْفرّه و شوربختيِ اهریمنانه درپی‌دارد.

این روایت (=کرده‌ي ۳۰۹)، با همه‌ي کوتاهی‌اَش، دربرگیرنده‌ي یکي از شایاترین و بنیادی‌ترین بحث‌هاي رازْوَرانه و عرفانيِ دینِ مزدایی است. و آن، یکي دانستنِ خویشکاری و فرّه‌ي یزدانی است.

نزدِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، هر مردمی‌ْزاده‌اي که در انجامِ خویشکاری‌هاي خداپسندِ خود بکوشد، و هر اندازه آن کوششْ باورمندانه‌تر و ژرفانه‌تر باشد، به همان اندازه از فروبارش‌هاي فرّه‌هاي یزدانی بهره‌می‌برد؛ بازگونه‌ي این فراروند نیز راست است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد، پا را از مرزِ خویشکاری‌هاي مَردُمیک فراتر می‌نهند. هر آفریده‌اي در هر گوشه از جهان، چه جاندار و چه بی‌جان، براي انجامِ کاري و به گردن گرفتنِ خویشکاری‌اي در هستی آفریده شده است. پس، به همان اندازه از فرّه‌ي یزدانی بهره‌مند است؛ زیرا فرّه‌ي یزدانی همان به‌گردن‌گرفتنِ خویشکاری (=وظیفه‌شناسی) است. هر چه زینه و پایگانِ یک آفریده در پلکانِ هستی فراتر یا فروتر باشد، بهره‌منديِ آن آفریده از فرّه‌ي یزدانی متغیر است و همسازگار با مرتبه‌ي هستيِ آن هستومند است.

خواننده‌ي رازْپژوه در کرده‌ي چهارصد و نُهم، زیرِ بحثِ خویشکاريِ دو رودِ سپندِ «اَرَنگ» و «وِهْ‌دائیتی» نیز خواهد دید که خویشکاريِ این دو رودِ سپند نیز همان فرّه‌ي یزدانی آنان است و فرّه‌ي یزدانيِ آنان همان خویشکاريِ آفرینشيِ آنان است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد سرِ آن دارند بگویند: «خویشکاری (=وظیفه‌شناسی) نیازمندِ میزاني از انرژيِ نورانی از سوي روشناییِ بنیادِ همه‌ي روشنایی‌ها، نورالانوار است: یعنی اورمزدِ جهانْ‌آفرین».

این میزان انرژيِ نورانی، در بُن، همان فرّه‌ي یزدانی است که به هر آفریده‌اي به اندازه تاب و توان و، به اندازه‌ي انتظارِ آفریننده از آفریده و به یوبه‌ي انجامِ خویشکاريِ آفرینشيِ همان آفریده، به وی عطا می‌شود. پس، بنا بر آموزه‌هاي دینْ‌کرد، هر آفریده، از آدم تا خاتم، از ملائکه تا جانور، براي انجامِ خویشکاريِ آفرینشی‌اَش، هم بهره‌مند از ابزارهاي بایسته‌ي تنانی و جانی است، هم برخوردار از انرژيِ حرکتی، که همان فرّه‌ي یزدانی است.

گزارشِ پیشگفته، یکي از استوارترین و پیگیرترینِ آموزه‌هاي نویسندگانِ دینْ‌کرد است.

۳۱ در کرده‌ي سیصد و دهُم، بحث بر سرِ آن است که، هر هنرِ اخلاقيِ ایزدانهْ با دینِ مزدایی هم‌ْتخمه است؛ همچناني که، هر آهويِ اخلاقيِ دیویْ با آیینِ جادوگری از یک تیره و تبار است.

چَمْ‌ورزيِ نویسنده براي استوارکردِ نظرگاهِ بالا بر این گزاره است که:

دینِ مزدایی در کارِ فراوانی‌دَهی به جهان است؛ آیینِ جادوگری در کارِ خَستنِ جهان می‌باشد.

نویسنده‌ي روایت، قناعت، وظیفه‌شناسی، کوشایی، آرمان‌گرایی، شرم، نژادگی، مهرورزی، دادگستری، خِردْپژوهی، نیکْ‌نیوشی، فروتنی، بزرگ‌منشی، رادمردی، راستی‌خواهی، سپاسمَندبودن، خوبْ‌چشمی و دیگرِ هنرهاي اخلاقی را همصدا و همراستای با خِردِ خدادادی و دینِ مزدایی می‌شناساند.

خواننده‌ي پژوهنده می‌تواند سیاهه‌ي هنرهاي نهاديِ برشمرده در این روایت را با سیاهه‌ي هنرهاي نهادي (=فضایلِ) برشمرده در فرزانْ‌نامه‌ي نامدارِ ارسطو، اخلاقِ نیکوماخوس، دنباله‌گیری‌کند.

۳۱۱ بحثِ کرده‌ي سیصد و یازدهُم درباره‌ي هست‌وبودِ دو زمینه در جهان است که یکي از آن‌ها مادرِ سامانشِ شادی است و یکي مادرِ بذرِ رنج.

شهریارِ تهی از آهو (=بی‌عیب) مادرِ همه‌ي سامانش‌هاي جهان است.

اندوه‌مندانه، آسیب‌دیدگيِ بافتِ سخنِ بندِ دوم و پایانيِ این روایت (=کرده‌ي ۳۱۱) به آگاهيِ ما در زمینه‌ي نظرِ نویسنده درباره‌ي «مادرِ بذرِ رنج» آسیب رسانده‌است.

۳۱۲ بحثِ کرده‌ي سیصد و دوازدهُم درباره‌ي نخستین فرستاده‌ي اورمزدِ جهانْ‌آفرین بر مردم و چگونگيِ جابه‌جاییِ وحيِ اورمزدی در زمانه است.

درونه‌ي سخنِ روایت براي چندمین بار، مردمی‌زادگان را «**اندیشه‌ي مینُويِ پا به هستيِ مادی**

گذارده» می‌شناساند. کیومرث نیز یکي از همین **«اندیشه‌هاي مینوي پا به هستي مادی گذارده»** است. وحيِ اورمزد نخستین بار به کیومرث رسیده است. پس از وی، به گونه‌اي یکسویه، به مَشْی و مَشْیانه؛ پس از اینان به سیامکِ پسرِ مَشْیْ آنهم به میانجی‌گريِ بهمن و سروش.

در روند و آیندِ زمینيِ وحيِ اورمزد، گاوِ «سریسوگ» باربُردارِ وحی بوده‌است.

۳۱۳

بحثِ کرده‌ي سیصد و سیزدهُم درباره‌ي همنیرويِ دینِ مزدایی و خِرَدِ خدادادی است.

تا خِردِ خدادادی (=عقلِ بالملکه) شکوفا و بالنده نگردد، دینِ مزدایی در نهادِ مردمان پذیرفته‌نشود.

افزایشِ خِرَدِ خدادادی، خود، بازبسته‌ي آگاهی‌هاي شنیداريِ دینِ مزدایی است. نزدِ نویسنده، نظرگاهِ پیشگفته، چم‌وچراي همنیرويِ دینِ مزدایی با خِرَدِ خدادادی است.

در نگاهِ نویسندگانِ دینْ کرد، نه تنها مردمیان، بلکه کردارهاي خداپسندانه‌يِ تک‌تکِ هستومندان و باشندگان نیز برخاسته از آموزه‌هاي شنیداريِ دینِ مزدایی است.

دینِ راستین، همان دینِ مزدایی است و، آموزه‌هايِ آن، به‌گونه‌اي سرشتین در اندرونِ همگيِ مردمان هست.

نویسنده‌يِ روایت، با چنین نظرگاهي بر دسته‌اي از کیشداران خُرده‌می‌گیرد که چرا مدعی‌شده‌اند: **«سرشتِ مردم نه روی سويِ دینِ راستین، که، روی و نگاه سويِ وَرَن‌گرایی (=تلون‌گرايي) تباهنده دارد و، گرایشِ به وَرَنِ (=کامه‌پرستي) مردمیْ‌زادگان امري سرشتین و غریزی است».**

۳۱۴

بحثِ کرده‌يِ سیصد و چهاردهُم درباره‌يِ خاستگاهِ سرشتِ نیک و سرشتِ بد است، و اینکه، کدام سرشتِ نیک در نیک‌بودن پایدار است و کدام ناپایدار، و اینکه، کدام سرشتِ بد در بدبودگی پایدار است و کدام ناپایدار.

آشکار است که خاستگاهِ سرشتِ نیک سربه‌سر یزدانی است و خاستگاهِ سرشتِ بد سربه‌سر دیوی. بر همین پایه، ایزد در نیکْ‌سرشتی اُستوان است و دیوان در بدسرشتی.

مردمیان اما میانِ دو سویه‌يِ نیک و بدِ یزدانی و دیوی در گردش‌اَند.

تن و جانِ مردمان نیز از درستی و جوانی و دارندگی و پاکی و همه‌يِ چیزهايِ خوبِ دیگرِ اورمزدْپسندْ بازِ بدسرشتی و بیماری و پیری و نداری و دیگرِ بدی‌هايِ اهریمن‌خواهانه در رفت‌وآمداست. از این رو، بر مردمان است که تا می‌توانند از بدی، زی نیکی رو کنند.

دادوآیینِ برشمرده‌يِ بالا درباره‌يِ چارپایان و دیگرِ هستومندانِ کالبدی نیز رواست.

۳۱۵

بحثِ کرده‌يِ سیصد و پانزدهُم درباره‌يِ شرطِ بهره‌دهيِ سخنِ سخنگويِ فرزانه براي مردِ سخن‌شناسِ سخنْ‌شنو است.

پیشْ‌بایست و شرطِ بنیادینِ بهره‌دهيِ سخنِ سخندانِ فرزانه، هست‌وبودِ سخن‌شناسِ سخندانِ سخن‌شنو است. چیزيِ هم‌معنا با سخنواره‌يِ امروزيِ **«مستمع، صاحب‌سخن را بر سرِ ذوق آورد».**

نویسنده‌يِ روایت، بودوباشِ مردِ سخن‌شناسِ سخنْ‌شنو را با آبِ خوشِ گواراي ویژسته‌اي مانند می‌کند که از دشت‌ها سويِ باغستان‌ها روان است.

۳۱۶

بحثِ کرده‌يِ سیصد و شانزدهُم درباره‌يِ مرگ‌پذیريِ جان است در جهانِ آمیخته با تازشِ آلوده‌کننده‌يِ اهریمن آنهم از رهگذارِ بازداشتنِ تن از خوراک و نوشاک یا نانگه‌داری از تن.

نخست اینکه، در جهانِ ماديِ پتیاره‌زده، سامانشِ جان از رهگذارِ سامانشِ تن است آنهم از رهگذارِ پایستگيِ سرشت؛ که خودِ این پایستگیْ برآمدِ چیره‌نشدنِ دیوِ آز است.

دیوِ آزي که یکسره دست‌اندرکارِ ویران‌کردنِ پایستگيِ سرشت است. دیوِ آز، پس از چیره‌شدن بر سرشت، بازدارنده‌يِ خُرداد و آمرداد، یعنی ایزدانِ همیارِ خوراک و نوشاک، است.

فراچیرگيِ آز بر سرشت، ناترازندگيِ تن را به‌همراه‌دارد؛ ناترازندگيِ تن، بهم‌خوردنِ سامانِ جان اندر تن را؛ و نابسامان‌شدنِ جانْ به مرگْ‌پذیريِ تن می‌انجامد.

۳۱۷

بحثِ کرده‌يِ سیصد و هفدهُم درباره‌يِ چرایيِ بودوباشِ میرندگی و نامیرایيِ تنِ مردمان است.

بودوباشِ میرندگی براي تنِ هستی‌داران برآمدِ گوهريِ جداسان یعنی اهریمن است آنهم در لایه‌يِ زیرینِ ستاره-پایه. گمانِ ما این است که از جهانِ تحتُ‌القمرِ ارسطویی سخن‌می‌گوید.

جهانْ‌آفرین، برايِ همه‌يِ آفریدگانْ زندگيِ جاوید را می‌خواهد و برايِ اهریمن مرگِ اهریمنی را.

یکي از پیشْ‌بایست‌هايِ رسیدنِ تابندگان به منزلگهِ مقصود سرکوبِ مرگِ اهریمنی است.

نامیرایی، دَهِشانه‌اي یزدانی است؛ دَهِشانه‌اي که ویژه‌يِ امشاسپندان است و از پایگانِ فرازینِ ستاره-پایه و ماه-پایه و خورشید-پایه بهره‌يِ آنان می‌شود.

میرایی، پادْدَهِشانه‌اي اهریمنی است از پایگانِ فرودینِ ماه-پایه و ستاره-پایه.

اَمْشاسْپَندان (=ملائکه‌يِ مقرب)، رَایْ‌فرمایانِ مینويِ زمانه‌اند و نیز سازندگانِ جهانِ فرآراسته‌يِ بازپسین.

۳۱۸

بحثِ کرده‌يِ سیصد و هیژدهُم همچنان درباره‌يِ نیرويِ سهمگینِ خاستگاهِ مرگ است.

بحثِ این روایت (=کرده‌ي ۳۱۸)، با جمله‌اي تاریکْ‌نما آغاز می‌شود. بدین معنا که به دو گونه می‌توان آن را ترجمه کرد.

با این مشکل، یعنی مشکلِ معناهاي تاریکْ‌نما و دوپَهلُويِ جمله‌ها و واژه‌ها در گزارشِ دینْ‌کرد، بسیار روبه‌رو می‌شویم. اینجا نیز چنین است.

آنچه تا این زمان (=زمانِ نگارشِ پیشگفتارِ دردست) از بندِ نخستِ این روایت دریافته‌ایم این است:

«نیرويِ مرگ به اندازه‌اي سهمگین است که هر کسي را از زمانِ مرگِ خودش می‌آگاهاند. بدین سبب، همینکه زمانِ مرگِ کسي فرارسد، به خویشتنِ خویش سويِ خاستگاهِ مرگ می‌شتابد. به مانندِ ضحاک که با نیرويِ فروبَرَنده‌يِ ویدات(؟) کشته‌شد و سويِ مرگْ‌بُنِ خود شتافت.

۳۱۹ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نوزدهُم درباره‌يِ اَبَر-زورآوری و فرجامِ پیروزمندانه‌يِ سپنداژمینو بر زَداژمینو است.

از آنجا که، زورمندتر همیشه در زوژآوری‌هایَش جلوه‌گری می‌کند، پس، سپنداژمینو که زورمندترین است، این زورمندترینی را در آگاهيِ هَژوِیشپی‌اَش نشان‌می‌دهد؛ و در فراوندِ آفرینش نشان‌می‌دهد که بر هر زوريِ فراچیرگی دارد؛ بویژه بر ناآگاهيِ مطلقِ زَداژمینو.

از همین روی است که زَداژمینو هر نقشه‌يِ اهریمنانه‌اي که در نبردِ گیهانی می‌کشد، سپنداژمینو پیشاپیش از آن آگاه است و راه و چاره‌يِ مقابله با آن را می‌داند.

۳۲۰ بحثِ کرده‌يِ سیصد و بیستُم درباره‌يِ این نکته است که، پاس‌داشتن و احترام‌گذاردن به نیکان پاداشِ بیش‌تري به‌همراه‌دارد تا اینکه بَدان را برانیم و بیازاریم؛ و اینکه، نیکان را از خود راندن و آزردنْ مجازاتِ سنگین‌تري درپی‌دارد تا اینکه بَدان را پاس‌داریم و احترام‌گذاریم.

رويِ‌هم‌رفته، نویسنده، در این روایت (=کرده‌يِ ۳۲۰)، در همین زمینه، چهار حکمِ اخلاقی را به‌میان‌می‌نهد.

۳۲۱ بحثِ کرده‌يِ سیصد و بیست و یکُم درباره‌يِ کارآیندی و کاژنشانِ دعا (=آفرین) و نفرین (=نه‌آفرین) است.

چه آفرین و چه نفرین، به سببِ باهم‌آییِ سه شرط اثرمی‌کند:

یک، گفتارِ باورمندانه‌يِ گوینده‌يِ آفرین یا نفرین؛

دو، شایسته بودنِ کسي که قرار است آفرین یا نفرین بر وِی رسد؛

سه، زمانِ بهنگام و بایسته‌يِ برخواندنِ آفرین یا نفرین (=نه‌آفرین).

در بخشِ دومِ روایت، نویسنده هر سه شرطِ پیشْ‌گفته را فراخ‌ترمی‌نویسد.

۳۲۲ بحثِ کرده‌يِ سیصد و بیست و دوم بحثي کهنْ‌باورشناسانه (=میتولوژیک) درباره‌يِ اندازِشِ دسته‌هايِ پادشاهی است؛ نویسنده پایبند می‌شود سه گونه پادشاهیِ نژاده یا نانژاده را کوتاهانه برنویسد.

یکي، شاهزاده‌يِ به پادشاهی رسیده از تخمه‌يِ شاهان است؛ مانندِ پادشاهيِ فریدون از تخمه‌يِ آتْویان.

دودیگر، شاهزاده‌اي است از تخمه‌يِ شاهان که به پادشاهی نرسیده است؛ مانندِ وَرمایون و کتایون از تخمه‌يِ اَسویان.

پس از این، خواننده چشمِ آن دارد که با نمونه‌يِ سوم روبه‌رو شود؛ ولی چنین نیست و بافتِ سخنِ پهلوی در بندِ سوم سربه‌سر آسیب‌دیده و ازدست‌رفته‌است. اما به گمانِ ما بحث می‌توانسته درباره‌يِ شخصِ به پادشاهی رسیده‌اي باشد که از تخمه‌يِ شاهان نبوده و غاصبِ تاج و تخت است؛ مانندِ به پادشاهی رسیدنِ غاصبانه‌يِ ضحاک که از سويِ مادرْ تبار از اهریمن دارد.

بر همین پایه، در آوانویسی و گزارشِ این روایت، کوشیده‌ایم بُنْ‌نوشتِ پهلوی را به شیوه‌اي گمانوَرزانه بازسازی و بازآرایی کنیم.

۳۲۳ بحثِ کرده‌يِ سیصد و بیست و سوم درباره‌يِ شادی و رنجِ استوار و ناگذرنده، و، شادی و رنجِ نااستوار و گذرنده است.

۳۲۴ بحثِ کرده‌يِ سیصد و بیست و چهاژم درباره‌يِ سپردنِ شهریاری به شهریارِ نیک یا بد، و، بازنمودنِ فرجامِ هر یک از آن شهریاری‌هايِ نیک یا بد است.

سرنمونِ زمینيِ شهریارِ نیکْ جَم است؛ سرْنمونِ زمینيِ شهریارِ بدْ ضحاک است.

۳۲۵ بحثِ کرده‌يِ سیصد و بیست و پنجُم درباره‌يِ هست‌وبودِ نشانه‌هايي در دینِ مزدایی است، که نشان‌می‌دهد این دین بازگوییِ گفتارهايِ اورمزد است.

سخنِ زیرین و بنیادینِ روایت، رويِ‌هم‌رفته گِردِ معنايِ شناخته‌يِ همه‌يِ کیش‌هايِ الهی می‌گردد:
«لا رَطبٍ و لا یابِسٍ اِلّا فی کِتابٍ مُبینٍ» (انعام، ۵۹).

۳۲۶ بحثِ کرده‌يِ سیصد و بیست و ششُم، درباره‌يِ دگرشوندگيِ تدبیرها و زایِش‌هايِ زمانه به پیروی از دگرشوندگيِ شهریار است؛ که خودِ دگرشوندگيِ شهریارْ بروبارِ زوريِ مینَوی است که آن زورِ

مینَوی در زمین به شهریار داده‌شده‌است.

سروِتهِ بحثِ نویسنده روشن است. اما به شیوه‌ی جاافتاده‌ی دینْ‌کرد، نویسنده، در آغاز، نظرِ خود را با یک ارزْآغازه (=آکسیوم) پی‌می‌گیرد. ارزْآغازه‌ای از آن گونه، که نویسنده خود را پایبندِ به استوازْکردِ درستیِ آن نمی‌بیند. زیرا مانندِ آموزگارانِ همه‌ی کیش‌ها و آیین‌ها، بر این باور است که حاقِ واقعِ سخن را می‌گوید.

ارزْآغازه‌ی نویسنده چنین است:

همه‌ی دسته‌های آفریدگان و تنابندگان، در فرساخته‌ترین سامان، در کالبدِ مردمیْ‌زادگان به‌آشکاری‌می‌رسند. مردمیْ‌زادگان در فرساخته‌ترین سامانِ زمینیِ خود، از بیش‌ترین زورآوریِ مینَوی، در هستانِ شهریار بهره‌ور اَند. شهریار، پیکرپذیریِ فرساخته‌ترین زورِ مینَوی در جهانِ مادی است. از این روی، با دگرشدِ شهریار، چه به نیکی و چه به بدی، زایش‌هایِ زمانه نیز دگر می‌شوند. این معنا، دلآهنگِ پایانیِ نویسنده‌ی این روایت (=کرده‌ی ۳۲۶) است.

شهریارِ گراینده به شادْخواری و شادزیوی و شادکامی و خِرَدگرایی و بِهْدینی و دادآیینی و دادمنشی و رامش، همگیِ تنابندگان را همراهِ خود سویِ همین فروزه‌ها می‌برد. تا بدانجا که هستانِ شهریار بر باد و ابر و بغانِ آسمانی نیز کارآیندی دارد.

یکی از نکته‌های پژوهیدنی در این روایت، پافشاریِ دیگرباره‌ی نویسنده در شناساندنِ آنتروپومورفیکِ مردمیْ‌زادگان است: ***«مردمیان، دیسه‌ی گیتیاییِ خودِ اورمزد اند».***

۳۲۷ بحثِ کرده‌ی سیصد و بیست و هفتُم درباره‌ی بُنْ‌انگیزِ (=علتِ) رفتارِ یکتاگرایانه و باهمانه‌ی مردم از یک سو، و، جداگراییِ آنان از سوی دیگر و، بُنْ‌انگیزِ همگراییِ باهمانه‌ی دیوان و جداگراییِ دیوان از یکدیگر است.

بُنْ‌انگیزِ رفتارِ یکتاگرایانه‌ی مردم و هر آن آفریده‌ی نیکِ اورمزدی، مهرورزیِ سرشتینِ آنان است.

بُنْ‌انگیزِ رفتارِ یکتاگرایانه و همگراییِ دیوان، هم‌ْآراییِ آنان است در گزندرسانی بر مردم.

آشکار است که کاهشِ مهرورزیِ سرشتینِ مردم به رفتارِ یکتاگرایانه‌ی دیوان یاری‌می‌رساند؛ و، افزایشِ مهرورزیِ سرشتینِ مردم با یکدیگر، به جدایی‌گرفتنِ دیوان می‌انجامد.

۳۲۸ بحثِ کرده‌ی سیصد و بیست و هشتُم درباره‌ی هر آن رامشِ سزاوارِ شهریاران است.

چگونه رامشیِ شهریاران را درخور است؟

رامشِ استوار.

در کتابِ دین، نامْواژه‌ی «**کاووس**» به معنیِ «کَی-ئُوستیگان» است. یعنی شاهنشاهیِ استوار.

رامشِ استوار چگونه شهریاران را دست‌می‌دهد؟

از رهگذارِ فراهمْ‌چیدنِ زندگیِ تهی از بیم برایِ زیردستانش، با نمونه‌برداری از زندگیِ تهی از بیمِ فرجامین و آرمانی.

۳۲۹ بحثِ کرده‌ی سیصد و بیست و نُهم درباره‌ی برترینیِ نیرویِ یزدانی بر زورِ اهریمنی از آغاز تا برپاییِ جهانِ بازپسین است.

در سنجش با دیگرِ روایت‌هایِ کتابِ سوم، این روایت (=کرده‌ی ۳۲۹) یکیِ از گزارش‌هایِ درازدامنِ دینْ‌کرد است. ولی با افتادگی‌ها، آسیب‌دیدگی‌هایِ بافتِ سخن، نابه‌جانویسی، بودوباشِ واژه‌هایِ خوانش‌ناپذیر و بسیِ دشواری‌هایِ تَشنیکی (=تکنیکی) و ناگشودنیِ دیگر.

ارزْآغازه‌ی این روایت چنین است:

برترینیِ نیرویِ یزدانی بر زورِ اهریمنی پی‌آمدِ زوزآوری‌ایِ آسمانی و پیشینْ‌بنیاد است. یعنی: نیروییِ پیشینْ‌بنیاد و پایدار و کاستی‌ناپذیر تا رسیدنِ دیگرباره‌ی جهان به بُنِ مینَوی‌اش».

دروج، به‌دروغ، می‌کوشد زورِ خود را برتر از آن اندازه‌ای که هست بنمایاند. ولی همیشه نیرویِ وی کم‌تر از آنی است که می‌نمایاند.

نیرویِ روشنایی‌بخش و پایان‌ناپذیر و مینَویِ خورشید نمونه‌ای از زورِ مینَویِ ستودگانِ آسمانی است. خواننده‌ی پژوهنده به‌یاددارد که در دیگرِ روایت‌هایِ دینْ‌کرد، خورشید، یکیِ از ستودگان و فرهمندان است. در این روایت (=کرده‌ی ۳۲۹) نیز چنین است. کم‌شدنِ روشناییِ خورشید، کم‌شدنی‌ایِ سرشتین نیست بلکه گاهیِ اهریمن با کمکِ «**گُوچِیهْر**» خورشید را می‌پوشاند.

یک ساختِ آواییِ دیگرِ نامواژه‌ی پیشگفته، گُوزیهْرْمار است؛ که در فارسیِ امروز، با آواگفتِ «زهرِ مار» بیان‌می‌شود.

زورِ اهریمن در برابرِ اورمزد، همانند است با تاب‌نیاوردنِ تاریکی در برابرِ روشنایی.

از کتابِ دین پیداست که دیری و درنگِ اهریمن در جهانِ مادی شش هزار سال است.

پس از این، نویسنده می‌کوشد سرْنشانه‌هایِ هر شش هزاره را برنویسد؛ ولی نوشتارِ پهلوی سخت آسیب‌دیده است؛ تا بدانجا که بخشیِ از گزارشِ هزاره‌ی دوم و همه‌ی گزارشِ وی درباره‌ی هزاره‌ی سوم ازدست‌رفته‌است.

هزاره‌ی شُشم، هزاره‌ی هوشیدرْماه است؛ که همراه است با سرکوبِ دروج و رستگاریِ آفریدگان

و فرساختیشِ پایانیِ جهان و بازآفرینیِ تنِ پسین و دیگرها.

۳۳۰ بحثِ کردهٔ سیصد و سی‌اُم دربارهٔ نوعِ هستیِ گوهرِ روشنایی و گوهرِ تاریکی است.

چکیدهٔ نظرِ نویسنده در این روایت این است:

هستیِ روشنایی، گشایندهٔ چشم است؛ هستیِ تاریکی بستندهٔ چشم. هستیِ روشنایی به خویشتنِ خویش دیدنی است؛ هستیِ تاریکی به خویشتنِ خویش پذیرایِ دیدن نیست.

۳۳۱ بحثِ کردهٔ سیصد و سی و یکُم دربارهٔ نشانگانِ آرتشتاری (=دستگاهِ جنگ) است، و، نشانگانِ سیاست‌بازی، که دشمنِ ستیزندهٔ آرتشتاری است؛ و نیز، نشانگانِ دینْ‌سالاری است و، نشانگانِ آشموغی، که دشمنِ ستیزندهٔ دینْ‌سالاری است.

نشانگانِ آرتشتاریْ تکاوری است؛ آنِ سیاست‌بازی (=جدایی گرفتنِ آرتشتاری و شهریاری از دین) چیرگیِ بدآگاهیِ خشم‌گیرانه است.

نشانگانِ دینْ‌سالاریْ کردوکارِ آشکار و همنانه است؛ آنِ آشموغیْ پنهانکاریِ آکومنانه است.

۳۳۲ بحثِ کردهٔ سیصد و سی و دوم کوشش برایِ پاسخ دادن به این پرسش است که چرا در هر گونه زایْ‌فرمایی (=تدبیر) از سویِ جهانْ‌آفرین، به گونه‌ایِ باهمانه، راستی و دادگستری یکی است؛ و چرا در هر گونه زایْ‌فرماییِ مردمانه، راستی و دادگستری یکی نیست.

بحث همچنان با یکیِ از ارزْآغازه‌هایِ دینِ مزدایی، که به گمانِ نویسنده بی‌نیاز از راستی‌پژوهی (=اثبات) است، آغازمی‌شود.

اورمزد، از بهرِ نیکیِ یکپارچه‌اَش، راستِ سرتاسر دادگستر و، دادگسترِ سرتاسر راست است.

ولی مردمیْ‌زادگان، از آنجا که دارندهٔ بینشِ فرانگرانه و هَرْوِیسپیِ (=مطلق) اورمزد نیستند، می‌توانند راستکردار، اما نه لزوماً دادگستر و، دادگستر اما نه یکپارچه راستکردار باشند.

دانشِ هرویسپیِ اورمزد، بی‌نیاز از سیر و سلوک، حاقِ واقع و سامانِ مینُویِ هر چیزی را حاضر و ناظر است. مردمیْ‌زادگانِ نیازمندِ آموختن و آزمون و، ناتوان از گزینشِ مطلق، چنین نیستند.

۳۳۳ بحثِ کردهٔ سیصد و سی و سوم دربارهٔ خاستگاه، و، شیوهٔ پیداییِ بِهْدینی و بددینی است.

بِهْدینی، پرتویِ از خیم‌وخویِ اورمزد است؛ خاستگاهَش منشِ «اَهونَوَر» است.

بِهْدینی در نسبتِ با خاستگاهَش همانند است با نسبتِ تنه و ریشهٔ ناپیدایِ گیاهان.

بددینی، دود و دَمیِ برآمده از تاریکیِ دروجی است؛ خاستگاهَش آشموغیِ فریبکارانه است.

نسبتِ بددینی به خاستگاهَش به مار و زهرِ مار مانَنده است.

۳۳۴ بحثِ کردهٔ سیصد و سی و چهارُم دربارهٔ عاملِ نگه‌دارندهٔ فرّهٔ یزدانی و، عاملِ دوررانندهٔ آن است.

نگه‌داریِ منش و گویش و کنش و دست و دهان از هر گفتاری، عاملِ نگه‌دارندهٔ فرّهٔ یزدانی است. هرزه‌درآیی و هرزه‌بینی و هرزگیِ اهریمنانه نیز دوررانندهٔ فرّهٔ یزدانی است.

۳۳۵ بحثِ کردهٔ سیصد و سی و پنجُم دربارهٔ سه زورِ برترین در جهانِ مادی است.

سه زورِ برترین، یکیِ دانشِ استوار بر دستورِ اَهونَوَرانهٔ دینِ بِهی است.

دو دیگر، کنشِ افروزندهٔ چراغِ شهریاری است.

سدیگر، زورِ مینُویِ نهفته در چیزها ست؛ که رسانندهٔ جهان به منزلگهِ مقصود است.

اهریمن، با تازشِ آلوده‌کننده‌اَش، در کارِ خَستنِ سه زورِ پیشگفته است؛ و نیز در کارِ زُبایشِ آن سه زور و، دست‌اندرکارِ بهره‌گیریِ اهریمنانه از بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانهٔ جهان است. این نَهِش ادامه‌دارد تا اینکه پس از شکستِ قوایِ دروج، سه زورِ پیشگفته، دیگرباره، به‌رسایی و بسندگی، به ترازِ اورمزدیِ خود رسند.

۳۳۶ بحثِ کردهٔ سیصد و سی و شِشُم دنباله‌گیریِ کردهٔ شصت و هشتُمِ همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد است. سخن همچنان بر سرِ سرآمدانِ هنرهایِ نهادیِ فرایاز (=Ascendant) و فرویاز (=Descendant)، و، سرکردگانِ آهوگانِ نهادیِ فرایاز و فرویاز است.

هنرهایِ نهادی (=فضایل) و آهوگانِ نهادیِ (=رذائل) برشمرده در این روایت، واژه‌به‌واژه، با سیاههٔ ارسطو در فرزانْ‌نامهٔ پُرآوازه‌اَش زیرِ نامِ «اخلاقِ نیکوماخوس»، برابری دارد.

سوایِ سیاههٔ فضایل و رذائل که ارزشِ پژوهشیِ بسیار دارد، نویسندهٔ روایت دو دانشواژهٔ پهلویِ «فراز-آهنگیه» و «اَباز-آهنگیه» را برایِ نشان دادنِ دو گونه زمانه به‌کارمی‌برد.

در اینجا نیز، نویسندهٔ این روایت (=کردهٔ ۳۳۶)، از دو سَرْواژهٔ «فراز-آهنگیگ / frāz-āhangīg» و «اَباز-آهنگیگ / abāz-āhangīg» برایِ نمایاندنِ معنایِ پذیرایِ نظرِ خود بهره‌می‌برد.

هرگاه آرتش و دین و شهریاریِ ایرانی بختِ بلند دارد و بر ایران فرمانفرمایی می‌کند و اقبال با آنان همراه است و همه چیزِشان رو به فراز است، آرتش و دین و شهریاری می‌باید مردم و کشور را با هنرهایِ نهادیِ (=فضایل) متناسب با نهادْمان و وضعیّتِ روبه‌فراز سرپرستی کنند. نویسندهٔ روایت، سیاههٔ فضایلی را برمی‌شمرد که به کارِ نهادْمان و وضعیتِ روبه‌فراز و روبه‌بالندگی می‌آید.

نویسنده، این وضعیت را با سژواژه‌ی «فراز-آهنگیگ / frāz-āhangīg» فرامی‌گوید.

هر گاه دین و دستگاهِ دینْ‌سالاری (=آسرونی)، از آرتش و شهریاریِ مدافعِ ایران و دینِ ایرانی محروم است، و، بخت از ایران و شهریاریِ ایرانی روی‌برگاشته است و اقبال به آنان پشت‌کرده و نهادْمان و وضعیّتِ‌شان، نهادْمانیِ رویِه‌فرود است، دینْ‌سالار، در چنین نهادْمانی، می‌باید خیم‌وخوییِ فروتنانه پیشه کند؛ اما خیم‌وخوییِ آنچنان، که در چشمِ دشمنِ پیروز، خوارمنشی نمایانیده نشود. پیشوایِ دین، در این نَهِش، در همه‌یِ رفتارها و کردارهایِ خود می‌باید فروتنی را بدیده بگیرد. نویسنده‌یِ روایت، این وضعیت را با سژواژه‌یِ «اَباز-آهنگیگ / abāz-āhangīg» فرامی‌گوید.

این دو نهادْمان و وضعیت، درباره‌یِ فرمانفرماییِ آهوگانِ اخلاقی (=رذائل) نیز راست است.

آهوگانِ اخلاقی (=رذائل) نیز برایِ ماندگاری و پایندانی و بقاءِ خود، دیده شده است که از دو دسته آهوانِ اخلاقیِ ویژه‌یِ دو گونه زمانه (=فرایاز و فرویاز) بهره می‌گیرد.

رویِ هم رفته، این روایت (=کرده‌یِ ۳۳۶)، شیوه‌هایِ کوشاییِ فضائل و رذائل را به دستِ دینْ‌سالاران (=آسْرونان) در دو گونه زمانه‌یِ رویِه‌فراز و رویِه‌فرود نشان‌می‌دهد.

۳۳۷ بحثِ کرده‌یِ سیصد و سی و هفتُم دربرگیرنده‌یِ هفت جُستار درباره‌یِ دینِ مزدایی است؛ از جمله: ذاتِ دینِ مزدایی، بخشایندگیِ فرزانوَرانه‌اَش، ملاطِ سازنده‌یِ دینِ مزدایی، خویشکاریِ اینْ‌جهانیِ دینِ مزدایی، حاصلِ همه‌یِ دانشِ دینِ مزدایی، کـاژمایه‌یِ دینِ مزدایی به انگیزه‌یِ دوراندنِ تازشِ اهریمن و درمانِ آفریدگان از همه‌یِ گنه‌باری‌ها و، گستره‌یِ زمانی و مکانیِ سودِ دینِ مزدایی تا زمانِ فرساختیشِ پایانیِ جهان.

۳۳۸ بحثِ کرده‌یِ سیصد و سی و هشتُم درباره‌یِ دو دسته دین است. یکیِ دینِ بنیادشده بر آموزه‌هایِ کهنْ‌آموزگاران و، دیگری دینِ بنیادشده بر پاذآموزه‌هایِ آشموغی است.

بُنْ‌باورِ «*دینِ بنیادشده بر آموزه‌هایِ کهنْ‌آموزگاران*»، باورِ ژرفانه به اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

بُنْ‌باورِ «*دینِ بنیادشده بر آموزه‌هایِ آشموغی*»، ناباوری به اورمزد و به دینِ اورمزدی است.

نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۳۳۸)، گزیده‌وار، برجسته‌یِ پی‌آمدهایِ دینِ اورمزدی و دینِ آشموغیِ ناباورِ به اورمزد را برمی‌شمرد.

۳۳۹ بحثِ کرده‌یِ سیصد و سی و نُهُم درباره‌یِ تواناییِ هر کس در رهایی‌یافتن از تبهْ‌خویی و تواناییِ هر کس در ازآنِ‌خویش‌کردنِ پارسایی است.

بی‌گناهی و کِرفه‌کاری تنها راهِ رهایی از تبهْ‌خویی و ازآنِ‌خویش‌کردنِ پارسایی است.

نویسنده در این روایت (=کرده‌یِ ۳۳۹)، سژواژه‌هایِ کرفه‌کاری و بی‌گناهی را به شیوه‌ایِ کوتاهانه تعریف‌می‌کند.

۳۴۰ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهلُم دفاع از برترین چاره، یعنی برهنه راه‌نرفتن و گشادگشاد راه‌نرفتن است.

هم در گزارشِ پهلویِ یَسنا و هم در برخیِ روایت‌هایِ دینْ‌کرد با دو دینْ‌واژه‌یِ «اَبَر-چاره» و «فراز-چار» روبه‌رو می‌شویم. معناهاییِ بسیار نزدیک به «مسبّب‌الاسباب» و «قاضی‌الحاجات».

در این روایت (=کرده‌یِ ۳۴۰) همچنان با دینْ‌واژه‌یِ پهلویِ «اَبَر-چاره» روبه‌رو ایم.

نویسنده، «**گشادگشاد راه‌نرفتن**» و «**برهنه راه‌نرفتن**» و «**کُستی‌بستن**» را «**اَبَر-چاره**» می‌شناساند.

نکته‌یِ پژوهیدنی در این روایت سخنْ‌گوشه‌یِ نویسنده به رفتارِ نامزدایی و بی‌آیینِ برخیِ مردم است که سرتاپا برهنه می‌دوند و کُستی نمی‌بندند. آشکار است که به آیینیِ جادوگری نظردارد.

۳۴۱ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و یکُم درباره‌یِ راه و روشِ بِهْ‌دینی و بدْدینی است.

شخصِ بِهْ‌دین، در انجامِ خویشکاریِ مینَویِ خود، در زمین، تا بالاترین مرزِ توان کوشنده است و از ژرفایِ جان در همراستاییِ با شهریارِ دینْ‌پناهِ خود است.

بِهْ‌دینی از مردم می‌خواهد عاشقانه و رادمندانه به آبادانیِ جهان بپردازند.

بدْدینی بازگونه‌یِ خواست‌وکامِ بِهْ‌دینی رفتارمی‌کند.

۳۴۲ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و دوم درباره‌یِ آن کارهایی است که برایِ رواجِ دین بایستمند است.

آن کارها چهار اَند: زورآور کردنِ خِرَدِ خدادادی، رویکرد به آگاهیِ دینی، نمایان‌بودن به دینداری، و، پذیرشِ ژرفانه و جانانه‌یِ دین.

همچنانی که هر گله‌ای نیاز به چوپان دارد، گله‌یِ عوام نیز نیازمندِ پیشوایِ دینی است.

آگاهیِ دینی با غریزه‌یِ خدادادیِ گله‌یِ چارپایان همانسته است.

نمایان بودن به دینداری، با جابه‌جاییِ گله همانسته است.

پذیرشِ جانانه‌یِ دین همانندِ چراگاهِ فراخِ گله است.

نویسنده‌یِ روایت، پس از این همانندسازیِ بجا و بی‌خدشه، می‌کوشد تا مصیبت‌هایی را نشان‌دهد که در نبودِ هر یک از این چهار عاملِ پیشگفته ممکن است دامنگیرِ گلّه‌یِ عوام شود.

۳۴۳ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و سوم درباره‌یِ سرآمدترین و بدترینِ مردمان است.

سرآمدترینِ همه‌یِ آفریدگان و مردمان، شهریارِ نیکْ‌کشورْبان است و دینْ‌دستورِ دانایِ فرزانه.

بدترینِ همه‌یِ تنابندگان، شهریارِ بدْ هواخواهِ جدایِ دین از سیاست و، آشموغِ زمانه است.

«جم» و «زرتشت» سرآمدِ بِهْترینان اند؛ «ضحاک» و «تورِ بْرادْرُوشِ کَرْپْ‌آیین»، کُشنده‌یِ آشوزرتشت بدترینان‌اَند.

در آینده «سوشیانس» بِهْترین است و «گَچَرُوس» بدترین خواهدبود.

۳۴۴ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و چهارُم درباره‌یِ آن کارِ یگانه‌ای است که می‌باید در انجامِ آن اراده‌ای استوار داشت؛ و، درباره‌یِ آن کاری است که می‌باید اراده از آن برگرداند.

استواری در کرفه‌کاری و دوری از گناهْ بزرگ‌ترینِ کارها و ثواب‌ها ست.

۳۴۵ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و پنجُم درباره‌یِ شش خَستانِ سهمگین است که سه تایِ آن در هزاره‌یِ زرتشت از سویِ هواخواهانِ جدایِ دین از سیاست بر سرِ دینِ مزدایی فروباریده، و سه تایِ آن از سویِ آشموغان بر سرِ دینِ مزدایی آمده‌است.

تازشِ ارجاسپِ خیونانی، تازشِ الکساندر، تازشِ دیوانِ ژولیده‌موی از تخمه‌یِ خشم، فروبارشِ خستنده‌یِ آن آشموغ از سرده‌یِ سیامک (=ضحاک)، مزدکِ نفرینی، و، قبادِ آشموغ، شش فروبارشِ اهریمنیِ خستانِ دینِ مزدایی اند.

۳۴۶ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و ششُم درباره‌یِ همراستاییِ خِرَدِ خدادادی و دینِ بِهی است.

بر درستیِ این نکته، یعنی همراستاییِ دینِ مزدایی و خِرَدِ خدادادی (=عقلِ بالملکه)، هم دانایانِ پیشین و هم دانایانِ سپسینْ انگشتِ سخن نهاده‌اند.

۳۴۷ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و هفتُم درباره‌یِ بِهْترین و بدترین زمانه است.

بِهْترین زمانه‌ها، همراه است با شهریاریِ باورمند به دین.

بدترین زمانه‌ها همراه است با دُش‌پادشاهیِ سیاستْ‌پیشه‌یِ آشموغ.

نویسنده‌یِ روایت، به کوتاهی، برو‌بار و پی‌آمدِ هر دو گونه زمانه را برمی‌شمرد.

۳۴۸ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و هشتُم درباره‌یِ سرنوشتِ آن مردِ نیکْ‌کُنشی است که از بیمِ جان در میانِ گروهیِ از بددینان گرفتار آمده و وادار به بستنِ پیمانِ زناشویی با آنان می‌شود.

اندوه‌مندانه، بافتِ سخنِ هر دو عبارتِ آغازینِ این روایت آسیب‌دیده‌است. برابرِ گمان و بازشناختِ ما، بخشِ پایانیِ عبارتِ نخست، و، بخشِ نخستِ عبارتِ دوم ازدست‌رفته‌است.

هم در آوانویسی و هم در ترجمه، بخشِ به گمانِ ما ازدست‌رفته را با نقطه‌چین آنهم درونِ پرانتزِ

گوشه‌دارِ ستاره‌دار نشان‌داده‌ایم. در بندِ نخست، نویسنده می‌کوشد پی‌آمدهایِ بدِ زناشوییِ با زنانِ غیرِ خودی را نشان‌دهد. در بخشِ دوم، نویسنده پی‌آمدهایِ نیکِ پیوندِ زناشویی با زنانِ خودی را نشان‌می‌دهد.

در پایانِ روایت، نویسنده، چند نتیجه‌یِ سودبخش را گوشزدمی‌کند؛ از جمله اینکه: **«تنها از راهِ پیوندِ زناشویی با زنانِ خودی است که سپاهِ یزدانی پرجمعیت می‌شود»**.

۳۴۹ بحثِ کرده‌یِ سیصد و چهل و نهم درباره‌یِ پیشْ‌بایست‌هایِ دولتِ پاینده و دولتِ مستعجل است.

روشن است که پیشْ‌بایستِ زیرین و بنیادینِ دیرْپایی و پایستگیِ دستگاهِ شهریاری، نهاده‌شده بر پایندانیِ دستگاهِ شهریاری از دینِ مزدایی است. و، ناپایداریِ زمانِ شهریاری، از رهگذارِ آشموغی خواهدبود.

بندِ آغازینِ روایت بر گزاره‌ایِ چَم‌ورزانه (=مستدل) استوار است:

تن، از آفرینش، به گونه‌ایِ سرشْتُورانه (=غریزی)، خواهانِ آبادانی و آراستگی و سرزندگی و شکوه و خنیاگری و رامش است. اگر دستگاهِ شهریاری نیز به سرشتِ خدایی بپیوندد، بسیِ نکویی‌هایِ پیشگفته نیز شهریاری را دربرخواهدگرفت. در بخشِ دومِ روایت نویسنده نشان‌می‌دهد که اگر پادآیینِ آشموغی دستگاهِ شهریاری را به‌بندکشد، چه آفت‌هایی بهره‌یِ مردم و دین و جهان خواهدشد.

نکته‌یِ پژوهیدنی در این روایت (=کرده‌یِ ۳۴۹)، خوارداشتِ پادآیینِ آشموغی است به چَم‌وبهانه‌یِ خوارداشتِ تن و زندگیِ زمینی و شادخواری و خنیاگری و مانندِ این‌ها.

دینِ مزدایی، خواهانِ خنیاگری، سرزندگی، رامش، خواسته، افزایندگی در زن و فرزند و همه‌یِ دیگر خواهش‌هایِ اهوراپسند است.

۳۵۰ بحثِ کرده‌یِ سیصد و پنجاهُم درباره‌یِ بهره‌مندی مردم از ریشه‌یِ استوارِ شهریاریِ پاینده و، رهایی از دوزخ و آمدن به جایگاهِ هَمِسْتَگان است.

هَمِسْتَگان، جایگاهِ همواره آرام پیش از برپاییِ روزِ بازپسین است.

اندوه‌مندانه، بخشِ نخستِ این روایت (=کرده‌یِ ۳۵۰) ازدست‌رفته‌است. تنها بخشی از بندِ پایانیِ آن برجای‌مانده است. بخشِ پایانی، درباره‌یِ فرازرویِ از هَمِسْتَگان به بهشت در همراهی با ستودگانِ پاکِ مینوی سخن‌می‌گوید.

ترجمه‌يِ ما از این روایت گمانوَرزانه است ولی می‌نماید که درباره‌يِ رستگاريِ فرجامينِ نژادِ مردمی و مردمی‌ْزادگان، از جايگاهِ گناهکاران، یعنی دوزخ، سخن می‌گوید. اگر ساختِ نمايين و ظاهريِ روايت را در نظر بگیریم، می‌نماید که گَرودمان (=جايگاهِ سرود و نیایش) نیز جايِ همه نیست؛ هر چند همگيِ آفریدگان در پايانِ جهان به رستگاری می‌رسند؛ ولی سرايِ سرود و نیایش (=گَرودمان) تنها جايگاهِ نژادگان و سروران و شهریاران و آریاییانِ نیکْ‌تخمه و کهنْ‌آموزگاران و فرهیختگانِ مزدایی است.

۳۵۱ بحثِ کرده‌يِ سیصد و پنجاه و یکُم درباره‌يِ این نکته است که، مردم می‌توانند آموزش‌هايِ یزدانی را از رهگذارِ بخشایش‌هايِ شهریاران از آنِ خود کنند؛ از آن رو که، نیکوشهریارِ کشوربان، نماینده‌يِ زمينيِ خودِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین است. پس، وفاداريِ مردم در برابرِ شهریاران، آنان را نخست، شایسته‌يِ بخشایشِ شهریار می‌کند؛ پس آنگاه لايقِ بخشایش‌هايِ اورمزد.

۳۵۲ بحثِ کرده‌يِ سیصد و پنجاه و دوم درباره‌يِ شیوه‌يِ درستِ برخوردِ مردِ دانا آنهم زمانِ رسیدن یا نرسیدنِ الطافِ یزدانی، و، شیوه‌يِ نادرستِ مردِ ناآگاه؛ زمانِ رسیدن یا نرسیدنِ الطافِ یزدانی است.

دانا، هر اندازه لطفي که از سويِ یزدان رسدَش، آن را برايِ خود به منزله‌يِ سود درنظرمی‌گیرد؛ و اگر نرسد، آن نرسیدن را خیر می‌انگارد. مردِ ناآگاه به حکمتِ یزدان، بازگونه‌يِ مردِ دانا می‌اندیشد.

۳۵۳ بحثِ کرده‌يِ سیصد و پنجاه و سوم درباره‌يِ بُنْ‌انگیزِ گرایش به میانه‌روی و بُنْ‌انگیزِ میلِ به افراط و تفریط است.

میلِ به میانهْ‌روی نیازمنديِ جان است به آنيِ که برايِ کار و پیشه و خویشتنِ خویش بایستمنداست. میل به افراط و تفریط فراتربردنِ افراطيِ نیازِ جان است سويِ آن چیزيِ که برايِ خویشتنِ خویش بایستمند نیست.

۳۵۴ بحثِ کرده‌يِ سیصد و پنجاه و چهارُم درباره‌يِ سه اندرزِ جمشیدِ جَم پشیمان از پیمانْ‌شکنی است.

سه اندرزِ جَم این است: رامشِ پاداژْ کرفه‌کاری است؛ آن را از فریادرسِ جهانِ مینَوی بخواهید!

زبان را به راستْ‌گفتاری خُویمَند کنید!

همیشه پیمانِ خود را با ستودگان و با یزدان استواردارید!

نکته‌يِ پژوهیدنی در این روایت آهنگِ سخنِ جَم است به‌گونه‌ای که از آن بويِ پشیمانی از گناه برمی‌خیزد.

روندِ بحث در بسترِ سخنِ پهلوی به گونه‌اي است که می‌نماید جمشیدِ جَم، آزموده‌ها و تجاربِ بدِ خود ــ در موضوعِ دوری گرفتنَش یکچند از جهانْ‌آفرین و روی کردنَش به دیوان ــ را با مردم درمیانه‌می‌نهد؛ و آنان را می‌آگاهاند که بدآزموده‌هايِ او را تکرار نکنند و از راهِ غلطِ او دیگرباره نروند، تا هماني بر سرِشان نرود که بر سرِ وِی (=جَم) رفت.

۳۵۵ بحثِ کرده‌يِ سیصد و پنجاه و پنجُم درباره‌يِ نگه‌دارنده و دوررانده‌يِ فرّه‌يِ یزدانی است.

در این روایت (=کرده‌يِ ۳۵۵) نیز برايِ چندمین بار با بحثِ رازْپژوهانه‌يِ (=عرفانيِ) ***«یکیْ‌دانستنِ خویشکاری و فرّه‌يِ یزدانی»*** روبه‌رو می‌شویم.

انجامِ خویشکاری‌هايِ آفرینشی و اورمزدپسند، فرّه‌يِ یزدانی را پاسبان و پایندان است.

گرایان شدن به ناسپاسی و دوری‌گرفتن از خویشکاری (=وظیفه‌نشناسی) دورراننده‌يِ فرّه‌يِ یزدانی است.

۳۵۶ بحثِ کرده‌يِ سیصد و پنجاه و ششُم درباره‌يِ ذات و ملاطِ فرّه‌يِ یزدانی و، راهِ به‌آشکاری‌رسیدنِ فرّه‌يِ یزدانی در هستانِ آفریدگان است.

نکته‌هايِ پژوهیدنی در این روایت (=کرده‌يِ ۳۵۶)، با همه‌يِ کوتاه‌سخنيِ‌اَش، بسیار است.

بنا بر این روایت، جهانْ‌آفرین، آفرینش را برايِ انجامِ کاريِ آفریده است. و، برايِ هر آفریده‌اي، کارِ ویژه‌اي را درنظرگرفته‌است. اندازه‌يِ هر کاريِ همان اندازه‌يِ فرّه‌يِ یزدانی، یا به گمانِ ما همان انرژيِ نوراني حرکتي به‌ودیعه‌نهاده‌شده در اندرونِ آفریده است؛ که همان کاژمایه‌يِ خویشکاريِ آفرینشيِ آن آفریده می‌باشد.

هر چه از طبقه‌يِ فرد بالاتر رویم و به طبقه‌يِ خانه و دِه و شهر و کشور و هفت کشور رسیم، اندازه‌يِ ملاطِ فرّه‌يِ یزدانيِ بیش‌تر می‌شود. شیوه‌يِ پیدايیِ فرّه‌يِ یزدانی نیز برابر است با اندازه‌يِ دوررانْدنِ دشمنِ آفرینش. از فرد گرفته تا برسد به هفت کشورِ خُوَنیرَس.

۳۵۷ بحثِ کرده‌يِ سیصد و پنجاه و هفتُم درباره‌يِ امکانِ توانمندی و پادشاهيِ مردم در همین جهانِ پتیاره‌زده است. نیرويِ اراده و خواست، نیرویيِ اهریمنی نیست؛ بلکه ایزدخواهانه و ایزدْآفریده است. بازگونه‌يِ آن، پاذنیرويِ آز، نیرویيِ اهریمن‌خواهانه است. نیرويِ ***«خواست»*** در رودررویی با آزِ اهریمنی از نیرويِ خِرَد بهره‌ور و بهره‌مند است. اگر ***«خواست»*** از ***«خِرَد»*** پیشی‌گیرد، دیوِ آز بسي نیرومندگردد؛ بِه‌تر است که نیرويِ خواست یا در تراز با نیرويِ خِرَد یا پایین‌تر از آن نهاده‌شود. این معنا، آموزه‌يِ پایه‌اي نویسنده‌يِ روایت است.

۳۵۸ بحثِ کرده‌ي سیصد و پنجاه و هشتُم درباره‌ي دو کارِ طُرفه است که یکَي را مردمیْ‌زادگان خود می‌باید براي خویشتنِ خویش انجام دهند، و، انجامِ کارِ دیگر را براي یزدان فرازهِلند.

این معنا، همه‌ي آن چیزي است که از سرْنامه‌ي روایتِ درنظر دریافته‌ایم؛ ولی، درک‌ودریافتِ نوشتارِ روشنگرانه‌ي پس از آن، آسان نیست. آسیب‌دیدگيِ بافتِ سخن و، بودوباشِ چند واژه‌ي خوانده‌نشده یا شک‌پذیر و، از همه بدتر، تاریکيِ معنایی و واژه‌سامانيِ نامعمولِ نوشتارِ پهلوی، گزارشِ سراستِ این روایت (=کرده‌ي ۳۵۸) را با دشواريِ ویژه‌اي روبه‌رو کرده‌است.

۳۵۹ بحثِ کرده‌ي سیصد و پنجاه و نُهم همچنان دنباله‌گیريِ بحث‌هايِ به‌گمانِ ما اِشراقی و فرهمندشناسانه‌ي دینْ‌کرد است. در این روایت، براي چندمین بار بر یگانستيِ فرّه‌ي یزدانی و خویشکاريِ آفرینشْ انگشتِ سخن نهاده‌شده‌است.

جهانْ‌آفرین، آفرینش را براي کاري هدفمند آفریده‌است. از بنیاد، آفرینش، ابزارِ انجامِ آن کارِ هدفمند است. انجامِ درستِ خویشکاری با راه‌اندازيِ درستِ کارِ آفرینش همراه است. راه‌اندازي‌اي که از بنیاد همراه است با رسیدن به آرمان و پایانگاهِ آفرینش. در این روایت (=کرده‌ي ۳۵۹) نویسنده می‌کوشد بروبارِ تلخِ خویشکاری‌نشناسيِ مردمیْ‌زادگان را برشمرد.

۳۶۰ بحثِ کرده‌ي سیصد و شصتُم درباره‌ي پشتیبانی و پاسبانيِ آفریده‌ها از فرّه‌ي یزدانی است.

دِلاَهنگِ نویسنده رويِ‌هم‌رفته این است: ***«چَم و چراي پشتیبانی و پاسبانيِ آفریدگان از فرّه‌ي یزدانی، گونه‌اي سپاسگویی و سپاسداشت از نیکودهش‌هايِ (=نِعَم) خداوندِ آفریننده‌ي فرّه است».***

در بندِ پایانی، نویسنده، پی‌آمدِ بدِ فروهشتنِ سپاسگویی‌هايِ مردم را پیش‌بینی می‌کند.

۳[۶۱] بحثِ کرده‌ي سیصد و شصت و یکُم، درباره‌ي کاست و افزودِ ارجِ مردم در سنجشِ با اندازه‌ي ملاطِ فرّه‌ي یزدانيِ هرکس است.

بحثِ این روایت (=کرده‌ي ۳۶۱)، رويِ‌هم‌رفته این است:

هر آفریده‌اي و هر مردمیْ‌زاده‌اي داراي اندازه‌اي معین از فرّه‌ي یزدانی است. ملاط و کاژمایه‌ي فرّه‌ي یزدانيِ هر کس و هر آفریده برابر با اندازه‌ي تعیین‌شده‌ي وظیفه‌ي آفرینشيِ هر آفریده است که از سويِ آفریدگار بهره‌ي آن آفریده شده‌است.

اندازه‌ي ارجِ مردِ پارسا از اندازه‌ي ارجِ گیاه و آب و جانور تا همْ‌اندازگی با ایزدِ تیر و شهریور می‌تواند دگرسان باشد. هر اندازه که شخص روسويِ وظیفه‌نشناسی کند از اندازه‌ي ارجِ وِی تا بدان

حد کاسته‌می‌گردد که نه تنها از اندازه‌ي ارجِ آب و گیاه پایین‌تر نهاده‌می‌شود بلکه مستوجبِ کیفرِ **«مرگ‌ارزان»** خواهدشد.

۳۶۲ بحثِ کرده‌ي سیصد و شصت و دوم، بحثي فرزانوَرانه در بابِ زِینه‌ها و مراتبِ هستی با بهره‌گیری از سرْواژه‌ها و فرزانواژه‌هايِ ارسطویی است؛ هر چند نویسنده می‌کوشد تفسیرهايِ جهانْ‌شناسانه‌اَش با چارچوبِ دینِ مزدایی در ناسازگاريِ بنیادین نهاده‌نشود.

نویسنده در سرْنامه‌ي روایت پایبند است که به جُستاژمایه‌هايِ «چبُودِي هستی»، «هستندگی و هستی‌پذیريِ همراستا»، «چرایيِ فراورندِ به‌هستی‌آورده‌شدگان» و، «چرایيِ همراستا شدنِ به‌هستی‌آورده‌شدگان» بپردازد.

درک و دریافتِ این روایت براي منِ گزارشگر سال‌ها به درازا کشید. اکنون احتمال می‌دهم به جانْ‌مایه‌ي سخنِ نویسنده نزدیک شده‌ام.

با آنکه برجسته‌ي فرزانواژه‌هايِ این روایت (=کرده‌ي ۳۶۲) از نظامِ اندیشگانيِ ارسطویی وام‌گرفته‌شده‌اند، ولی از همان آغاز با ارزْآغازه‌اي (=آکسیومي) مزدایی روبه‌رو می‌شویم:

«زِینه‌ي آغازینِ هستندگی، پلّه‌اي از هستی‌پذیريِ استوار بر همراستایيِ نیروهايِ جان است».

نویسنده، پلّه‌پلّه، در چَمْ‌پردازيِ (=دلیل‌آوري) خود پیش‌می‌رود:

همراستایيِ نیروها —که از رهگذارِ کرده‌ي صد و سی و هفتُم می‌دانیم سخن بر سرِ همراستایيِ نیروهايِ مینَوی و گیتایی است— به یکی‌شدگيِ **ماده و صورت** می‌انجامد. یکیْ‌شدگی‌اي که براي هستیدنِ اجسام و پیکره‌مندانِ اینْ‌جهانی بایسته است [خواننده‌ي فرزانْ‌پژوه توجه کند که با دو مفهومِ ماده و صورت در معناي ارسطووَرانه‌ي آن روبه‌رو ست].

هستیدنِ اجسام و اَعیان، پیشْ‌بایستِ کارِ آفرینشگرانه است. کارِ آفرینشگرانه‌اي که براي سرکوبِ تازشِ اهریمن بایستمند است.

سرکوبِ تازشِ اهریمن زمینه‌چینِ برپايِ جهانِ فرساخته و آرمانيِ آینده است.

نویسنده‌ي روایت در بحثِ فرزانوَرانه‌يِ «خلق از عدم یا امتناعِ خلق از عدم»، به «ناتوانستنی بودنِ آفرینش از هیچ / امتناعِ خلق از عدم» رأی می‌دهد؛ و «نپذیرفتنِ *خلق از عدم*» را آموزه‌اي مزدایی برمی‌شناساند؛ و باور داشتن به «*خلق از عدم*» را از آنِ دسته‌هایيِ از کیشداران می‌داند.

نویسنده معتقد است کیشداران از این گونه اعتقاداتِ پوچ بسیار دارند.

خواننده‌یِ پژوهنده به یاد دارد که نویسندگانِ دینْ‌کرد، بسیاریِ بحث‌هایِ فرزانورانه (=فلسفی) و خِرَدکاوانه را به دامنِ دین گره می‌زنند.

اما راستش این است که اگر همصدا با نویسندگانِ دینْ‌کرد جهانِ مادی را دنباله‌گیری و پچینِ جهانِ مینوی بدانیم، آنگاه «خلق از عَدَم» درست‌نانمود و بی‌وَجه است.

۳۶۳ بحثِ کرده‌یِ سیصد و شصت و سوم، همچنان پی‌گیریِ بحثِ فرّه‌یِ یزدانی است.

نویسنده در سرْنامه‌یِ روایت هشت جُستارْمایه را به میان می‌کشد و در نوشتارِ روشن‌کننده‌یِ خود، به هر هشت جُستار، بسانِ گزیده پاسخ می‌دهد.

برایِ نمونه: آفریننده‌یِ فرّه‌یِ یزدانی، بُنْ‌تخمه‌یِ فرّه‌یِ یزدانی، نگه‌دارنده و نشستنگاهِ فرّه‌یِ یزدانی، فروپخش‌کننده‌یِ فرّه‌یِ تخمه‌هایِ مادی، فرمانده و زایْ‌فرمایِ فروپخشِ فرّه، پرورنده و پایداردارنده‌یِ تخمه‌یِ فرّه‌یِ یزدانی در اندرونِ تخمه‌هایِ تنانی، کارکردِ فرّه‌یِ یزدانی، و، نیرویِ بازپذیرنده و بازپیوندانِ فرّه به خویشانِ خویش.

۳۶۴ بحثِ کرده‌یِ سیصد و شصت و چهارُم درباره‌یِ راهی است که با آن می‌توان سودِ برخاسته از سخنْ‌گوییِ درست را سویِ خود کشید، و، زیانِ برخاسته از سخنْ‌گوییِ نابخردانه را از خود دوررانْد.

در بندِ نخستِ روایت، نویسنده تعریفیِ کارکردگرایانه (=فونکسیونال) از زبان را نشان‌می‌دهد.

بهره‌دهیِ فونکْسیونالِ زبانْ انگیزه‌یِ آفریدگار در آفریدنِ زبان بوده است. و نیز، نیرویِ وادارنده‌یِ زبان به سخنْ‌گویی، نیرویِ خواست و کام (=اراده) است.

هم دیوان و هم ایزدان دست‌اندرکارِ فراچیرگی بر نیرویِ اراده‌اند: اکومن و آز و خشم از یک سو، وهمن و اَرد و اَرُومد و سروش از سویِ دیگر برایِ ازآن‌خویش‌کردنِ آن صف‌آرایی کرده‌اند.

سه بندِ پایانیِ روایت (=کرده‌یِ ۳۶۴)، فرانماییِ سودهایِ برخاسته از سروریِ وَهُمَنانه‌یِ مردم بر خویشتنِ خویش و بر زبان است.

۳۶۵ بحثِ کرده‌یِ سیصد و شصت و پنجُم، سخنورزی‌ایِ دیگرباره در باره‌یِ بُنِ هستندگیِ آفرینشِ گیتیایی است. در این روایت نیز با بحثِ مشائی-اشراقیِ پایگان‌هایِ هستی روبه‌رو می‌شویم. یادْکردِ سخنواره‌یِ مشائی-اشراقی برایِ نشان‌دادنِ پی‌گرفتِ زمانیکِ بحث است؛ وگر نه، نویسندگانِ دینْ‌کرد، چندین سده پیش از فرزانگانِ مشاء و اِشراق این بحث را فراگشوده‌اند.

در دستگاهِ اندیشگانیِ مزدایی نهاده‌شده بر نبردِ نور و ظلمت، بسیار پذیرفتنی، سرشتین و هنجارین است که پردازندگانِ چنین شیوه‌ای (=شیوه‌یِ مزدایی) به بُنِ بُنانِ نور و ظلمت نیز پی‌برند.

دینْ‌کرد نشان‌می‌دهد نویسندگانش در بحث‌هایِ فرزانورانه‌یِ (=فلسفی) خود به چنین دیدگاهی رسیده بوده‌اند. آنان، بُنِ بُنانِ نور را با سخنواره‌یِ پهلویِ «رُوشنیه ئی بُن‌رُوشْن» فراگفته‌اند که به‌گمانِ ما هیچ معنا و برابریِ جز «نورالانوارِ» ابوالبرکاتِ بغدادی و فرزانه‌یِ فرهمندشناس، شهاب‌الدین سهروردی ندارد.

این روایت (=کرده‌یِ ۳۶۵) نیز به بحثِ طبقات و پایگان‌هایِ آفرینش، از فروساختنِ ساختِ مینویِ آن گرفته تا فراهم‌کردِ ابزارِ گیتیاییِ آن و نیز، فراهم‌شدنِ کارگاهِ هستی، یعنی همان **«فَلَک / آسمانْ‌پایه / سپهر»** و، مراتبِ تکوینِ جهانِ مادی تا آفریده‌شدنِ مردمْ‌زادگان و جانوران، می‌پردازد.

اما، بودوباشِ چند واژه‌یِ خوانده نشده یا حتی دستکاری‌شده در بخشِ آغازینِ روایت، کارِ گزارشِ درست و سرراستِ آن را با دشواری روبه‌رو می‌کند. آن سرْواژه‌هایِ خوانده نشده ایناند: «نیهَنگ» (که نویسنده‌یِ روایت، «گَت» را ترجمه‌یِ اوستاییِ آن می‌داند)، «وَهَنگ»، «گوبریه» و «وِیشَنگ».

قرائتِ احتمالی را از گزارشِ پازندِ موبد سنجانا و ترجمه‌یِ زنده‌یاد دومناش برگرفته‌ایم؛ هر چند که خود بر این باوریم با چند فرزانواژه‌یِ سُریانی روبه‌رو هستیم. تا این زمان (=زمانِ نگارشِ پیشگفتار در دست)، در قرائتِ سرْواژه‌هایِ پیشگفته گامیِ پژوهشگرانه برنداشته‌ایم.

۳۶۶ بحثِ کرده‌یِ سیصد و شصت و شِشُم همچنان درباره‌یِ فرّه‌یِ یزدانی است. بحث بر سرِ پیشْ‌بایست‌هایِ بالندگی یا میرندگیِ فرّه‌یِ یزدانی، و، نمادْنشانِ بالندگی و میرندگیِ آن است.

بالندگیِ فرّه‌یِ یزدانی میوه‌یِ فرزانْوَری‌هایِ خِرَد است؛ میرندگیِ آن بر و بارِ خودْدوستیِ مُتَلَوِّنانه است.

در هماهنگی با دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، فرمانبرداریِ کِه‌تر از مِه‌تر نمادْنشانِ رسیدنِ فرّه‌یِ یزدانی شناسانده‌می‌شود.

۳۶۷ بحثِ کرده‌یِ سیصد و شصت و هفتُم درباره‌یِ سود و زیانِ روشنایی و تاریکی است.

در این روایت (=کرده‌یِ ۳۶۷) از زیانِ احتمالی و خاصِ روشنایی، و، سودِ احتمالی و خاصِ تاریکی نیز بحث می‌شود. نکته‌ای که با آموزه‌هایِ استوارْسان و جدیِ دینْ‌کرد در ناسازگاریِ آشکار است.

ساختمانِ چَمْ‌پردازیِ (=دلیل‌آوری) روایت نشان می‌دهد که نویسندگان برایِ گریز از تضادیِ

کلامی (=تئولوژیکال) میانِ بُن‌باورهایِ به‌گمانِ خود مسلم و قطعی و ابطال‌ناپذیرِ مزدایی از یکسو و، شواهدِ آشکار و، درنما، انکارناپذیرِ جهانِ برونی و پدیداری از سویِ دیگر، دست به نوشتنِ این روایت زده‌اند.

۳۶۸ بحثِ کرده‌یِ سیصد و شصت و هشتُم دربارهٔ سرکوبِ گام‌به‌گامِ اهریمن و دیگرِ پتیاره‌هایِ جهان است از آغازِ آفرینش تا زمانِ نوسازیِ پایانیِ جهان و سرکوبِ سرتاسریِ تازشِ اهریمن.

نویسنده بر این باور است که از همان دَمِ آغازِ آفرینش، پتیاره‌هایِ اهریمنی گام‌به‌گام از جهان به‌پس‌رانده‌می‌شوند. در بندِ پایانی، نویسنده از یکی از فصل‌هایِ دینْ‌کرد، زیرِ نامِ ***«زمانِ فراز و فرودِ دینِ مزدایی»***، نام می‌برد، که در آن، از هزاره‌هایِ چیرگیِ اهریمن و پیروزیِ دیگرباره‌یِ دینِ مزدایی سخن‌رفته‌است. تاکنون (=زمانِ نگارشِ پیشگفتار)، در دینْ‌کرد با روایتی به این نام، روبه‌رونشده‌ایم.

شاید سخنْ‌گوشه‌یِ نویسنده به یکیِ از روایت‌هایِ ازدست‌رفته‌یِ کتاب‌هایِ یکم یا دومِ دینْ‌کرد باشد.

۳۶۹ بحثِ کرده‌یِ سیصد و شصت و نُهُم، بحثیِ فرزانوَرانه و ارسطوییْ‌آیین دربارهٔ ***«تغییرِ اعراض»*** است. در بندِ دومِ روایت نویسنده گوشزد می‌کند که همه‌یِ ترکیب‌بندی‌ها و فروآمیزی‌ها و دگرشوندی‌ها در جهانِ مادی، تغییریِ عَرَضی است. پس از آن، سه نوع تغییرِ عَرَضی را برمی‌شمرد: تغییرِ عَرَضیِ سرشتْ‌کارانه (=طبیعی)، تغییرِ عَرَضیِ آزادکامانه (=ارادی)، و، تغییرِ عَرَضیِ استوار بر همپیوندیِ نیروگانِ سرشتْ‌کارانه و آزادْکامانه. پس از این، با نمونهْ‌آوری (=تمثیل) هر سه‌گونه تغییر و گشت و واگشتِ عَرَضی را فراخ‌تر می‌نویسد.

در دو بندِ پایانیِ روایت، نویسنده مدعی‌می‌شود که تغییرِ عَرَضی، سوایِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین، همه‌یِ هستی‌دارانِ مینوی و گیتیایی را دربرمی‌گیرد.

۳۷۰ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هفتادُم دربارهٔ چند زورآوریِ برترین است که جهانْ‌آفرین برایِ آغاز و انجامِ آفرینش فراآفریده است.

در بسترِ سخنِ روایت، دوگونه زورمندیِ ایزدانه معرفی‌می‌شود: یکیِ آن زورمندی‌ایِ که در آغازِ آفرینش همراه با مینویِ روان و نیرویِ خودْآگاهیِ فَرَوَهَری بوده است، یکیِ هم زورمندی‌ایِ پایانی است که زمانِ ساخت و پرداختِ تنِ پسین و همه‌یِ دیگر فراوندهایِ پایانیِ جهان برایِ فرساختیشِ پایانیِ جهان به‌کاراَنداخته‌می‌شود.

۳۷۱ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هفتاد و یکُم دربارهٔ اندازه‌شناسیِ آفرینش و آفرینشِ اندازهْ‌شناسانه و، کارآیندی و نیرویِ آفرینش است.

اندازه‌شناسیِ آفرینش یعنی اینکه یک‌یکِ آفریدگانْ کار و وظیفه‌یِ مقدرِ خود را انجام دهند. آفرینشِ اندازه‌شناسانه یعنی اینکه همه‌یِ هستی‌داران، جدایِ از خداوند، بر خویشکاریِ یکّه و تکِ خویش در جنب و جوش باشند.

گمان و بازشناختِ ما این است که چند بندِ میانیِ نوشتارِ پهلویِ این روایت (=کرده‌یِ ۳۷۱) آسیب‌دیده‌است. به‌گونه‌ایِ که کارِ گزارشِ برخیِ عبارت‌ها را به دشواری کشانده است.

در بندهایِ پایانیِ روایت سخن بر سرِ خویشکاریِ هستومندانِ دارایِ اراده و، هستومندانِ سرشتمندشده است. ولی، ستودگانِ پاک و ناب و والایِ آسمانی، با آنکه صاحبِ اراده‌یِ گزینشگرانه‌اَند، والاتر از آن اَند که از خویشکاری‌هایِ مقدر و آفرینشیِ خود روی‌برگیرند.

۳۷۲ در کرده‌یِ سیصد و هفتاد و سوم از سه مُهرِ باوژنشان نام برده می‌شود که نشان می‌دهد دینِ مزدایی مُهر و نشانِ اورمزدی دارد. یکی، آموزه‌یِ **«راستی»** است؛ دودیگر، خِردورزیِ درخورِ اورمزد است؛ سدیگر، مُهر و نشانِ شگفتیْ‌آفرینی‌هایِ اورمزدی در همه‌یِ آموزه‌هایِ دینِ مزدایی است.

۳۷۳ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هفتاد و سوم دربارهٔ ***«ذاتِ دینِ اورمزدی»*** و ***«ذاتِ دینِ اهریمنی»*** و نیز، «پوششِ برونی»، «سامانْ‌دِه»، «رواج‌دهنده»، «دینبُرداران» و «ارزانیان»ِ هر یک از دو دینِ اورمزدی و اهریمنی است. ذاتِ دینِ مزدایی داناییِ است؛ پوششِ برونی‌اَش نکوییِ است؛ نیرویِ راستیْ سامان‌دِهِ آن است؛ نامَش «مَزْدَیَسنا» می‌باشد؛ نامِ دینبُردارانَش «مزدایی» است؛ رواج‌دهنده‌اَش شهریارِ پارسایِ دینْ‌پناه است.

۳۷۴ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هفتاد و چهارُم دربارهٔ سه «دروج» است که در همان دَمِ زایش بر مردمیْ‌زادگان پتیاره‌گری می‌آغازند. یکیِ دیوِ اَکومن است و دیگری دیوِ آز است و سومین دیوِ خوابْ‌افزایِ نابه‌پیمانِ بوشاسْپ است.

اورمزدِ جهان‌آفرین، از سویِ خود، به ترتیب، ایزدِ وهمن و ایزدِ سروش و مینُویِ خوابِ ترازنده (=متعادل) را به نبردِ دروجانِ پیشگفته می‌فرستد.

۳۷۵ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هفتاد و پنجُم، بحثیِ فرزانوَرانه دربارهٔ نمادْنشانِ چیزها است.

فراوندِ بحث نشان می‌دهد که نویسنده از ربطِ علّیِ پدیده‌ها سخن‌می‌گوید. برابرِ بخش‌بندیِ نویسنده، چیزها / اعیان / برابِرایستاها دارایِ چهارگونه ربط اَند.

برخي روندها به‌گونه‌اي قطعي به يكديگر بازبسته و پيوندخورده‌اند؛ به‌گونه‌اي كه با پديدارشدنِ يكي، بودوباش، پيدايي و ظهورِ ديگري نيز پيشْ‌بيني‌پذير است. برخي پديده‌هاي دوتايي يا چندتايي، پيوندِ شايدْشُوانه و احتمالي دارند. برخي از ربط و پيوندها استوار بر گزاف‌گويي و خرافه‌ي مردمانه است؛ برخي پيوندها نيز از بنياد ناسازگار اند و خِرَد آن را نمي‌پذيرد.

از نظرگاهِ خِرَدْشناسي =(منطق)، بحثِ اين روايت در گستره‌ي مقوله‌ي **«دالّ و مدلول»** است.

۳۷۶ بحثِ كرده‌ي سيصد و هفتاد و شُشُم درباره‌ي آتش و دود، و نيز، گونه‌هاي بي‌دود و دودمندِ آن دو است. آتشِ بي‌دود، همان ***آتشِ اِسْپِنيشت*** است. آتشِ دودمند آتشِ زميني است.

از رهگذارِ تازشِ آلوده‌كننده‌ي اهريمنْ آتش‌هاي زميني دودمند مي‌شوند.

نكته‌ي پژوهيدني در اين روايت، بحثِ دوزخ است كه نه از آتش بلكه از دود برساخته‌شده‌است. زيرا آتش، يكي از اركان و بُنلادهاي اهورايي جهان است و نمي‌تواند از بُنلادهاي برسازنده‌ي دوزخ باشد.

۳۷۷ بحثِ كرده‌ي سيصد و هفتاد و هفتُم درباره‌ي هرزه‌درآيي‌هاي برگزافِ زَدارمينو است و رايْ‌فرمايي سپنداژمينو در برابرِ فريب‌هاي زَدارانه.

زَداژمينو، برگزاف، به هرزه مي‌درآيد كه: ***«با نيست‌ونابود كردنِ تنابندگانِ اورمزد، نتيجه‌ي نبردِ گيهاني را به سودِ خود برخواهم‌گرداند»***. اما رازْگُشايي (=وحي) دينِ بِهي جز اين است.

۳۷۸ بحثِ كرده‌ي سيصد و هفتاد و هشتُم درباره‌ي قدرتِ نيروي شناخت است براي هر دو مينُوي سپندار و زَدار.

در اين روايت (=كرده‌ي ۳۷۸)، بارِ ديگر با يكي از آموزه‌هاي سختْ‌استوارِ دينْ‌كرد روبه‌رو مي‌شويم؛ و آن، قدرتِ نيروي شناخت و آگاهي است.

نويسندگان و تدوين كنندگانِ دينْ‌كرد، چند باره و چند باره، بر اين نكته انگشتِ سخن مي‌نهند كه، هستي‌داشتنِ هرگونه بدي و بدكاري در جهانِ هستي، از زينه‌ي فرودينِ آن گرفته تا برسد به بُنِ بُنانِ بدي، يعني اهريمن، برجوشيده از ناآگاهي و بدآگاهي است. از اين رو است كه ذاتِ بددِيني و ذاتِ اهريمن، در سرتاسرِ دينْ‌كرد، ذاتي برگرفته از بدآگاهي و ناآگاهي است.

نويسنده‌ي روايتِ درنظر، در اينجا نيز يكي از چَمْ‌ورزي‌هاي ژرفِ خود را درباره‌ي نيروي شناخت، حتي در پيوند با اهريمن، در ميانه مي‌نهد:

«قدرتِ نيروي شناخت به اندازه‌اي ست كه اگر زَدارمينو نيز به حقيقتِ مينُوي چيزها دست يابد، دست از كردوكارِ اهريمن‌خواهانه‌اَش خواهد كشيد؛ و به رهايي خواهد رسيد».

۳۷۹ بحثِ كرده‌ي سيصد و هفتاد و نُهُم درباره‌ي ويژستگي‌هاي آفرينشِ سپندارمينو و ويژستگي‌هاي پادْآفرينشِ زَدارمينو است.

ميانه‌رَوي، ويژستگيِ آفرينشِ سپندارمينُوانه است؛ آنِ زداژمينو افراط‌كاري است.

اگر قرائتِ ما از اين روايت درست باشد، از درونه‌ي سخنِ نويسنده نتيجه مي‌شود كه آن دو ويژستگي را در همه‌ي شناخت‌هاي خود از جهان، مي‌بايد دخالت دهيم.

۳۸۰ بحثِ كرده‌ي سيصد و هشتادُم درباره‌ي امكانِ روندگي و پيشرفتِ آفريده‌هاي گيتي است حتي زيرِ پادْنيروي زَداژمينُوي ستيهنده.

در اين روايت (=كرده‌ي ۳۸۰)، با بخش‌بنديِ ارسطويي جهان نيز روبه‌رو مي‌شويم.

پتياره‌گري‌هاي اهريمن تنها مي‌تواند به جهانِ تحتُ‌القمر آسيب رساند. دستِ اهريمن هيچ‌گاه به «آسمانْ‌پايه / فَلَک / رَي» نرسد. رسيدنِ جهانِ تحتُ‌القمر به منزلگهِ مقصود همراه با بيم است؛ كه خودِ نيروي آن بيم، از بنياد، پادْنيرويي زَدارانه است.

۳۸۱ بحثِ كرده‌ي سيصد و هشتاد و يكُم درباره‌ي پيشْ‌شرطِ خوشنودسازي همگاني و سرتاسري مردم است.

شرطِ خوشنود ساختنِ مردم فرابردنِ همه گونه نيكي سوي ايشان است. كه آن، «بي‌نيازي»، «بي‌مرگي» و «فرجامِ كامْ‌مندانه» است. ولي در جهانِ پتياره‌زده و جهانِ آميخته با آلودگيِ تازشِ اهريمنْ انجامِ سازگار و رسا و بسنده‌ي هر سه شرطِ پيشگفته شدني نيست. نويسنده خود بدين نكته خستو است كه در اين جهانِ مادي، حتي خرسندساختنِ دو تن نيز شدني نيست.

در پايانِ روايت نتيجه گرفته مي‌شود كه سه شرطِ ***«بي‌نيازي»، «بي‌مرگي» و «فرجامِ كام‌مندانه»*** تنها در سراي بازپسين شدني است.

۳۸۲ بحثِ كرده‌ي سيصد و هشتاد و دوم درباره‌ي زورمندترينِ هستومندانِ هستي است.

نخست به زورمنديِ چارپايانِ سودمند نگريسته مي‌شود. دوديگر به هست‌وبودِ گياهان، سديگر به هست‌وبودِ زمين، چهارُم به بادِ باربُردارِ آب و زمين و گياه و چارپا و مردم، پنجُم به زورمنديِ آسمانْ‌پايه (=فَلَک) توجه مي‌شود. از زورمندترينيِ ***اَرداي‌فْرَوَرْد*** كه رايْ‌فرماي همه‌ي هستي‌دارانِ مادي است سخن‌مي‌رود. زورْفرماييِ فروهرِ پارسايان و ***اَرْداي‌فْرَوَرْد*** در جهانِ مينُوي برابر است با زورمندي و زورفرماييِ مردمْ‌سالار و شهريارِ همه‌ي آفريدگان در جهانِ مادي.

یعنی اَبَر-زورْآوریِ مردم بر دیگرِ تنابندگانِ زمینی برابر است با اَبَر-زورْآوریِ **فَرَوَفرِ پارسایان** در جهانِ مینَوی.

۳۸۳ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هشتاد و سوم همچنان دنباله‌گیریِ بحثِ دوبُن‌ْباوری (=ثنویت) است.

کارهایِ مردم یا کرفه است یا گناه. کرفه برآمدِ خِرَدِ وهمنی است؛ گناه برآمدِ کامه‌پرستیِ اَکومنانه است. خِرَدِ وهمنی بُنْ‌انگیزِ کرفه و پارسایی و سود و رامش است.

تَلَوُّن‌خواهیِ آکومنانهْ بُنْ‌انگیزِ (=علتِ) هر آن بِزِه و تبه‌خویی و زیان و درد است. پس نمی‌تواند برجوشیده و برساخته‌یِ جهانْ‌آفرین باشد. در پایانِ روایت، نویسنده زمانکی می‌یابد تا به دسته‌ای از کیشداران بتازد که چرا «بُنِ آفریننده‌یِ همه‌یِ ضدّینِ جهان را یکی دانسته‌اند».

۳۸۴ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هشتاد و چهارُم درباره‌یِ مأمن، آغازگاه، مانْدگاه و محلِ (=میهَن) کرفه از یک سو، و، مأمن، آغازگاه، مانْدگاه و محلِ (=گیلیشْتَگ) گناه در دِل و جانِ مردمان از سویِ دیگر است. استاد دکتر میرجلال‌الدینِ کزازی ناموا‌ژه‌یِ پهلویِ «گیلیشْتَگ» را ساخته‌شده از دو پاره‌یِ «گیل» و «اَشْتَگ» درنظرگرفته‌اند؛ و، شایدمندانه، بخشِ آغازینِ واژه (=گیل) را سخنْ‌گوشه‌ای کهن‌زمان و تاریخی به دیوانِ گیل و مازَن می‌دانند.

روندِ سخن نشان می‌دهد که نگریسته‌یِ نویسنده‌یِ روایت از این معنا انگیزه‌هایِ نهان و آشکارِ مردمان در انجامِ کرفه یا گناه است. چهار گونه انگیزه برایِ انجامِ کرفه برمی‌شمرد؛ و چهار گونه انگیزه نیز برایِ انجامِ گناه.

در دنباله، نویسنده، داوریِ خود را، البته برابرِ نگرگاهِ دینِ مزدایی، در باره‌یِ هر چهار انگیزه‌یِ انجامِ کرفه و هر چهار انگیزه‌یِ انجامِ گناه نیز نشان می‌دهد. مردی هست که کرفه‌ای را از ژرفایِ جان انجام‌می‌دهد؛ کسی نیز هست که به یوبه‌یِ برآوردِ کامه‌ای زمینی کرفه‌ای را انجام‌می‌دهد. این دسته‌بندی درباره‌یِ گناه نیز راست است.

۳۸۵ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هشتاد و پنجُم درباره‌یِ دلیلِ خداوندگاریِ انسان در انجام‌دادن یا ندادنِ فضایل، و، دلیلِ تهی از نیرویِ گزینش ولی سودمند بودنِ چارپایان و زیبندگانِ نیک است.

مردمیان، هستیْ‌دارانی اَند که بهره‌مند از نیرویِ امشاسپندیِ اراده و قُوه‌یِ گزینش در انجامِ نیک و بد اَند. دیگرِ هستی‌داران، از آن میان، زیبندگانِ نیک و سودمند چنین نیستند. ولی بهره‌مند از نیرویِ سرشت اند. به دیگر سخن، این نیرویِ خدانهاده‌یِ سرشت است که آنان را در انجامِ کارهایِ‌شان رهبری‌می‌کند. این معنا، همه‌یِ آن چیزی است که نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۳۸۵) سرِگفتنِ آن را دارد؛ ولی در بندِ پایانیِ روایت نتیجه‌می‌گیرد که اگر آدمی همین زیبندگانِ نیک را به‌نابه‌جا به‌کارگیرد، بهره‌ای نادرست خواهدگرفت.

۳۸۶ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هشتاد و شِشُم درباره‌یِ دو گونه دینِ یزدانی و دینِ دیوی است.

دینی که کرفه را در جایگاهِ کرفه، و گناه را در جایگاهِ گناه آموزش‌می‌دهد، دینیِ یزدانی است.

دینِ دیوی بازگونه‌یِ دینِ یزدانی است.

نکته‌یِ مهم در این روایت (=کرده‌یِ ۳۸۶)، فهرستِ مطلق و تغییرناکردنیِ کرفه و گناه از سویِ نویسنده‌یِ روایت است. خواننده‌یِ پژوهنده و نکته‌سنج به‌یاددارد که نویسندگانِ دینْ‌کرد، در برخیِ روایت‌هایِ این کتاب، برایِ نمونه کرده‌یِ هشتادُم، سیاهه و فهرستِ مطلقِ کرفه یا گناه را برایِ برخیِ کرفه یا گناهان نپذیرفته‌اند.

۳۸۷ بحثِ کرده‌یِ سیصد و هشتاد و هفتُم درباره‌یِ وارسی، اندازه‌شناسی و معیارِ گزینشِ دین و شهریاری است.

در این روایت، از پندِ آشنایِ «***پیشگیری بِهْتر از درمان است***» بهره‌گرفته‌شده‌است.

چه در گزینشِ شهریار و چه در گزینشِ دین، بِهْتر است پیش از هر انتخابی برابرِ معیارهایِ خِرَدْپسند دست به وارسی، اندازه‌شناسی و گزینشِ درست زنیم؛ زیراگزینشِ یک شهریارِ ستمْ‌کامه بسیار آسان‌تر از به‌زیرکشیدنِ وِی است.

نویسنده با همین ساختمانِ چِمْ‌ورزیْ (=استدلالی) بحثِ خود را به گزینشِ دین می‌کشاند.

بِهْتر است پیش از هر باورِ ژرفانه و جانانه به هر دینی معیارهایِ درستی را به‌کاربریم. زیراگزینشِ شهریارِ دَغَل، کارِ مردم را به دینیِ اهریمنی می‌کشاند؛ گزینشِ هر کیشِ ناراست نیز به اسارت در برابرِ شهریاریِ خودکامه و ستم‌پیشه می‌انجامد.

۳۸۸ کرده‌یِ سیصد و هشتاد و هشتُم با سرْنامه‌ای تاریکْ‌نما و کمی نامفهوم در زمینه‌یِ کشتنِ بخوْدآگاه و نابخوْدآگاه آغاز می‌گردد.

اما در نوشتارِ توضیحی روشن‌می‌شود که بحثی دینْ‌دادشناسانه (=فقهی) درباره‌یِ کشتنِ آیین‌مند و یزدانیِ حیوانات و کشتنِ بی‌قاعده و دیوخواهانه‌یِ حیوانات است.

نویسنده‌یِ روایت، ذبحِ جانورانِ سودمند را به دستِ برخیِ کیشداران، کُشتنی از گونه‌یِ نابخوْدآگاه و رفتاری ویژه‌یِ دیوان و دیوپرستان می‌داند. نگریسته‌یِ خود را با سخنواره‌یِ پهلویِ «اَ-بُوی-زَنیشْنْ / ذبحِ نابخوْدآگاه» فرامی‌گوید. شاید، با این بیان می‌خواهد گونه‌ای ذبحِ ددمنشانه‌یِ

چارپایان را برساند که به یورش و تهاجم مانندتر است تا ذبحِ آیینمندانه. ایرانیان، هنوز که هنوز است هیچ پرنده یا چرنده‌اي را گرسنه و تشنه ذبح نمی‌کنند. روندِ سخن در این روایت به گونه‌اي‌ست که برخيِ کیشداران، در ذبحِ پرنده و چرنده، بی‌هیچ آیینِ خداپسندي، به شیوه‌اي تهاجمی دست به کشتارِ حیوانات می‌زده‌اند.

یزدانْ‌پرستان اما، تنها جانورانِ زیانمند یا جانوراني که در دستِ دیوپرستان است را سزاوارِ ذبح می‌دانند. مزداییان، از چارپایانِ سودمند تنها براي زدودنِ نیازِ مردم بهره‌می‌برند؛ آنهم آیینمندانه و زمان‌بندی‌شده. در این روایت، این معنا با سخنواره‌ي پهلويِ «کامگ زَنیشْنْ / ذبحِ آگاهانه و آیینمندانه» فراگفته‌می‌شود.

پژوهندگانِ باریک‌نگر می‌توانند از این روایت (=کرده‌يِ ۳۸۸) در وارسيِ برخيِ کیش‌ها و آیین‌هايِ جادوگری و رازْرفتار بهره‌گیرند. ویژه آنکه روایتِ درنظر برخيِ رفتار و کردارِ کیش‌ها و آیین‌هايِ همروزگارِ نویسنده‌يِ روایت را نشان‌می‌دهد.

۳۸۹ بحثِ کرده‌يِ سیصد و هشتاد و نُهم درباره‌يِ هفت خصلتِ اخلاقيِ متعاليِ کِی‌ویشتاسپ‌شاهِ بلندْپایه است. و اینکه هر فردِ مزدایی، در همین جهانِ مادی، در هر طبقه‌يِ اجتماعی که هست، می‌تواند آن هفت ویژگيِ اخلاقيِ فرازین را از آنِ خود کند.

آن هفت فرازندگی پس از ویشتاسپ‌شاه به **یُوشْتِ فَریان** رسیده است؛ و از تخمه‌يِ **یُوشْتِ فَریان** به شاهانِ پس از وی و نیز شاهانِ همروزگارِ نویسنده‌يِ روایت رسیده است.

شهرياريِ درست، خوشنودسازيِ همگان از رهگذارِ داد، زورفرمایی (=اقتدار) در برابرِ دشمنان، سوزْگستری، فراوانيِ ابزار و دارایی، برپاداشتنِ آیینِ بزرگی و نژادگی، برگماردنِ نژادگان و نیکان در کارها، همه و همه، از ویژگی‌هايِ فرازینِ ویشتاسپ‌شاه است.

پس از این، نویسنده نشان می‌دهد که هر فردِ مزدایی، چگونه می‌تواند دارنده‌يِ آن هفت فرازینگی و تعاليِ اخلاقی شود.

۳۹ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نوِدُم درباره‌يِ فراوانيْ‌دهنده و خَستنده‌يِ جهان است.

نیروهايِ فراوانی‌دِه و افزونيْ‌بخش در جهان، با نیروهايِ خَستنده در ستیز و نبرديِ همیشگی درگیراند.

نویسنده، پس از بیانِ ارزْآغازه‌يِ (=آکسیوم) اندیشه‌يِ دیالکتیکيِ خود، چهار تا از نیروهايِ خَستانِ جهان، و نیز، چهار تا از نیروهايِ افزونی‌بخشِ جهان را نام می‌برد.

۳۹۱ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نود و یکُم درباره‌يِ نیروهايِ سامان‌دهنده و آشفته‌کننده‌يِ فضایلِ نهاديِ آدمی است.

هر فضیلتِ اخلاقی / نهادی داراي یک خانه‌يِ نهادین است؛ به‌گونه‌اي که انجامِ درست و به‌آیینِ هر فضیلت می‌باید به آن خانه‌يِ نهادین بپیوندد. براي نمونه، فرجامِ اندازه‌شناسيِ خِرَدورانه می‌باید به کاربستِ خیم‌وخويِ نیک پیوندخورد؛ فرجامِ کاربستِ خیم‌وخويِ نیک می‌باید به اندازه‌شناسيِ خِرَدورانه بپیوندد. نویسنده با همین زبان و بیان، فرجام و منزلگهِ نیک یا بدِ بسیاريِ از هنرهايِ نهادي و آهوانِ نهادي (=فضایل و رذایل) را برمی‌شمرد.

۳۹۲ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نود و دوم درباره‌يِ آن چیزي است که دلیل و ضرورتِ وجودی‌اَش به محضِ آشکاری بر بیننده دانسته‌می‌گردد، و نیز درباره‌يِ آن چیزي که دلیلِ بودنْ‌اَش نیازمندِ استدلال و چَمْ‌ورزی است.

نویسنده معتقد است هر چیزِ بایستمند و ضروری از نظرِ وجودی، چه دیدنی و چه نادیدنی، چم‌وچرايِ بودنْ‌اَش براي قوه‌يِ بینشِ مردم، بدیهی، خودْآشکار و بی‌نیاز از استدلال است.

تنها ذاتِ دانایی و هر آن چیزي که بروبارِ آن است دارايِ شرطِ پیشگفته است.

اما چیزِ نابایستمند (=غیرِ ضروری) چنین نیست. نویسنده‌يِ روایت نتیجه می‌گیرد که هم دانایی و هم نادانی بُندار و بُنمند (=متأصل) اند.

در پایانِ روایت، نویسنده زمانکي می‌یابد تا بر دسته‌اي از کیشداران خُرده‌گیرد که چرا مدعی‌شده‌اند: **«بُنِ بُنانِ هستی یکي است»**.

نظرِ استادْعبدُالله انوار این است که: «نقدِ نویسنده‌يِ روایت بر دسته‌اي از کیشداران، در بنیادِ خود چیزي نیست جز خُرده‌سنجی بر بنیان‌هايِ فکريِ دبستانِ ***اصالتِ وجود***».

۳۹۳ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نود و سوم درباره‌يِ نکوکاری و بدکرداريِ مردم و نیز، خاستگاه و بروبارِ نکویی و بدی است.

نویسنده‌يِ روایت، همچون همیشه، استوارترینِ نکویی‌ها را ***«داد / عدالت»*** می‌شناساند؛ و استوارترینِ بدی‌ها را «بی‌داد» می‌داند.

خاستگاهِ داد دانایی است؛ آنِ بی‌داد نادانی. بُنِ بُنانِ همه‌يِ دانایی‌ها اورمزدِ جهانْ‌آفرین است. و سزاوارِ جهانْ‌آفرین، در جایگاهِ بُنِ بُنانِ همه‌يِ دادها و دانایی‌ها، نیست که کردوکاريِ همْ‌اندازه با بی‌داد از وی سرزند. در بندِ پایانيِ این روایت (=کرده‌يِ ۳۹۳)، نویسنده دیگرباره مجالي می‌جوید تا بر

دسته‌اي از کیشداران بتازد که چرا مدعی‌شده‌اند: «**اَبْنِ داد و بی‌داد، دانایی و نادانی در جهانِ هستی بیش از یکي نیست**».

نظرِ استادْعبدُالله انوار این است که: «نقدِ نویسنده‌يِ روایت بر دسته‌اي از کیشداران، در بنیادِ خود چیزي نیست جز خُرده‌سنجی بر بنیان‌هايِ فکريِ دبستانِ **وحدتِ وجود**».

۳۹۴ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نود و چهارُم دربارهِ‌يِ مرتبه‌يِ میانینِ زینه‌يِ آفرینشيِ مردمیان است در سنجش با مرتبه‌يِ ملائکه‌يِ مقرب (=اَمْشاسْپَندان) از یک سو و جانوران از سويِ دیگر.

مردمیْ‌زادگان، آفریده‌اي میانِ دو زینه‌يِ فرازین و فرودین اند؛ ولی گاه بر زَبَرِ امشاسپندان می‌رسند و گاه از چارپایان فروتر اَند.

با بهره‌گیريِ رسا و بسنده از دو نیرويِ خِرَدِ خدادادی و شنیداری می‌توانند از امشاسپندان سر شوند. باژگونه‌يِ این، مردمیْ‌زادگان می‌توانند تا به ترازِ جانوران فرودگیرند.

۳۹۵ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نود و پنجُم درباره‌يِ ارجِ مردمان و پلکانِ آن ارج است.

هم، ارجِ مردمان و هم پله و پایگاهِ آن ارج با خِرَدْ برسنجیده‌می‌شود؛ تا بدانجا که ارجمندترینِ مردمانْ خِرَدورزترینِ آنان است.

مردمِ بی‌ارج کساني اند که خیم‌وخوی و خرد و آگاهيِ دینی‌شان با گردوغبارِ آشموغی آلوده‌شده‌است. آشموغ را می‌باید با کیفرِ تناپُهل، مانندِ دیگرِ محکومین به مجازاتِ مرگْ‌ارزان، ادب‌کرد. ساختارِ زباني-بیانيِ بندِ چهارُمِ این روایت (=کرده‌يِ ۳۹۵) به گونه‌اي است که نشان‌می‌دهد نویسنده به شخصِ ویژه‌اي انگشتِ سخن می‌نهد: کسي که نخست بِهْدین بوده‌است؛ به سببِ نابخردی از بِهْدینی روی‌برگاشته و پادْآیینِ آشموغی را پذیرفته؛ و سپس در پادْآیینِ آشموغی، و در دستگاهِ قضايِ آنْ به پلّه‌وپایگاهيِ رسیده است.

۳۹۶ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نود و ششُم درباره‌يِ ذاتي است که آن ذات، همراه با زمانِ کرانمندْ تغییرپذیر نیست و آن ذاتي که پذیرايِ تغییر است.

در دید و باورِ فرزانۀوارانه‌يِ نویسنده‌يِ این روایت، چیزهایي هستند که از نظرِ ذاتِ خود تقرر دارند و با تغییري که بر سرِ آنان رود، ذاتیّتِ ذات و خودْبودگيِ خودِ آنان همچنان مُتَقَرِّر است.

نمونه‌آوريِ پس از اینِ نویسنده‌يِ روایت، تقررِ ذاتِ گردونه‌يِ ماه و زمان است. بحثْ روي‌هم‌رفته درباره‌يِ ثباتِ جوهری و تغییرِ عَرَضی است.

اما در پایانِ روایت دانسته‌می‌گردد که نویسنده‌يِ روایت در پِیِ نقدِ دسته‌اي از کیشداران است که

مدعی‌اند: «**ایزد حق دارد خواست‌وکامِ خود را هرگاه که اراده کند تغییر دهد**».

راوی می‌نویسد: دسته‌اي از کیشداران هستند که معتقداند خداوند در تغییرِ رأيِ خود مختار است؛ تا بدانجا که این قدرت را دارد هر روز، بنا به بِهینْ‌دیدِ (=مصلحتِ) خدایی، چیزي بگوید و دستوري نو دهد و دستورِ پیشینِ خود را منسوخ کند؛ یا از آنچه که امروز می‌گوید فردا پشیمان شود و سخنيِ و فرمانيِ دیگرسان دهد.

نویسنده‌يِ این روایت (=کرده‌يِ ۳۹۶ اُم)، برايِ تشکیک و تردید در چنین باوري، نخست این پیشْ‌گذارده را در میان می‌نهد که: «**هرگونه تغییري، یعنی تغییر و دگرسانی از چیزي به چیزي دیگر**». برايِ نمونه: تغییرِ جوهريِ نکویی نمی‌تواند تغییريِ دیگرباره به نکویی باشد، با حفظِ همه‌يِ شرایطِ ذاتیتِ نکویی. به گونه‌اي که، اگر نکویی، با حفظِ شرطِ ذاتیّت، همچنان نکو بماند و نیز تغییرکند، آنچه بر نکویی گذشته تغییر در معنايِ سرراست و باریکانه‌يِ موضوع نبوده است.

اگر هر تغییري که نه در چهره‌ها و چندی‌ها و چونی‌هايِ نکویی، بلکه، تغییر به معنايِ باریکانه‌يِ سخن بر سرِ نکویی رود، تنها می‌تواند تغییرِ جوهری از نکویی به بدی باشد.

اکنون، اگر سخنِ امروز و دیروزِ خداوند تغییر کند، و این تغییر در سطحِ جوهر باشد نه در سطحِ عَرَض، یا باید سخنِ دیروزَش —نعوذُ بالله— بد بوده، یا امروز به بدی گراییده است.

این معنا، همه‌يِ آن چیزي است که این روایت سرِ گفتنِ آن را دارد؛ ولی، سخنِ پَهلَوی، همین معنا و بحثِ شناخته را، در ساختمانِ نحويِ پیچیده‌اي بیان می‌کند. به گونه‌اي که گزارشِ آن، برايِ ما با دشواريِ بسیار همراه بوده است.

در گزارشِ خود از این روایت، با افزودنِ سخنواره‌هایي رساکننده و روشن‌ساز آنهم درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار، کوشیده‌ایم از ایجازِ سخن بکاهیم.

۳۹۷ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نود و هفتُم بازنویسی و بازگزاريِ همان کرده‌يِ دویست و شصت و ششُم است که شرحِ آن گذشت.

۳۹۸ بحثِ کرده‌يِ سیصد و نود و هشتُم درباره‌يِ دسته‌بنديِ شهریاران و گزارشِ نامِ آن دسته‌بندی‌ها است. نویسنده چهار دسته شهریار را نام می‌برد: نخست، شهریارِ آراسته‌کار، دودیگر، امیدوار، سدیگر، بیمناک و چهارُم آشفتهْ‌کار.

در چهار بندِ پایانيِ روایت، نویسنده تعریفِ هر یک از این شهریاران را البته در یک جمله فرامی‌گوید. سنجه‌يِ نامگذاريِ شهریاران یکي خِرَد است و دیگری بخت. روشن است که نامواژه‌يِ

بخت، جانشینی برایِ «اوضاعِ زمانه» است.

نویسنده، بر پایه‌یِ داشتن یا نداشتنِ هر یک از دو عاملِ پیشگفته، چهار دسته شهریار را از یکدیگر بازمی‌شناسد.

۳۹۹ بحثِ کرده‌یِ سیصد و نود و نُهم سخنیِ تکراری درباره‌یِ آفرینندگیِ جهانْ‌آفرین و پاذْآفرینشِ اهریمن است. آفرینندگیِ جهانْ‌آفرین همان کردوکارِ گیتیایی و آرایشِ مینَوی است؛ پاذْآفرینشِ اهریمن همان آشفته‌گردانیدنِ هر دو جهانِ مادی و مینَوی است.

به مردمیْ‌زادگان دو نیرو عطا شده است: یکیِ نیرویِ سرشت، و دیگری نیرویِ اهورایی اندیشگی و خرد است. اندیشگی و اراده‌یِ آمشاسپندی، نیروهایِ تنانی و سرشت را چونان ابزاری به‌کارمی‌گیرد. اهریمن، در روندِ پاذْآفرینشِ خود، پاذْنیرویِ آشفته‌گریِ خود را از راهِ «آز» در اندرونِ مردمان راه‌می‌دهد. در این روایت (=۳۹۹)، یک بارِ دیگر، با نبردِ نیروهایِ متضاد و ستیهنده، از جهانِ مینَوی و مادی گرفته تا اندرونِ تنِ مردمان، روبه‌رو می‌شویم.

آفرینشِ خدایی برپایه‌یِ ترکیب و برآمیزیِ ماده و معنا، گیتی و مینو استوار است؛ نیروهایِ گیتیایی از راهِ سرشتِ برنامه‌ریزی شده، و، نیروهایِ مینَوی از راهِ پرتوهایِ اندیشگیِ خداوندی که فروغانه‌هایی (=بارقه‌هایی) از آن نیز مردمان را در برگرفته است، در تنِ مادی به پیکرینگی می‌رسند.

در ستیزِ با کالبدِ برآمیخته و مُرَکَّبِ آدمی، پاذْآفرینشِ اهریمنی نیز آغازمی‌شود؛ و در برابرِ یک‌یکِ قوایِ ایزدی، قوایِ اهریمنی را سازمان می‌دهد:

آکومن در ستیز با بهمن؛

آز در ستیز با خرسندی و سروش؛

بدآگاهی در ستیز با آگاهی؛

مُعطیاتِ حسِّ ظاهر، که نویسندگانِ دینْ‌کرد، همه جا آن را با سخنواره‌یِ پهلویِ «دَهیگ سُوهیشنیگ بُزهْنَگ» نشان می‌دهند، در ستیز با دانشِ راستینِ برین؛

افراط و تفریط در ستیز با ترازندگی و اعتدال و کارِ به‌پیمان؛

بزه‌کاری در ستیز با کرفه‌کاری؛

کاهلی در ستیز با کوشایی؛

آرزوخواهی‌هایِ مُتلَوِّنانه‌یِ ناترازنده، در ستیز با هر گونه آرزوخواهیِ سرشتین و ترازنده.

در این روایت (=کرده‌یِ ۳۹۹) با بحثِ «میکسیس / مشارکت / همْ‌انبازیِ مینو و گیتیِ»

افلاطونی نیز روبه‌رو می‌شویم.

۴۰۰ بحثِ کرده‌یِ چهارصدُم درباره‌یِ پی‌گیریِ چندباره و چندباره‌یِ دوبُنْ‌باوری (=ثنویت) است.

نویسنده هشت جُستاژْمایه درباره‌یِ دانایی و بدآگاهی را به‌میان‌می‌کشد؛ از قبیلِ:

بُنْ‌مایه‌یِ دانایی و بدآگاهی، ویژستگیِ آن دو، خاستگاهِشان، بخشنده‌یِ دانایی و، پاذْبخشنده‌یِ بدآگاهی، پذیرندگانِ زمینیِ آن دو، سامان‌دِهِشان، شکوفاکننده‌یِ آن دو، سترگیِ دانایی و، گرانباریِ بدآگاهی.

بخش‌بندیِ چشمِ سر و چشمِ جان نیز از بحث‌هایِ پژوهیدنیِ این روایت است.

در بخشِ پایانیِ روایت، نویسنده زمانکیِ می‌یابد تا دو دسته از کیشداران را نقدکند.

دسته‌ای از کیشداران هستند که مدعی‌اند: «*هم، بُنْ‌انگیزِ دانایی و هم بُنْ‌انگیزِ نادانی را ایزد اندر مردم آفریده‌است*». دسته‌ایِ دیگر هم هستند که مدعی‌اند: «*زیژماده‌یِ داناییِ میانِ مردم از سویِ ایزد است، ولی زیژماده‌یِ بدآگاهی، ساخته و پرداخته‌یِ خودِ مردم است*».

۴۰۱ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و یکُم درباره‌یِ آن چیزیِ است که دروج به یوبه‌یِ آن با مردم می‌نبردد.

سنگین‌ترین نبردِ دروج برکامه‌یِ ذاتِ مردمان، یعنی روان است. دروج برایِ دست‌یابی به روان نخست می‌باید به زینْ‌ابزارِ زمینیِ روان، یعنی به کالبدِ زمینیِ روان یورش برد. و این شدنی نیست مگر اینکه دست‌اندرکارِ جداگردانیدنِ تن و روان شود. جداگردانیدنِ تن و روان از یکدیگر با پاذْابزارِ بیماری و ناخوشی شدنی است. اگر دروج در کارِ جداگردانیدنِ تن و روان کامیاب‌شود، باز توانا به نیست‌گردانیدنِ تن یا روان نخواهد شد حتی اگر موفق به بندبندکردنِ بُنْ‌سازه‌هایِ تن یا روان گردد.

گزارشِ بالا، همه‌یِ آن چیزیِ است که نویسنده‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۴۰۱) سرگفتنِ آن را دارد.

در بندهایِ پایانیِ روایت، نویسنده، سرنوشتِ کسانیِ را برمی‌شمرد که در برابرِ دروجْ پیروز یا سرافکنده می‌شوند. و وعده‌می‌دهد در پایانِ جهان، جهان به سامانیِ تهی از پتیاره و نهاذْمانیِ باژگونه‌یِ خواست‌وکامِ دروج خواهدرسید.

۴۰۲ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و دوم درباره‌یِ دو گونه رایحه است که هر دو برآمدِ عطرافشانی‌هایِ مینُویِ سپند است. آن دو رایحه، فرزانگی است و افزایندگی.

نویسنده‌یِ روایت، زوژنشان و برویارِ عطرافشانی‌هایِ سپنداژْمینو را برمی‌شمرد و در پایانِ روایت زمانکیِ می‌یابد تا بر دسته‌ای از کیشداران بتازد که چرا مدعی‌شده‌اند: «*ایزد، گیتی را برایِ پیکارِ آفریدگان و مردمان با یکدیگر آفریده است و ناداری و بیماری و مرگینگی و رهاییِ نیافتگیِ*

ابدیِ تنابندگان از دوزخ، پایانْ‌نوشتِ بسیاری از تنابندگان است و بهره‌ای از عطرافشانی‌های خداوند».

۴۰۳ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و سوم ادعایی فرزانْ‌پژوهانه درباره‌یِ این نکته است که بهم‌برآمدنِ روشنایی و تاریکی به معنیِ درهم‌آمیزیِ باهمانه‌یِ آن دو نیست.

اما به روالِ همیشگی، نویسنده ادعایِ خود را با ارزْآغازه‌ایِ (=آکسیومی) مزدایی فرامی‌گوید که خود را نیازمندِ استوارکردِ درستیِ آن برایِ دیگران نمی‌داند.

ارزْآغازه‌یِ وی این است: «***در جهانِ آمیخته، بهم‌برآمدنِ روشنایی و تاریکی، به‌گونه‌ایِ گریزناپذیر، به معنیِ درهم‌آمیزیِ باهمانه‌یِ روشنایی و تاریکی نیست***».

در جهانِ مادی نیز، بهم‌برآییِ آتش و دود، در جایگاهِ نمایندگانِ زمینیِ تاریکی و روشنایی، به معنیِ برآمیختنِ زادیک و نهادیکِ آن دو نیست.

نکته‌یِ پژوهیدنی در این روایت، تعریفِ استوار بر آموزه‌هایِ مزدایی نویسنده از بهشت است. بهشت، جایگاهِ خوشی و می‌خوارگی و زن‌بارگی و غلامْ‌پرماسی نیست. جایگاهِ فرازینِ همه‌یِ فرازندگی‌ها و تعالی‌ها ست.

در پایانِ روایت، نویسنده منکر می‌شود که دوزخ، برساخته از سازه‌ایِ آتش‌گون [=آتشگون] باشد.

۴۰۴ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و چهارُم درباره‌یِ هر آن مردم همانند با یزدان و هر آن مردمِ همانند با دیوان است.

مردمِ خداخو و یزدانی، مردمانی اَند که ساختار و بافتارِ مردُمیکِ آنان بنیادشده بر مرزبندیِ درستِ طبقاتِ اجتماعی است. چنین مردمی، دارنده‌یِ پایگان‌هایِ چهارگانه‌یِ دینْ‌سالاری (=آسْرونی)، آرتشتاری، کشاورزی و افزارسازی اَند.

مردمِ دیوسانِ رویگردان از یزدان، مردمْ‌نمایانیِ دارنده‌یِ دینداریِ آلوده به آشموغی، هواخواهِ جداییِ دین از سیاست، آوازه‌یِ مصادره‌یِ اموال (=چپاول و غارت) و سازنده‌یِ افزارهایِ بد و نابه‌جایند.

نویسنده‌یِ روایت، پس از این، هنرهایِ نهادیِ مردمِ خداخو و، آهوانِ نهادیِ مردمِ دیوسان را برمی‌شمرد. و می‌افزاید که در زمانه‌یِ آمیختگیِ جهان با تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن، نه می‌توان مطلقاً پاک و یزدانی بود و نه مطلقاً ناخالص و دیوی.

در پایانِ روایت، بر دسته‌ایِ از کیشداران خُرده‌می‌گیرد که چرا مدعی شده‌اند: «***بُنِ همه‌یِ چیزهایِ متضادِ جهان یکی بیش نیست***».

۴۰۵ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و پنجُم درباره‌یِ پیشْ‌بایست‌ها و شرایطِ رسیدنِ مردم به برترین دانایی و بینایی است.

نویسنده‌یِ روایتْ نخست عناصرِ مُقوّمه و مُشکّله‌یِ دانایی را برمی‌شمرد که چهار تایند: خِرَدِ خدادادی (=عقلِ بالملکه)، خِردِ شنیداری (=عقلِ مُستفاد)، فرّه‌یِ یزدانی (=بارقه‌هایِ الهی) و، بهمنِ امشاسپند (=نخستین صادرِ نورالانوار). در بندِ پایانی، نویسنده، گام‌به‌گام، زینه‌ها و مراحلِ کسبِ دانش و بینشِ فرازین را نشان‌می‌دهد. دانش و بینشی که ما را توانا به بینشِ بی‌پرده‌یِ مینَوی می‌کند و نیکی‌هایِ دو جهان بهره‌یِ همه‌یِ مردمان می‌شود.

۴۰۶ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و شُشُم به دسته‌بندیِ شهریاران پرداخته است.

شهریاران هشت دسته‌اند: چهار تایِ آنان ستودنی اند و چهار تایِ آنان نکوهیدنی.

چهار دسته‌یِ شهریارانِ ستودنی البته مراتبی دارند: شهریارِ آراسته به انواعِ هنر، شهریارِ بسیار امیدوار، شهریارِ سترگْ‌امید، و، شهریارِ خودْپاس.

شهریارانِ نکوهش‌کردنی نیز البته انواعی دارند: شهریارِ آکنده از بیم، شهریارِ شگفت‌بیم، شهریارِ گرانْ‌بیم، و، شهریارِ بیمناک.

سنجه‌یِ شهریارانِ ستودنی، خِرَدورزی و فرزانْمَند (=فرزانْ‌مند) بودنِ شخصِ شهریار است.

سنجه‌یِ شهریارانِ نکوهیدنی، نابخردی و بدآگاه‌بودنِ خودِ شهریار است.

نکته‌هایِ پژوهیدنی در این روایت کم نیست. در این روایت (=کرده‌یِ ۴۰۶)، از «خشمْ‌گیری و طغیانِ توده‌ها»، «شاهْ‌فیلسوف» و «پایتخت» نیز سخن‌می‌رود.

۴۰۷ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و هفتُم درباره‌یِ چهار زمانه است که دروج، در آن چهار زمانه، با آفریدگانِ سپندازْمینو نبردیِ سهمگین را می‌آغازد؛ و جهانْ‌آفرین، در هر چهار زمانه خورشید را بسانِ آویخته در چکادِ آسمان از رفتن بازمی‌دارد. زمانِ دیری و درنگِ آویزشِ (=آویزان بودن) خورشید در چکادِ آسمان برابر است با مدت زمانِ نبرد.

نبردِ نخستین و درنگِ نخستینِ خورشید در آغازِ آفرینش است. دومینِ آن برابر است با فرجامِ هزاره‌یِ زرتشت. از کارنامه‌یِ پهلویِ «زندِ بهمنْ‌یَشن» درمی‌یابیم که هزاره‌یِ زرتشت هنوز به‌سرنرسیده‌است. سومین نبرد و سومین درنگِ خورشید برابر است با پایانِ هزاره‌یِ هوشیدر؛

چهارُمینِ آن همزمان است با فرجام‌گرفتنِ هزاره‌یِ هوشیدرماه و آغازِ سروریِ خجسته‌یِ آن یکّه‌مرد، سوشیانْس.

۴۰۸ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و هشتُم درباره‌یِ مرتبه‌بندیِ نُه‌گانه‌یِ آفرینش است.

نخستین کارِ آفرینشگرانه‌یِ خداوند در آفرینشِ جهان، طراحیِ آن در سامانِ هستیانه است.

نویسنده‌یِ روایت، هر نُه طرحِ پی‌درپیِ آفرینشگرانه‌یِ جهانْ‌آفرین در فراروندِ آفریدنِ جهان را یک‌به‌یک برمی‌شمرد. نُهمین طرحِ آفرینشْ «رَپیهْوِین» است؛ که ترجمه‌یِ زندِ آن، «رامش‌خواهیِ ناب است». در پایانِ روایت، نویسنده دیگر باره مجالیِ فراچنگ‌می‌آورد تا بر دسته‌ای از کیشداران بتازد که چرا معتقد اَند: ***«خداوند در آغازِ آفرینش بدی را با نیکی همچون همزمان آفریده است و در میانه‌یِ آفرینش بیماری و مرگ را بر آنان فروفرستاده و در پایانِ آفرینش به بیشینه‌یِ آفریدگانِ خود وعده‌یِ ابدیِ دوزخیِ عذاب‌آور و آکنده از شکنجه را داده است».***

هم، مراحلِ آفرینش و هم نقدِ دسته‌ای از کیشداران در این روایت (=کرده‌یِ ۴۰۸)، پی‌گرفتِ بحثیِ دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد است.

۴۰۹ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و نُهم، سخنیِ بی‌اندازه گرانسنگ و به همان اندازه شناخته‌نشده از دینْ‌کرد درباره‌یِ دو رودِ سپندِ *«اَرَنگ»* و *«وِهْ‌-دائیتی»* است.

سرتاسرِ بحث بر گُرده‌یِ یکی از شایاترین سخنورزی‌هایِ رازپژوهانه و رازوَرانه‌یِ (=عرفانیِ) دینْ‌کرد در بابِ یکیِ دانستنِ وظیفه‌شناسی و فرّه‌یِ یزدانی است.

در دستگاهِ اندیشگانیِ دینْ‌کرد، هر هستومندِ نیک، در هر گوشه از جهانِ هستی، و، در هر زینه و مرتبه‌ای که ایستانده شده باشد، از وَهمنِ امشاسپند گرفته تا زمین و آب و گیاه، هر کدام برایِ کاری ویژگی‌یافته‌اند؛ آن کار و آن ویژگی، هر چه و هر اندازه که باشد، سپند و مقدس است؛ هر هستومندی، هر چه که خویشکاری‌هایِ اورمزدپسندِ خود را بیش‌تر و بِهْتر و باورمندانه‌تر انجام دهد، در بُن، فرّه‌یِ یزدانیِ (=انرژیِ نورانیِ خدایی) بیش‌تریِ بر او فروباریده است؛ این فروبارش، فروبارشیِ از بالا به معنایِ فیزیکیِ آن نیست؛ درست است که فروبارشِ فرّه‌یِ یزدانی، فروبارشیِ مینَوی است، اما از نهادِ مینَوی و به‌ودیعه‌نهاده‌شده‌یِ خودِ هستومندان سرچشمه‌می‌گیرد.

پس، هر هستومندی که خویشکاریِ اورمزدْپسندِ خود را ژرفانه‌تر و باورمندانه‌تر به‌انجام‌رساند، فرّه‌یِ یزدانیِ بیش‌تریِ را بهره‌یِ خود کرده است. به سخنِ دیگر، فرّه‌یِ یزدانیِ بیش‌تریِ را به‌فعلیّت درآورده‌است.

در این روایتِ گرانسنگ و ارج‌ناشناخته‌یِ دینْ‌کرد (=کرده‌یِ ۴۰۹)، دو دینْ‌واژه‌یِ «فرّه» و «خویشکاری» نیز به همین معنا بکار رفته است.

رودخانه‌یِ سپندِ «وِهْ-دائیتی» چکادِ خویشکاری است. تکْ‌یافتِ (=مصداقِ) زمینیِ خویشکاری است. پس، چکادِ فروبارشِ فرّه‌یِ یزدانی است؛ بلکه ایزدِ فروبارنده‌یِ بخشیِ از فرّه‌یِ یزدانی در زمین است آنهم برایِ هستومندانِ خویشکاریْ‌شناس. رودخانه‌یِ سپندِ «اَرَنگ» ابزارِ همه‌یِ پرتوافشانی‌هایِ اورمزد در جهان است. تکْ‌یافتِ زمینیِ فرّه است.

«رَی / پرتو» و «خْوَرَه / فرّه» دو دریایِ شاخهْ‌گرفته از خودِ اورمزد اند. باکارْمایه‌یِ این دو است که آفرینش سویِ منزلگهِ مقصودْ رَه‌می‌پیماید.

در پایانِ روایت، نویسنده زمانکیِ می‌یابد تا بر دسته‌ای از کیشداران بتازد که چرا مدعی شده‌اند: **«پایانِ جهان، نه در نامیرایی و خوشنودی و شادْخواریِ جاودانه، که، در میرایی و رنج و فرولغزیِ ابدی در دوزخ است».**

۴۱ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و دهُم درباره‌یِ شناختْ‌نشان و ممیزه‌یِ پارساترینِ دینبُردارانِ دینِ بِهی و، تبهْ‌خوترین دینبُردارانِ آشموغی است.

پارساترینِ مردم کسی است که با رفتار و کردار و اندیشه‌یِ خویش، جهانْ‌آفرین را بسی خوشنودمی‌سازد. تبه‌خوترینِ مردمان کسی است که با کنش و منش و گویشِ خویش به بیش‌ترین اندازه جهانْ‌آفرین را می‌آزارد. در این روایت (=کرده‌یِ ۴۱۰)، نویسنده، هم راه‌هایِ خوشنودی و هم رنج و آزارِ جهانْ‌آفرین، و نیز، بروبارِ آن دو گون رفتار را برمی‌شمرد.

۴۱۱ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و یازدهُم درباره‌یِ این نکته است که بسا ***«برخیِ چیزهایِ درنَما (=به‌ظاهر) ستودنی برایِ پارسایان»*** زیانمند باشد و بسا ***«برخیِ چیزهایِ درنَما نکوهیدنی برایِ همان پارسایان»*** سودمندترینِ چیزها باشد.

سرْنامه‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۴۱۱)، آیه‌یِ کریمه‌یِ ***«وَ عَسیٰ أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌلَکُمْ»*** (بقره، ۲۱۶) را فرایادمی‌آورد.

تنها چیزِ ستوده‌ای که گاه پارسایان را زیانبار شود، راستْ‌گفتاری است.

تنها چیزِ نکوهیده‌ای که گاه پارسایان را سودمند افتد، دروغِ مصلحتْ‌آمیز است.

نویسنده‌یِ روایت، در بندِ دوم (=بندِ پایانی) می‌کوشد سودمندیِ گاه‌وبیگاهِ دروغِ مصلحتْ‌آمیز را درستْ‌نمایی (=توجیه) کند.

ساختمانِ زبانیکِ این روایت، نشان از پنهانْ‌کیشیِ (=تقیّه‌یِ) نویسنده‌دارد.

۴۱۲(الف) بحثِ کرده‌یِ چهار صد و دوازدهُم دربرگیرنده‌یِ دو روایتِ درهم‌آمیخته و سروته از دست‌رفته است. نخستین بار، زنده‌یاد دومناش، گزارنده‌یِ فرانسویِ کتابِ سوم، بدین نکته پی‌برده‌است.

ایشان، به یوبه‌یِ یکدستیِ شماره‌زنی‌هایِ خود با شماره‌زنی‌هایِ سنجانا، روایتِ نخست را با رقمِ 412 (A) و روایتِ دوم را با رقمِ 412 (B) نشان‌داده‌اَند.

سخنورزیِ روایتِ نخست (=۴۱۲ الف) به چهار جُستارْمایه پرداخته است:

دوست‌ترین و خوشنودکننده‌ترینِ آفریده‌ها جهانْ‌آفرین را؛

مِهْپایه‌ترین و رامشمندترینِ هستی‌داران در بهشت؛

دشمن‌ترین و آزرده‌کننده‌ترینِ چیزها جهانْ‌آفرین را؛

و، نگونْ‌بخت‌ترین و رنجورترینِ هستی‌داران در دوزخ.

«روان»، هم می‌تواند دوست‌ترین و خوشنودکننده‌ترینِ چیزها، و هم، دشمن‌ترین و آزاردهنده‌ترینِ چیزها جهانْ‌آفرین را باد.

۴۱۲(ب) سخنورزیِ روایتِ دومِ نوشته‌آمده در کرده‌یِ چهار صد و دوازدهُم درباره‌یِ آن چیزی است که دروج با آن سنگین‌ترینِ نبردها را می‌آغازد.

آن چیزی که دروج با آن سنگین‌ترینِ نبردها را می‌آغازد، فرّه‌یِ یزدانی است.

در سرتاسرِ این روایتِ سخت آسیب‌دیده، نویسنده می‌کوشد هم، بروبارِ شکوفاییِ فرّه‌یِ یزدانی، و هم پی‌آمدهایِ زیانبارِ کاستی‌گرفتنِ فرّه‌یِ یزدانی را برشمرد.

از آنجا که کاژمایه‌یِ «وظیفه‌شناسیْ» جهان را به فرجامِ اهوراییِ آن می‌رساند، کاستی‌گرفتنِ فرّه‌یِ یزدانی (=انرژیِ نورانیِ حرکتیِ یزدانیِ وظیفه‌شناسی) زیانبارترینِ چیزها در فراروندِ پیشرفتِ جهان سویِ منزلگهِ مقصود است.

۴۱۳ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و سیزدهُم درباره‌یِ غایتِ قُصوایِ چیزها و اعیان است.

آنگونه که ما دریافته‌ایم، نویسنده در این روایت (=کرده‌یِ ۴۱۳)، از دو گونه غایتِ قُصوٰی نام‌می‌برد. یکی غایتیِ خاص و ویژسته، دیگری غایتیِ عام و فراگسترنده.

غایتِ قُصوٰی و عامِ چیزها همان فْرَشْگَرْدْ (=منزلگهِ مقصود) است.

غایتِ خاصِ چیزها، فرازآمدنِ آن طُرفه‌مرد، آن کَسِ پایانی (=سوشیانْس) است.

آن طُرفه‌مرد، هم، پلّه‌وپایگاهِ غایتِ عام است و هم خود در فراروندِ غایتی ست که رَه به سرْمنزلِ مقصود می‌بَرَد.

۴۱۴ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و چهاردهُم درباره‌یِ مینُویِ (=مُثُلِ) رادْمنشی و زُفتی است آن هنگام که مقیمِ اندیشگی می‌شوند، و، درباره‌یِ نشانْ‌پذیریِ تنِ اینْ‌جهانیِ مردم از آن دو مینُو است.

اندیشه‌گاهِ مردم، فرودگاهِ زمینیِ آن دو مینُویِ پیشگفته است.

مینُویِ رادْمنشیْ سرشتِ مرد را گرم می‌کند؛ مینُویِ زُفتی (=خسّت) دست و تنِ مردِ زُفت را سردمی‌کند.

فشرده‌یِ روایت، رساننده‌یِ این پیام است که: هر کس در زندگی بخشنده است دستِ گرمی دارد؛ هر که زُفتْ‌منش است دستیِ سرد دارد.

۴۱۵ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و پانزدهُم دربرگیرنده‌یِ سه نکته است:

یکی، درباره‌یِ آن چیزی که در اندرونِ مردم است،

یکی، ستایش و نکوهش بر آن کاری که مردم انجام می‌دهند،

و، یکی هم درباره‌یِ سپاس و ناسپاسی است.

کردوکارهایی که در اندرونِ مردم رُخ‌می‌دهد یا سرشتین (=غریزی) است یا سرشتْ‌ستیزانه و نادرست. کردوکارِ سرشتینِ درست در اندرونِ مردم، چونان آمیزشِ سرشتین و درستِ اخلاطِ چهارگانه است؛ کردوکارهایِ نادرستِ سرشتین در اندرونِ مردم همان بیماریِ برخاسته از آمیزشِ نادرستِ اخلاط است.

بحث و فحصِ این روایت، یکسره یونانی‌گرایانه است؛ اما بحث‌هایِ یونانی‌گرایانه‌یِ دینْ‌کرد همیشه برایِ استوارکردِ بُنْ‌باورهایِ مزدایی است.

به سببِ آمیزشِ درست و آیینمندِ اخلاطِ اربعه (=آبگونه‌هایِ چهارگانه / آمیغ‌هایِ چهارگانه) می‌باید یزدان را سپاس‌گفت.

خاستگاهِ آمیزشِ نادرست و برون از آیینِ اخلاط / آبگونه‌ها/ آمیغ‌ها را می‌باید در بُن‌وگوهریِ دیگرسان جُست.

آمیزشِ درستِ اخلاط و آمیزشِ نادرستِ آن نشان از دو بُن‌وگوهرِ متضاد و ستیهنده دارد.

سوایِ کردوکارهایِ سرشتین در اندرونِ مردم، مردم کردوکارهاییِ آگاهانه دارند که کرفه یا گناه است. کرفه ریشه‌یِ بهمنانه دارد؛ گناه خاستگاهیِ آکومنانه دارد.

کرفه، پذیرایِ ستایش است؛ گناه پذیرایِ نکوَهش. پس، سزاوار نیست جهانْ‌آفرین را آفرینندهٔ کردوکارهایِ سرشتینِ نادرست و آفرینندهٔ گناه در اندرونِ مردمان بدانیم.

۴۱۶ بحثِ کردهٔ چهار صد و پانزدهُم یادْکردِ چندبارهٔ این نکته است که آفرینشِ میتُوانهٔ تنابندگانْ از سامانِ مینَوی به سامانِ گیتایی می‌رسد.

جهانِ مادی، برآمده، شاخه‌گرفته و فرآوردهٔ از کارگاهِ مینَوی است.

که خودِ جهانِ مینَوی نیز فرآوردهٔ شاخه‌گرفته از کارگاهِ هستی است.

ولی جهانِ مادی، به گونهٔ بخودْاستوار، به جنبندگی، دگرشوندگی، شدن و شَوَند (=تکوین و تکوّن) نمی‌رسد؛ یک دَم بی‌نیاز از قوایِ مینَوی نیست؛ از آفرینش، همان بُنْ‌مایهٔ مینَوی است که دیدنی و بسودنی شده‌است؛ که دیگر باره، سویِ بُنِ آغازینِ خود، یعنی بُنِ مینَویِ خود، که از آن شاخه‌گرفته‌بود، بازخواهدگشت.

در سرتاسرِ گزارش‌هایِ فیزیکالِ دینْ‌کرد، به نکتهٔ و سخنیِ برنخورده‌ایم که در خوارداشتِ جهانِ مادی رأیِ صادرشده‌باشد.

نکتهٔ بالا، یکی از روشن‌ترین و استوارترین سنجه‌هایِ جداسانیِ دستگاهِ اندیشه‌ورزیِ دینْ‌کرد، با دیگرِ دستگاه‌هایِ اندیشگانیِ رازوَرانه است که به کوچک‌شمردن و خوارداشتِ جهان مادی رأی داده‌اند.

این روایت (=کردهٔ ۴۱۶) با همهٔ بیانِ کوتاهَش به بحثِ «میکسیس / مشارکت / همْ‌انبازیِ مینو و گیتی»ِ افلاطونی نیز انگشتِ سخن‌می‌نهد.

گیتی، برآیندِ میکس، درهم‌آمیزیِ جهانِ مادی و مینو، است.

کُنِشواژهٔ «میکس / mix» در زبان‌هایِ اروپایی با «میخ / میس» در یونانی، با بُنْ‌کنشِ «میخ / میز» در فارسی، (=ستاکِ کُنِشواژه‌هایِ آمیختن و آمیزش) و «میشْرْ» در سانسکریت همریشگیِ زبانیک و کهنْ‌زمان دارد.

۴۱۷ بحثِ کردهٔ چهار صد و هفدهُم، بحثیِ تک و بی‌تا دربارهٔ «نیرنگ» است.

در فارسیِ امروز، واژهٔ نیرنگ، به معنایِ کَلَک و حقّه و فریب است؛ این واژه، ادامهٔ زمانیک و کهنْ‌زمانیکِ (=تاریخیِ) واژهٔ پهلَویِ «نِرَنْگْ / nērang» می‌باشد که در فارسیِ امروز دچارِ ترادیسی و تحولِ معنایی شده است؛ زیرا در زبانِ پهلوی، واژهٔ درنظر، به معنیِ حقه و فریب نیست؛ بلکه واژهٔ مقدس است به معنیِ ادعیه و اذکار. واژهٔ «نِرَنْگْ / نیرنگ»، در این روایت و

روایت‌هایِ دیگرِ دینْ‌کرد، همه جا با فروزهٔ «هُو / hu / خوب / نیک» به‌کارمی‌رود.

نویسندهٔ روایت بحثِ خود را با این جمله می‌آغازد: «نیرنگ، همان رواجِ نیکِ ژایمندی‌ها ست».

همهٔ ژایمندی‌هایِ جهانِ مینو و ماده به یوبهٔ سامانشِ جهانِ مادی است به میانجیِ ژایمندیِ نیرنگِ نیکِ دین (=ادعیه و آذکار).

سامانشِ زمین، به ترتیب، نهاده بر زوژآوردِ آب و باد و آسمان است که زوژآوردِ آسمان، از بُن برپایهٔ نیرنگ‌هایِ مینَوی (=میکانیکِ سماوی) است. نیرنگ‌هایِ مینَویِ که نهاده‌شده بر شگفتی‌آفرینی‌هایِ جهانْ‌آفرین است.

ژایمندیِ تن، زندگیِ روان، سازگاریِ آبگونه‌هایِ چهارگانه (=اخلاطِ اربعه)، آموزش‌هایِ دینیِ سامان‌دهندهٔ جهان، پاسبانیِ آرتشتاری از آفریدگان، کار و وَرزِ گله‌داری و کشاورزی، آسایشِ کارها، سامانشِ شهریاری، همه و همه نهاده‌شده بر کارآیندیِ نیرنگ‌هایِ نیکِ مینوی (=میکانیکِ سماوات) است.

آبادانی، استوار بر نیرنگ‌هایِ نیکِ گیتایی است.

سنجهٔ درستیِ نیرنگ با چه ابزاری است؟ با آزمایشِ سختِ ایزدی (=وَر / ordeal).

روند و آیندِ ستارگانِ ایستنده و گردنده (=ایستان و گردان / ثوابت و سیّارات)، درمانِ زَنِش و گَزِش و زهرِ خزندگان و راه و چارهٔ زدایشِ بسیاریِ بیماری‌ها بر افسون و نیرنگِ کارآمد و درستِ دینی استوار است.

در این روایت (=کردهٔ ۴۱۷)، همه چیزِ جهان، از دگرشدن‌هایِ ستارگان و ماه تا پروازِ مرغان و دگرشدِ آهن‌ها و آهنگِن‌ها (=فلزات)، استوار بر نیرنگِ نیکِ دین (=میکانیکِ اهورایی) معرفی‌می‌شود.

در دفترِ چهارُمِ گزارش در دست، کردهٔ ۴۱۷، بخشِ یادداشت‌ها، بحثیِ واژه‌شناسانه دربارهٔ دانشواژه‌هایِ «نیرنگ»، «ترفند = تَر + فند»، «علمُ‌الحیل»، «میکانیک»، «میکانیزم» و برابرهایِ یونانی‌شان را به‌میان‌نهاده‌ایم.

۴۱۸ بحثِ کردهٔ چهار صد و هیجدهُم دربارهٔ نشانگانِ تجلّیِ زمینیِ سپندارْمینو و زَدارْمینو در جهانِ مادی است.

نشانگانِ تجلّیِ سپندارْمینو در جهانِ مادی پیش از هر چیز از رهگذارِ تجلّیِ شهریارِ بِه‌دینِ

پارسا ست؛ آنچنان شهریاریِ که شهریاری‌اَش نهاده‌شده بر تقدیسِ «گفتارِ آفریننده» است.

نمادْنشانِ تجلّی و پیدایی زَدارْمینو در جهانِ مادی بیش از هر چیز از رهگذارِ به پادْشاهی رسیدنِ پادشاهِ بدِ سیاستْ‌پیشه‌ی تبه‌خو ست.

در سرتاسرِ این روایت (= کرده‌ی ۴۱۸)، نویسنده، هم، سرشتْ‌نشان‌ها و خصایلِ اخلاقیِ شهریارِ نیک یا پادْشاهِ تبه‌خو، در جایگاهِ تجلی‌های زمینیِ آن دو را نشان‌می‌دهد، و هم، بروبارِ شهریاریِ هر یک را برمی‌شمرد.

۴۱۶

بحثِ کرده‌ی چهار صد و نوزدهُم درباره‌ی دو گونه سالِ خورشیدی و یک گونه سالِ قمری است.

به گمانِ ما، ساختِ زبانیک و معناییکِ این روایت از کهن‌بودنِ آن حکایت دارد.

درباره‌ی ارجِ دانشوَرانه‌ی این روایت (= کرده‌ی ۴۱۹) هر چه بگوییم کم گفته‌ایم.

درک و دریافتِ این روایت نیز برای ما سال‌ها به درازا کشید. پس از ترجمه، استاد بهمنِ حمیدی در پرداختِ نثرِ استادانه، آنگونه که تنها از وی برمی‌آید، بسی کوشید. و پیش از چاپِ مجموعه‌ی دینْ‌کرد برای چاپِ این روایت نیز گام برداشت. ترجمه‌ی نپخته‌ی آغازینْ میانِ من و او چند سالی دست‌به‌دست گشت؛ باید اعتراف کنم پرسش‌های بنیادجوی و کاونده‌ی وِی، به کوششِ بیش‌ترِ من برای درکِ بِهْترِ بُنْ‌نوشتِ پهلویِ این روایت انجامید. خدایَش ختم به خیر کند.

گرهِ درکِ روایت، به گمانِ من در دو بندِ آغازینِ روایت است که نویسنده یا نویسندگان کوشیده‌اند بی‌اندازه فشرده‌وار دو گونه سالِ خورشیدی را تعریف کنند.

جانِ سخنِ نویسندگان این است که سال، در یک اندازه‌شناسیِ درست و سرراست، سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت و چند دقیقه (=شصتُمینه) است.

به بیانِ اخترشناسیک، سیصد و شصت و پنج روز و شش ساعت و چند دقیقه‌یِ زمینی طول‌می‌کشد تا خورشید از برابرِ هر دوازده اختر-سیما (=صورتِ فَلَکی) بگذرد و پس از گذشتنِ از برابرِ آن‌ها دوباره به همان جاییِ در فضا رسد که در آغازِ سال بود.

اما به چَم و بهانه‌هایِ فنی و تَشنیکی (=تکنیکی) برایِ ما امکانِ محاسبه‌یِ نازک‌روشانه و باریک‌کارانه‌یِ مدتِ گردشِ سال نیست.

چاره‌یِ کار، برابرِ اندرزِ اخترآمارانِ دینِ بِهی این است که در پایانِ سیصد و شصت و پنج روز جشنِ تحویل گرفته‌شود. اما اگر چنین کنیم، شش ساعت و چند دقیقه زودتر از رسیدنِ خورشید به مکانِ آغازینِ خود در فضا، تحویلِ سالِ نو را اعلام کرده‌ایم. و اگر این کار (=اعلامِ چند ساعت زودترِ

سالِ نو) را سالِ پسین نیز تکرار کنیم، سالِ دوم در زمین، در سنجشِ با موقعیتِ فضاییِ خورشید، دوازده ساعت و دوچند دقیقه زودتر اعلام‌شده است؛ در سامانیِ که خورشید، در فضا هنوز می‌باید دوازده ساعت و دوچند دقیقه‌یِ زمینی راه طی کند تا به آغازگاهِ آسمانیِ خود رسد.

و اگر محاسبه‌یِ زمانِ سالِ نو را چهار سال به همین شیوه تکرارکنیم، در زمین، چیزیِ نزدیکِ به یک شبانه روز در نسبتِ با ایستشِ فضاییِ خورشیدْ سالِ نو را زودتر اعلام کرده‌ایم. و اگر به همین شیوه، کارِ محاسبه‌یِ سالِ نو را دنبال کنیم، پس از ۱۲۰ سال، که برابر است با چهار دسته‌یِ سی ساله، سالِ نو را در زمین، به نسبتِ نهادْمانِ فضاییِ خورشید، یک ماه زودتر فراگفته‌ایم.

زمانِ نوشتنِ این روایت (= کرده‌یِ ۴۱۹)، جابه‌جاییِ سال‌هایِ زمینی در سنجشِ با جابه‌جاییِ فضاییِ خورشید را پس از ۱۲۰ سال می‌زدوده‌اند؛ تا بدین وسیله تعدادِ ۱۲۰ شش ساعت و چند دقیقه (= که برابر می‌شود با یک ماه = ۶ ساعت و چند دقیقه × ۱۲۰) را جبران‌کرده‌باشند. یعنی سالِ ۱۲۰ اُم را پس از سیزده ماه به پایان می‌رساندند.

امروزه این کار را پس از گذشتِ چهار سال انجام می‌دهند و سالِ چهارُم را سیصد و شصت و شش روزه محاسبه می‌کنند تا گشت و واگشتِ زمینیِ سال در زمین پس از چهار سال با گشت و واگشتِ آسمانیِ خورشید برابر شود و عقب‌افتادگی‌هایِ خورشید، در نسبت با روزهایِ زمینی، و در سنجش با اختر-سیماهایِ دوازده‌گانه، آمارده و جبران شود.

آموزه‌یِ پیشگفته به گمانِ ما همه‌یِ آن معناییِ است که نویسنده‌یِ روایت در دو بندِ آغازینِ سرِ بیانِ آن را دارد.

نویسنده یا نویسندگانِ این روایت (=کرده‌یِ ۴۱۹)، محاسبه‌یِ باریکْ‌روشانه و درست و سرراستِ سال را برایِ همه‌یِ کارهایِ دینی و زمینی و کشاورزی از هر کاریِ واجب‌تر می‌دانند.

از بندِ ۲۱ تا ۲۸، برابرِ شماره‌زنیِ ما، بحثیِ کوتاه درباره‌یِ ۱۲ اختر-سیما و گذرانِ خورشید از برابرِ آن‌ها به‌میان‌می‌آید.

در بخشِ سوم و پایانیِ روایت، نویسنده به چَم و چرایِ پیدایی و نوعِ آماردنِ (=محاسبه‌یِ) سالِ قمری می‌پردازد. اگر نوشت و خوانِدِ ما درست باشد، بندِ سی و نُهُمِ روایت به کارآیندیِ رفت‌وآمدِ ماه بر رودخانه‌هایِ سپندِ زمینی، و، بندِ چهلُمِ روایت به زمانِ جشنِ کهنْ‌آیینِ زَدْ-پَساگ پرداخته‌است.

خواننده‌یِ دانش‌پژوه و پیگیر می‌تواند ترجمه‌یِ این روایت را در کتابِ «ارجْ‌نامه‌یِ پرویزِ

شهریاری» دنبال‌کند.

می‌رسیم به روایتِ پایانیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، که یکسره بحثی بر سرِ تدوین‌هایِ چهارباره‌یِ دینْ‌کرد در گذرانِ زمان‌ها ست.

۴۲ بحثِ کرده‌یِ چهار صد و بیستُم درباره‌یِ خودِ دینْ‌کرد است.

در پایانِ این پیشگفتار، پیش از گفتنِ هر سخنی درباره‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۴۲۰)، اجازه‌می‌خواهم خواننده‌یِ فرزانْ‌پژوه را به دقیقه‌ایِ اِشراقی در این روایت جلبِ نظر دهم.

اندیشه‌ورزیِ ارسطوگرایان (=مشّائیون) عموماً و فرهمندشناسان (=اشراقیون) خصوصاً استوار بر پذیرشِ مراتب و پایگان‌هایِ هستی از خدا تا ماده است.

ابنِ سیناشناسِ نامدار، استاد عبدُالله انوار در این بحث تذکرمی‌دهند که در وارسیِ ریشه‌هایِ تاریخیِ بحثِ نور از دیدگاهِ اشراقی می‌باید به نظرگاهِ امام محمدِ غزالی در «رساله‌یِ نور / مشکاةُالانوار» نیز توجه کرد.

اشراقیون، که ما آنان را «فرهمندشناسان» می‌نامیم، برایِ نمونه: ابوالبرکاتِ بغدادی و شهابُ‌الدین سهروردی، خدا را «***نورالانوار***» نامیده‌اند. شیخِ اِشراق بویژه پس از نورالانوار مراتبیِ طولی را در دستگاهِ آفرینش در نظر گرفته‌است که پایانِ آن غَسَق است. یعنی بُنْ‌گاه و معدنِ همه‌یِ تاریکی‌ها و ظلمات. در نظامِ اندیشگانیِ سهروردی، مراتبِ هستی با مراتبِ انوار، از قاهره تا سافله، برابر است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد نشان داده‌اند که چندین سده پیش از ابوالبرکات و شهاب‌الدینِ سهروردی با بحثِ مراتبِ هستی و بنیادِ پلکانیِ هستی بر مبنایِ پلکانِ نور آشنایی‌داشته‌اند و بلکه نوگُزارِ آن بوده‌اند. اما باید پرسید که دو فرزانه‌یِ مسلمانِ پیشگفته آگاهی‌هایِ خود در این باب (یعنی مراتبِ هستی بر بنیادِ مراتبِ نور) را از چه منبعی دریافت‌کرده‌اند؟

اجازه دهید اندکی به بحثِ پیشگفته، یعنی مراتبِ هستی بر مبنایِ مراتبِ نور نزدیک‌شویم.

اگر تاریکی را فقط فقرِ نور بدانیم یا اگر برایِ تاریکی هستی‌ایِ واقعی درنظربگیریم، به دو دستگاهِ اندیشگانیِ از بنیاد دیگرسان می‌رسیم. اگر تاریکی را تنها نبودِ روشنایی (=فقرِ نور) معناکنیم به وحدتِ وجود یا برابرِ ترجمه‌یِ ما به تَکْ‌بُنْ‌باوری می‌رسیم؛ و اگر برایِ تاریکی هستیِ راستین درنظربگیریم، به ثنویت (=دوبُنْ‌باوری) خواهیم رسید.

و اگر برایِ تاریکی هستی‌ایِ راستین درنظربگیریم، آنگاه جداسانیِ نور و ظلمت یا همان

روشنایی و تاریکی ریشه در وجودِ آن دو ندارد بلکه برخاسته از دو ماهیتِ جداگانه خواهد بود؛ پس، پذیرشِ بُنْ‌وگوهرِ راستین برایِ تاریکی (=تأصلِ ظلمت) سوایِ پذیرشِ ثنویت، پذیرشِ اصالتِ مهیّت را نیز در اندورنِ خود دارد. این سه‌گانی، یعنی سه‌گانیِ «اصالتِ مهیت»، «ثنویت» و «تأصلِ ظلمت»، یکی از دقایقِ فرزانوَرانه (=فلسفی) است که نویسندگانِ دینْ‌کرد به آن آگاه‌بوده‌اند. نویسندگانِ دینْ‌کرد، هم، هواخواهِ سخت‌وستوارِ تأصلِ ظلمت‌اند؛ هم ثنوی هستند و هم اصالتِ مهیّتی.

گزارشِ بالا، دلآهنگیِ بنیادین و ریشه‌ایِ ما در گزارشِ دینْ‌کرد بوده و هست.

در این روایت (=کرده‌یِ ۴۲۰) تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد نشان‌می‌دهند که با بحثِ اِشراقیِ طبقاتِ چهارگانه‌یِ نور آشنایی دارند. آنان تدوین‌هایِ چهارگانه‌یِ دینْ‌کرد را در درازایِ زمان با طبقاتِ چهارگانه‌یِ نور برمی‌سنجند.

دینْ‌کردِ آغازین، که به دستِ کِی‌ویشتاسپ‌شاه تدوین شده‌است، از نظرِ پایه‌یِ معرفتی، یکسره بهره‌وَر و نشانْ‌پذیرفته از نورالانوار است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد، معنایِ پذیرایِ نظرِ خود را از نورالانوار با سخنواره‌یِ پهلویِ «رُوشنیه ئِی بُنْ رُوشْنْ» برمی‌گویند؛ که ترجمه‌یِ واژه‌به‌واژه‌یِ آن، «روشناییِ بنیادِ همه‌یِ روشنایی‌ها» است.

دینْ‌کردِ آغازین به دستِ اسکندرِ ملعون پراکنده می‌گردد. به خامه‌یِ «***تُوسَر***» (=تنسر) در زمانه‌یِ اردشیرِ بابکان بازآرایی می‌شود. بازنویسی و تدوینِ دومِ دینْ‌کرد بهره‌وَر و نشانْ‌پذیرفته از مرتبه‌یِ دومِ «**نور / شید**» در جهانِ هستی است. نویسنده، این معنا را با فرزانواژه‌یِ پهلویِ «بْرَاه» فرامی‌گوید.

مرتبه‌یِ دومِ نور در دستگاهِ اشراقیِ شیخ، با فرزانواژه‌یِ «نورالاقرب» فراگفته‌می‌شود.

بارِ سوم، دینْ‌کرد پراکنده می‌شود و ازدست‌می‌رود. آذرفرنْبَغ برایِ بارِ سوم آن را گردآوری، بازنویسی و تدوین‌می‌کند. این بازنویسیِ سومین نیز بهره‌وَر و نشانْ‌پذیرفته از مرتبه‌یِ سومِ نور / شید در جهانِ هستی است. نویسنده‌یِ دینْ‌کرد مرتبه‌یِ سومِ نور را با فرزانواژه‌یِ پهلویِ «فْرَوگ» فرامی‌گوید.

شیخِ اشراق، مرتبه‌یِ سومِ نور را با فرزانواژه‌یِ «نورِ قاهرِ دوم» و گاهی «نورِ قاهرِ اَعْلَوَن» بیان‌می‌کند.

برایِ چهارمین بار نیز دینْ‌کرد ازدست‌می‌رود. آذرباذِ پسرِ امید برایِ چهارمین بار دست‌به‌کارِ بازپیرایی، گردآوری، بازنویسی و تدوینِ دینْ‌کرد می‌شود. تدوینِ چهارُم را بهره‌وَر و نشانْ‌پذیرفته از

شهریاری، دنبال‌کند.

می‌رسیم به روایتِ پایانیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، که یکسره بحثی بر سرِ تدوین‌هایِ چهاربارهِ‌ی دینْ‌کرد در گذرانِ زمان‌ها ست.

۴۲۰

بحثِ کردهِ‌ی چهار صد و بیستُم دربارهِ‌ی خودِ دینْ‌کرد است.

در پایانِ این پیشگفتار، پیش از گفتنِ هر سخنی دربارهِ‌ی این روایت (=کردهِ‌ی ۴۲۰)، اجازه‌می‌خواهم خوانندهِ‌ی فرزانْ‌پژوه را به دقیقه‌ایِ اِشراقی در این روایت جلبِ نظر دهم.

اندیشه‌ورزیِ ارسطوگرایان (=مشّائیون) عموماً و فرهمندشناسان (=اشراقیون) خصوصاً استوار بر پذیرشِ مراتب و پایگان‌هایِ هستی از خدا تا ماده است.

ابنِ سیناشناسِ نامدار، استاد عبدُاللهِ انوار در این بحث تذکرمی‌دهند که در وارسیِ ریشه‌هایِ تاریخیِ بحثِ نور از دیدگاهِ اشراقی می‌باید به نظرگاهِ امام محمدِ غزالی در «رساله‌یِ نور / مشکاةُالانوار» نیز توجه‌کرد.

اشراقیون، که ما آنان را «فرهمندشناسان» می‌نامیم، برایِ نمونه: ابوالبرکاتِ بغدادی و شهابُ‌الدین سهروردی، خدا را «**نورالانوار**» نامیده‌اند. شیخِ اِشراق بویژه پس از نورالانوار مراتبیِ طولی را در دستگاهِ آفرینش در نظر گرفته‌است که پایانِ آن غَسَق است. یعنی بُنْ‌گاه و معدنِ همه‌یِ تاریکی‌ها و ظلمات. در نظامِ اندیشگانیِ سهروردی، مراتبِ هستی با مراتبِ انوار، از قاهره تا سافله، برابر است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد نشان داده‌اند که چندین سده پیش از ابوالبرکات و شهاب‌الدینِ سهروردی با بحثِ مراتبِ هستی و بنیادِ پلکانیِ هستی بر مبنایِ پلکانِ نور آشنایی‌داشته‌اند و بلکه نوگُزارِ آن بوده‌اند. اما باید پرسید که دو فرزانه‌یِ مسلمانِ پیشگفته آگاهی‌هایِ خود در این باب (یعنی مراتبِ هستی بر بنیادِ مراتبِ نور) را از چه منبعی دریافت‌کرده‌اند؟

اجازه دهید اندکی به بحثِ پیشگفته، یعنی مراتبِ هستی بر مبنایِ مراتبِ نور نزدیک‌شویم.

اگر تاریکی را فقط فقرِ نور بدانیم یا اگر برایِ تاریکی هستی‌ایِ واقعی درنظربگیریم، به دو دستگاهِ اندیشگانیِ از بنیاد دیگرسان می‌رسیم. اگر تاریکی را تنها نبودِ روشنایی (=فقرِ نور) معناکنیم به وحدتِ وجود یا برابرِ ترجمه‌یِ ما به تَکْ‌بُنْ‌باوری می‌رسیم؛ و اگر برایِ تاریکی هستیِ راستین درنظربگیریم، به ثنویت (=دوبُنْ‌باوری) خواهیم رسید.

و اگر برایِ تاریکی هستی‌ایِ راستین درنظربگیریم، آنگاه جداسانیِ نور و ظلمت یا همان

روشنایی و تاریکی ریشه در وجودِ آن دو ندارد بلکه برخاسته از دو ماهیتِ جداگانه خواهد بود؛ پس، پذیرشِ بُنْ‌وگوهرِ راستین برایِ تاریکی (=تأصلِ ظلمت) سوایِ پذیرشِ ثنویت، پذیرشِ اصالتِ مهیّت را نیز در اندورنِ خود دارد. این سه‌گانی، یعنی سه‌گانیِ «اصالتِ مهیت»، «ثنویت» و «تأصلِ ظلمت»، یکی از دقایقِ فرزانوَرانه (=فلسفی) است که نویسندگانِ دینْ‌کرد به آن آگاه‌بوده‌اند. نویسندگانِ دینْ‌کرد، هم، هواخواهِ سخت‌وستوارِ تأصلِ ظلمت‌اند؛ هم ثنوی هستند و هم اصالتِ مَهیّتی.

گزارشِ بالا، دلآهنگِ بنیادین و ریشه‌ایِ ما درگزارشِ دینْ‌کرد بوده و هست.

در این روایت (=کردهِ‌ی ۴۲۰) تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد نشان‌می‌دهند که با بحثِ اِشراقیِ طبقاتِ چهارگانه‌یِ نور آشنایی دارند. آنان تدوین‌هایِ چهارگانه‌یِ دینْ‌کرد را در درازایِ زمان با طبقاتِ چهارگانه‌یِ نور برمی‌سنجند.

دینْ‌کردِ آغازین، که به دستِ کِی‌ویشتاسپ‌شاه تدوین شده‌است، از نظرِ پایه‌یِ معرفتی، یکسره بهره‌وَر و نشانْ‌پذیرفته از نورالانوار است.

نویسندگانِ دینْ‌کرد، معنایِ پذیرایِ نظرِ خود را از نورالانوار با سخنواره‌یِ پهلویِ «رُوشنیه ئِی بُنْ رُوشْن» برمی‌گویند؛ که ترجمه‌یِ واژه‌به‌واژه‌یِ آن، «روشناییِ بنیادِ همه‌یِ روشنایی‌ها» است.

دینْ‌کردِ آغازین به دستِ اسکندرِ ملعون پراکنده می‌گردد. به خامه‌یِ «**تُوسَر**» (=تنسر) در زمانه‌یِ اردشیرِ بابکان بازآرایی می‌شود. بازنویسی و تدوینِ دومِ دینْ‌کرد بهره‌وَر و نشانْ‌پذیرفته از مرتبه‌یِ دومِ «**نور / شید**» در جهانِ هستی است. نویسنده، این معنا را با فرزانواژه‌یِ پهلویِ «بْراْهْ» فرامی‌گوید.

مرتبه‌یِ دومِ نور در دستگاهِ اشراقیِ شیخ، با فرزانواژه‌یِ «نورالاقرب» فراگفته‌می‌شود.

بارِ سوم، دینْ‌کرد پراکنده می‌شود و ازدست‌می‌رود. آذرفرنبَغ برایِ بارِ سوم آن را گردآوری، بازنویسی و تدوین‌می‌کند. این بازنویسیِ سومین نیز بهره‌وَر و نشانْ‌پذیرفته از مرتبه‌یِ سومِ نور / شید در جهانِ هستی است. نویسنده‌یِ دینْ‌کرد مرتبه‌یِ سومِ نور را با فرزانواژه‌یِ پهلویِ «فْرَوگ» فرامی‌گوید.

شیخِ اشراق، مرتبه‌یِ سومِ نور را با فرزانواژه‌یِ «نورِ قاهرِ دوم» و گاهی «نورِ قاهرِ اَعْلَوَن» بیان‌می‌کند.

برایِ چهارمین بار نیز دینْ‌کرد ازدست‌می‌رود. آذربادِ پسرِ امید برایِ چهارمین بار دست‌به‌کارِ بازپیرایی، گردآوری، بازنویسی و تدوینِ دینْ‌کرد می‌شود. تدوینِ چهارُم را بهره‌وَر و نشانْ‌پذیرفته از

مرتبه‌یِ چهارُمِ نور / شید در جهانِ هستی می‌داند. نویسنده احتمالاً می‌خواهد بگوید تدوینِ نخستِ دینْ‌کرد از نظرِ پایه‌یِ معرفتی، بهره‌مند از نورالانوار است؛ تدوینِ چهارُمِ آن، از نظرِ پایه‌یِ معرفتی، بهره‌مند از نورِ قاهرِ سوم یا نورِ قاهرِ سافل است.

البته وی (=آذرباذِ پسرِ امید) نگریسته‌یِ خود را با فرزانواژه‌یِ پهلویِ «بام» فرامی‌گوید.

اگر گزارش و دریافتِ ما از این روایت درست باشد، بندِ پایانیِ آن به واپسین بازسازیِ دینْ‌کرد، آنهم زمانِ هوشیدرِ پسرِ زرتشت انگشتِ سخن می‌نهد. بازسازی‌ای نه نازل‌تر، که، بهره‌مند از نورالانوارِ آغازین خواهدبود.

فریدونِ فضیلت

اردیبهشتِ ۸۳

۱۱۳. در بارهِ‌یِ چَم و چرایِ <کسبِ>* بینِش یا نبودِ بینشِ استوار بر فرهیختگیِ بسیار، در نسبتِ با دینِ آراسته به فرزانگی (=دینِ مزدایی) برایِ درنظرآورندگان[۱] (=نگرمَندان)، برابرِ آموزیِ دینِ بهی.[۲]

آن کس که، <به یوبه‌یِ>* پارساییِ دینی‌وَرانه‌یِ روان، از سرِ مِهر و دُشارْمْ (=عاشقانه)، به <آموزانش‌هایِ>* دینِ بهی بنگرد (=nigerīdan / باریک شود)، بسی (=abērtar) به بینش <ـ فرازین>* خواهد رسید: <یعنی به همان>* دانش و فرهنگِ دینی.

آن کس که، به آبادنیِ جهان (=امورِ اینْ‌جهانی) و سروری (pādixšāyīh) و نامْ‌جویی، <نه به اندازه‌یِ برآوردنِ نیازها، بلکه>* آزْوَرانه بنگرد: <چنین کسی، از نبودِ>* بینش و دانشِ استوار بر دینِ بهی بسی تباهی گیرد (=wēš xwasēd).

آن کس که، به یوبه‌یِ دوستداریِ روان، در <آموزانِش‌هایِ>* دینِ بهی باریک شود، هر آن دانش و آگاهی را تا به مرزِ فرآراستگی (=andar bowandag) به‌چنگ آورد ــ هر چند گیتیْ‌خواهی و برتری‌جویی و نامداری را آنهم به اندازه‌یِ بایسته بخواهد.

آن کس که، به گیتی تنها نه آزْوَرانه بنگرد، بلکه به هر آن دانش و آگاهی <ـ نهاده شده بر دینِ بهی نیز>* نظر کند، هر آن دانش و آگاهی را خیلی کم [یا: به اندازه‌یِ نیاز] بدست خواهد آورد ــ حتی اگر از ابزارِ زندگیِ مادی تنها به اندازه‌یِ بایسته بهره بَرَد.

جدایِ از این، <در دینْ‌نامه‌یِ ...(؟)>*، کهنْ‌آموزگارانِ دین چنین آموزانیده‌اند (čāšīdan):

«پیش از هر کاری می‌باید خیم <و خویِ خود را> ویراست و، پس از آن، در پرس‌وجویِ بخردانه <یِ کارها>* برآمد».*

یادداشت‌ها

۱-درنظرآورندگان را برابرِ «نیگِریداران / nigerīdārān» آورده‌ایم. آشکار است که نویسنده، به مردمِ دقیق و باریکْ‌بین و ژرف‌کاو و مانندِ این نظر دارد.

نویسنده می‌خواهد روشن کند که چرا برخی به بینش و دانشِ راستین می‌رسند و چرا برخی

مرتبه‌ي چهارُمِ نور / شید در جهانِ هستی می‌داند. نویسنده احتمالاً می‌خواهد بگوید تدوینِ نخستِ دینْ‌کرد از نظرِ پایه‌ي معرفتی، بهره‌مند از نورالانوار است؛ تدوینِ چهارُمِ آن، از نظرِ پایه‌يِ معرفتی، بهره‌مند از نورِ قاهرِ سوم یا نورِ قاهرِ سافل است.

البته وي (=آذرباد پسرِ امید) نگریسته‌يِ خود را با فرزانواژه‌يِ پهلويِ «بام» فرامی‌گوید.

اگر گزارش و دریافتِ ما از این روایت درست باشد، بندِ پایانيِ آن به واپسین بازسازيِ دینْ‌کرد، آنهم زمانِ هوشیدرِ پسرِ زرتشت انگشتِ سخن می‌نهد. بازسازی‌اي نه نازل‌تر، که، بهره‌مند از نورالانوارِ آغازین خواهدبود.

فریدونِ فضیلت

اردیبهشتِ ۸۳

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۳. در باره‌يِ چَم و چرايِ <کسب>* بینِش یا نبودِ بینشِ استوار بر فرهیختگيِ بسیار، در نسبتِ با دینِ آراسته به فرزانگی (=دینِ مزدایی) برايِ درنظرآورندگان[۱] (=نگرمندان)، برابرِ آموزيِ دینِ بهی.[۲]

آن کس که، <به یوبه‌يِ>* پارسايِ دینی‌وَرانه‌يِ روان، از سرِ مِهر و دُشارْمْ (=عاشقانه)، به <آموزانش‌هايِ>* دینِ بهی بنگرد (=nigerīdan / باریک شود)، بسي (=abērtar) به بینش <ـ فرازین>* خواهد رسید: <یعنی به همان>* دانش و فرهنگِ دینی.

آن کس که، به آبادنيِ جهان (=امورِ اینْ‌جهانی) و سروری (pādixšāyīh) و نامْ‌جویی، <نه به اندازه‌يِ برآوردنِ نیازها، بلکه>* آزْوَرانه بنگرد: <چنین کسی، از نبودِ>* بینش و دانشِ استوار بر دینِ بهی بسيِ تباهی گیرد (=wēš xwasēd).

آن کس که، به یوبه‌يِ دوستداريِ روان، در <آموزانش‌هايِ>* دینِ بهی باریک شود، هر آن دانش و آگاهی را تا به مرزِ فرآراستگی (=andar bowandag) به‌چنگ آورد ـــ هر چند گیتیْ‌خواهی و برتری‌جویی و نامداری را آنهم به اندازه‌يِ بایسته بخواهد.

آن کس که، به گیتی تنها نه آزْوَرانه بنگرد، بلکه به هر آن دانش و آگاهی <ـ نهاده شده بر دینِ بهی نیز>* نظر کند، هر آن دانش و آگاهی را خیلی کم [یا: به اندازه‌يِ نیاز] بدست خواهد آورد ـــ حتی اگر از ابزارِ زندگيِ مادی تنها به اندازه‌يِ بایسته بهره بَرَد.

جدايِ از این، <در دینْ‌نامه‌يِ ...(؟)>*، کهنْ‌آموزگارانِ دین چنین آموزانیده‌اند (čāšīdan):

«پیش از هر کاري می‌باید خیم <و خويِ خود را> ویراست و، پس از آن، در پرس‌وجويِ بخردانه <يِ کارها>* برآمد».*

یادداشت‌ها

۱-درنظرآورندگان را برابرِ «نیگَریداران / nigerīdārān» آورده‌ایم. آشکار است که نویسنده، به مردمِ دقیق و باریکْ‌بین و ژرف‌کاو و مانندِ این نظر دارد.

نویسنده می‌خواهد روشن کند که چرا برخي به بینش و دانشِ راستین می‌رسند و چرا برخي

دیگر به آن بینش و دانشِ راستین دست نمی‌یابند.

نویسنده‌ي روایت، چم‌وچراي این دست‌یافتن و دست‌نیافتگی را به انگیزه‌هاي دروني آن کسان نسبت می‌دهد. برخي، به دینِ بهی به یوبه‌ي دنیاخواهی نزدیک می‌شوند و براي ثروت و قدرت و نامداری و بالا رفتن از پلکانِ ترقيِ اینْ‌جهانی. برخي دیگر چنین نیستند.

نکته‌اي به نظرِ ما می‌رسد این است که این روایت (=۱۱۳) در زمانه‌ي بالندگيِ دین و شهرياريِ ایرانی تدوین شده است، نه در زمانه‌ي فرودِ آن دین و شهریاری.

و نیز نشان می‌دهد که در آن روزگار نیز دین‌دارانِ راستین با مشکليِ امروزین دست به گریبان بوده‌اند؛ در آن زمانه نیز بسیاري بوده‌اند که تنها براي کسبِ مقام و قدرت و ثروتْ دینِ بهی را درنظرمی‌آورده‌اند نه از سرِ شوق به کسبِ دانشِ برتر. نویسنده‌ي روایت نیز همین را چم‌وچراي دست‌نیافتنِ آن کسان به بینش و دانشِ برتر می‌داند.

۲–پس از این، نویسنده‌ي این روایت (۱۱۳)، در باره‌ي دانشِ چهار دسته از مردمان در نسبتِ با دینِ مزدایی سخن بمیان می‌آورد:

نخستین دسته، کساني اند که خواستارِ پارسایيِ روان به کمکِ دین اند، و عاشقانه، آموزانش‌ها و دستورها و چارچوب‌هاي دینِ بهی را می‌نیوشند و در آن باریکانه می‌نگرند و به دانش و فرهنگِ دینی دست می‌یابند.

دسته‌ي دوم، کساني اند که، آزْوَرانه، خواهنده‌ي خواسته‌هاي گیتیایی و زورنمایی و پُرآوازگی اند ولی درنَما خود را باورآورنده به دینِ بهی می‌نمایانند؛ اینان از دانش و بینشِ دینِ بهی بسي دور اند و دانش و آگاهيِ دینی در دل و جانِ آنان تباهی گرفته است.

پس از این، دو دسته‌ي میانینِ دیگر نیز هست؛ یک دسته‌ي میانین، کساني اند که، دوستدارِ پارسایيِ روان اند؛ ولی گیتیْ‌خواهی و زورپرستی و نامجویی را تنها به اندازه‌ي نیاز ــ نه آزْوَرانه ــ خواستار اند. چنین کسانی مجالِ آن را دارند که دانش و آگاهيِ دینی را تا به مرزِ فرآراستگی فراچنگ آورند.

یک دسته‌ي میانينِ دیگر، کساني اند که، هم خواهانِ دانش و بینش اند و هم آزْوَرانه گیتیْ‌خواه اند؛ هر چند که از ابزارِ آن به اندازه‌ي بایسته بهره می‌گیرند ولی به انگیزه‌ي همان آزْوَريِ گیتیْ‌خواهانه، هر آن دانش و بینش را خیلی کم به دست خواهند آورد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۴. در بارهِ‌ي هر آن رستگاری هنگامِ <برپاییِ>* فْرَشْگِرْدْ (=غایتِ قُصوٰی / آخرت)، و، در باره‌ي از حیّز افتادنِ (=فرومردن / frōd-kušīdan) زَدارْمینو آنگونه که در گاهان پیداست، برابرِ آموزه‌ي دینِ بهی.

از حیّز انداختن و میراندنِ گوهرِ چیزها (=فسادِ جوهرِ اشیا) <به معنايِ>* نیستْ‌شوندگيِ <مطلقِ>* گوهر <ــ چیزها>* نیست؛[1] روندي را که بودن نشاید. بلکه، <به معنايِ>* جداشوندگيِ <دُوبِشِ>* چیزها از یکدیگر است (čiš az čiš). <دوبشيِ>* که استوار بر کردوکارِ یکتاگرایانه‌ي (=hamīh / باهمانه‌ي) آن <چیز>ها بوده‌است.

آن <رویداد>ي که به سببِ جداشوندگيِ <ــ بُنْ‌پاره‌هاي یک پیکره>* به ناکارآمديِ همان چیز (=ham tan / همان پیکره) می‌انجامد (bawēd)، درست بدین معنی است که آن چیز [یا: آن پیکره] از حیّز افتاده (kušīdan) و ناکارآمد شده است.

چونان <ماده‌يِ>* تن، که به سببِ جداشوندگيِ جان از آن، سر به نیستی نمی‌گذارد، بلکه، ناکارآمد می‌شود.

<و این تن و جانِ ناکارآمد و جداافتاده>* همچنان در پراکندگی (=آشفتگی) است؛ تا به روزِ نوسازيِ جهان، که زَدارْمینو با همه‌يِ ساخته‌ها و ابزارَش ــ به گونه‌اي ناکامانه، در فرجامِ جهان، از آن روی که هیچ چیزي، حتی آن چیزهایي که با آن‌ها اهریمنانه می‌جنبید، را نمی‌تواند بهره‌ي خود کند ــ از حیّز بیافتد (=abar-kūšihēd).[2]

<و، به جايِ آن، تنها چیزي را که>* به فراوانی بهره می‌برد، یاری نشدن و دردِ بی‌درمان(؟ an-ayāsīh dard??) است؛ آن هنگام که سويِ تیرهْ‌سرايِ دیوی فرولغزد و بازافکنده می‌شود (=abgand............abāz)، از حیّز خواهد افتاد.

<در این باره>* این است آنچه از <کتابِ>* دین پیداست:[3]

<ترجمه‌يِ سخنواره‌يِ اوستایی:>*

ای مزدا اَهورا! از آنجا که تو شهریاری، آنان اگر این [آموزشِ تو] را دریابند، به «شهریاریِ مینَویِ» تو [راه خواهند یافت] (یسنا، اوستایی، هاتِ ۳۴، بندِ ۱۰).

<ترجمه‌ي گزارشِ پهلوی:>*

از بهرِ هر آن هرویسپي تو اي مَزدااهورا!

به سببِ هر آن شهریاريِ تو، زَدارْمینو، با مطلقِ گناهکاری‌هایَش، از حیِّز خواهد افتاد. (یسنا، پهلوی، هاتِ ۳۴، بندِ ۱۰، C).

آن زندیق[۴] که به هرزه می‌درآید (؟ آموزش‌می‌دهد؟):
«تاریکيِ اهریمنی، در فرجام <ـ کارِ جهان>* در تو زنداني از [یا: در بند و زنداني از] روشنایی افکنده و سرنگون‌می‌شود»،[۵] <با این ادعا،>* به‌سببِ هدایتِ[۶] تاریکی از همسایگيِ یکسویانه <يِ آن>* با روشنایی، به همسایگيِ همه‌سویانه‌يِ <تاریکی با روشنایی>* که از دو سو هم‌مرز <تلقی‌می‌شوند؛ تاریکيِ اهریمنيِ مفروض در>* شکمِ روشنایی، <فرصت‌دارد>* روشنایی را بیش از پیش بیازارد و بسي بدتر سختی‌دهد.

با <ادعايِ>* ناکرانمند دانستن <ـ تاریکی از یکسو، و، از سوي دیگر،>* پربسته دانستنِ (=parwastag / محصور) آن در محیطِ پیراموني خود <این تصور را القامی‌کنند که تاریکيِ ناکرانمندِ اهریمنی، در>* زندانِ خُم‌مانندي[۷] <از روشنایی فرو>-نشسته است (؟ nišastan)؛ <با چنین ادعایي، آشکار می‌شود که>* آموزه‌يِ «ناکرانمندی تاریکی» تهی <از راستی>* است. <یعنی، به پیروی از کژآموزی‌هايِ مانی، با ادعايِ زندانی‌شدنِ فرجامینِ تاریکی در شکمِ روشنایی، تاریکی را در شکمِ روشنایی،>* از همه سو، کرانمند گفته‌ایم.

<زندیقِ مدعيِ این ادعا، در ساختمانِ استدلاليِ خود،>* در گزاره‌يِ کِهین (مُقدَّم / pēš-saxwan)، درباره‌يِ بی‌کرانگيِ تناني(؟) <مینَويِ>* تاریکی دچارِ ناسازگاريِ بنیادین (=hambasānīh / تناقض) و آشفتگي <ـ منطقی>* است.

و، در گزاره‌يِ مِهین (تالی / pas-saxwan)، تنابنده‌يِ ناکرانمند <ـ ادعايِ خود را>* در زندانِ «کرانمند» پربسته (=محصور) می‌کند؛ آنیِ راکه بودن نشاید و سامان <ـ هستی و راستی>* نپذیرد.[۸]

یادداشت‌ها

۱-یعنی: به معنايِ اِمحاءِ جوهريِ چیزها و اشیاء نیست.

بی هیچ گماني، نویسنده‌يِ این روایت، اِمحاء و نیستْ‌شوندگيِ اَعراض را می‌پذیرد.

برگرفتنِ این نظریه، تنها می‌تواند پی‌آمدِ نگره‌يِ اتمیِ ذیمقراط باشد. زیرا در نگره‌يِ اتمی (=اَتُمیستیک)، هر گونه ترادیسی (=ترانفورماسیون) و تغییر و تحولِ مادی را تنها در چارچوبِ جابجاییِ ریزْپاره‌هايِ خودِ ماده جست‌وجو می‌کنند.

۲-نویسنده‌يِ این روایت، به این پرسش پاسخ نمی‌دهد که آیا گوهرِ زَدارْمینو نیز بطورِ مطلق نیست‌ونابود می‌شود یا بندبند می‌شود و به گوهريِ دیگر ترادیسیده خواهد شد؟

و اگر بندبند شود، ذاتِ زَدارانه‌يِ آن بُنْ‌پاره‌هايِ بندبند شده برجا خواهد ماند یا به سببِ بندبندشدنِ گوهرِ زَداری‌اَش گوهريِ غیرِ زَداری و نااهریمنانه را خواهد پذیرفت؟

خواننده‌يِ پژوهنده به یاد دارد که نویسندگانِ دینْ‌کرد، در همین کتابِ سوم، کرده‌يِ بیست و دوم، تغییرِ جوهريِ روانِ دیوی به روانِ یزدانی را نمی‌پذیرند. اگر نپذیریم که بندبندشدنِ ذاتِ اهریمنی، به معنيِ تغییرِ جوهريِ آن ذات نخواهد بود، با آموزه‌ايِ دیگر از دینْ‌کرد، به ناسازگاری خواهیم افتاد: و آن، نیستْ‌شوندگيِ مطلقِ زَدارمینو و لشکریانش در پایانِ جهان است.

به دو شیوه می‌توان این گزارش‌هايِ ناسازگارنُما و متناقض را درستْ‌نمایی (=توجیه) کرد:

یکی اینکه نتیجه بگیریم نویسندگانِ دینْ‌کرد، از پیْ‌آمدها و لوازمِ منطقيِ گزاره‌هايِ فرزانْ‌نُمايِ خود آگاهيِ چنداني نداشته‌اند.

دیگر اینکه نتیجه بگیریم، نویسندگانِ گوناگون، با مشرب‌هايِ فرزانشيِ گوناگون، در زمان‌هايِ جداجدا، دست‌اندرکارِ تدوینِ دینْ‌کرد بوده‌اند.

۳-پس از این، نویسنده، سخنواره‌يِ اوستاییِ یسنا، هاتِ ۳۴، بندِ ۱۰، و گزارشِ پهلويِ آن را برمی‌نویسد.

برايِ گزاردنِ این سخنواره‌يِ اوستایی از گزارشِ جلیلِ دوستخواه بهره گرفته‌ایم؛ ولی فارسيْ کرده‌يِ گزارشِ پهلوی را برابرِ دریافتِ خود به انجام رسانده‌ایم.

۴-اوشیدری، د.ن.م، ۳۰۷:

«زندیکی یا زندیقی، گمراهی و بدبینی است، ....، ایرانیان، مانی را زَندَ می‌خوانند، چراکه او نزدِ ایرانیانِ زرتشتی، گمراه و از دین برگشته دانسته شده است. زندیق معربِ زندیک به معنيِ دین

برگشته است و منسوبِ به زند به معنیِ تفسیر نیست. بنا بر این زند به معنیِ تفسیر را نباید با زَنْدَ به معنیِ جادوگر که از گناهانِ بزرگ است و زندیکی اشتباه گرفت».

و نیز نگاه کنید به عبارتیِ از مانیْ‌پژوهِ فرانسوی، نویسنده‌یِ کتابِ مانی و سنتِ مانوی:

«مورخانِ عرب، برایِ آیینِ مانی طبعاً واژه‌ایِ ساخته بودند و آن را «المانویه» می‌نامیدند؛ اما کیشِ مانی معمولاً با عنوانِ «زندقه» که ریشه‌یِ ایرانی دارد، و، مانویان به عنوانِ «زنادقه»، که جمعِ «زندیق» است، شناخته شده‌اند».

دکْرِه، فرانسوا، مانی و سنتِ مانوی، دکتر عباس باقری، ص ۱۵۹.

جاحظ، مانویان را «رُهبانُ‌الزنادقه» نام داده است تا با راهبانِ بودایی و مسیحی جابه‌جا گرفته‌نشود.

در اوستا به کسی که از دینِ مزدایی روی‌برگاشته است «زَنْدَ» گفته‌می‌شود. نگاه کنید به عبارتیِ از یسنایِ اوستایی، هاتِ ۶۱ اُم، بندِ سوم، عبارتِ سوم:

hamistaiiaēča. nižbərətaiiaēča. zaṇdạmča. yātumatamča.

نظرِ ما این است که موبدانِ دوره‌هایِ میانه از این دُشنامِ اوستایی برایِ بدنام‌کردنِ سست‌باورانِ ازدین‌برگشته‌یِ زمانِ خود بهره‌گرفته‌اند. همچنانی که از دُشنامِ عقیدتی و باستانیِ «آشموغ» نیز بهره‌برداریِ سیاسی-دینیِ بسیار کرده‌اند.

یا، همچنانی که امروزه نیز برایِ شناساندنِ دینْ‌نمایانِ معاند و دشمنْیار (=خائن / دشمنْ‌یار)، از دشنامِ کهنْ‌زمانِ قرآنیِ «منافق» بهره‌می‌بریم.

۵-نگاه کنید به «مانی به روایتِ ابنِ ندیم»:

گوید مانی: آن هستیِ نور مجاورِ هستیِ ظلمت است؛ حاجزیِ میانِ آن دو نیست و نور با سطح‌اَش به ظلمت برخوردمی‌کند؛ و نور را نهایتی از بالا و راست و چپش، و، ظلمت را نهایتی از پایین و راست و چپ‌اَش نیست.

ابوالقاسمی، محسن، مانی به روایتِ ابنِ ندیم، ص ۱۸، بندِ چهاردهُم.

۶-«هدایت» را برابرِ کنشواژه‌یِ پهلویِ «زامینِدَن / zāmēnīdan» آورده‌ایم.

نویسنده سرِ آن دارد بگوید: اگر فرض کنیم که روشنایی و تاریکی دور از هم در دو سویِ آسمان ایستاده‌اند، در این سامان، تاریکی تنها از یک سو (=ئِو-کُستْ / ēw-kust) فرصت‌دارد که روشنایی را بیازارد؛ ولی اگر همراه با مانی‌گرایان مدعی‌شویم «تاریکیِ اهریمنی» در فرجامِ جهان، با

روشناییِ بی‌کرانه دربرگرفته‌خواهدشد، در این سامان، تاریکیِ اهریمنی، به جایِ آنکه در پایانِ جهان نیست و نابود شود، از چند جهت (=هَم-کُست / ham-kust) فرصت‌دارد روشناییِ اهورایی را بیازارد و سختی‌دهد.

زدیگرسو، مانی‌گرایان درگیرِ تناقضیِ دیگر هم هستند؛ بدین معنی که، در جاییِ مدعی‌شده‌اند تاریکیِ اهریمنی نیز بی‌کرانه است، ولی زدیگرسو، با ادعایِ سخیفِ زندانی بودنِ تاریکی در شکمِ روشنایی، فرض را بر کرانمندبودنِ تاریکی گذارده‌اند.

۷-نگاه کنید به عبارتیِ از کتابِ به‌یادماندنیِ آگوستینِ سپند، خستونامه / اعترافات:

«یقیناً افسانه‌هایِ شاعران و ادیبان بِهْتر از دام‌هاییِ است که آن شیادان [=مانی‌گرایان] می‌گستراند؛ حقیقتاً، اشعار و قصّه‌هاییِ همچون پروازِ «مِدِه‌آ، از داستان‌هایِ ایشان (=مانی‌گرایان) راجع به عناصرِ پنج-گانه‌ایِ که برایِ ایمن ماندن از پنج دخمه‌یِ تاریکی، چهره‌هایِ مبدلِ گوناگون به خود می‌پذیرند، مفیدتر است».

اعترافاتِ قدیس آگوستین، ترجمه‌یِ سایه‌یِ میثمی، ص ۹۸.

۸-گمانِ ما این است که نویسنده‌یِ این روایت، بویژه در پایان، چند سرْواژه و فرزانْ‌واژه‌یِ (=اصطلاحِ فلسفی) خِرَدْشناسی (=علمُ‌المنطق) را به‌کار برده است. نخست، سرْواژه‌یِ «پِش-سَخْوَن / pēš-saxwan» است که ما از این واژه، معنایِ گزاره‌یِ مقدماتی یا گزاره‌یِ مِهین را می‌فهمیم؛ دو دیگر، فرزانْ‌واژه‌یِ «پَس-سَخْوَن / pas-saxwan» است که آن نیز می‌تواند معنایِ تالی یا گزاره‌یِ کِهین را دهد.

برابرِ دریافتِ ما از بندِ پایانی، نویسنده سرِ آن دارد اینگونه بهره‌برداری کند که، زندیقان، با بیان و فراگفتِ نادرستِ زندانی بودنِ مینُویِ تاریکی در محیطِ مینُویِ روشنایی، هم در مقدماتِ استدلالِ خود و هم در تالیِ استدلالِ خود دچارِ ناسازگایِ بنیادین (=تناقض) اند.

یک فرزانْ‌واژه‌یِ دیگر در این روایت، واژه‌یِ هَمْبَسانیه (hambasānīh) است که می‌دانیم معنایِ تناقض و ناسازگاریِ بنیادین می‌دهد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۵. در بارهٔ شیوه‌هایِ سرآوردنِ نیکوفرجامانه‌یِ کارها، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا! شیوه‌یِ سرآوردنِ (abar-āwurdan=) نیکوفرجامانه‌یِ پیشینه‌یِ کارها، بویژه برایِ شهریاران، <بر>* دو <گونه>* است:

یکي، رازِ کارها را سخت پاییدن است؛ به گونه‌اي که <حتی>* کم‌ترین نشانِ راز از <چشمِ>* بیرونیان پنهان‌بماند، تاکم‌ترین (ham bun-iz) نشانه‌اي از آگاهی‌هایِ کار، به دستِ برهم‌زننده‌یِ کارها نرساد؛ تا <نتواند>* از سرِ ستیز، پادْچاره‌اي، که <زمانِ انجام>* کارها را به‌پس‌می‌افکند و آن را آشفته‌می‌کند، بسازد (<ma>-sāzād=).

یکي <دیگر، همینکه زمانِ>* بهنگامِ <انجامِ کارها>* فرا رسد، تیز بدان کار دست‌یازیدن‌است؛ تا زمانِ بهنگامِ <انجامِ>* کار، به سببِ انجام نگرفتنِ بهنگامِ آن، ناکرده و بر زمین مانده رهانشود؛ و فرجامِ (=عاقبتِ) تبهْ‌کامانه‌یِ (druwandīg handāzišn=) برخاسته از آن <نابهنگامی در واپس‌افتادنِ کار،>* از میان رود (؟ halagīhād?).(۱)

یادداشت‌ها

۱-نظرگاهِ نویسنده در این روایت، که به گمانِ ما بسي دیرسال و دست‌خورده، با نثري کمي پیچیده می‌نماید، پندي برايِ همگان بویژه شهریاران است.

نخست اینکه، اگر خواهانِ فرجامِ نیکويِ کارها هستیم، می‌باید رازِ کارها از چشمِ اغیار پنهان ماند؛ تا مجالِ برهم‌زدنِ کار را نیابند؛ دیگر اینکه زمانِ بهنگامِ کار به پس افکنده نشود تا تبهْ‌کاری و تبهْ‌کامی مجالِ از میانِ بردنِ پی‌آمدِ نیکِ کارها را نیابد.

این، همه‌ي آن چیزي است که از این روایت درمی‌یابیم؛ هر چند، هست‌وبودِ چند واژه‌يِ شکْ‌پذیر و ناخوانا در بسترِ سخنِ پهلوی، ترجمه‌يِ روایت را با مشکل روبه‌رو می‌کند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۶. در بارهٔ <ایزدِ>* پاسبانِ هوش و خِرَد، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا! <ایزدِ>* پاسبانِ هوش و خِرَد، <در میانِ ایزدانِ جهانِ>* مینَوی، <ایزدِ>* بهمن است؛ <در میانِ نیروهايِ>* سرشتی، <نیرويِ اَمشاسْپَندیِ>* خودْآگاهی (bōy=) است؛ و <در میانِ ماده‌هايِ> گیتیایی، تَرازَندگيِ(؟)(۱) هسته‌هايِ خوبْ‌تخمگان است [یا: ترازندگيِ هسته‌هايِ زمینی(؟) است].

<فقط،>* کسي بنیادِ هوش و خِرَدِاَش نیرومند خواهدبود، که، <نیرومندی و>* پاسبانيِ <ایزدِ>* بهمن و <نیرويِ امشاسپندیِ>* خودْآگاهی و <زمینه‌يِ>* ترازندگيِ هسته‌هايِ خوب‌تخمگان‌اَش بر کردوکارهايِ فرساخته‌يِ <نیروگانِ>* هوش و خِرَدَش استوار است (ast pad=).(۲)

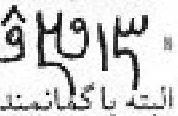
<چنین کسی، با چنین ترازشيِ در نیروگانِ گیتیایی و مینَویِ‌اَش>*، در هر دو جهان، ستوده و برازیده (=برینْ‌پایه) خواهدبود.

<ولی>* آن کس که، <نیروگانِ>* هوش و خِرَدَش از پشتیبانيِ یکيِ از این سه <نیرويِ آسمانی>*(۳) فروماند، <برايِ نمونه،>* اگر از <پشتیبانيِ ایزدِ>* بهمن فروماند، <دیوِ>* اَکومَن و خشم بر وِی چیره خواهندشد؛ <نیرويِ>* خِرَدَش از دیوِ اَکومن فسرده‌گردد و، <نیرويِ>* هوشَش از دیوِ خشمْ آشفته.

<آن کس که، قوه‌يِ>* خودْآگاهی‌اَش <از پشتیبانيِ نیروگانِ سرشتی درماند،>* دیو بر هوش و خِرَدِ وِی سروری‌یابد و <از آن سروری، نیروگانِ هوش و خِرَدَش>* به نابودی گراید؛ چنین کسي سر به دیوانگی(؟) [یا: تبهْ‌خویی(؟)] گذارد.

و اگر <در اندرونِ>* کسي، ترازِشِ(؟) هسته‌يِ تخمه‌هايِ نیکو <سربه‌آشفتگی‌گذارد [یا: فروریزد]>*، آن‌جا (=به جايِ هسته‌هايِ فروپاشیده و ناترازمند)، شوربختي [یا: بندبند شدگيِ] تخمه‌هايِ بد <و ناترازنده>* ماندگارشود؛ و هوش، بی‌خانمان و، خِرَد ربوده شود.

یادداشت‌ها

۱-واژه‌ای را که «ترازندگی / ترازِش» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارش «  » آمده است؛ سیمایِ نمایینِ واژه‌یِ درنظر، قرائتِ «هَنْسَندیه» دارد. ما واژه را البته با گمانمندی، «آوَنگیه یا آوَنگِنیه» خوانده‌ایم.

۲-آشکار است نویسنده‌یِ روایت از پیوندِ دوسویه میانِ نیرومندیِ قوایِ هوش و خِرَد از یک سو، و، بهره‌مندی از ایزدِ بهمن و نیرویِ امشاسپندیِ خودْآگاهی (=اِشعارِ به نفس) و بهره‌مندی از ترازندگی‌هایِ تخمه‌هایِ نیکِ زمینی را از سویِ دیگر درنظر دارد.

به دیگر سخن، فقط هوش و خردِ نیرومند و سرزنده، از آن سه نیرویِ آسمانی و امشاسپندی و زمینی بهره‌می‌برد؛ و، حلول و هبوطِ آن سه نیرویِ مینَوی در سرشت‌وساخت‌هایِ زمینی نیز بازبسته‌یِ هوش و خِرَدِ نیرومند است.

۳-بازگشتگاهِ (=مرجعِ) واژه‌یِ «سه»، یکیِ فرشته‌یِ بهمن، دودیگر، نیرویِ امشاسپندیِ خودْآگاهی و سدیگر، ترازِشِ هسته‌هایِ خوبْ‌تخمه‌یِ زمینی است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۷. آن سخنانیِ که می‌بَرِدمان(؟) سویِ بی‌گناهی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا! آن سخنانیِ که <پیرویِ از آن‌ها>* رَه سویِ بی‌گناهی می‌برد، این دو <پند>* است:

۱. فرازترین گرایشِ مردم بر پاکی و نابی از گناه؛ ۲. پسندیِ <از بُنِ جان و آزادانه>* بر این گرایش.(۱)

و، همچنانیِ که، پاکی و نابیِ مردمان از گناه <و، گزینشِ آزادکامانه‌یِ بر این پاکی>* جز از همداستانیِ ایشان با اندرونی‌ترین(؟) [یا: گزیده‌ترین] نیرویِ اهورایی(۲) در <زمینه‌یِ>* بی‌گناهی، <یعنی همداستانی با>* آن <نیرویِ برترین و>* استوارترینِ برخاسته از همهْ‌آگاه، <که خود، بُنِ بُنانِ>* برترین آگاهیِ اهورایی است، <یعنی>* اورمزدِ جهانْ‌آفرین، به سببِ آگاهیِ <ـ مطلق>اَش بر <ارزِشِ>* بی‌گناهی، شدنی نیست (=nē-bawēd)، به همان گونه، پاکی و نابی <از گناه و>* پسندِ <آگاهانه>* بر آن پاکی نیز بایستمند <و گریزناپذیر>* است و، مردم نیز بر آن <دو گرایش>*(۳) بایستمند اند.

رسیدنِ به این کام‌وخواست تنها از راهِ گواهیِ <جانانه‌یِ نیرویِ>* اهورایی درونی (=axw) و گزینشِ <موضوعِ>* بی‌گناهی <فراهم می‌آید>*.

همچنانیِ که، هیربدِ پارسا، بختْ‌آفرید، در <دعاهایِ خود،>* «پاکی و نابی از <گناهِ زمینیِ>* خویش(؟) و پسند <ـ آزادکامانه‌یِ بر بی‌گناهی را از خدا>* می‌خواست و برزبان‌می‌راند.

یادداشت‌ها

۱-خواننده‌ي پژوهنده به یاد دارد که در سرتاسرِ آموزه‌هاي دینْ‌کرد، پسندِ جانانه در هر گرایِشِ ثواب‌کارانه سخنِ نخست است و فرمانِ رهبرانِ دینی و مرجعیتِ بلامنازعِ آنان، همیشه، در زینه و پایگانِ پایانی آورده می‌شود.

در این روایت نیز، نویسنده، ناب‌ترین گرایِشِ مردمیْ‌زادگان را به ثواب و دوريِ از گناه را با پسنديِ از بُنِ جان همراه می‌کند.

۲-سخنواره‌اي راکه «اندرونی‌ترین نیرويِ اهورایی» ترجمه کرده‌ایم، و «اَنْدَر-تُم اَخْوْ / andartom axw» خوانده‌ایم، می‌توان «هَنْگیردیگ-تُم اَخْوْ / hangird<īg>tom axw» نیز خواند، و، «*برگزیده‌ترین نیرويِ اهورایی*» ترجمه کرد.

۳-«دو گرایِش» را به نمایندگی از «پاک ماندنِ از گناه» و «پسندِ آزادانه بر این پاک‌مانی» به ترجمه افزوده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۸. در بارهٔيِ شیوه‌يِ به‌دست‌آوردنِ شهریاری، *آن مردِ خواستارِ شهریاری را، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.*

همانا! شیوه‌يِ آن مردِ خواستارِ شهریاری در <زمینه‌يِ>* به‌دست‌آوردنِ شهریاری، بدین‌گونه است که برايِ خود (=abar xwēš)، سپاهي از مردانِ یزدانْ‌رَوِش[۱] را یکجا گِردآورد (=ham rasēnīdān)؛ <آنگاه است که>* ایزدان به <یاريِ>* وِی (=مردِ خواستارِ شهریاری) فرامی‌رسند.[۲]

آن کسان از مردمان که در کارِ پشتیبانيِ شهریاری اند و امیدِ بسیار بر آن مرد (=شهریار) بسته اند، <به اندازه‌يِ همان امید،>* چه بسیار بدی‌ها که از آنان بازداشته شود و بسیاريِ نیکی‌ها که بر ایشان کارآیندی خواهد داشت.

در این <باره>* اوستا اینگونه <آموزش می‌دهد:>*[۳]

<پیامِ مزدا اهورا>* «در بارهٔيِ آن کسان که دارايِ سپاهيِ نیرومنداند و <تنها>* شهریاريِ وِی را خواهان‌اند ـــ <یعنی اگر خواهانِ این‌اند>* که بر ایشان آن آسایِشِ سترگ ماندگار شود و هر کمبوديِ گذرنده ـــ می‌باید بر وِی بدی روا ندارند و <تا می‌توانند>* نیکيِ بسیار در حقِ او کنند».

یادداشت‌ها

۱-«سپاهيِ از مردانِ یزدانْ‌روش» را برابرِ «یزدانْ مردُمانْ سْپاه / yazdān mardōmān spāh» آورده‌ایم؛ که همان معنايِ «سپاهِ پاسدارانِ دین» را می‌رساند. ترجمه‌اي نزدیک‌تر به سخنِ پهلوی می‌تواند «سپاهيِ از مردانِ یزدانی» باشد.

۲-آرایِشِ سخن، در بسترِ سخنِ پهلوی، در بندِ نخستِ این روایت به گونه‌اي است که از آن دو گونه معنی به‌اندیشه‌می‌آید:

یکيِ اینکه، شهریار از آن مردانِ یزدانی سپاهي تشکیل‌دهد برايِ انجامِ فرمان‌هايِ خداوند.

یا اینکه، از این مردانِ خداجو سپاهي را تشکیل دهد، که آن سپاه، به خدايِ شهریار معتقدباشد.

۳-پس از این، نویسنده‌يِ این روایت، سخنواره‌يِ اوستایی‌اي را برمی‌نویسد و در پِی، آن را به پهلوی گزارِش می‌کند. از آنجایی که ترجمه‌يِ پهلوی به معنايِ اوستاییِ‌بسي نزدیک است، ما، تنها ترجمه‌يِ سخنواره‌يِ پهلوی را آورده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۱۹. در بارهٔ آشکاري (=ایضاح) بنیادهاي دوگـــانه <يِ آفـــرینش>*؛ از آن رو کـــه کاروبارهايِ <بد و خوبِ>* اینْجهانی بیش <از یک>* بُن دارند، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

همانا! <چم و چرايِ>* دوبُنی بودن <ــ امورِ جهان،>* همچنانيِ کـه از کـاروبارهايِ اینْجهانی پیداست، استوار بر (=az -iz / مُستندِ به) تغییراتِ (=wihīrišnīgīh) بُنْماده‌ها (=zāhagān / عناصر) به سرشت‌هايِ (=طبایع) جداسان است (ō jud-čihr abar).

<همچنانيِ که، بُنْماده‌يِ> آب، گاه هست که به سرشتِ بادی، و گاه هست که به سرشتِ خاکی تَرادیسیده می‌شود؛ و <بُنْماده‌يِ>* باد نیز، گاه هست که به سرشتِ آبی، گاه هست که به سرشتِ آتشی تَرادیسیده‌می‌شود؛ <بُنْماده‌يِ = عنصرِ>* آتش نیز گاه هست که به سرشتِ بادی، و گاه هست که به سرشتِ خاکی تَرادیسیده می‌شود؛ و <بُنْماده‌يِ>* خاک نیز، گاه هست که به سرشتِ آتشی و گاه به سرشتِ آبی تَرادیسیده می‌شود (=تغییرِ شکل می‌یابد / warděd).(۱)

به سببِ دگرشدن (=دگرشدنِ بُنْماده‌هايِ چهارگانه / عناصرِ اربعه) از سرشتِ بنیادینِ‌شان، <یعنی آن دگرشديِ که>* پی‌آمدِ جداسانيِ سرشتی است، <همان جداسانيِ سرشتی‌ايِ که>* عاملِ جداسازنده‌يِ سرشت از اصلِ خود است، <یعنی>* از سازگاريِ باهمانه‌اي که <سرشت‌ها>* در آفرینش داشته‌اند، و نیز، <همریشگيِ آفرینشی و سازاگارنه‌يِ>* بُن‌وگوهرِ دیسه‌ها (=صُوَر)، و، از ناسازگاري‌اي که <سرشت‌ها و طبایع>* با دیگرِ دیسه‌ها (=dēsagān / صُوَر) دارند، نمی‌سزد بُنْانگیزِ (=علتِ) آغازینِ آفرینش را تنها از <کارِ آفرینشگرانه‌يِ>* یک بُنِ دانا <برشمریم؛ یعنی بُنِ داناي فرضی‌اي که>* هستومندانِ سرشتمندِ خویش را همراه با فراوندِ سازگارانه براي آفرینشي سودمند، <آفریننده‌يِ فرضيِ>* فراوندي ناسازگارانه براي آفرینشي زیانمند است؛ <موضوعي که نادرستيِ آن، در آموزه‌هايِ دین و در جهانِ دیداری>* پیداست.

بیرون از امکان (=شایدمندی) نیست که بُن <ــ آفرینش>* بیش از یکي باشد.(۲)

از آنجا که، ساختارِ پیشینْبنیادِ بُنْماده‌ها، برآمدِ دیسه‌هایي (=dēsagān / ریختْ‌مان / صُوري)(۳) است که از آن <ساختارِ پیشینْبنیاد شاخه‌می‌گیرد، پس به گونه‌اي بنیادین‌تر>* هر

«فرآورده‌اي» (=kardag) که برآمدِ ساخته‌وپرداختِ دیسه‌اي باشد، بیش از پیش پیداست که ساخت‌وپرداختِ‌شان(؟ kardagīh-šān?) با سازندگانِ‌شان که از آن برآمده‌اند <همانندیِ ساختاری و آفرینشی دارد.

گواهي بر این فراوندهايِ ناسازگار را مي‌توان>* در ساختارمنديِ سودمندِ جهان و، <پادْساختارِ>* آزاررسانيِ زیانمندِ جهان <دید>: که گاهي برآمدِ سرشت <ــ کور>* است؛ چونان <ستیزشِ سرشتمندانه‌يِ>* گرگ بر گوسپند، و، گاهی، برآمدِ خواست‌وکام <ــ آگاهانه>* است، چونان <ستیزش‌هايِ> مردمیْ‌زادگان با یکدیگر (=مردم بر مردم).

جدايِ از <بحثِ>* ناسازگاريِ (=jŭttarīh) مردم <با یکدیگر، بیننده‌يِ>* ستیهندگی (=ham-badīgīh / تضاد) میانِ دیسه‌ها نیز <هستیم؛ براي نمونه:>* آهنگِ سازگارانه‌يِ <برخيِ>* دیسه‌ها با یکدیگر، و، ناهمآهنگيِ ساختاريِ <برخيِ>شان با یکدیگر.

و، میانِ مردمان، <جداسانيِ>* خاستگاهِ داد از هرآن بیداد، <گواهيِ است بر جداسانيِ بُنْانگیزِ داد از بی‌داد؛ .....>* به سببِ آنکه(؟) <داد و بی‌دادِ ستیهنده یکدیگر را>* می‌رانند (*rāy (?) spōxtan).(۴)

<یک نمونه‌يِ دیگر،>* در میانِ دیسه‌ها (=صُوَر) است: <جداسانيِ کردوکارِ>* پادْساختارِ زیانمند، که بُنْانگیزِ آزاررسانی نیز هست، از آنيِ که بُنْانگیزِ (=wihāngar / علتِ) هر آن ساختارِ سودمند و یاری‌رسان است.

به همین گونه نیز <در موضوعِ>* هر آن دادوَری <و بی‌داد>* در میانِ مردم: <جداسانيِ روشِ>* آن کسانيِ که کارِشان به کرفه‌کاری می‌انجامد و از رهگذارِ آن (=کرفه‌کاری) به پارسایی می‌گرایند، از آن کسانيِ که از سرِ بی‌داد (=a-dādīh) کارِشان به بزه‌کاری می‌انجامد و از رهگذارِ آن (=بزه‌کاری) به تبهْخویی می‌غلطند، آشکارا می‌سزد بُن <ــ هَستومندانِ متضاد>* بیش از یکي باشد.

از آسمان و زمین و خورشید و ماه و ستارگان و ساخت و پرداختِ‌شانْ پیداست که بُن <ــ سازنده‌يِ آنان،>* از نظرِ سازمندی و سازگاری، <همساختار و>* پسینْبنیاد به نسبتِ سازنده‌شان است.

و، آسمان، از بهرِ پشتیبانيِ زمین، تا ستاره‌-پایه (star-pāyag / فلکِ ستارگان) براي

نبرد <ـــ گیهانی، چونان>* جایگاهی برایِ انجامِ رزمِ رزمندگان ساخته‌وپرداخته‌شده‌است؛ و، ستیهندگان (=kušāgān / متضادان / رزمندگانِ نبردِ گیهانی) از اندرونِ تن <ـــ هستومندان>* تا به ستاره-پایه <درگیرِ نبردِ گیهانی اند>*.(۵)

و از رهگذارِ این (=نبردِ گیهانی) آشکار می‌شود که نمی‌سزد <برخیِ از>* روشنانِ برتر <در آسمان>* که به تَن <ـــ هستومندان>* زیان‌می‌رسانند(؟) و کردوکارِشان زیانْ‌رسانی است، <پرداخته‌یِ جهانْ‌آفرین باشد؛>* و نیز نمی‌سزد جهانْ‌آفرین، خود، در کارِ آزار رسانی بر آفریده‌هایِ خود باشد و، در میانِ دام و دَهِشِ خود <زهر>* نبرد ریزد و آفریده‌ها را با یکدیگر به نبرد وادارد.

<بلکه>* می‌سزد و پیداست که بنیاد <ـِ آفرینش‌هایِ ستیهنده>* بیش از یکی باشد.

یادداشت‌ها

۱-طالسِ مِلطی، از فرزانگانِ پیشینِ یونانی، نخستین بار بحثی راگشوده است که به «اندیشه‌یِ چرخه» نامزد است.

«اندیشه‌یِ چرخه»، همین بحثِ ترادیسیِ بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه به یکدیگر است؛ ولی، ترادیسی، تبدل و دگرشدِ عناصرِ چهارگانه به یکدیگر، در معنایِ کامل، بحث و فحصیِ ارسطویی شناخته شده است.

ارسطو، در نوشتاره‌یِ خود به نامِ «شَوَند و پادْشَوَند / کَوْن و فساد»، کتابِ دوم، کرده‌یِ چهارُم (=تبدلِ عناصر)، به سانِ گسترده، به سخنِ در بابِ تَرادیسیِ بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه (=عناصرِ اربعه) پرداخته است؛ نمونه را:

«...... از آنچه گفتیم به روشنی چنین برمی‌آید که، از یک سو، [اگر عناصر را] به طورِ کلی [درنظربگیریم]، هر عنصری به طورِ طبیعی از هر عنصری پدید می‌آید؛ و از سویِ دیگر، اگر آن‌ها را جداجدا درنظربگیریم، دشوار نیست دریابیم که چگونه [این کون صورت می‌گیرد]. زیرا، همه از همه پدید می‌آیند؛ ولی تفاوتِ آن‌ها در کندی و تندی، و، آسانی و دشواریِ [تبدلِ آن‌ها] ست».

ارسطو، در کون و فساد، کتابِ دوم، کرده‌یِ چهارُم، ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت، ص ۱۰۴.

۲-در ترجمه‌یِ این عبارت، کوشیده‌ایم که به هنجارِ پهلویِ سخن نزدیک باشیم.

نظرگاهِ نویسنده این است که نه تنها محتمل (=شاید-شَوانه) نیست بلکه سزاوار است جهان

دارایِ بیش از یک بُن باشد.

۳-خواننده‌یِ پژوهنده این نکته را درنظر دارد که نویسندگانِ دینْ‌کرد، فرزانواژه‌یِ پهلویِ «دِسَگ» را همه جا، در معنایِ ارسطوییِ آن (=در معنایِ صورتِ مُمَیِّزِ جنس و مُقَوِّمِ نوع) به‌کار می‌برند.

۴-«به سببِ ...... می‌رانند» را با گمانورزی برابرِ عبارتیِ کاسته و دستکاری‌شده از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم، که ما آن را «spōxtan .... ^{x}rāy»، خوانده‌ایم.

آسیب‌دیدگی و ازدست‌رفتنِ بخشی از بافتِ سخنْ آشکار است.

۵-معنایِ عبارت روشن است:

از جرمِ گِلِ سیاه تا اوجِ زحل، از جهانِ کِهین تا مهین، از ریزترینِ ریزپاره و ذرات تا فلکِ ثوابت، همه و همه، درگیرِ کشمکش و نبرد و تضادِ ساختاری اند.

گفتنی است که کتابِ سومِ دینْ‌کرد، در نوعِ خود، نمایشگاهی از دیالکتیکِ نائیف است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۲۰. در بـــــارهٔ‌یِ شگــــفتیِ‌آفرینی‌هایِ <برترین >* اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ همهْ‌توان، بــــرابــــرِ آمــــوزهٔ‌یِ دیـــنِ بــهی.

اگـر کسي بـه دانـه‌اي خُـرد، کـه از آن درختیِ گُشْنْ (=wuzurg draxt) سـربرمی‌کشد (=bawīhēd) بنگرد، و، چـوبکیِ بـاریک را <آن هـنگام>* کـه بـوته‌اي ستبر مـی‌شود(؟ bawīhēd*)، درنظرآورد، و، <همچنین،>* به این چشمِ کوچک بنگرد که با <بهره‌گیری از>* پرتوهایِ رخشانِ خورشید <همه چیز>* زمین را درمی‌نگرد، و، به اندیشه‌هایِ نازکْ‌خیالِ جان بنگرد، که <با بهره‌گیری از>* از همان جایگاه (=ham bun <az> = چشمْ‌خانه)، گِردِ هر چیزي می‌گردد، و، <نیز در این نکته باریک شود>* کـه نیروهایِ <نازکِ>* همدُویشْ(؟ frahanǰīgān*)، از رهگذارِ هـمراستایی چـنان سترگ (=ōwōn wuzurg) نیرومندمی‌شود، ـــ به گونه‌اي که همه‌يِ پرتوهایِ(؟) آسمان و زمین، <یعنی آن پرتوهایي که پیش از همدوسشی>* نزار و کم و خُرد-نیرو اند، و به سببِ همنیرویی ستوني از پرتوها آنچنان زورآور می‌شوند، که آنان (=چیزها) چنان شگفت درنظرمی‌آیند، <و بداند>* چیزيِ هر چند کوچک(؟) نمی‌تواند در اندیشه جای‌گیرد <مگر در ستونيِ از نـورـــ آنگاه است کـه>* شگفتیِ زورآوری <ـِ بیناییِ خداداد را زمانِ نگریستنِ به چیزها>* درنظرخواهدآورد.

و اگر کسيِ با <درنظرگرفتنِ>* آنچنان شگفتی‌اي (=شگفتيِ برترِ دانش بر زورآوريِ بینایی)، به رایْ‌پذیريِ (=فرمانْ‌پذیريِ) زورمندی <ـ بینایی>* از دانش و، رایْ‌فرماییِ <نیرويِ>* دانش بر زورمندی <ـ بینایی>* بنگرد، شگفتيِ برترِ دانش را بر زورمـندی <ـ مـعجزه‌آسایِ بینایی>* درنظرخواهدگرفت.

اگر کسيِ به <زورمنديِ>* دینِ مزدایی که بُنْ‌ماده‌يِ همه‌يِ دانش‌ها ست، بنگرد، شگفتيِ برترِ دینِ مزدایی را <بر دیگرِ دانش‌ها>* درخواهدیافت.

اگر کسيِ به <زورآرایی‌هایِ>* شهریار بنگرد، که رواج دهنده‌يِ دین <ـِ مزدایی، در جایگاهِ برترینِ دانش‌ها>* است، آنگاه به شگفتيِ برترِ شهریاری <بر دین>* پی خواهد برد.

اگر کسيِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین را در نظر آورد، <اورمزديِ>* که: بُن و آفـریننده و کـننده و رایْ‌فرمایِ هـمه‌يِ هست‌هـا و بـوده‌هاست، آنگـاه است کـه شگـفتيِ بـرترینِ شـهریاريِ اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ همه-توان را <بر نیرويِ برترِ شهریاری و بر همه‌چیز>* درنظرخواهدآورد.

این است آن بینشيِ که با آن می‌باید برتريِ شگفتی‌هایِ جهانْ‌آفرین را دید.(۱)

یادداشت‌ها

۱-شهریاريِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین برتر از هر شهریاريِ گیتیانه است؛ شهریاريِ گیتی، از آنجا کـه پشتیبانِ دینِ مزدایی است، از دینِ مزدایی برتر است؛ دینِ مزدایی، از آنجا که جرثومه‌يِ هر دانشي ست، از همه‌يِ دانش‌ها برتر است.

زورِ دانش، بر هر زورمندی‌ايِ خداوندگاری دارد و بر هر قوه‌اي سر است.

در میانِ قوايِ سرشتی، قوه‌يِ بینایی از دیگرِ قوا و توانش‌هایِ آدمی برتر است.

قوه‌يِ بینایی، خود، استوار بر همدوسشی و همراستاییِ پرتوهايِ باریکِ نور است که در ستونِ نورْ ستبر و کارآمد و زورمند می‌شوند.

ستوني از پرتوهايِ نور، در جهانِ هستی، تنها یکيِ از نمونه‌هايِ همراستایی و هـمکرداريِ پرتوهايِ باریک است.منشأِ سختینگیِ ستوني از پرتوها، برآمدِ همْ‌کرداری و هـمدوسشيِ پـرتوهايِ باریکيِ نور است کـه در باهم‌آیی بسي نیرومند اند؛ و ما را توانا به دیدنِ چیزها می‌کنند؛ چیزهایي که هر اندازه خُرد باشند، بی‌کمکِ ستوني از نور نمی‌توانند در اندیشه جای گیرند.

حتی عظمتِ یک درختِ سربه‌فلک‌کشیده نیز برآمدِ پرورشِ نهالي خُرد بوده است.

سختی و ستواريِ یک بوتهٔ نهاده بر چوبک و تنه‌يِ برپادارنده‌يِ آن است.

چشم، با همه‌يِ کوچکی، توانِ نگریستن به جهاني بدین بزرگی دارد و آن را در اندیشه، از رهگذارِ پرتوهايِ همراستايِ نور، با نیرويِ خیال، جای می‌دهد؛ به همین سان تا آخر.

این روایت، از دو بحث می‌آغازد:

نخست، به این می‌پردازد که بنیادِ چیزهایيِ بزرگ بسا چیزهايِ کوچکي باشند.

دودیگر، به این می‌پردازد که هر زینه، پایگان و مرتبه‌اي در پلکانِ هستی، با آنکـه ساخته از زینه‌هايِ فرودین‌تر است با این همه، بر آن سر است؛ پس: نتیجه می‌گیرد که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، در جایگاهِ اَبَر-نیرويِ هستی، برتر و شگفت‌تر از هر نیرویي در جهان است.

زیربنه و بنیادِ این گونه چِمْ‌ورزی، پی بردن از ساختارِ جهان بـه کـیستی و هـستانِ خداوند است، کـه یزدانْ‌شناسانِ (=متکلمین) سده‌هايِ میانه بر آن نامِ «برهانِ إنّی» (demonstratio quia) نهاده اند، که خود، درآمدِ برهانِ اُنتلوژیک است؛ یعنی: «چِمْ‌آوری از برآمد به بُنْ‌انگیزه» (=برهانِ از معلول به علت).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۲۱. در بارهٔ‌یِ اِراده و <نیز>* اندازه‌شناسیِ (=غایتْ‌شناسی / فرجامْ‌شناسی) اورمزد، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

<قدرتِ> اندازه‌شناسیِ اورمزد، برآمدِ <قدرتِ>* گزینش <ـ خدایانه‌یِ اوست>*؛ که <خودِ این قدرتِ گزینشِ خدایانه>* نهاده بر <قدرتِ>* خِرَدِ همه-آگاهِ <او>* ست.

<قدرتِ>* گزینشِ <خدایانه‌یِ>* استوار بر خِرَدِ همه-آگاهِ وی می‌خواهد همه‌یِ آفریدگان به گونه‌ایِ سامان یابند که به <منزلگهِ مقصود>* درپیوندند.

و <نیز این نکته>* که هر آن خواست‌وکامِ اورمزد (=مشیتِ الٰهی) معطوفِ به شکوفاییِ (=waxšišn) دینِ مزدایی، و، شهریاریِ <استوار بر آن دین>* به یوبه‌یِ اَفراز بردنِ کارها ست؛ و <این نکته>* که، کردوکارهایِ فرآراستهْ‌خواهانه‌اَش، برایِ همه‌یِ آفریده‌ها سودِ پایَسته[1] را رَقَم زده است (=niwist).

<پیْ‌آمدِ قدرتِ اندازه‌شناسانه‌یِ اورمزد>* پیشرفتیِ سرتاسری <برایِ جهانِ آفرینش>* است: <این پیشرفتِ سرتاسری>* همان فرساختشِ پایانیِ جهان، و، سرکوبِ سرتاسریِ تازشِ اهریمن و، نیکیِ فراگسترنده برایِ همه‌یِ آفریده‌ها<یِ نیکو>* ست.

<آن دسته از>* کیشداران که <اعتقادِ نادرستِ زیر، یعنی:>*

«زیانِ فراگسترنده در آفرینش نیز برخاسته از خواست‌وکامِ (=مشیتِ) ایزد است»، <و، اعتقادِ نادرستِ دیگر، یعنی:>* **«پایانِ همه‌یِ کارها و پایانِ آفرینش، <نه به یک پایانِ فرساخته، بلکه به پایانیِ>* سرتاسر آشوب <می‌رسد»**، و نیز این اعتقاد که>* **«بیشینه‌یِ مردم <ـِ گناه‌زده،>* تا به جاودان، دوزخی می‌مانند و <این همه،>* برآمدِ خواست‌وکام و اندازه‌شناسیِ ایزد است»**، <باوریِ بنیادین از>* کیشِ ایشان است، <ناچارند>* در بارهٔ‌یِ ایزد بگویند که: **«او (=ایزد) بُنِ بُنانِ همه‌یِ بدکامی‌ها و بدکاری‌ها ست»**؛ <و در بارهٔ‌یِ قدرتِ اندازه‌شناسانه‌یِ ایزد>* می‌گویند: **«<قدرتِ>* اندازه‌شناسانه‌یِ وی به بی‌نظمی (abē-ristag) <پایان می‌پذیرد>* و، فرجامِ**

همه<یِ جهان و جهانیان، جز>* بدی <پایانیِ ندارد».

کیشدارانِ نامبرده نمی‌دانند که با این باورهایِ نابه‌جا، فروزه‌هایِ>* یزدانی را از او بر می‌گیرند.

یادداشت‌ها

۱-«سودِ پایسته» را برابرِ سختواره‌یِ پهلویِ «سود-اِستیشنیه / sud-ēstišnīh» آورده‌ایم؛ پیش از این، در ترجمه‌یِ عبارتیِ از روایتِ صد و دومِ کتابِ سوم (=دفترِ یکُمِ همین گزارش)، «سودِ پایسته» را برابرِ «وینّاریشْنیگ سود / winnārišnīg sud» آورده‌ایم. بازشناختِ ما این است که در اینجا نیز با همان معنا روبه‌رو هستیم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۲۲. در بارهٔ‌ِ خاستگاه (tōhmag=)[۱] و <شیوه‌هایِ >* آشکاری و رواج بِهْدینی و بدینی؛ و <نیز >* در باره‌یِ بَروبار و سود و زیانِ <آن دو >*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

دینِ بهی <هم ارزِ >* خِرَدِ خدادادی است؛ و، با پیکره و سرشتْ‌نشان‌هایِ خِرَدِ خدادی هم‌ْتخمه (ham-zahag= / هم‌تبار) است؛ خِرَدِ خدادی با پیکره و سرشتْ‌نشان‌هایَش، <همگی، >* از تخمه‌یِ «بهمن» و «سْپندارْمینو» اند.[۲]

بد دینی <هَمگِنِ >* کامه‌پرستیِ (=تلون‌خواهیِ) تباهنده است؛ و با پیکره[۳] و سرشتْ‌نشان‌هایِ کامه‌پرستیِ تباهنده از یک پادْتخمه‌است.[۴] کامه‌پرستیِ (=تلونِ) تباهنده با پیکره و سرشتْ‌نشان‌هایَش، <همگی، >* از پادْتخمه‌یِ اَکومَن و زَدارْمینو اند.

از این روی است که بُنْ‌تخمه‌یِ دینِ بهی سْپندارْمینو است و، بُنِ پادْتخمه‌یِ بددینی از زَدارْمینو می‌باشد.

<شیوه‌هایِ >* به آشکاری رسیدن <ـِ بِهْدینی و بددینی >*:

۱. به آشکاری رسیدنِ بِهْدینی، پیدا از <آشکاریِ >* خِرَدگرایی است؛ و به یوبه‌یِ هم‌ْتخمگی‌اَش با سْپندارْمینو (pad spenāg-mēnōg zahagīh=)، با خِرَد نیز، سازگاری و همْ‌مادگی و همپیکری و همکاری و همسویی(؟) [یا: همنیرویی] و روشنگری و شایستگی دارد و، سرتاپا برایِ همه‌یِ آفریده‌هایِ نیکو سودمند است.[۵]

۲. <به آشکاری رسیدنِ >* هر آن بددینی، برخاسته از <ذاتِ >* کامه‌پرستانه‌یِ آن است؛ که به سببِ همزادی‌اَش با زَدارْمینو، با کامه‌پرستی (waranīgīh=)، سازگاری و همْ‌مادگی و همپیکری و همکاری و همسویی(؟) [یا: همنیرویی] و تاریکیْ‌خواهی و همْ‌شأنی دارد و، به گونه‌ایِ فراگسترنده، برایِ همه‌یِ آفریده‌هایِ نیکو زیانمند است.

<شیوه‌هایِ >* رواجِ هر دو:

در سامانِ پاک و ناب (abēzagīhā= / پاک و نابِ پیش از تازشِ اهریمن)، <رواجِ >* هر آن بِهْدینی، <تنها >* در سامانِ نیکویِ پاک و نابِ اَمْشاسْپندانه <فراهم است >*؛ به گونه‌ایِ که خِرَدِ خدادی، به‌کمال، پادشاهی دارد و، کامه‌پرستیِ تباهنده، سربه‌سر (sarōmandīhā=)، ناتوان از زورنمایی است (a-bādixšāyīh=).

<رواجِ >* هرآن بددینی، <بسانِ یکپارچه، تنها در حالتِ سروریِ مطلقِ >* دیوان <فراهم است >*؛ به گونه‌ایِ که کامه‌پرستیِ تباهنده، سربه‌سر سروری دارد و خِرَدِ خدادی، <در این گونه از سروری، >* دورترین بُن‌وگوهر <ـِ پاک و ناب >(؟ azišīh?) است.[۶]

در سامانِ آمیختگی (gumēzagīhā= / زمانه‌یِ آمیختگیِ اَهریمن با جهانِ مادی)،[۷] هر دو <نیرویِ سْپَنْدار و زَدار، >* ــ در سیمایِ رزمِ خِرَدِ خدادی و کامه‌پرستیِ تباهنده‌ــ <خواهانِ >* سروری اند.

در جهانِ مادیِ آمیخته <با تازشِ اهریمن >*، هر اندازه که زورِ خِرَدِ خدادی سروری کند، به همان اندازهْ پذیرش، باورمندی و رواجِ بِهْدینی و، زورفرماییِ ایزدی و، مِهْتریِ نیکان و نیکیِ زمانه <خواهد بود / سربرخواهدآورد >*.

و، هر اندازه که زورِ کامه‌پرستیِ تباهندهْ توانِ آزاررسانی یابد، به همان اندازهْ پذیرش و رواجِ بددینی و، ستمْ‌کامگیِ دیوان و، مِهْتریِ بدان و بدیِ زمانه <خواهد بود.

در باره‌یِ >* بَروبار <ـِ بِهْدینی و بددینی:

بروبارِ >* هرآن بِهْدینی، برایِ آفریدگانْ <یکپارچه >* سود است؛ و آنِ بددینی، برایِ آفریدگانْ <یکپارچه >* زیان است.

و بَر و سودِ بِهْدینی ــ از آنجا که، <دینِ بهی بهره‌مند >* از رواجِ پاکی و نابیِ اَمْشاسْپَندانه است‌ــ پاییِشِ آفریدگان <در برابرِ >* آشفته‌کاریِ برخاسته از اهریمن و، پیوندانیدنِ زورِ نیکِشان (=زورِ نیکِ مینُویِ اَمشاسپندی) به سرشتِ مردمان اَنهم از بهرِ پاک و ناب نگه‌داشتنِ پرتوهایِ اهوراییِ (axw=) آنان و، پس راندنِ <تازشِ اهریمن >* و، سامانِشِ خیم <و خویِ آفریدگان >* و، <رواجِ >* مردمْ‌آیینی میانِ مردمان ــ تا که از راهِ مردمْ‌آیینیْ رستگار و پیراسته گردندــ و، شکوفاییِ و افزایندگیِ هنر<هایِ اخلاقی >* در جهان(؟) [یا: در نهادِ

مردمان] و ویرایِشِ جهان بر بنیادِ نکویی است.

<و نیز، بروسودِ>* رواجِ <دینِ بهی>* در زمانه‌یِ آمیختگی <با تازِشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن>* برایِ مردم، نیرومندگردانیدنِ خیم <و خوی>* و هنر<های اخلاقیِ>* نیکو میانِ آنان و، چیرگی و به‌پس‌راندنِ دروج و، کرفه‌مندکردنِ همه‌یِ کارها، و <در پایان،>* رستگاریِ روان از راهِ آن (=کرفه‌مند کردن) است.

و، از رهگذارِ رواجِ سربه‌سرِ <دینِ بهی در پایانِ زمانه،>* میانِ مردمان، شکستنِ سپاهِ دروج و، به پس رانده‌شدنِ تازِشِ اهریمن از تنابندگان و، بی‌مرگی دادن ـــ آنهم سَروَرانه و آزادانه ـــ به همه‌یِ آفریده‌هایِ نیکو <خواهد بود>*.

زیان و بَروبارِ بددینی، برخاسته از رواجِ یکپارچه‌یِ(؟) بدی(۸) اندر دیوان است؛ <که این رواجِ یکپارچه، خاستگاهِ>* ریزشِ پتیاره‌هایِ برآمده از دیوان بر جهان است؛ <که با خود،>* گناهْ‌گروی و گزندِ آفریدگان را <همراه دارد>*.

به سببِ رواجِ آمیختانه‌یِ(۹) هرآن بددینی میانِ مردم، آهوان <ـِ اخلاقی>* نیرو می‌گیرند، و، هنرها<یِ اخلاقی>* نزارمی‌شوند؛ مردم را از مردمْ‌آیینی می‌رمانند؛ <بذرِ>* دیوْآیینی را ـــ به سببِ گنهْ‌بارکردنِ کارها و تبه‌خوگردانیدنِ روان ـــ میانِ مردمان می‌کارند.

گزند و ویرانیِ جهان برآمدِ بی‌داد و تباهیِ مردمْ‌آیینی است؛ و، از آن (=بی‌داد و تباهیِ مردمْ‌آیینی)، تبهْ‌گنی‌ها و بی‌دادهایِ دیوی و، پُرزوریِ دیوان آنهم به سببِ خَستنِ جهان <سربرخواهد آورد>*.

به سببِ کُستی نبستن(؟)،(۱۰) <چیرگیِ>* هرزه‌رفتاری‌هایِ <مطلقِ>* بدیِ نیامیخته با نکویی اندر جهان و، نابودی خواهد بود؛ و در سامانِ بدیِ سرتاسریِ نیامیخته با نکویی، حتی نمی‌شاید آفریده‌ها دَمَکی (=لحظه‌ای / nihang-iz?) پایدارمانند (=pattūdan)؛ <واقعیتْ>* گواهِ آن است (=abar-gugāy).

<آن دسته از>* کیشدارن که <اعتقادِ زیر، یعنی:>*

«بُنِ بُنان <ـ جهان>* تنها یک <بُن>* است» <باورگونه‌ایِ>* از کیشِ ایشان است، <ناچارند مدعی شوند که:>* **«همه‌یِ چیزهایِ بُنْ‌مند در جهان، همبُنی دارند و <همه‌یِ امورِ متضاد>* از همان یک بُن اند»**: <به گونه‌ایِ>* که بددینی نیز به سببِ همین همبُنی، برخاسته از آنی است که <ایشان = کیشدارانِ نامبرده>* وی را درجایگاهِ ایزد

می‌انگارند؛ <پی‌آمدِ این اعتقادِ نادرست این است که>* در باره‌یِ آن بُن، <یعنی ایزدِ ادعایی‌شان، فروزه‌هایِ>* زَدازْمینوانه را نسبت می‌دهند و، <فروزه‌هایِ>* سْپنداژْمینُوانه را از آن ایزد برمی‌گیرند؛ <پس، ایزدیِ که اینان>* معرفی می‌کنند (=guft-bawēd)، بُنِ بُنانِ همه‌یِ گناهان، الگویِ (=sar) همه‌یِ بِزه‌کاران، یعنی الگویِ بدترینِ بدکاره‌ها ست.

یادداشت‌ها

۱-«خاستگاه» را برابرِ «تُهْمَگ / tōhmag» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم.

در ترجمه‌یِ این روایت، و روایت‌هایِ دیگرِ دینْ‌کرد، دانشواژه‌یِ پهلویِ تُهمَگ را، برابرِ نیاز، «تخمه»، «جرثومه»، یا «نطفه» نیز ترجمه کرده‌ایم.

۲-«سرشتْ‌نشان» را برابرِ واژه‌یِ «هُنَران / hunarān» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ در سرتاسرِ ترجمه‌یِ دینْ‌کرد، همیشه، «هُنَران / hunarān» را به «هنرهایِ اخلاقی / هنرهایِ نهادی / فضایل» ترجمه کرده‌ایم. ولی در این‌جا، از واژه‌یِ هُنَران / hunarān، معنایِ «سرشتْ‌نشان / خصلت» را درمی‌یابیم.

۳-«پیکره» را برابرِ «کیربان / kirbān» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ برابرهاییِ چون «دیسه»، «شِما» و «فرانِگاره» نیز می‌توانند رساننده‌یِ معنایِ این واژه، در گستره‌یِ معناییِ این روایت باشند.

۴-واژه‌یِ پهلویِ «زَهَگ / zahag»، واژه‌ایِ اهورایی است که تخمه و نطفه و جرثومه‌یِ سْپنداژْمینو و لشکریانَش را تفسیر می‌کند؛ در بندِ نخستِ این روایت، واژه‌یِ «زَهَگ / zahag» پهلوی را «تخمه» معنا کرده‌ایم. واژه‌یِ «هُنُشَگ / hunušag» واژه‌ایِ اهریمنی است که دیوْزاده‌ها، اهریمن‌زاده‌ها، گرگْ‌زادگان و پادْتخمه‌هایِ زَدازْمینو را تفسیر می‌کند؛ در فراوندِ ترجمه‌یِ این روایت، واژه‌یِ پهلویِ «هُنُشَگ / hunušag» را «پادْتخمه» ترجمه کرده‌ایم.

۵-ترجمه‌ایِ نزدیک‌تر به سخنِ پهلویِ برایِ این عبارت چنین است:

«پیدایِیِ دینِ بهی، ریشه در خردگرایی دارد؛ (به گونه‌ای که هر گونه) سازگاری با خِرَد، همْ‌مادگی با خرد، همپیکری با خرد، خردگرایی و، همسویی با خرد و روشنگری و شایستگی‌هایِ خردوَرانه و سرتاپا سودمند بودنِ دینِ مزدایی برایِ همه‌یِ آفریدگانِ نیک، برآمدِ جرثومه‌ایِ است که از سپنداژْمینو (بهره‌برده‌است).

۶-یا: خِرَدِ خدادادی، در این گونه از سروری، از آن (=aziš* / پادشاهیِ دیوان) در دورترین جای

ايستاده‌است.

۷-برابرِ آموزانِش‌هاي دينْ‌كرد، جهانِ مادی، برآيندِ پيكرِينگی، فروآميزی و برآميختگيِ دو نيرويِ ستيهنده‌يِ اَمْشاسْپندی و ديوی است. نويسندگانِ روايت‌هايِ دينْ‌كرد، اين معنا را با واژه‌يِ پهلويِ «گُمِزَگيه / gumēzagīh» فرامی‌گويند. و نيز، تازشِ آلوده‌كننده‌يِ اهريمن را با واژه‌يِ پهلويِ «اِبْگَتيگيه / ēbgatīgīh» نشان می‌دهند.

۸-«رواجِ يكپارچه‌يِ بدی» را برابرِ «اَبِزَگ وَديهْ رَواگيه / abēzag wadīh rawāgīh» آورده‌ايم؛ از آنجا كه واژه‌يِ «اَبِزَگ / abēzag» واژه‌اي اَهورايی است، احتمال می‌دهيم سيمايِ درست و آغازينِ اين سخنواره، abēzag wadīh rawāgīh-*<an> بوده است؛ هر چند كه بِهْتر می‌بود نويسنده‌يِ اين روايت، برايِ معنايِ در نظرِ خود، از سخنواره‌يِ پهلويِ «اَ-گُميگ وَديه رَواگيه / 'a-gumēg wadīh rawāgīh» بهره‌می‌برد؛ كه به معنيِ «رواجِ بديِ نياميخته <با نكويی>* است.

۹-چنين می‌نمايد نويسنده‌يِ اين روايت (=۱۲۲)، دو زينه و مرحله از شيوعِ بددينی را در نظر دارد. نخست، مرحله‌اي كه دينِ بهی در ميانِ مردم رواج دارد ولی بددينی نيز در كنارِ آن، در كارِ آوازدهی و رواجِ فسادِ ويژه‌يِ خود و گسترده‌تر كردن و استوارتر كردنِ پايه‌هايِ خود است. نويسنده‌يِ اين روايت، به گونه‌اي گزينْ‌گويانه و فشرده، شناختْ‌نشان‌هايِ آن دوره را برمی‌شمرد و آن را «گُمِزَگ-رَواگيه / gumēzag rawāgīh» نام می‌نهد.

دو ديگر، به برشمردنِ شناختْ‌نشان‌هايِ مرحله‌اي می‌پردازد كه بددينی، فراچيرگيِ سرتاسری دارد؛ و آن را «اَبِزَگ-رَواگيه / abēzag rawāgīh» نام می‌نهد.

۱۰-«كُستی نبستن» را برابرِ قرائتِ احتمالیِ «وِشادْ-بَنديها / ?wišād-bandīhā*» آورده‌ايم.

چنين می‌نمايد نويسنده، كُستی نبستنِ نامزدايیان را در نظر دارد، كه از آن تعبيرِ به گشاد-گشاد راه رفتن، كه ويژه‌يِ دشمنانِ دينِ مزدايی است، می‌كند.

در بُنْ‌نوشت‌هايِ پهلوی، گشادگشاد راه رفتن، كه از آن تعبيرِ به راه رفتنِ اهرمن‌خواهانه می‌شود، برابر با به كناري نهادنِ آيينِ ايرانيِ مزدايی و كُستی نبستن، است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

در باره‌يِ شماره‌گذاريِ جُستارها و بندهايِ كرده‌يِ ۱۲۳:

وارسيِ ما در كرده‌يِ ۱۲۲، اين نكته را بر ما آشكار كرد كه اين روايت، به چهار جُستارِ بنيادين، در بابِ كيهانْ‌شناسی، پرداخته است؛ به آرايه‌يِ زير:

۱. سيزده پرسش و پاسخ در باره‌يِ آفرينِشِ جهانِ مادی. در آوانويسی، اين جُستار را با شماره‌يِ «يك» لاتين (=I / با پوينتِ ۱۴، ايتاليك) نشان داده‌ايم؛ و به پيروی از سخنْ‌پردازيِ پس از آن، نامِ آن را «گِتيگ / gētīg / گيتی» [illegible]ايم.

۲. پس از آن، با هفت پرسش و پاسخ (=در سرنامه و نوشتار) روبه‌رو می‌شويم كه آن را با شماره‌يِ «دو» لاتين (=II / با پوينتِ ۱۴ / ايتاليك) رَقَم زده‌ايم؛ و به پيروی از سخنْ‌پردازيِ پس از آن، نامِ آن را «مِنُوگ اَندَر گِتيگ / mēnōg andar gētīg / حضورِ قوايِ مينَوی در جهانِ مادی» نهاده‌ايم. بحثي همانند با «مشاركت / همْ‌انبازی» افلاطونی.

۳. پس از آن نيز، با شش پرسش و پاسخ (=در سرنامه و نوشتار) روبه‌رو می‌شويم كه اين شش پرسش و پاسخ را با شماره‌يِ «سه»يِ لاتين (=III / با پوينتِ ۱۴ / ايتاليك) رَقَم زده‌ايم.

آن شش پرسش و پاسخ، در باره‌يِ آفريده‌هايِ گيتيايی اند. و به پيروی از سخنْ‌پردازيِ پس از آن، نامِ اين جستار را «گِتيگ دَهِشْنان / gētīg dahišnān / آفريده‌هايِ گيتيايی» نهاده‌ايم.

۴. جُستارِ چهارُم، كه آن را با شماره‌يِ «چهار» لاتين رَقَم زده‌ايم (=IV / با پوينتِ ۱۴ / خوابيده) و دربرگيرنده‌يِ سه پرسش و پاسخ در بابِ جهان به طورِ كلی است، به سه پرسِشِ شايان می‌پردازد؛ از جمله اينكه: جهانِ مادی، انرژيِ حركتيِ خود را از كدام منبع تهيه می‌كند؛ و يا اينكه مرحله‌يِ خلقِ مادی تا كجا گستردگی دارد و فرجامِ كارِ جهان به كجا ست.

بحثِ جُستارِ چهارُم، پرسِشِ دوم، با دانشواژه‌يِ پهلويِ هَنْدازِشْنْ / handāzišn آغاز می‌شود، كه به گمانِ ما، آنهم برابرِ نوعِ پاسخي كه نويسنده می‌دهد، نمايانگرِ مرحله‌يِ زمانيِ جهانِ مادی، در سنجِش با سرتاپايِ آفرينش است.

از سرِ خِرَد (=منطقاً)، خواننده انتظار دارد پاسخ‌ها نيز با همان آرايه‌يِ به‌ميان نهاده شده در سرنامه (=تيتر) دنباله‌گيری شود، ولی چنين نيست؛ و با چند افتادگيِ جاافتاده در دينْ‌كرد، و چند

جابه‌جایی در پاسخ روبه‌رو می‌شویم.

اکنون روشنکردِ جابه‌جایی‌ها:

جُستارِ یکُم، در سرنامه (=تیتر) دارایِ ۱۳ پرسش است؛ پنج پرسشِ پایانیِ آن را زیرِ شماره‌یِ هفت رَقَم زده‌ایم؛ یعنی: پرسشِ شماره‌یِ هفتِ جُستارِ یکُم، خود دارایِ ۵ پرسش است. در بسترِ سخنِ پهلوی، در نوشتارِ توضیحی(=متن)، پاسخِ این پنج پرسش را نمی‌یابیم.

به نابه‌جا، در جُستارِ سوم (=III)، میانه‌یِ پاسخِ پرسش‌های ۴ و ۵، سخنْ‌مایه‌ایِ یکسره جداسان و متفاوت، در باره‌یِ زینه‌ها و پایگان‌هایِ آفرینش، به سانِ کلی به میان آمده است که شاید پاسخی برایِ پرسش‌هایی باشد که در سرنامه، ما آن‌ها را با شماره‌یِ I.7 نشان داده‌ایم؛ و یا شاید از آنِ بخشِ آغازینِ همین جُستارِ سوم است؛ بهر رو، جای [illegible] آن، به گمانِ ما، آن جایی که اکنون هست نمی‌باشد —این بحث پاسخی است در بابِ روشنایی بی‌پایان (=anaγr-rōšn) تا واپسین زینه، یعنی هستیِ مادی (=stī).

در نوشتار (=متنِ پاسخ)، جُستارِ II، شماره‌های ۵ و ۷ (=برابرِ شماره‌زنیِ ما)، نویسنده‌یِ روایت به پرسمان‌هایی می‌پردازد و به پرسش‌هایی پاسخ می‌دهد که در سرنامه (=تیترِ پرسش‌ها)، پرسشِ بازبسته به آن را نمی‌یابیم. ما، برابرِ گمان و بازشناختِ خود، درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار، در سرنامه‌یِ روایت، بخشِ پرسش‌ها، آن دو پرسش را بازسازی کرده‌ایم.

از این چند نمونه که بگذریم، آرایه‌یِ پرسش‌ها (=در سرْنامه) با آرایه‌یِ پاسخ‌ها (=در نوشتارِ توضیحی) برابر است. ما، با شماره‌گذاریِ سرْسخنانِ پرسش و پاسخ، کوشا به کاستنِ از سردرگمی‌هایی هستیم که خود، در آغازِ آشنایی و قرائتِ این روایتِ گرانسنگ و ارجْناشناخته، گرفتارِ آن بوده‌ایم.

بایسته می‌دانم در بابِ فهمِ این روایتِ دینْ‌کرد، نکته‌ایِ پژوهشی را برگویم؛ اینکه: فهمِ جدی و استوارْسانِ این روایت، خوانشِ پژوهشگرانه‌یِ دو کتاب از ارسطو، به نام‌هایِ کتابِ «گیتیک / فیزیک» و «شَوَنْد و پادْشَوَنْد / کُوْن و فساد» را می‌طلبد.

برایِ یک ترجمه‌یِ دانشمندانه در زبانِ فارسی، از «گیتیک» ارسطو، نگاه کنید به: ترجمه‌یِ دکتر مهدیِ فرشاد از کتابِ نامبرده؛ و برایِ ترجمه‌یِ فارسیِ نوشتاره‌یِ «شَوَنْد و پادْشَوَنْد / کُوْن و فساد»، عجالتاً نگاه کنید به ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت از کتابِ نامبرده.

پیشکش به: خِرَدْپژوه و چَمْشناسِ تناور:
استاد، دکتر میرشمس‌الدینِ ادیبْ‌سلطانی.

کرده‌یِ ۱۲۳

I. <گیتی:>*

۱. در باره‌یِ چِبّودیِ (=چیستیِ) گیتی،
۲. گیتی، از بهرِ چه آفریده شده است؟
۳. کردوکارِ <بنیادینِ>* گیتی چیِ ست؟
۴. مرزِ گیتی <تا کجا ست؟>*
۵. جرثومه<یِ گیتی در کجا پرورده شده است؟>*
۶. دیسه‌هایِ گیتیایی <آیا از اِنگاره‌ایِ مینَوی سر برآورده اند؟>*
۷(الف). در باره‌یِ <پلکانِ = طبقاتِ>* انواع و اَفراد،
۷(ب). در باره‌یِ <خاستگاهِ>* نیرویی که به هستی <هستی می‌دهد>*؛
۷(ج). و در باره‌یِ بُنْ‌انگیزیِ که آفریدگان را <آفریده است>*؛
۷(د). هستندگیِ هستی بر چه <انگیزه‌ایِ>* استوار است؟
۷(ه). هستی‌پذیریِ آفریده‌ها بر چه <انگیزه‌ای>* استوار است؟[۱]
۸. <جهانِ مادی>* از چه روی سر به آشفتگی می‌گذارد؟ و آیا دیگر باره، آرایشِ نو می‌پذیرد یا نه؟
۹. و اگر دیگرباره آرایشِ نو می‌پذیرد، آیا در همین

سرشت، یعنی همین نهادْمانِ سرشتمندشده‌یِ کنونی بازآرایی می‌شود یا در سرشتیِ دیگرسان؟

II. <ترادیسیِ نیروگان و ابزارِ جهانِ مینَوی به جهانِ مادی:>*

۱. در بارهٔ‌یِ هست‌وبودِ (=hastīh / حضور / مشارکتِ) جهانِ مینَوی در جهانِ مادی؛ و از چه روی <هست‌وبودِ>* جهانِ مینَوی در جهانِ مادی بایستمند است؟

۲. در بارهٔ‌یِ مرزِ جهانِ مینَوی، که همان جهانِ مادی است؛

۳. و اینکه جهانِ مینَوی بر <جهانِ مادی>* زورْآور است؛

۴. در بارهٔ‌یِ یگانستیِ <قوهٔ‌یِ>* وَخْش (=waxš) و <قوهٔ‌یِ>* سرشت با <قوایِ>* مینَوی؛ و در بارهٔ‌یِ یکسانی‌ها و جداسانی‌هایِ <سه قوهٔ‌یِ در نظر>* با یکدیگر؛

۵. <در بارهٔ‌یِ گوهرِ هستیِ ستودگانِ مینَوی و دیوانِ مینَوی>؛

۶. در بارهٔ‌یِ <گوهرِ>* مینَویِ ستودگان و دیوان؛ و با آنکه هر دو (=ستودگان و دیوان) <گوهری /وجودیِ>* مینَوی‌اند، از چه <جنبه و ماهیتِ> از یکدیگر جداسانی دارند؟

۷. <در بارهٔ‌یِ گوهرِ روانِ مردمِ پارسا و تبهْ‌خو:>*

III. <آفریده‌هایِ گیتیایی:>*

۱. در بارهٔ‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی؛

۲. و در بارهٔ‌یِ پیشینی و پسینی بودنِ آفریدگان <هنگامِ آفرینش>*؛

۳. و اینکه <آفریده‌ایِ گیتیایی>* چسان برایستانده و سامان‌یافته می‌شود؟

۴. در بارهٔ‌یِ سرآمدترینِ آفریده‌هایِ گیتیایی؛

۵. در بارهٔ‌یِ آنچه که گوهرِ تنابندگان را آهومَند (=عیبناک) می‌کند؛[۲]

۶. و اینکه جهان از آهویِ (=عیب) چه کسی پاک‌گردانیده می‌شود؟ و با چه ابزاری پاک‌گردانده می‌شود؟

IV. <در بارهٔ‌یِ کار-نیرو، بازهٔ‌یِ زمانی و فرجامِ کارِ جهان:>*

۱. در بارهٔ‌یِ کار-نیروییِ (=انرژی‌ای) که جهان با آن ساماندهی می‌شود؛

۲ و ۳. و، در بارهٔ‌یِ بازهٔ‌یِ زمانی، و، فرجامِ کارِ جهان، برابرِ آموزهٔ‌یِ دینِ بهی.

I. <گیتی:>*

۱. <چبودی و چیستیِ> گیتی، <از بنیاد،>* هستندگی <ـ هستی>* در سامانِ تنانی است: <هستندگی‌ای>* دیدنی و بسودنی.

۲. <چراییِ>* آفرینش <ـ آفریده‌ها، رزمیدن>* در نبردی برایِ به‌پس‌راندنِ شتاب <ـ دردآورِ اهریمنانه = قبضِ اهریمنانه>*[۳] است و، پیوستنِ به آن پیشرفتِ نیکِ جاودانه می‌باشد ـــ همان فشار <ـِ دردآور>ای (awištābāg / قابض) که در زادونهاد،

دشمنِ آفرینش است.

۳. خویشکاریِ (=وظیفه‌یِ) آفرینش، و نیز، آن <فرجام>ای که برایِ آن آفریده‌شده‌است از اینجا پیداست که: هیچ یک از آفریده‌هایِ گیتیایی، کاری (=خویشکاری‌ای) جدایِ از پس راندنِ شتاب <ـِ درد‌آورِ اهریمنانه>* ندارد.(۴)

۴. مرزِ (=wimand / تعریف) گیتی <با هر آنچه نا-گیتی است،>* هر چیزِ دیدنی و بسودنی <را شامل>* است. <به دیگر سخن:>* هر آنچه با چشمِ سر دیدنی است و با دستْ پرماسیدنی، «گیتی» است.

۵. جرثومه‌یِ گیتی، فرآورده‌ای (=būdag) از آفرینش و دَهشِ جهانْ‌آفرین، با ابزارِ نیرویِ فَلَکی است؛(۵) نامَش در <کتابِ>* دین «هستندگیِ <ـِ جهانِ مادی>*»(۶) (=bawišn / خلق) است. ویژگی‌اَش «گرم-نَمور» <بودنِ آن است>*؛(۷) بنیادِ <هستندگیِ دیگرِ>* آفریده‌هایِ گیتیایی است. به «ماده» نیز نامزد است (=dānīhēd).

۶. نخستین دیسه (=dēsag / صورت)،(۸) از آن (=از هستندگیِ مادی) <فرآورده‌می‌شود؛ این دیسه‌یِ نخستین،>* فرآورده‌ای از پیمانکاری‌هایِ جهانْ‌آفرین در <ماده‌یِ آغازینِ>* هستندگیِ هستی است. نامِ <این دیسه‌یِ نخستین، در کتابِ>* دین، «هستندگیِ پوینده» (bawišn-rawišnīh / وجودِ متحرک) است؛ ویژگی‌اَش <تخصیص و سربرآوردنِ>* بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه (=zāhagān / عناصرِ اربعه) است؛ که اینانند:

«باد»، «آتش»، «آب» و «خاک».(۹)

<اینان،>* سرشتهایِ زیرینْ‌بنیادِ <آفریده‌هایِ>* گیتیایی اند.

دومین دیسه <ای که در فراروندِ هستی صورت‌می‌بندد،>* فرآورده‌ای از فرزانه‌کاری‌هایِ جهانْ‌آفرین، از <نهادِ دیسه‌یِ نخستین، یعنی از درونِ>* «هستندگیِ پوینده» است؛ که نامَش در <کتابِ>* دین، «هستندگیِ پاینده» (=bawišn-ēstišnīh / تقررِ هستیِ مادی) است.(۱۰)

ویژگی‌اَش <سربرآوردنِ>* عناصرِ چهارگانه (čahār ristagān) است؛ <همان>* عناصرِ <چهارگانه‌یِ>* زندگی [یا: ویژگی‌اَش <سربرآوردنِ>* چهار بُنْ‌ماده (=عنصر) است که در تشکیلِ تَنانِ زنده، بهم بر می‌آیند].

سومین دیسه <ای که در فراروندِ هستی صورت می‌بندد، فرآورده‌ای>* از شگفتیْ‌آفرینی‌هایِ جهانْ‌آفرین است؛ <یعنی فراروندِ هستیدنِ>* «فَرْوَهَر» و «روان»؛ <همان>* هستندگانی که در

کارِ یگانستی کردنِ اندام‌ها <برایِ سرِهم‌کردنِ تَنانِ زنده>* اند. ویژگی‌شان، <بخشیدنِ جان و زندگی و هوشندگی به>* مردمان و چهارپایان و دیگرِ زیندگانِ نیک است.

از آنجا که <اینان>* واپسینِ دیسه‌ها <یِ صورت‌بندی شده در فراروندِ هستی> اند، در کالبدها <یِ تک‌تک و جداجدا>*(۱۱) بخش شده‌اند. و کالبدها <یِ تک‌تک و جداجدا>* نیز به گروهی از قوایِ <تَنانِ>* جداجدا <بخش>* شده‌اند؛ که <آن قوایِ جداجدا>* بُنْ‌انگیزِ جداگوهری‌ها و همگوهری‌ها <یِ هستندگانِ ساحتِ مادی، و نیز بُنْ‌انگیزِ ستیزِ میانِ آنان>* اند.(۱۲)

۷. <..>*

۸. <چرایِ سربه‌آشفتگی گذاردنِ هستندگانِ ساحتِ مادی>* به سببِ دوگونه بدی است <که آن دو، بنیادِ>* هست‌وبودِ (=وجودِ) بدی اند.

رویِ‌هم‌رفته (=hangirdīgīh)، هست‌وبودِ بدی دو <ریشه و بُن دارد>*: یکی، <آن نوع از بدی که از بیرون>* درمی‌رسد؛ همان <نیرویِ>* همستیزنده است؛ <همانی که>* کارگرِ درد است؛ یکیِ دیگر، حِصّه‌ای (=bazišn / بخشی) از <نهادِ درونیِ>* خودِ دیسه‌ها ست [یا: فرآورده‌ها ست]؛ که از آفرینش همراهِ آن است؛ این <حصّه‌یِ درونی است که در> همه‌یِ جرثومه‌ها آشفتگی پدید آرد.(۱۳)

جهانِ مادی، نهاده‌شده بر <تشکیلِ>* پاره‌ها و فرآورده‌هایِ کالبدی <ـِ جداجدای است>*.

هر آن <کالبدیِ>* که سر به آشفتگی گذارد، رو سویِ بُن <ـِ آغازینِ خود>* بندبند خواهدشد؛ اندام‌ها به بُنْ‌ماده‌ها (=عناصر)، <بُنْ‌ماده‌ها به هستندگیِ تهی از صورت،>* و، انواع (=ēwēnag)(۱۴) و کالبدهایِ جداجدا به فراهم‌آورنده <یِ آغازینِ خود، همانی که>* از بنیاد، دارنده و سازنده‌شان بود <باز خواهند گشت؛(۱۵) ولی هیچ چیز>* سر به‌نیستی نخواهدگذارد.

<در پاسخ این پرسش که آیا جهانِ مادی آرایشِ نو می‌پذیرد یا نه؟ باید بگوییم که آری؛>* هر آنچه که <در فراروندِ هستی>* سر به آشفتگی گذارد، دیگر باره آرایشِ نو پذیرد؛ <این>* رازْآشکاریِ دین است.

به میانجیِ نیرویِ جهانْ‌آفرین چنین کاری شدنی ست؛ به همان گونه که در آغاز <ـِ آفرینش>* شدنی بود.

۹. آن کالبدهایی که دوباره آرایشِ نو می‌پذیرند، از نظرِ اینکه از یک بُنِ پاک‌وناب <و تهی از

آلودگیِ اهریمنی >* سرشتمند شده‌اند، از آن کالبدهایی که از بُنِ آمیخته‌یِ اهریمن‌زده سرشتمندشده‌اند، جداگوهری دارند (jud-hēnd=)؛ چنین کالبدهایی، که اندام‌هایِ جداجدایِ‌شان با نیرویِ جهانْ‌آفرینِ همهْ‌آگاهِ همهْ‌توان دوباره سرهم‌بندیِ می‌شود، با یکدیگر همانستی <ـِ سرشتی و آفرینشی >* دارند (ham hēnd=).(۱۶)

۷. <کالبدهایِ مادی >* به سببِ آنکه بُنْ‌ماده‌هایِ (zāhagān= / عناصر) <جداگانه‌ایِ در ساختِ خود دارند، >* دارنده‌یِ اندام‌ها و انواع و اَفراد <ـــ گوناگون اند >*(؟).(۱۷)

II. <تَرادیسی و مشارکتِ قوایِ جهانِ مینَوی به جهانِ مادی:(۱۸)

۱. همْ‌انبازی و مشارکتِ قوایِ >* مینَوی در جهانِ مادی از دو <راه است؛ که عبارت >* است از <فرماندهیِ >* روان اندر تن و، <فرماندهیِ >* جان اندر روان: که برایِ نگه‌داری و رایْ‌فرمایی جهانِ مادی بایستمند اند.

<مشارکت و فرماندهیِ نیروگانِ >* مینَوی در جهانِ مادی، درست، بمانندِ <فرماندهیِ نیرویِ >* جانِ زندگی‌بخش، <فرماندهیِ قوه‌یِ >* خودْآگاهیِ بینایی‌بخش، و، <فرماندهیِ قوه‌یِ >* روانِ رایْ‌فرماینده بر تن است.(۱۹)

۲. درباره‌یِ شناسه‌یِ (wimand= / مرز / تعریف) جهانِ مینَوی:

هر آن چه با سُهِش‌هایِ تنانی (=حواسِ جسمانی) سُهیده نشود (nē-sōhīhēd / محسوس نشود / هُوشیده نشود)، و، تنها با چشمِ جان دیده شود، از آنِ جهانِ مینَوی <یا مینو >* است.

۳. <شیوه‌یِ >* سامانِشِ قوایِ مینَوی <بر جهانِ مادی، >* بمانندِ <شیوه‌یِ فرماندهیِ >* روانِ پُرزور (=پرقدرت) است ـــ درست، بمانندِ <فرماندهیِ نیروگانِ >* یاد و هوش و خِرَد و دیگرِ نیروگانِ جان است.

۴. <در بارهِ‌یِ همانَستیِ مینَویِ >* روان <و وَخْشْ و سرشت، و، یکسانی‌ها و جداسانی‌هایِ آنان: >*(۲۰)

روان، وَخْشْ (=لَمعه‌یِ الٰهی) و سرشت، از آنجا که هر سه <دارایِ وجود و گوهریِ >*

[illegible]ی اند، با یکدیگر همانَستی دارند (ham hēnd=)؛ ولی، روان و فْرَوَهْرْ <از نظرِ ماهیت >* از وَ[illegible] جداسانی دارند: به سببِ آنکه روان و فْرَوَشیْ <تنْ‌پوشِ >* هستندگیِ مادی نیز <می[illegible] برند >*.

ولی، [illegible]خْشْ (=لَمعه‌ایِ الٰهی)، سامانِ هستندگیِ مادی <نپذیرد >*.

روان و فْرَوَهْرْ <جدایِ از اینکه در زمینه‌یِ هستیْ‌پذیریِ مادی و وجود با یکدیگر همانندی دارند، در برخیِ ماهیات >* جداسانی نیز دارند؛ از آن روی که، <خویشکاریِ >* روان،(۲۱) کامْ‌مندانه (=اراده‌مندانه) و کامْ‌کارانه است؛ <خویشکاریِ >* فْرَوَهْرْ سرشتمندانه و سرشتْ‌کارانه [illegible].

<جدایِ از [illegible]ه، وَخْشْ و روان، از نظرِ گوهر و وجودِ مینَوی یکسانی‌دارند، >* وَخْشْ از روان جداسانی <ـ کارکردی و مَهِیَتی >* نیز دارد: از آن روی که، روان، ذاتِ (xwadīh= / ذاتیت) وَخْشْ است و، وَخْشْ نیرویی در <دسترَسِ >* روان است.

<روان و فْرَوَهْر و وَخْشْ جداسانی‌هایِ مهیتی و کارکردیِ دیگریِ نیز دارند: >*

هر سه، به سببِ خویشکاری‌هایِ جداجدایِ‌شان (jūd-kārīh= / جداکاری)، از یکدیگر نیز جداسانی دارند: زیرا: خویشکاریِ وَخْشْ و خِرَد <همان قوه‌یِ >* گزینش‌گرانه است؛ و خویشکاریِ فْرَوَهْرْ یاری‌رساندنِ به سرشتی است که همراهِ با آن وَخْشْ(؟) است. <جدایِ از این، خویشکاریِ >* روان، کامْ‌کارانه (=اردی) نیز هست.

<روان و فْرَوَهْرْ و سرشت و وَخْش، در زمینه‌یِ ساماندهیِ جهان نیز جداسانی‌هایِ کارکردی و مهیتیِ دیگریِ نیز دارند: >*

روان، از فْرَوَهْرْ و سرشت و وَخْشْ جداسانی دارد: <از آن روی که: >* روان، سامانِشِ خود را از فْرَوَهْرْ دارد؛ ولی، وَخْشْ <و سرشت >* سامان‌یابیِ خود را از روان دارند.

<نیروگانِ پیشگفته >* از آن روی که، با بادِ جانفزایی که ساماندهنده‌یِ جانِ مردمان است، یکجا گِرد می‌آیند، با یکدیگر یکسانی <ـِ کارکردی نیز >* دارند.

فْرَوَهْرْ، به میانجیِ سرشتِ آتش، جانْ‌اَفزایِ باد است؛ و در <پیکرِ* > بادِ جانْ‌اَفزا زندگی‌بخشِ تن است.

روان، در سامانِ <فرودآمده >* در تن (=در سامانِ تنمندی)، در همراهیِ با قوه‌یِ خودْآگاهیِ وَخْشمند، بیناکننده و رایْ‌فرمایِ تن است.

از آنجا که قوه‌يِ خودْآگاهی (=bōy) و وَخْش، در سامانِ مینُوانه، <خویشکاری >*شان سامان دهی است، <در زمین نیز>* در سامان‌دهيِ <تن و جانِ>* مردمان با یکدیگر <همکاری و >* همانَستی دارند.

اگر، در این یگانستيِ فْرَوَهْرْ و قوه‌يِ خودْآگاهيِ وَخْشْمند <با روان،> شخص (=tan) بمیرد، <اگر روانِ شخصِ مرده پارسا باشد،>* همراهِ با روانِ پارسا <قوي خودْآگاهی و فْرَوَهْرْ، چون با روانِ پارسا همگوهری دارند، از روان جدا نخواهند شد>*.

<ولی،>* قوه‌يِ خودْآگاهی و فْرَوَهْرْ از روان جداخواهندشد اگر که روان <ِ شخصِ درگذشته،>* تباه از گناه باشد (=druwandihīdag)؛ <در نتیجه>* قوه‌يِ خودْآگاهی و فْرَوَهْر از آن (=روانِ تباه از گناه) جدایی خواهندگرفت.

۵. در باره‌يِ هستيِ (=وجود) ایزدان و دیوان، <آنگونه که از کتابِ>* دین پیدا ست:

(الف). در باره‌يِ هستيِ ایزدان:(۲۲)

<هستيِ ایزدان، در زادونهادِ خود، همان قوه‌يِ>* «وَخْش»ِ نیکوست؛ <که از نظرِ زادونهاد، با زادونهادِ>* خِرَد <ِ جهان>*(۲۳) یکي ست.

(ب). در باره‌يِ هستيِ دیوان:

<هستيِ دیوانِ آسمانی، در زادونهادِ خود، همان قوه‌يِ>* وَخْشِ بد است؛ <که از نظرِ زادونهاد، با زادونهادِ>* تلون‌خواهی <ــ اهریمنانه>* یکي ست.

<بودوباش و ستیزش میانِ خِرَد و تلون‌خواهی>* در تنِ مردمْزادگان، آنگونه که در بالا پیدا ست، گواه <ــ درستيِ این گزاره است>*.

۶. <در باره‌يِ ماهیت وگوهرِ مینُويِ ستودگانِ آسمانی و دیوان:>*

از این نظر، هر دو (=ایزدان و دیوان) <دارايِ وجودي>* مینُوی‌اند؛ ولی، به سببِ جدامرزی‌هايِ‌شان، جداسانی‌هايِ‌شان بیش‌تر از یکسانی‌هايِ‌شان است.

زیراکه، شناسه‌يِ (=wimand / تعریف) ایزدان، «***مینُويِ زنده‌يِ نامیرايِ دانا***» ست؛(۲۴) و، شناسه‌يِ دیوان، «***مینُويِ زنده‌يِ بدمرگِ بدآگاه***» می‌باشد.(۲۵)

۷. در باره‌يِ روانِ مردمِ پارسا و تبهْخو:(۲۶)

(الف). <ماهیتِ روانِ مردمِ پارسا:>*

روانِ <مردمِ>* پارسا، به سببِ همسامانی با <ماهیت>* ایزدان ــ از آنجا که <ماهیتِ مینُويِ ایزدان، گوهريِ>* «**زنده و دانا و نامیرا**» ست ــ در سامانِ پارسایی‌اَش، <از نظرِ ماهیت، مانندِ>* روانِ ایزدان است.

(ب). <ماهیتِ روانِ مردمِ تبهْخو:>*

روانِ <مردمِ>* تبهْخو به سببِ همسامانی‌اَش با <ماهیتِ>* دیوی ــ از آنجا که <ماهیتِ مینُويِ دیوانِ آسمانی، ماهیتيِ>* «زنده و بدآگاه و میرنده» است ــ در سامانِ تبهْخویانه‌اَش، همسامانِ روانِ دیوان است.

<این گزاره،>* در بابِ هستيِ هر دو مینُوی <ِ ایزدی و دیوی، که در>* بالا <نوشته آمد، سرتاسر>* گواهيِ گواهینه (=مُستَنَد) است.

هر آنچه مانده‌يِ ستودگانِ آسمانی است، دانا ست؛ و هر آنچه مانده‌يِ دیو و دروج است، بدآگاه است؛ <آنچه که در بالا>* درباره‌يِ هستيِ هر دو مینُوی <ــ ایزدی و دیوی گفته آمد، میانِ>* کارهايِ مردمانه <نیز آشکار است که:>* بُنْمایه‌يِ «دانایی» ــ اندر مردمان ــ ریشه‌يِ یزدانی دارد و، بُنْمایه‌يِ بدآگاهی، ریشه‌يِ دیوی.

[<همه‌يِ آنچه که>* در بالا <نوشته‌آمد>*، سرتاسر، گواهيِ گواهینه است].(۲۷)

III. <آفریده‌هايِ گیتیایی:>*

۱. آفریده‌هايِ گیتیایی، رويِ‌هم‌رفته <بالغ بر>* شش تایند: آسمان و آب و زمین و گیاه و جانور و مردم.

۲. <ایزد،>* آسمان را پیش <از همه‌يِ دیگر هستومندان>* آفرید؛(۲۸) <این، در آموزه‌هايِ دین>* پیداست. پس از آن، آب را آفرید؛ آنهم از بهرِ نگه‌داريِ دوسویه‌يِ سازگارانه‌يِ نیرويِ باد؛ زیراکه(؟) باد، مینُويِ هوا (=جوّ / way) ست؛ <یعنی:>* گوهرِ آسمان.(۲۹)

پس از آن، زمین را آفرید؛ پس از زمین گیاه و سپس جانور و، در پایان، مردم را آفرید.

هر پنج تايِ‌شان (=آب، باد، زمین، جانور و مردم) در اندرونِ (=مُحاطِ در) آسمان اند؛ و <طاقِ

آسمان، >* بیرونی‌ترینِ همه‌ي آفریده‌ها ست؛ و بر همه <ي آفریده‌ها>* سر است و همه، بُن از آسمان گرفته‌اند(؟)؛(۳۰) <این نکته نیز، در آموزِشِ‌های دین>* پیدا ست.(۳۱)

۳. تازِشِ آب <ـ فَلَکی / آسمانی>* در سرتاسرِ فَلَکِ جَوّ، تا به زیرِ گردشگاهِ ستارگان (=star-pāyag / ستارهْ‌پایه / آسمانْ‌پایه / فَلَکِ ستارگان) گسترده شده است.(۳۲)

پایین و بالا و همه‌ي پیرامونِ زمین، نهاده‌شده بر نیروي آبِ ساماندهنده و سازنده است.

گیاه بر زمین می‌روید؛ جانوران <براي زیستن>* از گیاهان یاری می‌گیرد؛ و، مردمان از جانوران.

۴. مردمیان، سرآمدِ <همه‌ي>* آفریده‌هاي گیتیایی اند؛ و، اندر مردمان، شهریارِ نیکِ کشوربانْ <سرآمدترین>* است.(۳۳)

۵ و ۶. <...>*.

I.۷. [[بنیادِ هستندگيِ مادیِ گیهان، بهره‌اي از آن روشنایيِ ناپیداکرانه است (=anaγr-rōšn / روشنایيِ بی‌پایان)؛ که نزدیک‌ترینِ هستندگان به <اورمزدِ>* جهانْ‌آفرین است؛ و با چند پیوند [یا: میانجی]، فروغي از آن روشنایي <ـِ ناپیداکرانه>*، پرتوي از آن فروغ <ـ برآمده از آن روشنایي،>* و، رَخشاني از آن پرتو <يِ برآمده از آن فروغ است>*، تا برسد به فَلَک <ـ آسمان>*، و از فَلَک <ـِ آسمان،>* به کمکِ آفرینشِ خداوندی سر به پیدایش گذارد: <یعنی هستندگيِ>* گیتيِ گرم-نمور: آغازگاهِ <همه‌ي>* آفریدگان.

و از هستندگيِ گرم-نمور، <سر از>* «هستندگيِ پوینده» <درمی‌آورد: یعنی آغازگاهِ>* بُنْ‌ماده‌هاي چهارگانه (=عناصرِ اربعه)، که اینانند: **باد و آتش و آب و خاک.**

از «هستندگيِ پوینده» <سر از>* «هستندگيِ پاینده» <درخواهدآورد؛ یعنی مرحله‌ي هستیْ‌پذیريِ طبقه‌ي>* «انواع» آمیخته <از بُنْ‌ماده‌ها؛ در این مرحله است که>* بُنْ‌ماده‌هاي <آمیخته در طبقاتِ>* انواع <ـ هستندگان>* به کالبدها <ي جداجدا>* بخش‌بخش می‌شوند؛ <و در این مرحله از هستی است که:>* کالبدها <ي نوعیه>* در آني که واپسین <پایگان از>* آفریده‌هاي گیتیایی است، <از یکدیگر>* جداکرده‌می‌شوند،(۳۴) <جدا شدنی‌اي>* که از رهگذارِ آن، <واپسین مرحله از>* آفریده‌هاي گیتیایی سرِهم‌می‌شود (=hangirdīgīhēd)]].(۳۵)

<...>*.

III.۵. آهومند (=عیب‌ناک) شدنِ جهان برخاسته از ذاتِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین ــ <که به ذات،>* گوهرِ تهی از آهويِ جهان و، کننده‌اي بی‌آهو است ــ نمی‌باشد؛ بلکه، برخاسته از کنشِ فراورنده‌يِ همه‌يِ آهوان، <یعنی>* اهریمن است.

III.۶. <البته که>* پاک گردانیدنِ جهان از آهو، از رهگذارِ زدودنِ اهریمنِ آهوآور (=عیبناک‌کننده) از آن (=جهان)، شدنی است.

آن <فرجام>* پاک‌کنندگيِ خداوند جهان را، با ابزارمنديِ جان‌هايِ سودمند <شدنی و، در آموزه‌هاي دین>* پیدا ست؛ و، <دیگرِ>* کیشداران، در <زمینه‌يِ باورِ به>* نامیرایيِ تنِ پسین (=[illegible] نامیرايِ جداناشونده‌يِ جاودانه‌يِ بی‌آهويِ فرساخته‌يِ آنجهانی)، و، <باورِ به>* تهی از آهو شدنِ [illegible] فرجامینِ>* جهان، <با مزداییان>* هم‌داستانی دارند.

IV. <در باره‌يِ کار-نیرو، بازه‌يِ زمانی و فرجامِ کارِ جهان:>*(۳۶)

۱. کار-نیرويي (=nērōg / انرژی) که جهان با آن ساماندهی می‌شود، در ذاتِ <درونيِ>* هستنده‌ها و، در <نیرويِ>* یکیْ‌گروانه‌يِ همگوهران است؛ <که خودِ این نیرويِ درونيِ هستنده‌ها و نیرويِ یکی‌گروانه‌يِ همگوهران،>* برآمدِ کامْ‌آهنگِ جهانْ‌آفرین و کردوکارهايِ تازکْ‌روشانه‌يِ او ست؛ فلکِ جو(؟ ray? / آسمانْ‌پایه) و نیز <ایزدانِ>* جنباننده (wāzēnīdārān*)،(۳۷) <از آن میان:>* فْرَوَهْرهايِ سْپَنْدْ (=اَردای-فْرَوَرْدْ)، <همان>* روشنان <ـ آسمان>* که دست‌اندرکارِ جنبانندگی اند، براي وِی (=خداوند)، قوايِ ابزاری اند.

۲. پایانْ‌نوشت و بازه‌يِ زمانيِ جهانِ مادی، <به همان اندازه‌اي ست که>* پایانْ‌نوشتِ جهانْ‌آفرین بر آن استوار است [یا: پایانْ‌نوشتِ جهانِ مادی، <همانی است که>* اندازِش و تقدیرِ جهانْ‌آفرین بر آن استوار است]؛ <که آن،>* بنیادشده بر فروافکندن و، سرکوبِ اهریمن و، چاره‌جویی سويِ نیکی بردنِ آفریدگان است.

۳. فرجامِ جهانِ مادی: رسیدنِ به آن حد از فرساختگی است (=madan ō spurrīgīh) که جهانْ‌آفرین برایَش رَقَم زده‌است؛ <که برابر است با:>* سرکوبِ <مطلقِ>* اهریمن و، نیکْ‌فرجاميِ همه‌يِ آفریده‌ها در آفرینش <يِ نو>*.

یادداشت‌ها

۱-در ترجمه‌ی این روایت، واژه‌ی «هستندگی» را برابرِ «بَویشْنْ / bawišn» آورده‌ایم؛ [illegible] واژه‌ی «آفریده‌ها» را برابرِ «دَهیشْنْ / dahišn». گمان و بازشناختِ ما این است که نویسنده [illegible] از کاربردِ واژه‌ی «بَویشْنْ / bawišn»، سرتاپای هستی، از مینَوی تا مادی، را درنظر دارد؛ و [illegible] بردنِ واژه‌ی پهلویِ «دَهیشْنْ / dahišn»، تنها، آفرینشِ جهانِ مادی را در نظر دارد.

۲-این عبارت را سرتاسر برابرِ عبارتِ پهلویِ «ئُد گُوهْرْ ئیِ دامان ئُش اَهوکَنیدَ گیهْ» آورده‌ایم.

می‌توان چنین نیز ترجمه کرد:

«درباره‌ی آن گوهرِ <دیوی>* که تنابندگان را آهومند (=عیبناک) می‌کند».

۳-واپس راندنِ شتاب <ـ دردآورِ اهریمن از هستی> .... awištāb-spōzīh

۴-در دستگاهِ اندیشگانیِ نویسندگانِ دینْ کرد، اهورامزدا در کارِ گستردن و منبسط کردنِ بساطِ جهان است؛ اهریمن در کار تنگ‌تر کردنِ عرصه‌ی آفرینش است و برای رسیدنِ به این فرجامِ اهریمنْ‌پسند، بر جهان، نیرویی خُردکننده و قابض واردمی‌آورد. نویسندگانِ دینْ کرد این پادْرفتارِ اهریمنی را با دینواژه‌ی پهلویِ «آویشتاب» فرامی‌گویند. ما، در گزارشِ خود از دینْ کرد، دینواژه‌ی درنظر را «شتابِ دردآور یا قابضِ اهریمن بر جهان»، ترجمه کرده‌ایم.

خویشکاری و وظیفه‌ی آفرینش نیز این است که «آویشتاب-سْپوزیهْ» کند؛ یعنی فشار و هجمه‌ی قابض و تنگ‌کننده‌ی اهریمن را از جهان بزداید.

۵-«ابـزارِ نـیروی فَلَکی» را بـرابرِ سخنواره‌ای از بسترِ سخنِ پـهلوی آورده‌ایـم کـه مـا آن را «رَی-ئُوز-اَبزاریه / ray-ōz-abzārīh» خوانده‌ایم.

سخنواره‌ی درنظر، سربه‌سر ارسطویی است.

در اندیشه‌ی ارسطو و، به پیرویِ از او، نویسندگانِ دینْ کرد، «رَی / فَلَک»، کـارگاهِ نـخستینِ هستی است.

۶-«هستندگیِ جهانِ مادی» را برابرِ فرزانواژه‌ی پهلویِ «بَویشْنْ / bawišn» آورده‌ایم.

کتابِ سومِ دینْ کرد، کرده‌ی ۴۱۶ اُم، فرزانواژه‌ی «بَویشْنْ» را اینگونه تفسیرمی‌کند:

mēnōg dādār fradom azišīg āfurišn; ī xwānīhēd «bawišn».

۷-در دستگاهِ اندیشگانیِ فرزانشیِ ارسطو، عنصرِ هوا، گرم-نمور است.

۸-در این روایت، واژه‌ی پهلویِ «دِسَگ / dēsag» را تنها با تغییرِ صورتِ آواییِ آن در فارسی، «دیسه» ترجمه کرده‌ایم. بی هیچ گمانی، نویسندگانِ دینْ کرد، دستِ کم در کتابِ سوم، از بکار بردنِ این واژه، همان بحث و فحصِ ارسطوییِ «ماده و صورت» را در نظر داشته‌اند. خواننده‌ی فرزانْ‌پژوه نیز، دیسه را (که برابرِ dēsag آورده‌ایم)، می‌باید به همان معنایِ ارسطوییِ بحث (=فاصلِ جنس، مقومِ نوع) بدیده بگیرد.

در بسترِ سخنِ پهلوی، سخنواره‌ی «دِسَگ ئی فْرَدُم / dēsag ī fradōm»، سخنْ‌گوشه به نخستین صورتی است که در ماده‌ی آغازینِ هستی صورت می‌بندد. در نظامِ ارسطویی نیز، ماده‌ی بدونِ صورت و صورتِ بدونِ ماده ناشدنی و نشاید-شُوانه است.

۹-امپدوکلس، نوگُزارِ اندیشه‌ی بُنْ‌ماده‌هایِ چهار-گانه / عناصرِ اربعه دانسته‌شده‌است.

۱۰-«هستندگیِ پاینده» را برابرِ «بَویشن-اِستیشنیه / bawišn-ēstišnīh» آورده‌ایم؛ نویسنده می‌خواهد، تقرر، برجاهستی، ثبات و استوارشِ هستندگیِ مادی را بربگوید. بجز بحثِ تقررِ هستی، هیچ معنایِ درست‌نَمای دیگریِ برایِ این سخنواره‌ی پهلوی نتوانستیم یافت. می‌توان «استوارشِ هستندگیِ مادی» نیز ترجمه کرد.

۱۱-«کالبدهایِ تک‌تک و جداجدا» را، در این روایت، برابرِ فرزانْ‌واژه‌ی پهلویِ «کیربان / kirbān» آورده‌ایم. بی هیچ گمانی، نویسنده‌ی این روایت، همان بحثِ ارسطوییِ «جنس و فصل و نوع و افرادِ انواع» را فرادیدِ خود داشته است. خواننده‌ی فرزانْ‌پژوه باید بداند که در اینجا با بحثِ «طبقاتِ انواع و افراد» روبه‌رو ست.

۱۲-خواننده چشم دارد که پس از این، با پاسخِ پرسشِ هفتُمِ سرنامه روبه‌رو شود؛ ولی چنین نیست؛ و بی‌درنگ، پاسخِ پرسشِ هشتُم از جُستارِ یکُم به میان نهاده می‌شود. روشن است که با افتادگی‌ای از همان نوعِ افتادگی‌هایِ جاافتاده در دینْ کرد روبه‌رو ایم.

۱۳-اگر خوانشِ ما از این بند درست باشد، پی‌آمدِ دانشی-فرزانشیِ شایان و مهمی می‌توان از آن برکشید: اَبدان، برایِ هستیدن (=ایجاد)، نیازمندِ تفردانـد (=تکْ‌شدگی)؛ یعنی نیازمندِ تفرد (=تکْ‌سازی / تکمند شدن) و تجَزی (=جدانَستی) از نوعِ خود اند. اما همین تفرد و تجَزی، آغازگاهِ آشفتگی و بندبند شدن و فروپاشندگیِ (=اضمحلالِ) اَبدان است.

به دیگر سخن، هر پدیدْآمده‌ای، در همان دَمِ ایجاد، ضدِّ خود را با خود همراه دارد؛ هر هستیدنی در همان دَمِ هستیْ‌پذیری، فرایندِ پی‌گیریِ هستی، و، واگرایی از هستی را یکجا دارد:

جنگِ اضداد است کُـلِ ایـن جـهان — صلحِ اضداد است و جنگِ جـاودان
جنگِ اضداد است چون گُل بنگری — ذرّه‌ذرّه جـــنگِ دیـن بــا کــافری
ایــن یکـي ذرّه هـمی پَرَّد بـه چپ — وان دگـر سوي یـمین انـدر طَـلَب
وان یکــي بـــالا و آن دیگـر نگـون — جنگِ فعلی‌شان ببین انـدر سکـون
این جهان، زین جنگ قـائم مـی‌بُوَد — مســـتمرّی مــی‌نماید در جســد.

۱۴-در انسان‌شناسيِ مزدایی، انسان از پنج جزء ترکیب‌یافته‌است: تن، جان، روان، اِوِنگ (=مثالِ نخستین) و فُرَوَشی. تن، جزءِ مادي او ست؛ جان همان است که با باد همبسته است: دَم و بازدَمِ نَفَس؛ روان، همان شعور و آگاهی است که می‌شنود و می‌بیند و سخن‌می‌گوید و می‌داند؛ اِوِنگ همان است که در جایگاهِ خورشید [=خورشیدْپایه] است؛ و، فُرَوَشی، آن جزء از انسان است که به حضورِ اورمزد می‌رسد .... حکمتِ این خلقت در این است که در دوره‌ي تهاجمِ زیانکارِ بزرگ (=اهریمن) انسان‌ها می‌میرند: تنِ آن‌ها به خاک، جانِ‌شان به باد، اِوِنگِ آن‌ها به خورشید و روانِ آن‌ها به فُرَوَشی می‌پیوندد. از این است که دیوان را توانِ نابوديِ روان نیست .... اِوِنگ، میراثِي بازمانده از یک فکرِ نجومی و زیست‌شناسيِ قدیمی است که در هند نیز شایع بوده‌است. بنا بر این فکر، روحِ مثاليِ انواعِ گوناگونِ موجوداتْ در اجرامِ سماوی حفظمی‌شود. مثلاً، روحِ گاو در ماه است و روحِ گیاهان در ستارگان.

م.م. شریف، تاریخِ فلسفه در اسلام، ۱۳۶۲، جلدِ اول، ص ۸۹.

۱۵-براي پیگیريِ این بحث در ادبِ فرزانَوَرانه، نگاه کنید به عبارتي از متافیزیکِ ارسطو:

«همه‌ي موجودات باید به مرحله‌اي برسند که به عناصرِ خودْ مُنحَل شوند».

ارسطو، متافیزیک، کتابِ دوازدهُم (لامْبْدا)، فصلِ دهُم.

۱۶-نظرگاهِ نویسنده، آنگونه که ما درمی‌یابیم این است:

آن اندام‌هایي که در جهانِ آخرت بازآفرینی می‌شوند، همان‌هایي اند که ساخته و پرداخته‌ي این‌جهانيِ اورمزد اند؛ وگر نه، پاڈاندام‌ها و پاڈابزارها و سرشت‌هايِ اهریمنی دیگرباره آرایشِ نو نپذیرد.

۱۷-ترجمه‌ي این عبارت، از سرِ گمان، و زیرِ دستگاهِ اندیشگانيِ ارسطویی، سیمایِ انجام پذیرفته است.

یکي از پرسش‌هایِ جديِ ارسطو این است که اگر اَفرادِ نوع، در ماده و صورت، یگانستی دارند،

پس، بُنْ‌انگیز و خاستگاهِ تنوعِ اَفرادِ نوع را چگونه باید درستْ‌نمایی (=توجیه) کرد؟

به دیگر سخن، منشأِ جداسانيِ فردِ الف از طبقه‌يِ نوعِ A از فردِ ب در همان طبقه‌يِ A در کجا ست؟

پاسخِ ارسطو این است که: «جداسانی‌هايِ اَفرادِ یک نوع، برخاسته از چنديِ (=کمیتِ) ماده و صورت برايِ اَفرادِ یک نوع است. یعنی: افرادِ تحتِ یک نوع، از آنجا که ماده و صورتِ خود را از طبقه‌يِ نوع گرفته‌اند، تحتِ یک طبقه از نوع نهاده می‌شوند، ولی از آنجا که چنديِ (=کمیتِ) ماده، و چنديِ اندام‌ها متفاوت است، افرادِ تحتِ یک نوع نیز متفاوت اند.

سخنِ ایشان را، که ما، با گمانمندی، az <jūd>-zāhagān ī ˣpadiriftan خوانده‌ایم، ناظرِ به همین معنايِ «تفاوت در چنديِ ماده‌يِ یک فرد از فردِ دیگر» می‌دانیم.

به گمانِ ما، در این بند، بی‌راه نیست اگر در بابِ جداسانی‌هايِ انواع، و هم اَفرادِ انواع بحث شده باشد.

بهر روی، برايِ پیگیريِ این بحثِ ارسطویی (=منشأِ تفاوتِ افرادِ یک نوع)، نگاه کنید به فرزانْ‌نامه‌يِ گرانسنگِ وی، متافیزیک، کتابِ هفتُم (زدتا)، فصلِ هشتُم.

۱۸-ترادیسی، ترانسفورماسیون، مشارکت، همْ‌انبازی و مِیکسیِشِ جهانِ مینو در گیتی، دوباره به همین زبان و بیان، در همین کتابِ سوم، کرده‌ی۲۱۸ اُم دنبال‌می‌شود.

۱۹-ترجمه‌اي نزدیک‌تر به سخنِ پهلوی چنین است:

«<فرماندهيِ نیرويِ>* جانِ زندگی‌بخشِ تن، <فرماندهيِ قوه‌يِ>* خودْآگاهيِ بینایی‌بخشِ تن، و، <فرماندهيِ قوه‌يِ>* روانِ رایْ‌فرماینده بر تن است».

۲۰-پس از این، نویسنده‌يِ روایت، البته به شیوه‌اي بس گزینْ‌گونه و حتی پْری‌مِتیو (primitive)، به بحثِ شناخته‌يِ «وجود و ماهیت» نزدیک می‌شود. و ریشه‌يِ یگانستی‌ها و همسانی‌ها و وحدت‌هايِ نیروهايِ مینوی، از یزدانی تا دیوی، را در یکسانيِ وجوديِ آن نیروها می‌داند، و، جدانستی‌ها و تفاوت‌هايِ نیروهايِ پیش‌گفته را در تفاوتِ ماهويِ آن‌ها درنظرمی‌گیرد.

۲۱-درباره‌يِ «روان» نگاه کنید به عبارتي از بُنْدهش:

بُنْدَهِش، ۲ت‌د، ۳۴، ۱۰: kū andar ˣēbgatīgīh mardōm mīrēnd; tan ō zamīg, gyān ō wād, ēwēnag ō xwaršēd, ruwān ō frawahr paywast; ku-šān ruwān murn<j>ēnīdan nē-tuwān-bawād.

۲۲-نظرگاهِ تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد (چه در این روایت / کرده و چه در کرده‌هایِ ۱۰۸ اُم و ۱۰۹ اُم) این است که بحثِ «وجود و ماهیت / هستی و چیستی» را در گستره‌يِ ایزد نیز می‌توان دنبال‌کرد؛ ولی صدرایِ شیرازی، در فرزانْ‌نامه‌يِ گران‌ارجِ خود، زیرِ نامِ «دیدنی‌هايِ خداگونه‌يِ چشمِ جان / شواهدُ‌الربوبیه»، سخت بر این اندیشه می‌تازد که ذاتِ واجبُ‌الوجود را دارایِ جنبه‌هايِ وجودی و مهیتی بیانگاریم. ایشان رتبه‌يِ بحث و تقسیمِ وجود و ماهیت را تنها در گستره‌يِ ماسوا... روا و به کاربردنی می‌داند (نگاه کنید به ترجمه‌يِ فارسيِ فرزانْ‌نامه‌يِ درنظر، ص ۱۱۶).

۲۳-بی هیچ گمانی سخن بر سرِ «عقلِ اول» است. در دستگاهِ اندیشگانی ارسطو، عقلِ اول، نخستین تراویده و سانِحِ ایزدِ ایزدان است.

در دستگاهِ اندیشگانيِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، عقلِ اول، از بُنلادهايِ ازلی و چهارگانه‌يِ جهان است.

۲۴-اینجا نیز، نویسنده، از کاربردِ واژه‌يِ «دانا»، همان معنايِ «خِرَد»، و یک‌جنس بودنِ اَمشاسپندان با خِرَد (=عقلِ کیهانی) را قرادیدِ خود دارد.

می‌دانیم، نزدِ شیخِ اشراق، عقول، افلاک، نفوسِ فلکی، زمان و حرکت، همان اربابِ انواع‌اند. شیخ می‌دانسته است که فهلویون، نامبرده‌ها را امشاسپندان می‌نامیده‌اند.

۲۵-«بدآگاه» را برابرِ «دُش-آگاه / duš-āgāh» آورده‌ایم؛ نویسندگانِ دینْ‌کرد، از این واژه، همان معنايِ آگاهی‌هايِ نادرستِ اهریمنی، که خود همان ناآگاهی است را در نظر دارند. در یکي از روایت‌هايِ دینْ‌کرد، به این نکته برمی‌خوریم که اگر بنا ست اهریمن و دیوان نیز دارایِ آگاهيِ درست و رسا باشند، دست از زادونهادِ اهریمنانه‌يِ خود برخواهند داشت؛ و این نشدنی ست.

۲۶-یا: درباره‌يِ روانِ مردم، و، پارسایی و تبه‌خویيِ روانِشان.

۲۷-سخنواره‌يِ پایانيِ این بندِ در نظر را ـــ که در بندِ بالایی نیز نوشته آمده است ـــ درونِ قلاب همراهِ پرسشْ‌نماد نهاده‌ایم؛ گمان و بازشناختِ ما این است که نویسنده، از قلم افتاده‌هايِ خود را جبران کرده است. و بدینوسیله سخنواره‌يِ درست‌ترِ بندِ بالایی را گوشزد کرده است. نیز نگاه کنید به آوانویسيِ همین بند.

۲۸-ایزدِ بهمن، نخستین آفریده‌يِ مینَوی است؛ آسمان نخستین آفریده‌يِ گیتیایی است.

۲۹-در دستگاهِ اندیشگانی-فرزانشيِ ارسطو، زمین در میانجايِ گیهان است. گِردِ زمین را اَبَر-لایه‌ايِ از آب، و، گِردِ آب را اَبَر-لایه‌ايِ از هوا، و، گِردِ هوا را اَبَر-لایه‌ايِ از آتش فراگرفته‌است.

۳۰-سخنواره‌يِ پایانيِ این بند را برابرِ واژه‌ايِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم، که ما آن را «هَم-بُنیهیستَن / ham-bunīhistan» خوانده‌ایم؛ ولی دریافتِ روشنی از معنا و جانْ‌مایه‌يِ این عبارتِ پهلوی نداریم. آیا نویسنده، با ساختنِ بُنْ‌کنِشِ ساختگيِ (=مصدرِ جعلی) bun، می‌خواهد نشان‌دهد که همه‌يِ دیگر آفریده‌ها برايِ آسمان چونان ستون (=bun) اند؟ یا می‌خواهد این نکته را فرابگوید که، همه‌يِ دیگر آفریده‌ها، بُنِ مادیِ خود را از آسمان (=در جایگاهِ نخستین آفریده‌يِ محیطِ بر همه) بر گرفته اند؟

۳۱-نگاه کنید به فرزان‌نامه‌يِ ارسطو زیرِ نامِ «در آسمان»:

«ما (=ارسطو)، لفظِ آسمان را به جوهرِ آخرینِ محیطِ عالم اطلاق می‌کنیم؛ به عبارتِ دیگر، «آسمان» جسمِ طبیعی است که در دورترین محیطِ عالم جای‌دارد. در حقیقت، ما معمولاً لفظِ آسمان را به آخرین و بالاترین منطقه‌ايِ اطلاق می‌کنیم که آن را جایگاهِ هر چه الٰهی (=تئوئیک) است می‌دانیم».

ارسطو، در آسمان، کتابِ اول، فصلِ نهم (=در یکتاییِ آسمان)، ترجمه‌يِ اسماعیلِ سعادت.

نخستین بار در ایران، صدرايِ شیرازی، بی هیچ آشنایی با زبانِ یونانی، تنها بر پایه‌يِ شمِ فرزانْ‌وَرانه‌يِ خود دریافت که فرزانواژه‌يِ «الٰه» (که در ترجمه‌يِ بحث‌هايِ ارسطو به عربی به‌کارمی‌رود) به معنيِ خداوند نیست و هر گونه «موجودِ مجرده‌يِ عقلانی» را شامل است.

۳۲-در اینجا، نویسنده، برايِ فراگفتِ معنايِ درنظرِ خود، سخنواره‌يِ پیچیده‌ايِ را بکار می‌برد.

جز آنچه ترجمه کرده‌ایم معنايِ درستْ‌نماو مثبتِ دیگري به نظر ما نیامد؛ ولی آشکار است که نویسنده، در این بند و دو بندِ پیشین و پسین، از نسبتِ آفریده‌هايِ شش‌گانه سخن می‌راند.

۳۳-خواننده، چشم آن دارد که پس از این، با پاسخِ پرسش‌هايِ پنجُم و ششُمِ جُستارِ سوم، در بابِ آفریده‌هايِ گیتیایی، برابرِ آرایه‌يِ سرنامه روبه‌رو شود؛ ولی چنین نیست؛ و سخنْ‌مایه‌ايِ (=مطلبي) یکسره متفاوت به میان نهاده می‌شود؛ که می‌تواند بخشِ آغازینِ جُستارِ سوم، یا، پارهْ‌نوشته‌ايِ از پاسخِ پرسشِ پنجُمِ جُستارِ یکُم باشد که در جايِ بایسته‌يِ خود، بی‌پاسخ مانده است.

۳۴-آشکار است که از هستی‌پذیريِ تَنانِ تکمند و مفرد و فردِ واقعی سخن می‌راند.

۳۵-زینه‌ها، پایگان‌ها و مراحلِ آفرینشِ جهان، از مینَوی تا گیتیایی، برابرِ آموزه‌يِ کرده‌يِ ۱۲۳ چنین است:

1. dādār-nazdtōm = rōšnīh ī bun-rōšn = anaɣr-rōšn,

2. frōg ī az ān rōšn,
3. brāh ī az ān frōg,
4. bām ī az ān brāh,
5. ray,
6. dahišnān fradōm bun = garm-xwēd gētīg = bawišn,
7. zāhagān čahār = bawišn-rawišnīh,
8. ēwēnagān ud kirbān = bawišn-ēstišnīh,
9. kirbān ī wizārdag = stī.

جایِ آن است نگاهی گذرا کنیم به نظامِ طولیِ جهان، در دید و باورِ فرزانه‌یِ فرهمندشناس (=شیخِ اِشراق)، در کتابِ پرآوازه‌اش زیرِ نامِ «فرزانشِ فرهمندی / حکمةُ‌الاشراق»:

عالمِ انوارِ مینوی:

نورالانوار (=ینبوعِ‌النور)،
نورالاقرب / نورِ قاهرِ نخست / منشأِ حرکات (بسنجید با بَویشن-رَویشنیه)،
نورالاقاهر (=انوارِ قاهره‌یِ اَعلَوَن)،

نورِ چهارُم،
انوارِ واسطه / اَمشاسپندان / ملائکه / عالمِ ملکوتِ اعلی،
نورِ تحت‌القهر / عالمِ ملکوتِ اسفل:
عالمِ نفوس و روان،
نورالاسفهبدِ الانسی،

عالمِ غواسقِ برزخی:

غسقِ اول (=خلقِ آسمان و آتش و زمین و آب و هوا)،
تا برسد به غَسَقِ اسفل.

۳۶-کرده‌یِ ۱۴۳، جُستارِ چهارُم (=برابرِ شماره‌زنیِ ما)، به سه پرسش، آنهم به گونه‌یِ رسمِ نویسندگان، می‌پردازد:

نخستین پرسش این است که نیرویِ استوارکننده و سامان‌دِهِ جهان از کجا تأمین می‌شود؟

اما پرسشِ دوم، هم در سرنامه و هم در نوشتارِ توضیحی، دستکاری شده و ناخوانا می‌رسد؛ از این روی، واژه‌ای راکه با گمانمندی، «بازه‌یِ زمانی» ترجمه کرده‌ایم، ترجمه‌یِ واژه‌ایِ آسیب دیده و دستکاری شده از نوشتارِ پهلوی است که آن را با گمانمندی «هَندازِشْن / handāzišn» خوانده‌ایم.

از آنجاکه سخنواره‌یِ «گیتیگ هَندازِشْن فْرَزام / gētīg handāzišn frazām»، از سخنواره‌هایِ پُرکاربردِ نویسندگانِ دینْ‌کرد است، و از آنجاکه نوعِ پاسخ نیز روشنکردِ پرسشِ از «پایانْ‌[نوشتاری]»است، اندکی به درستیِ نوشت‌وخوانْدِ خود امیدواریم.

پرسشِ [سوم] این است که: «هدف از خلقِ گیتی چی ست؟»

نویسنده، خود پاسخ می‌دهد:

ابزاری برایِ سرکوب و دور راندنِ تازشِ اهریمن.

اما جدای از اینکه پایانگاهِ خلقِ گیتی کجا ست، پس از اِمحاء و نیست‌شوندگیِ اهریمن، جهان، خود به کجا می‌رود؟

نویسنده‌یِ این روایت پاسخ می‌دهد:

به سویِ کمالِ مطلق (=madan ō spurrīgīh).

۳۷-آشکار است که از «عقولِ افلاک» و «محرکانِ فلکیِ سیارات»، ارسطوی[ان] [سخن] به‌میان‌آمده‌است. بهر روی، نگاه کنید به: ارسطو، متافیزیک، کتابِ [دوازدهم] (=لامبدا)، فصلِ هشتُم (=عقولِ افلاک).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠ ♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۲۴. **۱. در باره‌یِ رزمِ گیهانی؛**

۲. رزمگاه؛

۳. جنگاورانِ (āyōz= / شرکت کنندگان) رزم؛

۴. سالارِ رزم <ـِ گیهانی>*؛

۵. رزمْبان (=سرکرده‌یِ رزم)؛

۶. رزمنده (=کسي که به رزم دامن می‌زند)؛

۷. واپْس‌زننده‌یِ رزم؛

۸. <رهاینده از رزم =کسي که از رزم سربلند بیرون می‌آید>؛

۹. بازنده‌یِ رزم (=کسي که از رزم سرافکنده بیرون می‌آید)؛

۱۰. رایْ‌فرمایِ رزم؛

۱۱. فـــرجـــامِ رزم <ـِ گـــیهانی>*، بـــرابـــرِ آمـــوزه‌یِ دیـــنِ بـــهی.

۱. رزمِ گیهانی، نبردي با گوهرِ جداسان (=اهریمن) است.

۲. رزمگاه، جایگاهِ آمیختگی <ـِ اهریمن با جهانِ مادی>* است، [...]نی>* از ستیزگاهِ رزمِ رزمندگان تا به گردشگاهِ ستارگان (=ستارهْ‌پایه).

۳. جنگاورانِ رزم، آفریده‌هایِ گیتیایی اند.

۴. سالارِ رزم <ـِ گیهانی>* مردمیان اند.

۵. رزمْبان (=سرکرده‌یِ رزم) اندر مردمان، نیکوشهریارِ کشوریانِ فرزانه‌یِ دینْ‌دستور است.[۱]

۶. رزمنده (=رزمگر)،[۲] <مینُویِ>* بدآگاه است.

۷. واپسْ‌زننده‌یِ رزم، مینُویِ دانا ست.

۸. رهاینده از رزم، رَدِ پارسا ست.

۹. بازنده‌یِ رزم، <همانی است که>* تبهْ‌خو بمیرد.

۱۰. رایْ‌فرمایِ رزم، اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.

۱۱. فـرجـامِ رزم <ـِ گیهانی>*: برابرِ خـواستِ فـرزانه‌گـروانـه و رایْ‌فـرمایانه <یِ جهانْ‌آفرین،>* شکستنِ ابزارها و فن‌هایِ (kirrōg=) <دروج آنـهم>* بـا کـمکِ داده‌هـا و آفریده‌ها <یِ خـود،>* و، آشـفته گـردانـیدنِ سـپاه <ـِ دروج>* و، نـیست‌ونابود گـردانـیدنِ ابزارهایَش است؛ <به‌گونه‌اي که>* همه‌یِ آفریدگانِ نیکو ـــ همزمانِ با سرکوبِ اهریمن ـــ پاداش <ـِ آنجهانی>* و نامیرایـی و پـیروزی <ـ پـایانی>* و خـوشرواني جـاودانـه را <بهره برند>*.

یادداشت‌ها

۱-در بسترِ سخنِ پهلوی، نویسنده‌یِ روایت، شهریارِ نیکو-فرمان را به صفتِ «فرزانه‌یِ دینْ‌دستور / hu-dānāg dēn-dastwar» نامزد می‌کند؛ نگریسته‌یِ نویسنده از این فروزه چیِ ست؟

آیا فروزه‌یِ شهریار این است که همراهِ با کاروبارِ شهریاری، از دانایِ دینْ‌دستور، یعنی مـجتهدِ اَعلَمِ زمانهْ نیک پیروی کند؟ یا، خودِ شهریار، هـم، پـادشاهِ نـیکو-فـرمان است و هـم فـرزانـه‌یِ دینْ‌دستور؟ یعنی آیا پله‌وپایگاهِ شاهی و روحانیت را یکجا دارد؟

اگر معنایِ دوم درست باشد، با پادشاهِ فرزانه‌یِ افلاطونی چه اندازه نزدیکی یا دوری دارد؟

با مفهومِ ولایتِ فقیهِ امروزی چه اندازه نزدیکی یا دوری دارد؟

۲-رزمنده / رزمگر: کسي که به رزم دامن می‌زند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۲۵. در این نکته که، در همین جهانِ مادی (gētīgīhā=)، از رهگذارِ زورمندیِ دینِ بهی [یا: به یوبه‌یِ زوژآور کردنِ دینِ بهی]، شایسته است کسانی از بددینان را <سویِ بِهْدینی>* راهنمایی کرد (winnardan=)؛ <تا که>* آفت‌های (petyāragīh=) بددینی از آنِ پیروان و رواج‌دهندگانِ خودِ بددینی شود، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

اورمزدِ جهانْ‌آفرین، بسی ستودگانِ آسمانی ــ از بهرِ سامان دهیِ آسمان و زمین، و از بهرِ ساماندهیِ وَزشِ بادها و، تازشِ آب‌ها و، رویشِ گیاهان و، پیدایش و پرورشِ مردم و جانور، همچنین از بهرِ پاسبانی از آفریدگانِ گیتیایی در برابرِ نابودگرانِ (=خَستندگان) تابندگان، <یعنی:>* دیوان ــ را آفریده است.(۱)

<این نکته> به آشکاری رسیده که همراهِ با زورمندیِ دینِ بهی، <دینی که>* دینْ‌بُرداران از راهِ آن در کارِ زمزمه <یِ مَنْثْرَهایِ دین>* و یزشِ <ـِ یزدان>* اند،(۲) سامانشِ (=راهنماییِ) ایزدگونه، در برابرِ [یا: درموضوعِ] چیره‌گری‌هایِ دیوان (čērīh= .... dēwān) ــ دیوانی که همیشه گراینده (hamēšag āyōz=) به کارِ ستیزه‌گرانه و و آزاررسانی به‌انگیزه‌یِ آشفتهْ‌گردانیدنِ جهانِ مادی و، خَستنِ آفرینش و مرگْ‌آوری اند ــ از راهِ رواجِ دینِ بهی <شدنی>* است؛ به گونه‌ای که، زمزمه <یِ مَنْثْرَهایِ دین>* و یزشِ <ـِ یزدان از سویِ>* دینْ‌بُرداران، خود، استوار بر رواجِ هر چه بیش‌ترِ زمزمه‌یِ <مَنْثْرَهایِ>* دینِ بهی است؛ <زمزمه‌یِ مَنْثْرَهایی که>* به افزایندگیِ زورمندیِ ستودگانِ آسمانی <می‌انجامد.(۳)

هر اندازه که شمارِ>* آفریده‌هایِ گیتیایی <و، زورمندیِ ستودگانِ آسمانی و رواج و زمزمه‌یِ منترهایِ دینِ بهی کاستی گیرد ــ کاستی‌پذیری‌ای>* که به بالاگرفتنِ کارِ (grāy-kārīh= / رو

به و خامتْ‌نهادنِ) بددینی در جهان بیانجامد ــ به همان اندازه دیوان در جهانِ مادی زورمندتر می‌شوند؛ <از زورمندیِ>* آنان (=دیوان) <در جهانِ مادی،>* افزایندگیِ آزاررسانیِ ویژه‌یِ بددینی و، افزایشِ آلودگیِ آب‌ها و، افزایندگیِ ناخوشی و وبا (margīh=) از سویِ همان بددینان خواهد بود.

از این روی، پیداست <برایِ پیش‌گیری از آزارهایِ بددینان،>* راهنماییِ کسانی از این بددینان، در این جهان، با کمکِ سپاهِ دینِ بهی و دینْ‌بُردارانش، نیک از سرِ شناخت و آگاهی(؟)، شایسته است.

<کاهشِ پیروانِ بددینی منجر به>* صدمه زدنِ (rēšgarīh=) به کسانی از ایشان (=پیروانِ بددینی) ــ که با ایشان از درِ ستیز در آمده اند ــ و، نیرویی برایِ خَستنِ <خودِ بددینان>* خواهد شد.(۴)

<یعنی، منجر به نابودیِ آن بددینانی>* از ایشان خواهد شد که در کارِ افزایندگیِ بددینی اند.

یادداشت‌ها

۱-پس، ستودگان یا همان ایزدانِ آسمانی، خود، آفریده‌یِ اورمزد اند برایِ رودررویی و نبرد با دیوانِ آسمانی. اما جدایِ از کاژپذیری و مسئولیتِ ایزدان در برابرِ دیوان، خویشکاری‌هایِ آفرینشیِ دیگری نیز دارند؛ که در همین روایت (=کرده‌ی ۱۲۵ اُم)، نویسنده بر برخیِ از آنان انگشتِ سخن نهاده‌است.

۲-این عبارت را اینگونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«<این نکته> به آشکاری رسیده که به یوبه‌یِ زوژآور کردنِ دینِ بهی، و، به یوبه‌یِ <فراگسترشِ>* زمزمه و یزشِ دینْ‌بُردارانِ دینِ بهی ....

۳-از درونه‌یِ سخنِ روایت برمی‌آید که این افزایندگیِ در زورمندی، زمینه‌یِ تقدیسِ ایزدان است و از سویِ آنان عطا می‌شود.

۴-به گمانِ ما، بافتِ سخن در این بند، دچارِ گنگی و نارساییِ معنایی است؛ یا دستِ‌کم برایِ ما پیچیده و نادریافتنی می‌نماید. به ناچار، ترجمه‌یِ دو بندِ پایانی از سرِ گمان انجام گرفته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۲۶. دربارهٔ‌ِ آشکارِیِ قطعیِ (tāštīg=) این نکته که:

ُبن <ِ- جهان>* نه یکی، که می‌شاید بیش از یکی باشد، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا! آشکاریِ قطعیِ این نکته که: «بُن <ِ- جهان>* یکی نیست، بلکه می‌شاید و پیداست که هستی نه از یک بُن، <که بیش از یک بُنِ مینوی دارد>*»، بنیادشده بر اندازِشیِ است <که آن اندازِش، استوار>* بر <وارسیِ چندین>* سنجه (=معیار) است.

۱. یکیِ، <از راهِ وارسیِ آگاهی‌هایِ بدست آمده از>* سُهِش‌ها و بینش‌هایِ تَنانی است.(۱)

۲. یکیِ، <از راهِ وارسیِ>* بینش‌هایِ جان بی‌کمکِ اِنگاره (a-pačēn=)، یعنی همان بینشِ ذاتی است.(۲)

۳. یکیِ، <از راهِ وارسیِ>* بینشِ جان با کمکِ اِنگاره<هایِ درونْ‌هوشی،>* یعنی همان بینشِ استوار بر اندیشش است (=اندیشه‌ورزیِ انگاره‌مند و تصویری و مُتَعَیَّن).(۳)

۴. یکیِ، <از راهِ وارسیِ>* دانشِ نمونه‌ْبار (=تمثیلی) است.

۵. یکیِ، <از راهِ وارسیِ>* آگاهی‌هایِ <یقینیِ>* بی نیاز از مجادله (a-pahikār= / آکسیوم‌ها / ارزْآغازه‌ها / بدیهیات) است.

۶. یکیِ، <از راهِ وارسیِ>* بینشِ همانندی‌ها(؟ / سنجیداری؟ / قیاسی؟) است.(۴)

۷. یکیِ، <از راهِ وارسیِ دانشِ به‌دست آمده>* از بینشِ همانندی نزدِ دو <تن>* (=تجربه‌یِ استقرائی / همگانی) است.

۸. یکیِ، <از راهِ وارسیِ دانشِ به‌دست‌آمده>* از ناهمانندی‌ها (=افتراقات / تبائُنات / مغایرات) است.(۵)

۹. یکیِ، <از راهِ وارسیِ>* سنجشِ نشاید-شدنی‌ها (=مُمْتنعات / غیرِ ممکن‌ها) است.

که همگی، رویِ هم نُه سنجه‌اند و به تفصیل در کرده‌یِ ویژه‌یِ خودَش، گزارشِ آن بیان خواهد شد (paydāgēnīdan=).

<اکنون، فراخ‌تر نویسیِ سنجه‌هایِ نُه‌گانه‌یِ پیشگفته:

۱.سنجه‌یِ>* استوار بر سُهِش‌ها و بینش‌هایِ تنانی:

از <باریک>* نگریستنِ بر آن کس که <میانِ>* مردم تا چه اندازه شایسته‌یِ همانندی با ایزد است؛ و ایزد، سرْنمونِ نیکو-شهریارِ دانا است؛ <همان شهریاریِ که خود سرنمونِ>* مردِ پارسا ست؛ <یعنی شهریارِ پارساییِ>* که در جهانِ مادیْ دیسه<یِ زمینی>* و دستْ‌آموزِ [یا: دستْ‌آموز و پرورده‌یِ] اورمزد انگاشته می‌شود.(۶)

۲. <سنجه‌یِ>* استوار بر بینش‌هایِ جان:

بی‌کمکِ اِنگاره <هایِ درونْ‌هوشی و ذهنی>* (a-pačēn=)،

که همان بینشِ ذاتی است:(۷)

از راهِ فروغانه‌هایِ (=بارقه‌هایِ) بهمنانه، پرتوهایِ <اهوراییِ جان>* (=آخْوْ / axw)، در نبودِ پردگی‌هایِ چشمِ جان (=بی‌حجاب)، به <بینشِ مینَویِ>* جان درمی‌پیوندد؛ در راستایِ آنکه پیش از درآمدنَش به سامانِ تن‌مندی (=سامانِ جسمانیت)، به خویشتنِ خویش (=بالذاته)، در ترازِ با همان بینشِ مینُوانه، آفریدارِ جهان را همان گونه‌ای ببیند که، <با چشمِ سر،>* در همین سامانِ تنْ‌مندی، از راهِ قوه‌یِ اندیشه و گفتار می‌بیند.(۸)

۳. <سنجه‌یِ>* استوار بر اِنگاره‌هایِ ذهنیِ جان،(۹)

<انگاره‌هاییِ که برآمدِ>* بینشِ اندیشه‌ورزانه است:

از راهِ اندیششِ <قوه‌یِ>* جان بر نیرویِ سخنگویی (=نطق) <...... درمی‌یابیم که ......>*.(۱۰)

۴. <سنجه‌یِ>* استوار بر دانشِ نمونه‌ْبار (=تمثیلی):

<یعنی>* از راهِ <سنجشِ>* ساختارِ جهان و سازنده‌یِ جهان.(۱۱)

۵. <سنجه‌یِ>* آگاهی‌هایِ بی‌نیاز از مجادله (a-pahikār= / یقینی):

<یعنی>* از راهِ آگاهی‌هایِ دینیِ پذیرایِ همگان.(۱۲)

۶. <سنجه‌یِ>* استوار بر <بینشِ بدست آمده از>* همانندی‌ها:

<یعنی از راهِ همانندی‌هایِ چیزهایِ جداسان که می‌توانند از یک گوهر باشند>*.(۱۳)

۷.سنجه‌یِ <استوار بر بینشِ بدست آمده از هم‌آوایی و>*

همانندی<ِ دوکس در یک موضوع:

که درستیِ یک نظر را ....>*

گواهیِ دیگر <نیز راست می‌دارد؛ ...... برایِ نمونه:>* گرایشِ دینی(؟).

۸. سنجه‌یِ استوار بر ناهمانندی‌ها(؟):

<یعنی>* از راهِ آشکاریِ «بُنْ‌مندیِ بدآگاهی و گناه» <که با آگاهی‌هایِ درست و کرفه‌کاری از یک بُن نیستند»، به سببِ آنکه>* ناهمانند اَند.

۹. سنجه‌یِ استوار بر نشایدْشدنی‌ها (=ممتنعات):

از راهِ <سنجشِ یکیِ بودنِ>* علیتِ دانایی و کرفه‌ایِ که بر آن دُوسیده (=مُلصَق) است، پیدا ست و شاینده است که، بُن <ِ هستی یکیِ>* نیست و بیش از یکیِ است.(۱۴)

۸. و ۹. از وارسیِ (=ōšmurdan) <سنجه‌هایِ شماره‌یِ هشت و نُه، یعنی>* سنجه‌یِ «ناهمانندی‌ها<یِ متضاد»>* و «نشایدْشدنی‌ها / غیرِ ممکن‌ها» <بی‌برووبرگرد نکته‌یِ زیر>* آشکار می‌شود که: <بُنِ جهان نه یکیِ که بیش از یکیِ است.

جُستازْمایه‌یِ>* سنجه‌یِ <دوبُنی بودنِ>* ناهمانندی‌ها<یِ متضاد>* و همانندی‌ها<یِ همگوهر،>* تا آنجاکه در <آوندِ>* سخن می‌گنجد(۱۵)، <در آموزه‌های>* دینِ بهی نیز نشان داده شده است.

و <نیز این نکته که>* بی‌کرانگیِ (=نامحدود بودنِ) فضا و زمان(۱۶) بر هر چه بی‌بُن و هر بُن و هر آن بُن‌مند است، راه بر <غیرِ>* این بسته است که «می‌شاید بُن <ِ هستی یکیِ>* نباشد و بیش از یکیِ باد؛ حتی اگر کسیِ فراگوید <که آن بُن‌ها>* مکانمند (=gyāgōmand / مُتَحَیِّز در مکان / جایْ‌گیر) یا نامکانمند (=بی‌جای / بی‌تحیّز) اَند.

یادداشت‌ها

۱-یعنی در وارسیِ نکته‌یِ دینی-فلسفیِ دوبُنی بودنِ جهان، حتی اگر از آگاهی‌هایِ عمیقِ دینی و مینوی و فلسفی هم کمک نگیریم، با همین حواسِ پنج‌گانه نیز می‌توان دوبُنی بودنِ امورِ جهان را دریافت و به آن پی‌برد.

۲-یعنی در وارسیِ موضوعِ فرزانوَرانه‌یِ (=فلسفیِ) دوبُنی بودنِ جهان، بی‌کمکِ تصوراتیِ که از راهِ حواس فراهم‌آمده‌اند، به یک وارسیِ از راهِ بینشِ جان نیز بپردازیم، باز پی به دوبُنی بودنِ امورِ جهان خواهیم برد.

۳-اندیشه‌ورزیِ انگاره‌مند و تصویری و مُتَعَیِّن نیز ما را به دوبُنی بودنِ جهان راهنمایی می‌کند.

۴-یا: از راهِ نظرآوردنِ همانندی‌ها <در سرشت‌ها و طبایعِ گوناگون>* است.

۵-«ناهمانندی» را برابرِ با سخنواره‌یِ «دُش-ماناگ / duš-mānāg» آورده‌ایم.

روشن است که نویسنده‌یِ روایت، به ناهمانندی‌ها و تبایُناتِ ساده نظر ندارد و تباین و ناهمانندی از گونه‌یِ تباینِ تضاد را به‌میان می‌نهد؛ سخنواره‌یِ گزین‌شده از سویِ نویسنده، نشان از آگاهیِ او به این نکته دارد.

۶-سرنامه‌یِ این روایت روشن است: نویسنده متعهد می‌شود درستیِ گزاره‌یِ زیربنْبنیاد از بُنْباورهایِ دینِ مزدایی را استوار کند. آن گزاره‌یِ بنیادین این است: **«جهانِ هستی بیش از یک بُنِ آفریننده دارد».**

خواننده‌یِ نکته‌یاب با این گزاره (**«جهانِ هستی بیش از یک بُن دارد**) در دیگرِ روایت‌هایِ کتابِ سومِ روبه‌رو می‌شود؛ اما در اینجا نویسنده متعهد می‌شود که باگواه و چَمِ بی‌برووبرگردیِ آن را به گونه‌ایِ استوان و اثبات کند که برایِ مخالفِ این دید و نظر راهیِ جز پذیرشِ آن گزاره‌یِ بنیادین نماند. سخنواره‌یِ پایانیِ روایت به گمانِ ما گواهِ این ادعا ست آنجا که می‌گوید:

a-bastagīh ast ī rāh ō ēdōn šāyēnīh.

پس از آن، بحثِ مربوطه آغاز می‌شود؛ نویسنده می‌گوید که گزاره‌یِ **«جهان بیش از یک بُن دارد و تنها برآمدِ یک بُن نیست»** طرحیِ آشکار است که با سنجش و وارسیِ نُه جُستازْمایه (=موضوع) به سانِ مطلق اثبات کردنی است. جُستازْمایه‌یِ یکُم، باکمیِ تسامح در ترجمه این است:

به گزاره‌یِ **«دو-بُنی بودنِ جهانِ هستی»** باکمکِ همین بینش و سُهِشِ تنانی پی می‌بریم؛ یعنی از راهِ چشمِ سر و حواسِ جسمانی.

نویسنده با همین آرایه، هشت چَم و گواهِ دیگر را برمی‌شمرد و مدعی است با کمکِ سنجه‌ای که از آن راه‌ها بدست می‌آید می‌توان درستیِ ادعایِ پیشگفته را (=**جهانِ هستی بیش از یک بُن دارد**) به سانِ مطلق استوار کرد.

پس از آن، به شیوه‌یِ گزینْ‌گوییِ شناخته‌یِ دینْ‌کرد، آن نُه سنجه را فراخ‌تر می‌نویسد.

سنجه‌یِ یکُم را با این بحث می‌آغازد که اگر با بینشِ تنانی و حواسِ جسمانی، در نهادْمان و وضعیتِ همانندیِ مردِ پارسایِ خداخُویِ شهریارِ دانا با ایزد باریک شویم و همانندیِ او را با شهریارِ جهان، نیک درنظرآوریم، آنگاه به اثباتِ این نکته می‌رسیم که **جهان** بیش از یک بُن دارد.

خواننده‌یِ نکته‌سنج حق دارد ایراد بگیرد که این گونه اثبات، به تنها جُستاژْمایه‌ای (=مطلبی) که ربط‌ندارد جُستاژْمایه‌یِ دو-بنی بودنِ جهان است. این ایراد و کاستی [illegible] با یک شیوه می‌توان درستْ‌نمایی (=توجیه) کرد: و آن این است که بپذیریم بخشِ پایانی و دومِ این عبارت، به سببِ آسیب‌رسانی‌هایِ مرسومِ رونویس‌کنندگان سپس‌تر، از دست رفته است. اگر دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد را درنظربگیریم، بخشِ پایانی و از دست رفته‌یِ این عبارت می‌باید بحث در باره‌یِ مردِ تبه‌خویِ اهریمنْ‌خصالِ بدکاره‌ای باشد که نمونه‌یِ زمینیِ اهریمن است در رودررویی و تقابلِ با شهریارِ پارسایِ خداخُویِ دانا؛ و آنگاه، مردم، با حواسِ جسمانی و حتی با همین بینشِ تنانی، یعنی چشمِ سر، از تضاد و تقابلِ میانِ آن مردِ خداخُو و این مردِ اهریمنْ‌نما به این نکته پی‌ببرند که ایندو نمی‌توانند آفریده‌یِ یک بُن باشند. و این، یکیِ از آن راه‌هایِ نُه‌گانه‌ای‌ست که نشان می‌دهد جهان بیش از یک بُن دارد.

۷-برابرِ آموزِش‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، بویژه کرده‌یِ صد و هشتُم، بینشِ ذاتی، ویژه‌یِ ایزدان است که بی‌نیاز از اِنگارها و تصوراتِ هوشْ‌ساخته‌یِ مادی، ذاتِ مینَویِ چیزها را می‌توانند دید.

رونْدِ سخن نیز در این بند، از پیوستنِ بینشِ بهمنانه برایِ دیدنِ رسا و بسنده‌یِ ذاتِ چیزها، به قوه‌یِ اندیشگانی، سخن می‌گوید.

یعنی، درست است که ما در زمین تخته‌بندِ چشمِ سر و تن هستیم، اما، فروغانه‌ایِ بهمنانه هنوز با ما همراه است که اگر گشوده گردد، در همین زندگیِ زمینی توانا به دیدنِ زادونهادِ مینَویِ چیزها (=حاقِ واقعِ امور) خواهیم شد، پس آنگاه، بی‌هیچ پُوشا و نقابی بُن‌هایِ دوگانه‌یِ جهانِ هستی را درخواهیم‌یافت.

۸-آنی راکه ما از این بند می‌فهمیم این است:

همانگونه که در سامانِ تنْ‌مَندی (=جسمانیت / تنمندی)، با کمکِ قوایِ اندیشه و گفتار، درباره‌یِ ذاتِ پاکِ آفریننده نظر می‌دهیم، به همان گونه می‌توانیم —البته با چشمِ جان، که بی‌پرده چیزها را می‌بیند و این بی‌پردگی برآمدِ تلؤلوئی است که از ایزدِ بهمن نصیب برده‌ایم و با آن می‌توانیم ذاتِ چیزها را با کمکِ بینشِ همترازِ بینشِ مینُوانه ببینیم، یعنی زینه‌یِ پیش از آمدنِ به این جهانِ مادی— ذاتِ مینَویِ ایزد را در نظر آوریم؛ و معتقد شویم ذاتِ پاکِ ایزد منزه‌تر از آن است که آفریننده‌یِ چیزهایِ بد باشد. و با بینشِ ذاتیِ مینُوانه که بی‌پرده چیزها را درمی‌یابد بپذیریم که آفریننده‌یِ چیزهایِ بدْ ذاتیِ دیگر است.

۹-«انگاره‌هایِ ذهنیِ جان» را برابرِ «گْیان پَچِن وِنیشْنیها / gyān pačēn wēnišnīhā» آورده‌ایم. آیا نویسنده به فرزانْ‌واژه‌یِ **«قالِبِ مفهومی»** نظر دارد؟ یعنی آیا از کاربردِ این سخنواره‌یِ پهلوی، همان معنایی را فرادیدِ خود دارد که ما امروزه از فرزانْ‌واژه‌یِ **«قالِبِ مفهومی»** در اندیشه‌داریم؟

۱۰-آیا نویسنده در این عبارت از استدلال و چَمْ‌گوییِ سخن به‌میان می‌آورد؟

یعنی اگر قوه‌یِ چَمْ‌ورزانه‌یِ (=استدلالیِ) خود را در کار آوریم، به تضادِ میانِ چیزهایِ جهان که ریشه در تضادِ میانِ بُنِ سازنده‌یِ آن‌ها دارد پی خواهیم برد.

برابرِ گمان و بازشناختِ ما، بافتِ سخنِ پهلوی در اینجا آسیب دیده است. بخشِ آسیب دیده و ازدست‌رفته را با پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نشان داده‌ایم.

۱۱-«دانشِ نمونه‌بار / برهانِ تمثیلی» را برابرِ عبارتیِ از بسترِ سخنِ پهلویِ آورده‌ایم، که ما آن را «چیم نیمُونگ دانیشْن / čim nimūnag dānišn» خوانده‌ایم؛ و برابرِ دریافتِ ما معنایِ دانشِ تمثیلی می‌دهد. ولی، نویسنده‌یِ روایت، هنگامِ فراخْ‌نویسی در بابِ برهانِ تمثیلی (=نمونه‌بار)، سخنْ‌مایه‌ای (=مطلبی) را به میان می‌نهد که به بحثِ «برهانِ لِمّی» پیوند دارد.

۱۲-یعنی، افزونِ بر آزموده‌ها و تجاربِ قیاسی، تمثیلی، تصوری، تصدیقی و عرفانی و بهمنانه‌یِ شخص برایِ پی‌بردنِ به دوبُنی بودنِ جهان، آگاهی‌هایِ دینیِ پذیرایِ همگان نیز بر این نکته انگشتِ راستی و درستی می‌نهد. و این، یکیِ از آن راه‌هایِ نُه‌گانه‌ای‌ست که در استوارِش و تحکیمِ نظرِ دوبُنی بودنِ جهان کارآیندی دارد.

از درونه‌یِ سخنِ نویسندگانِ دینْ‌کرد برمی‌آید که آنان آگاهی‌هایِ دینی و دینَورانه را آگاهی‌هایی از گونه‌یِ دانشِ یقینی و بی‌نیاز از مجادله می‌دانند. نگاه کنید به رونْدِ سخن.

۱۳-براي وارسيِ درستيِ بازسازی و قرائتِ ما، نگاه کنید به کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌ي ۱۲۳ اُم، آن‌جا که از چیزهاي جداسانِ برآمده از یک گوهر سخن به‌میان آورده است.

۱۴-به گمانِ ما، در اینجا نیز بافتِ سخنِ پهلوی دچارِ افتادگی شده و آسیب دیده است؛ نوشتارِ درست‌تر و ساخته‌تر می‌باید بر این نکته انگشتِ سخن نهد که از جداسانيِ علیتِ دانایی و بدآگاهی، و، جداسانيِ علیتِ کرفه‌کاری و گناه‌کاری آشکار و شاینده است که دو بُن در جهان دست‌اندرکار باشند، یکي آفرینشگرانه، دیگری پاذْآفرین و مخرب.

۱۵-«تا آنجا که در آوندِ سخن می‌گنجد» را برابرِ سخنواره‌يِ پهلويِ «اَنْدَر-شایِن-وِیمَنْدْ / andar-šāyēn-wimand» آورده‌ایم؛ و از آن، معنایی نزدیک به «حتیِ المقدور» را مرادکرده‌ایم.

۱۶-«نامحدود بودنِ فضا و زمان» را برابرِ سخنواره‌يِ پهلويِ «اَ-تَنگیهْ ئی وَی ئُد زَمان / a-tangīh ī way ud zamān» آورده‌ایم؛ و معناي ناکرانمندی و عَدَمِ تناهيِ مکان و زمان را از آن درمی‌یابیم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۲۷. در باره‌يِ آن <گوهر>ي که همه چیز، <در فراروندِ هستيْ‌پذیری>* به آن نیازمند است و، خود از هر چیزيِ بی‌نیاز است؛ و آني که همه <چیز>* در اندرون <ـِ او ست،>* و خود، در اندرونِ هیچ چیز نیست؛ و، درباره‌يِ آن <گوهر>ي که بر هر چیزيِ فرمانْ‌فرما ست و خود از هیچ چیز فرمان نپذیرد، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

همانا! هر بی‌بُن و هر بُنْ‌منديِ ــ چه در کاروکردار [یا: چه در کارِ آفرینشگرانه] و چه در هستيْ‌پذیری ــ همه، نیازمندِ «زمان» است؛ و، بی از «زمان»، هیچ آفرینشي، نه توانا به پیدایش (=ایجاد / هستیدن) بوده و نه توانا هست و نه خواهد بود؛ و «زمان»، به هیچ چیزيِ از اینگونه (=نه در کِردوکار و نه در هستيْ‌پذیری و نه در زایْمَندی) نیازمند نیست.

و، آن <گوهر>ي که هر گوهر <ـِ دیگر>* در اندرونِ اوست (=مُحاطِ در آن است)، و خود در هیچ جایيِ نیست (=مُتَحَیِّز در مکان نیست / لامکان است)، و، بر هر چیزيِ فرمانْ‌فرما ستْ و، خود از هیچ چیزيِ فرمان‌نپذیرد، <بُن‌وگوهرِ>* «*داناييِ اورمزد*» است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۲۹. در بارهٔ آن <رخدادِ یگانه>ای که زَداژمینو <در ستیز>* با آن، سنگین‌ترینِ نبردها را می‌آغازد، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

آن <رخدادِ یگانه>ای که زَداژمینو <در ستیز>* با آن سنگین‌ترینِ نبردها را می‌آغازد، یکی است: <و آن،>* باهم‌آییِ (=ō ham madan... abar / یگانسته شدن) فرّهٔ <یزدانیِ>* شهریاری با فرّهٔ دینِ بهی، با برترین زورمندی‌ها، در [illegible]>* یک تن است؛ <زیرا>* که نابودیِ <سرتاسرانه>اش (=نابودیِ زَداژمینو) برآمدِ این باهم‌آیی است.

زیرا اگر در <هستانِ جمشیدِ>* جَم، همراهِ با آن زورمندیِ برترین که از فرّهٔ <یزدانیِ>* شهریاری داشت، زورمندیِ برترینِ فرّهٔ دینِ بهی نیز همراه می‌شد (=ō ham mad hē)، و یا، در <هستانِ اَشو>زرتشت، همراهِ با آن زورمندیِ برترین که از فرّهٔ <یزدانیِ>* دینِ بهی داشت، زورمندیِ برترینِ فرّهٔ <یزدانیِ شهریاری>* نیز همراه می‌شد ــ همچون <زورفرماییِ شهریاریِ برترین که>* در جَم بود ــ زَداژمینو، دَردَم (=tēz / به‌تندی) نیست‌ونابود می‌شد؛ تابندگان از تازشِ <ـِ اهریمن>* رهایی می‌یافتند؛ جهانِ بازپسین، برابرِ کامِ <ـِ اورمزد،>* در همین جهانِ مادی(؟)(۱) برپا می‌شد.

اگر روزی در این جهان، <زورمندیِ>* دینِ بهی و شهریاریِ درستْ‌آیین در <هستانِ>* یک بِهْدینِ نیکوْشهریار گِرد آید (=ō ham rasēd)، از رهگذارِ آن <یگانستی،>* میانِ مردم، آهوان <ـِ اخلاقی>* نزار می‌شود؛ هنرها <یِ اخلاقی>* فزونی می‌گیرد؛ <گزندِ>* پتیاره‌ها کاستی می‌گیرد؛ بیش‌ترین یاری <هایِ ایزدان به آنان خواهد رسید>*؛ پارسایی می‌بالد؛ تبهْخویی اندک می‌گردد؛ فراخی و پادشاهیِ نیکان، تنگی و بزیر افتادنِ بدان، آبادانیِ جهان، نیک‌بختیِ (=urwāhmīh / سعادت) همهٔ آفریدگان <فراهم می‌آید>*؛ تودگان، به نکویی، آراسته و پیراسته می‌شوند.

به سببِ به‌هم‌رسیدنِ سازگارِ این دو فرّه <یِ شهریاری و دین>* در <هستانِ>* یک مرد، بازداشتنِ سرتاسریِ تازشِ <ـِ اهریمن>* و، رهایی و پاکْمانیِ تابندگان از آن و، برپاییِ جهانِ

بازپسین خواهد بود.

و این، <تنها>* در <زمانهٔ>* سوشیانْس است که به سببِ گِرد آمدنِ این دو فرّه <یِ یزدانیِ دینی و شهریاری در هستانِ او، راستینگیِ>* دینِ بهی <بر جهانیان>* آشکار خواهد شد.(۲)

و نیز، سودهایِ دیگری که از این جُستار (=با هم‌آییِ دو فرّه) فراچنگ می‌آید، <جدایِ>* رهیدنِ از این نبردِ فراگیر <ـِ گیهانی،>* بسیار است؛ چونان: آبادانی برایِ رادمردان و، پادشاهی برایِ دانایان و، دادوَری برایِ راستان و بسیِ <سودهایِ>* دیگر از این دست.

یادداشت‌ها

۱-«در همین جهانِ مادی» را برابرِ «اَندَر آخوان / andar axwān» آورده‌ایم.

در زبانِ پهلوی، یکی از درونْمایه‌ها و معناهایِ واژهٔ «آخْوْ / axw»، «جهان» است. این سخنواره andar axwān به معنیِ «هر دو جهان» است. به گمانِ ما، بودوباشِ این سخنواره (=andar axwān)، با فراوندِ سخن، که از برپاییِ زودهنگامِ جهانِ بازپسین در همین جهانِ مادی سخن می‌گوید، بی‌پیوند است.

به گمانِ ما، سیمایِ درست‌تر و خِرَدْشکیبِ عبارت می‌توانست سخنوارهٔ «اَندَر گِیهان / andar gēhān» باشد.

۲-این بند را به گونهٔ زیر نیز می‌توان ترجمه کرد:

« در <زمانهٔ>* سوشیانْس است، آنهم به سببِ گِردآمدنِ این دو فرّه <یِ یزدانیِ دینی و شهریاری در هستانِ او، که>* رازِ دینِ بهی <بر جهانیان،>* از این <یگانستیِ دو فره>* به آشکاری خواهد رسید».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۰. درباره‌یِ آن <بُن‌وگوهرِ برترین>ی که بر همه <سر>* است؛ برتر از همه است؛ برتر از هرچه <که هست>*؛ فروتر از هیچ چیزی نیست؛[1] و اینکه او بر همه چیز رایْ‌فرمایی (=rāyēnīdārīh / فرمایندگی / سرپرستی) دارد؛ و در باره‌یِ آنی که هر چیزی از او رایْ‌پذیر است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا! آن <گوهر>ی که بر همه <یِ گوهرها سر است>* و، برتر از همهِ است و، برتر از هر چیزی است و، فروتر از هیچ چیزی نیست، *اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ همهْ‌آگاهِ همهْ‌توانِ همهْ‌خدای*، است.

به خویشتنِ خویش، خداوندگاریِ بنده نشونده و،

پدریِ فرزند نشونده و،

دارنده‌ایِ (؟ مالک؟) دارایی (=xwēšīg / مملوک) نشونده و،

فرادستیِ(؟) فرودست(؟) نشونده و،

سروریِ نیوشنده نشونده و،

دارایی‌مندیِ (=pādixšāy) تهی‌دست نشونده و،

پاسبانیِ بی نیاز از پایش و،

مانْدگاهیِ بی نیاز از نشیمنگاه و،

بُنْ‌تخمه‌یِ خِرَدِ بی نیاز از ماده‌یِ دانش و،

به‌خودْاستوارِ [یا: خویشتنیِ] بی‌نیاز از ابزار و،

سامان‌دِهِ بی‌نیاز از سامانْ‌پذیری و،

بخشنده‌یِ بی‌نیاز از بهره‌وری (=بخشش) و،

خوراننده‌یِ بی‌نیاز از خورانِش و،

برپاکننده‌ایِ بی‌نیاز از برپاشدن و، [یا: سرهم‌کننده‌ایِ بی‌نیاز از سرهم‌شدن و،][2]

برنامه‌ریزِ بی‌نیاز از برنامه و،

رایْ‌فرمایِ بی‌نیاز از رایْ‌پذیری است.

ولی، <همه‌یِ چیزهایِ>* فروتر از اورمزدِ جهانْ‌آفرین، هر چیزیِ در نسبتِ با چیزیِ بر چیزیِ برتری دارد؛ و، <همان چیز>* در نسبتِ با چیزیِ از چیزیِ دیگر فروتر است.

به‌گونه‌ای که: <هر چیزیِ>* بر یکیِ خداوند است و در نسبتِ با کسِ دیگر بنده است؛

هر کسی، پدرِ کسیِ ست و در نسبتِ با کسِ دیگر، فرزند؛

هر کسی، دارنده‌یِ چیزیِ است و در نسبتِ با چیزیِ دیگر، دارایی (=مملوک) است؛

هر کسی بر کسی فرادست(؟) است و در نسبتِ با کسیِ دیگر فرودست (=ērmān)؛

هر کسی، بر یکیِ سرور است و در نسبتِ با کسِ دیگر نیوشنده است؛

هر کسی، در نسبتِ با کسی دارایی‌مند است و، در نسبتِ با کسِ دیگر تهی‌دست؛

هر کسی، بر کسی پاسبان است و در نسبتِ با کسِ دیگر پاییدنی ست؛

هر چیزی برایِ چیزیِ دیگر نشستنگاه است و در نسبتِ با چیزیِ دیگر نشیمنگاه است؛

هر کسی، در نسبتِ با کسیِ دیگر به‌خودْاستوار است و در نسبتِ با کسِ دیگر ابزار است؛

هر کسی، بر یکیِ سامان‌دهنده است و در نسبتِ با کسِ دیگر سامانْ‌پذیر است؛

هر کسی، در نسبتِ با کسیِ تخمه‌یِ خِرَد است و در نسبتِ با کسِ دیگر ماده‌یِ دانش(؟)است؛[3]

هر کسی، بر یکیِ بخشنده است و از کسِ دیگر بهره‌وَر است؛

هر کسی، یکیِ را خوراننده است و برایِ کسیِ دیگر خوردنی است؛

هر کسی، بر یکیِ سازنده (=ham-kardār / سرهم‌کننده) است و در نسبتِ با کسِ دیگر ساخته شدنی (=hamīg-kār / سرهم‌کردنی)؛

هر کسی، برایِ یکیِ برنامه‌ریز است و در نسبتِ با کسِ دیگر برنامه است؛

هر کسی، بر یکیِ رایْ‌فرمای است و در نسبتِ با کسِ دیگر رایْ‌پذیر است؛

اورمزدِ جهانْ‌آفرین، به سببِ هستانِ خِرَدِ همهْ‌آگاهَش، از بنیاد، رایْ‌فرماینده بر همه چیز است و از هیچ چیزی، به هیچ سببی (=pad ēč) رایْ‌پذیر نیست.

ولی هر چیزیِ جدایِ از او (=اورمزدِ جهانْ‌آفرین)، به سببِ نداشتنِ آگاهیِ همه‌سویانه،

از آن همهْ‌آگاهْ (=اورمزد) رایْ‌پذیر (=rāyēnišnīgōmand / اداره‌شوند) است؛ و، بسانِ فراگیر (=mādagwarīhā)، هر چیزيِ بنیادشده بر هرآني است که او می‌خواهد.(۴)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: نمی‌توان هیچ گوهري در تمامِ کاینات یافت و در نظر آورد که آن گوهرِ برترین، از یکيِ از آنها (=موجوداتِ کائن) فروتر باشد.

۲-این عبارت را برابرِ سخنوارهٔ پهلويِ «هَم-کَردار نی وِ هَمیگ-کار / ham-kardār ī nē hamīg kār» آورده‌ایم.

روندِ سخنِ پهلوی دربارهٔ خداوند، در این بند، به زبانِ امروزی، [illegible]منا با «مونتاژکارِ بی‌نیاز از مونتاژ» است.

۳-سخنوارهٔ «هر کسي، در نسبت با کسي تخمهٔ خِرَد است؛ در نسبتِ با کسِ دیگر مادهٔ دانش» را سرتاسر برابرِ «کِ تُو ئِک زَهَک خْرَد، ئَز ئِک زَهَگ دانیشْن / kē ō ēk zāhag xrad, az ēk zahag dānišn» آورده‌ایم؛ ولی به درستيِ ترجمهٔ خود چندان امیدوار نیستیم.

۴-چَم‌ْورزيِ نویسندهٔ این روایت، در بابِ معیارِ جداسانيِ مطلقِ آفریننده از آفریدگان روشن است: تنها اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ همهْ‌آگاه است که بر هر چیزي فرماینده و سر است. جداي از او، همهٔ چیزهايِ هستی، چه مادی و چه مینَوی، از چیزي فراتر است و نسبتِ با چیزيِ دیگر فروتر است. ولی هیچ چیزي در سرتاسرِ هستی یافت نمی‌شود که همپایه یا سر از اورمزد باشد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۱. دربارهٔ آن <چیزها>یي که براي <رسیدنِ به>* آگاهی‌هايِ رسا بایستمند است، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

<میانِ چیزهایي که>* براي <بدست آوردنِ>* دانشِ رسا <پیشاپیش>* بایسته‌است، ده <عامل>* برترین اند:

۱. زندگيِ پیوند خورده با خوشی و،

۲. داراییِ فراخِ سودمند و،

۳. ماندگاريِ رامش <در زندگی>* و،

۴. شهرياريِ شهريارِ درخشنده (=bāmīg / پرتلؤلو) و،

۵. فرجامِ کامْ‌مندانهٔ آکنده از آسایش و،

۶. همدمی با نیکْ‌بختيِ فرآراسته و،

۷. <داشتنِ>* دوستيِ نیکْ‌منش و،

۸. <در گوش جان سپردنِ>* پنديِ استوارنده و،(۱)

۹. <بهره‌مندی از>* یاریْ‌رسانيِ فریادرس و،

۱۰. ماندگاری‌ايِ (=ثباتي) که <هر آرامشي،>* سامان‌یافته بر آن است.

<اکنون، فراخ‌ترنویسيِ دَه جُستارِ برشمردهٔ پیشگفته:>*

۱. زندگيِ پیوند خورده با خوشی <یعنی>*:

تندرستيِ همراهِ با بی‌ترسی (=abē-bīmīh / امنیت).

۲. داراییِ فراخِ سودمند:

از بنیاد، <بهره‌مندی از>* خِرَدِ خداداد است.

۳. ماندگاريِ رامش <در زندگی، یعنی:

داشتنِ>* زنِ خداترس.

۴. شهریارِ شهریارِ درخشنده <یعنی:
شهریارِ شهریار>* نژاده‌ی دانا.

۶. همدمی با نیکْ‌بختیِ فرآراسته یعنی:
خوشنامیِ پُرآوازه [یا: خوشنامیِ همراهِ با نامداری].

۵. فرجامِ کامْ‌مندانه‌یِ آکنده از آسایش یعنی (=آ):
خرسندی بر هر چه که پیش آید (=هر چه پیش آید خوش آید).

۷. <همنشینی با>* دوستیِ نیکْ‌منش، <به راستی>*:
بازنمایی آهوان <ـ نهادیِ>* ناپیدا به دستِ برادریِ خوب و فرزانه است.

۸. <با گوشِ جان شنیدنِ>* پندِ نهادین <یعنی:
نهادین شدنِ>* خیم <وخویِ>* ویراسته (=مُهَذَّب).

۹. <بهره‌مندی از>* یاریْ‌رسانیِ فریادرس <یعنی:
بهره‌مندی از>* زبان؛ که با خِرَد، نیک فرهیخته (=آموخته) شده است.

۱. ماندگاری‌ایِ که هر سامانْ‌یابی‌ایِ استوارنده بر آن است <یعنی اینکه>:
در درازنایِ <زندگیِ زمینیِ>* جان، اینها (=نُه پندِ پیشْ‌گفته) پاگرفته بر باوریِ ژرفانه به دینِ <راستینِ>* ایزدی باشد.

آن کس که، این دَه <پندِ>* برترین <ـِ دست نایافتنی>* را یکجا گِرد آورده است، در زمینه‌یِ <کسبِ>* دانشِ رسا و بسنده، به فرهیختگی و برازش (=برینْ‌پایگی / تعالی) رسیده است.

یادداشت‌ها

۱-«پندِ استوارنده» را برابرِ «پَنْدْ اِ ئی اَوِشْتْوار / pand-ē ī awestwār» آورده‌ایم که اَرش و معنایِ واژه‌به‌واژه‌یِ آن، «پندیِ استوار و پابرجا و محکم» است.
می‌توان «پایبندی، استواری و تعهد در برابرِ پندِ نیک» نیز ترجمه کرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۲. در بارهٔ <زیرْبنیادی‌ترین گوهرهای>* هستی؛ دربارهٔ تجلّی <ـِ آنان؛(۱) و نیز دربارهٔ>* جداسانیِ «هستی» از «تجلی»، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همچنانی که کهنْ‌آموزگاریِ برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی فرموده است:
این <هستیْ‌آفرینانِ برشمرده در زیر>* جاودانه‌اند، <به نام‌هایِ:>*
۱. اورمزدِ جهانْ‌آفرین، ۲. دانایِ دینی، که بالقوه، <زادونهادِ همه گونه>* نکویی است، ۳. مکان (=جایگاه)، که بر هستیِ مادی فراگیر (=abar / محیط) است، و ۴. زمان، که جاودانه <یِ جاودانان>* است.(۲)

<شیوه‌یِ>* آشکارگیِ هستیِ آنان:

۱. <آشکارگیِ / تجلّیِ>* آنی که اورمزدِ جهانْ‌آفرین است، از آفریدنِ آفرینش <به پیدایی می‌رسد.

۲. آشکارگیِ>* آنی که دانایِ دینی است، از سخن <ـِ آفریننده، و>*(۳) کام‌وخواستِ دانایانه و کردوکارَش <در زمینه‌یِ کارآیندیِ مَنْتْرَهایِ دین به‌پیدایی می‌رسد.

۴. آشکارگیِ ذاتِ>* آنی که زمان است <از روندگیِ جاودانه‌یِ آن>* و جایِ <....>*(؟) و <اینکه همه چیز>* در زمان <و با زمان روان است، به‌پیدایی می‌رسد.

۳. آشکارگیِ>* آن <فراگیرنده>ایِ که مکان (=جایگاه) است، از راهِ «<فراهم‌آوردنِ>* زمینه‌یِ (=شایندگیِ) آفرینشِ قانون‌مند» <به‌پیدایی می‌رسد.(۴)

درباب جداسانیِ هستی از آشکاری:>*(۵)

<چم‌وگواهِ>* جداسانیِ هستی از آشکاری <ـِ آن>* (=تفارقِ وجود از تجلّی) این است

که، هستي <گوهرهاي جاودانه‌ي چهارگانه>* به خویشتنِ خویش (=pad-xwadīh)، بر مردمان ناپیدا بوده‌است؛ زیرا می‌شاید <هستندگانِ>* بسیاری باشند ــ <از قبیل: هستندگانِ>* بی‌بُن، <یا هستندگاني که، خود،>* بُن‌آند، <یا هستندگانِ>* تَن‌مند ــ که بر مردم ناپیدایند.

ولی، نمی‌شاید که هیچ <گوهري>* بی از هست شدنْ به‌آشکاری (=تجلی) رسد.(۶)

یادداشت‌ها

۱-خواننده‌ي فرزانْ‌پژوه بدین نکته آگاهی دارد که، نویسندگانِ دینْ کرد، نخستین بار در همین کتابِ سوم، کرده‌ي چهلُم، بحثِ «هستی و آشکاريِ هستی / وجود و تجلّی»، ــ پسینی و پیشینيِ آن دو را باب کرده‌اند؛ آن هنگام که به خُرده‌سنجی بر بُنْ‌باورهاي مسیحی‌گروانه می‌پردازند.

۲-افلاطون، در دو-چَم‌گوییِ (=دیالوگِ) فیله‌بوس، از زبانِ سقراط، بنیادهاي چهارگانه‌ي زیر را نام‌می‌برد: ۱. بی‌کرانگی، ۲. کرانه‌ساز (=حد)، ۳. کرانمند، و، ۴. خِرَد.

۳-«سخن <ـِ آفریننده>*» را برابرِ با واژه‌ي «سَخْوَن / saxwan» آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده‌ي این روایت (=۱۳۲)، سخنْ گوشه به کلامِ سپندِ «اَهونَوَر» دارد.

۴-سخنواره‌ي «<فراهم‌آوردنِ>* اِمکانِ قانونمندِ آفرینش»، ترجمه‌ي به گمانِ سخنواره‌ي پهلويِ «داد شایِدَن ئیز ئی دَهِشْنْ / dād šāyīdan-iz ī dahišn» است؛ ولی هیچ دلْ‌استواری‌اي به ترجمه‌ي خود نداریم.

۵-اگر بخواهیم رده‌ي بحث را برابرِ فرزانْ‌واژه‌هاي [=فرزانواژه‌ها / مصطلحاتِ فلسفی] فرزانگانِ سده‌هاي میانه در ایران نشان دهیم، مناسب‌ترینِ فرزانْ‌واژه‌ها، بحثِ «**وجود و تجلّی**» است.

۶-نمی‌شود چیزی، هستی نپذیرفته متجلّی شود؛ همه‌ي مُتَجَلّی‌ها نخست موجود شده‌اند؛ سپس، برخي از آنان متجلی شونده‌اند، برخي دیگر نامتجلی.

پس، هستی به نسبتِ تجلی، پیشینْ‌بنیاد است و تجلی به نسبتِ هستی، پسینْ‌بنیاد.

حاجْ‌ملا هادی سبزواری نیز، به پیروی از پیشینیانِ خود، هر تجلی را به شرطِ هستی داشتن ممکن می‌داند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۳. در باره‌ي سودِ برترینِ(۱) هنر<هاي اخلاقی>*، اگرکه در شهریار باشد، برابرِ آموزه‌ي دینِ بهی.(۲)

درخششِ هر کرفه‌اي برخاسته از <درخششِ>* هنر<هاي نهادی / فضایل>* است؛ و، هنر<هاي نهادی،>* آن کرفه را <زماني>* درخشنده‌تر و براي جهان سودمندتر می‌گرداند، اگر که در شهریار یافت شود.(۳)

<کارآیندی و زیبايِ هنرهاي نهاديِ شهریار،>* بمانندِ چشمگانِ آبِ برآمده از چکادِ کوه‌سارها ست که به گوارایی بر دشت‌هاي زرگون فرومی‌ریزد (=rasēd)؛ <به زیبایی>* چونان آتشي ست که <به رقص>* از دوردست‌ها می‌درخشد: <چونان درخششِ>* فروغِ ایزدی.

در میانِ همه‌ي هنرها<يِ نهاديِ شناخته شده،>* بیست و یک تايِ آن‌ها هست که اگر در <شهریارِ>* کشوربان یافت شود، نیکيِ آن‌ها بر تودگان بسي بیش‌تر خواهد رسید.(۴)

<اکنون، هنرهاي نهاديِ (=فضایلِ) بیست و یک‌گانه،
اگر که در شهریار گِرد آیند:>(۵)*

۱. یکي اینکه، شهریاريِ خود را بر فرّه‌يِ <یزدانيِ>* کشوربانان <ـِ پیشین استوارکند؛(۶) زیرا>* از رهگذارِ استوارِشِ شهریاريِ خود <بر فرّه‌يِ یزدانيِ کشوربانانِ پیشین،>* جهان به سامان می‌رسد.

۲. یکيِ دیگر، خیم <وخويِ>* نیک است؛ زیرا از زورِ خیم <و خويِ>* نیکويِ کشوربانان، هرآن خیم <وخويِ>* تودگان نیز رو سويِ نکویی خواهدکرد.

۳. یکيِ دیگر، <گزینشِ>* بِه‌دینی است؛ زیرا از رهگذارِ <گزینشِ>* هرآن بِه‌دینيِ کشوربانان است که، تودگان به دینِ نیک <گراینده>* می‌شوند.

۴. یکيِ دیگر، نیکوْخِرَدی است؛ زیرا از رهگذارِ هرآن نیکوْخِرَديِ کشوربانان است که

رایْ‌فرماییِ درست بر بندگان و، رایْ‌پذیریِ (=rāyēnišnīgīh) بندگان برجای خواهد بود.

۵. یکیِ دیگر، رایِ استوار (=hu-axwīh / ثباتِ رأی) است؛ زیرا زورْفرماییِ (=اقتدارِ) کشوربان بیش از هر چیز نهاده بر رایِ استوار است؛ و از زورفرماییِ کشوربانان است که دشمنان سر فرو خواهند آورد و جهان <از آنان>* پاییده‌خواهدشد.

۶. یکیِ دیگر، نیک‌خواهی (=hu-abarīh / رحمت) است؛ زیرا از رهگذارِ نیکْ‌خواهیِ کشوربانان بر بندگان است که مِهرِ بندگان بر کشوربانان و، <در پیِ آن،>* فرمانْ‌پذیریِ بندگان در کاروفرمان‌هایِ شهریاران و، درستْ‌روشیِ شهریاران در جهان و، سودِ آفریدگان از آن <درستْ‌روشی‌ها>* خواهد بود.

۷. یکیِ دیگر، مِهرورزی است؛ زیرا از رهگذارِ مِهرورزیِ شهریاران، دشمنان <به آمرزشِ>* سردارِ سپاه(؟) دلگرم‌می‌شوند (=wistāxwīhēnd)؛(۷) برزنیان(؟ ?azērīg) به آمرزش <امیدوار می‌شوند؛>* آشوب از گیهان، نااستواری (=čandag) از شهریاری، بیم از مردمان برداشته‌خواهدشد(؟).

۸. یکیِ دیگر، بلندْنظری (=frāx-mēnišnīh) است؛ زیرا از بلندْنظریِ کشوربانان است که برترینِ سودها برایِ همه‌یِ آفریدگانی که اکنون هستند و آنانی که در آینده خواهند بود، به انجام می‌رسد (=kunīhēd).

۹. یکیِ دیگر، نیکْ‌بختْ‌خواهی (=urwāhm-āhangīh)(۸) است؛ زیرا به انگیزه‌یِ نیکْ‌بخت‌خواهیِ کشوربانان است که برترینِ رستگاری‌ها(؟)(۹) به زمانه درمی‌پیوندد.

۱. یکیِ دیگر، یادْکردِ همیشگیِ «شهریاریِ نپاینده / گذرا»(۱۰) است؛

زیرا به سببِ یادْآوردِ <همیشگیِ>* شاهنشاه به ***«ناپایندگیِ شهریاری / مستعجل بودنِ دولت»*** است که کشوربانِ دانا، <بی>بهره‌بودنِ ***«شهریاریِ نپاینده / گذرا»*** را در برابرِ از آنِ خویش کردنِ روانِ پاینده (=ناگذرنده) هرگز فراموش نخواهد کرد (=a-mōšišnīh)؛ <از آنِ خویش‌کردنی‌ای که با>* فراهمْ‌آوردِ آبادانیِ فراخ، <یعنی>* خرسندیِ همه‌گیر و سترگ بر جهانیانِ <زیرِ فرمانِ>* شاهنشاه (=ōy dahibed) شدنی است.

۱۱. یکیِ دیگر، بَرازِشِ هنرها<یِ نهادی / فضایل>* است؛ چه آنکه از بَرازِشِ هنرها<یِ نهادی>* از سویِ شاهنشاه، هنرها<یِ نهادیِ>* تنابندگان، آنی که پیداست درخشیدن خواهدگرفت و آنی که ناپیداست نیرو خواهد گرفت و سربه‌پیدایی‌خواهدگذارد؛ و از

رهگذارِ آنْ (=بَرازِشِ هنرهایِ نهادی)، جهان ویراسته و پیراسته خواهدشد.

۱۲. یکیِ دیگر، برملا کردنِ آهوان <ـِ نهادی / رذائل>* است؛ زیرا از برملا کردنِ آهوان <ـ نهادی، در گستره‌یِ فرمانرواییِ>* شاهنشاه، هرآن آهویِ <نهادی>* میانِ مردمان، آنی که پیدایِ همگان است، کاستی می‌گیرد؛ آن <آهویِ نهادی> که ناپیداست، از زور می‌افتد و <راهِ تبه‌کاری‌اَش>* بسته می‌ماند؛ و، جهانِ مادی از آهوان <ـ نهادی / رذائل>* پاک‌گردانیده‌می‌شود.

۱۳. یکیِ دیگر، همکاری‌ها<یِ شهرنشینان و کشوربان است>*؛ زیرا در همکاریِ کشوربان و شهرنشینان، هرآن دستْ‌نایافتنی(؟ ?a-xwāstag) خواستنی می‌شود(؟ ?xwāhēd)؛ و هرآنی که خواسته‌می‌شود، پیگیری‌می‌شود(؟ ?pāyīhēd)؛ <شهریار، انجامِ>* کارهایِ بزرگِ همگانْ‌خواه(۱۱) را فرمان می‌دهد؛ می‌تواند شهریِ نو پی‌ریزد؛ آبادانی را برایِ همه‌یِ جهانیان <به ارمغان آورد>*؛ کارهایِ کشوری سودرسان <می‌شوند>*؛ آفریدگان فرهیخته‌می‌شوند [یا: کمک کرده‌می‌شوند]؛ <و شهریاریِ>* نپاینده(؟)(۱۲) (=دولتِ مستعجل) را پاینده‌کند؛ وز بهرِ نشان دادنِ (paydāg būd rāy) برتری <ـ خود>* بر دیگرِ شهریارانِ کشورها، می‌تواند طرحِ کارهایِ بس بزرگِ کشوری ریزد (=ārāstan)؛ بخشش و دَهِش بر همه‌یِ آفریدگانْ فریضه‌یِ او می‌شود.

۱۴. یکیِ دیگر، نیکوْفرمانی (=hu-framānīh / فرماندهیِ درست) است؛ زیرا سامانِشِ کارِ جهانْ بنیادْشده بر داد (=عدالت) است و داد، زاییده‌یِ نیکوْفرمانی‌هایِ شهربانان است.(۱۳)

۱۵. یکیِ دیگر، بازگُشادنِ آبرومندانه‌یِ (؟ ?ēwēnagīg)،(۱۴) درگاه <ـِ خود بر کشوریان>* و نشستِ کشوری برپاکردن است (kišwarīg nišast kardan / مجلسِ شورا)؛ زیرا از رهگذارِ درگاهِ آبرومندانه و گشاده‌یِ شهریاران و، فرمانِ نشستِ کشوریِ آنان، گناه‌گرایان (=گناهْ‌آهنگان) را از گناه پشیمانی‌ها باشد و، <راهِ ستمِ>* ستمکامگان بر کسانی که آهنگِ آبادانی دارند (ābād-āhangān xīr)، بسته خواهد ماند؛(۱۵) ستم از ستمدیده (=mustōmandān) جدایی‌گیرد؛ مردمِ شایسته<یِ آزادی>* به آزادی <ـِ خود>* امیدوارمی‌شوند؛ شایسته‌سالاریِ کارفرمایانْ برایِ انجامِ شایسته‌یِ کارها <جایگزین‌می‌شود>*(؟)؛ درویشان [یا: مزدوران / رنجبران] پشتیبانی می‌شوند؛ <این است>* سودِ بزرگِ دستگاهِ شاهنشاهیِ شاهان بر جهانیان.

۱۶. یکیِ دیگر، بخشندگی است؛ از آنجا که آب، پرورنده‌یِ گیاهان است، به همان گونه، بالیدنِ همه‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی، نهاده بر بخشندگی‌هایِ بی‌دریغِ (=frāx-rādīh / گشاده دستی‌هایِ) شهریاران است.

۱۷. یکیِ دیگر، بستنِ راهِ آز است؛ زیرا ماندگاریِ <یاری‌هایِ>* ستودگانِ آسمانی <به زمینیان،>* تنها (=xwad) بازبسته‌یِ بستنِ راهِ آز است؛ <زیرا که از رهگذارِ>* توان<ـِ هر چه بیش‌ترِ شهریاران در بستنِ راهِ آز، راهِ>* آزِ تمامیِ درندگانِ جهان در خستنِ جهان، بسته‌خواهدماند.

۱۸. یکیِ دیگر، بازداشتنِ بیم از خود [یا: خویشان] و از تک‌تکِ جهانیان است؛ زیرا در <نهادْمانِ>* آکنده از بیم، پایشِ آفریدگان ناشدنی است.

۱۹. یکیِ دیگر، نواختن و <به خود>* نزدیک کردن و برکشیدنِ نیکان است؛ زیرا از رهگذارِ عزل و نصبِ نیکان(۱۶) به دستِ شاهنشاه [یا: آنی که کشوربان است]، به زیر افتادن (=عزل) و تباهیِ هر بدی، شکوفایی و فرازینگیِ (=نصب) همه‌گونه نیکی <خواهد بود>*.

۲۰. یکیِ دیگر، کارفرمایِ نیکِ کاردیده <بر سرِ کارها>*(۱۷) برگماردن است؛ زیرا به سببِ بر<گماردنِ>(؟) کارفرمایِ نیکِ کاردیده بر جهانیان، ، تخصیصِ سزاوارانه <یِ بودجه،>*(۱۸) (=sazāg-baxtārīh) بهره‌یِ همگان می‌شود(؟؟ paywandēd)؛ <و از این رهگذار،>* آبادانی و نیکی و سودِ برآمده از کشوربانان فراچنگ‌می‌آید (=bawēd).

۲۱. یکیِ دیگر، دانایانه، تن‌دردادن به پرستشِ یزدان است؛ زیرا از رهگذارِ تن در دادنِ دانایانه‌یِ شهریار به پرستشِ یزدان، پرستشِ ژرفانه‌یِ (=ēwagānagīhā* / اژژرفایِ جانِ)(۱۹) جهانیان بر شاهنشاه [یا: به پیروی از آن شهریار](۲۰) و، زورمندیِ شهریاری و، رواجِ فرمان<هایِ شهریار>* و، رواجِ دادِ شهریاران بر جهان و، سودِ برترینِ تابندگان <خواهد بود>*.

یادداشت‌ها

۱-«سودِ برترین» را برابرِ «اَبَرْدَر-سُدیهْ / abardar sūdīh» آورده‌ایم؛ می‌توان «سودِ دوچندان» نیز ترجمه کرد.

۲-نظر گاهِ نویسنده این است که، هنرهایِ اخلاقی (=فضایل) همیشه، برایِ مردمْزادگان سودمند اند؛ ولی زمانیِ بالاترین میزانِ سودرسانی را خواهند داشت که: در شهریار گِرد آمده باشند.

۳-بحث و فحصِ این روایت (=کرده‌یِ ۱۳۳) را بسنجید با مرصادُالعبادِ نجم‌الدینِ رازی، بابِ پنجم، فصلِ دوم، در بیانِ حالِ ملوک و سیرتِ ایشان با هر طایفه از رعایا.

۴-«نیکیِ آن‌ها» را برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ «نِکیه نی ئزیش / nēkīh ī aziš» آورده‌ایم؛ احتمال‌می‌دهیم بازگشتگاهِ (=مرجعِ) «š / آن»، همان بیست و یک فضیلتِ جمع آمده در شهریار است.

۵-بسنجید با بحثِ «سلطان، ظلُّ ا..» در واژْنامه‌یِ مرصادُالعبادِ نجم‌الدینِ رازی، بابِ پنجم، فصلِ اول.

۶-آیا نگریسته‌یِ نویسنده این است که شهریار می‌باید اصولِ کشورداریِ خود را بر فروغِ ایزدیِ کشوربانانِ باستانی، چونان جَم و کیومرث و فریدون استوار کند، یا بر هر شاهیِ که درستْ‌روشانه بر بنیادِ آموزه‌هایِ دین رفتارکرده و حکومت کرده است؟

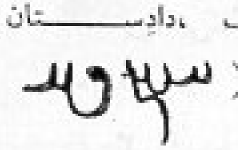
۷-نام-فرزوه‌یِ «وِیشْتاخْوِیهْ / wistāxwīh / گستاخی» در زبانِ پهلوی هم به معنیِ گستاخی است و هم به معنیِ اعتماد. در کتابِ ششمِ دینْ‌کرد بیش‌تر به معنیِ اعتماد و دلگرمی و دلْ‌استواری به کاررفته‌است؛ نمونه را:

DK VI, C 51): ēn-iz ēd ku ....; ud kē wahman-dārīh āštīh <ud> az āštīh wistāxwīh; ud az wistāxwīh dōstīh;

۸-«نیکْ‌بختْ‌خواهی» را برابرِ سخنواره‌ای آورده‌ایم که ما آن را «اُرْواهْمْ-آهَنگیه / urwāhm-āhangīh» خوانده‌ایم؛ معنایِ درونْ‌نمایانه‌یِ آن، «آهنگِ سعادتبار کردنِ دیگران» است.

با واژه‌ونگارشیِ نزدیکِ به این سخنواره‌یِ دینْ‌کرد، در دادستانْ‌دینیک، پرسشِ چهارُم، بندِ

پایانی، بندِ چهارُم نیز روبه‌رو می‌شویم:

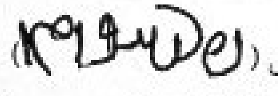
دادِستان، ۱۸۷، ت‌د۴الف، ۶-۵): šnāyišn ī urwāhm āhangīh(? ) ud xwārīh.

۹-«رستگاری‌ها» را برابرِ واژه‌ای از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را با گمانمندی، بُوزیشْنیگیها / bōzišnīgīhā خوانده‌ایم. اگر سیمای نمایانِ واژه را در نظر بگیریم، بیزِشْکیه / bizeškīh خوانده می‌شود.

۱۰-«شهرباریِ نپاینده / گذراه را برابرِ «فْرَساوَنْدْ-خْوَدائیه / frasāwand-xwadāyīh» آورده‌ایم؛ و از آن، معنایِ «دولتِ مستعجل» را مرادکرده‌ایم.

۱۱-«کارهایِ همگانْ‌خواه» را برابرِ «شْنُمَگان ئی وُزُرْگْ / šnōmagān ī wuzurg» آورده‌ایم؛ از این واژه، معنایِ «امورِ عامُ‌المنفعه» را درمی‌یابیم.

برگردانِ واژه‌به‌واژه‌یِ آن: «خرسندی‌هایِ بزرگ» است.

۱۲-واژه‌ای راکه «نپاینده» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ () نوشته‌آمده‌است که سیمایِ نگارشیِ واژه‌یِ فْرَشْگَرْدْ را دارد؛ ولی به گمانِ ما، کژنوشته‌ایِ درهم‌ریخته برایِ واژه‌یِ پهلویِ «فْرَساوَنْدیهْ / frasāwandīh» است. نگاه‌کنید به روندِ بحث.

۱۳-نوشتارِ پهلویِ این بند (=بندِ چهاردهُم) کمی تاریکْ‌نما ست. بر ما روشن و شناخته نیست که از خوبْ‌فرمانیِ مردم از شهریاران سخن می‌گوید یا از خوبْ‌فرمانیِ شهریار از دین.

۱۴-واژه‌ای راکه با گمانمندی، «آبرومندانه» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشی نوشته آمده که ما آن را «ئِوِنَگیگ / ēwēnagīg» خوانده‌ایم. بسا که نویسنده، از کاربردِ این واژه، معنایِ «انواعِ هنر و تجمل» را فرادیدِ خود داشته است.

۱۵-یا: <راه>* ستمکامگان در آزادی‌هایِ بی‌بندوبار (=آزاد آهَنگان خیرْ / āzād-āhangān xīr) بسته خواهدماند.

۱۶-«عزل و نصبِ نیکان» را برابرِ سخنوارهٔ «فْرازیه ئُد اُبازیه ئی نیکان» آورده‌ایم.

۱۷-«کارفرمایِ کاردیده بر سرِ کارها گماردن» را برابرِ «اَبْدَسْتْ کار فْرَمان / abdast kār framān» آورده‌ایم.

۱۸-«بودجه» را از سرِ گمان به ترجمه افزوده‌ایم؛ زیرا «کنش‌پذیر / مفعول» سخنواره‌یِ پهلوی

«سَزاگ-بَخْتاریهْ / sazāg-baxtārīh» بر ما روشن و شناخته نیست؛ یعنی، در جمله‌یِ در نظر، دانسته‌نیست که چه چیزی، به‌سزاواری، میانِ جهانیان، در جایِ درستِ خود تخصیص می‌یابد؟

۱۹-سخنواره‌یِ «پرستیشِ ژرفانه‌یِ جهانیان بر آن شهریاره»، ترجمه‌یِ به گمانِ سخنواره‌یِ پهلویِ زیر است:

*ēw-gānagīhā paristīdan ī gēhānīgān ō ōy ī dahibed

بر ما روشن و شناخته نیست که این جمله، معنایِ: «پرستیشِ ژرفانه‌یِ جهانیان ایزد را آنهم به پیروی از شهریاره می‌دهد، یا، «پرستیشِ ژرفانه‌یِ تودگان، شاهنشاه را به نمایندگی از ایزده.

۲۰-بسنجید با سخنِ گزافِ سعدیِ آمرزیده:

«النّاس علی دینِ مُلوکِهِم».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۴. دربارهٔ‌ِ باهَمْ‌آیی (paydāgīh / پیدایی / ظهور) ابزارها <یِ شش‌گانه>ای که با آن‌ها شهریاری بِسامان می‌شود و، آفریدگان نیز، به سببِ خوشنودیِ اَمْشاسپَندِ نیکِ شهریور، سامان داده می‌شوند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.[۱]

نشانگانِ شش‌گانه‌یِ <خوشنودی و فرودِ>* «اَمْشاسپَندِ شهریور» اینانند:
«خْشَثْرَه»، که همان شهریار است؛ «وَنیریه»، یعنی دین؛ «اَیوخْشوشتَه»، یعنی زین؛ «مَرْزْدیکایی»، یعنی آمرزش؛ «ثْرَئو»، یعنی گنج‌یار (=خزانه)؛ «دْرَغْیِ»، یعنی سپاه.

تنها زمانیِ دادوآیینِ شهریاری به آشکاری می‌رسد [یا: تنها زمانیِ دادوآیینِ بهمنانه‌یِ(؟)[۲] شهریاری به آشکاری می‌رسد]، که ابزارها <یِ شش‌گانه‌اَش>* بِسامان‌شود؛ از آن رو، سامانِشِ شهریاری نهاده‌شده بر این شش <عاملِ زیر>* است:

۱. شهریار، ۲. دین، ۳. آمرزش، ۴. زینْ‌ابزار، ۵. گنج (=خزانه)،[۳] ۶. سپاه.

و اینگونه پیداست هرگاه یکیِ از این شش <عاملِ برشمرده>* برجای نباشد، یا، باهَمانه، <در یک راستا>* همزور نباشد، شهریاری نااستوار و ناپاینده (=wihērišnīg) <خواهد شد>.

۱. زیرا اگر شهریار <بر تخت>* نباشد، شهریاری بی‌نام و، دین بی‌رواج و، زینْ‌ابزار ناکارآمد و، آمرزش (=بخشودگی) ناپیدا (=بی‌اثر) و، انبارِ خزانه تُهی(؟) و بی‌پشتوانه[۴] و، سپاه پراکنده خواهد بود.

۲. و اگر که دین در میانه نباشد،[۵] فرمان‌هایِ شهریار رستگاری ببار نمی‌آورد [یا: فرمان‌هایِ شهریار، فرجامِ رستگارانه نخواهد داشت] و، زینْ‌ابزار آسیب‌دیده(؟) و، آمرزش در ستیزِ با خواستِ(؟) شایستگان و، خزانه دچارِ کاست و افزود و، سپاه به سببِ فرمان نابرداری رام‌نشدنی(؟ a-niyōšāg) خواهد بود.

۴. اگر که زینْ‌ابزار در میان نباشد، شهریار ترسنده از <یورشِ>* اَنیران و، <دین از

تازشِ>* از دین برگشته‌ها (=آشَموغان) لرزان(؟) و،[۶] آمرزش، سویِ برادرِ دروغینِش، یعنی سستی و بی‌نظمی (=a-wirāyišnīg) و، خزانه بی‌پشتوانه (=a-frasp) و، سپاه بی‌ساز و برگ خواهد بود.

۳. اگر بخشودگی (=آمرزش) در کار نباشد، شهریار پُر دشمن و، دین نکوهیده[۷] و، زینْ‌ابزار <برایِ دور راندنِ>* دشمنان بی‌ابزار [یا: زینْ‌ابزار در برابرِ دشمنان بی‌زور] و، خزانه به سببِ اِهمال‌کاری(؟)[۸] به‌کاربرده‌نشده (=wany / مُهمَل) و، سپاه گراینده به جدایی از دستگاهِ شاهی خواهدبود.

۵. اگر که خزانه تهی باشد، شهریار تهیْ‌کیسه (=بی‌بودجه) و، دین نیازمند <ـ وجوهات؟>* و، زینْ‌ابزار شکسته و، بخشودگیِ زوْرآورانِ بدکاره[۹] (یاغیان؟) بی‌فرجام و، سپاه بی‌ساز و نوا (=driyōš / فقیر) و بی‌زور خواهد بود.

۶. اگر سپاه در میان نباشد، شهریار بی‌فرمانبردار و، دین بی‌پیرو و، زینْ‌ابزار بدرد نخور و، بخشودگی ...(؟) و، خزانه بی‌سود (راکد؟) خواهد بود.

از رهگذارِ همزوریِ این شش <عامل،>* شهریاری، به سببِ سامانِشِ برخاسته از باهمْ‌آییِ (=پیدایی / آشکاری) ابزارها، تهی از کاستی خواهد شد (=an-āhōgīhēd).

یادداشت‌ها

۱-«شهریور»، یکیِ از اَمْشاسْپَنْدان است؛ و در عالَمِ روحانی نماینده‌یِ سلطنتِ ایزدی و فرّ و اقتدارِ خداوند و شهریاریِ مطلقهٔ اهورامزدا است. از اوست فرّ و پیروزیِ پادشاهانِ دادگر.

«اوشیدری، جهانگیر، دانشنامهٔ مَزْدْ یَسْنا».

در این روایتِ از دینْ‌کرد، دو نکته پذیرایِ دیدن است:

یکیِ، خوشنودیِ امشاسپندِ نیکِ شهریور از پیدایی و باهم‌آییِ شش ابزار، برایِ هستیدن و ایجادِ شهریاریِ نمونه در زمین است؛

دیگری، سخنواره‌یِ «شَهْرِوَر اَمَهْرَسْپَنْدْ / šahrēwar amahraspand» است؛ در جایگاهِ نمونه‌یِ برینِ (=مینو-دیسه‌یِ / مُثُلِ اَعلایِ) شهریاری.

۲-سخنواره‌ای راکه برایِ آن دو گونه ترجمه نشان‌داده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ (...) نوشته‌آمده‌است که قرائتِ نماییِ آن «kē ka» است؛ ولی می‌تواند «مَنْوَهْمَد /

manwahmad» نیز خوانده شود. به معنیِ <دادوآیین> بهمنانه.

۳-برای خوانندهٔ نکته‌دان آشکار است که، سخنِ از گنج، همان سخن از بودجه، مالیات‌ها و دارایی‌هایِ دستگاهِ حکومتی است؛ نه گنج در معنایِ امروزیِ آن.

۴-«بی‌پشتوانه» را برابرِ «آب-پانگ / abē-pānag» آورده‌ایم.

۵-با اینکه دین همیشه در میانه هست، می‌توان پرسید که نویسندهٔ روایت، از به‌میان‌نهادنِ این پرسش (=اگر دین درمیانه نباشد) چه آهنگی داشته است؟

پاسخ چنین است: دین، در دستگاهِ حکومتی و همراستا با دستگاهِ حکومتی و فرماندهِ بر آن درنظراست؛ وگر نه، دین همیشه در میانه هست.

۶-«لرزان» را برابرِ واژه و نگارشی از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که با گمانمندی آن را «اَن-ئُوستیگ / an-ōstīg» خوانده‌ایم؛ می‌توان، البته باز با گمان، «اَن-اَبِستاگ / an-abēstāg» یا «اَن-اَبایِیشت/ an-abāyist» نیز خواند که به ترتیب، معنیِ «بی‌کتابی» و «ناباایستمند / غیرِ ضروری» می‌دهد.

بهر روی، برایِ یک پژوهشِ همسنجانه در دیگرِ بُنْ‌نوشت‌هایِ پهلوی، نگاه کنید به «دادِستانْ‌دینیک، پرسشِ سی و یکم، بندِ چهارم [بُنْ‌نوشتِ پهلوی را در دستنویس ت‌د۴الف، برگْ‌نوشت ۲۳۰ اُم، خطِ ششم دنباله‌گیری‌کنید].

۷-«نکوهشِ دین»، به گمانِ ما سخنْ گوشه به خُرده‌گیری‌ها و انتقاداتِ کلامی‌ای دارد که بُنْ‌باورهایِ دینِ رسمی را به زیرانـدرِ پرسش می‌برد. نویسندهٔ این روایت، این معنا را با سخنوارهٔ «دِن نیکُوهیدگ / dēn nikōhīdag» فرامی‌گوید.

۸-«به سببِ اِهمالکاری» را با گمانورزی برابرِ واژهٔ «پَد-زَداریه / pad-zadārīh» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم. بسا که نویسنده، در نبودِ آمرزش و بخشندگی، برایِ خزانه، خسّت و زُفتی و راکد ماندنِ بودجهٔ مملکتی را فرادیدِ خود داشته است.

۹-«زورآورانِ بدکاره» را برابرِ «اَبارون-تُوانیگان / abārōn tuwānīgān» آورده‌ایم؛ آیا یاغیان و طغیانگران را در نظر دارد؟ آیا بر این نظر است که اگر گنجْ‌خانه تهی باشد، آمرزشِ یاغیان، از آنجا که نمی‌توان آنان را راضی نگه داشت، بهره‌ای در بر ندارد؟

به زبانِ روشن‌تر، تا پولی درکیسه نباشد دشمن سرفرو نخواهد آورد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۵. در بارهٔ <گونه‌هایِ>* جُست‌وجویِ فرّه<یِ یزدانی>* و، <گونه‌هایِ>* رویِ‌برگاشتنِ (=mōšišn) از آن (=فرّهٔ یزدانی)؛ و، در بارهٔ گونه‌هایِ فرازین و فرودینِ آن، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

گونه‌هایِ جُست‌وجویِ فرّه<یِ یزدانی>* و، گونه‌هایِ رویِ‌برگاشتنِ از آن، این شانزده <تایند>:

نخست، گونه‌هایِ هشت‌گانهٔ جُست‌وجویِ فرّهٔ یزدانی:>*

۱. یکی، آن کسی که در جُست‌وجو<یِ فرّهٔ یزدانی>* پارسایانه کوشا است: اگر آن را بیابد سپاسگزار است؛ اگر نیابد، خرسند و شکیبا ست (=a-bēš / بی‌دغدغه).(۱)

و این (=ش ۱)، همان «فرازترین گونه» در <بحثِ گونه‌هایِ>* **«پارسایانه در جُست‌وجویِ فرّه<یزدانی>* کوشیدن»** است.(۲)

۲. یکی، آن کسی که در جُست‌وجو<یِ فرّهٔ یزدانی>* پارسایانه کوشا ست: اگر بیابد، سپاسگزار است؛ اگر نیابد، هم خرسند است و هم ناشکیبا (=خرسندیِ توأم با ناشکیبایی).

۳. یکی، آن کسی که در جُست‌وجو<یِ فرّهٔ یزدانی>* پارسایانه کوشا ست: اگر آن را بیابد ناسپاسی نشان‌می‌دهد؛ اگر نیابد، خرسند و شکیبا ست.(۳)

۴. یکی، آن کسی که در جُست‌وجو<یِ فرّهٔ یزدانی>* پارسایانه کوشا ست: اگر آن را بیابد ناسپاسی نشان‌می‌دهد؛ اگر نیابد، هم خرسند و هم ناشکیبا ست.

این سه (=شماره‌هایِ ۲، ۳، ۴)، در <بحثِ>* **«پارسایانه در جُست‌وجویِ فرّه<یِ یزدانی>* کوشیدن»**، «گونه‌هایِ آمیخته» <نام دارند>*.

۵. یکی <دیگر،>* آن کسی که در «جُست‌وجو<یِ فرّهٔ یزدانی>* تبه‌کامانه (=abārōn) می‌کوشد؛(۴) اگر بیابد ناسپاسی نشان‌می‌دهد؛ اگر نیابد خرسند و گلایه‌مند <به یوبهٔ همان خویِ تباهَش>* است.

این (=ش ۵)، در <موضوع>* **«تبهْ‌کامانه در جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی>* کوشیدن»**، بدترینِ گونه‌ها ست.

۶. یکی <دیگر،>* آن کسی که در «جُست‌وجو <یِ فرّه‌یِ یزدانی>* تبهْ‌کامانه می‌کوشد: اگر بیابد ناسپاسی نشان‌می‌دهد؛ اگر نیابد خرسند است و شکیبا (=بی‌دغدغه).

۷. یکی، آن کسی که در «جُست‌وجو <یِ فرّه‌یِ یزدانی>* تبهْ‌کامانه می‌کوشد: اگر بیابد سپاسگذار است؛ اگر نیابد خرسند است ولی به ناشکیبایی.(۵)

۸. یکی، آن کسی که در «جُست‌وجو <یِ فرّه‌یِ یزدانی>* تبهْ‌کامانه می‌کوشد: اگر بیابد سپاسگذار است؛ اگر نیابد خرسند و شکیبا ست.

این سه (=شماره‌های ۶، ۷، ۸)، در <بحثِ>* **«تبهْ‌کامانه در جویِ فرّه <یِ یزدانی>* کوشیدن»**، <گونه‌های>* آمیخته <نام دارد>*.

دیگرِ گونه‌ها (=روی برگاشتنِ از فرّه‌یِ یزدانی):

۹. یکی، آن کسی که از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی، نه به انگیزه‌یِ تبه‌خویی، بلکه با گمانی>* پارسایانه روی‌برگاشته (=frārōn mōš) است: <از این روی،>* در یافتنِ آن سپاسگزار است؛ در <نیافتنِ آن>* خرسند و شکیبا ست (=a-bēš / بی‌دغدغه).

و این (=ش ۹)، همان «فرازترین گونه» در <بحثِ>* **«پارسایانه از جُست‌وجویِ فرّه <یزدانی>* روی‌برگاشتن»** است.

۱۰. یکی <دیگر،>* آن کسی که، از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی، نه به انگیزه‌یِ تبه‌کامی، بلکه با گمانی>* پارسایانه روی‌برگاشته است: در یافتنِ آن سپاسگزار است؛ در نیافتنِ آن خرسندِ <توأم با>* ناشکیبایی است.

۱۱. یکی، آن کسی که، از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی، نه به انگیزه‌یِ تبه‌کامی، بلکه با گمانی>* پارسایانه روی‌برگاشته است: اگر آن را بیابد سپاسگزار نخواهد بود؛ و در نیافتنِ آن خرسند و شکیبا ست.

۱۲. یکی، آن کسی که، از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی، نه به انگیزه‌یِ تبه‌کامی، بلکه با گمانی>* پارسایانه روی‌برگاشته است: اگر آن را بیابد ناسپاسی پیشه‌می‌کند؛ در نیافتن <ـِ فرّه‌یِ یزدانی،>* خرسندیِ <توأمِ با>* ناشکیبایی دارد.

این سه (=شماره‌هایِ ۱۰، ۱۱، ۱۲)، در <بحثِ>* **«پرهیزگارانه روی برگاشتنِ از**

جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی>*»، گونه‌هایِ آمیخته <نام دارد>*.(۶)

۱۳. یکی، آن کس که از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی>* تبهْ‌کامانه روی‌برگاشته‌است: <از این روی،>* اگر آن را بیابد ناسپاسی‌پیشه‌می‌کند؛ اگر نیابد، هم خرسند و هم ناشکیبا ست.

و این (=ش ۱۳)، همان «بدترین گونه» در <بحثِ>* **«تبهْ‌خویانه روی برگاشتنِ از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی>*»** است.

۱۴. یکی <دیگر،>* آن کسی که از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی>* تبهْ‌کامانه روی‌برگاشته‌است: اگر آن را بیابد ناسپاسی نشان‌می‌دهد؛ اگر نیابد، خرسند و شکیبا ست.(۷)

۱۵. یکی، آن کسی که از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی>* تبهْ‌کامانه روی‌برگاشته‌است: اگر آن را بیابد سپاسگذار است؛ اگر نیابد، خرسند است و نالان (=bēšōmand).

۱۶. یکی، آن کسی که از «جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی>* تبهْ‌کامانه روی‌برگاشته‌است: اگر بیابد سپاسگذار است؛ اگر نیابد خرسند و شکیبا ست.

این سه (=شماره‌هایِ ۱۴، ۱۵، ۱۶)، در <بحثِ>* **«تبهْ‌کامانه از جُست‌وجویِ فرّه <یِ یزدانی>* روی برگاشتن»**، «گونه‌هایِ آمیخته» <نام دارد>*.

یادداشت‌ها

۱-از سرِ خِرَد (=منطقاً)، آن کسی که پارسایانه و کوشش‌مندانه در جست‌وجویِ فرّه‌یِ یزدانی است، می‌باید زمانِ یافتنِ آن سپاسگزار باشد، ولی اگر آن (=فرّه‌یِ یزدانی) را نیافت، ناخرسند از این نیافتن باد. و این، می‌تواند فرازترین گونه‌یِ **«پارسایانه در جست‌وجویِ فرّه‌یِ یزدانی برآمدن»** باشد؛ ولی روشن نیست که نویسنده‌یِ این روایت، در این بند (=ش ۱)، با چه سنجه و معیاری خرسندیِ از دست‌نیافتنِ به فرّه‌یِ یزدانی را برترین گونه می‌شمرد. زیرا فردِ مزدایی معتقد و باورمند، به سببِ دست‌نیافتنِ به فرّه‌یِ یزدانی نمی‌تواند خرسند و شکیبا باشد.

رویِ‌هم‌رفته، روندِ بحث و بخش‌بندیِ آن در این روایت، نشان می‌دهد که نویسنده، یا نویسندگان، باریک‌روشانه، متوجه پی‌آمدهایِ خِرَدْشکیب یا خِرَدْناشکیبِ (=منطقی یا غیرِ منطقیِ) بحثِ خود نیستند.

۲-آن گونه که نویسنده شرح می‌دهد، مردمْ‌زادگان، در پیوند با بحثِ فرّه‌یِ یزدانی و گونه‌هایِ آن، شانزده گونه رفتار از خود نشان می‌دهند: از آن میان، هشت تایِ آن، بحثِ **«جُست‌وجویِ فرهِ یزدانی»** است؛ هشت تایِ آن، بحثِ **روی برگاشتنِ از فرّه‌یِ یزدانی** است. پیداست که نمونه‌یِ

«جُست‌وجويِ فره‌يِ يزداني» از هشت تايِ ديگر (=يعني: رويْ‌برگاشتنِ از فرّه‌يِ يزداني) شريف‌تر است. از ميانِ نمونه‌هايِ هشت‌گانه و شريفِ «جُست‌وجويِ فره‌يِ يزداني»، سه تايِ آن‌ها، به انگيزه‌يِ «پارسايانه کوشيدن»، در ميانِ هشت گونه‌يِ «جُست‌وجويِ فره‌يِ يزداني» شريف‌تر است؛ از ميانِ آن سه‌تا نيز، نمونه‌يِ خرسنديِ مطلق، چه هنگامِ يافتنِ فرّه و چه در نيافتنِ فرّه‌يِ يزداني، از هشت تايِ ديگر شريف‌تر است. اين معنا، دلآهنگِ نويسنده از اين بحث است.

۳-آيا به‌راستي مي‌توان پذيرفت کسي، برايِ نمونه فردِ مزدايي باورمند، پارسايانه در جست‌وجويِ فرّه‌يِ يزداني باشد، و پس از يافتنِ آن ناسپاسي پيشه کند، و اگر نيابد خرسندي پيشه کند؟

روندِ ساختگيِ بحث در اين روايت، نياز به روشنْ‌سازي ندارد.

۴-«تبهْ‌کامانه مي‌کوشد» را برابرِ سخنواره‌يِ پهلويِ «اَبارُون-تُخْش / abārōn-tuxš» آورده‌ايم. آشکار است که نويسنده به شخصِ وارونه‌کارِ تبه‌کامِ کوشنده در بدي و بدکرداري نظر دارد.

۵-آيا مي‌توان شخصِ وارونه‌کارِ تبه‌کامي (=اَبارُون-تُخْش) را يافت که هم در جست‌وجويِ فرّه‌يِ يزداني برآيد و هم از يافتنِ آن شادمان باشد؟

انگيزه‌يِ ما از به‌ميان‌نهادنِ اين پرسش، نشان دادنِ بخش‌بنديِ ساختگيِ بحث است.

۶-همان گونه که نويسنده‌يِ روايت در اين بند فرامي‌گويد، با سه نمونه روبه‌روايم که کسي، البته پارسايانه، از جست‌وجويِ فرّه‌يِ يزداني روي‌برگرفته است؛ ولي مگر مي‌توان چنين کسي را در انديشه آورد که هم فرديِ پرهيزگار و پارسا باشد، و هم روي از فرّه‌يِ يزداني برگيرد؟

آيا نويسنده به افرادِ پرهيزگار و پارسايِ جداکيش نظر دارد؟

برايِ نمونه مانی‌گرايان يا مسيحی‌گرايان.

گمانِ ما اين است که به منافقينِ پارسانمايِ زمانِ خود (=مانی‌گرايان) نظر دارد.

سخنواره‌يِ «اگر آن را (=فرّه‌يِ يزداني) بيابد ناسپاس و نالان است» شايد گواهيِ بر درستيِ ديدوداوريِ ماست.

نه مي‌توان پذيرفت که فردِ مزدايي از يافتنِ فرّيِ يزداني نالان و ناسپاس باشد، و نه مي‌توان پذيرفت که فردِ پارسايِ مسيحی‌گرايي در جُست‌وجويِ فرّه‌يِ يزداني برآيد.

۷-به چشمِ خِرَد، اين گونه (=ش ۱۴) مي‌بايد «بدترين گونه / wattom ēwēnag» نام گيرد؛ ولي در نام‌گذاري و بخش‌بنديِ ساختگيِ اين روايت چنين نيست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۶. در بارهٔ <شناختْ‌نشانِ مردمْ‌زادگان>* توانمند و ناتوان <از نظرِ نیروگانِ مینَوی و گیتیایی،>* برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

شناختْ‌نشانِ توانمندی،[۱] داشتنِ «نیرويِ گزينشگری» (=wizīngarīhā / تشخيص)[۲] براي انجام دادن يا رويْ‌برگاشتنِ <آگاهانه و آزادْکامانه>* از کارهاست.

شناختْ‌نشانِ ناتواني (=an-ādānīh)، «نبودِ نيرويِ گزينش» براي انجام‌دادن يا روي برگاشتنِ <آگاهانه و آزادْکامانه>* از کارهاست.[۳]

در اين چارچوب (=wimand)، سخن، تنها مي‌تواند <گِردِ>* چهار دسته (=نوع) کرانمندشود (=parwandišnīg / محصور شود)؛ <چم و چرايِ اين چهار دسته،>* از داوری‌اي (=wizīr / گزارش) که دربارهٔ انواعِ آني که توانمند <در گزينش>* است و آني که ناتوان <از گزينش>* است، به‌آشکاري مي‌رسد.[۴]

۱. دسته‌يِ يکُم: توانمند <از قوه‌يِ گزينش و، بهره‌مند از نيروگانِ>* مينَوی و گيتيايي است؛ و داوری‌اي <که دربارهٔ‌اش مي‌شود اين است که او:>* مردمیْ‌زاده‌يِ هوشيارِ توانمند (=<an>-armēšt[x]) از نظرِ همه‌يِ اندام‌هايِ ابزارگونه‌يِ تن (=ī tan abzār) است.

۲. <دسته‌يِ ديگر، توانمند از قوه‌يِ گزينش و، بهره‌مند از نيروگانِ مينَوی و بی‌بهره از قوايِ گيتيايي است: داوری‌اي که دربارهٔ‌اش مي‌شود اين است که او، مردمیْ‌زاده‌يِ هوشيار، ولي کژْاندام (=armēšt / عليل / ترنجيدهْ‌اندام) از نظرِ اندام‌هايِ ابزارگونه‌يِ تن است.>[۵]

۳. يک دسته‌يِ ديگر، ناتوان از نظرِ <قوه‌يِ گزينش و، بی‌بهره از نيروهايِ>* مينَوی و، توانمند از نظرِ <بهره‌مندي از نيروگانِ>* گيتيايي است؛ داوری‌اي <که دربارهٔ‌اش مي‌شود اين است که او،>* از نظرِ هوش ناکارآمد است؛ ولي تندرست از نظرِ همه‌يِ اندام‌هايِ ابزارگونه‌يِ تن‌است.[۶]

این <نمونه، یعنی دسته‌یِ سوم،>* تنها برایِ <تکمیلِ بحثِ چهار دسته از مردم در آرایشِ زبانی و>* سخن است؛ و در چارچوب <ـِ جهانِ دیداری>* نمی‌گنجد؛ زیرا، ناتوان <از نظرِ قوه‌یِ گزینش و بی‌بهره از قوایِ>* مینَوی، از نظرِ هوش ناکارآمد است و، <مردمی‌زاده‌یِ>* ناکارآمد از نظرِ قوایِ هوشی در جهانِ مادی نمی‌تواند توانمند باشد.

۴. دسته‌یِ دیگر، ناتوان از نظرِ <قوه‌یِ گزینش و بی‌بهره از نیروگانِ>* مینَوی و گیتایی است: و داوری‌ایِ <که درباره‌اش می‌شود این است که او،>* دارنده‌یِ هوشِ ناکارآمد و کژاندام (=ترنجیده‌اندام / معلول) از نظرِ همه‌یِ اندام‌هایِ ابزارگونه‌یِ تن‌است.

یادداشت‌ها

۱-«توانمندی» را برابرِ «آدانیگیه / ādānīgīh» آورده‌ایم؛ و معنایی برابرِ با داشتنِ کامِ آزادانه و آزادْکامی و اختیار را از آن فرا اندیشه داشته‌ایم.

۲-«داشتنِ نیرویِ گزینشگری» را برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ «هَستیه ویزینگَریها تُوان / hastīh wizīngarīhā tuwān» آورده‌ایم؛ این معنا، در فرزانْ‌نامه‌ها، با سخنواره‌یِ «**وجودِ قوه‌یِ تشخیص**» فراگفته می‌شود.

۳-«نبودِ نیرویِ گزینش» را برابرِ با سخنواره‌یِ «نِستیه ئی ویزینگَریها تُوان / nēstīh ī wizīngarīhā tuwān» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ در فرزانْ‌نامه‌ها، این معنا، با سخنواره‌یِ «**عَدَمِ قوه‌یِ تشخیص**» فراگفته می‌شود.

۴-پس از این، نویسنده‌یِ روایت، به گونه‌ایِ آرایه‌مند، هر کدام از مردمِ توانمند و ناتوانِ از نظرِ قوه‌یِ گزینش را به دو دسته بخش می‌کند: آن مردمی‌زاده‌یِ توانمندی که از نیروگانِ مینَوی و گیتایی، هر دو، بهره‌ور است، و، آن ناتوانی که از قوایِ مینَوی و گیتیای هر دو بی‌بهره است؛ و یا، آنی که تنها از یکی از آن دو نیرویِ مینَوی یا گیتیای بهره‌مند است.

بر همین پایه، مردمان را به چهار دسته‌یِ زیر بخش می‌کند:

۱. توانمند از نظرِ قوه‌یِ گزینش و بهره‌مند از دو نیرویِ مینَوی و گیتایی؛

۲. توانمند از نظرِ قوه‌یِ گزینش و بهره‌مند از نیرویِ مینَوی و بی‌بهره از نیرویِ گیتایی؛

۳. ناتوان از نظرِ قوه‌یِ گزینش و بی‌بهره از نیرویِ مینَوی و بهره‌مند از نیرویِ گیتایی؛

۴. ناتوان از نظرِ قوه‌یِ گزینش و بی‌بهره از دو نیرویِ مینَوی و گیتایی.

پس از آن، داوریِ کوتاهانه‌ای را در باره‌یِ آنان برمی‌گوید؛ ولی، بدرستی فرایاد می‌آورد که دسته‌یِ سوم در جهان یافت نمی‌شود و نمی‌تواند هستی بپذیرد.

۵-بندِ شماره‌یِ «دو / ۲» را درونِ پرانتزِ گوشه‌دار نوشته‌ایم زیرا در چاپ‌هایِ کنونیِ دینْ‌کرد عبارتِ درنظر برجای نیست. افزودنِ آن به متنِ پهلوی برابرِ نظرِ موبد سنجانا انجام گرفته است.

فراروندِ سخن به گونه‌ایِ هست که در سنجشِ با عبارت‌هایِ پس و پیش بتوان صورتِ خِرَدپذیرِ عبارتِ از دست‌رفته را بازیابی و بازنویسی کرد. با همه‌یِ این‌ها، آوانویسی و ترجمه‌یِ ما از این عبارتِ ازدست‌رفته و بازسازی شده (=بندِ ۲)، اندکی با گزارشِ موبد سنجانا جداسانی دارد.

۶-پس از این، نویسنده نشان می‌دهد که دسته‌یِ سوم (=ش ۳)، در جهانِ مادی دیده نمی‌شود؛ بلکه اختصاصِ یک بند به این بحث تنها برایِ فرساختِش (=تکمیلِ) سخن است؛ و نمونه و دسته‌یِ سوم در جهانِ دیداری و پدیداری نمی‌تواند هستی بپذیرد.

به دیگر سخن، دسته‌یِ سوم، تنها برایِ خالی نبودنِ عریضه نوشته آمده است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۷. در این نکته که، <نیروهایِ>* مینَوی و گیتیایی، از رهگذارِ همنیرویی، همچون همزمان، در ساختارِ گیتیانه (gētīgīhā=) سامان داده‌شده‌اند؛ و اینکه، ناپِسامانی‌شان (wiškinišn=)، برآمدِ ازهم‌پاشیِ (wišōbišn=) همان نیروهایِ یکتاگرایانه (hamīh=) است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

در <جهانِ مادي>* آمیخته <با تازِشِ آلوده کننده‌يِ اهریمن،>* سامانِش و کارآیندیِ بُن‌سازه‌هايِ (bahrān=) گیتیانه و مینُوانه، نهاده‌شده بر همپیوندی و پیوستگیِ نیروهایِ یکيِ با دیگري است.(۱)

از این روی، دانايِ پیشین، سَرْنمونِ (rad=) پارسایی، <یعنی>* خدابیامرز آذرباد پسرِ زرتشت، که در دین <ـِ مزدایی>* فرزانه‌ايِ رازبین(۲) بود، <بحثِ همراستاییِ نیروها و قوايِ مینَوی و گیتیایی در جهانِ مادی را>* برايِ اعلیٰحضرت شاهنْشاه، یزدگردِ پسرِ شاهپور برشمرده اند و، در نگاره‌اي که در زیر پیداست،(۳) فرانموده اند.

<از آموزه و نگاره‌يِ یادشده>* پیداست که، آشفتگی و ناکارآمديِ آن دو (=مینو و گیتی) برآمدِ ازهم‌پاشيِ قوايِ یکيِ از دیگري است.

از آنجا که مردمیْ‌زادگان، چکیده‌يِ جهان (gēhān hangirdīgīh=) / جهانِ صغیر / کِهْ‌جهان) اند، آشکارمی‌شود که برايِ سامان‌یابیِ جان <ـِ مردمان،>* میانِ <نیروهايِ>* گیتیانه و مینُوانه پنج گونه همپیوندی هست.(۴)

۱. یکي، همپیوندی میانِ تنِ گیتیایی و روانِ مینَوی است.
۲. یکي، همپیوندی میانِ دارایی‌هايِ گیتیایی و کرفه‌هايِ مینَوی است.
۳. یکي، همپیوندی میانِ آزرمِ گیتیایی و کوشایی‌هايِ پارسایانه‌يِ مینَوی است.
۴. یکي، همپیوندی میانِ پادشاهيِ زمینی و دینِ <آسمانيِ>* مینَوی است.
۵. یکي، همپیوندی میانِ نیکوذهِش‌هايِ گیتیایی و دانایی‌هايِ مینُوانه است.

و، به سببِ پادشاهيِ نیکْ‌روش، روانِ کسانِ کوشا در پارسایی شایسته‌يِ آزرم می‌گردد؛ دارایی‌ها و کرفه‌هايِ‌شان به برترین اندازه می‌رسند؛ تن و روانِ‌شان بويِ خوش <ـِ بهمنانه>*(۵) دارد.

از رهگذارِ همپیوندی <ـ نیروهايِ مینَوی و گیتایی، و،>* همنیرویيِ یکي با دیگری، <قوايِ> دروج تباهی‌خواهدگرفت.

و، از رهگذارِ نزاريِ یکی <از دو نیروگانِ مینُوانه و گیتیانه>*، توانایی <ـِ همپیوندی>(؟) آسیب می‌بیند و <قوايِ>شان سر به سستی می‌گذارد(؟).

هر گونه <نارسایی در همپیونديِ یکي از دو نیرو>*، برايِ دیگری ناآرامی(؟) <ببار می‌آورد>*؛ ازهم‌پاشيِ همراستایی‌شان (=مینو و گیتی)، <به گونه‌اي دوسویه، به توانایی‌هايِ>* هر یکِ‌شان(؟) گزند می‌رساند.

<همنیرویی و همراستایيِ نیروهايِ مینَوی با نیروهايِ گیتی>* به گونه‌يِ زیر است:

۱. ارجمنديِ تنِ گیتیایی بنیادشده بر پارساییِ روانِ مینَوی است؛ <همانگونه که>* پارساییِ روانِ مینَوی بنیادشده بر ابزارِ تنِ گیتیایی می‌باشد.

۲. برازِشِ دارایی‌هايِ گیتیایی نهاده بر همراهيِ کرفه‌هايِ مینَوی است؛ <همانگونه که>* فراهمْ‌آوردِ کرفه‌هايِ مینَوی بیش از هر چیز برآمدِ دارایی‌هايِ گیتیایی می‌باشد.

۳. شایستگیِ آزرمِ گیتیایی برآمدِ کوشایی‌هايِ پارسایانه‌يِ مینَوی است؛ <همانگونه‌که>* درخشِشِ کوشایی‌هايِ پارسایانه‌يِ مینَوی برآمدِ تب‌وتابِ آزرم‌هايِ گیتیایی می‌باشد.

۴. سامانِشِ پادشاهيِ گیتیایی استوار بر بُنلادهايِ (fragān= / ارکان) دینِ مینُوانه است؛ <همانگونه‌که>* رواجِ دینِ مینَوی، بیش از هر چیز، برآمدِ همراه شدنِ با <موهبتِ>* پادشاهيِ زمینی می‌باشد.(۶)

۵. برازِشِ نیکوذهِش‌هايِ گیتیایی استوار بر همراستاییِ دانایی‌هايِ مینُوانه است؛ <همانگونه که>* کارآینديِ دانایی‌هايِ مینُوانه بیش از همه استوار بر نیکوذهِش‌هايِ گیتیانه است.

<سستی و نزاری در همراستاییِ نیروهایِ مینوی از گیتیایی:>*

۱. از تبهْ‌خوییِ روانِ مینوی، گناهانِ نابخشودنیِ گیتیایی <سربرمی‌آورد؛ همانگونه که>* از مرگِ <اهریمن‌خواهانه‌یِ>* پیکرِ گیتیایی، تکْ‌مانیِ [یا: جداشوندگیِ(؟)] روانِ مینوی <از تنِ گیتیایی خواهدبود>*.

۲. به سببِ تهی شدنِ دارایی‌هایِ گیتیایی، دیر افتادنِ کرفه‌هایِ مینوی <سربرمی‌آورد؛ همانگونه که>* نزاریِ کرفه‌هایِ مینُوانه، برآمدِ از آنِ خویش کردنِ دارایی‌هایِ ناشایستِ گیتیایی است.

۳. به سببِ تباهیِ آزرم‌هایِ گیتیانه، کوشایی‌هایِ پارسایانه‌یِ مینوی درهم‌می‌شکند؛ <همانگونه که به سببِ درهم‌شکستنِ کوشایی‌هایِ پارسایانه‌یِ مینوی،>* آزرمِ گیتیایی ازدست‌می‌رود (a-xwēšīh=).

۴. به سببِ پایان‌گرفتنِ پادشاهیِ <دینْ‌گرایِ>* زمینی، دیرافتانِ (=فراپیشگیری از) رواجِ دینِ مینوی <سربرمی‌آورد؛ همانگونه که>* از تباهندگیِ(؟) دینِ مینُوانه، پادشاهیِ زمینی فرومی‌گسلد(؟).

۵. از واپس‌رانده‌شدنِ نیکوذهش‌هایِ گیتیایی، سودِ دانایی‌هایِ مینُوانه ازمیان‌می‌رود؛ <همانگونه که>* از نابایستمند <دانستنِ>* داناییِ مینُوانه، خوارشمردنِ نیکوذهش‌هایِ گیتیایی <بر سرِ زبان‌ها می‌افتد>*.

آموزه‌یِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۱۳۷اُم، درباره‌یِ درهم‌آمیزی، همپیوندی و همنیروییِ نیروگانِ مادی و مینوی، زمانِ فرساختِشِ گیتی:

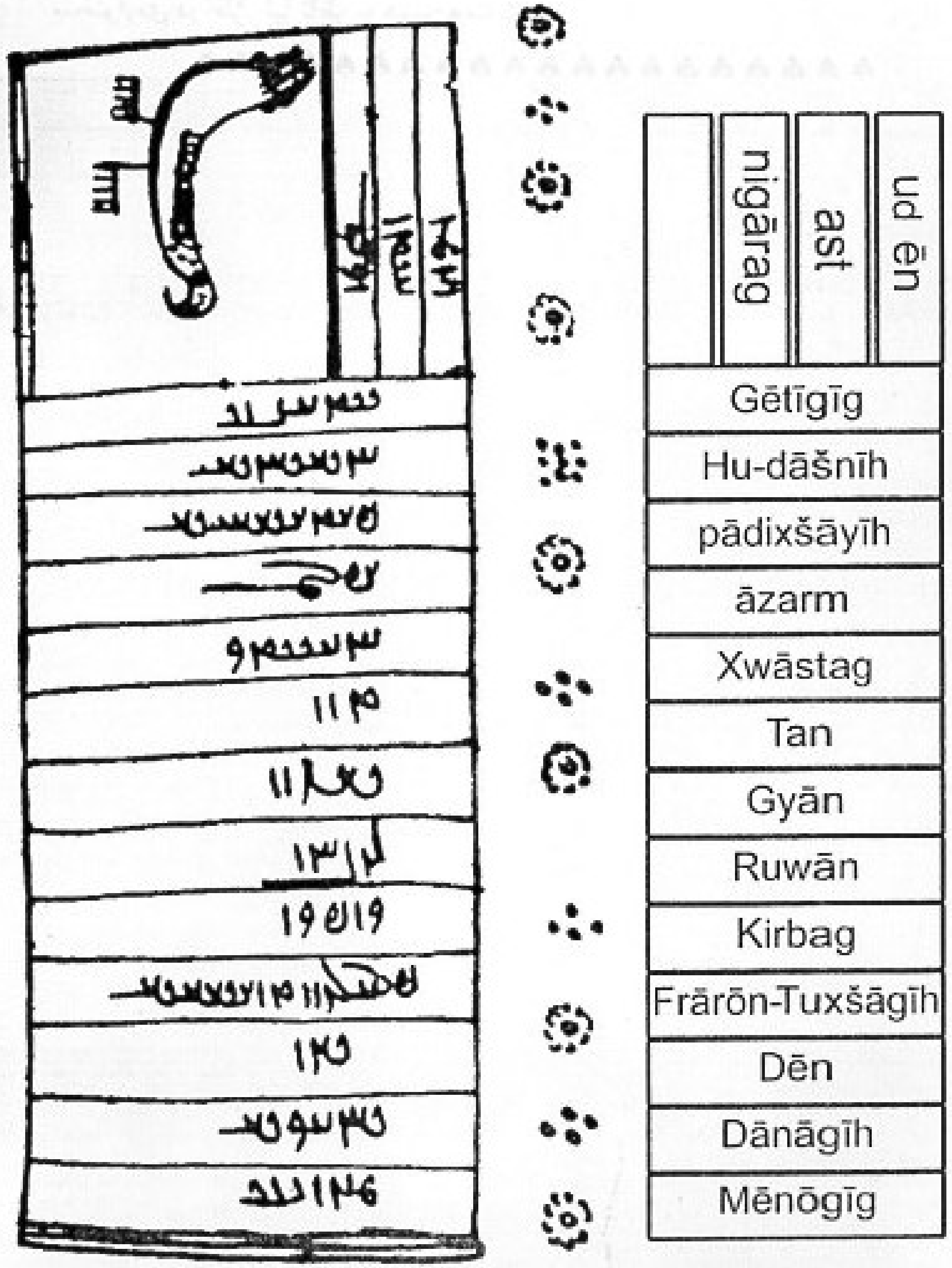
نیروگانِ جهانِ مادی:	gētīgān nērōg:
۱. نیکوذهشی / تَنْعُم	hu-dahišnīh
۲. پادشاهی	pādixšāyīh
۳. آزرم	āzarm
۴. دارایی	xwāstag
۵. کالبدِ اینْ‌جهانی (=تنِ مادی)	gētīg tan

نیروگانِ جهانِ مینوی:	mēnōgīg nērōg:
۵. روان	ruwān
۴. کرفه	kirbag
۳. کوشایی‌هایِ پارسایانه	frārōn-tuxšāgīh
۲. دین	dēn
۱. دانایی (=عقلِ اول)	dānāgīh

آنگونه که نویسنده‌یِ این روایت (=۱۳۷) گوشزد می‌کند، این راز را خدا-بیامرز آذرباذِ پسرِ زرتشت، که سرآمدِ پرهیزگاران و فرزانگانِ زمانه بود، از راهِ ژرفْ‌اندیشیِ رازبینانه، آنهم در سکوتیِ گوشه‌گیرانه فراچنگ آورده است و برایِ اعلیٰ حضرت، شاهنشاه، یزدگردِ پسرِ شاهپور فراگفته است.

نگاره‌یِ آموزه‌یِ کتابِ سومِ دینْ‌کَرد، کرده‌یِ ۱۳۷اُم، برابرِ دستنویسِ ت۶۶:

این، همان نگاره‌ای است < که آذربادِ خدابیامرز با رازْبینی دریافته است:>*



یادداشت‌ها

۱-آنچه ما از بندِ آغازینِ این روایت (=۱۳۷) درمی‌یابیم این است که، آفرینشِ مادی، در بنیادِ خود، چیزی نیست جز همپیوندی و پیوستگیِ سازه‌ها (=bahrān)، سامانِش‌ها و کارآیندی‌هایِ نیروها و قوایِ گیتیایی و مینَوی.

با بهره‌گیری از دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، دانسته می‌گردد که بُنْ‌سازه‌هایِ گیتی و مینو، همچون همزمان، هم، پیش از آفرینِشِ جهانِ مادی هستی دارند، و هم، سازندگانِ بنیادینِ جهانِ مادی‌اند؛ و نیز در فرساختِشِ جهانِ بازپسین کارگر اند.

خواننده‌یِ فرزانْ‌پژوه نیک می‌داند که، برابرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، جهانِ بازپسین نیز، در بنیادِ خود، چیزیِ جز نوشوندگیِ دوباره‌یِ مینو و گیتی نیست؛ همچنانی که خودِ آفرینشِ مادی فراروندیِ جدا از جهانِ مینَوی نیست؛ زیرا جهانِ مادی دنباله‌گیریِ همان جهانِ مینَوی است و در واقع همان جهانِ مینَوی است که دیدنی و بسودنی شده‌است.

در سرتاسرِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، ما به نکته‌ای برنخورده‌ایم که نشان دهد آموزگارانِ دینِ مزدایی، جهانِ مادی را پست و کوچک شمرده باشند.

حتی در یکیِ از آموزه‌هایِ پایانیِ دینْ‌کرد، سامانِ مادی و گیتیانه، از هَمِستگان و جهانِ آخرت و فرشگرد و گرودمان و بهشت نیز برتر دانسته شده است.

در دستگاهِ اندیشگانیِ فرزانه‌یِ فرهمندشناس، شیخِ اِشراق، ماده، واپسین‌ترین پایگانِ هستی است و کثیف و غلیظ؛ و به آن نامِ غَسَق می‌دهد؛ در دینْ‌کرد، سختواره‌یِ «تاریکیهْ ئی بُن-تاریست / tārīkīh ī bun-tārist / تاریکیِ بنیادِ همه‌یِ تاریکی‌ها»، نه به ماده، که، به اهریمن بازبسته‌شده‌است. در این روایت، اگر ترجمه و خوانِشِ ما پذیرفته گردد، نشانی از این مینُویِ اندیشگانی (=برتر نهادنِ ماده) می‌یابیم که ابزارِ گیتیانه درکنارِ قوایِ مینَوی، چونان دو جرثومه، در کنامِ هستی، مکنون و نهفته‌اند و جهانِ آخرت، نه با نَهِستن و نیست شوندگی و نفیِ ماده، که با بازپیرایی‌ای از ماده که برآمدِ زُدایِشِ و طَردِ اهریمن و دیوان و دروجان همراه است، دوباره آغازمی‌شود.

چنین گویش و تعبیری از جهان و مردمانِ جهان را در هیچ دین و آیینی نمی‌توان یافت.

۲-«فرزانه‌ای رازبین»، را برابرِ «فْرزانَگْ ئی تُشْتْ-مینِشْنْ / frazānag ī tušt-mēnišn»، آورده‌ایم؛ آرش و معنایِ واژه‌به‌واژه‌یِ آن «فرزانه‌یِ اندیشه‌ورزِ خاموش» است؛ یعنی کسی که

خاموشانه و ژرفانه اندرکارِ اندیشه‌ورزی است؛ معنایی بسیار نزدیکِ به نهادْمانِ «خلسه» نزدِ پرورش‌یافتگانِ دبستانِ راز (=عرفا)، و، تعمق و ژرفْ‌اندیشیِ زاهدانه و ریاضت‌کِشانه در خلوت.

آشکار است که نویسنده می‌کوشد معنایی رازْوَرانه و رازْپژوهانه را برساند.

در دینْ کرد، کتاب‌هایِ هفتُم و نهم، دوباره با این سخنواره رویه‌رو می‌شویم؛ نمونه‌را :

DK VII, ch VIII, sen 39 = MD (664.22 665.1): guft-š ohrmazd kū awēšān tušt-mēnišn mard waxšišnīh ....

Λ⟶ DK IX, ch LVII, sen 27 = MD (917.13): ud ēn-iz ku-š daxšag ī pad ōš ō ōy ī tušt-mēnišn mard ...

Λ⟶ DK IX, ch XXXV, sen 17 = MD (851.14): guft-š ohrmazd kū awēšān ī tušt-mēnišn mard ...

۳-پیچازه‌یِ پایگان‌هایِ هستی، از مینو تا گیتی، را در پایانِ همین روایت (۱۳۷)، برابرِ دستنویس نامیده به‌ت ۶۶ آورده‌ایم.

۴-این مینُویِ اندیشگانی (=ایده) یکسره افلاطونی است. در دستگاهِ اندیشگانیِ افلاطونی، برخورداریِ جهانِ محسوس از جهانِ مینَوی، «μέθεξια / مشارکت / همْ‌انبازی» نام دارد. افلاطون به گونه‌ایِ گسترده و دستگاه‌مند، در رساله‌یِ «فایدون» به سخنِ درنظر پرداخته است.

در این روایت، آموزه‌یِ افلاطونیِ «μέθεξια / مشارکت / همْ‌انبازی» تا نهادِ آدمی دنباله‌گیری‌می‌شود. از آنجا که مردمیان جهانِ صغیر اند، پس، «μέθεξια / مشارکت / همْ‌انبازی» درباره‌یِ تن و جانِ مردمیْ‌زادگان نیز راست باشد.

پس از این، نویسنده‌یِ روایت، در پنج بند، گام‌به‌گام، «μέθεξια / مشارکت / همْ‌انبازیِ» بُنْ‌سازه‌هایِ مینُوانه و گیتیانه را برمی‌شمرد.

۵-بویِ خوشِ تن و جان برآمده از ایزدِ بهمن است؛ گندناکیِ تن و جان دررسیده از دیوِ اکومن است. معنایِ پیشگفته در آموزه‌هایِ دینْ کرد پی‌درپی نوشته‌می‌آید و گوشزدمی‌شود.

شرح و ترجمه‌یِ ما از این عبارت، در پیوندِ با چنین آموزه‌ایِ از دینْ کرد است.

۶-«همراه شدنِ با <موهبتِ>* پادشاهیِ زمینی» را سرتاسر برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ

«گِتیگ پادیخْشائیه پَیْوَسْتْ-ئَویشیهْ / getīg pādīxšāyīh paywat-awišīh» آورده‌ایم.

برابرِ آن دستگاهِ اندیشگانی، که نویسندگانِ دینْ کرد خواهانِ برشناساندنِ آنند، فروپاشیِ پی‌درپیِ دولت و جابه‌جاییِ سلسله‌یِ شاهی، پاذْدَهِشی (=نقمتی) اهریمنْ‌خواهانه است و، استواری، پیوستگی و دیرندیِ حکومت‌ها نیکوذَهِشی (=نعمتی) اهورایی می‌باشد.

سخنواره‌یِ در نظرْ نیز ناظرِ به همین معناست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۸. دربارهٔ تخمه (=اصل) و گسترهٔ <دو نیروی>* نکویی و بدی؛ و، دربارهٔ بُنِ زمینی‌ای که همهٔ کرفه‌ها و گناهان <از رهگذارِ آن بُنِ زمینی، هر کدام جداجدا>* به آن (=خاستگاهِ مینَویِ ویژهٔ خود) پیوند می‌خورد، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

تخمهٔ هر نکویی، هر آن <گوهر>ی است که پیشینْ‌بنیاد و نکوتر از هر نکویی است؛ <یعنی:>* سْپَندازمینُویِ نیکوْکامه: اورمزدِ جهانْ‌آفرین.

گسترهٔ (=wimand / تعریف) نکویی، هر آن <نکویی>ای است که به خویشتنِ خویش، برای همگان سودمند است: <یعنی برای>* تک‌تکِ کنش‌ورزی‌های گیتیانه و، تک‌تکِ <کنش‌های>* مینَوی؛ <به گونه‌ای که>* زیانِ <احتمالی>اَش از زادونهادیِ برونی (=az bē xwad) فرامی‌رسد.

پاذْتخمهٔ هر بدی، هر آن <گوهر>ی است که پیشینْ‌بنیاد و بدتر از هر بدی است؛ <یعنی:>* زدازمینُویِ بدْکامه: اهریمنِ تباهنده (=خستنده).

گسترهٔ بدی، هر آن <بدی>ای است که به خویشتنِ خویش، برای همگان زیانبار است؛ <زیانبار برای>* تک‌تکِ <کنش‌ورزی‌های>* مینو و گیتی؛ <به گونه‌ای که هر آن>* سودی که از او فرارسد، از زادونهادیِ برونی خواهد بود.

همهٔ کرفه‌هایی که به آن (=خاستگاهِ مینَویِ خود) پیونددارند، <این پیوند از رهگذارِ>* بُنِ زمینی <ـِ آن نیرویِ مینَوی، یعنی>* از رهگذارِ خِرَد است؛ <به‌گونه‌ای که خِرَد، هر پیوندْخورده با خِرَد را>* تا بالاترین مرزِ توان پارسا می‌گرداند (=frārōnēnēd / نیکو می‌گرداند)؛ و با آن <پارسایی،>* همهٔ کنش‌های نیکو به کام <ـِ نیکویِ سپندازمینو>* دست می‌یابند.

همهٔ گناهانی که به آن (=خاستگاهِ مینَویِ بُنِ بدی) پیوند دارند، <این پیوند از رهگذارِ>* بُنِ زمینی <ـِ آن نیرویِ مینَوی، یعنی>* از رهگذارِ کامه‌پرستی است؛ <به گونه‌ای که کامه‌پرستی، هر آن پیوندْخورده با خود را>* تا بالاترین مرزِ توان تبهْ‌کام می‌گرداند؛ و با آن <تبهْ‌کامی،>* همهٔ کنش‌های بدْ به کام <ـِ بدِ زْدازمینو>* پیوندمی‌یابند.

<آن دسته>* از کیشداران که <که اعتقادِ ناراستِ زیر، یعنی:>*

«بدی نیز برخاسته از کام و فرمانِ ایزد است» <باوریِ بنیادین از>* کیشِ ایشان است، <کارِشان بدانجا می‌کشد که دربارهٔ ایزد، در جایگاهِ بُنِ بدی و نیکی، بگویند:>*

«ایزد، بدتر از همهٔ بدی‌ها ست و برای آفریدگانِ خود خواهان زیان است».

[[<دسته‌ای دیگر از کیشداران، که اعتقادِ ناراستِ زیر، یعنی:>*

«ایزد دارای اراده (=kām / خواست‌وکام) نیست»،[۱] <باوری از>* کیشِ ایشان است، <نمی‌دانند>* اگر اِراده (=خواست‌وکام) نباشد، آنی را که به جایِ ایزد انگاشته‌اند تهی از دانش <نیز نمایانیده‌اند؛ پی‌آمدِ اعتقاداتِ این دسته از کیشداران ــ که ایزد را>* بی‌اراده انگاشته‌اند ــ نسبت‌دادنِ پاذْفروزهٔ ناهُشیواری (=stardīh / گیجی و بی‌خویشتنی) به ایزد است؛ کیشداران <ـِ نامبرده، با این باورِ نادرست، ارجِ یزدانی را>* از او برمی‌گیرند]].[۲]

یادداشت‌ها

۱-برایِ ما دانسته نیست که کدام دسته از کیشداران ایزد را نادارِ اراده شناسانده‌اند.

شاید نظرگاهِ نویسنده، که در این گفتار به آن می‌پردازد، تنسیقِ نادرستی از دیدگاه‌هایِ «جبریون» است.

۲-بحثِ باهم‌آییِ «کام / اراده» و «دانش» و «نیرو» را نویسندگانِ دینْ‌کرد، بسانِ گسترده، در کرده‌یِ ۱۴۷ به زیژاندرِ سخن برده‌اند. نویسنده‌یِ روایتِ ۱۴۷ به این جُستارِ خداشناسانه (=کلامی / تئولوژیکال) می‌پردازد که از بنیاد، سه مؤلفه‌یِ «دانش» و «کام» و «نیرو» جدایی‌ناپذیر اند (=غیرِ مفارق اَند). و نتیجه می‌گیرد هر هستومند یا هستی‌داري، به هر اندازه‌اي که یکيِ از آن سه مؤلفه را دارا باشد، بی‌درنگ و به گونه‌اي نهادی و زادی، به همان اندازه دارایِ دیگرِ مؤلفه‌ها خواهد بود. نویسنده‌یِ این روایت (۱۳۸) نیز در بندِ پایانيِ روایت به همین چِمْ‌گویی (=برهان) روی‌کرده‌است.

او، البته برابرِ دریافت و خوانِشِ ما، به دسته‌اي از کیشداران می‌تازد که ایزد را تهی از اراده نمایانده‌اند؛ و آنان را متهم می‌کند که با این فراگوییِ نادرست، ایزد را تهی از دانش نیز نمایانده‌اند.

اما، نکته‌اي در بندِ پایانيِ این روایت برایِ ما شایانِ رویکرد است؛ و آن این است که فراوندِ سخن، در بندِ پایانيِ این روایت، که به نقدِ باورهایِ دسته‌یِ دیگريِ از کیشداران، در زمینه‌یِ «بی‌ارادگيِ خداوند» می‌پردازد، با درونه‌یِ سرنامه و نوشتارِ روایتِ کنونی (۱۳۸) همخوانی و هماهنگی ندارد؛ بیش‌تر احتمال می‌دهیم بندِ پایانيِ این روایت (۱۳۸)، پارهْ‌نوشتاريِ کاسته و برجا مانده از روایتيِ دیگر و ازدست‌رفته باشد.

بخشِ پایانی و به گمانِ ما بی‌ربطِ با روایتِ کنونی را درونِ دو قلاب نهاده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۳۹. در باره‌یِ سرنمونِ برینِ (=naryōsang / ایزدِ تخمه‌هایِ) تخمه‌هایِ مردمان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.(۱)

تخمه‌یِ مردمان، در <زینه‌یِ>* آمیختگی <ـ جهان با آلودگيِ اهریمن،>* سه گونه است:

۱-فرازین ۲-میانین ۳-فرودین.

هر آن تخمه‌یِ فرازین از هر آن تخمه‌یِ میانین و فرودین، و، هر آن تخمه‌یِ میانین از هر آن تخمه‌یِ فرودین برتر است؛ و، هر آن تخمه‌یِ فرودین (=nidom) از هر آن تخمه‌یِ فرازین و میانین فروپایه‌تر است.

باورِ ژرفانه به بِهْدینی یا بددینی، بیش از هر چیز برخاسته از سرنمونه <یِ جهانِ برینِ>* آنان (=تخمه‌هایِ سه گانه) می‌باشد.

به گونه‌اي که، در باورِ ژرفانه به دینِ بِهی، فراگسترانه، تخمه‌هایِ فرودین، از نظرِ چونی (=کیفیّت)، سویِ چونیِ تخمه‌هایِ میانین برفراز می‌روند؛ <و این یعنی: فرازگرفتنِ>* **«زونی‌شیگ»** (=سرنمونه‌یِ فرودینِ تخمه‌ها)(۲) رو سویِ **«زَندیگ»** (=سرنمونه‌یِ میانینِ تخمه‌ها)؛ و، تخمه‌هایِ میانین، از نظرِ چونی (=کیفیّت)، سویِ چونیِ تخمه‌هایِ فرازین برفرازمی‌روند؛ <و این یعنی:>* فرازرویِ **«زَندیگ»** [یا: غَندیگ / سرنمونه‌یِ تخمه‌هایِ میانین] سویِ **«وَی‌دَنْگیگ»** (=سرنمونه‌یِ برینِ تخمه‌هایِ فرازین / مینو-دیسه‌هایِ مینَوی / مُثُلِ عالَمِ مُمَثّل).(۳)

و، تخمه‌هایِ فرازین، همانسته‌هایِ <زمینيِ>* ایزدان در زمانه‌اند؛ که، زادونهادِ (=xwad) **«وَی‌دَنْگیگ»** اند [یا: خود، همان وَی‌دَنْگیگ <درزمین>* اند].

و، در باورِ ژرفانه به بددینی، به سانِ فراگیر، تخمه‌هایِ فرازین، از نظرِ چونی، سویِ <چونیِ تخمه‌هایِ میانین فرود می‌گیرند؛ و این یعنی: فرودِ **«وَی‌دَنْگیگ»** (=سرنمونه‌یِ برینِ تخمه‌هایِ فرازین) سویِ **«غَندیگ / زَندیگ»** (=سرنمونه‌یِ تخمه‌هایِ میانین)؛ و، تخمه‌هایِ میانین، از نظرِ چونی، سویِ>* چونیِ تخمه‌هایِ فرودین نشیب‌می‌گیرند (=abāzihēnd / سقوط‌می‌کنند)؛ <و این یعنی: فرودگیريِ>* **«غَندیگ / زَندیگ»** (=سرنمونه‌یِ تخمه‌هایِ میانین) سویِ **«زونی‌شیگ»** (=سرنمونه‌یِ تخمه‌هایِ فرودین).

تخمه‌هایِ فرودین، همانسته‌هایِ <زمینیِ>* دیوان و دروجانْ در زمانه‌اند؛ که، زادونهادِ «زونـــی‌شیگ» (=ســرنمونه‌یِ تـخمه‌هایِ فـرودین) اَنـد [یـا: خـود، هـمان «زونـی‌شیگ» <درزمین>* اند].(۴)

ـــــ یادداشت‌ها ـــــ

۱-«سرنمونه‌یِ برین» را برابرواژه و نگارشیِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم، که ما آن را «نَرْیُوسَنْگْ / naryōsang» خوانده‌ایم. گمان و بازشناختِ ما این است که نویسنده‌یِ روایت (=۱۳۹) به بحثِ مینو-دیسه / مُثُلِ اَعلایِ سه گونه‌یِ فرازین و میانین و فرودینِ تخمه‌یِ مردمان نظر دارد.

در بُنْ‌دَهِش، ایزد نریوسنگ، یازدهمین آفریده‌یِ ایزدی پس از ایزدِ بهمن است.

ـــ بُنْ‌دَهِش،۲ ت د ،۲ ،۱۴): az amahraspandān, pas az way ī dirand-xwadāy, nazdist wahman frāz-brēhēnīd; .... yāzdahom, naryōsang.

در جایِی دیگر از بُنْ‌دَهِش، نریوسنگ و آذر و سروش و بهرام برایِ یاریِ سومین از مینُویان، یعنی اردیبهشت، آفریده شده است:

ـــ بُنْ‌دَهِش،۲ ت د ،۳۵ ،۱۰): u-š dād ō ayyārīh <ud> ham-kārīh, ādūr, srōš ud warahrām <ud> naryōsang pad ān čim ....

پس از این، نویسنده‌یِ بُنْ‌دهِش به یادکردِ خویشکاری‌هایِ ایزدانِ پیش‌گفته می‌پردازد؛ ولی، نوشتارِ پهلویِ بُنْ‌دَهِش، در دستنویس‌هایِ کنونی‌اَش (ص ۳۵ از دستنویس ت د ۲)، دربـاره‌یِ خویشکاریِ نریوسنگ خاموش است؛ گمانِ ما این است که عبـارتِ بـازبسته بـه نـریوسنگ، در بُنْ‌دَهِش، دچارِ افتادگی و آسیب‌دیدگی شده است.

در بخشیِ دیگر از بُنْ‌دَهِش، ایزدِ نریوسنگ، پاسبانِ دو بهره از تخمه‌یِ کیومرث، در جـایگاهِ نخستینِ مردمیان، است؛

ـــ بُنْ‌دَهِش،۲ ت د ،۱۰۰ ،۱۳): ka gayōmart andar widirišnīh tōhm bē-dād; ān tōhm pad rōšnīh xwaršēd bē-pālūd-hēnd; u-š dō bahr naryōsang nigāh-dāšt; bahr-ē spandarmad padīrift.

Λ⟶ ـــ بُـنْ‌دَهِش،۲ ت د ،۱۷۷ ،۸): yazd naryōsang payyāg yazdān, kū: bē hamāg paytām ōy frēstēd

tōhmag kayān rāy gōwēd kū: ān bē-abzāyēd čiyōn gōwēd kū ōy tōhmag ī kayān az paywand bayān xwānēd; naryōsang frāy-dādārīh ī gēhēn, kū pad ayyārīh ōy ī ān kayān ud yalān frāy-dādārīh ī rāyēnīdārīh ī ōy gēhān kard.

برابرِ گزارشِ بُنْ‌دَهِش، هر بار که تخمه‌یِ «زرتشت» به زمین می‌افتد، ایزدِ نریوسنگ آن تخمه را نگه‌بانی می‌کند؛ نک:

ـــ بُنْ‌دَهِش،۲ ت د ،۲۳۶ ،۸): har jār ān tōhmag ō zamīg šūd, naryōsang yazd rōšnīh ud zōr ī ān tōhm padīrift ud pad nīgāh-dārišnīh ō anāhīd yazd abēspārd.

در کتابِ هفتُمِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ یکُم، بندِ ۲۹ نیز از رسالتِ «نریوسنگ» در جابه‌جاییِ تخمه‌هایِ نیکو سخن می‌رود؛ نک:

DK VII, ch 1, sen 29 = MD (596.19-20): ud mad andar ham <zamānag> ō wihēz ī frēdōn, ērēj <n>āf, raft abāg nar<yō>sang yazd ō manūščihr; u-š purr-rawišnīh būd ī ērējān tōhmag.

در وندیداد، فرگردِ بیست و دوم، در بندهایِ هفتُم و سیزدهُم، اورمزدِ جهانْ‌آفرین از نریوسنگ می‌خواهد که به سرایِ اَریَمَن رود و پیامِ اورمزد را به ویِ برساند.

معنایِ پیشگفته، در گزارشِ پهلویِ وندیداد، با فروزه‌یِ «هَنجَمَنیگ» فراگفته‌می‌شود.

(u-š) (ō) naryōsang guft kē dādār ohrmazd kū: naryōsang! hanjamanīg! az ēdar (ō ānōh) andar mān ērmān (u-š) ēn (gōwišn) gōwē.

برابرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، مردم، بِه‌ترینِ آفریدگان انـد؛ در میـانِ مـردمان، شـاهان، نژاده‌ترینِ مردمان اند؛ و تخمه‌یِ شاهانِ نیکِ اورمزدْپسند ریشه در نریوسنگ دارد.

اوشیدری، در دانشنامه‌یِ مَزْدْیَسنا، بنا به معنیِ سنتیِ نریوسنگ می‌نویسد:

نریوسنگ، آتشیِ است که در ناف یا به عبارتِ دیگر در پشت و سلبِ شهریار تمرکز دارد.

۲-در کتابِ هفتُمِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ دوم، بندِ سوم دوباره با این واژه و نگارش روبه‌رو می‌شویم؛ نک:

⟶DK VII, ch II, sen 3 = MD (601.11-12).

۳-«مینو-دیسه‌هاي مینَوی / مُثُلِ عالَمِ مُمَثَّل» را برابرگزینی‌ای سزاوار براي دانشواژه‌ي «وَیْ‌دَنْ‌گیگ» می‌دانیم.

ـ فرزانگانِ سده‌هاي میانه، با این سخنواره (=مینو-دیسه‌هاي مینَوی) زیرِ نامِ «مُثُلِ عالَمِ مُمَثَّل» آشنایی دارند.

«**مُثُلِ عالَمِ مُمَثَّل / الگويِ خودِ ایده‌ها**» را نخستین بار، ارسطو، آنهم با نیشخند، هنگامِ خُردهْ‌گیری بر دستگاهِ اندیشگانیِ مینُوگِرَوانه‌يِ (=idealistic) افلاطون به‌کاربرده‌است؛ ولی، سپس‌ترها، خدا-شیدایانِ سده‌هاي میانه، این سخنواره و بحثِ آن را بسي جدّی نگریستند و بر بنیادِ آن، بحث‌هايِ درازْآهنگي بر پا کردند. نقدِ نیشخندْآلودِ ارسطو از این بحث (=**مُثُلِ عالَمِ مُمَثَّل / الگويِ خودِ ایده‌ها**)، در فرزانْ‌نامه‌يِ گرانْ‌ارجِ وی، «متاگیتیک / متافیزیک» بازتاب‌یافته است:

«الگوها باید نه تنها الگوهايِ اشیاءِ محسوس، بلکه الگويِ خودِ ایده‌ها نیز باشند؛ یعني به عنوانِ جنسي برايِ انواعِ جنس، و در این صورت، شيءِ واحدْ هم الگو خواهدبود و هم تصویرِ آن الگو».

(ارسطو، متافیزیک، کتابِ سیزدهُم / مُو، فصلِ پنجُم، ص ۵۱۵).

۴-نویسنده‌ي این روایت، سرنمونه‌هاي جهانِ برینِ تخمه‌هاي مردمان را با سه دانشواژه‌ي زیر نشان داه است.

سرنمونه‌هايِ تخمه‌ي مردمان در جهانِ برین:

1. waydangīg (=pahlom);
2. γandīg (=mayānag);
3. zōīšig (=nidom).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۴۰. در باره‌يِ <گونه‌هايِ>* یگانه‌شدن و جدایی‌گرفتن، برابرِ آموزه‌ي دینِ بهی.

یگانه‌شدن (=hamīh / یگانَستی) و جدایی‌گرفتن (=ǰudāgīh / جدایَستی)، گونه‌هايِ بسیار دارد:

۱. یک <گونه‌يِ آن>* در میانِ مردمان است؛ <برايِ نمونه،>* یگانه‌شدنِ با ایرانیان به انگیزه‌يِ خیم <وخويِ>* ایرانی‌شان و، جدایی‌گرفتنِ از اَنیران به انگیزه‌يِ خیم <وخويِ>* اَنیرانی‌شان است.

۲. یک <گونه‌يِ دیگر،>* در میانِ ایرانیان است؛ <برايِ نمونه،>* یگانه‌شدنِ با بِهْ‌دینان به انگیزه‌يِ داد <وآیینِ>* بِهْ‌دینانه‌شان و، جدایی‌گرفتنِ از بددینان به انگیزه‌يِ داد <وآیینِ>* بددینانه‌شان است.

۳. یک <گونه‌يِ دیگر،>* در میانِ بِهْ‌دینان است؛ <برايِ نمونه،>* یگانه‌شدنِ با نیکانِ‌شان به انگیزه‌يِ دَهِشانه دادن و یَزِش کردنِ‌شان و، جدایی‌گرفتنِ از بَدانِ‌شان (=بَدانِ بِهْ‌دینان) به انگیزه‌يِ بی‌گانگی‌شان با دَهِشانه و یَزِش است.

۴. یک <گونه‌يِ دیگر،>* که سرآمدِ این هر سه (=یگانگی و جدایی‌گرفتنِ پیش‌گفته) است؛ <برايِ نمونه،>* یگانه‌شدنِ با یزدان به انگیزه‌يِ همان یَزِش و دَهِش است و، جدایی‌گرفتنِ از دیوان به انگیزه‌يِ بی‌گانگی‌شان با یَزِش و دَهِش است.(۱)

یادداشت‌ها

۱-درونْمایه‌یِ این روایت (=۱۴۰) روشن‌است:
در میانِ مردمان می‌باید با ایرانیان یگانگی جُست؛
در میانِ ایرانیان با بِهْدینان یگانگی گرفت؛
در میانِ بِهْدینان با بِهْترین‌شان، یعنی با آنانی که در کارِ یَزِش و دَهِش‌اَند؛
و این یعنی: نزدیکی با یزدان و جدایی از دیوان.
جایِ آن است چند پرسش را در میانه نهیم:
زمانِ نگارش و تدوینِ این روایت آیا زمانِ سروری و حاکمیتِ بِهْدینی بوده است؟
یعنی آیا دینِ مزدایی دینِ بیشینه‌یِ مردمِ ایران بوده است؟ یا،
آیا بِهْدینی در کارِ نشیب‌گرفتن به اقلیتی دینی بوده است؟
زمانِ تدوینِ این روایت، آیا بِهْدینی تنها یکی از جریان‌هایِ باوربنیاد میانِ ایرانیان بوده است؟
به دیگر سخن، بزرگانِ دین، در رودررویی با چه جریانیِ نیازمندِ چنین مرزبندی‌هایی شده‌اند؟
آیا بزرگانِ دین، در رودررویی با مسیحیتِ روزبه‌روز گسترنده، نیازمندِ چنین مرزبندهایی بوده‌اند؟
آیا با منافقینِ زمانِ خود، یعنی مانی‌گرایان روبه‌رو بوده‌اند؟
یا تازشِ اهریمنْ‌خواهانه‌یِ دیگری درنظر است؟
تازشِ اهریمنْ‌خواهانه‌ای از آن گونه، که نویسندگانِ نامه‌هایِ پهلوی هیچگاه سرراستانه نامی از آن نمی‌برند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۴۱. در باره‌یِ دو هنرِ <اخلاقیِ>* والا که زیرْ-<مجموعه‌یِ>* خِرَداَند، و دو آهویِ <اخلاقیِ>* پست که زیرْ-<مجموعه‌یِ>* کامه‌پرستی اَند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزِشِ دین، دو هنرِ <اخلاقیِ>* والایِ زیرْ-<مجموعه‌یِ>* خِرَد، رادمردی (=بخشندگی) و آشتی‌خواهی است؛ زادونهادِ (=xwadīh / جوهرِ) هر یک از این دو با دیگری است که درست‌گردانیده می‌شود:

<زادونهادِ>* رادمردی (=بخشندگی) از رهگذارِ آشتی‌خواهی با مردِ پارسا، <که آنچه را بایسته است به دوستی و>* به‌سزاواری به او می‌دهد، درست‌گردانیده می‌شود؛ و <زادونهادِ>* آشتی‌خواهی، از راهِ بخششِ دوستانه بر (=در حقِّ) نیکان است که درست‌گردانیده‌می‌شود؛ <بخشایندگی‌ایِ دوستانه>* که هم‌ارزِ آشتیْ‌خواهی است.

دو آهویِ <اخلاقیِ>* پستِ زیرْ-<مجموعه‌یِ>* کامه‌پرستی، زُفتی (=penīh / خسّت) و ناآشتی است؛ و اینکه زادونهادِ (=جوهرِ) هر یکِ از این دو (=زُفتی و ناآشتی) نیز با دیگری است که به پستی کشانده‌می‌شود(؟):

<زادونهادِ>* زُفتی در ناآشتی (=دشمنی) با مردِ پارسا، آنهم از سرِ توانایی آن چه راکه <آن مردِ پارسا>* از او درخواست می‌کند (=zāyēd / تقاضا می‌کند) به او ندهند، <به زُفتیِ بیش‌تری کشانده می‌شود؛>*(۱) و، <زادونهادِ>* ناآشتی، از راهِ زُفتی در حقِ کسی که از نظرِ آشتی‌خواهی و دَهِشانه‌دادن، نیک ارزانیِ آشتی‌خواهی است، <به‌کینه‌کشی و ناآشتیِ بیش‌تری کشیده می‌شود>(؟).(۲)

یادداشت‌ها

۱-یعنی: ناآشتی و کینه‌کشی به زُفتی دامن می‌زند.
۲-یعنی: زُفتی و ناآشتی بر یکدیگر کارْنشان و کارآیندیِ دوسویه دارند؛ و افزایشِ یکیِ به گسترشِ دیگری دامن می‌زند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیشکش به استادم: دکتر میرجلال‌الدینِ کزازی.

<بحثِ تأصلِ ظلمت:>*

۱۴۲. دربارهٔیِ <هستیِ راستینِ گوهرِ>* روشنایی و، <هستیِ راستینِ گوهرِ>* تاریکی، برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

روشنایی و تاریکی <ـِ گوهرین>* ــ که با هستِشِ گرمی و سردی، <با هستِشِ>* نموری و خشکی، و، دیگرِ <هستنده‌هایِ>* جداگوهریِ که از اینان <سرچشمه می‌گیرند>* همراه‌اند ــ چونی‌هایِ (=کیفیاتِ) زیرینْ‌بنیادِ و پِژُسته‌ایِ هستند که: <بنیادِ>* هستندگیِ مادیِ <هر آن ماده‌یِ>* روشن و تاریک و گرم و سرد و نمور و خشک اند: <آن دو، بُنِ بُنانِ>* هستِشِ مادیِ روشن‌ترینِ روشنان، <بُنِ بُنانِ>* هستِشِ مادیِ تاریک‌ترینِ تاریکان، گرم‌ترینِ گرم‌تربنان، نمورترینِ نموران، سردترینِ سردها و، خشک‌ترینِ خشک‌هایند.

<از این روی،>* نمی‌شاید دو <گوهرِ>* سرشتینِ باهَمانه‌یِ همستیزنده، از یک هستندْ هستی گرفته باشد (=budan).

ولی، شدنی است که بسیاریِ <هستنده‌هایِ>* جداسان <از نظرِ>* «گونه» ــ که <ضمناً>* همستیزنده نیز نمی‌باشند ــ از یک هستندْ هستی برگرفته‌باشند.(۱)

چونان: <هستنده‌هایِ جداسانِ>* گرمی و روشنایی و نموری، که از هستِشِ <بنیادینِ>* «روشن» <هستی گرفته‌اند؛ ولی همستیزنده نمی‌باشند.(۲)

و، چونان هستیْ‌پذیریِ>* هر آن خوشبویی و پاکی و زیبایی و دیگرِ تخمه‌ها و نژادهایِ نیک

(hu-naftagīh / ناف‌هایِ نیک).

<و همچون، هستیْ‌پذیریِ گوهرِ>* تاریکی و سردی و خشکیِ <برآمده از بُنِ>* هستندگیِ تاریکی و، همه‌یِ دیگر گندیدگی‌ها و ریمنی‌ها و پِژْآیینی‌ها و دیگرِ پادْتخمه‌ها و پادْنژادهایِ بد (=پادْسازه / ناف‌هایِ بد و اهریمنی).

<در زمانه‌یِ آمیختگیِ هستی با آلودگیِ اهریمن،>* همستیزنده دو <گونه>* است:
۱. یکی، همستیزنده‌هایِ سرشتین (=čihrīg / طبعی / جوهری)، ۲. دیگری، همستیزنده‌هاییِ که از بیرون فرامی‌رسند (=abar-rasišnīg / عَرَضی).

چنانکه در بسیاریِ از نیروگانِ جداییْن ــ که همستیزنده نیز نمی‌باشند؛ <چونان>* کارزارها، پیوستگی‌ها و گسستگی‌هایِ میانِ مردمان و دیگرِ هستنده‌هایِ مادیِ گیتیانه ــ در زمانه‌یِ آمیختگی <با تازِشِ آلوده کننده‌یِ اهریمن>* در یک کالبدِ مادی (=pad ēk stī) دیده می‌شود.

همچنانیِ که آشکار است، پابرجاییِ کم‌ترین درنگ <ـ زمانیِ هستندگانِ از>* یک «گونه» (=ēk ēwēnag / هستندگانِ از یک نوع)، بازبسته‌یِ محصور شدنِ باهمانه‌یِ(۳) <آن هستندگانِ همگونه>* در ساختاریِ یکْتنانه (=مُنفرد) است.(۴)

همان گونه که، <از زبانِ>* خدابیامرز آذرفَرْنْبَغ پسرِ فرّخزاد،(۵) که پیشوایِ بِهْدینان بود و از کهنْ‌آموزگاران، در دینْ‌کرد ــ برگرفته از «کرده‌یِ آموزِشْ / بابِ تعلیم / dar ī hammōg»، نوشته‌شده در <کتابِ پُرآوازه‌یِ>* «آیینْ‌نامه / ēwēn nāmag» ــ بازنویسی‌شده‌است، و <ما>* در این کارنامه (=کتابِ سومِ دینْ‌کرد) آورد <-یم(؟)>* و پیوست کرد <-یم>*؛ که <پاسخیِ>* است به <دسته‌ایِ از>* کیشداران در بحثِ (=saxwan) <هستی داشتن یا نداشتنِ گوهرِ>* تاریکی؛ که <این دسته از کیشداران مدعی‌اند: «تاریکی،>* یعنی(=ast) نیستیِ روشنایی».

<اکنون، پاسخِ آذرفَرْنْبَغ به کیشدارانِ نامبرده:>*

آن <گوهرِ>* تاریکی <که در باره‌یِ آن بحث می‌شود، برابرِ با>* نیستیِ روشنایی نیست؛ بلکه: آنجا که روشناییِ‌ایِ فروزنده است، <گوهرِ>* تاریکی به‌پس‌رانده‌شده‌است؛ به همان گونه: آنجا که تاریکی <فراآمده و>* آزار می‌رساند(؟)، روشنایی یافت نمی‌شود.(۶)

این امر (=čiš)، نمی‌تواند سربه‌سر، <به معنیِ>* نیستی هر دو باشد؛ بلکه <تنها به معنیِ هستی‌داشتنِ>* هستیِ هر دو <گوهرِ روشنایی و تاریکی>* است؛ <و این نکته در آموزه‌های دین>* پیداست [یا: <این سخن، از مشاهداتِ بیرونی نیز>* پیداست].

به همان گونه، از میانِ رای و روش‌هایِ (=rāyēnišn / انتظام / قانون) <حاکمِ بر>* نیروهایِ همستیزنده این است که، دو <گوهرِ همستیزنده‌یِ جداسانِ روشنایی و تاریکی>* در یک جای (=pad ēk gyāg / وحدتِ مکان)[۷] یافت نشوند (=جای نگیرند)؛ بلکه <دادوآیینِ گیتی این است که>* همیشه، یکی با <نیرویِ>* دیگری به‌پس‌رانده‌شود؛ و دیگریِ نیز با <نیرویِ آن یکیِ>* دوررانده‌شود. <و نیز، از دادوآیین‌هایِ دو همستیزنده در گیتی یکیِ این است که: یک همستیزنده>* نمی‌تواند از <سامانِ کنونیِ خود>* برون‌شود (=wišāyišnīg / بسندبند شود) و در <سامانِ همستیزنده‌یِ>* دیگریِ <دوباره>* سرهم‌شود(؟ =bandišnīg)؛ برایِ نمونه، <شدنی نیست>* که <ماده‌یِ>* گرمی به <ماده‌یِ>* سردی <ترادیسیده شود؛ و، ماده‌یِ>* نموری به <ماده‌یِ>* خشکی <بدَل‌شود. این معنا همان آموزه‌یِ ما مزداییان در این باره است>*.

اگر بنا ست (=ēd rāy ka) بگوییم: «**یکیِ <از همستیزنده‌ها>* با <نیرویِ>* دیگری به پس رانده و، دیگری، <با نیرویِ آن یکیِ>* دور رانده می‌شود**»، نمی‌سزد که بگوییم: (=nē.......sazēd) «سردی <یعنی>* نیستیِ گرمی؛ <زیرا بسا بگوییم که>* گرمی <یعنی>* نبودِ سردی؛ و، نموری <یعنی>* نبودِ خشکی؛ خشکی <یعنی>* نبودِ نموری؛ زیرا در این سامان، پس از این، هیچ یک از اینان <دیگر نباید در گیتی>* **یافت شوند و هیچ گونه** کارْنشانیِ (=kār / اثر) از آنان پیدا نخواهد شد.[۸]

از آنجا که چیزهایِ (=xīrān / اعیان / برابر-ایستاهایِ) جهان، همگی، «درگیرِ ستیزش‌هایِ دوررانده» اند،[۹] پس، <به پیروی از ادعایِ ناراستِ این دسته از کیشداران>* درباره‌یِ همه <یِ برابر-ایستاهایِ جهان،>* می‌سزد که بگوییم: **«<بنیادِ هستیِ راستینِ چیزها>* نیستی است»**.

این را نیز <در نظر آوریم>* که: هر آنچه را که نیست (=یعنی بنیانَش بر نیستی است)، نمی‌تواند آغازیِ(؟ ?fradōm / بنیادیِ؟) برایِ یافتْ‌شدن (=windīhīdan) و چارچوب‌بندی (wimandīhīdan / تعیُّن) باشد.[۱۰]

<گوهرِ>* روشنایی و تاریکی، هر دو، هم یافت‌شدنی اند (=قابلِ تَحَیُّز) و هم کرانمند شونده (=قابلِ تَعَیُّن).

<افزونِ بر بحثِ بالا،>* درباره‌یِ <ماده‌یِ>* تاریکی <باید بیافزاییم:>* هرگاه از <زورِ>* روشنایی پس‌زده‌نشود، یافت خواهدشد؛ به همین گونه، هرگاه <ماده‌یِ>* سردی نیز از <زورِ>* گرمی واپس‌رانده‌نشود، <آن نیز یافت‌خواهدشد؛ دادوآیینِ>* دیگرِ <بُنْ‌ماده‌هایِ>* همستیزنده<یِ گیتیایی نیز چنین است>*.[۱۱]

شناسه‌یِ روشنایی <این است:>* ***گُشاینده‌یِ <قوه‌یِ>* بینایی***؛ و، شناسه‌یِ تاریکی <این است:>* ***بَستنده‌یِ <قوه‌یِ>* بینایی***.

به همین گونه، سخن گفتنِ از کارْنشانِ هر آنیِ که هستی ندارد بیهوده‌گویی است؛ همان گونه که، نمی‌شاید در باره‌یِ «کرانمندشدگیِ» (=تَعَیُّن) آن چیزیِ که هستی ندارد سخن بگوییم.

و اگر <گوهرِ>* تاریکی هستی ندارد، این نیز خواهد بود که <بودوباشِ سویه‌یِ>* چپِ ایشان در سنجشِ با <سویه‌یِ>* راستِ‌شان همان اندازه بی‌معنی است که <مدعی می‌شوند:>* «تاریکی یعنی نیستیِ روشنایی». زیرا، این ادعا (=ēwāz / آواز) را دارند که بخواهند بر چیزیِ که هستی ندارد نامیِ نهند. و نمی‌سزد برایِ چیزیِ که هستی‌ندارد نامیِ نهاد.

دینِ مزدایی، <در این باره، ما را اینگونه> آگاهی می‌دهد:

«روشنایی و تاریکی، هر دو، دو هستیِ یافت شدنی و چارچوب‌پذیر اند؛ و هم <از یکدیگر، از نظرِ آفرینشی>* جدائی دارند».

یادداشت‌ها

۱-آشکار است که نویسنده‌یِ این روایت، از باهم‌آیی و اجتماعِ سرشت‌هایِ (=طبایع) گوناگون، که در ضمن، از یک گوهر سرچشمه گرفته‌اند، سخن می‌گوید.

سزْواژه‌هایِ بحث، سربه‌سر ارسطویی است؛ هرچند در چارچوبِ دستگاهِ اندیشگانیِ مزدایی بکارگرفته‌شده‌اند.

۲-نگریسته‌یِ نویسنده بدین گونه است: از ویژگی‌هایِ تمشیَتِ ضدین این است که همیشه یکیِ از ضدین، از سویِ دیگریِ پس زده و دور رانده می‌شود؛ ولی این دادوآیین در باره‌یِ گونه‌هایِ جداسانِ برآمده از یک گوهر —مانندِ گرمی و روشنایی و نموری— راست نیست.

۳-«محصور شدنِ باهمانه» را برابرِ سخنوارهٔ «هَم-پَرْوَنْدیهْ / ham parwandīh» آورده‌ایم.

نظرگاهِ نویسنده بازنویسيِ این ایدهٔ ارسطویی است که اگر تنیِ منفرد، یکه و یکتنانه موجود نباشد، هیچ نوعِ منطقیِ نمی‌تواند صورتِ هستی پذیرد. پس، پایش و پرورشِ یک نوع، بازبستهٔ هستی‌پذیریِ آن نوع در فردِ واقعی است. نویسندهٔ روایت، هستی‌پذیری و پیدایشِ فردِ واقعی را با سخنوارهٔ پهلویِ «کَرْدَگ یِک تَن» بازگویی می‌کند.

۴-این بند، ترجمهٔ گمانشیِ عبارتِ زیر از بسترِ سخنِ پهلوی است:

čiyōn paydāg čē ēk ēwēnag 'huzārag drangīg pattudan' ī-šān andar 'kardag ēk [V: *ēw] tan' ham parwandīh.

ترجمهٔ این بند از سرِ گمان انجام گرفته است، و جز آنچه که ترجمه کرده‌ایم، معنایِ درست‌نمایِ دیگری به نظرِ ما نیامد؛ ولی وجودِ دو فرزانْ‌واژهٔ پهلویِ «اِوِنگ / ēwēnag» و «تَن / tan» نشان می‌دهد که با بحثِ ارسطوییِ «طبقاتِ انواع و افراد» روبه‌رو هستیم.

گزارندگانِ دینْ کرد، در سرتاسرِ گزارشِ خود، معنایِ ارسطوییِ «نوع» را با فرزانْ‌واژهٔ پهلویِ «اِوِنگ / ēwēnag»، و، معنایِ ارسطوییِ «فردِ حقیقی» که از طبقهٔ نوعیه سربرمی‌آورد و نوعِ منطقی از آن برآهنجیده و مُنْتَزَع می‌شود، را با فرزانْ‌واژهٔ پهلویِ «تَن / tan» بازمی‌نمایند.

۵-آذرْفَرْنْبَغ، پسرِ فرّخزاد، همزمانِ مأمونِ عباسی، موبدِ موبدانِ فارس بوده است؛ آنگونه که زندْیاد دکتر احمدِ تفضلی نوشته‌اند: «کتابِ چهارمِ دینْ کرد، منتخبی از «آیینْ‌نامه»یِ آذرفَرنْبَغ پسرِ فرّخزاد است. نگاه کنید به: «تفضلی، ت.ا.ا. ص ۲۴۸».

در همین بند، نویسندهٔ روایت، به صیغگانِ سومْ‌باشنده (=شخصِ ثالث)، این نکته را به میان می‌آوَرَد که: هر آنچه پس از این تا پایانِ این کرده (=۱۴۲) می‌آید، برگرفته از کتابِ نامدارِ «آیینْ‌نامه» است که به خامهٔ آذرفرنبغ پسرِ فرّخزاد نوشته شده است.

جایِ آن است پرسشی را در میانه نهیم: **خبر دهنده کی ست؟**

آیا آذرْبادِ پسرِ امید است که در کردهٔ پایانیِ کتابِ سوم، کردهٔ ۴۲۰، خود را به نام، برمی‌شناساند؟ یا، آذرْبادِ پسرِ مارسپند است؟ در جایگاهِ واپسین تدوین کنندهٔ دینْ کرد.

۶-پاسخِ نویسندهٔ پاسخ دهنده، یعنی آذرفَرْنْبَغ، روشن است:

نه می‌توان تاریکی را نیستیِ روشنایی برشناساند و تعریف کرد، و نه، روشنایی را نیستیِ تاریکی.

فرزانهٔ فرهمندشناس، شیخِ اشراق، آموزگارِ فرزانِشِ فرهمندی (=حکمةُالْاِشراق)، با آنکه از پیشْ‌زمینه‌هایِ اندیشگانیِ یکسانی با نویسندگانِ دینْ کرد می‌آغازد، به باوریِ دیگرسان می‌رسد که پی‌آمدِ آموزانِش‌هایِ محی‌الدّینِ عربی و دیگران است.

فرزانهٔ فرهمندشناس، بویژه در فرزانْ‌نامهٔ گرانارزِ خود، فرزانِشِ فرهمندی (=حکمةُالْاِشراق)، بر این نکته خامه می‌فشرد که: **«تاریکی، یعنی نیستیِ روشنایی».**

نگاه کنید به سخنِ حضرتِشان:

«و لَیس شدّةُ النور و ضَعفِه لِمُخالطةِ أجزاءِ الظلمة ـــ اِذِ الظلمة عَدَمیّة ـــ و لا أجزاءِ مظلمة ـ حکمةُ‌الاشراق، تصحیح و مقدمهٔ هانری کُربَن، ص ۷۶ / 11-12.

پس از این، فرزانهٔ فرهمندشناس، البته با درازگویی، می‌کوشد درستیِ گزارهٔ خود را استوارکند.

رویِ‌هم‌رفته، شهابُ‌الدّین سهروردی، در حِکْمَةُالْاِشْراقِ خود، سخت از این باور که «تاریکی، نیستیِ روشنایی است» می‌پدافندد؛ و در این زمینه، نگرگاهیِ باژگونهٔ نویسندگانِ دینْ کرد برمی‌گیرد. این روایت (=کردهٔ ۱۴۲) نشان‌می‌دهد که نویسندهٔ این نامه، به پیروی از آذرْفَرْنْبَغ پسرِ فرّخزاد، مخالفِ این گزاره‌است که: **«تاریکی را نیستیِ روشنایی» تعریف کنیم؛** بلکه نویسندگانِ نامهٔ دینْ کرد، برایِ هستیِ تاریکی، هستندگیِ واقعی و راستین را در نظر دارند؛ در جایی که پیرِ فرهمندشناس، شیخِ اشراق، برایِ تاریکی، هستندگیِ واقعی و راستین را نمی‌پذیرد.

صدرنشینِ فرزانگان، صدرایِ شیرازی نیز با نظرِ پیرِ فرهمندشناس همْ‌رای و هم‌نظر است.

می‌دانیم صدرایِ شیرازی، پیگیرانه، تَکْ‌بُنْ‌باور (=وحدتِ وجودی) است.

ما در اینجا بی‌آنکه بخواهیم هواداری از تَکْ‌بُنْ‌باوریِ صدرنشینِ فرزانگان یا، دوبُنْ‌باوریِ نویسندگانِ دینْ کرد کرده باشیم، خوانندهٔ فرزانْ‌پژوه را به کشفیِ راهنمایی می‌کنیم که تنها می‌توانسته است با هوش‌وتوشِ کسیِ چون صدرایِ شیرازی یافته گردد؛ و آن، پیوندِ ژرفِ تَکْ‌گوهرْباوری، یکی، در زمینهٔ نبود، نابُنمندی و عدمیتِ ظلمت، در رودررویی با راستینگی و بُنمندیِ ظلمت (=تأصلِ ظلمت) است، دیگری، کشفِ ژرفِ صدرایِ شیرازی در پیوندِ ژرف و ناگزیرانهٔ تَکْ‌بُنْ‌باوری (=وحدتِ وجود) با گوهرینگی، بُنمندی، اصالت و پیشینگیِ هستی بر چیستی (=تقدمِ وجود بر ماهیت) است.

صدرایِ شیرازی، باژگونهٔ پیرِ فرهمندشناس، بی‌آنکه از زیربناهایِ اندیشگانیِ هواخواهانِ

حکمتِ خسروانی دارای آگاهیِ سرراستانه‌ای باشد، بر دو نکته‌یِ پیش‌گفته انگشتِ سخن می‌نهد و با هوشِ خدادادِ خود درمی‌یابد که هم، اصالتِ ماهیت (=بُنمندیِ چیستی) و هم تأصلِ ظلمت به دو-بُنْ‌باوری (=ثنویت) می‌انجامد.

شگفت اینکه نویسندگانِ دینْ‌کرد، در جایگاهِ تنها نویسندگانی که سرْسخنانِ حکمتِ خسروانی را برایِ ما به‌یادگار گذارده‌اند، از آنجا که سخت از دو-بُنْ‌باوری (=ثنویت) می‌پدافندند، هم به «بُنمندیِ چیستی / اصالتِ ماهیت» معتقداند و هم به تأصلِ ظلمت / بُنمندیِ تاریکی.

بحثِ اصالتِ ماهیت را به‌روشنی در کرده‌یِ ۱۰۹ اُم (=دفترِ یکُمِ این گزارش) به‌زیرِ بحث و سخن برده‌اند؛ و، بحثِ اصالت و تأصُلِ ظلمت را در همین روایت (=کرده‌یِ ۱۴۲) برجسته و روشن فراگفته‌اند.

برایِ پیگیریِ بحث، و پژوهشِ گرانْ‌پایگیِ آن نزدِ ملاصدرا، نگاه کنید به فرزانْ‌نامه‌یِ پُرآوازه‌یِ او، زیرِ نامِ «دیدنی‌هایِ خداگونه <یِ چشمِ جان>* در گذرانِ پژوهشِ گوهرِ مینُویِ هستی / شواهدُالربوبیة فی‌المناهجِ السلوکیة».

ملاصدرا، در فرزانْ‌نامه‌یِ پیش‌گفته، دیدگاهِ یکُم، فرهیزشِ (=اشراقِ) یازدهُم، آنانی را که نامِ «ثنویون» دارند چنین می‌آگاهاند:

«و للثنویین، الویل بِما یَصِفُون!».

پس از بحثی که خود به آن نامِ «اِزالةُ وهم» می‌نهد، در یک آگاهیِ هُشداردهنده / اعلامِ تنبیهی، پذیرشِ جاعلیت، راستینگی و حقیقتِ ماهیت را پایان‌پذیر به تأصلِ ماهیت (=چیستیِ گوهری) و اعتقادِ به جهانِ دو-بُنی (=دو-بُنْ‌باوری / ثنویت) تلقی می‌کند؛ که درک و دریافتی بسیار درست و هوشمندانه است.

برایِ پیگیریِ این بحثِ «شواهدُالربوبیه» در زبانِ فارسی، نگاه کنید به ترجمه‌یِ جوادِ مصلح از فرزانْ‌نامه‌یِ پیشگفته، ص ۸۰ - ۸۵.

۷-روندِ سخن، پس از این به گونه‌ای ست که‌نشان می‌دهد نویسنده‌یِ روایت، به بحثِ «پیشْ‌بایست‌هایِ اِمکانِ تناقض» (=جهتِ واحد، زمانِ واحد، مکانِ واحد و .....) نظر دارد.

۸-چَمْ‌آوردِ (=دلیلِ / منطقِ) نویسنده این است که: «اگر بنا ست امورِ متضاد را بدین شیوه تعریف کنیم: برایِ نمونه سردی را نبودِ گرمی تلقی کنیم، در چنین سامانی، گرمی هم نیستیِ سردی خواهدبود، پس، با این نوع از چَمْ‌ورزیِ سلبی و نیستْ‌نمایانه، همه‌یِ گوهرهایِ مادی را به سلب

تعریف‌کرده‌ایم. پس آنگاه استوازْکردِ (=اثباتِ) آنها نشدنی است.

۹-عبارتی را که نویسنده بکارمی‌برد این است: «هَمْبَدیگ سْپُوزیشْنیگْ آنْدَر»؛ که معنیِ واژه‌به‌واژه‌یِ آن این است: «دو متضادِ تودرتو که یکدیگر را می‌رانند».

خواننده‌یِ فرزانْ‌پژوه می‌تواند در اینجا نیز سویه‌یِ اندیشه‌یِ دیالکتیکالِ نویسندگان را بازبیند.

۱۰-در دستگاهِ اندیشگانیِ ارسطویی، ماده هر آن چیزی است که بساطت می‌پذیرد و با چیزیِ دیگر کرانمند (=محدود) می‌شود و جایگاهِ اضداد است.

نویسنده‌یِ این روایت، در تعریفِ چیزهایِ گیتیایی، دو فرایافت (=مفهوم) بکار می‌برد که برابرِ خوانِشِ ما، ایناند: وِینْدیهیدَن (=windīhīdan / یافت‌شدگی / آشکارگی / هستی یافتن)، و، وِیمَندیهیدَن (=wimandīhīdan / کرانمندی / محدودیت / حدپذیری / تعیُّن).

آشکار است که نویسنده‌یِ این روایت، در برشناساندن و تعریفِ امورِ گیتی همین معنایِ ارسطوییِ بحث را در نظر دارد.

واژه‌یِ وِیمَنْدْ / wimand در زبانِ پهلوی، چند معنا دارد: «چارچوب»، «سامان»، «تعریف»، «حد»، «مرز»، «گستره»، «شناسه» و دیگرها. بُنْ‌کنِشِ ساختگیِ (=مصدرِ جعلیِ) وِیمَندیهیدَن / wimandīhīdan نیز ناظر به یکی از همین معناها ست.

۱۱-یعنی: «تاریکی، نبودِ روشنایی نیست؛ بلکه هرگاه با زورِ روشنایی پس‌رانده‌نشود، ماده‌یِ تاریکی فرصتِ بروز و ظهور می‌یابد».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

*<افزوده‌ی مترجم:>

در سه برگْنوشتِ پس از این، خواننده را با سه دیسهْنما روبه‌رو می‌کنیم که نمایانگرِ سه‌گانیِ باورشناختیِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، شیخِ اشراق و صدرایِ شیرازی است؛ آنگونه که ما (=گزارشگرِ کنونی) پژوهیده‌ایم.

خواننده‌ی فرزانْ‌پژوه درخواهدیافت که، سه‌گانه‌یِ باورشناختیِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، در هر سه گوشه‌یِ آن، با سه‌گانه‌یِ باورشناختیِ صدرایِ شیرازی دیگرسان و وارونه است:

۱ - نویسندگانِ دینْ‌کرد، دوبُنْ‌باور (=ثنوی) اند؛ صدرایِ شیرازی تک‌بُنْ‌باور (=وَحدانی).

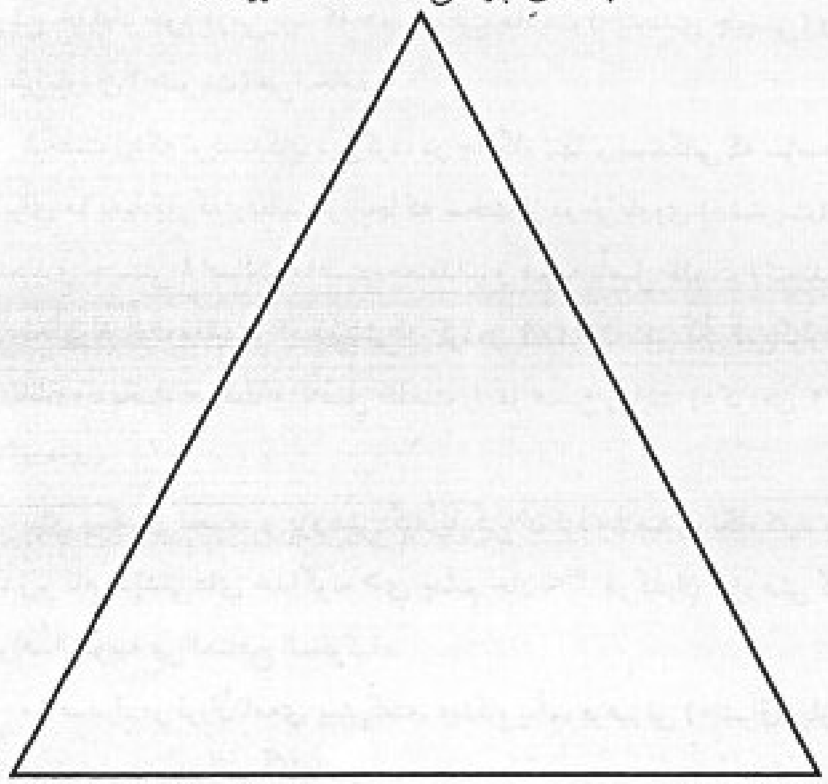
۲ - نویسندگانِ دینْ‌کرد، هواخواهِ بُنمندیِ چیستی / اصالتِ مهیت آند؛ صدرایِ شیرازی سخت‌وسُتوار پایبندِ بُنمندیِ هستی / اصالتِ وجود است.

۳ - نویسندگانِ دینْ‌کرد، سخت هواخواهِ بُنمندی، بُنداری و تأصلِ ظلمت اند؛ صدرایِ شیرازی آوازدهِ عدمِ تأصلِ ظلمت / نابُنمندیِ تاریکی است.

اما ایستمانِ (=موقفِ) فرزانه‌یِ فرهمندشناس، شیخِ اشراق، ایستمانیِ میانین است.

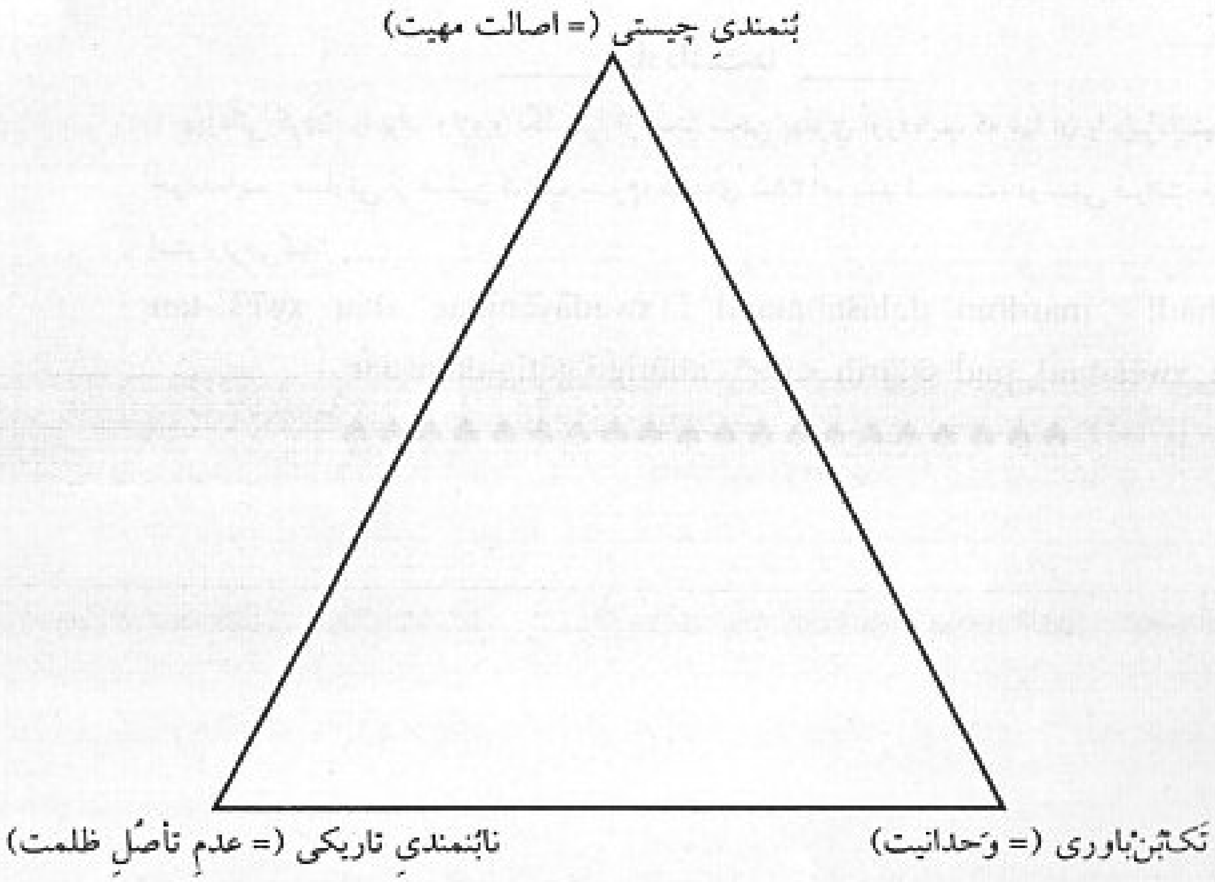
شیخِ اشراق، هم، اصالتِ مهیتی است و هم تک‌بُن‌باور (=وحدانی) و هم آوازدهِ عدمِ تأصلِ ظلمت است. یعنی، سه‌گانه‌یِ باورشناختیِ وی، در دو گوشه (=عدمِ تأصلِ ظلمت و وحدتِ وجود) با صدرایِ شیرازی همنوایی و همراستایی دارد؛ در یک گوشه نیز با نویسندگانِ دینْ‌کرد همداستان است؛ و آن، بُنمندیِ چیستی / اصالتِ مهیّت است.

اکنون، در سه نگاره و دیسهْ‌نمایِ پیشِ رو، نگاه کنید به سه‌گانی‌هایِ باورشناختیِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، شیخِ اشراق و صدرایِ شیرازی.



سه‌گانه‌یِ باورْشناختیِ نویسندگان دینْ‌کَرد.

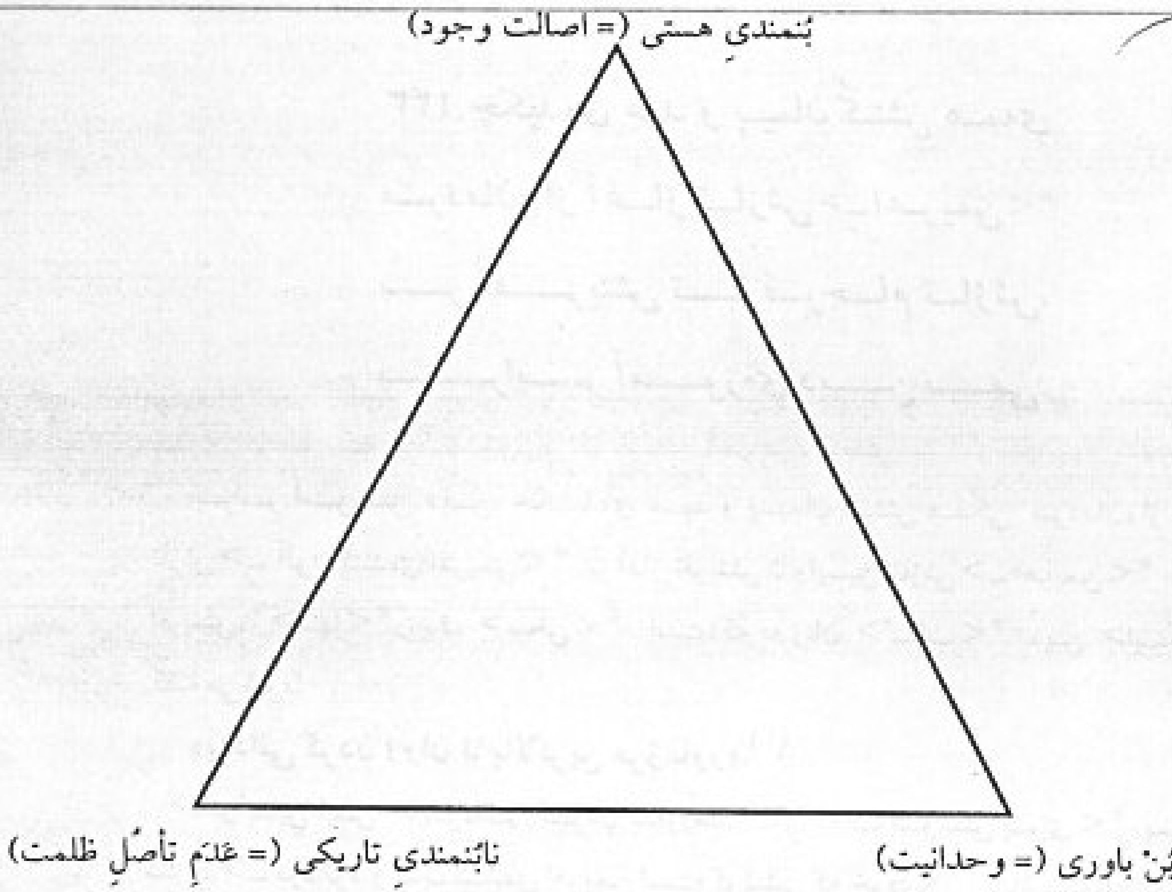
نویسندگان دینْ‌کَرد، هم، معتقد به اصالت مهیت‌آند؛ هم باورمند به هستیِ راستینِ تاریکی و، بُن‌وگوهرِ تاریکی‌آند؛ و هم به‌گونه‌ای پیگیر، دوبُنْ باور (= ثنوی) اند.



سه‌گانه‌یِ باورشناختیِ فرزانه‌یِ فرهمندشناس، شیخِ اشراق.

شهاب‌الدینِ سهروردی، هم، می‌خواست اصالت مَهیتی بماند و هم از پی‌آمدهایِ گریزناپذیرِ آن، یعنی تأصُلِ ظلمت و ثنویت، بگریزد.

بنابه خُرده‌سنجی‌هایِ صدرایِ شیرازی، سه‌گانه‌یِ باورشناختیِ شیخِ اشراق، نادارِ یکدستیِ فرزانُورانه (=فلسفی) است.



سه‌گانه‌یِ باورشناختیِ صدرنشینِ فرزانگان، صدرایِ شیرازی.

صدرایِ شیرازی، با زَبَرهوشیِ ویژه‌یِ خود، نیک دریافته‌بود که، اعتقاد به ثنویت، تأصُلِ ظلمت و اصالت مَهیت از یکدیگر جداناپذیریِ گوهرین دارند؛ به‌گونه‌ای که هر یک از رئوسِ سه‌گانه‌یِ باورشناختیِ پیشگفته، رَه به دوتایِ دیگر می‌برد.

نکته‌ای که شیخ اشراق به آن پی‌نبرده‌بود. او، می‌خواست اصالت مَهیتی بماند و هم از پی‌آمدهایِ منطقی و گریزناپذیرِ آن ــ یعنی دوبُنْ باوری و تأصُلِ ظلمت ــ دورماند.

نویسندگان دین‌کرد، به‌گونه‌ای یکدست، اما هم اصالت مَهیتی‌اَند، و هم از تأصُلِ ظلمت می‌پدافندند و هم به‌گونه‌ای پیگیر، دوبُن‌باور (= ثنویتی) اَند.

۱۴۳. چکیده‌یِ عهد و پیمانِ کُنشِ همه‌یِ مردمان، از آغازِ تازش <ـِ اهریمن>* بر آفرینش تا فرجامِ تازش، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزانِش دین، چکیده‌یِ عهد و پیمانِ کُنشِ همگیِ مردمان، از نخستین تازش <ـِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن>* بر آغازِ آفرینش تا واپسین تازش <ـِ اهریمن>* در فرجامِ آفرینش، <تنها>* یک <سخن>* است، که به زبانِ <کتابِ>* دین <اینگونه>* گفته می‌شود:

«یزدانی کردنِ روان تا بالاترین مرزِ باور».(۱)

دادوآیینِ این <یزدانی کردنِ باورمندانه‌یِ روان، کوشش برایِ>* پس راندنِ شتاب <ـِ دردآلود و تنگ‌کننده‌یِ اهریمن است؛ کوششی که خود،>* ابزارِ پارسایی است.

همچنانی که در آغازِ آفرینش <حتی در نهادْمانِ بسیار سختِ>* اهریمنْزدگیِ آفرینه‌ها، کردارِ فرازینِ برخاسته از آن نخستین سخنِ کیومرث را <هیچ از یزدان‌گراییِ سرتاسری رهایی نبود، به‌همان گونه>* همه‌یِ اندیشه‌ها و گفتارها و کردارهایِ پارسایانه‌یِ مردم، <از آغازِ آفرینش، و،>* همه‌یِ آنچه که <از آغازِ آفرینش>* تا اکنون اندیشیده و گفته و کرده‌اند، و، همه‌یِ آنچه که از اکنون تا پایانِ جهان بیاندیشند و بگویند و بکنند <از این سخنِ نغزِ>* گزیده، <یعنی یزدانی شدنِ سرتاسرانه‌یِ آفرینش،>* هیچ رهایی‌ای نیست (a-pargud ast=).

از رهگذارِ <این سخنِ نغزِ>* گزیده و به‌کارگیریِ (ōšmūrišnān= / زمزمه) آن در اندیشه و گفتار و کردار و رفتارِ همگیِ مردمان، هر آن سپاهِ دروج درهم‌می‌شکند؛ تازش <ـِ اهریمن>* از آفریدگان دور رانده می‌شود؛ جهانِ بازپسین، در پایانِ جهان(؟) برابرِ کام <وخواستِ جهانْآفرین و همگان>* آفریده می‌شود؛ جهان و آفریدگان از یورشِ <دردآلود و تنگ‌کننده‌یِ>* اهریمن رهایی می‌یابند (bawēd.....abē-awištāb=)؛ همه‌یِ آفریدگانِ نیک، در جاودانگی و بی‌مرگی و نامیرایی [یا: رها از تباهنده(؟)] بسر خواهندبرد.

یادداشت‌ها

۱-«یزدانی کردن» را برابرِ واژه و نگارشی از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم، که ما آن را «یَزْدانینیدَن» خوانده‌ایم. عبارتي از همین کتابِ سوم، کرده‌يِ ۳۸۵ اُم، بندِ نخست، درستيِ قرائتِ ما را استوارتر می‌کند:

hād! mardōm dahišnōmand ī xwadāyēnīdag abar xwēš tan [V: xwēš-tan], pad sālārīh <ī>* abārīg ī gētīg-dahišnān.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۴۴. در بـــارەيِ دانـــايي نـيک و بـد، بـــــرابـــرِ آمـــوزەيِ ديـــنِ بـــهي.

براي <ماده‌ي>* «دانايي» (=دانش)، <اِطلاقِ>* فروزه‌يِ نيک يا بد، مبتني بر <نوعِ>* کار <ـِ گزينْ‌شده>* است.

اگر آن کار، کارِ نيکي (=پارسايانه‌اي) باشد، <شخصِ>* نکوْدان، به‌نکويي، آن «دانايي» (=دانش) را براي آن کار به‌کارخواهدبرد؛ که آن، تنها، بر يک شيوه مي‌تواند ايستانده‌شود: که <همان شيوه‌يِ>* «ميانه‌رَوي» است.

اگر آن کار <ـِ گزيده شده>* کاري بد (=تبهْ‌گِنانه) باشد، <شخصِ>* بدآگاه، از سرِ بدکرداري، «دانايي» (=دانش) را براي آن کار <ـِ بدگزين شده، به بدي>* به‌کارخواهدبرد؛ و اين (=بهره‌گيريِ دانش براي کارِ بد) بر دو گونه است.(۱)

<يکي، کارِ بدِ آگاهانه‌يِ>* بَرگزاف (=افراط) است؛ که برادرِ دروغينِ داناييِ راستين است؛ به‌مانندِ اينکه با دزديِ نهاني، زيرِ نامِ دادگستري، دزدانه، دارايي‌هايِ کسان را به سودِ خود بالاکشند.(۲)

<يکي، کارِ بدِ آگاهانه‌يِ>* پُرکاسته (=تفريط) است؛ که همستيزنده‌يِ داناييِ راستين است؛ به‌مانندِ اينکه در رُبايشي آشکار، از راهِ راهزني، دارايي‌هايِ کسان را بِرُبايند.(۳)

يادداشت‌ها

۱-نظرگاهِ نويسنده رويِ‌هم‌رفته اين است که، اگر کسي نيکْ‌نهاد و نيکْ‌کردار باشد، با کمکِ دانش و دانايي، کارها را به سرانجامِ دانشورانه و نيکِ آن خواهد رسانيد؛ ولی اگر کسي بدنهاد و بدکردار باشد، دانش به وِي در زمينه‌يِ بدنهادي و بدکرداري کمک خواهد کرد که کارها را به سرانجامِ تباهِ آن برساند؛ به زبانِ روشن‌تر، دانش در دستِ شخصِ بدکردار مايه‌يِ نيک‌بختي نخواهد شد.

نويسنده‌يِ روايت، زمانِ برشمردنِ دو گونه کاربردِ نادرستِ «دانش / دانايي» در دستِ مردِ بدِ بدنهاد، از ربايش و دزدي نمونه مي‌آوَرَد.

۲-پُروشن است که به گونه‌يِ شناخته‌شده نزدِ همگان از دزدي نظر دارد؛ دزدي‌اي به پهناي سرگذشتِ مردمیْ‌زادگان، يعني دزديِ دولتيان، زيرِ نامِ قانون.

۳-پرروشن است که نويسنده، به دو گونه کارِ بد، ولي هر دو آگاهانه و دانايانه، نظر دارد؛ يکي، دزديِ نهانيِ دارايي‌هايِ مردم.

يکيِ ديگر، راهزنيِ آشکار است که آن نيز، کارِ بدِ آگاهانه‌اي ست.

چنين مي‌نمايد در آن زمان در پشتِ پرده‌يِ قانون، و زيرِ نامِ گسترشِ داد و طرفداري از حقوقِ ضعفا، تني چند از ناپيداتُخمگان، داراييِ کسانِ نژاده را مصادره کرده‌اند؛ اين، در چشمِ نويسنده‌يِ روايت، از هر گونه دزدي‌اي خطرناک‌تر است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۴۵. در بارهٔ‌ي آن <دو زمینه>اي که راه‌بَريِ درستِ جهان استوار بر آن است، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

راه‌بَريِ درستِ جهانْ نهاده بر نکويیِ دو زمینه(؟)[1] است:

يکي، <نهاده شده بر وجودِ خودِ>* شهريار و، ديگري، <نهاده شده بر خواست‌و>کامِ شهريار (=ارادهٔ‌يِ شهريار) است.

زيرا به سببِ نکويیِ <خودِ>* شهريار، <تن>* مردمان پاييده‌می‌شود؛ و به سببِ نکويیِ <خواست‌و>کامِ شهريار، روانِ مردمان نيز رستگارمی‌گردد؛ و از رهگذارِ آن (=پايِشِ تن و روان)، جهان، به شيوه‌يِ درست راه‌بَری خواهد شد.

<...>*(۲)

[[به سببِ بدنهاديِ زمینه‌ها(؟)، اگر آن بدنهادی برخاسته از <وجودِ>* شهريار باشد، تن <ـِ آفريدگان>* به‌تباهی‌می‌گرايد؛ و اگر آن بدنهادی برخاسته از روانِ شهريار باشد، <روانِ>* مردمان به‌نزاري‌می‌گرايد؛ در پيِ اين <تباهی و نزاريِ تن و روان،>* جهانِ مادی به‌بدی‌پاييده خواهد شد]](؟).(۳)

يادداشت‌ها

۱-واژه‌اي را که با گمانمندی، «زمینه» ترجمه کرده‌ايم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشي نوشته آمده است که ما آن را نيز با گمانمندی، «گام / gām» خوانده و از آن، معنايِ «پايه / زمینه / موضوع» را مرادکرده‌ايم؛ می‌تواند نگارِشِ نادرستی برايِ واژه‌يِ «کار / kār»* نيز باشد؛ جابه‌جانويسيِ نگارشيِ «کار» و «کام» در کرده‌يِ هشتاد و يکُم و ديگرِ روايت‌هايِ دينْ‌کرد نيز ديده‌می‌شود. می‌تواند فزونْ‌نوشته نيز باشد.

۲-بخشي را که با نقطه‌چين درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نشان داده‌ايم، برابرِ بازشناختِ ما، نماينده‌يِ عبارتي از دست‌رفته و آسيب‌ديده از بسترِ سخنِ پهلوی است.

گمانِ ما اين است که رونويس‌کنندگانِ امانت‌دارِ سپسين، در عبارتِ پاياني، کوشيده‌اند بخشِ آسيبْ‌ديده را «خيراً لِلّه» بازسازی کنند.

۳-پس از اين، عبارتِ پايانيِ اين روايت را درونِ دو قلاب نهاده‌ايم؛ در سنجِشِ با سرنامه‌يِ (=تيتر) اين روايت، که تنها از راه‌بَريِ درستِ جهان سخن به‌ميان آمده است، آنچه که پس از اين، نوشته آمده، می‌تواند از برافزوده‌هايِ کتره‌ايِ رونويس‌کنندگانِ سپس‌تر باشد.

برافزوده‌هايِ کتره‌اي از آن گونه که جای‌جای در روايت‌هايِ دينْ‌کرد با آن روبه‌رو می‌شويم.

زمینه‌يِ سخن، در عبارتِ پاياني، سخني در بابِ راه‌بردِ نادرستِ جهان است که تنها می‌تواند برخاسته از بدنهاديِ خواست‌وکامِ شهريار باشد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۴۶. در باره‌یِ <فرجام‌آهنگِ>* فرزانگی، افزایندگی (=دانش‌افزایی)، شناخت، دانایی، شُهیدن، باورمندی، <نیرویِ>* یاد، <نیرویِ>* هوش، خِرَد، اندیشیدن، گفتار و کردار <نزدِ مردمان>*، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

۱-برابرِ آموزانِشِ دین، <فرجام‌آهنگِ>* فرزانگی، همانا <پی بردن>* به فرجامِ چیزها است؛(۱)

۲-افزایندگی، <یعنی این> که از یک چیز، بسی چیزها<یِ دیگر را برآهنجیم>*؛

۳-دانایی، <یعنی> پی بردن به چیزی از راهِ <وارسی>* نشانگانِ بسیار؛(۲)

۴-شناخت <یعنی،> نیک، سود و زیانِ چیزها را شناختن؛

۵ و ۶-شُهِش و باورمندی <یعنی> اندیشیدن به (=mēnīdan / درنظرگرفتنِ) نشانه‌ها و نمادهایِ همانند [یا: هم‌ارز] در باره‌یِ بودن و نبودنِ چیزی [یا: درنظرگرفتنِ نشانه‌ها و نمادها برایِ اندیشیدن درباره‌یِ هستی یا ناهستیِ چیزها]؛

۷-<آهنگِ آفرینشِ نیرویِ>* یاد <در مردمان،> کمک به خواستن برایِ یافتن است؛

۸-<آهنگِ آفرینشِ نیرویِ>* خِرَد <در مردمان،> برایِ ژرف‌نگری و گزین‌کردن است؛

۹-<آهنگِ آفرینشِ نیرویِ>* هوش <در مردمان،> اندوختن <ـِ آگاهی‌ها>* با کمکِ ابزارِ نگه‌داری و پاییدن <ـِ یادمان‌ها>* است؛

۱۰-<آهنگِ آفرینشِ نیرویِ>* اندیشیدن <در مردمان،>* راهبَریِ کارها با ابزارِ اندیشه‌ورزی و پژوهش است؛

۱۱-<آهنگِ آفرینشِ نیرویِ>* گفتار <در مردمان،> به آشکاری رساندن <ـِ دلآهنگِ آنان>* با ابزارهایِ زبانی و نوشتاری است؛

۱۲-<آهنگِ آفرینشِ نیرویِ>* کردار <در مردمان،> ترابریِ دانش(؟) [یا: چیزها] با کمکِ ابزارهایِ تن و اندام است.

یادداشت‌ها

۱-آشکار است که نویسنده‌یِ این روایت (=۱۴۶)، از کابردِ واژه‌یِ فرجام، همان معنایِ ارسطوییِ بحث را در بابِ غایت (=بُن‌انگیزهایِ فرجامین / عِلَلِ غایی) فرا اندیشه‌یِ خود دارد.

۲-نگاه کنید به عبارتی از متافیزیکِ ارسطو، کتابِ هشتُم (=اِتا)، فصلِ شِشُم، 1045 b:

«.......... لوکوفرون می‌گوید: علم عبارت است از باهم‌بودنِ دانستن با نفس؛ دیگران می‌گویند: زندگی [=زنده بودن]، ترکیب یا ارتباطِ نفس و بدن است.

ارسطو، متافیزیک، ترجمه‌یِ محمد حسن لطفی، ص ۳۳۷.

۱۴۷. در بارهٔ باهم‌آییِ <گریز ناپذیرِ>* آگاهی و خواست و گویایی (=نطق)، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

از آنجاکه، هر خواستمندي (=صاحبِ اراده‌اي) و هر دارندهٔ نیروي گویندگيْ آگاهمند[۱] نیز هست، و، هر دارندهٔ نیروي گویندگی و هر آگاهمندي خواستمند نیز هست، و، هر آگاهمند (dānišōmand=) و هر دارندهٔ نیروي خواستْ دارندهٔ نیروي گویندگی (gōwāgīh nērōg= / قوهٔ ناطقه) نیز هست، و، از آنجاکه، آگاهمندِ نادارِ نیروي گویایي و نادارِ خواستمندی، و، خواستمندِ نادارِ آگاهمندی و نادارِ نیروي گویایی، و، دارندهٔ نیروي گویایی ولی نادارِ خواستمندی و نادارِ نیروي آگاهی یافت نمی‌شود(؟) [یا: دیده نمی‌شود(؟)]، باهم‌آیي <گریزناپذیرِ سه نیروي>* «آگاهی» و«خواست» و«گویایی» به آشکاری می‌رسد.

<آن دسته>* از کیشداران که، <اعتقادِ زیر، یعنی:>*

«جهانْآفرین را <در کارِ آفریدن هیچ>* خواستمندی‌اي نیست»

<باورگونه‌اي از کیش>* ایشان است، بر جهانْآفرین، <افزونِ بر نداشتنِ نیروي خواست،>* ***«نادانی و فقدانِ نیروي گویایی»*** را نسبت می‌دهند؛ <و با این نسبت‌هاي ناروا، فروزه‌هاي>* یزدانی را از او برمی‌گیرند.

همچناني که از کارِ <آفرینشگرانهٔ>* ایزد پیداست، کار<ـِ آفرینشگرانهٔ ایزد>* بنیاد شده بر جنبندگی (=حرکت)[۲] است و، هر جنبندگی‌اي بر دو گونه است:

۰۱ یا جنبندگی‌اي خواستمند (=ارادی) است، چونان <جنبندگی‌هاي خواستمندانهٔ>* مردمان؛

۰۲ یا، جنبندگی‌اي سرشتمند است، چونان <جنبشِ سرشتمندانهٔ*> آتش.

از این روی، اگر <همصدا با آن دسته از کیشداران بگوییم:>* ایزد را <در کارِ آفرینش، نیروي>* خواستمندانه‌اي نیست، و در کار<ـِ آفرینش،>* جنبشِ او سرشتمندانه بوده <و استوار بر خواستِ آگاهانه نیست و، فرزانش‌هاي او همه>* اندازه‌ناشناسانه[۳] بوده است و، تا

بوده، <آفریدنِ آفرینش>* همه جنبشي سرشتمندانه (=غریزی) بوده است، <نتیجه این می‌شود که مدعی شویم:>* کار<ـِ آفرینشگرانه>اَش به نسبتِ گوهر<ـِ آگاهانهٔ یزدانی‌اَش>* پسینْ‌بنیاد نیست <و سرشتین و پیشینْ‌بنیاد است؛ در جایي که می‌دانیم>* نمی‌شاید کار<ـِ آفرینندگی>اَش به نسبتِ گوهر<ـِ یزدانی‌اَش، سرشتین، جبری و>* پیشینْ‌بنیاد باشد.[۴]

و، آشکار است <پی‌آمدِ واژگون نمایاندنِ>* پسینی بودنِ(؟) کار<ـِ آفرینشگرانهٔ ایزد>*[۵] این خواهد شد که <مدعی‌شویم آن کارِ آفرینشگرانهٔ سرشتین،>* نه استوار بر آگاهی است(؟ nēst-dānišn?) و نه استوار بر اندازه‌شناسی و برنامه‌نویسی است (niwistag= nē/ تخصیص)[۶] و نه فرجام‌مندانه است؛ <پی‌آمدِ این باورشناسیِ نادرست این می‌شود که:>* جهانْ‌آفرینْ دربرابرِ آفریدگانْ سزاوارِ سپاس‌گویی نیست و، او نه خداوندگاری‌اي و نه فرماندهی‌اي دارد.

از آنجا که هر سرشتي می‌باید سرشتمندشده از <نیروي>* آفرینندهٔ سرشت‌ساز باشد، <پس، با پذیرفتنِ ادعاي ناراستِ ***«آفرینندگیِ سرشتمندانه و پیشینْ‌بنیادِ یزدان»***، باورِ به>* ***«جهانْ‌آفرین‌بودنِ جهانْ‌آفرین»*** <بویژه جهانْ‌آفرینِ خواستمند و آگاهمند،>* ناراست (a-wizūrd=) و هرزه‌درآییِ‌اي <برگزاف>* خواهد بود؛ افزونِ بر این، می‌باید جهانْ‌آفرین را درجایگاهِ آفرینش <درنظرآوریم، و،>* آفرینش را در جایگاهِ آفریننده؛ آني راکه <از نگاهِ ما مزداییان>* بودن نشاید.[۷]

کسي پرسیده است که:

چون، تعریفِ (wimand=) خواست<ـِ آگاهانه>* (=اراده / کام) این است که، <خواستِ آگاهانه>* برانگیخته‌نشود مگر براي خواستنِ چیزي، و خواستن (=خواهش) پیدانشود مگر براي <برآوردِ>* نیازي، و نیاز پیدانشود مگر به سببِ تنگی‌اي (=نیروي شتاب‌دهنده‌اي)، و تنگی پیدا نشود مگر از سوي ستیزندهٔ هستی، <آیا خواستِ آگاهانهٔ ایزد در امرِ آفریدن، از بُن، برخاسته از نیازِ او ست؟ در این باره چه پاسخ می‌دهید؟>*[۸]

پاسخ این است:

از آنجا که ایزد، بایستمندانه و دانایانه، در کارِ ابزارسازی برایِ دور راندنِ پتیاره‌ها از آفریده‌ها <یِ خود>* است، تنها از راهِ ابزارِ آفرینش است که تازش <ـِ اهریمن>* سرکوب و نیست‌ونابودمی‌شود؛ و از رهگذارِ آن (=ابزارِ آفرینش) است که <ایزد بر دشمن>* اَبر-زورآور می‌گردد.

کارِ آفرینشگرانه‌يِ خواستمندانه‌اَش (=اراده‌مندانه‌اَش / کامْ‌کارانه‌اَش)، <یعنی همان کردوکارِ ارادی‌اَش>* که به سببِ خواستن‌اَش برانگیخته می‌شود، اگر برخاسته از نیازي برايِ دوررانْدنِ تازش <ـِ اهریمن>* از آفریده‌ها باشد، <این، گواهيِ بر>* کمبودي <در ایزد>* نیست؛ بلکه <گواهي>* بر همهْ‌آگاه‌تر بودن اَش است که <همراهِ آن،>* خواست <ـِ آفرینش‌گرانه>اَش نیز در پرداختنِ چاره‌اي برایِ سرکوبِ پتیاره‌هايِ آفریده‌ها برانگیخته‌می‌شود (=hangēxtan)؛ <و از راهِ آفرینش،>* توانمندانه‌تر (wisp-tuwānīhā*) تازش <ـِ اهریمن>* را سرکوب و نیست‌ونابودمی‌کند؛ و پیروزمندانه‌تر در برابرِ ستیزنده‌يِ هستی است.

اگر <ایزد در این نبرد،>* خود، خویشتن را یاری‌نمی‌کند و روامی‌دارد (=andar-hilēd) آفریدگان <نیز در این نبردِ گیهانی>* برانگیخته شوند (=hangēxtan / آخیزیدن / قیام)، این <رواداری، گواهيِ بر>* کاستی <ـِ پیروزيِ ایزد>* نیست؛ بلکه <گواهيِ بر>* سرکوبِ پیروزمندانه‌تر <ـِ اهریمن>* است.

این نیز هست که در فراوندِ سرکوب <ـِ اهریمن،>* بسیاري از آفریده‌هايِ ایزد، با وجودِ <درگیر شدنِ>* با گنه‌باری‌هايِ اهریمنانه‌اي که با آن (=نبرد) همراه است، <یعنی با وجودِ درگیری با گنه‌باريِ هماني> که <از بُن،>* کامه‌اَش آزاررسانی است، همچنان، رزمْ‌آورانه (=kušōmand) به پذیره <يِ اهریمن>* می‌روند و، پیروزِ نبرد می‌شوند؛ <این پایانِ پیروزمندْ در آموزه‌هايِ دین>* پیداست.

یادداشت‌ها

۱-«آگاهمند» را برابرِ با «دانیشنْ‌ئُومند / dānišnōmand» آورده‌ایم؛ که یکيِ از برابرهايِ نماینِ آن در فارسی همان «*دانشمند*» است؛ ولی واژه‌يِ دانشمند در فارسيِ امروز بارِ معنايیِ بیش‌تريِ از واژه‌يِ درنظر در این روایت دارد.

به گمانِ ما، نویسنده‌يِ روایت، معنايِ «دارنده‌يِ آگاهی و شناخت» را فراندیشه‌يِ خود داشته است. نگاه کنید به روندِ بحث.

۲-ارسطو، در یکيِ از فرزانْ‌نامه‌هايِ خود زیرِ نامِ «شَوَند و پادْشَوَند / کون و فساد»، چندین گونه جنبندگی را برشمرده است: در-زمانی، در-مکانی و در-جایی (=برجاستی) و دیگرها.

۳-خواننده‌يِ دینْ‌کرد، به یاد دارد که نویسندگانِ این نامه، برايِ جهانْ‌آفرین، فروزه‌يِ «*فرزانِشِ اندازه‌شناسانه*» را سرآمدِ بسیاري از فروزه‌هايِ هَسْتَنيِ (=ایجابی) ایزد می‌شمارند؛ از این روی، فروزه‌يِ اندازه‌ناشناسيِ ایزد، بنا به نظرِ دسته‌اي از کیشدارن را ننگيِ گران بر کارِ خداوندگاری می‌دانند. نویسنده‌يِ روایت، در اینجا، برايِ نشان‌دادنِ نظرِ دسته‌اي از کیشداران، از فرزانواژه‌يِ پهلويِ «اَنَهَنْدازیشْنْ / ana-handāzišn» بهره‌می‌گیرد.

۴-آیا خُرده‌سنجی و نقدِ نویسنده بر دسته‌اي از کیشداران، نقدِ نظرگاهِ «جبریون» است؟

بهر روی، ما نتوانستیم دریابیم کدام دسته از کیشداران ـــ نعوذ باا... ـــ خداوند را «نادارِ اراده و خواستمندی» می‌دانند.

۵-«پسینی بودنِ(؟) کار <ـِ آفرینشگرانه‌يِ ایزد>» را سرتاسر، برابرِ عبارتِ «پَس کار / pas kār» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم.

به گمانِ ما، در سنجشِ با دو بندِ پیشین ـــ که نویسنده، آفرینشِ سرشتین و پیشینْ‌بنیاد و غیرِ آگاهانه از سويِ ایزد را نمی‌پذیرد ـــ کژنویسی و غلطيِ املائی رُخ نموده است. زیرا خُردهْ‌سنجيِ نویسنده روسويِ آفرینشِ پیشینْ‌بنیاد و سرشتین دارد و این معنا را با سخنواره‌يِ پهلويِ «پِش کار / pēš kār» فرامی‌گوید.

بیراه نیست اگر عبارتِ سازگارِ با روندِ بحث، بی‌آنکه نویسنده دچارِ ناسازگاريِ بنیادین در اندیشه و گفتار شود، به گونه‌يِ زیر بوده است:

ud ‘*pēš kār’ ī paydāg kū [ēdōn](?) nēst-dānišn <ud> nē-handāxtag ud nē-niwistag ud nē-frazāmōmand, ud dādār abar

dahišn nē spās <ūd> nē xwadāyīh [V: ˣxwadāy] nē-iz framān.

که معنيِ آن در هماهنگيِ با روندِ بحث به گونه‌يِ زیر است:

«<به سببِ باور آوردنِ به>* کارِ آفرینشگرانه‌يِ پیشینْ‌بنیادِ (='ˣpēš kār') ایزد، چنین نتیجه‌می‌شود که (=ī paydāg kū) <فراروندِ آفرینش از سويِ ایزد را آفرینشيِ>* ناآگاهانه و تهی از اندازه‌شناسی و کاريِ بی‌برنامه و بی‌فرجام درنظرآوریم؛ <پی‌آمدِ چنین باورهايِ نادرستی این می‌شود که مدعی شویم:>* جهانْ‌آفرین در کارِ آفرینش سزاوارِ سپاسْ‌گویی نیست و، وی (=خداوند) نه خداوندگاری‌اي دارد و نه فرماندهی‌اي».

۶-«برنامه نویسی» را به شیوه‌يِ باهمشماریک (=قیاساً) برابرِ «نیویستَن / niwistan» آورده‌ایم.

۷-سخنواره‌يِ پهلوی، در اینجا دچارِ تاریکيِ معنایی می‌شود؛ نظرگاهِ نویسنده برابرِ بازشناختِ ما این است که اگر بنا ست خلقِ خداوندی سرشتمندانه باشد، و اگر بنا ست هر سرشتيِ، خود، برآمدِ عملِ سازنده‌يِ سرشتيِ دیگر باشد، پس فرایندِ آفرینِشِ خداونديِ نیز عملي است که آن نیز ریشه در آفرینشيِ پساپُشتِ خود دارد. چنین می‌نماید که نویسنده‌يِ روایت، به خلقِ سلسله‌وارِ آفریده‌ها از یکدیگر نظر دارد که این دُوْرِ تسلسل می‌باید در جايِ پایان پذیرد نه اینکه دربرگیرنده‌يِ خودِ آفریننده نیز بشود؛ اگر بنا بر گزافه‌گوییِ دسته‌اي از کیشداران، آفریننده نه بر مبنايِ خواستِ آگاهانه، بلکه بر مبنايِ سرشت عمل می‌کند، در این سامان، سرشتِ خودِ او نیز می‌باید پی‌آمدِ فراروندِ سرشتمندانه‌يِ سرشت‌سازيِ دیگر باشد، همین گونه تا پایان.

یعنی، همان دیدگاهي که در باره‌يِ آفرینشِ زنجیره‌وارِ هستی داریم، می‌باید در باره‌يِ زنجیره‌يِ آفرینِشِ سرشت‌ها و نیز خودِ خداوندِ سرشت‌کار ـــ البته برابرِ گزافه‌گوییِ دسته‌اي از کیشداران ـــ نیز بیان کنیم. نظرگاهي که در آوندِ اندیشه‌يِ دینْ‌پردازانِ دینِ مزدایی و نیز تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد نمی‌گنجد.

اگر قرائتِ ما از این بند درست و پذیرفته باشد، می‌نماید که از زنجیره‌يِ پایان ناپذیرِ هستی (=سلسله‌يِ نامتناهيِ عللِ آفرینش) سخنيِ نقدگونه و سنجشگرانه به‌میان آمده است.

۸-بر این باوریم که همه‌يِ سخنِ پرسشگر به دستِ ما نرسیده است؛ و بافتِ سخنِ پهلوی افتادگی دارد. ولی می‌توان نگریسته‌يِ پرسشگر را نیک دریافت: او می‌پرسد: شما مزداییان بر این باورید که ایزد می‌بایدداراي خواستِ آگاهانه (=اراده / کام) باشد؛ ولی سلسله‌يِ اراده، سر از هستی و بودوباشِ دشمنِ ستیزنده در می‌آورد؛ از این روی، برابرِ فراگفتِ شما مزداییان، «اراده» در خداوند نیز

ریشه در امريِ نفسانی و نوعيِ فقر دارد و از یک بایستگی و خواست برآمده‌است؛ پرسشگر، بحث را این گونه دنبال می‌کند:

هر خواستنيِ در پایان سر از نیاز و کمبود درمی‌آورد؛ پس از کجا دانسته می‌گردد که اراده‌يِ جهانْ‌آفرین در آفرینِش جهان، در پایان، سر از نیاز و فقر درنمی‌آورد؟ نیازيِ که خود، در واکاويِ پسین، سر از دشمنِ ستیزنده‌يِ آفرینش در خواهد آورد که به معنايِ پذیرِشِ وجودِ نقص و کاستی برايِ خداوند است؛ یعنی آفرینش، بنا به ایرادِ شخصِ پرسنده، جبرانِ کم و کاستيِ خدایيِ خداوند است.

از این روی می‌پرسد: برايِ این ایراد چه پاسخيِ دارید؟

از نگاهِ یزدانْ‌شناسی (=علمِ کلام / تئولوژی)، پرسش، پرسشيِ سخت و آزارنده است.

شیوه‌يِ پاسخِ نویسنده به ایرادِ کلاميِ پیشگفته نشان می‌دهد که نویسنده‌يِ روایت، چَم و چرايِ آفریدنِ آفرینش به دستِ خداوند را در مفهومِ «نیاز» و «تنگی» وارسی نمی‌کند؛ بلکه پاسخِ او از حال و هوايِ مفهومِ آشنايِ «فَیَضان / فیض» برخوردار است.

آفریدنِ آفرینش به دستِ ایزد، برخاسته از ضعفِ نیروگانِ ایزدی نیست بلکه عینِ قدرتِ بُنِ راستی (=حضرتِ حق) است؛ در واقع نیکودَهِش و نعمتِ شرکتِ در نبردِ گیهانی را بهره‌يِ آفریده‌هايِ خود کرده است. در بُن، خداوند، با کارِ آفرینشگرانه‌اَش، به آفریده‌هايِ خود پروايِ برخورداری از نیکوبارِش‌هايِ پایانيِ نبرد را می‌دهد. یعنی با شرکت‌دادنِ آفریدگان در این نبردِ گیهانی، آن‌ها را مُستفیض کرده است. معنايِ پیشگفته، از استوارترین بحث‌هايِ رازپژوهانه‌يِ (=عرفانيِ) نویسندگانِ دینْ‌کرد است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۴۸. ۱. دربارهٔ پیروز،
۲. پیروزترین،
۳. پیروزی،
۴. پیروزمندی،
۵. سرکوب‌شده،
۶. و، سرکوب‌شده‌ترین،
برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

۱. <هستی‌دارِ>* پیروز، پادشاه است.

۲. پیروزترین <ـِ همه‌یِ هستی‌داران>*، پادشاهِ سرآمد <ـِ همه‌یِ پادشاهان>*، سْپَنْدازْمینو است.

۳. پیروزی <یعنی اینکه:>* پیروز <ـِ همه‌یِ هستی‌داران>* پادشاهی کند.

۴. پیروزمندی <آن است که:>* دشمنِ ستیزنده<یِ آفرینش>*، از رهگذارِ پیروزیِ پیروز، <از جهان>* زده و دوررانده شود.

۵. <هستی‌دارِ>* سرکوب شده، <همانی است که: در پایگاهِ>* زیرینِ سْپَنْدازْمینویِ پادشاهِ سرآمدِ همه‌یِ زورآوران است؛ <یعنی>* زَدازْمینویِ پنهان‌زور(؟) [یا: زورپذیر ترین].

۶. سرکوب شده‌ترین <ـِ سرکوب شده‌ها نیز>* همان زَدازْمینو است: زیرا هر یک از آفریدگانِ نیکو، تا بالاترین مرزِ پیروزی (=wan-tuwān)، برایِ سرکوبِ او (=زَدازْمینو) آفریده شده است؛ تا بدانجا که پایین‌ترینِ آفریده‌هایِ آفریده شده<یِ اورمزدی>* توانا به سرکوبِ <قوایِ>* دروج است.[۱]

یادداشت‌ها

۱-یعنی: در پلکانِ هستی، حتی پایین‌ترینِ آفریده‌ها از نظرِ مرتبه‌یِ هستی، و کم‌زورترینِ آنان نیز توانا به سرکوبِ قوی‌ترینِ دروج‌ها است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۴۹. دربارهٔ سنجه‌ای که میزانِ (=paymān) نکویی و بدی <ـِ مردم>* با آن اندازه‌گرفته می‌شود و شناخته می‌گردد، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا! سنجه‌ای که با آن می‌توان میزانِ (=اندازهٔ) نکویی و بدیِ مردم را اندازه‌گرفت و شناخت، یکی است؛ و از همه <یِ سنجه‌ها>* بنیادین‌تر است <و آن،>* دین است؛ و سه گونه می‌باشد:

۱. دینِ نهادین (=فطری)، ۲. دینِ خوی‌نشان (=از سرِ عادت)، ۳. دینِ دانشورانه.[۱]
چگونگیِ گزارشِ <آن سه دینِ برشمرده‌یِ>* بالا در <همین>* فصلِ مربوطه[۲] آشکار خواهدشد: شماره‌یِ گونه‌ها و، شماره‌یِ تغییرِ آن سه <سنجه از نظرِ>* نوعِ نیکی و بدی، <درکتابِ دین، رویِ هم>* هشت گونه گفته شده است (=waxt).[۳]

<اکنون، گزارشِ هشت گونه دینِ برشمرده:>*

۱. یکی، آن کسی که در زمینه‌یِ نهاد (=خیم) و خوی و دانش، هر سه، <پیروِ>* دینِ بهی است.

۲. یکی، آن کسی که از نظرِ نهاد و خوی، نیک‌دین است، ولی به پیروی از دانشِ نمایین[۴] (=ظاهری) <پیروِ>* دینِ بد شده است.

۳. یکی، آن کسی که از راهِ نهاد و دانش به دینِ بهی رسیده است، ولی به پیرویِ از خوی، بَدْدین است.

۴. یکی، آن کسی که از نظرِ خوی و دانش گراینده به دینِ نیک است، ولی در پیرویِ از نهاد <ـ تبه‌خویانه، گراینده به>* دینِ بد است.

۵. یکی، آن کسی که از نظرِ نهاد و خوی بَدْدین است، ولی در پیرویِ از دانش <ـِ درست، گراینده به>* دینِ نیک است.

۶. یکی، آن کسی که هم در نهاد و هم از راهِ دانشِ نمایین (=ظاهری) بددین است، ولی خویمندانه <گراینده به>* دینِ نیک است.

۷. یکی، آن کسی که هم از نظرِ خوی و هم از نظرِ دانشِ نمایین بددین است، ولی به‌گونه‌ای نهادین <گراینده به>* بِهْدینی است.

۸. یکی، آن کسی که هم از نظرِ نهاد، هم خوی و هم دانشِ نمایین، هر سه، بددین است.

در زمینه‌یِ به‌دیده‌گرفتنِ (=nigerišn / توجه به) این هشت‌گونه، کسی داننده‌تر و آزموده‌تر است و، می‌تواند درباره‌یِ میزانِ (=اندازه‌یِ) نیکی و بدیِ مردمان <نظر دهد،>* که با این <هشت سنجه به مردم>* بنگرد.

یادداشت‌ها

۱-مردمی‌زادگان از سه راه به دینِ نیک یا بد می‌رسند:

یا از راهِ فطرتِ خدایی دین‌خواهانه‌شان است؛ به دیگر سخن، وارسیِ اینکه نهادِ مردم به کدام دین گراینده است.

یا از راهِ عاداتِ مردمانه‌شان است؛ به دیگر سخن، خُلق و خویِ مردم به کدام دین گراینده است.

یا از راهِ پژوهش‌هایِ دانشورانه‌شان است؛ به سخنِ دیگر، پژوهش و دانشِ مردمْ آنان را سوی کدام دین راهنمایی می‌کند.

اورمزد و اهریمن نیز می‌توانند از همین سه راه برایِ دست‌نشانده کردنِ دینِ پذیرایِ نظرِ خودْ مردمان را سویِ دینِ خود کشند.

اما در این روایت، نویسنده نشان نمی‌دهد که دو راهِ خُویْمندی (=عادت) و آگاهمندی، کدام از راهِ اجتماع و کدام از راهِ خانواده به مردمان می‌رسد.

اما معنایِ سرتاسریِ روایت روشن است: مردمی‌زادگان، چه از راهِ فطرتِ خدایی، چه از راهِ عاداتِ مردمیک (=اجتماعی) و چه از راهِ پژوهش‌هایِ دانشورانه، به دین، یا خوب یا بد خواهند رسید.

۲-«فصل مربوطه» را برابرِ سخنواره‌یِ «خُوش دَرَک / xwēš darak» آورده‌ایم؛ با این سخنواره، در بسیاریِ از کرده‌ها و ابوابِ دینکرد روبه‌رو شده‌ایم؛ ولی بر ما روشن و شناخته نگردید که نویسنده با بیانِ این سخنواره به کدام کرده و فصل نظر دارد؟

آیا همین فصل و کَرده و روایتِ درنظر است؟ آیا به فصلیِ دیگر حواله می‌دهد؟

در روایت‌هایِ دینکرد، گاه دیده می‌شود که نویسنده، جُستاژمایه‌ای را نیمه‌کاره بی هیچ روشن‌نویسی و روشنکردی رها کرده و خواننده را با همین سخنواره، یعنی «خُوش دَرَک / xwēš darak» به کرده‌ای دیگر حواله می‌دهد؛ کرده و فصلی که معمولاً دیگر یافت نمی‌شود؛ گاه هست که همین سخنواره‌یِ «خُوش دَرَک / xwēš darak» را بکار برده ولی موضوع را در همان فصل به پایان می‌رساند.

در این روایت نیز چنین است: همین سخنواره‌یِ «خُوش دَرَک / xwēš darak» را به‌کار برده‌است؛ ولی سخن‌پردازیِ خود را تا پایان پی می‌گیرد و دنبال می‌کند.

۳-نگریسته‌یِ نویسنده، نیکی و بدیِ سه سنجه‌یِ «**خیم و خوی و دانش**» است؛ که از نیک یا بد شدنِ این سه سنجه‌یِ **خیم و خوی و دانش**، هشت دسته دین پدید می‌آید و می‌توان مردمان را زیرِ یکی از این هشت دینْ شناخت و اندازه گرفت.

به آسانی دیده می‌شود که با ماتریسیِ هشت-پلّه‌ای روبه‌رو هستیم، به گونه‌یِ زیر:

A و B و C به ترتیب نماینده و جانشینِ خیم (=A) و خوی (=B) و دانش (=C) اند.

نیک یا بد بودنِ هر یک را نیز با نشانگانِ هست‌نما (=مثبت) و نیست‌نما (=منفی) رقم می‌زنیم، به‌گونه‌یِ زیر:

+A = خیم نیک; -A = خیم بد; +B = خویِ نیک; -B = خویِ بد; +C = دانشِ درست;
-C = دانشِ نمایین.

پیچازه‌یِ هشت-پلّه‌ایِ ماتریسِ درنظر را در بخشِ آوانویسی نشان داده‌ایم.

۴-«دانشِ نمایین و ظاهری» را برابرِ سخنواره‌یِ «دانیشْن ماناگ / dānišn mānāg» آورده‌ایم.

نویسندگانِ دینکرد، همه جا، دانشِ نمایین و ظاهری را برادرِ دروغینِ دانشِ راستین می‌شناسانند.

دانشِ نمایین، جز پرده‌ای از کژبینی‌هایِ اهریمنی نیست که خود را چونان دانشِ راستین می‌شناساند.

نظرگاهِ نویسنده‌یِ این روایت نیز این است که دانش، سر از بددینی درنمی‌آورد؛ بلکه دانشِ نمایین و ظاهری است که بددینی را درجایگاهِ بِهْدینی می‌شناسد و می‌شناساند.

۱۵۰. ۱. دربارهٔ <هرزه‌درآییِ >*کیشِ یهودی <که مدعی است >* «بُنِ بُنانِ جهان را نشاید جز از یکی باشد»؛

۲. دربارهٔ آموزه‌ی <ناراستِ فرقه‌ی منافق>* مانی‌گرا <که مدعیِ «هست‌وبودِ>* دو <بُنِ بی‌بُن>* ولی هر یک در همین کالبدِ آسمانی» است؛

۳. و، دربارهٔ هرزه‌درآییِ سوفیست <که مدعی است>* «همه‌ی برابر-ایستاها (=xīrān / اعیان) و کارها و چیزها، بُن <ـِ فراجهانی>* ندارند»،[۱] و، پاسخ گزینِ گویانه <یِ تک‌تکِ آن هرزه‌درآیی‌ها>* (=hangirdīg andarag) برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

۱. <هرزه‌درآییِ کیشِ یهود:>*

<باورِ>* کیشِ یهودیِ <این است که: شمارِ>* بُنِ بُنان[۲] (=a-bun / بی‌بُن) را نشاید دو تا ـــ در ضمن دورِ از هم ـــ[۳] دانست.

<پاسخ:>*

در ردِّ این <ادعا>* اینکه: اگر <باورِ ما مزدائیان در بابِ>* «دو کیفِ (=čiyōnīh / چونیِ) همستیزنده‌یِ بی‌بُن، آنهم <در جهان‌هایِ جدا و>* دور از هم» را پوچ می‌انگارند، چرا <خودِ آنان، در آموزه‌های‌شان>* «وجودِ دو کیفِ همستیزنده‌یِ[۴] باهَمانه (=موازی) را در زمان‌هایِ نامحدود (=از ازل تا ابد)،[۵] آنهم در یک جهان، به‌گونه‌یِ دوگانی (ham-aw-ǰuxt / باهم‌جفت) مدعی‌می‌شوند؟

۲. <هرزه‌درآییِ مانی‌گرا:>*

آموزه‌یِ <ناراستِ گروهکِ منافقِ>* مانی‌گرا <این است که:>* هر دو بی‌بُن (=بُنِ بُنان) <هستی دارند ولی، به‌گونه‌ای درهم‌تنیده،>* هر یک <از دو بُن>* در همین کالبدِ آسمانی اند.

<پاسخ:>*

در ردِّ این <ادعا>* اینکه: اگر هست‌وبودِ (=būdan) حتی یکیِ <از دو بُن>* را در کالبدِ آسمان <آنهم جداجدا و دور از هم،>* نشایدُمندانه (=نامحتمل) می‌دانید، <موضوعی که درستیِ آن>* حتی از هست‌وبودِ تنانِ جدالزهم به روشنی آشکار است، چگونه بودنِ دو <بی‌بُن را به‌گونه‌ایِ تودرتو،>* در همین کالبدِ آسمانی، آنهم تا به‌جاودان، شدنی می‌دانید؟[۶]

۳. <هرزه‌درآییِ سوفیست:>*

<مادهٔباوریِ آیینِ>* سوفیست[۷] <این است که:>* «همه‌یِ برابر-ایستاها (=xīrān / أعیان) و کارها و چیزها، <خود، همان بُنِ>* بی‌بُن اند».

<پاسخ:>*

در ردِّ این <ادعا اینکه:>* اگر حتی «وجودِ یک <بُنِ مینَوی>* را در زمان‌هایِ نامحدود، در دو مکان» پوچ می‌انگارید،[۸] چگونه وجودِ چندین و چند گونه <سرشت‌ها و طبایع>* جداجدا را،[۹] آنهم در زمانیِ بی‌کرانه، <نه در دو جا، بلکه>* در چند جا را مدعی می‌شوید؟[۱۰]

یادداشت‌ها

۱-درک و دریافتِ نویسنده‌یِ روایت از ماده‌ْباوری (=ماتریالیزم) روشن است:

بنا به دریافتِ نویسنده‌یِ این روایت (۱۵۰=)، ماده‌ْباوران، هیچ خاستگاهِ فراجهانی برایِ اعیان و امور و اشیاء قائل نیستند و آن‌ها را بی‌بُن (=اَبُن) می‌دانند و خودِ ماده را بُنِ بُنانِ هستی درنظرمی‌گیرند.

۲-«بُنِ بُنان» را برابرِ واژه‌یِ «اَ-بُن / a-bun» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ معنایِ واژه‌به‌واژه‌یِ آن، «بی‌بُن» است؛ با این فرزانْواژه (=اصطلاحِ فلسفی) در بسیاری از روایت‌هایِ دیگرِ دینْ‌کرد روبه‌رو می‌شویم؛ نگریسته‌یِ نویسنده از کاربردِ این واژه، نشان دادنِ فروزه‌ایِ سلبی برایِ آن هستی‌دارِ برترین است که خود، بُنِ بُنانِ همه چیز است ولی خود، بُنیِ پساپُشتِ خود ندارد؛ پس، بی‌بُن است. نویسنده‌یِ روایت، این معنا را با فرزانواژه‌یِ پهلویِ «اَبُن / a-bun» فرامی‌گوید.

بحثِ این روایت رویِ‌هم‌رفته این است که:

در دستگاهِ یزدان‌شناسیکِ یهودی، جهان را نشاید دارایِ بیش از یک بی‌بُن (=بُنِ همه‌یِ چیزها) باشد.

در دستگاهِ یزان‌شناسیکِ مانی‌گرا، جهان را می‌شاید که دارایِ دو بُن باشد؛ ولی نه جدا از هم؛ بلکه تنیده شده در همین کالبدِ آسمانی؛ و بُنِ تاریکی درونِ بُنِ روشنایی جای دارد.

در دستگاهِ جهانْ‌شناسیکِ سوفسطاییان، جهانِ مادی از بنیاد دارایِ بُنی نیست و همه‌یِ اَعیان و روابط و امور، مادی اند و ماده، ازلی و ابدی است و بُنِ یزدانی ندارد بلکه خودِ ماده است که بی‌بُن است. یعنی: ماده، بُنِ بُنانِ همه‌یِ چیزها در جهان است و هیچ بُنِ غیرِ مادی پساپُشتِ خود ندارد.

نویسنده‌یِ روایت، به شیوه‌یِ گزینْ‌گوییِ شناخته، نظرگاهِ هر یک از بدآموزی‌هایِ بالا ــ البته برابرِ جهانْ‌شناسی و دستگاهِ یزدانْ‌شناسیکِ مزدایی دوره‌یِ ساسانی ــ را در یک جمله برمی‌گوید و سپس، به همان شیوه‌یِ گزینْ‌گویانه، به بی‌ارجی و نادرستیِ فراگفت‌هایِ کیشدارانِ پیشگفته رأی می‌دهد.

۳-آموزه‌یِ مزداییان این است که، جهان، دوبُنی است؛ و هر کدام در دورترین‌جایِ آسمان به نسبتِ یکدیگر اند. بُنِ نیکی در ژرفایِ بخشِ پاکِ هستی؛ بُنِ بدی، در قعرِ تاریکی.

جمله‌یِ معترضه‌یِ آیینِ یهودی، از سویِ نویسنده‌یِ روایت، برایِ نشان دادن تقابلِ باورهایِ

یهودی با باورهایِ مزدایی آورده شده است.

۴-«دو همستیزنده‌یِ باهم» را برابرِ سخنواره‌یِ «دُو آگِنِن هَمِستار / dō āgenēn hamēstār» آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، بازگشتگاهِ (=مرجع) «دو» تنها می‌تواند خدا و شیطان در آموزه‌هایِ یهودی باشد.

نویسنده‌یِ روایت، پاسخِ یهودی را اینگونه می‌دهد که: شما یهودیان، از یک سو، دوبُنی بودنِ جهان را برابرِ باورهایِ ما مزداییان نمی‌پذیرید؛ آنهم دور از یکدیگر، هر کدام در آسمانِ خودِشان. ولی در همان دَم، آموزه‌ای را به جایِ آن می‌نهید که در نسبتِ با آموزه‌یِ ما مزداییان پذیرفتَنَش سخت‌تر است؛ یعنی، نخست، به جایِ دو بُنِ خیر و شر، خدا و شیطان را می‌گذارید؛ به جایِ دور از یکدیگر بودنِشان، در یک گیتی بودنِشان را می‌نهید.

در سامانیِ که، پذیرفتنِ دو بُنِ جداگوهر که هیچ کدام دیگری را نمی‌آفریند و در دورترین جای از یکدیگر هستی دارند خِرَدْپذیرتر از این است که خدا را خالِقِ شیطان قلمداد کنید و هر دو را به گونه‌ایِ سخیف در یک گیتی جای دهید.

۵-«زمان‌هایِ نامحدود» را برایِ سخنواره‌یِ «اَبرینْ-زَمانیها / a-brīn zamānīhā» آورده‌ایم؛ که همان معنایِ «از ازل تا ابد» را دارد.

۶-نظرگاهِ گروهکِ مانی رویِ همرفته این است که: هست‌وبودِ (=وجودِ) دو بی‌بُن را که هر یکیِ بُنِ یک دسته از چیزهایِ جهان اند را می‌پذیرد، ولی در همان دَم مدعی می‌شود که هر دو بُنِ بُنان، یعنی هر دو بی‌بُن، در یک آسمان جای دارند نه در دورترین جای از یکدیگر.

نویسنده پاسخ می‌دهد: چگونه است که شما مانی‌گرایان، می‌توانید دو بُنِ جداگوهر را در یک کالبدِ آسمانیِ تکْ‌گوهر جای دهید، ولی نظرگاهِ ما مزداییان ــ وجودِ دو بُنِ بی‌بُن در دورترْجایِ آسمان از یکدیگر ــ را نمی‌پذیرید؟

به دیگر سخن، شما مانی‌گرایان نظرگاهِ پذیرفتنی و منطقیِ ما مزداییان را نمی‌پذیرید، در همان دَم، خود، نظرگاهِ باورنکردنی و سخیفی را به‌میان‌می‌نهید.

۷-در ادبِ فلسفی-عرفانیِ ایرانْ‌زمین، دهری و فلسفی همردیف آورده شده‌اند؛ برایِ نمونه نگاه کنید به مرصادُالعبادِ نجم‌الدینِ رازی، بابِ چهارُم، فصلِ چهارُم، ص ۳۹۶.

۸-«وجودِ یک <بُنِ مینَوی> * در زمان‌هایِ نامحدود، در دو مکان» در واقع نظرگاهِ مزداییان است؛ ولی با تأکیدِ بر هست‌وبودِ دو بُنِ بی‌بُن. هر چند که سوفیستِ ماده‌ْباور حتی وجودِ یک بُنِ

بی‌بُن را نمی‌پذیرد چه رسد به اینکه «دو بُنِ بی‌بُن» را بپذیرد.

۹-«چند گونه <سرشت‌ها و طبایع> جداجدا را» را برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ «هَر جُد-جُد / har jud-jud» آورده‌ایم.

دستگاهِ اندیشگانیِ «ماده‌باوری / ماتریالیزم»، جهان را برآمیخته‌ای از سرشت‌ها و طبایعِ گوناگونی از قبیلِ عناصرِ چهارگانه‌یِ «آب و باد و خاک و آتش»، و، «کیف‌های گوناگونی از قبیلِ «سردی و گرمی و نموری و خشکی»، و، جانداران را برآمیزه‌هایی از آن سرشت‌ها و کیف‌ها با اَخلاطِ چهارگانه می‌داند.

به‌گمانِ ما، سخنواره‌یِ پهلوی در نظر (=هَر جُد-جُد / har jud-jud) سخنْ‌گوشه‌ای به همین موجوداتِ کلیِ سازنده‌یِ جهان و جانداران دارد که برخی از آن‌ها را برشمردیم.

نویسنده‌یِ روایت (=موبدِ پاسخ‌دهنده)، می‌پرسد چگونه است که سوفیستِ ماده‌باور، از یکسو وجودِ یک یا دو بُنِ مینَوی را پوچ و باطل و اثبات‌ناشدنی می‌داند، در همان دَم، خود، وجودِ چندین و چند طبع و کیف و خلطِ مادیِ سازنده‌یِ جهان را باورآورده‌است آنهم در جای‌هایِ گوناگون.

۱۰-همه‌یِ آنچه را که ما از این پرسش و پاسخ درمی‌یابیم این است که:

شما سوفیست‌هایِ ماده‌باور، از یک سو دَم از جهانِ بی‌بُن می‌زنید، از سویِ دیگر، ماده را درجایگاهِ بُنِ بی‌نیازِ از بُن معرفی می‌کنید؟

یعنی در این معنا که بالاخره جهان می‌باید دارایِ بُنی باشد، که آن بُن، خود، بی‌نیازِ از بُن است، با ما همعقیده اید؛ ولی، ما مزدائیان، بُنِ بُنانِ جهان را دو نیرویِ خیر و شر می‌دانیم، شما سوفیست‌هایِ ماده‌باور، بُنِ بُنانِ جهان را ماده می‌دانید.

حال چگونه است وجودِ بُنی که آن بُن، آنهم در زمانیِ پایان‌ناپذیر، آنهم در دوجایِ آسمان را نمی‌پذیرید، ولی خودتان، وجودِ ماده‌یِ بی‌زمانِ بی‌کرانه‌یِ بی‌بنیادِ ازلی را می‌پذیرید که ضمناً نه در دو جا که در همه جا جای دارد؛ به سخنِ دیگر، اگر بنا ست هر گونه «سرمدیّتی» نفی‌شود، بالطبع، سرمدیّتِ بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه و سرمدیّتِ سرشت‌هایِ متضاد نیز می‌باید نفی‌شود؛ در باره‌یِ این تناقض شما (=سوفیستِ ماده‌باور) چه می‌گویید؟

یعنی، بُنِ روحانیِ جهان را رد می‌کنید و به جایِ آن، بُنِ مادی با همان صفات را می‌گذارید؛

و، دوجایی بودنِ آن را نیز نمی‌پذیرید، و چندجایی بودنِ بُنِ مادیِ خود را آموزش می‌دهید.

نویسنده‌یِ روایت، دربسترِ سخنِ پهلوی، «چند جایی بودنِ بُنِ مادی» را با عبارتِ پهلویِ

«وَس گْیاگ / was gyāg» فراگفته‌است.

خواننده‌یِ پژوهنده‌ای که فرزانْ‌نامه‌یِ ارسطو در بابِ «جواهرِ سرمدیِ فسادناپذیر» را وارسیده‌باشد، درخواهدیافت که استوارکردِ بحثیِ حقیقتِ وجودیِ جواهرِ سرمدیِ فسادناپذیر / ناتباهنده همان اندازه پیچیده و دشوار است که اثباتِ جهانِ دو-بُنی.

روندِ بحث نشان‌می‌دهد که نویسنده‌یِ این روایَت با بحث و فحصِ در نظر آشنایی دارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۵۱. در بابِ چیرگيِ یکي از دو کنشِ (warzišn) نیک یا بد اندر زمانه، برابرِ آموزه‌ي دینِ بهی.

کردوکارِ مردمان، بیش از هر چیز، دوسیده بر خیم <وخويِ>* آنان است؛ و، خیم <وخويِ مردمان،>* بیش از هر چیز، دوسیده بر (paywastag=) دینِ آنان است؛ و تغییر <ـِ خیم‌وخوی وکُنشِ مردمان، همه>* از رهگذارِ <تغییرِ در>* آن (=نوعِ دین) است.(۱)

کالبدِ (=قالبِ) همه‌يِ دین‌ها از این سه رنگ <ـِ زیر که نام برده خواهد شد،>*(۲) رَزیده‌شده‌است:

۱. یکي، <آن دیني که>* بارنگِ <باورِ به>* «خداوندِ نیکيْ‌آفرینِ نه‌-بدْآفرین» <رزیده شده است>*؛

۲. یکي، <آن دیني که>* با رنگِ <باورِ به>* «خداوندِ هم نیکيْ‌آفرین و هم بدآفرین» <رزیده شده است>*؛

۳. یکي، <آن دیني که>* با رنگِ <باورِ به>* «خداوندِ آفریننده‌يِ بدی و نه‌-نیکيْ‌آفرین» <رزیده شده است.(۳)

اکنون گزارِشِ هر یکِ از این سه دین:>*

۳. آن دیني که رنگَش <باورِ به>* «خداوندِ بدی‌آفرینِ نه‌-نیکيْ‌آفرین» است، اگر در جهان رواجِ گسترنده یابد، <باورِ نادرستِ زیر، یعنی اعتقادِ به اینکه،>*

«از رهگذارِ زورمنديِ جهانْ‌آفرین است که، <فراروندِ هر آن>* نیکی اندر مردمان بازداشته شده است» <فراگیر خواهد شد>*.

آن کسانِ خاصّی(؟)(۴) که <دل و جانِشان>* با این <باورِ نادرست>* رَزیده‌شده‌است (raštag= / شکل‌گرفته‌است)، از راهِ فرولغزی در این دین، از نظرِ خیم <وخوی،>* تباه‌ترین اَند؛ بدترین مردمان <ـِ زمانه>اَند؛ بیش‌ترین نزدیکی‌ها را به دیوان دارند؛ کاسته‌ترینِ (=ناقص‌ترین) جهانیان اند.

نامِ این دین: ***«جادوپرستيِ بدآیین»*** است.(۵)

۲. آن دیني که رنگَش «<باورِ به>* «خداوندِ هم نیکيْ‌آفرین و هم بدی‌آفرین» است،(۶) به‌سببِ <نیروگرفتنِ>* پرستندگانِ بیشمارَش بسي در جهان رواج یافته است؛ گرداننده‌يِ خیم <وخويِ>* مردمان سويِ بديِ آمیخته(۷) است؛ <یعنی مردماني که>* کردوکارِشان روی سويِ کنِشِ آمیخته از نیکْ‌کرداری و بدکرداری دارد؛ از راهِ این <کُنِشِ آمیخته‌يِ بدی با نکویی>* دسته‌دسته آهو و بی‌داد اندر مردم چیرگی می‌یابد؛ و از رهگذرِ این <چیرگيْ>* ویراني هولناکيِ جهان را <درمی‌نوردد؛ شمارِ>* تابندگان، شگفتانه کاستی می‌گیرد؛ کارِ دروغْ‌گرایی در مردم بالا می‌گیرد؛ روانِ مردم آسیب‌دیده و تبهْ‌خو می‌شود؛ سرافکندگی <ـِ مردمان>* چه ستمکامگی‌ها <به بار بنشاند(؟)؛>*(۸) بخشِشِ فره‌يِ ایزدی <از مردم>* دریغ می‌شود(؟ nihān-dāštārīh / پنهانی نگه‌داری‌می‌شود)؛ آلودگی و ناپاکيِ زمانه <سربرخواهد آورد>*؛ همه گونه بدی به چشم خواهدآمد: همچناني که <هم اکنون>* پیدا ست.

نامِ این دین: ***«آیینِ بدآموزِ یهودی»*** است.

۱. آن دیني که رنگَش «<باورِ به>* «خداوندِ نیکيْ‌آفرینِ نه‌-بدْآفرین» است، اگر در جهان رواجِ گسترنده یابد، خیم <وخويِ>* مردمان سويِ نکویی و دانایی گردانیده خواهدشد؛ به سببِ خیم <وخويِ>* دانایانه و نیکِ مردمان، منش، سويِ اندیشه‌يِ نیک، گویِش سويِ گفتارِ نیک و کنش سويِ کردارِ نیک <گرایان می‌شود؛ این دین،>* با هنرها <يِ نهادی>* و دادگستری‌اَش، افزاینده‌يِ <نیکی‌هايِ>* جهان و، رستگار کننده‌يِ روانِ مردم <خواهد بود>*.

با اندک رواجيِ <از این دین،>* بزرگ‌ترین‌سودهايِ جهانْ‌آفرین <بهره‌يِ>* تن و روانِ مردم <خواهد شد>*.

با رواجِ سرتاسريِ <این دین>* در جهان، همه‌يِ مردم، با نکوییِ پاک و ویژه پشتیبانی‌می‌شوند (abar-ēstišnīh= / حمایت‌می‌شوند).

جهان، تهی از پتیاره و سرتاپا نکو می‌گردد؛ <این فرجامِ روشن در آموزه‌هايِ دین>* پیدا ست.

نامِ این دین ـــــ که به دانايِ هَرْوِسپی (=مطلق) آراسته شده ـــــ ***«دینِ ویژه‌يِ بهی»*** <یعنی>* ***«دینِ مزدایی»*** است.

یادداشت‌ها

۱-«و تغییرِ خیم‌وخوی و کُنِش مردمان، همه از رهگذارِ تغییر در آن (=نوعِ دین) است» را سربه‌سر برابرِ سخنوارهٔ پهلویِ «اُش اَویش وَرْدیشْنیگْ / u-š awiš wardišnīg» آورده‌ایم.

۲-نویسندگانِ دینْ‌کرد، واژهٔ پهلویِ «رَنگْ / rang» را همیشه به معنایِ «عنصرِ مُقَوِّمِه و مُشَکِّلِه» بکاربرده‌اند. در اینجا نیز چنین است. نویسندهٔ روایت، عنصرِ مُقَوِّمِه و زیربناییِ اعتقادیِ سه گونه دین را برمی‌شمرد. به دیگر سخن، عنصرِ مُقَوِّمِه و زیربنایی اعتقادیِ هر کیشی در نسبت با نوعِ نگاهِ آن دین به تعریفی است که از جهانْ‌آفرین ارائه می‌دهد؛ و در این چارچوب، سه گونه دین را برمی‌شمرد:

یکی آن دینی که قضیهٔ اصلیِ اعتقادیِ دین‌اَش «باورِ به خداوندِ نیکیْ‌آفرین و نه-بد-آفرین» است؛

یکیِ آن دینی که عنصرِ اعتقادیِ اصلی‌اَش «باورِ به خداوندِ هم نیکیْ‌آفرین و هم بدآفرین» است؛

و، یکیِ آن آیینی که عنصرِ مقومهٔ اصلیِ اعتقادی‌اَش «باورِ به خداوند، در جایگاهِ آفرینندهٔ مطلقِ شر و بدی و نیافرینندهٔ نیکی» است.

۳-خوانندهٔ نکته‌بین خواهد دید که نویسندهٔ روایت، پس از این، سه دینِ برشمرده در بالا را با همان ترتیب توصیف نخواهد کرد؛ بلکه نخست دینِ شمارهٔ ۳ را تعریف کرده؛ سپس دینِ شمارهٔ ۲ را و در پایان به توصیفِ دینِ مزدایی می‌پردازد.

۴-«کسانِ خاص» را برابرِ«ئِوازیگ کَس / ēwāzīg kas» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ ولی دریافتِ روشنی از این سخنوارهٔ پهلوی نداریم.

آیا سخنْ‌گوشه به کسانِ معدودی است که پشتِ پا به دینِ بهی زده‌اند و آیینِ بدِ جادوگری و شیطانْ‌پرستی را پذیرفته‌اند؟

آیا اقلیتیِ بیگانه و پنهانْ‌کار اَند؟

آیا پیروانِ آیین‌هایِ کهنِ پیشا-آریایی اند؟

آیا پیروانِ آیین‌هایِ بومیِ پیشا-آریایی اند؟

۵-اگر گزارشِ ما از این بند درست باشد، می‌توان نظر داد که با باوریِ همگون با بدآیینیِ «شیطان‌پرستان» امروزی روبه‌رو هستیم. این روایتِ دینْ‌کرد (=۱۵۱)، یکی از کهنْ‌نوشته‌ها و گواه‌نوشته‌هایِ این باب است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۶-برایِ پردازندگانِ نحله‌یِ اندیشگانیِ مزدایی، در وارسیِ کیش‌هایِ سامی، همیشه پرسشیِ بی‌پاسخ، دانست و اندیشِش آنان را آزرده است:

«چگونه می‌توان پذیرفت خدا، هم آفرینندهٔ آفرینشِ نیک و هم آفرینندهٔ شیطان، در جایگاهِ بُنِ بُنانِ همهٔ بدکرداری‌ها، است».

دید و داوریِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، به کیشِ از نظرِ آنان پذیرایِ نقد، نیز بر پرسشِ پیشگفته استوار است؛ زیرا اگر بپذیریم که جهانْ‌آفرین آفرینندهٔ شیطان نیز هست، پس آنگاه، آفرینندهٔ هر آن بدی و بدکرداری نیز هست. این، همهٔ آن معنایی است که در نقدِ کیشِ یهودی سرگفتنِ آن‌دارند.

۷-«بدیِ آمیخته» را برابرِ «گُمِزَگْ وَتَّریهْ / gumēzag wattarīh» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم. آیا نویسنده، می‌خواهد معنایِ بدیِ آمیخته با نکویی را بازگوید؟

نویسنده، بی‌بازه و درنگ، پس از این، عبارتِ خود، یعنی «گُمِزَگ وَتَّریهْ / gumēzag wattarīh» را معنا می‌کند.

۸-سرافکندگی <ـِ مردمان>* چه ستمکامگی‌ها <به بار بنشاند؛>* را با گمانورزی برابرِ سخنوارهٔ پهلویِ «وِش سْتَهْمَگیه ئی اِرَنْجْ / wēš stahmagīh ī ēranj» آورده‌ایم که ما خود، معنایِ روشنِ آن را درنیافتیم؛ از این روی، ترجمه از سرِ گمان انجام گرفته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۵۲. دربارهٔ آن کس که با خویشتنِ <خدایيِ>* خویش <جفت>* است، و، آن کس که با خویشتنِ <خدایيِ>* خویش <جفت>* نیست، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

کسي با خویشتنِ <خدایيِ>* خویش <جفت>* است که:

منش و گویش و کنش‌اَش را با اَخْوِ (=axw / جانِ اَهورایی) خویش پیونددهد؛ و از راهِ همپیوندي با دینِ بهی، به برترین <نیرويِ>* اَخْوْ ــ <یعنی>* اورمزدِ جهان‌آفرین ــ درپیوسته شود؛ <چنین کسي،>* از رهگذارِ راهِ راستي که خود درمی‌نوردد، به خویشتنِ <خدایيِ>* خویش و جایگاهِ سربه‌سر نیکي و آکنده از نیک‌بختی خواهدرسید.

آن کسي با خویشتنِ <خدایيِ>* خویش <جفت>* نیست که، منش و گویش و کنش‌اَش از جانِ خدایی‌اَش(؟)[1] بریده است و به کامه‌پرستيِ نا<هماهنگِ با>خویشتن <ــ خدایی>*[2] پیوندخورده‌است؛ <چنین کسی،>* از رهگذارِ پیوند با کژراههٔ کامه‌پرستی <به>* بددینی کشیده می‌شود؛ <و از رهگذارِ گرایش به بددینی،>* به زُدازْمینو و دروج گرایان‌می‌شود (=kašišnīg)؛ در بی‌خویشتنی (=a-xwēš) و جایگاهِ سراسرِ بد و آکنده از رنجْ فروخواهدلغزید.

یادداشت‌ها

۱-سخنوارهٔ «جانِ خدایی‌اَش» را با گمانمندی برابرِ واژه‌اي از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که هم می‌تواند «خِم / xēm» خوانده شود و هم «نیشِم / nišēm»، و هم می‌تواند کژنوشته‌اي براي واژهٔ اَخْوْ (=جانِ اَهورایی) باشد. پژوهشِ ما در دینْ‌کرد نشان‌می‌دهد که دینْ‌واژهٔ «اَخْوْ» به معنيِ پرتواي از جانِ اهورایی است که فروغانه‌اي از آن در زندگيِ زمینی به انسان هدیه شده است.

۲-«کامه‌پرستيِ ناهماهنگِ با خویشتنِ خدایی» را برابرِ سخنوارهٔ «اَ-خْوِش وَرَن / a-xwēš waran» آورده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۵۳. دربارهٔ رسیدنِ مردم به چکادِ فرهیختگی در هر کاري، <هر کس>* در پیشهٔ خود، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

رسیدنِ مردم به چکادِ فرهیختگی و کار در هر پیشه‌اي، به‌گونهٔ نهادین، بیش از هر چیز استوار بر آن است که <آدمی>* می‌بایست منش و اندیشه‌اَش را پایْ‌ریزِ (=hu-dāg / hu-dahag / وقف) فرهیختگی در آن پیشه کند؛ و فراتر از هر کاري، اندیشه‌اَش شتابان (=nixwār / آرزومندانه) آهنگ <ــ فرهیختگی>* در آن <کار>* کند.

چونان، آن آرزويِ سرشتین به آن سعادت‌زاترینِ چیزهايِ سرشتین، که به‌گونه‌اي جاودانه <و نهادین>* در اندرونِ تن <ــ مردمیْ‌زادگان به‌ودیعه‌نهاده‌شده‌است>*.

این است که آن بینش (=ān wēnišn)،[1] از رهگذارِ کارْنشانِ بس‌نیرومندي که بر <نیرويِ>* هوش و، بر اندیشه‌ورزيِ زورمندي که استوار بر آن (=نیرويِ هوش) است، به ایزدِ وَهْمَن (=سرنمونِ برینِ اندیشه / نخستین تراویدهٔ نورالانوار) خواهدرسید.

<یعنی به پلّه‌وپایگاهی خواهد رسید که، به>* هولبارترینِ تنگی‌ها تن نخواهد سپرد و بزرگ‌ترینِ فراخی‌ها <يِ اینْ‌جهانی، آرام و قرارش را>* آشفته نخواهد کرد.[2]

یادداشت‌ها

۱-بازگشتگاهِ / مرجعِ «آن»، در عبارتِ «آن بینش»، سخنْ‌گوشه به اندیشه و منشي دارد که کوشش و جوششِ خود را پایْ‌ریزِ فرهیختگی در کاري کرده‌است. تنها چنین بینشِ وقفِ کاري شده‌اي می‌تواند اثر و کارْنشانِ نیرومندي بر نیرويِ هوش و قوهٔ اندیشه‌ورزی بگذارد.

۲-چنین می‌نماید نگرستهٔ نویسنده این است که، رسیدنِ به چکادِ فرهیزش و رسیدنِ به بالاترین مرزِ فرهنگ در هر پیشه‌اي، در زندگيِ زمینی، به شرطي دست‌یافتنی است که به رسیدنِ به بهمن (=مُثُلِ اعلايِ اندیشه / نخستین سانِحِ نورالانوار) دل بسپریم. در آن مقام است که به ذِرْوَه‌و کاخِ مرتبت و قصرِ آرزوها و سرِ همهٔ فرهیختگی‌هايِ جاودان و تهی از آشوب خواهیم رسید؛ یعنی در تنها پله‌و پایگاهي که خواهانِ چیزيِ برتر نیستیم؛ زیرا آشوب و کاستی و برتری‌خواهی در آن مقام راهي ندارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۵۴. در بارهٔ امیدِ به برافراشتگیِ دیگرباره و نزدیک و دیرپایِ <پرچمِ>* پادشاهیِ نیکان، و، امیدِ به تنگی گرفتارآمدن و <سرنگونیِ زودهنگام و،>* نابرافراشتگیِ دیگربارهٔ <پرچمِ>* پادشاهیِ بَدان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

سامانِش پادشاهیِ نیکان، نهاده‌شده بر «میانه‌رَوی» و «دادِ پاک‌وناب» است.(۱)

اندکیِ گزافه‌خواهی و کاستی‌کاری، هر آن «میانه‌رَوی» و «دادِ پاک‌وناب» را میانِ مردمِ جهان به‌لرزه‌درخواهدآورد.

این، به مانندِ <آیینهٔ>-آبیِ خوشبوی و تُنُک است کَش اندک افزایندگیِ خشکی بر آن، <برابر است>* با بازپس‌گیریِ گوارایی و، جایگزینیِ هر آن گندیدگی(؟) و پژمردگی(؟) بر آب.

<چراییِ>* امیدِ به برافراشتگیِ دیگرباره<یِ پرچمِ نیکان، برخاسته از>* یادکردِ ستودگانِ آسمانی <از سویِ>* مردمانِ جهان است؛ <یادکردیِ>* به هرآن پادشاهیِ ایشان (=ستودگانِ آسمانی) است که به سببِ نیکی و نواختِ (=šnāyišn) آنان، هرآن دادگستریِ <ویژهٔیِ>* ایشان <بر مردمِ زمینی>* فراخواهدرسید؛ یعنی، <فرارسیدنِ>* هرآن چاره و کوشاییِ سزاواریِ که با چنان <دادگستریِ ویژه و آسمانی همسنگ>* است.

و، از هرآن پادشاهیِ بَدان، که در زادونهادِ خود گزافه‌خواهی و کاستی‌کاری (=افراط و تفریط) است، چه تباهی‌ها که بر نیرویِ «میانه‌روی» و «داد» همسنگِ(۲) «آن طُرفه‌مردِ فرزانهٔیِ دادگستر» خواهد بارید. <پادشاهیِ بدِ بَدان،>* همانیِ است که اکنون در جهان دیده می‌شود(؟).

اما، تا آن زمان که «آن مرد»(۳) اندر جهان به‌پیدایی‌رسد، <پادشاهیِ بد بدان>* به سببِ گزافه‌خواهی‌ها و کاستی‌کاری‌هایِ خودَش چنان ازهم‌بپاشَد و سرکوب شود <که ....>*.

همینکه «آن مرد» در جهان به آشکاری و پیدایی رسد، آن پادشاهی <ـِ بدِ بَدان،>* به سببِ

نزدیک شدنِ زمانِ مرگَش، به دستِ آن طُرفه‌مرد، به‌خواری، نیست‌ونابودمی‌شود.

<چراییِ امیدِ به>* برنیافراشتگیِ دیگربارهٔیِ <پرچمِ بَدان،>* پی‌آمدِ یادکردِ ستودگانِ مینَوی <از سویِ>* مردمِ جهان و، پی‌آمدِ یادآوردِ بسیِ رنج و زیان و دردیِ است که از پادشاهیِ بدِ آنان می‌آید.

یادداشت‌ها

۱-«دادِ پاک‌وناب» را برابرِ «داد ئی اَبِزَگ / dād ī abēzag» آورده‌ایم؛ نظرگاهِ نویسنده این است که «عدالتِ» خالص و بی‌غش تنها می‌تواند از پادشاهیِ ایرانی و دینِ ایرانی برخیزد.

۲-«میانه‌روی و دادِ همسنگ» را، به شیوهٔیِ باهمشماریک (=قیاسی)، برابرِ با «پیْمان ئُد داد ئی اَبَر / paymān ud dād ī abar»، از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ معنایِ واژه‌به‌واژهٔیِ آن، «میانه‌روی و دادیِ که هست برابر» می‌باشد.

۳-عبارتِ «آن مرد» سخنْ‌گوشه به چه کسیِ است؟ آیا بهرامِ ورجاوند؟ آیا سوشیانس؟

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۵۵. دربارهٔ نشانگانِ دسته‌اي <از مردمان>* که فرّه<ي یزدانی‌شان>* فرازگرفته و رو به بالا می‌درخشد، و، نشانگانِ دسته‌اي <دیگر از مردمان>* که فرّه<ي یزدانی‌شان>* نشیب‌گرفته و سر به نگونی کاهنده‌گذارده‌است، برابرِ آموزه‌ي دینِ بِهی.

<نشانگانِ فرازندگی و بالندگیِ فرّه‌يِ یزدانی:>*

از نشانگانِ دسته‌اي <از مردمان>* که فرّه‌يِ <یزدانی‌شان>* فرازگرفته و رو به بالا می‌درخشد، این سه‌گونه<يِ زیر برشمردنی>* است:

۱. <یک نشانه آن است>* که مِهْترانِ‌شان[۱] از راهِ دانایيِ دینی و اندرزهایَش، و نیز، با فرمانْبری <ـِ کِهْتران>* پیشوایی می‌کنند.

۲. <یک نشانه‌يِ دیگر آن است که:>* کِهْترانِ‌شان، با پیروی از پرسش و پاسخ‌هايِ دینْوَرانه[۲] و خوبْ‌نیوشیدن <ـِ از مِهْترانِ دیندار، از آنان>* پیروی می‌کنند.

۳.(الف). <نشانه‌يِ دیگر اینکه،>* آنانِ (=فرادستانِ‌شان) که بر فرودستان سر اند، <از این فرادستی،>* آرمانْ‌گرا و سبک‌بار اند؛ و، فرودستان، از فرادستيِ مِهْتران (=ul abar xwaš / سرخوش‌اند) خوشنوداند.[۳]

۳.(ب). <در این میان،>* اگر <خدای ناخواسته!>* فرادستيِ مِهْتران سربه‌فرودگذارد، <مِهترانِ تاج و تخت از دست‌داده،>* به‌گونه‌اي دادخواهانه، آهنگِ فرادستی <ـِ از دست رفته>* را خواهندداشت؛ و فرودستاني که <از بدِ روزگار>* فرادَستی یافته‌اند (=ul andar frōd)، فروتنانه (=ērīg، آهنگِ فرودستی <ـِ پیشین> دارند.

نشانگانِ دسته‌اي <دیگر از مردمان>* که فرّه<يِ یزدانی‌شان>* نشیب‌گرفته و سر به نگونيِ کاهنده‌گذارده، بازگونه‌يِ آن سه نشانگاني است که در بالا شمرده‌آمد.

<نشانگانِ نشیب گرفتنِ فرّه‌يِ یزدانيِ دسته‌اي از مردمان:>*

۱. <یک نشانه،>* آن هنگامي است که مِهْترانِ‌شان (=مِهْترانِ مردمان) از راهِ بددینی(؟) و بدآگاهی(؟) و فرمانْ‌پذیر کردنِ <کِهْتران>* از اندرزها<يِ بددینی و بدآگاهی>(؟) پیشوایی می‌کنند.

۲. <یک نشانه‌يِ دیگر آن هنگامي است که>* کِهْتران<ـِ شان با روی‌برگاشتنِ از ستایشِ ایزدان و، سخن‌ناشنويِ از مِهْتران، از آنان پیرويِ ظاهری می‌کنند.

۳.(الف). یک نشانه‌يِ دیگر آن است که>* فرادستانِ (=ul) سرورِ بر فرودستان، <از این فرادستی و سروری،>* بدنهاد(؟)[۴] و گرانْ‌بار <از این سروری>* اند؛ و فرودستان، از سرورِي فرادستان ناخوشنوداند.

۳.(ب). <در این میان، اگر روزيِ از بدِ حادثه،>* سرورِيِ فرادستانِ‌شان سربه‌فرودگذارد (=بختْ‌برگشته‌شوند)، سخت (؟ ōstīgīhā?)، دِل به فرودستی می‌سپرند؛ و فرودستانِ سروری یافته بر فرادستان (=ul abar frōd)، به دور از هرگونه فروتنیْ (=an-ērīhā) آهنگِ <ماندگاری در>* فرادستی دارند.[۵]

یادداشت‌ها

۱-یعنی مِهترانِ آن گروه از مردمان که درخششِ فرّه‌يِ یزدانی‌شان رو به فراز است.

۲-«پرسش و پاسخِ دینْوَرانه» را برابرِ «دِنْ-پُرسیشنیگیه / dēn pursišnīgīh» آورده‌ایم؛ یعنی مردمان، هر مسئله‌اي که دارند، چه مردُمیک (=اجتماعی) و چه دینیک (=فقهی)، پاسخِ آن را در کتابِ دین می‌جویند.

۳-آن‌چه ما از این سخنواره‌يِ تاریکْ‌نشان درمی‌یابیم این است:

کِهْتران و فرادستان، از فرادستيِ خود نه تنها به زیانِ فرودستان بهره نمی‌گیرند، بلکه آهنگِ فرآراستگی و کمال را دارند؛ کِهْتران نیز نه تنها آن فرادستيِ مِهْتران را بارِ گرانی نمی‌دانند بلکه به آن دِل سپرده‌اند و راضی‌اند.

۴-واژه‌يِ را که با گمانمندی، «بدنهاد» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ  » نوشته آمده است؛ ما آن را «تَرـخِمان» خوانده‌ایم و به پیرويِ از واژه‌يِ پهلويِ «تَرـمِنیشن»، از نوشت‌وخوانِد واژه‌يِ درنظر، معنايِ **«بداخلاقی و رفتارِ بد و متکبرانه و توأمِ با**

***خیم‌وخویِ بد از سویِ فرادستان*» را فراندیشه داشته‌ایم.

شاید بتوان واژه و نگارشِ درنظر را «وَتَّر-خِمان / <wa>ttar-xēmān» نیز خواند.

به هر روی، نظرگاهِ نویسنده این است که «نزول و پستیِ اخلاقیِ طبقاتِ فرودست» را برساند.

۵-آنچه که ما از این روایت درمی‌یابیم این است:

نخست، بخش‌بندیِ زمانه به دو گونه روزگاری است که یا با درخششِ فرّهِ یزدانی، یا با پوشیدگیِ فرّهِ یزدانی نشان زده می‌شود.

فرادستان و فرودستانِ طبقاتِ مَردُمیک (=اجتماعی) نیز در هر دوره و زمانه‌ای از خود دو گونه رفتار نشان می‌دهند.

نکته‌یِ شاینده در این روایت، کاربردِ واژه‌یِ «مِه / meh» برایِ طبقه‌یِ مِهْترِ مَردُمیک، و، کاربردِ واژه‌یِ پهلویِ «کِه / keh» برایِ طبقه‌یِ کِهْترِ مَردُمیک است.

نویسنده از به‌کاربردنِ دو واژه‌یِ «اُل / ul» و «فرود / frōd» فرادستی و فرودستیِ یکی از آن پایگان‌هایِ مَردُمیک (=اجتماعی) را فراندیشه‌یِ خود دارد.

هر زمان که در مردمگاهیِ (=اجتماعی)، لطفِ فرّهِ یزدانیْ تودگان و سروران را دربرگیرد، سروری از آنِ نژادگان و فرادستانِ شایسته‌یِ سروری خواهد بود و درخشندگیِ فرّهِ یزدانی بهره‌یِ مردم خواهد شد؛ فرودستان از سروریِ آنان شاداند؛ فرادستان نیز از این سروری در اندیشه‌یِ کمال‌اند. اگر به سببِ حادثه‌ای یا تازشیِ اهریمنانه، فرادستانِ شایسته‌یِ سروری، سر به کِه‌تری و فرودگذارند، همیشه می‌باید، با بزرگ‌منشیِ ویژه‌یِ خودِشان در اندیشه‌یِ بازپس‌گیریِ تخت‌وگاهِ از دست رفته باشند؛ فرودستان و زبونیانِ تازه سروری یافته نیز در اندیشه‌یِ این باشند که در زمانِ بهنگام، تخت‌وگاه را به دستِ شایستگانِ سروری بسپرند.

اگر به هر چَم و بهانه‌ای، همه‌یِ نشانگانِ پیش‌گفته باژگونه‌شوند، فرّهِ یزدانی از مردمان برگرفته‌خواهندشد.

معنایِ پیشگفته درباره‌یِ طبقات و پایگان‌هایِ فرادست و فرودست، در سرتاسرِ دینْ‌کرد، به گونه‌ایِ متعصبانه پیگیری و دنبال‌می‌شود. برایِ نمونه نگاه کنید به همین کتابِ سوم، کرده‌یِ ۲۰۲ اُم، بندِ ۸ اُم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۸۸=۱۵۶ برشمردنِ آنچه که به بیش‌ترین اندازه دینِ مزدایی را به بالندگی می‌رساند، و آنچه به بیش‌ترین اندازه آن را به تباهی می‌کشاند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزِشنِ دین <ـِ بهی،>* آنچه به بیش‌ترین اندازه دینِ مزدایی را به بالندگی می‌رساند، <میانه‌رَوی>[۱] دانسته شده است (ōšmurišn / شمرده‌شده‌است)؛ <که پِی‌آمدِ آن:>* رادمردی و بخشایشگری با همدینان و پارسایان است؛ <که آن نیز بروبارِ>* تن‌دردادن و گوشِ جان سپردنِ به دستوریِ زرتشت‌وارترین <ـِ همه‌یِ دینداران>* (zarduxšrōtom=)، <یعنی>* پارسایِ سرْنمونِ جهان است.

آنچه آن را (=دینِ مزدایی را) به بیش‌ترین اندازه به‌تباهی‌می‌کشاند، هر آن گزافه‌خواهی و کاستی‌کاریِ اهریمنْ‌خواهانه ـ <همان>* پتیاره‌یِ جهان و دینِ بهی ـ است؛ <که پِی‌آمدِ آن،>* ناآشتی و ستیزه‌جوییِ باهَمانه‌یِ (āgēnēn=) تودگان در خوازْداشتِ آنی که پلّه‌وپایگاهِ دینْ‌دستوری دارد، می‌باشد.

یادداشت‌ها

۱-«میانه‌رَوی» را به شیوه‌یِ باهمشماریک (=قیاس) با بندِ دومِ روایت، به ترجمه افزوده‌ایم؛ نویسنده‌یِ این روایت، در بندِ دومِ این گزارش، که ماده‌یِ تقابل و ستیزِ با دینِ مزدایی را فراخ‌ترمی‌شناساند، از همستیزنده‌هایِ «میانه‌رَوی»، یعنی افراط و تفریط نام می‌برد.

و نیز برایِ استواریِ درستیِ قرائت و بازسازیِ ما نگاه کنید به عبارتی از همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ پنجاه و هفتُم، دفترِ یکُمِ گزارش در دست:

هَستشِ دانایی دین مزدایی ـ از آنجا که پتیاره‌هایش افراط و تفریط است ـ درگوهرِ خودْ، «میانه‌رَوی» ست؛ زیرا <میانه‌رَوی، برسازنده‌یِ> ذاتِ دینِ مزدایی است.*

همستیزنده‌یِ با دانایی < دینِ مزدایی> افراط می‌باشد؛ که همزادِ دروغینِ دین است؛ و پتیاره‌یِ < دینِ مزدایی>* تفریط است.*

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیشکش به: دکتر علی‌اصغرِ رهبر؛
به پاسِ آنکه ناموا‌ژه‌یِ سپنلِ پزشک، برازنده‌یِ او ست.

۱۵۷.

I. درباره‌یِ خاستگاهِ پزشکی،
II. چراییِ بایستمندیِ آن،
III. (الف). گونه‌هایِ پزشکی، و،
(ب). بخش‌بندی‌هایَش،
(ج). <گوناگونیِ تنْ‌پزشکان؛>*
IV. کردوکار و سودِ پزشکی،
V. جدا بُنیِ <گوهرِ>* پزشکی از بیماری،
VI. چگونه بودنِ پزشک،
VII. نیکی‌هایِ پزشکی،
VIII. زیرْماده‌ای که کارِ پزشکی بر آن است، و، <نوعِ>* کارِ <پزشکی>* بر آن ماده،
IX. ارج <ـِ پزشکی>* و سنجه <ای که با آن، پزشکی سنجیده می‌شود،>*
X. (الف). نیکودَهِشِ تَنْ‌پزشک در تنْ‌پزشکی،
(ب). و، نیکودَهِشِ روانْ‌پزشک در روانْ‌پزشکی،
XI. (الف). آزمونی که بر هر دو

(=تنْ‌پزشک و روانْ‌پزشک) <انجام می‌گیرد، و، آن پزشکیِ را که>* می‌شاید آزمود و آنیِ را که شایسته‌یِ آزمون نیست،
(ب). آن کارِ درخوریِ که پزشک می‌باید با مردم کشور انجام دهد،
<(ج). آن پذیراییِ شایسته‌ایِ که مردم باید در برابرِ پزشک انجام دهند،
(د). سنجه‌یِ آزمون، رَوادید و میزانِ مزدِ پزشک،>*
(ه). کیفرِ آن دسته از پزشکان که آزمون‌نشده و بی‌روادید (=بی‌پروانه) پزشکی می‌کنند،
(و). و اینکه آزمودنِ پزشک و گزینِشِ وِی بر عهده‌یِ چه کسیِ ست؟
XII. (الف). در اینکه ناموا‌ژه‌یِ پزشک و درمانگر برازنده‌یِ چه کسیِ ست؟
(ب). و اینکه پزشکی <در میانِ چهار پیشه‌یِ شناخته‌یِ مردُمیک،>* در کدام پیشه (=طبقه) جای دارد؟
XIII. آن <چاره‌جوییِ>* بایسته‌ایِ که روانْ‌پزشک از تنْ‌پزشک، و تنْ‌پزشک از روانْ‌پزشک برمی‌گیرد، و، آن <کمکِ>* بایسته‌ایِ که هر دو می‌باید از پادشاه برگیرند،
XIV. خاستگاهِ بیماری،
XV. گونه‌هایِ بیماری و نام‌هایِ‌شان،
XVI. گونهْ‌گونیِ داروها،

XVII. (الف). نیرویِ سامان‌دِهِ تندرستی،

(ب). آن نیرویی که هَموَندهایِ تن را برایِ سامانِشِ درست، سازمان‌می‌دهد،[۱]

(ج). و آنی که نیروگانِ جان را برایِ کارِ سودمند یگانسته‌می‌کند (=hamēnāg / همراستامی‌کند)،

XVIII. (الف). نیازِ مردم به نگه‌داریِ تن و ویرایِشِ جان، و، <چَم‌وچرایِ نیازِشان>* به خوراک و دارو،

(ب). <دربارهِ‌یِ گوهرِ مینَویِ تن و جانِ آفریدگانِ آسمانی>*،

XIX. شماره‌یِ زمینه‌هایی که کارِ تنْ‌پزشکی بر آن است،

XX. <آنچه که>* کنشِ پزشکی بر آن است، و، فرجامْ‌آهنگِ پزشکی، بسانِ گزیده، با کم‌ترینِ واژگان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.[۲]

I

<دربارهِ‌یِ بُنِ اهوراییِ پزشکی:>*

بنیادِ پزشکی، فرزانِشیِ اهورایی است که پزشکی در آن (=فرزانِشِ اهورایی)، نزدیک‌ترینِ دانش‌ها برایِ <شناختِ>* سرشتِ آمیختگی <ـِ جهان با آلودگیِ اهریمن>* است.[۳]

II

<چراییِ بایستمندیِ آن:>*

چراییِ بایستمندیِ پزشکی، برآمدِ نیازِ <مردم>* و دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی در <پس‌راندنِ>* تازشِ اهریمن، از بهرِ پایَندانیِ تن در درستی و درمان کردنَش از بیماری است.

V

<جدابُنیِ گوهرِ پزشکی از بیماری:>*

پزشکی از بیماری جدابُنی دارد؛ چونان جدابُنیِ دانایی <از نادانی.

III

(ب). بخش‌بندی‌هایِ پزشکی:

زیرْبخش‌هایِ>* پزشکی، <یکی، مینوْپزشکی و تَک‌تَکِ اندرزهایَش (=تجویزاتَش) است؛>* یکی، گیتیْ‌پزشکی و تَک‌تَکِ اندرزهایَش (=handarzīgīh) می‌باشد.

نخست، *اندرزهایِ مینوْپزشکی است:*

که با <بهره‌گیری از>* نیرنگ‌هایِ (=ادعیه) دینِ بهی، بیماری‌هایِ اهریمنانه و دیگرِ آزارها را از تنابندگان می‌زداید و نیست‌ونابودمی‌کند؛

<دودیگر،>* *اندرزهایِ گیتیْ‌پزشکی است:*

که با <بهره‌گیری از>* دانایِ دینی، کالبدِ مادیِ تنابندگان را از بیماری‌هایِ اهریمنانه می‌پرهیزانَد و بهبودمی‌بخشد.

هر یک (=مینوْپزشکی و گیتیْ‌پزشکی)، دو بخش اند: فراگسترانه و ویژستانه (=خاص).[۴]

۱ / ۱. <فرجامْ‌آهنگِ>* *فراگسترانه‌یِ (=عام) مینوْپزشکی*، برابرِ با آموزه‌یِ دینِ بهی:

روانْ‌پزشکیِ همگیِ مردمان است که بیش از هر چیز ویرایِشِ خیم <وخوی> خودِ جهانیان است؛ آنهم به کمکِ سخنِ آفریننده (=ahu)، کشوربان، سرورِ دینی (=rad) و به کمکِ <مرجعیتِ>* زرتشت‌وارترین <ـِ همه‌یِ دینداران.

۱ / ۲. *فرجامْ‌آهنگِ>** *ویژستانه <یِ مینوْپزشکی:>**

روانْ‌پزشکیِ مردم است، از رهگذارِ رویگردان کردنِ آنان از اندیشه‌یِ بد و گفتارِ بد و کردارِ بد، و،

گِرایان کردنِ‌شان سوي اندیشه‌يِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک است؛ که بیش از هر چیز (abērtar=) با ویرایشِ خیم‌وخویِ خودِ دانایان و دینْ‌بُرداران، آنهم برابرِ آموزِشْ‌هايِ دینِ بهی فراهم‌می‌آید.

۲ / ۱. <فرجامْ‌آهنگِ>* **فراگسترانه‌يِ گیتیْ‌پزشکی:**

تنْ‌پزشکیِ مردم است —آنگونه که دینِ بهی می‌آموزاند— در <گردن‌نهادنِ به>* دستوريِ زرتشت‌وارترین <ـِ همه‌يِ دینداران>* و نیکوْفرمانی از کشوربان، برايِ نگه‌داريِ بُنْ‌ماده‌هايِ تن <ـِ آفریدگان>* در برابرِ پوسیدگی <هايِ اَهریمن‌خواهانه>*.

۲ / ۲. <فرجامْ‌آهنگِ>* **ویژستانه‌يِ گیتیْ‌پزشکی:**

تنْ‌پزشکیِ تَکْ‌تَکِ مردمان است —آنگونه که از «آموزه‌هايِ درمانگران»،[۵] برمی‌آید— برايِ پاییدنِ هموندهايِ‌شان (=اعضايِ بدنِ‌شان) در برابرِ تباهی <هايِ اهریمن‌خواهانه>*.

<خودِ>* تنْ‌پزشکی شش رشته (baxšišn=) دارد؛ که نامِ‌شان برابرِ یادْنوشتِ <کتابِ>* دین <این است:>*[۶]

۱. اَهلاییْ‌درمانی (=زُهدْدرمانی)،[۷] ۲. آتشْ‌درمانی، ۳. گیاه‌درمانی، ۴. کارد-درمانی، ۵. نیشتردرمانی و ۶. مَنْثْرَ-درمانی.

زیرْبنیادی‌ترینِ‌شان، که در جهانْ دیده می‌شود(؟) [یا: یافت می‌شود]، مَنْثْرَ-درمانی است؛ چراییِ بنیادین بودنَش <در کارِ درمان>* این است که بی زخم و درد و رنجِ تن، بیماری‌ها را —با نیرنگ و افسون‌هايِ (=اَدعیه و اَذکار) مَنْثْرَئی— به‌تندی از تنِ مردم می‌زُداید.[۸]

دو دیگر(؟)، <پس از گیاه‌درمانی، زیرْبنیادی‌ترین درمان،>* همان آتشْ‌درمانی است؛ چرایی‌اَش <این است که:>* با نیرويِ آتش، در کارِ زدودنِ تباهی و پوسیدگی و زهرناکیِ(؟) بیماری[۹] [یا: گسترشِ(؟) بیماری] از راهِ هواست، آنهم با تفتاندنِ تن، <..........................>*.

[[از رهگذارِ گندزدایی کردنِ با گیاهانِ بُویمندِ (=مُعَطَر) مؤثر (=pērōzgar)، در کارِ زدودنِ بسیاريِ بیماری‌ها از تن است، آنهم با کمْ‌رنجيِ تن]](؟)[۱۰]

<در پِلّه‌يِ پایین‌تر،>* سدیگر، گیاه‌درمانی جای دارد؛ چرایی‌اَش <این است که زخم و رنج‌اَش>* از زخم و رنجِ برخاسته از کارد یا نیشترْپزشکی کم‌تر است؛ زیرا با خوردن و گندزدایی <ـِ گیاهینه>* و دیگر <درمان>هايِ از این گونه، بیماری‌ها را از تن می‌زداید.

میانِ کاردْپزشکی و نیشترْپزشکی، نیشترْپزشکی در <زینه‌يِ>* پایین‌تري است.[۱۱]

<بخش‌هايِ روانْ‌پزشکی:>*

روانْ‌پزشکی <نیز>* دو بخش دارد:

۱. باورآوردنِ زبانی به دینِ بهی؛

۲. باورآوردنِ رفتاری به دینِ بهی.

هر دو گون باورها، روانِ مردمان را بهبودمی‌بخشد.

XII

(الف). <در اینکه نامواژه‌يِ پزشک و درمانگر برازنده‌يِ چه کسي ست؟>*

در جهان، آن کسيِ برازنده‌يِ پِلّه‌وپایگاهِ **«درمانگری»** است که، پاسبانِ روانِ همگيِ مردمان از گناه و، تنِ‌شان از بیماری باشد.

در جهان، آن کسی برازنده‌يِ پِلّه‌وپایگاهِ (=nām) پزشکی است که روانِ همگيِ مردم را از گناه و تنِ‌شان را از بیماری بهبودبخشد.

نزدِ یکْ‌یکِ مردم، نامِ «درمانگر» ارزانيِ آن کسي ست که روانِ یکْ‌یکِ مردم را از گناه و تنِ‌شان را از بیماری پاسبانی کند.[۱۲]

نزدِ یکْ‌یکِ مردم، نامِ «پزشک» ارزانيِ آن کسي ست که روانِ یکْ‌یکِ مردم را از گناه و تنِ‌شان را از بیماری بهبودبخشد.

III

(الف). <گونه‌هايِ پزشکی:>*

۱. تنْ‌پزشکی دو گونه است: یکي، پاییدنِ تن برايِ درستْ‌مانی و، یکي، به‌بهبود رساندنِ تن از بیماری است.

به همان گونه، روانْ‌پزشکی <نیز دو گونه است: یک گونه‌يِ آن،>* در کارِ پاییدنِ

(=مصونیت) روان از گناه است و <یک گونه‌يِ دیگرَش>* بهبودبخشیدنِ روان از گناه است.

IV

<کردوکار و سودِ پزشکی:>*

کارِ فراگسترانه‌يِ (=amaragānīg / همه‌گیر) پزشکی، پاییدنِ روان و تنِ همگیِ مردم به یوبه‌يِ درستی است و، بهبودبخشیدنِ از بیماری می‌باشد؛ سودي که از آن <برمی‌خیزد،>* سامانِشِ جهان به یوبه‌يِ درستی و پاکی و خوشبویی است.

کارِ ویژستانه‌يِ (=ēwāzīg / خاص) پزشکی، پاییدنِ روانِ تکْ‌تکِ مردم از گناه و، تنِ‌شان از بیماری است؛ و سودي که از آن <برمی‌خیزد،>* درستْ‌مانی و راه‌اندازيِ (=kārīgīh / کارآیندی) تنِ مردمان و، پارسا شدنِ روانِ‌شان است.

VI

<چگونه بودنِ پزشک:>*[۱۳]

چگونه بودنِ پزشک، هم دربارهِ‌يِ روانْ‌پزشک و هم دربارهِ‌يِ تنْ‌پزشک،[۱۴] هر دو، اندازه‌اَش، (=handāzag / معیار) با گزینِشِ شهریارِ فرزانه‌يِ دینْ‌آموخته[۱۵] است.

*(الف). <چگونه بودنِ روانْ‌پزشک:>**

<گزینِشِ>* روانْ‌پزشک، <به عهده‌يِ>* زرتشت‌وارترین <ـِ همه‌يِ دینداران>* صاحِبِ دستور (=فتوی) است؛ به گونه‌اي که: پاکیزه خیم، دارنده‌يِ خِرَدِ ناب، دارايِ ویژسته‌ترین <گونه‌يِ>* دینداری (=اصالتِ دینی)،[۱۶] اندیشنده به یزدان، یَزِشگرِ برترین قوه‌يِ اَخْوْ [یا: ستایشگرِ اندیشه‌يِ نیک]،[۱۷] مینوْبین،[۱۸] به یاد سپارنده‌يِ اَوستا،[۱۹] گزارنده‌يِ زند <ـِ اوستا>*، دینْ‌آگاه، فارغ از بدگمانی <نسبت به حقایقِ دینی>*،[۲۰] آراسته(؟) و بزرگْ‌دادگستر (=مدافعِ فرساخته‌يِ راستی)، دارنده‌يِ شناختِ وَهمَنانه،[۲۱] تهی از خشم، دشمنِ کامه‌پرستی، سرکوب کننده‌يِ آز، تیزفرمان در کشتنِ گناهکاران است؛ زمانِ بهره و پاداشِ شایستگانْ به‌سزاواری بخشایشگر<ی پیشه‌می‌کند> و، وکیلِ فرساخته است؛[۲۲] در این پنج چیز <ـِ زیر>* اندازه نگهدار است:

«چشم»، «دهان»، «زبان»، «گوش» و «نَفْسْ».

چشم را از زخمْ‌زدن(؟) (=چشمْ‌زخم) <بر حذر می‌دارد>*؛ دهان را از خوردنِ بی‌اندازه (=بی‌آیین)؛ زبان را از یاوه‌گویی؛ گوش را از ناتیوشیدن(؟)؛[۲۳] نَفْسْ را از سرکشی؛ تا که <قوه‌يِ>* بینایی‌اَش(؟) نتواند گزند رساند(nē-<wi>zendīhād?)، چهار اندام <ـِ دیگراَش> (pēšagān)[۲۴] به گناه آلوده‌نگردد و در پس‌زدنِ دیوان <همیشه>* آماده‌باشد؛ نمایاننده‌يِ راهِ رستگاری به آفریدگان است؛ گزارشگرِ درست <ـِ راستی‌ها و رُخدادها>* میانِ شاه و جهانیان است؛ در هر کاري به‌درستی فتوامی‌دهد؛ به رساترین گونهْ دین و شهریاريِ همراستا [یا: همگوهر][۲۵] را پایندان کند؛ هر فرمانيِ را که صادرمی‌کند و رواج‌می‌دهد چِمْ‌ورزانه (=čimīg / مُعْتَدِل) باشد.

(ب). <چگونه بودنِ تنْ‌پزشک:>*

و <اما،>* دربارهِ‌يِ آراینده‌يِ سرشت <ـِ تنانی>*، [بکاربرنده‌يِ درستِ نیرنگ‌ها](؟)، تنْ‌پزشک، <که در گزینِشِ وِی،>* درمانگرِ <بزرگِ>* ایران <صاحِبِ دستور (=فتوی) است>*؛ به گونه‌اي که: پرهیزاننده‌يِ سرشتِ نیکْ <گوهر در برابرِ ناتراززندگی>* یاد، دوستدارِ روان(؟)،[۲۶] باریکْ‌نگر (=دقیق)، بسیار <کتاب>* خوانده، به یادسپارنده‌يِ نوشته‌ها،[۲۷] آزمایشگريِ پُرکار در <شناختِ>* نیرويِ جوهری و تغییرِ اعراض (=jadagān / چهره‌نمایی‌هايِ جوهر) است؛[۲۸] <یعنی: شناسنده‌يِ آن دسته از تغییراتِ عَرَضی که>* سرشتِ تنانی را به بدی (=بیماری) می‌کشاند، باشد؛ اندامْ‌شناس [یا: زمانْ‌شناس]، و شناسنده‌يِ تغییرها (=تغییراتِ عارِض بر سرشت)، شناسنده‌يِ درمانِ بیماری‌ها، پزشکِ کاردیده، پزشکيِ نیامیخته،[۲۹] خدا ترس (=hu-tars / متقی)، دوستِ همیار <ـِ بیماران،>*[۳۰] تهی از رَشک، دارنده‌يِ صدايِ گرم،[۳۱] عاری از رفتارِ خوارْمنشانه، شکیبا، بکار برنده‌يِ درستِ نیرنگ‌ها (=ادعیه)، دشمنِ بیماری، خواهانِ <تنْ‌درستیِ>* بیماران، پرستارِ <کودکان و زنانِ>* نابهشیار(؟)، نه آزار رسان، ملایمْ‌طبع(؟)، کاردان،[۳۲] سبکْ‌دست، فرهیختهْ‌کار و درمانْ‌فرما(؟)، شایسته‌يِ خوشناميِ دیرپا، نه دوستدارِ نام و آوازه(؟) که خواهانِ مزدِ آنْ‌جهانی است.

زیرا با دستِ اوست (=درمانگر) که دستْ‌آموزی و همکاريِ اَژیمَن،[۳۳] و، ابزارمند شدنِ به گیاهانِ بهبودبخشِ خوب سازگارکننده<يِ سرشت>* درکارِ درمان، فراهم می‌آید.

<آگاهِ به آیینِ>* دورنگه‌داريِ تن از بیماری و، <آگاهِ به شیوه‌يِ>* زُدایِشِ کژاندامی‌ها<يِ تن>*[۳۴] و ناخوشی‌ها، آورنده‌يِ آسانی و مزه‌چشانی[۳۵] و،

بِه‌نیکی راه‌اندازنده‌یِ <قوه‌یِ>* زندگی است.

VII

<نیکی‌هایِ پزشکی:>(۳۶)

نیکی‌اي که در کارِ روانْ‌پزشکی <بهره‌یِ>* روانْ‌پزشک می‌شود [یا: نیکی و پلّه‌و‌پایگاهي که بهره‌یِ روانْ‌پزشک می‌شود] راستی و پرهیزگاری(۳۷) است <آنهم ازبهرِ>* کمکِ دستِ (=دستْ‌آموز) گیتیاییِ اَمْشاسْپَندِ اردیبهشت بودن است؛ و هر آن <نیکی>اي که <بهره‌یِ>* تنْ‌پزشک در کارِ تنْ‌پزشکی می‌شود، دستْ‌آموزی و چاره‌خواهی از اَیْرْیَمَن(۳۸) ـــ همکارِ اَمْشاسْپَندِ اردیبهشت <در کارِ درمان>* ـــ می‌باشد.(۳۹)

VIII

<زیژْماده‌اي که کارِ پزشکی بر آن است، و، نوعِ کارِ پزشکی بر آن ماده:>*

زیژْماده‌اي (=mādag / موضوع) که کارِ روانْ‌پزشک بر آن است، روانِ پیکژْپذیرفته‌یِ همگیِ مردمان می‌باشد؛ و <نوعِ>* کارَش بر آن زیژْماده، برپایه‌یِ بایدها و نبایدهایِ (=اَوامر و نَواهی) برگرفته از آموزه‌هایِ دینِ بِهی، در کمکِ دست گرفتنِ (=abdastīhā / آموزش‌خواهی) از اَمْشاسْپَندِ اردیبهشت، برایِ پاییدنِ روان از گناه و سویِ کرفه‌یِ نیک پارساگردانیدنِ آن است.

زیژْماده‌اي که کارِ تنْ‌پزشک بر آن است، تَنِ روانْ‌پذیرفته‌یِ (=تَنِ روانمندشده‌ی) همگیِ مردمان می‌باشد؛ و <نوعِ>* کارَش بر آن تن، با ابزارِ پرهیز و درمان و کمکِ دست گرفتنِ (=آموزش‌خواهی) از اَیْرْیَمَن، برایِ پاینداییِ تَن <ـِ مردم>* (=تنان / اشخاص) در درستی و، بهبودبخشیدنِ‌شان از بیماری است.

IX

<اندازه‌یِ ارجِ روانْ‌پزشکی و تنْ‌پزشکی:>*

(الف). اندازه‌یِ ارجِ روانْ‌پزشکی:

بر این است که زندگی (=زیستْمندی / زیستْ‌بخشی) و دریافتگریِ (=mārišnōmandīh / هوشیدن / احساس) تن، همه از روان است.

(ب). اندازه‌یِ ارجِ تنْ‌پزشکی:

بر این است که، روان، ابزار <ـِ پیدایی و کردوکارِ در گیتی>* و کارگزاری <ـ گیتیانه>* را همه از تن دارد.

<اندازه‌شناسیِ سنجه‌یِ روانْ‌پزشکی و تنْ‌پزشکی:>*

معیارِ (=handāzag) سنجِشِ روانْ‌پزشکی، بر خود <ـِ روانْ‌پزشکی>* استوار است؛ معیارِ سنجِشِ تنْ‌پزشکی، در این است که <تنْ‌پزشکی>* ابزار <ـِ روانْ‌پزشکی>* است.

X

<(الف). نیکودَهِشِ تَنْ‌پزشک در تنْ‌پزشکی،
(ب). نیکودَهِشِ روانْ‌پزشک در روانْ‌پزشکی:>*

(ب). نیکودَهِشِ روانْ‌پزشک در روانْ‌پزشکی، که نیز استوار بر شناختِ نیروگانِ جان و برادرهایِ دروغینِ یکْ‌یک <ـِ نیروگانِ جان است،>* به گونه‌اي ست که به حفظِ مرزبندیِ درستِ یکْ‌یکِ <نیروگان>اَش، در برابرِ تباهی‌آوری‌هایِ هرآن برادرهایِ دروغینِ‌شان (=برادرهایِ دروغینِ نیروگانِ جان) و، در امان ماندنِ از آنان <می‌انجامد>*.

(الف). نیکودَهِشِ تنْ‌پزشک در تنْ‌پزشکی که آن نیز <نهاده بر شناختِ یکْ‌یکِ همونده‌هایِ تن و، یکْ‌یکِ همستیزنده‌هایَش است،>* به گونه‌اي‌ست که به همپیوستگی‌ها و سامانِش‌هایِ تن، <در برابرِ تکْ‌تکِ>* آشفته‌کاری‌هایِ همستیزنده‌هایِ نهفته در سرشت <می‌انجامد.

XI

(الف). آزمونی که بر هر دو (=تنْ‌پزشک و روانْ‌پزشک) انجام می‌گیرد؛
آن پزشکيِ را که می‌شاید آزمود و آنی را که نمی‌شاید آزمود؛
(ب). آن کارِ درخوری که پزشک می‌باید با مردمِ کشور انجام دهد؛
(ج). آن پذیراییِ شایسته‌اي که مردم باید در برابرِ پزشک انجام دهند:>*

(الف). آزمون <و گزینشِ>* روانْ‌پزشک در <رشته‌یِ>* روانْ‌پزشکی، استوار بر ابزارِ خیم و خِرَد است؛[۴۰] نخست، در <گستره‌یِ>* آسرونی (=دینْ‌سالاری)، دودیگر در <گستره‌یِ>* خانه‌وخانواده، سدیگر در <گستره‌یِ>* دِه، چهارُم در <گستره‌یِ>* شهر، پنجُم در <گستره‌یِ>* کشور؛ <روانْ‌پزشکِ سربلند>* از آزمون را، به سببِ شایستگی‌ای که در <زینه‌یِ>* پایینیِ روانْ‌پزشکی <بدست آورده است،>* می‌شاید به آن پایگانی که <یک پله>* برتر (=abar) است، برگزید؛ و به همان اندازه، <پلّه‌پلّه،>* تا به <زینه‌یِ>* زرتشت‌وارترین <ـِ دینداران>* ـــ که برترین <پایگانِ>* روانْ‌پزشکی میانِ مردمان است ـــ برگزیده شود.

<آن روانْ‌پزشکی که در امتحان>* سربلند از آزمون نیست (=nē-šāyēd)، اگر در <زینه‌ای>* پایین‌تر است، برایِ گزیدنَش به پایگانِ بالاتر دیگر شایسته‌یِ آزمودن نخواهد بود.[۴۱]

آزمایشِ <وارسیِ>* شایستگیِ تنْ‌پزشک در <زمینه‌یِ>* تنْ‌پزشکی، نخست، می‌باید بر تنِ بیمارانی <که از فرقه‌یِ>* دیوپرستان اند، انجام گیرد (=uzmūdan)؛ <و اگر آن دیوپرستِ درمان‌شده، در آن درمانِ تنْ‌پزشکی، از بیماری>* رهایی‌یافت، می‌شاید پزشک <ـِ درمانگر>* را در آزمایشِ تنْ‌پزشکی <سربلند و آزموده>* در نظر آورد.[۴۲]

و اگر که، با آن آزمایشِ تنْ‌پزشکی <که در درمانِ دیوپرستی انجام داد،>* موفقیت‌اَش(؟ čiyōnīh) نزدِ مردمان به برترین سامان رسید، <و در درمانِ تن>* زَبَردست به‌نظرآمد(؟ / spurr wēn)، همچنان خوب است که <گام‌به‌گام>* به پلّه‌وپایگاهِ درمانگرِ ایران برگزیده و گمارده شود.

و اگر <در روندِ درمانْ>کردن(؟)،[۴۳] سه تن <از دیوپرستان، به سببِ معالجه‌یِ او>* بمیرند، نمی‌شایدَش در جایگاهِ <پزشکِ>* آزموده در نظر آورد؛ و نمی‌باید به او پروانه‌یِ پزشکی (kardan ī bizeškīh) داد.

(ب). آن کارِ درخوری که پزشک می‌باید با مردمِ کشور انجام دهد:

پزشک می‌باید <همیشه>* آنان را (=مردم را) زیرِ نظر بگیرد(؟ abar dārišnīh-šān?)؛ و همواره در کارِ پرس‌وجُو و شناختنِ بیمارانِ دِه [یا:کشور] برآید؛ چُست‌وچالاک

(tēz-abar-raftārīh)، هر روز، <پس از درمان،>* بویژه فردایِ آن روز و حتی در هر هنگامی <که به وِی‌نیاز است،>* چابکْ‌دستانه [یا: به گونه‌ای فریادرسانه]، با به‌همراه داشتنِ کیسه‌یِ داروی پر و پیمان، سویِ بیمار <شتابد؛ نوعِ>* بیماری را بازشناسد؛ برایِ درمان کردن و بـهبودبخشیدنِ آن بیمار، با بیماری آنهم دشمنانه (dušmanīhā) سخت درافتد (=abar-tuxšīdan)؛ تا از رهگذارِ هرآن کوشاییِ او <در ستیز با>* بیماری، در دِه [یا:کشور]، هیچ بیمار از <دایره‌یِ>* درمان بیرون‌نماند.

(ج). هر آن پذیراییِ شایسته‌ای که مردم باید در برابرِ پزشک انجام دهند:

سویَش نیکوترینِ خورش‌ها را فرابرند؛ بِهْترینِ جامه‌ها را بدهندَش؛ و نیز اسبیِ تیزْتک؛ بِهْترینِ خانه‌ها را، آنهم در میانجای؛ خواسته‌ها و دیگرِ ابزارهایِ نیاز را به شایستگی <آنچنانَش دهند>* که پُرخواسته‌تر از هر کَسِ دیگری در آن میان باشد.

به گونه‌ای که، پزشکِ خانواده در <گستره‌یِ>* خانه، پزشکِ دِه در <گستره‌یِ>* دِه، پزشکِ شهر در <گستره‌یِ>* شهر، پزشکِ کشوری در <گستره‌یِ>* کشور از دارایی <برایِ خود>* و، خوراکْ برایِ ستورْ تهی‌دست مَباد؛ و در کارِ مواظبتِ (؟ dārišn ī abar?[x]) پزشکانه از بیماران، کیسه <یِ داروی>* او تهی نماند(؟)؛ تا بتواند با آن اسبِ تیزرو و با به‌همراه‌داشتنِ کیسه‌یِ داروی پُر و پیمان (=bowandag) تیز بر بالینِ هر آن شخصِ بیمار رسد.

III

(ج). <گوناگونیِ تنْ‌پزشکان؛>*

در <رشته‌یِ>* تنْ‌پزشکی، پنج گونه پزشک هست: یکیِ پزشکِ فرازین، یکیِ پزشکِ فرودین، و نیز، سه گونه پزشکِ میانین.

۱. آن پزشکی که فقط، به بویه‌یِ مِهرِ به پارسایی، پزشکیِ مردم کند، پزشکِ فرازین است.

۲. آن پزشکی که فقط، <به بویه‌یِ> مزدِ اینْ‌جهانی، <پزشکیِ مردم کند، پزشکِ فرودین است.

۳. آن پزشکی که، هم، به بویه‌یِ پارسایی و هم، مزد و دارایی،>* به یکسان (=hāwandīha)، <پزشکیِ مردم کند،>* پزشکِ میانینِ یکدست است.

۴. آن پزشکي که، هم به یوبه‌يِ پارسایی و هم دارایی، پزشکيِ مردم کند، ولی بـه پـارسایئ نیک گِراینده‌تر است، پزشکِ میانینِ نزدیک‌تر به فرازین است.

۵. آن پزشکيِ که، هم به یوبه‌يِ دارایی و هم پارسایی، پزشکيِ مردم کند، ولی به دارایی <هايِ اینْ‌جهاني>* گِراینده‌تر است، پزشکِ میانینِ نزدیک‌تر به فرودین است.

<فقط،>* پزشکِ پاک‌وناب گِرایان به پارسایی و فرازین را، می‌باید پـذیرفت و راست و گـرامـی داشت؛ و بـه انـدازه‌يِ پـایه‌اَش (=pāyagīhā)، بـا بـرآوردِ خـواسـته‌هایَش (=pad-iz xwāstag)) مزدِ او را داد.

پزشکِ میانینِ گِراینده به پارسایی، و هر آن پزشکِ پارساي آمیخته <به دارایی>*،(۴۴) و هر آن پزشکِ آمیخته <به دارایی و>* پارسایی و، پزشکِ فرودین، <همه و همه،>* برادرهايِ دروغینِ پزشکی و پتیاره‌هايِ پزشکی اند؛ نه می‌باید پذیرفته شوند و نه می‌باید گرامی داشته و نه ارج نهاده شوند؛ <این>* اندرزِ دین <ـِ بهی>* است.

XI

(د). <سنجه‌يِ آزمون، پروانه (=جواز) و میزانِ مزدِ پزشک:

در مادّه‌يِ>* مزدِ پزشکِ آزموده و با پروانه:(۴۵)

۱. <سنجه‌يِ>* مـزد در تنْ‌پزشکی، در بـهبودبخشيِ فـرودست‌ترین تـا فـرادست‌تـرینِ مردم،(۴۶) سزاوارِ با پلّه‌وپایه<يِ هر کس>* (=pāyagīhā)، از کـوچک‌ترین تـا بـزرگ‌ترین گوسفند است؛(۴۷) <و این در کتابِ دین>* پیداست.(۴۸)

۲. <سنجه‌يِ مزدِ روانْ‌پزشک، در درمانِ فرودست‌ترینِ مردم تا فرادست‌ترینِ آنان، ....

(ه). کیفرِ آن دسته از پزشکان که آزمون نشده و بی‌پروانه (=بی‌جواز) پزشکی می‌کنند:>*

آن که نیازموده و بی‌پروانه (=a-framūd / بدونِ جواز) پزشکی می‌کند:

اگر <بیمارِ زیرِ دستَش>* خوب شود، مزدي به وِی تعلق نمی‌گیرد؛ <و اگـر در فـراونـدِ درمان،>* زخمي <بر بـیمار رساند، کـیفرَش>* ریشتُوزیشن (=rēštūzišnīh / جبرانِ زخم)(۴۹) است؛ و می‌باید بر تَنَش داغ نهاد؛ <اندازه‌يِ این کیفر در کتابِ دین>* پیداست.

(و). <در اینکه آزمودنِ پزشک و گزینِشِ وِی در گستره‌يِ خویشکاريِ چه کسي ست؟

در رشته‌يِ>* روانْ‌پزشکی، آزمودن، گزیدن و مـرجـعیّتِ روانْ‌پـزشک، در <گستره‌يِ>* خـویشکاری‌هايِ زرتشت‌وارتـرین <ـِ دیـنداران / مـجتهدِ اَعـلَمِ زمـانه>* است؛ و، در <رشته‌يِ>* تـنْ‌پزشکی، <آزمـون، گـزینش و مـرجـعیّتِ تنْ‌پزشک،>* در گستره‌يِ خویشکاری‌هايِ درمانگرِ برگزیده‌يِ (=abēzag) ایران است.

XII

(ب). <پیشه و پایگانِ مردُمیکِ پزشکی، در میانِ چهار پیشه‌يِ شناخته:

آن رشته از>* پزشکی که زیرْ<مجموعه‌يِ>* پیشه‌يِ دینْ‌سالاری (=آسرونی) است، هـمان روانْ‌پـزشکی است؛ <آن رشته از>* پـزشکی کـه زیرْ<مجموعه‌يِ>* پیشه‌يِ کشاورزی است، همان (=čiyōn) تنْ‌پزشکی می‌باشد.

XIV

<سرچشمه‌يِ بیماری:>*

تندرستی، در یک <واژه>* خلاصه می‌شود: میانه‌روی؛

بیماری در دو <واژه>* خلاصه می‌شود: اِفراط و تفریط [یا: گزافه‌خواری وکمبود].

بُنِ بیماری‌هايِ جان، بُنِ بیماری‌هايِ تن، و، بُنِ افراطی‌ترین و تفریطی‌ترینِ بیماری‌ها<يِ تن و جان،>* هر دو، زَدارْمینو است.

بُنْ‌انگیزِ بیماری، تازشِ اهریمنانه‌يِ زَدارْمینو، آنهم از سرِ ستیز و دشمنی، با قوايِ جان است، برايِ آسیب‌ناک کردنِ جان؛ آنهم از راهِ: بدآگاهی، فریبْ‌کاری، خشمْ‌گیری، سستی، خودْبرترانگاری، خوارمنشی، کامه‌پرستی، سرپیچی، شک‌گرایی(؟) [یا:خوددوستی(؟)] و کاهلی.

زیراکه بُنْ‌انگیزِ (=wihān / علت) گناه و تبه‌خوییْ هَمْگِن (=ham-brahm) است.

<و نیز، بیماری، تازشيِ اهریمنانه>* به هَمونْدهايِ تنانی، از بهرِ آسیب رساندنِ به تن است؛ آنهم از راهِ: سردی، خشکی، گندناکی، پوسیدگی، گـرسنگی، تشـنگی، زاری و درد؛ زیـرا بُـنْ‌انگیـزِ بیماری و میرایی هَمْگِن است.(۵۰)

XV

<گونه‌هایِ بیماری و نام‌هایِ‌شان:>*

چیَودي (=ماهیت) بیماری و هر آن دادوآیینش (=dādestān / قانون)، بیرون راندنِ (=bē) سازگاری از سرشت و، هوشندگی (=mārišn / احساس) از جان است؛(۵۱) چونان: <بیماریِ روانیِ>* خشم، که به جان گزندمی‌رساند(؟) [یا: جان را به لرزه درمی‌آورد]؛ و <تازِشِ اهریمنانه‌یِ>* خشکی، که سرشت را زار و نزار می‌کند [یا: نزارکننده‌یِ سرشت است].

گونه‌هایِ بیماری‌هایِ تن [یا: بیماری‌هایِ تنانی]، همان‌هایی اند که در آغازِ آفرینش، زَدارْمینو پاذآفرید (=frāz-kirrēnīd)؛(۵۲) و برابرِ فرمانِ جهانْ‌آفرین، با کمکِ ایزدِ اَرْیَمَن (=ایزدِ بخشنده‌یِ دارو و درمان و تندرستی)، سرکوب و نابود می‌شوند؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیداست.

چهار هزار و سیصد و سی و سه گونه <بیماریِ اهریمنی>* از بهرِ چیرگی(؟) [یا: اندر نهانی] نگه‌داری می‌شود.

نامِ برخی‌شان <در کتابِ دین>* پیداست؛ از آن میان: «اَژیر»، «اَغیر»، «اَغْرَم»، «ئوغْزَم»، «داشْنْ»، تَفْنْ»، «سازَن»، «سارْشْتْرْ»، «اَغش» و دیگرها.

<از آموزه‌هایِ دین>* پیداست که: <در زمانه‌یِ>* آمیختگی <با تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن>*، زمزمه‌یِ <دعاهایِ دینْ‌نامه‌یِ>* زند <در رودررویی و فراپیشگیری از بیماری‌هایِ اهریمنی>* ـــ که در بالا نوشته آمد ـــ در همه‌یِ زمان‌ها تا به روزِ نوسازیِ جهان، در <درمانِ>* اندام‌هایِ تن <در برابرِ آن بیماری‌ها>* مؤثر است (=ōzōmand).(۵۳)

<در فرجام،>* زمانِ نوسازیِ جهان (=frašagird)، همه<یِ بیماری‌ها>* سخت سرکوب و بسی دور رانده می‌شوند؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیداست.

همه‌یِ آن بیماری‌هایِ تنانی، به دو دسته بخش می‌شوند:

۱. بیماری‌هایِ «ئوگاریشْنْ‌ئومَند»، که ترجمه‌اَش بیمارهایِ «واگیر» است؛(۵۴) به مانندِ: «وَرزشْنْ» و «نیره».

۲. یکیِ دیگر، بیماری‌هایِ «اَنْ-ئوگاریشْنْ» است که ترجمه‌اَش بیماری‌هایِ «ناواگیر / غیرِ مُسری» است؛ چونان: «تَفْنْ» و «تیزی».

و نیز، هر آن بیماریِ جانی، همگی، به دو دسته بخش می‌شوند:

۱. یکی، آمِوانِ <نهادیِ>* برانگیزاننده<یِ جان>*؛ چونان: آز و خشم.

۲. و یکی، آمِوانِ <نهادیِ>* واپس افکننده<یِ جان>*؛ چونان: سستی و سرپیچی.(۵۵)

XVI

<گونه‌گونیِ داروها:>*

گونه‌هایِ دارویی، از رسته‌یِ گیاهی، با بیماری‌ها در شمار به یک <اندازه>اند؛ و همه از زمین <بدست می‌آیند؛ این را کتابِ دین>* می‌گوید.

<در زمینه‌یِ> نیرویِ متعادل‌کننده<یِ داروها:*

دسته‌ای از داروها>* در گذشته، <خاصیت و ویژگانیِ>* دارویی داشته‌اند؛ و اکنون نیز در همان سامانِ دارویی مانده‌اند؛ در آینده نیز در همین سامانِ دارویی خواهند ماند.(۵۶)

<چونان: گیاهِ ...(؟)؛ که در گذشته، خاصیتِ دارویی داشته است؛ اکنون نیز همان خاصیت را دارد؛ در آینده نیز دارو خواهد ماند.

دسته‌ایِ دیگر از داروها هست که در گذشته زهریِ شگفت بوده‌است؛ ولی اکنون، به سببِ ترکیبِ با برخیِ گیاهان، به کارِ درمان می‌آید؛ بسا در آینده، به سببِ ترکیبِ با دسته‌ایِ دیگر از گیاهان، زهرینگیِ آنان سربه‌سر گرفته شود و به کارِ خوراکِ دام و مردم رسد؛>* مانندِ «هلیله‌یِ کابلی»؛(۵۷) که پیش از این در سامانِ زهریِ شگفت بود؛ ولی اکنون، از رهگذارِ آمیزش (=ترکیب) با دیگرِ <ترکیباتِ>* دارویی، به کارِ درمان می‌خورد؛ <بسا>* در آینده، زهرناکیِ او، سربه‌سر از او گرفته شود؛ و به کارِ خوراکِ دام و مردم رسد؛ <این را نیز کتابِ دین>* می‌گوید.

و نیز مانندِ «بیش» (=biš)(۵۸) و بَلادُر(۵۹) و دیگر <ـِ گیاهانیِ>* از این دست؛ که روزبه‌روز، خاصیتِ درمانیِ آنْ نیرومندتر و فزاینده‌تر می‌شود؛ و در آینده نیز، به بالاترین توانِ بهبودبخشی خواهد رسید؛ <این را نیز کتابِ دین>* می‌گوید.

به همین گونه، از گیاهان، «راشت»(۶۰) و «درختِ نیکْ‌تخمه»، در زمین؛ و نیز «گوکرن»(۶۱) که از <رسته‌یِ گیاهانِ>* دارویی است؛ یعنی همان «هومِ سپید» <که>* در دریایِ فراخکرد است، و، زمانِ نوسازیِ پایانیِ جهان، با آن، مردم را به بی‌مرگی می‌رسانند؛ <این را نیز کتابِ دین>* می‌گوید.

XVII

<(الف). نیرویِ سامان‌دِهِ تندرستی:>*

<راهِ رسیدنِ به>* تندرستی دو گونه است:

یکی، نهاده شده بر درستیِ روان است؛ آنهم از رهگذارِ ترازندگیِ نیک و سامان‌یابیِ (winnardagīh=) به‌خوبیْ جفت‌وجور شده‌یِ (xūb-ham-jūxtagīg= / به خوبی همپیوسته‌شده) نیروگانِ جان.

یکی، نهاده شده بر درستیِ تن است؛ آنهم از رهگذارِ برجاهستیِ بِسامانِ هموندهایِ تن (=اعضایِ بدن).

نیازِ <نوبه‌نو>* به ویرایشِ <نیروگانِ>* جان، برخاسته از (ī.....az=) آمیختگیِ پتیاره‌ها<یِ اهریمنی، آنهم بی‌درنگ و گسست،>* با نیروگان <ـِ جان>* است؛ به گونه‌ای که:

با «**دانش**»، که از نیروهایِ جان است، **بدآگاهی** به پتیارگی سرِ ستیز دارد و، داده‌هایِ پدیداریِ سُهِش <هایِ تنانی>* برادرِ دروغینَش [۶۲] است.

با «**خیم**»، که همپیوسته‌یِ نیرویِ دانش است، داده‌هایِ پدیداریِ سُهِش (=مُعطیاتِ حسِّ ظاهر)، به پتیارگی، سرِ ستیز دارد و فریب‌کاری برادرِ دروغینَش است.

با «**تکاوری**»، <یکیِ دیگر از>* نیروهایِ جان، «سستی» به پتیارگی سرِ ستیز دارد و خشمگیری برادرِ دروغینَش است.

با «**آرمانْ‌خواهی**»، که همپیوسته‌یِ نیرویِ تکاوری است، خشمگیری به پتیارگی سرِ ستیز دارد و، سستی برادرِ دروغینَش است.

با «**خواست**»، [۶۳] <یکیِ دیگر از>* نیروهایِ جان، «نافرمانی»، به پتیارگی سرِ ستیز دارد و، کامه‌پرستی برادرِ دروغینَش است.

با «**ژرف‌نگری**»، که همپیوسته‌یِ نیرویِ خواست است، کامه‌پرستی، به پتیارگی، سرِ ستیز دارد و، شکْ‌نگری(؟) [یا: نافرمانی] برادرِ دروغینَش است.

با «**جنبش**»، <یکیِ دیگر از>* نیروهایِ جان، «کاهلی»، به پتیارگی، سرِ ستیز دارد و خوددوستی(؟) برادرِ دروغینَش است.

با «**توان**» (a-mōšīh= / عدمِ کاهلی)، که همپیوسته‌یِ نیرویِ «جنبش» است، خوددوستی(؟) به پتیارگی سرِ ستیز دارد و کاهلی برادرِ دروغینَش است. [۶۴]

تا که، از رهگذارِ ویرایشِ زوْآرایی‌هایِ جان، آنهم از همپیوستگیِ درست <ـِ آن زورمندی‌ها، که>* برآمدِ سامان‌یابی و یگانه‌گرویِ باهَمانه‌یِ [۶۵] آن زورمندی‌ها ست، پتیاره‌هایِ جان به‌پس‌نشینند؛ پتیاره‌یِ بیخودی و گیجی از جان بیرون‌رانده‌شود؛ جان در پاکی سامان‌داده‌شود؛ در کرفه‌کاری بکوشد؛ از گناهکاری بپرهیزد؛ و، تبهْ‌خو نه، که پارسا بمانَد.

XVIII

(الف). <نیازِ مردم به نگه‌داریِ تن و ویرایِشِ جان، و، نیازِشان به خوراک و دارو:>*

(الف). چراییِ نیازِ <همیشگیِ>* تن به بهبود، <برآمدِ>* پتیارگیِ بی‌گسستِ(؟) سردی و خشکیِ اهریمنانه بر خونِ گرم-نمور، که ماده‌یِ تن است، می‌باشد؛ زیرا که <نیروهایِ>* ستیزنده؛ باهَمانه(؟ hambudast?) سرمی‌رسند؛ از سردی، گرمیِ خون می‌فسرد؛ از خشکی، نموریِ خون خشکانده می‌شود؛ و ماده‌یِ تنِ مردم (=خونِ گرم-نمور)، در فرایندِ پایستگیِ (pānagēnīdārīh=) تن <در برابرِ تازشِ پتیاره‌ها>* نتواند که پایداری کند؛ و آفریده‌ها از پیشروی و پیوستنِ به سرمنزلِ مقصود دیر افتند.

پتیاره‌هایِ تن، به انگیزه‌یِ <پس‌زَنِشِ>* فرمان‌هایِ جهانْ‌آفرین، بی هیچ درنگی، از سرِ ستیز، به تندی در کارِ بیرون راندنِ گرمیِ تن با سردی و، بیرون راندنِ نموری به کمکِ خشکی اند؛ در فرایندِ هستیْ‌پذیری و سامان‌یابی <ـِ تَنِ تابندگان،>* نااُستوانیِ ماده و نیرویِ تن (=خونِ گرم-نمور) از همان بُن <ـِ اهریمنی>* است.

از آنجا که نیروهایِ متضاد (ham-badīgān=) متقابلاً <در ستیهندگی>اند، سردی با نموری(؟) [یا: گرمی]، و، خشکی با گرمی(؟) [یا: نموری] چونان برادرانِ دروغین، بازبسته‌یِ یکدیگر اند [یا: بازبسته‌یِ یکدیگر می‌نمایند]. [۶۶]

با وجودِ این (kū tar=)، در فرایندِ پیدایش و پرورشِ ماده و نیرویِ تن، <امکانِ>* ایستاییِ (ēstišn= / پابرجایی / تقرر) و سامان‌یابیِ نطفه‌ها<یِ سازنده‌یِ ماده‌یِ تن>* همچنان (ham čiōn=) برقرار است (bawād=).

درباره‌یِ همه‌یِ زیبندگان این <نکته>* آشکار است که: بیماری‌هایِ تنانی، که ستیزندگان و برادرانِ دروغینِ تن اند، برآمدِ تازشِ اهریمن است؛ <پس،>* پتیاره‌هایِ تن، <از بیرون>* بر

تن یورش می‌آورند(؟)؛ در درازاي زمان [andar(?) drang=]، فرازَوَندِ پابرجایی و سامان‌یابیِ ماده و نیرويِ تن بنیادشده بر سرشتمنديِ سرشت، کَز اندرونِ تن است، می‌باشد؛ از رهگذارِ همان <سرشتمنديِ سرشت است که>* دارو و درمانِ پزشکِ حاذق (hu-bizešk=) از بیرون می‌تواند تن را بهبودبخشد.(۶۷)

در فراوندِ آمیختگيِ برخاسته از تازشِ پتیاره‌هايِ اهریمنی، <باز هم،>* پیشرويِ آفریده‌ها و پیوستنِ آنان <به سرمنزلِ مقصود>* شدنی است؛ به همان گونه که آشکارا سامان‌یابيِ مردم —برايِ نمونه تندرستی— در دورانِ آمیختگی <ـِ جهان>* در برابرِ پتیاره‌هايِ اهریمنی (=بیماری‌ها) <شدنی است>*.

XVII

(ب). <آن نیرویی که هموندهایِ تن را برایِ سامانِشِ درست، سازمان می‌دهد:>*

آن <نیرویی>* که هموندهايِ تن (=اعضايِ بدن) را برايِ سامانِشِ درستْ سازمان‌می‌دهد، <نیرويِ درونيِ>* سرشت است.

(ج). <آن قوّه‌اي که نیروگانِ جان را برايِ کارِ سودمند یگانسته می‌کند:>*

آن <قوّه‌اي>* که نیروگانِ جان را برايِ کارِ سودمند یگانسته می‌کند، <قـوه‌يِ>* اَخْـوْ (=پرتويِ از جانِ اَهورایی) است.

XVIII

(الف / دنباله). <نیازِ مردم به نگه‌داريِ تن و ویرایشِ جان، و، نیازِشان به خوراک و دارو:>*

(الف / دنباله).

<چرایی>* نیازِ تن به نگه‌داری، به انگیزه‌يِ یورش <ـِ دردآور و تنگ‌کننده‌يِ اهریمن بر>* سرشت است؛ <یورشِ دردآوريِ که برخاسته>* از دشمنایگيِ ستیزنده‌اَش (= ستیزندگی‌اَش بر

سرشت) است.

نگـــه‌داری <ـِ تـــن،>* یـــاری رســـاندنِ بـــه ســـرشت است بـــرايِ بـــه‌پس‌رانـدنِ یورش <ـِ تنگ‌کننده‌ايِ>* که از <سويِ دشمنِ>* ستیزنده است.

نگه‌داری، همان خوراک و نوشاک است؛ آنهم برايِ پیوستنِ نیرويِ اندرونيِ خوراک به نیرويِ اندرونيِ آبگونه‌ها / اَخلاط؛(۶۸) <که در کارِ>* یاری رساندنِ به سرشت اند؛ به گونه‌اي که: نَمِ (=رطوبت) اندرونيِ خوراک به نَمِ خِلطی که در سرشت است <پیوند خورد>*؛ تا که نَمِ خِلطی به سببِ خشکيِ اهریمنانه ازمیان‌نرود(؟) [یا: تباه‌نشود]؛ و، آتش <ـِ نهانيِ خوراک به آتشِ خِلطی که در سرشت است، پیوند خورَد؛ تا که، آتشِ خِلطی> به سببِ سرديِ اهریمنانه فسرده نشود؛ و، بادِ نهانيِ (wād ī andar=) خوراک، به بادِ خِلطی که در سرشت است <پیوند خورَد>*؛ تا که، راهِ بادِ خِلطی به سببِ نزاری <ـِ اهریمنْ‌خواهانه>* بند نیاید؛ و خاکِ اندرونيِ خوراک، به خاکِ خِلطی که در سرشت است <پیوند خورَد>*، تا که، «قوامِ» (girišn=) خاکِ خِلطی به سببِ مستی <ـِ اهریمن‌خواهانه،>* ازهم‌نگسلد.(۶۹)

همه‌يِ این‌ها برايِ آن است که <پابرجايیِ سازمانِ>* سرشت به سببِ یورشِ اهریمن و لرزه‌هایَش [یا: گزنده‌هایَش] تباه‌ناشدنی و سامان‌یافته بماند؛ و زیبندگی (=زیوِش) مردمان باکمکِ خورش‌هايِ ترازمندِ سازگارکنندهْ بسامان شود.

ولی گاهيِ <برايِ سازگاری و سامانِشِ سرشت، تجویزِ>* دارو نیز <بایستمند>* است، تا که، گزافهْ‌خواری با زورِ دارو فرو افکنده شود، و یا، کمبودِ خوراک <برطرف شود و خوراکِ خِلطی در سرشت>* با نیرويِ دارو ذخیره شود؛ و قوايِ آبگونه‌ها / اَخلاط به ترازندگی رسد.

XVIII

(ب). <درباره‌يِ گوهرِ تباهی‌ناپذیرِ تن و جانِ اَمشاسپندان و آفریدگانِ آسمانی:

ذاتِ گوهرینِ تن و جانِ هستندگانِ آسمانی به گونه‌اي ست که:>* جانِشان با <ذاتِ مینويِ>* دانایی، و، تنِشان با <سامانِ مینويِ>* درستیْ ویراسته و پیراسته شده‌است؛ <از این روی،>* قوايِ جانیْ‌شان را نسزد با هرآن گناه و تبهْ‌خویی و دیگرِ <آسیب‌هايِ اهریمنی>* به تباهی کشیده شود؛ <همچنانيِ که>* اَخلاطِ تنانی‌شان را نیز نسزد که با هرآن بیماری و

میرندگی و دیگرِ پتیاره‌ها <یِ اهریمنانه>* به تباهی کشیده شود.(۷۰)

XIII

<آن چه که روانْ‌پزشک می‌باید از تنْ‌پزشک، و تنْ‌پزشک می‌باید از روانْ‌پزشک وام گیرد، و، آن یاری‌ای که هر دو می‌باید از پادشاه برگیرند:>*

برابرِ آنچه که از آموزه‌هایِ دینِ بهی برمی‌آید، چاره‌جوییِ تنْ‌پزشک از روانْ‌پزشک بایستمند است؛ <به همین سان، چاره‌جوییِ>* روانْ‌پزشک از تنْ‌پزشک، به <یوبه‌یِ>* نیازِ به بهبود <ـِ تانی نیز>* بایستمند است؛ <زیرا>* چاره‌یِ بهبودِ تنْ بازبسته‌یِ آموزانِش‌هایِ تنْ‌پزشکی است.

<چاره‌جویی و کمک‌خواستنِ>* هر دویِ آنان (=روانْ‌پزشک و تنْ‌پزشک) از شهریار نیز بایستمند است؛ <زیرا>* انجامِ بی‌عیبِ خویشکاری‌های‌شان، <وامدارِ فرمان‌هایِ درستِ شهریار>* است.

XIX

<شماره‌یِ زمینه‌هایِ کارِ تنْ‌پزشکی:>*

شماره‌یِ زمینه‌هایی که کارِ <پژوهشی>* تنْ‌پزشکی بر آن است، پانزده تا می‌باشد:(۷۱)

۱. تخمه (=اسپرم)، ۲. پیدایش، ۳. سامانِش، ۴. گدازش، ۵. آبگونه‌ها / اَخلاط، ۶. همگِن شدن(؟)، ۷. تغییرات <ـِ عَرَضی>*، ۸. گردیدن <ـِ تن از درستی>* و وارسیِ آن، ۹. زایش (=تولیدِ مِثل)، ۱۰. پرورش، ۱۱. سرشت، ۱۲. خوی / عادت ۱۳. دادوآیین <ـِ تنْ‌درستی>*،(۷۲) ۱۴. زمان-<شناسی>*، ۱۵. <دادوآیینِ>* شهرْپزشکی (=آیین‌نامه‌یِ شهرْپزشکی).(۷۳)

XX

<کنش و، فرجامْ‌آهنگِ پزشکی:>*

کنشِ تنْ‌پزشکی، بر رویِ بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه‌یِ جهان (=عناصرِ اربعه‌یِ عالَم)، به یوبه‌یِ پاییدنِ آن از تباهی <انجام می‌گیرد>*؛ فرجامْ‌آهنگِ تنْ‌پزشکی، زدودنِ افراط و تفریط است از

هموندهایِ تن، آنهم برایِ سامانِشِ بهاندازه‌یِ (=معتدل) تنْ‌درستی.

کنشِ روانْ‌پزشکی، بر رویِ نیروگانِ چهارگانه‌یِ جان <انجام می‌گیرد، آنهم>*(۷۴) برایِ جفت‌وجورشدنِ درست و سازگارانه <یِ جان>* تا از برادرهایِ دروغین و دشمنِ ستیزنده <اش>* پاییده شود؛

فرجامْ‌آهنگِ روانْ‌پزشکی، اندیشه و گفتار و کردار را از اندیشه‌یِ بد و گفتارِ بد و کردارِ بد پاسبانی کردن است؛ و، پیراسته کردنِ (=آماده کردنِ) روان است برایِ رستگاری، آنهم با کمکِ اندیشه‌یِ نیک و گفتارِ نیک و کردارِ نیک.

یادداشت‌ها

۱-این عبارت (=ب) را بدینگونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«آن نیرویی که اعضا و هموندهایِ بدن را برایِ تندرستی و سامان‌یابی سازگار می‌کند».

۲-پس از این، در نوشتارِ روشنگرانه و توضیحی، نویسنده‌یِ روایت می‌کوشد جُستارهایِ بمیان‌نهاده‌شده را شرح‌دهد و فراخ‌تر نویسد؛ ولی، آرایه‌یِ موضوعیِ نوشتارِ توضیحی با آرایه‌یِ موضوعیِ سرْنامه‌یِ (=تیتر) روایت هم‌آهنگ نیست.

کوشیده‌ایم با بهره‌گیری از شماره‌زنی، هم در سرْنامه و هم در نوشتار (=متنِ توضیحی)، تا آنجا که شدنی است، از سردرگمیِ خواننده در باهم‌شماری و تطبیقِ بحث‌هایِ سرْنامه و نوشتار بکاهیم.

۳-«سرشتِ آمیختگی <ـِ جهان با آلودگیِ اهریمن>*» را برابرِ «چیهْرگ ئی گُمِزِگیهْ / čihrag ī gumēzagīh» آورده‌ایم.

از آنجا که نویسنده‌یِ این روایتِ گراسنگ (=۱۵۷)، برایِ بیماری، خاستگاهیِ اَهورایی قائل نیست، و از آنجا که هست‌وبودِ بیماری را در جهان، نشانْ‌پذیرفته از آمیختگیِ جهانِ پاک با تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن می‌داند، پس، پزشکی، می‌باید آگاه‌ترینِ همه‌یِ دانش‌ها در زمینه‌یِ تازشِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن بر تن و روانِ مردم باشد؛ از این روی، بباید از همه‌یِ دانش‌ها به آگاهی‌هایِ اورمزدی افزارمندتر باشد و به آن خاستگاه نزدیک‌تر.

برایِ پیگیریِ این بحث در ادبِ عرفانی-اِشراقیِ ایرانْ‌زمین نیز نگاه کنید به عبارتی از مرصادُالعبادِ نجم‌الدین رازی، بابِ سیم، فصلِ یازدهُم، ص ۲۵۳:

«همچنین در قرآن جملهٔ علومِ طبِ دینی که به معالجتِ بیماریِ «في قلوبِهِم مَرَضٌ» تعلق‌دارد، حاصل‌است، که «وَ تُنَزِّلُ مِنَ‌القرآن مَا هُوَ شِفَاءٌ و رَحْمَةٌ لِلمؤمِنين». و بَل، که داروخانه‌ای است جملهٔ معاجین و اشربه در او جمع که .... ».

۴-هر یک از پزشکی‌هایِ مینَوی و گیتیایی، دو بخش دارند: فراگسترانه (=عام) و ویژستانه (=خاص)؛ پس چهار گونه پزشکی داریم به گونهٔ زیر:

۱. مینوْپزشکیِ فراگسترانه؛
۲. مینوْپزشکیِ ویژستانه؛
۳. گیتیْ‌پزشکیِ فراگسترانه؛
۴. گیتیْ‌پزشکیِ ویژستانه.

پس از این، در چهار بندِ سپسین، نویسندهٔ روایت، یک‌به‌یک، بِسانِ گزیده، فرجامْ‌آهنگ و دلآهنگِ از هستی داشتنِ این چهار دستهٔ پزشکی را برمی‌شمرد.

۵-«آموزه‌هایِ درمانگران» را برابرِ «دْرُستَبِدان هَمّوگ / drustabēdān hammōg» آورده‌ایم. می‌توان «دْرُستَبِدان نامگ / drustabēdān ˣnāmag» نیز خواند؛ که می‌شاید سخنْ‌گوشهٔ نویسندهٔ روایت به کتابیِ پزشکی زیرِ نام «کتابِ آموزه‌هایِ درمانگران» نیز باشد.

۶-خوانندهٔ نکته‌یاب به یاد دارد که پزشکی از بنیاد دو بخش است: مینوْپزشکی و گیتیْ‌پزشکی؛ و نیز هر کدامِ از آن دو، دو گستره دارند که در چند عبارتِ پیشین فراگفته شد؛ و نیز به یاد دارد که روانْ‌پزشکی بخشِ ویژستهٔ مینوْپزشکی است؛ و تنْ‌پزشکی همان بخشِ ویژستهٔ گیتیْ‌پزشکی است؛ اکنون، تنْ‌پزشکی که بخشِ ویژستهٔ گیتیْ‌پزشکی است خود، نیز شش رشته است.

پس از این، نویسندهٔ روایت، البته به همراهِ درهم‌ریختگیِ معمول در دستنویس‌هایِ دینْ‌کرد و کمی جابه‌جایی، به یادکردِ رشته‌هایِ شش‌گانهٔ تنْ‌پزشکی می‌پردازد.

۷-«اَهلاییْ‌درمانی» را برابرِ سخنوارهٔ پهلویِ «اَهلاییهٔ بِشازِشْنیه / ahlāyīh bēšāzišnīh» آورده‌ایم. دینْ‌واژهٔ «اَهلایی» در زبانِ پهلوی به معنایِ «زهد و پارسایی» است.

در اینجا، نظرِ نویسنده این است که از راهِ زهد و پارسایی بِهْترین شیوه‌هایِ درمانِ تن و روانِ بندگان فراهم‌می‌آید.

۸-دربارهٔ شایندگیِ «مَنْثْرَ-درمانی»، نیز نگاه‌کنید به عبارتِ زیر از وندیداد، فْرَگَردِ هفتُم، بند ۴۴):

__VEN, Pah, VII, 44): ka was bēšāzēnīdārān ham rasānd, spitāmān

zardušt!

kē pad kārd bēšāzēnīdan (kū xōn ... rang(?) brīnēd), kē pad urwar bēšāzēnēnd (kū dārūg dahēd), kē pad mānsarspand bēšāzēnēnd (kū afsōn kunēnd):

„təm. uφra. haṇjasāṇte. yat. maφrəm-spəṇtəm-baēšazīm„.

ān ī ēdar ham ˣrasēnd kē pad mānsarspand bēšāzēnēnd.

۹-واژه‌ای راکه با گمانمندی «زهرناکی» خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible]) نوشته‌آمده‌است؛ ما آن را با گمانورزی «waxš / وَخْشْ» یا «ویشْ / wiš» خوانده‌ایم. یکی از معناهایِ واژهٔ وَخْشِ پهلوی، سوختن و سوزش و مانندِ این‌است؛ ولی در اینجا برایِ این واژهٔ شک‌پذیر، برابرِ درست و سرراستی نتوانستیم یافت.

بسا که واژهٔ خوانده‌نشده، معنایی نزدیکِ به سرایت و مسری بودنِ بیماری را برساند.

اگر قرائتِ «ویشْ» را بپذیریم، به معنیِ «زهر» خواهدبود. به‌هرروی، این واژه و نگارش در بُنْدَهِش به همراهِ «بَزَگ / بِزه» نوشته‌آمده‌است.

مهردادِ بهار، واژه و نگارشِ بُنْدَهِش را «واخش» خوانده و بی هیچ توصیفی، ترجمه‌نکرده‌است. بسا بتوان واژه و نگارشِ بُنْدَهِش را نیز «ویشْ» خوانْد و زهر و زهرناکی ترجمه‌کرد؛ شاید نویسندهٔ بُنْدَهِش نیز از کاربردِ این صفت (=ویش)، سخنْ‌گوشه به زهرناکیِ گناه و بِزه داشته‌است.

به‌هرروی، نگاه‌کنید به بُنْدَهِش، دست‌نویسِ ت د ۲، برگْ‌نوشتِ ۱۴۲، خطِ چهارُم، سخنوارهٔ «ویش(؟) ئی بَزَگ؛ یا: وَخشْ(؟) ئی بَزَگ»؛ و نیز، همان، برگْ‌نوشتِ ۱۹۳، خطِ یازدهُم:

بندهش، ت د ۲، ۱۹۳، ۱۱): abārīg ˣwiš(?) [V: waxš] ī bazag, ī andar tan-iz, čiyōn abārīg ʿdēwīg ˣwišʾ andar gētīg.

۱۰-سخنواره‌ای راکه درونِ دو قلاب نهاده‌ایم، به گمانِ ما از آنِ بخشِ گیاهْ‌درمانی است. خِرَدْپذیر آن است که گیاهْ‌درمانی، پس از مَنْثْرَ-درمانی، درمانیِ ریشه‌ای‌تر باشد؛ ولی روندِ سخن در اینجا آنگونه که ما دریافته‌ایم، درهم‌ریختگی دارد.

۱۱-خوانندهٔ نکته‌دان در نظر دارد که نویسندهٔ روایت، پیش از این، از شش رشتهٔ تنْ‌پزشکی نام

برد؛ پس از آن، هر کدام را برابرِ آرایه‌اي که نشان دهنده‌يِ شایندگی و گرانپایگيِ آن است رده‌بندی می‌کند. ضمنِ بیانِ زینه و مرتبه‌يِ هر کدام، از سخنانِ وی برمی‌آید که مَنْتْرْ-درمانی شاینده‌ترین رشته‌يِ تنْ‌پزشکی است و نیشتر-پزشکی واپسینِ آن. ولی هیچ از اهلایی-پزشکی سخنی بمیان نمی‌آورد.

در بُنْ‌نوشتِ پهلوی، پس از این، نویسنده‌يِ روایت، به بخش‌بندی‌هايِ روانْ‌پزشکی می‌پردازد. آیـا نـویسنده یـا نـویسندگانِ ایـن روایت (=۱۵۷)، روانْ‌پـزشکی و اهـلایی-درمـانی (=پارسایی-پزشکی) را یکي دانسته‌اند؟

۱۲-خوانده‌يِ نکته‌سنج بدین نکته روی‌کند که، نویسنده، نخست از پیشگیری سخن‌می‌آغازد، دودیگر از درمان.

۱۳-در ریگْ‌وِدا، شاه دارايِ توانِش‌هايِ سه‌گانه است؛ به گونه‌يِ زیر:

«دینْ‌یاری»، «شهریاری / جنگاوری» و «پزشکی».

در این روایتِ از دینْ‌کرد (=۱۵۷)، با بخش‌بخش شدنِ خویشکاری‌هايِ سه‌گانه روبه‌رو هستیم؛ به گونه‌اي که در اینجا شاه، دیگر دارايِ خویشکاريِ پزشکی نیست؛ شاه نه تنها در پزشکی زورفرما نیست؛ بلکه گزینشِ پزشک و درمانگرِ بزرگِ ایران نیز بر گردنِ مجتهدِ اَعلَمِ زمانه است. آن مجتهدِ اَعلَم خود می‌باید دارايِ پیشْ‌بایسته‌هایي در اندیشه و منش باشد تا بتواند پزشک و درمانگرِ بزرگِ ایران را برگزیند. آنچه پس از این می‌آید، به گمانِ ما، آن پیشْ‌بایست‌هایي (=شرایطي) است که مجتهدِ اَعلَمِ زمانه یا همان زرتشت‌وارترینِ همه‌يِ دینداران / zarduxštrodom می‌باید دارا باشد.

۱۴-«دینْ‌آموخته» را برابرِ «وِه-دِن نیگِزیگ / wēh-dēn nigēzīg» آورده‌ایم؛ پافشاريِ نویسنده بر آموختگی آنهم در دینِ بهی از آن روست که پزشکِ ایران، نه آموخته و کاردیده با هر دیني، بلکه تنها با سنجه‌هايِ دینِ بهی می‌باید گزین شود.

۱۵-آنچه که ما از این بند، و دو سخنواره‌يِ درازگویانه‌يِ پس از این درمی‌یابیم این است:

شاهِ کشوربانِ دینْ‌آموخته، در گزینشِ روانْ‌پزشک، دستورْمردِ به مقامِ اَعلَمیّت رسیده، یعنی «زرتشت‌وارترینِ همه‌يِ دینداران / zardxuštrodom» را که دارايِ سی و اندی سرشتْ‌نشان (=خصلت) است برمی‌گمارد تا ایشان دیگرِ پزشکانِ کشور را برگزینند؛ در حوزه‌يِ تنْ‌پزشک نیز، شاه، درمانگرِ بزرگِ ایران را برمی‌گمارد تا دیگرِ تنْ‌پزشکانِ کشور را برگزیند؛ تنْ‌پزشکي که

سرشتْ‌نشان‌هايِ او نیز یک‌به‌یک برگفته‌شده‌است.

اما فراروندِ سخن، در بسترِ سخنِ پهلوی، به گونه‌اي ست که می‌توان معنایيِ دیگر را نیز از آن برکشید؛ بدین سامان که:

خودِ مجتهدِ اَعلَمِ صاحِبِ فتوا همان روانْ‌پزشک است که می‌باید دارايِ سی و اندی سرشتْ‌نشان باشد. و خودِ تنْ‌پزشک، همان درمانگرِ بزرگِ ایران است که می‌باید دارايِ همان سرشتْ‌نشان‌هایي باشد که نویسنده‌يِ روایت در جايِ خود، به آن انگشتِ سخن نهاده است.

معنایي که به گمانِ ما احتمالِ آن بسیار کم است.

۱۶-«اصالتِ دینی» را براي «دِن واسْپُوهْرَگان / dēn wāspuhragān» آورده؛ و معنايِ «داشتنِ ویژه‌ترین گونه‌يِ دینداری» را از آن مراد کرده‌ایم.

۱۷-سخنواره‌يِ «پزشگرِ برترین قوه‌يِ اَخْوْ [یا: ستایشگرِ اندیشه‌يِ نیک] را برابرِ «هو-اَخْوْ یَشْتار / hu-axw-yaštār» آورده‌ایم.

۱۸-«مینوْبین» را برابرِ «مِنُوگ وِنیشْن / mēnōg wēnišn» آورده‌ایم؛ آنچه که از آموزه‌های دینْ‌کرد دستگیرِمان شده این است که: شخص، از رهگذارِ تَفَقُّهِ در دین و دوريِ از گناه، نه دوريِ از نیکو-دَهِش‌ها و نِعَمِ مادی، می‌تواند به بینشِ مینَوی برسد و چیزها را در پاکيِ ناب و ویژه‌يِ خود، بی‌از حجاب ببیند؛ سخنواره‌يِ مینوْبین نیز در همین چارچوبِ اندیشه‌ای معنا می‌یابد.

۱۹-برخي از این سرشتْ‌نشان‌ها در دستنویسِ پهلويِ اِم. او ۲۹ بازنویسی شده است؛ نگاه کنید به: مزداپور، کتایون، داستانِ گرشاسپ، تهمورس و جمشیدِ گلشاه و متن‌هايِ دیگر، ص ۴۵۷، پانزده هنرِ موبدان.

۲۰-شماري از این سرشتْ‌نشان‌هايِ پیشگفته در دادِستانْ‌دینیک، پرسشِ ۴۷ اُم، بندِ ۳۸ اُم نیز دیده‌می‌شود؛ نوشتارِ پهلوی را در دستنویسِ ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۳۱۴ اُم، سطرِ ۱۴ تا ۱۷ پیگیری کنید.

۲۱-«دارنده‌يِ شناختِ وَهْمَنانه» را برابرِ «شْناش وَهْمَنیگ / šnās wahmanīg» آورده‌ایم؛ نویسندگانِ دینْ‌کرد، مرتبه و زینه‌يِ بهمن را، بی درنگ، پس از اورمزدِ جهانْ‌آفرین می‌دانند؛ شناختِ وَهمنی یا وَهْمَنانه نیز ناظر به دانشي ست که یک پله از شناختِ جهانْ‌آفرین پایین‌تر است و مجتهدِ اَعلَمِ زمانه یا شاهِ فرزانه‌يِ خداترسِ دینْ‌آگاه، در جایگاهِ نمایندگانِ زمینيِ او، با پیروی از اندرزهايِ دینِ بهی، در همین تنِ خاکی و در همین جهانِ مادی می‌توانند، هم، به مرزِ بینشِ مینُوانه، و هم به

مرزِ بینش و دانشِ وَهمنانه، البتّه تا آنجا که در جهانِ مادی زیرِ تازشِ خُردکننده‌ي اهریمن شدنی ست، دست یابند.

برايِ پیگیريِ بحث، در همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد نگاه کنید به کرده‌هايِ شصتُم و، صد و هشتُم.

۲۲–بی شک، به سرشتْ‌نشاني نظر دارد که با آن، شخص، در اینجا مجتهدِ اَعلَم، به درجه‌اي از کمال و رسایی و فرساختگی رسیده است که در بی‌طرفی زبانزد است.

۲۳–واژه‌اي را که با گمانمندی «نانیوشیدن» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ [illegible]، نوشته آمده است که خوانشِ نمایین و ظاهريِ آن، «هُنیاگیه / huniyāgīh» است. ولی قرائتِ «هُنیاگیه / huniyāgīh» برايِ واژه‌ونگارشِ درنظر، با بُنْ‌باورهايِ دینِ مزدایی همخوانی ندارد؛ زیرا نمی‌توان پذیرفت که پردازندگانِ دینْ‌کرد، در ستیز با زیرْساخت‌هايِ اندیشگانيِ دوره‌يِ ساسانی، گوش را از شنیدنِ صدايِ خنیاگری محروم کنند و مردم بویژه بزرگانِ دین را به پرهیز از موسیقی فراخوانند؛ از این روی، به‌گمانِ ما، واژه‌ونگارشِ درنظر تنها می‌تواند کژنویسی‌اي برايِ «اَ-نیوشاگیه» باشد.

۲۴–«چهار اندامِ دیگر» را برابرِ سخنواره‌يِ پهلويِ «چَهار پِشَگان / čahār pēšagān» آورده‌ایم.

روشن است که سخن گِردِ پنج هموندِ (=عضو) برشمرده در بالا ست.

یکي از معنی‌هايِ واژه‌يِ پهلويِ «پِشَگ / pēšag»، آنگونه که دکتر مهشیدِ میرفخرایی ترجمه کرده‌است، «اندام، عضو، بخش» است.

در بُنْ‌دَهِش نیز به همین معني اندام بکاررفته است. برايِ نمونه نگاه‌کنید به:

بُنْ‌دَهِش، ت‌د۲، ۲۲۲، ۷ – ۸): ... srāyēnīdan jud-jud mōy ud pōst ud axw(?) [V: ˣgyān(?)] ud xōn ud pay <ud> čašm ud gōš ud anyīg «pēšag» ([illegible]) bē-dād.

۲۵–«همراستا» را برابرِ واژه‌اي از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که هم می‌توان آن را «هَمْ‌واز / ham-wāz» خواند؛ به معنيِ وحدتِ کلمه و همواژگيِ دین و دولت؛ و هم می‌توان «هَمْ‌ناف / ham-nāf» خواند؛ آنگونه که دومناش خوانده است، به معنايِ «از یک ناف و تخمه و گوهر».

۲۶–«دوستدارِ روان» را برابرِ «رُوانْ‌دُست / ruwān dōst» آورده‌ایم؛ آیا دوستدارِ سلامتِ روان است؟ آیا در کارِ درمان به امورِ روانی توجه دارد؟ یعنی تن را به کمکِ روان درمان می‌کند؟

۲۷–«به یاد دارنده‌يِ نوشته‌ها» را برابرِ «وَرْمْ نیبِگ / warm nibēg» آورده‌ایم؛ آیا سخنْ‌گوشه به نوشتارگانِ پزشکی دارد؟

اگر چنین است، آیا در آموزشِ پزشکی سنتيِ نوشتاری در میان بوده است؟ آیا طبِّ بقراطی آنهم در کتاب یا کتابچه‌هایي در دسترسِ تنْ‌پزشکان بوده است؟ نویسندگانِ این روایتِ دینْ‌کرد (۱۵۷=) آیا بخش‌بنديِ پزشکی به روانْ‌پزشکی و تنْ‌پزشکی را از سنتِ یونانی به وام ستانده‌اند یا بروبارِ آزمایش‌ها و آموخته‌ها و کوشش‌ها و جُست‌وجوهايِ آزمونْ‌بنیاد (=تجربی) خودِ آنان است؟

۲۸–بی هیچ گماني به بحثِ جوهر و عَرَض نظر دارد و نیز به تغییر و تبدلِ اَعراض، آنهم برابرِ فرزانشِ ارسطویی که تغییر را تنها در عوارض (=اَعراض) شدنی و توانستنی می‌داند.

۲۹–«پزشکِ نیامیخته» را برابرِ سخنواره‌اي از نوشتارِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را «اَ-گُمِگ-بیزِشک / a-gumēg <b>izešk» می‌خوانیم؛ نویسنده‌يِ این بخش (=بخشِ پزشکی)، در برگْ‌نوشته‌هايِ سپس‌تر (=جُستارِ ۱۲، بندِ پنجُم چاپِ مَدَن برابرِ با 19 18 .164)، نگریسته‌يِ خود را از سخنواره‌يِ «پزشکِ نیامیخته» روشن‌تر فرامی‌گوید؛ پزشکِ نیامیخته کسي ست که به یوبه‌يِ مزدِ اینْ‌جهانی به کارِ درمان نمی‌پردازد و تنها خدا را فرادیدِ خود دارد؛ و هر گونه‌يِ دیگر را «پزشکِ آمیخته» نام می‌نهد.

۳۰–برايِ وارسيِ این فروزه (=دوستِ بیماران) نگاه کنید به گزارشِ پهلويِ وندیداد، فرگردِ بیست و دوم، بندِ پنجُم.

VEN, Pah, XXII, 5): ēdōn ō tō man āfrīnēnēm ....

ān ī nēk dahmān-āfrīn (kū dārišn bē-kunam).

ayyārēnēd ō a-wēmār (kū tā wēmār nē bawēd ōy-iz ayyārēnēd) ōy wēmār dōst kunēnd.

۳۱–«دارنده‌يِ صدايِ گرم» را برابرِ «چَرْبْ ئِواز / čarb ēwāz» آورده‌ایم؛ که معنايِ واژه‌به‌واژه‌يِ آن: چربْ‌زبان» است؛ ولی امروزه چربْ‌زبان به مردِ دارنده‌يِ زبانِ فریبا گفته می‌شود؛ در سامانيِ که نویسنده‌يِ روایت شاید سخنْ‌گوشه‌اي به گفتاژدرمانيِ دارد.

۳۲–«کاردان» را برابرِ «اَسْپِنْجْ فْرَهَخْتْ / aspinj frahaxt» آورده‌ایم؛ معنايِ واژه‌به‌واژه‌يِ آن: «فرهیخته و آماده در پذیرایی از بیماران» است.

۳۳-در وندیداد، فرگردِ بیست و دوم، از پاذآفرینشِ ۹۹۹۹۹ بیماری به دستِ اهریمن سخن‌می‌رود و نیز از یارگیریِ اورمزد از آریَمَن برایِ رودررویی با بیماری‌هایِ اهریمنی سخن‌می‌رود.

۳۴-واژه‌یِ «وَشْتیهْ / waštīh» در پهلوی، به‌گمانِ ما سخنْ‌گوشه به ترنجیدگیِ اندام‌ها (=اِفلاج) و کژاندامی دارد؛ معنایِ «دگر شدنِ تن از درستی» نیز دارد.

۳۵-«...رِ چشانی» را برابرِ «مِزَگ‌ئومَندیهْ / mēzagōmandīh» آورده‌ایم؛ این واژه نشان‌می‌دهد که تدوین‌کنندگانِ این روایت، بیماری را برابرِ تضعیفِ قوایِ چشایی می‌دانسته‌اند؛ یعنی در آزمون‌هایِ خود، به این باهم‌آیی، یعنی باهم‌آییِ تضعیفِ قوه‌یِ چشایی و بیماری آگاهی داشته‌اند؛ پس: تنْ‌درستی نیز برابر بوده است با بازگشتِ نیرویِ چشانی یا همان مِزَگ‌ئومندی در نوشتارِ پهلوی.

۳۶-فراروندِ سخن، به گونه‌ای‌ست که خواننده را به نیکی‌هایِ پزشکی که بهره‌یِ خودِ پزشک می‌شود راهنمایی می‌کند. در زمینه‌یِ روانْ‌پزشکی، بهره‌ای که از آنِ روانْ‌پزشک می‌شود راستی و پرهیزگاری، و نیز میانجی شدن میانِ آموزِش‌هایِ اَمْشاسْپَندِ اردیبهشت و روانِ مردم است؛ در زمینه‌یِ تنْ‌پزشکی، بهره‌ای که از آنِ تنْ‌پزشکی می‌شود، میانجی شدنِ میانِ اَرْیَمَن —همکارِ اَمْشاسْپَندِ اردیبهشت— و تنِ مردم در ابزارهایِ درمان است.

۳۷-«راستی و پرهیزگاری» را برابرِ «راسْتْ تَرْسَگاه / rāst tarsagāh» آورده‌ایم؛ از آنجایی که «اردیبهشت»، ایزدِ راستی و پرهیزگاری است، سخنواره‌یِ rāst tarsagāh می‌تواند جمله‌یِ بَدَلِ اَمْشاسْپَندِ اردیبهشت باشد؛ ولی از آنجایی که این جُستار (=هفتُم) به برشمردنِ نکوییِ پزشکی می‌پردازد، چنین می‌نماید که نویسنده، معنایِ زیر را فرااندیشه‌یِ خود داشته است:

دستْ‌آموزیِ امشاسپندِ اردیبهشت —که نیز موکِلِ بر بیماری و شفاست— راستی و پرهزگاری را بهره‌یِ روانْ‌پزشک می‌کند.

و نیز نگاه کنید به: اوشیدری، دانشنامه‌یِ مَزْدْیَسنا، زیرِ ماده‌یِ «اَردیبهشت».

۳۸-«چاره‌خواهی از اَرْیَمَن» را برابرِ «اِرْمان-خْواهِشْنیهْ / ērmān-xwāhišnīh» آورده‌ایم.

نگاه کنید به یسنایِ پهلوی، هاتِ ۵۴اُم، بندِ یک و دو:

54.1 ān ērmān xwāyišnīh ō rāmišn ras ō narān nārīgān zardušt [kū-šān pad rāmišn bē-kun] wahman rāmišn-iz [tō-iz ēn kār ōh-kunišn]. kū ka ān ī dēn kāmag [ī dēn-būrdār] arzānīg bawēd pad mizd [mizd ī mēnōg] ān ī ahlāyīh tarsagāy [hāwišt] xwāstār hānd

[hāwišt ī nēk] pad ān xwāyišn ān ī ohrmazd mehīh kunānd [kū-m dēn pad paywand bē-rawād. būd kē mōwbēdān mōwbedīh guft]. *nigēzist časrišamrōdīg gōwišn.*

54.2 *ahlāyīh ābādīh ī pahlom ast* *nigēzisr srišamrōdīg gōwišn.*

ērmān xwāyišnīh yazam amāwand ī pērōzgar ī jūd bēš kē mahist az ahlāyīh sraw. ....

عبارتی از بُنْ‌دهش نیز به خویشکاریِ اریمن پرداخته‌است؛ نک:

(بُنْ‌دَهِش، ت د ۲، ۱۷۷، ۲): aryaman amahraspand, ān mēnog kē bēšāzišnīh — az hamāg dard ō dāmān dād. čiyōn gōwēd kū: har dārūg dard bē-zadan rāy dāmān xwarēnd ka man ohrmazd, aryaman pad bēšāzišnīh nē rasēd, ān dard wēh nē āmadan.

۳۹-«اَرْیَمَنْ»، ایزدِ درمانْ‌بخش؛ ایزدی که دردِ جهانیان را دارو و درمان می‌بخشد؛ اَئیریَمَن، یعنی یاور و دوست؛ نخستین پزشکی بوده که چاره و درمانِ دردها و ناخوشی‌ها به دستِ او سپرده شده بوده است (بهره از اوشیدری، دانشنامه‌یِ مَزْدْیَسْنا).

۴۰-تَنْ‌پزشک، در کارِ درمان، نیازمندِ گیاه و کارد و نیشتر و حتی تفتاندن از رهگذارِ آتشْ‌درمانی است؛ ولی پایه‌ای‌ترین ابزارِ روانْ‌پزشک، ابزارِ خیم و خِرَدِ خودِ وی است. نویسنده‌یِ روایت نیز این معنا را با سخنواره‌یِ پهلویِ «خِم ئُد خِرَدْ اَبزار / xēm ud xrad abzār» فرامی‌گوید. سخنواره‌یِ درنظر را «استوار بر ابزارِ خیم و خِرَد» ترجمه کرده‌ایم.

از روندِ سخن آشکار است که سرانگشتِ سخن به خیم و خِرَدِ خودِ روانْ‌پزشک در دوره‌هایِ گوناگونِ کارآموزی، از آسرونی تا جایگاهِ روانْ‌پزشکِ کشوری، دارد؛ کارآموزِ دوره‌یِ روانْ‌پزشکی، نخست، در آیینکده یا هیربدستان یا موبدستان، اندر کارِ آموزش‌هایِ نگرْوَرزانه (=نظری / theoretical) می‌شده است؛ پس از گذرانِ دوره‌هایی، و آموختنِ نوشتارگانِ موبدی، برایِ گذراندنِ دوره‌هایِ کارْوَرزانه (=عملی)، نخست به کوچک‌ترین یگانِ مردمیک (=اجتماعی) فرستاده‌می‌شده‌است؛ گزینشِ وی به پلّه‌وپایه‌یِ بالاتر بر مبنایِ، نخست، رفتارِ خردمندانه‌یِ او با

مردمان (=xēm ud xrad abzār)، دو دیگر، برمبنايِ توانِ درمانِ او بوده است.

۴۱-نگریسته‌يِ نویسنده این است که:

روانْ‌پزشک نخست می‌باید در پایین‌ترین زینه و گامه‌يِ روانْ‌پزشکی، یعنی «مانْ‌بیزِشکیه / mān-bizeškīh»، در زمینه‌يِ درمان، شایستگی‌هایي کسب کند تا بشود او را به مقامِ بالاتري برگزید؛ ولی کسي که در گامه‌هايِ فرودینِ روانْ‌پزشکی در کارِ درمانِ بیماران نتوانسته شایستگی‌اي به‌دست آورد، شایستگيِ آن را ندارد به گامه‌اي فرازتر و بالاتر، برايِ نمونه «ویس-بیزشکیه / wis-bizeškīh»، نشانده‌شود.

۴۲-برايِ یک بررسيِ همسنجانه (=تطبیقی) نگاه کنید به عبارتِ زیر از گزارشِ پهلويِ وَندیداد، فْرَگَردِ هفتُم، بندهايِ ۳۶ تا ۳۹:

— VEN. Pah, VII, 36 39):

36. dādār! ka awēšān māzdesn pad bizeškīh frāz-šawēnd, pad kadār pēš āzmāyišn?

37. u-š guft ohrmazd (kū): pad dēw-ēsnān pēš ēd āzmāyišn čiyōn pad māzdesnān; ka fradom dēw-ēsn kirrēnīd bē ān mirād; ka dudīgar dēw-ēsn kirrēnād bē ān mirād; ka sidīgar dēw-ēsn kirrēnād bē ān mirād; an-ˣuzmūdag ān tā ō ˣhaē, hamē-rawišnīh.

38. ma-iz pas māzdesn pad bē-āzmāyišnīh, bē āzmāyišnīh ma-iz kirrēnēnd māzdesn, ud ma-iz pad kirrēnišn rēšānd.

agar pas māzdesn pad bē-āzmāyišnīh bē-āzmāyišn, agar kirrēnānd māzdēsn, agar pad kirrēnišn rēšānd, bē, ān ō rēš-iz abar rēš tōzēnd, pad bazag ˣrēš-tōzišn.

39. ka fradom dēw-ēsn kirrēnīd bē ān rasād, ka dudīgar dēw-ēsn kirrēnīd bē ān rasād, ka sidīgar dēw-ēsn kirrēnīd bē ān rasād, uzmūdag ān tā ō hamē, hamē-rawišnīh.

۴۳-رويِ‌هم‌رفته، عبارتِ پهلوی، در اینجا دچارِ درهم‌ریختگی شده و تاریک‌نما ست.

واژه‌اي را که با گمانمندی «درمان کردن» ترجمه کرده و در آوانویسی «kardan» خوانده‌ایم، می‌تواند نگارشِ کژوکاسته‌اي برايِ واژه‌يِ پزشکيِ «کیرِّنیدَن / kirr<ēnī>dan» باشد، که در این سامان، ترجمه‌يِ عبارتِ درنظر، «اگر هنگامِ جرّاحی / تنْ‌شکافی سه تن زیرِ دستَش بمیرد» معنامی‌دهد. روشن‌تر اینکه در وندیدادِ پهلوی، دانشواژه‌يِ «کیرِّنیدَن / kirrēnīdan» به معنيِ جراحی و تنْ‌شکافی است.

برايِ دنباله‌گیريِ این بحث نیز نگاه کنید به عبارتي از همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌يِ ۲۲۹اُم؛ که در آنجا نویسنده می‌کوشد درستْ‌نمود و توجیهيِ خِرَدْشکیب برايِ راستینگی و حقانیتِ سه بار آزمون در همه‌يِ دانش‌ها، بویژه پزشکی بیابد.

uzmāyišn sar, sē bār uzmōdag kas čiš.

čiyōn abar ān ī ēwāzīg bizešk, fradom pad bōxtan

ī-š az darmān-burdārīh sē tan az wēmārīh, pad hu- bizeškīh [V: hu-ˣbizešk] wizīrēnīdan padiš hilēnd; ud pad murdan ī-š az darmān-burdārīh fradom sē, pad 'zūr bizeškīh' wizīrēnīdan u-š šūdan(?).*

ud abārīg-iz ēk-ēk kār ī gēhān

۴۴-«پزشکِ پارسايِ آمیخته» را برابرِ «اَهلاییِ گُمِگ / ahlāyīh gumēg» آورده‌ایم؛ نگریسته‌يِ نویسنده این است که: بجز پزشکِ مطلقاً پارسا، که تنها با عشقِ به پارسایی مردم را معالجه می‌کند، دیگرِ پزشکان، حتی آن‌هایي که گرایش‌هايِ نیرومند یا سستی به پارسایی دارند، از آنجاکه دل و جانِ آنان آمیخته و گرایانِ به ثروت‌هايِ اینْ‌جهانی و زمینی است، پزشکانِ دروغین‌اند.

۴۵-«پروانه» را برابرِ «فْرَموُدَن / framudan» آورده‌ایم؛ یعنی: پزشکِ دارايِ جواز برايِ کار.

۴۶-دریافتِ ما از دو واژه‌يِ پهلويِ «نیدُم و اَبَردُم / nidōm tā abardom» این است که به طبقاتِ مَردُمیک (=اجتماعی) نظر دارد.

اگر دریافتِ ما درست باشد، می‌توان نظر داد که مزدِ پزشکان ثابت نبوده و متناسبِ با درآمدِ افراد بوده است. این، آن نوع از اخلاق است که در نهادهايِ کنونيِ مَردُمیک، برايِ همیشه گم شده است. وندیداد، فرگردِ هفتُم، بندهايِ ۴۱ تا ۴۳ به ماده‌يِ پرداختِ دستمزدِ پزشکان پرداخته است.

در گزارشِ پهلویِ وندیداد، فرگردِ درنظر، دو واژه‌ی «نیدُم / nidōm» و «اَبَردُم / abardom» به تقسیماتِ کشوری نظر دارد از قبیلِ: «مانْبِدیه / mānbedīh» تا «دَهی‌بِدیه / dahibedīh».

۴۷-«از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین گوسفند» را برابرِ «ئز کَهیسْتْ تا مَهیسْتْ گُوسْپَنْدْ / az kahist tā mahist gōspand» آورده‌ایم؛ سخنِ پهلوی کمی تاریکْ‌نشان (=مُبهَم) می‌نماید؛ یعنی از عبارتِ پهلوی نمی‌توان دریافت که «از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین گوسفند» نیز بخشی از خویشکاری‌هایِ پزشکان در امرِ درمان است؟

همچنانی که مردم، از فرودست‌ترین تا فرادست‌ترین معالجه می‌شوند، آیا معالجه‌ی جانوران نیز بخشی از خویشکاری‌هایِ تنْ‌پزشکان بوده است؟

یا، این سخنواره، یعنی: «از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین گوسفند»، نمایانگرِ میزانِ مزدِ پزشک است؟

یعنی، پزشک، برابرِ مزدِ خود را متناسبِ با پایگانِ مَردُمیکِ (=اجتماعیِ) هر کس، گوسفند برمی‌دارد؟

اگر این گزارش و تعبیر از سخنواره‌یِ بالا درست باشد، پس، نظرگاهِ نویسنده‌یِ روایت، از سخنواره‌یِ بالا این است که مزدِ پزشک، از مردمِ فرادست گرفته تا فرودست، از جانورانِ کوچک گرفته تا بزرگ، متغیر و دگرشونده است.

گمان و بازشناختِ ما این است که سخنواره‌یِ پهلویِ در نظر، به مزدِ پزشک می‌پردازد؛ و سخنْ‌گوشه‌یِ نویسنده به «از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین گوسفند» نیز در همین راستا معنا دارد. ما نیز ترجمه‌یِ خود را در همین راستا پی گرفته‌ایم؛ هر چند که بُنْ‌نوشتِ پهلوی، دستِ کم در سامانِ کنونی‌اَش، این ترجمه را برنتابد.

ویژه آنکه، عبارتی از همین روایت [=پرسمانِ دوازدهُم، شماره‌یِ (ب)]، تنْ‌پزشکی را زیرْمجموعه‌ای از پیشه‌یِ کشاورزی (wāstaryōšīh) می‌شناسد. آیا این معنا، می‌تواند در راستداشتِ این نظر باشد که از خویشکاری‌هایِ تنْ‌پزشک، درمانِ جانوران (=دامْ‌پزشکی) نیز هست؟

از این روی، رایْ‌جویی (=تصمیمِ) در ترجمه‌یِ عبارتِ بالا با اندکیِ دشواری روبه‌رو ست: سخنواره‌یِ «از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین گوسفند»، هم می‌تواند سخنْ‌گوشه‌ای به دامْ‌پزشکی (=جانورْدرمانی)، در سیمایِ بخشی از خویشکاری‌هایِ تنْ‌پزشکان باشد؛ زیرا که تنْ‌پزشکی، صنفی از پیشه‌یِ کشاورزی است (البته برابرِ گزارشِ نویسنده‌یِ این روایت از زمانه‌یِ خود)؛ و هم می‌تواند

نمایانده‌یِ مزدِ نقدیِ پزشکان باشد؛ که متناسبِ با پایگانِ مَردُمیکِ (=طبقه‌یِ اجتماعیِ) هرکس، از «از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین گوسفند» متغیر است.

۴۸-کارنامه‌یِ گرانسنگ و ارج ناشناخته‌یِ وندیداد، فْرگردِ هفتُم، بندهایِ ۴۱ - ۴۳ به جُستارِ پرداختِ دستمزدِ پزشکان پرداخته است؛ نگاه کنید به عبارتی از گزارشِ پهلویِ آن:

_VEN, Pah, 41): āsrō bēšāzēnēd (ā-š) az dahmān bē āfrīn [sē ahlaw bawē, u-š xwāstag paymānag nē āmār; ast kē ēdōn gōwē: sē ān bawē ka-š sē-hazār stīr nēst].

mān, mānbed bēšāzēnēd (ā-š) patag stōr arz (nidōm);

wīs, wīsbed bēšāzēnēd (ā-š) mayānag stōr arz;

zand, zandbed bēšāzēnēd (ā-š) ‘ayrē stōr’ arz;

deh, dahibed bēšāzēnēd ā-š ‘wāš čahār āyōzišn’ arz.

بندهایِ ۴۲ و ۴۳ اُمِ این فْرگرد از وندیداد، به ترتیب، هر یک به برشمردنِ دستمزدِ پزشک، در معالجه‌یِ زن و پسرِ هر یک از مراتبِ شهرنشینی، از mānbed تا dahibed می‌پردازد.

۴۹-«ریشتُوزیشن»، واژه‌ای تخصصی، دینْ‌دادْشناسانه (=فقهی) و حقوقی است. معنایِ واژه‌به‌واژه‌یِ آن، همان «جبرانِ زخم» است.

۵۰-در زمینه‌یِ «پایداری در برابرِ بیماری‌ها» نیز نگاه کنید به وندیداد، فرگردِ بیستُم، بندِ سوم.

۵۱-ترجمه‌ای نزدیک‌تر به بُنْ‌نوشتِ پهلوی چنین است:

«تهی کردنِ (=bē) جان و تن از سازگاری و هوشندگی».

ولی، با این گزارش، به تداخل و درهم‌آمیزیِ خویشکاری‌هایِ سرشت و جان می‌رسیم که با دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد در بابِ خویشکاریِ جداجدایِ جان و سرشت هماهنگی ندارد.

۵۲-«بادْآفریدن» را همه جا برابرِ «کیرِّنیشْنْ / kirrēnišn» و «کیرِّنیدَن / kirrēnīdan» آورده‌ایم.

در زبانِ پهلوی، معنایِ دَمِ دستی و معمولِ «کیرِّنیدَن / kirrēnīdan»، دریدن و جرح‌کردن و پاره‌کردن و مانندِ این است. حتی در وندیدادِ پهلوی آشکارا به معنایِ جراحی و تنْ‌شکافی است.

نویسندگانِ نامه‌هایِ پهلوی، بویژه دینْ‌کرد، هیچ‌گاه «خلقِ» اهریمنی را با دینْ‌واژه‌یِ مقدسِ «آفریدن / اَفْریشْنْ» فرانگفته‌اند؛ و این ریشه‌یِ محکمی در بُنْ‌باورهایِ آنان در بابِ دوبُنی بودنِ همه‌یِ امورِ جهان دارد. نویسندگانِ نامبرده خلقِ اهریمنی را همه جا با دُشنامِ «کیرِّنیشْنْ /

«کیرّنیدَن / kirrēnīdan» بیان‌می‌کنند؛ زیرا نیک‌می‌دانند که خلقِ اهریمن، خلق به معنایِ اهورایی آن نیست و پاذآفرینش است. در اینجا (=کرده‌یِ ۱۵۷ اُم، جُستارِ پانزدهُم) نویسنده، پاذْآفرینشِ اهریمنی را با پیشوندِ «فْراز / frāz» ترکیب می‌کند و مصدرِ پیشوندیِ «فراز-کیرّنیشْن» را برایِ نشان‌دادنِ پاذْآفرینشِ اهریمنی بکارمی‌برد. در بابِ «فراز-آفْریشْنْ / فرازآفریدنِ آهورایی» و «فراز-کیرّنیشْنْ / پاذْفرازآفرینشِ اهریمنی» و معنیِ فرزانوّرانه و فلسفیِ این پیشوند (=فراز) در دفترِ سومِ این گزارش، که دربرگیرنده‌یِ کرده‌یِ‌هایِ کتابِ سوم از ۱۹۵ تا ۲۹۹ است، خواهیم‌پرداخت.

۵۳-در زمینه‌یِ «پایداری در برابرِ بیماری‌ها» نیز نگاه کنید به وندیداد، فرگردِ بیستُم، بندِ سوم.

۵۴-«بیمارهایِ واگیر» را به پیروی از دکتر جمشیدِ اعلم، برابرِ «یَسْکْ ئی ئُوگارشْنْئُومند / yask ī ōgārišnōmand» آورده‌ایم.

۵۵-در ترجمه‌یِ سرتاسرِ دینْ‌کرد، از کتابِ سوم تا نهم، همه‌جا، «آهوانِ نهادی / اخلاقی» را برابرِ «آهُوگ / āhōg» آورده‌ایم؛ و از آن، «رذائِلِ اخلاقی و نهادی» را مُرادکرده‌ایم.

۵۶-معنایِ این سخنواره روشن است: دسته‌ای از داروها در گذشته بوده‌اند که یکسره ویژستگی و خاصیتِ دارویی داشته‌اند؛ اکنون نیز همان ویژستگی‌هایِ دارویی را در خود نگاه داشته‌اند؛ چنین می‌نماید که در آینده نیز آن ویژستگی را حفظ کنند.

خِرَدْپذیرانه آن است که نویسنده‌یِ روایت، پس از این، بکوشد نامِ گیاهیِ دارویی را ببرد که در گذشته و اکنون و آینده خاصیتِ پیشگفته را دارا باشد. ولی چنین نیست؛ پس از این، در بُنْ‌نوشتِ پهلویِ روایت، با سخنواره‌ای روبه‌رو می‌شویم که روشنگرِ دارویی گیاهی است که در گذشته خاصیتِ زورمندِ زهری را دارا بوده است؛ اکنون، آنهم از رهگذارِ ترکیب با برخیِ گیاهانِ دارویی، زهرینگی و خاصیتِ زهری و کُشندگیِ آن آزِش گرفته شده است و به کارِ دارودرمانی می‌آید؛ بسا که در آینده همه‌یِ خاصیتِ زهری‌اَش از آن گرفته شود و یکسره به کارِ خوراکِ انسان و دام آید.

این ناسازگاری میانِ آنچه که تعریف می‌شود با نمونه‌آوریِ پس از آن را، می‌باید به چه چیزی پیوند داد؟

آیا به حواس‌پرتیِ جاافتاده‌یِ نویسنده؟ آیا به آسیب‌رسانی‌هایِ جاافتاده‌یِ رونویس‌کنندگانِ خدا-بیامرز؟

ما بر این باوریم که در عبارتِ کنونی، چیزی به اندازه‌یِ نیمی از یک برگْ‌نوشته، دچارِ آسیب و افتادگی شده است؛ درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار، پس از این، کوشیده‌ایم با ترجمه‌ای گمانوُرزانه،

آنهم در سنجِش با بندِ سپسین، پاره‌نوشتارِ از دست رفته را بازسازیم و نشان دهیم.

۵۷-«هلیله‌یِ کابلی» را برابرِ «هَلیلَگ ئی کابُلیک / halīlag ī kābūlīg» آورده‌ایم.

«هَلیلَج، اصناف است و بهْترِ آن زرد و خُرد باشد و، خام و هلیله‌یِ سیاه و آن، خُردتر از مجموع و، کابلیِ آن از هر دو نوع بزرگ‌تر است و، چینیِ آن منقار دارد و، بهْترینِ همه آن است که صُلب و گران و در تکِ (=تَه) آب نشیند. .... و کابلی مقویِ ذهن باشد؛ خصوصاً پرورده‌یِ آن.

و گویند نافع بود. جمیع اصنافِ آن تب‌هایِ کهن را نافع بُوَد. دردِ مفاصل و جذام را سود دارد و باید ......».

اختیاراتِ بدیعی، علی بنِ حسینِ انصاریِ شیرازی (=۷۲۹ ۸۰۶)، تصحیح و تحشیه‌یِ دکتر محمد تقیِ میر.

از هلیله قبض شد؛ اطلاق رفت آب، آتش را مدد شد همچو نفت.

مولانا جلالدینِ رومی.

و نگاه کنید به: فرهنگِ معین، زیرِ ماده‌یِ «هلیله».

۵۸-دانشواژه‌یِ «بیش» را برابرِ «بیش / bīš» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم(م).

«بیش، نامِ هندی-ایرانیِ چندین گیاه از جنسِ آکُنیتم / Aconitum (تیره‌یِ آلالگان) و، بویژه، ریشه‌یِ (در واقع، ساقه‌یِ تُکمه‌ایِ زیرزمینی) آن‌ها و زهرِ کمابیش کُشنده‌ای که از آن ریشه گرفته‌باشد».

رویشگاه در خاورِ زمین: .... [از این گیاه،] ده گونه در گستره‌یِ جغرافیاییِ فلورا-ایرانیکا یافت می‌شود. از آن میان، دو گونه‌یِ آکنیتم ایرانشهری و آ.ککلتاره در ایران نیز بومی‌اند.

سابقه‌یِ شناختِ آکنیتم در غرب و شرق: ...... مترجمان (=اِصْطِفَن بنِ بَسیل و حنین بنِ اسحاق) نامِ یونانیِ آکُنیتُم را به صورتِ اَقونیطُن / آقونیطُن معرب کردند. .....

نامِ هندی الاصلِ دیگری برایِ یکیِ از گونه‌هایِ «بیش» در منابعِ قدیم «هَلاهِل» است. ....

این واژه از hālahāla نیز به صورت‌هایِ hālāhala و hāhāla از سانسکریت گرفته‌شده‌است. ....

طبع و خواص: ریشه‌یِ همه‌یِ انواعِ «بیش» کمابیش زهرناک است. ...... برخی گفته‌اند که حتی بویِ آن «آدمی» را از پا می‌اندازد. ....

خواصِ درمانی: با وجودِ زهرناکیِ شدیدِ آقونیطُن و «بیش»، فوایدِ درمانی هم برایِ آن‌ها

ذکرکرده‌اند. به گفته‌ي «دیوسکوریدس، «خانِقُ‌النمر در داروهايِ مُسَکّنِ چشم‌ْدرد به کارمی‌رود.

به گفته‌يِ ابنِ سینا، مالیدنِ «بیش» بر پوست، بَرَص و جذام را درمان می‌کند».

جُستارهايي در تاریخِ علومِ دوره‌يِ اسلامی، هوشنگِ اعلم، بنیادِ دایرةُ‌المعارفِ اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

۵۹-دانشواژه‌يِ «بَلاذُر» را برابرِ «balādūr» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم(م).

«بِلاذُر، میوه‌يِ دو گیاهِ متشابه از جنسِ «آناکاردیوم (تیره‌يِ بَلاذُریان)، دارايِ دو گونه‌يِ شرقی و غربی، همیشه سبز، بومیِ مناطقِ حارّه.

منظور از بَلاذُر در متن‌هايِ قدیمِ عربی و فارسی، بلاذرِ شرقی است.

واژه‌يِ بلادر نهایتاً به bhallāta و bhallātaka سانسکریت بازمی‌گردد. .....

در قدیم‌ترین متنِ پزشکيِ بازمانده به فارسی، هدایةُ المتعلمینِ اخوینيِ بخاری (سده‌يِ چهارُم؛ ص ۲۵۳، ۴۱۶) به همین صورت آمده است. ....

حکیمانِ یونانيِ رومِ شرقی، شباهتي به قلب در این میوه‌يِ وارداتی دیده و آن را ana-kardia نامیدند. .... «حَبُّ القلب» نیز در بعضيِ منابعِ دوره‌يِ اسلامی به عنوانِ مترادفِ بلاذُر یافته‌می‌شود. ....

ریختشناسی: قدیم‌ترین وصفِ ریختشناسيِ این میوه در دوره‌يِ اسلامی، که به نظرِ بنده (=هوشنگِ اعلم) رسیده، نوشته‌يِ کوتاهِ اسحاق بنِ عمران است:

میوه‌اي ست مانندِ دلِ پرندگان. رنگش سرخِ مایل به سیاهی، مانندِ رنگِ قلب.

داروشناسی: سراسرِ این گیاه گرم و خشک است. .... آنچه در این گیاه از قدیم همواره موردِ توجه بوده، روغنِ موجود در درونْبَرِ میوه‌يِ آن است که آن را «عسلِ بلادر» و جز آن خوانده‌اند.

زگیل، خالکوبی و دیگرِ آثارِ جلدی را از میان‌می‌برد و، داءُالثعلب بلغمی و برص را زایل‌می‌کند.

خوردنِ این عسل، فواید و زیان‌هايي دارد. ....

این است که سوزاندنِ بلاذُرِ درسته بر آتش و تدخینِ مقعد با دودِ آن، بواسیر را می خشکاند.

بعضی مؤلفانِ قدیم، سَمّیّتِ «عسلِ بلاذُر» را تصریح کرده‌اند. ....

در ایران، ظاهراً از مدت‌ها پیش، استعمالِ بلاذُر به استفاده از خاصیتِ سوزاندگيِ «عسل» آن منحصر بوده است».

جُستارهايي در تاریخِ علومِ دوره‌يِ اسلامی، هوشنگِ اعلم، تهران، ۱۳۸۱.

و، نگاه کنید به فرهنگِ معین، زیرِ ماده‌يِ balādūr.

و نیز نگاه کنید به سخنواره‌يِ زیر از بُنْدَهِش:

ـــ بُنْدَهِش، ۲ د ت، ۱۱۵، ۷): čiyōn bīš ud balādūr kū zahrōmand mardōm ud gōspand kē aziš xwarēd, mīrēd.

عبارتِ بُنْدَهِش، به خاصیتِ زهريِ زورآور و نیرومندِ بیش و بلاذُر نیز انگشتِ سخن‌نهاده‌است.

۶۰-با نامِ گیاهِ «راشت»، در متنِ پهلويِ بُنْدَهِش نیز روبه‌رو می‌شویم؛ نگاه کنید به عبارتِ زیر از بُنْدَهِش:

ـــ بُنْدَهِش، ۲ د ت، ۱۱۸، ۵ ۶): har čē rēšag ayāb pōst ayāb ‘dār bōyāg’ čiyōn kundurag ud ‚rāšt‚ ( ) <ud> kost .....

مهردادِ بهار احتمال می‌دهد که «راشت»، با واژه‌يِ فارسيِ «راش» [درختي از دسته‌يِ بلوطیها جزوِ تیره‌يِ پیاله‌داران .... فرهنگِ معین] یکي باشد؛ نگاه کنید به: بهار، مهرداد، بندهش، یادداشت‌ها، ص ۱۸۳، ش ۳۳.

آیا نامِ شهرِ «رشت» با نامِ این گیاهِ طبی، پیوندیِ زمانیک و واژگانی دارد(م)؟

۶۱-برايِ «گوکرن» نیز نگاه کنید به سخنواره‌يِ زیر از گزارشِ پهلويِ وندیداد، فَرگردِ بیستُم، بندِ ۴:

_VEN, Pah, XX, 4): ēg-mān kē ohrmazd (hēm) (ham) ‘urwar bēšāzēnīdār’ ul-burd, purr-purr sad. purr-purr hazār, purr-purr bēwar, (u-š) ēk gōkirin (hōm ī spēd).

۶۲-«برادرِ دروغین» را برابرِ واژه‌يِ پهلويِ «بْرادَرُودیگ / brādarōdīg» آورده‌ایم.

نگریسته‌يِ نویسنده این است که: سُهِش‌هايِ تنانی (=مُعَطّیاتِ حسِّ ظاهر)، به دروغ، خود را همزاد و برادرِ دانشِ راستین می‌نمایانند.

۶۳-«خواست» را برابرِ «آبایِشْن / abāyišn» آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده، با کاربردِ این دانشواژه‌يِ پهلوی، از میلِ درست و به قاعده و طبیعی سخن می‌راند.

۶۴-نگاه کنید به پیچازه‌يِ قوايِ جان، همپیوسته‌هایَش، ستیزنده‌ها و برادرهايِ دروغینَش در بخشِ آوانویسی.

۶۵-«یگانه‌گرويِ باهَمانه» را برابرِ سخنواره‌اي آورده‌ایم که ما آن را «پَد هَمیهْ آگِنِنْ / pad hamīh āgenēn» خوانده‌ایم؛ و از آن، معنايِ «اتحادِ متحدانه» را مراد کرده‌ایم.

۶۶-نویسندگان و تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد، همیشه خبر از نابایستمندی و غیرِ ضروری بودنِ نیروِي ستیزنده‌ي اهریمنی در جهان مـی‌دهند؛ و بـه ایـن نـابایستمندی، نـامِ «اَوی‌زی‌ریشنیگیه / a-wizīrišnīgīh» می‌دهند؛ ولی از درونه‌ي سخنِ این روایت، بویژه در این بند، خبر از ضروری بودنِ نیروِي ستیزنده، تا پیش از برپاییِ جهانِ بازپسین، براي سامانِش و استواريِ جهان است.

آیا در تدوینِ دینْ‌کرد، با دو دسته راوی روبه‌رو هستیم؟ یا از بِبی درهم ریختگيِ نوشتارِ پهلوی است که با گزارش‌هاي متضاديِ روبه‌رو می‌شویم؟

۶۷-به چَم و بهانه‌يِ درهم‌ریختگيِ این عبارت، ترجمه‌يِ آن، از سرِ گمان انجام گرفته است.

بسا بتوان اینگونه نیز ترجمه کرد:

«.................. و با آن (=فرایندِ سرشت‌بنديِ سرشت)، دارو و درمانِ پزشکِ حاذق از بیرونِ تن <سرشتِ درونی را> * درمان‌می‌کند.

۶۸-در این روایت، و نیز این بند، «خِلط» را برابرِ واژه‌يِ پهلويِ «آمیزِشْن / āmēzišn» آورده‌ایم؛ نیازي به گفتن نیست که سخن بر سرِ «اَخلاطِ اربعه» یا همان «آبگونه‌هايِ چهارگانه» است.

دانشواژه‌يِ «آبگونه» را از عزت ا.. فولادوند، در ترجمه‌يِ کتابِ «آغازِ فلسفه» به وام‌ستانده‌ایم و برابرِ «آمیزِشْن» بکاربرده‌ایم؛ به معنيِ خِلط.

۶۹-نیز نگاه کنید به عبارتي از مرصادُالعبادِ نجم‌الدینِ رازی، بابِ دوم، فصلِ چهارُم، ص ۷۶:

«و چنانک در عالمِ کُبریٰ چهار فصل بُوَد: بهار و خریف و تابستان و زمستان، در آدم که عالمِ صغریٰ است، چهار طبع بُوَد: حرارت و برودت و رطوبت و یبوست؛ در چهار چیز تعبیه: صفرا و سودا و بلغم و خون.

و در عالمِ کبری چهار باد بُوَد: بادِ بهاری و بادِ تابستانی و بادِ خزانی و بادِ زمستانی؛ تا، بهاری، اشجار را آبستن کند و برگ‌ها بیرون‌آورد و سبزه‌ها برویاند؛ و، تابستانی، میوه‌ها بپزاند و، خزانی بخوشانَد و، زمستانی بریزانَد.

همچنین در آدم چهار باد بُوَد: یکي جاذبه، دوم هاضمه، سیم ماسکه، چهارُم دافعه؛ تا جاذبهٔ طعام را به حلق کشانَد و به هاضمه دهد تا بپزاند و به ماسکه رساند تا منافعِ آن تمام بستانَد؛ پس به دافعه دهد؛ دافعه بدر بیرون کند.

چنانک از آن چهار باد اگر یکي نباشد در عالمِ کبری، جهان خراب شود؛ از این چهار باد در عالمِ صغری اگر یکي نباشد قوامِ قالب نتواند بود».

۷۰-آشکار است که از سرمدی بودن و فسادناپذیری و مفارق بودن و فارغ از کون و فساد بودنِ ایزدان سخن‌می‌رود؛ نکته‌اي که حاکی از ارسطویی بودنِ شش-دانگِ نویسنده است.

۷۱-دریافتِ ما از این عبارت این است که درباره‌يِ گستره‌يِ تنْ‌پزشکی سخن می‌راند. اما فراوندِ سخن، به دانشِ تنْ‌پزشک، یا بـه دیگـر سـخن، بـه گستره‌يِ دانشِ تـنْ‌پزشک پـرداخته است؛ از این روی، برابرِ گمان و بازشناختِ ما، نویسنده‌يِ روایت، در اینجا، زمینه‌هايِ پژوهشی و آزمایشيِ کارِ تنْ‌پزشک را برمی‌شمرد.

رويِ‌هم‌رفته، این عبارت، جز بحثِ زمینه‌هايِ آزمایشی و پژوهشيِ تنْ‌پزشک، بحثِ دیگري را نشان نمی‌دهد.

۷۲-«دادوآیینِ تنْ‌درستی» را باگمانمندی برابرِ دانشواژه‌يِ پهلويِ «داد / dād» آورده‌ایم.

آیا نویسنده نظر به آیین‌نامه‌يِ تندرستی دارد؟

۷۳-«<دادوآیینِ> * شهرْپزشکی» را باگمانمندی برابرِ «» آورده‌ایم.

آیا نویسنده نظر به جزوه یا آیین‌نامه‌اي به همین نام دارد؟

آیا نظر به کتابچه‌يِ راهنمايِ پزشکانِ شهری دارد؟

۷۴-نویسنده، در همین روایت، جُستارْمایه‌يِ هفدهُم (الف)، نیروگانِ چهارگانه‌يِ جان، برادرهـايِ دروغین و همستیزنده‌هاي‌شان را نام می‌برد. از بنیاد، فرجامْ‌آهنگِ پزشکی، همپیونديِ درست و سازگارانه‌يِ همین چهار نیروگانِ جان است در برابرِ ستیزِشِ دشمنانِ اهریمنی.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۵۸. دربارهٔ کارِ ستودنی، و، پرهیختنِ نکوهیدنی، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

هر کار <ـ ستودنی>* و هر پرهیختنِ <ـ نکوهیدنی>* بر دو گونه است:

۱- آگاهانه ۲- ناآگاهانه.

<کارهایِ ستودنی و پرهیختنی‌هایِ نکوهیدنی>* گستره‌یِ آگاهانه، بر چهار دسته است؛ و، گستره‌یِ <کارهایِ ستودنی و پرهیختنی‌هایِ نکوهیدنی>* ناآگاهانه، هشت دسته است. داوری‌ای که در باره‌شان می‌شود، همچنانی که پیداست [یا: آن‌گونه که <در آموزه‌هایِ دین>* پیداست] در زیر، یک‌به‌یک نشان داده شده است.

۱. <انجام‌دادن و انجام‌ندادنِ آگاهانه‌یِ کرفه یا گناه؛ و، داوری در باره‌یِ تک‌تکِ آن‌ها:

۱. یکی، آن کس که>* آگاهانه کرفه‌کار است و از گناه پرهیزنده؛ داوری‌ای که در باره‌اَش <می‌شود، این است که او>* همترازِ ایزدان است و، به یقین پارساست.

۲. <یکی، آن کس که>* آگاهانه (dānišnīg / بادانش) دست‌به‌گناه‌می‌زند و از کرفه می‌پرهیزد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش <می‌شود، این است که او>* همترازِ دیوان است و، بی‌گمان تبه‌خو.

۳. <یکی، آن کس که>* آگاهانه، هم گناه و هم کرفه، هر دو را انجام می‌دهد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است که: از برایِ کرفه‌کاری‌اَش پذیرایِ پاداش است؛ به‌سببِ گناه‌کاری پذیرایِ کیفر.

۴. <یکی، آن کس که>* آگاهانه، نه کرفه نه گناه، هیچ‌یک را انجام نمی‌دهد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود این است که: به‌سببِ گنه‌ناکردگی هیچ <کیفری>* بر گردنش نیست.[۱]

<اما، داوری>* در باره‌یِ کرفه‌هایِ انجام نگرفته:

(الف). آن <کرفه‌ها>یی که انجامِشان فریضه است (=frēzwān / واجب)، <اگر

به‌جاآورده‌نشود، کیفری>* بر گردن است (=bun-dāštīg).

(ب). و، آن <کرفه‌ها>یی که انجامِشان فریضه نیست، <به سببِ انجام ندادنِشان>* هیچ <کیفری>* بر گردن نیست.

۲. <انجام‌دادن و انجام‌ندادنِ ناآگاهانه‌یِ کرفه یا گناه، و، داوری در باره‌یِ تک‌تکِ آن‌ها:

۱. یکی، آن‌کس که>* ناآگاهانه، ازسرِ پاکْ‌نهادی (=نیک‌منشی)،[۲] کرفه‌کار است و از گناه پرهیزنده؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است که: <از بهرِ همان نهادِ نیکَش،>* آهنگِ نیکْ‌کرداری کرده‌است؛ وَز بهرِ همراهیِ با(؟) کرفه، برازیده می‌شود؛ ولی به یوبه‌یِ آنکه <کرفه را>* ناآگاهانه انجام داده برازیده نخواهد شد؛ و نیز به‌سببِ پرهیزِ از گناه <نه برازیده می‌شود و نه کیفر می‌بیند.

۲. یکی، آن کس که>* ناآگاهانه، از سرِ کژاندیشی[۳] [یا: وارونه‌بینی] کرفه‌کار است و از گناه می‌پرهیزد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است که:

<به سببِ همان کژاندیشی بسا>* آهنگِ بدکرداری کند؛ در کرفهْ‌کاری سزاوارِ پاداش <نیست؛>*[۴] به‌سببِ <کردوکارِ ناآگاهانه و کژاندیشی‌اَش>* دوچندان گناه از وی سر می‌زند،[۵] <ولی همچنان نامَش «رستگار شده» است و در روزِ داوری>* گرفتار نمی‌شود(؟).[۶]

۳. <یکی، آن کس که ناآگاهانه ولی با پاک‌نهادی هم از سرِ کژآگاهی دست‌به‌گناه‌می‌زند و از کرفه می‌پرهیزد؛>* داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است: وزبهرِ همان پاک‌نهادی‌اَش آهنگِ نکویی‌کرده‌است؛ ولی به‌سببِ همراهیِ(؟) با گناه کیفر خواهد کشید؛ ولی به یوبه‌یِ آنکه <نابینایانه از انجامِ کرفه پرهیخته است، کیفری>* بر گردنش است.

۴. <یکی، آن کس که>* ناآگاهانه و از سرِ کژمنشی، دست به گناه می‌یازد و از کرفه می‌پرهیزد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است که: <به سببِ کژمنشی‌اَش>* آهنگِ بدکرداری کرده است؛ به سببِ همراهیِ(؟) با گناه می‌باید دوچندان[۷] (=wēš) کیفر چشد؛ <و به انگیزه‌یِ کردارِ نابینایانه‌اَش بیاید که ....>*؛ و به سببِ <آنکه>* از کرفه پرهیخته است، <کیفری>* دوچندان بر گردنش است.

۵. <یکی، آن‌کس که>* ناآگاهانه، هم از سرِ نیکْ‌نهادی <ـ پاکْ‌دلانه،>* کرفه و گناه، هر

دو را انجام می‌دهد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است که: <وز بهرِ پاک‌نهادی >* آهنگِ نیکْ‌کرداری کرده‌است؛ از برایِ همراهیِ(؟) با کرفه برازیده‌می‌شود؛ و به سببِ همان کردارِ بینایانه <در انجامِ کرفه >* رستگار می‌شود (bōzišnīg[x])؛ وز بهرِ همراهی‌اَش(؟) با گناه، <روزِ داوری >* گرفتارخواهدشد.

۶. <یکی، آن کس که >* ناآگاهانه، <u>از سرِ کژمنشی</u>، هم کرفه و هم گناه، هر دو را انجام می‌دهد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است که: <وِی از سرِ کژمنشی >* آهنگِ بدکرداری کرده‌است؛ به سببِ همراهی‌اَش(؟) با کرفه سزاوارِ سپاس نیست؛ به سببِ کردارِ نابینایانه‌اَش رستگار نخواهدشد؛ و به سببِ همراهی‌اَش(؟) با گناه بسی <کیفر >* بر گردنَش است.

۷. <یکی، آن کس که >* ناآگاهانه و <u>از سرِ پاکْ‌نهادی</u>، <از کرفه و گناه >* هر دو می‌پرهیزد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است که: وِی از بهرِ <پاکْ‌منشی آهنگِ نیکی‌کرده‌است؛ وز بهرِ آنکه پاکْ‌نهادانه >* از گناه پرهیخته است برازیده خواهد شد؛ به یوبه‌یِ <آنکه نابینایانه(؟) از انجامِ >* کرفه پرهیخته است، <کیفری >* بر گردنَش نخواهد بود.

۸. <یکی، آن کس که >* ناآگاهانه، و <u>از سرِ کژمنشی</u>، <هم از کرفه و هم گناه، >* از هر دو می‌پرهیزد؛ داوری‌ای که در باره‌اَش می‌شود، این است که: به‌سببِ همان کژمنشی‌اَش آهنگِ بدکرداری کرده‌است [یا: آهنگِ بدکرداری خواهدکرد]؛ و به انگیزه‌یِ آنکه از گناه پرهیخته‌است سزاوارِ برازیدن نیست؛ <به سببِ آنکه نابینایانه از انجامِ گناه و کرفه سر باز زده است ...... >*؛ و به انگیزه‌یِ آنکه از کرفه‌کاری رویْ‌برگاشته است، <کیفری >* بر گردنَش است.

یادداشت‌ها

۱-«هیچ <کیفری >* بر گردنَش نیست» را برابرِ a-bun-dāštan آورده‌ایم؛ ما، از این واژه، معنایِ دینْ‌دادشناسانه‌یِ (=فقهیِ) «بر ذمّه نبودن» را درمی‌یابیم؛ همچنانی که از بُنْ کنش (=مصدرِ) «بُن-داشتن / bun-dāštan» نیز معنایِ دینْ‌دادشناسانه‌یِ «بر ذمّه بودن» را استنباط می‌کنیم.

۲-«پاکْ‌نهادی / نیک‌منشی» را برابرِ «فْرازُون-مِنیشنیه / frārōn-mēnišnīh» آورده‌ایم.

۳-«کژ اندیشی / کژمنشی» را برابرِ با «اَبازُون-مِنیشنیه / abārōn-mēnišnīh» آورده‌ایم.

واژه‌یِ «وارونه» در فارسی، پی‌گیریِ زمانیکِ (=تاریخیِ) واژه‌یِ پهلویِ «اَبازُن / abārōn» است.

بنا به نیاز، این سخنواره را به کژمنشی و بدمنشی نیز برگردانده‌ایم.

روشن است که نویسندگان، با بیانِ این سخنواره، دِل و جانِ رویْ‌برگردانده از یزدان را فرااندیشه داشته‌اند.

۴-کنشواژه‌یِ (=فعلِ) سلبیِ «نیست» را در سنجش با دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد به ترجمه افزوده‌ایم؛ از آن روی که برابرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، تنها کرفه‌هایِ آگاهانه‌یِ شخصِ درست‌منشِ درست‌اندیش است که سزاوارِ پاداش و مزد است.

۵-سخنواره‌یِ «دو چندان گناه از وی سرمی‌زند» را سربه‌سر برابرِ عبارتِ پهلویِ «وِناه ئیش دُجَسْت / winah ī-š dōjast» آورده‌ایم. شاید نویسنده سرِ آن دارد که بگوید مکافاتِ شخصِ کژمنشِ کژاندیشِ گنه‌کار نسبت به کسِ دیگر، مکافاتیِ دوچندان دربردارد.

به‌هرروی، در دادستانْ‌دینیک نیز با این سخنواره روبه‌رومی‌شویم. نگاه کنید به بخشِ آوانویسی.

۶-درهم‌ریختگیِ نوشتاری و معنایی در این روایت بویژه این بند بسیار است؛ تا جایی که ترجمه و گزارشِ ما راگمانورزانه کرده‌است. در بازسازیِ عبارت‌هایِ این روایت کوشیده‌ایم از آموزه‌هایِ دیگرِ دینْ‌کرد پیروی‌کنیم.

۷-«کیفرِ دو-چندان» را برابرِ «وِش پادیفراه / wēš pādifrāh» آورده‌ایم؛ دریافتِ ما این است که: شخصِ گناهکار، یک بار می‌باید از برایِ دست یازیدن به گناه کیفر ببیند؛ یک بار نیز از برایِ کژمنشی‌اَش؛ و یک بار نیز از بس نادانی‌اَش؛ یک بار نیز به یوبه‌یِ پرهیزش از کرفه‌کاری؛ پس می‌باید کیفرِ بسیار بیند. نویسنده‌یِ روایت نیز، «کیفرِ صد-چندان» را فرااندیشه داشته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۵۹. درباره‌ی آن <پایانگاه>ای که مردمان، همگان، سوی آن راه‌بُرده‌می‌شوند؛ و <درباره‌ی آن کارهایی که، مردمان،>* دسته‌جمعی رهبری‌می‌کنند، و، <آن منزلگهی که جهانیان،>* سربه‌سر، سوی آن رَه‌سپُر‌اند، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

همانا! مردمان، در <زمانه‌ی آلودگیِ جهان با>* تاخت‌وتازِ اهریمن، <در فرجامیِ>* همگانی (=amaragānīha / همگان‌گستر)، از رهگذارِ رهبریِ بخت، در هر <گونه>* جنبشی، سویِ مرگ (=میرندگی / هوش) رَه‌سِپُر‌اند.(۱)

<جهان، از>* نشانه<های مرگ>* پُر است.

<مردمیان، خود را،>* به‌گونه‌ی دسته‌جمعی (=hambāstagīhā / همگانْ‌خواهانانه)، از راهِ کردوکارِ <همسانِ با>* خویشتنانه‌ی خویش، زیرِ نیرویِ برخیزاننده‌ی مینُویِ نیک و در همراهیِ با کرفه، سویِ پارسایی، و، زیرِ نیرویِ فریبنده‌ی مینُویِ بد و از رهگذارِ فرولغزی‌هایِ بزه‌آیینانه، سویِ تبه‌خویی رهبری‌می‌کنند. <این تفسیر از گزینش‌هایِ مردمی، برگرفته از>* گفتارهایِ چم‌وَرزانه‌یِ (=مُستَدَل) دینْ‌آورانِ پیشین است.

<ولی، آفریدگان و مردمان،>* سربه‌سر (=hamāgīha / فراگیر)، از رهگذارِ رایْ‌فرمایی‌هایِ همه‌آگاهانه‌یِ جهانْ‌آفرین، از همان آغازِ کُنشِ آفرینش، در فراروندِ نیست‌ونابودگرانه‌یِ دروج، که دروج در این فرایند به نابودی کشیده‌می‌شود، سویِ منزلگهِ مقصود و فرجامیِ رستگارانه و، تَنِ پسین (=کالبدِ آنْ‌جهانیِ نوساخته‌یِ تباه‌نشدنیِ نامیرایِ جاودانه‌یِ جدانشونده) و، شادْخواریِ همه‌گیرِ آکنده از خوشبختی و، <موهبت‌هایِ>* بزرگ <رَه‌سِپُر اند؛ وعده‌یِ این پایانِ خُرّمانه، در آموزه‌هایِ دین>* پیدا است.

یادداشت‌ها

۱-همانندِ آنی که نادرپور گفته است: «سویِ پایانِ جهان رَه‌سِپُر ایم».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۶۰. در اینکه خورشید با چند جهش (=wāzišn / تغییرِ مَدار) به چکادِ آسمان، <یعنی به آن فرازین‌گاهِ بهمنانه‌ای>* که جهانْ‌آفرین از آغازِ آفرینش <برایش>* رَقَم‌زده‌است، باز <خواهد رسید>*، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

خورشید، با چهار جهش (=تغییرِ مَدار)، به چکادِ آسمان — <یعنی به آن فرازینْ‌گاهِ بهمنانه‌ای>* که جهانْ‌آفرین، از آغازِ آفرینش <برایش>* رَقَم‌زده‌است— بازخواهدرسید (=abāz.......rasēd).

از آموزه‌یِ دین این گونه <پیداست که:>*

جهانْ‌آفرین، <از همان>* آغازِ آفرینش، خورشید را، در چکادِ آسمان، بسانِ ایستاده فرازآفرید.(۱)

<در آغازِ نخستین هزاره، خورشید،>* از چکاد<ِ آسمان، با نَوَردیدنِ>* چهار گردشگاه (=angust / مَدار)، به‌گونه‌یِ گردشگاه به گردشگاه (=مَدار به مَدار)، ایستگاه به ایستگاه (=andar-gāh andar-gāh)، از آن <گردشگاه>ای که بالاتر است در جهتِ مخالف<ِ سرشت و جایِ آفرینشیِ خود،> (=pad-andaragīh)، نیرومندتر <از پیش،> به آشکاری <به گردشگاهِ پایین‌تر / مَدارِ پایین‌تر>* فرودآمد.

در همان سامان،(۲) <جهانْ‌آفرین، خورشید را،>* آنهم از بهرِ سودِ همه‌یِ آفریدگان، در روندوآیندیِ جاودانه، <از آغاز>* تا منزلگهِ جهان (=فَرْشْگَرْدْ) روانه‌کرد.

و خورشید (=u-š)، در سامانِ روندگیِ جاودانه، از رهگذارِ آفرینشِ خداوندی، با همه‌یِ نیرویِ گرایش‌اش،(۳) به آن چکاد<ِ بهمنانه‌یِ نخستین،>* که از آغازِ آفرینش برایش <رَقَم‌زده‌شده‌است،>* بازخواهدگشت (=abāz-madan)؛ <همان فرازینْ‌گاهِ بهمنانه‌ای>*

که برایش (=kū padiš / برایِ خورشید) از آغاز، فرازآفریده‌شده‌است.

و <خورشید، >* فرمانبُردارانه(؟) [یا: در این روندوآیند(؟)]،[۴] آنهم برایِ سودِ فراگیرِ آفریدگان، در روندگی‌ای تا پایانِ جهان، با نیرویِ گرایشیِ خویش، گام‌به‌گام، در کارِ روندوآیند به آن چکاد <ـِ بهمنانه‌یِ فرازین است>*.

آهنگ <ـ بازگشت>اَش با بهره‌گیری از آن نیرو،[۵] زمانِ رواجِ دینِ مزدایی از رهگذارِ فراز-<سُرایی‌های>* اَشو-زرتشت <.........................>*.

[به گونه‌ای که](؟) در فرجامِ هزاره‌یِ زرتشت، به اندازه‌یِ یک گردشگاه (=angust / مَدار)، از پایین به بالا، <یعنی سویِ>* ایستگاهِ آغازین ـــ که، نخستین جهشِ خورشید نامیده‌شده‌است ـــ دیگرباره به چکادِ آسمان <نزدیک‌تر خواهدشد>*.[۶]

به گونه‌ای که (=ī pad)[۷] در همان مدار (=مدارِ بالاتر)، <نیرومندتر از ایستگاهِ پیشین، >* به مدتِ (=drang) دَه شبانه-روز خواهدایستاد.[۸]

در فرجامِ هزاره‌یِ هُوشیدَر، از رهگذارِ نیرویِ گرایشِ بیش‌تریِ <که بهره‌اَش شده است، خورشید، >* دیگرباره به اندازه‌یِ دو گردشگاه، از <گردشگاه / مَدارِ>* پایینی به بالا، یعنی ایستگاهِ دومین ـــ که جنبشِ دومِ خورشید نامیده شده‌است ـــ دیگرباره به چکادِ آسمان <نزدیک‌تر می‌شود>*

در همان ایستگاهِ[۹] نیرومندتر <از ایستگاهِ پیشین، >* به درازایِ بیست شبانه-روز درنگ‌خواهدکرد.[۱۰]

در فرجامِ هزاره‌یِ هُوشیدَرماه، از رهگذارِ برترین نیرویِ گرایشیِ که <بهره‌اَش شده است، خورشید، >* دوباره، به اندازه‌یِ سه گردشگاه (=مدار)، از <گردشگاه / مَدارِ>* پایینی به <گردشگاهِ>* بالاتر، یعنی ایستگاهِ نیرومندترِ سوم ـــ که سومین جهشِ خورشید نامیده می‌شود ـــ دیگرباره به چکادِ آسمان <نزدیک‌ترخواهدشد>*.

در همین ایستگاهِ[۱۱] بسی نیرومندتر <از ایستگاهِ پیشین، >* به اندازه‌یِ سی شبانه-روز درنگ‌خواهدکرد.[۱۲]

در فرجامِ پنجاه و هفتمین سالِ <سروریِ>* سوشیانْس، از رهگذارِ برترین نیرویِ گرایشیِ که <بهره‌اَش شده است، خورشید، >* دیگرباره به اندازه‌یِ چهار گردشگاه (=مَدار)، از <گردشگاه>* پایینی به <گردشگاهِ>* بالایی ـــ که خود، همان چکادِ آسمان است ـــ و

در آغاز <ـِ آفرینش>* برایِ سودِ همگیِ آفریدگان بسانِ ایستاده رقم‌زده‌شده و آفریده‌شده بود، دیگرباره در آغازگاه <ـِ خود>* خواهدایستاد؛ <همزمانِ با پابرجاییِ دیگرباره‌یِ خورشید در آغازگاهِ آفرینشیِ خود، >* رهایشِ ایشان (=همه‌یِ آفریدگان) از تاخت‌وتازِ اهریمن، فراهم‌آمدنِ تنِ پسین (=کالبدِ آنْ‌جهانیِ جداناشونده‌یِ جاودانه‌یِ نامیرایِ نوساخته)، بازآفرینیِ پاک‌وناب آفریدگان در درازایِ جهشِ چهارُمِ خورشید به چکادِ آسمان، فراهم‌خواهدآمد (=mad-bawēd).

این، همان <جایگاهِ>* منشِ وَهمنی (؟ جایگاهِ مینویِ اندیشه؟)[۱۳] است که خورشید با چهار جهش به چکادِ آسمان <یعنی آغازگاهِ خود، >* خواهدآمد.

یادداشت‌ها

۱-در ادبِ فرزانوَرانه‌یِ (=فلسفیِ) دینْ‌کرد، دانشواژه‌هایِ «آفریدن» و «فرازآفریدن» جداسانی معنایی دارند. «آفریدن»، خلق است؛ «فرازآفریدن» برکشیدن است.

در دستگاهِ فرهمندشناسانه‌یِ (=اشراقیِ) نویسندگانِ دینْ‌کرد، جهانِ مینو از نهادِ «اَنغْرْ-رُوشْنْ / روشناییِ اهورازاده‌یِ ناپیداکرانه» آفریده‌نمی‌شود بلکه بیرون‌کشیده و برکشیده و فرازآفریده‌می‌شود.

فلکِ اولِ جهانِ مادی نیز، از درونِ جهانِ مینو بیرون‌کشیده و برآهنجیده و فرازآفریده‌می‌شود.

از آنجا که خورشید، نخستین امشاسپندِ دیدنیِ فلک / آسمانْ‌پایه‌یِ اول است، آن نیز، از درونِ فلکِ اول بیرون کشیده و فرازآفریده‌می‌شود. از این روی، خورشید از هیچ بی هیچ پیش‌زمینه‌ای آفریده‌نمی‌شود؛ بلکه از درونِ فلکِ اول فرازآفریده‌می‌شود.

در دینْ‌کرد، هر جا که نویسندگان برایِ آفرینشیِ اهورایی، فرزانواژه‌یِ پهلویِ «فرازآفریدن» را بکارمی‌گیرند، نه «خلق / آفریدن» که، معنایِ فرزانوَرانه و دیالکتیکالِ «برکشیدن و فراآوردن و فرازآفریدن» را فراندیشه‌دارند.

نویسنده‌یِ کارنامه‌یِ گرانسنگِ «بُنْ‌دَهِشْ» نیز در نگارشِ آن کارنامه، به این جداسانیِ معناییک و فرزانوَرانه توجه‌داشته‌است.

۲-یعنی: در نهادْمان و سامانِ چهار مدار فرودتر و پایین‌تر از چکادِ آسمان.

۳-«نیرویِ گرایش» را برابرِ «ئُوز-آهنگ / ōz āhang» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ ما از این سختوار، معنایِ نیرویِ گرانش را درمی‌یابیم.

۴-واژه و نگارشی را که برایِ آن دو گونه ترجمه پیش نهاده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی، با نگارش

«فْرمانیگ / framānīg»، بدین سامان: () نوشته آمده است.

در سنجش با فراروندِ سخن، بی‌راه نیست اگر گزنویسی‌ای برایِ واژه و نگارش «فْرَنامیشْنیگ / ^{x}fra<nā>mi<šn>īg / روند و آیند» باشد.

۵-در بندِ پیشین، نویسنده‌ی روایت، سخنواره‌ی پهلویِ «پَد تُوز ئیِ خْوِش آهَنْگ» را بکارمی‌برد که به معنیِ «با بهره‌گیری از نیرویِ گرایشیِ خویش» است.

در اینجا نیز بازگشتِ سخنِ نویسنده به همان نیرویِ گرایشیِ خورشید است.

۶-برابرِ روایتِ بُنْدَهِش، هزاره‌یِ زرتشت همان هزاره‌یِ چهارُم است.

برابرِ همین گزارش، هزاره‌یِ زرتشت با آمدنِ کیْ‌بهرام و، آمدنِ پشیوتنِ پسرِ گشتاسب به پایان خواهدرسید.

۷-یعنی همان ایستگاهی که «نخستین جهشِ خورشید» نام دارد.

۸-نگاه کنید به عبارتی از بُنْدَهِش (بر اساسِ دستنویسِ ت د ۲) که در پیوندِ با همین بحث نوشته‌شده‌است:

بُنْدَهِش، ت د ۲، ۲۱۸، ۱۱): dah rōz ud šab xwaršēd pad bālist asmān bē-ēstēd.

۹-یعنی همان ایستگاهی که «جهشِ دومینِ خورشید» نام دارد.

۱۰-نگاه کنید به عبارتی از بُنْدَهِش (بر اساسِ دستنویسِ ت د ۲) در پیوندِ با همین بحث:

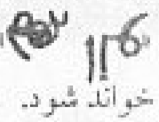
بُنْدَهِش، ت د ۲، ۲۱۹، ۹-۱۲): ..... pas nohom hazārag hōšīdarmāh: pad ān hazārag hōšīdarmāh .... ōy-iz āwarēd andar gēhāh ^{x}rawāgēnīdār. wist rōz ud šab xwaršēd pad bālist ī asmān <bē>*-ēstēd.

۱۱-یعنی همان ایستگاهی که «سومین جهشِ خورشید» نامیده شده است.

۱۲-نگاه کنید به عبارتی از بُنْدَهِش (بر اساسِ دستنویسِ ت د ۲) در پیوندِ با درنگِ سومینِ خورشید:

بُنْدَهِش، ت د ۲، ۲۲۰، ۱-۲): andar ān hangām, sōšyāns ī zarduxšt<ān> ō

paydāgīh rasēd. sīh rōz ud šab xwaršēd pad bālist bē-ēstēd ...

۱۳-سخنواره‌ای را که با گمانمندی، «جایگاهِ منشِ وَهْمَنی» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی، با نگارشِ «  » آمده‌است که خوانشِ نماییِ آن ka kē می‌باشد؛ اگر در سیمای هزوارشی خوانْد شود.

ولی به‌پیروی از سیاقِ سخن، ما آن را «غیرِ هزوارشی» درنظرگرفته و، «مَنْوَهْمَد / manwahmad» خوانده‌ایم و «جایگاهِ منشِ بهمنی» ترجمه کرده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

«دادیگ» اند. نگاه کنید به تاریخِ ادبیاتِ پیش از اسلام، به کوشش زنده‌یاد احمدِ تفضلی:
ـ «اوستایِ مکتوبِ زمانِ ساسانی به صورتِ سه کتابِ بزرگ تدوین شده بود که هر یک شاملِ هفت بخشِ بزرگ یا به اصطلاحِ پهلوی «نَسْکْ» بود و هر یک از «نَسْکْ»ها نیز به فصل‌ها و زیربخش‌هایِ کوچکتری تقسیم می‌شده».

۲-«*دانایِ بهره‌مند از آموزه‌هایِ پیشینیان*» را سرتاسر برابرِ «پُرْیُتْکِش / pōryōtkēš» آورده‌ایم؛ «پُرْیُتْکِش / pōryōtkēš» در لغت به معنایِ «نخستین آموزگارانِ دینِ زرتشتی» است؛ ولی گمانِ آن نداریم که در این روایت نیز درست‌وسراست به همان معنا به کار رفته باشد.

ویژه آنکه در دینْ کرد، در بسیاریِ از روایت‌ها، نویسنده از این دینواژه (=لغتِ فقهی)، سخنْ گوشه به علمایِ صاحبِ فتوایِ زمانِ خود دارد؛ ولی آن دسته از علما که در دانش و بینش و روش، برابرِ آیین‌گذاری‌هایِ آموزگارانِ پیشین رفتار می‌کنند.

در این روایت هم (=۱۶۱)، نویسنده، به بحث دربارهِ‌ی شناختْ‌نشان و ممیّزه‌یِ اعلَمِ علما و اَفقَهِ فقهایِ زمانه‌یِ دینِ مزدایی پرداخته است. از این روی است که شناختْ‌نشان‌های ورا برمی‌شمرد.

۳-دین‌واژه‌یِ «فتوا» را برابرِ «واژگ / wāzag» آورده‌ایم.

۴-«استخراج» را برابرِ «واژگ ویزیدَن / wāzag wizīdan» آورده‌ایم؛ و از این واژه، معنایِ دینْ‌دادْشناسانه‌ی (=فقهی) آن را درمی‌یابیم.

۵-«توضیح دهد» را برابرِ «پَیداگِـنیدَن / paydāgēnīdan» آورده‌ایم؛ «پَیداگِنیدَن / paydāgēnīdan» در لغت به معنیِ «ظاهر کردن»، «شرح دادن» و «تفسیر کردن» هم هست.

شکّی نیست که در این روایت در همان معنایِ دینْ‌دادْشناسیک (=فقهی) بکار رفته است.

۶-نظرگاهِ نویسنده روشن است؛ سه کتابِ قانونِ ورجاوندِ دینِ مزدایی، آنچنان سازگاریِ بنیادینی در صورت و معنا دارند که برایِ مجتهدِ اعلم، وظیفه‌ایِ جز این نمی‌ماند که آن همانندی‌ها را استخراج و استفتا کند.

برایِ دنباله‌گیریِ بحث نیز نگاه کنید به عبارتیِ از کتابِ هشتُمِ دینْ‌کرد، پیشگفتار، بندهایِ ۱۴ و ۱۵ [=MD (678.20].

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۶۱. دربـاره‌یِ اَعـلَمِ عـلما در زمـینه‌یِ سه دادْنامه‌یِ <سپندِ>* دینِ مزدایی.(۱)

برترینِ شناسندگان (=اَعلَمِ علما) در زمینه‌یِ سه دادْنامه‌یِ دینِ مزدایی، آن «*دانایِ بهره‌مند از آموزه‌هایِ پیشینیان*»(۲) است و، در دینِ بهی آنچنان صاحبِ بصیرت (wēnāg) است که:

از <دادْنـامه‌یِ>* «دادیگ» مـی‌توانـد (=dānēd) فـتواهـایِ(۳) <دینْ‌نامه‌یِ>* «هـادْگْمـانْسَرْنیگ» و <کـارنامه‌یِ ورجـاوندِ>* «گـاهانیگ» را، و، از <دیـنْ‌نامه‌یِ>* «هادْگْمانسَرْنیگ» می‌تواند فـتواهـایِ <دادْنـامه‌یِ>* «دادیگ» و <کـارنامه‌یِ ورجـاوندِ>* «گـاهانیگ» را، و، از <کـارنامه‌یِ ورجـاوندِ>* «گـاهانیگ»، فـتواهـایِ <دینْ‌نامه‌یِ>* «هادْگْمانْسَرْنیگ» و «دادیگ» را استخراج کند(۴) و توضیح دهد.(۵)

به همین گونه، بتواند <با ژرفْ‌کاوی>* از درونه‌یِ <سخنِ دادْنامه‌یِ>* «دادیگ»، که <دربردارنده‌یِ>* برترینِ دانش‌ها در زمینه‌یِ گیتیانه‌ترین کارهایِ گیتی است، فتوایی <سازگار با فتواهایِ دینْ‌نامه‌یِ>* «هادْگْمانْسَرْنیگ»، و <کارنامه‌یِ ورجاوندِ>* «گاهانیگ»، و، <با ژرفْ‌کاوی>* از درونه‌یِ <سخنِ کارنامه‌یِ ورجاوندِ>* «گاهان»، که <دربـردارنـده‌یِ>* برترینِ دانش‌ها درباره‌یِ مینُوانه‌ترینِ کارهایِ مینوی است، فتوایی <سـازگار بـا دیـنْ‌نامه‌یِ>* «هادْگْمـانْسَرْنیگ» و «دادیگ»، و، <بـا ژرفْ‌کـاوی>* از درونـه‌یِ <سخنِ دیـنْ‌نامه‌یِ>* «هادْگْمانْسَرْنیگ»، که <دربردارنده‌یِ>* برترینِ دانش‌ها درباره‌یِ میانین‌ترین کارهایِ میانینِ میانِ جهانِ مینوی و گیتیایی است، فتوایی <سـازگار بـا کـارنامه‌یِ ورجـاوندِ>* «گـاهان» و <دادْنامه‌یِ>* «دادیگ» صادر کند (=waxtan).(۶)

یادداشت‌ها

۱-«اَعلَمِ علما» را برابرِ «اَبَرْدَر-شْناسَگ / abardar šnāsag» آورده‌ایم. در دید و باورِ ما، این سخنوارهْ معنایِ «مجتهدِاَعلَم» را دارد.

سه دادنامه / دینْ‌نامه‌یِ (=کتابِ فقهیِ) دینِ مزدایی نیز، «گاهانیگ» و «هادْگْمـانْسَرْنیگ» و

۱۶۲. دربــارهٔ پــادْآفرینشِ (kirrēnišn) زَدارْمینو پـتیاره‌ها را بـه انگـیزه‌یِ (=āhang) رودررویـیِ با (=ō) آفریده‌هایِ سْپَندارْمـینو؛ و، رایْ‌فرمایـیِ جهانْ‌آفرین در برابرِ یک‌یکِ آن پـتیاره‌ها، بـرابـرِ آمـوزه‌یِ دیـنِ بـهی.

زَدارْمینو در برابرِ یک‌یکِ آفریده‌هایِ سْپَندارْمینو، از پتیاره‌ها <ستیزندگانی را یک‌به‌یک>* پادْآفرید؛ و با یک‌یکِ آن پتیاره‌ها آهنگِ نیست‌وتابودگرداندنِ همگیِ آفریده‌هایِ سپندارْمینو کرد.

رایْ‌فرماییِ سْپَندارْمینو در برابر <ـِ پادْآفرینشِ زَدارانه،>* این پنج شیوه <یِ زیر>* است:

۱. یک شیوه، <این است که،>* پتیاره را از آن آماجی (=ēwēnag) که زَدارْمینو <در پادْآفرینشِ آن پتیاره،>* آهنگِ آن را داشت، بگرداند.

همچنانی که زَدارْمینو، از سرِ ستیز، آهنگِ رهبریِ سردی را بر گرمیِ پاک‌وناب داشت، و نیز، آهنگِ رهبریِ خشکی را بر نموریِ پاک‌وناب داشت، و، درکارِ به‌پس‌راندنِ سرتاسریِ گرمی با سردی و، نموری با خشکی بود، و، آهنگِ ناکارآمدکردنِ هستیشِ زیندگانِ نیکو را و، آهنگِ دیرانداختنِ پیشرفتِ آفریده‌ها را <به سرمنزلِ مقصود>* داشت، سْپَندارْمینو، سردی را ـــ که از سرِ دشمنی، چونان برادریِ دروغین بر گرمیِ پاک‌وناب می‌بارد ـــ بازبسته‌یِ نموری کرد (=abāz..........bastan)، و، خشکی را ـــ که از سرِ دشمنی، چونان برادری دروغین بر سرِ نموریِ گرم‌وناب می‌بارد ـــ به گرمی بازبسته کرد.

از آنجا که، <در جهانِ مادی،>* آمیختگیِ خشکی با نموری، و، سردی با گرمی هست، <سپندارْمینو،>* گرمی را ـــ که به گونه‌ایِ برآمیخته با سردی سامان‌یافته است (=gumēxtag winnārišn)، در برابرِ دررسیدنِ آنی که دشمنَش است <یعنی>* سردی ـــ باکمکِ نموری، که همگوهرِ باگرمی است، در رودررویی با <ستیزش‌هایِ اهریمنانه‌یِ>* سردی یاری‌داد (=گرمی با نموری یاری‌داده‌شد)؛ و نموری را ـــ که به گونه‌ایِ برآمیخته با خشکی سامان‌یافته‌است (=gumēxtag winnārišn)، در برابرِ دررسیدنِ آنی که دشمنَش است <یعنی>* خشکی ـــ باکمکِ گرمی، که با نموری همگوهر است، در برابرِ <ستیزش‌هایِ اهریمنانه‌یِ>* خشکی یاری‌داد (=نموری، با همگوهرِ خود، گرمی، یاری‌داده‌شد).

در <فراوندِ گیتیانه‌یِ>* سامانِشِ آمیختگی <ـِ متضادها، باز،> هستی‌پذیریِ گرمی و نموری، می‌تواند دارایِ نیرومندترینِ ایستادگی‌ها و پایندانی‌ها باشد.

و، می‌شود که زَدارْمینو، در زمینه‌یِ دیر انداختنِ آفریده‌هایِ اورمزدی <سویِ منزلگهِ پایانیِ آفرینش>* ـــ که آهنگَش از این پادْآفرینش بود ـــ به پادْکامه <یِ خود>* نَرساد.

۲. یک شیوه <یِ دیگرِ رودررویی سْپَندارْمینو در برابرِ زَدارْمینو این است که،>* پادْآفریده‌هایِ دروجی را، که در <زمانه‌یِ>* آمیختگی <ـِ جهان با آلودگیِ اهریمن سربرمی‌دارند،>* سویِ یاری و سودِ آفریدگانِ نیکْ‌آهنگ آورد.[۱]

به گونه‌ای که، در زمانه‌یِ آمیختگیِ <ـِ جهان با آلودگیِ اهریمن،>* سردی و نیز خشکیِ اهریمنانه را در سیمایِ (=چونان) بُن‌وگوهرِ سود و یاریِ آفریده‌هایِ شْپندارْمینو، آنچنان با گرمی و نموری برآمیزد، که(؟) <جهان به تازندگی و روندگی رسد>*.[۲]

همچنانی که آشکار است، بسا <نموریِ>* سپندارْمینُوانه، سویِ گرمی، که از افراطِ اهریمنی جداگوهری دارد(؟)، باکمکِ سردی، و به همان گونه نیز، گرمی <ـِ شْپَندارْمینُوانه>*، که نموریِ همه‌یِ آفریده‌ها <از آن>* ست، باکمکِ خشکی، سویِ پیمانْ‌کاری ـــ که سودِ آفریده‌هایِ نیکو در آن است ـــ بازآید (=abāz-madan).

از <میانِ>* پادْآفریده‌هایِ دروجی و از خزندگانِ اهریمنی و دیگرِ پتیاره‌ها، باکمکِ داناییِ مَردمانه می‌توان بسی سود بدست آورد.[۳]

۳. یک شیوه <یِ دیگرِ رودرروییِ سْپَندارْمینو در برابرِ زَدارْمینو این است که،>* به یوبه‌یِ (=rāy / از بهرِ) پایستگی، رواج و پیوستنِ آفریده‌ها <به سرمنزلِ مقصود>* در زمانه‌یِ آمیختگی <ـِ جهان با آلودگیِ اهریمن،>* پتیاره‌ای را که یک بار، در همان جا و یک زمان، به <پتیارگیِ>* آفریده‌ها می‌آید، در زمان و جاییِ جداگانه بخش‌بخش می‌کند و می‌گسلاند(؟)؛ همچنانی که، آز و دروج، برایِ ستمکامگی <بر آفریده‌ها>* در یک <تازشِ>* باهَمانه‌یِ سه‌مرحله‌ای (=sriśwadagīh) بر آفریدگان و، دیگرِ <تاخت‌وتازهایِ>* دروجی، همچون همزمان و هم‌ْمکان، <برایِ آشفته کردنِ کارِ آفرینش،>* مَنی <ـ اهریمنانه‌یِ(؟)...>* بخش شد(؟)؛ <و گزارشِ آن در دیگرِ کارنامه‌ها>* پیداست.[۴]

۴. یک شیوه <یِ دیگرِ رودرروییِ سْپَندارْمینو در برابرِ زَدارْمینو این است که، نیرویِ ویرانگرِ خود>* دروج را ـــ که <زَدارْمینو>* برایِ آشفته‌گردانیدنِ آفریدگان، به پتیارگی پادْآفرید ـــ بر خودِ دروج برمی‌گرداند؛ و، <به گونه‌ای که خودشان را>* به مانندِ دشمن درنظرآورند و باگرزْ سرِ یکدیگر را بشکنند؛ بدانسان که دیو به دستِ دروج کشته‌شود <و دروج به

دستِ دیو >*؛ همانگونه که، «**زاسوداگ**» دیو، به دستِ افراسیابِ دروج <نیست‌ونابودشد>*، یا، خزندگانِ اهریمنی به دستِ زمستان <نیست‌ونابودمی‌شوند>*.

و، مانندِ اینکه <در آینده،>* از رهگذارِ رایْ‌فرمایی جهانْ‌آفرین، زمانِ بازسازیِ جهان، <که در نبردِ پایانی،>* زَدارْمینو، <در زورنمایی پایانی خود،>* دیوِ آز را پادْمی‌آفریند، <ولی زیان و تازشِ دیوِ آز،>* بر خودِ زَدارْمینو برمی‌گردد؛ و همه‌یِ پادْآفریده‌هایش (=پادْآفریده‌هایِ اهریمن) سربه‌سر می‌میرند(؟) و خسته و آشفته می‌گردند؛ <این پایانِ تباه نیز در گزارش‌هایِ دین>* پیداست.

۵. <واپسین و>* برترین شیوه<یِ رودررویِ سْپندارْمینو در برابرِ زَدارْمینو، این است که،>* از رهگذارِ نیرویِ همه‌آگاهی و رایْ‌فرمایی و همه‌توانیِ جهانْ‌آفرین، در درازایِ بِهْ‌سازیِ پایانیِ جهان، <قوایِ>* دروج، سربه‌سر، دیگرباره هستی‌نپذیرد و پراکنده‌شود؛ بُن <وگوهرِ>* دروج دیگر باره، نه آرایش <ـِ نو> پذیرد و نه ابزارمند شود(؟).

<این است آنچه از>* آگاهی‌هایِ دینِ بهی <به‌دست می‌آید>*.

یادداشت‌ها

۱-برایِ پیگیریِ این بحث در دیگر کارنامه‌هایِ پهلوی، نگاه کنید به عبارتی از بُنْ‌دَهِش، دستنویس ت د ۲، برگْ‌نوشتِ ۱۴۶، خطِ سیزدهُم تا برگْ‌نوشتِ ۱۴۷، خطِ چهارُم:

بُنْ‌دَهِش، ت د ۲، ۱۴۶،۱۳ - ۱۴۷،۴): .... ēn xrafstarān, ohrmazd pad harwisp āgāh was abāz ō sūd ī dāmān wardēnēd; čiyōn magas kē angabēn kunēd, kirm kē abrēšom ud kaž aziš; ud .... hangōšīdag tagr ī dušman bē rawēd ....

۲-معنایِ این روایت (=۱۶۲) آشکار است:

برایِ مقابله با دشمنیِ اهریمن پنج راه هست:

یک شیوه این است که، پتیارگیِ پتیارگانِ اهریمنی، از قبیلِ سردی و خشکی را از گوهرانِ گرم و نمور برگرداند. کاربردِ مصدرِ پهلویِ «وَرْدِنیدَن / wardēnīdan» راهی برایِ درستْ‌سازی و درستْ‌نمایی (=توجیه) دیگری نمی‌گذارد.

خواننده‌ای که روایت‌هایِ دینْ‌کرد را پی‌گرفته‌است می‌داند این آموزه، با دیگر آموزه‌هایِ دینْ‌کرد

ناسازگاریِ بنیادین دارد.

کتابِ سوم، کرده‌یِ ۱۰۵، حتی نمی‌پذیرد که گوهرِ اهریمنی کالبدِ تنانیِ مادی بخود گیرد؛ حتی کالبدِ تنانیِ آنان را عاریتی می‌داند؛ آن کالبد و آن پیکره‌مندی را از آنِ خودِ آنان نمی‌شناسد.

از این روی، شیوه‌یِ نخست، مطلقاً ارسطویی و نا-مَزدایی است و در چارچوبِ دستگاهِ اندیشگانیِ مزدایی، برنتابیدنی.

بَرْنَهِشِ شیوه‌یِ دوم در این روایت (=۱۶۲) از این هم برنتابیدنی‌تر است؛ نویسنده‌یِ این روایتِ ارسطومندانه (=مشّایی)، از درهم‌آمیزی، فرومیزی و تلفیقِ گوهرانِ متضاد سخن به‌میان‌آورده‌است.

قرائتِ این بند، تنها با بهره‌گیری از آموزه‌هایِ ارسطو توانستنی و شدنی است.

برایِ نمونه، خواننده را بازمی‌گردانیم به یکی از فرزانْ‌نامه‌هایِ ارسطو، زیرِ نامِ «در زمینه‌یِ شَوَنْدْ و پادْشَوَنْدْ / در کَوْنْ و فساد»، کتابِ دوم، به‌ویژه کرده‌هایِ یکُم تا چهارُم.

عجالتاً در زبانِ فارسی نگاه کنید به ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت، برگْ‌نوشته‌هایِ ۹۵ تا ۱۰۵.

و نیز نگاه کنید به عبارتی از کتابِ پیشگفته:

«چون کیفیّاتِ عنصری چهار اند، و این چهار کیفیّت ممکن است در شش زوج ترکیب شوند، و اضداد، به حکمِ طبیعتِ خود، ممکن نیست دوبه‌دو باهم جمع شوند (زیرا ممکن نیست یک چیزِ واحد در عینِ حال هم گرم و هم سرد، یا هم خشک و هم تَر باشد)، پس بدیهی است تعدادِ زوج‌هایِ کیفیّاتِ عنصری بالغ بر چهار است: گرم-خشک، گرم-تَر، و، به‌عکس، سرد-تَر، سرد-خشک.

و این چهار زوج، بر طبقِ نظریه‌یِ ما [=ارسطو]، متعلق به اجسامی اند که بسیط به‌نظر می‌آیند».

ارسطو، در کون و فساد، اسماعیلِ سعادت، ص ۱۰۱.

خواندن و بررسیِ فرزانْ‌نامه‌یِ پیشگفته‌یِ ارسطو، برایِ درک و دریافتِ بِهْتَرِ روایت‌هایِ کتابِ سوم، بویژه دفترِ دومِ کتابِ پیشگفته، کرده‌هایِ یکُم تا چهارُم، برایِ داشتنِ درکِ روشن‌تری از همین روایتِ دینْ‌کرد را بایستمند می‌دانیم.

چنین می‌نماید رونویس‌کنندگانِ سپس‌ترِ دینْ‌کرد، این معنا، که بُن‌وگوهرِ اهریمنی را بتوان به سود و یاریِ بُن‌وگوهرِ نیکی برگرداند و از آن، آنهم در جهانِ آمیخته با تازشِ آلوده کننده‌یِ اهریمن، بهره‌گرفت، را برنتابیده‌اند.

دستکاری در روایت و میزانِ افتادگی و آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن نیز می‌تواند آگاهانه باشد.

بازسازیِ این بندِ درنظر، یعنی شیوه‌یِ دوم، با بهره‌گیری از دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد، به‌ویژه

کتابِ سوم، کرده‌یِ بیست و هفتُم، سیمایِ انجام گرفته است.

۳-گزارشگرِ کنونی، در تَنْ‌نوشتِ شکندْگُمانیک ویزار نیز با معنایی نزدیک به این آموزه روبه‌رو شده است. برایِ پیگیریِ بحث در شکندْگُمانیک ویزار، نگاه کنید به: کرده‌یِ چهارمِ آن، بویژه بندهایِ ۱۶ تا ۲۲.

۴-به چَم و بهانه‌یِ درهم‌ریختگیِ نوشتارِ پهلوی، درک و دریافتِ این بند (=۳) برایِ ما ممکن نیست؛ از این روی به یک ترجمه‌یِ گمانوَرزانه بسنده کرده‌ایم.

۱۶۳. درباره‌یِ زرتشت‌وارترین خیم‌وخوی که همان مردمْ‌دوستی است، آنهم از زبانِ یکی از زرتشت‌وارترین <ـِ مردمان،>* برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

برابرِ آموزش‌هایِ دینِ بهی، زرتشت‌وارترینِ (zarduštagtom) خیم‌وخوی‌ها، عشقِ به مردم است.

<زرتشتْ‌وارترینِ مردمان از نظرِ خیم‌وخوی کسی است که،>* مردم را، حتی آنانی که دورترین <پیوندها را از نظرِ عقیده با وی دارند،>* همترازِ(؟) همدینانِ خویش پشتیبانی می‌کند و <آنان را همچون>* همشکیبایانِ [یا: همرزمانِ] اینْ‌جهانی <ـِ خویش دوست می‌دارد.

چنین کسی، با چنین خیم‌وخویی،>* میانِ <نژادهایِ>* مردمان، آنی را که ایرانی است، همترازِ خانه و دِه و شهر و کشورِ خویش دوست می‌دارد (=dōst........dāštan).(۱)

<چنین کسی، با خیم‌وخویِ زرتشت‌وارَش،>* میانِ ایرانیان، آنی را که از بِهْ‌دینان است، اگر دینْ‌سالار <ـِ بِهْ‌دینان است،>* همترازِ فروغ و پرتو <ـِ یزدانیِ>* خویش، اگر آرتشتار <ـِ بِهْ‌دینان است،>* ، همترازِ زره و خُودِ خویش، اگر کشاورز <ـِ بِهْ‌دینان است،>* است، همترازِ دشتِ آسانیْ‌آفرینِ (=purr-xwārīh) خویش، اگر افزارساز <ـِ بِهْ‌دینان است،>* همترازِ جامه‌یِ تنِ خویش دوست می‌دارد.

به همین شیوه، میانِ دینْ‌پیشگان (=آسرونان)، آن کسی را که دینْ‌آموز یا هیربد است، همترازِ رگ و پوستِ خویش [یا: همترازِ پسر و پدرِ خویش]، آن کسی را که مُغ یا دستورْمرد است، همترازِ استخوان و بندْگاهِ (=مَفصلِ) خویش دوست می‌دارد.

و میانِ ایشان (=دینْ‌پیشگان / آسرونان)، آن کسی را که از نظرِ خوبی (pad-wēhīh) بالاترین نزدیکی‌ها را <به اورمزد>* دارد، همترازِ دِل و جگرِ خویش دوست می‌دارد.

و آن کسی را که برترینِ همه است، <یعنی>* شهریارِ پاسبانِ آفریده‌ها را، همترازِ مغز و

جانِ خویش دوست می‌دارد.

و، هر کدام را جداجدا، به اندازه‌یِ پلّه و پایگاهِشان گرامی می‌دارد و، نیکی‌ها و حتی (=iz) بدی‌های‌شان را چونان نیکی‌ها و بدی‌هایِ خویش می‌دارد.(۲)

یادداشت‌ها

۱-نویسنده‌یِ این روایت، مصدرِ ترکیبیِ «دوست داشتن / dōst dāštan» را تنها در پایانِ بندِ پایانیِ سخن به‌کاربرده‌است؛ ولی برابرِ گمان و بازشناختِ ما، معنا و روحِ بُنْ‌کنش (=مصدرِ درنظر، در همه‌یِ بندهایِ این روایت می‌گردد. از این روی، در ترجمه‌یِ این روایت، بُنْ‌کنشِ درنظر را در پایانِ همه‌یِ بندهایِ این روایت آورده‌ایم.

۲-دیدوداوریِ نویسنده‌یِ روایت روشن است: زیرْبنیادی‌ترین خویشکاری، و، نخستین آموزه و نهانی‌ترین خواست‌وکامِ زرتشتْ‌وارترینِ همه‌یِ مردمان، چیزیِ نیست جز عشقِ به مردم.

هر چه در مردمْ‌دوستی پیش‌رویم، به همان اندازه به اشو-زرتشت مانندتر می‌شویم. این مانندشدگی (=تشبّه) می‌تواند تا به بالاترین مرزِ ممکن رسد.

این مهرورزی حتی انیران و جداکیشان را نیز دربرمی‌گیرد. مهر به ایرانیان و انیران، بِهْدینانِ ایرانی و جداکیشانِ ایرانی، همه و همه را.

این مهر و دُوشارْمْ بازبسته‌یِ آن نیست که شخصِ مهرورزنده حتماً می‌باید از آسرونان و خداخوبان و روحانیان باشد؛ در هر پایگانِ مردُمیک که باشیم، از آسرون گرفته تا کشاورز و افزارساز، می‌توانیم به اَشو-زرتشت مانند شویم، تنها اگر برابرِ پند و اندرزِ نویسنده‌یِ این روایت رفتار کنیم و جان و دِل را با این رفتار هماهنگ‌سازیم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۶۴. دربارهٔ پذیرفتن و رواج‌دادنِ پیمانیِ <مینَوی>* میانِ مردمان، <که همان پیروی از>* فرمان‌هایِ شهریار است، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

مردم، به خویشتنِ خویش،(۱) بهره‌مند از جانِ اهورایی (=axw / اَخْوْ) پاک و ویژه‌اند. همپیوسته‌یِ (=abar-iz) این جانِ خدایی، خِرَدِ گزینشگر است؛ <که>* بر جانِ خدایی <ـــ مردم،>* صاحِبِ دستور و آزادْکام (=مُختار) است.

میانِ این دو (=جانِ اهورایی و خِرَدِ گزینشگر)، <صاحِبِ دستور و آزادْکام>* دینِ فرآراسته‌یِ اورمزدی است.

<صاحِبِ دستور و آزادْکام>* از میانِ این سه (=جانِ اهورایی و خِرَدِ گزینشگر و دینِ مزدایی)، زیرْبنیادی‌ترین <ـــ فرمان‌ها، یعنی>*(۲) فرمان‌هایِ شهریارِ پاسبانِ آفریده‌ها است.

<همان شهریارِ پاسبانِ آفریده‌هایی که>* بنده‌وار و خداترس (=bandag ud tarsāgāhīg) تا به مرزِ فرآراستگی، بر جان و تنِ خویش و بر همه‌یِ گیتیْ‌نشینان (=gētīgīg) زورْفرما (=ādān / مقتدر) است.

<از این روی،>* پذیرفتن و به‌تندی رواج دادن <ـــ پیمانِ آغازین و مینویِ مردمان با خدا، یعنی پیروی از فرمان‌هایِ شهریار، تنها عهدوپیمانی است که>* از نظرِ کاربستِ داد، (andar dādīgīh)، چونان ریسمانیِ <مردمیْ‌زادگان را>* در برابرِ همه‌یِ گناهان سخت‌وسُتوار می‌پاید و، فراهم‌آورنده‌یِ نیرویِ همه‌گونه کرفه است؛ <یعنی فراهم‌آورنده‌یِ آن نیرویِ که>* برترینِ کار و ورزها ست.

یادداشت‌ها

۱-«مردم، به خویشتنِ خویش» را برابرِ «مَردُم خْوِش خْوَدِیه / mardōm xwēš xwadīh» آورده‌ایم؛ و معنایِ همردیفِ «ذاتیّتِ اصلی و خدایی مردم» را از آن مراد کرده‌ایم.

۲-«زیرْبنیادی‌ترینِ فرمان‌ها» را برابرِ «اَزِریگ / azērīg» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ ولی به این نکته خستو هستیم که درک و دریافتِ روشن‌تریِ از این واژه نداریم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۶۵. درباره‌یِ گواهمندی (cīm=) و رازگشاییِ (paydāgīh=) هر یک از سه دادنامه‌یِ دینِ مزدایی یکدیگر را.

از <ژرف‌نگری در دینْ‌نامه‌هایِ>* «هادَگْ‌مانْسَرْتیگ» و «دادیگ»، <راز>* خدا-گفت‌هایِ «گاهان» گشوده‌خواهدشد. و، گواهِ <درستیِ>* گفتارهایِ «هادَگْ‌مانْسَرْتیگ» و «دادیگ» در «گاهان» است.

<برایِ نمونه،>* این که:

در بسیاریِ از بندهایِ (was gyāg= / آیه‌هایِ) «هادَگْ‌مانْسَرْتیگ» و «دادیگ»، <مجازاتِ کسی که>* دشمنِ شهریار است و از فرمان‌هایِ وِی سرپیچی می‌کند، کیفرِ مرگْ‌ارزان پیش‌بینی شده است؛ چرایی‌اَش (=دلیلِ این کیفر)، تنها در یک فتوایِ گزیده از «گاهان» این گونه <نوشته‌آمده است>*:

«همانا! آن کَسی که شهریارِ نیکِ من است، بهره‌یِ خواست‌وکام <اَش> می‌باید برآورده‌شود»*[۱] [یسنا، هاتِ پنجاه و یکُم، آیه‌یِ یک (الف)].

به همین گونه، <در زمینه‌یِ>* نگه‌داری از (pad-dāštan=) جهان و <دستْ‌آوردهایِ پیشینِ>* شهریاران و <نگه‌داری از>* خویشتن(؟)، و، در نظر گرفتنِ آنانی از ایرانیان که دستورْمرد بوده‌اند، و، آن کسانی که فرمانبردارِ ایشان بوده‌اند، <و، داوری درباره‌یِ>* آن دشمنانی که از فرمانِ شهریاران سرپیچی کرده‌اند، <یعنی سرپیچی از فرمانِ شهریارانی>* از ایرانیان که در جایگاهِ دینْ‌دستوری بوده‌اند، و، پاسبانی (dāštan= / نگه‌داری) از جهان و خویشتن و دارایی‌هایِ اینْ‌جهانی، <همه و همه، خلاصه،>* در هیچ جاییِ، هیچ زمینه‌ای از چیزی (ciš-iz bahr=) نیست مگر اینکه در «گاهان» بِسانِ گزیده نوشته‌آمده باشد [یا: مگر اینکه در گاهان نشانه‌ای از آن یافت‌شود]؛ این است که، چراییِ رازِ <گفتارهایِ سپندِ>* «هادَگْ‌مانْسَرْتیگ» و «دادیگ»، در خدا-گفتِ «گاهان» گشوده‌خواهدشد.

<نگاه کنید به>* این آیه‌یِ گزین‌گویانه‌یِ «گاهان»:

«همانا! بر آن کَسِ راستْ‌رفتار، هیچ تباهندگی‌ای فرانخواهدرسید» [یسنا، هاتِ بیست و نُهُم، آیه‌یِ پنج (الف)].[۲]

رازِ <اینِ آیه‌یِ «گاهان»>* در <آیه‌ای از گزارشِ پهلویِ>* «هادَگْ‌مانْسَرْتیگ» گشوده‌خواهدشد (paydāgīh=) آنجاکه می‌فرماید:[۳]

«راستی، آنچنان مرد را یاری‌می‌دهد، گُفتی که هزار هنگ سپاه <به یاری‌اَش شتافته‌اند>.

به گونه‌ای که، راستی را، <که همان>* میانه‌رَوی است، به خویشتنِ خویش (andar-xwadīh= / بالذّات)، دارایِ هیچ آشوبی نیست؛ و اینکه تباهندگی <در ترازِ راستی>* از بیرون <سرمی‌رسد؛ این نکته در آموزه‌هایِ دین>* پیداست.

همچنانی که انجامِ فریضه‌ها <، ما را>* از سه گونه سرشکستگی <- برونی>* (ērangīh= / خواری)[۴] در امان می‌دارد: <نخست، خواری>* در برابرِ دشمنان، و <دودیگر،>* گزندرسانی‌ای که بر آن است[۵] و <سومی، که>* برتر از همه است <..............>*.

از این روی، «گاهان»، <که گُشاینده‌یِ>* دانشِ مینُوانه است، <از دو تایِ دیگر>* سَر است (abar=)؛ «هادَگْ‌مانْسَرْتیگ»، <پلّه و پایه‌ای>* میانین دارد؛ «دادیگ» فرودتر <از آن دو تایِ دیگر>* است.[۶]

به پویه‌یِ دانشی بودن <- این سه دینْ‌نامه،>* خدا-گفت‌هایِ «گاهان» در نسبتِ با گفتارهایِ «دادیگ» و «هادَگْ‌مانْسَرْتیگ» گواهمندی دارد؛ و، گفتارهایِ <سپندِ>* «هادَگْ‌مانْسَرْتیگ» و «دادیگ» در سنجِشِ با خدا-گفت‌هایِ «گاهان»، سزاوارانه، گُشاینده <یِ معناهایِ ژرفِ>* «گاهان»اند.

یادداشت‌ها

۱-سخنِ اوستا، در هاتِ پنجاه و یکُم، آیه‌یِ یکُم این است:

vohū. xšaθrəm. vairīm. bājəm. aibīzairištəm. vīdišəmnāiš. īwāčit. ašā. aṇtarəčaraitī.

جلیلِ دوستخواه، در جایگاهِ راستگوترینِ گزارنده‌هایِ اوستایِ اوستایی، آیه‌یِ اوستا را چنین

گزارده‌است:

ای مزدا!

«شهریارِ مینُویِ» نیکِ تو ــــ شایان‌ترین بخششِ آرمانی در پرتوِ «اَشه» ــــ از آنِ کسی خواهد شد که با شورِ دل، بِهترین کردارها را بجای آورد.

گزارشگرِ پهلویِ اوستا، این آیه را چنین برگردانده است:

ō-m ōy ī wēh xwadāy, kāmag bahr abar-barišnīh [kū *bahr ō ōy kas daham kē xwadāy ī nēk abāyēd].

سنجانا، گزارشگرِ دینْ کرد به انگلیسی، این آیه را این چنین برگردانده است:

The Lord of the Goodness is the bestower of superior rewards...

دومناش، مترجمِ فرانسویِ کتابِ سومِ دینْ کرد، این گونه معنا کرده است:

«Au bon roi j'apporte la part de choix»

معنیِ ترجمه‌یِ دومناش این است:

برایِ پادشاهِ خوب، من بازمی‌آورم سهمِ انتخاب را.

ما (=گزارشگرِ کنونی)، سخنِ پهلوی را این گونه درمی‌یابیم:

«همانا! آن کَسی که شهریارِ نیکِ من است، بهره‌یِ خواست‌وکام <اَش>* می‌باید برآورده‌شود».

عبارتِ درنظر، دوباره، در کتابِ نهمِ دینْ کرد، کرده‌یِ بیستُم، بندِ هفتُم، بازنویسی می‌شود؛ نک:

→ MD (811.11-13): ā-mān ōy ī weh-xwadāy, ...

۲-سخنِ اوستا، در هاتِ بیست و نهم، آیه‌یِ پنجم این است:

nōit. ərəvāčiiōi. fračiiāitiš. nōit. fšuiieṇtē. drəguuasū. pairī.

جلیلِ دوستخواه، گزارنده‌یِ راست‌گفتارِ اوستا، این آیه را چنین گزارش کرده‌است:

«ای مزدا!

هرگز، پارسایان و راهبرِشان را از دُرُوَندان، آسیبی [مرساد]

گزارشگرِ پهلویِ اوستا، این آیه را چنین برگردانده است:

«hād! kū nē, ōy ī rāst-rawišn, frāz-abesīhišnīh» [Y 29. 5(a)].

سنجانا، گزارشگرِ دینْ کرد به انگلیسی، این آیه را این چنین برگردانده است:

whoever walks truthfully (rightly), to him no evil will reach in the time to come.

دومناش، مترجمِ فرانسویِ کتابِ سومِ دینْ کرد، این گونه معنا کرده است:

«pour celui qui marche droita, il n'y aura point de destruction»

معنیِ ترجمه‌یِ دومناش این است:

برایِ کسی که به راهِ راست می‌رود، وجودنخواهدداشت تباهی.

ما (=گزارشگرِ کنونی)، سخنِ پهلوی را این گونه درمی‌یابیم:

«همانا! بر آن کَس راستْ‌رفتار، هیچ تباهندگی‌ای فرانخواهدرسید».

۳-در این بند، با آیه‌ای از «هادُگْ‌مانْسَرْنیگ» ازدست‌رفته روبه‌روایم.

۴-«سه گونه خواری و سرشکستگی» را برایِ عبارتی از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که آن را «sē ērangīh / سِی ئِرَنْگیهْ» خوانده‌ایم؛ درهم‌ریختگیِ عبارتِ پهلوی به گونه‌ای‌ست که مرجعِ «سه گونه خواریِ» درنظر را تاریکْ‌نشان کرده است؛ از این روی، هم، آوانویسیِ بُنْ‌نوشتِ پهلوی از سرِ شک و گمان انجام‌گرفته‌است، هم ترجمه‌یِ آن.

۵-یعنی: «آسیب‌ناکی‌ای که پی‌آمدِ خواری و سرشکستگی در برابرِ دشمنان است».

۶-برایِ بررسیِ پلّه و پایه‌یِ این سه کتابِ ورجاوند، نیز نگاه کنید به همین کتابِ سوم، کرده‌یِ صد وشصت و یکُم، که نویسنده، در بابِ گستره‌یِ جهانی و نیز، دانشیِ آن سه پله و پایه به‌سخن پرداخته‌است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۶۶. دربارهِ سرنشانه‌هایِ بِهْترین زمانه، و، نشانگانِ بدترین زمانه؛ و، دربارهِ بروبارِ هر دو، برابرِ آموزهِ دینِ بهی.

بسانِ گزیده، از نظرِ نشانه<شناسی،>* بِهْترینِ زمانه‌ها، تهذیبِ (=āsnūdagīh / پاکْمانی) خیم<وخویِ>* بیشینه‌یِ مردم در زمینه‌یِ فرهنگ است؛ یعنی: <تهذیب با فرهنگِ>* دینِ ایرانی.

بروبار<ـِ آشکاریِ بِهْترین روزگار،>* ویراستگی و پیراستگیِ زمانه از رهگذارِ دانایی و همه‌یِ هنرها<یِ نهادی / فضائل>* و نیکی و آبادانی و پارسایی و همه‌گونه نیکی و رامشِ گیتیایی-مینَوی است.

رویِ‌هم‌رفته، نشانگانِ (=daxšag / علائم) بدترین زمانه، آلودگیِ <خیم و خویِ>* بیشینه‌یِ مردم در کژروشی، که همان کیشِ یهودی است، می‌باشد.

بروبار<ـِ آشکاریِ بدترین روزگار،>* آشفتگی و زشت شدن<ـِ چهره‌یِ>* زمانه از رهگذارِ بداگاهی و دیگرِ آهوان<ـِ نهادی / رذائل>* و بدکرداری و تنگدستی (škōhīh) و دروج‌گرایی و هر گونه بدی و دردِ گیتیایی-مینَوی است.(۱)

یادداشت‌ها

۱-نویسنده‌یِ این روایت (=۱۶۶)، هنگامِ سخن‌پردازی در بابِ علائمِ بِهْترین زمانه، در بسترِ سخنِ پهلوی، واژه‌یِ «نیشان / nišān» را به‌کارمی‌برد؛ و، هنگامِ بحث از علائمِ بدترین زمانه، واژه‌یِ پهلویِ «دَخْشَگ / daxšag» را به‌کارگرفته‌است.

این دو واژه (=نیشان و دَخْشَگ)، از نظرِ معنایی، برایِ پردازندگانِ این نوع از یزدان‌شناسی (=تئولوژیِ دینِ مزدایی)، دارایِ بارِ اهورایی و اهریمنی بوده است.

نویسندگان، در برخیِ روایت‌هایِ دینْ‌کرد، بارها چنین جداسازی‌ای را به‌کارگرفته‌اند.

۱۶۷. در آموزه‌هایِ دینِ بهی گزارش‌شده است: دروج، آن هنگام که نابودی‌اَش حتمی می‌شود (=bē-abāyēd)، <در نبردِ پایانی،>* سهمگین‌تر می‌نماید.

<هر گونه ستیهندگیِ>* دروجانه، از سویِ <بُن‌وگوهرِ>* دروج به نبردِ آفریده‌هایِ اورمزدی آمده است.

هر اندازه که اورمزدِ جهانْ‌آفرین، در آغازِ آفرینش، هم، از پیروزیِ فرجامینِ آفریده‌هایَش بر <قوایِ>* دروج، و هم، از درهم‌پاشیدنِ سرتاسریِ <قوایِ>* دروج، و هم، از سامان‌یابیِ بایستمندانه‌یِ (=abāyist / حتمی) <نیروگانِ>* خود، هم از، آشفتگیِ پادْابزارِ دروج با دستِ آفریدگانِ نیکوینش، آن گونه که از نیرویِ فرزانگی<اَش> برمی‌آید، آگاه بود، <به همان اندازه، دیو>* دروج، هم در آغاز و هم در میانه<یِ آفرینش>* از فرجامِ تباهنده‌یِ(؟) [یا: از فرجامِ نیست‌ونابودشونده‌یِ] خویش ناآگاه بود.

با نزدیک شدنِ فرجام<ـِ کارِ جهان،>* که بیشینه‌یِ پادْساخته‌ها و پادْابزارهایَش (=ابزارهایِ دروج) آشفته‌می‌شود، <به سببِ>* آگاه‌شدن از نیست‌شوندگی<ـِ حتمی>اَش، آنهم گاهِ پایانی(؟)، به آهنگِ <به‌کار انداختنِ*> تمامیِ قوایَش، به شگفت‌تر نبردی <دست می‌یازد.

این، همان نبردِ پایانیِ شگفتی است که در گزارش‌هایِ دین>* پیداست (=paydāg).

همچنانی که همه‌یِ دشمنان، هنگام <شکستِ پایانی، در اوجِ> ناامیدی(؟)، زورمندتر به‌نبردمی‌ایستند و، همچون آتش، که با نیرومندترکردنِ اخگرهایَش در گاهِ پایانی، <فروزنده‌تر می‌نماید>*.

و، این <نبردِ>* سهمگینانه‌ترِ دروج در هنگامه‌یِ نیستْ‌شوندگی<ـِ فرجامین>اَش، نمی‌تواند سهمگین‌تر از آن دیوْرفتاریِ (=dwārišn)(۱) آغازینَش باشد؛ <دیوْرفتاریِ آغازینی>* که همه‌یِ ابزارهایِ دسترَسَش را سهمگین‌تر بکاربُرد(؟)؛(۲) ولی، از آنجا که در

میانه <یِ نبردِ گیهانی>* ابزارهایِ بسیارَش <هست، و،>* در گذرانِ زمان‌ها، <حتی پیش از نبردِ پایانی، گام به گام، پاذابزارهایَش از او گرفته خواهد شد،>* دیگر باره آرایِش نو نپذیرد.(۳)

یادداشت‌ها

۱-در زبانِ پهلوی، بُنْ‌کنش‌هایِ «دْواریشْنْ / dwārišn» و «دْواریدَن / dwārīdan» نمایانگرِ رفتار و جست‌وخیزِ دیوی و اهریمنی است. در واقع، در آن زبان و آن فرهنگ، راه‌رفتنِ دیوی و دروجی با مصدرِ اهورایی «رفتن» و «دویدن» بیان‌نمی‌شود؛ بلکه کردارها با همان پاذکردارهایِ دیوی با سرواژه‌ها و مصطلحاتِ دیوی بیان‌می‌شود.

صفتِ «دُوال-پا» در گویشِ بروجردی یکی از پاذفرزوه‌هایی است که به اهریمنیان نسبت‌داده‌می‌شود. برابرِ گمان و بازشناختِ ما، پاره‌یِ نخستِ واژه‌یِ درنظر (=دُوال) با بُنْ‌کُنشِ «دْواریشْنْ / dwārišn» و «دْواریدَن / dwārīdan» می‌تواند دارایِ همریشگیِ کهنْ‌زمان باشد.

در گویشِ بروجردی، کُنِشْ‌سامانِ (=قیدِ) «دالاژو-دالاژو» نیز بیانگرِ رفتار و جست‌وخیزِ دیوی و اهریمنی است. بسا که صورتِ آوایی آن در زبانِ پهلویْ «دْواژو» بوده‌است.

۲-با همه‌یِ بیانِ پیچیده‌ای که بندِ پایانیِ روایت دارد، نگریسته و دلآهنگِ نویسنده روشن است: دروج، در آغازِ آفرینش، با آنکه هنوز همه‌یِ پاذساخته‌ها و پاذابزارها در دسترَسَش بود، نبردِ آغازینِ آفرینش را باخت؛ چگونه توانستنی است که در نبردِ پایانیِ جهان برنده بیرون آید؟ آنهم در سامانی که همه‌یِ پاذساخته‌ها و پاذابزارها، مرحله به مرحله، هزاره به هزاره، از دستَش بدرآمده‌است.

۳-به دیگر سخن، اینکه در پایانِ جهان، دروج، نمایان به نبردِ سهمگین است، برایِ لاپوشانیِ بی‌ابزاری‌اَش است که در گذرِ زمان، هزاره به هزاره، از دستَش بدر رفته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۶۸. در باره‌یِ آن جایگاهی که مردم اندیشه‌شان بر آن است و همواره از آن به نیکی یاد می‌کنند؛ و آن جایگاهی که هرگز اندیشه‌شان بر آن نیست و سرِ سوزنی از آن به نیکی یادی نمی‌کنند، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

همانا! مردم، همواره، به «***جایگاهِ سرتاپا نیک و پاک از بدی***» می‌اندیشند و هرگز یاد از آن برنمی‌گیرند؛(۱) و، ایشان (=مردمان) به «***جایگاهِ سرتاپا بدِ تهی از نیکی***» هرگز نمی‌اندیشند و سرِ سوزنی(۲) یادی برآن نمی‌کنند.

«***جایگاهِ سرتاپا نیکِ تهی از بدی***» همان فرازترینِ مانْدْگاه‌هاست؛(۳) و، «***جایگاهِ سرتاپا بدِ تهی از نیکی***» همان بدترینِ مانْدْگاه‌هاست.(۴)

در میانجای این دو جایگاه، مردمِ گیتیْ‌نشین، هم، دارایِ جایی ماندنی اند و، هم دارایِ جایی گذرکردنی.(۵)

<(الف) جایگاهِ گیتیاییِ ماندنی:>*

مانْدْگاهِ ماندنی، همان جایی است که <مردمیْ‌زادگان را>* زاذْبومِ مادری است؛ حتی اگر از بُنیاد، <جایگاهی>* ***کم‌آسایش و آکنده از پتیاره*** باشد.

اگر که <مردمیْ‌زاده‌ای>* از مانْدْگاهِ ماندنی، آن سرزمینی که از بنیاد (=mādagwarīhā / اصالتاً) زاذْبومِ مادری است، به آهنگِ کار یا سود یا هر چیزِ دیگری، به سرزمینیِ دیگر رود، اگر از آن ***جایِ کم‌آسایشِ آکنده از پتیاره*** به آن ***جایِ آکنده از آسایش و کم‌پتیاره*** رود، به بیشترین، یادِشان همیشه باز سویِ آن زاذْبومِ مادری‌شان است، یعنی ***جایگاهِ کم‌آسایشِ آکنده از پتیاره***.

<(ب) جایگاهِ گیتیاییِ گذرکردنی:>*

ماندْگاهِ گذرکردنی، راه‌ها و ماندْگاه‌هایِ دیگرِ کسان است، که حتی اگر **آکنده از آسایش و کمْ‌پتیاره** باشد، <مردمی‌ْزاده>* آهنگ گذر از آن را دارد؛ تا <شاید روزي>* سويِ زادْبومِ خویش بازگردد؛ حتی اگر <آن زادْبوم>* **جایگاهي کمْ‌آسایش و آکنده از پتیاره** باشد؛ <و این،>* به سببِ گرایشِ <نهادین و>* سخت‌وستوار به بوم‌وبرِ خویش است.(۶)

یادداشت‌ها

۱-«وطنِ ما و پدرِ ما، در آن جاست و ما خود از آن جا آمده‌ایم.

سرزمینِ پدر برایِ ما آن جایي است که از آن جا آمده‌ایم؛ و پدر در آن جاست».

فلوطین، اِنئادِ یکُم، رساله‌يِ ششُم، عبارتِ هشتُم.

۲-واژه‌اي را که با تسامح به «سرِ سوزني» برگردانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارش () نوشته آمده است، که خوانشِ نمایین و ظاهريِ آن، «فْرَدُم-ئیز / fradōm-iz» است. شاید سیمایِ هزوارشيِ واژه‌يِ پهلويِ «هَم-بُن-ئیز / ham-bun-iz» باشد. ما با چنین گمانورزی‌اي ترجمه‌يِ خود را پی‌گرفته‌ایم. به‌هرروی نگاه کنید به:

KAPADIA, GPV, 276): (ham-bûnicha) even a little; the least.

و نیز نگاه کنید به سرْنامه‌يِ همین روایت.

۳-«فرازترینِ ماندْگاه‌ها» را برابرِ سختواره‌يِ پهلويِ «پَهْلُم اَخْوان / pahlōm ˣaxwān» آورده‌ایم.

آشکار است که سخنْ گوشه‌اي به گرودْمان، ماندْگاهِ آسمانيِ سرود و نیایش، است.

نگاه کنید به عبارتي از فرزانه‌يِ نو-افلاطونی، پلوتینوسِ رومی:

«وطنِ پدرِ ما، در آنجاست و ما خود، از آنجا آمده‌ایم. سرزمینِ پدر برایِ ما آن جایي است که از آنجا آمده‌ایم؛ و پدر در آنجاست».

اِنئادِ یکُم، رساله‌يِ ششُم، عبارتِ هشتُم.

۴-«بدترینِ ماندْگاه» را برابرِ سختواره‌يِ پهلويِ «وَتُّم اَخْوان / wattom ˣaxwān» آورده‌ایم.

پُر پیداست که سخنْ گوشه‌اي به دوزخِ آکنده از بدی است.

۵-فرازترینِ ماندْگاه‌ها «گرودمان» است.

فرودترینِ ماندْگاه‌ها «دوزخ» است.

گیتی اما هم نشانه‌اي از گرودمان در دِل دارد و هم نشانه‌اي از دوزخ بر پیشانی.

وطن، با همه‌يِ رنج و شکنج‌هایش، زمینه‌سازِ گرودمانِ آسمانی است؛ تبعیدگاه، با همه‌يِ نواخت و نوازشش، باریکه‌اي از دوزخ است.

در این روایت (۱۶۸=)، نویسنده، میانِ گرودمان و دوزخ از یک‌سو و زمین از سويِ دیگر پلي فرازمانی می‌زند.

۶-بخش‌بنديِ جایگاه‌هايِ چهارگانه در جهان در این روایت (=۱۶۸) روشن است؛ نویسنده‌يِ روایت، از چهارگونه مکان نام می‌برد؛ به نظرِ نویسنده، جهان و هر چه در آن است می‌توانند در چهار جایگاه باشند: یا در جایگاهِ به طورِ مطلق آکنده از آسانش و مطلقاً تهی از بیم و پتیاره؛ این جایگاه نمی‌تواند جز گرودمان (=سرايِ سرود و نیایش) جایي دیگر باشد.

یا در جایگاهِ مطلقاً آکنده از بیم و پتیاره و مطلقاً تهی از آسانش؛ این جایگاه نیز نمی‌تواند جز دوزخ باشد.

اما در میانجایِ این دو جايِ فرازین و فرودین، گیتی‌ْنشینان اند که آن نیز بر دو گونه است: یا جایگاهِ کمْ‌آسایش و پُرْپتیاره است؛ حتی اگر زادْبوم باشد؛ یا جایگاهِ کمْ‌پتیاره و پُرْآسانش است؛ که می‌تواند سرزمینِ غربت باشد.

مردمی‌ْزادگان، حتی اگر در جایگاهي کمْ‌پتیاره و پرْآسایش، ولی در غربت، باشند، باز دِل و جان‌شان آهنگِ زادْبوم را دارد حتی اگر زادْبوم، پُرْپتیاره و کمْ‌آسایش بوده است.

گزارشگرِ کنونی، ناگزیر از به‌میان‌نهادنِ چند پرسش است:

آیا این مکان‌ها، سرزمین و دیارِ ازدست‌رفته است؟

آیا ناله‌يِ نویسنده، ناله‌اي در تبعیداست؟

آیا سخنْ گوشه به گیتيِ پر از ستم است؟

آیا این روایت، گزارشگرِ نهاد و روزِ مزداییانِ غریب از وطن است؟

آیا زادْبومِ آکنده از پتیاره و کمْ‌آسایش، ایرانِ پشتِ سر نهاده شده است؟

که به سببِ یورشي و تازشيِ اهریمنانه ناگزیر از پشت کردنِ به میهن شده اند.

آیا جایگاهِ آکنده از آسایش و کمْ‌پتیاره، سرزمینِ هندِ میزبان است؟

که با همه‌يِ آسایشي که به همراه آورده است، باز، یادِ میهنِ پُرْپتیاره از آن خوش‌تر است.

۱۶۹. در بابِ سنجه‌یِ جداسانیِ میانِ نیرنگِ[۱] راستِ ایزدی، <که همان>* آزمایشِ ایزدی و شگفتی‌آفرینی‌اَش است، و، نیرنگِ وارونه‌یِ دیوی، <که همان>* جادوگری و تردستی است، و، در بابِ فن و چاره‌سازیِ آن (=نیرنگِ دیوی)، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

سنجه‌یِ جداسانیِ میانِ «**نیرنگِ (=ادعیه‌یِ) راستِ ایزدی**» که <آزمایشِ سختِ ایزدی و> شگفتیِ‌آفرینی‌اَش نهاده بر آن است، با، **نیرنگِ وارونه‌یِ دیوی** <که>* جادوگری و تردستی <بر آن نهاده‌شده،>* در این است که:

هر آن آزمایشِ سختِ ایزدی و هر آن نیرنگ، <بیش از هر چیز استوار>* بر باورِ ژرفانه به اورمزدِ جهان‌آفرین و فرمان‌هایِ شهریار است.

<که با آن،>* پاکیِ جای و تن و جامه از هرگونه ریمنی (=نجاست) و، <زدودنِ>* گند با هر آن <گیاهِ>* بویمندِ مؤثرِ در گندزدایی که چیره بر دروج است، <همراه می‌باشد؛ و همراه با آن،>* نام بردنِ سپاس‌گویانه‌یِ (=ēzišnīg) یزدان و، به آنجا[۲] بردنِ هر آن چیزهایِ روشن و پاک و خوشبوی که به کارِ ایشان (=سپاس‌گویانِ یزدان) می‌آید است؛ آنهم از رهگذارِ بِـْدینی و دینْ‌سالاری و منِشِ رَهمنانه و راستْ‌گفتاری و پرهیزگاری (=frārōn-warzīdārīh) و نیکْ‌نامی‌ای که همگیِ مردمان را شایسته‌یِ ایزْد<پرستی> می‌کند[۳] و از دیوگرایی دور.

بازگونه<یِ آن، سنجه‌یِ>* **نیرنگِ وارونه‌یِ دیوی**، همان جادوگری و تردستی است؛ <که بیش از هر چیز استوار بر>* ستایشِ اهریمنِ تباهی‌آور است؛ <همراه است با>* پنهان دویدن‌هایِ اهریمنانه؛[۴] <همراه است با>* ریمنی و گندناکیِ جای و تن و جامه، و،

بردوش‌کشیدنِ مرده و آلودگی، و، خُوی‌کردن(؟ ?xūyēnīdan)[۵] که به رنج‌آورنده‌ی ایزد است و، رامش‌زایِ دیوان و، به‌هرزه‌درآییدنِ یزشِ دیو و، در هر کاریِ دیوان را به نام خواندن است؛

<چنین دُش‌آیینی،>* نهاده‌شده بر (=ī pad) دیوپرستی و بددینی و وارونهْ‌اندیشیِ اَکومنانه و هرزهْ‌درآیی (=drō-drāyīdārīh) و وارونه‌کاری و بدنامی است؛ <و، همراه است با رفتارِ>* جادوگرِ بدنهاد <ـِ به‌دوش‌کشنده‌یِ>* مرده و، همه‌یِ دیگر کارهایِ متناسبِ با دیوْپرستی و دور از ایزدپرستی است.

و آنچه که جُداگرِ آن از فن و چاره است، این است:

آزمایشِ سختِ ایزدی، با <حضورِ>* دو پیکارنده‌یِ جداگانه، که انجام دهندگانِ آزمایشِ سختِ ایزدی‌اند <برپامی‌شود>*.

اگر آزمایشِ سختِ ایزدی <از نوعِ>* گرم است، <برایِ نمونه>* اگر رُویِ گداخته باشد، سینه، از آن رُویِ گداخته <نه خواهد سوخت و نه تباهی‌ای می‌پذیرد؛ جز اینکه شخصِ راستْ‌گفتار از آزمایش سربلند و رستگار بیرون می‌آید>*؛ و اگر جا<یِ آزمایش بر رویِ>* زبان است، از همان آتش و جای (=زبان) <هیچ سوزش و تباهی‌ای بر زبان نرسد؛>* و یا، اگر وسیله<یِ آزمایش>* پای است و ابزار<ـِ آزمایش آوندیِ>* پُر از اخگر باشد، باز هیچ سوختن و تباهی و ناکارآمدی بر تن و اندام <دیده‌نخواهدشد،>* جز اینکه شخصِ راستْ‌گفتار <از آزمایش سربلند و>* رستگار بیرون‌می‌آید.[۶]

از نظرِ نشانه‌شناسی (=nišānīgīhā / به‌گونه‌ایِ نشانه‌دار)، <آن کسی که راستْ‌گفتار است، نشانه‌یِ رستگاری‌اَش این است که رویِ>* سینه و زبان و پای حتی اندکی <نشانه‌یِ>* سوختگی <دیده نمی‌شود؛ ولی اگر شخصِ آزمایش‌شونده فریبکارِ دروغ‌گو باشد،>* هر آن <نشانه‌یِ>* سوختگیِ (=گزشِ) «**زاسوداگِ دروج**»، که همان نشانگانِ سرافکندگی است، بر سینه و زبان یا پای <ـِ شخصِ دروغ‌گو>* به‌آشکاری‌خواهدرسید.

در همین زمینه (=بکار بردنِ آزمایشِ ایزدی)، دو گونه شگفتیِ‌آفرینیِ ایزدی برایِ مردمِ باریک‌بین[۷] (=صاحبِ نظر؛ یا: مشاهده‌گران) پذیرایِ دیدن است:

۱. یکی، آن هنگامی است که در <به‌کارگیریِ>* نیرنگِ ایزدی، از آتش <کمک می‌گیرند، و آتش،>* به سببِ پایندانیِ (=pādagīh / استحکام) ماده‌یِ سوزاننده‌اَش، خشکی(؟) [یا: جذام][۸] را می‌زداید.[۹]

۲. و، یکی <دیگر>* معیارِ جداکننده‌ی راستْ‌گفتار از فریبْ‌کارِ دروغْ‌گو است، که <معیارِ>* به‌آشکاری‌رساندنِ رستگارشده از سرافکنده را همراه‌دارد (abar-burdan).

و، هر آن فنّ نیز بر دو گونه است:

۱. <یکی، آن>* هنگامی است که فنّ، به‌رسایی‌وبسندگی (=bowandag)، از سوختن و ناکارآمدیِ اندام‌ها در برابرِ آتش به‌فریادمی‌رسد؛

۲. <یکی دیگر آن>* هنگامی است که فنّ، در برابرِ <سوختن و>* ناکارآمدیِ اندام‌ها در برابرِ آتش به‌فریاد<ِ شخصِ گنه‌کار>* نمی‌رسد؛ همان گونه که در باره‌ی قبادک(؟)(۱۰) فریبْ‌کارِ آشموغ [یا: مسیحی شده(؟)] به‌آشکاری رسید.

یادداشت‌ها

۱-واژه‌ی «نیرنگ» فارسی، پی‌گرفتِ زمانیک و تاریخیِ واژه‌ی پهلویِ «نِیرَنْگ / nērang» است؛ ولی در زبانِ پهلوی، واژه‌ی «نِرَنْگ / nērang» به معنیِ دعا و ذکر و افسونِ نیکِ ایزدی است؛ در فارسیِ امروز واژه‌ی «نیرنگ» به معنیِ حقّه و کَلَک و فریب است.

در زبانِ پهلوی، نیرنگِ راستِ ایزدی به معنیِ ادعیه‌ی راست و درستِ خدایی است؛ نیرنگِ وارونه‌ی دیوی به معنیِ افسون و فریبِ دیوی است. هر چند پژوهشِ ما در دینْ‌کرد نشان از آن دارد که نویسندگانِ این نامه، از این واژه (=نیرنگ) معنایِ دانشوَرانه‌ی آن را نیز درنظر داشته‌اند.

در نظرِ آنان، واژه‌ی درنظر، همان معنایی را داشته است که دانشواژه‌ی «میکانیک» برای رومیان.

در زبانِ عربی، دانشواژه‌ی «حیله» نیز به معنیِ فن و چاره است از این روی در آن زبان، میکانیک را «علمُ‌الحیل» نامیده‌اند. زیرا حیلة و حیله در اینجا دارایِ بارِ معنایی منفی نیست.

در دفترِ چهارمِ این گزارش، کرده‌ی ۴۱۷ اُم، به بحثی واژه‌شناسانه در بابِ همْ‌معناییِ «نیرنگِ» پهلوی و «مکانیکِ» لاتین پرداخته‌ایم.

۲-«آنجا» را برابرِ «اَنوه / anōh» آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که سخنْ‌گوشه‌ای به ایزدکده است.

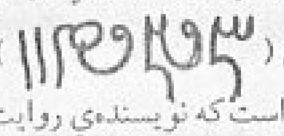
۳-یا: «مردمان را شایسته‌ی <همگوهری با> ایزد می‌کند».

۴-«پنهان دویدن‌های [illegible]» را برابرِ با سخنواره‌ای از بسترِ پهلوی آورده‌ایم، که ما آن را «نیهانیگ‌تُم دُواریشنیه / nihānīgtom dwārišn[illegible]» خوانده‌ایم.

می‌نماید که نویسنده‌ی روایت، به دُشْ‌آیین‌ها و مراسمِ مخفیِ دیوپرستان نظر دارد.

آیا فرقه‌یِ مخفی‌کارِ پذیرایِ نظرِ نویسنده، دسته‌ای از شیطانْ‌پرستان اند؟

آیا دیوانی که در آن مراسم به نام خوانده می‌شوند، خدایانِ فرقه‌ای از هندوان اند؟

۵-واژه‌ای را که «خُیینِدَن / ?xūyēnīdan» خوانده‌ایم و «خوی‌کردن» ترجمه‌کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ () نوشته‌آمده‌است. بسا سخنْ‌گوشه‌ای به برخی پادآیین‌هایِ جادوگری است که نویسنده‌ی روایت آن را اینگونه تعبیر کرده‌است.

واژه‌ی درنظر را می‌توان «هَمْباسْتَن / hambāstan» نیز خواند؛ به معنیِ «فروریختن»، «فروافتادن»، «خراب‌شدن» و مانندِ این. به‌هرروی، نگاه کنید به عبارتی از بُنْ‌دهش، دستنویس ت د ۲، برگْ‌نوشتِ ۲۰۶، خطِ پنجم.

۶-در کهنْ‌نامه‌ی سپندِ تورات، اخبارِ ایام (۲)، کرده‌ی ۳۳، آیه‌ی ۶، عملِ «از آتش گذراندن» زشت‌ترین کارها ست.

در تورات، از آتش گذراندن، رفتاری شیطانْ‌پرستانه، کفرآمیز و ضدِ دینی است؛ و با فالگیری، غیبگویی، سِحر، جادو، جن‌گیری، رمالی و افسونگری برابر است.

همگیِ پادْکارهایِ پیشگفته، در تورات «عملِ شرّ آدمی پیشِ چشمانِ خداوند» نام‌گرفته‌است.

۷-«مردمِ باریک‌بین» را برابرِ واژه‌یِ پهلویِ «نیگِریداران / nigerīdārān» آورده‌ایم؛ ولی بی‌راه نیست اگر نویسنده‌ی روایت، سخنْ‌گوشه به مردمِ شاهدِ مراسمِ آزمایش دارد.

۸-آیا درمانِ خشکی، همان درمانِ جذام است، یا گونه‌ای دیگر از بیماریِ پوستی است؟

گفتنی است که در بُنْ‌نوشت‌هایِ فارسیِ دَری، واژه‌یِ خشکی به جایِ جذام به‌کاربرده‌شده‌است.

۹-چنین می‌نماید که در این بخش‌بندیِ به‌کاربردنِ نیرنگِ ایزدی، دو زمینه فرادیدِ نویسنده است: یکی، زمینه‌یِ پزشکی و کاربردِ آن در درمانِ خشکی است؛ یکیِ هم، به کاربردِ آن در زمینه‌یِ حقوقی / دادشناسیک و کشفِ مجرم نظر دارد.

۱۰-واژه‌ای را که با گمان‌ورزی «قبادک» خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ () آمده است. سنجانا واژه‌یِ در نظر را () خوانده است؛ دومناش، مترجمِ فرانسویِ کتابِ سوم، واژه‌یِ در نظر را (Kartak) خوانده است. بیراه نیست اگر نویسنده، نامواژه‌یِ «قباد» را از سرِ تخفیف و ریشخند، «قُبادَک» خوانده‌باشد.

در تجاربُ‌الامم ابنِ مِشکَویه، بُنْ‌نوشتِ عربی، ص ۹۰ – ۹۱، از سوءِ تدبیرِ قباد زمانِ ظهورِ مزدک، و، گرایشِ وی‌به مزدک، یادکردِ حیله‌یِ خواهرِ قباد در خلاصیِ او از زندان، و، سببِ هلاکتِ

قباد، و، اباژگرایی (=کمونیزم) مزدکی‌ها، تجمعِ برزنیانِ بندگسیخته گرداگردِ مزدک و مانندِ این، با گزارشِ استوارنده‌ای روبه‌رو می‌شویم.

در بُنْدَهِش، دستنویسِ ت د ۲، برگْنوشتِ ۲۳۲، خطِ دوم نیز با واژه و نگارشِ قبادک روبه‌رومی‌شویم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۷۰. در بارهٔ <اندازهٔ>* مهرِ پدران بر فرزندان، و، کاست و افزودی که بر آن <مهر>* است، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

برابرِ آموزهٔ دینِ بهی، به‌گونه‌ای همه‌گیر، مهرِ پدران بر فرزندان، از زمانِ زادن تا به هشت سالگیِ فرزند روبه‌فزونی است (=wēš)؛ <مهرِ>* مادران <نیز>* به همین اندازه، زی (=ō / به‌طرفِ) دوسالگی و سه‌سالگی پس از <دورانِ>* شیردادنِ به فرزندان، به سببِ پاکْمانیِ [یا: عاری بودنِ فرزند] از گناه روبه‌فزونی است (=wēš)؛ زیرا که نوزاد تا رسیدنِ به پایانِ (=spurrīgīh) هشت‌سالگی، حتی ذره‌ای (=ham-bun-izˣ) گناه بر گردنَش (=بر ذمّه‌اَش) نیست.

پس از آن (=از هشت‌سالگی به بالا)، همواره از <میزانِ>* آن مهر ـــ درست، به اندازهٔ گناهِ فرزند ـــ کاهیده‌خواهدشد.

<ولی،>* از کوشاییِ روبه‌فزونِ فرزند، که بنیاده‌شده بر فرهیزش <و آموزِش>* بایستمندِ پدر است،(۱) و، با خداترسی‌ای (=tarsagāhīh / تقوی) که از محیطِ پدرانه <بهره می‌برد،(۲) مهرِ کاستی‌گرفتهٔ پدر>* دیگر باره سربه‌افزایندگی خواهدگذارد؛ و <فرزند،>* بر پایهٔ دستْ‌آوردهای خویش،(۳) و از رهگذارِ فراهمْ‌آوریِ رساوبسندهٔ فرهنگ و پختگیِ فرهنگی و خداترسی، مایهٔ رامشِ پدر را فراهم‌خواهدآورد.

<با این کوشایی‌های فرزند در فرهیختگی و دوریِ از گناه،>* مهرِ پدر بر فرزند دیگرباره به بالاترین پلّه‌وپایه‌ای که زمانِ نوزادی (=aburnāyag / نابالِدگی) وَرا بود، خواهدرسید.(۴)

از آنجا که نوزادِ نبالیده دارایِ بینِشِ مینُوانه (=دیدنِ حقیقتِ مینَویِ چیزها) است، و می‌گویند که دیوان <دست‌اندرکارِ>* ربودن <ـ آن بینشِ پاکِ مینَوی‌اَند،>* برایِ همگیِ مردم، <در زندگیِ زمینی، امکانِ> به‌کناریِ نهادنِ هرزه‌گویی‌هایِ(؟) دیوی هست؛ و <از آنجا که زندگی و>* کردوکارِ همهٔ مردم رَه‌سویِ پیری می‌برد (=frāz zarmānīh)، پیش از آن،(۵) از راهِ

سرکوبِ سرتاسریِ دروج، که برای شخص (=tan) پاکی <ـِ روان به‌همراه‌دارد، مردم>* می‌توانند با بهره‌گیری [از] آگاهی‌ها و کردارهایِ فرآراسته‌یِ استوار بر <آموخته‌هایِ>* دینِ مزدایی، دوباره <به آن بینشِ مینَویِ ازدست‌رفته>* رسند (=دست یابند).(۶)

یادداشت‌ها

۱-«که نهاده شده بر فرهیزش و آموزشِ بایستمندِ پدر است» را برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ «پَد پید اَبایِشنیگ فْرَهنگ / pad pid abāyišnīg frahang» آورده‌ایم. جز آنچه که ترجمه کرده‌ایم، معنایِ درستْ‌نمایِ دیگری به نظرِ ما نیامد.

۲-«که از محیطِ پدرانه <بهره می‌برد>*» را برابرِ «ئیش اَنْدَر پید سامان / ī-š andar pid sāmān» آورده‌ایم.

۳-«بر پایه‌یِ دستْ‌آوردهایِ خویش» را برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ «پَد دَسْتْ خْوِش / pad dast xwēš» آورده‌ایم. به‌نظرمی‌رسد نویسنده از دست‌آوردها و کوشایی‌هایِ آگاهانه‌یِ فرزند در دوریِ از گناه و انجامِ کارهایِ شایسته پس از سنِ بلوغ سخن‌می‌راند.

به دیگر سخن، زیرِ هشت‌سالگی، بی‌گناهیِ فرزند بروبارِ کوشایی‌ها و دست‌آوردهایِ آگاهانه‌یِ وی نیست.

۴-یکی از آموزه‌هایِ سخت‌وسُتوارِ دینْ‌کرد، هم‌آوایی، هم‌راستایی و هم‌آهنگیِ فرهیختگی و دوریِ از گناه است.

در دبستانِ دینْ‌کرد، هیچ فرهیختگی‌ای جدایِ دوریِ از گناه، نه شدنی و نه پذیرفتنی است.

۵-«پیش از آن» را برایِ سخنواره‌یِ «پِش-ئیز ئَز آن / peš-īz az ān» آورده‌ایم؛ بازگشتگاهِ «آن / ān» در این سخنواره‌یِ پهلوی برایِ ما روشن و شناخته نیست. آیا پیش از آنکه دیوانْ زمانِ ربودنِ بینشِ مینَویِ نوزادِ نبالیده را بیابند؟

یا پیش از رسیدنِ به مرگ؟ مرگی که فرصتِ تهذیب و پاک‌گردانیدنِ روان از گناه را از آدمی برمی‌گیرد.

۶-آنچه که ما از این بندِ پایانی درمی‌یابیم این است:

مردمْ‌زادگان، به گونه‌ای خدادادی، دارایِ بینشِ مینَوی اند؛ بینشِ مینَوی‌ای که از آغازِ زادنْ مردمْ‌زادگان را توانا به دیدنِ حاقِّ واقعِ چیزها می‌کند.

مردمْ‌زادگان، حتی تا هشت‌سالگی آن بینشِ مینُوانه را نگه‌داری می‌کنند.

دیوان ولی دست‌اندرکارِ ربودنِ آن بینشِ مینَوی اند و بسا بدین کار دست یابند؛ ولی مردمْ‌زادگان، گام‌به‌گام در فراروندِ رفتنِ سویِ پیری، از رهگذارِ سرکوبِ قوایِ دروج، با بهره‌گیری از دانشِ دینِ مزدایی، دانشی که راهِ پاکیِ تن و جانِ مردمان را می‌آموزاند، در همین جهانِ خاکی، دیگرباره توانا به دست‌یابی به آن بینشِ مینَویِ ازدست‌رفته‌اند.

۱۷۱. دربارهٔیِ پاداشِ پارسایان و کیفرِ <برخیِ گناهانِ>شان؛ و، کیفرِ تبهٔخویان و پاداشِ <برخیِ کرفه‌ها>شان، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

پاداش، <چیزیِ نیست جز>* نکوداشتِ (=šnāyišn) برخاسته از کرفه.

کیفر، <چیزیِ نیست جز>* دردیِ برخاسته از <خودِ>* بزه.

برابرِ آموزانِشِ دینِ بهی، در جهانِ مینَوی،(۱) حتی سرِ سوزنی (=ham-bun-iz) کرفه یا گناهِ هر کدام از خویشکاری‌ها<یِ انجام‌گرفته یا نگرفته‌یِ ستودگان و بَغانِ مینَوی>* که بر <گردنِ>شان است، بر کرفه پاداش و، بر گناه<ـشان>* کیفر می‌رسد.

پاداشِ تبهٔخویان برابرِ کم‌ترین کارِ ثوابی که در زمین از ایشان سرزده‌است، پیش از گذر<ـ از پلِ داوری، به اندازه‌یِ همان کرفه،>* از کیفرِ آنان کاسته‌می‌گردد(؟ wardišnīg?)؛ <مانده‌یِ>* کیفرِ دوزخیانه را تا برپاییِ جهانِ بازپسین <می‌شکیبند>*

کیفرِ پارسایان برابرِ کم‌ترین گناهی که از ایشان در جهانِ مادی <سرزده‌است>* بر گردنِ آنان است؛ و از <میزانِ>* پاداش <ـِ کرفه‌هاشان>* پیش از گذر<ـ از پلِ داوری>* به اندازه‌ای که با آن، روان، از گناه<ـِ انجام‌گرفته>* پاک شود، <از کرفه‌هاشان کم خواهد شد؛>* زنده و جاوید (=uštānišnīh*)(۲) سویِ آن مانْدگاهِ برترین <می‌شتابند؛ پاسخِ مانده‌یِ>* پاداش‌شان بهشتِ جاودانه خواهد بود.(۳)

<از آنجا که>* جهانِ مادی، دُوَمینه‌یِ (=pačēn / رونوشت / روگرفت / المثنی) جهانِ مینَوی است،(۴) پاداشِ کم‌ترین کرفه‌ای، و، کیفرِ کوچک‌ترین گناهی گزارده‌خواهدشد (=dahišnīg)؛ <این است>* رازْگشاییِ دینِ مزدایی.

و، کیفرِ گناهِ پارسایان، به آشکاری و برابرِ روشِ(؟) بِهْدینی در همین جهانِ مادی گذارده خواهد شد (=wizārišn)؛ و پاداشِ کرفه‌های‌شان، بر ایشان در جهانِ <پسین و آینده‌یِ>*

مینَوی، به گونه‌ای که <زمینه‌یِ آن را>* در یاد آورند (ayāsišnīh?) خواهد رسید. و به برخی از آن <پاداش>ها در جهانِ مادی نیز دست می‌یابند، و، بدین سبب در خرسندی اند.

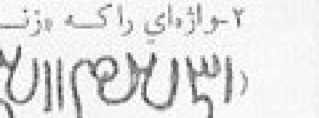
کیفرِ گناهِ تبهٔخویان، آنهم به گونه‌ای ناخرسندانه، در <جهانِ مادی،>* گذارده نخواهد شد؛ ایشان (=تبه‌خویان)، در آن جهانِ مینَوی، به سببِ چیرگی <ـِ گناه>* و گرفتاری‌ای که بر آن است، باربُردار<ـ کیفر می‌شوند.

شخصِ گنهْبار،>* در جهانِ مینَوی هیچ یادیِ از پاداش و نکوداشتِ نیکی <های انجام‌نداده>* ندارد؛ و، آزورانه برایِ خویش در جُست‌وجوی <ـِ کرفه و پاداش است>*.(۵)

یادداشت‌ها

۱-از آنجا که نویسنده‌یِ روایت، در بندِ پنجُم، جهانِ مادی را نسخه و دومینه‌یِ آفرینشیِ جهانِ مینَوی می‌داند، پس روشن است که در این بند (=بندِ دوم)، به دادوآیینِ (=قانونِ) جهانِ مینَوی نظر دارد.

در واقع، معنایِ بحث این است: چون قانونِ پابرجایِ جهانِ مینَوی این است که هر گونه دوری‌جُستن از خویشکاریِ آفرینشیِ یکیِ از ستودگانِ مینَوی، و یا هر گونه خویشکاری‌شناسی از سویِ آنان به همان اندازه کیفر یا پاداش دربردارد، و چون جهانِ مادی رونوشتِ جهانِ مینَوی است، پس، هر کرفه یا هر بِزه‌ای در جهانِ مادی، در پیرویِ از سرنمونِ مینَویِ خود، می‌باید پاداش یا کیفر بیند.

۲-واژه‌ای را که «زنده و جاوید» ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ () آمده است. نوشت‌وخوانِدِ پیشنهادیِ ما برایِ قرائتِ واژه‌یِ درنظر، کوششیِ گمانورزانه است.

۳-این عبارت را اینگونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«پاداشیِ بهشتیانه و جاودانه آن‌شان است».

۴-«جهانِ مادی دُوَمینه‌یِ (=pačēn / رونوشت / روگرفت) آفرینشیِ جهانِ مینَوی است» را سرتاسر، برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ زیر آورده‌ایم:

ud gētīg-iz 'mēnōg pačēn dahišnīh'.

خواننده‌یِ فرزانْپژوه می‌تواند رگه‌هایِ اندیشه‌یِ مینُوگِروانه‌یِ (idealistic) افلاطونی را در

این بند پی‌گیرد.

نگاه کنید به عبارتی از فرزانه‌یِ نو-افلاطونی، پلوتینوسِ رومی:

«عالَمِ مادی، تعبیرِ برونیِ <امرِ>* معقول است و، محسوس و معقول همیشه به هم پیوسته‌اند؛ اولی (=عالَمِ محسوس) به فراخورِ قابلیت‌هایِ خود، رونوشتِ دومی (=عالَمِ معقول) است.

اِنّئادِ چهارُم، رساله‌ی هشتُم، عبارتِ ششُم.

۵-«آزورانه برایِ خویش در جُست‌وجوی <ــِ کرفه و پاداش است>*» را برابرِ «اَزْوَریگ پَد خْوِش خْواهیشنیه / āzwarīg pad xwēš xwāhišnīh» آورده‌ایم.

آیا نوشتارِ پهلوی، آسیب‌دیده و کاسته و نارسا به دستِ ما رسیده است؟

آیا شخصِ گنه‌کار، در جُست‌وجویِ خویشتنِ خویش یا رحمتِ ایزدی است؟

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۷۲. در بارهِ <نسبت دادنِ موضوعِ>* پتیارگی به جهانْ‌آفرین، و اینکه آیا موضوعِ شر(؟) <در جهان وجودِ خارجی دارد>* یا نه، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.[۱]

خواست (=kām / اراده / مشیّت) و فرمانِ جهانْ‌آفرینْ باورِ جانانه‌یِ تک‌تکِ مردمان به دینِ بهی است.[۲]

و اگر همگیِ مردمِ جهان به باوری از بُنِ جان به دینِ بهی رسند، اهریمن نیست‌ونابود خواهد شد؛ همه‌یِ آفریده‌هایِ نیکو به <نهشیِ>* تهی از پتیاره و، <نهشیِ>* پاک‌وناب و سرتاسر شادْخواری خواهند رسید؛ <این است فرجامِ>* داناییِ دینِ بهی.

هر آن باورِ ژرف به دینِ بهی، بیش از هر چیز آن کسی را <سزد که>* در پرس‌وجویِ آگاهی‌هایِ <بنیاد شده بر>* دینِ بهی است.[۳]

گناهکار، به سببِ <همراهی با>* تبهْ‌خوییِ بی‌اندازه‌یِ اهریمن بر آفریده‌ها، <با گناهکاری‌هایَش باعثِ>* زخم و دردِ آفریدگان است؛ و نیز، با سرپیچی‌اَش از کام و فرمانِ جهانْ‌آفرین، <به مانندِ اهریمن، او نیز>* در کارِ پتیارگی بر آفریده‌هایِ جهانْ‌آفرین است.[۴]

<آن دسته از>* کیشداران که <اعتقادِ زیر، یعنی:>*

«در برابرِ هستیِ جهانْ‌آفرین، چیزیِ به نامِ پتیاره وجود<ــِ خارجی> ندارد»،*

<باوریِ بنیادین از>* کیشِ ایشان است، <با این ادعا، به نتیجه‌یِ تبه‌خویانه‌یِ زیر می‌رسند: بدین معنا که:>*

«سرپیچی‌کننده از خواست و فرمانِ جهانْ‌آفرین، <یعنی فردِ>* گناهکار، در گیتی وجودندارد؛ و اگر <هم باشد، به سببِ کارهایِ گناه‌ورزانه‌اَش، شخصِ>* گناهکار می‌باید پاداش شود و شایسته‌یِ کیفرنیست».

<نتیجه‌یِ اعتقادِ این دسته از کیشداران این می‌شود که گنه‌کار، در گنه‌ورزی‌هایَش>* نه تنها از خواست و فرمانِ جهانْ‌آفرین سرپیچی نمی‌کند، بلکه برابرِ خواست و فرمانِ ایزد رفتارکرده‌است، و

در <آن کاری که به آن>* گناهکاری <می‌گویند،>* می‌بایدش مزد داد و سزاوارِ کیفر نیست.

اگر که <دسته‌ای دیگر از کیشداران، در درستْ‌نمایاندنِ گناهِ گناهکاران،>* مدعی شوند که: «**گناهکاران، <در گناه‌ورزی‌هایِ‌شان>* نه از فرمانِ جهانْ‌آفرین، که از خواستِ او سرپیچی کرده‌اند**» (=kām spōzēnd dādār)،(۵) <اینان نیز به این باورِ نادرست کشیده‌خواهند شد که:>* فرمان‌هایِ جهانْ‌آفرین با خواست <ـِ راستینِ>* او از بنیاد ناسازگار (=hambasān / متناقض) است.

و <با این ادعاء کیشدارانِ نامبرده،>* به جهانْ‌آفرین نسبتِ فریبکاری می‌دهند و <فروزه‌یِ>* یزدانی را از او برمی‌گیرند.

یادداشت‌ها

۱-ارسطو، و به پیرویِ از او پورِ سینا، و به پیرویِ از پورِ سینا، شیخِ اشراق، و نیز صدرایِ شیرازی، همگی، منکرِ وجودِ شر و مادّه‌یِ شر در عالم‌اَند. ارسطو بارها بر این نکته خامه می‌فشرد که: «شرّ، جدایِ از اشیاءِ جزئیِ مفرد، هیچ گونه وجودِ خارجیِ دیگری ندارد»؛ برایِ دنبال‌کردنِ نظرِ ارسطو، نگاه کنید به فرزانْ‌نامه‌یِ گران‌ارجِ «متافیزیک / متاگیتیک»، کتابِ نهم (=تتا)، فصلِ نهم.

۲-بندِ نخستِ این روایت را به گونه‌یِ زیر نیز می‌توان ترجمه کرد:

باورِ ژرفانه‌یِ هر کس به دینِ بِهی، <بنیادشده بر پذیرشِ>* کام و فرمانِ جهانْ‌آفرین است.

۳-معنایِ این بند روشن است:

هر گونه اعتقادِ قلبی به دین، می‌باید تعلقِ جانانه‌یِ خود را از دانش و آگاهی به‌دست‌آورد.

۴-این عبارت را اینگونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

<شخصِ گنه‌کار با واداشتنِ>* آفریدگان در سرپیچی از کام و فرمانِ جهانْ‌آفرین، در کارِ پتیارگی بر خودِ جهانْ‌آفرین نیز هست».

۵-نظرگاهِ نویسنده‌یِ روایت در این بند برایِ ما روش و شناخته نیست؛ یعنی دانسته نیست کدام دسته از کیشداران بر این اعتقاد اند که: «**گناهکاران، درگناه‌ورزی‌هایِ‌شان، نه از فرمانِ جهانْ‌آفرین، که از خواستِ او سرپیچی کرده‌اند**».

به هر رو، این گزارش، همه‌یِ آن چیزی است که ما از این عبارت دریافته‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۷۳. در این نکته که، ریشه از میوه و، میوه از ریشه <شناخته‌می‌گردد، برابرِ>* آموزه‌یِ دینِ بِهی.

از نظرِ <بحثِ>* هستی، <پیدایشِ>* ریشه پیدا از میوه است.

و <اما درباره‌یِ>* چونیِ (=کیفیت / ماهیت) ریشه: برایِ نمونه رویدنی‌ها (=رُستنی‌ها / گیاهانِ دارویی):

که در رویشِ ویژسته‌یِ خود، <از نظرِ>* گونه (=نوع)، به نیک‌سرشتی و بَدسرشتی، <از نظرِ>* بُویمندی، به خوش‌بویی و گندناکی، <و از نظرِ>* چشایی، به خوشمزگی و بدمزگی، <و از نظرِ>* زور <ـِ سرشتی>(؟) به <دارنده‌یِ خاصیتِ>* درمانی و زهری، <بخش‌کرده‌می‌شوند و>* آشکارمی‌شود از کدام تخمه و هستی و چونی اند.(۱)

<نه تنها رُستنی‌ها،>* بلکه در باره‌یِ همه‌یِ هستندگان، بروبار از چونی (=čeīh / کیفیت) شناخته می‌شود (=windišn / بدست‌می‌آید)؛ و مانندِ دانه‌یِ(؟) رُستنی‌ها، از رهگذارِ آنی که بر آن است و از آن است، <شناخته می‌شود که از کدام>* بُن و تخمه اَند.

از این روی، اگر <ادعایِ ناراستِ زیر پذیرفته گردد که:>*

بدآگاهی‌هایِ بدآگاه و گنه‌کاری‌هایِ گنه‌کار اندر جهان، که آشکارا با دانایی‌هایِ دانا و کرفه‌هایِ کرفه‌کار آمیخته است، تنها برآمدِ یک بُن <وگوهر> است و همْ‌بُن اَند، <نظرگاهی>* مانندِ کیشِ یهودی <خواهد شد که به ناراستی آموزش‌می‌دهد:>* «*ذاتِ دانایی و ناآگاهی همْ‌بُن اند و از یک بُن <وگوهر>*»، ـــ آنی راکه <از نظرِ ما مزدائیان>* بودنْ نشاید.

<در دید و باورِ ما مزدائیان،>* آن ذاتی که به خویشتنِ خویش داناست، با آن ذاتی که به خویشتنِ خویش بدآگاه است یکی نمی‌باشد؛ به‌آشکاری، آن بُن <وگوهری>* که بدآگاهی از آن ریشه‌می‌گیرد، تنها می‌تواند خود، بدآگاه باشد؛ و <آن بُن‌وگوهری که دست به>* بزه‌کاری می‌زند تنها می‌تواند خودْ بزه‌کار باشد؛ و نیازست از سْپندارْمینویِ پاک‌وتاب باشد؛ بلکه آن ژدارْمینو است <که بُن‌وگوهرِ همه‌یِ بدی‌هاست>*.

یادداشت‌ها

۱-بی هیچ گمانی با بحثِ «وجود و ماهیت / هستی و چونی» روبه‌رو هستیم.

یعنی همان بحث و فحصی که فرزانگانِ ایرانی-اسلامی در سده‌هایِ میانه، بیشینه‌یِ کوشاییِ‌ها، کوشندگی‌ها و توانِش‌هایِ خود را صرفِ آناکاوی، واکاوی و فروگشاییِ پرسمان‌هایِ آن کرده‌اند و از این نظر، از هُمالان و همتازانِ (=رقیبانِ) فرزانه‌یِ باختریِ خود بسیِ پیش افتاده‌اند.

با وارسیِ آموزه‌هایِ فراگفته شده در روایت‌هایِ دینْ‌کرد، به‌ویژه بحثِ روشن کرده‌یِ ۱۰۹ اُم و کرده‌یِ ۱۷۳ اُم (=روایتِ کنونی)، دیدگاهِ اصالتِ مهیّتیِ نویسندگان در رودررویی با اصالتِ وجود به‌آشکاری می‌رسد.

دوباره جایِ آن است از تذکرِ بی‌اندازه شگفت و هوشمندانه‌یِ صدرنشینِ فرزانگان، صدرایِ شیرازی یادکنم که در فرزانْ‌نامه‌یِ پرآوازه‌یِ خود، زیرِ نامِ «دیدنی‌هایِ خداگونه‌یِ چشمِ جان / شواهدُالرّبوبیه»، سخت‌وستوار بر این نکته خامه می‌فشرد که: «*بُنمندیِ چیستی / اصالتِ مهیّت*»، «*دو-بُن‌انگاری / ثنویت*» و باورِ به «*هست‌وبودِ راستینِ گوهرِ تاریکی / تأصلِ ظلمت*» سه گوشه‌یِ یک مثلثِ اعتقادی‌اند.

نکته‌ای که از آماجِ چشم و خِرَدِ تیزبینِ فرزانه‌یِ فرهمندشناس، شیخِ اشراق، به‌دررفته‌است.

خواننده‌یِ پژوهنده‌ای که بحثِ دینْ‌کرد را تا اینجا پی‌گرفته، خود، دریافته است که استوارْکردِ درستیِ هرسه گونْ باورِ پیشْ‌گفته (=اصالتِ مهیت، ثنویت و تأصلِ ظلمت)، فرجامْ‌آهنگِ نویسندگانِ دینْ‌کرد است. مثلثِ اعتقادیِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، در هر سه گوشه‌اَش با دستگاهِ اندیشه‌ورزیِ صدرایِ شیرازی تخالف دارد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۷۴. ۱. درباره‌یِ آزادْکام و نامِ اوستاییِ اَش؛

۲. درباره‌یِ آفریننده‌یِ آزادْکام؛(۱)

۳. <تعریفِ>* کردارِ آزادْکامانه؛

۴. چراییِ تکْ‌ساحتی(۲) نبودنِ آزادْکام؛

۵ - ۶. <یاری‌ده و>* دشمنِ آزادْکام، و <اینکه، یاریْ‌دهندگان و دشمنانِ آزادْکامی>* از سویِ چه کسی اند؟ و از بهرِ چه‌اند؟

۷ - ۸. سود و زیانِ آزادْکامی بر آفریدگان؛

۹. بزرگ‌ترین سودی که از آزادْکامی برمی‌خیزد؛

۱. <ویرایشی که از آزادْکامی بهره‌یِ جهانیان می‌شود،>* برابرِ آموزه‌یِ دینِ‌بهی.

۱. همانا! آزادْکام (=موجودِ مُختار) در گیتی همان مردمیان اند.

نامِ اوستاییِ اَش، «*جانِ اهوراییِ پا به هستیِ مادی گذارده*» است؛ نامَش در <گزارشِ>* زند، «*خداوندِ تَنْمند شده*» است.(۳)

دادوآیین (=dādestān / قانون) خداوند، خداوندگاریِ مردمِ آزادْکام بر خواست‌وکامِ خود است؛ و، رایْ‌فرمایی و کاربستِ آن <آزادْکامی>* بر دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیاییِ‌ای که چونان خودِ

وِی بر خواست‌وکامِ خویش خداوندی ندارند (=nē........hēnd)؛ <یعنی: فرمانْ‌فرمایی بر دیگرِ آفریدگانی>* که <از نظرِ رایْ‌فرمایی بر خواست‌وکامِ خود>* چونان مردم نیستند (=nē .....čiyōn ....mardōm).

حتی یکیِ از اینان (=دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی) هم بر جانِ خویش فرمانْ‌فرمایی ندارد؛(۴) فرمانْ‌فرماییِ‌ای از گونه‌یِ مردم بر آنان.

هر آن <هستومندِ آزادْکامِ>* تنْمند شده، از ستودگانِ مینَوی جداسانی دارد؛(۵) از آن رو که ستودگانِ مینوی نیز <به بوبه‌یِ بهره‌مندی از جانِ اهرایی،>* خداوندگارانیِ <آزادْکام>* ــ ولی نه تنمندشده ــ اند.

۲. آفریننده‌یِ (=مُجریِ / راهْ‌اندازِ) آزادْکامی <در جهان،>* اورمزدِ جهانْ‌آفرین است.(۶)

۳. کردارِ آزادْکامانه <یعنی:>* خداوندگاریِ مردم بر خواست‌وکامِ‌شان در پذیرفتن یا نپذیرفتنِ کرفه یا گناه.

۴. چراییِ اینکه، جهانْ‌آفرین، مردمان را نه «تکْ‌ساحتی»، که «*آزادْکام*» آفریده، از بهرِ اُستوانِشِ سپاهِ خویش (=مردمان) است؛ تا که مردمان، به بوبه‌یِ (=rāy) خداوندگاری و زورفرماییِ (=اقتدار) برخاسته از آن خداوندگاری، و از رهگذارِ همین زورْفرمایی، به اَبَر-زورفرمایی برایِ سرکوبِ سرتاسریِ سپاهِ دروج و، دورنگه‌داشتنِ یکپارچه‌یِ دروج از کشت‌وکشتارِ آفریده‌هایِ اورمزدی رسند.

۵ – ۶. <در این نبردِ گیهانی،>* یاری دهندگانش (=یاری رهندگانِ مردمیان) خِرَدِ خدادادی و شنیداریِ (=عقلِ بالملکه و مُستفادِ) ایزدانه و دینِ بهی اند؛ دشمنانش کامه‌پرستی است، <که همستیزنده‌یِ>* خِرَدِ خدادادی است و نیز، بدآگاهی، که همستیزنده‌یِ خِرَدِ شنیداری است، و نیز بددینیِ دروجانه است.

یاری، از سُپَنداژمینو می‌رسد؛ برایِ پذیرفتن، اندیشیدن، گفتن و انجام‌دادنِ کرفه؛ نپذیرفتن، نیاندیشیدن، نگفتن و انجام‌ندادنِ گناه.

دشمنی، از زَداژمینو می‌رسد؛ برایِ پذیرفتن، اندیشیدن، گفتن و انجام‌دادنِ گناه؛ نپذیرفتن، نیاندیشیدن، <نگفتن و> انجام‌ندادنِ کرفه.

۷. سود <ــ آزادْکامی برایِ مردمیان،>* نپذیرفتن، نیاندیشیدن، نگفتن و انجام‌ندادنِ گناه و، پذیرفتن و اندیشیدن و گفتن و انجام دادنِ <آزادکامانه‌یِ>* کرفه است؛ <تا که، آزادْکامانه،>* خویشتنِ خویش را با خداوندگاریِ بر خویش رستگارکند؛ دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی را آنهم با

سروریِ بر آنان از دروج رهایی بخشد.

۸. زیان <ــِ آزادْکامی برایِ مردمیان،>* در پذیرفتن، اندیشیدن، گفتن و انجام دادنِ <آزادانه‌یِ>* گناه و، نپذیرفتن، نیاندیشیدن، نگفتن و انجام ندادنِ <آزادانه‌یِ>* کرفه است؛ <گزینشِ آزادْکامانه‌یِ گناه>* فروغلطیدنِ خود <ــِ مردمِ آزادْکام آنهم>* به سببِ خداوندگاریِ بر خویشتن و، فروغلطاندنِ دیگرِ آفریدگان به سببِ خداوندگاری بر آنان به <دامِ>* دروج است.(۷)

۹. بزرگ‌ترین سودِی که از آن (=آزادْکامی) <برمی‌آید،>* پاک‌وناب شدنِ کامِ آزادانه‌یِ همگیِ مردم به سببِ خداوندگاریِ بر خویشتن و، روی برگاشتنِ از خواست‌وکامِ دروج، که همان <خواست‌وکامِ>* بددینی است، می‌باشد؛ و، روی‌آوردنِ به خواست‌وکامِ جهانْ‌آفرین، که همان دینِ بهی است.

۱. ویراستگی‌ای که بر آن (=آزادْکامی) است، در نپذیرفتن، نیاندیشیدن، نگفتن و انجام‌ندادنِ <آزادْکامانه‌یِ>* گناه است و، پذیرفتن، اندیشیدن، گفتن و انجام دادنِ <آزادْکامانه‌یِ>* کرفه است.

خواست‌وکامِ ایزد، آنهم از راهِ سروریِ درست‌رَوِشانه، نیست‌ونابود شدنِ تازشِ دشمنانه‌یِ اهریمن از آفریده‌ها و، به بی‌مرگی رسیدنِ همه‌یِ آفریدگان و، گِردآمدنِ آنان در پاکی‌ونابی و شادْخواریِ سرتاسری است.

<آن دسته از>* کیشداران که، <اعتقادِ زیر، یعنی:>*

«*بیشینه‌یِ مردمِ آزادْکام، به انگیزه‌یِ پذیرفتن، اندیشیدن، گفتن و انجام‌دادنِ گناه، و، نپذیرفتن، نیاندیشیدن، نگفتن و <انجام> ندادنِ کرفه، در فرجام <ــِ جهان>*، تا به جاودان، دوزخی خواهندبود و هرگز هیچ یک از آنان <از دوزخ>* رهایی نخواهد یافت*»، <باوریِ بنیادین>* از کیشِ ایشان است، <با این ادعا، کارِشان بدانجا می‌کشد که درباره‌یِ>* ایزد، بگویند:

«*آفریدنِ آزادْکامانه‌یِ مردم نه به سودِ مردم بوده‌است، بلکه، سنگین‌ترینِ زیان‌ها*(۸) *را برایِ آنان <در پی داشته است*»؛ پی‌آمدِ باورِ ناراستِ این دسته از کیشداران این است که:>* «*فرجام <ــ کارِ جهان،>* بدی و <خواست‌وکامِ>* زَدارانه برایِ همگیِ آفریده‌هایِ گیتیایی خواهدبود*»؛ <تهمتی که اینان بر ایزد روامی‌دارند این است که،>* می‌گویند: «*ایزد، نه رستگارکننده، که تباه‌کننده‌یِ آفریده‌هایِ خودش است*»؛ <با این فراگوییِ‌هایِ ناراست، فروزه‌هایِ>* یزدانی را از او برمی‌گیرند و به <وی نسبت‌هایِ>* دروجی می‌دهند.(۹)

یادداشت‌ها

۱-«آفرینندهٔ آزادکام» را برابرِ «آزادکام-کردار / āzād-kām kardār» آورده‌ایم؛ معنای نمایین و ظاهریِ آن، «فاعلِ مُختار» است؛ ولی تعریف، دربرگیرندهٔ مردمی‌زادگان و امشاسپندان نیز هست؛ در سامانی که در نوشتارِ توضیحی، بحثِ نویسنده بر سرِ بُنِ آفرینندهٔ نیرویِ «اختیار»، یعنی همان اورمزدِ جهان‌آفرین است.

۲-«تک‌ساحتی» را برابرِ «ئِوْ-آهنگ / ēw-āhang» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم؛ معنایی برابر با «یک-بعدی» و «برنامه‌ریزی‌شده تنها برای یک هدف و آماجِ شناخته و تعیین شده».

نگریستهٔ نویسندهٔ این روایت این است که هر مردمْ‌زاده‌ای، هستومندیِ مُختار و آزادکام است؛ بازگونهٔ آن، دیگرِ جانورانِ زمینی، «تک-ساحتی / تک-بعدی / فرمان‌پذیر از سرشت و برنامه‌ریزی» اند. بحثِ این روایت را بسنجید با خُرده‌سنجی و نقّادی‌های پدیدارشناسانِ سدهٔ بیستمی از انسانِ «تک‌ساحتیِ» امروزی.

۳-برایِ بحثی گزینْ‌گویانه از این معنا، خواننده را بازمی‌گردانیم به همین کتابِ سوم، دفترِ یکُم، بخشِ آوانویسی، کردهٔ شمارهٔ آغازین (=دیباچهٔ هیربد)، زیرنویسِ شمارهٔ یکُم، برگْ‌نوشتِ 32.

ما هر اندازه که پژوهشِ خود را در بابِ دینْ‌کرد دنبال‌می‌کنیم، بیش‌تر متقاعد می‌شویم که واژهٔ پهلویِ «اَخْوْ / axw» می‌تواند یکی از سَرْواژه‌هایِ دبستانِ رازِ مزدایی (=عرفانِ مزدایی) باشد؛ به معنایِ بارقه، پرتو و لَمعه‌ای از جانِ اَهورایی؛ که هستی، همهٔ سرزندگیِ خود را از آن فروغانه (=بارقه) دارد.

حتی در یکی از کرده‌هایِ کتابِ سوم، دانشواژهٔ «اَخْوْ» تعریف‌می‌شود.

DK III. ch 164. sen 1 = MD (178.5-6): hād! ‘mardōm xwēš xwadīh’ ‘abēzag axw’; abar-iz ‘gyān xwadāyīg’ ‘wizīngar xrad’; abar axw, dastwarīg ud āzād-kām;

مردم، به خویشتنِ خویش، بهره‌مند از جانِ اَهورایی (=axw / اَخْوْ) پاک و ویژه‌اند.

همپیوستهٔ (=abar-īz) این جانِ خدایی (=اَخْوْ)، خِرَدِ گزینشگر است؛ <که>* بر جانِ خدایی <ــ مردم،>* صاحبِ دستور و آزادکام (=مُختار) است.

۴-یعنی: دارای قوهٔ خودْآگاهی نیست؛ یعنی، دیگرِ آفریده‌هایِ گیتیایی، هیچ بهره‌ای از جانِ

اهورایی برای خودْآگاهی و در پیِ آن، خداوندگاری بر خویشتنِ خویش ندارند.

۵-سخنوارهٔ در نظر را به گونهٔ زیر نیز می‌توان گزارش کرد:

هر آن <هستومندِ آزادکام>* تَنْمند شده را می‌باید از ستودگانِ مینُوی جدا دانست (=bē-wizārdan).

۶-«آفرینندهٔ آزادکامی» را برابرِ «آزاد-کام-کردار / āzād-kām kardār» آورده‌ایم؛ «راه‌انداز، کارگزار، فاعِل و اجراکنندهٔ آزادکامی در جهان» نیز معنا می‌دهد؛ یعنی آن نیرویی که مجریِ آزادکامی در جهان است.

۷-معنایِ سخنوارهٔ درنظر روشن است:

آزادکامی، اگر از آن درست بهره‌گیری نشود، می‌تواند برایِ مردمْ‌زادگان به سببِ فروغلطیِ آزادکامانهٔ آنان به دامنِ گناه، زیان به‌بارآورد. اما این زیان برآمدِ ذاتِ آزادکامی نیست؛ بلکه پی‌آمدِ بهره‌برداریِ نادرست و اهریمنْ‌خواهانه از آن است.

۸-«سنگین‌ترین زیان‌ها» را برابرِ «گرانْ‌تُم زْیان / garāntom zyān» آورده‌ایم؛ چنین می‌نماید که نویسندهٔ روایت سخنْ‌گوشه به دوزخ دارد.

۹-چَمْ‌وَرزیِ (=استدلالِ) پنهانِ نویسندیِ این روایت در خُردهْ‌گیری بر دستگاهِ یزدان‌شناسیکِ دسته‌ای از کیشداران این است که:

خداوندِ خالقِ اراده و اختیار، خود نمی‌تواند اسیرِ خشم و انتقام باشد و انسان‌ها را به سببِ گنه‌ورزی در دوزخیِ سرتاسر رنج و شکنج فروافکند.

آهنگِ خداوند از آفرینشِ انسانِ فاعِلِ مُختار همکاریِ با خداوند در نبردِ گیهانی علیهِ دروج و سپاهش می‌باشد و ساختنِ جهانیِ تهی از رنج و عذاب است نه اینکه انسانِ همکار و شریک و جانشینِ خود را به فرجامیِ اهریمنْ‌خواهانه وعده دهد؛ فرجامِ عذاب‌آلود، خواست‌وکامِ اهریمن است نه خواست‌وکامِ اورمزد.

دید و داوریِ بالا، یکی از شاینده‌ترین ویژگی‌هایِ دستگاهِ یزدان‌شناسیکِ (=تئولوژیکالِ) مزدایی در تقابل با دین‌هایِ سامی است. نمونه‌ای از آن را در این روایتِ گرانسنگ می‌بینیم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۷۵. دربارەیِ گناهانِ <مشمولِ کیفرِ>* مـــــرگ‌ارزان، و ایـــنکه رهـــایيِ از کیفر <ـِ مرگ‌ارزان،>* بر شش گونه است.

همانا گناهانِ <مشمولِ کیفرِ>* مرگ‌ارزان، و، راهِ رهایيِ از این کیفر، بر این شش گونەیِ زیراست:(۱)

۱. یکيِ آن کسي که، خود، خستو و پشیمان از گناه است و بنا به فتوایِ (= /wizīr/ داوری) دیـنْ‌دستور (=مـجتهد) و فـرمانِ شـهریاران مـی‌بایدکشته‌شود (=ōzanīhēd بـه‌قتل‌رسد / ارزانيِ مرگ شود).(۲)

۲. یکيِ آن کسيِ که، دینْ‌دستوران گناه‌اَش را ببخشند؛ <به شرطيِ که>* اندر کارزاریِ با اَنیران (=غیرِ ایرانیانِ دشمن) جان درمیانه‌نهد، و، جان‌نثارانه (=abespārīhā) در نبرد بکوشد؛ در کارزار کشته‌شود؛ <به پوبه‌یِ شهادت،>* روانَش از گناه رهایی می‌یابد و تن‌اَش از گرفتاریِ برخاسته از آن (=گناهِ مستوجبِ مرگ‌ارزان) آزاد خواهد شد؛ <و این در آموزه‌هایِ دین>* پیدا است.

۳. یکيِ آن کسي که، از زادگاهِ آغازینِ خویش با فرمانِ پادشاه ـــ البته به‌خرسندی و، پشیمان از گناه ـــ به آنجایيِ که فرمایندَش ده سال تَرارانده(؟ uškāftag?*) و تبعیدشود؛ و با ده سال تحملِ رنج <ـِ تبعید>*(۳) سزاوارِ آزادی از آن (=مرگ‌اَرزان) می‌شود؛ <این نیز در آموزه‌هایِ دینْ>* پیدا است.

۴. یکـيِ آن کـسـي کـه، بـه سـببِ فـرمان‌نابرداری از شـهریاران سزاوارِ کـیفرِ مـرگ‌شود (=margarzānīhēd / مشمولِ کیفرِ مرگ‌ارزان‌می‌شود)؛ ولی اعلیٰ‌حضرت «شاهنشاه» از آن گـناه <ای کـه مـرتکب شـده>* بـبخشایدَش؛ <بـا ایـن آمـرزش، از کـیفرِ مـرگ‌ارزان>* رهایی می‌یابد.

۵. یکيِ آن زنيِ که، بـه چَم‌وبهانه‌یِ ناپرهیزگاری (=بی‌تقوایی) برابـرِ شـوی، <از بی‌تردامنی،>* مستوجبِ کیفرِ مرگ‌ارزان شود؛ شویَش نیامرزد؛ <تا کیفرِ مرگ‌ارزان نچشد و به قتل نرسد، آمرزیده نخواهد شد؛ این نیز در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.

۶. یکيِ آن کسيِ که، <گناهيِ مستوجبِ مرگ‌ارزان انجام داده، و، پرونده‌یِ او>* در دیوانِ دادگستری (=meh-dādestānīh) در دستِ بـررسی است (=dāštan)، بـرابـرِ فـتوایِ دینْ‌دستوران، آنهم در فراوندِ انجام خویشکاری <شان در صدورِ حکم(؟)،(۴) شخصِ گناهکار مستوجبِ مرگ‌ارزان شناخته شود، ولی، پیش از کیفر کشیدن،>* از گناه توبه‌کند و درگذرد (=بمیرد)؛ در همان سه شبِ اولِ قبر (=sēdōš) <با آن توبه‌یِ پیش از مرگ از عواقبِ گناهَش>* رهایی می‌یابد؛ و روانَش نیز به آرامش خواهد رسید؛ <این نیز در آموزه‌هایِ دین>* پیدا ست.(۵)

یادداشت‌ها

۱-در کتابِ «صد درِ بُنْدَهِش» از نُه دسته مجازات برایِ نُه دسته از گناهان یادکرده شده‌است:

۱. فـرمان، ۲. اگـرفت، ۳. اویـرشت، ۴. اردوشـن، ۵. خُـور، ۶. بازای، ۷. یـات، ۸. تَـناپُهل، ۹. مرگ‌ارزان.

تدوین‌کننده‌یِ کتابِ نامبرده، چند گناهِ مستوجبِ کیفرِ مرگ‌ارزان را برمی‌شمرد.

در ایـن روایتِ از دینْ‌کرد (=۱۷۵) نیز شش دسته از گناهانِ مستوجبِ کیفرِ مرگ‌ارزان برشمرده می‌شود.

دسته‌یِ یکُم، کیفرِ مرگ‌اَرزان، کسي را شامل است که، در دادگاه، خود، خستو به گناهيِ کبیره شود و کیفر چشد.

دسته‌یِ دوم، کسي است که به سببِ ارتکابِ به گناهيِ بزرگ، شایسته‌یِ مرگ شود؛ ولی صاحبانِ فتوی، شهادتِ در راهِ ایران را، در جایگاهِ مجازاتيِ همردیف، برایَش درنظرگیرند.

دسته‌یِ سوم، کسانی‌اند که به سببِ انجامِ گناهيِ «موستجبِ مرگ شوند؛ ولی مجتهد یا شهریارْ مجازاتيِ مشابه و همردیف برایَش درنظربگیرد که آن، شکیبیدنِ ده سال تبعید است؛ به‌شرطيِ که از گناه توبه کند.

سرپیچی از فرمانِ شهریار نیز مجازاتَش مرگ است؛ ولی شهریار، می‌توانَدَش ببخشاید. و با این بخشایش، از کیفرِ مرگ رهایی می‌یابد.

پنجمین دسته، زنانِ پُشت‌به‌شوی‌کُن و رویِ‌نازبه‌دیگری‌کُن اند. که می‌باید پذیرایِ کیفرِ مرگ شوند. سخنوارهِ پایانیِ بندِ پنجم، برابرِ گمان و بازشناختِ ما، دچار افتادگی شده است.

ترجمه و بازسازیِ ما از این عبارت، در سنجش با دیگرِ کارنامه‌هایِ پهلویْ انجام‌گرفته‌است.

معنا و ساختمانِ گفتاریِ بندِ شُشُمْ تاریکْ‌نشان (=مُبهَم) است. از این روی، بازسازی و ترجمه‌یِ ما از این بند نیز گمانوَرزانه است. و جز از آن چه که ترجمه کرده‌ایم، معنایِ درست‌نمایِ دیگری به نظرِ ما نیامد.

۲-معنایِ نمایین و ظاهریِ این بند (=۱) این است که مجرمی خود به گناهِ انجام داده اعتراف کند و مجازاتِ آن گناه مرگ است و مرگ، تنها راهِ پاک شدنِ آن گناه درنظر است و مجرم به قتل رسیده تهی از گناه به جهانِ بازپسین می‌رسد.

۳-«تحملِ رنج <ـ تبعید> *» را برابرِ واژه‌ایِ خوانده نشده از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که ما آن را با گمانمندی «گیلَگ-مِنیشنیه» خوانده‌ایم. در دینْ‌کردِ شُشُم [=(505.11) MD]، با این واژه‌نگارش (=گیلَگ-مِنیشنیه) روبه‌رو می‌شویم.

شاید واژه و نگارشِ درهم‌ریخته و آسیب‌دیده برایِ «گیلَگ-اُوباریشنیه / gilag-<ōbār>išnīh» باشد.

نکته‌یِ دیگر در بابِ این بند (=بندِ ۳) این است که دَه سال تبعید، برابرِ جزایِ کیفرِ «مرگْ‌ارزان» نموده شده است.

۴-عبارتِ «آنهم در فراوندِ انجامِ خویشکاری <شان در صدورِ حکم» را با شک و گمان، برابرِ سخنوارهِ پهلویِ «اَندَر خْوِش‌کاریهْ / andar xwēškārīh» آورده‌ایم.

به سببِ درهم‌ریختگیِ نوشتارِ پهلوی، برایِ ما روشن و شناخته نیست که از فراوندِ انجامِ خویشکاریِ شخصِ گناه‌کارِ موستوجبِ مرگ‌ارزان سخن‌می‌رود یا از انجامِ خویشکاریِ دیوانِ عدالت.

۵-رونمایِ معناییِ سرنامه‌یِ (=تیتر) این روایت این است که درباره‌یِ شش دسته گناهِ مستوجبِ کیفرِ مرگْ‌ارزان (=مجازاتی که مرگ را شایسته و ارزانیِ گناهکار می‌شمرد) سخن می‌راند؛ و نیز، از شش شیوه‌یِ بخشایش از کیفرِ مرگْ‌ارزان نام می‌برد؛ و یا مجازاتیِ همپایه‌یِ آن را درمیان‌می‌آورد که با آن، فردِ گناهکارِ مستوجبِ کیفرِ مرگْ‌ارزان، از عواقبِ گناهِ خود رهایی می‌یابد.

اگر نوشت‌وخوانِدِ ما از این روایت (=کرده‌یِ ۱۷۵) درست‌باشد، با شش دسته گناه که کیفرِ

مرگْ‌ارزان دارند روبه‌رو هستیم؛ و اینکه در چه شرایطِ کیفریِ همپایه‌یِ کیفرِ مرگْ‌ارزان به کمکِ گناهکاران می‌آید.

بندِ پنجمِ روایت، به دسته‌ایِ از زنان می‌پردازد که به سببِ نافرمانی در برابرِ شوی، مستوجبِ کیفرِ مرگ‌ارزان می‌شوند؛ ولی سامانِ کنونیِ روایت به گونه‌ای‌ست که هیچ سخنیِ از کیفرِ برابر و همپایه‌یِ کیفرِ مرگْ‌ارزان برایِ این دسته از زنان به پویه‌یِ رهایی از این کیفر، برایِ آنان درنظرگرفته‌نشده‌است.

آیا چنین کیفری، مجازاتیِ همپایه ندارد؟

آیا زنِ مستوجبِ کیفرِ مرگْ‌ارزان، به هیچ شیوه‌ای و با هیچ کیفرِ همپایه‌ایِ از مرگ رهایی نمی‌یابد؟

این روایت و بندِ درنظر (=بندِ پنج)، در سامانِ کنونی‌اَش در این باره خاموش است؛ از این روی، ترجمه و بازسازیِ بخش به گمانِ ما آسیب‌دیده‌یِ سخن، گمانوَرزانه است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

خوانده می‌شود، همان پسرِ ویشتاسپ، خود، با کمکِ (abzārīh=) یکصد و پنجاه تن از دینْ‌آموزانش، به‌بوبه‌ی <کاربستِ>* خواست و فرمانِ جهانْ‌آفرین، برآید (abar......bawēd=).(۵)

یادداشت‌ها

۱-«مردیِ نژاده از ایرانیان» را برابرِ سخنواره‌ای آورده‌ایم، که ما آن را «اَنیْ ئِر تُهْمَگ مَرْدْ / any ēr tōhamg mard» خوانده‌ایم. آیا «مردیِ نژاده» می‌تواند سخنْ‌گوشه‌ای به وزارتِ «کرساسپ» باشد؟

آیا عبارتِ درنظر، سخنْ‌گوشه‌ای به «آرشِ کمانگیر» است؟

۲-در کارنامه‌ی گرانْ‌ارجِ «تجاربُ‌الامم»، ماندگارِ گذشته‌نگارِ دانشمند، ابو علی مِشْکَویهِ رازی، ص ۱۸، با روایتِ ارجمندیِ در بابِ زو پسرِ طهماسْپْ روبه‌رو می‌شویم:

«وَ لَمْ یَزِلِ النّاس فی أعظمِ بلیّةٍ الیٰ أن ظهر زَوَ بنِ طهماسب؛ و یقول بعضهم: زاغ، و بعضهم: زاب، و بعضهم: زاسب؛ و هو مِن أولادِ منوشهر؛ و بینَهُ و بَیْنَهُ عِدَّةُ آباء.

فَلَمّا ظهر زَوَ؛ طرد فراسیابَ عَن مملکة فارس؛ حتّیٰ رَدَّهُ الیٰ التّرک بعدَ حروبٍ کثیرةٍ جَرَت بینهما، لَم یُذکَر لنا منها مُا نستفید منه تجربةً. ....

ثم ابتدأ زَوَ فی عمارة ما خَرَّبَه فراسیاب. فأمَرَ ببناءِ مُا هُدِمَ من الحصون و اعادة ما طَمَّرَ و عَوَّرَ من الانهار والقُنیّ وکری مُا کانَ اندَفَنَ من‌المیاه حتی عادَ جمیع ذلک الیٰ أحسنَ مُا کانَ؛ و وَضَعَ عن‌النّاس الخراجَ سبعَ سنین.

پس از این، نویسنده‌ی دانشمند، از آبادانیِ سرزمین‌ها، فراوانیِ آب‌ها، فراخیِ روزگارِ مردم، کندنِ جوی‌ها در شهرِ سواد، نام‌گذاریِ نهرها، فرافرستادنِ بذرهایِ نیکو برایِ پروردن و آماده کردنِ باغ‌ها و بستان‌ها، آوردنِ نهالِ درختان از کوه‌ها در زمانِ زاب سخن ساز می‌کند.

همچنین از فراهم‌چیدنِ سفره‌هایِ رنگارنگ، از همه‌گونه خوراک و نوشاک، در دسترس نهادنِ سواری برایِ لشکریان، وزارت و شرکتِ کرساسف و نیز، از زمانِ کوتاهِ سه‌ساله‌ی فرمانفرماییِ «زاب» سخن می‌رود.

۳-«تُرکِ بلنْدْزین / بلنْدْقامت» را برابرِ سخنواره‌ای آورده‌ایم، که نوشت‌وخوانِد نماییِ آن، «تُرک ئی بُلَنْدْ پِشَگ / turk ī buland pēšag» است.

پس از این، در کتابِ هفتُمِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ هشتُم، بندِ ۲۷ [چاپِ مَدَن برابر است با 666.2] با

۱۷۶. درباره‌یِ هنرنماییِ‌هایِ(؟) زاب پسرِ طهماسْپ که چگونه با زورآوریِ شگفتِ مینویِ‌اَش، دَهیگ <ـِ نومَن>* از سپاهَش گرفته تا آنی که با وی سربرداشتند را سرکوب‌کرد، و، درباره‌یِ واپس‌راندنِ دیگر اَنیران و دیوْپرستان از کشورِ ایران با همان زورآوریِ شگفت و شایسته‌یِ مینویِ‌اَش، و، بازآراستنِ ایرانشهر و شهریاری و دستگاهَش(؟) با کمکِ مردیِ نژاده از ایرانیان،(۱) برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.(۲)

در آموزه‌هایِ دینِ بهی، نوشته آمده است که زاب پسرِ طهماسپ با زورآوریِ شگفتِ مینویِ‌اَش، دهیگِ نومن و هرآن سپاهَش را، که با آن (=سپاهَش) خشم می‌افروخت (؟ sturgīhist?*)، سرکوب‌کرده و برشکست و ناپیداکرد (a-baydāg kardan= / منهدم‌کرد).

بارِ دیگر، با همان زورآوریِ شگفت و شایسته‌یِ مینویِ‌اَش (=زاب)، دیگرِ اَنیران و دیوپرستان، که در دینْ، تُرکِ بلنْدْزین(۳) [یا: بلنْدْقامت] و دیوِ گشاده‌مو و تازی و گشتاسپِ کلیسایی، آیینِ رومی نام (دارد) را دورراندْ (abar.....*burd=)؛ و بسیاریِ از سپاه و یاری‌دهنده و ابزار و تبارِشان(؟) را بسیِ بیش از از آنی که با دهیگِ نومن (بود)، زاب <پسرِ طهماسپ>* از کشورِ ایران دورراند و برشکست و سرکوب و ناپیداکرد.

از رهگذارِ پیوندِ دیگرباره‌یِ(۴) زوْفرمایی و پیروزگری با دینِ اورمزد، ایرانشهر و دستگاهِ شاهی‌اَش (u-š ristag=) را بازآرایی‌کرد؛ هر آن بتخانه‌یِ گمراهی (uzdēs wiyābānīh=) و دیوْپرستی و هر چه آلودگی (=ریمنی) و مُردار (؟) [یا: پلیدی(؟)] و تباهی و گرانی(؟) [یا: ویرانی] است، از آب‌ها و آتش‌ها و سرزمین‌ها و دیگرِ آفریدگانِ نیکیِ که در ایران بود، از شهر دور (راند).

نزدیکی‌هایِ فرجامِ هزاره‌یِ زرتشت، چِتْرومیانِ پارسا، که به نامیِ دیگر پشیوتن نیز

سخنواره‌یِ «تُرک ئی بُلَنْد پِشَگ» روبه‌رو می‌شویم:

.......ān sē azg ī paydāg kū: druz spēd pad āgenēn-gazišnīh ēd-iz kē pad buland-pēšagīh rawēnd, pad asp, turk dēwīh-iz ī wizārd-wars, tāzīg wištāsp-iz ī kalsāyīg hrōmay, ...

در دستوپِسِ اِم.او ۲۹ نیز با این سخنواره روبه‌رو می‌شویم:

بند ۹، ۳۹۱، دستوپس ام. او ۲۹، مزداپور:

har sē pad āgenēn yazišnīh ī dēwān {kē pad buland pēšagīh rawēnd} ud .....

[واژه‌یِ دینْ‌کردِ هفتم را ما «آگِنِ گزیشنیه / āgenēn gazišnīh» خوانده‌ایم؛ یعنی: این دشمنانِ نامبرده، در گزندرسانی به ایرانْ‌شهر با یکدیگر همنیرویی و همراستایی دارند.]

فارسیِ «پس» را «پَسَک» نیز می‌گویند. از این روی، واژه‌یِ درنظر را به معنیِ پشت و پشتِ زین نیز می‌توان درنظرگرفت.

⟶ DK VII, ch VIII, sen 2 = MD (658.3).

شاید واژه‌یِ پهلویِ «پشَگ» در این سخنواره به معنیِ اندام و قامت باشد.

با این معنی، سخنواره‌یِ درنظر می‌تواند به معنیِ «تُرکِ بلندْقامت» نیز باشد.

۴- «پیوندِ دیگرباره» را برابرِ «آباز-پیوَستَن / abāz-paywastan» آورده‌ایم.

روشن است که نویسنده از تجدیدِ میثاق و تجدیدِ بیعتِ دین و شهریاری و آرتشتاری (= amāwandīh ud pērōzgarīh) سخن به‌میان می‌آورد.

۵- «برآید» را برابرِ بُنْ‌کنش (=مصدر) به گمانِ ما پیشوندیِ «اَبَر...بَوِد / abar......bawēd» آورده‌ایم.

در بُنْ‌نوشتِ پهلوی، میانِ پیشوندِ «اَبَر / abar» و فعلِ جمله (=بَوِد / bawēd)، ۲۲ واژه فاصله هست. با چنین فاصله‌ای میانِ پیشوند و فعل، که رویِ‌هم فعلِ پیشوندی را می‌سازد، در زبان‌هایِ اروپایی نیز روبه‌رو می‌شویم.

گزارشگرِ کنونی، بارها و بارها با این گونه ساختِ فعلِ پیشوندی در دینْ‌کرد نیز روبه‌رو می‌شود.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۷۷. دربارهِ بایستمندیِ نیرو<یِ دوستی>* در نهادِ مردمان، و، <خواستِ نهادین>* مردمان در زدودنِ یکپارچه‌یِ نیرویِ بدی از خود و جهانیان؛ و، <خواستِ نهادینِ آنان>* در نیک‌شدنِ خود و دیگرِ همگوهران <ـِ این‌جهانیِ خود،>* برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

هر گونه مهرِ مردمان به خویشتن و فرزند، مهریِ سرشتین است؛ و <به‌گونه‌ایِ نهادین و سرشتین،>* برایِ دیگری(؟) و خویشتن و فرزندان، نه بدی که نیکی را بایستمند می‌دانند.

از بذرِ <سرشتین>* مهرْ نسبتِ به خویشتن و فرزندان است که در اندرونِ تن، مهربانی برایِ هم همگی و هم اندکیِ از مردم می‌روید و شکوفه می‌زند؛ <از همین بذرِ سرشتین است که>* هیچ گونه بدی را برایِ یکدیگر بایستمند نمی‌دانند و همه گونه نیکی را برایِ همه‌یِ مردمان بایستمند می‌دانند؛ <به‌گونه‌ایِ که همه‌یِ دیگر مردمان و آفریدگان را>* چونان خویشتن و فرزند <ـِ خویش درنظر می‌آورند>*.

رویْ‌برگرفتنِ از بدی و رویْ‌کردنِ به نیکیِ همگیِ مردمان، به سببِ همین نهادِ سرشتینِ همگیِ مردم است.

اما، نزدِ توده‌یِ مردمانِ جهان، نابایستمندی و نخواستنِ بدی برایِ خود و هر کسِ دیگری و بر آن روش (=بدی) نرفتن و، بایسته دانستن و خواستنِ نیکی برایِ خود و هر کسِ دیگری و بر آن روش (=نیکی) کوشا بودن، خواستیِ آگاهانه (=šnāsagīhā.......bawēd) است.

<بر و بارِ این بنیادِ آگاهانه،>* زدودنِ بدی از میانِ مردمان، هر یک از دیگری، و، پیوستنِ نیکی میانِ مردمان، هر یک برایِ دیگری است.

بر چنین بنیاد و روندی است (pad ēd ēdōnīh ud ēdōn=) که نیروگانِ مردمان <رها و آزاد [یا: منزه از]>* پتیاره‌هایِ جهان، <یعنی>* یاورانِ دروج، خواهدشد.

دروج‌ها را ستودگانِ آسمانیِ یاورِ جهانیان است که می‌کشند و سرکوب‌می‌کنند.

به دستِ ....(؟)ـِ خریش(؟) است که هر آن بدیِ دروجانه از جهان پس‌زده‌خواهدشد.

بیش از هر چیز، <از رهگذارِ همین مهرِ مردم بر مردم،>* از سویِ ستودگانِ آسمانی، <راه>* نیکی بر جهانیان گشوده‌خواهدماند؛ و این دو گونه بدی: یکی، <آهوانِ نهادیِ>* مردمانِ گیتی، در جایگاهِ ابزارِ <زمینیِ>* دروج، و دیگری، دروجِ مینوی با قوایش، از جهان زدوده‌خواهدشد.

و <نیز، از رهگذارِ همان مهرِ مردم بر مردم،>* دو گونه نیکی، یکی، از سویِ <هنرهایِ نهادیِ خودِ>* مردمانِ جهان، و دیگری، از سویِ ستودگانِ آسمانی بر مردم خواهدرسید.

<در چنین نهادْمانیِ،>* جهان، تهی از بدی و آکنده از نیکی خواهدشد.

و در پایانِ پنجاه و هفتُمین سالِ <سروریِ>* سوشیانْس، و <آغازِ>* رستاخیز است که، ویرایشِ خیم <وخویِ>* همگیِ مردم و، کردارِ همسنگِ باورِ ژرف به دینِ مزدایی و، داد <وآیینِ همسنگِ>* **«گاهانی»** خواهد بود.

<این است>* آگاهانشِ دینِ بهی.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۷۸. دربارهٔیِ امیدِ مردم به زندگی و بیمِ‌شان از مرگ، و، <امکانِ>* جابه‌جاشدنِ یکیِ به جایِ دیگری،[۱] برابرِ آموزهٔیِ دینِ بهی.

گرایشِ مردم به زندگی، از آفرینشِ خداوندی در سرشت <ـِ آنان نهاده‌شده‌است>*؛[۲] و، رویِ‌برگاشتن (bē ayāsagīh= / یادناکردن) از زندگی و <گرایندگی>* به مرگ، فراوسیده از <یورشِ دردآور و تنگ‌کننده‌یِ>* اهریمن است.

به گونه‌ایِ فراگیر، تا آن زمان که مردم نیرویِ فرزندْخواهی و، قدرتِ انجامِ دیگرِ کارها و، افزایندگیِ <نیرویِ>* خِرَدِشان یکدست و یکپارچه است (ēw-kardagīh=)، <یکپارچگیِ این سه نیرو، با هم>* فرّه<یِ یزدانی>* نامیده‌می‌شود.[۳]

<در زمانه‌یِ>* آمیختگی <ـِ جهان با تاخت‌وتازِ آلوده‌کننده‌یِ اهریمن،>* که با یورشِ <دردآور و تنگ‌کننده>* از سویِ پتیاره‌ها همراه است، <باز هم، نیرویِ>* امیدِ به زندگی و بیم از مرگ، به گونه‌ایِ سرشتین (pad-čihr=)، آکنده از <عشقِ>* به زندگی است؛ <تا این زمان،>* سرِ سوزنیِ <حسِّ اهریمنیِ>* رویِ‌برگاشتن <از زندگی>* و یادکردِ مرگ وجودندارد.

و اگر <از میانِ آن قوایِ سه‌گانه، یکیِ‌شان، یعنی،>* قدرتِ مردمیْ‌زادگان در <انجامِ>* کارها کاستی‌گیرد، از فرّه<یِ یزدانی، به جبرانِ این کاهش،>* یاریِ بس بیش‌تریِ بر ایشان خواهدرسید؛ <هر چند از دو قدرتِ>* شگرفِ‌شان، یعنی، «قدرتِ شگرفِ امیدِ به زندگی» و «بیم از مرگ» <در اندرونِ‌شان اندکیِ>* کاستی گرفته‌باشد.

و، به سببِ کم شدن از <قدرتِ>* شگرفِ «امید به زندگی»، در <فراوندِ> یورشِ <پی‌درپیِ>* اهریمن، چنین باشد که روی‌برگرفتن‌شان <از زندگی>* سربرآورد (=ōh-bawēd).

و اگر، <باز از آن سه قوه‌یِ پیشگفته،>*(۴) خِرَدِشان نیز سربه‌نگونی‌گذارد، بهره‌های(؟) [یا: پرتوهایِ] فرّه<یِ یزدانی‌شان>* بسی کاهیده‌خواهدشد؛(۵) در پیِ این <کاهش،>* ناتوانی <در دیگرِ قوا سربرخواهدآورد؛>* آنگاه، هر دو نیرویِ «**امید به زندگی**» و «**بیم‌شان از مرگ**»، کم می‌شود؛ و چنان شود که از رهگذارِ این ناتوانی (=عدمِ مقاومت) در برابرِ شتابِ <تنگ‌کننده و دردآلودِ>* اهریمن، رویْ‌برگاشتنِ از زندگی و یادْکردِ مرگ <در دل و جانِ مردمان>* سربه‌افزایندگی‌گذارد.

و اگر <از نیروهایِ سه‌گانه‌یِ پیشگفته، مردمْ‌زادگان، از>* نیرویِ فرزندْخواهی نیز سرخورده شوند (؟ pīm-<m>ēnišnīh?) و به ناامیدی رسند، کاستی <در همه‌یِ>* توانِش‌ها به‌انبوهی یکجا گِردمی‌آید (=frāy hamīhēnd)؛ هر دو نیرویِ «امیدشان به زندگی» و «بیم‌شان *از* مرگ» آنچنان سربه‌زاری گذارد که به بالاترین زینه‌یِ رویْ‌برگاشتنِ از زندگی و رویْ‌کردنِ به مرگ خواهندرسید؛ همچنانی که دوزخیانِ رویِ زمین (=dušōxīg mardōm) را پیداست؛ که به سببِ سنگینیِ بارِ پادافره و ستمرانی‌های‌شان(؟)، هست‌وبودِ بایستمندیِ سرشتین‌شان <از نظرِ امید به زندگی و بیمِ از مرگ،>* آنچنان به <حسِ اهریمنیِ>* نابایستمندیِ <ـ زندگی>* دگرمی‌شود که ایشان آرزومی‌کنند: «کاش! هرگز زاده به جهان(؟) نمی‌شدند».

از میانِ مردمِ تبارخو، هستند کسانی که می‌گویند:

«بِهْتر آن می‌بود کَز مادر نمی‌زادَم».

یادداشت‌ها

۱-جابه‌جا شدنِ یکی به جایِ دیگری؛ یعنی جابه‌جایی و جایگزینیِ «**نیرویِ امید به زندگی و بیم از مرگ**»، با، «**میلِ اهریمنیِ به مرگ و بیمِ از زندگی**».

۲-بندِ آغازینِ این روایت را اینگونه نیز می‌تواند ترجمه‌کرد:

«گرایشِ مردم به زندگی، <کارِ>* آفرینشِ خداوند بر سرشت است».

۳-آنچه که ما از این بند درمی‌یابیم این است:

تا زمانی که این سه قوا، یعنی: نیرویِ فرزندْخواهی، توانایی برایِ انجامِ کارها و افزایندگی در خِرَد، مشترکاً در کار اند، مردمیْ‌زادگان در فرزانترین زینه و مرتبه‌یِ پذیرشِ فرّه‌یِ یزدانی‌اند و جمعِ این قوا خود همان فرّه‌یِ یزدانی است.

پس از این، نویسنده‌یِ این روایت، پلّه‌پلّه، کاهشِ توانایی‌هایِ مردمْ‌زادگان ـــ که منجر به کاستنِ از گرایشِ به زندگی و افزایشِ حسِ مرگْ‌خواهی در آنان می‌شود تا بدانجا که آرزویِ مرگ می‌کنند ـــ را دنباله‌گیری می‌کند.

۴-این عبارت را به نمایندگیِ سه قوایِ «فرزندْخواهی، تواناییِ انجامِ کارها و افزایندگیِ خرد» به ترجمه افزوده‌ایم.

۵-خواننده‌یِ نکته‌یاب این نکته را درنظر دارد که با کاهشِ تواناییِ مردمیْ‌زادگان در انجامِ کارها، فرّه‌یِ یزدانی سر به افزایندگی می‌گذارد و این کاستی را جبران می‌کند؛ ولی با کاهشِ نیرویِ خِرَد، دیگر از این جبران خبری نیست؛ زیرا با کاهشِ خِرَد، فرّه‌یِ یزدانی هم سر به کاستی می‌گذارد. در فرجام، پشت‌کردنِ به زندگی و میلِ به مرگ، آنچنان در وجودِ شخص زورْآور می‌شود که آرزویِ مرگ می‌کند؛ یعنی آرزویِ چیزی را می‌کند که خودِ آن چیز، برآمدِ یورش و فشارِ قابضِ اهریمن بر جهان است؛ و از چیزی روی‌برمی‌گرداند که برابرِ آموزه‌یِ بندِ نخستِ همین روایت، از آفرینش، سرشته‌شده در نهادِ مردمیْ‌زادگان است: یعنی عشقِ به زندگی.

و، به سببِ کم شدن از <قدرتِ>* شگرفِ «امید به زندگی»، در <فراوندِ> پورشِ <پی‌درپیِ>* اهریمن، چنین باشد که روی‌برگرفتن‌شان <از زندگی>* سربرآورد (=ōh-bawēd).

و اگر، <باز از آن سه قوه‌ی پیشگفته،>*(۴) خِرَدِشان نیز سربه‌نگونی گذارد، بهره‌های(؟) [یا: پرتوهایِ] فرّه<یِ یزدانی‌شان>* بسی کاهیده‌خواهدشد؛(۵) در پیِ این <کاهش،>* ناتوانی <در دیگرِ قوا سربرخواهدآورد؛>* آنگاه، هر دو نیرویِ **«امید به زندگی»** و **«بیم‌شان از مرگ»**، کم می‌شود؛ و چنان شود که از رهگذارِ این ناتوانی (=عدمِ مقاومت) در برابرِ شتابِ <تنگ‌کننده و دردآلودِ>* اهریمن، روی‌برگاشتنِ از زندگی و یادْکردِ مرگ <در دل و جانِ مردمان>* سربه‌افزایندگی گذارد.

و اگر <از نیروهایِ سه‌گانه‌یِ پیشگفته، مردمْزادگان، از>* نیرویِ فرزندْخواهی نیز سرخورده شوند (؟ pīm-<m>ēnišnīh?) و به ناامیدی رسند، کاستی <در همه‌یِ>* توانِش‌ها به‌انبوهی یکجا گِردمی‌آید (=frāy hamīhēnd)؛ هر دو نیرویِ *«امیدشان به زندگی»* و *«بیم‌شان از مرگ»* آنچنان سربه‌زاری گذارد که به بالاترین زینه‌یِ روی‌برگاشتنِ از زندگی و روی‌کردنِ به مرگ خواهندرسید؛ همچنانی که دوزخیانِ رویِ زمین (=dušōxīg mardōm) را پیداست؛ که به سببِ سنگینیِ بارِ پادافره و ستمرانی‌هایِ‌شان(؟)، هست‌وبودِ بایستمندیِ سرشتینِ‌شان <از نظرِ امیدِ به زندگی و بیمِ از مرگ،>* آنچنان به <حسِ اهریمنیِ>* نابایستمندیِ <ـ زندگی>* دگرمی‌شود که ایشان آرزومی‌کنند: «کاش! هرگز زاده به جهان(؟) نمی‌شدند».

از میانِ مردمِ تبهْخو، هستند کسانی که می‌گویند:

«بِهْتر آن می‌بود کَز مادر نمی‌زادَم».

یادداشت‌ها

۱-جابه‌جا شدنِ یکی به جایِ دیگری، یعنی جابه‌جایی و جایگزینیِ **«نیرویِ امیدِ به زندگی و بیم از مرگ»، با، «میلِ اهریمنیِ به مرگ و بیمِ از زندگی».**

۲-بندِ آغازینِ این روایت را اینگونه نیز می‌تواند ترجمه‌کرد:

«گرایش مردم به زندگی، <کارِ>* آفرینش خداوند بر سرشت است».

۳-آنچه که ما از این بند درمی‌یابیم این است:

تا زمانی که این سه قوا، یعنی: نیرویِ فرزندْخواهی، توانایی برایِ انجامِ کارها و افزایندگی در خِرَد، مشترکاً در کار اند، مردمیْ‌زادگان در فرزاترین زِینه و مرتبه‌یِ پذیرشِ فرّه‌یِ یزدانی‌اند و جمعِ این قوا خود همان فرّه‌یِ یزدانی است.

پس از این، نویسنده‌یِ این روایت، پِلّهْ‌پِلّه، کاهشِ توانایی‌هایِ مردمْزادگان ـــ که منجر به کاستنِ از گرایشِ به زندگی و افزایشِ حسِ مرگْ‌خواهی در آنان می‌شود تا بدانجا که آرزویِ مرگ می‌کنند ـــ را دنباله‌گیری می‌کند.

۴-این عبارت را به نمایندگیِ سه قوایِ «فرزندْخواهی، توانایی انجامِ کارها و افزایندگیِ خرد» به ترجمه افزوده‌ایم.

۵-خواننده‌یِ نکته‌یاب این نکته را درنظر دارد که با کاهشِ توانایی مردمیْ‌زادگان در انجامِ کارها، فرّه‌یِ یزدانی سر به افزایندگی می‌گذارد و این کاستی را جبران می‌کند؛ ولی با کاهشِ نیرویِ خِرَد، دیگر از این جبران خبری نیست؛ زیرا با کاهشِ خِرَد، فرّه‌یِ یزدانی هم سر به کاستی می‌گذارد. در فرجام، پشت‌کردنِ به زندگی و میلِ به مرگ، آنچنان در وجودِ شخص زورْآور می‌شود که آرزویِ مرگ می‌کند؛ یعنی آرزویِ چیزی را می‌کند که خودِ آن چیز، برآمدِ یورش و فشارِ قابضِ اهریمن بر جهان است؛ و از چیزی روی‌برمی‌گرداند که برابرِ آموزه‌یِ بندِ نخستِ همین روایت، از آفرینش، سرشته‌شده در نهادِ مردمیْ‌زادگان است: یعنی عشقِ به زندگی.

۱۷۹. دربـــارهٔیِ بـــرترینِ شــــهریاران، بـــرابـــرِ آمــــوزهٔیِ دیــــنِ بــــهی.

بــرترینِ شــهریاران، آن شــهریاریِ (=ōy ī xwadāy) است کــه <شهریاری‌اَش بنیادشده بر>* جَمْ‌آیینی (=jamīgīh / جَمْ‌کرداری) و ویشْتاسْپْ‌آیینی (=wištāspīgīh / ویشْتاسْپْ‌کرداری) باشد.

<شهریارِ>* همراستایِ جَمْ‌آیینی، یعنی، آن شــهریاریِ کــه میانِ مردم، به خورشیدْ مانندترین و، از همه خوبْ‌چشم‌ترین و، در برابرِ همه‌یِ آفریدگانِ نیکو، <از همه>* نژاده‌ترین (=آریایی‌ترین) چونان جــمشیدِ جَم است.

<شهریارِ>* همراستایِ ویشْتاسْپْ‌آیینی، یعنی آنی که <مــردمان را>* دوستدارترین و پذیرنده‌ترین است؛ و از رهگذارِ این <دوستی و پــذیرش،>* دارنــده‌یِ ژرفــانه‌ترینِ بــاورها و، <در کــردار، >* رواجْ‌دهــنده‌ترینِ <دیــنْ‌بُرداران>* دیــنِ مـــزدایـــی چــونان ویشْتاسْپْ‌شاه است.

<راز این همراستایی، در آموزه‌هایِ دین>* گشرده‌شده‌است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۸۰. در ایـــن نکته کـــه، <نـیروهایِ>* رســـتگارکننده‌یِ روان و ســـامانِ‌دِهِ تـــن، دَهِشانه‌هایِ جهانْ‌آفرین زی مــردمان‌انـــد، بـــرابـــرِ آمـــوزه‌یِ دیـــنِ بـــهی.

دَهِشانه‌هایِ جهانْ‌آفرین زی مردمان، در زمینه‌یِ رستگاریِ روان و سامانِشِ تن، این شش تایند: سه تایِ‌شان ویژه‌یِ رستگاریِ روان اند و، سه تایِ آنان ویژه‌یِ سامانِشِ تن اند.

<نخست، سه دَهِشانه‌یِ ایزد>* برایِ <رستگاریِ>* روان:

۱. یکی، <پرتویِ از>* خودِ جانِ آمراییِ (=xwēš axw) همه‌یِ مردم است؛ کـه در زمــینه‌یِ (=pad handāzīh) رســتگاری، بُــنِ گــنه‌ناکردگیِ (=مـعصومیتِ) مـردمان است؛ <چاره‌سازِ>* گرفتار نشدن <ـِ آنان>* در کیفرکشیدن (=مجازات) است؛ رهاننده‌ترینِ روان از دوزخ است.

۲. یکیِ <دیگر،>* پیشوایِ دینیِ اینْ‌جهانی است که، با آموزانیدنِ آگاهی‌هایِ دینِ مزدایی بر مردم، روانِ‌شان را با کرفه رستگار و، گناهانِ‌شان را تأدیه‌می‌کند؛ زیرا تنها وی(؟) نیک و رهاننده است و پیشبرنده‌یِ آنان سویِ سرافرازی [یا: مانْدْگاهِ برترین][(۱)] است.

۳. سومی، <ایزدِ>* رَشْنِ راستْ‌گفتار و دیگرِ سرآمدانِ مینَوی است که، <در زمینه‌یِ>* پشیمان‌کردنِ مردم از گناه در جهانِ مادی، زمانِ تـصمیم (=wizārišn / رایْ‌جــویی) دربــاره‌یِ گناه <ـِ آنــان>* تـصمیم‌گیرنده‌ترین انــد؛ هــمینکه شــخص <ســویِ خــدا>* بــازگشت (=توبه‌کرد)، <وی را از داشتنِ> کردارْنامه <یِ بدِ روزِ بازپسین،>*[(۲)] و، از کیفر <کشیدن به

سببِ آن کردارنامه، >* رهایی می‌بخشند؛ پاک‌گرداننده‌ی مردم از گناه اند؛ گذردهنده‌یِ آنان از گذرگاهِ داوری (=činwidarag) به آن مانْدگاهِ برترین اند.

و، سه <دَهِشانه‌یِ>* ویژه‌یِ ایزد برایِ سامانِش تن:

۱. یکي، سپهرِ بخوداستوار (=xwadād / قائِم بالذّات) است؛ که مردم را از نظرِ تنانی به سرشتِ‌شان پیوند می‌زند؛ <یعنی:>* به سویِ گوهرِ <آسماني> تنِ‌شان(؟).(۳)

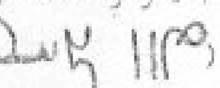
۲. یکي <دیگر،>* ایزدِ مهر است که، با جانْ‌بخشي به مردم، زنده‌کننده و پاینده‌یِ تنِ‌شان است.

۳. و، یکي <دیگر،>* شهریارِ پاسبانِ آفریده‌ها ست که، بسترِ تنانيِ مردم را از گناه پایندان است و، پرورانده و رهاننده است.

یادداشت‌ها

۱-«سرافرازی» را برابرِ نامواژه‌ی پهلویِ «ئُلیه / ūlīh» آورده‌ایم. شاید سخنْ‌گوشه‌ای به برترین مانْدگاه‌ها، بهشت یا گرودمان، دارد.

۲-«کِرادْنامه‌یِ بازپسین» را برابرِ «آمار / āmār» آورده‌ایم؛ نویسندگانِ دینْ‌کرد، از این واژه، در همه‌یِ روایت‌ها، «نامه‌یِ اعمالِ روزِ بازپسین» را فرااندیشه دارند.

۳-«گوهرِ <آسماني> تنِ‌شان» را برابرِ با سخنواره‌ای آورده‌ایم که در بُنْ‌نوشتِ پهلوی، با نگارشِ () آمده است. خوانِش نمایین و ظاهریِ این سخنواره، «تَن گُوهْرْ / tan gōhr» است. آن را «تن وینّار / *winnār tan» نیز می‌توان خواند و «سامان‌دهنده‌یِ تن» معنی کرد.

سخنواره‌یِ درنظر، اگر «تَن گُوهْرْ / tan gōhr» خوانده شود، بدین معنی است که:

از رهگذارِ سپهرِ بخوداستوار، گوهرِ مینویِ تن، در گوهرِ زمینیِ تن حلول می‌کند؛ و مردمان بهره‌مند از گوهرِ مینویِ تن می‌شوند؛ به سخنِ دیگر، در فراروندِ آفرینِشِ تن، نخست سپهرِ میناگون آفریده می‌شود تا در کارگاهِ سپهر، تنِ زمینیِ مردمان، با کمکِ گوهرِ مینویِ آنان بپخته شود.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۸۱. دربارهِ‌ی جداسانیِ آن دَهِشانه‌ای که فریضه است، از آن دَهِشانه‌ای که فریضه نیست، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

<سنجه‌یِ>* جداسانیِ آن دَهِشانه‌ای که فریضه است از آن دَهِشانه‌ای که فریضه نیست، این است:

آن دَهِشانه‌ای که فریضه است، <همانی است که>* می‌باید به کسي که آن دَهِشانه شایسته‌یِ او ست، داد؛ <و دهنده به بایستمندیِ دادنِ آن دَهِشانه>* آگاه است. و به دلخوشی می‌دهد و دادنِ آن <دَهِشانه>* دادورانه است؛ <و دهنده می‌داند>* اگر ندهد گناه باشد.

آن دَهِشانه‌ای که فریضه نیست، همانی است که <دهنده>* می‌داند اگر حتی به آنیِ که شایسته<یِ آن دَهِشانه>* است ندهد گناه نباشد.

در موضوعِ «درخواست» (=zastan / zāyišn / تقاضا)(۱) <اینکه:>* «اگر مردِ توانگر <به مردِ نیازمند، دَهِشانه‌ای>* ندهد، «گاهان» <می‌فرماید:>* **«دریجو. هوئو. دامَم»**.

<در تفسیرِ این عبارت، کتابِ>* زند این را برمی‌گوید:

«آن کس که <ورا مردیِ مستمند از درِ خواهش>* درآمده‌است، <دَهِشانه‌ای>* به آن مردي که از درِ خواهش درآمده، ندهد، آن کس دروجیِ <میانِ دیگرِ>* آفریدگان است؛ <یعنی>* که در چهره‌یِ آفریدگانی (=kū-š dāmīh)، کارِ دروج را انجام‌داده‌است [یا: کارِ دروجانه از او سرزده است].

در این باره، زبانزد<یِ نزدِ>* مردمِ شهر هست که می‌گویند:

«که وِی (=آن که دَهِشانه نمی‌دهد)، گنجْ‌بانِ اهریمن است».(۲)

یادداشت‌ها

۱-«در موضوعِ درخواست» را برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ «پَد زَسْتَن» آورده‌ایم. می‌توان «هنگامیِ که کسي از درِ نیاز آید» نیز ترجمه کرد.

۲-سخنْ‌گوشه‌یِ این عبارت، به همان مردِ توانگري است که مردِ تهی‌دستي از درِ خواهش سویِ وِی رفت و ناامید بازگشت.

گنجْ‌بانِ اهریمن را برابرِ «گَنجْ‌بَر ئی آهْرِمَن / ganj-bar ī ahreman» آورده‌ایم. معنایی نزدیک به «دارنده‌یِ گنجِ قارون».

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۸۲. دربارهٔ سودمندترینِ چیزها برایِ مردم و جهان، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

همانا! سودمندترینِ چیزها برایِ مردم و جهان شش است.

۱. یکی، به آشکاری، فرادید آوردنِ (=handāxtan) کیفرِ گونه گونه گناه‌گرایی‌ها در انجمنِ بی‌پردهٔ (=srawāyīg / علنیِ) شهر است.(۱)

۲. یکیِ <دیگر،>* پایبند بودنِ توده‌هایِ مردم به کهنْ‌آیین‌هایِ(۲) آموزگارانِ پیشین است.

۳. یکیِ <دیگر،>* کوششِ بسیار (=جدیتِ) دینْ‌سالاران (=اَسرونان) در هر چه بِهْتر و ابزارمندترِ پی‌ریزیِ هیربدستان (=حوزه‌هایِ علمیه) است.(۳)

۴. یکیِ <دیگر،>* گزینشِ دینْ‌آموزِ <ـ خوب است برایِ تربیتِ>* هیربدِ نیکْ‌خیم‌وخوی به یوبه‌یِ کاربستِ(؟) درستِ(۴) زمزمه‌یِ <مَنْتْرَهایِ>* دینِ مزدایی و هر چه که با آن در پیوند است.(۵)

۵. یکیِ <دیگر،>* هم‌اندازگیِ (=passazagīh / تطبیقِ) سزاوارِ دستورْمردِ <اکنون و>* آینده‌یِ (=pas [sazāgīhā]) دینِ مزدایی با آن کسی که در گذشته به سزاواری (=pēš sazāgīhā) دستورْمردِ دینِ مزدایی بوده است، در رایْ‌فرمایی نهاده‌شده بر دینِ بهی.(۶)

۶. یکیِ <دیگر،>* همراستاییِ هر آن شهریارِ <اکنون و>* آینده‌یِ جهان است با هر آن شهریارِ دادگسترِ (=dādīg / دادآرایِ) پیشینیِ کشور، در راهبریِ درستْ‌روشانه‌یِ تابندگان.(۷)

یادداشت‌ها

۱-انجمنِ بی‌پرده‌یِ شهر / علنیِ شهر» را برابرِ سخنواره‌ای از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم، که می‌توان آن را «گِهان سْرَوایِیگ هَنْجَمَن / gēhān ˣsrawāyīg hanjaman» خواند.

گُنِشْواژه‌یِ «سْرَوِن / srawēn» و «سْرَوِنیدَن / srawēnīdan» در پهلوی به معنایِ شرح و گزارش و اعلان است. واژه‌ای را که «سْرَوایِیک / srawāyīg» خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ ([illegible]) آمده است. اگر نوشت‌وخوانِدِ ما درست باشد، چنین می‌نماید که نویسنده از گزارشِ علنی و افشاگرانه‌یِ کژی‌ها و کاستی‌ها در انجمن‌هایِ شهری خبر می‌دهد.

در دینْ‌کرد، به آشکاری و بی‌پرده و علنی، آهوانِ نهادی و اخلاقی را افشا کردن هنر است و از آنِ نیروگانِ سپندارْمینو؛ و، سرپوش گذاشتن بر بدی‌ها عیبی اهریمنی است.

سخنواره‌یِ درنظر نیز بر بنیادِ همین معنا در این روایت بکار رفته است و با انجمن‌هایِ پرده‌درِ

امروزی، زمین تا آسمان جداسان است.

در کتابِ هفتمِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ چهارم، بندِ هفتادم، دوباره با این واژه و نگارش روبه‌رو می‌شویم [=(639.3) MD].

۲-«کهنْ‌آیین‌ها» را، به گونه‌ایِ دوپهلو، برایِ واژه‌ای از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که هم، می‌توان آن را «کَرْدَن / kardan» خواند و هم «کَرْدَگ / kardagˣ».

اگر «کَرْدَگ / kardagˣ» خوانده‌شود، به معنیِ کرده و باب و ابوابِ علمِ مزدایی است.

۳-ای دریغ! اسرونان و دینْ‌سالارانِ پیشین، امروزه نیستند تا بروبارِ کوشایی‌ها و پی‌ریزی‌هایِ پیگیر و نیکْ‌ابزارتر و خداپسندانه‌ترِ خود را به‌چشمِ خویش ببینند.

۴-«درستْ‌روشانه» را با گمانْوَرزیِ بسیار، برابرِ سخنواره‌ای آورده‌ایم، که خوانِشِ نمایین و ظاهریِ آن «دُرُسْتْ-پُهلیها / drust-puhlīha» می‌باشد.

کژنویسی، آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخن و، هست‌وبودِ واژه‌هایِ ناخوانا یا شکْ‌پذیر، گزارشِ درستْ‌روشانه را دست‌نایافتنی می‌سازد. ترجمه‌یِ این بند نیز گمانْوَرزانه است.

۵-بندِ چهارُم را به دو گونه می‌توان ترجمه کرد؛ زیرا گزارشِ پهلوی به گونه‌ایِ دوپهلو است.

آیا نویسنده از گزینشِ طلبه‌ها پیش از ورود در هیربدستان (=حوزه‌یِ علمیه) سخن می‌راند؟ تا خدایِ نکرده سره و ناسره با هم درسِ هیربدی (=اجتهاد) نخوانند، تا خدای‌ناکرده در آینده مجتهدیِ ناسره، زمزمه‌ها، آیین‌ها و احکامِ دینِ مزدایی را به کژی گزارش نکند.

آیا نویسنده‌یِ روایت، از پذیرشِ طلبه‌یِ جوان از سویِ هیربدِ خوش‌اخلاق سخن می‌راند؟

گمان و بازشناختِ ما این است که نویسنده‌یِ روایت از گزینشِ دینْ‌آموزِ خوب برایِ تربیتِ هیربدِ درستْ‌خیم‌وخوی خبر می‌دهد.

۶-در این بند (=۵)، نویسنده، به راستداشت و استوارکردِ شایسته و سزاوارِ کهنْ‌آیینِ پیشینیان به دستِ پسینیان نظر دارد. کاربردِ واژه‌هایِ «پِش / pēš» و «پَس / pas» در این روایت، در این چارچوب معنا دارد.

۷-معنایِ بندِ پایانیِ روایت (=بندِ ۶) روشن است:

هر شهریاریِ به‌جایِ خودرایی و فرماندهیِ خودبینانه در کارها، بِهْتر است روشِ درست و بِهْ‌آیینِ پیشینیان را دنباله گیری کند. تا با جابه‌جاییِ شاهان و رایْ‌فرمایان و مدیران، رشته‌یِ کار ازدست‌نرود.

۱۸۳. دربارهٔیِ فرآراسته‌ترینِ همه‌یِ چاره‌ها تا به مرزِ توان؛ و، درباره‌یِ آن که چاره‌نمودار است؛ و درباره‌یِ آن چاره‌ایِ که همه‌یِ ناخوشی‌هایِ مردمان را از جهان می‌زداید (=bē-barēnd)، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

آن پزشکِ فرآراسته‌یِ چاره‌ساز، همان (=ēd ōwōn) دینِ مزدایی است؛(۱) و این <معنی>* از آنجا پیداست که اگر مردم، مُردار و آلودگی و ریمنی (=نجاست) را از پاییستِ(؟ abēst?') [یا: ژرفایِ(؟)] زمین بزدایند، <با این زدایش و>* پرهیزِ چاره‌جویانه، دوسـومِ ناخوشی‌ها را از تابندگان دور می‌رانند؛ به همین گونه، پاسبانی از آتش‌ها در برابرِ آنچه بر آن سوخته می‌شود، و، پاسبانی از آب‌ها در برابرِ آنچه سویِ آن برده‌می‌شود، <سبب>* دوررانْدنِ ریمنی از آن‌ها (=آب و آتش) خواهدشد.

با روشن‌نگه‌داشتنِ همه‌یِ آتش‌ها، دوسـومِ کژاندامی‌ها (=waštīh / افلاج) از آفریده‌ها زدوده‌می‌شود، <همانگونه که در کتابِ دین>* پیداست؛ به همین گونه، ناخوشی‌ها و کژاندامی‌هایِ مردمان فرارسیده از <تازشِ آلوده‌کننده‌یِ>(؟) اهریمن است؛ <رویِ‌هم‌رفته،>* هر آن ریمنی و گندِ ناساز با جان [یا: سرشت] و تنِ مردم نیز ناسازگار است؛ <این نیز از آموزه‌هایِ دین>* پیداست.

باد، آتش، آب و زمین، بُن‌ماده‌هایِ تنِ مردم و پرورانده‌یِ آن اند.

اندرزِ دینِ بهی این است که آن <بُن‌ماده‌هایِ چهارگانه>* می‌باید که با چاره<یِ دینِ بهی>* پرهیخته شوند (=pahrēxtan / مصونیت یابند).

و، زدودنِ ریمنی و آلودگیِ همراهِ بیماری از مردمان و، پاییدن و زدودنِ ریمنی و گند از ایشان، <به>* بهبود و درست‌گردانیِ مردم و جانوران و، به اُستوانِشِ <مردم و جانور>* در سرشتِ <خدایی>* خویش <می‌انجامد؛ و با>* پاک‌گردانیِ آب‌ها، تنِ مردم از ناخوشی و کژاندامی

پاییده‌خواهدشد؛ و، از رهگذارِ باورِ ژرفانه‌یِ پیشینْ‌بنیادِ (pēšēnig / پیشاپیش) مردم به دینِ مزدایی، فراز بردنِ <پله‌و‌پایگاهِ>*(۲) دستورْمردِ دینِ بهی از دینِ مزدایی به شهریارِ بِهْدین، و، جاری‌شدنِ فرمانِ شهریارِ مزداکیش بر توده‌یِ مردمِ بِهْدین و، پذیرفتن و بکاربردنِ همان فرمان <ــ هم‌راستایِ دین و شهریار>* از سویِ مردم به‌پیدایی‌خواهدآمد.(۳)

این را نیز از پزشکِ فرآراسته، یعنی از دینِ مزدایی دربارهٔیِ مردمِ جهان می‌دانم(۴) که:

پاکی، نیکوسرشتی و فروغمندیِ مردم در سرشت و مِهْتری و فرآراستگی، برایِ نیرومندیِ تن و شادْزیوی در جهان، تنها بر آن کارِ فراگسترنده‌یِ پرهیزگرانه<یِ آب و آتش>* استوار است.

و، از رهگذارِ به کناری‌نهادنِ ایشان آن پزشکِ فرآراسته را (=دینِ مزدایی را) از <*پله‌و‌پایگاهِ> دستوری (=به کناری نهادنِ پرهیزِ آب و آتش)، به <پاکی>* بُن‌ماده‌هایِ پرورنده‌یِ تنِ مردمان آسیب(؟)(۵) <خواهد رسید؛ و، از رهگذارِ>* ناپرهیزیِ از پزشکِ فریب‌آموز، رایْ‌فرماییِ نادرست <رهبر خواهد شد؛ پی‌آمدِ این‌ها،>* کژاندامیِ تنِ مردم، تباهیِ پرتوها<یِ یزدانی>* و، آکنده‌شدنِ جهان از رنج <خواهد بود؛ این همه در آموزه‌هایِ دین>* پیداست.

این است آموزه‌یِ دینِ مزدایی که <می‌گوید>*:

از رهگذارِ پذیرفتن و به‌کاربردنِ همگیِ مردمْ چاره‌گری‌هایِ پزشکِ فرآراسته (=دینِ مزدایی) را، در جهان، <تنْ>درستی و بهبودبخشیِ مردم <فراهم‌خواهدآمد؛ به سببِ پذیرش و پیرویِ>* تودگان از آموزش‌هایِ همان پزشکِ فرآراسته، و، چاره‌خواهیِ باهمانه‌یِ مردم هر یک دیگری را از همین پزشکِ فرآراسته، آشتی‌گرایی(؟) و رادمنشی میانِ مردم همسو می‌شود؛ همگیِ مردم به دور از ناخوشی و کژاندامی و پیری و میرایی می‌شوند؛ و، نیکیِ سرتاسریْ بهره‌یِ همه‌یِ آفریدگانِ نیک <ــ اورمزدی خواهدشد>*.

یادداشت‌ها

۱-«پزشکِ فرآراسته‌ي چاره‌ساز» را برابرِ «چار بُوَنْدَگ بیزِشک / čār bowandag bizešk» آورده‌ایم. درونْ‌مایه‌ي معنایيِ این سختواره، «پزشکِ سرآمدِ همه‌ي چاره‌گران» است.

۲-یعنی فرازبردن و ارتقاءِ پیشه‌ي اجتهاد به شهریاری و، یکی‌شدنِ شهریاری و اجتهاد.

۳-آشکار است که نویسنده‌ي روایت، درباره‌ي ازمیان‌رفتنِ تقسیمِ کار و خویشکاریِ شهریاری و دستوریِ دینِ مزدایی سخن می‌راند؛ یعنی می‌باید خویشکاریِ دینْ‌دستوریِ دینِ بهی نیز در هستانِ پادشاه گرد آید تا فرمانِ شاه همان فرمانِ مجتهدِ اعلم باشد؛ فرمان و خواستِ مجتهدِ اعلم از دست و زبانِ شاه جاری شود. و این فراهم نمی‌شود جز از یکتاییِ کالبدیِ دین و شهریاری.

۴-«این نیز می‌دانم» را برابرِ سختواره‌ي «ئِن دانُم / ēn dānom» آورده‌ایم.

این سختواره، درگوشِ ما طنینِ «این را به یقین می‌دانم / بطورِ مسلم می‌دانم» دارد.

۵-«آسیب» را گمانوَرزانه برابرِ با واژه و نگارشيِ آورده‌ایم، که آن را نیز گمانوَرزانه «ئُوبَسْتْ / ōbast» خوانده‌ایم. اما معنايِ سرتاسريِ عبارت روشن است:

با به کناری‌نهادنِ دستوریِ (=اجتهادِ) دینِ مزدایی در زمینه‌ي پایشِ جهانِ درون و برون، و به زبانِ امروزی، پایشِ طبیعتِ درون و برون، شاهدِ ازهم‌پاشی، فرود و سقوطِ (=ئُوبَسْت) نیرويِ ترازمنديِ بُنْ‌ماده‌هايِ چهارگانه‌يِ (=عناصرِ اربعه) تن خواهیم بود. نیروهايِ چهارگانه‌اي که سازندگانِ تنِ مادیِ آفریدگان نیز هست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۸۴. دربـــاره‌یِ خــاستگاهِ انــدیشه‌ورزیِ میانه‌رَوانه، و، خــاستگاهِ کــژپنداریِ تـهی از میانه‌روی،[۱] و، درباره‌یِ شناساننده‌یِ آن دو؛ نیرویيِ که از آن دو برمی‌آید و نیرویيِ که بر آن دو است؛ دربــاره‌یِ دادوآیــینِ‌شان (=قــانونِ‌شان)، چارچوبِ‌شان (=انـدازه)؛ درباره‌یِ سوديِ که بر انـدیشه‌یِ میانه‌رَوانـه دوسیده‌است و، زیانی کـه بـر کـژپنداریِ تــهی از مــیانه‌رَوی درپــیوسته است، بـــرابـــرِ آمـــوزه‌یِ دیـــنِ بـــهی.

خاستگاهِ **اندیشه‌ورزیِ میانه‌رَوانه**، بهره‌اي از اندیشه‌ورزیِ اندازه‌شناسانه‌يِ اورمزد است.

شناساننده‌اَش، نگه‌داشتنِ اندیشه‌ورزی در سامانِ <خِرَدْبنیادِ>* خود است.[۲]

و، **نیرویي** که <اندیشه‌ورزيِ میانه‌رَوانه‌يِ>* مردمان استوارِ بر آن است و از آن است:

<نیرويِ>* سامان‌دِهِ <ـِ اندیشه‌يِ میانه‌رَوانه، همان>* خِرَدِ خدادادیِ بـهمنانه میانِ مردمان است.[۳]

دادوآیین <ـِ اندیشه‌يِ میانه‌رَوانه:

نخست، هرکس، >* خویشتن را <به اندازه‌ي>* آن <مقدار>* از هنر و نیرو که <از سويِ جهانْ‌آفرین>* بهره‌اَش شده‌است درنظرآورد (=mēnīdan)؛ <دودیگر،>* خرسندی و بی‌نظری‌اَش(؟)[۴] در <اندازه‌يِ>* هنر و نیرويِ که در دیگران هست؛ و، درنظرآوردنِ رساوبسنده‌يِ <هنر و نیرويِ خدادادیِ>* آن کسانيِ که از آن (=هنر و نیرو)

بهره‌هابرده‌اند؛ <و، با چنین کسانِ بهره‌مند از هنر و نیرویِ خدایی>* بی رشک و بی‌آزار، بی آنکه مدعیانه بر ایشان دراُفتد (=مجادله کند) رفتارکند؛ و نیز در هرآن بهره‌اي که از هنر و نیرو ایشان را هست، بی‌نظری پیشه کند؛ ویژه آنکه، <هنر و نیرویِ>* همگوهران <ـِ زمینيِ خود>* را به‌سزاواری، به‌مانندِ خویش درنظرآورد؛ <چنین بی‌نظری‌اي>* با شادی همراه است و با آن می‌توان به نیرو <ي بیش‌تريِ>* پیوست.(۵)

چارچوب <ـِ اندیشه‌يِ میانه‌رَوانه>*:

به‌دیده‌گرفتنِ میانه‌رَويِ دینِ مزدایی است؛ <یعنی: بدیده گرفتنِ>* هر کس برابرِ ملاطِ <خدادادی>اش؛ چونان: هوشنگ را در جایگاهِ پیشدادی؛ دَهاک را در جایگاهِ آسیب‌رسانی؛ پاذْشرو(۶) را در جایگاهِ بهره‌دهی؛ کایوس را در جایگاهِ ورجاوندی [یا: فرزانگی]؛ سام را در جایگاهِ تکاوری.

<و نیز، بدیده گرفتنِ ملاطِ خدادادیِ آشو>* زرتشت در جایگاهِ فرهمندی؛ سپندیاد(؟) [یا: پِشْیُوتَن(؟)] در جایگاهِ پرهیزمندی؛ همچنین، <درنظرآوردنِ>* هر یکِ از آفریدگان را <پلّه پلّه>* تا برسد به سگ و خوک، به اندازه‌يِ ملاطيِ از هنر و نیرو <که در آفرینش بهره‌يِ او شده است>*.

و در این <زمینه،>* اینگونه در <آموزه‌ها و رازهايِ>* دینِ بهی، آنهم از زبانِ «زرتشتِ ستوده‌فَرَوَهْرْ» به کِیْ‌ویشتاسْپ والاجاه (=burzāwand) آشکار شده است که:

«<با داشتنِ باورِ به اورمزد، از این نظر>* که تو پرستنده<يِ ایزد>* هستی، بر <پرستش>* کسي به خواری منگر؛ بسا از آن کسِ فروپایه‌تر تو نیز چیزيِ <در زمینه‌يِ پرستشِ ایزد>* بیاموزی».(۷)

آن سودي که به اندیشه‌يِ میانهْ‌رَوانه دوسیده است:

بِسانِ گزیده، همین <سخنِ زیر>* از <آموزه‌هايِ>* دینِ بهی است، و پیوستِ همان گفتار <ـِ پیشینِ آشو>* زرتشت است که به ویشْتاسْپ می‌فرمایند:

«چه بسا این چنین دلاوری‌اي که از آنِ تو ست، کسانيِ دیگر نیز همان راکنند؛ <یعنی همان دلاوری‌اي>* که در پیروزگری‌هايِ تو پیداست».

خاستگاهِ کژپنداريِ تهی از میانهْ‌رَوی، ریشه در دروج دارد؛ <که، خاستگاهِ>* کژپنداريِ نابه‌اندازه‌ي اهریمنانه در مردمان است.

شناسانده‌اَش (=شناسانده‌يِ کژپنداريِ تهی از میانه‌روی)، رنگ‌به‌رنگ گشتنِ(۸) اندیشه‌ورزی است؛ و، مرزها<يِ اندیشه> را فراتر از مرزِ <همه گونه>* توانایيِ هستيِ خویش (=ملاطِ آفرینشيِ خویش) بردن است.

دادوآیینَش (=قانون‌اَش) این است که، خویشتن را به <اندازه‌يِ>* آن هنر و نیرویيِ که در وی نیست درنظرآورد؛ به چشمِ خواری نگریستن است به آني که، بی‌نظرانه، هنر و نیرويِ‌شان برابرِ بهره<يِ ایزدی>شان است؛ <و با چنین کسانِ بهره‌مند از هنر و نیرويِ خدایی،>* با رشک‌مندی و بدخواهيِ توأم با آزار و، مدعیانه، بر آنان از سرِ بی‌داد در افتادن (=مجادله کردن) است.

چارچوب <ـِ اندیشه‌يِ تهيِ از میانه‌رَوی>*:

بديِ بی‌پایانِ خودْخداانگارانه (=andar-hangad / متفرعنانه / خود-خدا-انگارانه) است؛ تا بدانجا که هر آن <آهوانِ اخلاقی>* و نیرويِ خویش را فراتر از زورِ همه‌يِ هستندگان درنظرآورد؛ و، به چشمِ خواری نگریستن است به همه‌يِ هنرها<يِ اخلاقی>* و نیروها<يِ خدادادی، از آفریدگان گرفته>* تا ستودگانِ برترین؛ <و، خود را از نظرِ هنر و نیرو، همردیفِ>* نیرويِ دیوانِ مازَنی انگاشتن است.

زیاني که از آن (=کژپنداريِ نابه‌اندازه / نامعتدلانه) برمی‌خیزد، **عمرِ** کوتاه است؛ به‌مانندِ نابوديِ تندوتیزِ آن دروجِ سرکوب‌شده(؟) [یا: شْناویذَکِ دروج] به دستِ جهانْ‌پهلوانِ مردم، سام پسرِ گرشاسْپ(۹) است؛ <گزارشِ آن در کتابِ دین>* پیداست.

یادداشت‌ها

۱-«کژپنداريِ تهی از میانهْ‌روی» را برابرِ سخنواره‌يِ «اَ-پَیْمان گْریفْتَگیْه / a-paymān-griftagīh» آورده‌ایم. سخنواره‌يِ درنظر، درونْ‌مایه‌اي نزدیکِ به «قبض و دریافتِ نامعتدلانه» دارد. فرزانگانِ سده‌هايِ میانه، قبضِ نامعتدلانه را در معنايِ کژپنداری و کژاندیشيِ بی‌قاعده و فراتر از مرزِ واقعیت و، توهماتِ تهی از اعتدال بکار برده‌اند.

چنین می‌نماید نویسنده‌يِ این روایت نیز می‌کوشد معنایيِ چون: «توهم، کژپنداری و پندارْبافته‌هايِ بی‌قاعده و خارج از اعتدال» را برساند.

۲-نویسنده‌يِ این روایت، هنگامِ برشناساندنِ چارچوبِ اندیشه‌يِ میانهْ‌رَوانه (=معتدلانه)، سخنواره‌يِ زیر را بکار می‌برد:

mēnišn pad xwēš sāmān dāštan.

براستی! نگریستهٔ نویسنده از عبارتِ «خْوِش سامان / xwēš sāmān» چی ست؟

آیا اندیشه‌ورزیِ تختهْ‌بندِ واقعیاتِ پیرامونی را فرادیدِ خود دارد؟

بسا با باوری به گونهٔ امروزین، هر چند نازل، از راستینْ‌سالاری (=رئالیزم) روبه‌رو هستیم.

۳-در آموزه‌های اِشراقی / خسروانیِ دینْ‌کرد، عقلِ بالملکه (=خِرَدِ خداداد) سرراستانه از اورمزد بر مردمیان نمی‌بارد؛ فروبارش‌هایِ یزدانی همه به میانجیِ فرشتهٔ بهمن، که همان نخستین آفریده و صادرِ از اورمزد است انجام‌می‌گیرد. در این روایت، بویژه در این بند، همین معنا دنباله گیری شده‌است.

۴-«بی‌نظری» را برایِ واژه‌ای از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که دومناش آن را «هاوَنْدْپان / hāwandpān» خوانده است. گمانِ ما این است که نویسندهٔ روایت، از این واژه، معنایِ بی‌نظری و بی‌غَرَضی را فرااندیشهٔ خود داشته است. اگر نوشت‌وخوانِد «هاوندپان / hāwandbān / هاوِنْدْبان» درست باشد، معنایِ واژه‌به‌واژهٔ آن برابر می‌شود با «پاسبانی از همانندی و ترازندگی»؛ که بی‌غَرَضی یا بی‌طرفی یا بی‌نظری، برابرهایِ درست و سزاواریِ بر آنند.

۵-عبارتِ پایانیِ این جمله را، سرتاسر برابرِ سختوارهٔ پهلویِ «پَدیش شادیه ئُد، ئَویش نِرُوگ پِیْوَنْدیشْنیه-ئیز / padiš šādīh ud, awiš nērōg paywandišnīh-iz» آورده‌ایم.

۶-پادْسْرَو را برابرِ «پاذگ-سْرَو» آورده‌ایم.

سنجانا، گزارندهٔ دینْ‌کرد به انگلیسی، «Patsrōban» خوانده است.

دومناش، گزارندهٔ کتابِ سوم، «Pātsrav» خوانده است.

کتاب‌هایِ هفتُم و هشتُمِ دینْ‌کرد حتی به جایگاهِ زمانیکِ (=تاریخیِ) وی سخنْ‌گوشه‌ای دارند:

Λ⟶ DK VII, ch 1, sen 34 = MD (597.19): ud mad ō pāda<g>-sraw ī erefšwā ī tāz ī tāzīgān šāh pad .....

Λ⟶ DK XIII, ch 12, sen 9 = MD (689.9): .... ī-šān pad duxt ī pat-sraw ī tāzīgān šāh, ud tāz paywand ....

۷-جانْ‌مایهٔ این عبارت روشن است:

ای کِی‌ویشتاسْپ والاجاه، پرستشِ ایزد را در برابرِ کسانِ دیگر، بویژه در برابرِ افرادِ فروپایه‌تر، برایِ خود امتیازیِ تک‌ویتا (=استثنایی) در نظر مگیر؛ بسا در همین زمینهٔ پرستشِ ایزد، تو نیز از آن کس فرودین چیزی بیاموزی.

این معنا، چیزی همانندِ داستانِ موسی و شبان است.

موسایِ این روایت کِی‌ویشتاسْپْ است؛ شبانِ این روایت، فردی از طبقاتِ فرودستِ مردمگاه است.

سنجانا، در جایگاهِ نخستین گزارندهٔ دینْ‌کرد، چنین گزارده است:

Thou shalt not hate whosoever serves thee with good mind, because he will be worse by that training (or example) of thin.

۸-«رنگ‌به‌رنگ گشتن» را برابرِ «مِنیشْنْ پَدْوَرَن / mēnišn pad-waran» آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، نویسنده، از این سخنواره، معنایِ تلوّنِ مزاج را فرادیدِ خود داشته است؛ نویسندهٔ فرزانْ‌پژوه به‌یاددارد که نویسندگانِ روایت‌هایِ دینْ‌کرد، تلوّنِ مزاج را بروبارِ مُعطیاتِ حسِّ ظاهر می‌دانند؛ که برادرِ دروغینِ دانشِ راستین است.

و نیز، نویسندگانِ دینْ‌کرد، در همین کتابِ سوم، کردهٔ شصت و چهارُم، پاسخ‌هایِ دانش، آنهم فراتر از حد و گسترهٔ معتدلانه را به زیر-اندرِ سنجشگری برده‌اند.

۹-سام، پدرِ زال و سپه‌سالارِ منوچهر است که گرزیِ گاوْسر داشت و به «سامِ یکْ‌زخم» مشهور بود؛ زیراکه ضربتِ اولِ گرزِ او، کارِ دشمن را می‌ساخت.

هوشیدری، دانشنامهٔ مَزْدْیَسنا، ص ۳۱۲.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۸۵. این نکته که، هیچ چیزيِ نه هست <نه بوده> و نه خواهد بود و نه می‌سزد که در توانِ بُنِ بُنانِ همه‌يِ نیکی‌ها، <یعنی>* اورمزدِ جهانْ‌آفرین نباشد؛ و، درباره‌يِ کرانمندی و بی‌کرانگيِ توانْ‌اَش (=اورمزدِ جهانْ‌آفرین) برگرفته از گفته‌يِ یکي از کهنْ‌آموزگارانِ دین، برابرِ آموزه‌يِ دینِ بهی.

<بُنِ>* بی‌نیاز از بُن،(۱) <یعنی>* بنیادِ همه‌يِ نکویی‌ها، اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ همه‌ْآگاهِ همه‌ْتوانِ همه‌ْخدای است.

<هیچ چیزيِ، نه در گذشته، نه اکنون و نه در آینده>* نه هست و نه خواهد بود و نه بوده است، که در توانِ آن نیکوکامِ(؟) [یا: نکویی‌بُنِ] کرفه‌کار نباشد.

این نیز آشکار است که، «توانه <ـِ ایزد>* دربرگیرنده‌يِ (=parwand / شاملِ) همه‌يِ توانستنی‌ها (=andar-šāyēd / ممکنات) است.(۲)

آني که بُنِ همه‌يِ نکویی‌ها <و بُنِ همه‌يِ توانمندی‌ها ست، یعنی>* ایزد، بر همه‌يِ شدنی‌ها تواناست.(۳)

توانْ‌اَش (=کرانه‌يِ توانِ اورمزد)، بر هر آني که پَربسته (=محصور) در شدنی‌ها ست، کرانمند‌می‌شود؛ و، بر هر آنيِ که بی‌پایان است، ناکرانمند (=نامحدود) است.

چونان کرانمندی <ـِ توان>اَش بر هستیِشِ مادی <ـِ کرانمند؛> و، بی‌کرانگی <ـِ توان>اَش بر زمان <ـِ ناپیداکرانه>.(۴)

سنجیدارِ دو-گزاره‌ايِ (=قیاسِ اقترانی) به‌کاررفته در این روایت:

پیشْ‌گزاره (=مقدمِ قیاس):

زیژماده (=موضوع)	فروزه (=محمول)	پیوستار (=ربط)
قدرت (=اِعمال و اجرا)	محصور در امورِ ممکن	است

پس‌گزاره (=تالیِ قیاس):

زیژماده (=موضوع)	فروزه (=محمول)	پیوستار (=ربط)
ایزد	بُنِ بُنانِ همه‌يِ چیزها	است [=ربطِ اِسنادیِ هستْ‌نما (مثبت)]

پی‌آیند (=نتیجه‌يِ قیاس):

زیژماده (=موضوع)	فروزه (=محمول)	پیوستار (=ربط)
قدرتِ ایزد	محصور (=پروسته) در همه‌يِ شدنی‌ها (=چیزهایِ ممکن)	است (ربطِ اِسنادیِ هستْ‌نمایانه، به پیروی از پیشْ‌گزاره و پس‌گزاره).

در سنجیدارهايِ دو-گزاره‌ای (=قیاساتِ اقترانی)، موضوع و محمول و ربطِ نتیجه، حاصلِ جمعِ موضوع و محمول و ربطِ اِسنادی در پیشْ‌گزاره و پسْ‌گزاره است؛ که شیوه‌يِ چِمْ‌پروری (=استنتاج / پرورشِ دلیل) در قیاسِ اقترانی است.

اکنون، نگاه کنید به شیوه‌يِ چِمْ‌پروريِ پایانيِ نویسنده‌يِ روایت:

yazd, šāyēn (parwand) har (=wispān hu-bun) tuwān.

یادداشت‌ها

۱-«<بُن>* بی‌نیاز از بُن» را برابرِ «اَ-بُن / a-bun» آورده‌ایم؛ یعنی آن بُنِ بُناتی که خود، بنیادِ همه‌ی نکویی‌هاست و هیچ بُنی پساپُشتِ خود ندارد.

۲-«ممکنات، توانستنی‌ها و شدنی‌ها و شایِدْمندها» در مقابله‌ی معنایی است با «محالات، ناتوانستنی‌ها، ناشدنی‌ها و نشایِدْمندها».

۳-معنای برونْ‌نمایانه (=ظاهری) این بند این است که قدرتِ خداوند، تنها بر شدنی‌ها احاطه دارد نه بر ناشدنی‌ها. دامنه‌ی این بحث، از نگاهِ زمانیک (=تاریخی)، بسیار دراز است. یزدانْ‌شناسان (=متکلمین) هنوز در این باره به همگرایی و همْ‌نظری نرسیده‌اند و نخواهند رسید که آیا قدرت و زورانِش خداوند تنها ممکنات و شدنی‌ها و توانستنی‌ها را دربرمی‌گیرد؟ یا نه؟

دامنه‌ی توانش‌هایِ خداوندی، کرانمندِ به شدنی‌ها، آنهم به اندازه‌ی دایره‌ی کوچکِ عقلِ بشری نیست؛ ناشدنی‌ها در گِردْدیسِ [=گِردْ-دیس / دایره‌ی] کوچکِ خِرَدِ آدمی، ناتوانستنی و دست‌نیافتنی می‌نمایند؛ و برای بُنِ راستی و بُنِ همه‌ی زورْآوری‌ها، یعنی خداوندِ قَدَرْقدرت، هیچ چیزی ناتوانستنی نیست.

ایستمانِ (=موقِف) نویسنده‌ی این روایت روشن است: توانِ خداوند تنها شدنی‌ها، توانستنی‌ها و ممکنات را دربرمی‌گیرد نه ممتنعات را؛ برای نمونه دایره‌ی مربع، تنها فرضی هوشْ‌ساخته و بافته‌ی اندیشه و در زمره‌ی شدنی‌ها نمی‌باشد؛ و نه برای خداوند خلقِ آن ممکن است؛ نه در جهانِ پدیداری و برونی هستیْ‌پذیریِ آن شدنی است.

۴-از برخی روایت‌هایِ زمان‌شناسانه‌ی دینْ‌کرد برمی‌آید که:

جهانِ مادیِ کرانمند، از نظرِ زمان و مکان (=جای-گاه)، جایگاهِ تجلی، حلول و تعیّنْ‌پذیریِ آن بی‌کرانه است؛ یعنی، زمانِ کرانمند، تعیّنِ مادیِ زمانِ بی‌کرانه است.

از بیانِ نویسنده‌ی این روایت برمی‌آید که زمانِ نامحدود / ناکرانمند در زمره‌ی محالات و ناتوانستنی‌ها نیست.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۸۶. درباره‌ی کنشِ <هم‌آوا>* با گزینشِ جهانْ‌آفرین و، کنشِ <هم‌آوا>* با پسندِ مردم؛ و، کنشِ <هم‌آوا>* با گزینشِ مردم و پسندِ جهانْ‌آفرین، برابرِ آموزه‌ی دینِ بهی.

هر کس که از سرِ آگاهی به دینِ بهی و باورمندیِ نهاده شده بر آن <دین،>* کرداری انجام دهد، <آن کردار، هم‌آوا با>* گزینشِ جهانْ‌آفرین و پسندِ مردم است.

هر کس که <نه از سرِ آگاهیِ دینی، بلکه به پیروی>* از خِرَدِ خود و، پیروی از دستورِ راستیْ‌دوستی <ـ خودْ کاری>*(1) انجام دهد، <آن کردار، هم‌آوا با>* گزینشِ مردم و پسندِ جهانْ‌آفرین خواهد بود.

جایِ آن است گفته آید:

به یوبه‌یِ پیشینْ‌بنیادیِ <خِرَدِ>* جهانْ‌آفرین بر هرگونه خِرَدورزی، و به سببِ آنکه هر کسی نیز از راهِ راستِ خویش و گزینشِ کردارِ بخردانه، <در پایان، به گزینشِ جهانْ‌آفرین می‌رسد، خِرَدْپذیرترین آن است که، در همان آغازِ کارها،>* گزینشِ جهانْ‌آفرین را برتر <نهیم>*.(2)

یادداشت‌ها

۱-«پیروی از دستورِ راستیْ‌دوستیِ خود» را برابرِ با سخنواره‌یِ پهلویِ «راسْتْ دُوشَگیگ دَسْتْوَریها / rāst dōšagīg dastwarīhā» آورده‌ایم.

نظرگاهِ نویسنده این است که: اگر کسی عشقِ سرشتین و خداییِ خود به «حقیقت / راستی» را دستور و چراغِ راهِ خود نهد، باز به کردارِ هم‌آوا به پسندِ خدا خواهد رسید.

۲-معنایِ سرتاسریِ روایت روشن است:

چه پسندِ اورمزد را برتر نهیم، چه عشقِ به حقیقت‌جویی را، در پایانِ راه به پسندِ اورمزد خواهیم‌رسید. اما چه بِه‌تر که از همان آغازِ راه، پسندِ اورمزد را فراراهِ خود نهیم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۸۷. دربـــارهٔیِ پـــرهیزِ آتش و آب از تـــاریکی(؟) [یـا: آلودگـی] بـه شیوه‌یِ بِــه‌دینی، و، دربـــاره‌یِ رســتگاری‌ایِ کــه <از مـاندنِ>* در چارچوبِ خویش <بــنْ‌ماده‌ها را فــراچــنگ مــی‌آید>*،(۱) بـــرابـــرِ آمـــوزه‌یِ دیـــنِ بـــهی.

همه‌یِ چیزهایِ مادی، آهنگیِ (=قصدیِ) سرشتین برایِ بازگشتِ به سرچشمه‌یِ <آغازین و جهانیِ>* خود دارند.(۲)

سرچشمه‌یِ <جهانیِ>* آتش،(۳) آتشیِ فضایی (=wāyīg)(۴) است.

سرچشمه‌یِ <جهانیِ>* آب، دریایِ زمینی است.(۵)

فرازرَویِ آتش سویِ فضا و، فرودگراییِ آب سویِ زمین، <فراز و فرودیِ>* سرشتین است؛ که بر این <فراز و فرود،>* نشانه‌هایِ آشکاری هست.(۶)

دریا، با دربرداشتنِ <ماده‌یِ نموری>*، و، فضا، با دربرداشتنِ <ماده‌یِ>* گرمی [و نموری](؟)، بُن‌وگوهرِ (=azišīh / اصلِ) زایش و سامانِشِ پیکرانِ مردمی و دیگرِ پیکرانِ گیتیایی است؛(۷) <و این نکته در آموزه‌هایِ دین>* پیداست.(۸)

از پسِ هر نـانگهداریِ (=عدمِ محافظت) آتش و آب و آلوده شـدنِ بـه آلودگـی، آن آلودگی <ــِ آب>* از راهِ دریا، به سببِ دربرداشتنِ نموریِ سرتاسری، به فضا <می‌رسد؛>* و از فضا، به سببِ دربرداشتنِ گرمی، بـه همه‌یِ پیکرانِ گیتیایی همپیوسته می‌گردد: <آنهم همپیوستگی‌ایِ>* دشمنانه.

آن <آب و آتشیِ>* که گرم و نمور و نیالوده و پاک باشد، از رهگذارِ درپیوستنِ به پیکران <ــِ گیتیایی،>* تنِ مردمان را با آن <پاکی‌ها و نموری‌ها، از بیماری‌ها>* بِه‌بودمی‌بخشد و به درستی می‌رساند؛ ولی از رهگذارِ آلودگی و ریمنی، تنِ مردم نیز از راهِ آن <آلودگی‌ها و ریمنی‌ها>* بیمارمی‌شود و مرگیِ فراگیر(۹) خواهدآمد؛ <پی‌آمدِ این بیماری‌هایِ فراگیر،>* فراوانیِ درد و بیم خواهد بود.

از این رو، پاییدنِ آتش‌ها و آب‌ها، برابرِ اندرزهایِ دینِ بهی، چِمْ‌پذیر <ترینِ کارهاست>* (=منطقی / čimīg).

<آن دسته>* از کیشداران که <بدآموزیِ زیر، یعنی:>*

«بی‌ارجیِ آتش و آبْ از راهِ آلوده کردنِ آن‌ها با ریمنی (=نجاست) و گندناکی»،(۱۰) <آیینیِ از>* کیش <ــِ ایشان است، برایِ>* مردم، بیمارشدن و گسترشِ مرگ‌ومیر را <می‌خواهند؛>* دشمنیِ این <بدآموزی‌ها>* با هر آن دستورِ آیینیِ مردم آشکار است.

یادداشت‌ها

۱-«چارچوبِ خویش» را برابرِ «خْوِش وِیمَنْدْ / xwēš wimand» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم. نگریسته‌یِ نویسنده از کاربردِ این سخنواره، ماندن در چارچوبِ دینِ مزدایی و کهنْ‌آیینِ ایرانی است؛ در ستیزش با کیش‌هایِ مبلغِ آلودگیِ آتش و آب.

۲-بندِ نخستِ این روایت را بدین گونه نیز می‌توان ترجمه کرد:

«آهنگِ همه‌یِ چیزهایِ مادی در بازگشتِ به سرچشمه‌یِ <آغازین و جهانیِ>* خویش، سرشتین است».

برایِ یک بررسیِ همسنجانه، نگاه کنید به همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، دفترِ یکُم، کرده‌یِ ۱۱۲ اُم، که نویسنده‌یِ روایت، بحثیِ ارسطویی را در بابِ حرکاتِ سرشتْ‌آهنگانه (=طبیعی) و سرشتْ‌ستیزانه (=قَسْری) پی می‌گیرد.

۳-«سرچشمه‌یِ جهانیِ آتش» را برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ «آتَخْشْ-بُنْ-خان / ātaxš bun-xān» آورده‌ایم.

ارسطو، برایِ هر یک از بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه (=عناصرِ اربعه) مرکزیِ جهانی را انگاریده‌بوده‌است تا بتواند فرازرَوی‌ها و فرودگرایی‌هایِ آن بُنْ‌ماده‌هایِ نامبرده را در چارچوبِ دستگاهِ فرزانشی-اندیشگانیِ خویش درستْ‌نمایی کند؛ چنین می‌نماید که نویسنده‌یِ این روایت (=۱۸۷) نیز، برایِ درستْ‌نمایاندنِ اصلِ پرهیزِ چهارماده‌یِ نخستین، این بحثِ ارسطویی را به‌وام‌گرفته باشد.

گفتنی است وام‌گیری‌هایِ نویسندگان و تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد از فرزانگانِ یونانیِ پیشاسقراطی و پساسقراطی، بویژه ارسطو، پَروَسته و محدود به تنها چند بحثِ

انگشتْ‌شمار نیست.

دریافتِ ما (=گزارشگرِ کنونی) این است که تدوین‌کنندگانِ دینْ‌کرد، در پیِ بنیادیِ خِرَدْپسند و ارسطویی برایِ همه‌یِ بُنْ‌باورهایِ مزدایی بوده‌اند. و سرِ آن داشته‌اند چیزی را پی‌افکنند که با نمونه‌هایِ مسیحی (=فلسفه‌یِ مسیحی) و اسلامیِ (=فلسفه‌یِ اسلامی) آن آشنایی داریم.

یعنی، با بهره‌گیری از فرزانشِ ارسطویی، در پیِ استوارکردِ باورهایِ مزدایی برآیند.

اگر زمانه، به چنین دستگاهی از اندیشه، پروانه‌یِ زیستن و بالیدن می‌داد، دور نمی‌نمود امروزه نیز با دستگاهیِ اندیشگانی، زیرِ نام «فلسفه‌یِ مزدایی» روبه‌رو می‌بودیم.

ما، کتابِ سومِ دینْ‌کرد را با چنین دید و داوری‌ای بررسی می‌کنیم.

از این گذشته، پیشینه‌یِ سرنشانه‌ها، سرسخنان و داوری‌هایِ فرزانشِ اشراقیِ ایرانیانِ باستان لابه‌لایِ روایت‌هایِ دینْ‌کرد، برایِ ما به یادگار گذاشته شده است. از این روی، دینْ‌کرد، به‌ویژه کتابِ سومِ آن، تنها و تنها «دانشنامه‌یِ دینِ مزدایی» نیست.

۴-«آتشِ فضایی» را برابرِ «وائیک آتَخْشْ / wāyīg ātaxš» از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم.

بی‌هیچ‌گمانی، عبارتِ پهلویِ درنظر ترجمه‌ای از آتشِ اَثیریِ ارسطویی است.

فرزانواژه‌یِ عربی / فارسیِ «اَثیر» عربیده‌یِ (=مُعَرَّبِ) αιθηρ یونانی است.

در فرهنگ‌هایِ فارسی، اَثیر، کُره‌یِ آتشِ بالایِ کُره‌یِ هواست؛ و نیز روحِ عالم است.

ارسطو، در رساله‌یِ خود، درباره‌یِ آسمان، این نظر که «آتش» و «اِتِر / اَاِتِر / اَئیر» دو نام برایِ یک چیز است را به آناکساگوراس نسبت‌می‌دهد.

برابرِ گمان و بازشناختِ ما، αιθηρ / اَاِتِرِ یونانی با آتَرِ اوستایی، آذرِ پهلوی و آذرِ فارسی همریشگی و هم‌معنایی کهنْ‌زمان دارد.

از آنجا که نویسندگانِ دینْ‌کرد، برایِ همه‌یِ بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه‌یِ جهان و نیز بُنِ روشنایی و تاریکی سرنمونیِ مینَوی را تبلیغ‌می‌کنند، حتی اگر «آتشِ فضایی» را از ارسطو به‌وام‌گرفته‌باشند، باز برابرِ بُنْ‌باورهایِ خود، می‌باید به سرنمونیِ آسمانی / مینَوی / فضایی برایِ آتش نیز پی‌برند و بلکه هست‌وبودِ آن را استنتاج کنند. همچنانی که پیش از اشراقیونِ مسلمان، به هست‌وبودِ بُنِ بُنانِ روشنایی و بُنِ بُنانِ تاریکی نیز پی‌بردەبوده‌اند.

در دستگاهِ فرهمندشناسانه‌یِ / اشراقیِ شیخ اشراق، میانِ عناصرِ چهارگانه، آتش، از جانبِ عالمِ عقولِ محض خلافتِ صغریٰ دارد، و برادرِ نورِ اسپهبدِ انسانی است.

۵-کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۱۱۲اُم، مرکز و میانجایِ جهانیِ آب را دریایِ «وُرُوکَش» می‌داند.

۶-هر کسی کُو دُور مانْد از اصلِ خویش   بـاز جـوید روزگـارِ وصـلِ خـویش.

۷-این بند، در بسترِ سخنِ پهلوی، درهم‌ریخته می‌نماید؛ در سنجش با عبارتِ پس از این، بیراه نیست اگر صورتِ درست‌ترِ این عبارت چنین بوده‌است:

ud zrēh pad <xwēdīh>*(?) dāšnīh ō way, ud, way, pad garmīh dāšnīh ī ō tanōmandān mardōm ud abārīg ī gētīg tanōmandān: zāyišn[4] <ud> winnārišn azišīh;

«دریا، با دربرداشتنِ <ماده‌یِ نموری>* و فضا، با دربرداشتنِ <ماده‌یِ>* گرمی، بُن‌وگوهر (=azišīh / اصلِ) زایش و سامانشِ پیکرانِ مردمی و دیگرِ پیکرانِ گیتیایی است.

۸-در دستگاهِ اندیشگانی-فرزانشیِ ارسطو، آتش، مثبت است؛ به گواهِ آنکه از راستی و هستی بسانِ مطلق بهره‌مند است؛ زیرا از گرمی برساخته‌شده‌است. یعنی کیفیت و چونیِ مثبتی که ریختْ‌آفرینِ (=صورتْ‌بخش) ماده‌یِ نخستین (=protè-hulè) است.

خاک، بازگونه‌یِ آتش است. هستی و هستانِ آن منفی است؛ زیرا از سردی درست شده است. یعنی: چونی و کیفیتیِ منفی که آن نیز ریختْ‌آفرینِ (=صورتْ‌بخش) ماده‌یِ نخستین است.

سیمایِ پهلوی و نیز اوستاییِ واژه‌یِ فارسیِ آتش، «آتَخْشْ / ātaxš» است. به گمانِ ما برساخته از پیشوندِ هندو-اروپاییِ تداوم‌دهنده‌یِ صفتِ «آ / ā»، و، تَخْشْ، همریشه با «تُخْشْ» در فارسیِ باستان، و، «تِخْنِه / τεχνικόσ / τεχνε» در یونانی؛ که رویِ هم می‌تواند معنایِ ثبات و تداوم در کوشایی و کار و جوشندگی و تفتیدگی و فعالیت را برساند.

نامواژه‌یِ «زَمیگ»، در زبانِ پهلوی، در فارسیِ امروز با آوایِ «زَمین» فراگفته‌می‌شود؛ برساخته از ماده‌یِ هندو-ایرانیِ «زَم» به معنیِ سرما، موجود در واژه‌هایِ «زمزیران»، «زمهریر»، «زمستان»، «زمباوند / زماونده» و «زَمران / شمران» و مانندِ این‌ها، و، پسوندِ صفت‌سازِ هندو-اروپاییِ «ئیک / ئیگ»، که رویِ هم، معنیِ سردشده و میانجا و مرکزِ سردی است.

نظرگاهِ ارسطو درباره‌یِ زمینِ سرد-خشک و درباره‌یِ آتشِ گرم-نمور آیا برگرفته از فرهنگیِ پیشا-زمانی و کهنْ‌آریایی است؟

باید توجه کنیم که: ریشه‌شناسیِ دو واژه‌یِ زمین و آتش نشان‌می‌دهد چنین دید و نگاهیِ کهنْ‌زمانیک، در ساخت و پرداختِ واژگانیِ این دو پدیده (=آتش و زمین) مؤثربوده‌است.

۹-«مرگیِ فراگیر» را برابرِ «ویسْپ-مَرگیهْ / wisp-margīh» آورده‌ایم؛ واژهٔ «مَرگیه / margīh» در ادبِ پهلوی به معنیِ «وبا» نیز می‌باشد.

۱۰-ترجمه‌ایِ نزدیک‌تر به بُنْ‌نوشتِ پهلوی برایِ این عبارت چنین است:

<آن دسته>* از کیشداران که <بدآموزیِ زیر، یعنی:>*

«ارجِ آتش و آبْ از راهِ آلوده کردنِ آن‌ها با ریمنی (=نجاست) و گندناکی به‌دست‌می‌آید».

۱۸۸. دربارهٔ یادْکردِ <کتاب>* دین، گونه‌هایِ راه‌بَریِ مردمِ بِه‌دین را، در زمان‌ها<یِ فرایاز و فرویاز>*، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

هرگاه مردمِ <باورمندِ>* بِه‌دین را سرافرازیِ زمانه (=abrāz āwām) از آن‌شان باد، پذیرندگان <ـِ بددینی را، زمانه،>*(۱) زمانه‌یِ سرافکندگی باد (=nišēb āwām).

در <دورانِ راه‌بریِ>* فرایاز (=frāz)، زمانه، با هنرها<یِ اخلاقیِ>* بِخردانه و، کوشایی‌هایِ ارونْدانه (=شریف) و، خویشْ‌پاسی‌هایِ آشکاره و، تکاوری‌ها و درفش‌هایِ برافراشته رهبری می‌شود و، زمانه‌شان (=زمانه‌یِ بِه‌دینان) زمانه‌یِ سربلندی (=abrāz) است.

<در چنین روزگاری،>* پذیرندگان <ـِ بددینی>* زمانه‌شان فرویاز (=نشیب‌گرفته) است؛ آنان، در <سامانِ>* فروکش‌کرده در نبرد(؟)(۲) و، خویشتن‌پوشی(۳) و، خوارمنشی و خرسندی(۴) و شکیبایی با درفش‌هایِ سرنگون رهبری‌می‌شوند؛ <این است>* یادْکردِ <کتابِ>* دین.

این گونه <فرازرَوی و فرودگرایی>* در حال و روزِ (=catr* / سرشت‌وساختِ) مرغان و هم خزندگانِ اهریمنی دیده می‌شود؛ همینکه شب دررسد و آفتاب <فرودگیرد،>* تاریکیان سربرمی‌آورند و روشنیان سرمی‌گذارند؛ مرغانِ روشنایی، دسته‌دسته(؟)(۵) از آواز می‌افتند و خزندگانِ اهریمنیِ تاریکیْ‌پناه آزادانه می‌چرند.

نزدیکی‌هایِ روز، روشنیان سربرمی‌آورند (=abrāz) و تاریکیان سر می‌گذارند؛ خزندگانِ اهریمنیِ تاریکیْ‌پناه، دسته‌دسته، خشک(؟) و خاموش <در گلو>*(۶) به خود فرومی‌روند و مرغانِ <پیام‌آورِ>* روشنایی به بانگِ بلند می‌خوانند.

<این،>* پیدا<یِ همگان>* است.

یادداشت‌ها

۱-«پذیرندگانِ بددینی» را برابرِ «پَدیرگان / padīragān / گردن‌نهندگان» آورده‌ایم؛ معنای فرهنگ‌نامه‌ای واژه‌ی درنظر (=پَدیرگان / padīragān)، «مقابله کنندگان و مخالفت‌کنندگان است؛ و هم، پذیرندگان و تسلیم شوندگان و گردنْ‌نهندگان.

اما روشن است که نویسنده‌ی این روایت، این واژه را در معنای فراگیر و عامِ آن بکاربرده‌است و دسته‌ای ویژه از دشمنانِ دینِ بهی را فرادیدِ خرد داشته است.

می‌توان پرسید: نویسنده‌ی روایت، با به‌کاربردنِ این واژه (پَدیرگان / padīragān / گردن‌نهندگان) آهنگِ شناساندنِ کدام دسته از کیشداران را فراندیشه دارد؟

۲-سخنواره‌ی «فروکش‌کرده در نبرد» را با گمانورزی برابرِ عبارتی از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که هم می‌توان آن را «اَردیگ اَباز-تُشتیه / ardīg abāz-tuštīh» خواند و هم می‌توان «خرَدیگ اَباز-تُشتیه / xradīg abāz-tuštīh»، که با این خوانش، معنای «خِرَدِ کاهیده و ازکارافتاده» می‌دهد.

۳-«خویشتنْ‌پوشی» را برابرِ «نیهان-گْریویه / nihān-grīwīh» آورده‌ایم؛ که معنای واژه‌به‌واژه‌ی آن، پنهان کردنِ خویش از اَنظاراست.

۴-آشکار است که نویسنده از قانع بودن در وضعِ موجود سخن می‌گوید.

۵-واژه‌ای را که با گمانمندی، «دسته‌دسته» خوانده‌ایم، در بسترِ سخنِ پهلوی با نگارشِ () آمده است که خوانشِ نمایینِ (=ظاهریِ) آن «پَریستیها / paristīhā» می‌باشد. ما، البته گمانورزانه، قرائتِ «فْرَهیستیها / fra<hi>stīhā» را پیش می‌نهیم. و از آن، معنای «دسته‌جمعی / دسته‌دسته» را مراد کرده‌ایم.

در گزارشِ پهلویِ وندیداد، فرگردِ پنجُم، بندِ چهارُم، و، فرگردِ هشتُم، بندِ ۳۰ اُم، با واژه‌ی «فْرَهیستیها» به معنیِ دسته‌جمعی / دسته‌دسته، نیز روبه‌رو می‌شویم.

و نیز در کتابِ نهمِ دینْ‌کرد، کرده‌ی ۵۷ اُم، بندِ ۱۷ اُم [=(915.22) MD]، واژه‌ی در نظر (=frahistīhā) به همین معنیِ «دسته‌دسته / دسته‌جمعی» به‌کاررفته‌است.

۶-«خشک(؟) و خاموش در گلو» را با گمانورزی برابرِ واژه و نگارشی آورده‌ایم، که قرائتِ نمایینِ آن، «هُشْکْ تُشْتیهْ / hušk tuštīh» است. در آوانویسیِ این روایت، بخشِ یادداشت‌ها، قرائت‌های احتمالیِ دیگری را برای این عبارتِ شک‌پذیر به‌میان‌نهاده‌ایم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۸۹. دربارهِ‌یِ چارچوبِ باورِ ژرفانه به دین <ـ بهی>* و، چارچوبِ روی برگاشتنِ از آن، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

چارچوب‌هایِ باورِ ژرفانه به دینِ بهی، پیش از این (=azabar)، در کرده‌یِ ویژه‌یِ خود (=فصلِ مربوطه) نوشته‌آمده‌است (=paydāgēnīd).

<اما چارچوب‌هایِ>* روی برگاشتن <ـ از دین،>* بسانِ گزیده دو گونه است:

۱. روی برگاشتنِ آشموغانه، به گونه‌ای که دینِ بهی را دینی ناکارآمد(؟) درنظرآورند؛

۲. روی برگاشتنِ بددینانه، به گونه‌ای که دینِ بهی را نانِکو بشمارند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۹۰. دربارهٔ ذات و نامِ بِهدینی و بَددینی،

و، هر آن چه با این دو اندر (=متضمن) است،

بــرابـــرِ آمـــوزهٔ دیـــنِ بــهی است.

بِهدینی، مادرِ خِرَد خدادادی است [یا: زیرمادهٔ خِرَدِ خدادادی است] و سرتاسر آراسته به فرزانگی؛ از بنیاد، آکنده (=hambār) از همهٔ گونه آگاهی است؛ دارندهٔ شگفتی‌هایِ نیکِ مینوی است؛ برترینِ دادها در کارِ دادگری است؛ جاودانه و سرتاپا نیکی و سراسر دهندگی و پایندانی است؛ زیرا <هر گونه>* ستایش <ـ آیینمند>* با او همسازگاری دارد؛ بُنِ نژادگی است؛ زیرمادهٔ میانه‌رَوی است؛ ذاتِ دادگستری است؛ مانْدگاهِ پارسایی است؛ با شهریاری یکواژگی (=وحدتِ کلمه) دارد؛ باورمندانِ استوارِ دین، با دینِ بهی است که خیم <وخویِ خود>* را ویراسته‌می‌کنند؛ افزایندهٔ خِرَد است و شکوفانندهٔ فرّه<یِ یزدانی>*؛ به سببِ همراهیِ هر آن همواژگی (=وحدتِ کلمه) با شهریاری، اُستوارشِ <زندگیِ>* تردگان و، نیکیِ زمانه و، شادْخواریِ جهانیان و، سرکوبِ اهریمن و، رستگاریِ تابندگان را با خود دارد (=andar)؛ دینْ‌سالاری (=آسرونی) و آرتشتاری و کشاورزی و ابزارْپردازی و مِهْتری(؟) [یا: مزداپرستی] و پرهیزگاری (=dahmīh / تقوی) و دیگرِ هنرها<یِ نهادی>* و کرفه و نکویی‌ها را با خود دارد (andar).

بددینی، مادرِ کامه‌پرستی و، همستیزندهٔ فرزانگی و، آکنده از دروغ‌هایِ اغواکننده و، دارندهٔ شگفت‌ترینِ بدی‌هایِ مینوی و، دیو را به جایِ پرتوِ ایزدی نمایاندن [یا: با دیوپرستی پرتوهایِ یزدانی راکاهاندن] و، دروج را زیرِ نامِ ایزد یَزِش کننده و، بی‌داد را زیرِ نامِ دادگستری رواج‌دهنده و، بُن‌مادهٔ کاستی‌کاری‌ها و فزونْ‌خواهی‌ها و، تیره‌سرایِ(۱) دروغ‌زنی و، هم‌صدا با <جدایی دین از>* سیاست و، باورمندیِ جانانه به هر آن تباه‌کنندهٔ خیم <وخوی>* و، نگونسارکنندهٔ خِرَد و، کاهندهٔ فرّه<یِ یزدانی>* است؛ به سببِ هم‌آوایی با هر آن <جدایی دین از>* سیاست، فریباندنِ (؟ frēftagīh / تلون) توده‌هایِ مردمی و، بدیِ زمانه و، دشواریِ جهانیان و، زورآوریِ [یا: اغواگریِ] اهریمنی را، که فروافزایندهٔ آفریدگانِ نیکوی است، با خود دارد؛ آشموغی و <جدایی دین از>* سیاست و درندهْ‌خویی (=gurgīh / ددمنشی / گرگْ‌منشی) و

فریب‌کاری و روسپی‌پسندی (=jēhīgih) و دیوپرستی و کاهندگی و دیگرِ آهوان <ـ اخلاقی>* و بِزه‌کاری‌ها و بدی‌ها را در اندرونِ خود دارد (=andar).

بددینی، مادرِ خودْدوستی، برادرِ دروغینِ فرزانگی، همستیزندهٔ آگاهی <هایِ راستین>*، پتیارهٔ هر آن گِرَوِشِ مینوی، به هرزه درآیندهٔ «خدا نیست» می‌باشد؛ ناامیدی و بدْخیم <وخویی(؟)>* و نانژادگی و جادوگری را در اندرونِ خود دارد.

یادداشت‌ها

۱- «تیره‌سرا / تیره‌سرا<یِ دیوی>*» را به پیرویِ از دکتر کزازی برایِ ناموازهٔ پهلویِ «گیلیستگ / gilistag» آورده‌ایم.

برابرهایِ پیش‌نهادیِ دیگرِ واژهٔ درنظر، «تاریکْ‌خانهٔ دیوی»، «تاریکْ‌سرا» و «دیوْسرا» اند.

۱۹۱. دربارهٔ آفرینش و دَهِش نیکویِ اورمزدِ جهانْ‌آفرینْ آفریدگان را، برابرِ آموزهٔ دینِ بهی.

آفرینش، نخستین فصل (=تخصیص)[۱] آفریدگان در سامانِ مینوی (pad-mēnōgīh=) است؛ یعنی <آفرینشی که>* ماده و تخمه‌ایِ مینوی دارد؛ و بالقوه، نمایانگرِ <نخستین زینه از آفریده‌شدنِ>* گیتی است.

چونان پشم، که بالقوه (pad-nērōg=) رشته و بافته(؟) است و، زر، که بالقوه تاج است و، سیم که بالقوه جام است و، آهن که بالقوه بیل است و، چوب که بالقوه دَر است و، بُن که بالقوه بَر است [یا: علت، که بالقوه معلول است] و، بُنْ‌ماده که بالقوه کالبد است و، دیگرِ ماده‌ها که <هر کدام>* فرآورده‌یِ <ویژه‌یِ>* خود را بالقوه <در اندرونِ خود>* دارند.

آفرینش، تفصیلِ آفریدگان است که از سامانِ مینوی به سامانِ گیتیایی تَرادیسیده می‌شود؛[۲] و فرآورده‌ای ست از بُنْ‌ماده<یِ آغازین>اَش که بالقوه دارایِ آن <فرآورده>* بود.

چونان رشته از درونِ پشم، تاج از زر، جام از سیم، بیل از آهن، دَر از چوب، بَر از بُن، کالبد از ماده، و، دیگرِ فرآورده‌ها <که هر کدام جداجدا>* از هر آن ماده‌یِ <جنسیِ ویژه‌یِ>* خود <سربرمی‌آورند>*.

بُنْ‌ماده‌یِ همه‌یِ فرآورده‌ها، در حالتِ بالقوه، بذرِ همه‌یِ بذرها[۳] نامیده می‌شود؛ که هستنده‌یِ تهی از دیسه است؛[۴] بنیادِ دیگرِ فرآورده‌ها<یِ سپسین>* است؛ نامَش در <کتابِ>* دین، «هَستیش» است.

<این زینه، زینه‌یِ>* میانین، <میانِ زینه‌یِ دیسه‌بندیِ>* بُنْ‌ماده‌ها ست که بالقوه، فرآورده‌ها را <در خود نهفته دارد؛>* چونان <بُنْ‌ماده / عنصرِ>* آتش و آب؛ که بالقوه، دیسه‌یِ زندگی (=صورتِ آغازینِ ماده‌یِ زندگی) را <در خود نهفته دارد.

این زینه از آفرینش>* «دیسه‌یِ بذرها» نامیده می‌شود؛ بُن‌وگوهرِ آغازین (=موادِ اولیه / fradom azišīh) است؛ بنیادِ هستندگیِ مادی است؛ نامَش در <کتابِ>* دین «هستیشِ

پویا / پوینده» ست.

واپسین <زینه، دیسه‌بندیِ / صورت‌بندیِ>* ماده است؛ <در این زینه است که>* فرآورده‌ها پالوده می‌شوند؛ چونان <دیسه‌بندی / صورت‌بندیِ پایانیِ>* مردمْ‌زادگان؛ که از نظرِ ماده‌؛ همگی <زیرِ یک نوع اند و>* «همْ‌پیکر» اند؛ به مانندِ پدر، که ماده‌یِ <همْ‌دیسه‌یِ>* همْ‌پیکریِ چون خود، یعنی پسر، است.

<این زینه از آفرینش، دیسه‌بندیِ>* «دیسگانِ نیکو» نامیده می‌شود؛ نامَش در <کتابِ>* دین «هستیشِ پایا / پاینده» است.

در زیرْمجموعه‌یِ <این دیسه‌یِ پایانیِ آفرینش است>* که تنانِ فصل‌فصل(؟) [یا: تنانِ تکمند / افرادِ مُتَعَیِّن] <هستی می‌پذیرند؛>* یعنی شمارگانیِ (=افرادی) از مردمان؛ که <در هستیش>* ایشانْ کردوکارهایِ بد و خوب <پا به هستی می‌گذارد و معنا می‌یابد>*.[۵]

یادداشت‌ها

۱-در دستگاهِ اندیشگانی-فرزانشیِ ارسطو، همه‌یِ هست‌وبودها و هستنده‌ها و واقعیاتِ فراگیر و کلّی، زیرِ پنج دسته مفهومِ کلّی نهاده می‌شوند، به قرارِ زیر:

۱. جنس، ۲. نوع، ۳. فصل، ۴. عَرَضِ عام، و، ۵. عَرَضِ خاص.

البته، کلی‌ترین و فراگیرترینِ هست‌وبودها، هست‌وبودِ کاته‌گوری‌ها ست؛ ولی کلانواره‌هایِ پنج‌گانه، یا همان کلیّاتِ خمس، زیرِ یک کاته‌گوری، آنهم پلّکانی و باتصاعد آرایش‌می‌پذیرد.

از این روی، پس از کاته‌گوری‌ها، نخستینِ «کلانواره‌ها / کلیّات» همان کلانواره‌هایِ پنج‌گانه‌یِ شناخته‌شده‌یِ ارسطویی اند.

گمانِ ما این است که نویسنده‌یِ این روایت، با کاربردِ واژه‌یِ پهلویِ «ئِواز / ēwāz»، همان معنایِ ارسطوییِ «فصل» را فرااندیشه دارد.

نظرِ نویسنده، آنگونه که ما درمی‌یابیم این است که اگر جهانِ مینوی را «اَبَر-کَن / جنسُ‌الاجناس» درنظربگیریم، برایِ رسیدن به «جنس / نوعِ» گیتیایی می‌باید آن سامانِ مینویِ آغازین، فصل‌فصل شود.

ما نیز، «فصل» را برابرِ «ئِواز / ēwāz» در پیوند با همین معنا آورده‌ایم؛ به گمانِ ما، در این روایت، این واژه، معنایِ فصلِ منطقی، که فاصِلِ جنس از جنسُ‌الاجناس، فاصِلِ نوع از جنس، و،

فاصلِ فرد از نوع است، دارد.

نویسنده‌ي روایت، با کاربردِ این واژه، سرِ آن دارد نخستین فصلِ آفرینشِ مینوی (=تمییزِ نخستین جنس از جنسُ‌الاجناس) را نشان دهد.

۲-«وَرْدِنیدَن / wardēnīdan / تَرادیسیدن»: تغییرِ شکل، ترانسفورماسیون.

اگر جهانِ مینوی را جهانِ جنسُ‌الاجناسی درنظرآوریم، بُرشي تفصیلی در آن به پیدایشِ ماده‌ي نخستینِ جهانِ مادی می‌انجامد. پس، جهانِ‌مادی، نخستین فصل‌بندی و تفصیلِ جنسُ‌الاجناسیِ عالَم است.

۳-برای پی‌گیریِ این معنای آناکساگوراسی (=بذرِ همه‌ي بذرها) نگاه کنید به همین دفتر، کرده‌ي ۱۹۴اُم.

می‌دانیم پرسمانِ زیرینْ‌بنیادِ آناکساگوراس، «اختلاف و جداسانیِ بنیادینِ چیزها» است.

آناکساگوراس، به همراهِ پارمنیدس، شَوَنْدْ و پادْشَوَنْدْ (=کَوْن و فساد) را در چیزها نمی‌پذیرد.

اگر از آناکساگوراس پرسیده شود که: «خاستگاهِ دگرشدن و تغییرِ چیزها و خاستگاهِ هستی‌پذیریِ چیزها را در کجا باید جست‌وجو کرد»؟ پاسخ می‌دهد: هیچ چیزي نه از نیستی هستی می‌پذیرد، و نه نابود می‌شود؛ بلکه هر چیزي از رهگذارِ برآمیزشِ چیزهایی بنیادین که هستی دارند، هستی می‌پذیرد.

و از پسِ جدانَشتی، واکاوی، فروکاوی و تجزیه‌يِ همان چیزهاي بنیادین، دیگرباره به همان چیزهايِ بنیادین ترادیسیده می‌شود و نیستِ مطلق نمی‌گردد.

آناکساگوراس، شَوَنْدْ (=کَوْن) را آمیزش می‌نامد؛ پادْشَوَنْدْ (=فساد) را جدایی.

آناکساگوراس، می‌کوشد بودوباشِ پوست و گوشت و خون و رگ و پی را در اندام‌هایِ زنده از یک سو، و، بودوباشِ چونی‌هایِ (=کیفیاتِ) گوناگون، از قبیلِ تیرگی، نرمی، سختی، کِشسانی، پذیرندگی و دیگرها را از سوي دیگر در هستانِ یک کالبدِ زنده درستْ‌نمایی و توجیه کند.

آناکساگوراس، با این پرسش نیز رودررو بوده است که: چگونه می‌توان هست‌وبودِ چونی‌ها و ماده‌هایِ گوناگون و گاه ستیزنده و متضاد را در یک اندامه درستْ‌نمایی کرد؟

دیدوباورِ آناکساگوراس این است که تنها راهِ درست‌نمایی، پذیرفتنِ هست‌وبودِ همه‌يِ ترکیب‌ها و برآمیزه‌ها، البته در قالبیِ بسیار کوچک و ریز و نادیدنی در هستانِ یک اندامه است؛ و برایِ نامیدنِ آن، از دانشواژه‌يِ یونانيِ «سْپِرماتا» بهره‌می‌برد.

در دستگاهِ اندیشگانيِ آناکساگوراس، بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه (=عناصرِ اربعه)، مانندِ خاک و آب و

آتش و هوا، که در نگاهِ نخست، یکساخت‌ترین اند (=بسیطترین)، در بُن، بُنْ‌پاره‌هایی در اندرونِ خود دارند، که آن بُنْ‌پاره‌ها (=اجزاء) همه‌يِ چونی‌ها و ماده‌هایِ پیش‌گفته را دربردارند.

این ریزپاره‌ها یا بُنْ‌ماده‌ها همان «سْپِرماتا» اند که آکنده از همه‌گونه چونی‌هایِ ماده‌وَرانه (=عنصری) اند و چیزي بیش از انباشتگيِ نماینِ چیزهایند.

سْپِرماتایِ یونانی را «بذر» ترجمه کرده‌اند. تازیان، معنايِ آناکساگوراسيِ بحث را با فرزانواژه‌يِ «مُتَشاکِل» فراگفته‌اند.

پژوهشِ ما در دانشواژه‌هايِ دینْ‌کرد، نشان می‌دهد نویسندگان، هنگامِ به‌کاربردنِ دانشواژه‌هايِ پهلويِ «تُهْمَگ»، یا «تُهْمَگان تُهْمَگ»، آگاهانه و بادانش، به معنايِ آناکساگوراسيِ آن بسیار نزدیک‌می‌شوند.

برايِ یک پژوهشِ دانشگاهیک (=آکادمیک) از باورهايِ آناکساگوراس، نگاه کنید به:

گمپرتس، تئودور، متفکرانِ یونانی، ترجمه‌يِ زنده‌یاد حسنِ لطفی، جلدِ یکُم، ص ۲۲۹.

۴-«هستنده‌يِ تهی از دیسه» را برابرِ واژه‌ايِ آورده‌ایم که ما آن را «اَ-دِیسَگِنیدَگ / a-dēsagēnīdag» می‌خوانیم؛ و از آن، معنايِ ارسطوییِ «تهی از دیسه / بی‌صورت» را می‌فهمیم. برايِ پی‌گرفتِ این بحث، نگاه کنید به همین دفتر، کرده‌يِ ۱۹۴.

۵-آنچه که از این بندِ پایانی درمی‌یابیم این است که، آغازگاهِ هستِشِ اضداد، در زینه‌يِ هستِشِ پایا / پاینده است. یعنی در واپسین زینه از آفرینش است که با هستیْ‌پذیری و صورت‌بنديِ اضداد روبه‌رومی‌شویم.

برايِ دنباله‌گیريِ بحث، نگاه کنید به عبارتي از ارسطو، در فرزانْ‌نامه‌يِ ماندنی‌اَش، متاگیتیک (=متافیزیک):

«به اعتقادِ ما (=ارسطو)، موجودِ نخستین، ضدّي ندارد؛ زیرا همه‌يِ اضداد دارايِ ماده‌اند؛ و اشیاءِ دارايِ مادهٔ فقط بالقوه موجودند».

ارسطو، مابعدُالطبیعه، ترجمه‌يِ حسنِ لطفی، کتابِ دوازدهُم (لامبدا)، فصلِ دهم، ص ۴۹۵.

۱۹۲. در بارهٔ چهار گونه ابزارِ اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ فرزانه‌یِ سرنوشتْ‌ساز، که از رهگذارِ زمانِ کرانمند، برایِ چهار دسته کنشگر فراهم‌چید (abāz-kard / تدارک‌دید)، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.(۱)

از چهار ابزاری که اورمزدِ جهانْ‌آفرینِ فرزانه‌یِ سرنوشت‌ساز، در زمانِ کرانمند، برایِ چهار گونه کنشگر بخش‌کرده است (baxt= / تخصیص‌داده‌است)، دو تا <یِ آن،>* نیروهایِ نیکی اَند، که از راهِ رواج و افزایندگیِ بنیادشده بر آن <رواج،>* کردوکارهایِ نکویانه را بالقوه با خود دارند؛ و دو <تایِ دیگر،>* نیروهایِ بدی اَند، که در گذرانِ <ـِ زمانِ کرانمند،>* دست‌اندرکارِ ناکارآمدیِ <ـِ نیروگانِ نیکی اند و،>* کردوکارهایِ بد را بالقوه در اندرونِ خود دارند.

به گونه‌ای که، در هر شش هزاره از زمانه، رای و رَوِشِ همه‌یِ کارها، <برآمیزه‌ای>* از گردهم‌آییِ (hangirdīg= / حاصلُ‌الجمعِ) <این دو دسته نیروگانِ نیکی و بدی،>* است.(۲)

<شش‌هزاره‌یِ>* زمانِ کرانمند از رهگذارِ این <چهار کنشگر>* است که جابه‌جامی‌شود و می‌گردد؛ <و با جابه‌جاییِ هزاره‌ها ست که>* شیوه‌هایِ <چهارگانه‌یِ برشمرده‌یِ>* زمانه، از آغازِ کنش <ـِ آفرینش>* گیتی تا فرجام <ـِ بازسازانه‌یِ>* آن، به‌پیدایی می‌رسد (paydāgīg=).

۱

<شیوه‌یِ پیداییِ ابزارِ نیکِ دینْ‌سالاری:>*

یکیِ <از آن چهار شیوه،>* شیوه‌یِ دینْ‌سالاری است:

شیوه‌یِ راهبریِ نیکِ پاک و ویژه است؛ تا در جایگاهِ جنگْ‌ابزارِ (zāy)(۳) سْپَندارْمینو، آنهم به‌یوبه‌یِ عشق <ـِ برخاسته از هَمگْنیِ آسرونی>* با خویشتنِ خویش (=ذاتِ اورمزد)،

(ō xwēš xwadīh dōšišn=)،(۴) در <زمانِ> کرانمند، <این رهبریِ سپندارانه را>* برایِ او همچون بهره‌ای (bazišn= / حصّه‌ای) از خویش تخصیص‌داده‌است؛ تا در پیروزیِ فرجامین‌اَش در برابرِ نابودی و نیست‌شوندگیِ سرتاسریِ اهریمن‌خواهانه، تنابندگانِ خویش را <پایندان باد>*.

این شیوه، «سْپَنْدارْمینو» نیز نامیده می‌شود؛ خویشتنِ خویشِ اورمزدی است؛ تن‌پوشیِ رخشان (spīg=) برایِ <زادونهادِ>* اورمزد است.(۵)

<شیوه‌یِ آسرونی،>* میانِ برترینِ مینویان، از بنیاد، در <ایزدِ>* وهمن و مانْسْرْسْپَندان <رُخ می‌نماید؛>*

میانِ جنبندگان و رایْ‌فرمایانِ آسمانی،(۶) در بَغانِ روشنان(۷) <رُخ می‌نماید>*؛

میانِ نیروگانِ وَخْش‌مند (=دارندگانِ لمعه‌یِ الهی)، در راه‌اندازیِ <کارِ>* روان <رُخ می‌نماید>*؛(۸)

میانِ تنِ مردمان <در آنی که نیکْ‌شهریار و کشورْبان است رُخ می‌نماید>*؛

میانِ هنرها<یِ اخلاقی، خود را>* در خِرَد <می‌نمایاند>*؛

میانِ دینْ‌بُرداران، در نژادگی و خرسندی؛

میانِ خیم <وخوی‌هایِ نیک>* در منشِ پالایش‌یافته و هر آن گفتارِ سْپَنْدْ؛

میانِ کالبدهایِ گیتیایی (=پیکره‌هایِ مادی)، در مردِ پارسا؛

میانِ <چهار>* پیشه<یِ مردُمیک>* در <پیشه‌یِ>* دینْ‌سالاری (=آسرونی)؛

میانِ سروران، در آنی که برترینِ جهانیان است، <یعنی:>* سخنِ آفریننده و سرورِ دینی؛

میانِ پوشش‌ها، در آنی که از همه روشن‌تر و سپیدتر است؛

میانِ نیکوکاران در آنی که نکویی را می‌بالاند و بدی را از میان می‌برد، <رُخ می‌نماید>*.

۲

<شیوه‌یِ پیداییِ ابزارِ بدِ جداییِ دین از سیاست:>*

یکیِ <دیگر از آن چهار شیوه،>* شیوه‌یِ <جداییِ دین از>* سیاست است:

شیوه‌یِ راهبریِ یکپارچه بدی است؛ تا در جایگاهِ جنگْ‌ابزارِ زَدارْمینو، و به‌یوبه‌یِ عشق <ـِ برخاسته از هَمگنیِ ساستاری>* با خویشتنِ خویش (=ذاتِ زَدارْمینو)،

(=ō xwēš xwadīh dōšišn)، و از آنجا که در زمان <ـِ کرانمند،>* از سویِ رایْ‌فرمایِ سرنوشت‌ساز بهره‌ای (=bazišn)[۹] نیز به او تخصیص‌داده‌شده‌است، <زمینه‌یِ>* نیست‌شوندگی و تباهیِ فرجامینِ زَدارْمینویِ دوستدارنده‌یِ همان جنگ‌ابزار را <فراهم‌چیند>*.[۱۰]

این شیوه، «<شیوه‌یِ پیدایی>* ذاتِ زَدارْمینو» دانسته‌می‌شود؛ <شیوه‌ایِ>* که تن‌پوشِ <گیتیاییِ>* وی (=زَدارْمینو) است و شگفت‌ترین ویراستگی‌ای ست(؟) [یا: آسیب‌رسانی‌ای است] <که می‌شاید از زَدارْمینو دید. شیوه‌یِ جداییِ دین از سیاست،>* میانِ دیوانِ مازَنی، در <هیبتِ دیو>* اکومن رُخ می‌نماید؛

در میانِ بَغان، در رُبایندگان <ـِ آسمانی>*، که همان اَباختران اند (=سیاراتِ راهزن و اهریمنی)، <یعنی>* در <سیمایِ>* آن اختریِ که اخترشماران (=رصد کنندگان) «کیوان» می‌نامندَش <خود را می‌نمایاند>*؛ نامش در <کتابِ>* دین، «پتیاره‌یِ دور / dūr petyārag» است.

<میانِ آیین‌هایِ تباهنده(؟) در هر آن دینِ بد رُخ می‌نماید؛

میانِ تنِ مردمان، در هر آن سیاست‌بازِ بدکاره رُخ‌می‌نماید>*؛

میانِ آهوان<ـِ اخلاقی>*، در بداگاهی <رُخ می‌نماید>*؛

در میانِ دینْ‌بُرداران، در <گرایش به بددینیِ>* ناآریایی و ناخرسندی <از کیشِ ایرانی رُخ می‌نماید>*؛

میانِ خیم<وخوی‌هایِ بد،>* در هر آن منشِ دیوی(؟) و هر آن گفتارِ فریبکارانه؛

میانِ کالبدهایِ گیتیایی، در مردِ بدکاره‌یِ تبهْ‌خو؛

میانِ پیشه<ها، در پادْدینِ آشموغی، که>* پتیاره<یِ آسرونی / دینْ‌سالاری است رُخ‌می‌نماید؛

در پتیاره‌هایِ دشمنِ سروران، در <چهره‌یِ>* آنیِ که بددین و دوزخی است؛

در میانِ پوشش‌ها، در آن تنْ‌پوشِ خاکستری؛ و،

در میانِ کردوکارهایِ بد، در «**نکویی را از میان بردن و بد را بالاندن**» <رُخ می‌نماید.

۳

شیوه‌یِ پیداییِ ابزارِ نیکِ آرتشتاری:>*

یکیِ <دیگر از آن چهار شیوه،>* شیوه‌یِ آرتشتاری است:

رایْ‌فرماییِ نیکِ آمیخته <با بدی>* است؛ اگر که <آرتشتاری،>* با رایْ‌فرماییِ نیکْ یکجاگِردآورده‌شود (=hangirdīg)، یاورِ آسرونی <که بُنْ>-تخمه‌یِ همه‌یِ دانایی‌هایِ نیکو ست، می‌شود؛ <آرتشتاری،>* یاورِ دلاوری، یاورِ ویراستاری، سامان‌دِهِ دادگستری، فراهم‌آورنده‌یِ [یا: یاری‌دهنده‌یِ] برترینِ دادگری‌ها[۱۱] برایِ هر کس و، یاورِ سودرسانِ همه‌یِ آفریده‌ها است.

از سویِ رایْ‌فرمایِ سرنوشت‌ساز، در زمان<ـِ کرانمند،>* بهره‌ای،[۱۲] برایِ فرجامِ سودآورانه‌اَش، به او بخشیده‌شده‌است (=تخصیص‌داده‌شده‌است)؛ و، به سببِ همْ‌بُنیِ با <ایزدِ>* «**وای**»،[۱۳] در زمینه‌یِ هر دو <کارِ نیک و بد، آرتشتاری>* تا فرجام<ـِ کارِ جهان،>* پذیرنده‌یِ <گیتیاییِ>* زره<ـِ وایِ مینوی>* است.

این شیوه (=ابزارِ نیکِ آرتشتاری)، فعلیتِ (=abar-kār / درکارآوردنِ) ذاتِ <ایزدِ>* «وای» است؛ <و از آنجا که>* تنْ‌پوش<ـِ وای است،>* از بنیاد، در چهره‌یِ «وایِ مینوی» میانِ ستودگانِ آسمانی ماندگار است؛ «آسمانْ‌لایه / فَلَک / وَی» نیز نام دارد؛ خود، همان قضا است؛ «سپهر» نیز نامیده می‌شود؛ <سوارِ>* بر بادِ تازنده <قوه‌یِ>* وَخْش‌مندِ (=waxš / لَمعه‌یِ الهی) مردمان نیز هست.[۱۴]

<قوه‌یِ فَلَکیِ وای، زمانِ پیکرپذیری در جهانِ مادی،>* میانِ هنرها<یِ اخلاقی،>* در تکاوری <رُخ می‌نماید؛

میانِ تَنِ مردم در>* آنیِ که نزدِ مردمان چابکی (=marčābukīh / شجاعت) است، <رُخ می‌نماید>*؛

میانِ دینْ‌بُرداران، در <پهلوانی و>* دادخواهیِ <ویژه‌یِ سامِ>* نریمان(؟)؛

و میانِ خیم<وخوی>ها، در گرایش به پارسایی و هر آن کردوکارِ بزرگِ دادگسترانه؛

میانِ کالبدهایِ گیتیایی، در آن کَسِ تکاور و اَروند؛

میانِ پیشه‌ها، در آرتشتاران<ـِ پاسبانِ دین>*؛

میانِ سروران، در سپهبدِ اَروند؛[۱۵]

میانِ پوشش‌ها، در هرآن تنْ‌پوشِ سرخ و میْ‌گون، که سرتاسرانه (=pad-harwisp) به سیم و زر و عقیق و هر آن یاقوتِ تابندهٔ گوهرْنشان (=مُزَیَّن) است، <رُخ می‌نماید>*؛

میانِ کردوکارها، در گرایش به بزرگْ‌دادگری (= meh-dādestānīh) برایِ همه‌یِ آفریده‌ها؛ و، ازمیان‌بردن و پالاندنِ هر دو کارِ نیک و بد، <رُخ می‌نماید>*.

۴

<شیوه‌یِ پیدایی نیرویِ خودْدوستیِ اهریمنانه:>*

یکی <دیگر از آن چهار شیوه، شیوه‌ی>* خودْدوستی <ـ اهریمنانه>* است؛ بدترین شیوه‌یِ راهبریِ آمیخته است؛ از آنجا که با زیْمادهٔ(؟) «راهبردهایِ نادرست» یکجا گِردآمده‌است، <با خود،>* فرو لغزی <در گناه و، جدایی دین از>* سیاست و، بداگاهی و، ستیزندگیِ با زای و روش‌ها<یِ درست>* و، نشایستگی و بی‌آیینی و فروهشتیِ شکوهمندی(؟)، که برادرِ دروغینِ فرازینگی است و، چیرگیِ بدی(؟) و ناآشتی و آشموغی را <به همراه دارد>*.

از سویِ زایِ فرمایندهٔیِ سرنوشت‌ساز، در زمانِ کرانمند، برایِ فرجامِ سودْخواهانه‌اش، <تنها بهره‌ای> که بر او تخصیص‌داده‌شده‌است، چیرگیِ هر گونه کنشگرِ کامه‌آلودی که درخورِ اوست، می‌باشد.*

این شیوه، «ذاتِ دروجانه‌یِ کامه‌پرستی» است. شگفت‌ترین هرزه‌درآیی‌ای(؟) [یا: وخامتی(؟)] است <که می‌توان دید.

شیوه‌یِ خودْدوستیِ زَدارانه،>* میانِ دیوان <ـ آسمانی>*، در <هیبتِ>* دیوِ خشمِ خونینْ‌نیزه <رُخ می‌نماید>*؛

میانِ بَغانِ راهزن، در اَباختریِ که اخترشماران «بهرام» می‌نامندش ـــو نامَش در <کتابِ>* دینْ اَشْتْویهاد استـــ <رُخ می‌نماید؛

میانِ کامندگان و آیین‌هایِ تباهنده، در .... رُخ می‌نماید؛

میانِ تنِ مردمان، در کالبدِ .... رُخ می‌نماید>*؛

میانِ آموان <ـ اخلاقی،>* در خودْدوستی؛

میانِ دینْ‌بُرداران، در سردرگُمی (=an-ayābīh / نیافتن) و وارونه‌گزینی (=پادرهوایی)؛

در میانِ خیم <وخوی‌ها>*، در هر آن کامه‌یِ نادرست (=وارونه) و هر آن دینِ بنیادشده بر خودْدوستی[۱۶] و، هر آن فرجامِ آشفته‌کارانه <رُخ می‌نماید>*؛

میانِ کالبدهایِ گیتیایی، در تبهْ‌کارانِ به بدی ستیزه‌جویِ خودْدوست؛

میانِ دشمنانِ پیشه‌ها، در آشموغان <رُخ می‌نماید>*؛[۱۷]

میانِ سرورانِ پتیاره‌گر (=بدبختی‌آور)، در از میان بردنِ اندیشگیِ نیک و خِرَدْگرایی، که آیینِ انیران است، <رُخ می‌نماید>*؛

میانِ تنْ‌پوش‌ها، در هر آن شیوه‌یِ خودْدوستانه <رُخ می‌نماید؛

میانِ کردوکارهایِ بد، در هر آن .... رُخ می‌نماید>*.

یادداشت‌ها

۱-کنشگر را برابرِ «کُنیشْنیگ / kunišnīg / عامل» آورده‌ایم.

آنچه که از سرنامه‌یِ این روایت (=۱۹۲) و نوشتارِ روشنگرانه‌یِ پس از این، درمی‌یابیم این است: چهار کنشگر / عامل، به نام‌هایِ ۱. سپنداژْمینو، ۲. زَداژْمینو، ۳. ایزدِ وای و، ۴. ۰(؟)، در زمانِ کرانمند، در کردوکارِ آفرینش مؤثراند. هر کدام از این چهار کنشگر، در جایگاهِ گوهرهایی بنیادین، چهار تنْ‌پوش دارند، که آرایه‌مندانه اینانند: آسرونی (=**دینْ‌سالاری**) ابزار و تنْ‌پوشِ گیتیاییِ سپنداژْمینو است؛ سیاست‌بازی (=سامستاری) یا برابرِ پیشنهادِ ما، **جداییِ دین از سیاست**، ابزار و تنْ‌پوشِ گیتیاییِ زَداژْمینو است؛ **آرتشتاری** (=دستگاهِ جنگ و دلاوری)، ابزار و تنْ‌پوشِ هم فلکی و هم زمینیِ ایزدِ وای است؛ **خودْپرستی**. اما از نوشتارِ پهلوی نمی‌شود فهمید که خودپرستی و خودْدوستیِ آشموغانه، ابزارِ تجلی و تن‌پوشِ گیتیاییِ کدام کنشگرِ مینَوی است؟

از چهار ابزارِ نامبرده، دو ابزارِ نیک، شیوه‌یِ حلول و پیکرپذیریِ اندیشه و خواستِ اورمزد در جهانِ مادی است؛ دو ابزارِ بد، شیوه‌یِ رودررویی و نابودیِ دو نیرویِ بد در نبردِ فرجامین است.

به گمانِ ما (=گزارشگرِ کنونی)، آموزه‌یِ پنهانِ این روایت این است که نشان‌دهد راستینگی، ایستایی و درهم‌نیامیزیِ طبقاتِ مردُمیک (=اجتماعی) ریشه در آسمان دارد. هر کدامِ از پایگان‌هایِ مردُمیک و حتی هر گونه دستگاهِ اعتقادی، چه نیک‌روش و چه بدروش، خاستگاهیِ فرازمینی و بلکه هر گونه دستگاهِ باورپردازی نماینده‌یِ زمینیِ طبقه‌ایِ آسمانی و مینُوانه است.

۲-بُنْ‌نوشتِ پهلویِ «زندِ بَهمنْ‌یَسْنْ» به رسایی، در بابِ این شش زینه از زمان، دادِ سخن داده است. نگاه کنید به آوانویسی و ترجمه‌یِ استاد راشدِ محصل از این کارنامه.

۳-«زای / zāy» در زبانِ پهلوی به معنیِ وسیله و ابزار و بویژه جنگ‌ابزار است.

در گزارشِ پهلویِ وندیداد، همیشه برابرِ دینْ‌واژه‌یِ اوستاییِ «زَوَ / zauua» می‌آید.

در وندیداد گاه با نگارشِ زَه / zah / کس) نیز نوشته آمده است. برایِ نمونه نگاه کنید به:

VEN, Pah, XIX, 8 A9.

کاپادیا، در واژه‌نامه‌یِ وندیداد، ص 365 نیز معنیِ «instrument, weapon» را راست‌می‌شمرد.

در دادستانْ‌دینیک نیز واژه‌یِ «زای» پهلوی به همین معنیِ ابزار و جنگ‌ابزار و زینْ‌ابزار و سلاح نیز بکاررفته‌است. برایِ نمونه نگاه کنید به: پرسشِ پانزدهُم، بندِ چهارُم کتابِ نامبرده [بُنْ‌نوشتِ پهلوی را دردستنویسِ ت د ۴ الف، برگْ‌نوشتِ ۲۰، خطِ ۱۶ اُم دنباله‌گیری‌کنید].

در بُنْ‌نوشتِ پهلویِ «زادْ سْپرَم» ناموازه‌یِ «زای» به معنیِ زینْ‌ابزار به‌کاررفته‌است؛ نک:

«زادْ سْپرَم» ت د ۴ الف، ۵۳۸، ۱۲): zāy ud zēn-abzār bē ō(?) [V: °ōy] handarzēnīd.

۴-عبارتِ «<اورمزدِ جهانْ‌آفرین>* به یوبه‌یِ <همگنی‌اَش با>* خویشتنِ خویش، او را دوست‌می‌دارد» را سرتاسر برابرِ سخنواره‌یِ پهلویِ «تُو خْوش خْوَدیهْ دُوشیشْنْ / ō xwēš xwadīh dōšišn» آورده‌ایم. ما از این عبارتِ پهلوی معنایِ زیر را درمی‌یابیم:

از آن روی که دینْ‌سالاری با ذاتِ خودِ اورمزد همگنی دارد، اورمزد نیز به سببِ این همگنی و همذاتی، دینْ‌سالاری / آسرونی را دوست‌می‌دارد.

۵-در همین کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ پنجاه و یکُم نیز، با سخنواره‌ای روبه‌رو می‌شویم که نشان‌می‌دهد بهمن و مانسرسپندان، برایِ اورمزدِ جهانْ‌آفرین کالبدِ تنانی اند، و برایِ هستومندانِ فروتر از خویش، از نظرِ پلّکانِ هستی، جانِ گوهرین اند. بحثِ درنظر، در اینجا نیز خود را می‌نمایاند. این بحث که، در پایگانِ هستی، پایگان‌هایِ فرازین، برایِ مرتبه‌یِ فرودین‌تر از خود جانِ گوهرین است و برایِ پایگانِ فرازتر از خود پوششِ تنانی است، بحث و فحصی یکسره ارسطویی است. نگاه کنید به: ارسطو، درباره‌یِ آسمان، ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت، کتابِ چهارُم، فصلِ سوم.

۶-«رایْ‌فرمایانِ آسمانی» را برابرِ «بالیشتْ وازیشنان / bālist wāzišnān» آورده‌ایم.

به گمانِ ما این سخنواره‌یِ پهلوی، ترجمه‌یِ «عقولِ فلکی» ارسطو است.

بهر روی، برایِ یک پژوهشِ پیگیر نگاه کنید به: ارسطو، متافیزیک، کتابِ دوازدهُم (لامبدا)، فصلِ هشتُم، عقولِ افلاک.

۷-ارسطو، در کتابِ «متاکیتیک / متافیزیک»، هنگامِ سخنْ‌پردازی درباره‌یِ «گوهرانِ جاودانِ سپهری / جواهرِ ثابتِ فلکی»، از سرواژه‌یِ یونانیِ تئو / θεῶ بهره می‌گیرد؛ به گمانِ ما، واژه‌یِ پهلویِ بَغان / bayān می‌باید که پهلویْ‌کرده‌یِ این واژه‌یِ یونانیِ تئو باشد؛ همانی که مترجم‌هایِ عربی، «اِلـه» ترجمه کرده‌اند؛ و به کژی، تئولوگیا / تئولوژی را اِلهیّات دانسته‌اند و از آن، درونْ‌مایه‌ای نزدیکِ به خداشناسی را بردریافته‌اند. در سامانی که، تئویِ یونانی، همه‌یِ گوهرینه‌هایِ جاودان را در برمی‌گیرد؛ که شاملِ حتی گفتواره‌هایِ (=مقوله‌هایِ) فرزانشی، از قبیلِ علت و معلول، گوهرینه‌هایِ سپهری، گوهرینه‌هایِ مینَوی، گوهرینه‌هایِ یاری‌دهنده‌یِ جهانِ مادی، ایزدانِ همیارِ خداوند و خودِ خداوند نیز می‌شود. همانی که ارسطو گاهی آن را با معنایِ صورتِ همه‌یِ صورت‌ها برمی‌شناساند.

ارسطو، گاه به پیروی از افلاطون، صورتِ همه‌یِ صورت‌ها را «خیرِ اعلی» نام می‌نهد.

صدرْنشینِ فرزانگان، صدرایِ شیرازی، در منطقُ‌المشرقیین، به این معنی بسیار نزدیک‌می‌شود و فرزانواژه‌یِ «اله» را «موجوداتِ مجرده‌یِ عقلانی» می‌نامد؛ زیرا از نظرِ درکِ ذوات با واجبُ‌الوجود یکی‌اند.

۸-برایِ روشن‌تر شدنِ این بحثِ فرزانوَرانه، نگاه کنید به همین کتابِ سوم، کرده‌یِ ۱۲۳ آنجا که از خویشکاریِ نیروهایِ «وخش» و «بوی» و «فروهر» و «روان» سخن‌می‌راند.

۹-شاید، بهره‌ای از نبردِ ضدّین، در زمانِ کرانمند به او نیز اختصاص‌یافته‌است. یعنی بهره‌ای از امرِ آفرینش.

۱۰-معنایِ سرتاسریِ این بند، آنگونه که ما درمی‌یابیم این است:

سپندارمینو، زمینه‌ایِ فراهم‌چیده‌است که سیاست‌بازی و جداییِ دین از سیاست، زرِه‌پوشِ گیتیاییِ زدارْمینو در زمانِ کرانمند شود؛ و زمینه‌ایِ چیده است تا زَدارْمینو عاشقِ زره‌پوشِ گیتیاییِ خود شود؛ تا در نبردِ فرجامین، زدارْمینو از رهگذارِ همین دوستداریْ نیست‌ونابودشود.

یعنی، از همان آغازِ آفرینش، نیرویِ ستیهنده و متضاد و نابودکننده‌یِ آن را، که همان عشقِ به خویشتنِ تباهنداَش است، در اندرونِ خودش آفریده است.

اگر نوشت‌وخوانْدِ ما از این عبارت درست باشد، پس آنگاه، آموزه‌یِ این عبارت با آموزه‌هایِ دیگرِ دینْ‌کرد، که بنا بر آن، سپندارْمینو نمی‌توانَد سازنده و آفریننده‌یِ چیزها و نیروهایِ بد باشد، در ناسازگاریِ بنیادین و آشکار است.

۱۱-«برترینِ دادگری‌ها» را در اینجا برایِ «مِهْ-دادِستانیهْ / meh-dādestānīh» آورده‌ایم. ولی سرواژه‌یِ درنظر، رویِ‌هم‌رفته نامِ «دیوانِ عدالتِ اجتماعی» در دوره‌یِ ساسانیان است.

۱۲-احتمالاً، نویسنده نظر به «بهره‌ای از نبردِ گیهانیِ ضدّین» دارد، که، بهره‌گیری از نبردِ ضدّین، پیشاپیش به معنیِ بهره‌وری از شرکت در امرِ آفرینش است.

۱۳-نگاه کنید به عبارتی از بُنْ‌دَهِش:

(بُندهش ۲ د ت، ۱۶۶،۲): rām ī wāy ī wēh, dagrand-xwadāy, gōwēd: xwad ast wāy ī dagrand-xwadāy kē andar mēnōgān artēštārān sālārīh xwēškārīh dārēd, ud ruwān <ī>* ahlawān ka pad činwidarag widerēd, way ī wēh dast abar-gīrēd <ud> ō ān ī xwēš gāh barēd; ēd rāy rām gōwēd; čē rāmišn dādār ō hamāg yazdān.

۱۴-«سوارِ بادِ تازنده» را برابرِ «اَبَر-ایز تگیگ واد / abar-iz tagīg wād» آورده‌ایم. کرده‌یِ ۱۲۳ اُم، «بادِ تازنده‌یِ جانبخش» را تعریف کرده و خویشکاریِ آن را برشمرده‌است.

۱۵-برایِ پیگیریِ این بحث در ادبِ پهلوی، درباره‌یِ سپاه‌بدی و نگه‌بانیِ روشنانِ آسمانی، عجالتاً نگاه‌کنید به: بهار، مهرداد، بُنْ‌دَهِش، بخشِ سوم، درباره‌یِ فرازآفریدنِ روشنان، ص ۴۳.

۱۶-«دینِ بنیادشده بر خودْدوستی» را برابرِ سخنواره‌یِ «خْوَد دُوشَگیه-دِن / xwad-dōšagīh dēn» آورده‌ایم؛ بر ما روشن و شناخته نیست که نویسنده‌یِ روایت، چه دینی با چه ویژگی‌هایی را فرادیدِ خود دارد؛ شاید گونه‌ای فردگرایی گریز از مرکزیتِ روحانی، یا گونه‌ایِ دینِ رواج‌دهنده‌یِ کامه‌پرستی از نوعِ اشتراک‌گرایی مزدکی را فرا اندیشه دارد.

۱۷-آیا آشموغان، پیشه‌وران و افزارمندانی از طبقاتِ فرودستِ مردُمیک بوده‌اند که خواسته‌ها، گرایش‌ها و رفتارهایِ دینی‌وَرانه و مردمانه‌شان، پسندِ خاطرِ دستگاهِ حاکم نبوده است؟

آیا از همین روی است که نویسنده‌یِ این روایت به آنان نامِ **دشمنِ پیشه‌وران** می‌دهد؟

در تقابلِ معنایی با آن پیشه‌ورانِ سربراهی که یاورِ دستگاهِ دینی و شاهی اند.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

۱۹۳. درباره‌یِ خودِ زمان، و، ذات و کرانمندی‌اَش، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

زمان، به خویشتنِ خویش، جاودانگی است؛ ذاتَش همان «دیرَنْدْ / drang / تداوم» است؛ و، سازندگیِ نیروگانِ هستیِ مادی از رهگذارِ آن[۱] است. جاودانگی برایَش بالقوه است.

کرانمندی‌اَش، جنبندگیِ (=تموّج / تک‌وپوی) هستندگی در تُهیگی (=way / جوّ / خلأ) است آنهم در فضا (=spāš)؛[۲] به مانندِ: <جنبندگی / تموّج >* روشنانِ جنبنده،[۳] وزشِ باد، تازشِ آب، رویشِ گیاهان و هر کارْنیرویِ (=انرژی / kār-nārōg) دیگری اندر تهیگی؛ که رویِ‌هم‌رفته، جاودانه بوده و خواهد بود.

یادداشت‌ها

۱-«از رهگذارِ آن» را برابرِ «پَدیش / padiš» آورده‌ایم؛ بازگشتگاهِ (=مرجعِ) «آن / ش» برایِ ما روشن و شناخته نیست؛ آیا «آن / ش» بازگشت به زمان دارد؟ آیا بازگشت به «درنگ / مدت / دیرَنْدْ» دارد؟

۲-از معنایِ فرزانوَرانه‌یِ (=فلسفیِ) این فراگویی و تعبیرِ جهانْ‌شناسانه، که، آفرینش، چیزی نیست جز تپش و تموج و خیزندگیِ هستی در خلأ، نمی‌توان ساده گذشت. جایِ آن‌است که یادی از نِگَرْمانِ (=تئوریِ) جهانْ‌شناسانه‌یِ اَبَر-ریسمان‌ها در فیزیکِ امروزی کنیم که، هستی‌پذیریِ ذرات را در تُهیگی (=خلأ)، به حدِّ تموّج و خیزندگیِ خلأ تقلیل داده‌است.

در گیتیگ (=فیزیکِ) امروزین، نِگَرْمان / تئوریِ «اَبَر-ریسمان‌ها» بر آن است که ریزپاره‌هایِ ماده، در بنیادِ خود چیزی نیستند جز خیزندگی و تموّجِ طولیِ انرژی در تهیگی؛ در چنین نگرمانیِ (=تئوریِ اَبَر-ریسمان‌ها) جداسانیِ هر ریزپاره با ریزپاره‌یِ دیگر را باید در اندازه‌یِ کارمایه‌ای جُست که یک ریزپاره برایِ خیزندگی در تهیگی به کار می‌بَرَد.

۳-«جنبندگانِ روشن، یا، روشنانِ جنبنده» را برابرِ «رُوشْنانْ وازِشْنْ / rōšnān wāzišn» آورده‌ایم. نگریسته‌یِ نویسنده نمی‌تواند سیارات باشد؛ زیرا سیارات، بد و اهریمنی اند؛ در جایی که فراوندِ سخن در بابِ هستندگانِ جاوید است؛ چونان خورشید.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیش از خواندن:

دربارهٔ‌ی کرده‌ی صد و نود و چهار، و، ارجِ والایِ فلسفیِ آن:

پایگان‌ها، مراتب و زینه‌های هستی، در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، و، حکمةُالاشراقِ سهروردی به آرایشِ زیر است:

1. rōšnīh ī bun-rōšn (= روشناییِ بنیادِ همه‌ی روشنایی‌ها / نورالانوار);
2. frōg ī az ān rōšn (= فروغی از آن روشنایی / شارقِ اول / نورِ عظیم / نورالاقرب);
3. brāh ī az ān frōg (= پرتوی از آن فروغ / شارقِ دوم / نورُالمجرد);
4. bām ī az ān brāh (= رخشی از آن پرتو / شارقِ سوم / صادرِ سوم);
5. ray (= کارگاهِ هستی / برزخِ اثیری / فلکِ اول / برزخِ اعلی);
6. bawišn (= هیولی / هستیشِ اجناس / هستیشِ آغازین / فلکِ سافل / برزخِ اثیری);
7. bawišn-rawišnīh (= تفصیلِ جنسی / تکوینِ عناصرِ اربعه / برزخِ اثیری);
8. bawišn-ēstišnīh (= هستیشِ انواع / فلکِ سافل / برزخِ اثیری);
9. stī (= تقررِ ماده / تکوینِ افراد / عالَمِ تضاد / عالَمِ عنصری / فلکِ هفتُم).

نویسنده‌ی این روایت (=۱۹۴)، به بحثی فشرده و کوتاه درباب آن مرحله‌ای از هستی پرداخته است که برابرِ فراگویی‌های شیخِ اشراق، برازخِ اثیری نام دارد.

نویسند در این روایت (۱۹۴) بحثِ خود را به چهار زینه‌ی پایانیِ آفرینش محدود می‌کند:

6. bawišn (= اجناس / هستیشِ آغازین / فلکِ سافل / برزخِ اثیری);
7. bawišn-rawišnīh (= انواع / تکوینِ عناصرِ اربعه / برزخِ اثیری);
8. bawišn-ēstišnīh (= تکوینِ افراد / فلکِ سافل / برزخِ اثیری);
9. stī (= افرادِ خاص / عالَمِ تضاد / عالَمِ عنصری / فلکِ هفتُم).

واژه‌ی «بَوِشْن» در پهلوی دارای معنایِ «هستی / هستندگی / هستیش» هم هست. برابرهایِ دیگرِ آن در فارسی، بویژه در فرزانْ‌نوشته‌ها، «تکوین / کون / تکون» و مانندِ این‌هاست.

نویسنده‌ی روایت هم از کاربردِ این واژه (=بَوِشْن)، همان معنایِ تکوین و تکون را فرادید

خود دارد. ولی بحثِ «تکوین» را با سه معنا به پیش می‌برد؛ و در بررسیِ هر چهار مرحله‌ی تکوین، سه معنایِ زیر را در نظر دارد.

در آوانویسی و هم ترجمه‌ی این روایت، سه معنایِ پذیرایِ نظرِ نویسنده برایِ هر کدام از چهار مرحله‌ی آفرینش را با مورفِم‌هایِ لاتینِ **A. B. C.** نشان داده‌ایم.

نویسنده‌ی روایت، معنایِ نخستِ «تکوین / شدن / هستیش» را تعریف یا تحدید می‌کند؛ زیرا واژه‌ی پهلویِ «وِیمَنْد» را برایِ تحدید به‌کار می‌برند. «ویمَنْد / wimand» در پهلوی به معنیِ «تعریف / چارچوب / مرز / سامان» و معناهایی از این دست است.

هم در ترجمه و هم در آوانویسی، در آغازِ هر چهار زینه از آفرینش، مورفمِ لاتینِ **A.** را به‌کاربرده‌ایم.

پس از این، بررسیِ دومِ خود را در باره‌ی مرحله‌یِ «شدن»، با واژه‌ی پهلویِ «چِهْرْ / čihr» پی می‌گیرد؛ واژه‌ی پهلویِ «چِهْرْ» دارایِ معناهایی چون «چهره / سرشت / خوی / طبع / تخم / بذر / نژاد / نشان / صورت / عَرَض / طبیعی» و مانندِ این‌هاست. نویسنده می‌کوشد در این مرحله از بحثِ خود، سرشتْ‌نشان، سِزْنشان و مشخصه‌ی اصلیِ هستی / تکوین را فراگوید؛ و مرزِ هر مرحله را با مراحلِ پس و پیشِ خود نشان‌دهد؛ در واقع، سِزْنشانه و مشخصه‌یِ هر زینه از آفرینش را نشان دهد.

یعنی، معنایِ دوم، که آن را در هر چهار مرحله‌ی آفرینش با مورفمِ **B.** نشان‌داده‌ایم، بحثِ سرشتِ هر یک از مراحلِ آفرینشِ جهان است؛ که نویسنده نشان می‌دهد هر مرحله از مراحلِ چهارگانه‌یِ آفرینش چه روندی از آفریدن را درنوردیده است.

در معنایِ سوم، هر مرحله از آفرینشِ خداوندی را با کارِ ابزارسازِ هنرمند مانند می‌کند.

این معنا را با دانشواژه‌یِ پهلویِ «کیرّوگ / kirrōg» بیان می‌کند.

در ترجمه و در آوانویسی، این مرحله را با مورفمِ لاتینِ **C.** نشان زده‌ایم.

البته می‌دانیم کارِ آفرینشگرانه‌یِ حضرتِ حق تشبیه بردار نیست؛ ولی نویسنده‌یِ روایت تنها برایِ روشن‌تر کردنِ بحث، از این تشبیه و همانندسازی بهره گرفته است.

همچنانی که یک ابزارساز، در ساختن و پرداختنِ یک کالا، نخست نیازمندِ ماده‌یِ خامِ نخستین است، دو دیگر، نیازمندِ برش زدن و قطعه‌قطعه کردنِ ماده‌ی خام است، و سه‌دیگر، قطعات را سرهم می‌کند و کالایِ پذیرایِ نظرِ خود را می‌سازد و، چهارم دست به انبوه‌سازی می‌زند، خداوندِ آفریننده هم در آغازِ آفریدن با همین ترتیب، کارِ آفرینشگرانه‌یِ خود را پی گرفته است.

پس روشن است نویسنده‌یِ این روایت (۱۹۴)، سرِ آن دارد که چهار زینه‌یِ پایانیِ آفرینش را بسانِ گزیده، شرح دهد. هر یک از چهار زینه‌یِ آفرینش را با سه دانشواژه معنا می‌کند؛ پس، خواننده، چشم آن دارد با دوازده عبارت روبه‌رو شود که هر سه عبارتِ آن یکیِ از مراحلِ چهارگانه و پایانیِ آفرینش را شرح و فراخ‌نویسی کند. ولی با یک درهم‌ریختگی نیز برخورد می‌کنیم که در جایِ خود به آن انگشتِ سخن می‌نهیم.

۱. بَویشْنْ / bawišn»، با سه دانشواژه‌یِ ‌A. ویمَنْدْ (نشان دهنده‌یِ مرزِ هر مرحله یا مراحلِ پس و پیش)، B. چیهْرْ (=نشان دهنده‌یِ مشخصه‌یِ هر مرحله از نظرِ موادِ آفرینش) و C. کیرّوگ (همانندکننده‌یِ کارِ آفرینش با صنعتگر) شناسانده می‌شود. ما، در گزارشِ خود، واژه‌یِ پهلویِ بَویشْنْ را «هستِش» ترجمه کرده‌ایم.

۲. بحثِ بَویشن-رَویشْنیه / bawišn-rawišnīh نیز با همان سه دانشواژه پی گرفته می‌شود؛ بَویشْنْ-رَویشْنیه / bawišn-rawišnīh را در گزارشِ خود، «هستِشِ پویا» ترجمه کرده‌ایم.

۳. بحثِ بَویشْنْ-اِسْتیشْنیه / bawišn-ēstišnīh هم با همان سه دانشواژه پی گرفته می‌شود. ما در گزارشِ خود، «بَویشْن-اِسْتیشنیه / bawišn-ēstišnīh» را «هستِشِ پایا / پاینده» ترجمه کرده‌ایم. همه‌یِ این برابرگزینی‌ها، از سویِ گزارشگرِ کنونی، پیشنهادی و گمانورزانه‌اند و چشم‌به‌راهِ برابرهایِ درست‌تر و باریکانه‌تریم.

نویسنده، مرحله‌یِ پایانیِ آفرینش را با فرزانْواژه‌یِ «سْتی / stī» فرامی‌گوید؛ آن را نیز با سه دانشواژه‌یِ ویمند، چیهر و کیرّوگ شرح و فراخ‌نویسی می‌کند.

نوشته آمد که نویسنده، فراخ‌نویسیِ هر چهار زینه‌یِ آفرینش را نخست با واژه‌یِ «ویمَنْدْ / wimand»، می‌آغازد؛ مرحله‌یِ «بَویشْنْ / bawišn» را اینگونه تعریف می‌کند:

tōhmag ī dēsagān parwand.

یعنی: جرثومه‌یِ دربرگیرنده‌ی همه‌یِ صُوَر. پس از این، می‌افزاید:

čiyōn hast, čišān parwand.

یعنی: به گونه‌ای که هستی، همه چیز را دربرگرفته است؛ یا، چونان چیزها که سربه‌سر در هستی غوطه‌ور اند. می‌توان پرسید نگریسته‌یِ نویسنده از کاربردِ واژه‌یِ دِسَگان / dēsagān در نوشتارِ خود چی ست؟

آیا صُوَرِ جنسیه یا نوعیه یا فردیه است؟

روشن نیست؛ ولی اگر این مرحله از آفرینش دربرگیرنده‌یِ هر سه صُوَر باشد به دستگاهِ اندیشگانیِ افلاطونی نزدیک شده‌ایم.

پس این روایت (=۱۹۴)، بهره‌گیری از دستگاهِ واژگانیِ ارسطویی است در چارچوبِ اندیشه‌ورزیِ افلاطونی برایِ تبیینِ جهانْ‌شناسیِ مزدایی؛ حتی اگر دستگاهِ دینْ‌پردازیِ رسمی و آیین‌گرایِ (=سنتیِ) مزدایی آن را نپذیرد.

اتهامی که خودِ ارسطو را نیز فراگیر است: دستگاهِ اندیشگانیِ ارسطویی، اندیشیدن با مفهوم‌ها و فرایافت‌هایِ جدیدِ ارسطویی است در چارچوبِ دستگاهِ اندیشگانیِ افلاطونی.

به بحثِ مرحله‌یِ آفرینشِ «هستیِ پویا / bawišn-rawišnīh» که می‌رسیم، نویسنده آن را چنین تعریف می‌کند:

dēsag ī andar tōhmagān parwand.

یعنی: <نخستین>* صورتی که اندر جرثومه‌ها [یا: بذرها] صورت می‌بندد و پَرْوَسته می‌شود (=تحدید می‌شود).

به بحثِ «بذرها» در دستگاهِ اندیشگانیِ آناکساگوراسی و بودوباشِ آن در دینْ‌کرد نیز خواهیم پرداخت. پس از این، نویسنده می‌افزاید:

čiyōn čiš andar hast.

یعنی: به گونه‌ای که چیزها در اندرونِ هستی، هستی پذیرند.

آیا نویسنده سرِ آن دارد به روشنکردِ معنایی بپردازد که ارسطو بر آن نامِ گِنوس / γενοσ داده است؟ واژه‌ای که در ترجمه‌هایِ دستِ چندُم و غالباً درهم‌ریخته از ارسطو، به «صُوَرِ جنسیه» ترجمه شده است.

حال اگر نویسنده سرِ آن دارد «صُوَرِ جنسیه» را برشناساند، پس در نگاه و باورِ او، مرحله‌یِ «بَویشْن-رَویشْنیه» برابر با آفرینشِ «صُوَرِ جنسیه» است که از دیگرِ مراحِل و زینه‌هایِ آفرینش تفکیک می‌شود (=محدود می‌شود).

در بحثْ از مرحله و زینه‌یِ «بَویشْن-اِسْتیشْنیه / bawišn-ēstišnīh»، این زینه از آفرینش را چنین تعریف می‌کند:

ˣdēsag ud ēwāz parwasatg ī andar tōhmagān.

یعنی: <ساختِ>* صُوَرِ مُحاطِ در فصل (=ēwāz / منظور فصلِ منطقی است) در اندرونِ

جرثومه‌ها<ي اشياء>* [یا: بذرِ چیزها].

پس از این، می‌افزاید:

čiyōn kas andar čiš.

یعنی: به گونه‌اي که «فرد» در اندرونِ چیزها تشخص یابد.

دیگر شکي برجا نمی‌ماند که با صُوَرِ نوعیه سروکار داریم. هماني که ارسطو بر آن نامِ ειδοσ / آیدوس نهاده است. و ترجمه‌های درهم‌ریخته آن را به «صُوَرِ نوعیه» برگردانده‌اند.

پس، برابرِ دیدوباورِ نویسنده، زینه و گامه‌ي «بَویشْن-رَویشنینه / bawišn-rawišnīh»، گامه‌اي از آفرینش است که در آن صُوَرِ نوعیه سربرمی‌آورند. پس، زینه و گامه‌ي «بَویشْن-رَویشنینه / bawišn-rawišnīh»، گامه‌اي از آفرینش است که با تـقرر، پابرجاستی و تـقومِ چیزها روبه‌رو می‌شویم.

در پایان‌هاي روایت، نویسنده، به روشنْ‌سازی درباره‌ي گامه‌يِ پایانيِ آفرینش، یعنی «سْتی / stī» می‌پردازد.

سرْنشانه و مشـخصه‌ي این گامه از آفرینش را در بحثِ «ویمَند / wimand» اینگونه برمی‌شناساند:

ēwtāgīg tanān.

یعنی: <مرحله‌یِ آفرینش>* تنانِ تکْ‌تک؛ چیزهايِ تکمند (=فرد) شده.

پس با بحثِ تکواره‌ها (=افرادِ نوع) روبه‌رو هستیم؛ یعنی فرایندِ تکینگی و تکمند شدنِ تکواره‌ها از دلِ طبقه‌ي نوعیه.

نویسنده می‌افزید:

čiyōn wahmān čiš ud wahmān kas.

یعنی: به گونه‌اي که فلان چیز و بهمان کس <ـ منفردْ هستی پذیرند>*.

پس با بحث و فحصي روبه‌رو هستیم که ارسطو به آن نامِ ایدیوتِس / ιδιοτησ نهاده است.

پس، مرحله، گامه و پایگانِ «سْتی / stī» در دیدوباورِ نویسنده‌ي این روایت، مرحله‌يِ آفرینشِ افرادِ انواع است. ویژه اینکه، سخنواره‌ي پایاني این روایت، از هستی‌پذیريِ اضداد در واپسین زینه‌يِ آفرینش سخن می‌راند. سخنواره‌اي که حاکی از ارسطویی بودنِ شش‌دانگِ نویسنده است.

نوشته آمد که در این روایت، از چهار زینه‌يِ پایانيِ آفرینش سخن رانده شده است؛ و هر یک از این چهار زینه با سه مفهوم تعریف می‌شوند. در زیر می‌کوشیم آرایشِ نویسنده‌ي روایت را برهم‌زده و عبارت‌ها را به گونه‌اي دیگر ردیف کنیم. برايِ نمونه، تعریفِ (=wimand) هر چهار دوره را یکجا می‌آوریم؛ به همین آرایش تا پایانْ، شرح و بسطِ نویسنده را در بابِ تفسیرِ طبیعيِ چهار مرحله و نیز، همانندسازيِ کارگاهِ هستی را با کارگاهِ هنرمند را هم یکجا نشان می‌دهیم.

در آرایه‌بندیِ زیر، کوشیده‌ایم نظرِ نویسنده را
دربابِ تعریفِ چهار زینه‌ی آفرینش یکجا نشان دهیم:

1. bawišn: tōhmag ī dēsagān parwand, čiyōn ‚hast‚ ˇčišān parwand'

2. bawišn-rawišnīh: dēsag ī andar tōhmag parwastag; čiyōn čiš andar hast.

wimandīg

3. bawišn-ēstišnīh: dahīg ud ēwāz parwastag ī andar tōhmagān ī-š azabar xwēš, čiyōn ‚kas‚ andar ‚čiš‚.

4. stī: ēwtāgīg tanān; čiyōn ‚wahmān čiš, ud ‚ˣwahmān kas‚.

در آرایه‌بندیِ زیر، آموزه‌ی نویسنده در باره‌ی سرْنشانه و
سرشتِ چهار زینه‌ی آفرینش نشان داده می‌شود:

1. bawišn: zāhag ī ˣzāhagān bun, čiyōn 'garm-xwēd wād' ud pad ham griftagīh 'ristagān bun'

2. bawišn-rawišnīh: zahag(?)[9] [V: dēsag] ī andar zāhag[10] [V: zāhag<ān bun>*]; čiyōn ristagān andar bunān.

čihrīg:

3. bawišn-ēstišnīh: tōhm andar zāhag sāxtagīh;[20] čiyōn 'mardōm tōhm' andar 'mādar zahār'.

4. stī: <..........................>*; čiyōn 'bowandag nigārdagīh[27] ī zahag andar 'burdār uruspar'

نویسنده‌یِ روایت، هر مرحله از کارگاهِ هستی را با
کارگاهِ زرگری و آهنگری‌مانند می‌کند؛ به‌گونه‌یِ زیر:

1. bawišn: mādag kē kirrōg padiš dārēd, čiyōn 'zarr mādag' kē 'kirrōg zarrīgar' padiš dārēd abēsar andar dēs(?), ud 'āhēn mādag' kē 'kirrog <āhēngar'> padiš dārēd 'taxt ud dar dēs(?).

2. bawišn-rawišnīh: dast-kārīh ī kirrōg abar mādag; čiyōn 'ayōxšust ī tābišn ud wizādišn(?) ud kōbišn(?) [V: ˣkandišn(?)] <ud> dār burišn ud tuxšišn.

kirrōgīg

3. bawišn-ēstišnīh: dēsag ī kirrōgīg(?) [V: <kē>* ˣkirrōg] dārēd pad mādag; čiyōn 'abēsar ud jām dēsag' kē 'kirrōgīg zarrīar' dārēd-abar zarr ī-š mādag; ud, 'bīl ud tīš dēsag' kē 'kirrōg āhēngar' dārēd-abar dār(?) [V: ˣāhēn] ī-š mādag.

4. stī: nāmčištīg abēsar ud jām <kē>* 'kirrōg zarrīgar' az zarr, <ud,> nāmčištīg taxt <ud> dar ī 'kirrōg durgar' az dār kunēd.

پس از این بحثِ گزینْ‌گویانه در بابِ شایندگیِ فلسفیِ این روایت، جا دارد در باره‌یِ یک فرزانْواژه‌یِ دیگرِ این روایت سخنی بگوییم که به گمانِ ما از دیدِ دینْ‌کردشناسان پنهان مانده است؛ و آن، فرزانْواژه‌یِ پهلویِ «تُهْمَگ / tōhmag» است.

فرهنگ‌نامه‌هایِ پهلوی، این واژه را «تخمه / بذر / نطفه / نسب / نژاد / دودمان / تخم / دوده / خاندان» و مانندِ این ترجمه کرده‌اند.

اما کاربردِ این واژه در دینْ‌کرد، و نوعِ نگاهِ نویسندگانِ آن، و نیز، نوعِ کاربردِ آن در این کتاب، گزارنده را وامی‌دارد به کاربردِ فرزانْوَرانه‌یِ این واژه باریک‌تر شود.

در زیرنویسِ ترجمه‌یِ روایت (زیرنویسِ ش ۵)، به این بحث پرداخته‌ایم. ولی پیش از ترجمه، خواننده را به دو سخنواره از آناکساگوراس آگهی می‌دهیم. هر دو سخنواره را از کتابِ «نخستین فیلسوفانِ یونان»، ترجمه‌یِ دانشمندِ ارسطو شناس، دکتر شرف‌الدینِ خراسانی، که از یونانیِ باستان به فارسی برگردانده‌اند، به وام ستانده‌ایم.

در پیرامونِ طبیعت:

بندِ سوم: «زیرا کوچک را کوچکترینی نیست؛ بلکه همواره بازهم کوچکتری هست؛ (چون ممکن نیست که هستنده در اثرِ تقسیمِ بی‌پایان نیست‌شود).

ـــ اما از بزرگ نیز همواره بزرگ‌تری هست؛ و این نیز در شمار، با کوچک برابر است؛ اما هر چیز، در خود، هم بزرگ است و هم کوچک».

بندِ چهارُم: «چون این‌ها چنین‌اند، پس باید پنداشت که در همه‌یِ چیزهایِ درهم‌انباشته [τα συγκρινομενα] بسیاریِ چیزها و از همه گونه وجود دارد؛ «بذرهای [σπερματα / بسنجید با تُهْمَگ در پهلوی، و، مُتَشاکِل در عربی (م)] همه‌یِ چیزها دارایِ همه گونه شکل‌ها و رنگ‌ها و بو <ی>ها و مزه‌ها. و انسان‌ها نیز بدین سان به هم پیوسته شده‌اند و، زندگانِ دیگری که جان دارند.

....

و بذرهایی در شماره نامحدود، که به هیچ روی با یکدیگر همانند نیستند.

....»

۱۹۴. درباره‌یِ «هَسْتِش»، «هَسْتِشِ پویا»، «هَسْتِشِ پایا» و، «هستِشِ مادی»، آنگونه که از گزارشِ [یا: ترجمه‌یِ] اوستا پیداست، بـــرابـــرِ آمـــوزه‌یِ دیـــنِ بـــهی.

پیشکش به استادم: عبدالله انوار.

1. هَستِش:(۱)

A. تعریف (=wimand / شناسا):

<مرحله‌یِ آغازینِ هستی، مرحله‌ای است که در آن>* تخمه‌ای [یا: بذری] فراگیرنده‌یِ دیسه‌ها(۲) است؛ به گونه‌ای که «هستَن»، چیزها را دربرگرفته‌است.

B. سرنشانه‌یِ سرشتین (=čihrīg):

<این زِینه از آفرینش = مرحله‌یِ آغازینِ هستی،>* بُنْ‌ماده‌ای برایِ بُنِ بُنانِ همه‌یِ ماده‌هاست (=هیوله / هیولا)؛ همان گونه که، بادِ گرم-نمور با نیرویِ همهْ‌گیرانه‌اش (=ham-griftagīh) بُنِ <همه‌یِ>* هموندهاست.(۳)

C. <همانندیِ این زِینه از آفرینش با کارگاهِ زرگر و آهنگر> از نظرِ هنری:

<این مرحله از آفرینشِ هستی، به مانندِ>* ماده <یِ خامی است>* که هنرمند با آنْ دیسه / شکلی <خام را>* فراهم‌می‌آورد (=dārēd)؛ همچنانی که زرگرِ هنرمند، ورقِ زر (=zarr mādag / مادّه‌یِ زر) را برایِ ساختنِ افسر<ـ شاهی>* در حالت<ـ ورق>(؟)(۴) به‌کارمی‌برد. و یا، آهنگرِ هنرمند، که ورقِ آهن را در حالت<ـ ورق> برایِ ساختنِ تخت و دَر به‌کارمی‌برد.

این همان <زینه‌یِ>* «هستِش» است؛ از بنیاد، تخمه‌یِ همه‌یِ تخمه‌هاست(۵) [=بذرِ همه‌یِ بذرها]؛ که بُنِ «هستِشِ مادی» است؛ هست‌وبودی شاخه گرفته (=būdag) از

فَلک <ـِ اول>*(۶) است؛ همچنانی که <کتابِ>* دین می‌گوید: «پس از (bē=) فَلک <ـِ اول، مرحله‌یِ>* «هستِش» سربرآوَرْدْ.

2. هستِشِ پویا:

A. تعریف / شناسا:

<مرحله‌یِ هستِشِ پویا، مرحله‌ای از آفرینش است که>* دیسه‌ها(۷) با تخمک‌ها دربرگرفته‌شده‌اند؛ به گونه‌ای که چیزها با هستی <دربرگرفته‌شده‌اند>*.

[[B. سرنشانه‌یِ سرشتین:(۸)

<از نظرِ سرْنشانه‌یِ سرشتین، این مرحله از آفرینش مانندِ>* ساخت‌وپرداختِ تخمکی در اندرونِ بُنْ‌ماده‌ای (=عنصری) است [=تفصیلِ جنسی]؛ به همان گونه که نطفه‌یِ مردمْ‌زادگان در اندرونِ زِهدانِ مادر <ساخته‌وپرداخته‌می‌شود.

C. همانندیِ این زینه از آفرینش با کارگاهِ زرگر و آهنگر> از نظرِ هنری:

<این مرحله از آفرینش به مانندِ>* دستکاریِ هنرمند بر ماده<یِ زیرِ دستَش>* است؛ مانندِ تفتن و گداختن و کوبِشِ [یا: کنده‌کاریِ] <آهنگر بر>* آهنگِن (=āyōxšust / فلز)، و، بُرِش‌زدن و پرداختِ <درودگر بر>* چوب]].

این، همان <زینه‌یِ>* «هستِشِ پویا» است؛ دیسه‌ای <فراهم آمده از>* تخمکِ همه‌یِ تخمک‌ها [یا: بذرِ همه‌یِ بذرها] است؛ <از نظرِ پایگانِ آفرینشی، پایه‌یِ>* فرودینِ نخستین بود<ـِ به هستی آمده>* یعنی پایه‌یِ فرودینِ «هستِش» است؛ همچنانی که <کتابِ>* دین می‌گوید: «پس از(۹) <مرحله‌یِ>* «هَسْتِش / بَویشْن»، <مرحله‌یِ>* «هستِشِ پویا / بَویشْنْ-رَویشْنیه» سربرآوَرْدْ.

3. هستِشِ پایا:

A. تعریف / شناسا:

<این مرحله از آفرینش، هستی‌پذیری، صورت‌بندی و>* تعیُّنْ‌پذیریِ (=parwastag / مُتَعَیِّن) فصل (=ēwāz / تفصیلِ نوعی) و فرآورده در اندرونِ تخمک‌هایی است که <آن فرآورده، پیش از تعیُّنْ‌پذیری>* در <زینه‌یِ>* فرازینِ خویش داشت؛ چونان تعیُّنْ‌پذیریِ «تکْمند / کَس

/ شخص / فرد / kas» در اندرونِ چیزها <آن زمان که کرانمند و مُتعیَّن می‌شود>*.

B. سرنشانه‌یِ سرشتین:

[[<سرْنشانه‌یِ این مرحله، جداشدگیِ>* دیسه‌ای در اندرونِ <بساطتِ آغازینِ>* تخمه‌ها ست؛(۱۰) به‌مانندِ آنکه اندامه‌ای در اندرونِ بُنْ-<ماده>ها(۱۱) <ساخته می‌شود.

C. همانندیِ این زینه از آفرینش با کارگاهِ زرگر و آهنگر>* از نظرِ هنری:(۱۲)

<این مرحله از آفرینش، به مانندِ هنرنمایی بر رویِ>* دیسه‌ای ست که هنرمند در ماده<یِ خامِ نخستین>* فرامی‌آوَرَد؛ مانندِ دیسه‌یِ (=صورتِ) افسر و جام که زرگرِ هنرمند بر رویِ ورقِ زری که <در دسترس>اَش است فرامی‌آوَرَد؛ و یا، دیسه‌یِ بیل و تیشه که آهنگرِ هنرمند، بر رویِ ورقِ آهنی که <در دسترس>اَش است فرامی‌آورد]].

<مرحله‌یِ آفرینشیِ>* «هستِشِ پایا / بَویشْنْ-اِسْتیشْنیه»، هست‌وبودی شاخه گرفته از <مرحله‌یِ آفرینشِ پیشین، یعنی>* «هستِشِ پویا / بَویشْنْ-رَویشْنیه» است؛ از این روی است که <کتابِ>* دین می‌گوید: «پس از <زینه‌یِ>* «هستِشِ پویا»، <از درونِ آن،>* «هستِشِ پایا» سربرآوَرْدْ.

4. هستِشِ مادی:

A. تعریف / شناسا:

<سرْنشانه‌یِ این پایگان از آفرینش، هستیْ‌پذیریِ>* تنانِ جداجدا ست (=افرادِ مُتَعَیِّن).(۱۳) به گونه‌ای که <می‌توان بر>* فلان چیز و بهمان کَس <انگشت نهاد>*.

B. سرنشانه‌یِ سرشتین:

<سرْنشانه و مشخصه‌یِ این مرحله از آفرینش، هستیدن و هستیْ‌پذیریِ تکواره‌ها (=افرادِ نوع) می‌باشد؛>* درست به مانندِ فرساختِشِ طرح(؟)(۱۴) نطفه [یا: رویان / جنین] در زِهدانِ مادر.

C. <همانندیِ این زینه از آفرینش با کارگاهِ زرگر و آهنگر>* از نظرِ هنری:

<این مرحله از هستی، از نظرِ همانندی باکارِ هنرمند، همانند است با>* تاج و جامیِ خاص(۱۵) <که>* زرگرِ هنرمند از <قطعاتِ برش‌خورده‌یِ ورقِ>* زر می‌سازد (=kunēd)، یا، تخت و دَریِ ویژسته (=مشخص / انضمامی) که درودگرِ هنرمند از چوب<هایِ برش‌خورده>(۱۶) می‌سازد.

پس از این بحثِ گزینْ‌گویانه در بابِ شایندگیِ فلسفیِ این روایت، جا دارد در باره‌ی یک فرزانْواژه‌ی دیگرِ این روایت سخنی بگوییم که به گمانِ ما از دیدِ دینْ کردشناسان پنهان مانده است؛ و آن، فرزانْواژه‌ی پهلویِ «تُهْمَگ / tōhmag» است.

فرهنگ‌نامه‌های پهلوی، این واژه را «تخمه / بذر / نطفه / نسب / نژاد / دودمان / تخم / دوده / خاندان» و مانندِ این ترجمه کرده‌اند.

اما کاربردِ این واژه در دینْ کرد، و نوعِ نگاهِ نویسندگانِ آن، و نیز، نوعِ کاربردِ آن در این کتاب، گزارنده را وامی‌دارد به کاربردِ فرزانْوَرانه‌ی این واژه باریک‌تر شود.

در زیرنویسِ ترجمه‌ی روایت (زیرنویس ش ۵)، به این بحث پرداخته‌ایم. ولی پیش از ترجمه، خواننده را به دو سخنواره از آناکساگوراس آگهی می‌دهیم. هر دو سخنواره را از کتابِ «نخستین فیلسوفانِ یونان»، ترجمه‌ی دانشمندِ ارسطو شناس، دکتر شرف‌الدینِ خراسانی، که از یونانیِ باستان به فارسی برگردانده‌اند، به وام ستانده‌ایم.

در پیرامونِ طبیعت:

بندِ سوم: «ازیرا کوچک را کوچکترینی نیست؛ بلکه همواره بازهم کوچکتری هست؛ (چون ممکن نیست که هستنده در اثرِ تقسیمِ بی‌پایان نیست‌شود).

ــ اما از بزرگ نیز همواره بزرگ‌تری هست؛ و این نیز در شمار، با کوچک برابر است؛ اما هر چیز، در خود، هم بزرگ است و هم کوچک».

بندِ چهارُم: «چون این‌ها چنین‌اند، پس باید پنداشت که در همه‌ی چیزهای درهم‌انباشته [$\tau\alpha\ \sigma\upsilon\gamma\kappa\rho\iota\nu o\mu\epsilon\alpha$] بسیاریِ چیزها و از همه گونه وجود دارد؛ «بذرهای [$\sigma\pi\epsilon\rho\mu\alpha\tau\alpha$ / بسنجید با تُهْمَگ در پهلوی، و، مُتَشاکِل در عربی (م)] همه‌ی چیزها دارای همه گونه شکل‌ها و رنگ‌ها و بو<ی>ها و مزه‌ها. و انسان‌ها نیز بدین سان به هم پیوسته شده‌اند و، زندگانِ دیگری که جان دارند.

....

و بذرهایی در شماره نامحدود، که به هیچ روی با یکدیگر همانند نیستند.

.... »

۱۹۴. درباره‌یِ «هَسْتِش»، «هَسْتِشِ پویا»، «هَسْتِشِ پایا» و، «هستِشِ مادی»، آنگونه که از گزارشِ [یا: ترجمه‌یِ] اوستا پیداست، برابرِ آموزه‌یِ دینِ بهی.

پیشکش به استادم: عبدالله انوار.

1. هَستِش:[۱]

***A*. تعریف (=wimand / شناسا):**

<مرحله‌یِ آغازینِ هستی، مرحله‌ای است که در آن>* تخمه‌ای [یا: بذری] فراگیرنده‌یِ دیسه‌ها[۲] است؛ به گونه‌ای که «هستَن»، چیزها را دربرگرفته‌است.

***B*. سرنشانه‌یِ سرشتین (=čihrīg):**

<این زینه از آفرینش = مرحله‌یِ آغازینِ هستی،>* بُنْ‌ماده‌ای برای بُنِ بُنانِ همه‌یِ ماده‌ها ست (=هیوله / هیولا)؛ همان گونه که، بادِ گرم‌ـنمور با نیرویِ همه‌گیرانه‌اش (=ham-griftagīh) بُنِ <همه‌ی>* همونده‌هاست.[۳]

***C*. <همانندیِ این زینه از آفرینش با کارگاهِ زرگر و آهنگر> از نظرِ هنری:**

<این مرحله از آفرینشِ هستی، به مانندِ>* ماده<یِ خامی است>* که هنرمند با آنْ دیسه / شکلی <خام را>* فراهم‌می‌آورد (=dārēd)؛ همچنانی که زرگرِ هنرمند، ورقِ زر (=zarr mādag / ماده‌یِ زر) را برایِ ساختنِ افسر <ـ شاهی>* در حالت <ـ ورق>(؟)[۴] به‌کارمی‌برد. و یا، آهنگرِ هنرمند، که ورقِ آهن را در حالت <ـ ورق> برایِ ساختنِ تخت و دَر به‌کارمی‌برد.

این همان <زینه‌یِ>* «هستِش» است؛ از بنیاد، تخمه‌یِ همه‌یِ تخمه‌هاست[۵] [=بذرِ همه‌یِ بذرها]؛ که بُنِ «هستِشِ مادی» است؛ هست‌وبودی شاخه گرفته (=būdag) از

<زینه‌یِ آفرینش>* هستِش مادی، هست‌وبودیِ شاخه گرفته از <مرحله‌یِ آفرینش پیشین، یعنی «هستِش پایا / بَویشْنْ‌استیشنیه» می‌باشد؛ به گونه‌ای که کتابِ دین می‌گوید:>* پس از (=bē / بیرون از) <زینه‌یِ>* «هستِشِ پایا / بَویشْنْ‌استیشنیه»، <زینه‌یِ آفرینشیِ>* «هستِشِ مادی / شْتیِ» سربرآوَرْد.

پس از <زینه‌یِ آفرینش>* هستیِ مادی، <که همان مرحله‌یِ آفرینش>* چیزها و افرادِ وِیْسته [=تکمندشده / انضمامی] است، خویشکاری‌هایِ چیزها و افراد (=نوامیس و قوانین) <روشن می‌شود / تخصیص می‌یابد>*؛ از این روی، <کتابِ>* دین می‌گوید که: «پس از <مرحله‌یِ>* «هستِشِ مادی»، آنی که در هر دو مینو چونان دو همستیزنده‌اند، <سربرآوَرْد:(۱۷) یعنی سربرآوردنِ>* راستی و ناراستی.

یادداشت‌ها

۱-آیا نظرِ نویسنده درباره‌یِ این مرحله از آفرینش، همان آفرینشِ فَلَکِ هفتم (=محیطِ آسمان) است که از فَلَکِ اول، یعنی از «رَی / ray» به ترتیب سربرمی‌آورد؟

دینْ‌کرد، کتابِ سوم، کرده‌یِ ۲۱۶ اُم، «بَویشْنْ / bawišn» را اینگونه می‌شناساند:

ud ‘gētīg dahišn’ ham-bawišnīg, bawišn ī mēnōg dahīg paydāgīh: ud ast ī mēnōg u-š wāspuhragānīh ast ī wēnišnīg <ud> girišnōmand; ud ēd <ī>* paydāg kū: mēnōg bun ī gētīg.

۲-«دیسه‌ها» را برابرِ «دِسَگان / dēsagān» آورده‌ایم؛ این واژه، در دینْ‌کرد، برابرِ معنایِ «صُوَر» است؛ بی‌هیچ گمانی، سخن بر سرِ «ماده و صورت» در معنایِ ارسطوییِ آن است.

۳-آیا فرزانواژه‌یِ پهلویِ «بَویشْنْ / bawišn»، برابرِ معنایِ خلقِ عالَمِ عنصری است؟

فرزانواژه‌یِ «عالَمِ عنصری»، یکی از فرزانواژه‌هایِ هم پورِ سینا و هم فرزانه‌یِ فرهمندشناس (=شیخ اشراق) است.

یعنی همان مرتبه‌ای از آفرینش که بروبارِ برآمیزیِ نورِ مجردِ نهم و فلکِ ششم است؛ که به فرساختگیِ فلکِ هفتم، یا عالَمِ عنصری می‌انجامد.

تفسیرِ نویسنده در این بند، که «هستِش / بَویشْنْ» را بُنِ بُنانِ همه‌یِ بُنْ‌ماده‌ها، از قبیلِ بادِ

گرم-نمور، می‌داند، نظرِ ما را زورآور می‌کند.

در بندِ سپسین، نویسنده‌یِ روایت، این مرحله از آفرینش را با کارِ هنرمندانه‌یِ زرگری برمی‌سنجد که در ساخت و پرداختِ یک تاج، نخست، ورقِ زر را فراهم می‌کند.

همچنانی که خداوند، در آفرینشِ هستیِ مادی، نخست، بُنْ‌ماده‌ای (=هیولی‌ای) آن را از دلِ فلکِ اول برکشیده است.

۴-«حالت <ـ ورق>» را برایِ سخنواره‌یِ «اَنْدَر دِس / andar dēs» آورده‌ایم؛ که قرائتِ آن شک‌پذیر است.

۵-«تخمه‌یِ همه‌یِ تخمه‌ها» را برابرِ «تُهْمَگان تُهْمَگ / tōhmagān tōhmag» آورده‌ایم؛ براستی، پافشاریِ نویسنده بر این معنا از چه اندیشه‌ای ریشه می‌گیرد؟

آناکساگوراس، در بحثِ از ماده‌یِ بسیط، بر این باور بود که: تقسیمِ شیء، برایِ یافتنِ بُنْ‌پاره‌هایِ برسازنده و آغازینِ آن، به ریزْپاره‌ایِ پایان می‌پذیرد که شکلِ همان چیزِ بخش‌بخش شده است و دربردارنده‌یِ همه‌یِ متضادها ست. به دیگر سخن و برایِ نمونه، کوچک‌ترین بخشِ استخوان ـــ نه به آتش یا خاک یا ترکیبی از آندو پایان می‌پذیرد بلکه ـــ به استخوانِ کوچکی پایان می‌پذیرد.

ارسطو، این بُنْ‌پاره‌هایِ فرضیِ آناکساگوراس را homoiomère نام نهاده است.

در تفسیرِ ارسطوییِ نگرگاهِ آناکساگوراس، این homoiomère در واقع بافت‌هایِ انداموارای اند که از تجزیه و آناکاویِ آن‌ها نمی‌توان به بُنْ‌پاره‌هایِ (=اجزایِ) یکساختِ عناصرِ بسیط رسید. نزدِ فرزانگانِ یونانی، homoiomère، تخمک / εσπερματα نیز نامیده شده است.

آناکساگوراس، «اجسامِ بسیط / پیکرانِ یکساخت» را اختلاط و برآمیزه‌ای از تخمک‌ها / spermata می‌داند. برابرِ دید و باورِ آناکساگوراس، هر یک از بُنْ‌ماده‌هایِ چهارگانه (=عناصرِ اربعه) انبان و ذخیره‌ایِ فراگیرنده از تخمک‌ها ست (=pan-spermin) اند.

آیا نویسندگانِ دینْ‌کرد، در بحثِ از تکوینِ جهان، هر جا که دانشواژه‌یِ «تُهْمَگ / tōhmag / تخمک» را به کار گرفته‌اند، همین معنایِ دانشی-فرزانشیِ یونانی و آناکساگوراسیِ آن را فرا اندیشه‌یِ خود داشته‌اند؟

پاسخِ ما (=گزارشگرِ کنونی) آریْ‌گویانه است.

نگاه کنید به گزارشِ ارسطو از دیدگاهِ آناکساگوراس در کتابِ «در آسمان»، ترجمه‌یِ اسماعیل سعادت، ص ۱۲۶؛

آناکساگوراس، دربارەی عناصر، نظریه‌ای خلافِ نظریه‌ی امپدوکلس دارد.

امپدوکلس، بر آن است که آتش، خاک و <دیگر> اجسام، متعلق به این دسته از عناصرِ اجسام‌اند؛ و همه‌ی چیزها از آن‌ها ساخته شده‌اند.

آناکساگوراس، عقیده‌ای مخالفِ این دارد. عناصرِ او مُتشاکل‌اند (مقصودِ من [=ارسطو] از اجسامِ مُتشاکل [=بدْرسان] گوشت و استخوان و چیزهایی مانندِ آن‌ها ست).

هوا و آتش، به عکس، اختلاط‌هایی از این مُتشاکل‌ها و بُذور [=بذرها] دیگر بیش نیستند.

هر یک از این دو، مجموعه‌ای از همه‌ی مُتشاکل‌های نامرئی است. و این نشان می‌دهد که چرا همه‌ی اجسام دیگر از این دو جسم تکوّن یافته‌اند (زیرا او [=آناکساگوراس] آتش و اَثیر را به یک نام می‌خواند).

پژوهشِ ما [=گزارگرِ کنونی] در ریشه‌شناسیِ هندو-اروپاییِ دو واژه‌ی اَثیر و آتش نشان می‌دهد که یکی دانستنِ آتش و اثیر از سویِ آناکساگوراس بسی بهره از درستی دارد.

فرزانواژه‌ی «اَثیر» هم در عربی و هم در فارسی، پی‌گرفتِ آوائیِ «αίθηρ / آیْثِر» یونانی است که با «آتَرِ» اوستایی، «آذَر» پهلوی و «آذَر» فارسی همریشگی و هم‌معنایی دارد.

ارسطو، در فرزانْ‌نامه‌ی پیش‌گفته، دفترِ سوم، کرده‌ی چهارُم، خُرده‌سنجی‌های خود را بر هواخواهانِ نظریه‌ی «جزءِ لایَتَجَزّا / اَ-بَخْش / اَتُم» دنباله‌گیری می‌کند.

۶-«فَلَکِ اول» را برابرِ «رَیْ / ray» آورده‌ایم؛ برابرِ آموزاتش‌های فرزانه‌ی فرهمندشناس، شیخ اشراق، در کتابِ «فرزانگیِ فرهمندی / حکمةُالْاِشراق»، نخستین صادر و تراویده‌ی نورالانوار، نورِ اَقرَب است؛ از نورِ اَقرَب، نورِ مجرد از یک سو، و برزخِ اعلی (=فلکِ محیط) از سویی دیگر می‌تراود. از نورِ مجرد نیز، نورِ مجردِ دیگری و برزخِ دیگری تراوش می‌کند؛ این دوپارگی و انشقاق به تراوشِ نُه افلاک و عالَمِ عنصری پایان می‌پذیرد.

نویسنده‌ی دینْ‌کرد، در این بند، گوشزد می‌کند که هستندگیِ هستی، از درونِ «رَی / ray» سربرآورده‌است. در دستگاهِ اندیشگانیِ شیخِ اشراق، صدور از عالی به سافل است؛ یعنی: پرتوافکنیِ رَخش‌ها و انوار از فرازین به فرودین است؛ در دینْ‌کرد نیز چنین است.

ممکن است که پاسخ‌هایِ شیخ، به پرسمان‌هایِ پیش رویش با پاسخ‌هایِ دینْ‌کرد به همان پرسمان‌ها یکی نباشد؛ ولی، بُنِ بُنانِ بحث نزدِ نویسندگانِ دینْ‌کرد و شیخِ اشراق یکی است.

از این روی، گزارشِ خود را از واژه‌ی پهلویِ «رَی / ray» به «فَلَکِ اول» بسی نزدیک به حاقِ واقع می‌دانیم.

۷-بررسیِ ما در کتابِ سومِ دینْ‌کرد، برایِ ما شکی بر جای نمی‌گذارد که نویسندگانِ این نامه، واژه‌ی پهلویِ «دِسَگ / dēsag» را در ترجمه‌ی واژه‌یِ یونانیِ آیدوس / ειδοσ به کاربرده‌اند. ارسطو از این واژه برایِ تبیینِ فرزانُورانه‌یِ شگفتِ خود در بابِ ماده و صورت بهره‌ها برده است؛ تا بدانجا که برخیِ ارسطوشناسان، فرزانگیِ ارسطویی را از بنیاد، تبیینِ جهان به کمکِ دو مفهومِ ماده و صورت دانسته‌اند. این نکته آشکار است که دو مفهومِ ماده و صورت میله‌یِ محوریِ فرزانِشِ ارسطویی است. نظرگاهِ ما این است که نویسندگانِ دینْ‌کرد، آگاهانه و با دانش، از این دو مفهومِ محوریِ فرزانِشِ ارسطویی، البته برایِ ساخت و پرداختِ جهانْ‌شناسیِ مزدایی بهره‌یِ وافی می‌برند.

جایِ آن است بگوییم فرزانگانِ سده‌هایِ میانه در باختَرزمین نیز اساسِ فرزانگیِ خود را از رهگذارِ آگوستینِ سپند بر فرزانگیِ افلاطونی نهاده‌اند؛ از رهگذارِ آکوئیناسِ سپند بر فرزانگیِ ارسطویی نهاده‌اند. و آنچه که ما به آن فلسفه‌یِ مسیحی می‌گوییم، در بنیادِ خود، چیزیِ نیست جز استوارداشتِ پی و پایه‌یِ باورهایِ مسیحی بر اندیشه‌ورزی‌هایِ افلاطونی-ارسطویی. همچنانی که فلسفه‌یِ اسلامی نیز چیزیِ نیست جز پی گیریِ بحث و فحصِ ارسطو در چارچوب و گستره فرهنگِ ایرانی-اسلامی.

بی‌راه نیست اگر دینْ‌پردازانِ مزدایی نیز، پیش یا پس از اسلام، هم، به یوبه‌یِ پی بردنِ به ارزش‌هایِ خِرَدبنیادِ فرزانِشِ ارسطویی، و هم، بدست آوردنِ ابزاریِ کلامی برایِ مقابله با علمِ کلامِ رقیبان، کوشیده‌اند با بهره‌گیری از فرایافت‌ها، مفاهیم، گفتواره‌ها و مقولاتِ ارسطویی، تبیینیِ خِرَدْبنیاد (=عقلی) از جهانْ‌شناسیِ مزدایی برنشان دهند.

ای دریغ! در آن زمانه‌یِ پر آشوب و بنیادْبربادِه، شاید دینْ‌کرد، بویژه کتابِ سومِ آن، هم نخستین و هم واپسین کوشش در این راه بوده است.

۸-سخنواره‌های مربوطِ به یک، «سِزْنشانه‌هایِ سرشتین»، و، دو، «تشبیهِ هنریِ مرحله‌یِ دوم و سومِ آفرینش» را درونِ دو قلاب نهاده‌ایم؛ خواننده‌یِ پژوهنده‌ای که گزارشِ ما را با بُنْ‌نوشتِ پهلوی، یا دستِ کم، با آوانویسیِ آن پی می‌گیرد، در بحثِ مربوطِ به سِزْنشانه‌هایِ سرشتین و تشبیهِ هنریِ مراحلِ هستی، آگاه به ناهماهنگی‌ایِ میانِ توشتارِ پهلوی و گزارشِ فارسیِ روایت خواهد شد.

روشن‌سازیِ آن بدینگونه است:

نخستین کارِ هنرمند این است که در آغازِ کار، کارگاهی برایِ خود دست‌وپا کند؛ این، برابر است با آفرینشِ «سپهر / فَلَک / رَی» در کارگاهِ هستی.

کارِ دومِ هنرمند این است که ماده‌یِ خامِ پذیرایِ نظرِ خود را فراهم کند؛ این نیز، برابر است با مرحله‌یِ «هستیش / بَویشْنْ»؛ که «طبقه‌یِ آجناس» در کارگاهِ هستی فراهم می‌آید.

در مرحله‌یِ سوم، هنرمند، ماده‌یِ زیرِ دستِ خود را با روشیِ خاص، به قطعاتِ کوچک‌تر برش می‌زند؛ و هر برش شکلیِ خاص برایِ قطعه‌ایِ خاص را دارد. این نیز برابر است با بُرشِ آفرینشی در اجناس؛ در دستگاهِ اندیشگانیِ ارسطویی، فصل، در اجناس برش می‌زند و از آن «طبقه‌یِ انواع» سربرمی‌آورد؛ این نیز برابر است با مرحله‌یِ «هستیشِ پویا / بَویشْنْ‌-رَویشْنیه» در کارگاهِ هستی.

در مرحله‌یِ چهارُم، هنرمند، قطعاتِ برش خورده و آماده را سرِ هم می‌کند و کالایی، برایِ نمونه تاجی یا جامی را می‌آفریند. این نیز برابر است با مرحله‌یِ آفرینشیِ «بَویشْنْ‌-اِستیشنیه» در کارگاهِ هستی. در نظامِ ارسطویی نیز برابر است با هستیْ‌پذیریِ افرادِ انواع.

این، فراروندِ خِرَدیک و منطقیِ کار است.

ولی در این روایتِ از دینْ‌کرد، در بُنْ‌نوشتِ پهلوی، ترتیبِ کارِ هنرمند اینگونه نیست. در نوشتارِ پهلویِ در دسترس، یعنی سامانِ کنونیِ این روایتِ دینْ‌کرد، ترتیبِ کارِ هنرمند بدین گونه است که: هنرمندِ نامبرده، در مرحله‌یِ نخست، کارگاهی برایِ خود فراهم‌می‌کند؛ در مرحله‌یِ دوم، تاجی یا جامی را می‌آفریند؛ در مرحله‌یِ سوم، ماده‌یِ خامِ زیرِ دستِ خود را برش می‌زند و قطعاتِ لازم را می‌سازد.

این ناهماهنگی میانِ آنچه که خِرَدْپذیر است و آنچه که در این روایت نوشته‌شده‌است را تنها می‌توان به دستکاری‌ها و کژنویسی‌هایِ مرسومِ رونویس‌کنندگان نسبت داد.

ما، در آوانویسی، از ترتیبِ کنونیِ دینْ‌کرد پیروی کرده‌ایم؛ ولی در ترجمه، از آنی که آن را درست‌تر انگشته‌ایم پیروی کرده‌ایم.

۹-«پس از» را در اینجا برابرِ «پ / bē» آورده‌ایم.

۱۰-آشکار است که نویسنده‌یِ روایت، آفرینشِ طبقاتِ انواع را فرااندیشه‌یِ خود دارد.

۱۱-بُنْ‌ماده‌ها را برابرِ «بُنان / bunān» آورده‌ایم؛ آیا واژه‌یِ پهلویِ «بُنان» در این روایت، جانشینی جز برایِ طبقه‌یِ «جنس» ارسطویی است؟

۱۲-افلاطون، در رساله‌یِ «تیمائوس»، از «دِمی-اورگوس» نام‌می‌برد و از صنعتگریِ ایزدی که چیزها را از رویِ مدل می‌سازد.

۱۳-خواننده‌یِ باریک‌نگر و فرزانْ‌پژوه این نکته را درنظردارد که «تنان و تکمه‌هایِ جداجدا، نخست در حالتِ کمون، بسانِ پَربسته (=محصور) و کرانمند، در مرحله‌یِ آفرینشیِ **هستیشِ پایا** بوده‌است، به‌گونه‌ای که در آن مرحله، از آفرینش، هستی‌پذیری و صورت‌بندیِ فصل، و، تعیُّنْ‌پذیریِ فرآورده در اندرونِ تخمک‌هایی بود که آن فرآورده، پیش از تعیُّنْ‌پذیری بر زَبَرِ خویش داشت.

اکنون، یعنی در این زینه از آفرینش، همان تعین‌پذیریِ بالقوه در اندرونِ تخمک‌ها، صورت و سیمایِ شکفته و بالفعل می‌یابد.

۱۴-«طرح» را با گمانورزی برابرِ با واژه‌ایِ از بسترِ سخنِ پهلوی آورده‌ایم که منصورِ شکی و دومناش آن را «نیگاردگیه / nigārdagīh» خوانده‌اند. بحثِ این مرحله از هستی نیز روشن است:

با آفرینشِ افرادِ انواع روبه‌رو هستیم. افرادِ انواعی که در تنانِ تک‌تک و جداجدا مُتَعَیَّن شده اند. به بیانِ هگلی، با تعینِ فردِ منطقی روبه‌رو هستیم. [انگشت نهادن بر «فردِ منطقی» تنها از آن روی است که خواننده‌یِ ناآشنا با فرزانْ‌نامه‌ها، بحث را با آفرینشِ فردِ آدمی جابه‌جا نگیرد.]

۱۵-آشکار است که نویسنده از «تاج و جامیِ انضمامی / مشخص» سخن‌می‌راند.

۱۶-در زبانِ یونانی، ناموازه‌یِ «هیوله / hylé» به معنیِ چوب است.

فرزانواژه‌یِ «هیولا»، در ادبِ فلسفیِ ایرانْ‌زمین نیز ساختارِ آوایی ایرانیِ همین واژه‌یِ یونانی است. این نکته برایِ ارسطو بسیار معنادار بوده‌است که صنعتِ جهان را مانندِ صنعتِ درودگر بر چوب می‌دانسته‌است. پس، ماده‌یِ آغازینِ جهان در نظامِ یونانی-ارسطویی نوعیِ چوبِ آغازین (=هیوله) بوده‌است.

۱۷-در درازایِ پژوهش بر رویِ این روایتِ بسیار گرانسنگِ دینْ‌کرد (=۱۹۴)، گزارشگرِ کنونی، همواره، با پرسشیِ رودررو بوده است:

در همه‌یِ مراحلِ آفرینش، بویژه چهار زینه و مرحله‌یِ پایانیِ آن، که این روایت به این چهار پرداخته است، چرا از آفرینش یا پادْآفرینشِ بدی و نیروگانِ بدی، سخنی در میان نیست؟

و چرا سربرآوردنِ بدکامی و بدآهنگی و بدی تنها در بندِ پایانیِ روایت چهره می‌نماید؟

آیا بندِ پایانیِ روایت را راویانیِ دیگر، در دوره‌هایی دیگر، بر بُنْ‌نوشتِ پهلوی افزوده‌اند؟

آیا بندِ پایانی، از برافزوده‌هایِ ساختگیِ رونویس‌کنندگانِ سپس‌تر است؟

تَهِش و جُستارْمایه‌یِ این روایت، و حتی نیز بندِ پایانیِ آن، از نظرِ کلامی و فلسفی جدی‌تر از آن است که هست‌وبودِ آن را به کاست و افزودیِ ساختگی بازبندیم.

گزارشگرِ کنونی، برایِ پرسش‌هایِ به میان نهاده شده از سویِ خود پاسخیِ درخور و آماده ندارد؛ اما آشکار است که نویسندگانِ این روایت، دیگرِ آموزه‌هایِ دینْ‌کرد را دربارهٔ‌یِ هست‌وبودِ دو گوهرِ همستیزنده و از بنیاد ناسازگار را تا مرحله‌یِ آفرینش جهانِ مادی، به فراموشی سپرده‌اند.

برایِ یک وارسیِ فرزانْوَرانه، و نیز، پِی بردن به ارجِ فلسفیِ این کاست و افزود، نگاه کنید به:

کتابیِ از ارسطو، زیرِ نامِ: «دربارهٔ‌یِ آسمان»، ص ۸۰، ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت، در تعریفِ ماده: «ماده، اضدادِ یکسان است».

تعریف و شناسه‌یِ ارسطو در بابِ «ماده» رویِ‌هم‌رفته روشن است: در فرزان‌نامه‌یِ «متاگیتیک / متافیزیک»، و، رساله‌یِ کون و فساد نیز تعریفِ خود را از ماده بازگوکرده‌است:

۱ -«به اعتقادِ ما (=ارسطو)، موجودِ نخستین ضدّی ندارد؛ زیرا همه‌یِ اضداد دارایِ ماده‌اند».

ارسطو، مابعدُالطبیعه، کتابِ دوازدهُم (=لامبدا)، فصلِ دهم.

۲ -«ما (=ارسطو) می‌گوییم که چیزیِ به نام ماده‌یِ اجسامِ محسوس هست؛ ولی این ماده مفارق نیست و همواره همراهِ اضداد است».

بهره از: «ارسطو، رساله‌یِ «کون و فساد / شُونْدْ و پادْشُوند»، ص ۹۷ ترجمه‌یِ اسماعیلِ سعادت».

۳ -«اجسامِ بسیط یا عناصر، نخستین جواهر انضمامیِ حاصلِ از ریختْ‌یابیِ ماده‌یِ نخستین بر اثرِ زوج‌هایِ کیفیاتِ متضاد است».

ارسطو، رساله‌یِ کون و فساد، کتابِ یکُم، کرده‌یِ سوم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

یـــــادبرگ

بخشِ آوانویس

کژنوشته	درست‌گردانیده شود به	شماره‌ي برگ‌نوشت	شماره‌ي سطر
دشوارِي	دشواری‌هايِ	[22]	1
gētī	gētīg	[64]	12
frawhr	frawahr	[68]	24
برابرِ آموزِي	برابرِ آموزه‌يِ	[105]	2
aweswār	awestwār	[106]	15
bāz	abāz	[115]	12
۱۳۷ اُم	کرده‌يِ ۱۳۷ اُم	[138]	سطرِ پایانی
پنج	شش	[158]	سطرِ پایانی
widišn	windišn	[191]	5
fazānagiħh	frazānagīh	[201]	15
māsar-	mānsar-	[203]	14
šnāag	šnāsag	[261]	5
dāār	dādār	[346]	4
کنشواژه‌يِ در نظر	نامواژه‌يِ در نظر	[349]	1
wizādišn	widāzišn	[384]	6

با همه‌ي کوششي که به‌کاررفت، کژنویسی‌هاي بسیاري در این کارنامه راه‌یافت. در دو پیچازه‌ي پس از این، می‌کوشیم، چند تاي آن‌ها را نشان‌دهیم.

ترجمه‌ي فارسی

کژنوشته	درست‌گردانیده شود به	شماره‌ي برگ‌نوشت	شماره‌ي سطر
برابرِ آموزيِ	برابرِ آموزه‌يِ	۱	۵
جداشوندگیِ	جداشدنِ	۳	۱۳
<باوري بنیادی از>	<باورهایي بنیادین از>	۲۰	۲۱
آفریده‌ايِ	آفریده‌هايِ	۳۱	۵
درباريِ	درباره‌يِ	۳۱	۷
قويِ	قوه‌يِ	۳۶	۵
گیتایی	گیتایی	۸۹	۶
ایزدِ تخمه‌هايِ)	ایزدِ مینَويِ)	۹۹	۲
کابردِ	کاربُردِ	۱۲۵	۲
اندازه گرفته‌می‌شود و شناخته‌می‌گردد	اندازه گرفته و شناخته می‌شود.	۱۳۳	۳
برخاسته از	برومندِ	۱۴۸	۱۲
نیرويِ	نیرویيِ	۲۱۳	۱۹
فرازمانی	فرا-زَمانی	۲۲۳	۵
گزارده	گذارده	۲۳۲	۱۹
موستجب	مستوجِب	۲۴۵	۲۱
کاربستِ(؟) درستِ	کاربستِ(؟) درستْ‌رَوِشانه‌يِ	۲۶۰	۱
پرهیزگرانه‌يِ	پرهیزگرایانه‌يِ	۲۶۳	۷
نویسنده‌يِ فرزانْ‌پژوه	خواننده‌يِ فرزانْ‌پژوه	۲۶۹	۸
سپاه‌بدی	سپاهبَدی	۲۹۶	۱۱
kār-nārōg	nērōg-kār	۲۹۷	۷

DINKARD

BOOK III (113 194)

A TEXT TO THE PAHLAVI LANGUAGE

MANY PROBLEMS ABOUT THE:

ETHICS, CREATION, MEDICINE, ASTROLOGY, RELIGIOUS JURISPRUDENCE, THE PHILOSOPHY OF KHOSRAWANI, THEOLOGY, PHILOSOPHY, CIVIL CODE, MYTHICAL'S PERSONAGES AND ....

CORRECTION, TRANSCRIPTION, NOTES AND TRANSLATION ACCORDING TO THE MADAN'S PUBLISH.

BY:

F. FAZILAT

PUBLISHER: ENTESHARAT-E MEHR-AYIN

TEHERAN: 2004

āzar farnbaɣ pesar-e farrox-zād;

āzar-bād pesar-e omid.

dinkard, book iii, a text to the pahlavi language, containing the 420 reporting's of Mazdian religious, translated by F. Fazilat.

-teheran: entesharat-e mehr-āyīn 2005.

184 + 316 + 394 pages.

ISBN: 964-6539-40-8

THE PAHLAVI TEXT OF THE DINKARD

under the supervision of

DHANJISHAH MEHERJIBHAI MADAN, M. A., LL.B. BOMBAY 1911.

farnbaɣ pesar-e farrox-zād, āzar-bād pesar-eomid, dinkard, transcription, and translation, book iii, 113-194.

public; 2005; lithography and press: elmi va farhangi katibeh; binding: leyn; typist: freydoon fazilat; graphist: farānak rafiyfar and behnām-ē ẕeh

enteshārāt-e mehr-āyīn

021) 8028479.

£ 15.

printed in Iran.

راهنَمایِ کرده‌هایِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد در چاپِ سنجانا،
و شماره‌یِ برگْ‌نوشت‌هایِ آن‌ها در نوشتارِ پهلوی،
پازند و ترجمه‌یِ انگلیسیِ چاپ سنجانا:

شماره‌ی جلد	از کرده...تا کرده‌ی...	pah	pāz	Eng
I.	7-65	۱-۶۰	۱-۶۳	1-64
II.	66-102	۶۱-۱۱	۶۵-۱۲۲	65-128
III.	103-135	۱۱۱-۱۵۹	۱۲۳-۱۸۴	129-187
IV.	136-174	۱۶۱-۲۱۱	۱۸۵-۲۵۳	189-270
V.	175-217	۲۱۳-۲۶۷	۲۵۵-۳۲۹	271-351
VI.	218-274	۲۶۹-۳۲۰	۳۳۱-۳۹۸	353-423
VII.	275-361	۳۲۱-۳۸۲	۳۹۹-۴۷۹	425-496
VIII.	362-413	۳۸۳-۴۳۹	۴۸۱-۵۵۲	425(?)-492(?
IX.	414-420	۴۴۱-۴۵۲	۵۵۳-۵۶۶	555-571

راهنَمایِ نامَکْشناسی (=مراجع / bibliography)

آموزگار،د.ز.پ — آموزگار، ژاله، زبانِ پهلوی، ادبیات و دستورِ آن، تهران، معین، ۱۳۷۳.

ارسطو، در آسمان — ارسطو، در آسمان، ترجمهِ‌ی اسماعیلِ سعادت، تهران، هرمس، ۱۳۷۹.

ارسطو، در کون و فساد — ارسطو، در کون و فساد، ترجمهِ‌ی اسماعیلِ سعادت، تهران، مرکزِ نشرِ دانشگاهی، ۱۳۷۷.

ارسطو، طبیعیات — ارسطو، طبیعیات، ترجمه و مقدمهِ‌ی دکتر مهدیِ فرشاد، تهران، مؤسسهِ‌ی انتشاراتِ امیرکبیر، ۱۳۶۳.

ارسطو، متافیزیک — ارسطو، مابعدالطبیعه، ترجمهِ‌ی محمد حسنِ لطفی، تهران، طرحِ نو، ۱۳۷۸.

اعلَم، تاریخِ علوم — اعلم، هوشنگ، جُستارهایی در تاریخِ علومِ دورهِ‌ی اسلامی، بنیادِ دایرةُالمعارفِ اسلامی، تهران، ۱۳۸۱.

اوشیدری، د.ن.م — اوشیدری، جهانگیر، دانشنامهٔ مَزْدْیَسْنا، تهران، نشرمرکز، ۱۳۷۱.

بُنْدَهِش،ت‌د ۲ — گنجینهٔ دستنویس‌هایِ پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۵۴، دستنویس ت‌د ۲، بندهش ایرانی، شیراز، دانشگاه پهلوی ۲۵۳۵.
«همهِ‌یِ بازگشت‌هایی که به این دستنویس داده‌ایم، به ترتیب برابر است با شمارهِ‌یِ برگْنوشتِ پهلوی و خطِ چندُم».

بهار،و.ن.بند — بهار، مهرداد، واژه‌نامهٔ بندهش، تهران، بنیادِ فرهنگ، ۴۵

بهار،و.ن.زادسپرم، — بهار، مهرداد، واژه‌نامهٔ گزیده‌هایِ زادْسْپَرَمْ، تهران، بنیاد
۱۳۵۱.

بهمن‌یشت،پازند — گنجینهٔ دستنویس‌های پهلوی و پژوهشهای ایرا
دستنویس ج۳، متنِ پازند بهمن‌یشت، به کوشش ماهیار نـ
دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این دستنویس داده‌ایم، به
برابر است باشماره‌یِ برگ‌نوشتِ پهلوی و خطِ چندُم».

ت۶۶ — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایران
دستنویسِ ت۶۶، کتابِ سوّم دینکرد، به کوشش ماهیار نو
دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این دستنویس داده‌ایم،به
برابر است با شماره‌یِ برگ‌نوشتِ پهلوی و خطِ چندُم.
برابرِ روشن‌نویسیِ ماهیارِ نوابی، در یادداشتِ آغازِ کتاب، ب
که این دستنویس در سال یک هزار و یازده یزدگردی (بـ
۱۷۴۲میلادی) به خامه‌یِ دستور رستم جی دستور نوشیرو
دستور سهراب‌جی نوشته شده‌است.
ما (گزارشگرِ کنونی)، هنگامِ بررسیِ دستنویسِ ت۶۶ به ای
آگاهی یافتیم که‌این دستنویس، یک‌سره و با نازکْ‌روشنی و و
بسیار از رویِ دستنویسِ‌نامیده به B رونویسی شده‌است
میانه‌یِ کرده‌یِ ۲۱۹ تا میانه‌یِ کرده‌یِ ۲۲۹ را یکجا ندارد.

تفضلی،ت.ا.ا — تفضلی، احمد، تاریخ ادبیاتِ ایران پیش از اسلام، تهران،سخن، ۱۳۷۶.

راستارگویا،د.ف.م — راستارگویا، و.س. دستور زبان فارسی میانه، ولی‌ا...شادان،بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۷۴.

رازی، مرصادالعباد — رازی، نجم‌الدین، مرصادالعباد، به اهتمامِ دکتر محمد امینِ ریاحی، شرکتِ انتشاراتِ علمی و فرهنگی، تهریان، ۱۳۷۴.

رازی، تجاربُ‌الامم — رازی، ابو علی مِسْکَوَیه، تجاربُ‌الامم، متنِ عربی، به تحقیق و تصحیحِ دکتر ابوالقاسمِ امامی، دار سروش للطباعة والنشر، طهران، ۱۳۶۶ ش / ۱۹۸۷ م.

راشدمحصل،ز.ب.ی — راشدمحصل، محمدتقی، زَندِبهمن‌یسن، تهران، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی،۱۳۷۰.
همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم، برابر است با شماره‌یِ فصل و بند، برابرِ با شماره‌گذاریِ راشد محصل.

روایات،ت.د.۴ الف — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی،۵۲،دستنویس ت.د.۴ الف، به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی ۲۵۳۵.
«همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این نامه داده‌ایم به‌ترتیب برابر است با شماره‌یِ برگ‌نوشتِ پهلوی و خط چندُم».

زادسپرم،ت.د.۴ الف — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی،۵۲، دستنویس ت.د.۴ الف، گزیده‌های زادسپرم، به‌کوشش ماهیار نوابی و دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵.

وهمن یشت، ک ۲۰ — گنجینهٔ دستنویسهای پهلوی و پژوهشهای ایرانی، ۴۸، دستنویس ک ۲۰، وهمن یشت، Fol.129v-Fol.13r به کوشش ماهیار نوابی و دیگران، شیراز، دانشگاه پهلوی، ۲۵۳۵.
«همه‌يِ بازگشت‌هايي که به این دستنویس داده‌ایم برابر است با شماره‌يِ فارسيِ بالايِ برگْ‌نوشت پهلوی و خط چندُمِ بُنْ‌نوشتِ پهلوی».

یادداشت‌ها، Y,X — همه‌يِ بازگشت‌هايي که به «یادداشت‌ها» داده‌ایم، نظر به یادداشت‌هایِ پاياني هر روایت در بخشِ آوانویسی دارد؛ به‌ترتیب، X برابر است با شماره‌يِ روایتِ آوانویسی شده و Y برابر است با شماره‌يِ یادداشتِ در نظر در همان روایت.

B — Denkart, a pahlavi Text, facsimile edition of the B of the K.R. Cama Oriental Institue Bombay. edited by M.J.Dresden. Wiesbaden. 1966.

«همه‌يِ بازگشت‌هايي که به این دستنویس داده‌ایم به شیوه‌يِ B (X.Y) می‌باشد، که به ترتیب برابر است با شماره‌يِ لاتینِ درونِ قلابِ [ ] پایینِ برگْ‌نوشتِ پهلوی (=X)و خطِ چندُم (=Y).

DH — متن‌های پهلوی، بخش‌هایی از بُندَهِش، زند وهومن یشت، دینکرد، چاپ عکسی، از روی مجموعهٔ دستور هوشنگ، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ، ایران (۸۹)، بی‌تا.

«همه‌يِ بازگشت‌هايي که به این نامه داده‌ایم، به ترتیب برابر ا
شماره‌يِ برگْ‌نوشتِ پهلوی و خط چندُم.

سهروردی،حکمةُالاشراق — مجموعه‌يِ مصنفاتِ شیخِ اشراق، جلدِ دوم، متنِ
تصحیح و مقدمه‌يِ هانری کربن، پژوهشگاهِ علومِ انس
مطالعاتِ فرهنگی، تهران، ۱۳۵۵.

صدرايِ شیرازی، شواهدُالربوبیه — شواهدُالربوبیه، فی‌المناهج‌السّلوکیه، مقدمه، تص
تعلیقِ استاد سید جلالُ‌الدینِ آشتیانی، متنِ عربی، مؤسسه‌يِ ب
کتابِ قم، ۱۳۸۲.

فره‌وشی،ف.ز.پ — فره‌وشی، بهرام، فرهنگ زبان پهلوی، تهران، دانشگاه
.۱۳۷۰

فضیلت،دینْ‌کرد۳ — فضیلت، فریدون، کتابِ سومِ دینْ‌کرد (دفترِ یکُم، ۱۲
تهران، انتشاراتِ فرهنگِ دهخدا، ۱۳۸۱.

فضیلت،یسنا — فضیلت، فریدون، اوستا، یسنا، گزارش‌هايِ اوستایی، په
سانسکریت، آوانویسی (=متنِ منتشرنشده).

کتابِ مقدس — عهدِ عتیق و عهدِ جدید، به همتِ انجمنِ پخشِ کتبِ
1980.

گِلدنر،اوستا — گِلدنر، کارل فریدریش، اوستا، کتابِ مقدسِ پارس
پیشگفتارِ دکتر ژاله‌يِ آموزگار، انتشاراتِ اساطیر ۳۵۱، تهران

مشکور،دینکرد — مشکور، محمد جواد، گفتاری دربارهٔ دینکرد، تهران، ۲۵

BHAR, PYVG, DHABHAR, B.N. PAHLAVI YASNA AND WISPERAD. Bombay, 1949.

DIA, GPV KAPADIA, DINAHAH D, GLOSSARY OF PAHLAVI WENDIDAD, Bombay, 1953.

PD MACHENZIE, D.N. A CONCISE MACHENZIE, D.N. A CONCISE PAHLAVI DICTIONARY, London, 1971.

THE PAHLAVI DINKARD, part I. BOOK III-V, DHANJISHAH MEHERJIBHAI MADAN, Bombay, 1911.

همه‌ي بازگشت‌هايي كه به اين چاپ داده‌ايم برابر است با شماره‌ي برگ‌نوشتِ پ
چندُم.

مترجمِ كنوني، ترجمه، آراستارى (=تصحيحِ متن) و آوانويسيِ خود را برابرِ اين چاپ
به انجام رسانده است.

ASCE,TLD de MENASCE,TLD,J. LE de MENASCE,TLD,J. LE TROISIÉME LIVRE DU DĒNKART, Paris, 1973.

دومناس، ترجمه‌ي فرانسويِ خودرا از كرده‌ي ششمِ (خُرده‌گيريِ هشتُمِ آشموغ) —برابر شماره‌گذاريِ سنجانا— كتابِ سوم آغاز كرده‌است و تا پايانِ كتابِ سوم پى‌گرفته است. (چاپِ مدن برابرِ با(DKIII.MD (7.17-407.7).

Molé, CMC Molé, M., Cult, mythe et cosmologie dans l'Iran ancient, Paris, 1963.

ماريان‌موله در اين كتاب، بيش از ۵۰ روايت از روايت‌هاي كتاب سوم دينْ‌كرد را —برابرِ دريافت و قرائتِ خود— آوانويسى و به فرانسه گزارش كرده‌است.

Molé, L.Z Molé, M., la l'égende de Zoroastre, Paris, 1967.

ماريان موله در اين كتاب، نيمه‌ي نخستِ كتابِ پنجُمِ دينْ‌كرد و همه‌ي كتابِ هفتُم را —برابرِ دريافت و قرائت خود— آوانويسى و به فرانسه گزارش كرده‌است.

Monier. DIC A SANSKRIT-ENGLISH DICTIONARY. Sir M. Monier Williams London, 1993.

Shaki,AR.OR,38 Shaki,AR.OR,38 ARCHIV ORIENTALNI 38, 1970, P277_312.

منصور شكى، در اين مجله، بندهايي از كرده‌ي ۱۲۳، و همه‌ي كرده‌هاي ۱۹۴ و ۳۶۵ كتابِ سومِ دينْ‌كرد را —برابرِ دريافت خود— آوانويسى و به انگليسى گزارش كرده‌است.

Shaki,AR.OR,46 ARCHIV ORIENTALNI 46. 1978 P289-306.

منصور شکی، در این شماره از مجله‌ی آرشیواوریئنتال (۴۶)، کرده‌ی پنجُم (=خرد
هفتُم آشموغ) و کرده‌ی ۲۰۲ کتابِ سومِ دینْ‌کرد را — برابرِ دریافت و قرائتِ خود — آوانوی
انگلیسی گزارش کرده‌است.

pah,pāz, Eng. sunjana, PESHOTAN DUSTOOR BEHRAMJEE, DINKARD, THE ORIGINAL PÉHLEVI Text, I-XIX, Bombay, 1874.

XIX,pah V «همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این کارنامه‌یِ سترگ داده‌ایم در دیسه‌یِ pāz V Eng, x,y می‌باشد، که به ترتیب برابر است با گزارش سنجانا، جلدِ چندُم، پ
پهلوی یا پازند یا انگلیسی، شماره‌یِ برگْ‌نوشت و خط چندُم.

Pāz, SANS. JAMASP-ASANA, HÔSHANG DASTÛR, THE PAZAND-SANSKRIT TEXT. SHIKAND-GÛMANÎK VIJAR, Bombay, 1887.

همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این جدلی‌نامه داده‌ایم به‌ترتیب برابر است با شماره‌گذاریِ
چاپِ وست.

DAD, AV, PAH JAMASP, DASTOOR HOSHANG, VENDIDAD, A AVESTA TEXT WITH PAHLAVI TRANSLATION AND COMMENTARY Bombay, 1907.

همه‌یِ بازگشت‌هایی که به این کارنامه داده‌ایم در دیسه‌یِ X.Y است که X برابر است با شماره‌یِ فْرَگَرْدْ و Y برابر است با شماره‌یِ بند برابر با شماره‌گذاریِ هوشنگ جاماسپ.

WEST, SBE. PAHLAVI TEXTS, translated by W.E.WEST, PART IV, VOLUME XXXVII.

وست، در این جلد از کتبِ مقدسِ شرق، کرده‌های ۷اُم، ۱۶۱اُم، ۱۶۵اُم و ۴۲۰اُم از کتابِ سومِ دینْ‌کرد را —برابرِ دریافتِ خود و بی‌ربط با متنِ پهلوی— به انگلیسی گزارش کرده‌است.

zaehner, MAGI. ZAHNER.R.C. THE TEACHINGS OF THE MAGI, London 1956.

دکتر فریدون بدره‌ای، این کتاب را به فارسی گزارش کرده است.

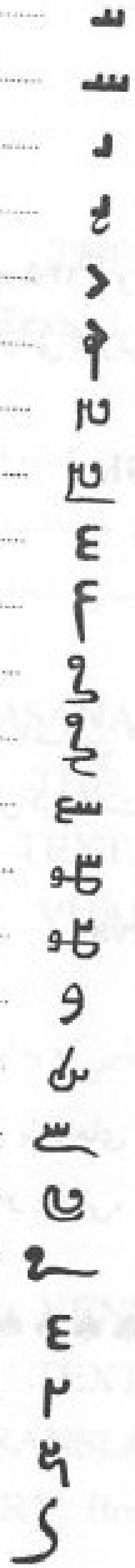
زنر، در این کتاب، به‌ترتیب، کرده‌های ۱۲۲، ۳۳۷، ۵۷، چند بندِ آغازینِ ۲۸۶، ۲۹۷، نیمه‌یِ نخستِ ۲۲۷، ۱۹۰ و ۱۲۹ از کتابِ سومِ دینْ‌کرد را به انگلیسی گزارش کرده‌است.

Zaehner, Zurvan. ZAEHNER.R.C. ZURVAN A ZOROASTRIAN DILEMMA. London 1955.

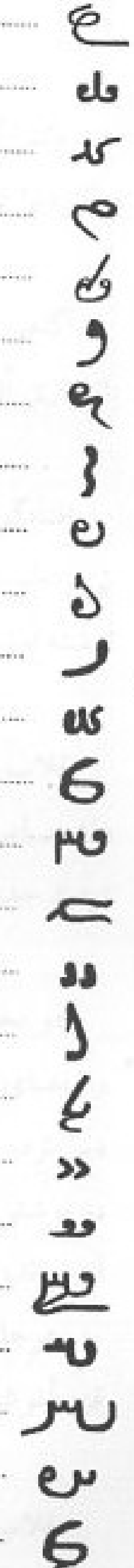
خواننده‌یِ پژوهنده می‌تواند عالی‌ترین پژوهش‌ها و کم‌مانندترین یافته‌هایِ اسطوره‌شناسانه‌یِ پروفسور زنر را، در بُنْ‌نوشت‌هایِ اوستایی و سانسکریت و پهلوی و یونانی، در چاپِ آغازینِ انگلیسیِ کتاب پی گیرد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

a
ā
i
ī
u
ū
e
ē
ə
ə̄
o
ō
å
ą
ą̇
k
x
xv
g
γ
ŋ=ang
č
j
z



ṭ
ž
ŋ́=ang
t
θ
d
δ=dh
n
p
f
b
ɯ
m
y=Y
ẏ=Y
ii=y
r
v
uu=v
s
ṣ̌=sh
š=sh
š́=sh
h
m̨=hm



راهنمایِ نشانه‌هایِ بکاررفته در
آوانویسی و یادداشت‌ها

< >	روشن‌گرِ بازسازیِ یک افتادگی در بسترِ سخنِ پهلوی است؛ که برابرِ رای‌ونظرِ دیگرِ دین‌کردشناسان انجام گرفته است.
<.............>	آگاهی به آسیب‌دیدگیِ بافتِ سخنِ پهلوی، بی‌آنکه واژه و یا عبارتیِ برایِ بازسازیِ آن پیش نهاده باشیم.
*< >	افتادگی در بافتِ سخنْ که مترجمِ کنونی، تنها برابرِ نظر و گمانِ خود به آن پی‌برده‌است؛ واکه‌ها، واژه‌ها و عباراتیِ که درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نوشته آمده‌اند، پیش‌نهادِ مترجمِ کنونی‌اند و گُمانْوَرزانه.
(?)[ ]	قلاب همراهِ پرسشْ‌نماد. در بخشِ آوانویسی، نشان‌دهنده‌یِ واژه و یا واژه‌هایِ ست که هم حظورِ غیرِ منطقی دارند و هم در زدودن آن‌ها تردیدِ جدی داشته‌ایم.
[ ]	در بخشِ یادداشت‌هایِ آوانویسی، نشان‌دهنده‌یِ واکه، نویسه، واژه و واژه‌هایِ فزونْ‌نوشته است. روشن‌تر آنکه، رونویس‌کندگانِ پیشین، و نیز دینْ‌کرد، چون ابزارِ زدودن و ستردنِ کژنویسی‌هایِ پیش‌آمده را نداشته‌اند، هرجا در نوشتنِ واژه‌ایِ دچارِ کژی شده‌اند بی‌درنگ نگارشِ درست را پس از کژنوشته آورده‌اند، و این دوباره‌نویسی، در جایْ‌جایِ دینْ‌کرد پذیرایِ دیدن است. هرجا که در زدودنِ نویسه، واژه و عبارتیِ تردید نداشته‌ایم، حرفْ‌نویسیِ آن فزونْ‌نوشته را در بخشِ یادداشت‌هایِ آوانویسی، درونِ قلاب، نشان داده‌ایم.
[V:]	قلاب همراهِ با یاءِ تفصیلی (=:V)؛ این نشانه را تنها در بخشِ آوانویسی

به‌کار برده‌ایم؛ و فراوروِ هر واژه‌اي که نوشته آید، دربرگیرنده و نشانْدهند
قرائتِ احتمالیِ دیگريِاز همان واژه است. در بخشِ ترجمه، این نشانه این گ
می‌آید [یا:].

[یا:] قلاب همراهِ حرفِ تفصیل؛ از آن در بخشِ ترجمه استفاده کرده‌ای
فراروِ هر واژه یا عبارتي که نوشته آید نشانْدهنده‌يِ ترجمه و قرائتِ احتم
دیگری براي آن واژه یا عبارت است.

Λ: و، و نیز.
این نشانه را از خِرَدْشناختِ ریاضی (=منطقِ ریاضی) به وام ستانده‌ایم و
در بخشِ یاداشت‌ها از آن سود جسته‌ایم.

Λ⟶ و نیز نگاه‌کنید به.

Λ⇔ برای یک بررسيِ همسنجانه (=تطبیقی) نگاه‌کنید به.

V: یا؛ شاید؛ یاشاید؛ یانیز.
این نشانه را از خِرَدْشناختِ ریاضی (=منطقِ ریاضی) به وام ستانده‌ایم.

(?) خوانشِ گمانْمندِ یک واژه.

(?)........ واژه‌اي خوانده نشده در بسترِ سخنِ پهلوی.

‘ دو واوَکِ (=ویرگولِ) بسته‌يِ اندیشْبالا: زنجیره‌يِ دو یا چندتاییِ مضا
مضافٌ‌الیه را دربر می‌گیرد و نشان‌می‌دهد؛ به‌دیگر سخن، رسانده‌يِ پ

است، نمونه را:

_ ‘mardōm tan’

_ ‘mēnōgān gētīgān dahišnān’

پس، با به‌کارگیريِ این دو واوَکِ بسته، «خْوِش-تَن / xwēš-tan» با «خْوِشتَن / ‘xwēš tan’» هم از نگاهِ دستوری و هم از نگاهِ معنایی جداسانی دارد؛ در «خْوِش-تَن / xwēš-tan» با یک یکانِ معنایی (=خویشتن) روبه‌رو هستیم؛ در ‘xwēš tan’ / تَن‌اَش / تَنِ خویش نه با یک یکانِ معنایی که با زنجیره‌اي دو-تاییِ اضافه‌يِ مِلکی روبه‌رو هستیم.

این جداسانيِ دستوری و معنایی در ترجمه نیز بازتابیده شده است.

⟶ نگاه‌کنید به، بازگردید به، و نیز برابرِ این بازگشتْنامه (=مرجع)؛ و نیز برابرِ ثبتِ این فرهنگ.

x بازسازيِ اِنگارشيِ یک واژه. این نشانه، با اندیسِ بالا سویه‌يِ چپِ واژه‌يِ آوانویسی‌شده می‌آید.

« » تکیه‌يِ معنایی، به‌ویژه بر واژه‌ها، دانشْواژه‌ها و یا سخنانِ سپندِ دینْآورانِ کهن. و نیز در بسترِ سخنِ پهلوی، نویسندگانِ کتاب، بیش از هفتاد بار به خُرده‌سنجی بر بُنْباورهايِ دیگرِ ادیان می‌پردازند و آنان را «کیش‌داران» می‌نامند؛ هرگاه نویسندگانِ دینْکرد براي راستْداشتِ خُرده‌سنجی‌هايِ خود، عبارتي را از دسته‌اي از کیش‌داران بازگویند، آن عبارتِ بازگفته را، با قلمِ خوابیده‌يِ سیاه / ایتالیکِ سیاه، درونِ این نشانه « » آورده‌ایم.

دربارهٔ سبکِ ترجمه:

۱. در درازای دینْ‌کردپژوهی، پس از گذراندنِ چند مرحله، رایِ خود را بر آن نهادیم که از سراسرِ بُنْ‌نوشتِ پهلویِ این کارنامهٔ گرانسنگ، نخست آوانویسی‌ای فراهم آوریم و ترجمهٔ خود را برپایهٔ آن آوانویسی دنباله‌گیری کنیم. ویژه آنکه سبکِ آوانویسیِ ما با دینْ‌کرد پژوهانِ خاوری و باختری اندکی جداسانی دارد.

ما، در گزارشِ خود از دینْ‌کرد، از سوم تا نهم، به جز آوانویسیِ کتابِ سوم و چهارُم، که برایِ نخستین بار به دستِ ما انجام گرفته است، کتاب‌هایِ پنجُم تا نهم را دوباره آوانویسی کرده و گام‌به‌گام، همراهِ ترجمهٔ هر کتاب، دست به چاپ‌وپخشِ آن خواهیم زد.

۲. ترجمهٔ آغازینِ ما از دینْ‌کرد، ترجمه‌ای واژه‌به‌واژه بود. چیزی همانندِ ترجمهٔ روانْ‌شاد صادقِ هدایت از کارنامهٔ اردشیرِ بابکان و چند ترجمهٔ مانندِ آن.

ولی، از همان آغازِ کار، یکی از استادانِ این فن، بر چنین روالی در ترجمه خُرده‌گرفت و نادرستیِ چنین روالی را گوشزد کرد.

نگرگاهِ ایشان این بود که ترجمهٔ واژه‌به‌واژه به کارِ خوانندهٔ امروزی نمی‌آید و دستِ‌کم، گریز از سنگینیِ کارِ ترجمه است؛ جدایِ از این، خوانندهٔ امروزی را سخت آزار می‌دهد. برابرِ رایِ و نگرِ آن استاد، چنین ترجمه‌ای چیزی در حدِ آوانویسی است اما آوانویسی‌ای به خطِ فارسی؛ و خودِ ایشان، نامِ چنین ترجمه‌هایی را «آوانویسیِ دوم» می‌نهادند.

با آنکه استادِ نامبردهٔ وازنشِ خود از این گونه ترجمه (=ترجمهٔ واژه‌به‌واژه) را به شیوه‌ای مَدْرِسی و نه سقراطْ‌گونه فراگفتند، اما روندِ کارنشان داد چِمْ‌آوری و چِمْ‌گویی (=دلیل و برهانِ) ایشان صددرصد بهره از راستی و درستی دارد.

امروز، پس از گذشتِ چند سال، جایِ آن است سپاسْ‌گویی و خوشنودیِ خود را از راهنمایی‌هایِ ایشان، و از اینکه در پیروی از آن راهنمایی‌ها از چنان چاهِ بی‌پایان و بی‌سودی رهایی‌یافتم، به آشکاری برزبان‌رانم.

۳. سرِ آن ندارم خواننده را با دشواری‌ها، دُشْ‌کاری‌ها، فراپیچش‌ها و ناگشودنی‌هایِ کهنْ‌نوشته‌هایِ اوستایی-پهلوی، و در تارکِ آن، بُن‌بست‌هایِ پژوهشِ دینْ‌کرد آشناکنم؛ پژوهندگانِ بی‌اجر و مزدِ ادبِ اوستایی-پهلوی، خود، چنین دشواری‌هایی را دَم‌به‌دَم می‌پَرماسند.

جايِ آن است به چندتايِ آن دشواريِ تَشنيكى (=تكنيكى) انگشتِ سخن نهم:

به آمارِ ميانگين، چنين مانده‌نوشته‌هايي (=نوشتارگانِ اوستايى-پهلوى)، از پسِ يك يا دو

به دستِ مردانيِ بانام يا گمنام، دوباره‌نويسى شده‌اند.

در هر دوره‌اي حداكثر يك يا دو نسخه بيش‌تر استنساخ نمى‌شده است؛ و پس از اس

دانسته‌نيست بر سرِ دست‌نوشته‌هايِ پيشين چه مى‌آمده است. فرجامِ كار اينكه در هر دوره

يك يا حداكثر دو نسخه از هر كتابي هستى‌داشته‌است.

در هر بازنويسى‌اي، نهادْمانِ اين كارنامه‌ها بدتر از پيش شده است. تا آنجاكه امروزه، ما

و گُنجايي پژوهيدنى از متن‌هايِ اوستايى-پهلوى روبه‌رو ايم كه معمولاً تن به خوانش و

نمى‌دهند. خطِ كژ و كاستهٔيِ زبانِ پهلويِ كتابى نيز افزاينده و آفرينندهٔيِ بسياريِ از ك

كاستى‌ها ست. در واقع مى‌توان ريشهٔيِ بسياريِ از مشكلاتِ فهمِ بُن‌نوشت‌هايِ پهلوى را

بسيار ابتدايي زبانِ پهلوى پيونداد.

دينْ‌كرد، بويژه كتابِ سومِ آن، نه تنها نوشتاريِ آكنده از كژنويسى و لبالب از و

خوانده‌نشدنى است، بلكه به چَم‌وچرايِ فلسفى-دينى-كلامى بودنِ سخن، انباني پُر از

جملاتِ گزارش‌ناپذير است.

فشرده‌نويسيِ (=موجزنويسي) نويسندگانِ آغازين نيز افزونِ بر همهٔيِ اين‌ها ست.

روشن‌تر اينكه، در گزارشِ خود، چاره‌اي نداشته‌ايم جز آنكه ترجمهٔيِ خود را با

فراخْ‌نويسى همراه كنيم.

پژوهندگانِ كهنْ‌نوشته‌ها با اين شيوهٔيِ مرضيه بسيار روبه‌رو مى‌شوند؛ در گذشته، ش

فراخْ‌نويسانْ شرحِ خود را لابه‌لايِ نوشتارِ ترجمه‌اي زيرِ دستِ‌شان مى‌آورده‌اند بى هيچ

جداكننده‌اي. در پنجاهِ سالِ گذشته، شارحين، شرح و شناساي خود را درونِ پرانت

نشان‌داده‌اند. بيشينهٔيِ زبان‌شناسان، امروزه، فزونْ‌نويسى و فراخْ‌نويسيِ خود را درونِ پرانتز

يا درونِ قلاب مى‌نهند. ما، هم در ترجمه و هم در آوانويسى از پرانتزِ گوشه‌دار بهره‌گرفت

افزودنى:

نخست، فراخْ‌نويسى‌ها و فزونْ‌نويسى‌هايِ سنجانا، دومناش، و ديگرِ دينْ‌كردشناسا

درونِ پرانتزِ گوشه‌دار نشان داده‌ايم، بدين سامان: < >.

دوديگر، به پيروى از دكتر اديب‌سلطانى، كسرهٔيِ اضافه —البته اگر در بُن‌نوشتِ پهلو

ما، در فراوندِ آوانويسى بر نوشتارِ پَهلَوى افزوده‌ايم— را نيز درونِ پرانتزِ گوشه‌دار آورده‌ايم.

فراخْ‌نويسى‌ها و شرح و شناسايِ خود را همه، درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نويسانده‌ايم بدين‌سامان در آوانويسى *< >؛ و بدين سامان در ترجمه: < >*.

كسرهٔيِ اضافه را، در ابتدايِ پرانتز، در پرانتزِ گوشه‌دار اينگونه نشان داده‌ايم: <ـــ

برايِ نمونه: تازش <ـــ آلوده‌كنندهٔيِ اهريمن >*، برابر است با «تازشِ آلوده‌كنندهٔيِ اهريمن»؛ كه در اين عبارت، واژهٔيِ «تازش» در نوشتارِ پهلوى نوشته آمده است، ولى عبارتِ توضيحى و تفسيريِ «آلوده‌كنندهٔيِ اهريمن» را ما، البته درونِ پرانتزِ گوشه‌دار، به ترجمهٔيِ خود افزوده‌ايم.

۴. از كتابِ پنجُم تا نهم را چند دينْ‌كردشناسِ باخترى و يك دينْ‌كردشناسِ ايرانى آوانويسى كرده و همراهِ ترجمه‌هايي به انگليسى و فرانسوى چاپ‌وپخش كرده‌اند.

نيمهٔيِ دومِ كتابِ پنجُم را شادروان ماريان موله آوانويسى و به فرانسه گزارش كرده‌است؛

پس از آن، استاد دكتر ژالهٔيِ آموزگار همهٔيِ كتابِ پنجُم را آوانويسى و به فرانسه گزارش كرده‌اند؛

در گزارشِ سنجانا (=پدر و پسر) از دينْ‌كرد، از آغازه‌هايِ كتابِ ششُم تا نهم، به جايِ گزارشِ پازند، در كنارِ گزارشِ انگليسى و بُن‌نوشتِ پهلوى و گزارشِ گجراتى، با آوانويسيِ كتاب نيز روبه‌رو مى‌شويم؛

«شائول شيكد (shaul shaked) نيز كتابِ ششُم را دوباره، پس از سنجانايِ پسر، آوانويسى و به انگليسى گزارش‌كرده‌است؛

كتابِ هفتُم را ماريان موله، پس از سنجانايِ پسر، آوانويسى و به فرانسه گزارش‌كرده‌است.

تا آنجا كه من مى‌دانم، كتاب‌هايِ هشتُم و نهم را جز سنجانا، تاكنون كسي آوانويسيِ دوباره نكرده است؛ ولى وِسْتْ، در فراوندِ چاپ‌وپخشِ كارنامه‌ها و بُنْ‌نامه‌ها و دينْ‌نامه‌هايِ سپندِ خاورى، دو كتابِ هشتُم و نهمِ دينْ‌كرد را ديگرباره به انگليسى گزارش كرده است.

پروفسور زنر، در كارنامهٔيِ گرانسنگِ خود، **زُروان**، بيست روايتِ كتابِ سومِ دينْ‌كرد را، البته برابرِ درك و دريافتِ خود، آوانويسى و به انگليسى گزارش‌كرده‌است. و پنج روايت را نيز در كتابِ **تعاليمِ مُغان** آوانويسى و به انگليسى گزارده‌است. منصورِ شكى نيز در مجلهٔيِ آرشيو-اُريينتال شش روايت را آوانويسى و به انگليسى گزارش كرده‌است. ماريان موله نيز بيش از پنجاه روايت از روايت‌هايِ كتابِ سوم را آوانويسى و به فرانسه گزارش كرده‌است.

تا آنجاكه آگاهى دارم، آوانويسيِ سرتاسرِ كتابِ سوم و چهارُمِ دينْ‌كرد برايِ نخستين بار به دستِ

ما سامان و انجام گرفته‌است.

۵. جایِ آن است از منطقیِ دانشمند، ابنِ سیناشناسِ نامدار: استاد سید عبدا... انوار، و
عبدالعلیِ دستغیب، و، استاد دکتر میرجلال‌الدینِ کزازی به پاسِ راهنمایی‌هایِ بی‌در
سپاسگزاری کنم. استادانِ نامبرده، با زمانْ‌گُساری و، درکارآوردنِ شکیباییِ ویژه، ترجمه را س
از نظر گذرانیده‌اند و صدها نکته‌یِ ادبی و فلسفیِ نغز راگوشزد کرده‌اند که فرجامِ آن، وامدار
است از خوانِ دانشِ آنان.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

113. ***abar čim ī wēnišn ud***
a-wēnišnīh ī was
frahangīhā ī andar
'frazānagīh pēsīd [1]
dēn' ō nigerīdārān,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III-۱۲۶); B (81.9);
۶۶ ت (۸۶-۱۲); MD (110.3).

110.6 hād! kē(?)[2] 'ruwān dēn ahlāyīh' dōšāramīhā[3] nigerīdan ī andar weh-dēn, ō wēnišn abērtar rasēd [V: ō wēnišn <ī>* abērtar rasēd]: dēnīg[4] dānišn[4] frahang.

110.8 ud kē[5] nigerīdan ī pad 'gētīgīg ābādīh[6], ud pādixšāyīh ud nām-xwāyišnīh ī āzwarīhā: wēš xwasēd[7] az wēnišn <ud> dānišn ī andar weh-dēn.

110.10 ud kē dēn ī weh 'ruwān dōšāram rāy' nigerēd, ān-iz dānišn <ud> āgāhīh _ī-š pad 'gētīg xwāstārīh ud pādixšāyīh' ud nām <ēwāz>* abāyišnīg_ andar-bowandag[8] ayābēd.

110.13 <ud> kē gētīg ēwāz[9] nē(?) [V: ˣrāy] āzwarīhā nigerēd, nigerēd ān-iz dānišn <ud> āgāhīh _ī-š pad 'gētīg xwāyišnīh abzār' abāyišnīg_ andar kam(?)[10] [V: ˣkām] ayābēd(?).[11]

ud az-iz ēd bē[12] <.........>* pōryōtkēšān, ***pēšīh***

xēm wirāstan <ud> pasīh xrad pursīdan » čāšīdan.

——— یادداشت‌ها ———

1. pysyyt'.

_sunj,III, pah, ۱۲۶، ۱۵): pysyt'.

2. PWN.

_(م): V: ˣMNW / ˣkē.

3. dwšᵓwlm-yhᵓ

_sunj, III, pah, ۱۲۶،۱۷): dwšᵓlm-yhᵓ

_sunj, III, Eng, 149, 16): for the love.

4. dyyn-yk dᵓn-šn'; V: yᵓn-yk dᵓn-šn'.

_sunj, III, pāz, ۱۴۲، ۱۰): jāvəd dānəšnə.

_sunj, III, Eng, 149, 17): everlasting wisdom.

_de MENASCE, TLD, 116): (jānīk dānišn) la connaissance spirituelle .... شناختِ معنوی.

_(م): dy[y]n-yk dᵓn-šn' / ˣdēnīg dānišn.

5. WMN.

_(م): WMN<W> / ud ˣkē.

6. ᵓp̄ᵓt-yh; V: ᵓcᵓt-yh(?).

_sunj, III, pāz, ۱۴۲، ۱۲): āwātiia.

_de MENASCE, TLD, 116): (āzātīh) la noblesse.

.... اشرافیت.

_(م): ābādīh .... آبادانی‌ها <ی زمینی>.

_به گمانِ ما، نویسنده‌ی این روایت (۱۱۳)، سخنْ گوشه به بناهای آبادْنمای زمینی دارد.

7. PLYW-yt'; V: plgn-yt'(?).

_sunj, III, pāz, ۱۴۲، ۱۳): fraīnət.

_de MENASCE, TLD, 116): (fraganēt) on disperse .. .. (آدمی) می‌پراکند.

_(م): ˣPLHW<N>-yt' / ˣxwasēd.

110.12 8. B̲YN bwndk.

_de MENASCE, TLD, 117): (andar bavandak) en plénitude .... از لحاظِ کمال، از کمال بهره می‌برد.

_ (م): andar-bowandag ..... تا به مرزِ فرآراستگی، تا به سرحدِ کمال.

110.13 9. ᵓywc'; V: ᵓywp(?).

_sunj, III, pāz, ۱۴۲، ۱۸): aiiūplᵓy.

_(م): ᵓyw<ᵓ>c' / ˣēwāz. .... فقط، تنها.

110.15 10. B̲YN km.

_sunj,III, pāz, ۱۴۲، ۲۰): daiiən. kam.

_sunj,III, Eng, 149): does not (obtain).

_de MENASCE, TLD, 117): (andar kam) en petit...

.... به نقصان، از نقص بهره می‌برد.

_(م): V: andar-ˣkām .... به اندازه‌ی کام و نیاز.

110.15 11. ᵓyyp̄w'-yt'(?); V: HZYTW-yt'.

_(م): ˣᵓyᵓp̄-yt' / ˣayābēd(?).

110.15 12.

_پس از ایـن ۶ واژه‌ی فـرونْوشته هست که بـخشی از سرنامه‌ی کـرده‌ی سپس‌تر (۱۱۴) است؛ بدین سامان:

BRA [QDM bwcšn' y ZK y plš-krt'].

♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠ ♠

114. ***abar bōzišn ī ān ī frašagird hangām, gannāg-mēnōg frōd kušīdan, pad gāhān paydāg, az nigēz ī weh dēn.***

sunj (III,pah,۱۲۷); B (81.18); ۶۶ت (۸۷،۲); MD (110.18).

hād! kušīdan margēnīdan ī 'gōhr čiš' nē anahastgarīh ī gōhr; ān ī nē-šāyēd būd(an); bē, judāgīh ast ī čiš az čiš; ī-š pad hamīh kārīgīh būd.

ān ī pad judāgīh agārīh ī ham tan bawēd, xwad ast kē ham tan kuštan [V: kušīdan] agārenīdan.

čiyōn tan, az judāgīh ī gyān aziš, nē anahastīh bē agārīh; ēdōn wišōbīhēd,[1] tā[1] gannāg-mēnōg 'frašagird hangām' 'hamāg kardag abzār' _ xwad akāmag hanjāmīhā[2] pad an-ayāftan ī čiš-iz bahr ō xwad burdan, az ān ī padiš jumbihistan[3]_ abar kušīhēd;[4]

ud purr burdan abāz awiš 'an-ayyārīh an-ayāsīh[5] dard(?)'[6] abāz[7]- _ō gilistag u-š ō dām škarwīd_ abgand[7] (=abāz-abgand) <ud> frōd-kušīhēd.

ast ī az dēn paydāg:

«tāčā. vīspā. ahurā. ϕvahmī. mazdā. xšasrōi. ā. voiiaϕrā.» [Yas, AV, HĀ, 34. 10].

«ān-iz pad harwisp, ohrmazd! pad ēd ī tō xwadāyīh, frōd-kušīhēd[8] gannāg-mēnōg pad harwisp winād-gārīh» [Yas, pah, 34, 10 (c)].

111.13 ud zandīg kē: «'ahreman tār' pad frazām ō nōg(?) [V: ˣwandag ud] zēndān ī az rōšnīh drāyīd(?)[9] abgand[10] ōbastag»[10] pad zāmēnīdan ī tār az 'rōšnīh ēw-kust', ham-sāmānīhā, ō dō ham-kust 'rōšn aškam': rōšn bēšīdārtar kard,[11] sturgīhist(?) wattar.[11]

111.17 pad a-kanāragōmand[12] kardan, <ud> ō xwēš ham pēramōn parwastag, 'xumb[13] mānāg zēndān' nišastan, a-kanāragīh[14] ī-š abar tār zēfān čāšēd [V: čāšīd]; <ud> ham kust kanāragōmand guftan.

111.19 pēš-saxwan, ī-š abar a-kanārag tanīh(?)[15] [V: ˣa-kanāragīh] ī tār pad hambasānīh <ud> wišuftan.

pas-saxwan ī-š abar 'a-kanārag dām' 'kanāragōmand zēndān' parwastan, <ān ī>* pad būdan nē-šāēd <ud> a-winnārd-bawēd.

یادداشت‌ها

1. wšwp-yh-yt' OD(?); V: wšwp-yh-ytn 'ˣy.

_sunj, III, pah, ۱۲۷، ۱۶): wišōbīhēd tā.

_sunj,III, pāz, ۱۴۳، ۱۴): vašōfiiaət. vad.

2. hncᵓm-yhᵓ

_ sunj, III, pah, ۱۲۷، ۱۷) hncᵓm-yhᵓ

_ sunj, III, pāz, ۱۴۳، ۱۶): hanjāmiiāh.

-7 3. ywmbst'.

_ sunj, III, pah, ۱۲۷، ۱۹): ywmbstn'.

_ (م): ywmb<yh>stn / ǰumb<īh>ist(an).

4. QDM kwš-yt'.

_ (م): QDM kwš<yh>yt' / abar-kuš<ī>ēd.

-8 5. ᵓn-ᵓbyd̲ᵓ-yh.

_(م): ᵓn-ᵓbyd̲ᵓ<s>-yh / an-ayā<s>īh.

6. dlt; V: glt(?).

_ sunj, III, pāz, ۱۴۳، ۱۹): dartə.

_ sunj, III, Eng, 150, 21-22): distressed and ...sorrowful.

_ deMENASCE, TLD, 117): (girt) lecercle دایره، گردْ دیس.

_ (م): dard(?).

-9 7. LAWHL..........LMYTW-t'.

_ (م): abāz-abgand .... بازافکنده خواهد شد.

2 8. plwt' kwš-yt'.

_ (م): plwt'-kwš<-yh>-yt'.

_ Λ⇔ Yas, Pah, XXXIV, 10 (c).

4 9. wylᵓst'(?); V: [w] dlᵓd-yt'(?).

_ sunj, III, pāz, ۱۴۴، ۶): vərāstə.

_ sunj, III, Eng, 151, 2): be adorned.

_(م): ˣdrāyīd(?).

111.14 10. LMYTW-t ᵓw'(?) pᵓsytk'(?).

_ de MENASCE, TLD, 117): rejetees et réduites (ˣōpastak)........................ بدور افکنده‌شده و محدودشده.

111.16 11. krt' [St'L(?) St'] SLY-tl'; V: krt' st-W-20-st' SLY-tl; V: stwl(?) st'(?) SLY-tl.

_sunj,III, pāz, ۱۴۴، ۱۰): kartə. va. satuuar-i. satə-saritar.

_de MENASCE. TLD, 117): dix mille fois plus .... بیش‌تر از ده هزار مرتبه.

_(م): V: kard [....](?) wattar.

_(م): V: kard <ud> sturgīhist(?) wattar.

_ چهار واژه‌ی در نظر را به سه گونه حرف‌نویسی (translitaration / نویسه‌گردانی) کرده‌ایم که نماینده‌ی سه گونه قرائتِ احتمالی برای چهار واژه‌ی در نظر است؛

قرائت و حرف‌نویسیِ نخست، روشنگرِ آن است که نویسه‌های درونِ قلاب [ ] می‌تواند نگارشِ کژ و درهم‌ریخته‌ای برای واژه‌ی پس از خود — یعنی: SLYA-tl / wattaar — باشد.

قرائت و نویسه‌گردانیِ دوم، روشنگرِ آن است که واژه‌های حرف‌نویسی‌شده درونِ قلاب، بسا نگارشِ درهم‌ریخته‌ای برای sad ud wist sad (=12000)، البته برابرِ خوانشِ دومِناش، باشد؛

ولی ناپذیرفتنی از نگاهِ ما؛ در حرف‌نویسیِ سومین نشان داده‌ایم که از چهار واژه‌ی حرف‌نویسی شده، بسا واژه‌های دوم و سوم، سیمایِ درهم ریخته‌ای برای مصدرِ جعلیِ sturgīhistan باشد (م).

111.17 12. ᵓ-knᵓlᵓn'.

– sunj, III, pāz, ۱۴۴،۱۰): akənārąn.

– sunj, III, Eng, 151, 10): dominion-less.

– de MENASCE, TLD, 117): (ˣākanārak) infini. بی پایان

– (م): V: ˣᵓknᵓl<k>-ᵓw<mnd> / a-kanār<ag>ō<mand>.

.17 13. hwmb'.

– sunj, III, pah, ۱۲۸،۱۰): nhwmb'.

– sunj, III, Eng, 151, 11): to be covered.

– (م): xumb..خُم، خُمره.

.18 14. ᵓ-knᵓl-yh.

– (م): V: ᵓ-knᵓl<g>-yh / a-kanār<ag>īh.

20 15. ᵓ-knᵓlk' twn-yh(?).

– (م): V: ᵓ-knᵓlk [twn]-yh / ˣa-kanāragīh

– (م): V: ˣᵓ-knᵓlk-ᵓwmnd-yh / ˣa-kanāragōmandīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

115.

abar šōn ī xūb- frazāmīhā
abar-āwurdan ī kārān,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj(III,pah,۱۲۸); B (82.20);
۶۶ ت (۸۸،۳); MD (112.1).

112.3 hād! xūb-frazāmīhā abar-āwurdan ī frahist kār šōn [V: ˣkārān], abērtar ān ī xwadāyān, dō:

ēk, drubušt pād(an) ī 'kārān rāz' ōwōn ī nihumbīhēd[1] [V: ˣxumbīhēd] 'huzārag xīr[2]' [ˣī] ud nišān[3] ī rāz ō bērōn, kū ma rasād ham ˣbun-iz 'nišān ī kār āgāhīh' ō 'kār wizūdār'; ud ō[4] padirag <ma>*-sāzād(?)[4] [V: ˣrawād; V: ud ˣōy padīragīhād] čār ī pādīrānīh ud wišōbišn ī kār ud kār;

112.8 ēk, mad hangām, tēz-kardārīh kū ma-rawīhād[5] 'kār hangām' pad a-kardārīh ī andar 'a-kard <ud> mānād kār'; ud halagīhād(?)[6] [ddl](?) 'druwandīg handāzišn' ī padiš.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠ —— یادداشت‌ها ——

112.5 1. ᵓhwmb-yh-yt'.

–sunj,III, pah, ۱۲۹,۱): nihumbīhēd.

–sunj,III, pāz, ۱۴۵،۶): nəhumbiiaəṭ.

–sunj,III, Eng, 151): and preserver.

2. CBW-y.
_sunj,III, pah, ١٢٩،١): xīr ī.
_sunj,III, pāz, ١۴۵،۶): čabūn-i.
_de MENASCE. TLD, 118): la chose .... چیز
_(م): xīr' [ˣī].
3. n yšᵓn.
_B (83.3): nyšᵓn.
4. OL ptylk' sᵓc-ᵓt'(?).
_(م): ō padirag <ma>*-sāzād(?).
_(م):* V: ō padirag <ma>ˣrawād; V: ud ˣōy padīragīhād.
5. HL sᵓc-yh-ᵓt(?).
_(م): V: ma ˣSGY<TWN>-yh-ᵓt(?) / ma ˣrawīhād.
6. hlg yh-t(?) ddl(??).
_de MENASCE. TLD, 118): (halak) l'action insensée .... .کارِ نابخردانه (بی‌معنی)
_(م): halagīh<a>d [ddl](??).

در نویسه‌گردانیِ (=حرف‌نویسیِ) سخنوارهٔ درنظر، واژه‌ای خوانده‌نشده از بسترِ سخنِ پهلوی را با پرسش‌نماد [ddl(??)] نشان داده‌ایم که به گمانِ ما می‌تواند نویسه‌ای کوتاه‌شده برای واژه‌ی پس از خود، یعنی «druwandīg دْرُوَندیگ» / باشد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

[transliteration]

116. *QDM ᵓwš hltd' pᵓn-k' MN nkyc' y wyh-dyn'.*

sunj (III,pah,١٢٩); B (83.6);
ت۶۶ (٨٨،١١); MD (112.12).

112.13 HWEt' pᵓt-ᵓly ᵓwš W hlt' mynwg-yk whwmn W cyhl-yk BRA gytyk-yk hwnsnd-yh(?) [V: ᵓwng-yn-yyh(?)] hm-t hm-yk(?) [hm](?) hw-ᵓst-k'.

112.14 MNW ᵓwš W hlt' bwn nylwk-ᵓwmnnd hcš pᵓt-dᵓl-yh y MN whwmn' BRA ᵓwng-yn-yyh(?) zzm-yk hw-ᵓstk' AYT' PWN spwl-kᵓl-yh y ᵓwš hlt' BYN KRA TLYN' ᵓhw-ᵓn stᵓd-yt-k' W bwlc-yt-k' YHWWN-yt.

112.17 W MNW ᵓwš hlt' MN pᵓn-k-yh ᵓywk' MN ZNE TLTA ŠBKWN-X2 W AT MN whwmn ptš cyl-yh-yynd ᵓkwmn' W hšm hcš hlt' MN ᵓkwmn' ᵓpslt' W ᵓwš MN hšm ᵓšwpt-k' YHWWN-yt'.

W AT MN bwy ŠDYA QDM ᵓwš W hlt' pᵓtwhšᵓ-yh-ynd W wᵓn-ynd W ZK tn' dyyw-ᵓn-k'(?) YHWWN-yt.

112.22 AT MNW ᵓwng-yn-yyh zm-yk hw-ᵓstᵓk W(?) TME škwh-yh [V: <w>škn-yh] y dwš-twhmk' mᵓhmᵓn-yh-yt W ᵓwš y-wᵓlwn'(?) W hlt' ᵓpwlt' YHWWN-yt'.

[transcription]

116. *abar ōš <ud> xrad pānag,*[1] *az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (III,pah,۱۲۹); B (83.6);
۶۶ت (۸۸-۱۱); MD (112.12).

had! pādār ī ōš ud xrad, mēnōgīg, wahman; ud čihrīg, bōy; <ud> gētīgīg, āwangēnīh(?)[2] <ī>* ˣhu-tōhmagān(?) ˣastag.[2]

kē, ōš ud xrad bun' nērōgōmand, u-š pādārīh[3] ī az wahaman <ud> bōy[4] <ud> āwangēnīh(?)[5] <ī> ˣhu-tōhmagān astag[5] ast pad spurr-kārīh ī ōš <ud> xrad; andar har dō axwān, stāyīdag ud burzīdag bawēd.

ud kē, ōš <ud> xrad az pānagīh <ī>* ēk az ēn sē hilēd, agar az wahman, padiš čērīhēd „akōman„ ud „xēšm„, u-š xrad az akōman afsard ud, ōš az „xēšm„ āšōftag bawēd. [= afsard bawēd ud āšōftag bawēd].

ud agar az bōy, dēw [V: ˣdēwān] abar ōš ud xrad pādixšāyīhēnd ud wānēnd, ud ān tan dēwānag(?)[6] [V: ˣwānēnīdag] bawēd.

agar ˣaz āwangēnīh[7] ī ˣhu-tōhmagān [V: ˣzamīgān] astag,[7] ud ānōh škōhīh(?) [V: ˣwiškanīh] ī duš-tōhmag mehmānīhēd; ud, ōš a-wālan(?)[8] ud xrad appurd bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

112.12. 1. pᵓn-k'.
_sunj,III, pah, ۱۲۹,۷): pānag.
_sunj,III, Eng, 152): which protect.
_de MENASCE. TLD, 118): (ˣpānakīh)…. ……….
LA PROTECTION)…………………….. حفاظت

112.14. 2. hwnsnd-yh(?) hmt hm-yk(?) hm ᵓn(?) ᵓstk'
V: ᵓwng-yn-yyh(?) h-t(?) hmyk(?) ᵓm(?) ᵓn-ᵓstk'(?).
_sunj,III, pah, ۱۲۹,۹): hunsandīh ka hamīg ī ham
xwāstag.
_sunj,III, pāz, ۱۴۵، ۱۷-۱۸): xwursaṇdiia. amat. hamī-i
ham-xwauuāstə.
_sunj,III, Eng, 152): manifetation in men is through
contentment.
_de MENASCE. TLD, 118): le contentemen
(honsandih) des biensde la terre (ˣzamīk xvāstāk)….
…………………………خرسندی از نعماتِ زمینی
_(۲): V: āwangēnīh(?) <ī>* zamīgān astag;
_(۲): V: āwangēnīh(?) <ī>* hamīgān astag;
_(۲): V: ᵓwnn[yn]g-yh(?) ˣhm ˣtwhmk-[hm]-ᵓn ᵓstk'
ˣāwangīh ī ˣhu-tōhmagān ˣastag.

112.15. 3. pᵓtdᵓl-yh.
_B (83.9): pᵓt-dᵓl-yh.
_sunj,III, pāz, ۱۴۵، ۱۹): pāt-yār-i.
_de MENASCE. TLD, 118): (ˣpātārīh) la protection

[transcription]

116. *abar ōš <ud> xrad pānag,*[1] *az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (III,pah,١٢٩); B (83.6);

٦۶ ت (٨٨-١١); MD (112.12).

3 hād! pādār ī ōš ud xrad, mēnōgīg, wahman; ud čihrīg, bōy; <ud> gētīgīg, āwangēnīh(?)[2] <ī>* ˣhu-tōhmagān(?) ˣastag.[2]

4 kē, ōš ud xrad bun' nērōgōmand, u-š pādārīh[3] ī az wahaman <ud> bōy[4] <ud> āwangēnīh(?)[5] <ī> ˣhu-tōhmagān astag[5] ast pad spurr-kārīh ī ōš <ud> xrad; andar har dō axwān, stāyīdag ud burzīdag bawēd.

7 ud kē, ōš <ud> xrad az pānagīh <ī>* ēk az ēn sē hilēd, agar az wahman, padiš čērīhēd «akōman» ud «xēšm», u-š xrad az akōman afsard ud, ōš az «xēšm» āšōftag bawēd. [= afsard bawēd ud āšōftag bawēd].

ud agar az bōy, dēw [V: ˣdēwān] abar ōš ud xrad pādixšāyīhēnd ud wānēnd, ud ān tan dēwānag(?)[6] [V: ˣwānēnīdag] bawēd.

2 agar ˣaz āwangēnīh[7] ī ˣhu-tōhmagān [V: ˣzamīgān] astag,[7] ud ānōh škōhīh(?) [V: ˣwiškanīh] ī duš-tōhmag mehmānīhēd; ud, ōš a-wālan(?)[8] ud xrad appurd bawēd.

یادداشت‌ها

112.12. 1. pᵓn-k'.

_sunj,III, pah, ١٢٩,٧): pānag.

_sunj,III, Eng, 152): which protect.

_de MENASCE. TLD, 118): (ˣpānakīh)..............

LA PROTECTION)........................... حفاظت

112.14. 2. hwnsnd-yh(?) hmt hm-yk(?) hm ᵓn(?) ᵓstk';

V: ᵓwng-yn-yyh(?) h-t(?) hmyk(?) ᵓm(?) ᵓn-ᵓstk'(?).

_sunj,III, pah, ١٢٩,٩): hunsandīh ka hamīg ī ham xwāstag.

_sunj,III, pāz, ١۴٥، ١٧-١٨): xwursaṇdiia. amat. hamī-i ham-xwauuāstə.

_sunj,III, Eng, 152): manifetation in men is through contentment.

_de MENASCE. TLD, 118): le contentemen (honsandih) des biensde la terre (ˣzamīk xvāstāk)....

................................خرسندی از نعمات زمینی

_(۴): V: āwangēnīh(?) <ī>* zamīgān astag;

_(۵): V: āwangēnīh(?) <ī>* hamīgān astag;

_(۶): V: ᵓwnn[yn]g-yh(?) ˣhm ˣtwhmk-[hm]-ᵓn ᵓstk' ˣāwangīh ī ˣhu-tōhmagān ˣastag.

112.15. 3. pᵓtdᵓl-yh.

_B (83.9): pᵓt-dᵓl-yh.

_sunj,III, pāz, ١۴٥، ١٩): pāt-yār-i.

_de MENASCE. TLD, 118): (ˣpātārīh) la protection

.... حمایت.

15. 4. bwyy.

_de MENASCE. TLD, 118): la perception ...... دریافت.

15-16 5. ᵓwng-yn-yyh hm-yk-ᵓnᵓstk'.

_(م): V: ˣāwangēnīh <ī>* ˣzamīgān(?) ˣastag.

21 6. dyyw-ᵓn-k'(?).

_sunj,III, pāz, ۱۴۶،۹): daēuuānə.

_sunj,III, Eng, 153, 3): the disposition of the Dévs.

_de MENASCE. TLD, 119): (ˣdēvānak) .... دیوانه.

_(م): V: ˣwānēnīdag .. .. تبهٔخویی.

22 7. hwnsnd-yh(?) zm-yk hwᵓstᵓk(?); V: ᵓwng-yn-yyh zm-yk(?)-ᵓn-ᵓstᵓk'.

_(م): ˣāwangēnīh(?) <ī>* zamīgān(?) ˣastag(?).

_(م): ˣāwangēnīh(?) <ī>*ˣhamīgān(?) ˣastag(?).

3 8. y-wᵓln''(?).

_sunj,III, pah, ۱۲۹،۱۸): abārōn.

_sunj,III, pāz, ۱۴۶،۱۲): awārūn.

_(م): ˣa-wālan.

[MD (900.18) =] در کتابِ نهمِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۵۲ اُم، بندِ ۳۸ اُم

دوباره با این واژه و نگارش () دوباره رویه‌رو می‌شویم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

117. abar mān(?)[1]
[V: ˣān] saxwan[2] ī
madan ī ō a-wināhīh,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۳۰); B (83.17);
۶۶ت (۸۸،۲۱); MD (113.1).

113.3 hād! saxwan[2] ī madan ī ō a-wināhīh ēn-iz dō:

1. frāz-tom kāmīh ī mardōm abar abēzgīh ī az wināh, *2.* ud pasand ī padiš.

113.5 ud čiyōn 'mardōm abēzagīh ī az wināh' <ud pasand ī padiš>* nē-bawēd jud <az> 'ham-dādestānīh ī-šān andartom(?)[3] [V: ˣhangirdīgtom(?)] axw' pad a-wināhīh, ud [pasand ī padiš](?)[4] ān ōstīgāntar[5] ī az wisp-āgāh, abardom axw, dādār-ohrmazd, pad āgāhīh ī-š az a-wināhīh, ōwōn, abēzagīh <ud> [V: abēzagīh <az wināh ud>*] pasand ī padiš abāyišnīg, mardōm pad ān abāyist.

ō kām madan 'rāh ēwāz' ō[7] gugāyīh[7] ī-š axw, pad a-wināhīh.

113.11 čiyōn ān ī ahlaw hērbed baxt-āfrīd, abar: «abēzagīh ī az xwēš(?) <wināh ud>[8] pasand <ī>* az yazdā xwāstan» guft(an).

یادداشت‌ها

1. QDM mᵓn(?) shw-y.
   _sunj,III, pah, ۱۳۰,۱): abar mān axw.
   _sunj,III, Eng, 153): the dwelling..................مانْدگاه.
   _de MENASCE. TLD, 119): notre ....ما را.
   _(م): V: abar ˣān saxw<an>; V: abar [..] hu-ˣsaxwan.
2. shw(?).
   _de MENASCE. TLD, 119): le mot................واژه.
   _(م): saxw<an>.
3. hngl(?)-twm.
   _sunj,III, pah, ۱۳۰,۶): andartom.
   _sunj,III, pāz, ۱۴۶، ۲۱): aṇdartum.
   _sunj,III, Eng, 153): in a greet degree...................
   _de MENASCE. TLD, 119): (andartom) plus intime..
   ....بسیار اندرونی (=صمیمی).
   _(م): V: ˣhngl<t-yk>-twm(?) / hangir<dīg>tom......
   ....ماحَصِل، حاصلةُالجمع، چکیده‌یِ.
4. [psnd y ptš](?).

   _(م):

   ـــ در نویسه‌گردانیِ سخنواره‌ي در نظر، سه واژه‌ای را که درونِ قلابِ همراهِ با پرسش‌نماد نهاده‌ایم، به گمانِ ما از خطِ بالایی (=در نوشتارِ شهلوی)، آنهم به سببِ کژبینی‌ها و کژنویسی‌هایِ جاافتاده‌یِ رونویس‌کنندگان، به اشتباه، بدین جا آورده‌شده‌است.

   جایِ درستِ این سه واژه شاید همانجایی است که ما، درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار، نشان داده‌ایم.

113.7. 5. ᵓwst-yk-tl.
   _sunj,III, pah, ۱۳۰,۷): ōstīgāntar.
   _sunj,III, pāz, ۱۴۷، ۱): hustīgāntar-i.
   _sunj,III, Eng, 153): through the assistance of.
   _de MENASCE. TLD, 119): (ōstīktar) le plus ferme
   ....محکم‌ترین.
   _(م): V: ˣᵓwst-yk-<ᵓn-yk>-tl / ōstīg<ānīg>tar.

113.9. 6. mltwm [PWN ZK] PWN ZK.
   Λ⇔ sunj,III, pah, ۱۳۰,۱۰.

113.10. 7. OL [gwᵓd-yh] gwkᵓd-yh.
   Λ⇔ sunj,III, pah, ۱۳۰,۱۰.

113.11. 8. ᵓp̄yc-k-yh y MN NPŠE.
   _(م): V: ˣabēzārīh az xwēš ....جدایی گرفتنِ از منِ خویش.
   _(م): V: abēzagīh ī az xwēš <wināh ud>........
   ....خویش* <گناهِ زمینیِ> پاکْمانی از.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

118. abar šōn ī xwadāyīh windišnīh ī ōy ī xwadāyīh xwāstār mard, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۳۰); B (84.5); ت۶۶ (۸۹،۹); MD (113.13).

.15 hād! šōn ī ōy ī 'xwadāyīh xwāstār mard' pad 'xwadāyīh windišnīh' ēn-iz šōn ō ham-rasēnīdan ī abar xwēš 'yazdān mardōmān spāh'; yazdān rasišn ī ō ōy mard.

.18 kē mardōm abar-ēstišnīh ī pad xwadāyīh ud ēmēd padiš paywandišnīh wēš[1] abar ōy mard,[2] wēš [ī](?)[2] anāgīh azišān abāz-dāštārtar ud nēkīh pad-šān kardārtar.

u-š abēstāg ēn:

.22 *«nōit. zī. dī. yā. pasu. vīra. xšaφrā. ahmāt. aṣ̌aunō. mazištiia. dīšātōiš. mąnaiiāt kasištəm. uza. iiāφramaiia».*

«abar awēšān kē pah[3] [V: ˣspāh] nērōgōmand, xwadāyīh ōy rāy xwāhēnd,[4] kē pad ān ī mahist āsānīh awēšān mānēnēd, pad ān ī kamist ul-uzišnīh, kū-šān: anāgīh padiš nē, nēkīh padiš wēš kunēnd.

——— یادداشت‌ها ———

113.19 1.

پس از این، ۱۱ واژه‌ی فزون‌نوشته، بدین سامان:

[W ANŠWTA QDM ʾst-šn-yh y PWN hwtʾd-yh y ʾdmyt' ptš ptwnd-šn-yh].

113.20 2. GBRA wyš y.

_(م): GBRA [wyš y].

دو واژه‌ای را که درونِ قلاب همراهِ پرسش‌نماد نهاده‌ایم، بی‌راه نیست اگر فزون‌نوشته باشد.

114.2 3. pʾh(?).

_sunj,III, pāz, ۱۴۸،۶): pāh.

_sunj,III, Eng, 154): beasts.

_de MENASCE. TLD, 120): pasu.

_(م): V: <s>pʾh(?) / ˣspāh(?).

114.2 4. BOYHWN-d.

_sunj,III, pah, ۱۳۱،۹): xwāhēnd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

119. ***abar paydāgīh ī dō buništagīh, ōh-iz ī ʻxīrān[1] [....](?) gēhān wēš(?)[2] bun' [V: wēš <az ēk>* bun], az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (III,pah,۱۳۱); B (84.18); ۶۶ت (۹۰۰۲); MD (114.6).

4.8 hād! dō buništagīh, ōh-iz ī ʻxīrān[3] gēhān' ī paydāg az-iz wihīrišnīgīh ī ^{x}zāhagān ō ǰud-čihr abar.

āb ast ka ō čihr ī wād, ud ast ka ō čihr ī zamīg wardēd; ud wād-iz, ast ka ō čihr ī āb, ast ka ō čihr ī ātaxš wardēd; ātaxš-iz ast ka ō čihr ī <wād, ud> ast ka ō <čihr ī> zamīg wardēd; ud zamīg-iz, ast ka ō čihr ī ātaxš, ud ast ka ō čihr ī āb wardēd.

.14 u-šān az wardišn ī pad čihr ī buništagīh, az ǰud-čihrīh, ʻǰud-čihrēnīdār buništ' az āgenēn-sāzišnīh ī pad bawišn [V: pad-bawišn], azišīh ī dēsagān ud a-sāzēnāgīh-iz[4] [V: ^{x}a-sāzēnīdagīh] ō didān ī dēsagān, ʻbun-dahišn[5] wihān' nē sazīdan ī az ēk ʻdānāg bun', xwēš čihrēnāgān[6] abāg sāzēnāgīh ī ō ʻsudōmand bawišn', a-sāzēnāgīh-iz[7] ī ō zyānōmand dahišn; paydāg.

.20 nēst az šāyēn ēdōn sazīdan-iz ī buništ wēš[8] az ēk. čiyōn ^{x}zāhagān kardagīh pēšīh' ī az dēsagān ī aziš

paydāg, ʻkardagʼ ī az dēsagān(?)[9]-kardagīh, paydāgtar-iz, az kardagīh-šān(?) [V: kardagīh <ī>* yazdān], kardār az-iz <......>*.

115.1 abāg sāxtārīh ī gēhān sūd, <ud> wizudārīh-iz ī-šān zyān: ī ast ī pad čihr, čiyōn gurg ō gōspand, ud, ast ī pad kām, čiyōn mardōm ō mardōm.

ud ǰud az mardōm ǰuttarīh, [ud] ham-badīgīh-iz ī andar dēsagān, āhang [V: ^{x}hāwand] sāxtārīh[10] ī-šān' ō āgenēn, az ān ī a-sāxtārīh ī-šān ēk ō did.

115.6 ud andar mardōm wihān(?) [V: ^{x}āhang; V: xān] ī dād az ān ī a-dād <............>* ^{x}rāy(?) spōxtan.

andar dēsagān: zyānōmand a-sāxtārīh ʻwizudārīh wihān' az ān ī sūdōmand sāxtārīh ud ayyārīh wihāngar.

ōh-iz ān ī dādīgīh <ud a-dādīh>* andar mardōm, kē-rāy-šān kār kirbagīhēd, padiš ahlawīhēnd, az ān ī a-dādīh kē-rāy-šān kār bazagīhēd, padiš druwandīhēnd, sazīdan: paydāg [ī](?) buništ wēš az ēk.

115.12 asmān[11] ud zamīg xwar māh starān kardagīh-šān, paydāg ī buništ, az passāxtīh ud pasāxtagīh, pas az passāxtār.

ud asmān ō drubuštīh <ī>* zamīg tā[12] ʻstar pāyag' ō ^{x}kušišn gyāg ī ʻkušāgān-razm[13] [V: kōxšāgān-razm] kardagīh', ud kušāgan[14] [V: ^{x}kušiš<nī>gān] az andartom ī tan ta ʻstar pāyag' <.................>*(?).

115.17 ud padiš paydāgīh rōšnān-iz ī abardar kē pad tanān[15] wizud(?)-ēstēnd[15] kār-šān wizudagīh, ud

dādār xwad ō ˣxwēš dahišn' wizudan ud, andar xwēš-dām(?)[16] [V: ˣxwēšān] razm rēxtan[17] ud, dām āgenēn ˣkušēnīdan nē-sazīd: sazīdan paydāg ī buništ wēš az ēk.

——— یادداشت‌ها ———

4.6 1. CB-ᵓn' [gyhn'] gyhᵓn'.

——→ sunj,III, pah, ۱۳۱,۱۴).

4.7 2. wyyš bwn.

_B (84.19):[w]2 + īh(?) bwn; V: wyyš bwn.

کاربرد صفت‌گونه‌ی (=فروزه‌نمای) عدد در زبانِ پهلوی بویژه در دینْ‌کرد نمونه دارد؛ نگاه کنید به:

_DK III, ch 123, sen 10) = MD (121.14): pad dōīh (=dō + īh) ast ....

_sunj,III, pāz, ۱۴۸، ۱۲): vaxš-bun.

_(م): V: ˣwēš <az ēk>* bun.

_(م): V: ˣdōīh bun = ˣdō + īh bun.

.8 3. CBW-ᵓn''.

_sunj,III, pah, ۱۳۱,۱۵): xīrān ī.

_sunj,III, pāz, ۱۴۸، ۱۴): čabunān-i.

_sunj,III, Eng, 154): earthly things.

17 4. ᵓ-sᵓc-k-yh-c(?).

_sunj,III, pah, ۱۳۲,۶): a-sāzagīh-iz.

_sunj,III, Eng, 155): owing to the perverted forces.

_de MENASCE. TLD, 120): (asācēnākīh) non-vonvenance .... ناجور آمدن.

_(م): V: ˣa-sāzēnīdagīh-iz(?); V: a-sāzagīh(?).

114.17 5. wn(?) dh-šn'.

_sunj,III, pah, ۱۳۲,۶): windīhišn.

_sunj,III, Eng, 155): the increase of the things of the world.

_(م): bun-dahišn.

114.18 6. cyl-ᵓn-ᵓk-ᵓn.

_de MENASCE. TLD, 120): (cihrēnākān) ses naturants........ آن سرشت‌ساز ان.

114.19 7. ᵓ-sᵓc-[ᵓk-ᵓn'] yn-ᵓk-yh-c.

_de MENASCE. TLD, 120): (ˣasācēnākīh) n'est pas adapté .... نیست سازگارشده.

114.21 8. byš.

_sunj,III, pah, ۱۳۲,۱۰): bēš.

114.23 9. dyyg-ᵓn krt-k-yh(?).

_sunj,III, pah, ۱۳۲,۱۱-۱۲): dahīgān kardagīh.

_sunj,III, Eng, 155): the increase of the things of the world.

_de MENASCE. TLD, 120): (zahagān-[kardagīh]) fait des éléments........ ساخته‌شده از عناصر.

_(م): V: ˣdēsagān-kardagīh(?). فراروندِ ساخت‌پذیریِ دیسه‌ها / .... فراروندِ صورت‌بندیِ صُوَر.

115.4 10. ᵓhn g sᵓst-ᵓl-yh.

_de MENASCE. TLD, 120): (āhang sāxtārīh) convenance tendancielle .... هماهنگیِ گرایش.

_(م): V: ˣhᵓw<n>d sᵓxt-ᵓl-yh. / ˣhāwand sāxtārīh.

.... ساختارِ ترازمندانه.

115.12 11. ᵓsᵓmᵓn'.

_sunj,III, pah, ١٣٣,٣): asmān.

_sunj,III, pāz, ١٥٠،٦): āsmąn.

115.15 12. zmyk y(?).

_⟶sunj, III, pah, ١٣٣،٦): zmyk OD / zamīg tā.

115.16 13. kwš-ᵓg-ᵓn-lcm.

_sunj,III, pah, ١٣٣,٦): kōxšāgān razm.

_sunj,III, pāz, ١٥٠،١١): kuxšākān. rajam.

115.16 14. kwš-ᵓ-yk-ᵓn.

_(م): kušāgān; V: ˣkušiš<nī>gān.

115.17 15. tn' ᵓn zww'(?) YKOYMWN-d.

_de MENASCE. TLD, 121): (pat tan ˣō rōn) qui entourent le corps ....

..................................که احاطه می کنند تن را.

_(م): ˣtanān <wi>zu<d>(?)-ēstēnd.

115.19 16. hwyš-yᵓwm(?).

_sunj,III, pah, ١٣٣,١٠): xwēš dām.

_sunj,III, pāz, ١٥٠،١٦): xwauuəš-dām.

_sunj,III, Eng, 156): of ... his creation.

115.19 17. lyyc-y-tn'.

_sunj,III, pāz, ١٥٠،١٧): rajītan.

_de MENASCE. TLD, 121): (rēcitan) en versant......

....بارِيختن.

_(م): ˣrēxtan(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

120. *abar abdīh ī dādār-ohrmazd, harwisp-tuwān,*[1] *az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (III,pah,١٣٣); B (86.8);

ت ۶۶(٩١،١٠); MD (115.21).

115.23 hād! ka nigerīhēd ō ʿxwurdag dānagʾ kē aziš bawīhēd ʿwuzurg draxtʾ, <ud,> ʿkōdag čōbēzag[2]ʾ kē bawīhēd(?)[3] ʿwuzurg bōtag(?)[4]ʾ <ud,> ʿkōdag čašmʾ kē pad ʿwuzurg brāh ī xwaršēdʾ zamīg nigerēd, ud, <az>* ham bun[5] ʿxwurdag handēšišn[6] ī gyānʾ kē pad ʿharwisp xīrān[7]ʾ gīrdēd,[8] [V: ˣnigerēd] ud ʿfrāxīgān(?)[9] [V: ˣfrahan<j>īgān(?)] nērōgʾ ī pad

116.4 ham-kardārīh ōwōn wuzurg nērōgīhēd, čiyōn hamāg-iz asmān <ud> zamīg ī-šān bahr(?) [V: ˣbrāh] ʿnizār ud kam ud xwār nērōgʾ, ud pad ham-nērōgīh ōwōn ʿbrāh pāyagʾ <ud> wuzurg zōr, wēnīhēd ī-šān ō abdīh, nihang(?)[10] xīr(?)[11] <ī>* pad handēšišn madan nē-šāyēd, ud wēnīhēd abdīh ī zōr.

116.8 ud ka abāg ōwōn abdīh nigerīhēd ō rāyēnišnīgīh ī zōr az dānišn <ud,> rāyēnīdārīh ī dānišn abar zōr, wēnīhēd abdtarīh ī dāišn az zōr.

ka nigerīhēd ō dēn-māzdēsn kū zāhag ast ī

dānišnān, wēnīhēd abdtarīh ī dēn-māzdēsn.

5.12 ka nigerīhēd ō xwadāyīh, kū rawāgēnāg ast ī dēn, wēnīhēd abdtarīh <ī>* xwadāyīh.

ka wēnīhēd ō dādār-ohrmazd, kū: bun ud āfurāg ud kunāg ud rāyēnāg ī īm-šān hāmōyēn, wēnīhēd abdtomīh ī xwadāy dādār-ohrmazd, wisp-tuwān.

ēn-iz wēnišn[12] [V: ˣēstišn] ī abar dīd ī abdīh ī dādār.

———— یادداشت‌ها

5.21 1. hsp' twyᵓn''.

_sunj,III, pāz, ١٥١،٢): haruuaspə. tan. šəhuuūn.

_de MENASCE. TLD, 121): (ˣvisp ˣtūvān) LE CRÉATEUR TOUT-PUISSANT.

_(م): ˣharwisp-ˣtuwān.

5.1 2. cw pyck'.

_sunj,III, pah, ١٣٣،١۶): čōbēzag.

_sunj,III, pāz, ١٥١،۶): čōpgajə.

_sunj,III, Eng, 156): little piece of wood.

_de MENASCE. TLD, 121): (cupīzak) la petite corde(?)..............................بندِ کوچک.

5.1 3. bw-y-ytn(?); V: bnd-yt'(?).

_B (86.10): bndyytn'(?).

_sunj,III, pah, ١٣٣،١۶): bandīhēd.

_sunj,III, pāz, ١٥١،۶): baṇdiiaət.

_sunj,III, Eng, 157): is biult.

_de MENASCE. TLD, 121): qui lie......که متصل می‌سازد.

_(م): ˣbawī<h>ēd(?).

116.1 4. btk'(?).

_sunj,III, pāz, ١٥١،۶): bītə-ī.

_sunj,III, Eng, 157): a large house.

_de MENASCE. TLD, 121): (batak) la grande branche ....شاخه‌ی بزرگ را.

_(م): V: ˣb<ō>tag(?) ....بوته.

116.2 5. w(?)hm-bwn(?).

_sunj,III, pah, ١٣۴،١): ham-bun.

_de MENASCE. TLD, 121): (ham bun ?) seul regard ....با یک نگاه.

_(م): V: <az>* ham bun(?).

116.3 6. hndyš-šn'.

_sunj,III, pāz, ١٥١،٨-٩): aṇdōšašna.

_sunj,III, Eng, 157): a little thought.

_de MENASCE. TLD, 121): (andesišn) pensée .اندیشه.

116.3 7. CB-ᵓn'.

_sunj,III, pah, ١٣۴،٢): xīrān.

_sunj,III, pāz, ١٥١،٩): čabunạn.

116.3 8. glc-yt'(?).

_de MENASCE. TLD, 000): (ˣgirtēt) qui fait le tour. ....که دور می‌زند / می‌گردد.

_(م): V: ˣnigerēd(?).

116.3 9. plᵓw-yk-ᵓn(?); V: plᵓn-yk-ᵓn'(?).

_sunj,III, pāz, ۱۵۱،۱۰): frākīnīgan.

_sunj,III, Eng, 157): such ample.

_de MENASCE. TLD, 121): (ˣparnīkān) des brins de soie............ ....تارهایِ ابریشم / پرنیان.

_(م): V: ˣfrāxīgān(?); V: ˣfrahan<j>īgān(?).

.7 10. nyšnk' CB(?); V: nyyhnk'-c-y(?).

_de MENASCE. TLD, 121): (nīšān.c.ē) que même un signe........... ....که حتی یک نشانه.

_(م): nihang-iz ī(?); V: ˣnišānag-iz ī.

.7 11. CB(?); V: -c-y(?).

_(م): V: ˣCB<W> / ˣxīr(?).

.16 12. HZYTW-šn'; V: ˣAYT'-šn'(?).

_B (87.2): HZTW-šn''.

_de MENASCE, TLD, 122): (astišn) le terme ..نهایت.

_(م): V: ˣwēnišn(?) ....نظرگاه / دیدگاه.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

121. abar kām <ud> handāzišn ī ohrmazd, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۳۴); B (87.3); ت۶۶ (۹۲،۵); MD (116.18).

116.19 hād! 'ohrmazd handāzišn' ō wizīn ī pad 'harwisp āgāhīh xrad'; u-š wizīn ī pad 'harwisp āgāh xrad' kām ō ān ī padiš dām amaragānīg winnārišn <ud> paywandišn ī <ō frašagird>*.

116.21 ud kē ān ī 'ohrmazd kām' pad waxšišn ī dēn-māzdesn u-š xwadāyīh ō bālist ī kārān, spurr-kārīh ī-š ō ham dahišn sūd-ēstišnīh niwist; hamāg rawāgīh bawēd: ī ast frašagird <ud,> ēbgat bowandag wānīdagīh ud, ham dahišn hamāg nēkīh.

117.3 kēšdārān kē: „***amaragānīg dahišn zyānīh-iz az yazd kām, 'abdom ī kārān <ud> dahišn' hamāg ō wišōbišn, mardōm frahist ō 'jāwēdān dušoxīgīh'***[1] ***az yazd kām <ud> handāzišn' mad***„ kēš ī-šān, abar yazd 'anāg-kāmīh kārān bun', 'abē-ristag[2] handāzīh' ud frazām ham wadīh-iz guft ud, yazdīh aziš bē guft-bawēd.

_sunj,III, pāz, ١٥١،١٠): frākīnīgan.

_sunj,III, Eng, 157): such ample.

_de MENASCE. TLD, 121): (^{x}parnīkān) des brins de soie.................................. تارهایِ ابریشم / پرنیان.

_(م): V: ^{x}frāxīgān(?); V: ^{x}frahan<j>īgān(?).

.7 10. nyšnk' CB(?); V: nyyhnk'-c-y(?).

_de MENASCE. TLD, 121): (nīšān.c.ē) que même un signe.................................. که حتی یک نشانه.

_(م): nihang-iz ī(?); V: ^{x}nišānag-iz ī.

.7 11. CB(?); V: -c-y(?).

_(م): V: ^{x}CB<W> / ^{x}xīr(?).

.16 12. HZYTW-šn'; V: ^{x}AYT'-šn'(?).

_B (87.2): HZTW-šn''.

_de MENASCE, TLD, 122): (astišn) le terme ... نهایت.

_(م): V: ^{x}wēnišn(?).................................. نظرگاه / دیدگاه.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

121. *abar kām <ud> handāzišn ī ohrmazd, az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (III,pah,١٣٤); B (87.3); ت ۶۶ (٩٢،٥); MD (116.18).

116.19 hād! 'ohrmazd handāzišn' ō wizīn ī pad 'harwisp āgāhīh xrad'; u-š wizīn ī pad 'harwisp āgāh xrad' kām ō ān ī padiš dām amaragānīg winnārišn <ud> paywandišn ī <ō frašagird>*.

116.21 ud kē ān ī 'ohrmazd kām' pad waxšišn ī dēn-māzdesn u-š xwadāyīh ō bālist ī kārān, spurr-kārīh ī-š ō ham dahišn sūd-ēstišnīh niwist; hamāg rawāgīh bawēd: ī ast frašagird <ud,> ēbgat bowandag wānīdagīh ud, ham dahišn hamāg nēkīh.

117.3 kēšdārān kē: „*amaragānīg dahišn zyānīh-iz az yazd kām, 'abdom ī kārān <ud> dahišn' hamāg ō wišōbišn, mardōm frahist ō 'jāwēdān dušoxīgīh'*[1] *az yazd kām <ud> handāzišn' mad*„ kēš ī-šān, abar yazd 'anāg-kāmīh kārān bun', 'abē-ristag[2] handāzīh' ud frazām ham wadīh-iz guft ud, yazdīh aziš bē guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

1. dwšhw-yk-yh.
_Molé, CMC,412): došaxvīkīh.
2. ⁾pyy-lyyst'-k'(?).
_B (87.12): ⁾p⁾l⁾st'-k'(?).
_sunj,III, pāz, ۱۵۲،۰۳): awī-rāstə.
_sunj,III, Eng, 158): and connected with evil in relation.
_Molé, CMC,412): azār astūk.
_de MENASCE. TLD, 122 (ˣapērastak) étant désordonnée……………………………هست بی‌نظم.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_ماریان موله نیز، در کتابِ خود، CMC، این روایتِ گرانْسنگ را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است، نگاه کنید به:
_Molé, CMC, P 412.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

122. ***abar dēn ī weh ud ak, tōhmag, ud paydāgīh, rawāgīh, bar,[1] sūd, zyān, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (III,pah,۱۳۵); B (87.14);
ت ۶۶ (۹۲،۱۷); MD (117.8).

117.10 hād! weh-dēn āsn-xrad ud, kirbān <ud> hunarān ī āsn-xrad ham-zahag; ud āsn-xrad u-š kirbān <ud> hunarān ʽwahman <ud> spenāg-mēnōg zahag'.

117.12 ud ag-dēn[2] mūdag[3] waran <ud>, kirbān <ud> āhōgān ī mūdag waran ham-hunušag;[4] ud ˣmūdag waran' <u-š>* kirbān <ud> āhōgān ī[5] [mūdag waran](?) ʽakōman <ud> gannāg-mēnōg hunušak'

117.14 kē rāy[6] bun-tōhmag ī weh-dēn [V: weh-ˣdēnīh] spenāg-mēnōg; bun-tōhmag ī ag-dēn [V: ag-ˣdēnīh] gannāg-mēnōg.

u-šān paydāgīh:

117.16 ***1.*** ān <ī>* weh-dēn, az xradīgīh: xrad-sāzīh, ud xrad mādagīh, ud xrad kirbīh, ud xrad-kārīh, ud xradīg hu-wazīh(?)[7] [V: ˣhu-ōzīh; V: ˣhanjāmīh], rōšnīh xrad, xrad passazag, hamāg sūdīh ī weh-dahišnān, pad spenāg-mēnōg zahagīh.

7.19 **2.** ud ān ī ag-dēn, az waranīgīh: waran-sāzīh, ud 'waran mādagīh', waran kirbīh, ud waran-kārīh, ud waranīg duš-wazīh [V: ˣduš-ōzīh], tomīh [ud] waran passazag, amaraganīg zyānīh ī weh-dahišnān,[8] pad 'gannāg-mēnōg hunušagīh'

u-šān rawāgīh ī har dō:

7.22 ***1.*** abēzagīhā ān ī weh-dēn, andar weh abēzag ēstišnīg amahraspandān, kū āsn-xrad bowandag pādixšāyīh, ud, 'mūdag waran' sarōmandīhā a-bādixšāyīh;

3.3 **2.** ud <abēzagīhā>* ān ī ag-dēn, andar <ēbgatīgīh ī>* dēwān, kū 'mūdag waran' hamāg pādixšāyīh, ī asn-xrad dūrtom azišīh(?) [V: ˣaziš].

gumēzagīhā har dō andar gēhān _kū āsn-xrad ud 'mūdag waran' kušišnīg_ pādixšāyīh.

3.6 andar gumēzagīh, 'čand 'āsn-xrad zōr' pādixšāyīh, and weh-dēnīh[9] padīrišn [V: ˣpadīrišnīh] wābarīgānīh ud rawāgīh, ud yazdān pādixšāyih, wehān[10] mehīh, āwām nēkīh.

.9 ud 'čand 'mūdag waran zōr' wizūdārīh,[11] and ag-denīh[12] padīrišn <ud> rawāgīh, dēwān stahmagīh, wattarān mehīh, ud āwām wadīh.

ud[13] bar:

.11 ī ān <ī>* weh-dēn, sūd, ud ān ī[14] ag-dēn zyān

ī dāmān.

118.12 ud bar <ud> sūd ī weh-dēn _ān ī az abēzag rawāgīh ī andar amahraspandān_ pānagīh ī-šān dāmān <pad>* wišōbišn ī az ēbgat ud, ˣpaywastagīh 'u-šān wehīh ōz' ō 'mardōm čihr' pad abēzag dāštārīh ī axw, <ud ēbgat>* wānīdan ˣud xēm winnārdan, mardōmīh andar mardōm, kē padiš bōxtēnd ud payrāyēnd, ud waxšišn <ud> abzōn ī hunar andar gēhan(?) [V: ˣmardōm], wirāyišn ī gēhān pad wehīh.

118.18 ān ī az gumēzagīhā rawāgīh andar mardōm, nērōgēnīdan ī 'weh xēm hunarān' andar mardōm, ud tarwēnīdan ud wānīdan ī druz, u-š kirbagēnīdan ī kār, padiš bōxtan ī ruwān.

118.21 pad bowandag rawāgīh ī andar mardōmān, škastan-iz ī druz spāh, ud ānāftan ī ēbgat az dām, ud a-marg _vasō xšaφra_ dahišnīh,[15] <ī>* hamāg weh-dahišn.

119.1 zyān ud bar ī ān ī ag-dēn, ˣaz abēzag(?) [V: ˣ<an>-abēzag] wadīh[16] rawāgīh andar dēwān, rēzišn ī u-šān petyārag ō gēhān, wināhišn ud ˣwizend ī dāmān.

119.3 ud ān ī az gumēzag rawāgīh ī andar mardōm, nērōgēnīdan ī āhōgān, ud nizārēnīdan ī hunarān, ud ānāftan ī mardōmīh az mardōm, ud kištan ī dēwīh _andar ˣbazagēnīdan ī kār ud druwandēnīdan[17] ī ruwān.

wizend <ud> awērānīh ī gēhān az a-dādīh <ud> az winast mardōmīh; az ān 'dēwīh winastagīh ud a-dādīh', wēš-nērōgīh ī dēwān, pad murnjēnīdan ī gēhān.

ān ī pad wišād-bandīhā[18] harzagīh ī wattarīh ī a-jomā wehīh andar gēhān abesīhišn ī būd(?) [V: ˣbawēd], pattūdan nē-šāyistan ī dām nihang-iz-[19] ē(?) andar a-jomā wehīh ud hamāg wattarīh; abar-gugāy.

2 kēšdārān kē: «***bun ēk ēwāz ast***» kēš ī-šān, ham-bunīh[20] ī hāmōyēn bunōmandān az ān bun[21] ag-dēnīh-iz, ān ham-bun az ōy kē-š pad yazd dārēnd, ud abar ō bun gannāg-mēnōgīh guft, ud spenāg-mēnōgīh aziš bē, ud bun ī hamāg bazag, sar ī har bazaggar wattarān wattom(?)* [V: ˣwattartom] guft-bawēd.

———— یادداشت‌ها ————

1. bˀr.
   _Molé, CMC,487): bār.

2 2. ˀkwmn(?);
   _sunj,III, Eng, 158): Akoman.
   _Molé, CMC,487): ak *dēn.
   _Zaehner, MAGI, 88): ag dēn / false religion.
   _de MENASCE. TLD, 123): la mauvaise ˣdēn.

117.12 3. MNW(?); V: mwˈ.
   _Molé, CMC,487): kē varan.
   _Zaehner, Zur, 175): mūtak (varan) / ruinous.

117.13 4. hm-ynwwškˈ.
   _sunj,III, pah, ١٣٥,١٧): ham-hunušak.
   _sunj,III, pāz, ١٥٣،١٣): ham-xwunōšə.
   _sunj,III, Eng, 158): was born together with.
   _Molé, CMC,487): ham-hunuškān.
   _Zaehner, MAGI, 88): of the same vile stock.

117.13 5. ˀhwk-ˀn y [mwtkˈ wlnˈ](?).
   _(م):
   هنگامِ آوانویسیِ بندِ دومِ روایت، دو واژه‌ی «مُدَگ وَرَن / mūdag waran» را درونِ قلاب همراهِ پرسش‌نماد نهاده‌ایم. چنین می‌نماید که نویسنده یا رونویس‌کننده‌ی روایت، بدینوسله، کژنویسیِ خود در آغازِ این بند را درست‌گردانیده‌است.

117.14 6. MNW lˀ
   _sunj,III, pāz, ١٥٣،١٥): mūn.lā.
   _Molé, CMC,487): kē *rād.
   _Zaehner, MAGI, 88): chē rādh / For the.
   _de MENASCE. TLD, 123): (kē rād) C'est pourquoi.

117.17 7. hw-wc-yh(?).
   _Molé, CMC,487): xratīk huvāčīh.
   _Zaehner, MAGI, 88): in good progres that conforms.
   _de MENASCE. TLD, 123): (huvazīh) bonne motion.
   _(م): V: ˣhu-ōzīh.

117.21 8. wyh-dh-šnˈ.

_sunj,III, pah, ١٣۶,٧): weh-dahišn.

_sunj,III, pāz, ١۵٢،۵): vəh-dəhšnạn.

_Molé, CMC,487): veh dahišn.

_Zaehner, MAGI, 88): the good creations.

_(م): wēh-ˣdahišnān.

9. ŠPYL-yh dyn'.

_Molé, CMC,488): Veh[ih] Dēn.

_Zaehner, MAGI, 89): Good Religion.

_(م): ˣŠPYL ˣdyn-yh / ˣwēh ˣdēnīh.

10. ŠPYL ms-yh.

_sunj,III, pah, ١٣۶,١٧): wēh-mehīh.

_Molé, CMC,488): Veh.

_Zaehner, MAGI, 89): the good is great.

_de MENASCE. TLD, 123): (ˣvēhān) plus les hommes de bien.

11. wcl-yhᵓ

_Molé, CMC,488): *vazurgīh.

_Zaehner, MAGI, 89): is stronge and great.

_de MENASCE. TLD, 123): (ˣvuzurgīhā) est grande.

_(م): wz<wtᵓ>r-yhᵓ(?) / ˣwizūdārīh.

12. ᵓk-dyn'.

_Molé, CMC,488): Akdēn.

_Zaehner, MAGI, 89): false religion.

_(م): ᵓk-dyn'-<yh> / ak-dēn<īh>.

13. W lwbᵓk-yh bl.

_(م): W [lwbᵓk-yh] bl.

118.11-12 14. W ZK y [ZK y].

Λ⇔ sunj,III, pah, ١٣۶,٢٠).

119.1 15. dh-šn'.

_(م): dh-šn'-<yh> / dahišn<īh>.

119.2 16. SLYA.

_(م): SLYA-<yh> / wad<īh>.

119.6 17. dlwnd-yyn-ytn'.

_sunj,III, pah, ١٣٧,١٧): dlwnd-yyn-ytn'-i / druwandēnīdan ī.

_Zaehner, MAGI, 90): damnation.

119.9 18. šᵓt-bnnd-yhᵓ

_Molé, CMC,488): višāt-bavandakīhā.

_de MENASCE. TLD, 124): (ˣvišāt-bandīhā) dont les liens sont défaits.

119.11 19. nsynn-c-k-y(?).

_Molé, CMC,488): *visān-vacak-ē.

_Zaehner, MAGI, 90): *nisangchak / for a moment.

_de MENASCE. TLD, 124): (visān ˣbacak) les fautes etant libérées .... (چون) گناهان آزاد شده‌اند.

_(م): ˣnihang-ˣiz-ē(?).

119.13 20. hm-bwn-yh(?).

_sunj,III, pah, ١٣٨,٣): ham-bunīh ī.

_sunj,III, pāz, ١۵۶،٧): ham-buniia-i.

_Molé, CMC,488): hambunīh.

119.13 21. MN ZK bwyy(?).

_sunj,III, Eng, 161): the Oreginal source.

_Molé, CMC,488): hač hān bē.

_de MENASCE. TLD, 124): que de ce principe (ˣbun). .... که از این بُن.

_(م): V: az ān bē .... پی آمدِ آن.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_ماریان موله نیز، در کتابِ خود، CMC، این روایتِ گرانْسنگِ دینْکرد را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_Molé, CMC, P 487.

_زنر نیز، در MAGI، ۱۵ بندِ آغازینِ این روایت (کردهٔ ۱۲۲) را به انگلیسی گزارش کرده است، نگاه کنید به:

_Zaehner, MAGI, P 87 90.

برای یک ترجمهٔ درستْرَوِشانه از این کتاب (Zaehner, MAGI=) و نیز پانزده بندِ آغازینِ این روایت (کردهٔ ۱۲۲) در زبانِ فارسی، نگاه کنید به: تعالیمِ مغان ،فریدون ،بدره‌ای.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

*I. <gētīg>**

123. ***1.*** abar gētīg čēīh,

2. ud ō čē dahišnīh,

3. u-š kār,

4. ud wimand,

5. ud tōhmag,

6. ud dēsag,

7. (a). ud ēwēnag ud kirb, (b). ud zōr ī-š bawišn, (c). ud wihān[1] ī-š dahišn,[1] (d). ud bawišn pad čē? (f) ud dahišn pad čē?

8. ō čē rasišnīh ī wišuftagān ud did abāz-ārāstan ayāb nē?

9. ud agar abāz-ārāyīhēd, pad ēn ī nūn čihrēnīdag čihr abāz-ārāyīhēd ayāb jud?

II. <mēnōg andar gētīg>*

1. hastīh ī mēnōg andar gētīg, ud ō čē abāyišnīh ī mēnōg andar gētīg?

2. ud wimand ī mēnōg kū gētīg,

3. ud zōrōmand ast mēnōg abar <gētīg>*;

4. waxš ud čihr ud mēnōg

hamīh'; ī-šān āgenēn <ud> ǰudīh[2] [V: ˣǰudāgīh] ī ēk az did;

5. <abar ʿyazdān dēwān hastīh>*.

6. ud abar mēnōg ī yazdān dēwān; ud, ka har dō mēnōg hēnd, pad čē ǰud hēnd az āgenēn?

7. <abar ahlawān druwandān ruwān mardōm>*.

*III. <gētīg dahišnān>**

1. ud abar ʿgētī dahišān',

2. ud pēš ud pas dahišnīh;

3. ud čiyōn ēstišnīh ud winnārišnīh?

4. ud ʿgētīg dahišnān pahlom';

5. ud gōhr ī dāmān u-š āhōgēnīdagīh;

6. kū yōǰdahrīhēd gēhān az āhōg <ud> padiš yōǰdahrēnīdan?.[3]

*IV. <nērōg ud handāzišn ud frazām ī gēhān>**

1. ud abar nērōg kē gēhān padiš winnardagīh;

2 ∧ 3. ud gēhān niweyišn[4] [V: ˣbunān(?)] ud frazām,

az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III, pah, ۱۲۸); B (89.16);
ت۶۶ (۹۲-۱۶); MD (119.18).

*I. <gētīg:>**

120.15 *1.* hād! gētīg <čēīh>,[5] ast stī ī pad tanōmandīh: wēnišnīg ud girišnōmand.

2. u-š dahišn, ō kušišnīg[6] awištāb-—ud awištābāg, ī xwad ast ʿdahišn hamēstār'— spōzīh, ud, ham paywand ān ī ǰāwēdānīg nēk-rawišnīh.

120.18 *3.* u-š kār, ān ī awiš dād, u-š ēn-iz paydāgīh, ka nēst ēč <az>* ʿgētīg dahišnān' kār ī brahnag az awištāb-spōzīh.

4. wimand <ī>* gētīg, wēnišnīg ī [V: ˣud] girišnōmand čiš; ud har čē pad ʿtan čašm' wēnišnīg ud pad dast girišnōmand, „gētīg„.

120.22 *5.* ud tōhmag ī gētīg, būdag ī az ʿdādār āfurišn ud dahišn' pad ray[7]-ōz-abzārīh; u-š ʿdēnīg nām' „bawišn„; ud nāmčišt garm-xwēd, bun gētīg dahišnān, mādag-iz dānīhēd.

121.3 *6.* u-š [V: aziš] dēsag ī fradom, būdag ī pad ʿdādār paymānkārīh' az „bawišn„; u-š ʿdēnīg nām' „bawišn rawišnīh„: u-š nāmčišt čahār zāhagān, ī hēnd: „wād„,

₍ātaxš₎, ₍āb₎, ₍gil₎: bun gētīgān čihr.

.7 ud dēsag ī dudīgar, būdag ī pad ʻdādār frazānag-kārīh[8]ʼ az ₍bawišn-rawišnīh₎; u-š <dēnīg>* nām ₍bawišn ēstišnīh₎; u-š nāmčišt čahār ristagān: āmēzišn ī zīndagān.

.9 dēsag ī sidīar, <būdag ī>* az ʻdādār abd-kārīh[9]ʼ [V: abdgarīh], frawahr ud ruwān, ham-ristagān hamēnīdār stī; u-š nāmčišt mardōm gōspand ud abārīg zīndagān ī weh.

čiyōn dēsag hēnd ī abdom [V: čiyōn dēsagōmand abdom], baxt-ēstēnd ō kirbān, ud kirbān ō-iz ōy ʻand[10] ēwtāg zōrʼ ī-š <....>*-ēstēd, ō-iz wihān ī judīh ī ham-gōhr mad-ēstēnd.[11]

7. < ……….. ……………. …. ……………… >[11]

.14 8. pad dōīh ast anāgīh, hastān anāg.

hangirdīgīh, ōh-iz ʻhastān anāgʼ dō:

ēk rasišn ī <ham>-badīg,[12] kunēndāg ī dard; ēk, bazišn[13] ī xwad dēsag-iz[14] [V: ˣdahīg-iz] ī ham-bawišn, pad hamāg tōhmag-iz wišōbišn.

17 pad bahr ud dahīg[15] [V: ˣdēsag] ī kirb, gēhān bawēd.

ān ī wišōbīhēd abāz ō bun wišāyīhēd; ristagān[16] ō zāhagān, ēwēnag ud kirb ī jud-jud ō dādār, dāštār ī bun-kārīg,[17] ud ō nēstīh nē-rasēd.

21 did abāz-ārāyīhēd ān ī wišōbīhēd [V: wišōbīhīd]; dēn paydāgīh.

121.22 pad[18] ʻdādār nērōgʼ ēdōn šāyēd, čiyōn fradom-iz šāyistan.[19]

122.1 9. kirbān ī abāz-ārāyēnd pad čihrēnīdagīh ī az ʻabēzag bunʼ jud hēnd az ēn ī čihrēnīdag az ʻēbgatōmand gumēzag bunʼ; <ud,> ham hēnd ēn kirb pad abāz-harrōbišnīh[20] ī-šān ristagān[21] ī jud-jud pad ʻdādār wisp-āgāhīh[22] wisp-tuwānīh.[22]ʼ

7.(a). <........>* az <jud>* zāhagān ī ˣpadīriftan dārēnd[23] ristagān ud ēwēnag <ud> kirb.

II. <mēnōg andar gētīg:>*

122.6 1. andar gētīg, mēnōg[24] dō-iz; <ī>* ast:[24] (a). ruwān andar tan, (b). ud ˣgyān andar ruwān: ō dārāgīh ud rāyēnāgīh ī gētīg abāyišnīg.

mēnōg andar gētīg, čiyōn ʻgyān tan zīwēnāg[25], ud bōy[26] tan wēnēnāg[27], ud ʻruwān tan rāyēnāg.ʼ

122.9 2. ud wimand ī mēnōg:[28] har čē nē-sōhīhēd pad ʻtan sōhišnānʼ <ud,> wēnīhēd pad ʻgyān wēnišnʼ, mēnōg ast.

3. ud ʻmēnōg winnārdʼ čiyōn ruwān was zōr-iz — čiyōn wīr ōš ud xrad[29] ud zōrān ī gyān.[30]

4. ruwān <ud waxš ud čihr ud mēnōg hamīh, ī-šān āgenēn ud judīh>*:

122.14 ham hēnd ruwān <ud> waxš ud čihr, pad ān ī har sē mēnōg hēnd; ud jud hēnd ruwān <ud> frawahr az waxš,[31] pad ān ī ruwān ud frawaš stī-iz hēnd.

ud waxš pad stī [V: pad-ˣstīh] <nē-winnārīhēd>*.

ud jud hēnd ruwān ud frawahr ēk az did, pad ān ī ruwān kāmagōmand <ud> kāmīg-kār; frawahr, čihrōmand ud čihrīg-kār.

19 ud jud ast waxš[32] az ruwān, pad ān ī ka ruwān xwadīh ī waxš, ud, waxš nērōg ī pad ruwān.

jud hēnd har sē[33] pad-iz[34] jud-kārīh[34] [V: pad ˣwizīn-kārīh]: čē[35] kār ī waxš ud xrad wizīngarīhā[36] ud ān ī frawahr, čihr-ayyār wēš(?) [V: ˣwaxš] ī padiš, ud ān ī ruwān, kāmīg-kārīh-iz.

1 ud jud ast ruwān az frawahr <ud> čihr ud waxš: ruwān, winnārdārīh <az>* frawahr, ud waxš <ud čihr>* winnardag hēnd az ruwān.

ud ham hēnd āgenēn, pad ān ī ka pad ham-rasišn ī har sē abāg 'uštānōmand wād',[37] ī [ast](?) gyān winnārišn ī mardōm bawēd.

5 frawahr pad 'ātaxš čihr' uštānēnāg[38] ī wād, <ud> pad wād-uštānīh zīwēnīdār ī tan.

ruwān, andar tanōmandīh, pad 'waxšōmand bōy abāgīh' wēnēnāg[39] <ud> rāyēnāg ī tan.

8 ud ham hēnd bōy <ud> waxš pad-mēnōgīh ī winnārdār, ī ast ī awēšān <xwēš-kārīh>*, ham hēnd har pad 'mardōm winnārdārīh'

ud pad-iz ān hamīh ī frawhr ud 'waxšōmand bōy'[40] widard tan, <ka ruwān ahlaw, ham hēnd bōy ud frawahr>* abāg 'ahlaw ruwān'

jud hēnd bōy <ud> frawahr az ruwān: ka ruwān druwandīhīdag-iz(?) [V: ˣdruwand], bōy <ud> frawahr [druwand](??) aziš wisānīhēnd.[41]

123.13 ***5.*** ud ***'yazdān dēwān hastīh' 'dēn paydāgīh':***

(a). abar 'yazdān hastīh':

weh[42]-waxš, <ī>* ast xrad-iz;

(b). abar 'dēwān hastīh':

wattar[43]-waxš, ī ast waran-iz.

andar 'mardōmān tan' azabar, ān ī paydāgīh gugāyīh.

6. <abar mēnōg ī yazdān dēwān>*:

123.16 ēdōn, har dō mēnōg hēnd; ud pad-iz jud-wimandīh juttar hēnd az āgenēn.

čē wimand <ī>* yazdān, mēnōg ī zīndag ī a-marg ī dānāg; ud wimand ī dēwān, mēnōg[44] <ī>* zīndag ī duš-marg ī duš-āgāh.

123.19 ***7. u-šān ahlawān druwandān[45] ruwān mardōm:***

(a). ahlaw ruwān, pad 'yazdān ham-wimandīh[46]' _az ān ī ka zīndag ī dānāg ī a-marg_ ruwān pad ahlawīh [V: pad-ahlawīh], yazdān;

(b). ud druwand ruwān, az ham-wimandīh ī abāg dēw _az ān ī ka zīndag ī duš-āgāh ī margōmand_ ruwān, pad druwandīh [V: pad-druwandīh], dēw ham-wimand.

124.2 abar hastīh ī har dō, azabar <hamāg>* ān gugāyīh gugāy.

u-šān [V: azišān] yazdān mānāg-iz dānāg, dēw ud druz mānāg ī duš-āgāh; mardōmīhā abar hastīh ī har dō: 'dānāgīh _andar mardōm_ bun' „yazdān„, ud, 'duš-āgāhīh [padiš](?) bun'[47] „dēw„.[48]

[azabar hamāg ān gugāyīh gugāy](?).

III. <gētīg dahišnān:>*

.6 *1.* ud 'gētīg dahišnān' hangirdīgīh hēnd šaš:[49] asmān āb ud zamīg ud urwar ud gōspand ud mardōm.

2. ud asmān pēš[50] dād; paydāg, did āb pad-sazāg ham-dārišnīh ī wād-nērōgīh, abar(?)[51] [V: ˣčē] 'way mēnōg' 'asmān gōhr'; did zamīg ud did urwar ud did gōspand ud abdom mardōm.

.10 u-šān panǰ andarōn asmān; <ud asmān>* bēdom [=bē-tom] ī-šān wisp, ō hamāg abar <ud,> ham-bunīhistan;[52] paydāg.

3. 'āb tazišn[53] wistarišn' andar hamāg way ī azēr ī 'star pāyag'

.12. ud ēr ud abar <ud> ham pērāmōn[54] zamīg, abar-iz 'āb-nērōg kardagīh winnardagīh.'[55]

urwar abar zamīg rustagīh; gōspand pad urwar ud, mardōm pad-iz gōspand ayyārīh.

4. ud 'gētīg dahišnān pahlom' „mardōm„; <ud> andar mardōmān ōy <pahlom>*, ī „hu-xwadāy[56] dahibed„.[57]

<5 - 6. .... >*

124.16 *I.7*[[<...................>* 'bun stī ī gēhān' baxtag ī anaγr-rōšn, dādār nazdtom; ......(?)[58] 'čand paywand frōg[59] ī az ān rōšn, brāh ī az ān frōg, <ud> bām ī az ān brāh, tā-iz ō ray, ud az ray, pad 'dādār āfurišn' rasīdag ō bawišn, garm-xwēd gētīg, dahišnān fradom bun.

az 'bawišn garm-xwēd' bawišn-rawišnīh; zāhagān čahār, ī ast: wād ātaxš āb gīl.

az bawišn-rawišnīh, bawišn-ēstišnīh; ēwēnagān ī āmēxtag, ud, az zāhagān ēwēnagān baxtag ō kirbān, <ud> kirbān wizārdag pad-iz ōy 'abdom gētīg dahišnān' kē padiš hangirdīgīhēd [V: hangirīgīhīd] 'gētīg dahišnān']].

<.. ..... >*

125.2 *III.5.* āhōgēnīdagīh <ī>* gēhān nē[60] az xwadīh[60] ī _'an-āhōg gōhr ī gēhān' ud 'an-āhōg kār'_ dādār-ohrmazd', bē, az āhōgēnīdārīh ī 'hamāg āhōg(?) [V: ˣanāg] ēbgat'

III.6. ud gēhān az āhōg yōǰdahrēnīdārīh pad bē-burdan ī aziš 'āhōgēnīdār ēbgat' šāyēd.

125.6 ān yōǰdahrgarīh ī dādār ī gēhān <ud> pad gyān sūdōmandān abzārīh, paydāg, ud a-margīh ī pad tan ī pasēn, kēšdārān padiš ham-dādestānīh: pad an-āhōgīh ī gēhān, šāyēd.

*IV. <nērōg ud handāzišn ud frazām ī gēhān:>**

9 **1.** ud nērōg kē gēhān padiš winnardagīh,[61] abāg 'stī xwadīh' ud 'ham-gōhrān hamīh' pad 'dādār nēw kām ud[62] nēzumānīg kār',[62] ray-iz(?)[63] u-š wāzēnīdārān,[63] ardāy-fraward, 'wāzišnīh rōšnān', ī-š andar abzārīh ōz [V: andar-abzārīh ōz].

12 **2.** ud 'gētīg niwēyišn[64] handāzišn': brīn ī dādār [V: ud 'gētīg niwēyišn': handāzišn <ud> brīn ī dādār] padiš, pad ōsānišn(?)[65] ī abar 'ēbgat wānīdārīh' <ud> 'dāmān nēk barišnīh[66], čār.

3. ud 'gētīg frazām': ***madan ō spurrīgīh*** ī ān ī dādār padiš niwist;[67] 'ēbgat wānīdārīh' ud 'ham dahišn nēk rawišnīh' pad kardan.

يادداشت‌ها

119.20 1. wh'n ZK-š ww dhšn".

120.5 2. yywdt-yh.

120.12 3. ywšd'sl-yn-yt'l.
— (م): ˣyōjdahrēnīdan.

120.13 4. nw bnšn'(?).
— sunj, III, pāz, ۱۵۷،۱۳): van. bauuīūn.
— sunj, III, (Eng, 162): improvement .... اصلاح.
— de MENACE,TLD,125): le commencement ..... آغاز.
— (م): ˣniwēyišn .... سرنوشت، تخصیص، پایان‌نوشت.

ـ نوعِ پاسخي که نویسنده، در پایانِ این روایت، به پرسشِ پایاني سرنامه (=تیتر) می‌دهد، هیچ سخن‌گوشه‌اي به آغاز یا اصلاحِ خلقت ندارد؛ بلکه بیش‌تر اشاره به هدف، پایان‌گاه، مقصد و دلیلِ خداوند در خلقِ عالم دارد. برابرِ آن دستگاهِ اندیشگانی که نویسندگانِ دین‌کرد کوشا به تبلیغِ آن‌اند، از بُن و پایه، هدفِ از آفریدنِ جهانِ مادی وسیله و ابزار و چاره‌اي ست از سويِ خداوند برايِ طرد، زُدایش و نابوديِ یورشِ اهریمن، آن هم به سرپرستی و رایْ‌فرمایيِ مردمیْ‌زادگان.

قرائتِ «نی‌ویِیشْن / niwēyišn» از سويِ ما، با رویکردِ به این معنی و نیز صورتِ نماییِ واژه‌ي در نظر انجام گرفته است؛ همچنانی که در پایان، نویسنده‌ي این روایت (=۱۲۳) به همین معنی پاسخ می‌دهد.

120.15 5. gytydy̲ [AYT'].
— (م.به پیروی از پرسش سرنامه): V: gētīg <čēīh>*.

واژه‌اي را که در حرف‌نویسی درونِ قلاب نهاده‌ایم [AYT']، به گمانِ ما می‌تواند نگارشِ نادرستيِ برايِ واژه‌ي پس از خود، یعنی stī، نیز باشد.

120.16 6. kw[h]š-šn-yk.

1 7. lᵓs.

— (م): ˣray.

— Λ⟶ MD (124.18).

7 8. plcᵓn-k kᵓl-yh[ᵓ].

— Zaehner, Zur, 145): fražānak-kārīh[ā].

10 9. ᵓp̄d-kl-yh.

— sunj, III, pāz, ۱۵۸،۱۶): awadgariia.

— sunj, III, Eng, 163): the higher work.

— Zaehner, Zur, 145): aβd-karīh.

— (م): ᵓp̄d-k<ᵓ>l-yh.

13 10. ᵓnnd.

— sunj, III, pah, ۱۴۰،۴): HWE-nd.

— de MENASCE, TLD, 126): en autant.... به همین تعداد.

— (م): ˣand.

14 11.

ـ برابرِ روندِ سخن، و، برابرِ آرایه‌یِ جُستارهایِ مطروحه در سرنامه‌یِ این روایت (۱۲۳)، خـوانـنده انـتظار دارد پس از «بـحثِ شکلْ گیریِ هستیِ مـادی» [شماره‌یِ I.6، برابرِ شماره‌گذاریِ ما]، جُستارِ هفتُم، یعنی مـبحثِ «اجـناس و انواع و افراد» و، چرایی و چگونگیِ آفرینشِ «طـبقاتِ انـواع» در جـهانِ مـادی (= ēwēnag ud kirb) پاسخ داده شود [= پرسشِ I.7 برابرِ شماره‌زنیِ ما]؛ ولی این‌گونه نیست و بی‌درنگ، پرسشِ هشتُمِ سرنامه [شماره‌یِ I.8، برابرِ شماره‌زنیِ ما] پاسخ داده می‌شود.

ـ در بخشِ سومِ این روایت [= III]، که نویسنده کوشش دارد به شش پرسش در باره‌یِ آفریده‌هایِ گیتیایی پاسخ دهد]، پس از پایانِ پاسخِ چهارم [شماره‌یِ III.4، برابرِ شماره‌زنیِ ما]، ناگهان با مطلب و جُستارْمایه‌ای روبه‌رو می‌شویم که هیچ پیوندِ خِرَدْپسندانه‌ای با روندِ سخن در آن بخش ندارد؛ وبه گمانِ ما

می‌تواند پاره‌ای از پاسخِ پرسشِ شماره‌یِ I.7 باشد، که خِرَدوَرانه و آرایه‌مند مـی‌بایست در ایـنجا، کـه مـا آن را بـا نـقطه‌چین نشان داده‌ایـم، بـه آن پاسخ داده می‌شد.

121.16 12. btyk(?).

— de MENASCE, TLD, 126): (hambutīk) d'un contraire .... یک متضاد.

121.16 13. bwc-šn'.

— de MENSCE, TLD, 126): (bazišn) scission.. چندپارگی.

121.16 14. W wdysyk(?)-c y; V: W [w]dhyyk(?)-c y.

— de MENASCE, TLD, 126): (dēsak) la forme. .... شکل، دیسه.

— (م): V: [W w]dᵓhyk-c-y / ˣdahīg-iz.

121.17 15. Wdh-yk(?).

— de MENSCE, TLD, 126): (dēsak) les formes. شکل‌ها.

— (م): V: ˣdahīg.

121.19 16. lyyst-k-ᵓn'.

121.20 17. bwn-kᵓl-k'.

— (م): bwn-kᵓl-<y>k / bun-kār<ī>g.

121.21 18. twn(?).

— B (91.10): tn'(?).

— (م): ˣPWN / ˣpad.

121.22 19. šᵓstn'.

122.3 20. LAWHL hlwp-šn-yh.

— sunj, III, pah, ۱۴۰،۱۷-۱۸): LAWHL ᵓlwt-šn-yh.

— sunj, III, pāz, ۱۵۹،۱۵): laxwuār ālūtašniia.

— (م): abāz-harrōbišnīh.

3 21. lyyst-k'.

_ (م): lystk<ʾn> / ^{x}ristag<ān>.

4 22. wspʾkʾs-h wsp' tbʾn-yh.

5 23. YḤSNN-d.

6 24. mynwk TL-c(?) AYT'.

_ de MENASCE, TD, 126): est le plus mēnōg........

....هست مینوی ترین.

_ چنین می‌نماید که دومناش، واژه‌ي درنظر را mēnōg-tar-iz ast خوانده است.

_ (م): mynwk TL<YN>-c <y> AYT' / mēnōg ^{x}dō-iz, <ī>* ast.

9 25. zyw-ʾk.

_ (م. به پیروی از روندِ سخن): zyw-<yn>-ʾk / zīw<ēn>āg.

8 26. bwdd.

8 4 27. w ynʾk ynʾk.

_ (م): ^{x}wēnēnāg.

8 28.

_ پس از این، ۱۹ واژه‌ي فزون‌نوشته بدین سامان:

[B̲YN gytyd cygwn HYA tn' zyw-yn-ʾk' bwdd tn' wyn-ʾk ZK y LA swh-yh-yt' PWN swh-šn-ʾn' HZ̲YTW-yh-yt' PWN HYA wyn-šn'].

13 29. hlt' W [HYA].

14 30. HYA [lwbʾn'].

در بسترِ سخنِ پهلوی، پس از این واژه (=gyān)، ناگهان، با واژه‌ي «رُوان / ruwān» روبه‌رو می‌شویم که به گمانِ ما می‌تواند آغازِ سخنواره‌اي ازدست‌رفته و آسیب‌دیده باشد؛ به پیروی از سرنامه‌ي همین روایت —بخشِ

دوم، پرسشِ چهارُم— سخنواره‌ي ازدست‌رفته را به گونه‌ي زیر بازسازی‌کرده‌ایم:

ruwān <ud waxš ud čihr ud mēnōg hamīh, ī-šān āgenēn ud ǰudīh>*.

122.15 31. MNw hš.

_ sunj, III, pah, ۱۲۱،۸): MN whš / az waxš.

122.19 32. hš.

_ sunj, III, pāz, ۱۶۰،۱۲): xvaiiā.

_ sunj, III, Eng, 165): conscience.

_ de MENASCE, TLD, 126): vaxš.

122.21 33. TLYN-[y].

_ (م): ^{x}TLTA / ^{x}sē.

122.21 34. PWN-c ywdt kʾl-yh(?).

_ B (92.6): PWN-c ywywt-kʾl-yh.

_ (م): V: pad ^{x}wizīn-kārīh.

122.21 35. QDM.

_ de MENASCE, TLD, 126): car............... ...زیرا.

_ (م): ^{x}čē.

122.21-22 36. [wc] wc-yn-kl-yhʾ

123.4 37. ʾwšt-ʾn ʾwmnnd wʾt' / uštānōmand wād.

_ بهار، ج.ف.ا، ۲۴۲): uštānōmand wād ....بادِ جانفزا، روح‌القدس.

_ (م): uštānōmand wād ....بادِ جانْفزا.

123.6 38. ʾwšt-ʾn yn-ʾk'.

_ B (92.11): ʾwštʾn-yn-ʾk'.

123.8 39. w yn-ʾk yn-ʾk'.

_ (م): ^{x}wēnēnāg.

123.10-11 40. whš' ʾwmnnd bwdd.

13 41.

ـ به گمانِ ما، سامانِ چِمْ‌پذیر، خِرَدْپذیر و منطقی‌ترِ این عبارت، با رویکرد به دستگاهِ اندیشگانیِ نویسندگانِ دینْ‌کرد، توانستی این‌گونه باشد:

ud pad-iz ān hamīh ī frawhr ud ʿwaxšōmand bōyʾ widard tan, abāg ahlaw ruwān, <abāz ō yazdān šawēd>*.

ǰud hēnd bōy <ud> frawahr az <ʿdruwand>* ruwānʾ; ka ruwān druwandīhīdag, bōy <ud> frawahr aziš wisānīhēnd.

ترجمه‌یِ پیشْ‌نهادیِ ما نیز چنین است:

«اگر هنگامِ یگانستیِ فْرَوَهَر و قوه‌یِ شعورِ خودآگاه با روان، فردی، با روانِ پارسا بمیرد، به سببِ همین پارسایی، روان، <به همراهِ فْرَوَهَر و قوه‌یِ شعورِ خودآگاه سویِ یزدان بازخواهد گشت>*.

«قوه‌یِ شعور و فْرَوَهَر از روانِ تباه از گناه (druwand ruwān) <تنها به‌انگیزه‌یِ تبهْ‌خوییِ‌اش>* جداگوهری دارند؛ زیرا اگر روان، تباه از گناه شده باشد (druwandīhīdag)، قوه‌یِ شعور و فْرَوَهَر از آن جدا خواهند شد».

ـ اگر درستْ‌گردانی و قرائتِ ما از این عبارت پذیرفته گردد، با جمله‌ای روبه‌رو هستیم که با خود یکی از بُنْ‌باورهایِ دینِ مزدایی در حوزه‌یِ «جانْ‌شناسی» (=معرفة النفس) را دربر دارد و آن این است:

شخصِ زنده، چه پارسا (اَهْلَوْ / ahlaw) و چه تباه از گناه (دْرُوَنْدْ / druwand)، در زندگیِ زمینی، بهره‌ای از قوه‌یِ خودآگاهیِ امشاسپندی (bōy) و، بهره‌ای از نیروگانِ یزدانیِ فْرَوَهَر با خود همراه دارد. هنگامی که فردی با روانِ پارسا دچارِ مرگِ تن شود، قوه‌یِ اِشعارِ به نفسِ اَمشاسْپَندی (bōy) و نیروگانِ یزدانیِ فْرَوَهَر همراهِ روانِ پارسای‌اش سویِ خاستگاهِ جهانیِ نیکی، اورمزدِ دادار، باز خواهد گشت: یعنی به بُنْ‌گاه و بوم و اصلِ خود.

ولی هنگامی که فردی با روانِ تباه از گناه دچارِ مرگِ تن شود، روانِ تباه از

گناه‌اش، تا روزِ نوسازیِ جهان، به دوزخ سرنگون می‌شود و قوه‌یِ اشعارِ به نفسِ امشاسپندی (bōy) و نیروگانِ یزدانیِ فْرَوَهَر از آن جدا شده و نزدِ یزدانِ پاک، بی‌از روانِ تباه، باز خواهند گشت(م).

123.14 42. ŠPYL.

123.15 43 SLY-tl-yh.

— (م): SLY-tl[-yh] / ^{x}wattar.

123.18 44. mnw wg.

— de MENASCE, TLD, 127): est «mēnōg». . هست مینوی.

123.19 45. dlwnd.

— (م): V: dlwnd<ʾn> / druwand<ān>.

123.20 46. hm ymnd-yh.

— sunj, III, pāz, ۱۶۱،۲۴): ham-nīmaṇdiia.

— de MENASCE, TLD, 127): la même defifition.

124.4-5 47. dwš-ʾkʾs-yh ptš bwn.

— dwš-ʾkʾs-yh [ptš](?) bwn / ʿduš-āgāh bunʾ

124.5 48. ŠDYA.

— (م): V: ŠDYA<ʾn> / dēw<ān>.

124.6 49. šš".

124.7 50. ptš(?).

— (م): ^{x}pyš / ^{x}pēš.

— Λ⟶ MD (120.8).

124.8 51. QDM.

— (م): V: ^{x}čē.

124.11 52. hm-bwn yh-stnʹ.

— B (93.11): hm-bwn-yh-s-tnʹ.

— sunj, III, pah, ۱۴۳،۱): hm-bwn-yh-stnʹ.

— sunj, III, pāz, ۱۶۲، ۱۹): ham-buniiastan.

— sunj, III, Eng, 167.20): keeping on the side of their source.

.11 53. MYA twšn'.

— sunj, III, Eng, 167.21): diffusion of water.

— de MENASCE, TLD,127): l'eau...la soif.............

تشنگی را (فرومی‌نشاند)..........................

— (م): MYA t<c>šn' / āb t<az>išn.... آبِ تازش، تازشِ آب.

— Λ⟶ MD (126.14): āb tazišn.

— Λ⟶ MD (207.6): āb tazišn.

ـ آن‌جا که (کرده‌یِ ۱۹۳، بند ۲ = (MD (207.6) از جنبشِ روشنان و وزشِ باد و تازشِ آب در فضا (way) سخن به میان می‌آید.

— Λ⟶ Yas, Pah, 16.8): ... az tazišn ī āb ...

.12 54. pylymwn'.

— sunj, III, pah, ۱۴۳، ۳): pyl$^{\circ}$mwn / pērāmōn.

.13 55. wynlt-yh.

— sunj, III, pah, ۱۴۳، ۳): wynlt-k-yh / winnardagīh.

.15 56. hw-ywt$^{\circ}$y.

— sunj, III, pah, ۱۴۳، ۶): hw-hwt$^{\circ}$y.

.15-16 57.

ـ در نوشتارِ پهلوی، پس از واژه‌یِ dahibed، ۸۸ واژه‌یِ فزون‌نوشته هست که، یکسره، بخشی بی‌ربط با سخن‌پردازی‌هایِ پس و پیشِ آن است. ولی برابرِ پژوهشِ ما، می‌تواند مربوط به بخشِ یکمِ این روایت [I / ۱۲۳] باشد.

ـ در بخشِ یکمِ این روایت [شماره‌یِ I، برابرِ شماره‌زنیِ ما]، برابرِ پرسش‌هایِ سرنامه، قرار است که نویسنده یا نویسندگان به ۹ پرسش درباره‌یِ جهانِ مادی (gētīg) پاسخ دهند؛ ولی در نوشتارِ (=متن) پهلویِ برجای، پرسش و پاسخِ

هفتمین غایب است و سامانِ کنونیِ این روایت نادارِ آن است. گمان و بازشناختِ ما این است که این ۸۸ واژه‌یِ بی‌ربط در این جا، بخشِ پایانی و آسیب‌دیده‌یِ پاسخی ست که می‌بایست در بخشِ یکمِ (I) این روایت (۱۲۳) جای می‌داشت. در بخشِ آوانویسی، این، به گمانِ ما ۸۸ واژه‌یِ فزون‌نوشته را، که می‌باید پاسخِ پرسشِ هفتمِ بخشِ یکم (gētīg = I.7=) باشد، درونِ دو قلاب [[ ]] نهاده‌ایم (م).

124.17 58. .....(?).

— sunj, III, pāz, ۱۶۳، ۳): vīzan.

— sunj, III, Eng, 168): monarch.

— de MENASCE, TLD, 128): (bērōn) au-dehors.

ـ چه بسا کژنوشته‌ای برایِ واژه‌یِ پیش از خود ـــnazdtomـــ باشد (م).

124.17 59. pylk y'.

— sunj, III, pāz, ۱۶۳، ۴): pīlə.

— sunj, III, Eng, 168): shining forth.

— (م): pyl<w>k' y / ˣfrōg ī.

125.2-3 60. LA[d] MN hwt-yh.

— sunj, III, pah, ۱۴۳، ۱۵): LA MN hwt-yh / nē az xwadīh.

125.9 61. ynlt-k-yh.

— sunj, III, pah, ۱۴۳، ۲۲): wynlt-k-yh.

— sunj, III, pāz, ۱۶۳، ۲۴): vīnartəkiia.

— sunj, III, Eng, 168): which improves.

125.10 62. Wnycw m$^{\circ}$n-yk k$^{\circ}$l.

— B (94.6): Wnycwm$^{\circ}$n-yk k$^{\circ}$l.

125.11 63. LA(?)-c hcš $^{\circ}$c-yn-yt-$^{\circ}$l-$^{\circ}$n'.

— (م): nē-(?)-iz u-š ˣwāzēnīdārān.

— (م): V: ˣray(?)-iz u-š ˣwāzēnīdārān.

.12 64. nw-šn'(?).

— sunj, III, pāz, ۱۶۴، ۵): vandạn.

— de MENASCE, TLD, 128): (ˣnivinišn) le commencement .... آغاز.

— (م): ˣniwēnišn................. پایان، پایانگاه، تخصیص، انجام.

.13 65. ᵓwsyᵓ-šn'(?).

— sunj, III, pāz, ۱۶۴، ۶): aṇdə̄šašna.

— sunj, III, Eng, 169): thoughts.

— de MENASCE, TLD, 128): sa réflexion............. .... در اندیشش او.

— (م): V: ˣᵓwsᵓ<n>šn' / ˣōsānišn(?).

.14 66. nywk bl-šn-yh.

.15 67. nwst'.

— de MENASCE, TLD, 128): (nīwist) a commencé. .... آغاز کرده است.

— (م): niwist .... (دادار) رقم زده است؛ (دادار) از پیش نوشته است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ــزندهٔیاد منصورِ شکی، در مجلهٔ آرشیو اورینتال، سالِ 1970، شمارهٔ 38، چند جملهٔ مهمِ این روایتِ گرانْسنگِ دینْ‌کرد (۱۲۳) را آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده‌اند؛ نک:

—AR OR, 1970, 38, P 278 281.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

124. *abar*[1] ***1.*** *'gēhān razm',*

2. *'razm gāh',*

3. *'razm āyōz',*

4. *ud 'razm sālār',*

5. *razm-bed,*

6. *ud razm-gar,*

7. *ud razm-spōz,*

8. *<'razm bōxt'>,*

9. *ud 'razm ēraxt',*

10. *'razm rāyēnīdār',*

11. *'razm frazām',*

az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۲۴); B (94.11); ۶۶ ت (۹۹،۹); MD (125.17).

125.21 ***1.*** hād! 'gēhān razm': kušišn ī jud-gōhr.

2. ud 'razm gāh': gāh ī gumēxtag, az hamestār kušišnīgān[2] tā[2] 'star pāyag'.

3. ud 'razm[3] āyōz': hēnd 'gētīg dahišnān.

4. 'razm sālār': mardōm.

126.1 ***5.*** <razm>-bed[4] andar mardōmān: hu-xwadāy, dahibed, 'hu-dānāg dēn dastwar'

6. razm-gar: duš-āgāh.

7.'razm spōz': dānāg mēnōg.

8.'razm bōxt': rad <ī>* ahlaw.

9. ud 'razm ēraxt': murd druwand.

10. 'razm rāyēnāg': dādār-ohrmazd.

11. 'razm frazām': 'frazānagīhā <ud> rāyēnīdārīg kām' pad 'dahīgān dahišn' abzār ud kirrōg <ī druz>* škastan, spāhīhā[5] wišōftan, abzārīhā[6] ˣabesīhišn; ˣud hammis weh-dahišnān pad 'ebgat wānīdārīh' pādāšn anōšagīh ud wan <ud> šēdā jāwēdānīg.

یادداشت‌ها

1. QDM [gyhn] gyhᵓnˡ.
Λ→ sunj,III, pah, ۱۴۴,۶).
2. kwš-šn-yk ᵓnOD.
_B (94.15): kwš-šn-yk-ᵓnOD.
_sunj,III, pah, ۱۴۴,۱۰): kwš-šn-yk-ᵓn OD.
3. lcm [ᵓywkˡˡ] ᵓywcˡ.
Λ→ sunj,III, pah, ۱۴۴,۱۰-۱۱) razm āyōz.
4. mltwm ptˡ
_de MENASCE. TLD, 129): Le maître <du combat> entre les hommes............سرکرده‌ی رزم در میان مردمان.
5. sp̄ᵓh-yh.
_sunj,III, pah, ۱۴۴,۱۶): spāh.
_(م): ˣspāhīhā.
6. ᵓ̄pzᵓl-yh.
_(م): ᵓ̄pzᵓl-yh<ᵓ> / ˣabzārīhā.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

125. abar winnardan ˣšāyistan ī awēšān-iz ī ag-dēn gētīgīhā pad ōz ī weh-dēn; petyāragīh ī ag-dēn ō-iz burdārān ud rawāgēnīdārān ī-š xwēš, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۴۵); B (95.1);
ت۶۶ (۹۹،۱۹); MD (126.9).

126.13 hād! was yazdān, dādār-ohrmazd u-š ō winnārišn ī asmān zamīg 'wād wāyišn' ud 'āb tazišn' ud 'urwar waxšišn' ud 'gōspand mardōm bawišn parwarišn', u-š ō pānagīh ī 'gētīg dahišn' az dām-murnjēnīdārān, dēwān, dād.

126.17 paydāgēnīd-estēnd pad ōz ī weh-dēn, padiš 'burdārān ōšmurišn ud ēzišn' 'yazd winnārdārīh' abar 'dēwān ī-šān pad 'hamēstārīh wizudārīh kār' ō 'gēhān wišuftārīh' ud 'dahišn murnjēnīdārīh ud margēnīdārīh' hamēšag āyōz hēnd čērīh' az 'weh-dēn rawāgīh' u-š 'burdārān ōšmurišn <ud> ēzišn' pad weš-rawāgīh ud ōšmurišn ī weh-dēn, awēšān yazdān abzōnīg ōzīh.

ud <...............>* 'gētīg dahišnān' <........>* kē-š ag-dēn-iz andar gēhān grāy-kārīh, and dēwān wēš-zōrīh pad gētīg, awēšān-iz ī ag-dēn murnjēnīdan <ud> āb ālūdagīh(?),[1] awēšān-iz ī ag-dēn xīndagīh ud margīh abzōn.

kē rāy paydāg ud winnardan ˣšayistan ī awēšān-iz ī ag-dēn andar gēhān pad 'spāh weh dēn' u-š burdārān [ud] hu-šnāsīhā.

rēšgarīh ī awēšān abar-iz xwēš burd<ārān>[2] _ī ān ī-šān hamēstār_ nērōg ī pad murnjēnīdārīh. awēšān-iz abzāyēnīdār ag-dēnīh.

———— یادداشت‌ها ————

1. plw-k-yh(?).
_B (95.12): plyw-k-yh.
_sunj,III, pah, ۱۲۵,۱۶): frōgīh.
_sunj,III, pāz, ۱۶۶،۱۰): farōgiia.
_sunj,III, Eng, 171): the purity of water is destroyed.
_de MENASCE. TLD, 130): (ˣpālūtakīh) la pollution
…………………………………… ……..آلودگی.
_(م): V: ˣālūdagīh(?).
2. bwltn'.
_(م): V: ˣburd<ārān>.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

126. ***abar tāštīg paydāgīh ī abar 'a-bun ēk', ud šāyēnd wēš az ēk, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (III,pah,۱۲۶); B (95.16); ۶۶ت(۱ ۰،۱۳); MD (127.9).

127.11 hād! tāštīg paydāgīh ī abar 'a-bun ēk' šāyēn paydāg ōh-iz *‚hastīh a-bun ēk <ud, wēš az ēk‚>** pad handāzišn ī abar sang.

1. ast ēk, tan sōhišnīg <ud> wēnišnīg.
2. ēk, gyān a-pačēn wēnišnīhā, xwad wēnišnīg.
3. ēk, gyān pačēn wēnišnīhā, handēšišnīg wēnišnīg.
4. ēk, ˇcim nimūdag(?)[1] [V: ˣˇcim nimūnag] dānišnīg.
5. ēk, a-pahikār āgāhīg.
6. ēk, hu-mānāg wēnišnīg.
7. ēk, wēnišnīg mānāg pad-iz dō.
8. ēk, duš-mānāg <sang>*.
9. ēk, nē šāyēn sang.

127.17 ī hammis hēnd nō-ē sang ī gōkān wizārišn andar xwēš darak paydāgēnīd(an).

1. pad tan sōhišnīg wēnišnīg:

127.19 az nigerišn ī ō ōy kē[2] pad ˇcand <andar>* mardōm ō yazd mānāgīhistan šāyēd; ud yazd, mānāg ī dānāg hu-xwadāy, mard ī ahlaw, ī andar gētīg, 'ohrmazd

dēsag[3] abdastan[3] gōwīdan.

2. pad gyān a-pačēn wēnišnīhā, xwad wēnišnīg:

az 'wahman andar-waxšīd' axw paywandišn ō gyān pad a-pardagīh, andarag ān ī-š pēš az madan ī ō tanōmandīh, xwadīhā, pad mēnōg hāwand wēnišnīh, āfrīdār-iz ī gēhān ēdōn hamē dīd čiyōn andar tanōmandīh, pad-iz 'handēšišn <ud> gōwāgīh zōr'

3. ud pad gyān pačēn wēnišnīhā, handēšišnīg wēnišnīg:

az handēšišn ī gyān pad gōwāgīh nērōgīh <................>*.

4. pad[4] ^{x}čim ^{x}nimūnag[4] dānišnīg:

az kardagīh ī gēhān <ud> kardār ī gēhān.

5. pad a-pahikār āgāhīg:

az amaragānīg dēnīg āgāhīh.

6. ud pad hu-mānāg <wēnišnīg:

az.................... ....

7. pad wēnišnīg>* mānāg <pad-iz dō> sang:

<ēk, pad-iz>* az <...........>* any gugāy <..........>*, dēn wurrōyišn;

<.......................>*.

8. ud pad-iz duš-mānāg[5] sang:

az paydāgīg bunōmand duš-āgāhīh ud bazag nē hu-mānāg.

9. nē šāyēn[6] sang:[6]

az dānāgīh ud 'kirbag bun wihānīh', awiš paywand, [paydāgīh az ān «a-bun[7] ēk weš»](?)

paydāgīh ud šāyēnīh ī ***«a-bun <ēk ud> wēš az ēk»***.

8 Λ 9. duš-mānāg <ud> nē-šāyēn sang ī ōšmurd(an), paydāg:

128.12 pad-iz '<duš>-mānāg[8] ud hu-mānāg sang' ī andar-šāyēn-wimand weh-dēn nimāyišn.

ud a-tangīh ī ^{x}way [V: wāy] ud zamān abar ēč a-bun bun bunōmand, a-bastagīh ast ī rāh ī ō ēdōn [V: ^{x}hast] šāyēnīh ī ***«a-bun <ēk ud>* wēš az ēk»***, ka gyāgōmand[9] ud ka-iz a-gyāg gōwīhēd.

—— یادداشت‌ها ——

127.15 1. ʾywk'-c mw(?) twk(?).

_B (95.20): mwtwk(?).

_de MENASCE. TLD, 130): (nimūtak) connu.. ......

_(م): V: ēk ^{x}čim ^{x}nimūnag(?).

_(م): V: ēk ^{x}čim ^{x}nimūdag(?).

برايِ درستيِ قرائتِ ما، نگاه كنيد به سخنواره‌اي از همين كتابِ سومِ دينْ كرد، كرده‌يِ صد و هفتم:

DK III. ch 107 = MD (64.20): ōh-iz nazdīkīh ī yazd pad yazd-šnāsīh; ud šnāxtan ī yazd pad dānišn bawēd <ud> wurrōyišn; pad gyān ī xwadīhā wēnišn, ī az a-pardagīh, ī-š wēnišn ham mādag, ***čim nimunag dānišn***.

127.19 2. MN.

_sunj,III, pah, ١٢۶,١١): kē .... كسي كه

_de MENASCE. TLD, 130): (^{x}kē) celui qui .. كسي كه.

1 3. dsyk(?) ɔp̄ys-tn'.

_B (96.3): dyyl(?) ɔp̄dstn'.

_de MENASCE. TLD, 130): instruit par la forme(?)

(ˣdēsak) .... آموزش می دهد از لحاظِ صورت ..

4. PWN-c mwnk'(?).

_sunj,III, pāz, ۱۶۷،۲۴): pauuan. čəmūnə.

_(م): ˣpad č<im ni>mūnag.

5. dwš-mɔn-k' [LA šɔdn'] sng.

_de MENASCE. TLD, 131): (dušmānāk) Dissemblant

.... شباهت ندارد.

_(م): dwš-mɔn-k' [LA šɔdn'] sng / duš-mānāg sang.

6. LA šɔdn-yh(?).

_(م): LA šɔdn s<ng>(?)

_Λ⇔ MD (127.17): ēk nē šāyēn sang.

0 7. BRA.

_sunj,III, pah, ۱۲۷,۳): bē.

_sunj,III, pāz, ۱۶۸،۸): barā.

_de MENASCE. TLD, 131): (ˣbē).

_(م): V: ˣa-bun.

2 8. PWN-c mɔn-ɔk W hw-mɔn-ɔk.

_sunj,III, pah, ۱۲۷,۵): pad-iz duš-mānāg ud hu-mānāg.

5 9. gywɔk ɔwmnd.

_B (96.16): gywɔkɔwmnd / giyāgōmand.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

127. ***abar ān ī har awiš niyāz, xwad az har abē-niyāz; ān ī har andar, xwad andar ēč; ān ī abar har rāyēnīdārīh, ud xwad az ēč ī bē nē rāyēnišnīg, az nigēz ī weh-dēn.***

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

sunj (III,pah,۱۲۷); B (96.17); ۶۶ت (۱۰۱،۱۷); MD (128.16).

128.20 hād! a-bun ud bunōmand, pad kār ud hastīh-iz har ō zamān niyāz; ud abē zamān, ēč kardan ud hast[1] ud bud bawēd nē ādūg hēnd; ud zamān ō ēč az im-šān pad ēč čiš nē niyāz.

129.1 ud ān ī har gōhr andar, xwad andar ēč gyāg, ud abar har rāyēnīdār, xwad az ēč ī bē nē rāyēnišnīg, dānāgīh ī ohrmazd.

—— یادداشت‌ها ——

121 1. AYT"W(?); V: ᵓytwn'(?).

_sunj,III, pah, ۱۴۷,۱۴): ēdōn.

_sunj,III, pāz, ۱۶۹،۸): aštūn.

_Zaehner, Zur, 382): *hast.

_(م): V: hast ud.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

—زیر نیز، این روایتِ دینْ‌کرد را آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_Zaehne, Zur, P 382.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

128. abar winnārišn ī mardōm zindagih, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۴۸); B (97.2); ۶۶ت (۱۰۲،۳); MD (129.4).

129.5 hād! <'winnārišn ī>* mardōm zīndagīh' pad 'gyān padišīh'; gyān andar tan pad čihr abāgīh; ud čihr, pad ēmēd ī ō bōxtan[1] <ī>* az[2] awištāb,[3] [V: ˣawištābāg] <ud> [any](?)[4] ēbgat[4] ānābišn ī pad frašagird rasišn.

129.8 šāyēd madan 'nērōg winnardīh' _kē rāy zīndagīh ī mardōm pad 'čihrīg ēmēd'_ nērōg ī ō bōxtišn ī <az> anāgīh ˣud pad frašagird bawēd winnardīh.

129.10 ān ī agar čiyōn ast az[5] [V: ˣkē] kēšdārān abar ***«druwandīh ud 'jāwēdān hamag anāg dušoxīg', <ud> pādifrāhīh ī 'frahist mardōm' pad frašagird»*** saxwan hē, ān ēmēd[6] ī <ō bōxtišn ī>* 'ēbgatōmand dāmān' brīd, ud čihr az gyān wisist, gyān az tan pazdihist,[7] ud

129.14 mardōm margīhīd, 'dahišn[8] <frazām'>* abesīhīd[8] būd; az(?) [V: ˣkē] 'mardōm zīndagīh' ud abārīg dahišnān purrīh(?)[9] [V: purr-<marg>īh; V: ˣappārīh]; paydāg drōyīh awēšān kēšdārān saxwan abar-iz ham-dar.

یادداشت‌ها

9.6 1. bwht.
_sunj,III, pah, ۱۴۸,۳): bōx.
_(م): ˣbōxtan <ī>*

9.6 2. MN ᵓwšt-ᵓp̄-yh MN ᵓwšt-ᵓp̄'.
_(م): MN [ᵓwšt-ᵓp̄-yh MN] ᵓwšt-ᵓp̄' / az awištāb.
_(م): V: az ˣawištābāg.

9.7 3. ᵓwšt-ᵓp̄'.
_(م): V: az ˣawištābāg.

9.7 4. AHRN(?) ᵓyybgt'.
_sunj,III, pāz, ۱۶۹،۱۹): axwō.
_(م): V: ᵓyybw'(?) ᵓyybgt'

ـــ واژه‌اي را كه در آوانويسي درونِ قلاب همراه پرسش‌نماد نهاده‌ايم، به گمان ما بودوباشيِ خِرَدْناشكيب و غيرِ منطقي دارد؛ توانستي كه نگارشي نادرست و كژ و كاسته براي واژه‌يِ پس از خود (=ابگت / ēbgat) باشد. بدين سامان:
_(م): [ᵓyyyw'](?) ᵓyybgt'.

.10 5. MN.
_sunj,III, pah, ۱۴۸,۷): az.
_(م): V: ˣMN<W> / ˣkē.

.12 6. ᵓwmyt'.
_(م): ēmēd ī <ō bōxtišn ī>* ....

.13 7. pzdd-yh-st; V: pzd-yyh-st.
_sunj,III, pah, ۱۴۸,۱۱): pazdīhist.
_sunj,III, pāz, ۱۷۰،۸-۹): pazdəiiaiīət.

.14 8. dh-šn' ᵓp̄sy-yt(?) YHWWN-t'.
_sunj,III, pāz, ۱۷۰،۹): dəhšnə. awsiiət.

_sunj,III, Eng, 175): Men die when the soul passes away from the body.
_de MENASCE. TLD, 132): (ˣpat-dāšn abdist) la retribution serait otee .... پاداش بازستانده‌می‌شود.
_(م): dahiš <frazām>.* ˣabesīhīd būd.

129.15 9. pwl-yh(??) / ...(?).
_sunj,III, pah, ۱۴۸,۱۳): purīh.
_sunj,III, pāz, ۱۷۰،۱۱): pūriia.
_de MENASCE. TLD, 132): (purīh) la masse.
_(م): V: purr-<marg>īh; V: ˣappārīh(?).

ـــ واژه‌اي را كه با گمانمندي براي آن، دو قرائتِ «پُرمَرگيه / purr-margīg» و نيز «اَپّاريه / appārīh» را پيش‌نهاده‌ايم، در بسترِ سخنِ پهلوي با نگارش () آمده است، كه هيچ پيوندِ معناداري با روندِ سخن ندارد.

گزينشِ دو قرائتِ پيش‌نهادي از سويِ ما (=گزارشگرِ كنوني) نيز با گمانمندي، و در سنجش با ديگر آموزه‌هاي دين‌كرد انجام‌گرفته است.

در گزارشِ پهلويِ ونديداد، يادفروزيِ «پُر-مَرگيه / purr-margīh» از صفاتِ پابرجايِ اهريمن است. نمونه را:

_VEN, Pah, XIX.1): az abāxtar nēmag (az nēmag gyāg) az abaxtar nēmag (az nēmag ī dēwān) frāz-dwared gannāg-mēnōg, purr-marg, dēwān dēw.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ag-mēnōg
škefttar,
weh-dēn.

B (97.12);
(129.17).

kušišn' padiš škefttar,
l weh-dēn) pad ēk tan
abesīhišn[1] ī-š az ēn

bardar zōrīhā xwarrah
xwarrah ī weh-dēn,
dar zōrīg ī xwarrah ī
īh>* abardar zōrīhā
ham mad-hē, tēz
az ēbgat bōxtagīh, ud
axwān <ō>* dahišn

hān hu-dēnīh abāg
-xwadāy' ō ham rasīd
d](?) nizār āhōgīh, ī
ragīh', wēš ayyārīh, ud
dīh ī mardōm; frāxīh

ud pādixšāyīh ī wehān, tangīh <ud> abādixšāyīh ī az wattarān, ābādānīh ī gēhān; urwāhmīh <ī>* ham dahišn, ud <andar>*-nēkīh, pāyram ārāyīhēd payrāyīhēd.

130.11 pad 'spurr ham-rasišnīh' ī im dō xwarrah pad ēk mard, ēbgat ˣbowandag wānīdārīh <ud,> bōxtagīh ˣud yōjdahrīh ī dām aziš <ud,> frašagird bawēd.

ān ī abar sōšyāns pad ham-rasišnīh ī padiš im dō xwarrah, bawēd weh-dēn paydāgīh ī aziš.

130.15 pad-iz abārīg sūd ī az ēn dar ka-iz rahīdan <az>* amaragānīg kušišn, wēš: ˇčiyōn pad ābādīh ō rādān, pādixšāyīh ō dānāgān <ud> dādwarīh ō rāstān madan, <ud> ān ī az ēn ēwēnag.

یادداشت‌ها

129.21 1. ᵓp̄ys-šn'.
_B (97.15): ᵓp̄ys-šn'.
_sunj,III, pah, ۱۴۸,۱۹): abesišn.
_sunj,III, pāz, ۱۷۰،۱۸):awəsašnə.
_Molé, CMC,37): apēsihišn
_Zaehner, MAGI, 95): must destroy.

129.21 2. yym.
_Molé, CMC,37): *Yam.
_Zaehner, MAGI, 95): Yam.

129. abar ān ī gannāg-mēnōg kušišn padiš škefttar, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۴۸); B (97.12); ت۶۶(۱۰۲،۱۳); MD (129.17).

29.19 hād! ān ī 'gannāg-mēnōg kušišn' padiš škefttar, ēk: abar «xwarrah ī xwadāyīh ud weh-dēn» pad ēk tan abardar zōrīhā ō ham madan, abesīhišn[1] ī-š az ēn hamīh rāy.

29.22 čē agar pad jam,[2] abāg ān abardar zōrīhā xwarrah ī xwadāyīh, abardar zōrīg-iz[3] xwarrah ī weh-dēn, ayāb, pad zarduxšt abāg abardar zōrīg ī xwarrah ī weh-dēn, xwarrah-iz ī <xwadāyīh>* abardar zōrīhā _čiyōn pad jam būd_ ō ham mad-hē, tēz gannāg-mēnōg abesīhišn, dām az ēbgat bōxtagīh, ud frašagird pad-kāmag andar axwān <ō>* dahišn būd-hē.

30.5 ud hamē ka andar gēhān hu-dēnīh abāg hu-xwadāyīh pad ēk 'hu-dēn hu-xwadāy' ō ham rasīd [V: rasēd], padiš gēhān, [pad](?) nizār āhōgīh, ī abzōnīg hunarīh, ud 'kast petyāragīh' wēš ayyārīh, ud frēh ahlawīh <ud> kam druwandīh ī mardōm; frāxīh

ud pādixšāyīh ī wehān, tangīh <ud> abādixšāyīh ī az wattarān, ābādānīh ī gēhān; urwāhmīh <ī>* ham dahišn, ud <andar>*-nēkīh, pāyram ārāyīhēd payrāyīhēd.

130.11 pad 'spurr ham-rasišnīh' ī im dō xwarrah pad ēk mard, ēbgat *bowandag wānīdārīh <ud,> bōxtagīh *ud yōjdahrīh ī dām aziš <ud,> frašagird bawēd.

ān ī abar sōšyāns pad ham-rasišnīh ī padiš im dō xwarrah, bawēd weh-dēn paydāgīh ī aziš.

130.15 pad-iz abārīg sūd ī az ēn dar ka-iz rahīdan <az>* amaragānīg kušišn, wēš: čiyōn pad ābādīh ō rādān, pādixšāyīh ō dānāgān <ud> dādwarīh ō rāstān madan, <ud> ān ī az ēn ēwēnag.

يادداشت‌ها

129.21 1. ᵓpys-šn'.

_B (97.15): ᵓpys-šn'.

_sunj,III, pah, ۱۴۸،۱۹): abesišn.

_sunj,III, pāz, ۱۷۰،۱۸):awōsašnə.

_Molé, CMC,37): apēsihišn

_Zaehner, MAGI, 95): must destroy.

129.21 2. yym.

_Molé, CMC,37): *Yam.

_Zaehner, MAGI, 95): Yam.

_de MENASCE. TLD, 133): ˣYim .... جَم.

3. zwl-yk y.

_B (97.16): zwhl-yk-c.

_Molé, CMC,37): zo(h)rīk-īč.

_Zaehner, MAGI, 96): the highest power.

_(م): V: zō[h]rīg-<iz>.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_ماريان موله و زِنر نيز، اين روايت را آوانويسى و به فرانسه و انگليسى گزارش کرده‌اند؛ براىِ ترجمه و آوانويسىِ ماريان موله نگاه کنيد به:

_Molé, CMC, P 37-38.

_براىِ گزارشِ زِنر نگاه کنيد به:

_Zaehner, MAGI, P 95.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

130. *abar ān ī pad har,*
abar[1] har, abar az ēč,
pad ēč nē ēr, kū az čē(?)[2]
[V: ˣēč] rāyēnīdārīh
abar [har](?), aziš
rāyēnišnīgōmand har,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۵۰); B (98.8);
ت۶۶ (۱۰۳،۱۰); MD (130.18).

130.22 hād! ān ī pad har, abar har, abar az ēč, pad ēč nē ēr,[3] ‚dādār-ohrmazd‚ wisp-āgāh wisp-tuwān wisp-hu-xwadāy.

131.2 xwad ast xwadāy ī nē ˣbandag ud,
pid[4] ī nē frazand ud,
xwēš(?)[5] ī nē xwēšīg,
wihān[6] [V: xān] ī nē ērmān,
rad ī nē radunay,[7]
pādixšāy <ī>* nē a-xwāstag(?),[8]
pānag ī nē[9] pādag[10] ud,
māništag ī nē wālan,[11]
‘ˣzāhag <xrad’ ī nē ‘zahag> dānišn’,
xwad ī nē abzār,

winnār[12] ī nē winnardag ud,

baxtār ī nē bahrwar ud,

xwārēnīdār <ī>* nē xwārēnīdag,

ham-kardār <ī>* nē hamīg-kār ud,

handāxtār ī nē handāxtag,

rāyēnīdār ī nē rāyēnišnīg.

131.8 ud azēr dādār-ohrmazd, har čē abar čiš-ē, pad čiš-ē abar, <ud,>* az čiš-ē, pad čiš-ē frōd.

čiyōn:

kē abar ēk xwadāy az ēk ^{x}bandag,

kē abar ēk pid az ēk frazand ud,

kē abar ēk xwēš(?)[13] ud az ēk xwēšīg ud,

kē abar ēk wihān[14] [V: xān] az ēk ērmān,

kē abar ēk rad <ud> az <ēk> radunay,[15] ud

131.13 kē abar ēk pādixšāy <ud az> ēk a-xwāstag,

kē ō ēk pānag az ēk pādag,

kē ō ēk māništag az ēk wālan ud,

kē abar ēk xwad az ēk abzār ud,

kē ō ēk winnār[16] az ēk winnārdag,

kē ō ēk 'zāhag xrad' az ēk 'zahag dānišn'

kē ō ēk baxtār az ēk bahrwar,

<kē> ō ēk xwārēnīdār[17] az ēk xwārēnīdag,

kē ō ēk ham-kardār az ēk hamīg-kār ud,

kē ō ēk handāxtār[18] az ēk handāxtag,

kē[19] abar ēk rāyēnīdār abar ēk rāyēnišnīg.

131.20 ud az 'wisp-āgāh-xrad hastīh', dādār-ohrmazd mādagwarīhā rāyēnīdār abar har[20] <ud nē>[20] rāyēnišnīg az ēč <ud> pad ēč.

az 'nēst āgāh wispīh' ēč ī jud aziš rāyēnišnīgōmand[21] az ōy wisp-āgāh mādagwarīhā har pad 'har ī-š kām'

یادداشت‌ها

130.18 1. ME KRA.

_de MENASCE. TLD, 133): (apar har) sur tout.

130.19 2. ME(?).

_(م): V: ^{x}ēč.

131.1 3. LA ᵓddl.

_sunj,III, pah, ۱۵۰,۵): LA ēr.

_sunj,III, pāz, ۱۷۲،۹): lā aīr.

_sunj,III, Eng, 176): who obeys no one.

131.2 4. AB'-y.

_sunj,III, pah, ۱۵۰,۶): pid.

_sunj,III, pāz, ۱۷۲،۱۱): abū.

131.2 5. NPŠyy(?); V: ^{x}Wpyᵓh(?).

_sunj,III, pah, ۱۵۰,۷): pēšīg.

_sunj,III, pāz, ۱۷۲،۱۲): pəšī.

_sunj,III, Eng, 177): kinship ....خویشاوندی.

_de MENASCE. TLD, 134): (^{x}pašā ?) maître(?). ارباب.

_(م): V: ^{x}xwēš خویشتنِ بخودْاستوار

_(م): V: ^{x}<a>-xwēšīg.

1.3 6. wh^{ɔ}n'; V: Wh^{ɔ}n'-y.

_B (98.13): Wh^{ɔ}n'-y(?); V: wh^{ɔ}n'-y.

_sunj,III, pāz, ١٧٢، ١٢): ahū.

_de MENASCE. TLD, 134): ahu.

_(م): wihān(?); V: ^{x}xān(?).

1.3 7. ltw y.

_sunj,III, pāz, ١٧٢، ١٣): ratuī.

_sunj,III, Eng, 177): THE Lord.

1.4 8. ^{ɔ}y(?) hw^{ɔ}stk'(?).

_sunj,III, pah, ١٥٠،٨): a-xwāstag.

_sunj,III, pāz, ١٧٢، ١٣-١٤): axwauuāstə.

_de MENASCE. TLD, 134): (axvāstak) n'est pas indigent .... که نیست تهیدست.

1.4 9. LAd.

_B (98.14): LAd(?).

_sunj,III, pah, ١٥٠،٨): nē.

_sunj,III, pāz, ١٧٢، ١۴): lā.

1.4 10. p^{ɔ}tk'.

_sunj,III, pah, ١٥٠،٨): pādag.

_de MENASCE. TLD, 134): protégé.

1.5 11. w^{ɔ}lnn'.

_sunj,III, pāz, ١٧٢، ١۴): vārūn.

_sunj,III, Eng, 177): who is not manssion-less.

_de MENASCE. TLD, 134): (vālōn) compagnon...

... . همراه (هم‌صحبت).

_(م): wālan .. .. مانْدگاه.

سخن بر سرِ جایگاهِ بی‌نیاز از هر جایي است. به زبانِ فلسفه‌ي مدرسی،
خداوند، در این روایت، خود، تَمَکُّنِ فارغ از تحیّز در مکان است.

131.5 12. w yn^{ɔ}l'''.

_B (98.15): wyn^{ɔ}l[n''].

_sunj,III, pāz, ١٧٢، ١۶): vīnāruuaṇd.

_sunj,III, Eng, 177): is the improver.

_de MENASCE. TLD, 134): (vēnār).

131.11 13. PYŠ(?); V: psyh(?).

_sunj,III, pah, ١٥٠،١٥): pēsīh.

_sunj,III, pāz, ١٧٣، ٣): pəšī.

_sunj,III, Eng, 177): kinsman.

_de MENASCE. TLD, 134): maitre .... ارباب

131.12 14. h^{ɔ}n'.

_sunj,III, pāz, ١٧٣، ۴): ahū.

_sunj,III, Eng, 177): dependent.

_de MENASCE. TLD, 134): ahu

_(م): <wi>hān; V: xān (=بُن‌خان) یا: سرچشمه (=علت)؛ بُن‌انگیز

131.12 15. ltwn y.

_sunj,III, pāz, ١٧٣، ٥): ratūī.

_sunj,III, Eng, 1770): THE Lord.

131.15 16. w yn^{ɔ}l.

_B (99.2): wyn^{ɔ}l.

_sunj,III, pāz, ١٧٣، ٩-١٠): vīnāruuaṇd.

_sunj,III, Eng, 177): susceptible of improvment.

_de MENASCE. TLD, 134): l'organisateur .. سامان‌بخش

131.17 17. hw^{ɔ} l^{ɔ}dyn-yt-^{ɔ}l.

_B (99.3): hwᵓlydn-yt-ᵓl.

_sunj,III, pāz, ١٧٣،١٣): xwauuārīnītār.

.19 18. hndᵓht.

_sunj,III, pah, ١٥١,٥): handāxtār.

_sunj,III, pāz, ١٧٣،١٥): haṇdāxtār.

19 19. MN.

_sunj,III, pah, ١٥١,٥): kē.

21 20. QDM HRA W lᵓdyn-šn-yk.

_B (99.6): QDM HRA W LA lᵓdyn-šn-yk / abar har ud nē rāyēnišnīg.

_sunj,III, pah, ١٥١,٨): abar har ud nē rāyēnišnīg.

1 21. lᵓdyn-šn-yk ᵓwmnnd.

_B (99.7): lᵓdyn-šnn-yk-ᵓwmnnd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیچازه‌یِ فروزه‌های هَستَنی (=ایجابی) و نیستَنیِ (=سلبی) اورمزد، برابرِ آموزیِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ صد و سی‌اُم:

xwadāy ī nē bandag
pid ī nē frazand
xwēš(?) ī nē xwēšīg
xān ī nē ērmān
rad ī nē radunay
pādixšāy ī nē a-xwāstag
pānag ī nē pādag
māništag ī nē wālan
'zāhag xrad' ī nē 'zāhag dānišn'
xwad ī nē abzār
winnār ī nē winnardag
baxtār ī nē bahrwar
xwārēnīdār ī nē xwārēnīdag
ham-kardār ī nē hamīg-kār
handāxtār ī nē handāxtag
rāyēnīdār ī nē rāyēnišnīg

131. abar ān ī ō spurr-āgāhīh[1] abāyišnīg, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۵۱); B (99.8); ۶۶ت(۱۰۲،۱۰); MD (132.3).

.5 hād! ō spurr-dānīh[2] abāyišnīg dah abardarīh:

1. zīndag-ē ī xwaš ham-paywand;

2. xwāstag-ē ī frāx sūd;

3. rāmišn-ē <ī> mehmānīg; ud,

4. xwadāyīh-ē ī bāmīg; ud,

5. kāmīg-hanjāmīh-ē[3] ī purr-āsānīh; ud,

6. hu-brādagīh-ē[4] [V: ˣham-brādagīh] ī bowandag urwāhm; ud,

7. dōst-ē ī nēk;

8. pand-ē ī aweswār; ud,

9. ayyār-ē ī hu-frayād; <ud,>

10. ōstišnīgān(?)[5] [V: ˣōstīgān] winnārišnīg padiš.

132.10 *1.* zīndagīh ī xwaš:

tan-drustīh ī andar abē-bīmīh.

2. ud xwāstag <ī> frāx sūd:

mādayān āsn-xrad.

3. rāmišn ī mehmānīg:

nārīg[6] ī tarsāgāh.[7]

4. ud xwadāyīh <ī> bāmīg:

132.12 āsnūdag ī dānāg.

6. ud hu-brādagīh[8] ī bowandag urwahm:

ī husrawīh dūr-nāmīg [V: ˣwuzurg-nāmīg].

5. kāmag-hanjāmīh[9] ī purr-āsānīh:

ī hunsandīh ī pad ān ī mad-ēstēd.

7. ud dōst ī nēk:

'rāzīg āhōg' abāz-nimūdār <ud> 'xūb-ham-brādag frazānag'.

8. ud pand[10] ī awestwār:

132.16 xēm ī wirāstag.

9. ud ayyār ī hu-frayād:

uzwān ī pad xrad hu-frahaxt.

10. ōstīgān(?) [V: ˣōstīgānīh], padiš winnārišnīgīh:

ēn har, pad 'gyān drahnāy' āstawānīh ī abar dēn ī yazdān bawēd.

132.19 ke ēn dah abardarīh abar ō ham mad-ēstēd. pad spurr-dānīh frahang[11] [V: ˣfrah<axta>g] <ud> burzišnīg.

یادداشت‌ها

3 1. spwl ᵓkᵓs.
_de MENASCE. TLD, 134): (ˣspuragānīh) A LA PERFECTION…………………………… … برای کمال.
_(م): ˣspurr-āgāhīh.

5 2. spwl-dᵓn-yh.
_sunj,III, pah, ۱۵۱,۱۲): spurr-dānīh.
_de MENASCE. TLD, 134): (spuragānīh) la perfection……………………………………………کمال.
_(م): spurr-dānīh.

7 3. kᵓm-yk hncᵓm-yh-y.
_sunj,III, pah, ۱۵۱,۱۴): kāmīg hanǰāmīh.

7-8 4. hw-AH-k-yh-y.
_de MENASCE. TLD, 135): (ham-hākīh) un bon compagnonnage…………………………یک هم‌نشینِ خوب.
_(م): hu-brādagīh.

9 5. ᵓwšn-yk-ᵓn.
_sunj,III, pāz, ۱۷۴،۸): xwīsašnīgān.
_sunj,III, Eng, 178): improvement.
_de MENASCE. TLD, 135): une [conduit] ferme….
……………………………………یک (رفتارِ) استوار.
_(م): V: ˣōs<ti>šnīgān(?); V: ˣōstīgān.

11 6. nᵓl-yk.
_B (99.14): nᵓyl-yk.
_(م): ˣnārīg. ……………………………………همسر.

132.11 7. tls-kᵓs-h(?); V: tlskᵓ-yyh(?).
_(م): ˣtarsāgāh.

132.12 8. hw-AH-k-yh.
_sunj,III, pāz, ۱۷۴،۱۳): xwauuāhəgī-i.
_de MENASCE. TLD, 135): (ham-hākīh)…. ……..
_(م): hu-brādagīh.

132.13 9. kᵓm-k hncyᵓm-yh.
_sunj,III, pah, ۱۵۲,۱): kāmag (hanǰāmīh).
_sunj,III, pāz, ۱۷۴،۱۴): kāmə-haṇǰāmiia.
_sunj,III, Eng, 178): good intentions.

132.15 10. pnd-yh(?).
_sunj,III, pāz, ۱۷۴،۱۷-۱۸): paṇdiia-i.
_sunj,III, Eng, 178): the advice.
_(م): ˣpand.

132.20 11. plhng.
_sunj,III, pah, ۱۵۲,۷): frazānag.
_de MENASCE. TLD, 135): (ˣparvānak) en tant que guide ……………………به حیثِ راهنمای.
_(م): frahang; V: frah<axta>g(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

132. ***abar hastīh ˣud paydāgīh, ud juttarīh ī hastīh az paydāgīh, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (III,pah, ۵۲); B (99.21);

ت۶۶ (۱۰۵،۲); MD (132.21).

hād! čiyōn pōryōtkēšān<-ē ī>* az ʿweh-dēn nigēz' guft:

ast ī hamēīg: ***1.*** ohrmazd-dādār, ***2.*** ud ʿdēn dānāgīh', ī-š pad-nērōg wehīh, ***3.*** gyāg, ī-š stī abar, ***4.*** ud zamān, ī-š ast hamēīgīh.

paydāgīh ī-šān hastīh:

1. ān ī ohrmazd-dādār, az dahišn kardagīh;

2. ān ī ʿdēn dānāgīh, <az> saxwan <ud> ʿkāmīg dānāgīhā' ud kār;

4. ān ī zamān[1] <az ....>* gāh <......az ān ī> pad zamān-andar;

3. <ān ī>* gyāg, dād šāyīdan-iz ī dahišn.

ud juttarīh ī hastīh az paydāgīh[2] ēn-iz ka:

ān hastīh, abē paydāg[3] [V: ˣpaydāgīh] [pad](?) ō mardōm, pad-xwadīh būd; was būd šāyēd: a-bun bun bunōmand, ast ī abaydāg ō mardōm.

ud nē ēč paydāgīh abē hastīh būd šāyēd.

یادداشت‌ها

133.5 1. zzmᵓnʾgᵓs.

_sunj,III, pah, ۱۵۲،۱۵): dymᵓnʾ.

_Zaehner, Zur, 383): *Zamān Gās <'hač 'ān i> ....

_de MENASCE. TLD, 135): (ˣzamān) du temps . زمان.

133.6 2. pytᵓk.

_sunj,III, pah, ۱۵۲،۱۶): paydāgīg.

_sunj,III, pāz, ۱۷۵،۱۳): paētākī.

_Zaehner, Zur, 383): paytāk<īh>.

_de MENASCE. TLD, 135): la manifestation.

133.7 3. ᵓpyy pytᵓk.

_sunj,III, pah, ۱۵۲،۱۶-۱۷): abē-paydāg.

_sunj,III, pāz, ۱۷۵،۱۴): awī. paētāk.

_Zaehner, Zur, 383): apē-paytāk.

_de MENASCE. TLD, 135): non-manifestee.

_(م): V: ˣabē paydāg<īh>.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

زِنِر نیز، این روایت را آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است:

نگاه‌کنید به:

_Zaehner, Zur, P 383.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

133. abar abardar sūdīh ī az hunar ka pad xwadāyān bawēd, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (III,pah,۱۵۳); B (100.9); ۶۶ت (۱۰۵،۱۰); MD (133.10).

.12 hād! kirbag waxšišn az hunar;[1] <ud> hunar, ān kirbag waxšēnīdārtar ud gēhān sūdtar ka abar xwadāyīh bawēd.

čiyōn čašmag ī āb ī abar 'kōfān sar' ō 'daštān zargōnīh[2], ī xwārēnāgīh rasēd, ud ātaxš ī abar bālist waxšēd dūr: dādār frōgīh.[3]

.16 ud ast az hunarān, wist ēk,[4] ī ka pad ōy ī dahibed bawēd, nēkīh ī aziš pāyram rasišntar.

1. u-š ēk, 'xwad xwadāyīh' abar[5] 'dahibedān xwarrah'; <čē> az xwad[6] xwadāyīh ī <abar ān ī xwadāyān xwarrah,>* gēhān[6] winnārišn [abar ān ī xwadāyān xwarrah](?).[7]

2. ud ēk,[8] hu-xēmīh; čē az 'frārōn xēmīh dahibedān zōr' wardīhēd ān ī 'amaragānīg xēm' ō frārōnīh.

.21 *3.* ēk, hu-dēnīh; čē az ān ī dahibedān hu-dēnīh, bawēd ī amaragān ō dēn ī weh.

4. ēk, hu-xradīh; čē az ān ī dahibedān <hu>-xradīh

xūb-rāyēnīdārīh ud, rāyēnišnīgīh bawēd ī bandagān.

134.1 *5.* ēk, hu-axwīh; čē 'dahibedān amāwandīh' abērtar az hu-axwīh; ud az amāwandīh ī dahibedān nidōmīhēnd(?)[9] dušman ud pānagīhēd gēhān.

6. ēk, hu-abarīh; čē az hu-abarīh ī xwadāyān abar bandagān, dōstīh bawēd ī bandagān ō xwadāyān, niyōxšišn(?)[10] ī-šān andar framān kār ī xwadāyān, drust raftan ī xwadāyīh abar gēhān, <ud> sūd ī dāmān aziš.

134.6 *7.* ēk, hu-mihrīh; čē[11] az hu-mihrīh ī xwadāyān wistāxwīhēnd[12] dušman ō 'sālār ...(?)',[13] [V: ˣsnēh(?)] ud azērīg(?)[14] [V:azērīgān] ō āmurzišn <.........>*; burīhēd [V: ˣbarīhēd] āšōb az gēhān, čandag az xwadāyīh, bīm az mardōm.

134.9 *8.* ēk, frāx-mēnišnīh; čē[15] az frāx-mēnišnīh ī dahibedān kunīhēd [V: girīhēd] ham dahišn: hastān[16] bawēdān, meh sūdgar.[17]

9. ēk, urwāhm āhangīh[18] [V: xwāhīh]; čē pad urwahm <āhangīh>* ī dahibedān paywast-ēstēd abardom bizēškīh(?)[19] [V: ˣbōzišnīgīh(?)] ī āwām.

134.13 *10.* ēk, bāstānīh ayyādagīh ī 'frasāwand xwadāy'; čē az 'frasāwand xwadāyīh' ayyādagīh[20] ī ōy dahibed, a-mōšišnīh bawēd ī 'dānāg dahibed', pad bahr ī 'frasāwand xwadāyīh', ō xwēšīh ī a-frasāwand ruwān, āwurd ī az frāx ābādīh, pāyramīg ud wuzurg šnom [V: ˣšnōmag] ī abar gēhān ī ōy dahibed šāyēd būd.

34.18 *11.* ēk, burzēnīdan[21] ī hunarān; čē az burzēnīdan ī hunarān az ōy ī dahibed, hunarān ī andar dāmān ān ī paydāg waxšēd, ān ī abaydāg nērōgīhēd <ud> paydāgihist(an); padiš gēhān wīrāyīhēd payrāyīhēd.

34.21 *12.* ēk, xrōsišn[22] ī āhōgān; čē az xrōsišn ī āhōgān az ōy ī dahibed āhōg ī andar mardōm, ān ī paydāg nirfsīhēd,[23] ān ī abaydāg zad-nērōg <ud> bast-bawēd; ud gēhān az āhōg yōjdahrīhēd.

35.1 *13.* ud ēk, ham-kāmagīh ī <šahr ud dahibed>*; čē[24] dahibed pad ham-kāmagīh <abāg>* šahr, ī a-xwāst xwāhēd <ud> ān ī xwāhēd tarwēnēd(?) [V: ˣpāyīhēd], šnomagān ī wuzurg ˣframāyēd; ud šahr ī nōg fraganēd; ud ābādānīh ī ham gēhān, ud kār kišwar sūd, ud dāmān frahaxt [V: frayād], ud frašagird(??)[25] [V: ˣfrasāwandīh] pattāyišnīg kunēd; ud frāzīh abar ʽabārīg kišwar xwadāyān' paydāg būd rāy, ō ʽwuzurg kišwarīg xīr' ārāstan ud, rādīh ī ham dahišn kardan frēzēd(?) [V: ˣfrēzwānēd].

35.8 *14.* ēk, xūb-framānīh; čē ʽgēhān winnārišn' abar dād, ud dād zāyišn az hu-framānīh ī dahibedān.

15. ēk, ʽēwēnagīg(?)[26] wišād-darīh' ud ʽkišwarīg nišast' kardan; čē az ʽēwēnagīg[27] wišād-darīh' ud ʽkišwarīg nišast' kardan ī dahibedān, abāz-pafširēnīh[28] bawēd ʽwinah āhangān' az winah, ud bastagīh ī stahmagān[29] az ʽābād āhangān xīr' [V: ʽāzād āhangān xīr'], ud wizārd mustīh <az>*

mustōmandān, ēmēdwārīh ī āzādīh ī arzānīgān,[30] ud hu-škō<hīh>[30] [V: ˣhu-sazāg] ī kār framānān <ō>* xūb-raftan ī kārīhā, ud pānagīh ī driyōšān, wuzurg sūd ī xwadāyīh ud gēhān ōy ī dahibedān.

16. ēk, rādīh; ˣčē čiyōn āb, ʽurwar waxšēnīdār' ēdōn, waxšēnīdār ī ʽhamāg gētīg dahišn' ān ī ʽdahibedān frāx rādīh'

135.18 *17.* ēk, bast-āzīh; čē yazdān pattūdan pad ān ī xwad bast-āzīh;[31] <ī pad ʽdahibedan> tuwān' az ī amaragān gurgān ī gēhān _az murnjēnīdan ī gēhān_ abāz-bastan.

18. ēk, bīm bāz-dāštan ī az xwēš <ud> ān-iz ī gēhānīgān ēk az did; čē andar purr-bīmīh, ʽdām pattūdan' nē šāyēd.

135.22 *19.* ēk, niwāxtan[32] ud nazdīgēnīdan[33] ud frāzēnīdan ī wehān; čē[34] az frāzīh ud abrāzīh ī wehān az ōy ī dahibed, abāzīh <ud> nirfsišn ī har wattarīh, waxšišn ˣud abrāz ī hamāg wehīh.

20. ud ēk, ʽabdast[35] kār-framān ī nēk frōd-gumārdan(?);[36] čē pad ʽabdast kār-framān ī nēk' frōd-<gumārdan>(?)[37] ō gēhānīgān, paywandēd aziš [V: u-š] padiš sazāg baxtārīh; bawēd ī ābādīh <ud> nēkīh ud sūd ī az dahibedān.

136.6 *21.* ēk, dānāgīhā[38] tan ō yazdān-paristīh dād(an); čē az dānāgīhā tan ō paristišnīh <ī>* yazdān dādan ī dahibed, ēw-gānagīg[39] paristīdan ī gēhānīgān ō ōy ī

dahibed, ōz ī xwadāyīh, ud framān rawāgīh, ud rawāg-dādīh ī dahibedān abar gēhān, abardar sūd ī dāmān.

یادداشت‌ها

3.12　1. hwnl [hwnl].

3.14　2. zlgwn-yh.

_sunj,III, pah, ۱۵۳,۵): zargōnīh.

3.16　3. pylwk-yh.

_sunj,III, pāz, ۱۷۶،۹): pīrūkiia.

_de MENASCE. TLD, 136): (padrōk) son eclat ……

پرتو خود را …………………………………………

3.16　4. 20 + 2.

_B (100.13): 20 + 2 - y.

_de MENASCE. TLD, 136): il y en a ˣ21.

_(م):

ـــ در نوشتارِ پهلوی، چاپِ مَدَن، بندِ سوم، هنگامِ شمارشِ هنرهایِ نهادیِ (=فضایلِ) شهریار، با شماره‌یِ ۲۲ (　) روبه‌رو می‌شویم؛ ولی هنگامِ فراخ‌ترنویسیِ هنرهایِ اخلاقیِ شهریار، بیست و یک هنرِ نهادی (=فضیلتِ اخلاقی) شرح داده می‌شود.

.18　5. QDM.

_sunj,III, pah, ۱۵۳,۹): čē.

.18　6. hwt' hwtᵓd-yh y gyhᵓn'.

_(م): xwad xwadāyīh ī <abar ān ī xwadāyān xwarrah>.

.18-19　7. [QDM ZK y hwtᵓy-ᵓn GDE].

_(م):

ـــ در آوانویسی، عبارتِ درنظر را درونِ قلاب همراهِ پرسش‌نماد نهاده‌ایم؛ به گمانِ ما، بودوباشِ این عبارت در اینجا خِرَدناپذیر و غیرِ منطقی است؛ جایِ درستِ آن شاید همانجایی است که ما، در همین بند، درونِ پرانتزِ گوشه‌دار نشان داده‌ایم. نگاه کنید به یادداشت‌هایِ شماره‌یِ ۶.

شاید رونویس‌کننده‌یِ روایت، در پایانِ بند، سرِ آن داشته بدین شیوه کژنویسیِ خود را جبران‌کند. شیوه‌ای که در سرتاسرِ دینْ‌کرد با آن روبه‌رو می‌شویم.

پس، عبارتِ درست‌تر، برابرِ بازشناختِ ما می‌باید به گونه‌یِ زیر باشد:

u-š ēk, xwad xwadāyīh abar dahibedān xwarrah; čē az xwad xwadāyīh ī abar ān ī xwadāyān xwarrah, gēhān winnārišn.

133.19　8. Wᵓywk[hw] hw-hym-yh.

134.2　9. dym-yh-yynd(?).

_de MENASCE. TLD, 136): (ˣkamīhēnd?) sont diminues………………………… تقلیل می‌یابند.

_(م): ˣ<ni>d<ō>mīhēnd(?).

_(م): V:ˣnasēnīhēnd(?).

134.4　10. nyydwk[dw]-š(?): V: OBYDW-k-yn-yh(?).

_de MENASCE. TLD, 136): (ēvakānakīh) la docilite …………… ……………………………… اطاعت.

_(م): V: ˣniyōxšišn(?).

134.6　11. QDM(?).

_sunj,III, pah, ۱۵۳,۱۹): čē.

_de MENASCE. TLD, 136): (ˣčē)…………………

134.7　12. stᵓhw-yh-yynd(?).

_de MENASCE. TLD, 136): (vistaxvihēnd) pourront compter………　………………… خواهند توانست حساب‌کنند.

اسمِ فعلِ «ویشتاخوِیهْ / wistāxwīh» در زبانِ پهلوی، هم به معنیِ گستاخی است و هم به معنیِ دلْاُستواری و اعتماد و پشت‌داشتن است. در کتابِ ششمِ دینْکرد نیز به معنیِ «اعتماد» و «دلْاستواری» به‌کاررفته‌است؛ نک:

_DK VI, C 51 = MD (562.13-14): ud ˣaz wahman-dārīh āštīh, az āštīh wistāxwīh, ud az wistāxwīh dōstīh .....

.7 13. snyyhl(?).

_sunj,III, pāz, ۱۷۷،۸-۹): sardār.

_de MENASCE,TLD, 136): (ˣdēbahr) la colere ... خشم.

_(م): V: ˣsnēh(?).

_که با واژه‌یِ پیش از خود (=sālār)، رویِ‌هم‌رفته معنیِ «سردارِ سپاه» را می‌رساند.

.8 14. ᵓcyl-yk(?).

_de MENASCE. TLD, 136): (azērīk).

_(م): V: ˣazērīgān; V: ˣhu-abarīg.

4.9 15. QDM(?).

_sunj,III, pah, ۱۵۴, ۳): čē.

_sunj,III, pāz, ۱۷۷،۱۱): məman.

4.10-11 16. AYTʺ-ᵓn'.

_sunj,III, pah, ۱۵۴, ۴): hastān.

_sunj,III, pāz, ۱۷۷، ۱۳): aītəa̧n.

4.11 17. ms swt-kᵓl.

_(م): meh sūdgar.

4.11 18. ᵓwlwᵓhm ᵓhn'-yh(?).

_de MENASCE. TLD, 136): Etre cause (ˣvahānīh) de bonheur.................. ....موجب بودنِ خوشبختی.

_(م): urwāhm-āhangīh(?); V: urwāhm-xwāhīh(?).

134.12 19. bcšk-yh.(?).

_sunj,III, pah, ۱۵۴, ۶): bizīškīh.

_de MENASCE. TLD, 136): (bizīškīh) médication.

_(م): V: ˣb<ō>ziš<nī>gīh / ˣbōzišnīgīh.

134.14 20. ᵓbydᵓt-yh.

_(م): ayyād<ag>īh.

134.18 21. bwl-yytn'.

_sunj,III, pah, ۱۵۴,۱۲): burzēnīdan.

_sunj,III, pāz, ۱۷۷، ۲۳): būrjīnītan-i.

134.21 22. hlwsp'(?).

_sunj,III, pah, ۱۵۴,۱۵): xrōsišn.

_sunj,III, pāz, ۱۷۸، ۳): xrūsašna-i.

_sunj,III, Eng, 181): causing hardship.

_de MENASCE. TLD, 137): (ˣxrōsišn) Dénoncer.... ....برملاکردن.

134.23 23. nlp-yh-yt'.

_sunj,III, pāz, ۱۷۸,۵): narafsiīət.

135.1 24. QDM.

_sunj,III, pah, ۱۵۴,۱۸): čē.

135.5 25. plš-krt'(?).

_B (101.19): Wplš-krt'(?).

_(م): V: ˣfrasāwandīh; V: ˣfrasāwand-<xwadāy>īh.

135.9 26. wᵓdwynyk.

_sunj,III, pah, ۱۵۵, ۶): ēwēnīg.

_sunj,III, pāz, ۱۷۸، ۱۹): āīnīnī-i.

_(م): ˣēwēangīg.

Λ⇔ MD (135.10).

[13]5.10 27. ᵓdwynk-yk.

_sunj,III, pah, ۱۵۵,۷): ēwēnagīg.

[13]5.11 28. LAWHL pp šgl-yn-yh.

[13]5.12 29. sthmk' ᵓnyn'(?).

_de MENASCE. TLD, 137): (ˣstahmakīh) l'intemperance……………………………بی اعتدالی را.

_(م): V: ˣstahmagān(?).

[13]5.14 30. ᵓlc-ᵓn-yk ᵓnWšk'(?).

_(م): arzānīgān ud hu-škō<hīh>.

[13]5.18 31. bst' ᵓc'-yh.

_B (102.9): bst' ᵓc-yh.

_sunj,III, pah, ۱۵۵,۱۶): bast-āzīh.

_sunj,III, pāz, ۱۷۹،۹-۱۰): bastə-ājiš.

_sunj,III, Eng, 182): restrainer of covetousness.

_de MENANSCE. TLD, 137): (bast āzīh).

[13]5.22 32. nwᵓh-tn'.

_sunj,III, pāz, ۱۷۹،۱۴): nauuāxtan.

_sunj,III, Eng, 183): rewarding good men.

_de MENASCE. TLD, 138): (vāxtan) Libre(?). ……

……………………………………………آزادساختن.

_(م): niwāxtan.

[13]5.22 33. nzd-yk-yn-yt k-n'.

_B (102.12): Wnzd-yk-yn-yt-[k]-n'.

_sunj,III, pah, ۱۵۵،۲۰): nazdīkēnīdan.

_sunj,III, pāz, ۱۷۹،۱۴-۱۵): nazdīkinītan.

_de MENASCE. TLD, 138): (ˣnazdīkēnītan) rapprocher ………… ……………………نزدیکگردایندن.

135.23 34. QDM.

_sunj,III, pah, ۱۵۵,۲۱): čē.

136.2 35. ᵓpdss-tn'.

_sunj,III, pah, ۱۵۶,۲): abdastan; V: abdistan.

_sunj,III, Eng, 183): great carefulness.

_(م): ˣabdast.

136.3 36. p(?)-gwmᵓl-tn'.

_sunj,III, pah, ۱۵۶, ۳): frōd-gumārdan.

_sunj,III, pāz, ۱۷۹،۱۹): farōtə. gumārtan.

_(م): V: <xū>b-gumārdan(?).

136.3 37 plwt'(?).

_(م): frōd<gumārdan>(?).

136.5 38. dᵓnᵓk yhᵓ

_sunj,III, pah, ۱۵۶,۶): dānagīhā.

_sunj,III, pāz, ۱۷۹,۲۴): dānakiiāh.

136.7 39. ᵓyyw-k ᵓn-k-yhᵓ(?).

_B (102.19): ᵓyyw-k-ᵓn-k-yhᵓ

_sunj,III, pāz, ۱۸۰,۲): aiiōkānakiiāh.

_sunj,III, Eng, 183): attain a higher grade.

_(م): V: ˣēw-gānagīhā.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

134. ***abar paydāgīh abzār ī padiš winnardīh xwadāyīh, <ud> dām winnardag-iz(?)[1] ī az šnūman[2] ī ˣšahrēwar a m a h r a s p a n d weh, <az> nigēz ī weh-dēn.***

sunj (III,pah,۱۵۶); B (102.21);
۶۶ت (۱۰۸.۴); MD (136.11).

14 –hād! šaš mārīg ī šahrēwar[3] amahraspand,[4] čiyōn: ***xšaϕrahe***. ast xwadāy; ***vairiiehe***. ast dēn; ***aiioxšustahe***. ast zēn; ***maržd ikāi*** ast āmurzišn; ***ϕrāiiō***. ast ganj ayyār; ***drγauue***. ast gund.

17 –kē ka [V: ˣmanwahmad(?)] dādestān xwadāyīh paydāg, abzārīhā winnārišn; ōh-iz ʿxwadāyīh winnārišn' abar ēn šaš, ast: ***1.*** xwadāy, ***2.*** dēn, ***3.*** ud āmurzišn, ***4.*** ud zēn, ***5.*** ud ganj, ***6.*** ud gund; ud čiyōn ēd ī paydāg kū ka ēk az im-šān nēst, ayāb āgenēn nē ham-zōr, xwadāyīh an-ōst ud wihērišnīg.[5]

22 ***1.*** čē ka xwadāy nēst, xwadāyīh abē-nām[6] ud dēn a-rawāg[7] ud zēn agār ud āmurzišn abaydāg ud ganj <tuh>īg(?)[8] hambārag[9] ud abē-pānag ud, gund wiškīdag.[10]

2. ud ka dēn nēst, xwadāy [V: ˣxwadāyīh] a-bōzišn-framān(?) [V: a-bazišn-framān; V: a-bōzišn-ˣfrazām] ud zēn wizendag[11] kār ud āmurzišn abar-zanišn(?) ...(?)[12] arzānīgān' ud ganj frēh-būdīg abē-būdīg ud gund a-niyōšāg(?)[13] [V: ˣbrahnag] az framān-spōzīh.

137.4 ***4.*** ud ka 'zēn abzār' nēst, xwadāy az anērān tarsišnīgān[14] ud, <dēn>* az ahlomōγān an-ōstīg(?)[15] [V: ˣan-abestāg(?)] <ud,> āmurzišn ō sus<t>īh(?)[16] [V: ˣdēw-ēsnīh] ī-š brādarōd ud a-wirāyišnīg ud, ganj a-frasp ud, gund brahnag.

137.7 ***3.*** ud ka āmurzišn nēst, xwadāy was dušmen <ud> dēn nikōhīdag <ud> zēn[17] <pad>* dušmen-<spōzīh>* an-abzār[17] [V: zēn <pad>* dušmenān ˣabē-zōr]: ud ganj, pad-zadārīh wany ud, gund az xwadāy jūdāgīh dōšag.[18]

137.9 ***5.*** ud ka ganj nēst, xwadāy a-padēx [V: a-pihn] <ud dēn>* niyāzōmand ud 'zēn abzār' škastag ud āmurzīdārīh ī 'abārōn tuwānīgān' appārīg ud gund driyōš ud a-zōr.

137.11 ***6.*** ka gund nēst, xwadāy a-bandag[19] ud dēn a-burdār(?)[20] [V: <a>-burd-<framān>] ud, zēn an-abāyišnīg ud āmurzišn a-nām(??) ud ganj a-sūd.

ud pad ham-zōrīh ī ēn šaš, abē-āhōgīhēd[21] [V: ud pad ham-zōrīh ī ēn šaš ab<zār>, an-āhōgīhēd] xwadāy pad-winnārišn az paydāg abzār<īh>.[22]

——— یادداشت‌ها ———

.12 1. wynʾlww wk-y-c'.

_(م): winnardag-iz(?) ī.

.12 2. šnw mn'.

_sunj,III, pāz, ۱۸۰،۹): šnuman-i.

_sunj,III, Eng, 183): attributes ....ویژگی.

.14 3. ʾštlwl; V: hštlwl.

_sunj,III, pah, ۱۵۶,۱۴): hštlwl.

_sunj,III, pāz, ۱۸۰،۱۱): xšaϕrauuar.

.14 4. ʾmhrspnd.

_sunj,III, pāz, ۱۸۰،۱۱-۱۲): amәhuspaṇd.

_sunj,III, Eng, 183): Amésháspand.

.21 5. whyl-yšn-yk.

_de MENASCE. TLD, 138): (nāyrīkānīh) efféminée..

....دارای خواص زنانگی.

_(م): ˣwihērišnīg...........................ناستوار، لرزنده، ناپایدار.

22 6. ʾpyy-nʾm(?).

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۱): awīnām.

_sunj,III, Eng, 184): acquires no renown.

_de MENASCE. TLD, 138): (ˣapēnām) n'a pas de nom ....ندارد نام.

22 7. ʾ-lb-ʾk.

_sunj,III, pah, ۱۵۷,۵): a-rawāg.

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۲): arubāk.

_sunj,III, Eng, 184): is incapable of maintaining.

137.1 8. gnc-yk(?).

_sunj,III, pah, ۱۵۷,۶): Wgnǰ-yk.

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۳): ganǰī.

_sunj,III, Eng, 184): is incapable.

_de MENASCE. TLD, 139): (ˣganž) le tresor.

_(م): ganǰ <tuh>īg(?).

137.1 9. hnbʾl-k'.

_sunj,III, pah, ۱۵۷,۶: an-ambārak.

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۳): an-aṇbārә.

_de MENASCE. TLD, 139): (ˣabārak) qui le soutienne..............................که آن را برپانگاه‌دارد.

_(م): hambārag ....انبار، خزانه.

137.2 10. wškyt-k''.

_de MENASCE. TLD, 139): (viškītak).

137.2 11. w zndk.

_sunj,III, pah, ۱۵۷, ۷): wizandag.

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۵): vazạndә.

_de MENASCE. TLD, 139): (vizand).

_(م): wizendag.

137.3 12. QDM zn-šn' ʾlwm(?).

_sunj,III, pah, ۱۵۷, ۸): abar zanišn hrōm.

_sunj,III, Eng, 184): of being harassed (by Romans).

_de MENASCE. TLD, 139): ([abar] ˣzanišn ˣvārōn).

137.4 13. ʾy nyšk(?); V: ʾb nʾhk(?).

_sunj,III, pah, ۱۵۷,۸-۹): a-wahāg.

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۷): a-vāhak.

_sunj,III, Eng, 184): is not worthy of being entertained.

_de MENASCE. TLD, 139): (ˣa.vahāk) est sana valeur.......... ....می‌شود بی‌ارزش.

_(م): ˣa-niyōšag(?); V: ˣbrah<n>ag(?).

7.5 14. tls-šn-yk-ʾnʾ.

_sunj,III, pah, ۱۵۷،۱۰): tarsišnīgān.

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۹): tarsašnīgan.

_de MENASCE. TLD, 139): (ˣtarsanīk) la crainte ترس.

_(م): tarsišnīgān(?).

7.5 15. ʾwystʾkʾ(?).

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۹): xwīstāk.

_sunj,III, Eng, 184, 22): distressed by deceivers.

_de MENASCE. TLD, 139): (avistāk ?) ......(?).

_(م): V: an-ōstīg(?) V: ˣan-abestāg(?).

_(م): V: ˣan-<abā>yistan(?).

برایِ این قرائتِ گمانمند (=اَن-اَبائیستَن / ˣan-<abā>yistan) نیز نگاه‌کنید به دادِستانْ‌دینیک، پرسشِ سی و یکُم، بندِ چهارُم:

_دادِستان، الف۴ت‌د، ۲۳۰،۶): an-abāyistān ....

7.6 16. sws-yh(?).

_de MENASCE. TLD, 139): (ˣsustīh) devient relâchement ....می‌شود سستی.

_(م): V: ˣdēw-ēsnīh.

7.8 17. zynʾ dwšmnʾ ʾn-ʾpzʾl.

_(م): zēn <pad> dušmen-<spōzīh> an-abzār(?).

7.9 18. dwškʾ.

_de MENASCE. TLD, 139): (dušāk ?) est

mecontent(?). .... .ناراضی می‌شود.

_(م): dōš<ā>g .... .گراینده به.

137.11 19. ʾ-bnndk.

_sunj,III, pāz, ۱۸۱،۱۸): a-bandə.

_sunj,III, Eng, 185): is without servants.

137.12 20. bwlt-ʾr.

_de MENASCE. TLD, 139):(<a> burtār) sans fideles ....بی از پیروان.

137.13 21. ʾpyyʾ(?) ʾhwk-yh-ytʾ.

_de MENASCE. TLD, 139): (apē-āhōkīhīt) se trouve sans defaut......... ... .(بی‌عیب) می‌شود بی‌آهو.

_(م): V: ˣab<zār>, an-āhōgīhēd(?).

137.14 22. ʾpzʾl.

_de MENASCE. TLD, 139): ˣafzārīh).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

135. *abar xwāhišn ī xwarrah ud mōšišn*[1] *ī aziš, 'ēwēnagān pahlōm' ud 'nidom ēwēnag' ī aziš, az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (III,pah,۱۵۸); B (103.21);
۶۶پ (۱۰۹،۲); MD (137.15).

17 hād! az ēwēnagān ī xwāhišn ī xwarrah ud mōšišn[2] ī aziš, ēn-iz šāzdah:

1. ēk, ān ī pad xwāhišn 'frārōn tuxš', pad windišn[3] apās-dār, pad a-windišnīh hunsand <ud> a-bēš.

ud ēn ān ast ān ī 'pahlom ēwēnag' ī andar 'frārōn tuxšīh' abar xwarrah-xwāhišn.

21 *2.* ēk, ān ī pad xwāhišn 'frārōn tuxš' ud pad windišn spās-dār, pad a-windišnīh hunsand <ud> bēšōmand.

3. ēk, ān ī pad xwāhišn 'frārōn tuxš', ud pad windišn anaspās,[4] pad a-windišnīh hunsand <ud> a-bēš.

4 *4.* ēk, ān ī pad xwāhišn 'frārōn tuxš', ud pad windišn[5] anaspās,[6] ud pad a-windišnīh hunsand <ud>

bēšōmand.[7]

ēn sē ēwēnag āmēxtag ī andar 'frārōn tuxšāgīh' ī abar xwarrah-xwāhišnīh.

5. ēk, ān ī pad xwāhišn 'abārōn tuxš', ud pad windišn[8] anaspās,[9] ud pad a-windišnīh hunsand[10] <ud> bēšōmand.

ud ēn ast ān ī 'wattom ēwēnag' ī <andar>* 'abārōn tuxšāgīh' ī abar xwarrah-xwāhišn.

138.10 *6.* ēk, ān ī pad xwāhišn 'abārōn tuxš', ud pad windišn anaspās, ud pad a-windišnīh hunsand <ud> a-bēš.

7. ud ēk, ān ī pad xwāhišn 'abārōn tuxš' ud pad windišn spās-dār, pad a-windišnīh[11] hunsand <ud> bēšōmand.

138.13 *8.* ud ēk, ān ī pad xwāhišn 'abārōn tuxš', pad windišn[12] spās-dār, ud pad a-windišnīh[13] hunsand a-bēš.

ud ēn sē '<ēwēnag> āmēxtag' ast ī andar 'abārōn tuxšāgīh' abar xwarrah-xwāhišn.

any ēwēnag:

138.16 *9.* ud kē, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'frārōn mōš',[14] pad windišn spās-dār, ud pad <a-windišnīh>* hunsand[15] <ud> a-bēš.

ud ēn ast ān ī 'pahlom ēwēnag' <ī>* andar 'frārōn mōšīh[16], ī az xwarrah-xwāhišn.

10. ēk, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'frārōn mōš', ud pad

windišn spās-dār, pad a-windišnīh hunsand <ud> bēšōmand.

38.21 *11.* ēk, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'frārōn mōš' ud pad windišn anaspās, pad a-windišnīh hunsand <ud> a-bēš.

39.1 *12.* ud ēk, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'frārōn mōš' ud pad windišn anaspās, ud pad a-windišnīh hunsand ud bēšōmand.

ud ēn sē 'ēwēnag āmēxtag' ast ī andar _az xwarrah-xwāhišn_ 'frārōn mōš'

39.4 *13.* ud ēk, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'abārōn mōš', ud pad windišn anaspās, ud pad a-windišnīh hunsand <ud> bēšōmand.

ēn ast ān ī 'wattom ēwēnag' ī andar 'abārōn mōšīh' ī az xwarrah-xwāhišn.[17]

39.7 *14.* ud ēk, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'abārōn mōš' pad windišn[18] anaspās, ud pad a-windišnīh hunsand a-bēš.

15. ud ēk, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'abārōn mōšīh' ud pad windišn spās-dār, ud pad a-windišnih ī hunsand <ud> bēšōmand.

39.11 *16.* ēk, ān ī az xwarrah-xwāhišn 'abārōn mōš', ud pad windišn spās-dār, ud pad a-windišnīh hunsand <ud> a-bēš.

ud ēn sē 'ēwēnag āmēxtag' hēnd ī andar xwarrah-xwāhišn 'abārōn mōš'

یادداشت‌ها

137.15 1. mw š-šn'.
_B (103.21): mwš-šn'-y.

137.17 2. mw š-šn'.
_B (104.2): mwš-šn'-y.

137.19 3. d-šn'.
_sunj,III, pah, ۱۵۸,۵): windišn.

138.3 4. ᵓn-spᵓh.
_sunj,III, pah, ۱۵۸,۹): anaspās.

138.4 5. nd-šn'.
_sunj,III, pah, ۱۵۸,۱۱): windišn.

138.4 6. ᵓn-spᵓh.
_sunj,III, pah, ۱۵۸,۱۱): anaspās.

138.5 7. byš-ᵓwmnd [ᵓywk].
⟶ sunj,III, pah, ۱۵۸,۱۲).

138.7 8. nd-šn'.

138.7 9. ᵓn-spᵓh.

138.8 10. hwsnd.
_sunj,III, pah, ۱۵۸,۱۵): hunsand.

138.12 11. ᵓ[p̄]wnd-šn-yh.
_B (104.15): ᵓ-wnd-šn-yh.
_sunj,III, pah, ۱۵۸,۱۹): a-windišnīh.

138.14 12. d-šn'.

138.14 13. ᵓwnd-šn'yh.
_sunj,III, pah, ۱۵۹,۱): a-windišnīh.

138.17 14. m[w]wš.

.17 15. hwnsnd-[yh].

_sunj,III, pah, ١٥٩, ٢): hunsand.

_(م): ^{x}hunsand.

.19 16. mw š-yh.

_B (104.20): mwš-yh.

_sunj,III, pah, ١٥٩, ٥): mōšīh.

.6 17. ᵓ-pᵓd-šn'.

_B (105.7): hwᵓd-šn'.

.7 18. nd-šn'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

136. *abar ādānīg ud an-ādān, az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (IV,pah,١۶١); B (105.13);

۶۶ ت (١١٠،١٥); MD (139.14).

139.15 hād! wimand ī ādānīgīh: ī 'hastīh wizīngarīhā tuwān' ī abar kardan <ud> abāz-āhangīh ī az kardan.

ud wimand ī an-ādānīh: 'nēstīh ī wizīngarīhā tuwān' ī abar kardan ud abāz-āhangīh ī az kardan.

139.18 ud andar ēn wimand saxwan parwandišnīg ast ēwēnag čahār; ud paydāg az wizīr ī abar ēwēnagān: ān ī ādānīg ud ān-iz ī an-ādān.

1. ēk ēwēnag: ādānīg pad mēnōg ud ādānīg pad gētīg; u-š wizīr, mardōm ī ōsyār[1] ^{x}ud <an>-armēšt[2] pad hamāg hannāmān ī tan abzār.

2. <ēk ēwēnag: ādānīg pad mēnōg ud an-ādān pad gētīg; u-š wizīr, mardōm ī ōsyār, bē armēšt pad hamāg hannāmān ī tan abzār>[3]

139.22 ***3.*** ēk ān ī ēwēnag, an-ādān pad mēnōg ud ādānīg pad gētīg; u-š wizīr, agār ōš ^{x}ud drust pad hamāg hannāmān ī tan abzār.

ud ēn pad saxwan, nē pad wimand, če[4] an-ādān pad mēnōg 'agār ōš', ud, 'agār ōš' <pad> gētīg ādān nē[5] bawēd.

.4 **4.** ēk ēwēnag, an-ādān pad mēnōg ud an-ādān pad gētīg; u-š wizīr, agār ōš ī armēšt pad hamāg hannāmān ī tan abzār.[6]

——— یادداشت‌ها ———

.21 1. ᵓwšyyᵓl.

–sunj, IV, pāz, ۱۸۵، ۱۱-۱۲): hoṣiiār.

–sunj, IV, Eng, 189): intelligent .... باهوش.

–de MENASCE. TLD, 141): (hušyār) intelligent باهوش.

–(م): ōšyār.. .... میرا..

.21 2. ᵓlmyšt'.

–sunj, IV, pah, ۱۶۱, ۷): an-armēšt.

–sunj, IV, Eng, 189): sound.......... سالم و تندرست.

–de MENASCE. TLD, 141): (ˣdrust) sain...... تندرست.

–(م): <an>-armēšt.

.22 3. ⟶ sunj, III, ۶۱، ۸-۱۰.

.3 4. QDM(?).

⟶ sunj, IV, pah, ۱۶۱,۱۳): čē.

–sunj, IV, pāz, ۱۸۵، ۲۰): məman.

.3-4 5. LA [LA].

.6 6.

پس از این، ۱۲ واژه‌ی فزون‌نوشته هست، که بخشی از سرنامه‌ی کرده‌ی سپس‌تر (=کرده‌ی ۱۳۷) می‌باشد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

137. ***abar gētīgīhā, pad ham-nērōgīh[1] ī āgenēn winnard-ēstēd mēnōg <ud> gētīg, <ud> wišōbišn ī-šān az wiškinišn[2] ī zōr az hamīh, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (IV,pah,۱۶۲); B (106.5);

ت۶۶ (۱۱۱،۷); MD (140.8).

140.11 hād! andar gumēzagīh, 'gētīg ud mēnōg bahrān winnārišn[3] <ud> kārīgīh' pad ham-juxtīh <ud> paywastag-zōrīh ī ēk abāg did būd.

az ān, pōryōtkēš, pad ahlāyīh rad, hu-fraward ādūr bād ī zarduxšān, ī andar dēn pad frazānag ī tušt-mēnišn [V: pad ˣfrazānagīg ˣtušt-mēnišnīh], ōšmurišn ō ōy-ē ī yazdgird šāhān-šāh ī šāhpūhrān, pad-iz nigārag ī azēr paydāg nimūdan.

140.16 u-šān az wiškinišn ī zōr ēk az did wišōbišn ud agārīh paydāg.

čiyōn ēd ī mardōm, ī ast gēhān hangirdīgīh,[4] ī paydāg pad winnardagīh[5] ī gyān mayān gētīgīg ud

mēnōgīg ham-juxt šaš(?)[6] [V: ˣpanj].

).20 *1.* u-š ēk ham-juxt: 'gētīg tan' <ud> 'mēnōg ruwān'

2. ēk, 'gētīg xwāstag' <ud> 'mēnōg kirbag'.

3. ēk, 'gētīg āzarm' ud 'mēnōg frārōn tuxšāgīh'

4. ēk, 'gētīg pādixšāyīh' ud 'mēnōg dēn'

5. ēk, 'gētīg hu-dahišnīh' ud 'mēnōg dānāgīh'

1.1 ud pad hu-pādixšāyih, ruwān 'azarm arzānīg' ān ī 'frārōn tuxšag'; xwāstag <ud> kirbag pahlom, ud tan <ud> ruwān hu-bōy.

ud ham-juxtīhā ēk ō did pad ham-nērōgīh, druz winastīh(?)[7] [V: wisistīh] hēnd(?)[8] gyān(?).[8]

1.4 ud nizārih ī ēk, wizūrīh[9] ī ō ādūg(?)[10] sūstīh ī-šān.

kadāmagān-iz[11] a-ram(?)[11] ō didān, ud wiškinišn ī-šān az hamīh, wizend ō <kadāma>gān(?).[12]

<ham-nērōgīh ī mēnōg abāg gētīg:>*

ōh-iz,

-1.6 *1.* 'gētīg tan arzōmandīh' pad 'mēnōg ruwān ahlawīh'; ud 'mēnōg ruwān ahlawīh' pad 'gētīg tan abzārīh' bawēd.

2. 'gētīg xwāstag burzišn' pad 'mēnōg kirbag abāgīh'; 'mēnōg kirbag windišn' pad 'gētīg xwāstag' abērtar[13] bawēd.

3. ud 'gētīg āzarm arzānīgīh' pad 'mēnōg frārōn tuxšāgīh'; ud 'mēnōg frārōn tuxšāgīh waxšišn' az 'gētīg āzarm taftīgīh'.

141.12 *4.* ud 'gētīg pādixšāyīh winnārišn' pad 'mēnōg dēn fragān' [V: ˣfragānīh]; 'mēnōg dēn rawāgīh' pad 'gētīg pādixšāyīh paywast-awišīh' abērtar <bawēd>*.

5. ud 'gētīg hu-dahišnīh burzišn' pad 'mēnōg dānāgīh hamīh'; ud 'mēnōg dānāgīh kārīgīh' pad 'gētīg hu-dahišnīh' wēš.

<nizārīh ī mēnōg az gētīg:>*

141.16 *1.* ud az 'mēnōg ruwān druwandīh' 'gētīg tanāpuhlīh'; ud az 'gētīg tan margīh' 'mēnōg ruwān ēw-tāgīh[14] [V: ˣjudāgīh(?)].

2. az 'gētīg tuhīg xwāstagīh' 'mēnōg kirbag pādīrānīh[15]'; ud az 'mēnōg kirbag nizārīh' 'gētīg xwāstag an-arzānīg xwēšīh'

3. az 'gētīg zad-āzarmīh' 'mēnōg frārōn tuxšāgīh wiškinišn[16]'; <ud az 'mēnōg frārōn tuxšāgīh wiškinišn'>* 'gētīg āzarm a-xwēšīh'

4. ud az 'gētīg pādixšāyīh hanjaftagīh' 'mēnōg dēn pādīrān rawāgīh'; ud az 'mēnōg dēn winastagīh(?)[17]' 'gētīg pādixšāyīh[18] čandagīh(?) [V: ˣwisistagīh'].[18]

141.22 *5.* ud az 'gētīg hu-dahišnīh ānāftagīh' 'mēnōg dānāgīh abaydāg sūdīh'; ud az '<mēnōg> dānāgīh an-abāyišnīgīh[19]' 'gētīg hu-dahišnīh a-stāyišnīgīh.

ud ēn ast nigārag:

gētīgīg
hu dāšnīh
pādixšāyīh
āzarm
xwāstag
tan
gyān
ruwān
kirbag
frārōn - tuxšāgīh
dēn
dānāgīh
mēnōgīg

نگارەیِ آموزەیِ کتابِ سوم دینْ کرد، ۱۳۷ اُم.

یادداشت‌ها

140.8 1. hm ylwk-yh.

_de MENASCE. TLD, 142): ([pat] hamnērōkīh).

140.10 2. wškn-šn'.

_sunj, IV, pah, ۱۶۲,۲-۳): wiškinišn.

_sunj, IV, pāz, ۱۸۶،۶): naškūnašnə.

_de MENASCE. TLD, 142): (viškīh) SE DISSOCIENT .... تجزیه‌می‌شوند.

_(م): wiškinišn.

140.11 3. wynᵓ-šn'(?).

_B (106.7): wynᵓl-šn'.

_sunj, IV, pah, ۱۶۲, ۴): winnārišn.

140.18 4. hngylt-yk-yh.

_(م): hangirdīgīh.

140.18 5. ynlt-k-yh.

_sunj, IV, pah, ۱۶۲,۱۱): winnardagīh.

_sunj, IV, pāz, ۱۸۶،۱۸): vīnartakiia-i.

_suṇj, IV, Eng, 191): to be an improver.

_de MENASCE. TLD, 142): (ˣvēnartakīh) d'apres la disposition. .. .. برحسبِ آرایش.

140.19 6. šš"(?).

_de MENASCE. TLD, 142): les six (element).

_(م): ˣpanj.

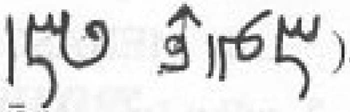
141.4 7. wšt-yh(?).

_sunj, IV, pah, ۱۶۲,۱۹): waštīh.

_sunj, IV, pāz, ۱۸۷،۸): vaštagī.

_de MENASCE. TLD, 143): sont défaites. هستند معیوب.

_(م): V: ˣwinastīh(?).

.4 8. ᵓwmnnd(?) gᵓn(?) / ().

_sunj, IV, pah, ۱۶۲,۱۹): gyān.

_sunj, IV, pāz, ۱۸۷،۹): gaiiō.

_(م): V: ˣkadāmagān(??).

.4 9. zwl-yh(?).

_sunj, IV, pāz, ۱۸۷،۹): zōriia.

_sunj, IV, Eng, 191): the strength.

_de MENASCE. TLD, 143): (ˣzōr) une seule puissance .... تنها یک قدرت.

_(م): <wi>zurīh(?).

.4 10. ᵓtk'.

_sunj, IV, pah, ۱۶۲,۲۰): ēk.

_sunj, IV, Eng, 191): any of the powers.

_de MENASCE. TLD, 143): ...(?).

_(م): V: ˣādug(?).

.5 11. ktᵓm gᵓn-c ᵓ-rm(?).

_(م): kadāmiyān-iz a-ram(?).

برایِ واژه و نگارشي نزدیک به این واژه‌یِ دینْ‌کرد، که ما آن را «کَدامَگان-ئیز / kadāmagān-iz خوانده‌ایم، نیز نگاه کنید به دادِستانْ‌دینیک، پرسشِ ۳۶اُم، بندِ ۱۰۶اُم. بنْ‌نوشتِ پهلوی، برابر است با: دستنویس ت د ۲ الف، برگْ‌نوشتِ ۲۷۱، خطِ چهارُم.

و نیز نگاه کنید به بسامدِ آن در کتاب‌هایِ پنجم و ششمِ دینْ‌کرد:

(DK V, 17,3 = MD 447.19); (DK V, 24,12 = MD 459.21-22); (DK V, 24,14 a = MD 461.13); (DK V, 24,21 = MD 465.2); (DK VI, A 15 = MD 475.4); (DK VI, A 67 = MD 484.18); (DK VI, A 225 = MD 521.13).

141.6 12. yᵓn(?).

_sunj, IV, pah, ۱۶۲,۲۱): gyān.

_(م): <kadāma>gān(?)............... بر هر یک، بر یک یک.

141.9 13. ᵓpl-tl(?).

_(م): ˣabērtar.

141.17 14. ᵓyw-tᵓk-yh.

_sunj, IV, pah, ۱۶۳,۱۲): ēw-tāgīh.

_sunj, IV, pāz, ۱۸۸،۴): aiiōtākiia.

_sunj, IV, Eng, 192): is separated from.

_(م): V: ˣjudāgīh(?).

141.18 15. pᵓt[ᵓ]glᵓn-yh.

_sunj, IV, pah, ۱۶۳,۱۳): pādīrānīh.

_de MENASCE. TLD, 143): (ˣpātērānīh) le retardement.................................. تأخیر.

141.20 16. škn'(?).

_sunj, IV, pāz،۱۸۸،۸): šəkūn.

_sunj, IV, Eng, 192): are broken up.

_de MENASCE. TLD, 143): (ˣviškanīh) rupture انفکاک.

_(م): V: ˣ<w>škn'-<šn>(?) / ˣwiškinišn(?).

141.21 17. wᵓstk-yh(?).

_sunj, IV, pāz, ۱۸۸،۱۱): an-astakī.

_sunj, IV, Eng, 193): becomes unstable.

_de MENASCE. TLD, 143): (vāstakīh ?) ...(?) ......

_(م): V: ˣwinastagīh(?).

.22 18. pᵓtwhšᵓy-yh-c(?) wstk-yh(?); V: pᵓtwhšᵓy-yh c n d -yt-k-yh.

_sunj, IV, pah, ١٦٣,١٩): pādixšāyīh nistagīh.

_sunj, IV, pāz, ١٨٨، ١١-١٢): pātōxšāiia. nəstakiia.

_sunj, IV, Eng, 193): becomes unstable rule (sovereignty).

_de MENASCE. TLD, 143): ... (nistakīh ?) de l'autorite ....(گیتیانه) ...از زورفرمایی

_(م): V: pādixšāyīh ˣcandīdagīh(?).

_(م): V: pādixšāyīh ˣcandagīh(?).

_(م): V: pādixšāyīh-iz wisi<s>tagīh.

2.1 19. ᵓn-ᵓd-šn-yh(?).

_sunj, IV, pah, ١٦٣,٢٠-٢١): a-xwāhišnīh.

_sunj, IV, pāz, ١٨٨، ١٤): a-xwuuāəšniia.

_de MENASCE. TLD, 143): (avāyišnīkīh ?)..........

_(م): an-<ab>āyišnīgīh(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیچازه‌یِ شماره‌یِ یک:

پاره‌ها و بخش‌هایِ زیرینْ‌بنیادِ
مینَوی و گیتیایی، در یگانه‌شوندگیِ اینْ‌جهانی
برابرِ آموزانِشِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۱۳۷ اُم:

بُنْ‌سازه‌هایِ گیتیاییِ آفرینش:	بُنْ‌سازه‌هایِ مینَویِ آفرینش.
۱-'gētīg tan'	۱-'mēnōg ruwān'
۲-'gētīg xwāstag'	۲ 'mēnōg kirbag'
۳-'gētīg āzarm'	۳-'mēnōg frārōn tuxšāgīh'
۴-'gētīg pādixšāyīh'	۴-'mēnōg dēn'
۵-'gētīg hu-dahišnīh'	۵-'mēnōg dānāgīh'

بُنْ‌سازه‌هایِ زیرینْ‌بنیادِ جهانِ مادی که در آنْ پاره‌ها و بخش‌هایِ مینَوی و گیتیایی یگانَسته شده‌اند، برابرِ نگرگاهِ نویسنده‌یِ این روایت (=۱۳۷)، همان‌هایی اند که در این پیچازه (=ش ۱) برشمرده‌شده‌اند. پیچازه‌یِ سپس‌تر (=ش ۲)، کنش و اندرکنشِ افزاینده‌یِ این پاره‌ها را نشان‌می‌دهد، اگر و تنها اگر «پارسایی» در جهان درگسترد و سربه‌افزایندگی گذارد. برایِ پژوهشِ پی‌آمدهایِ افزایندگیِ پارسایی در جهان، نگاه‌کنید به پیچازه‌ی شماره‌یِ ۲.

پیچازه‌یِ شماره‌یِ دو:

کنش و اندرکنشِ دوسویه‌یِ پاره‌ها و بخش‌هایِ
جهانِ پارسایِ مینوی و گیتیایی با یکدیگر،
اگر پارسایی اندر جهان درگسترد؛
برابرِ آموزانِشِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۱۳۷اُم:

کنشِ ماده در مینو:	⇔	اندرکنشِ مینو در ماده:

tan arzōmandīh'	⇒	mēnōg ruwān ahlawīh'
ōg ruwān ahlawīh'	⇒	'gētīg tan abzārīh'
xwāstag burzišn'	⇒	'mēnōg kirbag abāgīh'
ōg kirbag windišn'	⇒	'gētīg xwāstag abērtar'
āzarm arzānīgīh'	⇒	'mēnōg frārōn tuxšāgīh'
ōg frārōn tuxšāgīh waxšišn'	⇒	'gētīg āzarm taftīgīh'
pādixšāyīh winnārišn'	⇒	'mēnōg dēn fragān
ōg dēn rawāgīh'	⇒	'gētīg pādixšāyīh paywast-awišīh'
hu-dahišnīh burzišn'	⇒	'mēnōg dānāgīh hamīh'
ōg dānāgīh kārīgīh'	⇒	'gētīg hu-dahišnīh' wēš.

اما اگر نه خداخوییی، که، تبه‌خویی و دیوی به پیروزی رسد، کنش و اندرکنشِ آن
جهانِ مادی چگونه خواهد بود؟
برایِ پاسخِ این پرسش، نگاه‌کنید به پیچازه‌یِ سپس‌تر (=ش ۳).

پیچازه‌یِ شماره‌یِ سه:

نزاری و جدانستیِ نیروهایِ مینوی و گیتیایی
اگر تبه‌خویی در جهان درگسترد؛
برابرِ آموزانِشِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌یِ ۱۳۷اُم:

نزاریِ نیروهایِ گیتیایی:	⇔	نزاریِ نیروهایِ مینوی:

'gētīg tanāpuhlīh'	⇒	'mēnōg ruwān druwandīh'
'mēnōg ruwān ēw-tāgīh'	⇒	'gētīg tan margīh'
'gētīg tuhīg xwāstagīh'	⇒	mēnōg kirbag pādirānīh'
'mēnōg kirbag nizārīh'	⇒	'gētīg xwāstagīh an-arzānīg xwē[š]
'gētīg zad-āzarmīh'	⇒	'mēnōg frārōn tuxšāgīh 'wiškini[šn]
'mēnōgfrārōntuxšāgīh 'wiškinišn'	⇒	gētīg āzarm a-xwēšīh'
'gētīg pādixšāyīh hanjaftagīh'	⇒	'mēnōg dēn pādirān rawāgīh'
'mēnōg dēn winastagīh(?)'	⇒	'gētīg pādixšāyīh 'wisistagīh'
'gētīg hu-dahišnīh ānāftagīh'	⇒	'mēnōg dānāgīh abaydāg sūdīh'
'mēnōg dānāgīh an-abāyišnīgīh'	⇒	gētīg hu-dahišnīh a-stāyišnīgīh.

پیچازه‌ي شماره‌ي دو:

کنش و اندرکنشِ دوسویه‌ي پاره‌ها و بخش‌هاي
جهانِ پارساي مينوی و گيتيايي با يکديگر،
اگر پارسايي اندر جهان درگسترد؛
برابرِ آموزانِشِ کتابِ سومِ دينْ‌کرد، کرده‌ي ۱۳۷اُم:

کنشِ ماده در مینو:	⇔	اندرکنشِ مینو در ماده:

1. 'gētīg tan arzōmandīh'	⇒	mēnōg ruwān ahlawīh'
1. 'mēnōg ruwān ahlawīh'	⇒	'gētīg tan abzārīh'
2. 'gētīg xwāstag burzišn'	⇒	'mēnōg kirbag abāgīh'
2. 'mēnōg kirbag windišn'	⇒	'gētīg xwāstag abērtar'
3. 'gētīg āzarm arzānīgīh'	⇒	'mēnōg frārōn tuxšāgīh'
3. 'mēnōg frārōn tuxšāgīh waxšišn'	⇒	'gētīg āzarm taftīgīh'
4. 'gētīg pādixšāyīh winnārišn'	⇒	'mēnōg dēn fragān
4. 'mēnōg dēn rawāgīh'	⇒	'gētīg pādixšāyīh paywast-awišīh'
5. 'gētīg hu-dahišnīh burzišn'	⇒	'mēnōg dānāgīh hamīh'
5. 'mēnōg dānāgīh kārīgīh'	⇒	'gētīg hu-dahišnīh' wēš.

اما اگر نه خداخویی، که، تبه‌خویی و دیوی به پیروزی رسد، کنش و اندرکنشِ آن در جهانِ مادی چگونه خواهد بود؟
برايِ پاسخِ این پرسش، نگاه‌کنید به پیچازه‌يِ سپس‌تر (=ش ۳).

پیچازه‌يِ شماره‌يِ سه:

ی و جدانَستیِ نیروهايِ مینَوی و گیتیایی
اگر تبه‌خویی در جهان درگسترد،
وزانِشِ کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌يِ ۱۳۷اُم:

نزاريِ نیروهايِ گیتیایی:	⇔	ِ مینَوی:

'gētīg tanāpuhlīh'	⇒	'mēnōg ruw
'mēnōg ruwān ēw-tāgīh'	⇒	'gētīg tan m
'gētīg tuhīg xwāstagīh'	⇒	mēnōg kirba
'mēnōg kirbag nizārīh'	⇒	'gētīg xwāsta
'gētīg zad-āzarmīh'	⇒	'mēnōg frār
'mēnōgfrārōntuxšāgīh 'wiškinišn'	⇒	gētīg āzarm
'gētīg pādixšāyīh hanjaftagīh'	⇒	'mēnōg dēn
'mēnōg dēn winastagīh(?)'	⇒	'gētīg pādixš
'gētīg hu-dahišnīh ānāftagīh'	⇒	'mēnōg dāna
'mēnōg dānāgīh an-abāyišnīgīh'	⇒	gētīg hu-dah

138. abar <ud> wadīh tōhmag, wimand, ud hamāg kirbag <ud> wisp bazag awiš paywand gētīgīg bun, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (IV,pah,۱۶۴); B (108.1);
۶۶ت (۱۱۳،۱۱); MD (142.3).

2.5 hād! tōhmag ī har wehīh, ān ī pēš <ud> wehīhtar(?) [V: ˣwehtar] az <har> wehīh, hu-kām spenāg-mēnōg:[1] dādār-ohrmazd.

ud wimand <ī>* wehīh: ān ī xwadīh[2] sūd ī amaragān tan, kadār-iz-ē 'gētīg kunišnīg' 'mēnōg <.....>*'; abar-rasišnīg u-š zyān az bē xwad.

2.9 ud tōhmag ī har wadīh, ān ī pēš ud wattar az har wadīh, duš-kām gannāg-mēnōg: murnjēnīdār ahreman.

ud wimand <ī>* wadīh: ān ī xwadīhā zyān ī amaragān tan, kadār-iz-ē gētīg ud mēnōg <kunišnīg>*; abar-rasišnīg u-š sūd az bē xwad.

2.12 ud hamāg kirbag <ī>* awiš paywand, 'gētīgīg[3] bun' pad xrad: frārōnēnēd[4] tuwān-tuxšāgīhā,[5] <ud> hu-kunišn awiš ayāft kām.

har bazag <ī>* awiš paywand, 'gētīgīg bun' pad waran: abārōnēnēd[6] tuwān-tuxšāgīhā, duš-kunišn awiš ayāft kām.

2.16 ud az kēšdārān kē: «wadīh az 'yazd kām ud *framān' būd*» kēš ī-šān:[7] yazd wattar <az>* har wadīh,

<ud> xwēš dām zyān.

142.16 kē, «'*yazd kām' nēstīh*» kēš <ī-šān>*, čiyōn kām nēst, a-dānišn ī-š ōy kē pad yazd dārēd, stardīh ī abar yazd _kām nēstīh ī kēš <yazdīg>* aziš bē_ guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

142.6 1. spᵓk mynwk.
_sunj, IV, pah, ۱۶۴, ۵): spēnāg-mēnōg.

142.7 2. hwt[ᵓd]-yh.
_de MENASCE. TLD, 144): (xvatīh) ce qui est de soi
....آنچه به ذاتِ خود هست

142.13 3. gytyd PWN(?) bwn.
_(م): ˣgytyd<yk>* [PWN] bwn / ˣgētīgīg bun.

142.13 4. plᵓlwn' -yn-yt'.
_sunj, IV, pah, ۱۶۴,۱۲): frārōnēnēd.
_de MENASCE. TLD, 144): (frārōnēnīt) est mu vers le bien ....به‌حرکت‌درمی‌آید سوی نیکی

142.14 5. twbᵓn'-twhš-ᵓk-yhᵓ dwš.
_(م): twbᵓn'-twhš-ᵓk-yhᵓ [dwš](?).

142.15 6. ᵓpᵓlwn' -yn-yt'.
_B (108.11): ᵓpᵓlwn'-yn-ytn.
_sunj, IV, pah, ۱۶۵, ۲): abārōnēnēd.

142.17 7. ZK-š.
_(م): ZK-š<ᵓn> / ˣī-šān.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

139. abar naryōsang[1] ī mardōm tōhmag, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (IV,pah,١۶۵); B (108.17);
ت۶۶(١١۴،١); MD (143.5).

6 hād! 'mardōm tōhmag' andar gumēzagīh, ēn-iz sē ēwēnag: *1.* pahlom, *2.* ud mayānag, *3.* ud nidom.

ud ān ī pahlom abar ān ī mayānag ud nidom, <ud,> ān ī mayānag abar ān ī nidom frāz; ān ī nidom az ān ī pahlom <ud> mayānag abāz.[2]

9 u-šān naryōsang, pad āstawānīh ī abar 'hu duš dēn' abērtar bawēd.

ōwōn kū, pad āstawānīh ī abar weh-dēn, amaragānīhā 'nidom tōhmagān' pad čiyōnīh ō 'mayānag tōhmagān čiyōnīh': zōišig {zōišī} ō zandīk, ud, 'mayānag tōhmagān'[3] pad čiyōnīh ō 'pahlom tōhmagān čiyōnīh' frāzīhēnd: γandīg ō waydangīg {vaēčanī}.

15 ud 'pahlom tōhmagān' yazdān[4] mānāg ī āwām bawēnd, waydangīg xwad.

ud pad ān ī abar ag-dēn amaragānīhā, 'pahlom tōhmagān' pad čiyōnīh ō <'mayānag tōhmagān čiyōnīh', waydangīg ō γandīg, ud, 'mayānag tōhmagān'

pad-čiyōnīh ō>* 'nidom tōhmagān čiyōnīh' abāzīhēnd: γandīg ō zōišīg.

143.18 ud 'nidom tōhmagān' dēw <ud> druz mānāg ī āwām bawēnd, zōišīg xwad.

—— یادداشت‌ها ——

143.5 1. nylwkk' sng.
_sunj, IV, pāz, ١٩٠،٥): nīrūə. dīnī.
_sunj, IV, Eng, 196): the powre of religion.
_de MENASCE. TLD, 144): La direction de la force.
....اداره‌ی نیرو.
_(م): naryōsng...........................ایزدِ تخمه‌های نیکو.
_ Λ→ Yas, Pah, 17.11): ... xwadāy ī nāf, naryōsang yazd yazam.

143.9 2. prᵓc(?).
_sunj, IV, pah, ١۶۵،١٣): prᵓc / frāz.
_de MENASCE. TLD, 144): (frāc)....................
_(م): ˣabāz.

143.13 3. kwhm-k-ᵓn.
_sunj, IV, pah, ١۶۵،١٧): tōhmagān.

143.15 4. yzdyn.
_sunj, IV, pah, ١۶۵،١٨): yazdān.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

140. abar hamīh <ud> judāgīh, az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۱۶۶); B (109.7);
۶۶ت (۱۱۴،۱۱); MD (143.20).

1 hād! hamīh ud judāgīh ēwēnagān was:

1. u-š ēk, andar mardōmān, hamīh ī abāg ērān, pad 'ērīg xēm', <ud> judāgīh az anērān pad 'anērīg xēm'.

2. ud ēk, andar ērān, hamīh ī abāg hu-dēnān, pad 'hu-dēnīg dād', <ud,> judāgīh az ag-dēnān pad 'ag-dēnīg dād'

3. ud ēk, andar hu-dēnān, hamīh ī abāg wehān pad dāšn ˣud ēzišn-iz, <ud,> judāgīh[1] az wattarān pad a-dāšnīh ˣud an-ēzišnīgīh-iz.

4. ēk, sar ī ēn har sē, <ī>* ast: hamīh ī abāg yazdān, pad ēzišn ˣud dāšn-iz, <ud,> judāgīh ī az dēwān pad an-ēzišnīh ˣud a-dāšnīh-iz.

——— یادداشت‌ها ———

144.3 1. ywdt-ʾk.
_sunj, IV, pah, ۱۶۶،۹): judāgīh.
_sunj, IV, pāz, ۱۹۱،۱۴): jauuitākī.
_sunj, IV, Eng, 197): separation.
_Molé, CMC,67): yuttāk.
_de MENASCE. TLD, 145): (ˣyudtākīh) separation…
جدایی…… …… …… …… ……

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ ماریان موله نیز، این روایت را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است؛
نگاه کنید به:

_ Molé, CMC, P 67-68.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

140. abar hamīh <ud> judāgīh,
az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۱۶۶); B (109.7);
ت ۶۶ (۱۱۲،۱۲); MD (143.20).

1 hād! hamīh ud judāgīh ēwēnagān was:

1. u-š ēk, andar mardōmān, hamīh ī abāg ērān, pad 'ērīg xēm', <ud> judāgīh az anērān pad 'anērīg xēm'.

2. ud ēk, andar ērān, hamīh ī abāg hu-dēnān, pad 'hu-dēnīg dād' <ud,> judāgīh az ag-dēnān pad 'ag-dēnīg dād'

3. ud ēk, andar hu-dēnān, hamīh ī abāg wehān pad dāšn ˣud ēzišn-iz, <ud,> judāgīh[1] az wattarān pad a-dāšnīh ˣud an-ēzišnīgīh-iz.

4. ēk, sar ī ēn har sē, <ī>* ast: hamīh ī abāg yazdān, pad ēzišn ˣud dāšn-iz, <ud,> judāgīh ī az dēwān pad an-ēzišnīh ˣud a-dāšnīh-iz.

—— یادداشت‌ها ——

144.3 1. ywdt-ᵓk.
_sunj, IV, pah, ۱۶۶,۹): judāgīh.
_sunj, IV, pāz, ۱۹۱،۱۴): jauuitākī.
_sunj, IV, Eng, 197): separation.
_Molé, CMC,67): yuttāk.
_de MENASCE. TLD, 145): (ˣyudtākīh) separation…
جدایی. ………… …. ………. …. ……………….

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_ ماریان موله نیز این روایت را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است،
نگاه‌کنید به:

_ Molé, CMC, P 67-68.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

CHAPTER 140

_141._ ***abar dō <ī>* azēr***
xrad 'hunarān pahlom',
ud dō ī azēr waran
'āhōgān wattom,[1]***'***
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (IV,pah,۱۶۶); B (109.14);
ت۶۶ (۱۱۴،۱۹); MD (144.7).

9 hād! az dēn nigēz, dō azēr xrad, hunarān pahlom: rādīh ud āštīh; ud xwadīh ī-šān har ēk pad ān ī did drustīhēd: rādīh, pad āštīh ī abāg 'ahlaw kas' pad-passazag dahišnīh ī awiš, ud āštīh, pad-dōstīh rādēnīdan ī ō weh, kē abāg āštīh(?)[2] <arzānīg>* bawēd.

13 ud dō azēr waran, āhōgān wattom: penīh ud an-āštīh; ud ēn-iz xwadīh ī-šān har ēk pēnēnišn(?)[3] ī az ān ī did bawēd: penīh pad an-āštīh ī abāg ahlaw pad-tuwān a-dahišnīh ī ān ī aziš zāyēd[4] ud an-āštīh, ī pad pēnīh <pēnēnīdan>* ī abar āštīh [x]ud dāšnīh ī ō ōy ī 'āštīh arzānīg' weh[5] <bawēd>*.

——— یادداشت‌ها ———

8 1. wt-tm.
_sunj, IV, pah, ۱۶۶,۱۴): wattom.

13 2. whšt'(?); V: [w][ɔ]št(?).
_sunj, IV, pah, ۱۶۷,۲): wahišt.

_sunj, IV, Eng, 197): is love.
_de MENASCE. TLD, 146): Paradis ....بهشت.
_(م): V: [x]āštīh(?).

144.15 3. PWN(?) wyn[ɔ]l-šn'(?) y; V: pnn nyn[ɔ]l-šn'(?) y.
_sunj, IV, pah, ۱۶۷,۴): pad winnārišn.
_sunj, IV, pāz, ۱۹۲،۱۴): pauuan, vīnārašna.
_sunj, IV, Eng, 198): belong to the Devs.
_de MENASCE. TLD, 146): (vēnārišn) organisé...... ....سامان‌یافته.
_(م): [x]pēnēnišn(?) ī.

ـــ دو واژه‌ای که در نوشتارِ پهلوی با نگارِشِ « / پَدْ-وِنّاریشْنْ / pad winnārišn» نوشته‌آمده‌است، به گمانِ ما، و به پیروی از فراروندِ سخن در عبارتِ یکُمِ این روایت، بسا که نگارِشِ درهم ریخته‌ای برای واژه‌ی «پِنیدَن / pēnēnīdan» یا «پِنیشْنْ / pēnēnišn»، باشد: بُنْ کنشِ ساخته (=مصدرِ جعلی) از پِن (=pēn / زفتی).

به هر روی، ترجمه‌ی خود را برابرِ آنچه که آن را درست‌تر انگاشته دنبال کرده‌ایم.

144.17 4. z[ɔ]-yt'.
_sunj, IV, pah, ۱۶۷,۶): zāyēd.
_sunj, IV, pāz, ۱۹۲،۱۷): zāitə.
_sunj, IV, Eng, 198): is set off.
_(م): zāyēd (zastan از بُنْ کُنِش).

144.18 5.

پس از این، سه واژه‌ی فزون‌نوشته هست، که سرنامه‌ی کرده‌ی سپس‌تر می‌باشد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

sunj (IV,pah,١٢٧); B (110.2);

٢٩٩ـب(١١۵..); MD (144.20).

142. *abar rōšnīh <ud> tārīkīh,*
az n i g ē z ī w e h - d ē n.

hād! rōšnīh <ud> tārīkīh _jōmā ʿgarmīh ud sardīh ud xwēdīh ud huškīh[1] stī' ud abārīg ī-šān jud-zāhagīh_ nāmčištīg(?)[2] [V: ˣčēgām-iz-ē(?)] azišīg čiyōnīh hēnd ī ʿrōšn ud tār ud garm ud sard ud xwēd ud hušk stī:[3] ʿrōšnīh <ī>* rōšn, tārīkīh ī tār, ud garmīh <ī>* garm, ud xwēdīh ī xwēd, ud sardīh <ī>* sard, ud huškīh ī hušk ˣstī'

ud dō ī ʿagenēn hambadīg čihrīg ī ʿek stī[4], [V: ˣgētīg(?)] būd(an) nē-šāyēd.

bē, was jud-ēwēnag _ī nē hambadīg_ ī ēk gētīg(?) [V: ˣstī] būd(an) šāyēd.

čiyōn: garmīh <ud> rošnīh ud xwēdīh <ī>* stī rōšn [V: ˣrōšn ˣstī]; <ud> hammis hu-bōyīh ud pākīh <ud> hu-čihrīh[5] ud abārīg hu-zāhagīh ud hu-naftagīh.[6]

ud tārīkīh sardīh huškīh ī ʿtār ˣstī' <ud> hammis

duš-gandīh rēmanīh bazag-ēwēnīh ud abārīg duš-zāhagīh ud[7] duš-naftagīh.

ud ham-badīg dō: ***1.*** ēk čihrīg; ***2.*** ēk abar-rasišnīg; abāg was nērōgān ī ʿjud bun' <ud> nē ham-badīg pad ēk stī [V: ˣgētīg], kušišnīg ud bandišnīg ud wišāyišnīg[8] andar mardōm ud abārīg ʿgētīgīg stī,[9] andar gumēzišn ōwōn wēnīhēd.

145.12 čiyōn paydāg, ʿčē ēk ēwēnag ʿhuzārag drangīg pattudan' ī-šān andar ʿkardag ēk[10] [V: ˣēw] tan' ham parwandīh.

ān ī hu-fraward ādūr farrbay ī frarrox-zādān ī hu-dēnān pēšōbāy būd az pōryōtkēšān[11] ʿdēn kardag gōwišn' andar ***«dar ī hammōg»***,[12] ī az ***«ēwēn nāmag»*** nibištan, ō-iz ēn mādayān burd <ud> payrāst-ēstēd:

ān ī ast az kēšdārān ʿabar tārīkīh saxwan' kū: ***«nēstīh ī rōšnīh ast»***.[13]

<passox:>*

145.18 ān tārīkīh, nē nēstīh ī rōšnīh; bē ānōh kū rōšnīh ī abrōz [V: abar-ōz], tārīkīh ānāftag; čiyōn ānōh kū tārīkīh <wi>zāy(?),[14] rōšnīh nē windišnīg.

čiš nē nēstīh ī har dō sarōamdīhā; bē hastīh-iz ī har dō; paydāg.

145.22 ōh-iz az rāyēnišn ī hambadīgān ast ēn-iz kē dō, pad ēk gyāg nē widišnīg; bē, bāstān ēk az did spōzišnīg ud ānābišnīg; ud az ēk ˣnē[15] wišāyišnīg ud ō ēk bandišnīg;

čiyōn, garmīh <ō>* sardīh ud xwēdīh ˣō(?) huškīh.[16]

4 nē _ēd rāy ka ēk az did spōzišnīg ud ānābišnīg_ guftan sazēd (=nē.....sazēd) kū: „sardīh nēstīh ī garmīh, ud garmīh nēstīh ī sardīh,[17] ud xwēdīh nēstīh ī huškīh, ud huških [ī](?) nēstīh ī xwēdīh[18]„; kē rāy ēč nē azišān pas(?) windišn-iz <ud> kār ī paydāg nē hē.

8 ud čiyōn xīrān ī gēhān hamāg ʿhambadīg spōzišnīh-andar' ud pas, abar hamāg, nēstīh guftan sazē; ēn-iz ēdōn kū ān ī nēst, nē fradom windīhēd ud wimandīhēd[19] [V: windīhīdan wimandīhīdan].

rōšnīh <ud> tārīkīh har dō abāg windišnīgīh wimandēnīdag-iz hēnd.

1 pad ān ī tārīkīh, ka az rōšnīh nē ānāftan windišnīg; ud ēdōn-iz, sardīh ka az garmīh nē ānāftag; ud abārīg ī hambadīg <čiyōn>* hēnd.

ud wimand ī rošnīh: „wišādār wēnāgīh[20]„; wimand ī tārīkīh „bastār ī wēnāgīh„.

ōh-iz, kār ī ān ī nēstīh guftan zēfān; nē-iz ān ī nēst wimandēnīdan[21] šāyed (=nē...šāyed).

6 ud agar tārīkīh nēst, ēn-iz hōy ī awēšān abar dašn, kū „tārīkīh nēstīh ī <rōšnīh>* ast(?)„ zēfān; čē ēwāz ēn dārēd kū nām-ē ī ān <ī>* nēst kardan kāmēnd; ud nē-iz _ān ī nēst nāmēnīdan[22]_ sazēd.

ud dēn māzdesn: ***„rōšnīh ud tārīkīh har dō hast [V: ēdōn] windišnīg, ud wimandōmand ud jud-bun„*** āgāhēnēd.

یادداشت‌ها

144.22 1. hwšk'.
_sunj, IV, pah, ۱۶۷,۱): huškīh.
_sunj, IV, pāz, ۱۹۳،۴): xwuškiia-i.
_de MENASCE. TLD, 146): (ˣhuškīh) la secheresse..
....خشکی.

144.22 2. ᵓmcᵓmk'(?).
_sunj, IV, pāz, ۱۹۳،۵): hamčīm-i.
_de MENASCE. TLD, 146): (hamcimīk ?) sont semblablement(?)... ....هستند ظاهراً.
_(م): V: ˣnāmčištig(?).

145.2 3. styy.
_(م): ˣstī.

145.3 4. styy.
_(م): stī.

145.6 5. hw-cyhl-k-yh.
_sunj,IV, pah, ۱۶۷,۱۷): hu-čihrīh.

145.6 6. hw-nft-g-yh.
_sunj, IV, pah, ۱۶۷,۱۷): hu-pattūgīh.
_sunj, IV, pāz, ۱۹۳،۱۶): hūpatəgiia.
_sunj,IV, Eng, 199): are possessed of good sway.
_de MENASCE. TLD, 146): (hunaftagīh humectation ?) ....نمدارکردن‌ها.
_(م): hu-naftagīh............. هر آن نژادِ نیک، هر آن تخمه‌ی نیک.
در گزارشِ پهلویِ وندیداد، فرگردِ سیزدهُم، بندِ سوم، با مـاده‌یِ «نَفتیگ / » و «نَفت / » به معنیِ ناف و تخمه، روبه‌رومی‌شویم.

و نیز نگاه کنید به دو عبارت از کتاب‌هایِ هفتُم و نهمِ دینْ کرد:

_⟶ DK VII, ch VIII, sen 14 = MD (660.3-4): duš-zahag ī duš-naft ī ahlmōγ.

_⟶ DK IX, ch XXV = MD (823.7): hu-zahagīh ud hu^x-naftagīh ud mēnōg hu-widaragīh ....

8 7. W [dwš hcš W].

_(م): W [dwš hcš W].

11 8. wš-šn-yk(?).

_de MENASCE. TLD, 147): (višišnīk) se desagregeant

....گسسته‌می شود.

_(م): ^{x}wišāyišnīg(?).

11 9. gytyd-yk styy.

_de MENASCE. TLD, 147): êtres individuels (^{x}stī) du gētī.....................................موجوداتِ تکمندِ (=مُفرد) گیتی.

_(م): ^{x}gētīgīg ^{x}stī.

13 10. krt-k' ʾywk' tn'.

_de MENASCE. TLD, 147): (un meme petit (kōtak) corps...یک تنِ کوچک.

_(م): kardag ēk tan; V: kardag ^{x}ēw tan.

5 11. pwlyw-kyš-ʾn'.

_sunj, IV, pah, ۱۶۸,۶): pōryōtkēšān.

5 12. BBA y hmwk'.

_sunj, IV, pah, ۱۶۸,۶-۷): dar ī hammōg.

8 13.

برایِ پی‌گیریِ این بحثِ فرزانشی، نگاه کنید به بخشِ ترجمه، کردهِٔ صد و چهل و دوم، یادداشتِ شمارهِٔ پنج.

145.20 14. zʾy(?).

_sunj, IV, pāz, ۱۹۴،۱۲): zəhab.

_sunj, IV, Eng, 200): shines (prevail).

_de MENASCE. TLD, 147): (^{x}vizāy ?) devaste.

..............................ویران‌می‌سازد.

برایِ پژوهشِ گونه‌هایِ دستوریِ این کنشواژهِٔ پهلوی (=ویزای / wizāy) نگاه‌کنید به دادِستانْ‌دینیک، پرسشِ سی و ششُم، بندِ چهل و شش:

_دادِستان، ت‌د۴الف، ۲۵۳،۱۱): ... pēš-kēnīh ud pēš-wizāyīh.

با همهٔ این‌ها، نگاه کنید به عبارتی از بُنْدَهِش:

_بندهش، ت د ۲، ۱۹۵، ۸-۱۰): handāzag hāmīn zamistān, tārīkīh ud rōšnīh; čē ānōh kū rōšnīh, tārīkīh wirrēzēd ().

_همان، ۲۵۳،۷): ..... wizārd wizāy ud an-abāyišnīg ...

146.2 15. rʾd(?); V: LA[d].

_sunj, IV, pah, ۱۶۸,۱۵): nē.

_de MENASCE. TLD, 147): (nē).

146.3 16.

برایِ پی‌گیریِ این بحثِ ارسطویی، نگاه کنید به: ارسطو، رسالهِٔ «کُوْنُ و فساد / شَوَند و پادْشَوَند».

146.5 17. slyt-yh.

_sunj, IV, pah, ۱۶۸,۱۸): sardīh.

146.6 18. hwyyt-yh.

_sunj, IV, pah, ۱۶۸,۱۹): xwēdīh.

_sunj, IV, pāz, ۱۹۴،۲۴): xwauuitiia.

146.10 19. ymnd-yh-ytn.

_de MENASCE. TLD, 147): (vimandēnītak).

20. w yn-ᵓk-yh.

_sunj, IV, pah,١٦٩,٢): wēnāgīh.

21. wymd-yn-ytnʹ.

_sunj, IV, pah, ١٦٩,٥): wimandēnīdan.

22. n ᵓm-yn-yytn.

_sunj, IV, pah, ١٦٩,٨): nāmēnīdan.

_sunj, IV, pāz, ١٩٥،١٨): nāmīnītan.

_de MENASCE. TLD, 147 148): (nāmēnītan).

_(م): V: ˣnāmēnād(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

143. ***abar 'paymān ī hamāg mardōm kunišn' hangirdīgīh' az 'bun-dahišn ēbgatīgīh' tā 'ēbgatīgīh frazām', az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (IV,pah,١٦٩); B (111.18);
٦٦ ت (١١٧،٣); MD (147.1).

147.4 hād! hangirdīg paymān ī 'hamāg mardōm kunišn' az 'bun-dahišn ēbgatīgīh' tā ēbgatīgīh ī frazām, az dēn nigēz, ēk, kē pad 'dēn ēwāz:[1] ruwān āfrāhīgtarīh[2] ‹yazdānēnīdan,[3] gōwēd; ī-š dādestān awištāb-spōzīh: ahlāyīh zēn.

147.7 ān ī <pad>* bun-dahišn ēbgatōmand[4] dahīgān' kunišn pahlomīh ī 'gayōmart fradom gōwišn' <bud,> az ēn ēk hangirdīgīh ī a-pargud ast har ˣfarārōn mēnišn[5] gōwišn kunišn ī mardōm' <az bun-dahišn, ud,>* mēnīdan guftan kardan tā nūn, <ud,> mēnēnd gōwēnd kunēnd az nūn tā frašagird.

147.11 pad hangirdīgīh u-š ōšmūrišnān, mēnīdārīh guftārīh kardārīh warzīdārīh ī hambāstag mardōm, škihēd ān ī 'druz spāh'; ud wānīhēd ēbgat az dāmān; ud dahīhēd frašagird pad kāmag [V: pad-kāmag] andar axwān;[6] bawēd gēhān <ud> dāmān <az>* ēbgat abē-awištāb,[7] bawēnd hamāg ī weh-dahišn jāwēdān

amarg <ud> an-ōšyār(?)[8] [V: ˣa-winastār].

—————— یادداشت‌ها ——————

1. ᵓywc'(?).
 _sunj,IV, pah, ۱۶۹,۱۵): ēwāz.
 _Molé, CMC,506): ēvāč.
 _de MENASCE. TLD, 148): (ˣēvāc) seul mot. تنها، کلمه.

2. ᵓplᵓs-yk tl-yh.
 _B (111.21): ᵓplᵓs-yk-tl-yh.
 _sunj,IV, pah, ۱۶۹,۱۵): āfrāhīgtarīh.
 _sunj,IV, pāz, ۱۹۶،۷): awrāsītariia.
 _sunj,IV, Eng, 203): the best way for.
 _Molé, CMC,506): afrakiktarīh.
 _de MENASCE. TLD, 148): plus haut………… بلندتر.

3. yzdyn-yn-ytn'(?).
 _sunj,IV, Eng, 203): for attaining superior.
 _Molé, CMC,506): *jahēnēnītan.
 _de MENASCE. TLD, 148): (ˣjahēnītan) élever.
 ……………………………… فرازبخشیدن، ترفیع.
 _(م): ˣyazdānēnīdan ……………… یزدانی‌شدن، به یزدان‌رسیدن.
 ……………………… به یزدان مانند شدن، هر چه بیش‌تر خدایی شدن.

4. ᵓybgt' ᵓwmnnd.
 _B (112.2): ᵓybgt'ᵓwmnd.
 _sunj,IV, Eng, 203): doing the work pertaining to the Blemish-giver.
 _Molé, CMC,506): ēβgatōmand.

 _de MENASCE. TLD, 148): soumises à l'Assaut ….
 ……………………………… تسلیم شده در برابر یورش.

147.10 5. myn-ytn.
 _sunj,IV, pah, ۱۶۹,۱۹): mēnišn.
 _sunj,IV, pāz, ۱۹۶،۱۲): mīnšnə.

147.14 6. ᵓhw-ᵓn.
 _sunj,IV, pāz, ۱۹۶،۱۹): axwuuąn.
 _Molé, CMC,506): axvān.

147.15 7. ᵓpyy w ᵓwyšt-ᵓp'.
 _sunj,IV, pah, ۱۷۰,۴): abē awištāb.
 _sunj,IV, pāz, ۱۹۶،۲۰): awī-huštāwə.

147.16 8. ᵓn-hštᵓl(?).
 _B (112.9): ᵓn-hštl(?).
 _Molé, CMC,506): anāstār.
 _de MENASCE. TLD, 148): (ˣanāstār) sans peche.
 ……………… بی‌گناه.
 _(م): ˣan-ōšyār ……………………… نامیرا.
 _(م): V: ˣa-winastār(?)……………………… تباهی‌ناپذیر.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_ماریان موله نیز این روایت را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_Molé, CMC, P 506.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

144. *abar hu-dānāgīh ud d u š - d ā n ā g ī h. az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (IV,pah,۱۷۰); B (112.9);
ت۶۶(۱۱۷،۱۵); MD (147.17).

hād! huīh[1] ud dušīh ī pad dānāgīh az kār bawēd. ān ī ka kār frārōn, hu-dānāg, pad huīh [V: pad-huīh], burd ī dānišn ō kār rāy, pad ēk brahmīh [V: ˣbrahmag] ēstēd, ī-š paymān.

ud ka kār abārōn, duš-dānāg, pad abārōnīh, burd ī dānišn ō kār rāy, ud dō ēwēnag bawēd:

1. frēh-būdīg, hu-dānāgīh brādarōd; čiyōn nihān-gadagīh,[2] pad dādestānōmandīh nām, duzīhā kašīdan 'kasān xwāstag' ō xwad;

2. abē-būdīg, hu-dānāgīh hamēstār; čiyōn: pad āškārag-gadagīh, <pad>* rāh-dārīh, appurd ī 'kasān xwāstag'.

——— یادداشت‌ها ———

1. hw-yh.
 _de MENASCE. TLD, 148): (ˣhuīh) La bonté.

2. nyhʾn-gdg.
 _sunj,IV, pah, ۱۷۰،۱۲): nihān-gadag.
 _sunj,IV, pāz, ۱۹۷،۱۰): nǝhạnāgī.
 _de MENASCE. TLD, 149): (nihān ˣgadakīh) le vol furtif.. دزدیِ نهان.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

145. *abar ān ī gēhān padiš xūb-rāyēnišnīh bawēd, az nigēz ī weh - dēn.*

sunj (IV,pah,۱۷۰); B (112.16);
ت۶۶(۱۱۸،۱); MD (148.4).

148.6 hād! 'gēhān xūb-rāyēnišnīh' ī pad huīh ī dō [gām](?)[1] bawēd: ēk dahibed ud, ēk 'dahibed kām'

čē pad huīh ī dahibed,[2] 'mardōm <tan'>* srāyēnd [V: ˣsrāyīhēnd]; ud, pad huīh ī 'dahibed kām' 'mardōm ruwān' bōzēnēnd; ud padiš xūb-rāyēnišnīh bawēd ī gēhān.

< .... >*

148.10 pad[3] dušīh ī gām(?) ka ān ī dahibed, tan kastagīh; ud ka ān ī 'dahibed ruwān' nizārīh ī mardōm <ud,> padiš mu<dag>-ˣpāsīh(?)[4] bawēd gēhān.

یادداشت‌ها

1. k^{ɔ}m(?).

واژه‌ي را که در آوانویسی، درونِ قلاب همراهِ پرسش‌نماد نهاده‌ایم و با گمانمندی «کام / kām» خوانده‌ایم، برابرِ بازشناختِ ما، در اینجا بودوباشيِ خِرَدناشکیب (=غیرِ منطقی) دارد. ما آن را فزون‌نوشته انگاشته‌ایم، ولی تواند بود که «گام / gām» یا «کار / kār» خوانده شود.

گزارشگرِ کنونی، در بُن‌نوشت‌هاي پهلوی، بارها با کژنویسی و جابه‌جانویسیِ دو نگارشِ «کار» و «کام» روبه‌رو شده است.

2. dhywpt' [k^{ɔ}m] mltwm.

3.

ـ در سنجش با سرنامه، چنین می‌نماید که عبارتِ پایانيِ این روایت (کرده‌ي ۱۴۵، بندِ سوم)، از برافزوده‌هاي ساختگيِ رونویس‌کنندگانِ سپس‌تر است.

4. mw(??) p^{ɔ}h-yh(?).

_de MENASCE. TLD, 149): (^{x}tapāhīh) en ast tourment...... ....از آن (جهان) به رنج و عذاب می‌افتد.

_(م): V: mu<dag>-^{x}pāsīh(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

146. abar frazānagīh, ud abzōnīgīh, ud šnāsagīh, ud dānāgīh, ud sahišn, ud wurrōyišn, wīr, ōš, xrad, mēnišn, gōwišn, kunišn, az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۱۷۱); B (113.1);
ت ۶۶ (۱۱۸،۷); MD (148.13).

148.16 **1.** hād! az dēn nigēz, ^{x}frazānagīh, ^{x}ī frazām ī čiš;
2. abzōnīgīh, az[1] čiš-ē was čiš <dānam>*;
3. ud dānāgīh, čiš pad-marag was [V: pad ^{x}mārīg <ī>* was] dānistan;
4. ud šnāsagīh, sūd ud zyān ī čiš nēk šnāxtan;
5 ∧ 6. sahišn <ud> wurrōyišn 'nišān <ud> daxšag[2] hu-mānāg[2], hastīh ayāb anahastīh ī čiš mēnīdan;
148.20 **7.** ud wīr, pad xwāstan ayāftan;
8. ud xrad, pad nigerīdan ud wizīdan;
9. ud ōš, pad dāštan <ud> pādan abzārīh handōzīdan(?)[3] [V: ^{x}hangōšīdan];
10. ud mēnišn, pad 'handēšišn <ud> wizīhišn[4] [V: wiz<ō>hišn(?)] abzārīh' rāyēnīdan;
149.1 **11.** ud gōwišn, pad 'uzwān <ud> nibišt abzārīh'

paydāgēnīdan;

12. kunišn, pad-iz ʿhannāmān ī tan abzārīh[5], [V: ˣabzār] ō burd(an) ī dānišn(??) bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

17 1. MNW.

–sunj,IV, pah, ۱۷۱،۹): az.

–(م): az čiš-ē was čiš <dānam>*.

Λ⇔ Yas, Pah, 62.4): kū tā az čiš-ē was čiš dānam.

9 2. dhšk'-[hwm]-hw-mᵓn-ᵓk.

–sunj,IV, pah, ۱۷۱،۱۱): daxšag humānāg.

2 3. hndwz-ytn'(?).

–de MENASCE. TLD, 150): (ˣandōcēt) accumule.

....جمع آوری می نماید.

–(م): handōzīdan; V: ˣhangōšīdan.

4. wcyh-šn'.

–sunj,IV, pah, ۱۷۱،۱۵): wizīhišn.

–sunj,IV, pāz, ۱۹۸،۲۱): vajdəhašnə.

–sunj,IV, Eng, 206): through approvable.

5. ᵓpzᵓl-yh.

–(م): V: ˣabzār.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

147. *abar hammisīh ī dānišn kām ud gōwāgīh, az nigēz ī weh - dēn.*

sunj (IV,pah,۱۷۲); B (113.11);
ت۶۶(۱۱۸،۱۷); MD (149.3).

149.5 hād! az ān čē dānišnōmand[1] har kāmagōmand[2] <ud> gōwāgīh-nērōg, ud, kāmagōmand har gōwāgīh-nērōg <ud> dānišnōmand, ud, gōwāgīh-nērōg har dānišnōmand ud kām-nērōg, ud nē hast(?)[3] [V: dīd(an)] ī dānišnōmand ī ʿnē gōwāgīh-nērōg ud kāmagōmand', ud, kāmagōmand ī ʿnē dānišnōmand ud gōwāgīh-nērōg', <ud,> gōwāgīh-nērōg ī ʿnē kāmagōmand ud dānišn-nērōg', paydāg, hammisīh <ī>* dānišn ud kām ud gōwāgīh.

149.11 az kēšdārān kē: ‚**'dādār kām' nēstīh**‚ <kēš>* ī-šān, abar dādār: «**a-dānīh ud a-gōwāgīh**»[4] guftan, yazdīh aziš bē guft-bawēd.

ud čiyōn ʿyazd kār' paydāg, ud kār pad jumbišn <ud,> jumbišn dō ēwēnag bawēd:

1. ayāb[5] [V: ˣēk] kāmīg, čiyōn az mardōm,

2. ayāb [V: ˣēk] čihrīg, čiyōn az ātaxš.

149.15 ān agar p<ad>[6] yazd kām nēst, ud pad kār ʿčihrīg jumbišn' anahandāzišn, hamē tā būd jumbišnīg būd, u-š kār nē pas[7] az gōhr; ud pēš az gōhr kār būdan nē šāyēd.

ud ʿpas(?) kār' [V: ˣpēš kār] ī paydāg kū [ast](?)[8] nēst-dānišn[9] <ud> nē-handāxtag ud nē-niwistag ud nē-frazāmōmand, ud dādār abar dahišn nē spās <ud> nē xwadāyīh [V: ˣxwadāy] nē-iz framān.

ud čiyōn har čihr, čihrēnīdag az čihrēnīdārīh [V: ˣčihrēnīdār], a-wizurd[10] <ud> drāyistag-iz[10] [V: drāyīdag-iz] būd dādārīh[11] ī dādār, ud az ān bē, abar dādār dahišnīh, abar dahišn dādārīh <guftan>*; ān ī bawēd nē-šāyēd.

kē pursīd kū:

čiyōn, wimand ī kām ān ī nē hangēzīhēd bē az abāyišn ī ō čiš, ud abāyišn nē bawēd bē az niyāz, ud niyāz nē bawēd bē az awištāb ud, awištāb nē bawēd bē az ʿhamēstār <ī>* hastīh <.............čim gōwē?>*

passox ēn būd kū:

čiyōn yazd abāyišnīg ud, dānāgīhā ō dāmān petyārag-spōz abzār sāzišnīh [V: abzār-sāzišnīh], ud pad ʿdahišn abzārīh' ēbgat wānīdan ud abesīhēnīdan, ud padiš abar-ōz.[12]

ud kām-kār ī-š, pad ʿabāyišnīh[13] <ī kām> hangēzē,[13] ka-iz ōh az niyāz ī ō ʿēbgat az dām spōxtan' būd nē kamīh, bē-iz pad wisp-āgāhīhtar abāyišn ō čār abar wānīdan ī ʿdahišnān petyārag'

hangēxtan; wisp-tuwānīh [V: ˣwisp-tuwānīhā] ēbgat wānīdan abesīhēnīdan, ud pērōzgarīhā-iz az ʿhamēstār hastīh'

150.13 agar ayyārīh nē xwad kardan, ud hangēxtan abar dāmān andar-hilēd, ī-š kamīh-ē nēst <andar pērōzīh>*, bē-š wānīdan pērōzgarīhātar-iz.

ast kū ān ī-š az wānīdan ī <hamēstār,>* was az ʿxwēš dahišnān' ī az ʿēbgatīg winahišn' ī padiš, ī-š ʿwizūdār kām', padīrag ʿkušōmand[14] pērōzgarīh; paydāg.

یادداشت‌ها

149.5	1. dᵓn-šn' ᵓwmnd.
149.5	2. kᵓm-k' ᵓwmnd.
149.8	3. hst''(?); V: HZYTWN(?).
	_(م): ˣhast(?); V: dīd(an).
149.12	4. Wᵓ-ggwb-yh(?).
	_de MENASCE. TLD, 150): (ˣagōvākīh) absence de faculte logique.......................نبود قوهٔ منطقی.
149.14	5. ᵓywp.
	_sunj,IV, pah, 172,11): ᵓywk / ēk.
149.15	6. AT-P-yzdt'(?).
	_de MENASCE. TLD, 150): (ˣHT yazat) en Dieu.
	_(م): agar p<ad>(?) yazd.
149.17	7. AHL(?).
	_sunj,IV, pah, ۱۷۲,۱۴): pas.

8. AYT'(?).

_B (114.2): AYT'(?).

_(م): [ast](?).

واژه‌ي را که «اَسْتْ / ast» خوانده‌ایم، می‌تواند نگارشِ نادرستي براي واژه‌ي پس از خو

«نِسْتْ / nēst» نیز باشد. زیرا نویسنده، هنگامِ بحثِ از چند ضدِ ارزش، که به گمانِ او

باورهاي ناراستِ این دسته از کیشداران است، بی‌درنگ، آداتِ نی‌گویانه (=نفی) را به کارمی

گفتني ست، نویسندگانِ دینْ کرد، هر جا در نگارشِ واژه‌اي دچارِ کژی شده‌اند، نگارشِ در

بی بازه و درنگ،، پس از آن (=کژنوشته) آورده‌اند؛ این نکته در جای‌جایِ دینْ کرد دیدني ا

9. dh-šn'(?).

_sunj,IV, pah, ۱۷۲,۱۵): dānišn.

_sunj,IV, pāz, ۲۰۰,۵): dānašnə.

10. ᵓ-wclt' dlᵓst-k'-z.

_de MENASCE. TLD, 150): ˣ(avicurt ?) on parlera follement ……………………… سخن خواهندگفت با هرزه‌درآیی.

11. dᵓt-ᵓl y dᵓt-ᵓl.

_(م): dādār<īh> ī dādār.

12. ᵓpl-ᵓwz'(?).

_sunj,IV, pāz, ۲۰۰,۲۱): awar-oji.

_de MENASCE. TLD, 151): (aparōz; V: ˣafrōz?) …

13. ᵓpᵓd-šn-yh hngyc-yyh.

_B (114.13): ᵓpᵓd-šn-yh hngyc-yyh.

_sunj,IV, pah, ۱۷۳,۵-۶): abāyišnīh (kām) hu-spās.

_sunj,IV, pāz, ۲۰۰,۲۱-۲۲): āwaāšniia-i. kạm. hu-sāpās.

_(م): abāyišn <ī kām>* hangēzē.

14 kwš ᵓwmnd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

148. ***1.*** abar wan,[1]

2. ud wantom,[2]

3. wanīh,

4. ud wānišn,

5. ud wānīdag,

6. ud wānīdagtom,

az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۱۷۳); B (114.20);

۶۶ت (۱۲۰،۵); MD (150.18).

150.20 ***1.*** hād! wan, pādixšāy.

2. ud wantom,[3] pādixšāytom:[4] spenāg-mēnōg;

3. ud wanīh,[5] pādixšāyīh ī wan;

4. ud wānišn, zanišn <ud> spōzišn ī hamēstār, az wan wanīh.

5. ud wānīdag, azēr purr-zōr pādixšāytom spenāg-mēnōg, nihān-ōz(?):[6] [V: ˣnihān-ōztom] gannāg-mēnōg;

150.23 ***6.*** ud wānīdagtom, ham gannāg-mēnōg: čē har weh-dahišn, pad wānīdan ī ōy, wan-tuwān kard-ēstēnd[7] [V: kard-ˣēstēd], ān-iz ī nidom kardag dahišn, wānīdār ast ī ān druz.

——— یادداشت‌ها ———

1. wn'.

_sunj,IV, pāz, ۲۰۱،۱۰): van.

_sunj,IV, Eng, 208): him who cause harm.

2. wn'-twm.

_sunj,IV, pah, ۱۷۳,۱۵): wantom.

3. wn'-twm.

4. pᵓt[w]hšᵓy[yh]-twm.

_sunj,IV, pah, ۱۷۳,۱۷): pādixšāyītom.

5. wn'-yh.

_sunj,IV, pah, ۱۷۳,۱۸): wanīh.

6. nyhyn ᵓwc'.

_sunj,IV, Eng, 209): one most stronge.

_de MENASCE. TLD, 151): (ˣduš ōz ?) la mauvaise puissance.. ......قدرت بد.

_(م): V: ˣnihān-ōz<tōm>(?).

7. krt YKOYMWN-d.

_(م):V: kard-ˣēstēd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

149. *abar sang kē 'wehīh ud wattarīh paymān' padiš handāzīhēd šnāsīhēd, az nigēz ī weh - dēn.*

sunj (IV,pah,۱۷۴); B (115.5);
ت ۶۶ (۱۲۲۰،۱۱); MD (151.3).

151.6 hād! [az](?) dēn(?)[1] [V: ˣsang] kē mardōm pa[d] 'wehīh wadīh paymān' padiš handāzīhēd šnāsīhēd, ēk ī mādayāntar dēn, u-š ēwēnag sē: ***1.*** xēmīg[2] dēn, ***2.*** u[d] xōgīg dēn, ***3.*** dānišnīg dēn.

151.9 "čiyōnīh wizārišn azabar' andar xwēš dara[...] paydāgēnīdan, čandīh ī ēwēnag ud, čand wardišn ī ē[...] sē ēwēnag huīh[3] ud dušīh waxt[4] hašt ēwēnag.

<čiyōnīh wizārišn:>*

1. ēk kē, pad [ham](?):[5] xēm ud xōg[6] <ud> dāniš[...] har sē hu-dēn.

2. ēk kē, pad xēm ud xōg hu-dēn, ud pad 'dāniš[n] mānāg' duš-dēn [V: pad dānišn, 'mānāg duš-dēn'].

151.13 ***3.*** ud ēk kē, pad xēm ud dānišn hu-dēn, pad xō[g] duš-dēn.

4. ēk kē, pad xōg ud dānišn hu-dēn, pad xēm duš-dē[n]

5. ēk kē, pad xēm ud xōg duš-dēn, pad dānišn hu-dēn.

6 *6.* ēk kē, pad xēm ud 'dānišn mānāg' duš-dēn, pad xōg hu-dēn.

7. ēk kē, pad xōg ud 'dānišn mānāg' duš-dēn, pad[7] xēm[7] hu-dēn.

8. ēk kē, pad xēm ud xōg ud 'dānišn[8] mānāg', har sē duš-dēn.

9 ud andar-nigerišn-ē ī ēn hašt ēwēnag[9] ōy ī dānāg <ud> šnāxtār bawēd, ud, paymānag ī wehīh ud wattarīh abar mardōm <......>*, kē padiš nigerēd.

———— یادداشت‌ها ————

1. HWEt' [MN](?) dyn'(?).
_(م): V: HWEt' [MN](?) sn<g>'(?) / hād [az](?) ˣsan<g>(?) = hād sang.

برابرِ گمان و بازشناختِ ما، بندِ نخستِ این روایت می‌باید چنین آغازشود:

hād! ˣsang kē mardōm pad wehīh ud wadīh ....

2. hyym-yk.
_sunj, IV, pah, ۱۷۴, ۷): xēmīg.

0 3. hw[t]-yh.
_sunj, IV, pah, ۱۷۴, ۹): huīh.

1 4. wht(?).
_(م): waxt.. گفته شده است.

1 5. hᵓm(?); V: hyym(?).

واژه‌ای را که به دو گونه نویسه‌گردانی (=حرف‌نویسی) کرده‌ایم، هم

می‌تواند «هَم / ham» خوانده شود، و هم می‌تواند نگارِشِ نادرستی برایِ واژه‌یِ پس از خود (=خِم / xēm) باشد؛ اگر «هَم / ham» خوانده شود، می‌توان «هر <سه مورد>*» (=خیم و خوی و دانش) ترجمه کرد. ما برترمی‌نهیم که آن را نگارِشِ نادرستی برایِ واژه‌یِ پس از خود (=خِمْ / خیم) درنظرآوریم.

این کژنگاری، در بندِ نُهُمِ این روایت (=ش 7 / چاپِ مَدَن برابر است با 151.17) دوباره رُخ می‌نماید.

151.11 6. Wywk'.
_sunj, IV, pah, ۱۷۴,۱۰): ud xōg.

151.17 7. PWN [W yhm(?)] NPŠE hyym.
⟶sunj, IV, pah, ۱۷۴,۱۷).
_(م): pad [ud ēhm(?) xwēš](?) ˣxēm.

151.18 8. dᵓnᵓk.
_sunj, IV, pah, ۱۷۴,۱۸): dānišn.

151.19 9. ᵓywk'.
_(م): ᵓdw<yn>k' / ēw<ēn>ag.

ماتریسِ آموزه‌یِ کتابِ سومِ دینْ کرد، کرده‌یِ ۱۴۹اُم:

A = xēm; B = xōg; C = dānišn;

+A = xēm hu-dēn; -A = xēm duš-den;

+B = xōg hu-dēn; -B = xōg duš-den;

C dānišn hu-dēn; -C = dānišn manag duš-den.

1.	*+A*	*+B*	*+C*
2.	*+A*	*+B*	*-C*
3.	*+A*	*-B*	*+C*
4.	*-A*	*+B*	*+C*
5.	*-A*	*-B*	*+C*
6.	*-A*	*+B*	*-C*
7.	*+A*	*-B*	*-C*
8.	*-A*	*-B*	*-C*

xēm = اخلاق

xōg = فطرت

dānišn = معرفت.

150. ***I.*** *abar ˌa-bun ǰud az ēk ast ōh*[1] *nē šāyenˌ kēš jahūd;*
II. *ud ˌ<a-bun>* dō, ī har ēk pad ʿtan asmānʾˌ čāštag mānāīg;*
III. *ud ˌhamāg xīrān kārān čišān a-bunˌ drāy*[2] *sōfistāg*[3] *h a n g i r d ī g a n d a r a g, az n i g ē z ī w e h - d ē n.*

sunj (IV,pah,۱۷۵); B (115.19);
۶۶ت (۱۲۱،۴); MD (152.1).

I. *<drāyišn ī jahūd:>**

152.6 hād! ˌa-bun dō —ī dūr az āgenēn— ast ōh[4] nē šāyānˌ kēš jahūd:

*<passox>**

andarag ēn-iz kū: ka ˌdō hamēstār čiyōnīh ī a-bun,[5] ī[5] dūr az āgenēnˌ guftan zēfān dārē? čiyōnīh ˌdō āgenēn hamēstār ʿa-brīn zamānīhaʾ pad ēk gētīg ham-aw-juxt[6] būdanˌ čim gōwē?

II. *<drāyišn ī mānāyīg:>**

152.10 ud ˌdō a-bun,[7] ī[7] har ēk pad ʿtan asmān[8],ˌ čāštag mānāyīg:

*<passox>**

andarag ēn-iz kū: ka „ēk-iz ī pad ʿtan asmān[9], būd(an) nē šāyistan„ az-iz hastīh [V: ēdōnīh] ī jūd aziš tanān-iz[10] paydāg, „dō ī har ēk pad ʿtan asmān[11], būd(an)„ ˇciyōn šāyēd[12]?

III. *<drāyišn ī sofistāg:>**

ud „hamāg[13] xīrān kārān ˣud ˇcišān a-bun„ drāy sofistāg:

*<passox>**

andarag ēn-iz kū: ka „ēk-iz ʿa-brīn zamānīhā' pad dō gyāg guftan„ zēfān hangārē, „har jud-jud, a-kanārag zamānīhā ham pad was gyāg„ ˇcim gōwē?

یادداشت‌ها

1. γ(?).

_sunj, IV, pah, ۱۷۵, ۱): KN / ōh.

2. wdlᵓd.

_(م): ˣdrāy.

3. swk pstᵓk.

_sunj, IV, Eng, 211): all coonected with faith in the religion of base thoughts.

_de MENASCE. TLD, 153): des sophistes .. سوفسطاییان.

4. γ(?).

_sunj, IV, pah, ۱۷۵, ۵): ōh.

_sunj, IV, pāz, ۲۰۳، ۱۱): γan.

152.8 5. ᵓ-bw-y.

_sunj, IV, pah, ۱۷۵, ۷): a-bun.

_de MENASCE. TLD, 153): non-principies..... نابُنی.

_(م): ˣa-bun, ī.

152.9 6. hm-ᵓp̄-ywwht.

_sunj, IV, pāz, ۲۰۳، ۱۵): ham-awduxtə.

_sunj, IV, Eng, 211): being a pair connected with.

_de MENASCE. TLD, 153): (apēnevāt ?) non-innovés(?) .... نابداع‌شده.

_(م): V: ˣham-aw-ˣjuxt.

ava / auua در اوستایی پیشوند است. صورتِ پهلویِ آن av است.

در زبانِ پهلوی، بُنْ‌کنش‌هایِ av-zadan ،av-duzīdan و مانندِ این نیز دیده می‌شود؛ بویژه در ترجمه‌ی بُنْ‌کنش‌هایِ اوستایی که با پیشوندِ نام‌برده آغازمی‌شوند.

در گزارشِ پهلویِ وندیداد و دادِستانْ‌دینیک نیز با کنشواژه‌یِ پیشوندیِ «اَوْ-دُزیدَن / av-duzīdan»، «اَوْ-زَنِند / ava-zanēnd» و «اَوْ-یُختیهِند / aw-yōxtīhēnd» نیز روبه‌رو می‌شویم. برایِ نمونه نگاه کنید به:

_VEN, XIII, 17): az gēhān bē āyēd av-duzēd .... duz <ud> gurg.

_VEN, XIII, 34): bē ēd ava-zanēnd .....

⟶ KAPADIA, GPV, 284): avgantan Λ avdûzîtan.

_Λ⟶ دادِستان، الف۴،ت‌د، ۲۰۴،۷): ..... rēmanīh ud paywēšag awiš aw-yōxtīhēd.

_Λ⟶ DK VII, ch II, sen 42 = MD (608.3): āb bē-aw-jūxt(an) gōhr ī zartušt andar ān pīm būd.

_Λ⟶ DK IX, ch XLIX, sen 19 = MD (882.3-4): ēd-iz rāy čē frārōn handōzišnīh pad aw-jūxt [awiš] wizīdār-dahišnīh .....

_Λ⟶ بُنْ‌دَهِش،ت‌د۲،(۱۴۶،۱۱): .. u-š aw-zanīd-bawēd ī ...

پـیشوندِ اوسـتاییِ درنظر (=اَو) در بسیاری از کُنِشواژه‌ها (=افعال) و بُنْ‌کنش‌هایِ (=مصادرِ) امروزِ فارسی نیز دیده‌می‌شود؛ برایِ نمونه: بُنْ‌کنشِ افروختن، افروزیدن، افراشتن، افگندن، افزودن، آویختن و مانندِ این‌ها.

پـیشوندِ اوستایی / پهلوی / فارسیِ درنظر، با upon در انگلیسی، هم‌معنایی و همریشگیِ زمانیک و کهنْ‌زمان دارد.

7. $^{\text{ɔ}}$-bwn-y.

_sunj, IV, pah, ۱۷۵,۹): a-bun ī.

_sunj, IV, pāz, ۲۰۳،۱۶): abunə.

8. $^{\text{ɔ}}$s$^{\text{ɔ}}$m$^{\text{ɔ}}$n'.

9. $^{\text{ɔ}}$s$^{\text{ɔ}}$m$^{\text{ɔ}}$n'.

10. tn'$^{\text{ɔ}}$n-c.

_(م): ^{x}tanān-iz.

11. $^{\text{ɔ}}$s$^{\text{ɔ}}$m$^{\text{ɔ}}$n'.

12. cygwn š$^{\text{ɔ}}$-yt' hm$^{\text{ɔ}}$k.

_sunj, IV, pah, ۱۷۵,۱۳): čiyōn šāyēd.

_(م): V: čiyōn šāyēd ^{x}hamēīg(?).

واژه‌اي را که با گمانمندی «هَمِ-ئیگ / hamēīg» خوانده‌ایم، می‌تواند نگارشِ نادرستی برایِ واژه‌یِ پس از خود (=هَماگ / hamāg) نیز باشد. نگاه کنید به یادداشتِ سپسین (=شماره‌یِ ۱۳).

13. [hm$^{\text{ɔ}}$k] W hm$^{\text{ɔ}}$k.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

151. abar čērīh ī ēk az dō 'warzišn ī weh ud wattar' andar āwām, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (IV,pah,۱۷۶); B (116.10); ت۶۶ (۱۲۱،۱۷); MD (152.18).

152.20 hād! warz ī mardōm abērtar ō ān ī-šān xēm, ud xēm, abērtar ō ān ī-šān dēn paywastag u-š awiš wardišnīg.

ud rašt-ēstēd 'dēn kirb' pad ēn-iz sē rang:

1. ēk pad «dādār nēk-gar ud wad-nē-gar», ud

2. ēk pad «dādār nēk wad-iz-gar», ud

3. ēk pad «dādār wad-gar <ud> nēk-nē-gar rang».

*<u-šān wizīr ī jud-jud>**

153.3 ***3.*** ud dēn kē-š ***«dādār wad-gar ud nēk-nē-gar rang»***, az 'amaraganīg rawāgīh andar gēhān', pad ōz ī dādār, wehīh andar mardōm abāz-dāštag, ud 'ēwazīg kas' kē awiš raštag, padiš škarwidagīh(?)[1] tabāhtar[2] pad xēm; ud wattom ī mardōm, ud nazdtom[3] ō dēw, kastārtom ī gēhān hēnd.

u-š nām ***«wattar jādūgīh»***.

153.8 ***2.*** ud dēn kē-š ***«dādār nēk ud wad-gar-iz rang»***, pad wasān paristagīh ī padiš ud, wēš rawāgīh ī andar

gēhān, wardēnīdār[4] xēm ī mardōm ō ʿgumēzag wattarīh', u-šān kār ō gumēzag warzīh ī huwaršt ud dušwaršt-iz, ud padiš ʿāhōg-āhōg <ud> a-dādīh čērīh' andar mardōm, ud aziš garān awērānīh ī gēhān, škeft kastārīh <ī>* dām, ud frahist druzāgīh[5] ī mardōm, murnjēnišn ud ʿdruwandīh ī-šān ruwān' <ud>(?) wēš stahmagīh ēranj [V: ud ˣēranjīh], ud «nihān dāštārīh»[6] ī ō ʿxwarrah baxtārīh yazdān' ud ālūdagīh ud abādyābīh ī āwām, wēnišnīh ī was gōnag anāgīh: čiyōn paydāg.

u-š nām «*duš-hammōz jahūdīh*».[7]

17 ***1.*** ud dēn kē «***dādār nēk-gar ud wad-nē-gar rang***», pad ʿamaragānīg rawāgīh andar gēhān', wardēnēd [V: wardēnīdan] xēm ī mardōmān ō wehīh ud dānāgīh, u-šān az ʿxēm dānāgīh <ud> wehīh', mēnišn gōwišn ud kunišn ō hu-mat ud hūxt ud huwaršt; ud abzāyēnīdār ī gēhān pad hunar ud dādestān, bōzāg ī mardōm ruwān.

21 pad-iz ʿbahrīg rawāgīh', wuzurg sūd dādār ī gēhān <ud> tan ud ruwān ī mardōm.

ud pad hamāg rawāgīh ī andar gēhān, ud abar-ēstišnīh ī ʿwisp mardōm' abēzag ud weh.

ud gēhān a-petyārag ud hamāg nēkīh bawēd; paydāg.

u-š nām[8] «***abēzag ud weh***» –wisp dānāgīh pēsīd– ***dēn māzdesn***».

یادداشت‌ها

153.5 1. škrw-yt-yh.
- sunj,IV, pah, ۱۷۶,۱۰): škarwīdīh.
- sunj,IV, pāz, ۲۰۴,۱۹): šakrūnītiia.
- de MENASCE. TLD, 154): (ˣškarvēnīt ??) s'en dégage .... خود را (از آن) آزادمی‌سازد.
- (م): V: ˣškarwīdagīh.................... تلو تلو خوران.

153.5 2. ptᵓh-tl.
- B (116.17): tpᵓh-tl.
- sunj,IV, pah, ۱۷۶,۱۱): tabāhtar.

153.6 3. W nzd-twm.
- sunj,IV, pah, ۱۷۶,۱۱): nazdīktom.

153.9 4. lt-yn-yt-ᵓl.

153.13 5. dlwc-ᵓk-yh.
- sunj,IV, pah, ۱۷۶,۱۸): druzāgīh.
- sunj,IV, pāz, ۲۰۵,۸-۹): darūjākiia-i.
- sunj,IV, Eng, 214): (and men) become very sinful.
- de MENASCE. TLD, 154): (dranǰakīh) usure فرسودگی.
- (م): V: druzāgīh.

153.14 6. nhᵓyn-dᵓ-št-ᵓl-yh(?).
- B (117.3): nyy-hyn-dᵓ-št-ᵓl-yh.
- de MENASCE. TLD, 154): (ˣhēnīh dātārīh) guerres menées .... جنگ‌هایی که کرده‌می‌شوند.
- (م): ˣnihān ˣdāštārīh(?).

153.16 7. dwš-y-hmwc w(?) yywt-yh(?).
- B (117.5): dwš-hmwc' yywt-yh.

_sunj,IV, pāz, ۲۰۵،۱۳-۱۴): dušāman-ač sūtịia-i.

_sunj,IV, Eng, 214): (such a man considered) an enemy of the people.

_Zaehner, Zur, 13): (dušāmōč *dēnīh) the religion of false doctrine.

_de MENASCE. TLD, 154): (dušāmōž sūtīh ?) ,qui enseigne mal l'avantage,.... ......،هرکه بدآموزی کند سودبرد،.

_(م): ˣduš-hammōz ˣjahūdīh(?).

8. ŠM.

_sunj,IV, pah, ۱۷۷, ۷) ŠM / nām.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

152. abar xwad xwad,
xwad nē xwad,
az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۱۷۷); B (117.12);
۶۶ ت (۱۲۲،۲۰); MD (154.4).

154.6 hād! 'xwad xwad' ōy kē-š mēnišn gōwišn kunišn ō 'xwēš axw' [V: xwēš ahu], ud, pad 'weh-dēn ham-paywandīh' ō 'abardom axw' _dādār ohrmazd_ paywastan; ud pad 'rāst rāh' 'xwad rawišnīg' rasēd ō xwēš ud 'hamāg nēkīh ud purr-urwāhm gyāg'.

154.10 ud 'xwad nē xwad' ān kē mēnišn ud gōwišn ud kunišn az 'xwēš ˣaxw[1] [V: xēm(?)] brīdag, <ud> ō 'a-xwēš waran' paywastag; <ud> pad paywand 'a-rāh waran' wattar-dēn, ō gannāg-mēnōg <ud> druz kašišnīg,[2] škarwēd ō a-xwēš <ud> 'hamāg anāgīh' ud 'purr-bēš gyāg'.

یادداشتها ————

154.11 1. hyym.

_sunj, IV, pāz, ۲۰۶،۱۲): ahū.

_de MENASCE. TLD, 155): (ˣxēm) caractere.

_(م): V: ˣaxw(?).

154.12 2. kš-šn-yk.

_sunj, IV, pah, ۱۷۷،۱۶): kš-šn-yk / kašišnīg.

_sunj, IV, pāz, ۲۰۶،۱۴): kašašnī.

_de MENASCE. TLD, 155): est attiré .... هست جلب شده.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

153. ***abar madan ī mardōm ō sar ī 'frahang[1] <ud> kār' [V: ˣfrahaxt kār'] andar pēšag, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (IV,pah,۱۷۸); B (117.19); ۶۶ت (۱۲۳،۶); MD (154.14).

hād! ō sar madan ī mardōm abar frahang <ud> kār ī andar pēšag, ī pad čihr, abērtar pad ān ka-š abāyist mēnišn handēšišn hu-dāg ī abar ān 'frahang pēšag' [V: frahang <kār ud> pēšag], ud azabar har čiš, u-š āhang[2] ī nixwār ī mēnišn awiš.

čiyōn 'čihr ārzōg'[3] ō ān ī 'čihr urwāztar čiš', ōwōn, ī-š bāstān andar-iz tan.

ēd az 'nērōgōmand daxšagīh' ī pad ōš, ud 'zōrōmand' ˣhandēšišnīh[4] [V: handēšišn] ī padiš, ō wahman[5] ān wēnišn rasēd; u-š škeftar-iz tangīh nē abespārīd [V: abespārēd] ud wuzurgtar-iz frāxīh nē āsōbēd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

یادداشت‌ها

154.14 1. plhʾng.

_sunj, IV, pah, ۱۷۸، ۱): frahang.

_de MENASCE. TLD, 155): (ˣfrāxv) .... وسیع، فراخ.

_(م): frahang; V: ˣfrahaxt.

154.19 2. ʾhn g.

_B (118.2): ʾhng.

_de MENASCE. TLD, 155): (āhang ī nidfar).

154.19 3. cyhl-ʾl[l]cwkʼ.

_B (118.2): cyhl-ʾlcwkʼ.

_sunj, IV, pah, ۱۷۸، ۶): čihr ārzōg.

_de MENASCE. TLD, 155): (cihr arzūk).

154.21-22 4. hndš-š-šn-yh(?).

_B (118.4): hndyh-š-šn-yh.

_sunj, IV, pah, ۱۷۸، ۸-۹): handēšišnīh.

_sunj, IV, pāz, ۲۰۷، ۱۱): aṇdəšašniia.

_(م): V: ˣhandēšišn(?).

154.22 5. hwmnʼ.

_sunj, IV, pah, ۱۷۸، ۹): vohuman.

_sunj, IV, pāz, ۲۰۷، ۱۲): vahuman.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

154. ***abar tēz-tuwānīhā(?)[1] did abāz-abrāz[2] ēmēdīh[3] ī wehān dagr-zīwīh,[4] <ud,> tangīh[5] <ud> an-abāz-abrāzīh ī wattarān pādixšāyīh, az nigēz ī weh - dēn.***

sunj(IV,pah,١٧٨); B (118.6); ٦٦ت (١٢٣،١٣); MD (155.3).

hād! ʿwehān pādixšāyīh winnārišn' abar *paymān <ud> dād ī abēzag.*

paymān <ud> dād ī abēzag, andak-iz frēh-būd abē-būd čandēnēd ān ī andar mardōm <ī>* gēhān.

ēd čiyōn ʿnāzūk[6] <ud> xwaš bōy āb' u-š abar andak-iz ʿfrēhīh huškīh' awiš: abāz-girišnīh[7] ī ʿxwaš āb' aziš, abar-rasišnīgīh ān ī ʿwinastag(?)[8] āb[9], purr-murdagīh(?)[10] [V: ˣpažmurdagīh] bawēd.

u-šān ʿdid abāz abrāz ēmēdīh', ī ʿayāsagīh[11] ī mēnōgān yazdān' ʿgētīgān mardōmān', ō ān ī awēšān pādixšāyīh, pad nēkīh ud šnāyišn ī-šān, az ān ī awēšān dādīgīh madan, ham passazag [V: ham-passazag] čārag ud tuxšišn ī padiš.

ud ān ī ʿwattarīh pādixšāyīh', xwad frēh-būd ud abē-būd, u-š ānābišn ī pad ōz(?) [V: ˣan<dak>-iz] ī *paymān <ud> dād ī abar ān ī ʿdādīg <ud> frazānag mard,*' (V: = sošyāns) bawēd (= ānābišn ī ...... bawēd),

ān ī andar gēhān windišnē(?)[12] [V: ˣwēnišnīh(?)].

155.18 be[13] tā-iz windihistan[14] ī ān mard andar gēhān, az xwēš frēh-būd ud abē-būd ōh-iz nirfsīhēd[15] wānīhēd(?)[16] [V: xušēd; V: ˣxušīhēd] <.........>*.

ōwōn ī ka ān mard andar gēhān widišn ud <ō>* paydāgīh mad(an), ān <duš>*-pādixšāyīh, nazd ō margīh ī az xwēš ˣrāy, pad dast ī ōy mard xwārīhā abesīhīhēd.[17]

155.22 did an-abāz-abrāzīh, az ayāsagīh ī mēnōgān yazdān <ud> ʿgētīgān mardōmān', az ʿwas ranj zyān bēš ī-šān' az ān duš-pādixšāyīh mad(an).

یادداشت‌ها

155.3 1. tyc' gwn(?) wb ʾn-yhʾ.
_de MENASCE. TLD, 156): (tēz ˣtuvānīhā) vite dans leur pouvoir ....به چابکی در توانمندی‌شان.
_(م): V: tēz-...(?)uwānīhā(?).
_(م): V: tēz-kun<išnīhā t>uwānīhā / tēz ˣkunišnīhā ˣtuwānīhā.

155.3 2. ʾplyt'(?).
_Λ⟶ DKIII, MD(155.11-12): u-šān ʿdid abāz abrāz ēmēdīh'.

155.3 3. ʾdm-yh.
_sunj,IV, pāz, ٢٠٧، ١٦): hīmiia.
_de MENASCE. TLD, 156): (ˣōmētīh) ....

155.4 4. dgl-zw-gyh(?).

_sunj,IV, pāz, ٢٠٧، ١۶-١٧): dər. zandagiia.

_sunj,IV, Eng, 216): is long lived.

_de MENASCE. TLD, 156): (dēr ^{x}zivandakīh) ......

_(م): dagr-^{x}ziwīh.

4 5. tng-yh(?); V: TWB̲-yh(?).

_B (118.7): tng-yh(?).

_sunj,IV, pah, ١٧٨,١٢): tng-yh.

_sunj,IV, pāz, ٢٠٧، ١٧): tangiia.

_(م): V: TWB̲-[yh] / ^{x}did.

_Λ⟶ DKIII, MD(155.22): did an-abāz-abrāzīh.

6. n^{ɔ}cwk'.

_B (118.10): n^{ɔ}cwk'.

_sunj,IV, pah, ١٧٨,١۶): nāzūk.

_sunj,IV, pāz, ٢٠٨، ٣): nājuk.

_de MENASCE. TLD, 156): (nāzūk ?) douce(?).

-10 7. LAWHL-OHDWN-šn-yh.

_sunj,IV, pah, ١٧٨,١٧-١٨): abāz-gīrišnīh.

1 8. wstk'(?).

_B (118.12): wnst-k'.

_sunj,IV, pah, ١٧٨,١٨): winastag.

_de MENASCE. TLD, 156): (^{x}vinast) corrompue فاسد.

1 9. MYA.

1 10. pl-mwlt-k-yh(?).

_sunj,IV, pah, ١٧٨,١٩): pl-mwlt-k-yh.

_sunj,IV, pāz, ٢٠٨،۶): far-mūrtakiia.

_sunj,IV, Eng, 216): cause immediate death.

_de MENASCE. TLD, 156): (framurtīh) [on en] meurt .... (آدمی از آن) می میرد.

_(م): V: ^{x}purr-murdagīh(?); V: ^{x}pažmurdagīh(?); V: ^{x}purr-margīh(?).

155.12 11. ^{ɔ}byd̲^{ɔ}s-k'.

_de MENASCE. TLD, 156): (^{x}abyāsakīh) le souvenir.

155.17-18 12. yn-šn-^{ɔ}y(?).

_de MENASCE. TLD, 156): (^{x}vindišn) qui se trouve .

.... که یافت می شود.

_(م): V: ^{x}windišnē(?); V: ^{x}wēnišnīh(?).

155.18 13. BRA.

155.18 14. wnd-yh-stn'.

_sunj,IV, pāz, ٢٠٨، ١۶): vandiiastan-i.

155.19 15. lps-yh-yt'.

_sunj,IV, pah, ١٧٩, ٨): nirfsīhēd.

_sunj,IV, pāz, ٢٠٨، ١٧): narafasīət.

155.19 16. hwš-yt(?).

_sunj,IV, pāz, ٢٠٨، ١٨): xwušət.

_sunj,IV, Eng, 217): (the man) becomes as abscured.

_(م): V: <w>ānīhēd; V: xušēd; V: ^{x}xušīhēd(?).

155.22 17. ^{ɔ}psh-yyh-yt.

_B (119.1): ^{ɔ}py-yh-st-yt'.

_sunj,IV, pah, ١٧٩,١٠): abēsīhīhēd

_sunj,IV, pāz, ٢٠٨، ٢١): awsəhiiaətə.

_(م): ^{x}abēsīhēd.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

155. ***abar daxšag ī 'xwarrah abrāz' <ud> ō bālist waxšišn, ān ī 'xwarrah 'nišēb' <ud> ō nigūnīh[1] nirfsišnīg ram, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (IV,pah,۱۷۹); B (119.3);
۶۶ت(۱۲۴،۹); MD (156.3).

hād! az daxšagīh ī 'xwarrah[2] abrāz' <ud> ō bālist waxšišnīg ram, ēn-iz sē ēwēnag.

1. <ēk> ka-šān meh, ī pad 'dēn āgāhīh' u-š handarz ud famān-barišnīh, pēšōbāy;

2. <ēk ka-šān,> kēh, pad 'dēn pursišnīgīh' ud hu-niyōxšīh(?)[3] [V: ˣhu-niyōxšišnīh] pasōbāy;

3(a). ud ēk awēšān <ul> abar frōd, bowandag-mēnišn ud sabuk-bār,[4] <ud> frōd, 'ul abar' xwaš.

3(b). ud ēk ka-šān ul abar frōdīg, dādīg ulīh āhang, frōd andar ul, ērīg frōdīh mēnišn.

ud ān ī 'xwarrah nišēb[5]' <ud> ō nigūnīh 'nirfsišnīg ram' daxšag, abāz-waštagīh ī ēn sē ī azabar ōšmurd:

<abāz-waštagīh ī ēn sē ī azabar ōšmurd:>*

1. <ēk>* ka-šān meh, pad <duš>*-dēn<īh[6] ud an>*-āgāhīh[6] u-š handarz ud framān-barišnīh pēšōbāy.

156.15 ***2.*** <ēk ka-šān>* keh, <pad abāz-stāyīdan ud duš-niyōxšišnīh pasōbāy>*.

3(a). u-šān ul abar frōd, tar-xēmān(?)[7] [V: ˣtar-mēnišn] ud garān-bār, ud frōd, 'ul abar' a-xwēš.

3(b). u-šān ul andar frōd, ōstīgīhā[8] frōdīh mēnišn, ud frōd abar ul, an-ērīhā ulīh āhang.

——— یادداشت‌ها ———

156.4 1. kwn-yh.
_sunj,IV, pah, ۱۷۹,۱۴): nigūnīh.

156.6 2. ḆYN(?).
_sunj,IV, pah, ۱۷۹,۱۵): xwarrah.

156.9 3. hw-ngwš-yh.
_(۳): V: ˣhu-niyōxšišnīh.

156.10 4. wsp̄k' bᵓl.
_de MENASCE. TLD, 157): (sapūk bār) un fardeau leger....... ....با باري سبک.

156.12 5. nšyyt'; V: nšyyp̄'.
_sunj,IV, pah, ۱۸۰, ۲): nišēb.

156.14 6. dyn'(?) ᵓkᵓs-yh(?).
_(۳): V: <duš>-dēn<īh ud an>-āgāhīh(?).

15 7. tl-hym-ˀn(?).

_sunj,IV, pah, ١٨٠, ۶): tar-xēmān.

_sunj,IV, pāz, ٢٠٩،١٨): tar-hīmạn.

_de MENASCE. TLD, 157): (ˣtarmēnišn) c'est l'arrogance ....این است خوارداشتِ.

_(م): V: ˣtar-xēmān(?).

کاربردِ پیشونديِ «تَر / tar»، در جایگاهِ رسانندهٔيِ ضدِ ارزش، در زبانِ پهلوی، نمونه‌هایي دارد. برايِ یک وارسيِ همسنجانه نگاه‌کنید به مصدرسازيِ نویسندهٔيِ دادِستانْ‌دینیک در پرسشِ سی و ششُم، بندِ ۶۱ اُم [اَیْن‌نوشتِ پهلوی را در دستنویسِ ت د ۴ الف دنباله‌گیری‌کنید]:

___ دادِستان، ت‌د۴الف، ٢٥٨، ٧): ud druz ī tar-nigerišn kōxšīdārīh pad ....

و نیز بپژوهید کُنِشواژه‌هايِ پیشونديِ «تَر–مِنِشْن / tar-mēnišn»، «تَر–وِنیدار / tar-wēnīdār» و مانندِ این را.

17 8. ˀwst-k-yhˀ

_(م): V: <an>-ōst<ī>gīhā.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

156 = 88 abar waxšēnīdārtar[1] <ud> nirfsēnīdārtar ī đēn-māzdēsn ōšmurišn, az nigēz ī weh - đēn.

sunj (IV,pah,١٨٠); B (119.14);
ت۶۶ (١٢٢،٢١); MD (156.19).

156.21 hād! az đēn nigēz, waxšēnīdārtar ī đēn-māzđēsn, ōšmurišn <paymān>* [frāz](?): rādīh ˣud bē-dahišnīh ī andar xwēš-đēnān [V: ˣhu-đēnān] ahlawān, pad dastwarīh zarduxštrōtom,[2] rad ī ahlaw ˣī gēhān <ud,> tan-dahišnīh ī awiš ud gōwišn-niyōxšišnīh[3] ī aziš.

157.3 u-š nirfsēnīdārtar, 'freh-būd abē-būd [ēn](?) gannāg-mēnōgīg': 'gēhān ˣud weh-đēn petyārag', an-āštīh ud kušišn[4] ī-š ram āgenēn pad tarmēnīdārīh ī ān ī-šān pad dastwar [V: pad ˣdastwarīh].

——— یادداشت‌ها ———

1. whš-yyn-yt-ᵓl-tl.
   _ sunj,IV,pah,۱۸۰،۱۰): whš-yn-ytᵓl-tl.
   _ Λ⟶MD (87.5).
2. zltwhštktwm.
   _sunj, IV, pah, ۱۸۰،۱۴): zltwhštlwtwm.
   _sunj, IV, Eng, 219): the holy religious teacher.
3. gwb-šn' nywk š-šn-yh.
   _sunj, IV, pah, ۱۸۰،۱۷): gōwišn niyōxšišnīh.
4. kwhš-šn'.
   _B (119.19): nkwhš-šn'.
   _sunj, IV, pah, ۱۸۰،۱۵): Wkwhš-šn' / kōxšišn.
   _sunj, IV, pāz, ۲۱۰،۱۱): kuxšašnə.
   _sunj, IV, Eng, 219): dissensions.
   _(م): ˣkwš-šn'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ از آن‌جا که کردهِ ۱۵۶، دوباره‌نویسیِ کردهِ ۸۸ است، از بهرِ پرداختِ یک نوشتارِ ویراسته و پیراسته، از یکی برایِ درستْ‌گردانیِ دیگری سود جسته‌ایم.

هر چند ترجمهِ خود را برابرِ کردهِ ۱۵۶ به انجام رسانده‌ایم (م).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

157. ***I.*** abar bizeškīh bun,

II. ud abāyišnīgīh čim,

III. (a). ēwēnag, (b) baxšišn,

(c). <tan-bizeškīh ēwēnag>*,

IV. ud kār ud sūd,

V. ud jud-bunīh ī bizeškīh az wēmārīh,

VI. ud ˣbizešk čiyōnīh,

VII. wehīh,

VIII. ud mādag kē kār abar, ud kār ī abar mādag,

IX. ud arz abar sang,

X. (a). ud hudāg ī tan-bizešk pad tan-bizeškīh,

(b). ruwān-bizešk pad ruwān-bizeškīh,

XI. (a). uzmāyišn ī abar har dō, uzmūdan šāyēd, ud uzmūg[1] [V:ˣuzmūdag] nē-šāyēd;

(b). ud niyābag kunišn ī bizešk abāg ʿdehīg mardōmʾ

<(c). ud ān ī mardōm abāg bizešk;

(d). uzmūdan framūdan

bizeškīh mizd>*;

(e). ī awēšān bizešk an-uzmūdan[2] a-framūdan bizeškīh kardan puhl;

(f). ud kē bizešk uzmūdag[3] [V:˟uzmūdan] ud ō bizeškīh wizīdan xwēškārīh?

XII. (a). ud <kē>* ʿbizeškīh ud drustabedīh[4] nām' arzānīgīh,[5]

(b). ud pēšag kē bizeškīh andar,

XIII. ān ī ruwān-bizešk az tan-bizešk, <ud> tan-bizešk[6] az ruwān-bizešk, ud har <dō>* az pādixšāy abāyišn,

XIV. wēmārīh bun-xān,

XV. čē-š ēwēnag [V: čēīh ēwēnag] ud nām,

XVI. dārūg ēwēnag,

XVII. (a). nērōg drustīh[7] winnārišn,

(b). ud ān ī ʿtan ristagān' pad drustīh winnārdārīh sāzēnāg,

(c). ud ʿgyān nērōgān' pad sūd-kārīh hamēnāg,

XVIII. (a). niyāz ī mardōm

ō ʿtan dārišn' <ud> ʿgyān wirāyišn', xwarišn dārūg,

(b). <ud āfurāgān gyān ud tan>*,

XIX. ōšmurišn[8] ī sāmān[9] kē kār ī pad tan-bizeškīh abar,

XX. bizeškīh kunišn ud frazāmišn; hangirdīg-ē pad[10] nihang[11] wāzag, az nigēz ī weh-dēn.

Sunj (IV.pah.۱۸۱); B (119.20); ۶۶ت (۱۲۵.۷); MD (157.6).

I.

<bizeškīh bun:>*

158.4 hād! bizeškīh bun, ohrmazdīg[12] fazānagīh, kē bizeškīh-iz u-š [V: aziš] nazdtar awiš dānišn ī abar čihrīg(?)[13] [V: ˟čergarīh] ī gumēzagīh.

II.

<abāyišnīgīh čim:>*

158.5-6 ud ʿbizeškīh abāyišnīgīh čim', niyāz[14] ī az ēbgat-<spōzih, mardōm>* ud any ʿgētīg dahišnān' ō pād(an) ī <tan>* pad drustīh, <ud> bēšāzēnīdan ī az wēmārīh.

V.

*<ǰud-bunīh ī bizeškīh az wēmārīh:>**

bizeškīh az wēmārīh ǰud-bun, čiyōn ǰud-bunīh ī dānāgīh <az duš-āgāhīh>*.

III.

(b). *<bizeškīh baxšišn:>**

bizeškīh <baxšišn': ēk, mēnōg-bizeškīh u-š ǰud-ǰud handarzīgīh>*; ēk, gētīg-bizeškīh ud ǰud-ǰud handarzīgīh.

ēk(?)[15] '***mēnōg bizeškīh handarzīgīh***': pad 'weh-dēn nērang[16], 'ēbgat [dām](?) wēmārīh' [V: ˣ'ēbgatīg dām wēmārīh'] ud any wizāstārīh(?)[17] az dām bē-barēd ud abesīhēnēd;[18] <ēk>* '***gētīg bizeškīh handarzīgīh***': pad 'weh-dēn dānāgīh' 'gētīg dām tan' az 'ēbgat wēmārīh' pahrēxtan bēšāzēnīdan.

andar har ēk, baxšišn dō: amaragānīg ud ēwāzīg.

I.1 amaragānīgīh ī mēnōg-bizeškīh az weh-dēn nigēz: 'amaragān mardōm ruwān-bizeškīh[19], ī abērtar [pad](?) xwēš xēm wirāstan ī gēhān(?) [V: ˣgēhānīgān] <pad>* ahu <ud> dahibed ˣī gēhān <ud> rad <ud> zarduxštrodom bawēd.

I.2 u-š ēwāzīg[20] ēwēnag:[20] 'mardōm ruwān-bizeškīh' pad abāz-āhangīh ī az dušmat ud duš-hūxt ud dušwaršt, ud frāz-āhangīh ī ō humat ud hūxt ud huwaršt, pad wirāst <ī> xēm <ī>* dānāgān[21] ud

dēn-burdārān az weh-dēn nigēz abērtār bawēd.

158.21 ***II.1*** ud 'amaragānīgīh ī gētīg-bizeškīh': mardōm tan-bizeškīh, ī weh-dēn nigēzīg, az zarduxštrodom dastwarīh ud dahibed hu-framānīh, nigāh-pādan ī zāhagān ī tanān[22] bun[22] az winastagīh <bawēd>*.

II.2 u-š ēwāzīg: ēk-ēk mardōm tan-bizeškīh, ī az „drustabedān[23] hammōg [V: ˣnāmag]„ pād(an) ī-šān ristagān az winastagīh bawēd.

159.3 ud tan bizeškīh baxšišn ēn-iz šaš,[24] ī-šān[25] az niwist dēnīg nām:

1. ahlāyīh-bēšāzišnīh, ***2.*** ud ātaxš-bēšāzišnīh, ***3.*** ud urwar-bēšāzišnīh, ***4.*** 'kārd-bēšāzišnīh, ***5.*** nēšag-bēšāzišnīh, ***6.*** ud 'mānsar-bēšāzišnīh; u-š mādagwar māsar-bēšāzišnīh, ān ī andar gētīg wēnišnig(?)[26] [V: ˣwēnišnē]; u-š mādagwarīhā čim, 'abē rēš ud bēš ud ranǰ ī tan' tēz-bē-burdan ī _abar mānsarīg afsōn nērang_ wēmārīh az tan.

159.9 ud dudīgar, ān <ī> ātaxš-bēšāzišnīh, u-š čim, abāg nērōg ī ātaxš, pad bē-burdan ī winastagīh[27] ud pūdagīh ī 'wēmārīh waxš(?)' [V: ˣwiš] az andarwāy, pad-iz[28] tāftan ī tan,[28] <........................>*.

159.12 [[padiš gand-<bōyēn>īdan[29] ī urwar ī pērōzgar bōy, bē-burdan ī was wēmārīh aziš pad kam ranǰīh ī tan]](?).[28]

ud sidīgar, ān <ī> urwar-bēšāzišnīh, u-š čim, pad kamīh ī az rēš ud ranj ī az ʿkārd nēšag bizēškīhʾ pad xwardan bōyēnīdan[30] ud anī-z ēwēnag wēmārīh az tan bē-burdan.

andar kārd[31]-<bizēšhīhʾ>* ud nēšag-bizeškīh,[31] ˣnēšag, abdom bizeškīh.

*<ruwān-bizeškīh baxšišn:>**

ud ruwān-bizeškīh baxšišn dō:[32] weh-dēn gōwišn wurrōyišnīg, <ud> kunišnīg wurrōyišnīg; har dō wurrōyišnīgīh bēšāzēnīdan ī mardōm ruwān.

XII.

(a). <ud kē bizeškīh ud drustabedīh nām arzānīgīh:>*

ud pad gēhān ʿdrustabedʾ[33] [V: ˣdrustabedīh] <nām>ʾ arzānīgīh ōy kē ʿamaragān mardōmʾ ruwān az wināh ud, tan az wēmārīh pādār.

ud pad gēhān ʿbizeškīh nāmʾ arzānīgīh ōy kē ʿamaragān mardomʾ ruwān az wināh ud, tan az wēmārīh bēšāzēnīdār.

ud pad ēk-ēk az mardōmān ʿdrustabed nāmʾ arzānīgīh ōy kē ʿmardōm ēk-ēkʾ ruwān az wināh ud, tan az wēmārīh pādār.

ud pad ēk-ēk az mardōm ʿbizešk nāmʾ arzānīgīh ōy kē mardōm ēk-ēk ruwān az wināh <ud> tan az wēmārīh bēšāzēnīdār.

III.

(a). <bizeškīh ēwēnag:>*

160.4 ōh-iz, tan-bizeškīh ēn-iz ēwēnag[34] dō: ēk, pādan ī tan pad drustīh, ud ēk, bēšāzēnīdan ī tan az wēmārīh.

ud ham hadāzag, ruwān-bizeškīh, pad pādan ī ruwān az winah <ud> bēšāzēnīdan <ī>* aziš.

IV.

*<ud kār ud sūd:>**

160.7 ud kār amaragānīg bizeškīh, pādan ī ʿamaragān mardōm ruwān <ud> tanʾ pad drustīh, ud bēšāzēnīdan ī az wēmārīh; ud sūd ī aziš, winnardan ī gēhān pad drustīh <ud> pākīh ud hu-bōyīh.

ud kār ī ēwāzīg[35] bizeškīh, pād(an) ī ēk-ēk [az](?) ʿmardōm rūwānʾ az wināh ud tan az wēmārīh; ud sūd ī aziš, drustīh ud kārīgīh ī mardōm tan <ud> ahlawīh ī-šān ruwān.

VI.

*<bizešk čiyōnīh:>**

160.13 ud bizešk čiyōnīh, handāzag az wizīn ī frazānag dahibed, weh-dēn nigēzīg, abar ruwān-bizešk ud tan-bizešk har dō.

*(a). <ruwān-bizešk čiyōnīh:>**

abar ruwān-bizešk, zarduxštrodom, dēn dastwar, kū:

ud āsnūdag xrad ud dēn wāspuhragān ud
dār,[36] ud hu-axw-yaštār ud mēnōg wēnišn,
š, wizīdār zand ud āgāh-dēn[37] ud a-gumān
tag(?)[38] ud meh-dādestānīg[39] ud ʿšnās
d a-xēšm ud zad-waran, ʿwānīdag āz', pad
āhgārān tēz-framān, pad bahr ud pādāšn
ānīgān sazāg baxtār ud ˣbowandag
pad>* ēn panj[40] čiš paymān dāštār,
šm, ud dahān, ud uzwān, gōš, ud grīw:[41]
n(?)[42] [V: ˣwizend], ud dahān az xwarišn
zwān az halagīh, gōš az ˣa-niyōšāgīh, ud
ukīh(?)[43] [V:ˣmarčābukīh]; kū dīdār(?)[44]
ād[45] <ud> čahār pēšagān nē wināhīhād
d anāspēn[46] [V: ana-xuspēn] pad zanišn
tārīh nimūdār ī dāmān; rāst-wizīrgar
d gēhānīgān, ud rāst-dastwar pad har xīr,
)[47] pāyīhād ʿham-wāz[48] dahibedīh ˣud
š dahīhād rawāgīhād har framān.

*(b). <tan-bizešk čiyōnīh:>**

, čihr-ārāstār [hu-nērang](?),[49]
ērān drustabed <dēn-dastwar>*, kū:
hrīg[50] ud ruwān dōst, bārīg wēnišn, was
ārm nibēg ud, was uzmāyišn <az>*
ud wihērišn ī jadagān: čihr ī tan anāgīh,
nās [V: ˣhangām-šnās] ud wardišn-šnās,

wēmārīh darmān šnās, bizešk bowandag ud a-gumēg bizešk,[52] ud hu-tars ud ham-ayyār(?)[53]

161.12 [V: ham-brādar(?)] dōst, nēst-arēšk ud čarb-ēwāz, nē-tarmēnišn, ud burd-hu-barišn,[54] hu-nērang,[55] ud wēmārīh dušmen, ˣwēmārān dōst [V: wēmār(?) gyān(?) dōst], ud a-bōy(?)[56] paristār,[56] ud nē-bēšīdār(?),[57] ud a-wastār(?)[58] ud aspinj-frahaxt ud ˣsabuk dast, frahaxt[59] kār ud bēšāz framāyišn, husrawīh pādār, nē āwāzag(?)[60] bē ʿmēnōg mizd' dōšīdār [=nē āwāzag dōšīdār, bē ʿmēnōg mizd' dōšīdār].

161.17 če aziš būd pad ʿērmān[61] abdastīg[61] <ud> ham-brādagīh' ud bēšāz urwar abzārīh xūb-sāzišn [V: hu-passāzišn] darmānīhā; pahrēxtārīh <ī>* tan az wēmārīh, bē-barišnīh ī waštīh ud xindagīh, madārīh ī āsānīh ud mēzagōmandīh[62] ud wēš kārīgīh ī zīndagīh.

VII.

wehīh:

161.20 ud wehīh[63] ī ruwān-bizešk [V: wehīh ud gāh ī ruwān-bizešk], pad ruwān-bizeškīh, rāst tarsagāh, ašawahišt amahraspand[64] ˣgētīg(?) abdastīh;[64] ud ān ī tan-bizešk pad tan-bizeškīh, ērmān xwāhišnīh[65] <ī> abzār[66] ī _ašawahišt[66] amahraspand hamkār_ abdastīh.

abēzag xēm ud āsnūdag xrad ud dēn wāspuhragān ud yazdān mēnīdār,[36] ud hu-axw-yaštār ud mēnōg wēnišn, warm abēstāg, wizīdār zand ud āgāh-dēn[37] ud a-gumān <ud> ˣwirāstag(?)[38] ud meh-dādestānīg[39] ud ʿšnās wahmanīgʾ ud a-xēšm ud zad-waran, ʿwānīdag āzʾ pad zanišn ī wināhgārān tēz-framān, pad bahr ud pādāšn <ī>* arzānīgān sazāg baxtār ud ˣbowandag jādag-gōw; <pad>* ēn panj[40] čiš paymān dāštār, <ī>* ast: čašm, ud dahān, ud uzwān, gōš, ud grīw:[41] čašm az zanišn(?)[42] [V: ˣwizend], ud dahān az xwarišn ī an-ēwēn, uzwān az halagīh, gōš az ˣa-niyōšāgīh, ud grīw[43] az čābukīh(?)[43] [V: ˣmarčābukīh]; kū dīdār(?)[44] nē ˣwizendīhād[45] <ud> čahār pēšagān nē winahīhād <ud> bawānd anāspēn[46] [V: ana-xuspēn] pad zanišn ī dēwān, bōxtārīh nimūdār ī dāmān; rāst-wizīrgar mayān šāh ud gēhānīgān, ud rāst-dastwar pad har xīr, ud spurrīhā(?)[47] pāyīhād ʿham-wāz[48] dahibedīh ˣud dēnʾ, ud čimīg dahīhād rawāgīhād har framān.

*(b). <tan-bizešk čiyōnīh:>**

ud, abar, čihr-ārāstār [hu-nērang](?),[49] tan-bizešk,[49] ērān drustabed <dēn-dastwar>*, kū: pahrēz weh-čihrīg[50] ud ruwān dōst, bārīg wēnišn, was xwānišn,[51] warm nibēg ud, was uzmāyišn <az>* nērōg ī gōhr ud wihērišn ī jadagān: čihr ī tan anāgīh, ud handām-šnās [V: ˣhangām-šnās] ud wardišn-šnās,

wēmārīh darmān šnās, bizešk bowandag ud a-gumēg bizešk,[52] ud hu-tars ud ham-ayyār(?)[53]

161.12 [V: ham-brādar(?)] dōst, nēst-arēšk ud čarb-ēwāz, nē-tarmēnišn, ud burd-hu-barišn,[54] hu-nērang,[55] ud wēmārīh dušmen, ˣwēmārān dōst [V: wēmār(?) gyān(?) dōst], ud a-bōy(?)[56] paristār,[56] ud nē-bēšīdār(?),[57] ud a-wastār(?)[58] ud aspinj-frahaxt ud ˣsabuk dast, frahaxt[59] kār ud bēšāz framāyišn, husrawīh pādār, nē āwāzag(?)[60] bē ʿmēnōg mizdʾ dōšīdār [=nē āwāzag dōšīdār, bē ʿmēnōg mizdʾ dōšīdār].

161.17 čē aziš būd pad ʿērmān[61] abdastīg[61] <ud> ham-brādagīhʾ ud bēšāz urwar abzārīh xūb-sāzišn [V: hu-passāzišn] darmānīhā; pahrēxtārīh <ī>* tan az wēmārīh, bē-barišnīh ī waštīh ud xīndagīh, madārīh ī āsānīh ud mēzagōmandīh[62] ud wēš karīgīh ī zīndagīh.

VII.

wehīh:

161.20 ud wehīh[63] ī ruwān-bizešk [V: wehīh ud gāh ī ruwān-bizešk], pad ruwān-bizeškīh, rāst tarsagāh, ašawahišt amahraspand[64] ˣgētīg(?) abdastīh;[64] ud ān ī tan-bizešk pad tan-bizeškīh, ērmān xwāhišnīh[65] <ī> abzār[66] ī ašawahišt[66] amahraspand hamkār abdastīh.

VIII.

*<mādag kē kār abar, ud kār ī abar mādag:>**

2 ud mādag kē ruwān-bizešk kār abar: tanōmand ruwān ī hamāg mardōm; ud kār ī-š abar mādag: pad kunišn pahrēzišn, ī az weh-dēn hammōg, ašawahišt amahraspand abdastīhā, ruwān az wināh pādan <ud> pad weh-kirbag ahlawēnīdan.

6 ud mādag kē tan-bizešk kār abar:[67] ruwānōmand tan ˣī har mardōm; ud kār ī-š abar mādag, pad ‘pahrēz ud darmān abzārīh’ ‘ērmān[68] abdastīhā’ tanān pad drustīh pādan, ud az wēmārīh bēšāzēnīdan.

IX.

*<ruwān ud tan bizeškīh arz handāzag:>**

9 ***1.*** ruwān-bizeškīh arz handāzag, ke[69] tan pad zīndagīh ud mārišnōmandīh[70] ī az ruwān.

2. tan-bizeškīh arz handāzag, ˣkē ruwān pad abzārīh[71] ˣud kārīgīh ī az tan.

*<ruwān ud tan bizeškīh sang handāzag:>**

12 ***1.*** ud ‘ruwān-bizeškīh sang’ xwad, ud,

2. ‘tan bizeškīh sang’ abzār handāzag.

X.

<(a). ud hudāg ī tan-bizešk pad tan-bizeškīh,

(b). ruwān-bizešk pad ruwān-bizeškīh:>*

162.13 ***(b).*** ud hudāg ī ruwān-bizešk pad ruwān-bizeškīh, abar-iz šnāsagīh ī ‘gyān zōrān’ u-šān brādarōd ī ēk-ēk, čiyōn pādagīh ī pad ‘xwēš drust wimandīh’ ēk-ēk az ān ī-š brādarōd winastagīh, ud pāyēnišn[72] ī aziš.

162.17 ***(a).*** ud hudāg ī tan-bizešk pad tan-bizeškīh, abar-iz <šnāsagīh ī tan-ristagān u-šān brādarōd ī ēk-ēk>*, čiyōn ham-bandišnīh ud winnārišnīgīh <ēk-ēk az ān ī-šān>* wišōbišnīgīh ī hambadīgān ī pad čihr.

XI.

<(a). uzmāyišn ī abar har dō, uzmūdan šāyēd, ud ˣuzmūdan nē-šāyēd;

(b). ud niyābag kunišn ī bizešk abāg ‘dehīg mardōm’;

(c). ud ān ī ham-bāstag mardōm abāg bizešk kardan niyābag:>*

162.19 ***(a).*** ud uzmāyišn ī ruwān-bizešk pad ruwān-bizeškīh, <abar-iz>* xēm ud xrad abzār, fradom pad āsrōīh,[73] ud dudīgar pad mānbedīh, ud sidīgar pad

wisbedīh, čahārom pad zandbedīh, ud panjom pad dahibedīh;[74] u-š uzmūdan šāyēd pad šāyistagīh[75] ī abar ān ī 'keh ruwān-bizešk[76], wizīn ī ō pāyag ī az ān abar, ham-handāzag ud tā-iz ō zarduxštrodomīh wizīn: abardom ruwān-bizešk ī az mardōmān.

u-š uzmūdan nē-šāyēd, ka pad ān ī keh, uzmūdan nē-šāyistan, ō ān ī meh rāy(?)[77] wizīdan.

uzmāyišn ī tan-bizešk pad tan-bizeškīh, fradom pad 'dēw-ēsn[78] wēmār tan' uzmūdan, <ud ka>* bōxtan, pad tan-bizeškīh[79] uzmūdan šāyēd-dārišn.

ud ka, abāg ān uzmāyišn <ī>* tan-bizeškīh, čiyōnīh andar mardōmān abardar sāmānīhā, padiš spurr-wēn(?),[80] ō-iz 'ērān[81] drustabedīh gāh' wizīdan ud gumārdan[81] xūb.

ud ka, sē kardan(?) [V: kirr<ēnī>dan(?)] murd(an),[82] pad-uzmūdan[83] nē-šāyēd-dārišn; kardan ī bizeškīh nē hilišn.

(b). ud niyābag kunišnīh ī bizešk
abāg 'dehīg mardōm':

2 abar[84] dāšn(?) <ī>* yazdān(?)[84] [V: abar-dārišnīh-šān(?)] bizešk hamē wēmār ī andar deh pursīdan šnāxtan; ud tēz-abar-raftārīh, ī har rōz, nāmčištīhātar[85] fradāg <ud> pad-iz abārīg hangām, hu-frahaxtīhā [V: hu-frayādīhā] ō 'wēmār pad abāgīh ī was 'dārūg paywāsag,[86] ud šnāxtan ī wēmārīh, ud

abar-tuxšīdan ī ō wēmārīh [pad abāgīh ī was dārū[87]](?) dušmenīhā[88] pad darmānēnīdan ī wēmār ud bēšāzēnīdan ī wēmār; kū az ān ī ōy tuxšišn <abar>* wēmārīh, andar deh ēč wēmār az darmān burdan nē-mānād.

(c). ān ī ham-bāstag mardōm abāg
bizešk kardan niyābag:

163.20 frāz-burdan ī awiš ān ī nēk xwarišn, ud ān-iz ī čābuk brahmag, ud ān ī tēz asp, ān ī abardar mān, ī pad mayānag ī gyāg; ī-š xwāstag ud abārīg ī passazag <..........>*, any ī ēk ī mayānag xwāstagtar.

164.2 ud ka 'mān bizešk' andar[89] mān, ka 'wis[89] <bizešk' andar wis>, ud ka 'zand bizešk' andar zand, ud ka 'deh bizešk' andar deh, kū-š bizešk[90] abar xwāstag ud 'stōr zīwišn' nē-aganjīhād,[91] ud paywāsag-iz(?)[92] dāšn(?)[92] [V: *dārišn] ī abar bizeškīh ī wēmārān nē-brīnīhād, u-š pad ān ī 'tēz asp' 'bowandag dārūg' '*paywāsag abāgīhā' tēz-rasišnīh bawād ō ān ī 'wēmār tan'

III.

(c). ***<tan-bizešk ēwēnag:>****

164.7 andar tan-bizeškīh, bizešk ēn-iz ēwēnag panj: ēk pahlom, ud ēk nidom, <ud> sē mayānag bizešk.

1. kē ʿmardōm bizeškīhʾ ʿahlāyīh dōšaram rāyʾ ēwāz kunēd, pahlom bizšk;

2. kē <mardōm bizeškīh>* ʿgētīg mizd <rāy>* ēwāz <kunēd, nidom bizešk;

3. kē ʿmardōm bizeškīhʾ ahlāyīh, xwāstag-iz>* dōšaram rāy hāwandīhā, mayānag ī hāwand bizešk;

11 *4.* ud kē <mardōm bizeškīh>* ahlāyīh ud xwāstag-iz dōšaram rāy, bē ō ahlāyīh hu-grāyišnīgtar,[93] [V: ōgrāyišnīgtar] mayānag ī ō pahlom nazdtar[94] [V: ˣnazdīktar].

5. ud kē <mardōm bizeškīh>* xwāstag ahlāyīh-iz dōšaram rāy, bē <ō>* xwāstag hu-grāyišnīgtar,[93] mayānag ī ō nidom nazdīktar[94] bizešk.

15 ud ʿabēzag ahlāyīh āyōz bizeškʾ pahlomīhā ˣpadīriftan ud wābarīgānēnīdan grāmīgēnīdan, pad-iz xwāstag mizdēnīdan pāyagīhā.

ud mayānag[95] ī ahlāyīh āyōz, ud ān-iz ī ahlāyīh gumēg, ud ān ī gumēg ahlāyīh, ud nidom bizešk, brādarōd ud bizeškīh petyārag: a-pdīrišnīgīh ud a-grāmīgīh ud an-arzānīg mizdīh; dēn handarz.

XI.

(d.) <uzmūdan framūdan bizeškīh mizd:>*

20 uzmūdan framūdan bizeškīh mizd:

1. tan-bizeškīh, az kahist tā mahist gōspand, ud az nidom tā abardom mardōm bēšāzēnīdan, ī mizd pāyagīhā

passazagīhā; paydāg.

2. <ruwān-bizeškīh mizd: ....
<..

(e). awēšān bizešk an-uzmūdan a-framūdan bizeškīh kardan puhl:>*

164.23 ud an-uzmūg[96] a-framūd [V: ˣan-uzmūdag ˣa-framūdag] bizeškīh kardan, ka-iz xūbīhēd,[97] appār mizd; ud ka rēš, rēštūzišnīh ud drōš abar tan; paydāg.

(f). <ud kē bizešk uzmūdan ud, ō bizeškīh wizīdan xwēškārīh?>*

165.2 ud uzmāyišn wizīn ud dastrwarīh, ruwān-bizešk abar ruwān-bizeškīh zarduxštrodom, ud ān ī tan-bizešk abar tan-bizeškīh ʿērān abēzag drustabed, xwēškārīh.

XII.

(b). <ud pēšag kē bizeškīh andar:>*

165.5 ud bizeškīh u-š andar ʿāsrōnīh pēšagʾ čiyōn ruwān-bizeškīh; u-š ʿwāstaryōšīh pēšagʾ čiyōn tan-bizeškīh.[98]

XIV.

<wēmārīh bun-xān:>*

165.7 ud drustīh hangirdīgīh ēk, ī ast: paymān; wēmārīh

hangirdīgīh dō, <ī>* hēnd: freh-būd ud abē-būd.

wēmārīh ī gyān bun <ud> ān ī wēmārīh-iz ī tan bun, ud har dō 'wēmārīh bun' freh-būdīgtar ud abē-būdīgtar, gannāg-mēnōg.

0 ud wēmārīh wihān[99] [V: ˣxān], ēbgatīgīh[99] az gannāg-mēnōg hamēstārīhā brādarōdīhā ō 'gyān zōrān' <ud> pad gyān āhōgēnīdārīhā, čiyōn: duš-āgāhīh ud frēftārīh ud xēšmēnīh ud sūstīh ud abar-mēnišnīh ud tar-mēnišnīh <ud> waranīgīh ud spōz-kārīh ud šakīh(?)[100] [V: ˣ<xwad-dō>šagīh] ud

4 ajgahānīh,[101] čē ham-brahm wināh ud druwandīh wihān[102] [V: xān]; <ud,> ō 'tan ristagān' pad 'tan āhōgēnīdārīh'; čiyōn sardīh[103] huškīh ud gandagīh ud pūdagīh[104] ud suyīh ud tišn <ud> zarīg ud bēš, čē ham-brahm wēmārīh <ud> margīh wihān.

XV.

*<wēmārīh ēwēnag ud nām:>**

8 ud 'wēmārīh čēīh' ān ī-šān dādestān, bē sāzišnīg <ud> marišn ī gyān ud čihr, čiyōn: xēšm ī gyān wizendēnāg[105] [V: čandēnāg] ud huškīh ī čihr nīzārēnāg.

wēmārīh ī tan ēwēnagān ān ī az ān ī pad bun-dahišn gannāg-mēnōg frāz-kirrēnīd; az 'dādār framān' pad 'ērmān zōr' wānīdan ˣzanīdan(?);[106] paydāg.

165.22 čahār-hazār ud sē-sad <ud> sīh <ud> sē ēwēnag ī andar wānišn(?) [V: andar ˣnihānīh(?); V: andar ˣnihānīgīh] dāšt-ēstēd.

u-š paydāg nām, čiyōn: ažīr. u. aγīr. u. aγrạm. u. uγrạm. u. dāšn. u. tafn. u. sāran. sārastr. u. aγaš. ud anī-z.

166.2 u-š paydāg, 'zand ōšmurišn' <..........; ......>; ōzōmand ān ī ō 'tan ristagān' <andar>* gumēzagīh _azabar nibišt_ u-š andar zamānīhā tā frašagird.

166.4 hamāg pad frašagird wānīhēd[107] ōh-ānābīhēd;[107] paydāg.

ud hammis ēd ī 'tan wēmārīh' baxšīhēnd ō[108] dō ēwēnag*: yask(?)[109] ī ōgārišnōmand,[109] u-š wizārišn „paywišagōmand„ čiyōn: vauuaršn. nīr. ud, ēk ī yask[110] ī an-ōgārišn, u-š wizārišn „a-paywišag„ čiyōn: tafn. u. naōzi.

166.9 ud ān-iz ī 'gyān wēmārīh' hammis baxšīhēnd ō dō ēwēnag: ēk 'frāz-āhangīg āhōg' čiyōn āz xēšm; ud ēk 'abāz-āhangīg āhōg' čiyōn sūstīh ud spōzkārīh.

XVI.

*<drūg ēwēnag:>**

ud drūg ēwēnag az urwar ī srādag yask(?)[111] ham-mar, ud az-iz zamīg; gōwēd.

166.13 u-š pad paymān nērōg dāštārīh: pēš, drūg būdan, nūn-iz pad-drūg [V: pad-ˣdrūgīh] winnardag, ud

frāztar-iz pad-dārūgīh pattāyist,<.....................>*

<.... ....>*

< ....>*

čiyōn halīlag ī kābūlīg u-š pēš pad škeft ˣzahrīh ēstādan, nūn-iz pad āmēzišn ī abāg any dārūg, ō darmānīh rasīdag,[112] ud frāztar, zahrīh, hamāg aziš barīhīdan[113] [V: ˣburīhīdan] ud ō-iz mardōm gōspand xwarišn mad-ēstēd; gōwēd.

18 čiyōn bīš ud baladūr[114] ud anī-z, u-š nōg-nōg frāz pad bēšāzišnīh[115] nērōg <ud> abzōnīgīh, ud frāztar ō wuzurg zōr bēšāzišnīh madan; gōwēd.

20 čiyōn, az urwar [V: ˣurwarān], rāšt ud wan <ī> hu-gōn az zamīg; <ud> gōkirin[116] u-š ēk ī dārūgānīha [V: ˣdārūgīhā] čiyōn hom ī spēd ī andar 'fraxkard zrēh' ,ud, pad frašagird a-ōšīh ī mardōm padiš kardan; gōwēd.

XVII.

*(a). <nērōg drustīh winnārišn:>**

23 ud drustīh dō ēwēnag: ēk abar ruwān-drustīh pad hu-paymān xūb-ham-jūxtagīg winnardagīh ī 'gyān nērōgān'

ud ēk abar tan-drustīh pad drust sāmānīhā ēstišn ī 'tan ristagān'

.4 ud wirāyišn, niyāzīh ī gyān-iz az petyārag gumēzišn ī ō zōrān, čiyōn: ō „dānišn„ nērōg ī gyān, duš-āgāhīh

hamēstārīg ud dahīg-sōhišnīh[117] brādarōdīg;[117] ō xēm, nērōg ī dānišn ham-juxt, dahīg-sōhišnīh[118] hamēstārīg ud frēftārīh brādarōdīg;

167.7 ud ō „tagīgīh„, nērōg ī gyān, sustīh hamēstārīg ud xēšmēnīh brādarōdīg;[119] <ud ō> bowandag-mēnišnīh, nērōg ī tagīgīh ham-juxt, xēšmēnīh hamēstārīg <ud> sustīh brādarōdīg;

167.10 ō „abāyišn„ nērōg ī gyān, spōzkārīh hamēstārīg <ud> waranīgīh brādarōdīg; ō nigērīdārīh, nērōg ī abāyišn ham-juxt, waranīgīh hamēstārīg ud šakīh(?)[120] [V: ˣspōz-kārīh] brādarōdīg;

167.13 ō „jumbišn„ nērōg ī gyān, ajgahānīh <hamēstārīg> ud <xwad-dō>šagīh[121] brādarōdīg; ud ō a-mōšīh,[122] nērōg ī jumbišn[123] ham-juxt, <xwad-dō>šagīh hamēstārīg ud ajgahānīh brādarōdīg petyārag.

167.15 kū tā, pad wirāyišn ī 'gyānīg <zōrān'>*, az xūb-ham-juxtagīg <ud> pad hamīh [ī](?) āgenēn[124] winnārišn ī-š zōrān, petyārag ī gyān zrawīhād,[125] mastīh[126] ud stardīh az gyān ōsānīhād, ud gyān pad pākīh winnārīhād, ud pad kirbag tuxšīhād, az bazag pahrēzād, ud druwand ma _bē ahlaw_ bawād.

XVIII.

(a). <niyāz ī mardōm ō 'tan dārišn' ud 'gyān wīrāyišn', xwarišn ud dārūg:>*

(a). ud bēšaz niyāzīh ī tan čim, a-drang[127] sard hušk ēbgatīg petyārag ī ō 'garm-xwēd xōn' tan mādag, kū hamēstārīg rasišnīg ham-badast[128] [V: ˣham-badīhistan]; pad sardīh, garmīh ī xōn afsārād,[129] pad huškīh xwēdīh[130] <ī xōn>* xušēnād,[131] ud ma pattugīhād[132] [V: ˣpānagīhād] 'mardōm-iz[133] tan mādag' andar 'tan pānagēnīdārīh', ud pādīrānīhād dām az rawāgīh ud paywandišn ī ō frašagird.

ud az[134] 'dādār framān<spōz>*-kārīh,[134]' a-drang 'tan petyārag' az ham-badīg [V: az ˣham-badīgīh] tēz-spōzīh[135] ī 'tan garmīh' pad sardīh, u-š xwēdīh pad huškīh; ud az ham bun,[136] 'a-pattūgīh ī tan mādag ud nērōg' andar 'tan bawēnīdārīh[137] ud winnārdārīh' čiyōn ham-badīgān āgenēn ēstēnd, abāz-bastagīh ī brādarōdīg sardīh[138] ō xwēdīh(?)[138] [V: ˣgarmīh] ud huškīh[139] ō garmīh(?)[139] [V: ˣxwēdīh].

kū tar, ham čiyōn, 'tan mādag ud nērōg' pad bawēnāgīh[140] ud parwarāgīh ī tan, 'tōhmag-ē ēstišn winnārišn' bawād.

ēd ī paydāg pad 'wisp zīndagān': tan wēmārīh, ī hamēstārīg ud brādarōdīg, az ēbgat; 'tan petyārag' ō

tan ˣpērōzīhēd(?)[141] [V: ˣčērīhēd] andar(?) drang(?) [V: ˣaz ˣbērōn], ˣud ēstišn ud winnārišn ī 'tan mādag ud nērōg' az čihrīh[142] ī čihr,[142] ī az andron tan, <ud> padiš dārūg ud darmān ī hu-bizešk az[143] bērōn tan bēšazīhād.

168.15 andar gumēzagīh ī az ēbgatīg petyārag, dām rawāgīh ud paywandišn ī <ō frašagird>* bawād; čiyōn ēd ī paydāg kū ēdōn winnārišn ī mardōm _čiyōn tan-drustīh_ andar 'ēbgatīg petyārag gumēzagīh' <šāyēd>*.

XVII.

(b). <ud ān ī 'tan ristagān' pad drustīh winnārdārīh sazēnāg:>*

168.18 ud ān ī 'tan ristagān' pad drustīh [V: pad-drustīh] winnārdārīh sazēnāg, čihr.

(c). <ud 'gyān nērōgān' pad sūd-kārīh hamēnāg:>*

ud ān ī 'gyān nērōgān' pad sūdkārīh hamēnāg,[144] axw.

XVIII.

(a). <niyāz ī mardōm ō ˹tan dārišn˺ ud ˹gyān wīrāyišn˺, xwarišn ud dārūg:>*

ud dārišn, niyāzīh ī tan <čim>*, az awištāb ī čihr, az ān ī-š hamēstār.

ud dārišn, ō ayyārīh <ī> čihr pad awištāb-spōzīh[145] ī az hamēstār.

ud dārišn, ast xwarišn ud xwārišn, pad paywastan ī ˹nērōg ī andar xwarišn˺ ō nērōg ī pad āmēzišn, ayyārīh ī čihr, čiyōn: nam ī[146] andar xwarišn ō ˹āmēzišnīg nam˺ ī pad čihr, kū tā, ˹āmēzišnīg nam˺ pad ˹ēbgatīg huškīh˺ ma-ˣānābīhād(?)[147] [V: ma-ˣānāstīhād(?)]; ud ātaxš ī <andar xwarišn ō ˹āmēzišnīg ātaxš˺ ī pad čihr, kū tā, ˹āmēzišnīg ātaxš˺> pad ˹ēbgatīg sardīh˺ ma-afsārīhād;[148] ud wād ī andar xwarišn ō ˹āmēzišnīg wād˺ ī pad čihr, kū tā, ˹āmēzišnīg[149] wād˺ pad nizārīh ma-bandīhād; ud gil ī andar xwarišn ō ˹āmēzišnīg gil˺ ī pad čihr, kū tā ˹āmēzišnīg gil˺ pad sustīh, az girišn ma-wišāyīhād.

hamāg ō ēn kū tā čihr az awištāb ud čandag [V: ˣwizendag] ī az ēbgat, apōhišnīh ud winnardagīh bawād; ud ˹mardōm zīndagīh˺ winnārīhād abāg ˹sazāg [V: ˣsāzēnāg] paymānīg xwarišn˺.

ast kē dārūg-iz <abāyišnīg>*; kū tā frehīh <ī>*

az xwarišn pad zōr ī dārūg ōsānīhād, <ud> kamīh ī az xwarišn(?) [V: ˣa-xwarišnīh] pad[150] ōz ī dārūg hambārīhād, ud ˹āmēzišnīg zōr˺ ō paymān rasād.

XVIII.

(b). ud, āfurāgān gyān ud tan:[151]

169.14 <ān>* kē-š gyān pad dānāgīh ud tan pad drustīh wirāstan payrāstan,[152] ˹gyān zōrān˺ pad ān ī wināh <ud> druwandīh ud[153] any <āhōg, ud,>* ˹tan[153] āmēzišnān˺[154] [V: ˣāmēzišnīgān] pad ān ī wēmārīh ud margīh ud any petyārag winastan, ne-sazēd.

XIII.

<ān ī ruwān-bizešk az tan-bizešk, ud tan-bizešk az ruwān-bizešk, ud har dō az pādixšāy abāyišn:>*

169.17 ud tan-bizešk az ruwān-bizešk[155] abāyišnīg ruwān-bizeškīh ī čār —ī az weh-dēn hammōg— ud, ruwān-bizešk az tan-bizešk abāyišnīg niyāz bēšāzīh <rāy>*, ˹tan bēšāzīh čār˺ ˣī az ˹tan-bizeškīh hammōg˺ u-šān har dō az dahibed abāyišnīg, abē-āhōgīh[156] ī-šān pad xwēškārīh, <az dahibed hu-framānīh.

XIX.

ōšmurišn ī sāmān kē kār ī

pad tan-bizeškīh abar:>*

2 ud ōšmurišn ī sāmān kē kār ī tan-bizeškīh abar, ēn-iz pānzdah:[157]

1. tōhm, ***2.*** bawišn, ***3.*** ud winnārišn, ***4.*** widāzišn(?),[158] ***5.*** āmēzišnīg, ***6.*** ud ham-bawišnīh, ***7.*** ud wihērišn, ***8.*** waštagīh,[159] ud nigerišn[160] ī padiš;[160] ***9.*** ud zāyišn, ***10.*** parwarišn, ***11.*** ud čihr, ***12.*** ud xōg, ***13.*** ud dād, ***14.*** ud hangām, ***15.*** ud šahr-bizeškīh.

XX.

<bizeškīh kunišn ud frazāmišn:>*

'tan-bizeškīh kunišn' abar čahār zāhagān ī gēhān, pad pādan ī az[161] winastagīh:[161] u-š frazāmišn [= tan-bizeškīh frazām], pad ristagān ī tan, freh-būd ud abē-būd aziš bē-burdan <ud> pad paymān winnārdan <ī> tan-drustīh.

ud 'ruwān bizeškīh kunišn' abar čahār zōrān ī gyān, pad xūb-ham-juxt passāxtārīhā,[162] [V: ˣpassāxtīhā] az brādarōd <ud> hamēstār pānagīh; <u-š> frazāmišn, pad mēnišn gōwišn ud kunišn az dušmat dušhūxt ud dušwaršt[163] pādārīh, ī pad humat hūxt ud huwaršt: pērāstagīh <ī>* ruwān ō bōzišn.

——— یادداشت‌ها ———

157.12 1. ᵓwzmwk' / uzmūg.
_(م): ᵓwzmw<t>k' / uzmū<da>g.

157.14 2. zmwtn'.
_sunj,IV,pah,١٨١,٧): ᵓn-ᵓwzmwtn / an-uzmūdan.

157.15 3. ᵓwzmwk'.
_sunj,IV,pah,١٨١،٨): ᵓwzmwtk / uzmūdag.
_(م): V: ˣuzmūdan

157.16 4. drwdst' pt-yh.
_B (120.5): drwyst'ptyh.

157.16 5. ᵓlcᵓn-k-yh.

157.18 6. tn' bcškyh.
_(م): tn' bcšk [yh] / tan-ˣbizešk.

157.20 7. drwdst-yh.

157.23-158.1 8. ᵓwšmwl-šn y [hwn wynᵓl-šn' y wynᵓl-šn' dᵓlwk'].

158.1 9. sᵓᵓmᵓn.

158.3 10. PWN [PWN sn].

158.3 11. sng.
_sunj,IV,pah,١٨١،١٨): dyn'y.
_sunj,IV,pāz,١٢١،١٩): dīnī.
_sunj,IV,Eng,222): the religion.
_de MENASCE.TLD,158): en peu .... در اندک، دراقلّ.
_(م): <ni>hang.

12. ^{ɔ}wyr' mẕdyk.

_B (120.13): ^{ɔ}wyr'mẕdyk.

_de MENASCE,TLD,158): ohrmazdienne.

_در درستیِ ایـن قـرائت اینکه ohrmazdīk frazānagīh و از سخنواره‌های پرکاربردِ ohrmazd frazānagīhā handāzišn نویسندگانِ دینْ‌کرد است.

13. cyhl-k'.

_sunj,IV,pah,۱۸۱،۲۰): cyhlgyg / čihragīg.

_de MENASCE,TLD,158): (cīhrak)concernant la nature ....مربوط به سرشت.

_(م): ^{x}chirīg ....سرشتین، طبیعی.

14. nyd^{ɔ}c' y [cm](?).

15. ^{ɔ}ywk".

16. nylng; V: nylwk.

_sunj,IV,pāz,۲۱۲،۷): nīraṇg.

_de MENASCE,TLD,158): nērang.

_(م): nērang; V: nērōg.

17. zwl yst y.

_de MENASCE,TLD,158): forces de gētī نیروهایِ گیتی ر ا.

_(م): ^{x}wzst^{ɔ}lyh / ^{x}wizāstārīh ......(دودیگر) آسیبْ‌کاری‌ها ر ا).

_(م): V: ^{x}wizustārīh(?).

18. ^{ɔ}pys yn-ytn.

_sunj,IV, pāz, ۲۱۲،۹): awǝsǝhiniiǝn.

_(م): abes<īh>ēnēd.

19. lwb^{ɔ}nyh bcškyh.

_(م): lwb^{ɔ}n [yh] bcškyh.

158.17 20. ^{ɔ}yw^{ɔ}c-yk ^{ɔ}ywk'.

_(م): ēwāzīg ^{x}ēwēnag.

158.20 21. d^{ɔ}n^{ɔ}k.

_de MENASCE,TLD,159): (^{x}dānākān) les sages ....فرزانگان.

_(م): dānāg<ān>.

158.23 22. tn'- ^{ɔ}nbwn.

_(م): tanān bun.

159.2 23. drwdst pt^{ɔ}n ^{ɔ}mk'(?).

_sunj,IV,pāz,۲۱۳،۴): daruuāstǝ-patạn. hamǝ.

_B (121.9): drwystpt^{ɔ}n ^{ɔ}mk'.

_(م): V: drustabedān <n>āmag........آیین‌نامه‌ی درمانگر ان.

_می‌شاید سخنْ گوشه به کتابیِ پزشکی با همین نام باشد.

159.3 24. šš".

_de MENASCE,TLD,159): (^{x}šaš)six........ ....شش.

159.3 25. ZK šn' lstk^{ɔ}n(?).

_(م): V: ZK š<^{ɔ}n ph>rst-g^{ɔ}n(?) / ān-š<ān pi>hristagān ....فهرستِ(؟)شان..

159.7 26. ynšnyy(?).

_de MENASCE,TLD,159,): (^{x}guyānīk??)merveilleuse ....شگفت‌آور.

_(م): <w>ēnišnīg(?)..........به‌نظرمی‌آید، دردید، دیده‌می‌شود.

159.10 27. nst-k-yh.

_de MENASCE,TLD,159): (^{x}vinastakīh)la corruption ....فساد.

159.11 28. PWN-c t^{ɔ}ptn' y tn',<............>*.

ـگمانِ ما این است که نوشتارِ پهلوی در اینجا دچارِ درهم ریختگی شده است؛ گفتاری که پس از این می‌آید هیچ پیوندِ معنایی با آتشْ‌درمانی ندارد بلکه روشنْ‌نویسی درباره‌ی گیاهْ‌درمانی است و با سخنواره‌ی سپسین، گیاهْ‌درمانی، پیوند دارد.

2 29. Wgnd-y-tn'.

_sunj,IV,pāz,٢١٣،١٨): bōdīnītan.

_de MENASCE,TLD,159): en faisant des fumigations(?).

_(م): [W W]gnd-<bwd-yn>-y-tn' / gand-<bōyēn>īdan.

_Λ⇔DK III. ch 169 = MD (182.1): gand bōyēnīdan ī ān ī pērōzgar ī gand-spōz.

5 30. bwdyynytn'.

_sunj,IV,pāz,٢١٣،٢٣): bōdīnītan.

_de MENASCe,TLD,160): (ˣbandēnītan) la pansement(?) .... پانسمان.

_(م): bōyēnīdan .... بخوردادن، ضدعفونی‌کردن.

6-17 31. SKYNA W šk bcškyh [kᵓlt' bcškyh] šk ᵓpdwm bcškyh.

_(م): kārd ud <nē>šag-bizeškīh, <nē>šag abdom bizeškīh.

7 32. TLTYA.

_de MENASCE,TLD,160): (ˣdō)deux.................. دو.

9 33. drwdst' pt.

_de MENASCE,TLD,160): <nom> de therapeute ... . نام درمانگر.

34. ᵓywk.

_(م): ˣēwēnag.

160.10 35. ᵓym ᵓcyk'.

_de MENASCE,TLD): (ˣēvācīk)particuliere........ ویژه.

160.16 36. myn-yt-ᵓl-yh.

_sunj,IV,pah,١٨۴،٩): myntᵓl / mēnīdār.

160.17 37. ᵓkᵓsy-dyn'.

160.18 38. lstk'(?).

_sunj, IV, pah, ١٨۴،١١): lystk'.

_sunj, IV, pāz, ٢١۵،١٢): agumạn-rīstə.

_sunj, IV, Eng, 226): is of inducbitable conduct.

_de MENASCE. TLD, 160): (rastak) de regle .... رسته و آزاد از.

_(م): V: ˣ<wy>l<ᵓ>stk' / ˣwirāstag.

160.18 39. ms dᵓtstᵓnyh.

_sunj,IV,pah,١٨۴،١١): W ms dᵓtstᵓnyk.

160.21 40. TLTA.

_sunj,IV,pah,١٨۴،١۴): pnc / panǰ.

160.22 41. CWLE.

_sunj,IV,pah,١٨۴،١۵): W CWLE / ud grīw.

_sunj,IV,Eng,226): the neck........................ گردن.

_de MENASCE,TLD,160): (CWRH)le cou .... گردن.

_(م): grīw .... خویشتنِ خویش، نهاد، نفس.

160.22. 42. znyn'(?).

_sunj,IV,pāz,٢١۵،١٨): zanīn.

_sunj,IV,Eng,226): casting an evil eye.

_de MENASCE,TLD,161): des femmes............ زنان.

_(م): ˣzanišn(?) ....(چشم‌زخم)زدن.

43. CWLE MNcᵓpwkyh.

_sunj,IV,Eng,226,14-15): the neck from frequent motion.

_de MENASCE,TLD,161): son cou de l'agilite(?).....

.... گردنش را از چابکی.

_(م): grīw az čābūkīh; V: gīw az <mar>čābūkīh ......

نفس از سرکشی، خویشتن از امارگی، نفس از امارگی، بستنِ راه نفس اماره . . .

44. dyytol(?).

_sunj,VI,pāz,۲۱۵،۲۱): dātār.

_de MENASCE,TLD,161): le Createur ....آفریدگار.

_(م): ˣdīdār.

_کژنویسیِ واژه‌ی dīdār( ) بــه گــونه‌ي «دادار / dādār» ( ) در چند جايِ دیگرِکتابِ سومِ دینْ‌کرد نیز نمونه دارد،نک:

_MD (50.22): gannāg-mēnōg ˣdīdār( )pad āš.

45. cnd dyhᵓt'; B (123.2-3): cndyyhᵓt.

_sunj,IV,pah,۱۸۴،۱۶_۱۷): cndyhᵓᵓt.

_(م): <wi>zendīhād.

46. ᵓnᵓspyn'.

_sunj,IV,pāz,۲۱۵،۲۲): anā-sijin.

_de MENASCE,TLD,161): (anaxuspēn) qui soit vigilant ....کسی که باشد گوش‌به‌زنگ.

_(م): ana-xuspēn .... کسي که نمی‌خوابد و همیشه هشیار است.

راشدِ محصل واژه و نگارشِ زادسپرَم را «anāspēn» خوانده‌است؛ ولی به گمانِ ما، قرائتِ دومناش از واژه و نگارشِ درنظرْ خِرَدپسندانه‌تراست.

_Λ⟶ ۱۲۰،زادسپرم،راشدمحصّل): (anāspēn)........... پیوسته.

_Λ⟶ ۲-۱)، ۵۷۰، ت د ۴ الف ،زادْسْپَرَم): kū ēd rāy čē dō axwān «anāspēn / ana-xuspēn» ( ) ēk ō did pad ....

161.5 47. spwlblyhᵓ

_sunj,IV,pah,۱۸۴،۲۰): Wspwlblyhᵓ / spurr-barīhā.

_de MENASCE,TLD,161): (spūr barīhā) pleinement fecondes ....کاملاً بارور.

_(م): V: ˣspurrīhā..........................به‌رسایی و بستدگی.

161.5 48. hmᵓc'.

_de MENASCE,TLD,161): (ˣhamnāf?) sont de même lignage........... ....(هستند از یک دودمان).

_(م): hm <w>ᵓc / ham-ˣwāz... همسُخن، (دارند)وحدتِ‌کلمه.

161.7 49. hw-yln g' tn' bcšk.

_(م): hw-<n>ylnk(?) tn-bcšk / [hu-ˣnērang(?)] tan-bizešk.

_ ازآنجا که این عبارت بسي درهم ریخته است، اگر قرائتِ ما درست باشد می‌توان نظر داد که سخنواره‌ی hu-nērang از راهِ کژبینی و کژنویسیِ معمولِ رونویس‌کننده، به‌اشتباه، از جايِ دیگري به اینجا آورده شده است. زیرا پس از این، نویسنده‌ي روایت، شناختْ‌نشان‌هايِ تنْ‌پزشک را برمی‌شمرد.

161.8 50. ŠPYLcyhlk''.

161.9 51. KRYTW-šn'.

161.12 52. cšk'(?).

_de MNASCE,TLD.161): (cēhak)........

_(م): V: <b>cšk /<bi>zešk(?).

161.12 53. hmyyᵓl(?); V: hm-AH-l(?).

_sunj,IV,pāz,۲۱۶،۱۲): hamiiār.

_de MENASCE,TLD,161): (hamāhl) ses pairs .. رقباء.

_(م): V: ˣham-ayyār; V: ham-ˣbrādar(?).

13 54. bwltn' hw-blšn'.

_de MNASCE,TLD.161): (burt hubarišn) patient بردبار.

13 55. hw-nylng.

_sunj,IV,pāz,۲۱۶،۱۳_۱۴): hunīrang.

_de MENASCE,TLD,161): (ˣanērang ?) privees de nērang.............................بی‌بهره‌ازنیرنگ.

_(م): hu-nērang ....(داننده و به‌کاربرنده‌ی)نیرنگِ نیک.

_(م): V: ˣxūb-nērang.

_نگاه کنید به: دادِستانُ‌دینیک، پرسشِ چهل و هفتُم، بندِ سی و هشتُم [گزارش پهلوی را در دستنویس ت د ۲ الف، برگ‌نوشتِ ۳۱۵ اُم، خطِ یکُم دنبال‌کنید].

14 56. W^ɔb wwd(?) plstyt^ɔl.

_de MENASCE,TLD,161): (ˣmart paristītār) au service de hommes ....درخدمتِ مردم.

_(م): ud a-bōy(??) parist [īt]ār. ....(؟؟)پرستارِ نابهوشیاران.

_با رویکرد بدین نکته که نویسنده‌ی دین‌کرد، جای‌جای،کودکانِ نبالیده و مردمِ نابهشیار را با واژه‌ی «اَ-بوی / a-bōy» وصف می‌کند؛ نمونه را:

_⟶ DK III. ch 111.

14 57. LA bycyt^ɔl.

_sunj,IV,pah,۱۸۵،۷): LA bcyt^ɔl.

_sunj,IV,pāz,۲۱۶،۱۵): la. bajətār.

_sunj,IV,Eng): is harmless..........................نه‌گزندرسان.

_de MENASCE,TLD,161): ([nē] bēcitar) pas nocif ..

....نه‌گزندرسان.

14 58. ^ɔy wst^ɔl.

_de MENASCE,TLD,161): (a.vistār) ne pas négligent

پُشتِ گوش‌نیانداز...

_Λ⟶ (۵۸۴ف.ز.پ،فره‌وشی): vastār ....خودسر، لجوج.

_(م): a-wastār.......................ملایم‌طبع.

161.15 59. pl^ɔhht.

161.16 60. LA ^ɔw^ɔck'(?).

_sunj,IV,pāz,۲۱۶،۱۸): aiīawə.

_sunj,IV,Eng,227,15): income.

_de MENASCE,TLD,161): (<nē> ānāfak) non frustre(?).........................نادرمانده‌شده.

_با این واژه و نگارش (1923) در روایتی دیگر از کتابِ سوم دینُ‌کرد (کرده‌یِ ۴۰۴) نیز روبه‌رو می‌شویم (چاپِ مدن برابرِبا MD(387.7-8))؛ ولی در آنجا سنجانا و دومناس واژه‌یِ درنظر را به‌گونه‌یِ دیگر قرائت می‌کنند:

_sunj,IX,pāz,۵۳۸،۲۳-۵۳۹،۱): anājī.

_sunj,IX,Eng,480,4): men devoid of greed.

_چنین می‌نماید که سنجانا واژه را an+āz+ag خوانده است.

_de MENASCE,TLD,362): (anāpak) le destructeur...

....ویرانگر، مخرب.

_مهرداد بهار، در واژه‌نامه‌یِ بندهش، ص۵۸ برایِ این واژه و نگارش (1923) قرائتِ «آوازگ / awāzag» را آورده‌اند و آن را «آواز و صدا» معنی کرده‌اند.

_شاید نویسنده‌یِ این روایت (=۱۵۷) معنیِ زیر را در نظر داشته‌اند:

nē awāzag <dōšīdār>* bē mēnōg mizd dōšīdār.

_نه دوستدارِ نام و آوازه <ی این‌جهانی> که خواهانِ پاداشِ آنْ‌جهانی است.

161.17 61. ^ɔylmn ^ɔyl dstyk.

_sunj,IV,pāz,۲۱۶،۱۹_۲۰): aīrman. aīr-dastī.

_de MENASCE,TLD,161): (ēr dastīk) d'Aryaman «a la main aryenne». ....اریمن با دستِ آریایی.

_(م): ᵓylm<ᵓ> [ᵓyl] <ᵓp̄>dstyk / ērm<ā>n <ab>dastīg.........................آموزش‌یافته به (یاریِ)اَریَمَنْ.

_(م): V: ˣērmān ˣabdastīh.

0 62. mcᵓwmndyh.

_sunj,IV,pah,۱۸۵،۱۲); Wmyckᵓwmndyh.

_sunj,IV,pāz,۲۱۶،۲۳): məjə-humaṇdiia.

_sunj,IV,Eng,227): flavour.

_de MENASCE,TLD,161): (macōmandīh)......(?).

_(م): miz<ag>ōmandīh ....<زندگی> لذت و تمتع ِ.

0 63. wyhyh W gᵓs(?) y.

_(م): V: wehīh: ud ˣwehīh ī...

2 64. ᵓmhrspnd gyp̄dy(?) ᵓp̄dstyh.

_sunj,IV,pāz,۲۱۷،۲-۳): amhōspand gətīā. ājiidastiia.

_(م): amahraspand ˣgētīg(?) abdastīh.

65. ᵓylmᵓn' hwᵓdšnyh.

_ ⟶ Yas, Pah, LIV.1): ān ērmān xwāyišnīh ō rāmišn ras ō narān nārīgān zardušt [kū-šān pad rāmišn bē-kun] wahman rāmišn-iz [tō-iz ēn kār ōh-kunišn].

_Yas, Pah, LIV.2): ērmān xwāyišnīh yazam amāwand ī pērōzgar ī jud bēš kē mahist az ahlāyīh sraw.

_VEN, Pah, XX, 11): ān ērmān xwāyišnīh .....

66. ᵓp̄zᵓl y [ᵓšᵓw'] ᵓšwwhšt'.

67. QDM [mᵓt' g].

68. ᵓylmn.

_sunj,IV,pāz,۲۱۷،۱۴): aīrmūn.

_(م): ᵓylm<ᵓ>n / ērm<ā>n.

162.10 69. MN.

_(م): MN<W> / ˣkē.

162.10 70. mᵓlšn ᵓwmndyh.

_sunj,IV,pāz,۲۱۷،۱۷): mālšnə humandiia - i.

_de MENASCE,TLD162): (mārišnōmandīh) capacite de percevoir ....توانمندی دریافت.

162.11 71. ᵓp̄ [ᵓ]zᵓlyh.

162.16 72. TLW-yn-šn'.

_sunj,IV,pāz,۲۱۸،۲): truuīnašna.

_sunj,IV,Eng,229,5): keep....in a safe.

_de MENASCE,TLD,162): la deformation ... . دگرشکلی، دفورمه‌شدن، ترادیسیدن.

_(م): <N>TLW<N>-yn-šn / ˣpāyenišn...... پاییدن(از).

162.20 73. ᵓslwk-yh.

162.22 74. dyhpt'.

_de MENASCE,TLD,162): (ˣdēhpatīh) la souverainete.............................. حوزه‌ی کشوری.

162.22 75. šᵓst-k-yh.

_sunj,IV,pāz,۲۱۸،۱۱): šāəstakiia-i.

_(م): šᵓ<y>st-k-yh / šā<yi>stagīh

163.1 76. lwbᵓn bcšk [yh].

163.4 77. ms lᵓ(?) wcytn.

_sunj,IV,pah,۱۸۶،۲۰); ms wcytn'.

_(م): ms lᵓ<d>(?) wcy-tn' / meh ˣrāy wizīdan.

78. dywystʹ.

79. PWN tnʹ bcškʹ.

–(م): PWN tn bcšk<yh>.

80. spwl wyb(?).

–(م): spwl ˣwyn / spurr ˣwēn(?).

81. ʾylʾn drwdstʹ ptyh gʾs wcytnʹ Wgmʾltnʹ.

–Λ→sunj,IV,pah,۱۸۶،۲۴-۱۸۷،۱).

82. YMYTW-tʹ.

–sunj,IV,pah,۱۸۷،۱): YMYTWN-yt / mīrēd.

–(م): ˣYMYTW-tnʹ / ˣmurdan.

83. ʾwzmwnʹ.

–sunj,IV,pah,۱۸۷،۱-۲): ʾwzmwtn.

–de MENASCE,TLD,163): (ūzmūn) eprouve .... آزموده.

–(م): uzmū<da>n.

84. QDM dʾšnʹ šyʾnʹ(?).

–de MENASCE,TLD,163): (apar dahišn ī yazdān ?) selon que le donnent les Dieux برحسبِ آنکه آن رامی دهند یزدان.

–(م): abar ˣdā<ri>šnīh-šān(?).......................

....<به گونه‌ای که> به‌باید از آنان (=مردم) مواظبت کند.

85. nʾmcštʹ yhʾtʾl.

–sunj,IV,pah,۱۸۷،۵): nʾmcštyhʾtl / nāčištīhātar.

–sunj,IV,Eng,230,14): at a time appointed.

–de MENASCE,TLD,163): (ˣnāmcištīhātar) plus particulierement .... به‌ویژه.

86. ptwʾysyk.

87. dʾlwʹ(?); V: ˣšlnʹ(?)

–sunj, IV,pah,۱۸۷،۸): dʾlwk / dārūg.

–sunj, IV, pāz, ۲۱۹،۹): dārūk.

–sunj, IV, Eng, 230): with the help of superior medicines.

–de MENASCE. TLD, 163): remedes.

–(م): V: ˣšarang(?).

در برخی نوشتارگانِ پهلوی، دانشواژه‌ی «داژوگ» با نگارشِ «داژو / dārū» نیز دیده‌می‌شود؛ که نشان‌پذیرفته از زبانِ فارسیِ نویسنده‌ی متن است. بسا کژنوشته‌ای برای «شَرَنک» باشد؛ به‌هرروی نگاه کنید به:

–دادِستان، الف ۴ت د، ت، ۳۱۸،۵): dārū ( ) ud darmān ...

163.17 88. dwšmnʹyhʾ(?).

–sunj,IV,pah,۱۸۷،۸): dwšmnyhʾ

–sunj.IV.pāz,۲۱۹،۹): dušmaniiāh.

–sunj,IV,Eng,230,18): to fight against the.

–de MENASCE,TLD,163): (dušmanīhā) contre elle .... در ستیزش با آن، علیه آن.

–(م): V: ˣtuxšāgīhā.

–(م): V: ˣōšmurišnīhā(??).

164.2 89. B̲YN mʾn AMTʹ wys W AMT.

–sunj,IV,pah,۱۸۷،۱۵): B̲YN mʾn AMT wys < B̲YNʹ wys> W.

164.3 90. cškʹ.

–de MENASCE,TLD,163): (ˣbizišk) medecin.... پزشک.

164.4 91. LA ʾknc yhʾtʹ.

–de MENASCE,TLD,163): (nē akocīhāt) ne soit pas a

court ....نه‌باشدفاقد.

_(م): nē-aganjīhād.

92. ptwstk'-c dᵓšn(?).

_sunj,IV,pah,۱۸۷،۱۷): ptwstk wcyhšn'.

_(م): ˣpaywāsag-iz dā<r>šn(?).

93. hwglᵓdšnyktl.

_sunj,IV,pāz,۲۲۰،۱۰): hugərāəšnītar.

_sunj,IV,Eng,231,19-20): a greater love for.

_de MENASCE,TLD,163): (ograyišnīktar) incline.....
....متمایل، گرایان، گراینده.

_(م): hu-grāyišnīgtar.

_Λ↔مینوی خرد،۳ک،۱۶،۱-۲): pad tarāzūg mēnōgān kē ēč kustag hu-grāy( ) nē-gīred.

94. nzdytl.

_(م): V: nzdy<k>tl.

95. mddyᵓn' y.

_sunj,IV,pah,۱۸۸،۵): mdyᵓnk'.

_(م): mayān<ag> ī.

96. ᵓn-ᵓwzmwk'.

_sunj,IV,pah,۱۸۸،۱۱): Wᵓnᵓwzmwtk / ud an-uzmūdag.

97. hwp'-yh-yt.

_sunj,IV,pah,۱۸۸،۱۲): xwp'yhyt'.

_sunj,IV,pāz,۲۲۱،۱): xvūpəiiaət.

_sunj,IV,Eng,232,13): curing (a disease).

_de MENASCE,TLD,164): (hūpīhēt ?) il reussit .....
.... (اگر) او پیروز شود.

_(م): xūbīhēd .... (اگر بیمار با دستِ پزشک)خوب کرده شود.

165.6 98. tn' bcšk y.

_(م): tan-bizešk<īh>.

165.10 99. whyn' ᵓybgtᵓn'.

_sunj,IV,pah,۱۸۸،۲۱): whᵓn' ᵓybgtᵓn'.

_de MENASCE,TLD,164): (ˣvahān ˣēbgatīh) la cause est l'Assaut.

_(م): ˣwihān ˣēbgatīgīh.

165.14 100. škyh(?; V: yhkyh(?).

_sunj,IV,pāz,۲۲۱،۱۹): jahəiia.

_de MENASCE,TLD,164): (ˣjēhīkīh) la fornication..
.... زناکاری.

_(م): V: ˣ<xwad-dō>šagīh.

165.14 101. ᵓšgyhᵓnyh [QDM] ME.

165.15 102. w hᵓn'.

_B (126.18): whᵓn' / wihān.

_sunj,IV,pah,۱۸۹،۲): whᵓn'.

_sunj,IV,pāz,۲۲۱،۲۰): vāhanə.

_sunj,IV,Eng,233,15): the cause of.

165.16 103. slt hwškyh.

_sunj,IV,pah,۱۸۹،۳): slt' hwšk-yh.

_(م): sard<īh ud> huškīh.

165.16 104. ptkyh W [BYN yyh].

_Λ→sunj,IV,pah,۱۸۶،۳-۴).

165.19 105. cndk'.

_de MENASCE,TLD,164): (ˣcandēnāk) la colere

ebranle .... متزلزل کنندهی خشم.

106. MHWY-dytytn'.

_de MENASCE,TLD,164): (ˣMHYTWNit) terrassees ....هشت سرنگون.

_(م): ˣzanīdan.

107. wʾnyhtn KN ʾnʾpyhytn'.

_sunj,IV,pāz,۲۲۲،۱۴-۱۵): vaniiaītan. γan. anāwiiaītan.

_(م): V: wʾnyh<y>tn KN ʾnʾpyhytn' / wānīh<ī>dan ōh ānābīhīdan.

108. OL [ʾywk'] TLYN'.

109. yys' y ʾwkʾlšn ʾwmnnd.

_sunj,IV,pah,۱۸۹،۱۶): ysk y ʾwkʾlšn ʾwmnnd.

_sunj,IV,pāz,۲۲۲،۱۷): īaskī. hangārašnə. humanaṇd.

_sunj,IV,Eng,234,11): diseases are visible.

110. yyyk'; V: ysk(?).

_sunj,IV,Pah,۱۸۹،۱۷): yask'.

_sunj,IV,Eng,234): deseases.

111. yyyk; V: ysk(?).

112. YHMTWN-yt-k' W.

113. bl-yh-ytn'.

_sunj,IV,pāz,۲۲۳،۹): bariiaītan.

_(م): barīhīdan.

114. blʾtlwt'.

115. byšʾpšnyh.

_sunj,IV,pah,۱۹۰،۶-۷): byšʾcšnyh.

116. gwkltn'.

_sunj,IV,pah,۱۹۰،۹): gwkltn'.

_sunj,IV,pāz,۲۲۳،۱۵): gōkartan.

_sunj,IV,Eng,234,4): Gokartan.

_de MENASCE,TLD,165): (gōkart).

_(م): V: gōkirin.

_و نیز نگاه کنید به دادِستانُ دینیک، پرسِش سی و هفتُم، بندِ شانزدهُم.

167.5-6 117. Wdh-yk W swh-šn-yk blʾtlwt'.

_(م): dahīg sōhišnīh brādarōd<īg>.

167.6-7 118. dhyk W swh-šn-yh.

167.8 119. blʾtlwt'.

_sunj, IV, pah, ۱۹۰،۱۹): blʾtlwt-yk.

167.12 120. škyh(?).

_(م): V: ˣspōz-kārīh.

خوانندهی نکته‌سنج بدین نکته روی‌کند که، بحثِ درنظر در چهار بند پی‌گرفته‌می‌شود که هر بند دارای دو عبارت است.

آن پادفروزه‌ای که در عبارتِ نخستْ عاملِ همستیزنده / هَمِستاریک است، در عبارتِ دومِ همان بند، عاملِ برادر دروغین / بْرادْرودیگ است.

و، بازگونه، آن پادفروزه‌ای که در عبارتِ نخستِ هر چهار بند، عاملِ برادرِ دروغین است، در عبارتِ دومِ همان بند، عاملِ همستیزنده / هَمِستاریگ است.

گزینشِ نوشت‌وخوانِدِ «سپُوز-کاریهْ / spōz-kārīh» نیز برپایه‌ی چنین ریختاری (=فرمول) گزین‌شده‌است.

167.13 121. škyh(?).

_(م): <xwad-dō>šagīh.

در سرتاسرِ آموزه‌های دینْ کرد، خوددوستی دمدمانه / خْوَد-دُوشَگیه وَرَنیگیه»، دشمنِ ستیزنده‌ی همه‌ی کار و ورزهای نیکِ اورمزدپسند است.

برای ما شکّی نیست که عبارتِ پهلوی آسیب‌دیده است.

4 122. ᵓᵓ-mwš-yh(?); V: hᵓmwš-yh(?).

_sunj,IV,pāz,۲۲۲،۱۳): xāmōšiia.

_sunj,IV,Eng,237,23): silence.

_de MENASCE,TLD,166): (xāmōšīh) la discretion ..

.... رازداری.

_(م): V: ᵓ [ᵓ]-mwš-yh / ˣa-mōšīh .... نبودِ ناتوانی،توانایی.

با رویکردِ بدین نکته که فروزه‌یِ اخلاقیِ «خاموشی» هیچگاه پسندِ نویسندگانِ دین‌کرد نیست. در نظرِ آنان، «مُوشیشْن» ـــ که ستاکِ آن (=مُوش) در فارسیِ امروز، در نامْ‌کُنش ِفراموشی و خاموشی نیز دیده‌می‌شود ـــ پادْفروزه‌ایِ اهریمنی است که ستیزنده‌یِ «اَ-مُوشیشْن» است.

4 123. gwbšnᵗ.

_de MENASCE,TLD,166): (ˣjumbišn) mouvement.

6 124. PWN hm-yh ᵓgnyg(?).

_sunj,IV,pāz,۲۲۴،۱۷): ayəī.

_de MENASCE,TLD,166): (ākandak) chargee ... آکنده.

_(م): pad hamīh ˣāgenēn.

_Λ⇔MD (43.8): pad hamīh āgenēn.

7 125. zwlᵓwᵗ ᵓn-yh-ᵓtᵗ.

_de MENASCE,TLD,166): (zōrān andāxt) ces forces soient rejetees. .... نیروها می‌شوندطرد.

_(م): ˣzrawīhād; V: ˣazrawīhād.

7-18 126. mst-yh W [stlᵓnᵗ] stlt-yh.

0 127. ᵓ-dlng.

_sunj,IV,pāz,۲۲۴،۲۲): aīrang-i.

_de MENASCE,TLD,166): (a-drang ?) l'opposition continuuelle(??) .... برخوردِ مداوم.

167.22 128. hmbtstᵗ.

_sunj,IV,pah,۱۹۱،۸): hmbstᵗ.

_sunj,IV,pāz,۲۲۴،۲۴): hambastə.

_sunj,IV,Eng,238): it coagulates.

_de MENASCE,TLD,166): (hambutast) est simmultanee......... .... هست همزمان.

_(م): ham-badīhistan... .... در ستیز بودن.

168.1 129. ᵓp̄sᵓl-yh-tᵗ.

_(م): ᵓp̄sᵓl-yh-<ᵓ>tᵗ / afsārīh<ā>d.

168.1 130. hwyt-yhyh.

_de MENASCE,TLD,166): (ˣxvātīh) l'humidite . رطوبت.

_(م): xwēdīh ˣī <xōn>*.

168.1 131. hwšynᵓtᵗᵗ.

_sunj,IV,pāz,۲۲۵،۲): xvūšīnāṭ.

_sunj,IV,Eng,238.10): is dried up.

_Λ⇔زادسپرم،الف،۴دت،۴۸۹،۱۲-۱۳): pad tārīkīh u-m xušēnīd urwar, u-m margenīd gāw.

_Λ⟶بهار،زادسپرم.ن.و،۵۲): xušēnīdan.. خشکاندن.

168.1 132. AL ptk-yh-ᵓt.

_sunj,IV,pah,۱۹۱،۹-۱۰): AL ptk-yh-ᵓt.

_sunj,IV,pāz,۲۲۵،۲): al. patukiiāt.

_sunj,IV,Eng,238,11): does not keep.

_de MENASCE,TLD,1660; ([ma] pātakīhāt) n'est pas proegee.. نیست پاییده‌شده.

_(م): AL pt<w>k-yh-ᵓt / ma patt<ū>gīhād.

168.2 133. pltwm-c.

_sunj,IV,pah,۱۹۱،۱۰): pltwm-c.

_sunj,IV,Eng,238,12): and hence.

_de MENASCE,TLD,166): la premiere. نخستین.

_(م): V: ˣmltwm-c / ˣmardōm-iz........ و نیز مادهٔ تنِ مردم.

3-4 134. W MN d^{ɔ}t^{ɔ}l W prm^{ɔ}n-k^{ɔ}l-yh.

_sunj,IV,pah,۱۹۱،۱۱-۱۲): W MN d^{ɔ}t^{ɔ}l plm^{ɔ}n k^{ɔ}lyh.

_sunj,IV,pāz,۲۲۵،۵): va. mən. dātạr farmạn kāriia.

_sunj,IV,Eng,238,14-150): those who works in accordance with the commands of God (i.e. the Yajads).

_de MENASCE,TLD,166): Dans l'exécution des ordres de Créateur'.................. در انجامِ فرمان‌هایِ آفریدگار.

_(م): ud az dādār framān <spōz>*-kārīh.

_Λ⇔MD (185.9 10): winah-gār, pad wēš druwandīh ī ēbgat andar d<ā>mān, rēš ud bēš ī dahišnān, u-š dām pad 'kām ud framān ī dādār spōzīh' dādār petyāragīh-iz ast.

135. tyc' spwc-yh y.

_sunj, IV, pah, ۱۹۱،۱۲): tyc' spwc-yh-ytn'.

136. MN hm BRA(?).

_de MENASCE,TLD,166): (hac ham ˣbun) de ce fait.................................. و از این کار.

137. YHWWN-^{ɔ}nd yt^{ɔ}l-yh.

_B (128.18): YHWWN-^{ɔ}nd-yt^{ɔ}l-yh.

_de MENASCE,TLD,166): (ˣbavēnītārīh) la conduite á l'être .... هدایت به وجود.

_(م): bawēnīdārīh.. .... (در)فرایندِ شدن.

168.8 138. slt-yh OL hwyt-yh.

_(م): V: sardīh ō ˣgarmīh.

168.8 139. hwšk-yh OL glm^{ɔ}w-yh.

_(م): V: huškīh ō ˣxwēdīh.

168.9 140. YHWWN yn-^{ɔ}k-yh.

_B (128.20): YHWWN-yn-^{ɔ}k-yh.

168.12 141. pc-yh-yt(?).

_sunj,IV,pah,۱۹۱،۲۰): pc-yh-yt.

_sunj,IV,Eng,239,1): that originates.

_de MENASCE,TLD,167): (ˣpazmīhēt) mûrit(??) ... . می‌رسد، پخته‌می‌شود.

_(م): V: [p]ˇc<ēr>īhēd(?) / ˣˇcērīhēd(?).

_(م): V: p<ērō>zīhēd(??) / ˣpērōzīhēd(?).

168.13 142. cyhl-yh y cyhl.

_sunj,IV,pah,۱۹۱،۲۱): cyhl-yh cyhl.

_de MENASCE,TLD,167): (ˣcīhrēnākīh [cihr] ??) l nturation de la nature.................. سرشت‌پذیریِ سرشت.

_(م): ˇcihrīh ī ˇcihr .... فرایندِسرشت‌بندیِ سرشت.

_معنایی نزدیک به «تمهیدِطبع» ویا «تمهیدماهیت» نزد خردپژوهان و خردکاوان سده‌های میانه.

168.14 143. MN [^{ɔ}w'](?) bylwn'.

_(م): [MN](?) ō bērōn.

168.20 144 hm-yyn-^{ɔ}k.

_sunj, IV, pah, ۱۹۲، ۴): hmyyn^{ɔ}k.

_sunj, IV, pāz, ۲۲۶،۳): hunạnāk-i.

_sunj, IV, Eng, 239): are akin to (resemble).

_de MENASCE. TLD, 167): (hamēnāk) ce qui unifie

.........................آنچه که همگون می‌کند.

2 145. ᵓwštᵓp̄' spwz'y.

_de MENASCE,TLD,167): (ˣōštāp spōzīh) a repouser l'oppression........................راندنِ شتاب.

146. nm-y.

147. AL ᵓnᵓsᵓt.

_sunj,IV,pāz,۲۲۶،۱۱): al. anā-saxtə.

_sunj,IV,Eng,239.28): mans feel no harm.

_de MENASCE,TLD,167): ([ma] xvāsāt ?) ne soit pas adoucie(?).........................نه‌شودملایم.

(م): AL ᵓnᵓs<tyh>ᵓt / ma ānās<tīh>ād(?). نه‌شود تباه.

5 148. ᵓpsᵓlᵓt'.

_(م): afsār<īh>ād.

149. ᵓmyc-šn-yk-yh.

_sunj,IV,pah,۱۹۲،۱۰): ᵓmyc-šn-yk / āmēzišnīg.

2-13 150. PWN [PWN].

151. ᵓp̄wlᵓkᵓn' gyᵓnWtn'.

_de MENASCE,TLD,167): (ˣāfurītakān)Il y a eu des «creatures».........................آفریده‌هایی بوده‌اند.

_ چنین می‌نماید کـه دومناس، واژه‌ی درنـظر را āfurīdagān budan خوانده‌است. (ᵓp̄wlytkᵓn YHWWNtn=)

_(م): āfurāgān gyān ud tan.

152. plᵓst'.

_sunj,IV,pāz,۲۲۷،۳): pərāstan.

_de MENASCE,TLD,167): la plupart.. .... اکثراً.

_چـــنین می‌نماید کـه دومـناس واژه‌ی درنـظر را «فْـرَهیست / frahist» خوانده‌است.

_(م): p<y>lᵓstn / pa<y>rāstan.

169.16 153. W-AHRN-tn'.

_(م): ud any <āhōg, ud.>* tan .....

169.16 154. ᵓmycšnᵓn.

_(م): V: ˣᵓmycšn<yk>ᵓn / āmēzišn<īg>ān.

169.17 155. lwbᵓn' bcšk' [MN tn'].

169.21 156. ᵓp̄yy' ᵓhwk-yh.

_de MENASCE,TLD,168): (ˣapē [āhōkīh]) sans vices .... بی‌عیبی.

170.1 157. 10 + 3 + 2(?): V: ˣ3 + 2.

_sunj,IV, pāz, ۲۲۷،۱۴): panj.

170.1 158. w tc-šn'(?).

_sunj, IV, pah, ۱۹۳،۵): wtc-šn'.

_sunj, IV, pāz, ۲۲۷،۱۵): tajəšnə.

_de MENASCE. TLD, 168): (tacišn) la mise en mouvement.................. ....در آمدن به جنبش.

_(م): V: ˣwidāzišn(?).

170.2 159. wkštkyh.

_sunj,IV,pah,۱۹۳،۶): wštkyh / waštagīh.

170.2 160. W nkᵓlšn'(?) y ptš(?).

_sunj,IV,pah,۱۹۳،۶): wynᵓlšn y ptš.

_sunj,IV,pāz,۲۲۷،۱۷): vīnārašnə. pataš.

_de MENASCE,TLD,168): -------

_B (130.5): Wnk^{ɔ}lšn'y ptš.

_(م:) V: ud nigērišn(?) ī padiš <بیماری> درکار معاینه(؟).

161. MNw nstk-yh.

_sunj,IV,pah,۱۹۳،۹): MN wnstk-yh / az winastagīh.

_sunj,IV,pāz,۲۲۷،۲۰): man. vanstakiia.

_sunj,IV,Eng,241.15): from harm.

162. ps^{ɔ}ht-^{ɔ}l-yh^{ɔ}

_sunj,IV,pah,۱۹۳،۱۲): ps^{ɔ}ht^{ɔ}lyh^{ɔ}

_de MENASCE,TLD,168): (pasāxtīhā) eficaacement

……………………… ………………………به‌گونه‌ای مؤثر.

163. dwš'-wlšt'.

_sunj,IV,pah,۱۹۳،۱۴): dwšhw'lšt'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیچازه‌ي نیروگانِ جان، و، پتیاره‌هاي
همستیزنده و، برادرهاي دروغینِ‌شان:
برابرِ آموزه‌ي کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کرده‌ي ۱۵۷ اُم:

nērōg ī gyān	*hamēstārīg*	*brādarōdīg*
1. dānišn	duš-āgāhīh	dahīg-sōhišnīg
2. tagīgīh	sūstīh	xēšmēnīh
3. abāyišn	spōz-kārīh	waranīgīh
4. jumbišn	ajgahānīh	<xwad-dō>šagīh

پیچازه‌ي همپیوسته‌هاي نیروگانِ جان، و، پتیاره‌هاي
همستیزنده و، برادرهاي دروغینِ‌شان:

nērōg ī gyān ham-juxt	*hamēstārīg*	*brādarōdīg*
1. xēm (=nērōg ī dānišn hamjuxt)	dahīg-sōhišnīg	frēftārīh (=duš-āgāhīh)
2. bōwandag-mēnišnīh (=nērōg ī tagīgīh hamjuxt)	xēšmēnīh	sūstīh
3. nigerīdārīh (=nērōg ī abāyišn hamjuxt)	waranīgīh	*<xwad-dō>šagīh*(?) [V: spōz-kārīh]
4. a-mōšīh (=nērōg ī jumbišn hamjuxt)	*<xwad-dō>šagīh*	ajgahānīh

158. *abar stūdag*[1] *ud nikōhīdag*[2] *kār ud pahrēz, az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (IV,pah,۱۹۳); B (130.13); ۶۶ت (۱۳۶،۲۱); MD (170.12).

4 hād! kār ud pahrēz ēn-iz ēwēnag dō: ***I.*** dānišnīg, ***II.*** ud a-dānišnīg.

ud andar dānišnīg ēwēnag čahār; ud andar a-dānišnīg ēwēnag hašt; wizīr ī padiš azēr ī ēk-ēk nišānēnīd [V: nišānēnēd] čiyōn paydāg.

I. <dānišnīg>:*

7 ***1.*** dānišnīg kirbaggar <ud> az winah pahrēz; wizīr ī padiš: yazdān hāwand, tāšt ahlaw.

2. ud dānišnīg wināhgār[3] ud az kirbag pahrēz; ud wizīr ī padiš: dēw hāwand, tāšt [V: ˣtāštīg] druwand.

3. ud dānišnīg har dō warzīg:[4] kirbag <ud> wināh; ud wizīr ī padiš ēn kū, pad kirbag-warzīh mizdōmand ud pad wināhgārīh[5] puhlōmand.

2 ***4.*** dānišnīg[6] ēč-nē-gar: nē kirbag ud nē wināh; wizīr ī padiš ēn kū, pad wināh-nē-gārīh[7] a-bun-dāštan;[8] pad

kirbag-nē-garīh: (a). ān ī frēzwān[9] bun-dāštīg, (b). ud ān ī a-frēzwān, ī <a>-bun-dāšt.[10]

II. <a-dānišnīg>:*

171.3 ***1.*** a-dānišnīg pad 'frārōn mēnišnīh' kirbaggar <ud> az wināh pahrēz; ud wizīr ī padiš ēn kū, <pad 'frārōm mēnišnīh'>* wehīh āhang, ud pad kirbag-dāšnīh(?),[11] burzišnīg, pad a-wēnāg-warzīdārīh nē burzišnīg, ud pad ān ī az wināh pahrēzihst(an)[12] <nē burzišnīg nē pouhlōmand>*.

171.6 ***2.*** a-dānišnīg pad 'abārōn mēnišnih' kirbaggar <ud> az wināh pahrēz; wizīr ī padiš ēn[13] [bōzēnīdag nām](?) kū <pad abārōn-mēnišnīh>* wattarīh āhang, ud pad kirbag-dāšnīh(?)[14] <a>-mizd,[15] ud, pad <a-wēnāg-warzīdārīhā>* wināh ī-š dō jast(an),[15] <bōzēnīdag nām ud>* a-griftār.

3. <a-dānišnīg pad 'frārōn mēnišnīh wināhgār ud az

171.9 kirbag pahrēz;> ud wizīr ī padiš ēn kū, pad 'frārōn mēnišnīh' 'wehīh āhang', pad wināh-dāšnīh(?) puhlōmand, ud pad <a-wēnāg-warzīdārīh>* az kirbag pahrēzīhistan bun-dāštīg.

171.12 ***4.*** a-dānišnīg pad 'abārōn mēnišnīh' wināhgār[16] ud az kirbag pahrēz; ud wizīr ī padiš ēn kū: <pad 'abārōn mēnišnīh'> wattarīh āhang, pad wināh-dāšnīh(?) wēš pādifrāh, ud <pad a-wēnāg-wazīdārīh.....ud,>* pad <ān ī>* az kirbag ˣpahrēzīhistan wēš bun-dāšt.

5. a-dānišnīg pad 'frārōn mēnišnīh' har dō gar: kirbag <ud> winah; ud wizīr ī padiš ēn kū: <pad 'frārōn mēnišnīh'>* wehīh āhang, pad kirbag-dāšnīh(?) burzišnīg, ud pad wēnāg-warzīdārīh[17] a-bōzišnīg(?) [V: bōzišnīg], pad wināh-dāšnīh(?) griftārīg.[18]

6. a-dānišnīg pad abārōn-mēnišnīh har dō gar: kirbag <ud> winah; ud wizīr ī padiš ēn kū, <pad 'abārōn mēnišnīh>* wattarīh āhang, pad kirbag-dāšnīh(?) a-spās, ud pad a-wēnāgīhā[19]-warzīdārīh a-bōzišn(?) [V: ˣa-bōzišnīg; V: ˣa-burzišnīg], pad wināh-dāšnīh(?) wēš bun-dāšt.

7. a-dānišnīg pad 'frārōn mēnišnīh' az har dō pahrēz; wizīr ī padiš ēn kū, pad <'frārōn mēnišnīh' wehīh āhang, pad ān ī>* az wināh pahrēzihistan burzišnīg, ud pad <a-wēnāg-warzīdārīhā,>* az kirbag pahrēzihistan[20] nē bun-dāštīg.

8. a-dānišnīg pad abārōn-mēnišnīh az har dō pahrēz; ud wizīr ī padiš ēn kū, pad abārōn-mēnišnīh wattarīh āhang, ud pad <ān ī>* az wināh pahrēzihistan 'appār burzišn' <ud pad a-wēnāg a-warzīdārīh.........>*, ud pad <ān ī>* az kirbag pahrēzihistan bun-dāštgīg.

——————— یادداشت‌ها ———————

170.12 1. stwk'.
_de MENASCE. TLD, 168): (stūtak).

170.12 2. Wnk w h-yt-k'.
_B (130.13): Wnkwh-yt-k
_de MENASCE. TLD, 168): (nikōhītak).

170.18 3. wnᵓs-kl.
_sunj,IV, pah, ۱۹۴, ۱): winah-gar.
_(م): winahg<ā>r.

170.20 4. w lc'-k'.
_sunj,IV, pah, ۱۹۴, ۲): warzag.
_sunj,IV, pāz, ۲۲۸، ۱۶): varjə

170.21 5. wnᵓs-kᵓl.
_sunj,IV, pah, ۱۹۴, ۴): winah-gār.
_(م): winahgār<īh>; V: ˣwinahgarīh.

170.22 6. dᵓn-šn'.
_(م): dānišn<īg>.

171.1 7. wnᵓs-LA-kl-yh.
_sunj,IV, pah, ۱۹۴, ۵): winah-nē-garīh.

171.1 8. ᵓ-bwn-dᵓš-tn'.
_sunj,IV, pah, ۱۹۴, ۵): a-bun-dāštan.
_sunj,IV, Eng, 242): is without (=free from) imprisonment.
_de MENASCE. TLD, 169): (abundāšt) rien ne vous est imputé .... هیچ چیز به عنوانِ پادافره نسبت داده‌نمی‌شود.
_(م): a-bun-dāštan .. .. هیچ گناهی بر ذمّه (=گردن) نبودن.

9. plycwᵓn-yk.

_sunj,IV, pah, ۱۹۴, ۶): frēzwānīg.

_sunj,IV, pāz,۲۲۹،۱): farījuuąnī.

_de MENASCE. TLD, 169): (frēzvān) des actes obligatoires.. فرایض.

10. bwn-dᵓš-t'(?).

_de MENASCE. TLD, 169): (n'est <pas> imputée.

11. krpk' dᵓšn-yh.

_(م): V: kirbag dā<ri>šnīh(?); V: kirbag dāšnīh(?).

12. pᵓhl-yh-stn.

_(م): pahrēzīhistan.

13. Z̲NE [bwc-yn-yt-k' ŠM](?).

سخنواره‌اي را که درونِ قلاب نهاده‌ایم، عبارتي از بسترِ سخنِ پهلوی است که آن را «بُوزِنیدَگ نام/ bōzēnīdag nām» خوانده‌ایم؛ به معنيِ «نامَش رستگار شده است»؛ به‌گمانِ ما، عبارتِ در نظر، در اینجا هست‌وبودي جُردناشکیب (=غیرِ منطقی) دارد.

شاید، جايِ درستِ این سخنواره، همانجایي است که ما در پایانِ همین بند (=II.2.) درونِ پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نشان داده‌ایم.

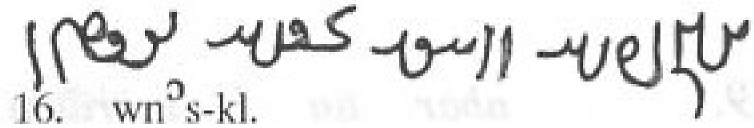
14. krpk' dᵓšn-yh(?).

_پس از این، با سخنواره‌اي درهم ریخته روبه‌رو می‌شویم که داراي هیچ معنايِ درستْ‌نما و مثبتی نیست. کوششِ ما برايِ بازسازيِ بافتِ سخن، گمانشی است.

15. mzd W PWN wnᵓs Z̲K-š TLYN' ystn(?).

_(م): <a>-mizd, <pad a-wēnāg-warzīdārīh >*, ud pad <ān ī az> winah ī-š [dō](?) jastan(?).

در بُنْ‌نوشتِ پهلويِ دادِستانْ‌دینیک چند بار با این سخنواره روبه‌رو می‌شویم؛ نمونه را: _دادِستان (۸-۷، ۱۹۵، ت‌د۴الف، دادِستان): ayāb-š winah ī-š jast /

).

171.12 16. wnᵓs-kl.

_(م): ˣwinahgār.

171.17 17. ᵓy-wyn-ᵓk-yh(?) wlc-yt-ᵓl-yh.

_de MENASCE. TLD, 169): pour les avoir produits à l'aveuglette (ˣavēnāk [warzīdārīh]) ....

براي آنکه آن‌ها را انجام داده‌است کورکورانه.............................

_(م): V: ˣwēnāgīhā-warzīdārīh.

171.18. 18.

_پس از این، ۳۱ واژه‌يِ فزونْ‌نوشته هست؛ بدین سامان:

[ᵓ-dᵓn-šn-yk PWN ᵓp̄ᵓlwn myn-šn-yh KRA TLYN' kl krpk wnᵓs W wcyl y ptš Z̲NE AYK wyh-yh ᵓhn g W PWN krpk' dᵓšn-yh bwlc-šn-yk W PWN ᵓ-wyn-ᵓk-yhᵓ wlc-yt-ᵓl-yh ᵓy-bwc-šn-yk PWN wnᵓs dᵓšn-yh glpt-ᵓl-yk].

⟶ sunj,IV, pah, ۱۹۴،۲۱-۱۹۵،۲).

172.2 19. ᵓ-wyn-ᵓk-yhᵓ wlc-yt-ᵓl-yh.

_sunj,IV, pah, ۱۹۵, ۲): a-wēnāgīhā warzīdārīh.

_(م): a-wēnāgīhā warzīdārīh .... کرد و کارِ نابینایانه.

روشن است که از کور بودن در برابرِ راستی و حقیقت سخن بمیان آمده است.

172.6 20. pᵓhlyc-yh-stn'.

_sunj,IV, pah, ۱۹۵, ۶):pahrēzīhistan.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

159. ***abar ān ī mardōm amaragānīhā rāyēnīhēnd, ud hambāstagīhā rāyēnēnd, ud hamāgīhā awiš rāyēnīhēd, az nigēz ī weh - dēn.***

sunj (IV,pah,۱۹۵); B (132.3);
ت ۶۶ (۱۳۸،۱۴); MD (172.11).

hād! mardōm andar ēbgatīgīh, amaragānīhā az baxt[1] rōn, pad har jumbišn ō ōš rāyēnīhēd[2] [V: ˣrāyēnīhēnd]: purr daxšag.

ud hambāstagīhā,[3] az 'xwad rōn kārīg' pad weh-mēnōg āxēzišn, kirbag abāgēnīdārīg [V: kirbag ˣabāgēnīdārīh] ō ahlawīh, ud, az 'wattar mēnōg frēbišn[4] pad 'bazag škarwišnīg' ō druwandīh rāyēnēnd:[5] pōryōtkēšān čimīg gōwišn.

ud hamāg[6] [V: ˣhamāgīhā], az 'dādār wisp-āgāhīh rāyēnīdārīh' ī az bun-dahišn kunišn, druz abesīhēnīdārīg, ud, druz padiš abesīhišnīg, ō 'frašagird <ud> frazām bōxtagīh', <ud> tan ī pasēn <ud> wisp xwārīh, ud purr šēdā:[7] wuzurg[8] <ud ..; wēh dēn>* paydāgīh.[8]

یادداشت‌ها

172.14 1. bht.
_de MENASCE. TLD,170): (az baxt rōn).

172.15 2. lᵓdyn-yh-yt(?).
_sunj,IV, pah, ۱۹۵,۱۳): rāyēnīhēd.
_(م): V: ˣrāyēnīhēnd.

172.15-16 3. Whm-bᵓstk'.
_de MENASCE. TLD, 170): (ˣham-bāstakīhā) d'une façon individuelle…………………………. به‌گونه‌ای فردی.

172.17 4. plyyp-šn'.
_sunj,IV, pah, ۱۹۵,۱۵): frēbišn.

172.18 5. lᵓdyn-yt.
_sunj,IV, pah, ۱۹۵,۱۶): rāyēnēd.
_(م): V: ˣrāyēnēnd.

172.19 6. hmᵓk.
_(م): V: ˣhamāgīhā.

172.22 7. pwl šyt'.
_sunj,IV, pāz, ۲۳۱،۶): pūr šəta.
_sunj,IV, Eng, 245): full magesty (khoreh).
_de MENASCE. TLD, 170): ([purr] šītay) parfaite liesse ……………… …………… شادماني يکپارچه.

172.22 8. LBA pytᵓk-yh.
_(م): V: wuzurg <.....; ud weh dēn>* padāgīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

160. ***abar pad čand wāzišn***[1]
xwaršēd abāz ō
'asmānbālist' <rasēd>*,
kū dādār pad bun-dahišn
dād, az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۱۹۶); B (132.12);
۶۶ت (۱۳۹،۲); MD (173.1).

hād! xwaršēd, abāz ō bālist <ī>* asmān _kū dādār pad bun-dahišn brēhēnīd_ pad čahār ˣwāzišn rasēd (=abāz-rasēd).[2]

ōh-iz az dēn nigēz: dādār, xwaršēd, <az>* bun-dahišn pad bālist <ī>* asmān ēstādag frāz-dād.

az '<asmān> bālist' čahār angust, čiyōn angust-angust, andar-gāh[3] -andar-gāh, ān ī ultar, pad-andaragīh[4] nērōgōmandtar paydāg frōdīhīd.

andar ham sāmān[5] pad 'ham dahišnīh(?) sūd(?)' [V: 'ham ˣdahišn ˣsūdīh'] 'hamēšag rawišnīh' [V: 'hamēšag ˣrawišnīg'] tā frašagird rawāg-bē-kard.

u-š andar 'hamēšag rawišnīg ˣsāmān' az 'dādār āfurišn' ***'hamāg ōz-āhang'*** abāz-madan ī ō ān [i](?) bālist, ī-š bun-dahišn; kū padiš fradom frāz-dād.

ud andar framānīg(?) [V: ˣfranāmišnīg(?)], ham dahišn sūd [V: ˣsūdīh], rawišn tā frašagird, pad ‚***ōz ī 'xwēš āhang'***‚, and-and, ul-franāmišnīh ī ō ān

bālist <abāz-rasēd>*.

173.15 u-š āhang ī az ān ōz, az 'dēn māzdēsn rawāgīh' pad ‚ahlaw zarduxšt‚ frāz-<srāyišnīh(?) ....>.[6]

[ōwōn ī](?) 'zarduxštān hazangrozim frazām', abāz ō ēk angust, ī az ēr ō abar, fradom andarag-gāh[7] _ī xwānīhēd ‚xwaršēd fradom wāzišn[8]‚_ ī abāz ō 'asmān bālist' <mad-bawēd>*.

173.19 ud ēstišn ī pad ham andarag-gāh[9] dah rōz ud šab drang.

'hōšīdarān hazangrozim frazām' pad wēš āhangīh ōz, abāz ō dō angust, ī az ēr ō abar, dudīgar andarag-gāh[10] _xwānīhēd ‚xwaršēd dudīgar wāzišn‚[11]_ ī abāz ō 'asmān bālist' <.........>*.

174.1 ēstišn ī pad ham wēš nērōg andarag-gāh wist rōz ud šab drang.[12]

'hōšīdarmāhān hazangrozim frazām', pad abardar āhangīh ī-š ōz, abāz ō sē angust, az ēr ō abar, sidīgar wēš nērōgtar andarag-gāh _ī xwānīhēd ‚xwaršēd sidīgar wāzišn‚_ ī abāz ō 'asmān bālist' <.........>*.

ēstišn pad ham wēš nērōgtar andarag-gāh, sīh rōz ud šab drang.

174.7 ud 'panjāh haft sāl ī sōšyāns frazām', pad abardom ōz ī-š āhang, abāz ō čahār angust, ī az ēr ō abar _ī xwad ast 'asmān bālist'_ kū-š pad bun ēstišnīg brēhēnišn ud dahišn būd, 'ham dahišn sūd'

ēstišnīh[13] pad bun; ud wāyišn[14] ī-šān az ēbgat, rasišn ī tan <ī>* pasēn, abēzag abāz-kardārīh <ī>* dām pad čahārōm xwaršēd wāzišn[15], ō 'asmān bālist' mad-bawēd.

3 ēd ast manwahmad(?) <gāh>* ka tā [V: ˣī] xwaršēd pad čahār wāzišn[16] ō 'asmān bālist' madan.

یادداشت‌ها

1. ᵓc-šn'.
 _Molé, CMC, 440): *vazišn.
 _de MENASCE. TLD, 171): mouvement.
2. ls-yt'.
 _sunj,IV, pah, ۱۹۶, ۲): rasēd.
3. ᵓndr-gᵓh ᵓndr-gᵓs.
 _sunj,IV, pāz, ۲۲۱،۱۵): aṇdargāh. aṇdargāh.
 _sunj,IV, Eng, 246): in each stage.
 _de MENASCE. TLD, 171): (ˣandargās andargās) .. faisant un intervalle ....ایجاد می‌کرد فاصله‌ای.
 _(م): andar-gāh andar-gāh ....مدار به مدار.
4. PWN ᵓndl-gyh.
 _Molé, CMC, 440): pat andarakīh.
 _(م): pad-andaragīh ....درجهتِ مخالف.
 _(م): V: ˣPWN ᵓndl-g<ᵓh-y>h / pad andar-g<āh>īh ....از نظرِ ایستگاهی (=مداری).
5. sᵓmᵓn.

 _B (132.18): sᵓmᵓn.
 _sunj,IV, pah, ۱۹۶, ۸): sāmān.
 _Molé, CMC, 440): sahmān.
 _de MENASCE. TLD, 171): (ˣdāmān) les créatures.. ....آفریدگان.
 _(م): V: ˣsāmān.

173.16 6. prᵓc.
 _(م): V: frāz-<āhangīhīd>.
 _(م): V: frāz-<srāyišnīh, ...>.
 _ Λ⇔ DK. III. ch 102.

173.18 7. ᵓndlg gᵓs.
 _sunj,IV, pah, ۱۹۶,۱۶): andarag gāh.

173.18 8. ᵓc-šn'.

173.19 9. ᵓndlg gᵓs.

173.22 10. ᵓndrk gᵓs.

173.22 11. wᵓc-šn'
 _B (133.7): wᵓc-šn'-y.

174.2 12. dlnng(?).
 _sunj,IV, pah, ۱۹۶,۲۲): drang.
 _sunj,IV, pāz, ۲۲۲،۱۷): dəraṇg.
 _sunj,IV, Eng, 247): it will remain.
 _Molé, CMC, 440): *drang.

174.10 13. swt' YKOYMWN-šn-yh.
 _sunj,IV, pah, ۱۹۷, ۷): sūd-ēstišnīh.
 _Molé, CMC, 441): sūt-'ēstišnīh.

174.11 14. wwᵓ-šn'(?).

_sunj,IV, pah, ١٩٧, ٨): winasišn.

_sunj,IV, pāz, ٢٣٣. ٥): vanāsašnə.

_Molé, CMC, 440): *bagān.

_de MENASCE. TLD, 171): ˣlibérée............رهاشده.

_(م): wāyišn.

15. ᵓc-šn'.

_Molé, CMC, 440): *vazišn...............mouvement.

16. w ᵓc-šn.

_B (133.18): wᵓcšn.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـماریان موله نیز، این روایتِ گرانْسنگِ دینْ‌کرد را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرد است؛ نگاه کنید به:

_Molé, CMC, P 440.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

161. *abar abardar šnāsag ī pad se[1] dād ī māzdēsn dēn.*

sunj (IV,pah,١٩٧); B (133.19);
۶۶ت (١٤٠،١٢); MD (174.15).

174.17 hād! abardar šnāag ī pad sē dād ī māzdēsn dēn: ōy pōryōtkēš kē, andar weh-dēn, ōwōn-iz wēnāg[2] kū, az „dādīg„[3] „hādag mānsaraīg„ ud „gāhānīg„, ud, az „hādag mānsaraīg„, „dādīg„ <ud> „gāhānīg„, ud, az „gāhān„, „hādag mānsaraīg„ ud „dādīg„ ʿwāzag wizīdan paydāgēnīdan' ˣdānēd.

174.21 ōh-iz, andar „dādīg„,[4] ī abardar dānišn ī abar ʿgētīgān gētīgīh', „ˣhādag mānsaraīg„ ud „gahānīg„-iz, ud, andar „gāhān„, ī abardar dānišn ī abar ʿmēnōgān mēnōgīgīh', „hādag mānsaraīg„ ud „dādīg„-iz,[5] ud, andar „hādag mānsaraīg„[6] ī abardar dānišn ī abar ʿmayānagān ī mēnōg ud gētīg mayānīgīh', „gāhānīg„ <ud> „dādīg„-iz wāzag[7] waxt(an).[7]

——— یادداشت‌ها ———

5 1. ALBA(?).

_sunj,IV, pah, ۱۹۷,۱۲): sē.

_sunj,IV, Eng, 248): in the three.

8 2. ^{ɔ}wgwn-c(?) wyn-^{ɔ}k-yh(?).

_sunj,IV, pah, ۱۹۷,۱۴): wēnāgīh.

_sunj,IV, pāz, ۲۳۳، ۱۵): vīnākiia.

_sunj,IV, Eng, 248): the purpose (of).

_West, SBE, XXXVII, 408, 2): insight ...... بصیرت.

_de MENASCE. TLD, 172): perçoit (^{x}vēnāk ?) de telle sorte que.

_(م): V: ^{xɔ}wgwn ^{x}<w>cyn-^{ɔ}k-[yh](?) / ^{x}ōwōn ^{x}wizīnāg .... آنچنان قدرتِ گزینش (=استفتاء) دارد.

9 3. d^{ɔ}t.

1 4. d^{ɔ}t.

_(م): dād<īg>.

-2 5. d^{ɔ}t-ZK(?)-c.

_(م): V: d^{ɔ}t-^{x}yk(?)-c / ^{x}dādīg-iz.

6. h^{ɔ}tk m^{ɔ}nsl.

_sunj,IV, pah, ۱۹۷,۱۹): hādag-mānsaraīg.

_sunj,IV, pāz, ۲۳۴،۲): hātə. mąsrī.

_sunj,IV, Eng, 248): Hát Máthra.

_West, SBE, XXXVII, 408): Hadha māthra.

_(م): hādag-mānsar<aīg>.

7. whtn.

_sunj,IV, pah, ۱۹۷،۲۱): wāzīhād.

_sunj,IV, pāz, ۲۳۴،۴): vācəhiiət.

_sunj,IV, Eng, 249): has been composed.

_West, SBE, XXXVII, 408): is allotted (vakhtŏ).

_de MENASCE. TLD, 172): (nihāt) sont posées......

......................................مطرح هستند.

_(م): V: wāzag<īh>ād(?); V: wāzag waxtan(?); V: wāzag ^{x}wi<zī>dan(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_وِسْتْ نیز، این روایت را _البته برابرِ دریافتِ خود_ به انگلیسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_WEST, SBE, XXXVII, P 407-408.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

162. ***ud abar kirrēnīdan ī gannāg-mēnōg petyārag ō 'spenāg-mēnōg dahišnān' āhang, ud rāyēnīdārīh ī dādār abar petyārag jud-jud, az nigēz ī weh - dēn.***

sunj (IV,pah,١٩٨); B (134.6);
۶۶ت (۱۴۱۰۱); MD (175.4).

hād! gannāg-mēnōg, abar ēk-ēk _az petyārag[1] [V: az ˣpetyāragān]_ ī ō 'spenāg-mēnōg dahišnān' kirrēnīd, <ud> āhang pad ān 'ēk-ēk[2] petyārag' 'spenāg-mēnōg dahišn hamāg' abesīhēnīdan (= āhang....abesīhēnīdan).

ud spenāg-mēnōg rāyēnīdārīh ī padiš, ēn-iz ēwēnag panj.

1. ēwēnag-ē: petyārag az ān ēwēnag ī gannāg-mēnōg āhang padiš būd, bē-wardēnīdan.[3]

čiyōn ēd ī gannāg-mēnōg pad-hamestārīg rāyēnīdārīh[4] ī sardīh ō 'abēzag garmīh' ˣud huškīh ō 'abēzag xwēdīh' <ud> garmīh pad sardīh, ud xwēdīh pad huškīh sarōmandīhā ānāftan, zindagān ī weh bawišn agārēnīdan, dām-rawāgīh pādīrānēnīdan āhang būd; spenāg-mēnōg, sardīh _az hamestārīg,

rasišnīh ī ō abēzag garmīh' brādarōdīg_ abāz ō xwēdīh, ud huškīh _az hamestārīg rasišnīh ō 'abēzag xwēdīh' brādarōdīg_ abāz ō garmīh bastan (=abāz-bastan).

175.19 kū, gumēgīh ī <huškīh>* abāg xwēdīh, sardīh abāg[5] garmīh ˣrāy, garmīh, andar abar-rasišnīh ī-š hamestār, sardīh, ayyār-dāšnīh ī-š az xwēdīh ī 'garmīh ham-gōhr' ī abāg sardīh, ˣxwēdīh, pad abar-rasišnīh ī-š hamestār, huškīh, ayyār-dāšnīh ī-š az garmīh <ī>* 'xwēdīh ham-gōhr', ī abāg huškīh, gumēxtag winnārišn.

176.2 andar 'gumēzagīh winnārišn' 'garmīh ud xwēdīh bawišn' 'nērōgtom[6] ēstišn ud ˣpattūgīh' bawēd.

ud gannāg-mēnōg pad 'ohrmazd dahišn pādīrānīh' _īš az ēn kirrēnišn āhang būd_ ō kām ma-rasād.

176.6 2. ēwēnag-ē: 'druz kirrēnišnān', ast ī andar gumēzagīh, ō-iz 'dahišnān ī kām weh' ayyārīh ud sūd āwurd(an).

ēd ī, andar gumēzagīh 'gannāg-mēnōgīg-iz sardīh <ud> huškīh', 'ayyārīh ud sūd azišīh' ī 'spenāg-mēnōg dahišnān', gumēg garmīh ud xwēdīh pad[7] <..................>*, ast <ka ....>.[7]

176.9 čē paydāg, čiyōn 'spēnāg-mēnōgīg <xwēdīh>' ō garmīh, ī az 'ēbgat frēh-būd' jud(?) [V: ˣfrēh-būdēnēd], pad sardīh, ud ēdōn-iz '<spenāg-mēnōgīg>* garmīh', ham dahišn xwēdīh,

pad huškīh, ast ka abāz ō paymān-kārīgīh _sūd ī weh dahišnān[8]_ madan.

az 'druz kirrēnišn' xrafstarān <ud> anī-z petyārag pad 'mardōm dānāgīh' was sūd āwurdan.

3. ud ēwēnag-ē: wēš pattūgīh[9] <ud> rawāgīh ud paywandišn ī dahišn <ō frašagird>*, andar gumēzagīh rāy, petyārag kē pad ē bār <ud> ham gyāg <ud> ēk āwām, madan ō dahišnān, āwām <ud> gāh <ī>* jud-gyāgīhā baxtan ud wizārdan(?);[10] čiyōn ān ī āz druz az(?) [V: ^{x}ke][11] stahmagīh ī pad ēk hamīh pad srišwadagīh abar dahišnān, <ud,> abārīg druzīh, ham-āwāmīhā ud gyāgān <ō wišōbišn ī gēhān,>* šoisrān(?) baxtan; paydāg.

4. ud ēwēnag-ē: druz _ō wišōbišn ī dahišnān kirrēnīd petyārag_ abar xwad druz abāz-wardēnīdan, <ud,> mānāgihistan ī dušmenān wazr abar-šān sar škastan, ān ī dēw pad druz zadan; čiyōn 'dēw zasūdāg' pad 'druz frasyāb' ud, pad zamestān xrafstar.

ud čiyōn ān ī az 'dādār rāyēnīdārīh' 'frašagird hangām' gannāg-mēnōg kirrēnēd āz, <ud āz,>* abar 'xwad gannāg-mēnōg' abāz-waštan u-š kirrēnišnān hamāg <marg>ēn<ī>dan(?)[12] ud murnjēnīdan ud wišuftan; paydāg.

5. ud abardom ēwēnag: az 'dādār wisp-āgāhīh <ud> rāyēnīdārīh' ud 'wisp-tuwānīhā ōz' andar drang[13] ī ō 'frašagird hangām' druzīh hamāg an-abāz-bawišnīg[14]

<ud> wišuftan, 'bun druz' an-abāz[15] did ārāyišnīh abāg<ēn>īdan:[15] (= an-abāz did ārāyišnīh ud an-abāz did abāg<ēn>īdan); weh-dēn āgāhīh.

یادداشت‌ها

175.7 1. pytyd$^{\mathfrak{o}}$lk' y(?).
_(م): V: ^{x}pētyāragān......... .از پتیاره‌ها.........

175.8 2. PWN ZL $^{\mathfrak{o}}$ywk'.
_de MENASCE. TLD, 172): (^{x}ēk-^{x}ēk) par chacune
.از رهگذارِ یک‌یکِ..............................

175.11-12 3. BRA blt-yn-ytn'.
_(م): bē ^{x}wardēnīdan.

175.12 4. ldd-yn-yt-$^{\mathfrak{o}}$l-yh.
_sunj, IV, pah, ۱۹۸, ۹): rayēnīdārīh.
_de MENASCE. TLD, 173): (rāyēnītārīh).

175.20 5. LWTE [hwšk-yh LWTE].

176.3 6. nylwk-yh twm.
_(م): ^{x}nērōgtom.

176.9 7. PWN(?) AYT'(?).
_نویسهٔ گردانیِ دو واژه‌یِ در نظر را با پرسش‌نماد نشان داده‌ایم؛ و به گمانِ ما، بازمانده‌یِ سخنواره‌ای از دست رفته‌اند. کوشش کرده‌ایم، با بهره‌گیری از همانستیِ معنایی و جمله‌ای با عبارتی از همین کتابِ سوم، کرده‌یِ بیست و هفتم، عبارتِ از دست رفته را، البته گمانورزانه، به گونه‌یِ زیر باز سازیم:

ēd ī, andar gumēzagīh 'gannāg-mēnōgīg-iz sardīh <ud> huškīh' 'ayyārīh ud sūd azišīh' ī 'spenāg-mēnōg dahišnān', gumēg garmīh ud xwēdīh

pad <sardīh ud huškīh>*, ast <ka frāz ō tarāzēnišnīh ud sārišnīgīh rasēd>*.

8. wyh-dh-šn'.

_(م): V: wēh-dahišn<ān>.

9. ptk-yh.

_sunj, IV, pāz, ۲۳۶،۷): patakiia.

_de MENASCE. TLD, 173): (ˣpatūkīh) fixités . پایداریها.

10. wsᵓl-tn'(?).

_de MENASCE. TLD, 173): (ˣvistartan) répartir.

……… …. ……………………… ………….توزیع‌کردن.

_(م): V: ˣwizārdan(?).

11. MN.

_(م): V: ˣke.

12. yn-tn'(??).

_sunj, IV, Eng, 252): swallwed up.

_(م): V: <marg>ēn<ī>dan(??).

13. dlng(?).

_sunj, IV, pāz, ۲۳۷،۳): daruuaṇd.

_(م): drng(?).

14. ᵓn-ᵓp̄ ᵓc YHWWN-šn-yk.

_B (136.3): ᵓn-ᵓp̄ᵓc YHWWN-šn-yk.

_de MENASCE. TLD, 174): (anapāc bavišnīk).

15. ᵓn-ᵓp̄ ᵓc TWB ᵓlᵓd-šn-yk ᵓp̄ᵓk-ytn'(?).

_sunj, IV, pāz, ۲۳۷،۵): anawājə. tanī. ārāəšnī. auuāəstan.

_de MENASCE. TLD, 174): (ˣōpāstan) rabaisser.

_(م): an-abāz did ˣārāyišnīh <ud> ˣabāg<ēn>īdan = an-abāz did ārāyišnīh <ud> an-abāz did abāg<ēn>īdan.

واژه‌ي را که با گمانمندی «آباگِنیدَن» خوانده‌ایم، دومناش، گزارنده‌ي فرانسوي کتاب، «ˣōpāstan» خوانده است و rabaisser / خوارداشتن معنا کرده‌است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

163. ***abar 'zarduštagtom[1] xēmīg' 'mardōm dōstīh', az ēk 'zarduštrodom gōwišn', az nigēz ī weh - dēn.***

sunj (IV,pah,۲۰۰); B (136.5);
۶۶ت (۱۴۳،۱); MD (177.9).

hād! weh-dēn nigēzīhā, 'zarduštrodom[2] xēmīg' 'mardōm dōstīh'

mardōm, ān-iz ī bē-dom,[3] hāwand(?)[4] 'xwēš dēn' drubuštīh ud 'gēhānīg ham bārestānīh'

ud andar mardōmān, ān ī ēr, hāwand 'xwēš mān wis zand ud deh'

ud andar ērān, ān ī hu-dēn, kē āsrōn, hāwand 'xwēš frōg[5] ud brāh'; ud kē artēštār, hāwand 'xwēš zrēh[6] ˣgurdīh'; kē[6] wāstaryōš, hāwand 'xwēš dašt ī purr-xwārīh'; ud kē hu-tuxš, hāwand 'xwēš paymōzan'

ud ham-bun,[7] andar āsrōnān ān ī hāwišt ud hērbed, hāwand 'xwēš pōst(?)[8] ud pay(?)[9] [V: pus ud pid], ud ān ī moγ[10] ud dastwar, hāwand 'xwēš ast ud band'

ud andar awēšān[11] ān ī pad wehīh andartomīh[12] pahlom, hāwand 'xwēš dīl ud jagar'

ud ān ī abardom ī hamāg, dām pānag dahibed,

hāwand 'xwēš mazg ud bōy'

dōst _jud-jud pāyagīhā grāmīg u-šān nēkīh ud anāgīh-iz pad ān ī xwēš_ dāštan (=dōst-dāštan).

———— یادداشت‌ها ————

177.9 1. zltwšt'-k-twm.
_sunj, IV, pah, ۲۰۰, ۱): zltwhštlwktwm.
_sunj, IV, pāz, ۲۳۷،۷): zaraφuštarōtūm.
_(م): V: zarduštagtom = zardušt + ag + tom.

177.11 2. zltwšt'ktwm.

177.12 3. BRA twm.
_sunj, IV, pah, ۲۰۰, ۴): bēdom.
_de MENASCE. TLD, 174): (bētōm).

177.12 4. hᵓwn d.
_(م): hāwand.

177.15 5. pylᵓ-yk.
_sunj, IV, pah, ۲۰۰, ۷): pērayīg.
_sunj, IV, pāz, ۲۳۷، ۱۵): pəraīk.
_sunj, IV, Eng, 253): ornament.
_de MENASCE. TLD, 174): (pērāyik) ……………
_(م): ˣfrōg; V: ˣpērōk / frōg.

177.16 6. zlyhy Wgwlt-yh MN.
_sunj, IV, pah, ۲۰۰,۷-۸): zrēh ud gurdīh.
_sunj, IV, pāz, ۲۳۷، ۱۷): zarəh. va. gōrtiia.
_de MENASCE. TLD, 174): (zrēh ˣgurtīh) armure de cote de maille……………………………زره، مرد جنگی.

_(م): ˣzrēh ˣgurdīh ˣkē.

7 7. WWhm-bw(?).

_(م): V: ˣud ˣham-bun.

8 8. pwst'W.

_sunj, IV, pāz, ۲۳۷،۲۱): pōstə.

_sunj, IV, Eng, 254): the skin.

9 9. pt'W(?).

_de MENASCE. TLD, 174): (pit) chair ....گرشت.

_(م): V: ˣpay(?).

9 10. ([illegible]); V: ˣm[ᵓ]w k(?).

_de MENASCE. TLD, 174): (m'ny).......................

_(م): V: ˣmōg(?); V: ˣmōγ(?).

0 11. ḆYN OLE-šᵓn' [ZK y OLE-šᵓn']; V: ḆYN [OLE-šᵓn'] ZK y OLE-šᵓn'.

0 12. ḆYN twm-yh.

_sunj, IV, pah, ۲۰۰،۱۲): andartomīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

164. abar padīriftan rawāgēnīdan paymān ī mardōm, 'dahibed framān', az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۲۰۰); B (136.17);
۶۶ت(۱۳۳،۱۳); MD (178.3).

178.5 hād! 'mardōm xwēš xwadīh' 'abēzag axw'; abar-iz 'gyān xwadāyīg' 'wizīngar xrad'; abar axw, dastwarīg ud āzād-kām; andar har dō, ˣbowandag ud ohrmazdīg dēn; abar har[1] sē, azērīg, 'dām pānag dahibed framān':

178.8 'bandag ud tarsāgāhīg[2] bowandagīhā' abar xwēš gyān ud tan ud hammis gētīgīg ādān.

padīriftan ud tēz rawāgēnīdan <paymān ī mardōm, ī dahibed framān>* andar dādīgīh pad-iz band ī abar hamāg wināh 'ōstīgān dāštārīh' ud, 'wisp kirbag nērōg dāšnīh', abardom warzišn.

یادداشت‌ها

178.7 1. QDM KRA ᵓpl-yk TLTA ᵓpl-yk.

_(م): abar har [azērīg] sē / abar har sē.

178.8 2. tlsgᵓy-yk.

_sunj, IV, pah, ۲۰۱،۱): tarsagāyīg.

_(م): ˣtarsagāhīg.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

165. *abar čim ud paydāgīh ī ēk abar dīd ī sē dād ī m ā z d e s n d ē n.*

sunj (IV,pah,٢٠١); B (137.4);

ت۶۶ (١۴۲،١); MD (178.12).

‚hād!‚ az ‚hādag-mānsaraīg‚ ud ‚dādīg‚[1], ‘‚gāhānīg‚ gōwišnīg’ paydāgīh; ud az ‚gāhān‚ abar ‘‚hādag-mānsaraīg‚[2] ud ‚dādīg‚[3] gōwišn’ čim-iz bawēd.

ēd ī: ‘xwadāy dušmen’ ud framān-spōz ī ‚hādag-mānsaraīg‚ ud ‚dādīg‚-iz was gyāg margarzānīh paydāg, čim, andar nihang[4] ‘‚gāhānīg‚ wāzag’ ēn-iz: ‚hād! ō-m ōy ī weh-xwadāy, kāmag bahr abar-barišnīh‚ [Y. 51. 1(a)], ōh-iz, gēhān <ud> hamāg xwadāyān <ud> xwēš-tan(?)[5] pad-dāštan, ōy ī dastwar būd-ēstēnd awēšān ēr, u-šān framān-warz, kē-šān ‘dušmen framān-spōz’, az ērīh ī awēšān dastwarīhā, dāštan ī gēhān <ud> xwēš-tan <ud> xwāstag u-š andar gēhān, ēč gyāg, čiš-iz bahr ī aziš nēst kē rāy az ‚gāhān‚[6] nihangēnīdag(?)[7] [V: ˣnišānēnīdag](?) bawēd, ud, ‚hādag-mānsaraīg‚ ud ‚dādīg‚ paydāgīh abar, ‘‚gāhānīg‚ gōwišn’ čim.

ēd ī andar nihang[8] ‘‚gāhānīg‚ wāzag’:

‚hād! kū nē, ōy ī rāst-rawišn, frāz-abesīhišnīh‚ [Y.

29. 5(a)], paydāgīh az ‚hādag-mānsaraīg‚, ēn-iz ī gōwēd kū: ‚ayyārēnēd mard rāstīh, čiyōn ān ī hazār hang [V: <g>ānag] spāh‚.[9]

179.7 ōh-iz: rāstīh paymān, andar-xwadīh ēč wišōbišn nēst ud[10] kē winahišn[10] [V: ˣabesīhišn] az bē, ēdōn paydāg.[11]

čiyōn ˣfrēzwān kardan abē-bimīh ī az sē(?) ˣērangīh: ī dušmen andar awiš, pad wizendgarīh ī padiš, ud abardar <ī hamāg: ...>*(?).

ōh-iz, ‚gāhān‚ ‘mēnōg dānišnīh’ abar; ‚hādag-mānsaraīg‚ mayānag; ‚dādīg‚[12] frōd.

179.11 dānišnīh rāy, ‚gāhānīg‚ ō ‘‚dādīg <ud hādag>* mānsaraīg‚ gōwišn’, čim; ud, ‚hādag-mānsaraīg‚ ud ‚dādīg‚ ō ‘‚gāhān‚ gōwišn’ paydāg būd passazagīh.

یادداشت‌ها

178.14 1. dᵓtᵓ.

_(١): dād<īg>.

178.15 2. hᵓtk mᵓnsl-yk.

178.15 3. dᵓtᵓ.

_(٣): dād<īg>.

178.17 4. n sng.

_B (137.8): nsng.

_sunj, IV, pāz, ٢٣٩،٨): saṇj-i.

_sunj, IV, Eng, 255): composed in the form.

_West, SBE, XXXVII, 408): (nisang) phrase.

_de MENASCE. TLD, 175): (nisang) breve ......كرتاه.

_(م): nihang.

5. NPŠE n(?).

_de MENASCE. TLD, 175): (ˣxvēš ˣtan).

6. gyhᵓn'(?).

_sunj, IV, pah, ٢٠١,١۶): gēhan.

_de MENASCE. TLD, 176): du monde ....از جهان.

_(م): ˣgāhān(?).

7. nysyg-yn-yt-k'(?); V: nyš-yyn-yt-k'(?).

_B (137.13): nsᵓg-yn-yt-k'(?); V: nyš-yyn-yt-k'(?).

_sunj, IV, pāz, ٢٣٩، ١۶): bəšīənitan.

_de MENASCE. TLD, 176): (vēš ˣsutal ???) ...(?).

_(م): ˣniha<n>gēnīdag; V: ˣni<šā>nēnīdag(?).

8. n sng.

_B (137.14): nsng.

9. 1000 hng'(?) spᵓh; V: 1000 ᵓnk'(?) spᵓh.

_sunj, IV, Eng, 256): just an army in thousands.

_West, SBE, XXXVII, 409): a regiment a thousand strong.

_de MENASCE.TLD,176): une armee de mille (hommes)..............................ارتشي از هزار (مرد).

_(م): V: hazār hang(?) spāh.

_(م): V: hazār <gā>nag(?) spāh.

_Λ⇔ DK IX, ch XXI, sen 11 = MD (816.21): .... čyiōn ān ī haz<ā>r gānag(?) spāh ....

10. W MN wnᵓsh-šn(?).

_sunj, IV, pah, ٢٠١,٢١): ud az wināhišn.

_sunj, IV, pāz, ٢٣٩، ٢٣-٢۴٠-١): va. mən. vanāsiiašnə.

_de MENASCE.TLD,176): (adahišn) l'annihilation(?). ....تباهی(؟)

_(م): ud ˣkē ˣwināhišn(?).

179.8 11. pyytk'.

_de MENASCE. TLD, 176): (ˣpaytāk) est manifeste.

179.10 12. dᵓt'.

_B (137.20): dᵓt'.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

—وِسْتْ نيز، اين روايتِ گرانْسنگِ دينْ كرد را —البته برابرِ دريافتِ خود— به انگليسى ترجمه كرده است؛ نگاه كنيد به:

_West, SBE, XXXVII, P 408-410.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

166. abar pahlom ud wattom āwām nišān <ud> daxšag, <ud> bar ī har dō,[1] az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۲۰۲); B (138.1);
ت۶۶ (۱۴۴،۲۰); MD (179.13).

hād! 'āwām pahlom' hangirdīg[2] pad nišān, 'āsnūdagīh ī frahist mardōm xēm' pad frahang, ān <ī>* ērān dēn; u-š bar: wīrāstagīh payrāstagīh ī āwām pad dānāgīh ud hammis hunar ud wehīh ud ābādīh ud ahlāyīh ud hamāg ēwēnag gētīgīg mēnōgīg nēkīh rāmišn.

ud 'āwāmān wattom' hangirdīg daxšagīh, ālūdagīh ī frahist mardōm ˣpad ērangīh(?),[3] ān ī jahūdān kēš; u-š bar: wišōftagīh ud zištīh ī āwām pad duš-āgāhīh ud abārīg āhōg ud wattarīh ud škōhīh ud druzišn(?) [V: dranjišn] <ud> har gōnag gētīgīg ud mēnōgīg anāgīh <ud> bēš.

یادداشت‌ها

179.14	1. ALBA(?).
	_de MENASCE. TLD, 176): DES ˣDEUX .. از این دو.
179.15	2. hnglt'.
	_sunj, IV, pah, ۲۰۲, ۷): hangirdīg.
	_sunj,IV, pāz, ۲۴۰، ۱۰): haṇgartī.
	_de MENASCE. TLD, 176): qui résume. که خلاصه‌می‌کند.
179.20	3. PW(?)-ᵓlng(?).
	_de MENASCE. TLD, 176): (ˣpad ālūd) en raison de cette chose impure .. .. به سببِ این چیزِ ناپاک.
	_(م): V: PW<N> ᵓ<y>lng<yh> / ˣpad(?) ˣērangīh(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

167. ***abar ān ī guft-ēstēd kū druzīh, ka-š bē-abāyēd ˣa b e s ī h ī d a n[1] ud stahmagtar bē-bawēd, az nigēz ī weh - dēn.***

sunj (IV,pah,٢٠٣); B (138.10);
ت٦٦(١٢٥،٧); MD (180.1).

hād! druzīh az druz ō 'ohrmazd dahišnān kušišnīg' mad-ēstēd.

ān ī čiyōn dādār-ohrmazd, pad bun-dahišn, 'frazām pērōzīh ī-š dahišnān' abar druz, wišōbišn ī hamāg druz, winardīh ˣabāyist(an) ī xwad-iz <ud>, 'wišōft abzār druz' pad dahišnān ī weh 'nērōg frazānīha[2]' [V: 'nērōg ˣfrazāmīhā] āgāh būd; druz, bun ud

mayān-iz, an-āgāh frazām u-š abesīhišnīh(?)[3] [V: ˣabesīhēnišnīh; V: ˣabesīhišn].

180.9 pad nazd frazāmīh, ka-š kardag ud abzār frahist wišōft-bawēd, āgāhīh ī-š az abesīhīdan[4] gāh <ī>* hanjāmīg(?)[5] pad āhang ī az hamāg zōr <ud> škefttar kušīdan; paydāg.

180.12 čiyōn ōzōmandtar(?)[6] [V: ˣuzmāyīgtar(?)] kušīdan ī hamāg dušmenān <an>*-ēmēdīh ī hangām; ud brāh-ē nērōgtar kardan ī ātaxš, hanjāmišn gāh.

180.14 ud ān ī stahmagtarīh ī druz 'abesīhišn zamān', nē az ān ī-š pad 'bun-dwārišn stahmagīh', ka hamāg abzārīh rāy stahmagtar .....stan(?);[7] bē az ān ī-š pad-mayān ka abzār-ē was ī-š <bud>*, andar zamānīhā, <an>*-abāzīhistan(?)[8] bawēd.

یادداشت‌ها

180.2 1. ᵓpys-ytn'.
_sunj, IV, pah, ٢٠٣, ٢): abesīhēnīdan.
_sunj, IV, pāz, ٢٢١، ٢): awəsəhīnītan.
_de MENASCE. TLD, 177): ÊTRE DÉTRUITE.....
.... ویران‌شود.

180.8 2. plcᵓn-yhᵓ
_(م): V: nērōg ˣfrazān<ag>īhā.

180.9 3. ᵓpsyh-yh-šn-yh(?).

_B (138.16): ʾp̄ysyh-šn-yh.

_sunj, IV, pah, ۲۰۳,۸): abesīhišnīh.

4. ʾp̄ys-yytn'.

_sunj,IV, pāz, ۲۴۱، ۱۴): awēsahītan-i.

_(م): ˣabesīhidan.

5. hnyym-yk(?).

_de MENASCE. TLD, 177): (ˣhandēmānīk) devindra présente ....خواهد شد حاضر.

_(م): V: ˣhanjāmīg(?).

6. ʾwzm-yk-tl(?).

_de MENASCE. TLD, 177): (ūzmīktar ?) plus ...(?).

_(م): V: ˣʾwz-<ʾw>m<n>d-tl / ˣōzōmandtar(?).

7. ....(?) / ().

_de MENASCE. TLD, 177): (spstn ??) se trouvait(??)

....آن خود را می یافت(؟).

_(م): V: ˣfrāzīhistan(??); V: ˣwišōbīhistan(??); V: ˣabāzīhistan(?).

8. ʾp̄ʾc-stn(?).

_(م): V: <an>-abāz<īh>stan(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

168. ***abar gyāg ī mardōm grift-mēnišnīh ī padiš ud, hu-ayāsagīh ī aziš hamē ast, ud ān ī-šān grift-mēnišnīh ī padiš hagriz <ud> hu-ayāsagīh[1] ī awiš ham-bun-iz[2] nē-bawēd, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (IV,pah,۲۰۴); B (139.3);

۶۶ ت(۱۴۶،۱); MD (180.18).

180.22 hād! mardōm andar '***hamāg nēkīh <ud> abēzag aziš anāgīh gyāg***' grift-mēnišnīh padiš hamē ud an-ayāsagīh aziš hagriz-iz; u-šān pad '***hamāg anāgīh ī a-nēkīh gyāg***' grift-mēnišnīh padiš hagriz, ud ayāsag[3] ī awiš fradom-iz(?) [V: ˣham-bun-iz(?)] nē bawēd.

181.3 ud '***hamāg nēkīh abēzag aziš anāgīh***' ān ī pahlom, ud '***hamāg anāgīh a-nēkīh***' ān ī wattom xān [V: ˣaxwān]; <ud> mayān ˣēd dō gyāg, 'gētīg mardōm' 'mehmān nišēm(?)[4] [V: ˣmānišn] <ud> 'ˣwidārīg ˣmānišn-iz(?) bawēd:

<(A). mehmān mānišn:>*

(A). mehmān ˣmānišn,[5] ānōh kū-šān ʿzāyišnīg mād mānišn', ī mādagwarīhā, ka-iz kam-xwārīh ud was petyārag gyāg; ud ʿmehmān ˣmānišn' ka, az ānōh kū ʿzāyišnīg mānišn[6]', ī mādagwarīhā, āhang ī ō kār <ud> sūd ayāb any čim rāy, ō any gyāg rasēnd, ka-iz az ān ī ***ʿkam-xwārīh <ud> was-petyārag gyāg'*** ō ān ī ***ʿpurr-xwārīh ud kam-petyārag gyāg'*** <mad>*-hē: frahistīhā ayāsag[7] ī-šān bāstān abāz ō ān ī ʿxwēš zāyišn-ē būm: kam-xwārīh <ud> was-petyārag rāy.[8]

<(B). ʿwidārīg mānišnīh:>*

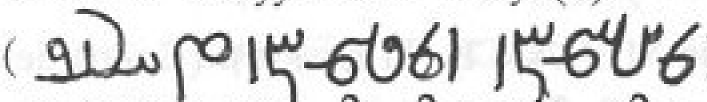
(B). ud ʿwidārīg[9] mānišnīh[10]': rāhān[11] ud any mānišn[12] kas, ka-iz ***purr-xwārīh ud kam-petyārag*** āhang[13] tar[13] widār; ī abāz ō ***ʿxwēš zāyišn būm'*** ka-iz ***ʿkam-xwārīh ud was-petyārag gyāg'***, wēš āhangīh ī ō xwēš būm[14] rāy.

یادداشت‌ها

1. hw-ʾbyd̲ʾs-k'.
   _B (139.5): hw-ʾbyd̲ʾs-k'-y.
   _sunj,IV, pah, ۲۰۴,۳): hu-ayāsag.
   _sunj,IV, pāz, ۲۴۲،۴): hu-aīb ādəkiia.
   _de MENASCE. TLD, 177): (ˣabyāsīkīh) le souvenir.
   _(م): ˣhu-ayāsag<īh>.
2. hʾm bwn-y-c-c(?).

_sunj,IV, pah, ۲۰۴,۳-۴): ham-bun-iz.
_sunj,IV, pāz, ۲۴۲،۴): hīm. būnīj-aj.
_(م): ˣham ˣbun-iz(?)........................ حتی اندکی.

181.2 3. ʾbyd̲ʾs-k'.
_sunj,IV, pah, ۲۰۴,۸): ayāsag.
_sunj,IV, pāz, ۲۴۲،۱۰): aībādəkiia.
_sunj,IV, Eng, 259): remembrance.

181.5 4. mʾhmʾn' Wmyymʾn-w tʾl-yk(?).
().
_B (139.11-12): mʾhmʾn' Wmyymʾn'.
_sunj.IV, pāz, ۲۴۲،۱۵): namə-dəmānə.
_sunj,IV, Eng, 259): the abode of.
_de MENASCE. TLD, 177): des résidences ....
.... مانْدگاهایی.
بی‌راه نیست اگر واژه‌ی درنظر، بازنویسیِ کژ و مژِ واژه‌ی پیش از خود، یعنی (=میهمان / mēhmān) باشد.
به‌هر روی، برابرِ گمان و بازشناختِ ما، واژه خوانده‌نشدنی است و حتی قرائتی احتمالی و شایدشوانه را برنمی‌تابد.

181.5 5. myn-šn'(?).
_de MENASCE. TLD, 178): (mānišn).

181.8 6. myn-šn'(?).

181.11 7. ʾdybʾ-yk.
_sunj,IV, pah, ۲۰۴,۱۷): ayāsīg.
_sunj,IV, pāz, ۲۴۳،۱): aībādə.
_(م): ˣayāsag.

181.13 8. LA(?); V: lʾ(?).

_sunj,IV, pah, ۲۰۴,۱۹): nē.

_sunj,IV, pāz, ۲۲۳،۳): lā.

_(م): lʾ<d> / ^{x}rāy.

9. wtl-yk.

_(م): wt<ʾ>l-yk / wid<ā>rīg.

10. myn-šn-yh(?).

_(م): V: ^{x}mānišnīh(?).

11. lʾs-yn''(?) / ( ).

_de MENASCE. TLD, 178): (rāsēn) de voyage ... سفر.

_(م): ^{x}lʾs-ʾn / ^{x}rāhān .... راه‌هايِ.

براي وارسي نگارشي درست‌تر از اين واژه (=راهان / راسان)، و نيز، وارسي درستي نوشت‌وخواندِ ما، نگاه كنيد به كتابِ نهمِ دينْ‌كرد، كردهٔ ۵۱ اُم، بندِ چهارُم:

_DK IX, ch LI, sen 4 = MD(889.1): frārōn rāhān ...

12. myn-šn'(?).

13. ʾhn(?)-LCDr'.

_de MENASCE. TLD,178): (^{x}āhang LCDr)...........

.... گرايان و دلبسته به.

14. bwm'.

_sunj,IV, pah, ۲۰۴,۲۲): būm.

_sunj,IV, pāz, ۲۲۳،۸): būm.

_sunj,IV, Eng, 260): in the place (which is without happines).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

169. abar wizīhišn[1] ī andarag 'yazdīg frārōn nērang' war <ud> abdīh, <ud,> 'dēwīg abārōn nērang' jādūgīh <ud> widimās, <ud,> kirrōgīg <ud> čārag, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (IV,pah,۲۰۵); B (140.2);

ت۶۶ (۱۴۶،۱۷); MD (181.17).

181.20 hād! wizīhišn[2] ī andarag 'yazdīg frārōn nērang' padiš <war ud> abdīh, <ud,> 'dēwīg abārōn nērang' jādūgīh[3] u-š widimās ēn-iz kū: ān ī 'yazdīg war <ud> nērang' <abērtar>* pad āstawānīh[4] ī abar dādār-ohrmazd ud 'dahibed framānīg'.

181.23 pākīh[5] ī gyāg <ud> tan <ud> wistarag az har ēwēnag rēmanīh ud gand, <ud,>* bōyēnīdan ī ān ī <urwar ī>* pērōzgar ī gand-spōz, ī druz tarwēnīdār, [urwar](?),[6] ēzišnīg nām-barišnīh ī yazdān, ō ānōh burdan ī was ān ī 'rōšn ud pāk ud hu-bōy čiš' andar kārīh ī awēšān, pad hu-dēnīh ud āsrōnīh <ud> wahman-mēnišnīh[7] <ud> rāst-guftārīh ud

frārōn-warzīdārīh <ud> hu-srawīh,[8] mardōm hamāg ō yazdīh passazag ud az dēwīh dūr.

5 ud abāz-waštag,[9] 'dēwīg abārōn nērang' jādūgīh widimās[10] <abērtar pad>* stāyīdārīh <ī>* 'murnjēnīdār ahreman', nihānīgtom[11] dwārišnīh, ud rēmanīh ud gandagīh ī gyāg tan ud wistarag, ud pad tan burd(an)[12] ī nasā, ud hihr xūyēnīdan(?)[13] [V: ˣgandēnīdan; V: ham<ba>sīdan], ī 'yazdān bēš'

10 <ud> 'dēwān rāmēnd' <ud> dēw-ēzagīg drāyistan ud xwānd ī dēwān pad nām ī andar kārīh <ī>* awēšān; ī pad dēw-ēsnīh ud ag-dēnīh ud akoman-mēnišnīh <ud> drō-drāyīdārīh ud abārōn-warzīdārīh <ud> duš-srawīh[14] <ud> jādūg mar <burd ī> nasā, <ud> abārīg ī passazag ō dēwīg[15] [V: ˣdēwīgīh] ud, dūr az yazdīh[16] [V: ˣyazdīgīh].

4 ud ān ī-š wizīhēnīdār[17] az kirrōgīg <ud> čāraggarīh, ēn-iz kū:

'yazdīg war' az dō ⎯jud pahikār⎯ war warzīdārān.

agar war garm, ka rōy ī widāxtag, war, az 'widāxtag rōy', ud agar gāh uzwān, az[18] ham ādūr(?)[18] ud gāh(?),[19] ud agar čār pay, az purr xwarg čār, ēč a-sōzišnīh ud a-tabāhīh ud an-agārīh ī tan hannām, bē ōy ī rāst-gōwišn[20] bōxtagīh[21] [V: ˣbōxtag].

9 nišānīgīhā, <ān>* ī <rāst-gōwišn, bōxtišn daxšag az>* war ud uzwān <ud> pay ham-bun-iz[22] gazišn <nē rasēd;>* ān ī <drō-druxtār-warz,>* '*druz*

zasūdāg-ē(?)[23] gazišn', ērangīh daxšag, abar war ayāb uzwān ayāb pay paydāgīh.

182.21 andar ham dar, dō ēwēnag 'yazdīg abdīh' ō nigerīdārān dīdārīgīh:

1. ēk ēd ī pad 'yazdīg nērang' az ātaxš, andar-pādagīh ī-š mādag sōzāg, huškīh bē-burdan;

2. ud ēk, wizīhēnīdārīh[24] ī rāst-gōwišn az drō-druxtār-warz, abar-burdan ī bōxt[25] az ēraxt paydāgēnīdan.

183.3 ud ān ī kirrōgīg dō[26] ēwēnag bawēd:

1. agar kirrōgīg bowandag[27] frayād rasīdan[28] ī-š hannām[29] az sōxtan ud agārēnīdan ī pad ātaxš;

2. ud agar kirrōgīg a-frayād <az sōxtan ud>* agārēnīdan ī-š hannām pad ātaxš; čiyōn ān ī paydāgīhist abar 'frēftār kaw<ā>dag(?) ahlomōγ'

یادداشت‌ها

181.17 1. wc-yh-šn'.

⎯sunj,IV, pah, ۲۰۵,۱): wizīhišn.

⎯de MENASCE. TLD, 178): (vicēhišn) DE DISCERNER .... تشخیص، تمیز.

181.20 2. wc-yh-šn'.

181.21 3. yᵓtk-yh(?).

⎯sunj, IV, pah, ۲۰۵,۵): jādūgīh.

181.22 4. ᵓstwbᵓn y.

⎯de MENASCE. TLD, 178): (ˣāstawānīh) ....

181.23 5. DKKY-y(?).

_sunj,IV, pah, ٢٠۵,٧): gāh.

_de MENASCE. TLD, 178): (ˣZKY'yh) la purification

.پاک‌گردانیدن..

6. [^{ɔ}wlwl](?).

واژه‌ي را که هم در آوانویسی و هم در حرف‌نویسی (=بخشِ یادداشت‌ها)، درونِ قلابِ همراهِ پرسش‌نماد نهاده‌ایم، بودوباشي به گمانِ ما خِرَدناپذیر و غیرِ منطقی دارد. جاي درستِ آن، شاید همان‌جایي است که ما آن را با پرانتزِ گوشه‌دارِ ستاره‌دار نشان‌داده‌ایم.

7. whwmn myn-šn-yh.

_sunj, IV, pah, ٢٠۵,١١): wahman-mēnišnīh.

8. hw-slwb'.

_(م): V: hu-sraw<īh>.

9. ^{ɔ}p̄^{ɔ}c-w štk'.

_B (140.11): ^{ɔ}p̄^{ɔ}c-wšt-k'.

_de MENASCE. TLD, 178): (apāc-vištak) le nērang perveriti..................................... .نیرنگِ فاسد

_(م): ˣabāz-ˣwaštag.......................... .بازگونه(ي بحثِ بالا)

10. wtym^{ɔ}sy; V: wtym^{ɔ}yh.

_B (140.11): wtym^{ɔ}s.

_(م): ˣwidimās.

11. n yh^{ɔ}n-yk-twm.

_sunj, IV, pah, ٢٠۵,١۴): nihānīgtom.

12. YBLWN-t'.

_sunj,IV, pah, ٢٠۵,١۵): burdan ī.

13. hwsn-ytn'-y(?).

_de MENASCE.TLD,179): ('ndyntn?) en exécrant(??)

.با بی‌حرمتی‌کردنِ به ساحتِ..........................

_(م): ˣhws<y>n-ytn' / ˣxūsēnīdan(?) / ˣxūyēnīdan .....

.عرق ریختن، نفس‌نفس‌زدن، خوی‌کردن، از هوش رفتن ....

برايِ وارسيِ درستيِ قرائتِ ما، نگاه کنید به گزارشِ پهلويِ وندیداد، فرگردِ هشتُم، بندهايِ ۹، ۱۰ و ۳۲؛ و نیز، فرگردِ پنجُم، بندهايِ ۱۲ و ۱۳.

Λ⟶ KAPADIA, GPV, 193): khûsînîtan: to dry up, to cause to dry up or wither.

Λ⟶ KAPADIA, GPV, 193): khûsîṭan: to shrivel, to pant, exhausted was out of breath.

بسا بتوان واژه‌ي درنظر را «ئُوبَخسیدَن / ōbaxsīdan» یا «هَمباسیدَن / hambāsīdan» خوانْد.

برايِ پژوهشِ «ئُوبَخسیدَن / ōbaxsīdan» نگاه کنید به عبارتي از بُنْدَهِش، دستنویسِ ت د ۲، برگ‌نوشتِ ۲۰۶ اُم، خطِ ۵ اُم.

برايِ پژوهشِ «هَمباسیدَن / hambāsīdan» نگاه کنید به فرهنگنامه‌يِ مکنزی.

182.12 14. dwš-slwb'.

_(م): duš-sraw<īh>.

182.13 15. ŠDYYA-yk.

_sunj, IV, pah, ٢٠۵,١٩): dēwīg.

_de MENASCE. TLD, 179): (ˣdēvīkīh) la dēvite.

182.13 16. yzdt'-k-yh.

_(م): ˣyazdīh; V: ˣyazdīgīh.

182.14 17. wc yh-yn-yt-^{ɔ}l.

_sunj, IV, pah, ٢٠۵,٢٠): wizīhēnīdār.

182.16 18. MN h^{ɔ}m ^{ɔ}tw(?).

_sunj,IV, pāz, ٢۴۴،٢٠): mən. aham-i. ātarə.

_(م): az ham ^{x}ādūr(?).

6 19. wš-yh(?); V: Wgʾs(?).

_(م): V: ud gāh(?).

8 20. lʾst' gwb-šn'.

9 21. bwht-k-yh.

_sunj, IV, pah, ۲۰۶,۳): bōxtagīh.

9 22. hʾm-bwn-yc-c(?).

_(م): ^{x}ham ^{x}bun-iz ………………… حتی ذره‌ای، حتی اندکی.

0 23. dlwc'-scw dʾ[w]k'-y(?).

_(م): druz ^{x}zasūdāg-ē(?).

24. wcyh-yn-yt-ʾl-yh.

_sunj,IV, pah, ۲۰۶,۸): wizīhēnīdārīh.

25. bht'.

_(م): b<w>ht' / b<ō>xt.

26. 3(?).

_(م): ^{x}dō(?).

27. bwdk.

_(م): bw<n>dk / bo<wa>ndag.

28. ls-tn'.

_sunj, IV, pah, ۲۰۶,۱۰): rastan.

_sunj, IV, pāz, ۲۴۵،۱۰–۱۱): rastan-i.

_(م): ^{x}rasīdan.

29. hn[b]ʾm(?).

_(م): ^{x}hannām.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

170. ***abar dōstīh ī pid ō frazand ud, kast <ud> abzōn ī padiš, az nigēz ī weh - dēn.***

sunj (IV,pah,۲۰۶); B (141.9);
ت ۶۶ (۱۴۸،۵); MD (183.7).

183.9 hād! az weh-dēn nigēz, amaragānīhā, dōstīh ī pidarān ō ^{x}frazandān az zāyišn tā ō hašt sālag ī [V: ^{x}sālagīh ī] frazand wēš; mād ud andar ham wimand,[1] ō ān ī dō sālag ud sē sālag frāy šīrdārīh[2] ī frazand, az āsnūdagīh [V: ^{x}anōdagīh] ī az wināh; če aburnāyag[3] tā madan ī[4] ō hašt sālag spurrīgīh, wināh fradom-iz(?) [V: ^{x}ham-bun-iz] ō bun-nē-bawēd.

183.14 ud az ān frāz, hamē az ān dōstīh ⸗'wināh handāzag ī frazand'⸗ ōh[5]-kāhēd.

183.15 ud tuxšāgīh abzōn ī frazand pad pid abāyišnīg frahang, tarsagāhīh, ī-š andar pid sāmān, abāz ōh-abzāyīdan [V: ōh-abzāyistan], pad 'dast xwēš pāyag', ud spurr-rasišnīh ō frahang ud ^{x}bowandag ud tarsagāh[6] rāmēnīdārīh ī pid.

183.19 dōstīh ī pid awiš abāz-iz ō abardom pāyag ī pad ^{x}aburnāyīh būd, ōh-rasēd.

čiyōn, ān ī mēnōg-wēnišnīh pad nōg-zādag

aburnāyag[7] <ud>, pas dēwān appurdan gōwēd, abāz, ō ham mardōm 'dēw ˣsaxwan(?)' ī abāz-hilišnīg, ud frāz zarmānīh kunišnīg ī hamāg mardōm, pēš-iz az ān, pad bowadag wānīdan ī druz, kē[8] pad tan pākīh, u-š 'spurr āgāhīh <ud> kardārīh' ī abar dēn māzdēsn rasēd [= abāz ... rasēd].

یادداشت‌ها

1. hm ymnd.
 - sunj, IV, pāz, ۲۴۵،۱۹): ham. nīmaṇd.
2. šgl-tl-yh.
 - (۲): šīrdārīh.
3. ᵓpln ᵓy-yk.
 - sunj, IV, pah, ۲۰۶،۱۹): aburnāīg.
 - de MENASCE. TLD, 180): (apurnāyīk).
4. OD mtn' y [OD].
5. OL(?) k ᵓh-yt.
 - (۲): ˣKN k ᵓh-yt / ˣōh kāhēd.
6. tlsg ᵓs-yh.
 - sunj, IV, pah, ۲۰۷، ۲): tarsagāyīh.
7. ᵓpln ᵓy-yk.
 - sunj, IV, pah, ۲۰۷، ۷): aburnāyīg.
8. MN.
 - (۲): MN<W> / ˣkē.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

171. abar mizd ī ahlawān u-šān puhl, ud puhl ī druwandān u-šān miazd, az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۲۰۷); B (142.3);
۶۶ت(۱۴۸،۲۰); MD (184.3).

184.5 hād! mizd, ī šnāyišn ī az kirbag; puhl, bēš ī az bazag.

ud az weh-dēn nigēz, pad mēnōg, ham-bun-iz[1] kirbag ud winah ī kadāmagān-iz[2] xwēṣkārīh ˣī(?) padiš, ud padiš kirbag mizd <ud,>* winah puhl rasišnīh.

184.8 ud mizd <ī>* druwandān abar ān 'huzārag kirbag' bawēd ī-šān pad gētīg kardan, az puhl pēš[3] widārīg ō pādifrāh wardišnīg, pādifrāh[4] dušoxīg tā frašagird.

184.11 ud puhl ī ahlawān abar 'huzārag winah ī-šān' pad gētīg ō bun būdan, az mizd pēš widārīg, čand padiš ruwān yōjdahrīh ī az winah, ud uštānišnīh(?)[5] ī ō pahlom axwān, u-šān mizd wahištīg ud jāwēdānīg.

4 ud gētīg-iz 'mēnōg pačēn'; dahišnīg ham-bun-iz[6] kirbag mizd <ud> wināh puhl; dēn māzdēsn paydāgīh.

6 ud 'ahlawān wināh puhl' āškārag hamīhā(?) [V: ˣxēmīhā] hu-dēnīg, pad gētīg xwad wizārišnīh: ud 'kirbag mizd' ō ān ī-šān pad mēnōg rasēd ayāsišnīh,[7] ud čand-šān gētīgīhā-iz rasēd, padiš hunsandīh.

9 ud 'druwandān wināh puhl' anahunsandīhā[8] pad <gētīg> a-wizārišnīh: ī-šān ān ī mēnōgīg, az pādixšāy padiš griftārīg abar-būrdārīh.

ud 'mizd ud spās nēkīh' an-ayād, mēnōgīhā āzwarīg pad-xwēš xwāhišnīh.

——— يادداشت‌ها ———

1. hᵓm bwn-yc-c.
_sunj, IV, pāz, ۲۴۷،۶): ham. būnījaj.
_sunj, IV, Eng, 264): (no man) has any.
_de MENASCE. TLD, 180): (hambun.c) parralèlement .... به موازاتِ.
_(م): ham ˣbun-iz........................ حتی اندکی، حتی ذرّه‌ای.
2. ktᵓm-gᵓn-c.
_sunj, IV, pah, ۲۰۷,۱۵): kadāmiyān-iz.
_sunj, IV, pāz, ۲۴۷،۶): katāmiiạnač.
_sunj, IV, Eng, 264): no man.
_(م): kadāmagān-iz........................ هر یکِ از.
۸⇔ دادستان، الف۴د،ت، ۲۷۱،۴):([Pahlavi script]).

184.9 3. pyš [pyš w] wtᵓlyk.

184.10 4. pᵓt[w]plᵓs [dwšw'] dwšhw-yk.
⟶ sunj,IV, pah, ۲۰۷,۱۹).

184.13 5. ...ᵓwštn'-šn-yh(?).
_de MENASCE. TLD, 180): (ˣvahištišnīk) en puissance de paradis .... بالقوه از بهشت.
_(م): ušt<ā>nišnīh(?).

184.14-15 6. hᵓm bwn-yç-c.
_sunj, IV, pah, ۲۰۸,۲): ham-bun-iz.
_sunj, IV, pāz, ۲۴۷،۱۷): ạm. būnījaj.

184.18 7. ᵓbyd̠ᵓs-šn-yh.
_sunj, IV, pah, ۲۰۸,۵): ayāsišnīh.

184.19 8. ᵓn-hwsnd-yhᵓ
_sunj, IV, pah, ۲۰۸,۷): anahunsandīhā.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

172. abar petyāragīh ī ō dādār kū: čiš-iz wad(?)[1] <hast>* ayāb nē, az nigēz ī weh - dēn.

sunj (IV,pah,۲۰۸); B (142.18);
۶۶ت(۱۴۹،۱۶); MD (185.1).

hād! dādār, kadār-iz-ē abar 'weh-dēn āstawānīh' kām ud framān-iz.

ud ka hamāg mardōm ī andar gētīg ō āstawānīh ī abar weh-dēn rasēnd, ēbgat abesīhīdan, ham dahišn[2] ˣī weh ˣandar(?) ō[2] a-petyāragīh <ud> abēzagīh ud hamāg xwārīh rasēd; weh-dēn dānāgīh.

ān ī āstawānīh[3] <ī>* abar weh-dēn, abērtar ān kē xwāhišn pursišn ī weh-dēn āgāhīh.

wināh-gār, pad wēš druwandīh ī ēbgat andar dāmān,[4] rēš ud bēš ī dahišnān, u-š dām pad 'kām ud framān ī dādār spōzīh' dādār petyāragīh-iz ast.

ud kēšdārān kē: *ō dādār, čiš-iz petyārag nēstīh*,[5] kēš ī-šān, *kām ud framān spōz[6] ī[6] dādār, wināhgār,[7] andar gētīg ēč nē hast(?)[8] [V: wi<nd>ādan]*, ud agar *wināh-gārīh mizd xwēš, nē puhl niyābag*, ud agar-iz *nē kām ud frmān spōz ī dādār, bē kām <ud> framān warzīdār'*, pad wināh-gārīh mizd xwēš nē puhl niyābag.

ud agar wināh-gār *framān nē, kām spōzēnd dādār*, gōwēnd, 'dādār framān' ō kām hambasān-iz <ud> frēftār guft(an), <ud,> yazdīh aziš bē guft-bawēd.

——— یادداشت‌ها ———

185.1 1. MNDOM-c wʾt'(?).
_(م): čiš-iz ˣwad(?) <hast>*; V: čiš-iz <wad>(?) ˣhast.

185.5-6 2. hʾm dh-šn-yh ŠPYL-dyn'(?) OL [PWN](?).
_(م): V: hʾm dh-šn-[yh] <ī>* ŠPYL ˣBYN'(?) OL [PWN]= ham ˣdahišn ˣī wēh ˣandar ō [pad](?).

185.7 3. ʾstwbʾn-ʾn'.
_B (143.1): ʾstwbʾnʾn'.
_sunj, IV, pah, ۲۰۸,۱۶): āstawānīh.

185.9 4. ddymʾn'.
_sunj, IV, pāz,۲۲۸,۱۷): dāmān.

185.12 5. MNDOM-c pytydʾlk' LOYT-yh.
_sunj, IV, pah, ۲۰۸,۲۰): čiš-iz petyārag nēstīh.

185.12-13 6. spwc'wy(?).
_sunj, IV, pah, ۲۰۹, ۱) spōz ī.

185.13 7. wnʾs-kl.
_sunj, IV, pah, ۲۰۹, ۱):wināh-gar.
_(م): wināh-g<ā>r.

185.13 8. LA ... AYT"(?).
_(م): nē ˣhast(?); V: wi<nd>ād(an).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

173. ***abar ān ī bun az bar ud ān ī bar az bun <paydāgīh, az> nigēz ī weh - dēn.***

sunj (IV,pah,٢٠٩); B (143.10);
٦٦ت (١٥٠،١٠); MD (185.19).

hād! bun az bar paydāgīh ī abar hastīh:

ud čiyōnīh ī bun, čiyōn rōymānān, pad rōyišn ī-šān xwad, u-šān gōnag pad hu-cihrīh <ud> duš-čihrīh, bōyišn,[1] [V: ˣbōy] čiyōn pad hu-bōyīh ud duš-gandīh, ud čaxšišnīg, <čiyōn>* pad hu-mēzagīh ud duš-mēzagīh,[2] ud zōr(?)[3] [V: ˣgul] pad bēšāzīh ud zahrīh, paydāgīh hēnd ī-šān tōm <ud> hastīh ud čiyōnīh-iz.

ud bar az čēīh, abar hammis hastīh, windišn[4] az bun: čiyōn rōymānān[5], ˣdānag(?)[5] ī abāg ān ī padiš ud aziš az bun tōm hēnd.

kē rāy, agar duš-āgāh duš-āgāhīh <ud> bazaggar bazagīh ī andar gētīg, paydāg, gumēg dānāg dānāgīh ud kirbaggar kirbagīh, az[6] ēw(?) ud ham-bun ēwāz hē, čiyōn ‘jahūdān kēš’ _ān ī būd(an) nē šāyed_ «*az ham-bun ud ēk xwad dānāgīh ud duš-āgāhīh*».

ud nē-iz ēk ‘xwad ka xwad’ dānāg <ud> duš-āgāh: paydāgīhā ān bun aziš duš-āgāhīh[7] xwad-iz duš-āgāh; u-š bazagīh-iz xwad-iz bazaggar, nē abēzag spenāg-mēnōg, bē gannāg-mēnōg-iz hē.

—— یادداشت‌ها ——

186.1 1. bww(??).
_de MENASCE. TLD, 182): (ˣbōdišn) senteur .... بوی.
_(م): V: ˣbōy.

186.2 2. dwš-mck-yh.
_B (143.13): dwš-mck-yh.
_sunj, IV, pah, ٢٠٩,١١): duš-mēzagīh.

186.2 3. W zwl(?); V: ˣgwl(?).
_(م): V:ˣgul(?)........ گل و گیاه(؟).
_(م): V:ˣzahr(?).

186.4 4. wndd-šn'(?).
_de MENASCE. TLD, 182): (ˣvindišn) l'existence.
.... چگونگی وجود.

186.5 5. lwdmʾn ʾn-k(?).
_B (143.16): lwdmʾn...(?).
_de MENASCE. TLD, 182): (ˣrōdmānān) les plantes
.... گیاهان.
_Λ⟶ MD (185.22): čiyōn rōymānān, ...
_(م): V:ˣrōymān<ān, d>ānag(?) ....

186.7 6. MNʾyyw(?) W Whm bwn.
_(م): MN ˣʾyw(?) W hm bwn / az ēw ud ham bun.

186.11 7. dwš-ʾ[w]kʾs-yh.
_B (144.1): dwš-ʾkʾs-yh.
_sunj, IV, pah, ٢٠٩,١٩): duš-āgahīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

174. *1. <abar> āzād-kām*[1] *u-š abestāgīg nām;*

2. ud āzād-kām kardār,

3. ud 'āzād-kām kardārīh';

4. čim āzād-kām ud nē 'ēw-āhang kardārīh';

5-6. u-š <ayyār ud> hamēmāl az kē? <ud,> ō čē?

7-8. u-š sūd ud zyān <ī> dāmān;*

9. meh-sūdīh ī aziš;

10. <wirāstagīh ī padiš>, az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (IV,pah,۲۱۰); B (144.3);
۶۶ت (۱۵۱،۱); MD (186.13).

1. hād! āzād-kām andar gētīg «mardōm». u-š 'abēstāgīg nām' «*axw ī astōmand*»; ī-š zand «*xwadāy ī tanōmand*».

ud dādestān,[2] ī [xwadāy](?),[2] xwadāyīh <ī>* āzād-kām mardōm ī abar xwēš kām, <ud,> rāyēnīdārīh warzīdārīh ī-š abar abārīg 'gētīg dahišnān' ī nē ōwōn xwēš kām xwadāy hēnd, čiyōn xwadāy mardōm.

186.23 u-šān ēk-iz nē ast rāyēnīdārīh ī abar axw, čiyōn rāyēnīdārīh <ī>* mardōm abar awēšān.

ān ī tanōmand bē-wizārdan[3] ī az 'mēnōgān yazdān' pad ān ī mēnōgān-iz yazdān xwadāy _bē nē tanōmand[4]_ hēnd.

2. ud 'āzād-kām kardār' dādār-ohrmazd.

187.4 ***3.*** ud āzād-kām-<kardār>*īh,[5] xwadāyīh ī [abar](?) mardōm abar kām pad padīriftan <ud> nē padīriftan ī-šān kirbag wināh.

4. ud čim <ī>* dādār '*āzād-kām ud nē ēw-āhang*' kardan ī mardōm, ōstīgān kardan ī-š xwēš spāh; «*mardōm*», pad xwadāyīh ud ōz-dādārīh ī az xwadāyīh, ud pad ham ōz ud ō-iz abardom purr-ōzīh, ī abar wānīdan ī hamāg ān ī 'druz spāh' ud, ānāftan[6] ī hammis[6] druz az 'ohrmazd dahišnān kušīdārīh' madan rāy.

187.10 ***5-6.*** u-š ayyār, 'yazdīg āsn srūd xrad <ud> weh-dēn' ud hamēmāl, waranīgīh: 'āsn-xrad <hamēstār>*, <ud> duš-āgāhīh: 'srūd-xrad hamēstār', <ud> 'druzīg wattar dēn'.

ayyār az spenāg-mēnōg, ō padīriftan ud mēnīdan guftan warzīdan ī kirag rāy, nē-padīriftan nē-mēnīdan ud nē-guftan nē-warzīdan ī wināh.

187.15 hamēmāl, az gannāg-mēnōg, ō padīriftan mēnīdan guftan warzīdan <ī>* wināh; nē-padīriftan nē-mēnīdan <nē guftan>* nē-warzīdan ī kirbag.

7. sūd: nē-padīriftan nē-mēnīdan ud nē-guftan nē-warzīdan ī wināh; ud ˣpadīriftan ud mēnīdan guftan warzīdan ī kirbag; xwad pad xwadāyīh ī abar xwēš bōxtan, ud abārīg 'gētīg dahišnān' pad pādixšāyīh ī abar-šān bōzēnīdan ī az druz.

21 *8.* ud zyān: pad padīriftan mēnīdan guftan warzīdan <ī>* wināh, nē-padīriftan[7] nē-mēnīdan nē-guftan ud nē-warzīdan <ī>* kirbag: škarwistan ī xwad pad xwadāyīh ī abar xwēš, ud, škarwistan ī abārīg dahišnān, pad pādixšāyīh ī abar-šān, az druz.

9. dāmān meh-sūdīh ī aziš: abēzagīh ī kām-āzād hamāg mardōm ī pad xwadāyīh ī abar xwēš, bē āhangīh (=abāz-āhangīh) ī az druz kām, ān ī wad-dēn; frāz-āhangīh ī ō dādār kām, <ān ī>* weh-dēn.

4 ***10.*** wirāstagīh ī padiš: pad nē-padīriftan ud <ne>-mēnīdan ud nē-guftan ud nē-warzīdan <ī>* wināh; padīriftan mēnīdan guftan warzīdan ī kirbag.

dādār kāmīg, xūb-sālārīhā, 'dāmān hamēstārīg[8] ēbgat' abesīhēnīdan, ham dahišn ō a-margīh <ud> abēzagīh ud hamāg xwārīh hamēnīdan [hamēstārīg ēbgat](?).[9]

9 kēšdārān kē: ***«'frahist kām-āzād mardōm' pad padīriftan mēnīdan guftan warzīdan ī wināh ud, nē-padīriftan nē-mēnīdan nē-guftan nē-<warzīdan ī> kirbag, pad frazām, ǰāwēdān[10] dušoxīgīh aziš hagriz ēc a-bōxtišnīg»*** kēš ī-šān, yazd, 'kām-āzād kardan ī

mardōm' nē ō sūd ī mardōm, bē ō-šān garāntom zyān, frazām, wadīh ud gannāgīh ī 'hamāg gētīg dahišnān': nē bōzēnāg bē murnjēnāg[11] ī-š dahišn guftan ud, yazdīh aziš bē, ud, druzīh abar-<š>* guft-bawēd.

یادداشت‌ها

186.13 1. ᵓtᵓc kᵓm.
_B (144.3): ᵓcᵓt-kᵓm.
_sunj, IV, pah, ۲۱۰,۱): āzād-kām.

186.19-20 2. dᵓtst-ᵓn y hwtᵓy(?) hwtᵓy-yh.
_(م): V: dādestān ī [xwadāy] xwadāyīh. = dādestān ī xwadāyīh.

187.1 3. BRA cᵓl-tn'.
_sunj, IV, pah, ۲۱۰,۱۱): bē-wizārdan.

187.2-3 4. tn-ᵓwmnnd.
_sunj, IV, pah, ۲۱۰,۱۲): tanōmand.

187.3-4 5. ᵓcᵓt kᵓm-yh.
_B (144.13): Wᵓcᵓy t-kᵓm-yh.
_sunj, IV, pah, ۲۱۰,۱۳): āzād-kāmagīh.
_(م): āzād-kām-<kardār>īh.

187.9 6. ᵓnᵓp̄-tn' y [KDE](?) KHDE.
⟶ sunj, IV, pah, ۲۱۰,۱۸).

187.21 7. ptgl-[yn]-ptn'.
_sunj, IV, pah, ۲۱۱,۷: padīriftan.

8. hmystᵓl-yk [ᵓyyygt] ᵓybgt'.
9. hᵓm-yn-ytn' [hmystᵓl-yk ᵓybgt].

ـدر بسترِ سخنِ پهلوی، در این جا، با دو واژه‌ی فزون‌نوشته روبه‌رو می‌شویم، که در حرف‌نویسی، آن‌ها را درونِ قلاب نهاده‌ایم؛ چنین می‌نماید که رونویس‌کننده‌ی (=مُنتَسِخ) روایت، از راهِ بازنویسیِ دو واژه‌ی درنظر، آنهم در پایانِ بند، کژنویسیِ خود را وازدوده است. نگاه کنید به همین بخش (=۱۷۴)، یادداشتِ شماره‌ی ۸.

10. yᵓwytᵓn[dwšw'] dwšhw-yk-yh.
11. mw lnc-yn-ᵓk.

_B (146.2): mwlnc-yn-ᵓk.

_sunj, IV, pah, ۲۱۱,۲۳): murnjēnāg.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

175. abar ʿmargarzān wināh' ʿwizārišn puhl' ēwēnagān ēn-iz šaš.

sunj (V,pah,۲۱۳); B (146.3); ۶۶ت (۱۵۳،۲); MD (188.17).

188.19 hād! ʿmargarzān wināh' ʿwizārišnīg puhl' ēwēnag ēn-iz šaš.

1. ēk ān ī, xwastūg ud petīt wināh <ud> pad wizīr ī dēn dastwar <ud> framān <ī>* xwadāyān ōzanīhēd.

188.21 ***2.*** ud ēk ān ī, dēn dastwarān petīt wināh, andar ō kārēzār ī abāg anērān hilēd [V: hišt] gyān abespārīhā[1] kōšīdan [V: ˣkušīdan], ōzanīhēd(?)[2] andar kārezār: ruwān az wināh bōxt u-š tan-iz az griftārīh ī padiš abēzārīh; paydāg.

189.2 ***3.*** ēk ān ī, az ʿxwēš mādagwarīhā mānišn' pad framān ī pādixšāy, ʿpašēmān wināh' <ud> hunsandīhā, ō kū-š framāyēnd dah sāl uškāftag[3] [V: an-š<ahrī>g(?) <ud ān>āftag(?)] ud uzdehīg[3]

bawēd; u-š pad dah-sāl gilag-mēnišnīh(?)[4] [V: gilag-<ōbāri>šnīh(?)], sazīdan abēzārīh ī aziš; paydāg.

4. ēk ān ī, pad a-burd-framānīh ī andar xwadāyān margarzānīhēd [V: margarzānīhīd]; u-š *ōy ī xwadāy*, az ān wināh āmurzīdan [V: āmurzēd]; u-š āzādīhēd.

5. ēk ān ī, zan ī kē pad atarsagāhīh andar šōy margarzānīhēd, šōy nē āmurzēd, <bē-ōzanīhēd ud āmurzīhēd>*; paydāg.

6. ēk ān ī, pad meh-dādestānīh dāštan, <ud> 'dēn dastwarān wizir' <margarzānīhēd,>* andar xwēškārīh 'petīt wināh'[5] <ud> widard-bawēd; ud pad sedōš wizārdan, ruwān u-š abēzārīh; paydāg.

——— يادداشت‌ها ———

23 1. yɔn' ɔp̄stɔl-yhɔ

_sunj, V, pah, ۲۱۳,۶): gyān abespārīhā.

_de MENASCE. TLD, 185): (^{x}apaspārīhā) de livrer ..

23 2. YKTLWN-t'(?).

_sunj, V, pah, ۲۱۳,۷): YKTLWN-tn' / ōzadan.

_de MENASCE. TLD, 185): (^{x}ōzanīhēd) il est tué ..

.. ..كشته‌مى‌شود.

= YKTLWN-<yh-y>t' / ōzan<īhē>d.

3. ɔwškɔp̄-tk'(?) W ɔwz dh-yk; V: ɔn-š-k-ɔp̄t-k'(?) W ɔwz dh-yk.

_de MENASCE. TLD, 185): est banni (ūškāftak) et

exilé de sa résidence principale......................

.هست نفيِ بَلَد شده و تبعيد شده از اقامتگاهِ اصليِ خود ....

_(م): V: ɔn-š<tr-y>k-<ɔn>ɔp̄t-k' W ɔwz dh-yk / an-ša<hrī>k ^{x}ānāftag ud uzdēhīg.

بـرايِ پژوهش دربارهٔيِ داذْواژه‌يِ (=اصطلاحِ حقوقيِ) «اَن–شَهريگ / an-šahrīg»، نگاه كنيد به داذْنامه‌يِ پهلويِ «ماتيكانِ هزارْدادِسْتان».

به‌هرروى، با واژه و نگارشِ در نظر (=ūškāftak)، در كتابِ هفتُمِ دينْ‌كرد، كرده‌يِ هشتُم، بندِ ۲۱ اُم [=661.9) MD]، نيز روبه‌رو مى‌شويم.

و نيز همان، بندِ هشتُم [=659.3) MD]، كنشواژه‌يِ «ئُشكابِشْن / uškābišn».

189.5 4. glk'-šn-yh(?).

_(م): gilag-<ōbāri>šnīh(?); V: gilag-<mē>nišnīh(?).

_Λ⇔ DK VI, A 146 = MD (505.11): ... ud ēk gilag-mēnišnīh.

189.10 5. wnɔs-yh.

_(م): ^{x}wināh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

176. ***abar hunar(?)***[1] ***[V: awar] az uzāw ī tahmāsbān***[2] ***ān ī ōwōn 'mēnōg zōrīg abdīh' ī-š pad wānīdan ī dahīg <numan>* az ān ī ōy spāh padiš paydāg būdag, ān 'passazag mēnōg zōrīg abdīh' ī abar any an-ēr ud dēw-ēsn az ērān-dehān pazdēnīdan, [=abar-pazdēnīdan] abāz-ārāstan ī ērān-šahr u-š xwadāyīh ud ristag(?) [V: xwadāyīh ˣwirāstag] pad***[3] ***'any ēr t ō h m a g m a r d', az nigēz ī weh - dēn.***

sunj (V,pah,۲۱۴); B (146.18);

۶۶ت (۱۵۳،۱۸); MD (189.13).

hād! az weh-dēn nigēz, awar az [V: ˣkē] uzāb ī tahmāsbān[2] ān ōwōn 'mēnōg zōrīg abdīh' ī-š pad wānīdan ud škastan ud abaydāg[4] kardan ī dahīg numan[5] ud ān ī ōy spāh, padiš sturgīhist(?)[6] [V: ˣwistāxwīgīhist(?)].

did ān ī 'passazag mēnōg zōrīg abdīh' abar any an-ēr ud dēw-ēsn ī andar dēn pad 'buland[7] pēšag

turk'[7] ud dēw ī wizārd-wars <ud> tāzīg <ud> wištāsp ī ˣkalasyāgīg, hromay nām, ˣburd [=abar...ˣburd]; ud was ān ī awēšān spāh ud ayyār ud abzār <ud>

190.4 nāfag(?) [V: lāfag] wēš <ud> frēh az ān ī abāg dahīg-numan[8] uzāw ī <tahmāsbān>* [wānīd](?), <ud> az ērān-dehān pazdēnīdan ud škastan wānīdan ud abaydāgēnīdan.

190.6 abāz-ārāstan ī ērān-šahr u-š xwadāyīh ud ristag, frāz az šahr <burdan>* ī ān ī uzdēs wiyābānīh ud dēw-ēzagīh, ud hammis rēmanīh <ud> nasuš(?)[9] [V: ˣnasrušt(?)] ud tabāhīh[10] ud garānīh(?)[11] [V: <ud a>wērānīh] az ābān ātaxšān zamīgān <ud> abārīg weh-dahišnān andar ērān-dehān, pad abāz-paywastan ī amāwandīh <ud> pērōzgarīh ī ō ān ī ohrmazd dēn.

190.10 'zarduxštān hazangrozim nazd frazām' abar čatrumān[12] ī ahlaw, kē pad any nām pēšyōtan-iz[13] xwānīd [V: ˣxwānd], ī 'wištāsp pus', xwad ud ē-sad ud panjāh ī ōy hāwišt abzārīh bawēd (=abar....bawēd): pad dādār kām ud framān.

——— یادداشت‌ها ———

189.13 1. hwnl(?).

–sunj, V, pah, ۲۱۴, ۱): hunar.

–sunj, V, Eng, 273): good qualities.

–de MENASCE. TLD, 185): (ˣavar) Au-dela. در فراسوی.

_(م): hunar(?) .... هنرنمایی(؟).

2. ᵓwzᵓwbʹ y twhmᵓsp̄ᵓnʹ.

3. PW(?)AHR(?).

_de MENASCE. TLD, 185): (panāhān ?) protégeant.

.... حمایت‌کردن.

_(م): PW<N> AHR<N> / ˣpad ˣany.

4. Wᵓ-pytʹ(?).

_sunj, V, pah, ۲۱۴,۹): ud a-paydāg.

_sunj, V, pāz, ۲۵۶،۱۸): va. apaētāk.

_sunj, V, Eng, 274): annihilating.

_de MENASCE. TLD, 185): (ˣapaytāk) fit disparaître

.... نابود گردانید.

5. dhyk [nwwmn] nwmnʹ.

_de MENASCE. TLD, 185): ˣNūman le Dahyen.

6. stᵓl-yk-yh-stn(?); dytᵓl-yk-yh-stʹ(?).

_de MENASCE. TLD, 185): (dītārīkihast) qui fut rendu manifeste .... که گردیده‌شده‌آشکار.

_(م): V: sturgīhist(?)

_(م): V: ˣwistāxwīgīhist(?).

7. bwlnd pyšk twlkʹ.

_sunj, V, pah, ۲۱۴,۱۲): buland pēšag turk.

_sunj, V, pāz, ۲۵۶،۲۱): bū̄laṇd-pə̄šə̄. tūrī.

_sunj, V, Eng, 274): king of Turkistān.

_(م): V: buland pēšag turk .... تُرکِ بلندْقد (=قوی هیکل).

_(م): V: buland pēšag turk ..... تُرکِ بلندْزین (=پشتْ‌بلند).

ـسخنواره‌ي درنظر را تُركِ بلندْپيشه ترجمه كرده‌اند.

گمانِ ما این است که واژه‌ی پهلوی «پِشَگ / pēšag» در این سخنواره، بیش‌تر به معـ

است تا پیشه. بیراه نیست اگر به معنیِ پُشت باشد؛ مانندِ کُنِش‌سامانِ (=قیدِ) «پِشک» در گویشِ تهرانیِ کهن. بسا که پِشَگِ پهلوی در عبارتِ درنظر، سخنْ‌گوشه‌ای به «زین» باشد. عبارتی از کتابِ هفتُمِ دینْ‌کرد، نظرِ ما را زورآور می‌کند:

_DKM (665.22-666.3): zanēd gannāg-mēnōg abāg dāmān ān sē azg ī paydāg kū druz sazēd pad āgenēn gazišnīh ēd-iz kē pad buland pēšagīh rawēnd, pad asp, turk; dēwīh-iz ī wizārd-wars ....

190.4 8. dhyk nw mnʹ.

190.7 9. n swš.

_B (147.11): nswš.

_sunj, V, pah, ۲۱۴,۱۸): nasuš.

_(م): V: nas<r>uš<t>.

190.7-8 10. tpyyh-yh.

_sunj, V, pah, ۲۱۴,۱۸): tabāhīh.

190.8 11. W glᵓn-yh(?); V: w ylᵓn-yh.

_sunj, V, pāz, ۲۵۷،۱۰): vārāniia.

_sunj, V, Eng, 275): and ruin.... .... ویرانی..

_(م): V: ud garānīh(?); V: ˣ<a>wērānīh(?).

190.11 12. QDMc slwk myynkʹ(?).

_sunj, V, pāz, ۲۵۷،۱۵): madam. casrū-madīnə.

_sunj, V, Eng, 275): Chasrū madinā.

براي پژوهشِ یک نگارشِ درست از این نامواژه (=چترومیان)، نگاه کنید به دینْ‌کردِ هفتُم، کرده‌ي هشتُم، بندِ ۲۵اُم [=(MD (665.18].

190.12 13. pyšyᵓwtnʹ-c.

_sunj, V, Eng, 275): Peshōtan.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

177. ***abar abāyistan(?)[1] ī andar mardōm 'nērōg <dōstīh', ud,>* anāgīh har az xwad ud gēhān bē-barēnd,[2] xwad ud abārīg-iz ī ham-gōhrān n ē k ē n ī d a n,[3] az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (V, pah, ٢١٥); B (147.16); ۶۶ت (١٥۴،١٥); MD (190.14).

hād! mardōm, har dōstīh ī ō xwēš-tan <ud> frazand-iz čihrīg; u-š az any[4] <ud> xwēš ud frazandān anāgīh nē, <bē>* nēkīh abāyišnīg.

u-š az tōhm ī dōstīh ī ō xwēš-tan <ud> frazandān, rōyēnīdan waxšēnīdan <andar>* tan hu-dōstīh ī ō ham-iz andak-iz[5] har mardōm: nē abāyistan[6] ī anāgīh ī ēč, ud abāyistan[6] ī nēkīh har mardōm čiyōn ān-iz ī xwēš-tan ud frazandān.

pad ēd ōwōn čihr har mardōm, abāz-āhangīh ī az anāgīh ud frāz-āhangīh ī ō nēkīh ˣī har mardōm bawēd.

pad ham-bāstag mardōm ī gēhān, šnāsagīhā, anāgīh ī xwēš <ud> ōy did an-abāyišnīgīh ud a-xwāhišnīh [V: ˣa-xwāhišnīgīh], ud padiš nē rawišnīh; nēkīh ī xwēš <ud> ōy ī did ˣabāyistan xwāstan <ud> padiš tuxšīdan bawēd.

bē-barēnd [V: bē-ˣburdan] ī az mardōm anāgīh ēk az did, paywastan ī nēkīh ēk ō did.

191.7 pad ēd ēdōnīh ud ēdōn, bawēd ī 'mardōm nērōg' <abēzārīh ī>* az [V: <yōjdahrīh ī>* az] 'gēhān petyārag', druz ayyārīh [V: druz ˣayyār].

ud zad-bawēnd druz u-šān wānēnd[7] 'gēhān ayyārān yazdān'

191.9 pad xwēš <...>ān(?) ānābīhēd ān-iz ī 'druz anāgīh' az gēhān.

abērtar wišāyīhēd az yazdān, nēkīh ō gēhān; <ud> pad ēd dō ēwēnag anāgīh: ēk ī <az>* 'gētīg mardōm' pad 'druz abzārīh', <ud,> ēk <ī>* 'mēnōg druz' pad-iz xwad-zōrīh az gēhān bē-barēnd.

191.13 ud dō ēwēnag nēkīh: ēk ī az 'gētīg mardōm', ud, ēk ī az 'mēnōg yazdān' ō gētīgān rasēd.

bawēd gēhān abē-anāgīh ud purr-nēkīh.

ān ī andar abdom panjāh[8] <ud> haft sāl ī <pad> sošyāns,[8] ud ristāxiz, ī-š az 'wirāyišn ī hamāg mardōm xēm' <ud> kunišn pad āstawānīh ī abar dēn māzdēsn, ud dād „gāhānīgīh„ bawēd; weh-dēn āgāhīh.

——— یادداشت‌ها

1. [...]ᵓstn'(?); V: wᵓs-tn'(?).

_sunj, V, pāz, ۲۵۸، ۱): xwadītūn-i.

_de MENASCE. TLD, 186): (nāst) est évacué.... ..

....تخلیه‌می‌شود.

_(م): V: <ab>ā<yi>stan(?)................. بایستمندی.

_(م): V: ˣ<h>wᵓs-tn'(?) / ˣxwāstan(?)....... خواستِ.

2. BRA YBLWN-X2.

_sunj, V, pah, ۲۱۵, ۶): bē burdan.

_sunj, V, Eng, 275): the keeping.

_(م): bē-barēnd = burdan = barišn = barišnīh.

_نویسندگانِ نامه‌های پهلوی، هر جا که می‌بایست، از مضارعِ التزامی، سوم باشنده‌ی جمع، در جایگاهِ مصدرِ مرخم، بهره می‌برند.

3. n ywk-yn-ytn'.

_sunj, V, pah, ۲۱۵, ۶): nēkēnīdan.

_sunj, V, pāz, ۲۵۸، ۴): niiōkīnītan.

_sunj, V, Eng, 275): the doing of good.

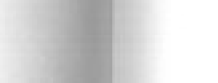
_de MENASCE. TLD, 186): (nēvakēnīt).

4. NAHR(?).

_de MENASCE. TLD, 186): (vahān) c'est pourquoi..

....به‌همین جهت است که.

_(م): V: ˣAHRN(?) / ˣany.

5. hm-c-ᵓndk-c(?); ().

_(م): ham-iz andak-īz(?).

_(م): V: ˣhanjamanīg-iz(?).

6. ᵓ-p̄ᵓstn'.

_sunj, V, pah, ۲۱۵,۱۲): abāyistan.

_sunj, V, pāz, ۲۵۸، ۱۲): āwāəstan-i.

_(م): ˣabāyistan.

191.9 7. ᵓn-ynd(?).

_sunj,V, pah, ۲۱۶, ۳): wānēnd.

191.16 8. 50 + 7 ŠWT y swkšᵓns.

_sunj, V, pah, ۲۱۶, ۹): abdom panjāh ud haft sāl ī pad sošyāns.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

178. *abar mardōm ēmēd ī az zīndagīh ˣud bīm az margīh, ud abāz-waštagīh[1] [V: ˣabāz-waštīh] <ī>* ēk az did, <az> nigēz ī weh-dēn.*

sunj (V,pah,۲۱۶); B (148.19);
۶۶ت(۱۵۵،۱۷); MD (191.19).

hād! mardōm kāmag ī ō zīndagīh, dādār āfurišnīg pad čatr[2] [V: pad-čatr]; ud bē ayāsagīh ī az zīndagīh <ud,> ō[3] margīh awištāb, rasišnīg ī az ēbgat.[3]

amaragānīhā tā-šān 'frazand xwāhišnīh nērōg' ˣud ōz ī pad abārīg[4] kār, ud 'xrad abzōn' az ēw-kardagīh, ˣxwānīhēd xwarrah.

<andar>* gumēzagīh [V: ˣgumēzagīhā], abāg awištāb ī az petyārag, ō 'zīndagīh ēmēd' ˣud az 'margīh bīm' pad-čihr purr az zīndagīh; <ud,> 'bē

ayāsagīh <az 'zīndagīh ud,> nē ō 'margīh ayāsagīh' fradom-iz(?) [V: ˣham-bun-iz].

192.5 ud ka-šān ōz, abar kār nirfsišnīg, ō wēšīh rasēd az xwarrah ī-šān ayyār, škēftīh[5] ī-šān az «*zīndagīh ēmēdtom*», az «*margīh bīm*» kāhēd.

ud kam škēftīh[6] ī andar 'ēbgatīg awištāb rāy' az «zīndagīh <ēmēd»,> ast ka-šān bē ayāsagīh-ē <az zīndagīh>* ōh-bawēd.

192.9 ud ka-šān xrad-iz ō nigunīh wardīdan, az xwarrah bahr(?) [V: ˣbrāh] wēš kāhišnīh, ud padiš abādyāwandīh(?)[7] [V: ˣabāz-āhangīh] rāy, ēg-šān pad «*ēmēd ī az zīndagīh*» ˣud «*bīm az margīh*» har[8] dō kamīh, ud agar(?)[8] [V: ˣast] abādyāwandīh(?)[9] az 'ēbgatīg awištāb rāy', az zīndagīh bē ayāsagīh <ud> ō margīh ayāsag abzāyīdan.[10]

192.14 ud ka-šān az 'frazand xwāhišnīh-iz nērōg' pad-iz abāz pīm-mēnišnīh[11] <ud> an-ēmēdīh rasēd, ō 'kast ādānīh',[12] ī frāy hamīhēnd, ī-šān «ēmēd ī az zīndagīh» <ud> «bīm az margīh», har dō, ō nizārīh ōwōn rasēd, az zīndagīh bē ayās <ud> ō margīh frāz-ayās bawēnd; čiyōn 'dušoxīg mardōm rāy' paydāg, kū-šān az garānīh ī pādifrāh <ud> xwēš marišn(?), hastīh-iz abāyišnīgīh ī-šān pad čihr ō(?) [V: ˣōy] kū an-abāyišnīg ōwōn wašt-bawēd ī-šān ārzōgīhēd kū kāč nē zād bawānd.[13]

192.22 andar[14] druwandān, ast kē rāy gōwēd:
«*kū-š az mādar a-zād wēh*».

یادداشت‌ها

1. ᵓp̄ᵓc wšt-k-yh.

_sunj, V, pah, ۲۱۶,۱۳-۱۴): abāz-waštagīh.

_de MENASCE. TLD, 187): (apāc vištīh) se transforme... .... که ترادیسیده‌می‌شود، مبدل‌می‌شود.

2. PWN ctl.

_de MENASCE. TLD, 187): ([pat] ˣcihr) dans la nature .... در سرشت.

3. OL mlk-yh ᵓwštᵓp̄' YHMTWN-šn-yk y MN ᵓybgt.

_سخنواره‌یِ «اِبگَتیگ اَویشْتاب / ēbgatīg awištāb»، از سخنواره‌هایِ پرکاربردِ نویسندگانِ دینْ‌کرد است؛ نگاه کنید به عبارتی از همین روایت (۱۷۸):

_MD (192.12-13): ..... az ēbgatīg awištāb rāy ...

4. PWN ᵓp̄ᵓlyk [PWN].

→ sunj, V, pah, ۲۱۶,۱۸).

5. šk'y ft-[yh]-yh.

_(م): V: ˣškēftīh(?).

6. škyypt-yh.

_sunj, V, pah, ۲۱۷, ۵): škēftīh.

_sunj, V, pāz,۲۶۰,۱۳): šakiftagī-i.

_(م): ˣškeftīh.

7. ᵓ-pᵓt yyᵓwnd-yh(?); V: ˣᵓp̄ᵓc ᵓhnng-yh(?).

_sunj, V, pah, ۲۱۷,۸): abāz-āhangīh.

_(م): abādyāwandīh(?); V: ˣabāz-āhangīh(?).

8. KRA 2 km-yh W HT(?).

_sunj, V, pah, ۲۱۷,۹): har dō kamīh ast.

_(م): har dō kamīh ud agar(?).

192.12 9. ˣᵓp̄ᵓc' ᵓhnng-yh(?); V: ᵓpᵓt yᵓwnd-yh(?).

_sunj, V, pah, ۲۱۷,۹-۱۰): abāz-āhangīh.

192.14 10. ᵓp̄zᵓyy-tn'.

_sunj, V, pah, ۲۱۷,۱۱): abzāyīdan.

_sunj, V, pāz, ۲۶۰,۲۱): afzāōitan.

192.15 11. LAWHL-pym-yn-šn-yh(?).

_de MENASCE. TLD, 188): (apāc ˣpazmēnišnīh) par le tourment répété .... بر اثرِ رنجِ مکرر.

_(م): V: abāz-pīm-<m>ēnišnīh(?).

و نیز نگاه کنید به: زندِ بهمن‌یَشْن، دستنویسِ K 20 (=ش ۴۸)، ص ۲۶۴، سطرِ ۷.

192.15 12. kst'-ᵓtᵓn-yh.

_(م): kast-ādānīh.

192.22 13. YLYDWN-t' YHWWN-t-ynd(?).

_sunj, V, pah, ۲۱۷,۱۸-۱۹): zād-bawānd.

_(م): zād-ˣbawānd(?).

192.22 14. BYN [ˣBYN](?).

در نویسه‌گردانیِ عبارتِ بالا، واژه‌ای را که درونِ قلاب همراه پرسش‌نماد نهاده‌ایم، برابر گمان و بازشناختِ ما، کژنویسی و دوباره‌نویسیِ واژه‌یِ پیش از خود، یعنی نگارشِ هزوارشیِ ناموا‌ژه‌یِ «اَنْدَر / andar» است.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

179. *abar pahlom ī xwadāyān, az nigēz ī weh - dēn.*

sunj (V,pah,۲۱۸); B (149.19);
۶۶ت(۱۵۶،۱۹); MD (193.1).

hād! pahlom ī xwadāyān, pad ǰamīgīh ^{x}ud wištāspīgīh ī ōy ī xwadāy bawēd.

pad ǰamīgīh, ēn kū bawēd ān ī xwadāy ‘xwaršēd nigerišntom’ az mardōmān <ud> hu-čašmtom[1] abar hamāg, kē-š ērōmandtom[2] az weh-dahišnān; čiyōn ǰamšēd.

ud pad wištāspīgīh, ī ēd kū dōsttom ud padīrifdārtom,[3] <ud> padiš āstawāntom <ud> awāgēnāgtom ī dēn māzdēsn, čiyōn kay-wištāsp bawēd; paydāg.

———— یادداشت‌ها ————

193.4 1. hw-c šm-twwm(?).
_sunj, V, pah, ۲۱۸, ۴): hu-čašmtom.
_Molé, CMC, 58): hučašmtom.
_de MENASCE. TLD, 188): (hucašmtom) qui aura le meilleur regard..................کسي که خواهدداشت بِهْترین نگاه.

193.5 2. ^{ɔ}yl-^{ɔ}wmnnd.
_sunj, V, pah, ۲۱۸, ۴): ērōmand.
_Molé, CMC, 58): andar ‘hēnd.
_(م): ērōmand<tom>.

193.6 3. ptglw-pt-^{ɔ}l-[yh]-twm.
_sunj, V, pah, ۲۱۸, ۶): padīrifdārtom.
_Molé, CMC, 58): patiruftārīhtom.
_de MENASCE. TLD, 188): (patiruftārīhtom).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ــ ماریان موله نیز، این روایت را آوانویسی و به فرانسه گزارش کرده است؛ نگاه‌کنید به:

– Molé, CMC, P 58.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

180. abar ēd ī 'ruwān bōzišnīg' <ud> 'tan winnārišnīg', az 'dādār dāšn' ō mardōm, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (V,pah, ۲۱۸); B (150.5); ۶۶ت (۱۵۷،۴); MD (193.9).

hād! ast ō mardōm pad 'ruwān bōzišnīh[1]' ud 'tan winnārišnīh' ī az 'dādār dāšn' [V: dādār dahišn] ēn-iz šaš: sē <ī>* abērtar pad 'ruwān bōzišn' ud, sē <ī>* abērtar pad 'tan winnārišn'

<sē ī abērtar>* pad 'ruwān <bōzišn':>*

1. ēk har mardōm xwēš axw: 'a-wināhīh bun ī mardōm' pad-handāzīh ō bōzišn, ud a-griftārīg pad tōzišn, ruwān bōxtārtom az dušox.

2. ud ēk 'gētīg dēnīg rad' kē, pad hammōzišn ī dēn māzdēsn āgāhīh ō mardōm, kirbag bōzišn <ud> wināh tōzišn ī-šān ruwānīh, kē ōh(?) [V: ˣōy] weh ud bōxtār ud ō ulīh franāftār.

193.19 *3.* ēk 'razistag[2] rašn' ud 'abārīg ī mēnōg rad' kē, mardōm kard(an) aziš petīt ī gētīgīhā, ō wizārišn ī abar[3] wināh wizārtom,[3] kē[4] tan petīt, hilēnd(?) āmār ud puhl;[4] az wināh yōjdahrēnīdār, <ud> tar[5] činwidarag[6] ō pahlom axwān widārdār.

193.23 ***ud, sē ī abērtar pad 'tan winnārišn':***

1. ēk 'xwadād[7] spihr' [V: ˣxwadādīg spihr], kē, mardōm pad tan paywandišn ī pad-čihr awiš 'tan gōhr'(?) [V: tan <w>innār].

2. ēk yazd-mihr, kē pad gyān dādārīh ī ō mardōm ī-šān zīndag ud dāštār ī tan.

3. ud ēk 'dām srāyēnīdār dahibed', kē mardōm pad-iz tan wināh-pānag ud parwardār[8] [V: ˣāfurdār] ud bōxtār.

یادداشت‌ها

193.11 1. bc-šn-yh.
_sunj, V, pah, ۲۱۸،۱۰): bōzišnīh.
_sunj, V, pāz, ۲۶۲،۴): būjašniia.

193.19 2. lstk'(?) lšn'.
_B (150.14): lzytk' lšn'; V: lstk' lšn'.
_sunj, V, pāz, ۲۶۲،۱۵): rajəstə. rašnə.
_sunj, V, Eng, 280): Rashn e Rāst.
_de MENASCE. TLD, 189): (rāst Rašn)..............
_(م): l<z>stk' lšn' / ˣrazistag rašn.

_Λ⟶ Yas, Pah, 1.7): niwēyēnēm hangīrdēnēn srōš ahlaw [hurust] ī tarsagāy ī pērōzgar ī frāy-dādār ī gēhān; ud, rašn ristag [hād rašnīh ā hamkūnīh {V: ˣnāmagēnīh; V: ˣhamgēnīh} u-š ristagīh rāstīh].

3. mt'(?) wnʾs wcʾl-twm.

_(م): V: ˣQDM(?) wnʾs wcʾl-twm / ˣabar winah wizārtom.

4. MN(?) tn'(?) pwwyyt'(?) ŠB̲K'(?) ʾmʾl W pwhl.

_B (150.16): MN(?) tn'(?) pwwdyt ŠB̲K̲-yk Wʾmʾl Wpwhl.

_(م): V: ˣkē tan ˣpetīt, ˣhilēnd(?) āmār ud puhl.

5. WLCDr'.

_sunj, V, Eng, 281): by the.

_de MENASCE. TLD, 189): (ˣLSDr) par ....بر.

6. cyhn-tlg.

_B (150.17): čyyn-tlg.

_sunj, V, pah, ۲۱۹, ۲): činwidarag.

_sunj, V, pāz, ۲۶۲، ۱۹): ciianuuaṭarg.

_sunj, V, Eng, 281): Chinvat Bridge.

7. hwtʾt' spyyhl.

_sunj, V, pah, ۲۱۹, ۳): hu-dād spihr.

_de MENASCE. TLD, 189): (hu-taxt spihr) L'espace bien façonné .... فضاي نيک‌ساخته‌شده.

_(م): xwadād spihr. .... سپهرِ بخودْ استوار، قائم بخود.

براي وارسيِ درستيِ قرائتِ ما، نگاه كنيد به فقراتي از گزارش‌هاي پهلويِ يسنا و ونديداد:

_VEN, Pah, XIX.16): bē xwānam mānsarspand ī was xwarrah; bē xwānam spāš ī xwadād;

VEN, Pah, XIX.35): ān ī asar-rōšn ī xwadād ...

گزارندگانِ پهلويِ ونديداد، دانشواژه‌ي «خْوَداد» را برابرِ «xvaδatahe» اوستايي آورده‌اند.

_KAPADIA,GPV,221): (khvaṭâṭ/( ) self-given, self supported, self sustained.

_YAS, Pah, 16.6): anaγr-rōšn ī xwadād yazam.

_DHABHAR, PYVG, 41): (xvatāt): self-appointed, self-disposing, self-sustaining.

194.5 8. Wplt-ʾl(?).

_B (151.1): Wpl-tʾl(?).

_sunj, V, pah, ۲۱۹, ۷): parwardār.

_sunj, V, pāz, ۲۶۳، ۲): paruuartār.

_sunj, V, Eng, 281): who cherishes.

_de MENASCE. TLD, 189): (nipartār) lutte pour eux .... می‌جنگند براي ايشان.

_(م): V: ud ˣparwardār(?); V: ud ˣāfurdār.

181. ***abar juttarīh ī frēzwānīg***
az ān ī a-frēzwānīg dāšn,
az nigēz ī weh - dēn.

sunj (V ,pah, ۲۱۹); B (151.1);
۶۶ت (۱۵۷،۲۰); MD (194.6).

hād! juttarīh ī frēzwānīg az ān ī a-frēzwānīg dāšn, ēn-iz kū: ān ī frēzwānīg, ˣdād abāyēd ō ōy ī arzānīg azdīd-iz <ud> rāmēnīdārīhā ˣdād dādīg, ud ka nē dahēd wināh bawēd.

ān ī a-frēzwānīg, ud azdīd ast ī ka nē dahēd ō-iz ōy ī arzānīg <ud> wināh-ē nē.

ud pad zāyišn[1] (=zastan) ka tuwānīg nē dahēd [V: nē ˣdād], «gāhānīg»: «*drijo. huuō. dąmm.*»; abar-gōwēd u-š zand ēn: «kē ān ī mad-ēstēd nē _ō mard kē pad xwāhišn āyēd_ dahēd [=nē-dahēd] druz ān dām», kū-š dāmīh druz kard-bawēd.

ēd ī šahr ēwāzīg gōwēnd:
«*kū pad ganj-bar ī ahreman*».

——— یادداشت‌ها ———

z^ɔd-šn'.
_B (151.6): z^ɔd-šn'.
_sunj, V, pāz, ۲۶۳، ۱۴): zāəšnə.
_sunj, V, Eng, 282): being requested.
_de MENASCE. TLD, 189): (jadišn) on demande ...
_(۲): zāyišn = zastan.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

182. ***abar mardōm ud***
gēhān sūdtar čiš,
az nigēz ī weh - dēn.

sunj (V ,pah, ۲۲۰); B (151.11);
۶۶ت (۱۵۸،۹); MD (194.18).

194.20 hād! mardōm <ud> gēhān sūdtar čiš, ēn-iz šaš.

1. ēk, handāxtan ī āškārag ʿwināhišn ˣēwēnag pādifrāh' ō ʿgēhān srawāyīg[1] hanjaman'

2. ēk, ōstīgānīh ī ʿham-bāstag mardōm' pad ʿpēšēnīg pōryōtkēš kardan(?)' [V: ˣkardag]' dāštan.

195.2 ***3.*** ud ēk, wēš tuxšāgīh ī weh abzārtar āsrōnān pad kardan ī hērbedestān.

4. ēk, padīriftan ī hāwišt ān ī ʿxūb hērbed xēm' pad drust-puhlīhā wizārdan(?)[2] ī dēn māzdēsn ōšmurišn <ud> paywandīg(?)[3] aziš(?) [V: ˣpaywandišnīh].[3]

195.5 ***5.*** ud ēk, passazagīh ī ō ān ī pēš sazagīhā dastwar ī dēn māzdēsn, ān ī pas ʿdastwar ī ohrmazd dēn' pad ʿweh-dēn rāyēnīdārīh'

195.7 ***6.*** ud ēk, hamīh ī ān ī ʿpas gēhān xwadāy' abāg ān ī ʿpēš kišwar dādīg dahibed' pad xūb-rāyēnīdārīh ī dāmān.

یادداشت‌ها

slwb^ɔyy-yk(?).

_de MENASCE. TLD, 190): (srūvāyīk ?) bon renom

مردمِ خوشنام. ....

_(م): ˣsrawāyīg.

نامواژه‌یِ «سْرَوْ / sraw» در زبانِ پهلوی به معنایِ کلام و سخن و لغت و سخنِ

نام و آوازه و مانندِ این‌ها ست.

در بُنْنوشتِ پهلویِ دادِستانْدینیک نیز به معنایِ سخن و لغت بکاررفته و در

ماده‌یِ «سْرَواگیه / srawāgīh» نیز روبه‌رومی‌شویم که به معنیِ پراکندنِ سخن و

در دادِستانْدینیک، صورتِ صرفیِ «سْرَوِنیدَن / srawēnīdan» نیز بکار رفته است

آن، معنایِ گزارش و گزاردن را مرادکرده‌است.

بهرامِ فره‌وشی، در واژه‌نامه‌یِ خود، نامواژه‌یِ «سْرَوْ» را سخن و خبرِ شنی

«سْرَوِنیدَن» را پراکندنِ سخن و خبر دادن و منتشرکردن معناکرده‌است.

در این روایت (=کرده‌یِ ۱۸۲) نیز نویسنده برایِ بیانِ نگریسته‌یِ خود، همین

«سْرَوْ» را بکارمی‌گیرد؛ و بی‌گمان به نهادیِ مردُمیک (=اجتماعی) نظردارد. اگر ق

باشد، نویسنده، نامِ آن نهادِ مردُمیک را «گِهان سْرَوائیگ هَنْجَمَن» نامیده‌است. که

«انجمن، جلسه و نشستِ علنیِ شهر» است.

2. wt^ɔl-tn'.

_sunj, V, pāz, ۲۶۴،۱۱): vačārtan-i.

_sunj, V, Eng, 283): by (the bond of) association.

_(م): V: ˣwizārdan(?)........ گزاردن، تفسیرکردن.

ptwnd-yk(?)   hcš(?).

_(م): V: ˣpaywandišnīh(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

183. *abar bowandag(?)*[1] *andar-tuwān čār, hād ēd ōwōn u-š čār-nimūdār, mardōm xīndagīh' ī az gēhān*[2] *hamāg-iz bē-barēnd, az nigēz ī weh-dēn.*

sunj (V ,pah, ۲۲۰); B (152.1);

ت۶۶ (۱۵۸،۲۰); MD (195.10).

195.13 hād! ēd ōwōn ˣčār bowandag bizešk' «dēn-māzdēsn»; ēn ī aziš paydāg kū: ka mardōm nasā ud hihr ud rēmanīh az abēst(?)[3] [V: ˣōbast(?)] ī zamīg bē-barēnd, [ud] ˣčārag[4] pahrēxtan' dō-srišwadag xīndagīh az dām ānābihistē: ud ēdōn-iz, pahrēxtan ī ātaxšān pad sōxtan ī padiš, ān ī ābān pad abar-burdan ī awiš, bē-barēnd aziš rēmanīh.

195.18 ud pad ātaxšān hamāg rōšnēnīdan, dō-srišwadag

waštīh az dāmān bē-barēnd, paydāg; ōh-iz mardōm xīndagīh <ud> waštagīh az ēbgatīg<īh ....>[5] madārīh, ī ān ī ʻa-sāzag(?)[6] [V: ˣa-sazāg] rēmanīh ud gand' a-sāzagīh[7] [V: ˣa-sazāgīh(?)] ī ō ʻmardōm <č>ihr(?)[8] ud tan' [V: ʻmardōm gyān(?) ud tan']; paydāg.

wād ātaxš āb(?)[9] zamīg, ud ʻmardōm tan' bun-mādag ud parwardār(?)[10] [V: ˣāfurdār] hēnd.

pad čārag[11] u-šān pahrēxtan ī weh-dēn handarz.

ud azišān abar-burdan ī rēmanīh ud ālūd ī padiš wēmārīh, ud pahrēxtan u-š bē-burdan ī rēmanīh ud gand, bēšāzišnīh ud drustīh ī mardōm <ud> gāwān, hilēnd pad xwēš čihr; <ud pad>* pākīh <ī>* āb, pādārīh ī ʻmardōm tan' az xīndagīh ud waštīh; ud pad ʻastawānīh pēšēnīg mardōm' abar dēn-māzdēsn, frāz-burdan ī weh-dēn dastwar az dēn ī māzdēsn ō ʻhu-dēn dahibed', <ud> framān-padišīh ī ʻmāzdēsn dahibed' ō ʻham-bāstag hu-dēn mardōm' ud padīriftan ud kardan ī mardōm ham framān, paydāg būd.

ēn dānōm az ʻˣbowandag bizešk', dēn māzdēsn, abar ʻgēhān mardōm' pad pākīh, hu-čihrīh <ud> xwarrahōmandīh ī mardōm pad čihr ud[12] mehīh <ud> ˣbowandagīh, pad-iz tan nērog <ud> urwāhmīh-iz ī andar gēhān, az ān amaragānīg pahrēz kār.

196.13 ān ī az hilēnd ī-šān ān ʻbowandag bizešk' az dastwarīh, ōbast(?) ī ō mādag parwarišn-iz ī mardōm tan, a-pahrēz ʻhammōz zūr bizešk', duš-rāyēnīdārīh, abāz-waštīh ī mardōm pad-iz tan, ud brāh(?)[13] [V: ˣbahr] winastan[14] ud purr-bēšīh ī gēhān, paydāgīg.

196.17 ēn-iz nigēz ī ast ī dēn māzdēsn kū: ‚pad padīriftan kardan ī hamāg mardōm ēn ī ʻbowandag bizešk čār' ī abar gēhān drustīh ud bēšāzišnīh kardan ī-šān, ham-bāstag āfrāh ī ʻham ˣbowandag bizešk', ud, ʻčār ī ham bowandag bizešk' pad-iz āgenēnīh, ēk abar did, ud āštīh(?)[15] [V: ˣa-waštīh] ī āgenēn rādīh ī mayān hamāg, a-xīndagīh ud a-waštīh ud a-zarmānīh ud a-margīh bawēd ī wisp mardōm ud hamāg nēkīh ham dahišn ī weh.

—————— یادداشت‌ها ——————

195.10 1. ...bwng(?) / ([illegible]).
_B (152.1): ʾbwny(?).
_(م): V: ˣbowandag(?); V: ˣbun-<mādag>(?) ī.

195.11 2. gyhʾn [nmwtʾl bʾl W].

195.15 3. ʾpst'(??) y zmyk.
_sunj, V, pah, ٢٢٠,١۶): ābādag.
_sunj, V, pāz, ٢۶٥،۶): āwātə.
_sunj, V, Eng, 283): fertile .... آباد، حاصلخیز.
_de MENASCE. TLD, 190): de la terre prospère

(^{x}āpāt) .. ……. ………………… ازآبادِ زمین.

_(م): V: ^{x}abēst(?) ………………… ستونِ نگه‌دارنده‌ی.

Wcˀl-yk(?).

_sunj, V, pah, ۲۲۰,۱۷): čārīg.

_(م): ^{x}cārag.

ˀybgt-yk.

_(م): ˀybgt-yk <..............>*.

_(م): V: ^{x}ēbgat<īgīh>*.

_گمان و بازشناختِ ما این است که بافتِ سخن در این جا آسیب دیده است؛ و ج
«اِبگتیگ / ēbgatīg» می‌باید با موصوفی پی‌گرفته شود؛ ولی چنین نیست.
یادْفروزه‌ی «اِبگتیگ»، کژنوشته‌ای برای اسمِ مصدرِ «اِبگتیگیه» باشد.

ˀ-sˀc-k'(?).

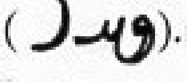
_sunj, V, pah, ۲۲۱, ۵): a-sāzag.

_(م): V: ^{x}a-sazāg(?); V: ^{x}a-bādyāb.

ˀ-sˀc-k-yh(?).

_sunj, V, pāz, ۲۶۵، ۱۵): aiiāwakiia-i.

_(م): V: ^{x}a-sāzagīh(?).

yhl(?) / ().

_sunj, V, pāz, ۲۶۵، ۱۶): jəhr.

_sunj, V, Eng, 284): figure.

_de MENASCE. TLD, 191): (dār) réceptacle ………
……………… ……………… جایگاهِ گردآمدن.

_(م): <c>yhl / ^{x}cihr; V: ^{x}gyān(?).

QDM(??).

_(م): ^{x}MYA(?) / ^{x}āb.

). Wpl-t-ˀl(?).

_sunj, V, pah, ۲۲۱,۶): parwardār.

_de MENASCE. TLD, 191): (nipartār) ce qui livre bataille ………………………… آنچه می‌جنگد.

_(م): V: ud ^{x}parwardār(?); V: ud ^{x}āfurdār.

196.1 11. PWN cˀlg(?).

_sunj, V, pah, ۲۲۱, ۷): pad čārag.

_(م): pad-čārag.

196.11 12. PWN cyhl W [ms-yh] ms-yh.

196.16 13. W blˀh(?).

_sunj, V, pah, ۲۲۱,۲۱): brāh.

_sunj, V, pāz, ۲۶۶، ۱۷):barāh.

_sunj, V, Eng, 285): soul(?).

_(م): V: ^{x}brāh(?) …… فروغانه‌های یزدانی درونِ مردمی‌زادگان.

195.16 14. wstn'(?).

_sunj, V, pāz, ۲۶۶، ۱۷): vanstan.

_sunj, V, Eng, 285): in the decay.

_(م): <wi>nastan.

196.21 15. ˀšt-yh.

_sunj, V, pah, ۲۲۲,۴): āštīh.

_sunj, V, pāz, ۲۶۶،۲۲): āštiia.

_sunj, V, Eng, 285): mutual peace.

_de MENASCE. TLD, 191): (^{x}avaštīh) ni corruption.
………………………… نه فساد.

_(م): V: ^{x}aštīh.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

184. ***abar paymān-mēnišnīh ud a-paymān-griftagīh bun-xān-iz(?)***[1] ***[V: ˣbahr-iz], u-šān wizārišn, ud nērōg ī aziš padiš, dādestān, handāzag, sūd ō paymān-mēnišnīh, zyān ī ō a-paymān-griftagīh paywand, az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (V ,pah, ۲۲۲); B (153.10); ۶۶ت (۱۶۰.۸); MD (197.1).

hād! ʿpaymān-mēnišnīh bunʾ az ʿpaymān-mēnīdārīh ī ohrmazdʾ bahrīg.[2]

u-š wizārišn: mēnišn pad xwēš sāmān dāštan.

ud nērōg ī andar mardōm aziš padiš: winnārišn <pad>* ʿwahman[3] āsn-xradʾ [V: <pad>* ʿˣwahmanīg āsn-xradʾ] ī andar mardōm.

u-š dādestān: xwēš-tan <pad> ān hunar ud nērōg mēnīdan ī-š ast pad bahr; u-š hunsandīh ud hāwand-bān[4] [ahu-bān] pad ān ī-šān hunar ud nērōg ast, ʿbowandag mēnīdanʾ ud abar bahr ī-šān aziš, an-arēškīh ud padiš a-bēštīh[5] ud awēšān pēšemālīg[6] a-kušīdārīg; ud ān-iz ī hāwand-bān[7] hunar ud nērōg

bahr ī-šān, u-š abērtar ān ī ham-gōhrān sazāgīhā pad ān ī xwēš dāštan; ud padiš šādīh ud, awiš nērōg paywandišnīh-iz.

197.16 handāzag: wēnīhistan(?) [V: ˣwēnīdan] ī ʿpaymānīg dēn-māzdēsnʾ, kadār-iz-ē pad ān ī-š mādag; čiyōn ˣhošang pad pēš-dādīh, ud dahāg pad wizūstārīh[8] [V: ˣwizāstārīh], ud pādag-sraw pad bahrōmandīh, ud kāyūs pad warjāwandīh[9] [V: ˣfrazānīh(?); V: ˣfrazānagīh], ud sām[10] pad tagīgīh.

197.19 zarduxšt pad rāyōmandīh,[11] spandyād(?)[12] pad pahrēzōmandīh, ud kadāmagān-iz[13] dahišn, tā-iz sag-ē ud xōg-ē, pad ān ī-šān hunar <ud> mādag.

ud ēd-iz ī čiyōn az weh-dēn pad gōwišn ī «yašt frawahar zarduxšt», ō burzāwand kay-wištāsp paydāg kū: ***«ma —ōy hē— tarmēnišn, kē tō hēd paristag; če az-iz ōy ī nidtar[14] tō be-hammōxtišnīh».***

198.2 ud sūd ī ō paymān-mēnišnīh paywastag: hangirdīg ēd-iz ī weh-dēn pad paywand ham gōwišn ī zarduxšt ō wištāsp, gōwēd kū: ***«če ēdon tō amāwandīh ān ka ēdōn kunēnd u-t ēdōn ast pērōzgarīh».***

a-paymān-griftagīh bun: az druz, ʿa-paymān mēnīdārīh ēbgatīgʾ ō mardōm.

198.7 u-š wizārišn: mēnišn pad-waran ud, azabar ʿxwēš nērōg hastīhʾ sāmān be-barēnd.

u-š dādestān: xwēš-tan pad ān hunar ud nērōg[15] mēnīdan ī-š nēst, tarmēnīdan ī ān ī hāwand-bān

[V: ahu-bān] hunar ud nērōg ī-šān ast pad bahr ī-šān, u-š [V: aziš] arēšk ud wad-kāmagīh ud padiš bēštīh(?)[16] <ud> awiš pēšemālīg a-dād kušīdārīh-iz.

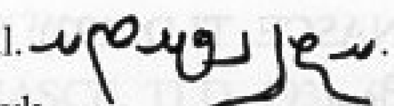
handāzag: purr-wattarīh andar-hangad,[17] pad mēnīdan ī-š ān ī xwēš <āhōg ud>* nērōg azabar 'hamāg hastān zōr'[18] ud, tarmēnīdan ī hamāg hun<ar ud>[19] nērōg tā-iz ān ī ōy ī 'yazdān[20] abardom', ud ān ī ān dēwān mazantom nērōg.

u-š zyān ī aziš: gišnīg-zīwišnīh[21] [V: gišnag-zīwišnīh]; čiyōn tēz-wanyīh ī ān ī 'wānēnīdag(?)[22] [V: ˣsnāwīdag] druz', abar dast ī ˣmardōm ˣgušn(?),[23] 'sāmān keresāsp';[24] paydāg.

یادداشت‌ها

1. bwn(?) hʾ-c(?).
_(م): bwn(?) hʾ<n>-c(?) / bun-xān-iz(?);
2. bhl-yk.
_sunj, V, pah, ۲۲۲,۱۲): bahrīg.
_sunj, V, pāz, ۲۶۷،۱۱): bəhrī.
_de MENASCE. TLD, 192): (ˣbahrīg) mesuree…
....اعتدال‌آمیز.
_(م): bahrīg...بهره‌ور از.
3. whwmn' ʾsn' hlt'.
_(م): <pad>* 'wahman āsn-xrad'; V: <pad>* 'ˣwahmanīg āsn-xrad'
4. hʾw-pʾn(?).

_sunj, V, pah, ۲۲۲,۱۵): ahu-pān.
_sunj, V, pāz, ۲۶۷،۱۷): ahu-pānə.
_sunj, V, Eng, 286): Ahurmazd's preserving care.
_de MENASCE. TLD, 192): (ˣhāvandīpn) ˣéquivalent
....معادل.
_(م): ˣhāwandbān .... بی‌نظری، بی‌غرضی، ترازبان.

197.12 5. ʾ-byšt-yh.
_sunj, V, pah, ۲۲۲,۱۷): ʾ-byšt-yh / abēštīh.
_sunj, V, pāz, ۲۶۷،۱۹): abəštiia.
_sunj, V, Eng, 286): free from disease.
_(م): a-bēštīh.
Λ⇔ VEN, Pah, XVIII, 26).
Λ⟶ KAPADIA, GPV, 260): (a-bišt): without being harassed or troubled or without harassment or touble.
Av. equial. 

197.13 6. pyšyymʾl-yk.
_sunj, V, pah, ۲۲۲,۱۷): pēšemālīh
_sunj, V, pāz, ۲۶۷،۲۰): pəsmāliia.

197.13 7. hʾw-pʾn(?).
_sunj, V, pāz, ۲۶۷،۲۱): ahu-pānə.

197.17-18 8. wcwst-ʾl-yh.
_de MENASCE. TLD, 192): (vicustārīh) sa curiosité
....بی‌دادگری‌اش.
_(م): V: ˣwizāstārīh(?).

197.18 9. lc-ʾn-yh(?).
_sunj, V, pah, ۲۲۲,۲): wlcʾwnd-yh / warjāwandīh.

_sunj, V, pāz, ۲۶۸،۷): varjāuuaṇdiia.

_de MENASCE. TLD, 192): (^{x}varzānīh) ses hauts-faits(?) ……………………… .کارهایِ سنگینِ اَش

_(م): V: ^{x}frazānīh(?); V: ^{x}frazānagīh.

0. s^{ɔ}m-^{ɔ}n'.

_B (154.3): Ws^{ɔ}m^{ɔ}n'.

_sunj, V, pah, ۲۲۳,۲): sāmān.

_sunj, V, Eng, 286): Sām.

_(م): V: ^{x}sām.

1. l^{ɔ}d-^{ɔ}wmnnd-yh.

_sunj, V, pah, ۲۲۳, ۳): rayōmandīh.

2. [PWN](?) sp̄ndy^{ɔ}t'.(?)

_sunj, V, pah, ۲۲۳, ۳) spandyād.

_sunj, V, Eng, 286): Isfandīār.

_de MENASCE. TLD, 192): (^{x}pēšyōtan) ……….

13. kt^{ɔ}my^{ɔ}n-c.

_sunj, V, pah, ۲۲۳, ۳): kadāmiyān-iz.

_sunj, V, pāz, ۲۶۸،۱۰): katāmiiānač.

_(م): kadāmagān-iz ……………………… .هر یک از، تک تکِ

14. nd-tl.

_sunj, V, pāz, ۲۶۸،۱۶): vadtar.

_sunj, V, Eng, 287): be worse.

15. nylw[y]k.

_sunj, V, pah, ۲۲۳,۱۴): nērōg.

_sunj, V, pāz, ۲۶۹،۳): nīrūī.

16. byš^{ɔ}c-yh(?).

_de MENASCE. TLD, 193): (^{x}bēšītakīh) malfaisance ……………………………………………… .بدکرداری

_(م): V: ^{x}bēštīh.

.در سنجش با روندِ سخن، در عبارتِ نخستینِ روایت

198.12-13 17. B̲YN hngt-k'(?).

_de MENASCE. TLD, 193): ([andar] ^{x}hangatak) dans l'acquisition ……………………… .درکسبِ

_(م): V: andar-^{x}hangad; V: andar-^{x}hangadīg(?).

198.13-14 18. hm^{ɔ}k' AYT'-^{ɔ}n(?) zwl.

_sunj, V, Eng, 287): pre-eminent qualities and strength.

_(م): hamāg hastān zōr.

198.14 19. hm^{ɔ}khwn(?) nylwk'.

_sunj, V, pah, ۲۲۳,۱۸): hamāg hunar ud nērōg.

198.14 20. yz̲dt'-^{ɔ}n(?).

_de MENASCE. TLD, 193): (dātān) jusqu' aux lois. …………… .. ……………… .. …. .قوانین

_(م): ^{x}yazdān(?).

198.16 21. gšn-yk' zyw-[yk]-šn-yh.

_sunj, V, pāz, ۲۶۹،۱۳): gaiiōī-zīndəgāniia.

_(م): ^{x}gišnīg-zīwišnīh.

198.16 22. y^{ɔ}n-yyn-yt-k'(?); V: syn^{ɔ}wytk(?).

_sunj, V, pāz, ۲۶۹،۱۴): šnāuuītak.

_sunj, V, Eng, 288, 6): Snāvidhak.

_de MENASCE. TLD, 193): (^{x}jāvītānak) perpétuelle(??)……………… …. ………… .جاودانه

_(م): V: ˣwānēnīdag(?) .... (دروجِ) سرکوب‌شده.

سنجانا، گزارنده‌یِ انگلیسیِ دینْ کرد، در دفترِ پنجمِ گزارشِ خود، واژه‌یِ درنظ

خوانده و بازگشت داده‌اند به زامْیادْیَشْتْ، بندِ ۴۳ تا ۴۴.

موبد سنجانا بر این باور است که کُشنده‌یِ سُناویذَگِ دروج، جهانْ‌پهلوان

از این رو، ترجمه‌یِ خود از فقره‌یِ ۴۴ اُمِ زامْیادْیَشْتْ را با این باور پی‌می‌گیرد. و

ترجمه‌یِ این روایت (=کرده‌یِ ۱۸۴)، بندِ پایانی، دنبال‌می‌کند.

3. mltw m-ggwšn'(?).

_(م): ˣmardōm ˣgušn(?)........ .... پهلوانِ مردم.

4. sʾmʾn' klyysʾsp'.

_sunj, V, pāz, ۲۶۹،۱۵): sāmān. karəsāspə.

_sunj, V, Eng, 288): hero Keresāsp of Sām.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

185. ***abar nē hast[1] <ud nē būd> ud nē bawēd sazīdan ī ēč a-tuwānīg abar 'wehīgān buništ', dādār-ohrmazd; ud k a n ā r a g ō m a n d ī h[2] [V: ˣkarānōmandīh] ud a - k a n ā r a g ī h - i z[3] [V: ˣa-karānōmandīh-iz] ī-š tuwān, az 'pōryōkēš gōwišn', <az> nigēz ī weh - dēn.***

sunj (V ,pah, ۲۲۴); B (154.20);

۶۶ ت (۱۶۱،۲۰); MD (198.18).

198.22 hād! a-bun, wehīgān buništ, dādār-ohrmazd, wis-āgāh ud wisp-tuwān wisp-xwadāy.[4]

nē hast[5] ud nē bawēd nē būd, abar ōy weh[6]-kām ī[6] [V: ˣwēhīgān ī] kirbaggar [ast](?)[7] a-tuwān.

ēn-iz paydāg[8] ka, tuwān har andar-šāyēd ˣparwand, ōy ī wispān[9] hu-bun(?),[9] ud yazd, šāyēn har tuwān.

199.4 u-š tuwān pad ān ī andar-šāyēn parwastag, kanāragōmand; ud, pad ān ī a-brīn, a-kanārag.

čiyōn kanāragōmandīh-iz ī-š pad stī, ud a-kanāragīh ī-š pad zamānag.

یادداشت‌ها

LA AYT'''(?).

_sunj, V, pah, ٢٢۴, ١):nē hast.

_sunj, V, pāz, ٢۶٩، ١۶): aītə.

_Zaehner, Zur, 384): nē hast.

knʾl-ʾwmnd-yh; V: krʾn-ʾwmnd-yh.

_sunj, V, pāz, ٢۶٩، ١٩): kənārəhumandiia.

_Zaehner, Zur, 384): kanār<ak>ōmandīh.

_(م): V: karānōmandīh(?).

ʾ-krʾn-l-yh-c(?).

_sunj, V, pāz, ٢۶٩، ١٩): akənāriiac.

_Zaehner, Zur, 384): *akanārakīh-īč.

_(م): V: ˣa-karānīh-iz(?); V: ˣa-kanāragīh-iz(?).

wsp̄' hwtʾd-[yh].

_sunj, V, pah, ٢٢۴, ۶): wisp-xwadāyīh.

_sunj, V, pāz, ٢٧٠، ٢): vīspə. xwutāəiia.

_sunj, V, Eng, 288): ALL Ruling.

_Zaehner, Zur, 384): wisp-Xᵛatāyīh.

LA AYT''W.

_sunj, V, pah, ٢٢۴, ۶): 'nē 'hast.

_sunj, V, pāz, ٢٧٠، ٢): lā. aītə.

_Zaehner, Zur, 384): nē hast.

wyh-kʾm y.

_sunj, V, pah, ٢٢۴, ٧): weh-kāmag.

_sunj, V, pāz, ٢٧٠، ٣): vōh-kāmə.

_Zaehner, Zur, 384): wēh-kām.

_(م): ˣwehīgān ī.

199.2 7. [AYT']-ʾ-twbʾn.

_Zaehner, Zur, 384): *hēč atavān.

_(م): V: [AYT'](?)-ʾ-twbʾn.

در حرف‌نویسیِ سخنواره‌یِ بالا، واژه‌ای را که فزون‌نوشته درنظرآورده و درونِ قلاب همراهِ با پرسش‌نماد نشان داده‌ایم، بی‌راه نیست اگر نوشته‌ای کژوکاسته —البته در بُن‌نوشتِ پهلوی— برایِ واژه‌یِ پس از خود، یعنی «اَ-تُوان / a-tuwān» باشد.

199.2 8. ZNE-c pytʾk-yh.

_Zaehner, Zur, 384): ēn-īč paytākīh.

_(م): ZNE-c pytʾk-[yh] / ēn-iz ˣpaydāg.

199.3 9. wsp̄-ʾn hm(?)-bwn.

_Zaehner, Zur, 384): wispān ham bun.

_(م): V: wsp̄-ʾn ˣhw(?)-bwn / wispān ˣhu-bun(?).

ـزیر نیز، این روایتِ گرانْ‌سنگ دینْ‌کرد را آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_ Zaehner, Zur, P 384.

186. ***abar 'dādār wizīn' <ud> 'mardōm pasand', ud 'mardōm wizīn' <ud> 'dādār pasand kunišn', az nigēz ī weh-dēn.***

sunj (V ,pah, ۲۲۴); B (155.7); ۶۶ت(۱۶۲،۷); MD (199.7).

hād! ān [ī](?) kas az 'weh-dēn āgāhīh' padiš wurrōyišnīg, kunēd kunišn, ast ī 'dādār wizīn' <ud> 'mardōm pasand'

ān ī az 'xwēš xrad' <ud> 'rāst dōšagīg dastwarīhā' kunēd <kunišn>*, 'mardōm wizīn' <ud> 'dādār[1] pasand'-iz.

guftan ī xūb tā: padisāy fradomīh[2] ī dādār pad-iz har xradīh <ud> pad-iz ān [ī] kas az 'xwēš rāst <ud> wizīn xrad kunišn' wizīn ī dādār pēš.

یادداشت‌ها

1. dʾtʾl [wcyn'] psnd-c.
→ _sunj, V, pah, ۲۲۴,۱۷).
2. mltwm-yh(?).
_B (155.11): mltwm-yh.
_de MENASCE. TLD, 194): (ˣfradomīh) la primauté
برتری..
_(م): V: ˣabardōmīh(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

187. ***abar weh-dēnīg pahrēz ī ātaxš ud āb-iz az tārīk(?) [V: ˣālūdagīh(?)], bōzišn ī andar xwēš wimand, az nigēz ī weh - dēn.***

sunj (V ,pah, ۲۲۵); B (155.12); ۶۶ت(۱۶۲،۱۴); MD (199.15).

199.17 hād! 'gētīg xīrān hamāg' āhang ī abāz ō 'xwēš bun-xān' čihrīg.

ud 'ātaxš bun-xān' 'wāyīg[1] ātaxš'.

'āb bun-xān' 'būmīg zrēh'

ast čihrīg, ul-uzišnīh <ī>* ātaxš ō way ud, frōd-grāyišnīh[2] ī āb ō būm padiš nāmčištīg daxšag.

199.21 ud zrēh pad <xwēdīh>*(?) dāšnīh ō way,[3] ud, way, pad garmīh [ud xwēdīh](?) dāšnīh ī ō tanōmandān mardōm ud abārīg ī gētīg tanōmandān: zāyišn[4] <ud> winnārišn azišīh; paydāg.

200.2 ān ātaxš <ud> āb a-pahrēzišnīg ālūdagīh ālāyēnd, ud ham[5] ālūdagīh az zrēh, pad xwēdīh dāšnīh [V: dahišnīh] ī hamē(?)[6] [V: ˣhamāg] ō way, ud az way pad garmīh dāšnīh paywastagīhā ō 'gētīg tanōmandān': ham-badīg.

200.5 ān ī ka garm[7] ud xwēd[8] ud an-ālūdag ud pāk būd-hē, pad paywandišn ī ō tanōmandān, mardōm-iz tan aziš bēšazīh ud drustīh[9] būd, pad ālūdagīh <ud>

rēmanīh, mardōm-iz tan aziš wēmārīh <ud> wisp-margīh bawēd; ud purr-bēšīh[10] ud purr-bīmīh.

az ēd bē, čimīg ast ātaxš ud āb pahrēz ī weh-dēn handarz.

az kēšdārān kē: **«<an>*-arzīh(?)[11] ī ātaxš ud āb pad ālūdan ī abar rēmanīh ud gandagīh»** kēš <ī-šān>*, mardōm wēmārgarīh ud margēnēnīdārīh-iz(?) [V: ˣmargēnīdārīh-iz], ud ān ī 'kēš dastwar mardōm' dušmenīh-iz daxšag.

یادداشت‌ها

ᵓᵓy-yk(?).
–B (155.15): ᵓy-yk(?).
–Zaehner, Zur, 85): Vāyīk.
–de MENASCE. TLD, 194): (ˣāpīk) qui est acquatique .... که هست از نوعِ آب.
–(م): ˣwāyīg.

plwt 'glᵓd-šn-yh(?).
–Zaehner, Zur, 85): frōt grāyišnīh.
–de MENASCE. TLD, 194): (frōt ˣgrāyišnīh)..........

OL wᵓy(?).
–B (155.17): OL' wᵓy.
–sunj, V, pāz, ۲۷۱، ۱۰): vaiia.
–de MENASCE. TLD, 194): de l'eau (ˣMY') ....به آب.
–(م): V: ˣxwēdīh(?).

در سنجش با بندِ سپس‌تر، به گمانِ ما می‌باید در اینجا نامواژه‌ی پهلوی «خ

باشد؛ ولی، در گزارشِ پهلوی، پنج واژه پس از این، به نابه‌جا با کنشواژه‌ی در نظر (=خْـوِدیهْ / xwēdīh) روبه‌رو می‌شویم. ما، آوانویسیِ خود را برپایه‌ی گزارشِ پهلوی در دست به انجام رسانده‌ایم؛ ولی در ترجمه از آنچه که آن را درست‌تر انگاشته‌ایم پیروی کرده‌ایم.

200.1 4. zᵓ-šn'(?).
–sunj, V, pāz, ۲۷۱، ۱۳): zāəšə.
–sunj, V, Eng, 290): the birth.
–de MENASCE. TLD, 194): (zahišn) la production... .... تولید.

200.2 5. W hm(?) ᵓlwt-k-yh.
–(م): ˣud ˣham ˣālūdagīh.

200.3 6. hmᵓg(?).
–sunj, V, pāz, ۲۷۱، ۱۶): hamāg.
–(م): ˣhamē(?); V: ˣhamāg(?).

200.5 7. glm-yh(?).
–(م): garm[īh] / ˣgarm.

200.5 8. hwyt-yh(?).
–(م): V: xwēd[yh] / ˣxwēd.

200.7 9. drwdst'.
–sunj, V, pah, ۲۲۵، ۱۴): drustīh.
–sunj, V, pāz, ۲۷۱، ۲۲): daruuəstə.
–(م. به پیروی از سنجانا): V: ˣdrust<īh> / ˣdrustīh.

200.8 10. pwl-byš.
–(م): V: purr-bēš<īh> / ˣpurr-bēšīh.

200.10 11. ᵓlc-yh(?).
–(م): V: <an>-arzīh(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

188. abar dēn handarzīg ēwēnag ī rāyēnīdārīh ī 'hu-dēn mardōm' andar āwāmīhā, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (V ,pah, ۲۲۶); B (156.6);
۶۶ ت (۱۶۳،۹); MD (200.13).

hād! 'hu-dēn mardōm' abrāz āwām ī-šān xwēš, ud nišēb[1] āwām ī padīragān.

pad frāz, xrad hunarīg,[2] arwandīhā tuxšāgīh, ud āškārag[3] grīw-mēnišnīh [V: čōl-mēnišnīh] ud tagīgīh ud 'afrāst drafšīh' ud abrāz āwām ī-šān; padīragān ud nišēb hangām xwēšīh, pad xradīg(?) [V: ardīg] abāz-tuštīh,[4] ud nihān-grīwīh[5] ud ēr-mēnišnīh, hunsandīh, bārestānīh, ud, 'nigōn drafšīh' rāyēnīdan; dēn handarz.

ēd ēwēnag[6] pad-iz 'murwān xrafstarān čatr'[7] ast ī paydāg: čiyōn mad šab <ud frōdihist>* tāb, ˣtomīgān abrāz, rōšnīgān nišēb, frahistīhā(?)[8] 'rōšnīg murwān' bast-wāngīh,[9] [V: ˣtomīg xrafstarān' wišād-čaragīh.[10]

201.2 ud nazd ō rōz, ī rōšnīgān abrāz, tōmīgān nišēb, frahistīhā(?) 'tōmīg xrafstarān' 'hušk(?)-tuštīh'[11] [V: ˣa-wāng(?) <ud> tuštīh], ud 'rōšnīg murwān' wišād-wāngīh;[12] paydāgīg.

یادداشت‌ها

200.15 1. nškp.
_sunj, V, pah, ۲۲۶, ۳): nišēb.
_sunj, V, pāz, ۲۷۲، ۱۷): našīp.
_de MENASCE. TLD, 195): (ˣnišēb) en déclin …..
………………………………………در کارِ نشیب.

200.16 2. hwnl-yk [ᵓlwnd-yht'(?)] ᵓlwnd-yhᵓ

200.17 3. ᵓškᵓl-k-' [cwl-myn-yh / CWL-myn-yh] CWL-myn-šn-yh.
_B (156.9): ᵓškᵓl-k' cwl-myn-yh wclg-myn-šn-yh.
⟶ _sunj, V, pah, ۲۲۶, ۵): ᵓškᵓl-k-' Wcwl-myn-šn-yh.

200.19 4. PWN ᵓlt-yk LAWHL tww(?) št-yh.
_de MENASCE. TLD, 195): (pad xratīk apāc tuštīh)
_(۴): pad ardīg abāz-tuštīh.

200.19-20 5. nyhᵓn'-CWLE-yh.
_sunj, V, pah, ۲۲۶, ۷): nihān grīwīh.
_sunj, V, pāz, ۲۷۲، ۱۸): vəhan jōrmaniia.
_de MENASCE. TLD, 195): (nīhān grēvīh)………..

200.21 6. ᵓdwk'(?).
_de MENASCE. TLD, 195): (ˣadvēnak) ces manières

200.21 7. hlpstl-ᵓn ctl.
_(۴): xrafstarān čatr = xrafstarān čihr.

8. plst-yh^{ɔ}(?).

–sunj, V, pāz, ۲۷۳،۲): parīṭ gāh.

–de MENASCE. TLD, 195): qui adorent ... که می‌پرستند.

سنجانا، گزارنده‌یِ دینْ‌کرد به نگلیسی، واژه‌یِ درنظر را «their nests» معنا کر

می‌نماید که سنجانا واژه‌یِ درنظر را «پَریدن-گاه / آشیانه»یِ پرندگان خوانده و درنظر

دومـناش، گـزارشگـرِ فرانسـویِ کتابِ سوم، از قـرائتِ نـمایینِ واژه پیروی

(oiseaux qui adorent / مرغان که می‌پرستند) معنا کرده.

قرائتِ دومناش نشان می‌دهد که واژه‌یِ درنظر را «پَرِستیها / paristīhā» خواند

–(م): V: fra<hi>stīhā(?) .... دستهٔ‌جمعی، دستهٔ‌دسته.

9. bst-w^{ɔ}ng-yh.

–de MENASCE. TLD, ۱۹۵): (bast-vāngīh).

10. wš^{ɔ}t-clk-yh.

–sunj, V, pah, ۲۲۶،۱۲): wišād-čaragīh.

–sunj, V, pāz, ۲۷۳،۳): vašāṭ-carakiia.

–de MENASCE. TLD, 195): (ˣvišāt-caragīg)............

–(م): wišād-čaragīh.

11. hwšk'(?) twšt-yh(?).

–de MENASCE. TLD, 195): (hušk? tuštīh)............

–(م): V: ˣnihānīgīh(?) ud tuštīh; V: ˣa-wāngīh ud tuštīh.

12. wš^{ɔ}t' w ^{ɔ}ng-yh.

–B (156.16-17): wš^{ɔ}t' w^{ɔ}ng-yh.

–de MENASCE. TLD, 195): (višāt vāngīh)............

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

189. abar āstawānīh [ī]
pad dēn <ud> abāz-
stāyīdan ī aziš sāmān,
az nigēz ī weh-dēn.

sunj (V,pah, ۲۲۶); B (156.17);
ت ۶۶ (۱۶۳،۲۱); MD (201.5).

201.7 hād! sāmān ī āstawānīh ī abar weh-dēn, azabar, andar xwēš darak paydāgēnīd.

abāz-stāyīdan, ī hangirdīg dō ēwēnag:

1. ahlomōγīg, čiyōn ānāst(?)[1] [V: anahast] mēnīdan,

2. ag-dēnīg, čiyōn a-weh mēnīdan ī weh-dēn.

یادداشت‌ها

201.9 1. ^{ɔ}n^{ɔ}yt'(?); V: ^{ɔ}n-AYT(?).

–sunj, V, pah, ۲۲۶،۱۹): anahast.

–sunj, V, pāz, ۲۷۳،۱۳): an-aītə.

–sunj, V, Eng, 292): to deny .. نیست‌انگاشتن، کوچک‌شمردن.

–de MENASCE. TLD, 196): la non-existence (de Dieu)............................ نیست (انگاشتنِ) ایزد.

–(م): ˣānāst(?); V: anahast(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

190. ***abar weh-dēnīh ud[1] ag-dēnīh[2] asnīh(?), xwadīh, nām ud čē-šān andar, <az>* nigēz ī weh - dēn.***

sunj (V ,pah, ٢٢٧); B (156.21); ۶۶ت (۱۶۲،۴); MD (201.11).

hād! weh-dēn, 'āsn-xrad mād' ud 'wisp frazānagīh[3] pēsīd', mādayān, abar āgāhīh hambār, 'weh mēnōgīg warz dāštār' ud abardom dād pad dādīh [V: yazdīh] ud hamēīg ud hamāg wehīh ud dādārīh ud dāštārīh; ud čē awiš ham-sāzag(?)[4] [V: ham-sazāg] stāyīdārīh, ud ērīh bun, paymān mādag, dādestān xwadīh, ahlāyīh kadag, xwadāyīh ham-wāz [V: ham-nāf], padiš āstawānān(?)[5] [V: ˣāstawānīh(?)] xēm-wirāstār, ud xrad-abzāyēnīdār ud xwarrah-waxšēnīdār, pad-abāgīh ī ān ī-š ham-wāz xwadāyīh, [ud] abar-ēstišnīh <ī>* 'amaragān mardōm' āwām wehīh ud, gēhān xwārīh[6] ud ēbgat wānišn ud

dām bōzišn, u-š āsrōnīh ud artēštārīh ud wāstaryōšīh ud hu-tuxšīh ud mahistīh[7] [V: ˣmāzdēsnīh] ud dahmīh, <ud,> abārīg-iz hunar ud kirbag ud wehīh andar.

202.1 ud ag-dēnīh, waranīgīh mād ud, frazānagīh hamēstār ud, drō afsōn(?)[8] ī hambār ud, wattar mēnōgīg škeftīh dāštār ud, dēw pad 'yazdīh brāh' dahīgēnīdār[9] [V: ˣdēsagēnīdār] ud, druz pad 'yazdān nām' yaštār ud, a-dādestānīh pad 'dādestān nām' rawāgēnīdār' ud, frēh-būd ud abē-būd mādag, drōzanīh gilistag ud, sāstārīh ham-wāz [V: ham-nāf] ud, āstawānīh padiš xēm dušēnīdār ud, xrad nigūnēnīdār ud, xwarrah kastār, pad duš-abāgīh(?)[10] [V: ˣdu<š-w>āzagīh(?)] ī-š ham-wāz sāstārīh, ud frēftagīh padiš amaragān mardōm, āwām wattarīh, gēhān dušxwārīh[11] ud, ēbgat zōrēnīdārīh,[12] [V: zūrēnīdārīh] ī dahišnān ī weh škarwēnīdārīh[13] [V: ˣškarwēnīdār], u-š ahlomōyīh ud sāstārīh ud gurgīh ud frēftārīh ud jehīg [V: ˣjehīgīh] ud dēw-ēsnīh ud kastārīh ud abārīg-iz ī āhōg <ud> bazag ud wattarīh andar.

202.12 ud ag-dēnīh, xwad-dōšagīh mād, frazānagīh brādarōd, āgāhīh hamēstār, ud mēnōg ˣwurrōyišn petyārag, «*yazd nēstīh*» drāyīdār, u-š an-ēmēdīh ud wad-xēmīh(?)[14] ud an-ērīh[15] ud jādūgīh-iz andar.

یادداشت‌ها

W [ᵓk-dyn-yk] ᵓ-dyn-yh.

_B (156.21): Wᵓk-dyn-yk ᵓ-dyn-yh.

⟶ sunj, V, pah, ۲۲۷, ۱): ud ag-dēnīh.

_(م): ud [ag-dēnīg] a<g>-dēnīh.

2. ᵓ-dyn-yh.

_B (156.21): ᵓ-dyn-yh.

_sunj, V, pah, ۲۲۷, ۱): ag-dēnīh.

_sunj, V, pāz, ۲۷۳، ۱۵): akdīniia.

_sunj, V, Eng, 292): bad religion.

3. pltᵓn-k'.

_B (157.2): pl-cᵓn-k'.

_de MENASCE. TLD, 196): (ˣfrazānakīh)............

4. hm-sᵓc-k".

_sunj, V, pah, ۲۲۷, ۶): ham-sāzagīh.

_sunj, V, pāz, ۲۷۴، ۲-۳): ham-sāṭagī-ī.

_sunj, V, Eng, 293): to keep him in obedience.

_Zaehner, MAGI, 94): for in conformity.

_de MENASCE. TLD, 196): (ham-sācak)..............

_(م): V: ˣham-sazāg.

5. ᵓstwbᵓn-ᵓn.

_Zaehner, MAGI, 94): who profess.

_(م): V: ˣāstawānīh.

6. hwᵓhl-yh(?); V: ᵓ-wᵓhl-yh(?).

_sunj, V, pāz, ۲۷۴، ۹): anahlāə.

_Zaehner, MAGI, 95): (the world) prospers.

_de MENASCE. TLD, 196): (a-vaharīh) sécurité.

_(م): V: xwāhrīh.

201.22 7. mhyst-yh(?); mᵓzst-yh(?).

_sunj, V, pāz, ۲۷۴، ۱۲): mazdiiasniia.

_Zaehner, MAGI, 95): the caste of artisans.

_de MENASCE.TLD,196): (mahistīh) a la maximum.

_(م): V: ˣmāzdēsnīh(?).

202.2 8. ᵓpsᵓn(?).

_Zaehner, MAGI, 95): (false) incantations.

_de MENASCE. TLD, 196): (afsān) des fables. افسانه‌ها.

_(م): afsōn.

202.3 9. dh-yk-yn-yt-ᵓl(?).

_sunj, V, Eng, 293): glorifies (the demons).

_Zaehner, MAGI, 95): represents.

_de MENASCE. TLD, 196): (dēsakēnītār) s'imaginant

.... در حالی که خود را می‌پندارند.

_(م): dahīgēnīdār..ویرانگر.

202.7 10. dw(?)-ᵓpᵓk-yh(?); V: ᵓc-ᵓk-yh(?).

_sunj, V, pāz, ۲۷۴، ۲۳): dūj-āwākiia.

_Zaehner, MAGI, 95): (*apākīh) in co-operation with.

_de MENASCE. TLD, 197): (ˣapākīh) par la présence

....از رهگذارِ حضور.

_(م): du<š>-abāgīh(?); V: ˣāwazagīh(?).

202.8-9 11. dwš[š]-ᵓl-yh(?).

_sunj, V, pah, ۲۲۷,۲۰): duš-yārīh.

_sunj, V, pāz, ۲۷۵، ۱): dūšiiāriia.

_Zaehner, MAGI, 95): suffers adversity.

_de MENASCE. TLD, 197): la difficulté……………

_(م): V: ^{x}duš-xwārīh(?).

12. zwl yn-ytᵓl-yh.

_sunj, V, pah, ۲۲۷,۲۱): zōrēnīdārīh.

_sunj, V, pāz, ۲۷۵.۲): zōrinitāriia.

_Zaehner, MAGI, 95): is strengthened.

_(م): V: zūrēnīdārīh.

13. šklwyn-ytᵓl-yh.

_sunj, V, pah, ۲۲۷,۲۱): škarwēnīdārīh.

_sunj, V, pāz, ۲۷۵.۳): šakrūinitāriia.

_Zaehner, MAGI, 95): are made to reel.

_(م): V: šklwyn-ytᵓl-[yh] / ^{x}škarwēnīdār.

14. w(?) hym-yh(?).

_de MENASCE. TLD, 197): (xēm ^{x}ī) le tempérament.

_(م): V: w<t>-hym-yh(?) / ^{x}wad-xēmīh(?).

15. ᵓn-ᵓylᵓnʹ(?).

_sunj, V, pah, ۲۲۸,۳): an-ērīh.

_sunj, V, pāz, ۲۷۵.۱۰): an-aīrija.

_(م): ^{x}awērānīh(?); V: ^{x}an-ērīh(?).

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_زیر نیز، این روایت را به انگلیسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_Zaehner, MAGI, P 94-95.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

191. abar 'hu-āfurišn dahišn' ī dādār-ohrmazd dām, az nigēz ī weh - dēn.

sunj (V,pah, ۲۲۸); B (157.20);
ت ۶۶ (۶۵.۶); MD (202.16).

202.18 hād! āfurišn, ēwāz ī dām fradom pad-mēnōgīh, ast 'mādag ud tōhmag mēnōgīg', ud pad-nērōg 'gētīg nimāyišn'

čiyōn[1] pašm[2] kē rištag ud wafišn-iz(?),[3] ud zarr kē abesar-iz, ud sēm kē jām-iz, ud āhēn kē bīl-iz, ud dār kē dar-iz, ud bun kē bar-iz, ud zāhag kē zahag, <ud> abārīg[4] mādag kē xwēšīg dahīg pad-nērōg.

203.1 dahišn, ī ēwāz ī dām az mēnōgīh ō gētīgīh wardēnīdan, ud ast dahīg az mādag ī-š pad-nērōg būd.

čiyōn rištag az pašm, ud abesar-iz az zarr, ud jām-iz az sēm, ud bīl-iz az āhēn, ud dar-iz az dār, ud bar az bun, ud zahag az zāhag, <ud> abārīg dahīg az ān ī-š xwēš mādag.

'bun mādag ī dahīg' pad-nērōg xwānīhēd-iz 'tōhmagān tōhmag' ud 'a-dēsagīdag(?)[5] stī' [V: a-dēsa<gēn>īdag(?) stī], ud 'dahīgān buništ', u-š 'dēnīg nām' «bawišn»-iz.

ud mayānag-iz mādag ast dahīg pad-nērōg, [ud] čiyōn ādūr ud āb, kē-šān pad-nērōg zīndag-iz dēsagān.

xwānīhēd 'tōhmag dēsag'-iz, fradom aziših, stī buništ, u-š 'dēnīg nām' «bawišn rawišnih».

ud 'abdom mādag' pālūdag aziš dahīg, ud čiyōn mardōm u-š mādagīh ān ī xwad «ham-kirb», čiyōn: pid, mādag ast ī ān ī xwad ham-kirb, pus.

xwānīhēd [čiyōn](?) «hu-dēsag»;[6] u-š '[x]dēnīg nām' «bawišn ēstišnih».

kē-š azēr ēwāzīg(?)[7] [V: [x]ēw-tāgīg] tanān,[8] ēd and mardōm,[8] u-šān kār ī hu-duš.[9]

يادداشت‌ها

1. cyggwn.
   _B (158.2): cygwn.
   _sunj, V, pah, ۲۲۸, ۷): čiyōn.
2. ..pšm'.
   _de MENASCE. TLD, 197): ([x]pašm) la laine……پشم.
3. Wwššn-c(??).
   _sunj, V, pah, ۲۲۸, ۸): nihān-iz.
   _sunj, V, pāz, ۲۷۵، ۱۷): nīhanac.
   _de MENASCE. TLD, 197): est caché……هست نهان.

_(م): V: W[x]wa<f>išn-iz(?)…………هست بافته‌شده.

202.22 4. ᵓpᵓr-[y]yk.
   _sunj, V, pah, ۲۲۸،۱۰): abārīg.

203.6 5. ᵓ-dys-yt-k'.
   _de MENASCE. TLD, 197): (adēsītak) non-informé……………بی‌صورت.
   _(م): V: [x]a-dēsagīdag(?); V: [x]a-dēsagēnīdag.

203.13 6. KRYTW-yh-yt N(?) -cgywn(?) hw-dys-k(?).
   _sunj, V, pāz, ۲۷۶، ۱۶-۱۷): karītuniīāət. cīgūn. hu-dəhī.
   _(م): V: KRYTW-yh-yt <BY>N(?) -c dyn(?) hw-dys-k(?) / [x]xwānīhēd <andar>-iz dēn, hu-dēsag.

203.14 7. ᵓywᵓc-yk(?).
   _(م): V: [x]ēw-tāgīg(?).
   _Λ⇔ DK III, ch 194 = MD (208.15): ēwtāgīg tanān.

203.14-15 8. tn' HNA(?) ᵓnd(?) ANŠWTA.
   _(م): tan<ān>ēd and(?) mardōm.

203.15 9. hwy dwš.
   _sunj, V, pāz, ۲۷۶،۱۹): hū-dōšə.
   _de MENASCE. TLD, 197): (hu duš)………………

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

192. ***abar čahār***[1] ***ēwēnag***
abzār ī 'frazānag brīngar
dādār-ohrmazd' pad
kanāragōmand zamān ō
čahār ēwēnag kunišnīg
[V: ˣkunišngar] abāz-kard,
az nigēz ī weh - dēn.

sunj (V,pah,۲۲۹); B (158.17);
۶۶ت (۱۶۶،۳); MD (203.16).

hād! čahār abzār[2] ī[2] 'frazānag brīngar dādār-ohrmazd' pad 'kanāragōmand zamān' ō čahār ēwēnag kunišngarān baxt,[3] dō ī 'huīh nērōg', pad rawāgīh ˣud abzōn ī padiš, 'huīg kār'[4] ī-šān pad-nērōg; ud dō 'dušīh nērōg', pad-sazišn a-gārīh ī <huīg kār>*, 'dušīg kār' ī-šān pad-zōr.

čiyōn hēnd hangirdīg ī wisp rāyēnišn kār ī andar zamānag ī šaš hazangrozim.

'kanāragōmand zamān' padiš waštan <ud> wardīdan; ud paydāgīg brahm ī āwām az kunišn tā frazām ī gētīg.

1.
<āsrōnīh brahm:>*

u-š ēk 'āsrōnīh brahm', weh abēzag rāyēnišnīgīh[5] [V: ˣrāyēnišnīh], kē ka <tā>* spenāg-mēnōg zāy

[V: ˣmanwahmad spenāg-mēnōg zāy], ō xwēš xwadīh dōšišn padiš baxt, kē-š xwēš bazišn pad 'kanāragōmand <zamān'> ka frazām pērōzīh ī-š abar 'ēbgatīg[6] bowandag wānīdārīh ud abesīhēnīdārīh'[7] ī az xwēš dām.

204.8 ēn brahm xwānīhēd «spenāg-mēnōgīh»-iz,[8] ohrmazd xwad xwadīh,[9] ī-š ast paymōg u-š spīg.[10]

ud andar abardar mēnōgān, mādayān, pad wahman <ud> mānsarspand:[11]

ud andar 'bālist wāzišnān[12] rāyēnēnāg(?)[13] [V: ˣrāyēnāg] <pad>* xūb rōšnān, bayān;

andar waxšīgān, pad rawāgīh <ī> ruwān;

andar 'mardōm tan' <pad ān ī hu-xwadāy dahibed>*;

andar hunarān pad xrad;

204.13 andar barišnān pad ērīh ud hunsandīh;

andar xēmān pad ān ī 'asnūdag mēnišn' <ud> ān ī 'arišwaxt gōwišn';

ud <andar> 'gētīg dēsagān' pad mard ī ahlaw;

andar pēšagān pad āsrōnān;

204.15 <ud andar> bedān pad ōy kē 'gētīgān abardom': ahu ud rad;

ud andar paymōgan pad ān ī rōšn ud spēd paymōzan;

ud andar hu-kārān pad weh waxšēnīdan ud wattar zadan.

2.

<sāstārīh brahm:>*

ēk, 'sāstārīh brahm', wattar abēzag rāyēnišnīh, kē[14] ka[14] tā gannāg-mēnōg zāy, <ud> ō xwēš xwadīh dōšišn, kē awiš baxt pad <kanāragōmand>* zamān az brīngar rāyēnāg, ˣbazišn, abesīhišn[15] <ud> wany frazāmīh ī gannāg-mēnōg ī dōšīdār ī ham zāy.

ēn brahm xwānīhēd 'gannāg-mēnōg xwadīh' ī-š ast paymōg[16] u-š škefttar wirāstagīh(??)[17] [V: wizāstagīh].

andar 'māzand dēwān', pad akoman [ān ī wattar dēn](?);

andar bayān baxtārīh, appurdārān,[18] kē hēnd abāxtarān, pad ān ī abāxtar, ī star-ōšmār[19] kēwān ˣxwānēnd, u-š 'dēnīg nām' *«dur petyārag»*;

<andar nirīsīgān pad ān ī wattar dēn(?);

andar mardōm tan, pad ān ī sāstār mar>*;

andar āhōgān pad duš-āgāhīh;

ud andar barišnān pad an-ērīh ud a-hunsandīh;

ud andar[20] xēmān pad ān ī 'dēw(?)[21] mēnišn' <ud> ān ī 'mihōxt gōwišn';

<andar> 'gētīg dēsagān' pad druwand mar;

<andar>[22] pēšag petyārag[22] pad sāstārīh;

ud andar 'bedīh petyāragān' pad ōy ī duš-dēn ud dušōxīgān;[23]

ud andar paymōgān pad ān ī 'hīraggōn[24] paymōzan';

ud andar duš-kārān pad weh zadan, wattar

waxšēnīdan.

3.

<'artēštārīg brahm:>*

205.10 ud ēk, 'arteštārīh brahm', weh-gūmēzag rāyēnīdārīh, kē ka hangirdīg ī xūb rāyēnīdārīh, ayyārīh āsrōnīh 'hu-dānāgīh zāhag', amāwandīh, ud wirāstārīh, ud winnārdārīh ī dādestān, ayābēnīdār [V: ˣayyārēnīdār] ī ō kadār-iz-ē ān ī ō meh-dādestānīh, ham[25] dahišn sūdīh ayyār.

205.14 kē awiš baxt pad zamān az 'brīngar rāyēnāg' ˣbazišn ō xwēš frazām-sūdīh, ham-bunīh ī way <ī> abar andar har dō, tā frazām, padīriftār ī andar zāy.

205.17 ud ēn brahm, 'abar-kār way xwadīh', <ī-š ast>* paymōg u-š mādayān andar yazdān mehmānīh pad way ī mēnōg:[26] ī *«way»*-iz nām, xwad ast spihr [V: spaš] ud spihr-iz xwānīhēd; abar-iz 'tagīg wād':[27] waxš-iz[28] [V: ˣgyān-iz] mardōm.

205.20 ud andar hunarān, abar tagīgīh;

<andar mardōm tan pad>* ān ī mardān ham marčābukīh;[29]

ud andar barišnān pad narīmān(?)[30] dādestānīgīh;

ud andar xēmān pad kāmag ī frārōn ud ān ī meh-dādestānīhā kār;

ud andar 'gētīg dēsagān' pad ān ī tagīg ud arwand tan;

ud andar pēšagān pad artēštārān;

ud andar bedān pad arwand spāh-bed;

ud andar paymōgān pad ān ī 'suxr ud may-gōn[31] paymōzan' kē pad ˣharwisp pēsišn pēsīd-ēstēd, pad sēm ud zarr ud karkehan[32] ud ān-iz ī 'bē-tābāg yākand';

ud andar kārān pad meh-dādestānīh ī ham dahišn, zadan ud waxšēnīdan ī har dō: weh ud wattar.

4.

<xwad-dōšagīh brahm:>*

ēk, xwad-dōšagīh <brahm>*, wattar gūmēzag rāyēnišnīh, kē ka, hangirdīg ī duš-rāyēnīdārīh mād [V: ham], škarwēn(?) [V: ˣškarwēnīh] ud sāstārīh, duš-āgāhīh,[33] hamēstār ī rāyēnīdārīh, a-passazagīh ud an-ēwēnīh, ud hilēnd-škōhīh(?)[34] ud 'abrāstagīh brādarōd' dušīh(?)[35] ud an-āštīh ud ahlomōγīh čērgarīh(?);[36] kē awiš baxt pad kanāragōmand zamān[37] az 'brīngar rāyēnāg <bazišn>' ō 'xwēš frazāmīh [V: ˣfrazām] sūdīh' <ud> čērīh ī har kāmīg kunišngar kē abāyēd padiš.

ud ēn brahm, 'waran druz xwadīh', u-š škefttar drāyīdagīh(?)[38] [V: ˣgrāyīdagīh(?)].

andar dēwān, [kē abāyēd](?) abar 'xurdruš xēšm';

ud andar baγān baxtārīh appurdārān, pad abāxtar ī-š star-ōšmūr «wahrām»[39] ˣxwānēnd, u-š 'dēnīg nām' «astwīhād»;[40]

<andar nirfsīgān pad ....;

andar mardōm tan pad ....>*;

andar āhōgān pad xwad-dōšagīh;

ud andar barišnān pad an-ayābīh ud āhīdīh;

ud <andar> xēmān pad ān ī 'abārōn kāmag' <ud>

206.19 ān ī 'xwad-dōšagīh dēn', ud ān ī 'frazām ī wišōb-kār';

ud andar 'gētīg dēsagān' pad xwad-dōšagān abārōn stēz marān;

andar 'pēšagān[41] hamēstārān' pad ahlomōγān;

andar bedīh [V: ˣbedān] petyāragān', pad ān ī 'hu-axw ud xrad zad' 'dastwar an-ēr';

ud andar paymōgān pad ān ī xwad-dōšagīhā brahmag.

<andar duš-kārān pad ān ī ....>*.

یادداشتها

203.16 1. 3(?).

_Zaehner, Zur, 374): *4 / four.

_de MENASCE. TLD, 198): ˣ4.

203.19 2. ᵓpzᵓl-yh(?).

_Zaehner, Zur, 374): aβzār *ī / instruments.

_(٫): ˣabzār ˣī.

203.20 3. bht'-2 ī.

_Zaehner, Zur, 374): baxt, 2 ī.

203.21 4. hw-yk-kᵓl.

– B (159.1): hw-yk-kᵓl.

– Zaehner, Zur, 374): huīk-kār / good action.

– de MENASCE. TLD, 198): (ˣhuīk kār).

5. lᵓdyn-šn-yk-yh.

– sunj, V, pah, ٢٢٩,١٥): rāyēnišnīhā.

– sunj, V, pāz, ٢٧٧، ١٥): rāəīnašniiāh.

– sunj, V, Eng, 296): for (human) guidence.

– Zaehner, Zur, 374): rāδēnišnīkīh / the ordering of.

–(م): rāyēnišnīgīh.

6. QDm ᵓybgt-yk.

– sunj, V, pāz, ٢٧٧، ١٨-١٩): madam. aībdāti.

–(م): V: QDm ᵓybgt-yk<yh W>* / abar ˣēbgatīgīh <ud>*.

7. ᵓpsyyn-yt-ᵓl-yh.

– B (159.6): ᵓpysyn-yt-ᵓl-yh.

– Zaehner, Zur, 375): aβsiδēnītārīh.

–(م): ˣabesīhēnīdārīh.

8. spnᵓk-mynwk-yh-c.

– sunj, V, pāz, ٢٧٧، ٢١): spənāk. mīnōəiiac.

– sunj, V, Eng, 297): Spenāmīnō.

– Zaehner, Zur, 375): spēnāk-mēnōkīh-īč / Bountenous-Spirit-ness.

9. BNPŠE hwt-yh.

– sunj, V, pah, ٢٣٠، ١): BNPŠEᴵ hwt-yh.

– sunj, V, pāz, ٢٧٧، ٢١): bənafšman. xwutaš.

– Zaehner, Zur, 375): *Xᵛēš Xᵛatīh/the very essence of.

204.9 10. spyk(?).

– sunj, V, pah, ٢٣٠، ٢): spyk.

– sunj, V, pāz, ٢٧٧، ٢٢): sapək.

– sunj, V, Eng, 297): is white.

– Zaehner, Zur, 375): spēk / brilliance.

– de MENASCE. TLD, 198): (spēk ?) éclat .. درخشندگی.

204.10 11. mᵓn[l]slspnd.

– B (159.8): mᵓnslspnd.

– sunj, V, pah, ٢٣٠، ٢): Wmᵓnslysp̄nd.

– sunj, V, pāz, ٢٧٨، ١-٢): mạsrəspạnd.

– sunj, V, Eng, 297): Māthraspenta.

204.11 12. bᵓlystᴵ-w ᵓc-šn-ᵓn.

– Zaehner, Zur, 375): bālist-vāzišnān / those whose course is on high.

– de MENASCE. TLD, 198): des mobiles ([bālist] ˣvāzišnān) d'en haut.......................متحرکان بالاسری.

204.11 13. lᵓdyn-yn-ᵓk(?).

– sunj, V, pah, ٢٣٠، ٣): lᵓdyn-yn-ᵓk.

– sunj, V, pāz, ٢٧٨، ٢-٣): rāəinīnāk.

– sunj, V, Eng, 297): is guide by.

– Zaehner, Zur, 375): *rāδēnāk / it controls.

– de MENASCE. TLD, 198): (ˣrādēnāk) les ordonnateurs....... ....اداره‌کنندگان.

204.18 14. MNW AMT(?); mnwhmt.

– Zaehner, Zur, 375): kē kaδ.

–(م): V: ˣmanwahmad.

15. ᵓp̄ysy-yh-šn'.

_sunj, V, pah, ٢٣٠,١٢): ᵓp̄ysyhn-šn'.

_sunj, V, pāz, ٢٧٨،١۶): awīsahīnšnə.

_Zaehner, Zur, 375): aβsiδīhišn / the destruction.

16. ptmᵓwk'(?).

_Zaehner, Zur, 375): *patmōk / garment.

_de MENASCE. TLD, 199): (ˣpatmōk)..............

17. wylᵓst-k-yh(??).

_sunj, V, pah, ٢٣٠,١۴): wylᵓst-k-yh.

_sunj, V, pāz, ٢٧٨،٢٠): wərāstakiia.

_Zaehner, Zur, 375): vīrāstakīh.

_de MENASCE. TLD, 199): arrangement...... آرایش.

_(م): V: ˣwizāstagīh(?).

_(م): V: [w]glᵓd-yyt-k-yh(?) / ˣgrāyīdagīh(?).

18. ᵓp̄wl-tᵓl-ᵓn'.

_sunj, V, pah, ٢٣٠,١۶): ᵓcwl-tᵓl-ᵓn'.

_sunj, V, pāz, ٢٧٨،٢٢): ājōrtāraṇ.

_sunj, V, Eng, 298): the free-handed liberal.

_Zaehner, Zur, 375): appurtārān.

19. stlᵓwšmwl.

_sunj, V, pah, ٢٣٠,١٧): stl-ᵓwšmwl.

_sunj, V, pāz, ٢٧٨،٢٣): satar. hušmōr.

_sunj, V, Eng, 298): the astronomers.

_Zaehner, Zur, 375): star-ōšmur / the astrologers.

_(م): star ˣōšmār.

205.5 20. B̲YN [B̲YN].

→ sunj, V, pah, ٢٣٠,١٩).

205.5 21. dw''(??); V: gw''(?).

_Zaehner, Zur, 375): davan / lying thought.

_(م): dēw(??); V: gaw(?).

205.6-7 22. pyšk'(?) pytydᵓlk-ᵓn(?).

_(م): <andar> pēšag petyārag pad sāstārīh.

205.8 23. dwšhwyk-ᵓn.

_Zaehner, Zur, 375): dōšaxᵛīk[ān] / in the infernal heretic.

205.8 24. hyl gywn(?).

_Zaehner, Zur, 375): hērak-gōn / ash-coloured.

_de MENASCE. TLD, 199): (hēraggōn).

205.14 25. hym(?) dh-šn.

_Zaehner, Zur, 375): Xēm, dahišn.

_de MENASCE. TLD, 199): ˣham dahišn ....

205.18 26. mynwg-yh(?).

_Zaehner, Zur,375): mēnōk[ih] / the Spirit.

205.19 27. tk-yk wᵓt'.

_Zaehner, Zur,375): takīk vāt / with the swift wind.

205.20 28. whš-[y]-c(?).

_sunj, V, pah, ٢٣١,٩): whš-i-c.

_sunj, V, pāz, ٢٧٩،٢۴): vaxšīc.

_Zaehner, Zur, 375): jān-īc / the breath.

_de MENASCE. TLD, 200): (vaxš; ou jān)

205.21 29. mlt'(?) ᵓp̄wk-yh.

_B (160.12): mltw^{ɔ}p̄wk-yh.

_sunj, V, pah, ٢٣١,١٠): mlt^{ɔ}p̄wk-yh.

_sunj, V, pāz, ٢٨٠،١): martājūkiia.

_Zaehner, Zur, 375): marttāčōkīh / that is valour.

_de MENASCE. TLD, 200): (martāzūkīh) la virilite.

....مردانگی.

30. PWN(?) nl yym^{ɔ}n'(?).

_Zaehner, Zur, 375): WL'YM'NW / ...(?).

_de MENASCE. TLD, 200): (RHM'N) la piété .. تقوی.

_(م): pad ^{x}narīmān(?) (dādestānīgīh) ....

.................................سامِ نَریمان (داد و آیینِ) متناسب است با.

31. m^{ɔ}ygwn(?).

_sunj, V, Eng, 299): of stout material.

_Zaehner, Zur, 375): maδ-gōn / wine-coloured.

_de MENASCE. TLD, 200): (māygōn) de vin.

32. klk yhn''.

_B (160.16): klkyhn'.

_sunj, V, pah, ٢٣١,١٥): klk-yhnn'.

_sunj, V, pāz, ٢٨٠،١٠): kalak. yəuuūn.

_sunj, V, Eng, 299): shining jewles.

_Zaehner, Zur, 375): karkēhan / chalcedony.

33. dwš ^{ɔ}k^{ɔ}s-yh [hmyst^{ɔ}l y] hmyst^{ɔ}l.

_Zaehner, Zur, 376): dušākāṣīh / wrong knowledge.

34. ŠB̲KWN-X2 škwy-yh(?).

_sunj, V, pah, ٢٣١,٢٠): ŠB̲KWN-X2 škwh-yh.

_sunj, V, pāz, ٢٨٠،١٨): šīkūnəṭ. šəkōhī.

_sunj, V, Eng, 300): who eagerly performs action calculated.

_Zaehner, Zur, 376): 'hišt ŠKWYīh / lack of respect.

_de MENASCE. TLD, 200): (hīlend škandīh ??) impudeur ....بی‌آزرمی.

_(م): hilēnd ^{x}škōhīh(?) ....به کناری نهادنِ شکوه.

206.10 35. dwšn-yh(?).

_sunj, V, pah, ٢٣١,٢٠): dwš-šn-yh.

_Zaehner, Zur, 376): davišnīh.

206.11 36. cl-g^{ɔ}l(?).

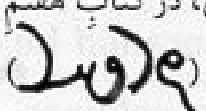
_sunj, V, pāz, ٢٨٠،٢٠): čir-gār.

_Zaehner, Zur, 376): čardār(?) / progenitor of heresy.

_de MENASCE. TLD, 200): (cargar) les progéniteurs

....(که هستند) زایندگانِ.

_(م): ^{x}cērgarīh(?) ....که هستند در کارِ چیره‌گری.

به‌هرروی، در کتابِ هفتُم دینْ‌کرد، کرده‌یِ چهارُم، بندِ شَشُم [MD (627.2)=] دوباره با این واژه‌ونگارش () روبه‌رو می‌شویم.

206.11 37. kn^{ɔ}l-k-^{ɔ}wmnnd zm^{ɔ}n [bl^{ɔ}tlwt'].

_Zaehner, Zur, 376): kanārakōmand zamān [brātarōt].

206.14 38. gl^{ɔ}-yyt-k-yh(?).

_sunj, V, pah, ٢٣٢,٢): gl^{ɔ}-yyt-k-yh.

_sunj, V, pāz, ٢٨١،١): gərāītəkiia.

_Zaehner, Zur, 376): grāyastakīh / most fearfully.

_de MENASCE. TLD, 200): (^{x}vīrāstakīh)............ arrangement....................................... آرایش.

_(م): V: ^{x}drāyīdagīh......................... هرزه‌درآیی.

9. w ^{ɔ}hlm.
_B (161.5): w^{ɔ}hlm.
_sunj, V, pah, ۲۳۲, ۴): w^{ɔ}hlm.
_sunj, V, pāz, ۲۸۱، ۴): vāhram.
_sunj, V, Eng, 300): Mars.
_Zaehner, Zur, 376): *Vahrām.

0. ^{ɔ}k'(?) hy^{ɔ}t'(?).
_sunj, V, Eng, 300): the evil and immoral.
_Zaehner, Zur, 376): aγ-āšt / he whose peace is evil.
_de MENASCE. TLD, 200): (ˣAstōvidāt)……………

1. pyšk'.
_Zaehner, Zur, 376): pēšak / the enemies of cast in the heretics.
_(م): V: pēšag<ān> / ˣpēšagān.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_زینر نیز، این روایتِ گرانْسنگِ دینْ‌کرد را آوانویسی و به انگلیسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_ Zaehner, Zur, P 374-378.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

زادونهادِ چهارلایه‌ایِ زمانِ بی‌کران و،
شیوه‌هایِ حلول و پیکرپذیری‌اَش در
جهانِ مادی و مینوی، برابرِ آموزانِشِ
کتابِ سومِ دینْ‌کرد، کردهٔ ۱۹۲اُم

1.

āsrōnīh brahm:

weh abēzag rāyēnišnīgīh

spenāg-mēnōg zāy

andar	abardar mēnōgān	pad	wahman mānsarspand
""	'bālist wāzišnān rāyēnēnāg	""	xūb rōšnān, bayān
""	waxšīgān	""	rawāgīh <ī> ruwān
""	'mardōm tan'	""	<ān ī hu-xwadāy dahibed>*
""	hunarān	""	xrad
""	barišnān	""	ērīh ud hunsandīh
""	xēmān	""	ān ī 'asnūdag mēnišn' <ud> ān ī 'arišwaxt gōwišn'
""	'gētīg dēsagān'	""	mard ī ahlaw
""	pēšagān	""	āsrōnān
""	bedān	""	ōy kē 'gētīgān abardom': ahu ud rad
""	paymōgan	""	ān ī rōšn ud spēd paymōzan
""	hu-kārān	""	weh waxšēnīdan ud wattar zadan

2.

sāstārīh brahm:

wattar abēzag rāyēnišnīh
gannāg-mēnōg zāy

andar	māzand dēwān	pad	akōman
""	bayān baxtārīh, appurdārān: abāxtarān	""	ān ī abāxtar: kēwān: ‚dūr petyārag‚
""	<nirfsīgān>*	""	<...........>*
""	<mardōm tan>*	""	<ān ī sāstār mar>*
""	āhōgān	""	duš-āgāhīh
""	barišnān	""	an-ērīh ud a-hunsandīh
""	xēmān	""	ān ī 'dēw(?) mēnišn' <ud> ān ī 'mihōxt gōwišn'
""	'gētīg dēsagān'	""	druwand mar
""	pēšag petyārag	""	sāstārīh
""	'bedīh petyāragān'	""	ōy ī duš-dēn ud dušōxīgān
""	paymōgān	""	ān ī 'hīraggōn paymōzan'
""	duš-kārān	""	weh zadan, wattar waxšēnīdan

2.

sāstarīh brahm:

wattar abēzag rāyēnišnīh

gannāg-mēnōg zāy

...nd dēwān	pad	akōman
...īh, appurdārān:	''''	ān ī abāxtar: kēwān: «dūr petyārag»
*	''''	<...........>*
...n>*	''''	<ān ī sāstār mar>*
	''''	duš-āgāhīh
	''''	an-ērīh ud a-hunsandīh
	''''	ān ī 'dēw(?) mēnišn' <ud> ān ī 'mihōxt gōwišn'
...n'	''''	druwand mar
...g	''''	sāstārīh
...agān'	''''	ōy ī duš-dēn ud dušōxīgān
	''''	ān ī 'hiraggōn paymōzan'
	''''	weh zadan, wattar waxšēnīdan

3.

artēštārīh brahm:

weh-gūmēzag rāyēnīdārīh

āsrōnīh hu-dānāgīh zāhag

andar	<abardar mēnōgān>*	pad	<way ī mēnōg mehmānīh>*
''''	<bālist wāzišnān>*	''''	<ray, spaš-iz>*
''''	<waxšīgān>*	''''	<tagīg wād>*.
''''	mardōm tan	''''	<ān ī mardān ham marčabukīh>*
''''	hunarān	''''	tagīgīh
''''	barišnān	''''	narīmān(?) dādestānīgīh
''''	xēmān	''''	kāmag ī frārōn ud ān ī meh-dādestānīhā kār
''''	'gētīg dēsagān'	''''	ān ī tagīg ud arwand tan
''''	pēšagān	''''	artēštārān
''''	bedān	''''	arwand spāh-bed
''''	paymōgān	''''	ān ī 'suxr ud may-gōn paymōzan'
''''	kārān	''''	meh-dādestānīh ī ham dahišn, zadan ud waxšēnīdan ī har dō: weh ud wattar.

4.
xwad-dōšagīh brahm:

wattar gūmēzag rāyēnišnīh

duš-rāyēnīdārīh mād

andar	dēwān	pad	xrudrawš xēšm
''''	bayān baxtārīh appurdārān	''''	abāxtar: „wahrām„: „astwīhād„
''''	<nirfsīgān>(?)	''''	<....................>*
''''	<mardōm tan>*	''''	<................>*
''''	āhōgān	''''	xwad-dōšagīh
''''	barišnān	''''	an-ayābīh ud āhīdīh
''''	xēmān	''''	ān ī 'abārōn kāmag' <ud> ān ī 'xwad-dōšagīh dēn' ud ān ī 'frazām ī wišōb-kār'
''''	'gētīg dēsagān'	''''	xwad-dōšagān: abārōn stēz marān
''''	'pēšagān hamēstārān'	''''	ahlomōyān
''''	<bedān pētyārag>*	''''	ān ī 'hu-axw ud xrad zad' 'dastwar an-ēr'
''''	paymōgān	''''	ān ī xwad-dōšagīhā brahmag
''''	<duš-kārān>*	''''	<..................>*.

4.

xwad-dōšagīh brahm:

wattar gūmēzag rāyēnišnīh

duš-rāyēnīdārīh mād

…wān	pad	xrudrawš xēšm
… appurdārān	""	abāxtar: „wahrām„: „astwīhād„
…)	""	<.......................>*
…>*	""	<.................>*
	""	xwad-dōšagīh
	""	an-ayābīh ud āhīdīh
	""	ān ī 'abārōn kāmag' <ud> ān ī 'xwad-dōšagīh dēn', ud ān ī 'frazām ī wišōb-kār'
	""	xwad-dōšagān: abārōn stēz marān
…estārān'	""	ahlomōγān
…rag>*	""	ān ī 'hu-axw ud xrad zad' 'dastwar an-ēr'
	""	ān ī xwad-dōšagīhā brahmag
	""	<.....................>*.

193. abar zamān[1] xwad, u-š xwadīh ud kanārag, az nigēz ī weh - dēn.

sunj (V ,pah, ٢٣٢); B (161.11); ٦٦ت (١٦٩،٥); MD (207.1).

207.3 hād! zamān xwad hamēīg;[2] u-š xwadīh drang, ud padiš ast kardārīh nērōg <ī> stī:[3] ast hamēīg ān ī-š pad-nērōg.

207.5 u-š kanārag, jumbišn ī stī andar way, pad spāš: čiyōn: rōšnān wāzišn,[4] ud wād wāyišn,[5] āb tazišn, urwar rōyišn, ud har[6] nērōg-kār[6] andar way, ud hangīrdīg būd bawēd hamāg [V: ˣhamēīg].[7]

—— یادداشت‌ها ——

zzm^{ɔ}n'.

_sunj, V, pah, ۲۳۲,۱۱): zamān.

_sunj, V, pāz, ۲۸۱،۱۵): damānə.

_Zaehner, Zur, 383): *Zamān / Time.

_de MENASCE. TLD, 201): (^{x}zamān).

hm^{ɔ}g(?); V: hmyyg(?).

_sunj, V, pāz, ۲۸۱،۱۷): hamāk.

_sunj, V, Eng, 301): everlasting.

_Zaehner, Zur, 383): hamē / iz eternal.

_de MENASCE. TLD, 201): (hamē) toujours ... همواره.

_(م): ^{x}hameīg.

nylwk' sty.

_sunj, V, pah, ۲۳۲,۱۴): nylwkstk.

_sunj, V, pāz, ۲۸۱،۱۸): nīrūkəiiəitə.

_sunj, V, Eng, 301): (the support of the animal) existence.

_Zaehner, Zur, 383): nērōk <ī> gētēh.

_de MENASCE. TLD, 201): nērōk stī.

lwšn-^{ɔ}n w ^{ɔ}c šn.

_Zaehner, Zur, 383): rōšnān *vāzišn / the course of the luminaries.

Ww^{ɔ}t ww^{ɔ}d-šn'.

_Zaehner, Zur, 383): vād vāyišn / the blowing of the winds.

KRA n(?) nyl(?) k^{ɔ}l.

_Zaehner, Zur, 384): har *nērōk kār / all actualization of potency.

_(م): har nēr<ōg>-kār(?); V: har ^{x}winnār-kār.

207.7 7. hm^{ɔ}k(?).

_sunj, V, pah, ۲۳۲,۱۷): hm^{ɔ}k.

_sunj, V, pāz, ۲۸۲،۳): hamāk.

_sunj, V, Eng, 301): being will exist for ever.

_Zaehner, Zur, 384): hamāk / shall be all

_(م): V: hm^{ɔ}<y-y>k(?) / ^{x}hamēīg.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـ زنـر نـیز، ایـن روایتِ گرانْسنگِ دینْکرد را آوانـویسی و بـه انگلیسی گزارش کرده است؛ نگاه کنید به:

_ Zaehner, Zur, P 383-384.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

94. abar «bawišn»,[1] «bawišn-rawišnīh», ud «bawišn-ēstišnīh» ud «sti» pad abēstāg paydāg wizārišn, az nigēz ī weh-dēn.

sunj (V, pah, ۲۲۳); B (161.16);
۶۶ ب (۱۶۹:۱۰); MD (207.8).

hād! ***I.* «bawišn»:**

A. wimandīg:[2]

tōhmag ī dēsagān parwand; čiyōn «hast» ‘čišān parwand’

B. ud čihrīg:

zāhag ī ^{x}zāhagān bun, čiyōn ‘garm-xwēd wād’ ud pad ham griftagīh ‘ristagān bun’

C. ud kirrōgīg:

mādag kē[3] kirrōg padiš dārēd ^{x}dēsān(?);[4] čiyōn ‘zarr mādag’ kē[5] ‘kirrōg[5] zarrīgar’ padiš dārēd abēsar andar dēs(?),[6] ud ‘āhēn[7] mādag’ kē ‘kirrog <āhēngar’>* padiš dārēd ‘taxt ud dar dēs’(?).[8]

ud ēn-iz «bawišn», xwad ast ‘tōhmagān tōhmag’, ī stī bun, būdag ī az ray; čiyōn dēn gōwēd kū: az «ray» bē, «bawišn» frāz-būd [V: az «ray» bē <ō>* «bawišn» frāz-būd].

***II.* ud «bawišn-rawišnīh»:**

207.19 ***A.*** wimandīg:

dēsag ī andar tōhmag parwastag; čiyōn čiš andar hast.

B. ud čihrīg:

{{dēsag(?)[9] [V: zahag] ī andar zāhag[10] [V: zāhag<ān bun>*]; čiyōn ristagān andar bunān.

C. ud kirrōgīg:

207.21 dēsag ī kirrōgīg(?)[11] [V: <kē>* ^{x}kirrōg] dārēd pad mādag; čiyōn ‘abēsar[12] ud jām[13] dēsag’ kē ‘kirrōgīg zarrīar’ dārēd-abar[14] zarr ī-š mādag; ud, ‘bīl ud tīš dēsag’ kē ‘kirrōg āhēngar’ dārēd-abar dār(?)[15] [V: ^{x}āhēn] ī–š mādag}}.

208.4 ēn «bawišn-rawišnīh»,[16] dēsag ī tōhmagān tōhmag;[16] ī-š azēr fradom būdag ī az «bawišn»;[17] čiyōn dēn gōwēd kū: az «bawišn» bē, «bawišn- rawišnīh» frāz-būd.

***III.* ud «bawišn-ēstišnīh»:**

208.7 ***A.*** wimandīg:

dahīg[18] ud ēwāz parwastag[19] ī andar tōhmagān ī-š azabar xwēš; čiyōn «kas» andar «čis».

B. {{ud čihrīg:

tōhm andar zāhag sāxtagīh;[20] čiyōn 'mardōm tōhm' andar 'mādar zahār'

C. ud kirrōgīg:[21]

dast-kārīh ī kirrōg abar mādag; čiyōn 'ayōxšust ī tābišn[22] ud wizādišn(?)[22] ud kōbišn(?)[23] [V: ˣkandišn(?)] <ud> dār burišn ud tuxšišn}}.

«*bawišn-ēstišnīh*», būdag ast ī az «*bawišn-rawišnīh*»; čiyōn dēn gōwēd kū: az «*bawišn-rawišnīh*» bē, «*bawišn-ēstišnīh*» frāz-būd.

IV. ud «*stī*»:

A. wimandīg:

ēwtāgīg[24] tanān; čiyōn «*wahmān*[25] *čiš*» ud «ˣ*wahmān kas*».

B. čihrīg:[26]

<nāmčištīg čiš ud kas>*; čiyōn 'bowandag kardagīh'(?)[27] [V: ˣnigārdagīh(?)] ī zahag andar 'burdār uruspar'

C. ud *kirrōgīg:*

nāmčištīg abēsar ud jām[28] <kē>* 'kirrōg zarrīgar' az zarr, <ud,> nāmčištīg taxt <ud> dar ī 'kirrōg durgar' az dār kunēd.

ud «*stī*», būdag ast ī az <«*bawišn-ēstišnīh*»; čiyōn dēn gōwēd kū:>* *az* «*bawišn-ēstišnīh*» bē, «*stī*»

frāz-būd.

208.20 ud, az «*stī*», nāmčištīg čiš ud kas, kār ī ān čiš ud kas <.........................>*; čiyōn dēn gōwēd kū: az stī bē, ān ī andar har dō mēnōg ō ham būd:[29] frārōnīh abārōnīh.

——— يادداشت‌ها ———

207.8 1. YHWWN-yt'.
_B (161.16): YHWWN-šn'.

207.11 2. w ymn-yk.
_B (161.18): wymn-yk.
_Šaki, AR OR, 38, 282): vīmandīk.

207.13 3. mᵓt g MN W.
_sunj, V, pah, ۲۳۲،۵): mᵓtg MNW / mādag kē.

207.14 4. YHSNN-yt' [W] dyysᵓn'(?).
_Šaki, AR OR, 38, 282): dārēd [ud] dēsān.

207.14 5. MN W kylwk'.
_B (162.1): MNW kylwk'.
_Šaki, AR OR, 38, 282): kē kirrōk.

207.15 6 dys(?) dys(?); V: gᵓs dyys(?).
_sunj, V, pāz, ۲۸۲،۱۴): gās. dəhī.
_Šaki, AR OR, 38, 282): gāh dēs.
_de MENASCE. TLD, 201): ([andar] gās gās) en tout endroit………………………………………در هر مکان.
_(م): [dēs](?) dēs.

207.15 7. ᵓsyn'.

_B (162.1): ᵓsyn' / āhēn.

_sunj, V, pah, ۲۳۳،۷): ᵓsym.

_sunj, V, pāz, ۲۸۲،۱۴): asīm.

_Šaki, AR OR, 38, 282): āsēn.

dys(?).

_sunj, V, pāz, ۲۸۲،۱۹): dəhī.

_Šaki, AR OR, 38, 282): dēs.

_de MENASCE. TLD, 201): le siege..........نشستنگاه.

_(م): dēs(?).

zhk'(?); V: dyyk'(?); dhk'(?).

_sunj, V, pah, ۲۳۳،۱۴): zhk / zahak.

_sunj, V, pāz, ۲۸۳،۳): zāk.

_Šaki, AR OR, 38, 282): zahak.

_de MENASCE, TLD, 201): (ˣzahak) l'engendre ....

....به وجود آمده.

_(م): V: ˣdēag(?) ....سیما، چهره، رُخ، صورت، شکل.

_برداشتِ ما از بندِ ۵ اینِ روایت (۱۹۴) این است که:

«در حالتِ کُوْنِ به جنبش در آمده (bawišn-rawišnīh / هستیِ جُنب

ماهیاتِ بالقوه، از قِتاد و حالتِ نخستین و بی کیفیتِ تکوین (= bawišn)، د

مُتَشَکِل به شکل و دیسه‌یِ آغازین می‌شوند و «صُوَرِ جنسیّه» سربر می‌آورد.

_«فرساختنِش صُوَر در اندرونِ جرثومه‌هایِ بنیادین و آغازین».

_واژه‌ای را که «دِسَگ» خوانده‌ایم و صُوَر ترجمه کرده‌ایم، در بسترِ سخنِ پ

(ˣdēsag / دِسَگ) آمده است؛ خوانده‌یِ نکته‌بین و فَرزانْپژ

نویسندگانِ دینْ‌کرد، از کاربردِ این واژه (=دِسَگ)، همان معنایِ ارسطوییِ «ص

خود دارند.

207.21 10. zᵓhk.

_(م): zᵓhk<ᵓn bwn> / zāhag<ān bun>.

207.21 11. kylwk-yk.

_(م): V: <MNW> kylwk[yk] / <kē>* ˣkirrōg.

208.1 12. ᵓpystl.

_sunj, V, pah, ۲۳۳،۱۵): ᵓpysl / abēsar.

208.1 13. W MAN E.

_sunj, V, pah, ۲۳۳،۱۵): W MANE / ud jām.

208.3 14. YḤSNN-yt' QDM.

_sunj, V, Eng, 302): is formed.

_Šaki, AR OR, 38, 282): dārēt apar <āsēn>.

_de MENASCE, TLD, 201): (dārēd apar) impose ..

....تحمل می‌کند.

208.3 15. dᵓl(?).

_sunj, V, pah, ۲۳۳،۱۸): (ᵓsyn' W) dᵓl / (āhēn ud) dār.

_Šaki, AR OR, 38, 282): <āsēn>.

_de MENASCE, TLD, 201): (ˣāhan ?) fer ....آهن.

208.4-5 16. YHWWN-šn lwb-šn-yh [dh-yk W Wtwhmk-ᵓn'] dysk' y twhmk-ᵓn twhmk'.

208.5-6 17. YHWWN-šn' [MN].

_Λ⟶ sunj, V, pah, ۲۳۳،۲۰).

208.7 18. dh-yk; V: dsyk.

_sunj, V, pāz, ۲۸۳،۱۵): dəhī.

_Šaki, AR OR, 38, 282): dēsak.

_de MENASCE, TLD, 202): le produite.

208.8 19. plwstk'.

_sunj, V, pāz, ۲۸۳، ۱۶): paruuastə̄.

20. sht-k-yh(?).

_sunj, V, pah, ۲۳۴، ۱): sht-k-yh.

_sunj, V, pāz, ۲۸۳، ۱۸): saxtəkiia.

_Šaki, AR OR, 38, 282): daštak[īh].

_de MENASCE, TLD, 202): (sāxtakīh) la constitution

.تشکل، دیسهْ‌بندی...

21.

ـگمان و نظرِ ما این است، آن مطلبي که در نوشتارِ پهلوی، در تشبیهِ با افزارمندِ هنرم
برایِ مرحله‌یِ آفرینش «bawišn-ēstišnīh / تقرّرِ هستی» نوشته آمده است، می‌بای
و زینه‌یِ bawišn-rawišnīh / «هستِش پویا» نوشته می‌آمد؛ و، آن گفتاري که
افزارمندِ هنرمند برایِ مرحله‌یِ آفرینش bawišn-rawišnīh / **هستيِ پویا** نوشت
می‌بایست برایِ مرحله‌یِ خلقِ bawišn-ēstišnīh / **تقرّرِ هستی / هستِش پایا** ن
ولی، چاپ‌ها و دستْ‌نویس‌هایِ دسترسِ دینْ‌کرد، به گمانِ ما، دارایِ یک جابه‌جایی
موضوع است.

ما، در آوانویسیِ این روایت (۱۹۴)، از دستْ‌نویس‌هایِ برجایِ مانده‌یِ دینْ‌کرد پ
ولی در ترجمه، مبنایِ کار را از آنچه که خود آن را درست‌تر انگاشته‌ایم پیروی کرده‌ایم

22. tʾp-šn' w tʾc-šn'.

_(م): V: tābišn ^{x}widazišn.

_(م): V: tābišn ud ^{x}taf<t>išn(?).

_(م): V: tābišn ud tafišn.

_ Λ↔ VEN, Pah, XX, 1): (u-š) ātaxš tafišn dāšt az tan bē mardōm.

23. W kwyšn'.

_sunj, V, pāz, ۲۸۳، ۲۱): nakədkan.

_Šaki, AR OR, 38, 282): kōyišn.

_de MENASCE, TLD, 202): (kandišn) la section .بُرِش.

_(م): ud ^{x}kō<b>išn(?).

208.15 24. ʾywtʾ-yk.

_B (162.17): ʾyywtʾ-yk.

_sunj, V, pāz, ۲۸۴، ۲): aiiōtākī-i.

_(م): ʾywtʾ<k>-yk / ēw-tā<g>īg.

208.15 25. w ʾymʾn.

_B (162.17; A 18): wʾhymʾn.

_Šaki, AR OR, 38, 282): vahmān.

208.16 26.

ـخوانده‌يِ باریکْ‌بینِ فرزانْ‌پژوه، خود بدین نکته آگاهی یافته است که در این روایتِ کوتاه، به شیوه‌يِ گُزینْ‌گویيِ معمولِ دینْ‌کرد، از چهار زینه، پایگان و مرحله‌يِ آفرینشِ هستي سخن به میان آمده است. نویسنده‌يِ این روایت (کرده‌يِ ۱۹۴)، شرحِ هر کدام از این چهار زینه را در سه بند بخش‌کرده و معنامی‌کند؛ نخست، مرزبنديِ هر یک از چهار مرحله‌يِ آفرینش را با سامانِ پیشینيِ آن مرحله و مرزبنديِ آن با غیرِ آن؛ که به آن، نامِ ویمَنْدیگ / wimandīg می‌نهد؛ دودیگر، تعریفِ طبیعی و سرشتینِ هر یک از مراحلِ چهارگانه را به‌دست‌می‌دهد و بر آن، نامِ چیهریگ / čihrīg می‌نهد؛ سدیگر، پایگانِ آفرینشِ خداوند را با مراحِلِ کارِ یک صنعتگر برمی‌سنجد؛ صنعتگري که از زینه‌هايِ آغازینِ تولید، یعنی ذوبِ فلز گرفته تا نَوَردیدن و چکش‌کاری و ورق سازی و بُرِش و قطعه‌سازی و سرهم کردنِ قطعات را خود به تنهایی به انجام می‌رساند تا کالايِ پذیرايِ نظرِ خود را فراآفریند. نویسنده‌يِ این روایت، هر جا که کردوکارِ آفرینندگيِ خداوند را ــ بِلا تشبیه ــ با کارِ افزارپرداز و صنعتگر مقایسه‌می‌کند، با سرواژه‌يِ کیرّوگیگ / kirrōgig بحث را می‌آغازد.

گمان و بازشناختِ ما این است که هنگامِ بررسيِ فشرده‌وار و گُزینْ‌گویانه‌يِ مرحله‌يِ چهارمِ آفرینش (= stī)، و هنگامِ سخنْ‌پردازی در بابِ بخشِ دومِ مرحله‌يِ چهارُم (= čihrīg)، نوشتارِ پهلوی دچارِ افتادگی شده است و بافتِ سخنِ پهلوی آسیب دیده است؛ در همسنجيِ با روندِ گفتار در این روایت، بازسازيِ گمانشيِ بافتِ آسیبْ‌دیده‌يِ سخن می‌تواند عبارتِ زیر باشد:

_ud čihrīg: <nāmčištig čiš ud kas>*.

208.16 27. n k$^{\supset}$lt-k-yh(?).

_B (162.18): nk$^{\supset}$lt-k-yh.

_sunj, V, pāz, ۲۸۴،۴): nəkārta kiia.

_Šaki, AR OR, 38, 282): kārtakīh.

_de MENASCE, TLD, 202): (kārtakīh) la parfaite actuation .... فعلیت یافتنِ کامل.

_(م): V: ^{x}nigāragīh(?).

208.17 28. yym.

_sunj, V, pah, ۲۳۴،۹): y$^{\supset}$m / jām.

208.22 29. hm YHWWN-t'.

_sunj, V, Eng, 303): their correspondence.

_de MENASCE, TLD, 202): (hambūt): les contraires ....اضداد.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

_زنده‌یاد منصورِ شکی، در مجله‌یِ آرشیو اوریئنتال، سالِ 1970، شماره‌یِ 38، این روایتِ گرانْ‌سنگِ دینْ‌کرد را برایِ نخستین بار آوانویسی، قرائت و به انگلیسی گزارش کرده اند؛ نگاه کنید به:

_Šaki, AR OR, 1970, 38, P 281 283.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

kˀlt-k-yh(?).
(162.18): nkˀlt-k-yh.
nj, V, pāz, ۲۸۴،۴): nəkārta kiia.
ki, AR OR, 38, 282): kārtakīh.
MENASCE, TLD, 202): (kārtakīh) la parfaite
uation ……………………………… .فعلیت یافتنِ کامل
): V: ˣnigāragīh(?).
ym.
nj, V, pah, ۲۳۲،۹): yˀm / jām.
m YHWWN-tˈ.
nj, V, Eng, 303): their correspondence.
e MENASCE, TLD, 202): (hambūt): les contraires
……………………………………………… .اضداد

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

ـزنده‌یاد منصورِ شکی، در مجله‌یِ آرشیو اوریتنال، سالِ 1970، شما
38، این روایتِ گرانسنگِ دینکرد را برایِ نخستین بار آوانویسی، قرائت
انگلیسی گزارش کرده اند؛ نگاه کنید به:
ki, AR OR, 1970, 38, P 281 283.

♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠♠

پیچازه‌یِ زینه‌ها، پایگان‌ها و مراحلِ چهارگانه‌یِ پایانیِ آفرینشِ مادیِ جهان، که در آن مرحله، سامانِ مینوی به سامانِ گیتیایی تَرادیسیده‌می‌شود؛ برابرِ آموزه‌یِ کتابِ سومِ دینکرد، کرده‌یِ ۱۹۴ اُم:

I. ˌbawišnˌ:

'tōhmagān tōhmag':

būdag ī az ray:

	A. wimandīg: ⇓	*B. čihrīg:* ⇓	*C. kirrōgīg:* ⇓
	tōhmag ī dēsagān parwand	zāhag ī ˣzāhagān bun	mādag kē[3] kirrōg padiš dārēd ˣdēsān
čiyōn: ⇒	ˌhastˌ ˣčišān parwand'	'garm-xwēd wād'	'zarr mādag' kē 'kirrōg zarrīgar' padiš dārēd abēsar andar dēs

II. ud ₍*bawišn-rawišnīh*₎:

dēsag ī tōhmagān tōhmag:

būdag ī az ₍bawišn₎:

	A. wimandīg: ⇓	*B. čihrīg:* ⇓	*C. kirrōgīg:* ⇓
	dēsag ī andar tōhmag parwastag	dēsag(?) [V: zahag] ī andar zāhag<ān bun>*	dast-kārīh ī kirrōg abar mādag
čiyōn: ⇒	čiš andar hast	ristagān andar bunān	ˈayōxšust ī tābišn ud wizādišn ud kōbišn

II. ud „bawišn-rawišnīh„:

dēsag ī tōhmagān tōhmag:

būdag ī az „bawišn„:

…mandīg:	*B. čihrīg:* ⇓	*C. kirrōgīg:* ⇓
…ī andar …ag	dēsag(?) [V: zahag] ī andar zāhag<ān bun>*	dast-kārīh ī kirrōg abar mādag
…ar hast	ristagān andar bunān	‘ayōxšust ī tābišn ud wizādišn ud kōbišn

III. ud „bawišn-ēstišnīh„:

<nāmčištīg tōhm ud zāhag>:

būdag ī az „bawišn-rawišnīh„:

	A. wimandīg: ⇓	*B. čihrīg:* ⇓	*C. kirrōgīg:* ⇓
	dahīg ud ēwāz parwastag ī andar tōhmagān ī-š azabar xwēš	tōhm andar zāhag sāxtagīh	dēsag ī <kē>* ˣkirrōg dārēd pad mādag
čiyōn: ⇒	„kas„ andar „čiš„	‘mardōm tōhm’ andar ‘mādar zahār’	‘abēsar ud jām dēsag’ kē ‘kirrōgīg zarrīar’ dārēd-abar zarr ī-š mādag

IV. ud ₍*stī*₎:

nāmčištīg čiš ud kas:

būdag ī az ₍bawišn-ēstišnīh₎:

	A. *wimandīg:* ⇓	***B.*** *čihrīg:* ⇓	***C.*** *kirrōgīg:* ⇓
	ēwtāgīg tanān	<nāmčištīg čiš ud kas>	nāmčištīg abēsar ud jām
čiyōn: ⇒	₍wahmān čiš₎ ud ₍*wahmān kas₎	ʿbowandag kardagīh'(?) ī zahag andar ʿburdār uruspar'	<kē>* ʿkirrōg zarrīgar' az zarr, nāmčištīg kunēd.

DINKARD

BOOK III (113-194)

A TEXT TO THE PAHLAVI LANGUAGE

MANY PROBLEMS ABOUT THE:

ETHICS, CREATION, MEDICINE, ASTROLOGY, RELIGIOUS JURISPRUDENCE, THE PHILOSOPHY OF KHOSRAWĀNI, THEOLOGY, PHILOSOPHY, CIVIL CODE, MYTHICAL'S PERSONAGES AND ....

CORRECTION, TRANSCRIPTION NOTES AND TRANSLATION ACCORDING TO THE MADAN'S PUBLISH.

BY:

F. FAZILAT

PUBLISHER: ENTESHĀRĀT-E MEHR-ĀYĪN

TEHERAN 2005.